سقوط

مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی

دکتر حسن حبیبی
حجت الاسلام روح الله حسینیان
حجت الاسلام رسول جعفریان
دکتر حجت الله نقیبی فرد
دکتر کیانوش کیانی
فرزانه نیکو برش راد
و ...

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

بسم الله الرحمن الرحیم

سقوط : مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی

نویسنده:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر چاپی:

موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

ناشر دیجیتالی:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

سقوط : مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی

مشخصات کتاب

سرشناسه : همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی (نخستین: ۱۳۸۲: تهران)

عنوان و نام پدیدآور : سقوط : مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی / [به همت موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی]

مشخصات نشر : تهران : موسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی ، ۱۳۸۴.

مشخصات ظاهری : ۸۹۱ص. : مصور، جدول، نمونه.

شابک : ۵۰۰۰۰ریال : ۹۶۴-۵۶۴۵-۵۱-۴

وضعیت فهرست نویسی : فاپا

یادداشت : کتابنامه به صورت زیرنویس

عنوان دیگر : مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی

موضوع : ایران -- تاریخ -- پهلوی، ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷ -- کنگره ها

موضوع : ایران -- سیاست و حکومت -- ۱۳۲۰ - ۱۳۵۷.

شناسه افزوده : موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

رده بندی کنگره : ۱۳۸۲ ۸۰/DSR۱۵۰۱

رده بندی دیویی : ۹۵۵/۰۸۲۴

شماره کتابشناسی ملی : م ۸۳-۲۹۰۱۷

ص:۱

اشاره

فهرست مقالات

ایران، اسرائیل و سقوط رژیم پهلوی

ص:۵

ص:۶

درآمدی بر نوگرایی دینی در ایران

/ محمود طاهر احمدی ....

ص:۹

....

ص:١٠

ص:۱۲

ص:۱۳

به نام خدا

اشاره

کتابی که پیش روی شماست، مجموعه مقالات نخستین همایش بررسی علل فروپاشی سلطنت پهلوی، «سقوط» است. این همایش دوم اسفند ۱۳۸۲ به همت مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی و با همکاری فرهنگسرای انقلاب برگزار شد. متن گفته های سخنران افتتاحیه این مراسم، جناب آقای دکتر حسن حبیبی، در اولین بخش کتاب آمده است. از شصت مقاله رسیده به همایش، بیست و هشت مقاله برگزیده شده و از بین این تعداد، شانزده مقاله در روز همایش قرائت گردید.

مقالات برتر به ترتیب حروف الفباء نام خانوادگی نویسندگان - پس از متن سخنرانی افتتاحیه - در پی هم آمده است. علیرغم این که متن مقالات ویراستاری شده اند، اما سعی گردیده تا تغییری در ماهیت و مفهوم مقاله ایجاد نشود؛ برای اتقان در این امر، پس از ویراستاری، مقالات توسط نویسندگان مربوط بازبینی شده است.

به اطلاع خوانندگان گرامی می رساند، دومینِ این همایش، نیمه دوم بهمن سال جاری برگزار خواهد شد. امیدواریم در همایش دوم نیز بتوانیم پذیرای پژوهشگران و نویسندگان تاریخ معاصر ایران و تاریخ انقلاب اسلامی باشیم.

در پایان، امید است این کتاب مورد مداقه اهل فن قرار گرفته و دبیرخانه دایمی همایشها و نشستها را از نظرات و پیشنهادات خود محروم نسازند.

مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

دبیرخانه دایمی همایشها و نشستهای تخصصی

ص:۱۵

سخنرانی افتتاحیه: ضرورت شناخت اولویتها در برنامه های تحقیقاتی / دکتر حسن حبیبی

دکتر حسن حبیبی

رییس بنیاد ایرانشناسی، و عضو شورای عالی انقلاب فرهنگی

بسم الله الرحمن الرحیم، الحمد لله رب العالمین، الحمد لله الذی جعل الحمد مفتاحا لذکره، والحمد لله الذی من علینا بمحمد صلی الله علیه و آله.

من در خصوص این جلسات و بحثهایی که عنوان افتتاحیه دارد، اعتقادم این بوده که در محدوده همان موضوعات جلسات سخن بگویم و تاکنون از پرداختن به کلیات و یا مطالب عمومی، تا آنجایی که میتوانستم، خودداری کردهام. شأن مجالس را بیشتر از این میدانستم که در کلیات بگذرد، بلکه باید در حدود همان بحثهایی که مطرح هست، اگر نکتهای به نظر میرسد گفته شود که بعد هم بتوان آن را نقد کرد. اما باز به دلیل گرفتاریهای مختلف، و عدم اطلاع دقیق از موضوعات خیلی وارد جزئیات بحث نمیشوم. یکی دو نکته اساسی هست که به نظر میرسد توجه به آنها، برای همه عزیزان، محققان و دانشمندانی که در زمینه مسائل علوم انسانی بحث، مطالعه و بررسی میکنند، ضرورت دارد.

در مجموعه مباحثاتی که ما در جلسات شورای پژوهشهای علمی کشور داشتیم، دو نکته مورد توجه قرار گرفت، و تصمیمگیری شد. یکی اینکه اولویتهای تحقیق را در زمینه های مختلف علمی در کشور تا حدی که جزو وظایف شورای پژوهشهای علمی است، معین کنیم. اینها عنوان پیشنهاد داشت و مراکز تحقیق لزوماً موظف به این کار نیستند. استدلالمان هم این بود که، نه هیچ کشوری، و نه کشور ما، با آن همه گرفتاری که در گذشته داشت و هنوز هم دارد، نه در زمینه مسائل اجرایی و ساخت و ساز امور زیربنایی و نه در مسائل علمی و

تحقیقی، نمیتوانـد به همه اهـداف و وظایف متعـددی که برای خود تعریف میکند، برسد. بنابراین، هر کشوری میآید وضـعیت خودش را میسنجد و با توجه به استعدادها و امکاناتی که در اختیار دارد، برخی از مسائل را در اولویت قرار میدهد.

از سوی دیگر، شـما میبینیـد در میان کشورهایی که با حساب و کتاب، و با برنامه کار میکنند، شـهرت دارد که فلان کشور در فلان زمینه پیشرو است، یا حتی فلان دانشکده در فلان رشته ها قوی است و فلان موسسه تحقیقاتی در مقایسه با بقیه موسساتی که برای خودشان همان وظیفه تعریفشـده را دارند، قویتر هست. علتش این است که به یک سـری اهداف و مسائل مشـخص و معینی میرسند و در جهت تحققبخشیدن به همان اهداف برنامهریزی و تلاش میکنند.

کشوری نظیر مـا، صـرفنظر از اینکه نیروی انسـانی مطالعاتیـاش محـدود است، امکانات محـدودی هم در اختیار دارد و نمیتواند میلیاردهـا تومـان در سـال بـه برنـامه هـای تحقیقـاتی پراکنـدهاش اختصـاص دهـد. بنـابراین، بهـتر اسـت که کـار تحقیقـاتی را اولویتبندی کند.

نوعی از این اولویتبنـدی و برنـامهریزی در سـنت مطالعـاتی گذشـته مـا هم ریشه دارد. در گذشـته، در آن درسـهای حوزوی و آخونـدی، همیشه در ابتـدای بحثها و در ابتـدای آن سـنخ کتابها، یک بحثی بود با عنوان مقدمه، به نام رؤوس ثمانیه، و هشـت موضوع بود که برخی از آنها که بیشتر به آن توجه میشد (و من هم به آنها اشاره میکنم و رد میشوم)، ابتدا گفته میشد. یکی از آنهـا تعریـف علم بـود. یعنی آن علمی که میخواهـد مورد بحث قرار بگیرد و بعـد معرفی موضوع آن علم بود. در موضوع علم گفته میشد مطلبی که در این علم مورد بحث و بررسـی قرار میگیرد از مبادی علم بعدی است، یعنی هنگام فراگیری علم بعدی بـا آن سـر و کـار داریم. فرض کنیـد موضوع بحث علمی منطق بود. گفته میشـد منطق از مبادی علم بعـدی است که مثلا"علم اصول باشد یا، فلسفه. یعنی یادآوری میشد که منطق از مبادی علم فلسفه است. بنابراین، اگر در جلسهای در حوزه درس فلسفه یا کلام گفته میشد که این دو مطلب با همدیگر متضادند، یا متعارضند، یا

جدلی الطرفین اند و در این میان، کسی از استاد میپرسید که آقا جدلی الطرفین یعنی چه؟ میگفت جوان برو، یا آقا برو مبنایت را محکم کن، و بعد بیا اینجا. یعنی در آن جلسه استاد را سرکار نمیگذاشتند که بپرسند آقا جدلی الطرفین یعنی چه؟ و استاد یک ساعت راجع به جدلی الطرفین بگوید و آخر کار هم طرف بگوید: آقا نفهمیدم، و در نتیجه، ناچار شوند جلسه دیگری هم بگذارند که باز، هم تعارض و هم تناقض و تضاد را بگوید، یعنی دو سه جلسه صرف یک بحث پایهای شود. در کلاسهای جدید دانشگاه های ما اینگونه سرکار گذاشتن استادها خیلی زیاد اتفاق میافتد و آخر سال که قرار است مثلا" ۴۰۰ صفحه درس داده شود با ۱۰۰ صفحه تمام میشود. علتش این است که ما موضوع، و مبدا یا مبادی را با همدیگر قاطی میکنیم.

اگر مبادی محکم بشود، یعنی اگر یک مبدایی محکم بشود روی آن میشود علم بعدی را گذاشت و همین طور جلو رفت.

اینکه کارهایمان سر کلاسها نظم و قرار ندارد یا تحقیقمان نظم و قراری ندارد، علتش این است که کارهایمان پشتبند ندارد، و از ابتدا تکیهگاهی ندارد. مجبوریم هر کاری را از اول شروع بکنیم. برای مثال، شما در ابتدای همه تحقیقات، یک فصل عمدهای دارید تحت عنوان کتابشناسی و تا به این کتابشناسی میخواهید برسید و کاملش کنید، پول تمام شده است و کار در میانه متوقف میماند. نفر بعدی هم، یا در تحقیق بعدی، باز کتابشناسی را از اول باید شروع کند؛ چون کتابشناسیها هم یک نظم و قراری ندارد، چه برسد به بقیه مسائل. در صورتی که در تحقیقات جدی همواره آن تحقیق قبلی مورد استناد قرار میگیرد و آن کارهایی که شده دوباره تکرار نمیشود. این کار در علوم تا حدودی در ایران هم انجام شده، و همچنان دنبال میشود. در دنیا هم همینطور است. یعنی، در یک آزمایشگاهی پنج نفری که با هم کار میکنند پنج قسمت یک موضوعی را بررسی میکنند و بعد این مبنا میشود برای کار بعدی. والا نمیشود کار را به سامان رساند. شما توجه کنید، همین روزها گفتند میخواهند ماهوارهای را به فضا پرتاب کنند که ده سال دیگر، هشت میلیارد و ... کیلومتر میرود. این باید مبنای قبلی داشته باشد و بر اساس کارهای مطالعاتی قبلی برنامهریزی شده

ص:۱۹

باشـد. ما در علوم تا حـدودی به این نتایـج رسـیدیم. یعنی اولویتهایی تعیین شـده و کارها تا حـدودی بایـد در چارچوب همان اولویتها دنبال شود.

متاسـفانه در علوم اجتماعی و انسانی وضـعیت بـدینگونه نیست. به دلیل اینکه هر کسـی خودش را در زمینه این علوم صاحبنظر میداند؛ و بیشتر هم، سـخنرانی مبنای کار است و اگر مطالب به خوبی گفته شود، همه خوششان میآید؛ همه فکر میکنند در این علوم کارشـناس و محقق هسـتند، از اینرو به دسـتاوردهای مطالعـاتی دیگران توجه چنـدانی ندارنـد. خود صـاحبنظران در علوم اجتماعی هم، به دلیل اینکه دارای افقهای متفاوت و مختلفی هسـتند، نمیتواننـد کارهایشان را با همـدیگر هماهنگ بکننـد. این است که ما در علوم انسانی تقریبا به یک اولویتهای مشخصی در گذشته نرسیدیم.

ما به بسـیاری از دانشـمندان و ادبایمان که در قـدیم بودنـد حکیم میگوییم. حکیم هم یک تعبیر ارسـطویی است، که به کسـی اطلاق میشد که جامع جمیع علوم زمان خودش بوده است. خاقانی، حکیم خاقانی هست، به دلیل این که در دیوانش، هم نجوم دارید در حد بالا، هم طب دارید، هم تاریخ ادیان دارید، هم صـنایع ادبی دارید، و هم معماری و مهندسی دارید. در دانشکده های ما و از میان دانشـجویان ما کسی میآید و برای رساله دکترایش، موضوع نجوم را در دیوان خاقانی انتخاب میکند، نفر دوم به جـای اینکه بیایـد فرض کنیـد معمـاری را باز در همین دیوان خاقانی انتخاب کنـد، میرود معماری را در آثار نظامی انتخاب میکند و همین طور ... . ما الان یک مقدار زیادی از این رساله های دکترا را بررسی کردیم، اگر بر اساس این رساله ها داوری کنیم، تا این زمان نه خاقانی را درست میشناسـیم، نه نظامی را درست میشناسـیم، نه فردوسـی را، نه سعدی را، نه حافظ را، و نه بقیه را. علتش این است که متفرق کـار کرده انـد. اگر دانشـجویان قبـول میکردنـد و اسـتادان هم بنـای کارشـان بر این بود که هماهنـگ حرکت کننـد، آنوقت پنـج اسـتادی که در مورد خاقـانی کـار میکننـد میگفتنـد مـا پنـج رساله دکترا داریم در مورد خاقانی، بهتر است یک دور به مطالعه کامل خاقانی بپردازیم. بیست سال بعد هم مجددا خاقانی مطالعه شود، چون در طول این بیست سال اطلاعات جدیدی به دست آمده، چه بسا اطلاعات جدید بتواند مبانی تحقیقات

قبلی را محکم کند. کاری که دیگران میکنند

و به همین ترتیب است که علم جلو میرود، و تولید علم به این ترتیب عملی هست.

به هر حال، ما در علوم انسانی هم بایستی این اولویتها را تعیین بکنیم و بعد بخشهای مطالعاتی ما آن اولویتهایی را مقدم بدارند و برای آنها اعتبار فراهم کنند که واقعا، نظام تحقیقاتی کشور به عنوان طرح ملی میشناسد. در این صورت، ما میتوانیم ظرف یک دوره پنج ساله، یا ده ساله، کارها را تا حدی جلو ببریم. این پیشنهادی است که من مدتهاست مطرح میکنم. خود من در این زمینه با همکارانمان در حال مطالعه و بررسی هستیم تا ببینیم در زمینه های مختلف علوم انسانی که حقوق هست، علوم سیاسی هست، ادبیات هست، تاریخ هست، جغرافیا هست، بالاخره چه برنامه هایی را میتوانیم پیشنهاد کنیم؟!

یکی از شاخه های مهم علوم انسانی تاریخ است که به لحاظ دامنه کار و میدان تحقیقش، پهنه وسیعی دارد. صرفنظر از اینکه در تاریخ، یا فن تاریخ یا علم تاریخ، علوم دیگر با عنوان علوم کمکی، بایستی در خدمت تاریخ قرار بگیرند؛ اصولا"، کارش بین رشتهایتر از بسیاری از شاخه های دیگر علوم انسانی است. یعنی مثلا"، در تاریخ هم بحثهای جامعهشناسی به طور جدی، و نه به عنوان یک موضوع فرعی، بلکه به عنوان موضوع اصلی مطرح میشود؛ روانشناسی، روانشناسی اجتماعی، همینطور باستانشناسی، همین طور سیاست و مدیریت هم مطرح میشود. یعنی اگر قرار باشد تاریخ را به طور کامل در یک قسمت معینی مطالعه کنیم باید به همه جوانب و اطراف برسیم تا بتوانیم ابعاد آن موضوع تاریخی را روشن کنیم و به نتیجه برسانیم.

سندشناسی جزو کارهای اصلی تاریخ است و همینطور، اگر دوران قبل از تاریخ مدنظر باشد، مطالعات اسطورهای و نظایر اینها هم مطرح میشوند و به صورت اصلی در کنار آن موضوع تاریخی قرار میگیرند. در نتیجه تاریخ یکی از علومی است که باید به طور بین رشتهای (که یک روش جدید تحقیقاتی است) مطالعه شود و اگر بین رشتهای مطالعه شود، طبیعی است که نتایج بهتری از آن میگیریم. بنابراین، در اولویتها بایستی به این نکته هم توجه شود که ما با کدام

علم سر و کار داریم و این علم چه وسایل و ابزار دیگر مطالعاتی را اقتضا میکند.

از سوی دیگر، وسعت دامنه مطالعات تاریخی، هم یک حسن محسوب میشود و هم یک مشکل. اگر نخواهیم مبدا مطالعاتی را به قبل از دوره های مکتوب، (دوره پیش از تاریخ) برگردانیم؛ از دوران تاریخی هم که شروع کنیم برای ایران حداقل سه هزار سال پیشینه تاریخی مسلم است. سه هزار سالی که قسمت عمدهاش هم مکتوب است. کتیبه هایمان هم در دسترس است. ولی یک مقداری که جلوتر برویم به اسناد و مدارک دیگری برخورد میکنیم که جنبه باستانشناختی دارد. این سه هزار سال را ما نمیتوانیم در دو یا سه موضوع خلاصه کنیم و بگوییم سه تا اولویت است. بنابراین، یک دورهبندی هم باید کرد و در چارچوب آن برای هر دوره سهمی قایل شد. تاریخ معاصر هم با توجه به تنوع مباحث و گستردگی دامنه مطالعاتیاش به دورهبندی نیاز دارد و علاوه بر آن باید توجه داشته باشیم که به این مباحث بینرشتهای توجه کنیم.

نکته دیگری که در گذشته به اشتباه به آن پرداخته میشد و مشکلاتی هم ایجاد میکرد، این است که، بعضی از صاحبنظران و محققان در علوم انسانی، روانشناسی، جامعهشناسی، تاریخ، و ... تمایل داشتند عاملی را عامل غالب و مسلط، یا تنها عامل موثر بر یک فرایند معرفی کنند. یکی از تصورات غلط همین است که به خصوص، در صد سال گذشته، یعنی قرن نوزدهم، و قسمت عمدهای از قرن بیستم، میپنداشتند این عامل مسلط، آنهم در مطالعات اجتماعی میتواند حلال همه مسائل باشد. در پذیرش این روش تحلیل، تا حدی هم محققان، چوب مارکسیسم را میخوردند. چون مارکس اصرار داشت که در تحلیلهای اجتماعیاش یک عامل مسلطی داشته باشد و آن عامل مسلط اقتصاد بود. همین بلا سر فروید آمد که یک عامل مسلطی را به عنوان ارزشهای ناخودآگاه مطرح کرد. ناخودآگاه قطعا" در روانشناسی جایی برای خودش دارد؛ همان طور که اقتصاد در مسائل اجتماعی جایی برای خودش دارد؛ همان طور که سیاست جایی برای خودش دارد. ولی هر کدام از اینها، اگر عامل مسلط تلقی شوند، قطعا" در تحلیلهای خودمان به بیراهه رفتهایم.

در تاریخ هم همین طور است. اگر بگوییم یک تحول تاریخی و یا اجتماعی - تاریخی، تنها یک عامل داشته، عملا" عوامل دیگر را در نظر نگرفتهایم، یا کمتر در نظر گرفتهایم و این عامل مسلط تحلیلهای ما را به بیراهه میکشاند. بنابراین، در مطالعات تاریخی و تاریخی - اجتماعی، یا تاریخی - سیاسی، از قبیل همین مطالعهای که موضوع بحث جلسه حاضر است؛ اگر ما فقط یک عامل را به عنوان عامل مسلط در نظر بگیریم، قطعا" در تحلیل با مشکل روبرو میشویم.

نکته دیگری که اهمیت دارد، این است که هر دوره زمانی دارای اوضاع و احوال مشخصی است و مجموعه عوامل به صورت خاصی با همدیگر ترکیب میشوند و آن اوضاع و احوال را در آن دوره به وجود میآورند. مشابهسازی یک دوره ۴۰۰ ساله گذشته، با دوره مثلا" ۲۰۰ ساله یا ۱۰۰ ساله یا امروز ایران یا هر کجای دنیا، ما را با مشکل روبرو میکند. ممکن است اوضاع و احوالی که با اندازه ها و حجمهای مختلف در به وجود آمدن یک وضعیت خاص مؤثر بودند، در زمان حاضر هم مؤثر باشند، ولی اندازه و حجمشان متفاوت باشد و قطعا" تاثیرات متفاوتی دارند. بنابراین، تحلیل وضعیت امروز غیر از وضعیت گذشته خواهد بود و نتایج متفاوتی خواهد داشت. بنابراین، مشابهسازی هم اگر با تحلیل دقیق همراه نباشد این اشکال را به وجود میآورد. قطعاً یک مورخ زمان حاضر، اوضاع و احوال زمان خودش را میبیند، یک مقداری به زمان گذشته منعکس میکند؛ ولی در عین حال، به گونهای باید عمل کند که گویا در زمان گذشته قرار گرفته است. اینجاست که اختلافی بین دو رشته تحقیقی یعنی جامعهشناسی و تاریخ آشکار میشود که با هم نزدیک هستند و تعاملشان هم، خیلی زیاد است. شاید بتوان گفت اصلا تاریخ بدون جامعهشناسی و جامعهشناسی بدون تاریخ کامل نخواهد بود؛ ولی در عین حال، از لحاظ روش متفاوت هستند. تاریخ دوره هایی دارد و فاصله هایی بین یک دوره و دوره دیگر وجود دارد. مورخ باید اینها را با روش اتصالی مطالعه کند. یعنی باید آن خلاهایی را که وجود دارد با اطلاعاتی که از جاهای دیگر دریافت میکند، پر کند. یعنی ما اگر دوره صفوی یا دوره قبل از صفوی را مورد بررسی قرار دهیم، میبینیم که، بلافاصله به دوره صفوی منتقل نمیشویم، بلکه تحولاتی اتفاق میافتد و دوره صفوی آغاز میشود.

دوره صفوی که تمام میشود ما بلافاصله دوره نادری را نداریم. تحولاتی هست، بعد دوره نادری شروع میشود. مورخ باید این فاصله ها را پر کند. امور منفصل را باید با روش اتصالی مطالعه کند. در صورتی که جامعهشناسی جامعه امروز ما، همه چیزش با همدیگر در هم آمیخته است. یعنی حقوقش، مدیریتش، سیاستش، اقتصادش، همه با همدیگر وصل هستند؛ اما جامعهشناس برای اینکه هر کدام از اینها را بشناسد و تحقیقش کامل باشد، باید اینها را به روش انفصالی مطالعه کند. این دو نکته اهمیت دارد. نکته دیگر این که در تاریخ وقتی مورخ از دور نگاه میکند، اگر با دقت کار کند، مطلب برایش آشکار و روشن است؛ ولی جامعه زمان حاضر، همه مسائلش با همدیگر در آمیخته است و یک نوع ابهام و آشفتگی وجود دارد. وضع امروز زندگی سیاسی و اجتماعی خودمان را که نگاه کنیم، مطالب به طور قاطع از همدیگر مجزا نیستند. همه ما در نوعی ابهام و تردید به سر میبریم و آشفتگیهایی را میبینیم و همینهاست که نمیگذارد ما گهگاه موضعگیریهای صحیح و قاطعی داشته باشیم. وضع حاضر یعنی، وضع جامعه در زمان حاضر، چون همه چیزش با همدیگر درهم است، نوعی ابهام دارد. حتی جامعهشناس هم اگر بخواهد این وضع را خوب تشخیص دهد، باید مقداری از آن فاصله بگیرد و این فاصله گرفتن تا حدودی مشکل است. این کار برای مورخ عملی هست؛ ولی برای جامعهشناس آن اندازه عملی نیست و اشکالی که پیدا میشود این است که به این دو روش باید توجه کرده و از هم جدایش کند.

بنابراین در موضوعهایی هم که در این جلسه مطرح است این بحث اهمیت دارد. من باز برمیگردم به آن نکته اول. در همین مجموعه مطالعاتی که ما در مورد زمان حاضر میخواهیم انجام بدهیم و یا در مورد رژیمی که فروپاشیده میخواهیم تحقیق کنیم، باید ببینیم که کدام قسمت از مطالب در درجه اول اهمیت است و وقتی آن مسائل و مطالب روشن شد، نوبت میرسد به این که ببینیم محقق بعدی، دانشجویی که میخواهد دنبال این کار را بگیرد، بر اساس این مجموعه اطلاعات چه کار تازهای را میتواند انجام بدهد؟ این نیروهای فرهیخته و کارشناسی که ما در طول این سالها پیدا کردیم، آنقدر زیاد نیستند. خوب است که با یک برنامهریزی این کارها را با اولویت دنبال کنیم. به طوری

که هر کاری بتواند مبداء یک کار تازه باشد. هنوز، یک جرثومه هایی از آن عادات قبلی باقی است که انشاالله بتوانیم با کار مداوم از میان برداریم.

در مورد علل فروپاشی رژیم پهلوی، واقعا" نمیشود مسئله ضد دین بودن را به تنهایی، عامل غالب دانست. ضددین بودن خود به خود، نوعی سکولار بودن را به وجود میآورد. سکولار بودن، تا حدود زیادی هر جامعه یا مدیریتی را که به این وضع دچار میشود، به سمتی سوق میدهد که تکیهگاهی را در جایی دیگر پیدا کند. در یک جامعه دینی وقتی که یک نظام یا یک طرز تلقی سکولار پیدا میشود، این طرز تلقی سکولار نمیتواند در فضا معلق باشد؛ بلکه بایستی یک تکیهگاهی پیدا کند و همین جاست که یک نوع وابستگی پیدا میشود. به محض اینکه وابستگی پیدا شد، استقلال جامعه ابتدا به خطر میافتد،

و بعد از مدتی هم از بین میرود. یک چنین نکاتی در میان است که ظاهر هر کدام روشن است؛ ولی بایستی ارتباطشان

را با همدیگر برقرار کرد، تا ما بتوانیم به این نکته هم بپردازیم که علت این فروپاشی یا علت این سقوط یک عامل نیست بلکه عوامل متعدد است و هر کدام از این عوامل چه تعاملی را با مجموعه عوامل دیگر دارد.

اگر اجازه بفرمائید من همینجا مطلبم را ختم کنم. فکر میکنم اگر برای همین موضوعی که فعلا" در دستور کار این موسسه قرار گرفته، اولویتهایی تعیین نماییم و بعد معلوم کنیم کدام سنخ از مسائل را باید مقدم بر مسائل دیگر قرار بدهیم و به صورت چند موضوع تحقیقی در بیاوریم؟ قطعا" یک کمک مهمی خواهد بود به مطالعات تاریخی ما و چون امکانات امروزی ما تا حدودی زیاد هست، شاید مقداری هم زمینه را برای کارها و مطالعات تاریخی دیگر فراهم سازد.

نکته دیگر این است که در مطالعات تاریخی، گردآوری اسناد و مدارک و کنار هم قرار دادن آنها را با تحلیل و نتیجهگیری نباید یکی بگیریم. قطعا" این مدارک و اسناد باید گردآوری شود، ولی کنار هم قراردادن این مدارک و اسناد بدون توجه به مجموعه آن عواملی که باید در هر زمینهای مورد توجه قرار داد، شاید آن طور که باید معنادارشان نکنند. به همین دلیل مورخی که از دور به مسئله نگاه میکند، با دقت بر تمام اطراف و جوانب آن ممکن است بتواند دقیقتر و عمیقتر از شاهدان مستقیم آن جریان مسئله را بررسی کند. برای اینکه شاهد

فقط، شاهد آن امر خاص هست و آن امر خاص را نقل میکند، ولی مورخ یا تحلیلگر امری را که شاهد، ناظرش بوده یا حتی عامل و کنشگر در آن بوده، با چند امر دیگری که دیگران شاهدش بوده اند، یا کنشگر آن بوده اند، مرتبط میکند و در این ارتباط است که نکته های تازه به دست میآید. این هم باز اهمیت کار را نشان میدهد. پس ما اول باید مدارک و اسناد را با دقت گردآوری کنیم؛ ولی این مدارک و اسنادی که گردآوری میشود؛ باید با روشی جدی و تحلیلی در کنار هم قرار بگیرد.

از تصدیعی که دادم عذر میخواهم، انشاء الله که خیلی خستهتان نکرده باشم و خیلی هم بیربط صحبت نکرده باشم. والسلام علیکم و رحمه الله و برکاته.

ص:۲۶

دینستیزی پهلوی و گفتمان دینی از آیت الله حائری تا امام خمینی/ دکتر سیدمصطفی ابطحی

اشاره

دکتر سیدمصطفی ابطحی

رییس دانشکده علوم سیاسی واحد دانشگاه آزاد اسلامی، و مدیر مسؤول فصلنامه علوم سیاسی

آغاز جنگ جهانی اول، پایانی بر سلطنت قاجار و بستری برای شکلگیری «پهلویسم» بود. عناصر و مؤلفه های اساسی گفتمان پهلویستی عبارت بودند از:

۱. شوونیسم (ناسیونالیسم افراطی ایران)؛

۲. شبه مدرنیسم (غرابگرایی) و یا به تعبیر دیگر مدرنیسم کاذب؛

۳. سکولاریزم.(۱)

با استقرار رضاخان بر مسند حکومت، پروژه کلاسیک تجدد ایرانی شکل گرفت و دولت مطلقه شبه مدرن تکوین یافت. دولت مطلقه ای که مهمترین کار کردش فرایند بازسازی و نوسازی آمرانه کشور بود. در این دوره، اغلب کارگزاران سیاسی براین باور بودند که برای برقراری حکومت قانونی و ترقی اجتماعی ضرورتی ندارد که دستگاه دولت حتماً ضد استبدادی و نماینده اقشار ملت باشد؛ بلکه در چنین شرایطی یک دستگاه سازمان یافته، متمرکز و نیرومند کشوری لازم است تا اوضاع را کنترل نماید. به خاطر وجود همین اندیشه بود که کارگزاران سیاسی جوان که خود از پرچم داران اصلاح طلبی اوائل دهه ۱۳۰۰ محسوب می شدند از قدرت گرفتن و سپس سلطنت رضاخان حمایت کردند.

۱- تاجیک، محمد رضا؛ غیریت و هویت، شکل گیری گفتمان انقلابی در ایران؛ پژوهشنامه متین، پژوهشکده امام خمینی و انقلاب اسلامی، شماره اول، سال اول، زمستان ۷۷، ص ۸۵.

بنابراین، اندیشه ای که طرفدار شکل دادن دستگاه دولت مشروطه بوده، مبدل به اندیشه ای شد که در شکل دادن دستگاه نیرومند دولتی نقش مهمی ایفا نمود(۱) تا جلوه ای از مدرنیسم دولتی شکل گیرد.

نتیجه مسلم مدرنیسم دولتی و غیردولتی، دیکتاتوری رضاخان و افزایش نفوذ دولت در عرصه های سیاسی اجتماعی و اقتصادی جامعه بود. اقدام رضاشاه، در جهت مدرن سازی سریع جامعه از بالا به همراه برنامه های فرهنگی و آموزش، به ایجاد فرهنگ دوگانه در ایران منجر شد. وضعیتی که در آن طبقات بالا عموماً مقلد ارزشهای غربی در جامعه شده و نسبت به فرهنگ بومی و سنتی چندان توجهی نمی کردند. این طبقات که به ندرت فرهنگ مذهبی اکثریت هموطنان خود را درک می کردند به عنوان حاملان ارزشهای غربی توسط دولت مورد حمایت قرار گرفتند.

جهت گیری سیاست فرهنگی در دوران رضاخان را می توان در دو محور زیر خلاصه نمود:

ایران گرائی با تاکید بر لزوم تجدید عظمت ایران باستان

۲. مخالفت با مذهب و روحانیت و از بین بردن نهادهای مذهبی.

ایران گرائی و تجدید عظمت ایران باستان

دوران حکومت رضاشاه، دوران چیرگی ناسیونالیسم تندرو در اروپا بوده و گروهی از روشنفکران آن روزگار در ایران، دنباله رو این مکتب بودند. ناسیونالیسم ایرانی نمایندگان فکریی داشت که در راه بسط آن کوشش می کردند و برخی از آنان نیز در دولت بودند. رضاشاه نیز با کارهایش تجسم این ایرانیت و

پیش برنده آن شناخته می شد.(۲)

ص:۲۸

۱- برزین، سعید؛ زندگینامه سیاسی مهندس مهدی بازرگان، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۴، ض ۳۱.

۲- آشوری، داریوش؛ ما و مدرنیت؛ چاپ اول، تهران، مؤسسه انتشاراتی صراط، ۱۳۷۶، صفحه ۱۷۲.

انتشار چند اثر از جمله کتاب «ایران قدیم» و سپس سه جلد کتاب قطور «ایران باستان»، اثر مشیرالدوله پیرنیا و همچنین ترجمه کتاب کریستنسن دانمارکی موسوم به «ایران در زمان ساسانیان» به وسیله رشید یاسمی، تأثیر عمیقی در ایجاد پندار افسانه آمیز درباره عظمت گذشته ایران گذاشت. چاپ یک سلسله آثار ادبی قدیم بهویژه شاهنامه فردوسی، احساسات وطن پرستی را تشدید کرد.(۱) احساسات تند و افراطی ناسیونالیستی به وسیله شاعرانی همچون محمدرضا عشقی، ابوالقاسم عارف، فرخی یزدی و ابوالقاسم لاهوتی نیز ابراز و تقویت میشد.

تجلی تفکر ناسیونالیستی در رفتار فرهنگی حکومت، ابتدا به صورت بیگانه ستیزی و ابراز تنفر از هرگونه تظاهر غیر ایرانی جلوه کرد.(۲) اما بعداً فرهنگ اروپایی از این قاعده مستثنی شد و فرهنگ و زبان اسلامی و عربی مورد هجوم قرار گرفت. رضاشاه در تقریر و تحکیم هویت خویش، اسلام را به عنوان دگر ایدئولوژی، مسلمان ایرانی را به عنوان دگر درونی و عرب را به مثابه دگر بیرونی خود تعریف و سعی نمود جغرافیای خود را جایی در درون مدار و حریم گفتمانی غرب جستجو کند.

یکی از محورهای اساسی سیاست فرهنگی حکومت رضاشاه، گرایش به ایران باستان به بهای دوری از میراث اسلامی بود. از جمله اقداماتی که در این راستا انجام شد، تشکیل فرهنگستان زبان فارسی بود.(۳) سیاستگزاران حکومت پهلوی با هدف به فراموشی سپردن میراث غنی ایران اسلامی قصد داشتند بسیاری از واژهایی را که طی قرون متمادی در زبان فارسی تداوم یافته و مردم عادی یا شاعران و نویسندگان بهکار می بردند، کنار نهاده و الفاظ جدیدی رواج دهند.

۱- طبری، احسان؛ جامعه ایران در دوران رضاشاه، بی جا، ۱۳۵۶، ص ۱۰۰.
۲- صفائی، ابراهیم؛ رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶، ص ۹۱.
۳- برای آگاهی از تشکیل فرهنگستان رک به: حکمت، علی اصغر؛ سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران، انتشارات وحید، ۱۳۵۵، صص ۲۹ – ۲۰.

سیاست ایران گرایی در حوزه ادبیات مکتوب با بزرگداشت شاعران پارسی زبان بهویژه، فردوسی و اثرش شاهنامه توأم بود. تشکیل کنگره بین المللی هزاره فردوسی در سال ۱۳۱۳ در راستای احیای ارزشهای ملی و میهنی قابل ذکر می باشد.(۱)

همچنین در خصوص نامهای ماه ها، سیاست ایران گرائی تأثیر گذارد و مجلس در ۱۱ فروردین ۱۳۰۴، تصویب کرد که ماه ها به نامهای باستانی ایرانی خوانده شود. تأثیر سیاست ایران گرایی در نظام بین المللی، تغییر نام فرنگی کشور از Persia به Iran بود. در سال ۱۳۱۳ که جشن و کنگره فردوسی در تهران برپا شد، در آلمان حزب نازی به قدرت رسید که علمدار تفوق نژاد آریایی بود. چون ایران مهد نژاد آریایی بود ظاهراً از برلین به وزارت امورخارجه پیشنهاد شد که نام مملکت ما در مغرب زمین که تا آن وقت «پارس» بوده، مبدل به ایران شود.

مخالفت با مذهب و روحانیت، و از بین بردن نهادهای مذهبی

با به قدرت رسیدن رضاخان، چالش حکومت با روحانیون وارد مرحله حساس و بحرانی خود شد. زیرا وی بانی رژیمی شد که سیاست اصلی اش مبتنی بر سکولاریزم، ناسیونالیسم، باستان گرایی و نوسازی بود. اجرای این سیاست مستلزم محدود ساختن نقش اجتماعی علما و در انزوا قرار دادن روحانیت شیعی و در نهایت دولتی کردن آن بود. اقدامات رضاشاه، اعم از تحبیب و جذب عده ای معدود، تهدید و ضرب و شتم و قتل و تبعید برخی از علما، استهزا و تحقیر آنان در مجامع عمومی، اجرای شدید سیاست تغییر لباس و تلاش برای قطع ارتباط عاطفی آنان با مردم و نیز کوشش در جهت پرورش روحانیت درباری در اجرای

ص:۳۰

۱- برای اطلاع بیشتر از توجه رضاشاه به شاهنامه رک به: اورنگ، شیخ الملک؛ «خاطرات اورنگ» سالنامه دنیا، (سال ۱۳۴۵)، صص ۱۹۰- ۱۶۲.

سیاست فوق بوده است.(۱)

اهـداف رضاشاه در قبال مـذهب، دوگانه بود. از یک سو مـذهب را عامل و تجلی عقب ماندگی ایرانی می دانست و در صدد بود آن را برانـدازد و از سوی دیگر، در جامعه مـذهبی یک دسـتگاه مسـتقل اجتماعی می دیـد و برای تحکیم حکومت مطلقه خود، تلاشهای فراوانی به منظور اضمحلال این نهاد به کار میبست.(۲)

بـا به قـدرت رسـیدن رضاخان، روحانیون خود را در برابر معارضه های تازه تری یافتنـد. اگر تا آن روز رقیب دین و روحانیت مظـاهر جدیـد تمـدن غربی بود، پادشاهـان قاجـار، نوعـا طرفـدار دین بوده و در این معارضه، تمایل خود را به دین و روحانیت بروز می دادنـد. ولی اینک و با به قـدرت رسـیدن پهلوی اول، حکومتی قـدرت را به دست آورده بود که توامان مظاهر جدید غرب و نیز ملیت ایرانی و تاریخ و فرهنـگ ایران پیش از اسـلام را ارج می نهـاد و نقش اجتماعی دین و روحانیت را منکر می شد.

جریـان اصـلی مخالفت با مـذهب را نویسـندگان و روشـنفکران، هـدایت نموده و تلاش می کردنـد فرهنگ و نهادهای سـنتی، مـذهب و روحانیت را از میان بردارنـد. القای این دیـدگاه به رضاخان که روحانیت، رقیب قـدرت او می باشـد و بایـد ابتـدا از صحنه های سیاسی و اجتماعی و سپس از هرگونه ابراز وجود محروم شود. در این راستا صورت می گرفت.

از سال ۱۳۰۶، سیاسـتگزاری در مورد روحانیت آغاز شـد. اولین قـدم برای هرگونه اقـدام، شـناخت لازم از تعـداد، میزان نفوذ اجتماعی، فعالیت سیاسی و تواناییهای مالی روحانیت در سراسر کشور بود. به همین منظور، متحدالمآل ۳۱۹۰ در

ص:۳۱

۱- بصیرتمنش، حمیـد؛ سیاست مـذهبی حکومت رضاشاه، در تاریـخ معاصـر ایران، (مجموعه مقالات)، کتاب دهم، موسسـه پژوهش و مطالعات فرهنگی بنیاد مستضعفان و جانبازان انقلاب اسلامی، تابستان ۱۳۵۷، صص۶۳ – ۶۲.

۲- برزین، سعید؛ همان، ص ۱۴.

خرداد ۱۳۰۶ صادر شد. به موجب این متحدالمآل، کلیه ایالتها موظف شدند در سه مورد اطلاعات مشروحی را به مرکز ارسال دارند.

۱. تعیین تقریبی عده ارباب عمائم و تشخیص علمای متنفذ با ذکر استطاعت مالی و تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان؛

۲. تعیین تجار متنفذ و تشخیص اعتبارات و تمایلات سیاسی و اجتماعی آنان؛

۳. تعیین احزاب سیاسی.(۱)

با کسب این اطلاعات مفصل، اقدامات دولت در برخورد با مجموعه روحانیت شکل گرفت. این اقدامات سه جهت کلی را تعقیب می کرد:

۱. انهدام قدرت اجتماعی - سیاسی مجموعه متشکل روحانیت و حذف آن از صحنه سیاسی کشور؛

۲. جذب و هضم بخشی از روحانیت برای انجام نیازهای قضائی، آموزشی و مذهبی کشور؛

۳. افزایش روزافزون فشار برکلیه روحانیان و کاستن از تعدادشان.(۲)

تا اواخر دوره قاجار، دیوان سالاران، روحانیون و اربابان و رؤسای قبائل سه پایگاه اصلی قدرت مالکیت را تشکیل می دادند. با روی کار آمدن رضاخان، روحانیت به کلی کنار گذاشته شد و قدرت اربابان به میزان قابل ملاحظه ای کاهش پیدا کرد. رؤسای قبایل سرکوب شدند و در مقابل بوروکراتها و نظامیان که شمار و اقتدارشان روبه فزونی داشت، جای آنها را پر کردند.(۳)

این تغییر در پایگاه طبقاتی حاکمیت را به روشنی می توان در تغییراتی که در ترکیب نمایندگان مجلس شورای ملی بهوجود آمده بود، مشاهده کرد. در حالی

۱- آشنا، حسامالدین؛ سیاست رضاخان در برابر مذهب و روحانیت، مجله مسجد؛ شماره ۱۴، ص ۸۴.

۲- همان، ص ۸۵.

۳- سوداگر، محمدرضا؛ رشد روابط سرمایه داری در ایران (مرحله گسترش) ۵۷ — ۱۳۴۲، چاپ اول تهران، انتشارات شعله ۱۳۶۹، ص ۱۷۳.

که در عصر اول مشروطیت، در دوره قاجار شمار روحانیون عضو مجلس شورای ملی به ۲۴ نفر می رسید و در حدود ۱۸٪ نمایندگان مجلس ۱۳۷ نفری را تشکیل می داد، این نسبت در مجالس دوره رضاشاه به کمتر از ۸٪ کاهش یافت.(۱)

بنابراین بخش مهمی از اقدامات رضاشاه علیه مذهب در چارچوب تلاشهای وی برای کاهش نفوذ سیاسی روحانیون صورت می گرفت. بهطوری که در اواسط دهه ۱۳۱۰، با اینکه در قوانین مملکتی هنوز نفوذ عنصر اسلامی مشهود بود، اما روحانیون عملاًـ از حیطه قضاوت و دادگستری کنار گذاشته شده و در حوزه تعلیم و آموزش نفوذ خود را کاملاً از دست دادند. علاوه براین با تسلط دولت بر موقوفات، قدرت مالی روحانیون نیز رو به کاهش گذاشت.(۲)

رضاشاه ترجیح می داد به جای رویارویی با علما آنها را نادیده بگیرد. در یک قضیه کلیدی، یعنی پذیرش یا عدم پذیرش نظام جمهوری در ایران جدید، وی هر چند تسلیم فشار علما شد؛ اما با انجام این کار به منافع مادی خود و خانواده اش نیز خدمت کرد. با این همه، جهت کلی اقدامات او برای علما کم خطر تر از خصومت حکومتی آشکار کشور همسایه، یعنی ترکیه نبود. در نتیجه اقدامات او، کارکردهای قضائی، آموزشی و انساندوستانه علما کاهش میافت و منزلت آنان عمیقاً تحت تأثیر قرار می گرفت. بهصورتی که روحانیت رهبری اجتماعی و فرهنگی و تا حدودی مذهبی خود را خصوصاً در طبقات بالای اجتماعی از دست می داد.

واکنش علما به این وضع، یکنواخت یا عاری از ابهام نبود.(۳) عده ای از علما با صراحت بیشتری از حکومت انتقاد می کردند. آنها برای این بی پروائی خود بهای سنگینی پرداختند. سید ابوالحسن طالقانی پدر آیت الله سید محمود طالقانی به اقدامات مختلف دولت از قبیل کشف حجاب اجباری زنان، شدیداً اعتراض کرد و به این دلیل مکرراً به زندان افتاد، یا به نقاط دوردست کشور تبعید شد.

۱- همان.

۲- برزین، سعید؛ همان، ص ۳۶.

۳- سلسله پهلوی و نیروهای اجتماعی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، چاپ سوم، تهران، انتشارات طرح نو، پائیز ۱۳۷۱، ص ۳۹.

مهمترین و بـا نفوذترین مخـالف روحـانی رضاشاه، مرحوم سـیدحسن مـدرس بود. وی سـخنور توانائی بود که در صـدد تحقق آرمانهـای اسـلامی بود و در عین حـال، به ملیت و شـئون آن نیز باور داشت. برای بیان جایگاه ممتاز مـدرس به عنوان مثال می توان به تفـاوت خـط مشـی مـدرس بـا سایر روحانیون به ویژه علمای تهران اشاره کرد. روحانیون تهران از کسانی بودنـد که به اصول قـدیمی حـاکم بر روابـط دین و دولت اعتقـاد داشـته و به آن سـخت وفـادار بودنـد و ایجـاد هرگونه تحول و تغییری در اوضاع سیاسـی، آن چنان که مـدرس به دنبالش بود، از سوی آنان با مخالفت یا عـدم همراهی مواجه می شد. از اینرو، مدرس اطمینان داشت به جز مساعدت علمای عتبات حصول به نتیجه ناممکن می باشد.(۱)

نخستین درگیری مستقیم رضاشاه با روحانیون در دومین سال سلطنت او بروز کرد. این حادثه به علت رعایت نکردن حجاب از سوی عده ای از خانمهای درباری در صـحن شاه عبدالعظیم حسـنی رخ داد. دولت در پی اعتراض شـیخ محمد بافقی شدیداً با این روحانی برخورد نمود.

امـام خمینی در آن زمـان که سـنین جوانی را می گذرانـد، هیچگاه نمی توانست این موج حملات کوبنـده به علما را در رژیم رضاشاه فراموش کنـد. وی روز دردآور اول فروردین ۱۳۰۶ را از یاد نبرد. در این روز همسـر و دختران رضاشاه به دلیل عـدم رعایت حجاب اسـلامی در رواق حضرت معصومه(ع) مورد اعتراض شیخ بافقی قرار گرفتند. رضاشاه پس از اطلاع از ماجرا به همراه گروهی از افسـران و سـربازان مسلح به قم آمد و یکسـره وارد حرم شد و شـیخ را زیر ضربات مشت و لگد و دشنامهای خود قرار داد.(۲)

دومین برخورد بین شـاه و روحـانیون در آذر مـاه سـال ۱۳۰۶ بر سـر قـانون نظـام وظیفه اجبـاری رخ داد؛ امـا، با اعلام مخالفت روحانیون با این قانون، رضاشاه نرمش نشان داد.

۱- رحیم زاده صفوی؛ اسرار سقوط احمدشاه؛ به کوشش بهمن دهگان، تهران، فردوسی، ۱۳۶۲، ص ۹۳.

۲- درآمـدی بر ریشه هـای انقلاب اسـلامی؛ مجموعه مقالات، قم، معاونت امور اساتیـد و دروس معارف اسـلامی، ۱۳۷۶، ص ۱۳۲.

جـدیترین حادثه حکومت رضاشاه که بیش از هر واقعه ای طلیعه رویدادهای همچون ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و بعد از آن بود در سال ۱۳۱۴ در مشـهد اتفاق افتاد. یکی از علمای برجسـته شـهر به نام حاج حسین قمی، شهر را به قصد تهران ترک کرده تا شکایت خود را که اساسا به الزام اسـتفاده از کلاه هـای سـبک اروپـائی مربوط میشـد، شـخصا به گوش رضاشـاه برسانـد. وی در شاه عبـدالعظیم منزل کرد و به زودی انبوهی از مردم تهران به دیـدار او آمدنـد. بلافاصـله منزلی که او در آن اقامت گزیـده بود به وسـیله پلیس مهر و موم شـد، و خود وی نیز زنـدانی گردیـد. هنگـامی که اخبـار مربوط به وضع ناگوار او به مشـهد رسـید، در تاریـخ بیست و یکم تیر مـاه، مردم به عنوان اعتراض در حرم امام رضا(ع) تجمع کردنـد. نظامیان وارد حرم شـده جمعیت را به گلوله بستند و تظاهرکنندگان را متفرق کردند. تصادفاً این روز سالگرد واقعهای

بود که طی آن نظامیان روسـی در حرم به مردم تیرانـدازی کرده بودنـد. دو روز بعد، واعظ معروف، بهلول، دومین گروه هایی اعتراض آمیز را در مسـجد گوهرشـاد سازمانـدهی کرد. هنگامی که مردم در مسـجد گرد هم آمدنـد، ارتش کلیه دروازه های مسـجد را بسـته و با مسلسهایی که روی دیوارها نصب شده بود جمعیت را به گلوله بست. نتیجه آن واقعه، بزرگترین قتل عامی بود که رژیم پهلوی قبل از رویدادهای خرداد ۱۳۴۲ مرتکب شد.(۱)

پس از سـرکوبی قیام گوهرشاد عـده زیادی از روحانیون که چهره های سرشناسـی چون آیت االله سـید یونس اردبیلی در میان آنان بودنـد، دسـتگیر، تبعیـد یا زنـدانی شدند. از جمله چهره های سرشـناس روحانیت که پس از واقعه گوهرشاد تحت آزار و اذیت قرار گرفتنـد، آیت الله میرزا محمـد آقازاده بود که با پرونـده سازی به محاکمه سپرده شـد و فقط زمانی از اعـدام رهایی یافت که علمای نجف، از جمله میرزا مهـدی، برادرش، وساطت کردند. گفته شده که رضاشاه از آیت الله آقازاده خواسـته بود که کشف حجاب را جایز بدانـد تا آزاد شود و به موقعیت سابق در خراسان بازگردد، لیکن او نپـذیرفت و سـرانجام در دی ماه ۱۳۱۶ به وسیله پزشک احمدی به شهادت رسید. به هرحال، تبعید آیت الله قمی

۱- همان، صص ۲۸۵ و۲۸۴.

به عتبات، هتک حرمت زعیم حوزه علیمه قم و محبوس و تبعید کردن بسیاری از علما تاوانی بود که روحانیون حتی پیش از رسمیت یافتن کشف حجاب پرداختند.(۱)

موضوع کشف حجاب زنان در میان تمام جریانات فرهنگی حکومت پهلوی اول، بیشتر مورد توجه واقع شده است. چرا که کشف حجاب در ایران از یکسو نقطه اوج دخالت دولت در فرهنگ عمومی است و از سوی دیگر نمایانگر سطحی ترین نگرش به غرب به عنوان الگوی پیشرفت میباشد. علیرغم آنکه کشف حجاب رسماً در ۱۷ دی ماه ۱۳۱۴ اعلام گردید و اجبار به ترک آن از اول فروردین آغاز شده بود، اما به نظر می رسد سالها پیش از آن فکر رفع حجاب در میان خاندان سلطنتی وجود داشت.

سفر رضاخان به کشور ترکیه (۱۲/۴/۱۳۱۳ تا ۸/۵/۱۳۱۳) نقطه عطفی در تثبیت باورهای قبلی او و مبنی بر لزوم کشف حجاب بود. مشاهده وضع بانوان ترک بر روحیه رضاخان اثر عمیقی گذاشت. از همان زمان، شاه با جدیت مسئله را پیگیری کرد و در وهله اول علی اصغر حکمت وزیر معارف در جریان دقیق تصمیم شاه قرار گرفته و مسئولیت تهیه برنامهای مدون جهت آماده سازی مقدمات کشف حجاب را به عهده گرفت.(۲) این برنامه در چهار محور تنظیم شده بود.

۱. ایجاد کانون بانوان؛

۲. تشکیل تدریجی مجالس جشن و خطابه به گونه ای که دختران در آنجا با روی باز در صف دانشجویان قرار گرفته و با ایراد خطابه های اخلاقی و سرودهای مخصوص مدارس هم آواز شوند؛

۳. انتشار یک سلسله مقالات به نظم و نثر در جراید که همه به زبان پند و اندرز بود، و با انتقاد از عادات معمولی نقاب و حجاب، سخن می گفت؛

۱- بصیرتمنش، حمید؛ روند کشف حجاب و واکنش روحانیون؛ تاریخ معاصر ایران، سال اول، شماره دوم، تابستان ۷۶ ، صص ۸۶—۸۵.

۲- صفائی، ابراهیم؛ رضاشاه در آئینه خاطرات، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶، ص ۱۰۱ به بعد.

۴. اداره مدارس ابتدائی تا سال چهارم به صورت مختلط توسط زنان.(۱)

این اقدامات در میان روحانیون و مردم به ویژه در تهران مذهبی با مقاومت جدی روبرو شد.

مخالفت روحانیون با کشف حجاب، که از مهمترین خواسته های غربگرایان در کشورهای اسلامی به شمار می آمد، امری بدیهی به نظر میرسد. علما به عنوان سنگربانان شریعت همواره خود را موظف میدیدند که با طرح و تبلیغ این امر، در سطح جامعه برخورد شدید کنند. کشف حجاب، با وجود تمامی توجیهاتی که درباره آن صورت می گرفت، از چنان حساسیتی برخوردار بود که طیفهای مختلف روحانیون، با اندیشه ها و عملکردهای متفاوت سیاسی در این قضیه موضع گیری نسبتاً مشابهی داشتند.(۲)

بهدنبال تشدید تبلیغات ضد حجاب، علما به نگارش رسائلی در توضیح حکمت این حکم اسلامی برآمدند و وجوب حجاب از دیدگاه قرآن و روایات را استدلال کردند. در زیر به چند عنوان از اینگونه کتابها و رساله ها اشاره می شود:

۱. رساله در حجاب، تألیف: شیخ محمدکاظم بن محمدسعید، ۱۳۴۵ ق در تهران؛

۲. رسالت الحجاب، تألیف: سید فاضل هاشمی بروجردی همدانی، ۱۳۴۶ ق در کرمانشاه؛

۳. حکمت الحجاب و ادله وجوب النقاب، مؤلف نامعلوم، ۱۳۴۹ ق در تهران؛

۴. رد کشف حجاب و وجوب حجاب به حکم عقل و تصریحات کتاب و سنت اسدالله خرقانی، ۱۳۵۱ ق در تهران؛

۵. رساله حجابیه، تألیف: سید علی امامی تفرشی، ۱۳۵۳ ق در تهران؛

۶. ترجمه کتاب فلسفه الحجاب فی وجوب النقاب، تألیف: شیخ غلامحسین تهرانی.(۳)

۱- همان، ص ۱۰۲؛ و، حکمت، علی اصغر؛ همان، ص ۹۰.

۲- بصیرت منش، حمید؛ روند کشف حجاب و واکنش روحانیون، تاریخ معاصر ایران، همان، ص ۷۳.

۳- همان، صص ۷۷ و ۷۶.

واکنش دیگر در مخالفت با سیاستهای دولت در مورد کشف حجاب که از اهمیت تاریخی خاصی برخوردار است، تلگراف آیت الله شیخ عبدالکریم حائری، زعیم و مؤسس حوزه علمیه قم بود. ایشان این تلگراف را در ۱۱ تیرماه ۱۳۱۴ به رضاشاه ارسال داشت و در آن با صراحت اعلام نمود:

.... احقر همیشه تعالی و ترقی دولت علیّه را منظور داشته و اهم مقاصد میدانسته، فعلاً هم به همین منظور عرضه میدارد: اوضاع حاضره که برخلاف قوانین شرع مقدس و مذهب جعفری(ع) است، موجب نگرانی داعی و عموم مسلمین است. البته بر ذات ملوکانه که امروزه حامی و عهده دار نوامیس اسلامیه هستید حکم و لازم است که جلوگیری فرمائید ....(۱)

به این ترتیب، شاه و رئیس الوزرا از اظهارنظر صریح در مورد کشف حجاب خودداری کردند؛ امّا رضاشاه با حضور در منزل آیت الله حائری با ارعاب و تهدید صراحتاً اعلام کرد که چون در کشور ترکیه کشف حجاب شده و به اروپا ملحق گردیده؛ در ایران نیز باید کشف حجاب صورت گیرد. به دنبال آن عدهای

از روحانیون به جرم تحریک آیت الله حائری تبعید شدند.

اقدامات و واکنشهای روحانیون در مخالفت با کشف حجاب را به شرح ذیل می توان خلاصه نمود:

۱. به طور کلی علما، بهرغم سلیقه های گوناگون و دوری و نزدیکی به امور سیاسی به طور نسبتاً یکپارچه با کشف حجاب مخالفت کردند.

۲. روحانیون با انتشار کتابها در مسائلی به توضیح و تبیین حکم شرعی حجاب پرداختند.

۳. مراجع تقلید در مبارزه با کشف حجاب تکاپوی جدی کردند. حاج آقاحسین قمی با مهاجرت به تهران و شیخ عبدالکریم حائری با ارسال تلگراف خواستار جلوگیری از کشف حجاب شدند.

۴. مدت کوتاهی پس از واکنش مراجع بزرگ قم و مشهد، قیام گوهرشاد در ۲۰ و ۲۱ تیر ۱۳۱۴ به وقوع پیوست که یکی از انگیزه های اصلی آن مخالفت با

۱- سازمان اسناد ملی؛ شماره تنظیم ۱۷ – ۱۱۶۰۰۱، پاکت ۱۹۸؛ به نقل از همان.

کشف حجاب بود. در پی این واقعه که منجر به کشته و زخمی شدن عده زیادی از مردم شد، بسیاری از علما و روحانیون تبعید و زندانی شدند.

۵. روحانیون و وعاظ در نقاط مختلف ایران مانع پیشرفت بی حجابی بودند. آنان نه تنها خانواده های خود را از این امر برحذر می داشتند، بلکه با امر به معروف و نهی از منکر سایرین را نیز به حفظ حجاب تشویق کردند.

۶. بهجز روحانیون دستگیر شده در قیام گوهرشاد، عده دیگری از آنان در نقاط مختلف ایران به جرم مخالفت با کشف حجاب زندانی یا تبعید شدند.(۱)

اقدامات فوق بیانگر شدت یافتن مبارزه علما بر ضد دولت ایران در دوره رضاشاه در مقایسه با قاجار بود.

بدین ترتیب، نیروی عظیمی در تاریخ سیاسی ایران فعال شد که از نظر گستردگی و کیفیت ارتباط با توده های مردم با هیچ یک از جریانات و گروه های دیگر قابل قیاس نبود. اما از عجایب تاریخ معاصر ایران این بود که مهمترین فصل تحکیم و گسترش اقتدار این جریان زمانی آغاز شد که عمده ترین برنامه ها برای تحدید و امحاء شعائر و نهادهای دینی اجرا شد.

پیشگامان بازسازی فکری روحانیت و سازماندهی اجتماعی دین

بی گمان درک درست موقعیت روحانیون و شرایط نوین پیش آمده، بدون توجه به تحولات انقلاب مشروطیت و شکست آن انقلاب و آسیب شناسی آن، از منظر نفوذ و حضور عالمان دینی امکان پذیر نیست.

بسیاری از عالمان دینی و مصلحان اجتماعی مسلمان در تحلیل دلائل انحراف و شکست انقلاب مشروطیت یکی از عوامل اصلی این شکست را دوری عالمان دینی و مراجع تقلید از ایران و تهران می دانستند و برای پندآموزی و عبرت گیری از حوادث اتفاقیه مصمم شدند که حوزه علمیه قدیمی قم را به زعامت آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی مجدداً احیا کنند تا مرکز علمی و مرجعیت

۱- بصیرتمنش، حمید؛ همان، صفحه ۹۲.

شیعه حتی الامکان در داخل کشور و نزدیک پایتخت مستقر شود. همه دوراندیشان مسلمان متفق شدند که از آیت الله حائری درخواست نماینده حوزه کوچک خود را از سلطان آباد اراک به قم منتقل ساخته و به حوزه علمیه بزرگ تبدیل کند.(۱)

ورود آیت الله حائری به قم و تأسیس حوزه علمیه، تقریباً همزمان با کودتای رضاخان بود. این از شگفتیهای تاریخ است، یعنی درست همان زمان که پایه های یک اقتدار و هجوم بزرگ نسبت به مذهب در ایران شکل می گرفت، بذرهای اندیشه و تفکری که رسالت مقاومت را باید به دوش می کشید، در زمینی خالی از آبادانی کاشته شد. گرچه در این زمان مرجعیت شیعه در نجف اشرف مستقر بود، ولی موقعیت علمی آیت الله حائری قدرت بالقوه ای در داخل ایران به وجود آورد و حضور بالقوه این نیرو، مسئله ای است که توجه دربار را در طول دوره بیست ساله حاکمیت رضاخان، درباره چگونگی برخورد با آن به خود مشغول داشت.(۲)

بنابراین، نخبگان روحانیت خصوصاً شیخ عبدالکریم حائری، با استنباطی دقیق از شرایط و اوضاع سیاسی و به منظور جبران انحراف و شکست مشروطیت، به تمرکز، سازماندهی و تقویت بنیانهای علمی مدارس و حوزه های

درسی روحانیت اقدام نمودند و حوزه علمیه قم را طراحی کردند.

هنگامی که آیت الله حائری تصمیم خود را به عمل نزدیک ساخت، به تدریج علمای بزرگ دیگری نظیر آیت الله فیضی، میرزا جوادآقا ملک تبریزی، آقاشیخ مهدی قمی (پائین شهری)، شیخ ابوالقاسم کبیر، شیخ محمدتقی اشراقی، سید فخرالدین قمی، آقا سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، آیت الله صدر و بهویژه شیخ

۱- درباره زندگی آیت الله حائری یزدی، رجوع شود به: رازی، محمدشریف؛ آثارالحجه، قم، دارالکتب، ۱۳۳۸، ج اوّل، ص ۵۱، همچنین برای اطلاع از مواضع و عملکرد سیاسی آیت الله حائری، رک به: حائری، عبدالهادی؛ مشروطیت در ایران و نقش ایرانیان مقیم عراق؛ تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۴، مهر ۲۹۴، ۲۹۳؛ و، بالاخره: دوانی، علی؛ نهضت روحانیون ایران، بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، بی تا، جلد دوم، بهویژه از ص ۳۳۲ تا ۳۳۵.

۲- پارسانیا، حمید؛ حدیث پیمانه؛ پژوهشی در انقلاب اسلامی، چاپ دوم، قم، معاونت امور اساتید و دروس معارف اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۲۵۶.

محمــدتقی بـافقی (معروف بـه مجاهـد بـافقی) نیز وی را یـاری فراوان دادنــد و در رونـق مجـدد حـوزه و مـدارس علمیـه قم کوشیدند.(۱)

در مهـاجرت تـاریخی ایشـان نیز جمعی از شاگردانشـان، همراه وی از اراک به قم عزیمت کردنـد. یکی از این شاگردان سـید روح الله موسوی نام داشت که در آن مقطع جوان بیست ساله ای بود که سالیان بعد، از کوششـهای علمی و ریاضـتهای نفسانی و مراقبه های فلسفی و طی طریق عرفانی، بنیانگذار انقلابی شد که طومار سلطنت در این دیار را برای همیشه درهم پیچید.

تاریـخ هجرت آیت الله حـائری به قم، سـال ۱۳۴۰ هجری قمری بـود. این تاریـخ را بایـد مبـدأ تاریـخ نوین روحـانیت در ایران قلمـداد کرد. این موضوع به حـدی اهمیت داشـته است که دسـتگاه حـاکمه وقت نیز از آن غفلت نورزیـده، و احمـدشاه قاجار همراه با جمعی از دولتیان و از جمله رضاخان وزیر جنگ وقت، شخصاً برای عرض تبریک به شیخ عبدالکریم حائری راهی قم گردید.

اهمیت طراحی و تأسیس حوزه علمیه قم و تبـدیل آن به مرکز علمی و دینی تشیع، نشان دهنده این حقیقت است که حوزه قم براساس یک مبارزه ساخته شـده است. بـدین معنا که حوزه قم مصـمم شد برای پیشـگیری و ممانعت از آن چیزی که آیت الله حائری از آن به فساد و تباهی تعبیر می نمود، انسانهای تربیتشده و مهذبی را تحویل اجتماع دهد. آیت الله حائری معتقد بود که خارجیهـا نفـوذ بسـیاری در دسـتگاه حـاکمه ایران دارنـد و این نفوذ، ایران را به فسـاد سوق میدهـد و برای جلوگیری از آن به تربیت انسانهای آموزش دیده و عالمان مهذب پرداخت.

آیت الله محمدتقی شـیرازی، با پیش بینی رحلت قریب الوقوع خویش در نامه ای به مرحوم حائری از ایشان خواسـته بود که به عتبات بازگردد، اما ایشان در پاسخ

۱- شـکوری، ابوالفضل؛ نقش آیت الله حائری یزدی و مجاهد بافقی در تأسیس حوزه علمیه قم، یادنامه روح الله خاتمی، چاپ اول، مشهد، مؤسسه معارف اسلامی امام رضا(ع)، ۱۳۷۶، صص ۴۳۹-۴۳۸.

نوشته بود که ایران رو به تباهی و فساد می رود و برای مبارزه با این وضعیت باید در ایران حوزه علمیه ای تشکیل شود.(۱)

درست در اوان تأسیس حوزه قم، علمای ساکن عتبات در عراق درگیر مسئله ای دامنه دار شدند. گروه کثیری از آنان به انتقاد از ملک فیصل پادشاه وقت عراق پرداختند و حضور انگلیس در عراق را به شدت محکوم کردند. در نتیجه اوضاع بحرانی شد و فیصل به ارعاب و تهدید، جماعتی از برجسته ترین فضلای شیعه را از عتبات تبعید نمود. این گروه از علما، چهره های معروف و سرشناسی بودند، ازجمله: آیات عظام سید ابوالحسن اصفهانی، شیخ مهدی خالصی، سید علی شهرستانی، سید عبدالحسین محب و بهویژه میرزا محمدحسین نائینی، متفکر بزرگ و مؤلف کتاب «تنبیه الامه و تنزیه الملة». نائینی و دیگر علمای تبعید شده، پس از یک مسافرت ۴۵ روزه در روز چهارم محرم ۱۳۴۲ وارد قم شدند. قم که در تاریخ ایران از جمله شهرهای مذهبی بود در آن روزها به صورت یک مرکز مهم دینی و علمی درآمد.(۲)

حائری سرانجام موفق شد با بینش روشن و مدیریت کارآمد ایده های خود را مبنی بر استحکام بنیه های علمی و تجدید سازمان روحانیت در قم محقق سازد.

او انگیزه های سیاسی پرشور علمای تبعیدی نجف را در اشتغال علمی و درسی آنان مستحیل ساخت و به این ترتیب، راه را بهروی هرگونه بهانه جوئی حکومت وقت و ایجاد شرایط برخورد با سیاستمداران و نظامیان در تهران مسدود نمود. این شیوه تسامح و بردباری تا بدانجا در رفتار و بینش آیت الله حائری ریشه داشت که به طلبه ها سپرده بود که در مقابل هرگونه تعرض و بدرفتاری دیگران کوتاه بیایند و گذشت کنند تا حادثه ای پیش نیاید.(۳)

نتیجه فعالیت آیت الله حائری و سایر آیات عظام بسیار چشمگیر و مؤثر بود: مرکزیت نجف که حوزه ای در خارج از مرزهای سیاسی ایران بود، تحت الشعاع

۱- سودی، دهلعلی؛ نقش آیت الله حائری یزدی به روایت استاد عبدالحسین حائری، روزنامه ایران، شماره ۶۲۵، (یکشنبه ۱۷/۱/۷۶)، ص ۱۲.

۲- حائری، عبدالهادی؛ همان، ص ۱۷۹.

۳- شکوری، ابوالفضل؛ همان، ۴۶۷.

رونـق مرکز دینی قـم قرار گرفت. قم به دلیـل نزدیکی به تهران و شـهرهای بزرگ مرکز ایران به راحـتی بـا پـایتخت بلاـد مهم کشور در ارتباط قرار گرفت. اسـتادان برجسته و صاحب اندیشه به دروس دینی حیات تازه ای بخشیدند. مراکز و امکانات تازه ای برای جـذب طلاب علوم دینی و حمایت از آنان فراهم گردیـد. در نتیجه، امنیت کافی و لازم برای اسـتقرار تحصـیل طلاب بهوجود آمد و منابع مالی مستقل و سیستم متمرکز پرداخت شهریه طلاب و روحانیون تدارک گردید.

دیـدگاه های پراکنـده مراجع، در تقارب و نزدیکی با یکـدیگر، پرورده و هماهنگتر شد. محافل و مجالس و پایگاه ها و مراکز پررونقی پدیـد آمـد و شـکل سـنتی وعظ و خطابه دسـتخوش تحولات عمیقی شـد. کتب دینی رایج تجدید طبع گردید و آثار بسـیاری در ارتباط با نیازهای مختلف مردم تألیف و منتشر شد. به تدریج علما و اندیشـمندان حوزه، در زمینه علوم کمتر رایج دینی، نظیر فلسفه و تفسیر و تاریخ اسلام و ... آثار مهمی نگاشتند.(۱)

وفـات آیت الله حائری در سال ۱۳۱۵ هجری خورشـیدی که مصادف با اوج اقتدار رضاشاه و تلاش وی برای تحکیم مناسـبات غیردینی و سیاسـتهای لائیـک و تقابـل بـا نهادهـا و باروهای دینی بود، رخ داد. اما سـنگ بنائی که او برای اصـلاح امور حوزه علمیه قم نهاده بود، همچنان محکم باقی ماند و روند گسترش و نوسازی سازمان نوین روحانیت در ایران تداوم یافت.

این حرکت اصلاحی و تلاشهای سایر علمای بزرگ، سرانجام قم را به مرکز

دینی قدرتمندی بدل ساخت و به علما و طلاب، امکان رشد و سازماندهی بخشـید و ارایه دروس جدید و خلق آثار نوین برای ایشان امکان پذیر شد.

در واقع مهمترین واکنش علما در مقابل سیاسـتهای رضاشاه که ناشـی از هشـیاری و سرسـختی آنان بود، نوسازی نهاد آموزش مذهبی (حوزه) در قم بهوسیله شیخ عبدالکریم حائری بود. هرچند در آغاز اهمیت آن چندان ملحوظ نبود، لیکن دستاوردهای آموزشی و تشکیلاتی او، به وسیله آیت الله سید حسین

۱- رضوی، مسعود؛ هاشمی و انقلاب، تاریخ سیاسی ایران از انقلاب تا جنگ، تهران، انتشارات همشهری، بهار ۷۶، ص ۲۰.

بروجردی توسعه و تحکیم یافت و به قم امکان داد که در درجه اول به پایگاه آموزش اسلامی و سپس مرکز مبارزه جویی دینی تبدیل شود. به این ترتیب، این پایگاه دینی گرایشها و جریانهای غیردینی و لائیک سلسله پهلوی را به مبارزه و چالش فراخواند.(۱)

نقش آیت الله بروجردی در تجدید حیات فکری دین و سازمان روحانیت شیعی

آیت الله العظمی سیدحسین بروجردی، مسیر حرکت مرجع سلف را ادامه داد و در این زمینه حتی با سرعت بیشتر و گسترده‌تر عمل کرد. تأکیدات مکرر این مرجع خردمند، بر عدم ورود طلاب و روحانیون در عرصه های سیاسی نباید مورخان و تحلیگران تاریخ معاصر ایران را از اهمیت نقش سیاسی ایشان غافل سازد، زیرا در همین زمان است که حوزه علمیه قم، شکل نهائی سیستم و قدرت مستقل اقتصادی و فرهنگی عظیم خود را به دست آورد و روابط سیستماتیک اجتماعی خود را در ارتباط با دورافتاده ترین مناطق کشور تجدید و تقویت کرد.(۲)

آیت الله العظمی بروجردی، خصلتاً مرجعی غیرسیاسی بود و از این نظر، روش سلف فقید خود، شیخ عبدالکریم حائری را دنبال می کرد. او خدمات چشمگیر و بسیار مهمی انجام داد که در واقع بزرگترین سنگ بنای حرکت سیاسی و اقتدار روحانیت شیعه در ایران محسوب می شد.

در زمانی که این مرجع بزرگ در قید حیات بود، همگان بر این نکته مسلم و مهم اتفاق نظر داشتند که از هنگام انتقال مرجعیت از نجف به ایران، تنها در زمان زعامت ایشان، مرجعیت مطلق جهان تشیع در یکی از مراجع مقیم ایران متمرکز شده است. این مرکزیت به طور طبیعی موجب اقتدار و سازماندهی عظیم حوزه های قم و سایر شهرهای ایران بر محوری واحد گردید. این شرایط در

۱- سلسله پهلوی و ... ، همان، ص ۲۷۶.

۲- رضوی، مسعود؛ همان، ص ۲۱.

حالی بروز کرد که هنوز صدمات وارده بر نهادهای مذهبی و حوزه های علمیه طی دهه های قبل از آن کاملاً جبران نشده بود.(۱)

در دوران مرجعیت آیت الله بروجردی، تحرک سیاسی قاطبه روحانیون و طلاب، بسیار اندک و محدود بود. این امر به دلیل عدم تمایل ایشان به ورود روحانیون در مسائل سیاسی و توجه به بحث و درس و مسائل داخلی حوزه ها بود. البته ایشان تحت هر شرایطی به دفاع از طلبه ها و روحانیون، حتی مستقیماً در مقابل دستگاه حکومت بر می خاست؛ اما مناسبات و مکاتباتی با حکومت وقت و شخص شاه داشت که غالباً برای تثبیت اقتدار حوزه ها و پیشگیری از کشمکشها و بحرانهایی بود که سرانجام نامعلومی داشت.(۲)

گرچه در فاصله میان ۱۳۲۰ و کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، بنا به پاره ای دلائل(۳)، فشار دولت بر علما و روحانیون کاهش یافت و آنها موفق به لغو ممنوعیت برگزاری مراسم محرم و پوشش اسلامی برای زنان شدند؛ لیکن نتوانستند در مقابل افزایش چشمگیر نفوذ خارجیان در قالب فرهنگ غربی و کمونیسم و تهدیدات جدی ناشی از آن، کار چندانی انجام دهند. به همین دلیل نیز به موضع واکنشی رو آورند.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تحولات ساختاری مهمی در ایران صورت گرفت. رژیم شاه به صورت دست نشانده دولت آمریکا درآمد و سیاستگذاری

۱- برای اطلاع بیشتر رک به: دوانی، علی؛ زندگانی زعیم بزرگ عالم تشیع آیت الله بروجردی، چاپ دوم، قم، نشر مطهر، ۱۳۷.

۲- درباره خدمات و فعالیتهای برجسته آیت الله بروجردی رجوع شود به: مطهری، مرتضی؛ مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی، در بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، صص ۲۴۹-۲۳۳؛ و، درباره مناسبات و فعالیتهای سیاسی و روحانیت از شهریور ۱۳۲۰ تا ۱۳۴۰ ر ک به: دوانی، علی؛ نهضت روحانیون ایران؛ مجلدات اول و دوم.

۳- مهمترین این دلائل عبارت بودند از: مواجه شدن نظام سیاسی با فشارهایی از چند سو به طور ناگهانی از جمله مواجه شدن با تمایلات تفرقه برانگیز در میان قبایل استانهای کلیدی، جنگ‌اندازی متفقین اشغالگر بر منابع طبیعی، نزاع و تنش میان سیاستمداران در مرکز، فروپاشی بوروکراسی، منازعه طبقاتی اولیه در میان اقشاری که زاده برنامه نوسازی شاه قبلی بودند. رک: Akhavi , Rehyion and politics in contemporary iran: clergy state Relation in The pahlavi period. Albany: state university of press. ۱۹۸۰, p.۶۰.

دولت روز بـه روز متمرکزتر و شخصـی تر شـد. دسـتگاه سـرکوب (سـاواک، پلیس، ژانـدارمری، نیروهـای مسـلح و بازرسـی شاهنشاهی) به عنوان کارآمـدترین ابزار توسـعه خودمختاری دولت، به سـتون عمـده نگهدارنـده رژیم شاه مبـدل گشت. گروه هـای عمـده مخالف، آن چنان تضـعیف شدنـد که هیـچ مجرای نهادی برای اعمال نفوذ مؤثر بر دولت باقی نمانـد. شاه از یک سو، در مقابـل حـامی خود، آمریکـا، کمـترین اسـتقلال نـداشت و از سوی دیگر در داخـل، ارگانهـای دولتی در برابر وی هیچ اقتـدار مسـتقلی نداشـتند. دولت اتحاد با طبقه بالای سـنتی را، ولو از راه اکراه، حفظ کرد و در عین حال کوشـید تا برخورد در مقابل این طبقه و همه گروه های دیگر جامعه را بیفزاید.(۱)

با این همه، شاه هیچگونه اقدامی که به منزله مخالفت آشـکار با اسـلام یا دهن کجی به علما یا توهین به مقدسات دینی و ارج نهادن به ارزشـهای غربی باشـد، انجام نـداد. حتی پس از کودتا کوشـید روابط بین دولت و جریان اصـلی روحانیت را - که به خـاطر اختلافهـایش بـا گروه هـای عمـده جناح مخالف و تضـعیف تـدریجی پایگاه پشتیبانی آن در اثر اقـدامات غربگرایانه از سیاست کنار کشـیده بود،- بهبود بخشـد و آیت الله کاشانی و فـداییان اسـلام را منزوی و سـرکوب کنـد. مهمترین ژست او در مقابل جریان اصلی روحانیت، همکاری ضمنی او در مبارزه علیه بهائیها در سال ۱۳۳۴ بود. شاه نامه ای مودت آمیز با روحانیان برجسـته رد و بدل کرد. رهبران آنها هم نمایندگانی نزد او فرسـتادند و برخی اصلاحات آموزشی مورد پسند روحانیت را اجرا کرد.

آیت الله بروجردی به عنوان برجسـته ترین نماینده جریان اصـلی روحانیت گرچه طرفدار عدم دخالت در امور سیاسی بود و در این زمینه تا آنجا پیش رفت که در سال ۱۳۲۸ نشستی برای ممنوع کردن مداخله علما در مسائل سیاسی

۱- برای اطلاع بیشتر از تحولات ساختاری بهوجود آمـده در ایران بعـد از کودتای ۲۸ مرداد، رک به: گازیوروسـکی، مارک. ج.؛ سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، چاپ اول، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، صص ۲۹۵ — ۲۲۳.

تشکیل داد؛(۱) لیکن وسعت نظر و خدمات نوین وی در امور آموزشی و مذهبی را نباید نادیده گرفت.(۲)

دوران زعامت آیت الله بروجردی با شکوفایی حوزه همراه بود. وی در رشته فقه مکتب جدیدی بهوجود آورده بود که از آثار و از حوزه های فقهی مشهور فراتر می رود.(۳)

اما قابلیتهای او در زمینه مدیریت و مسائل مالی نیز به همین اندازه اهمیت داشت. به منظور کمک به حوزه، برای اولین بار یک دفتر مرکزی برای جمع آوری کمک از اطراف و اکناف کشور تشکیل شد و برآورد می شود که در سال ۱۳۴۰ ماهانه ۵ میلیون ریال به قم می رسیده است. این عواید امکان ایجاد بناهای جدید را در قم (مثل مسجد اعظم که در جوار حرم حضرت معصومه(ع) به دستور آیت الله بروجردی ساخته شد) و شهرهای دیگر فراهم ساخت و به افزایش عمده طلاب حوزه که در زمان مرگ آیت الله بروجردی به شش هزار نفر می رسید نیز کمک کرد.

آیت الله بروجردی وسعت نظر فوق العاده ای داشت. وی از مدارس جدید که در آنها علوم طبیعی همراه با تعلیمات دینی تدریس می شد، حمایت کرد. هیأتهایی به کشورهای مختلف آفریقا، آسیا و اروپا اعزام نمود و برای تقویت نظرگاه های سنی و شیعه با جامعه الازهر مصر مناسبات دوستانه برقرار کرد.(۴)

در زمان مرجعیت آیت الله بروجردی برای اولین بار از قم مبلغ به خارج رفت. طلاب با آموزش زبانهای بیگانه و اعزام به کشورهای مختلف بهعنوان سفیران فرهنگی و دینی حوزه علمیه شیعی ایران، در شناساندن پویایی مذهب شیعه گامهای مؤثری برداشتند.

۱- Akhavi, p. cit , p.۶۶.

۲- ر.ک به: سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ص ۲۹۵.

۳- مطهری، مرتضی؛ مزایا و خدمات مرحوم آیت الله بروجردی، بحثی درباره مرجعیت و روحانیت، تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۴۱، صص ۴۹ – ۲۳۳.

۴- دوانی، علی؛ در لزوم تحول در حوزه های علمیه، روزنامه رسالت، ۲۸ بهمن ۱۳۷۵، ص ۳.

بزرگترین انـدیشوران روحانی در روزگار ما، که نقشـهای متفاوت و عظیم در دگرگونی اندیشه و سیاست ایفا کردند، دوران جوانی و تکوین فکری خود را در همین زمـان طی نمودنـد. بسـیاری از آنـان مسـتقیماً شاگرد آیت الله بروجردی بودنـد. رواج مطالعات جدید، ارتباط روحانیون زبده با کشورهای خارجی، تأسیس موسسات و کتابخانه های پر رونق، نزدیکی روحانیون با دانشـگاهیان متـدین، توجه برخی از رجـال دانشـمند روحانی به مراکز دانشـگاهی، تألیف کتب دینی به زبان فارسـی با نثر روز آمـد و ادبیـات نوین به منظور اسـتفاده عموم مردم، بالاـخره انتشـار نشـریات مـذهبی بـا مبـاحث و مطـالب متنوع و... بخشـی از دستاوردهای دوران زعامت آیت الله بروجردی و در واقع بخشی از رخدادهای تاریخی این دوران می باشد.(۱)

محقق معاصـر آقـای علی دوانی، آمار تقریبی و نمونه ای از انتشارات حوزه علمیه قم را در مـدت ۱۶ سال زعامت آن مرحوم، جمع آوری کرده و اظهار عقیده کرده است که:

در مـدت یاد شـده، قریب سـیصد جلد کتاب، در رشـته های مختلف در زمینه های فقه، اصول، فلسـفه، منطق، تفسـیر، حدیث، رجال، درایه، رد بر مذاهب مختلف و مکتب های مادیگری ادبیات عربی و فارسی ... نوشته شده است(۲)

برخی

از این کتابهـا، چنـدین بار و در چنـد هزار نسـخه چاپ شـده است و اگر معـدل تیراژ را در هر واحـد کتاب ۲۰۰۰ بگیریم، در دوران زعامت آیت الله بروجردی، جمعاً ۳۴۶۰۰۰ جلد کتاب از طرف حوزه عملیه قم در دسترس عموم قرار گرفته است.

مجموع انتشـارات فوق که فهرست آنها به دست ما رسـیده است، بالغ بر یکهزار و هجـده عنوان کتاب می شود و این کتابها به اضافه کتب متفرقه ای که خود مولفین به صورت انفرادی چاپ کرده اند و تعداد انتشاراتی که فهرست آنها

ص:۴۸

۱- رضوی، مسعود؛ همان، ص ۲۱.

۲- عقیلی بخشایشی؛ یکصد سال مبارزه روحانیت شرق، قم، دفتر نشر نوید اسلام، ۱۳۶۱، جلد چهارم، ص ۱۰۶.

به دست ما نرسیده است و تقریباً ۲۰۰ عنوان کتاب می شود، مجموعاً ۱۲۰۰ عنوان کتاب می شود و این رقم با احتساب ۵۰۰۰ نسخه برای هر کتاب که حداقل تیراژ است به رقم شش میلیون نسخه سر می زند که رقم قابل توجهی است.(۱)

با درگذشت آیت الله بروجردی، وضعیت مرجعیت در ایران دگرگون شد و نسل تازه ای از علما میدان یافتند. آنان ضرورتهای تازه ای را در برخورد با مصالح دینی و سیاسی کشور مطرح نمودند و به وفاق دین و سیاست نگاه جدی داشتند. به ویژه آنکه در این زمان، نگرانیهای اساسی درباره صیانت از بنیادهای حوزه علمیه قم نیز مرتفع شده و اقداماتی عمومی تر برای گسترش و تبلیغ مسائل دینی، در مقابل فعالیتهای تجدد طلبانه رژیم شاه مورد توجه جدی قرار گرفت.(۲)

در حقیقت می توان گفت آیت الله بروجردی نسلی را تربیت کرد که با دریافت صحیح از مقتضیات زمان توأمان در دو مسیر تئوری پردازی و انقلابی گری نقش مهمی ایفا نمودند.(۳) گروهی از شاگران ایشان بنیادهای تئوریک نیروهای مسلمان و شعیه را در تقابل با ایدئولوژیهای رقیب از جمله مارکسیسم و ناسیونالیسم و لیبرالیسم طراحی کردند و عده ای دیگر با ابتناء بر این تلاش تئوریک، اقدام مهمی در رویکرد سیاسی روحانیت و پرچم داری مبارزه با حکومت پهلوی صورت دادند و انقلاب اسلامی را در سه حوزه تدوین تئوری، دگرگون سازی نظام سیاسی و مدیریت انقلاب و حکومت برآمده از انقلاب اسلامی تغذیه کردند.

حضور روحانیت در عرصه تئوریپردازی و عرصه اجتماعی

در فاصله سالهای ۱۳۴۰ – ۱۳۳۲ ضرورت همکاری بیش از پیش روحانیت حوزه ها و دانشگاهیان در زمینه های فکری اجتماعی و مبارزاتی احساس می شد و

ص:۴۹

۱- همان، ص ۱۱۳.

۲- همان.

۳- مقایسه شود با: بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکران ایرانی و غرب، ترجمه جمشید شیرازی، تهران، نشر فرزانروز، ۱۳۷۸، ص ۱۳۰.

چون فعالیتهای سیاسی وسیع امکان پذیر نبوده، یک نهضت نسبتاً وسیع

خود جوشی در تهران و غالب شهرستانها در میان مبارزین و جوانان مسلمان برای تأسیس انجمنها و هیأتها و مؤسسات اسلامی و ملی با برنامه های فرهنگی، تبلیغاتی، بهداشتی، امدادی و حتی تولیدی و تجارتی به راه افتاد و شرکتها و بنگاه های نشریاتی فعال بهوجود آمد. درمانگاه ها و بیمارستانهای خیریه به سبک جدید احداث شد. صندوقهای قرض الحسنه تأسیس گردید. انجمنها و مجامع ملی و اسلامی از هر طرف سر برآورد که هدف و برنامه همه آنها در حول محورهای خدمت، تربیت، وحدت، تشکل و آمادگی برای رسیدن به آزادی، استقلال و حکومت اسلامی دور می زد.

جلسات تفسیر قرآن و منبر مرحوم آیت الله طالقانی که بعد از کودتای ۲۸ مرداد، رنگ مبارزه سیاسی بیشتری علیه استبداد حاکم به خود گرفته بود. انتقال مرحوم شهید مطهری از قم به تهران در سال ۱۳۳۵ و حضور در دانشگاه تهران به عنوان عضو هیأت علمی و استاد دانشگاه و هدایت دینی فعالیتهای جوانان و دانشگاهیان، نقش بزرگی در این راستا ایفا می نمود و در پی این فعالیتها، روحانیت جوان حوزه نیز آهسته تمایل و تحرک بیشتری برای حضور در عرصه های اجتماعی و مبارزاتی از خود بروز می دادند.(۱)

در این سالها، نوگرایی دینی، توأم با خلوص و تلاش در جهت حفظ اصالت دین، از طرف روحانیت وسعت گرفت. در سال ۱۳۳۷ نخستین شماره ماهنامه درسهایی از مکتب اسلام در قم منتشر شد. مقدمه نخستین شماره، هدف نشریه را ارائه بدیلی در برابر سیل مدهش فساد اخلاقی، بی دینی و روحیه مال پرستی که برجامعه ایران و بهویژه جوانان آن مستولی شده بود، قلمداد نمود.

همچنین تأسیس انتشارات مکتب تشیع در سال ۱۳۳۶ و انتشار مقالاتی که همگام با نیاز عصر خود بوده، از اقدامات این دوره می باشد که آغاز گر نوعی کار جمعی در تحقیق و نگارش به شمار می آید. استاد مطهری و شهید بهشتی و عده ای دیگر، از جمله همکاران مجله مکتب تشیع بودند.

۱- بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت، تهران، چاپ نراقی، ۱۳۶۳، ص ۱۹.

در سال ۱۳۳۸ دو مجله به نامهای «فصلنامه مکتب تشیع» و «سالنامه مکتب تشیع» به طور همزمان انتشار یافت.(۱) این دو مجله، مسلمین را دعوت به استفاده از سرمایه های معنوی و گنجینه های مذهبی، برای بهدست آوردن قدرت، سیادت و همچنین استقلال، آزادی و انتقاد از ضعف، غفلت و انفعال در جامعه مذهبی می نمود.

در سالنامه مکتب تشیع که شماره اول آن در اردیبهشت ۱۳۳۸ و آخرین شماره آن در اردیبهشت ۱۳۴۴ انتشار یافت، موضوعاتی مانند موضوعات فصلنامه، از قبیل مقام زن در اسلام، ترجمه مقالات علمی در زمینه تاریخ، فلسفه، زیست شناسی، علوم اجتماعی و ... مورد بحث قرار می گرفت.(۲)

در سال ۱۳۴۱ جمعی از متفکران روحانی و دانشگاهی، کتابی تحت عنوان «بحثی درباره مرجعیت و روحانیت» منتشر کردند که در آن مسائل تاز ه ای پیرامون اجتهاد، تقلید، وظایف مرجع و مشکلات نوینی که پاسخ می طلبند، مطرح شده بود. نگاهی به عناوین این کتاب تا حدودی بدیع بودن محتوای آن را در آن مقطع نشان می دهد. برای نخستین بار در این کتاب سازمان روحانیت مورد نقد و بررسی قرار گرفت و انتظارات مردم از مراجع بیان گردید. نظریه مهم و قابل ذکر در این کتاب، ضرورت جایگزینی «شورای فقاهت» به جای نظریه «اعلمیت» بود.

این کتاب که به قلم جمعی از علما و دانشمندان اسلامی نگاشته شد، به عنوان دستاورد نوگرایی در میان روحانیون قلمداد گردید، به صورتی که برخی از محققین انتشار این کتاب را به نهضتی اصلاح طلبانه در میان روحانیت تعبیر کردند.(۳)

بدین ترتیب، اندیشه سیاسی در کیفیتهای مختلفی بر محور بحث مرجعیت، زعامت و رهبری و سپس حکومت در اسلام آغاز شد. این اندیشه ها به سرعت در پرتو ملاحظات سیاسی امام خمینی(ره) که قبلاً در کشف الاسرار در خطابه ها و

۱- مکتب تشیع، قم، انتشارات اعلامیه، ۱۳۳۸.

۲- باقی، عمادالدین؛ زمینه های فکری انقلاب، هویت فکری مشخص انقلاب اسلامی و ریشه های آن، مجموعه مقالات، صص ۳۹۹ – ۴۰۰.

۳- جمعی از نویسندگان، بحثی پیرامون مرجعیت و روحانیت، تهران، شرکت انتشار ۱۳۴۱.

اعلامیه ها مطرح میشد، شدت و جدیت بیشتری یافت. بحثهای این دوره، خصلت تأملی و دانشورانه داشت و با بسیاری از بحثهای ایدئولوژیکی و رمانتیک دهه پنجاه که برای تحریک نیروهای جوان و با تکیه بر ادبیاتی شوریده و آرمانخواهانه متجلی می گردید، تفاوت داشت. حتی آثاری که از خارج ترجمه می شد نیز چنین ویژگی را دارا بود. بهعنوان

مثال، کتاب «قانون اساسی در اسلام» اثر ابوالاعلی مود ودی توسط محمدعلی گرامی ترجمه و در سال ۱۳۴۳ منتشر شد.(۱) همچنین، کتابهایی نظیر «آینده در قلمرو اسلام»، «اسلام و صلح جهانی» و «فرد در اجتماع» اثر سید قطب، که توسط حضرت آیت الله خامنه ای و آقای سید هادی خسروشاهی ترجمه گردید، تأثیر مهمی بر ایجاد زمینه های نوین در اندیشه اجتماعی و سیاسی شیعه داشت.(۲) همه آثاری که بدین ترتیب ترجمه می شد و یا رسائل مستقلی که تحت تأثیر این فضا، تألیف و چاپ می شد، جملگی قابل توجه و دارای مبانی استدلالی بودند.

نکته قابل ذکر که توجه شایسته می طلبد این است که اقبال به دیدگاه های افرادی نظیر سید جمال الدین اسدآبادی، شیخ محمد عبده، حسن البنا، مودودی، سید قطب، طه حسین، کواکبی، اقبال لاهوری و ... در تمام طول دهه های ۳۰ و ۴۰ و ۵۰ به عنوان محملی برای توجه به مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام مورد توجه و استفاده متفکران و مترجمان مسلمان ایران قرار می گرفت. مجموعه این مباحث و آثار، پشتوانه تئوریک انقلاب اسلامی و رجعت دینی در ایران را مهیا ساخت. علاوه براین، مباحث و آثار متفکران نوگرای شیعه، نظیر کاشف الغطاء، علامه محمدرضا مظفر، آیت الله محمد باقر صدر و ... نیز به زبان فارسی روان و

۱- مودودی، ابوالاعلی؛ قانون اساسی در اسلام، ترجمه محمدعلی گرامی، قم، دارالفکر، ۱۳۴۳.

۲- قطب، محمد؛ آینده در قلمرو اسلام، ترجمه آیت الله سید علی خامنه ای، تهران، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۱؛ و نیز، قطب، محمد؛ اسلام و صلح جهانی، ترجمه سید هادی خسروشاهی، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۶۸؛ و نیز، قطب، محمد؛ خود در اجتماع، ترجمه غلامرضا سعیدی، تهران، بی جا، ۱۳۴۶.

و امروز دین ترجمه شده و در دسترس عموم قرار گرفت.(۱)

از سال ۱۳۴۰ تفاهم و تمایل شدیدی در مسلمانان ایران، اعم از کسانی که فعالیتهای تبلیغی، فرهنگی و اجتماعی را وجهه همت خویش قرار داده بودند و یا آنهایی که مبارزه سیاسی با حاکمیت پهلوی را رسالت و تکلیف دینی خود می دانستند، نسبت به همکاری بیشتر و وحدت تحت لوای اسلام ظاهر گردید. در اردیبهشت ۱۳۴۰ کنگرهای در تهران از انجمنهای اسلامی مهندسین، پزشکان، دانشجویان، معلمین، انجمن تبلیغات اسلامی، کانون نشر حقائق اسلامی شهر و کانون توحید (جمعاً ۱۳ گروه تهران و شهرستانها) و عده ای از شخصیتهای روحانی روشنفکر و آزاده از قبیل علامه طباطبایی، شهید مطهری و آیت الله طالقانی و غیره تشکیل یافت، و در سال بعد نیز با ۱۷ گروه تجدید شد. مراجع تقلید هم پیام و نماینده فرستادند و قطعنامه هایی صادر شد.(۲)

در این مقطع مباحثی چون قدرت در یک جامعه اسلامی، مفهوم سیاسی و اجتماعی انتظار امام، نقش و جایگاه اسلام در زندگی اجتماعی و سیاسی، مسئله امر به معروف و نهی از منکر و مانند آن مطرح شد و مهمترین این مباحث روابط روحانیت با دولت بود.(۳)

اهمیت این تحول نوین مذهبی در تأثیرات اجتماعی این بود که با هدف کشاندن مذهب در میان اقشار تحصیلکرده و دانشگاهی جامعه شناخته می شد.

حضور در این میدان جدید و استفاده از سلاح نوین، تنها در توان مردان آزموده و ژرف نگری بود که ضمن آشنایی عمیق با مسائل کلامی، فلسفی و عرفانی تشیع که لازمه مقابله و رویارویی با دشمنی است که سنگرهای اعتقادی و دینی را مورد هجوم قرار می داد، از وجهه و توان و تحصیلات و دانش حوزوی

ص:۵۳

۱- کاشف الغطاء، محمدحسین؛ زمین و تربت حسینی، ترجمه عزیزالله عطا وردی، تهران، انتشارات جهان نو، بی تا؛ و نیز: صدر، محمدباقر؛ اقتصاد ما، ترجمه محمدکاظم بجنوردی، تهران، انتشارات برهان، ۱۳۵۰.

۲- بازرگان، مهدی؛ انقلاب ایران در دو حرکت، ص ۲۱.

۳- بهنام، جمشید؛ ایرانیان در اندیشه تجدد، چاپ اول، تهران، نشر پژوهش فروزان روز ۱۳۷۵، ص ۹۷.

قوی نیز برخوردار باشند تا بدین وسیله بتوانند اعتماد نیروهای مذهبی را در لایه های مختلف اجتماعی طلب نمایند.

این افراد تلاش می کردند در مقابله با امواج ویرانگر از خود بیگانگی و تباهی که اعتقادات جوانان و مردم را تهدید می نمود، صحیفه هـای معنویت و ایمـان را با ادبیاتی نوین و با شـیوه اسـتدلالی و قانع کننـده، رویاروی نسل جوان بگشاینـد. این ارمغان ارزشـمندی بود که روحانیت سیاسـی و نوگرا در سالهای میانی دهه پنجاه به نسل جوان ارائه کردنـد و عطش حقیقت جوئی و کمـال طلبی این نسـل را از طریق آموز هـای قرآنی و وحیـانی و بـازتعریف مفاهیم دینی سـیراب کردنـد. نتیجه چنین کوشـش مبـارکی این بود که گرو ه هـای کوچـک جوانـانی که علاقمنـد به مبـاحث دینی بودنـد به فوجهـای عظیمی بـدل شدنـد و در دانشـگاه ها و مراکز فرهنگی، گفتمان دینی و رفتار اسـلامی و شعائر مذهبی را تعمیم دادند و با اتکاء به ارزشهای دینی، دست به خیزش سیاسی و انقلابی بزرگ زدند.(۱)

تفکری که این جریانات را پدید آورد، معتقد بود:

در رهبری نسل جوان بیش از هر چیز دو کار باید انجام شود. اول باید درد این نسل را شـناخت و آنگاه در فکر درمان و چاره شـد. بدون شـناخت درد این نسل، هرگونه اقدامی بی مورد است. دیگر اینکه نسل کهن باید ابتدا خود را اصـلاح نماید. نسـل کهنه از بزرگترین گنـاه خود بایـد توبه کنـد و آن گنـاه مهجور قرار دادن قرآن است. همه بایـد به قرآن بـاز گردیم و قرآن را پیشاپیش خود قرار دهیم و زیر سایه قرآن به سوی سعادت و کمال حرکت کنیم.۲

بنابراین در دهه ۱۳۴۰ روحانیون دریافتند که تنها راه نجات اسـلام از تسلط مکتبهای رقیب، دست زدن به یک مبارزه فکری و ایـدئولوژیک می باشـد. اگر بناست لایه های مختلف اجتماعی و اقشار تحصـیلکرده و تأثیرگذار به سوی مذهب جلب شوند و از اردوگاه رقیبان ایدئولوژیک فاصله گیرند، باید مبارزه

ص:۵۴

۱- رضوی، مسعود؛ همان، ص ۱۳. ۲. مطهری، مرتضی؛ ده گفتار، تهران، موسسه صدرا، ۱۳۶۱، ص ۱۹۱.

ایـدئولوژیک فکری در پیش گرفتـه شـود و روحـانیت رقبـای خـویش را در صـحنه فکری و رقـابت ایـدئولوژیک بـه چـالش فراخواند.(۱)

معماران این تحول فکری تأثیر گذار، گروهی از اندیشمندان حوزوی از قبیل علامه طباطبایی و شهید مطهری بودند.

نقش علامه طباطبایی و شهید مطهری در تبیین بنیان های تئوریک انقلاب اسلامی

علامه طباطبـایی هر چنـد یـک فعـال سیاسـی نبود و هیچوقت هم در وادی سـیاست گام برنـداشت، ولی برای آنان که به نحو آشکاری در عرصه های سیاسی و اجتماعی حضور داشتند، به عنوان پشتوانه فکری، فلسفی و تئوریک، نقش آفرین بود. تلاش و اهتمام او برای جبران خلاء پیش آمـده در آموزش حوزوی و پرداختن به اموری که مغفول مانـده بود، نقطه عزیمت جدیدی بود. علامه درباره نیازی که در هنگام ورود به قم احساس می کند چنین می گوید:

وقتی که به قم آمدم مطالعه ای در وضع تحصـیلی حوزه کردم و یک فکری درباره نیاز جامعه اسلامی، بین آن دو نیاز و آنچه موجود بوده چنان تناسبی ندیدم. نه از فلسـفه و معقول خبری بوده و نه از تفسـیر و قرآن و نه از سایر بخش های کتاب و سنت. بر خود لازم دیدم که یک درس فلسفه و یک درس تفسیر قرآن و یک درس اخلاق در حوزه شروع کنم.(۲)

علامه طباطبائی با این احساس و با توان بخشـی علمی به شاگردان علوم عقلی، تعلیم فلسفه مقایسه ای و در نتیجه نقد و بررسی افکار و آموزشـهای غربی را که در آن هنگام از زمین و زمان توسط نشـریه های مختلفی تبلیغ می شـد، عهـده دار گردیـد. ره آورد این درسها که به طور مستمر هفته ای دوبار در کنار

دروس رسمی حوزوی تشکیل می گردید، کتاب ارزشمند «اصول فلسفه و روش

ص:۵۵

۱- مقایسه شود با: بروجردی، مهرزاد؛ همان، ص ۱۴۰.

۲- مصباح یزدی، محمدتقی؛ سخنی پیرامون شخصیت علامه طباطبایی؛ یادنامه مفسر کبیر علامه طباطبایی، قم، انتشارات شفق، ۱۳۶۱.

رئالیسم» می باشد. تألیف این اثر از ناحیه عالمان دینی، درست در زمانی که اولین ترجمه های ناقص غرب، نظیر «سیر حکمت در اروپا» اثر فروغی و کتابهای دیگر از این قبیل توسط دلباختگان به غرب، منتشر می شد و همزمانی برای مقابله و رویارویی با تفکر غرب را نشان می دهد.(۱)

این مباحث در عین تعلق به حوزه اندیشه، بیتوجه به مباحث سیاسی نبود. به عنوان مثال، بسیاری از مباحث و مقالات علامه از جمله مجموعه مباحثات وی با هانری کربن فرانسوی نیز خالی از موضوعات سیاسی نبود.(۲)

گفتگوی علامه با هانری کربن که غالباً در حضور جمع کوچکی از افراد برجسته نظیر آیت الله مطهری، سیدجلال الدین آشتیانی، محمود شهابی، سید حسین نصر، بدیع الزمان فروزانفر، داریوش شایگان و عیسی سپهبدی انجام می گرفت، بیشتر بر فلسفه اسلامی، برخورد شرق و غرب، رابطه دین و علم، اساطیر هند و اسلامی و عرفان تطبیقی تکیه داشت.(۳) این جلسات که مستقل از دولت و حوزه های علمیه برپا می شد، به نزدیک شدن روحانیون با گروه خاصی از استادان دانشگاه و روشنفکران مذهبی کمک کرد.

تلاش علمی و مقالات علامه درباره مسائلی نظیر روابط اجتماعی در اسلام،

امام و ولایت در نظرگاه شیعه، ویژگیهای رهبری و مدیریت در اسلام و ... تأثیر زیادی در بازاندیشی روحانیون حوزه ها نسبت به مسائل سیاسی و اجتماعی اسلام داشته است. این مجاهدتها، علامه طباطبایی را در جایگاه یکی از مؤثرترین متفکران در حوزه تفکر سیاسی معاصر شیعه قرار میدهد.

۱- ر ک به: طباطبایی، سید محمدحسین؛ اصول فلسفه و روش رئالیسم، قم، دفتر انتشارات اسلامی، بی تا.

۲- ر. ک به: طباطبایی، سید محمدحسین؛ مجموعه مذاکرات با هانری کربن، با توضیحات علی مهدی میانجی و سید هادی خسروشاهی، چاپ چهارم، تهران، نشر فرهنگ اسلامی، ۱۳۷۱.

۳- برای اطلاع بیشتر ر ک به: شایگان، داریوش؛ هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ترجمه باقر پرهام، تهران، انتشارات آگاه، ۱۳۷۱؛ و، طباطبایی، سیدمحمدحسین؛ و، کربن، هانری؛ مصاحبات علامه طباطبایی با استاد کربن، تهران، مکتب تشیع، ۱۳۳۹.

استاد مرتضی مطهری نیز با برخورداری از هوش و استعداد شگرف و کسب فیض از محضر چهار استاد برجسته حوزه علمیه در رشـته هایی نظیر فقه و اصول و فلسـفه و کلام و اخلاق و تفسـیر قرآن و نهج البلاغه به نامهای آیت الله بروجردی، امام خمینی، علامه طباطبـایی و میرزا علی آقا شـیرازی توانست بنیاد تئوریک نیروهای مـذهبی را فراهم آورد.(۱) وی وقـتی ظهور کرد که جامعه دینی و روحانیت با مشکلات جدی از جمله ترک تعقل و تکیه بر عاطفه روبرو بود. وی به این نتیجه رسید که روحانیت در جامعه دینی، مـدتهای مدیدی است که دیگر عقل مردم را مخاطب قرار نمی دهد و احساس مردم مخاطب اوست. بنابراین، ایشـان بـا اطلاع از این نقیصه، تغـذیه ایـدئولوژیک و فکری نسـل جوان را از طریق خطـابه هـا، مقالات فلسـفی و اجتمـاعی و منـاظرات، بیش از هر کس دیگر به عهـده گرفت. جوابگـوی شـبهات و سمپاشـیهای فکری فراوانی بود. پلی بود میـان دو قشـر روحانی و دانشـگاهی که سالها با توطئه های شـرق و غرب دور از هم نگه داشـته شـده بودنـد. طلبه و دانشـجو که طبیعی ترین امکان همفکری و همکاری را در اختیار داشتند، ولی کانال عمیقی به دست دشمنان میان آنان حفر شده بود.(۲)

اسـتاد مطهری در این راه اولاً، خرافهزدائی کرد. چهره دین را از زنگارها پیراست. بیماری شناسـی کرد. از مهجور مانـدن قرآن شکوه مینمود. از رکود فقه می نالیـد و مفـاهیم اصـیل اسـلامی را بازشناسـی و تبیین کرد. اجتهـاد به معنـای صـحیح و تقوی به مفهوم اصیل آن را شناساند. نهج البلاغه را می شناخت و از آن درس می آموخت.(۳) ثانیاً، مسئله شناسی می کرد و به کمک مبانی و موازینی که در دست داشت در حل مسائل می کوشید. این کارها در فقه و فلسفه که دو رشته

ص:۵۷

۱- رجبی، محمد؛ دین و انقلاب اسـلامی؛ فصـلنامه تخصصی علمی انقلاب اسلامی، معاونت اساتید و دروس معارف اسلامی، نهاد نمایندگی مقام معظم رهبری در دانشگاه ها، پیش شماره اول، ص ۲۳.

۲- رجبی، محمد؛ سیری در زندگی استاد مطهری، ص ۱۳.

۳- باقرینصرآبادی، علی؛ رمز موفقیت استاد مطهری، چاپ دوم، قم، انتشارات امام عصر(عج) ۱۳۷۸، صص ۱۸۲-۲۶۱.

تخصصی او بود، بسیار چشمگیر است.(۱) ثالثاً، در اندیشه رفع شبهات بود. آن هم نه شبهات کهنه، که معماها و مشکلات نوین. وی در «عدل الهی» و «جامعه و تاریخ» به دفاع از حریم شریعت و دفع تحریفات از ساحت دیانت کمر بست. «خدمات متقابل اسلام و ایران» نیز جوابی بود بر تلاشهایی که نظام پیشین انجام داد تا اسلامیت را در مقابل ایرانیت قرار دهد. مطهری در این کتاب حدود و مرز آئین و ملیت ایرانی و مسلمان بودن را باز نموده و نقاب فریب را از چهره کسانی برگرفت که تحت نام دفاع از ملیت و محو و مسخ فرهنگ پرمایه این ملت یعنی اسلام پرداخته بودند.(۲)

کتابهای «مسئله حجاب» و «حقوق زن در اسلام» و«اخلاق جنسی» و ... همه نمونه های دیگری است که دغدغه فکری و توانائی فکری او را در دفاع از حریم اسلام و تسلط بر مبنای شریعت آشکار می سازد.

آثار استاد مطهری از چندین امتیاز برخوردار بود، از آن جمله: نثر فصیح و استوار و روشن، عرضه منطقی و وزین و والا، اعتبار و استناد به مآخذ و منابع، انطباق با نیازهای روحی اعتقادی و فکری اجتماع، ابداع و تنوع، دریافت صحیح و برداشت درست.(۳)

به عنوان مثال، «علل گرایش به مادیگری» زمانی به نگارش درآمد که جوانان کم مایه ولی پرشور و انقلابی، در تار عنکبوت اندیشه های مارکسیستی گرفتار می شدند و استاد مطهری برای تبیین چهره واقعی آن مکاتب و نیز انعکاس حقائق دینی اقدام به نگارش آن کرد. «مقدمه ای بر جهان بینی اسلامی» که مشتمل بر شش جلد می باشد، مقارن با اوجگیری انقلاب به رشته تحریر درآمده و در آن

۱- به عنوان نمونه در فقه به مسائل جدید مثل ربا، بیمه، بانک و ... می پرداخت و مسائل مستحدثه را پاسخ می گفت. رک به: مطهری، مرتضی؛ ربا، بانک، بیمه، چاپ اول، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۶۴.

۲- برای اطلاع بیشتر، رک به: مطهری، مرتضی؛ خدمات متقابل ایران در اسلام، چاپ ۱۲، تهران با انتشارات صدرا، ۱۳۶۴.

۳- حکیمی، محمدرضا؛ آفاق فکری و برون حوزه ای، مجله حوزه، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، شماره ۱۲، ۱۳۶۲، صص ۳۸ و ۳۷.

بسیاری از لغزشگا ه های فکری روشنفکران مسلمان نشان داده شد و بسیاری از انحرافات فکری آنان و گروه های ظاهراً مسلمان آشکار گردید.

همچنین در این سالها، همکاری استاد با مجامع اسلامی و کانونهای مذهبی از طریق ایراد سخنرانی و ... برقرار بود. از جمله این مجامع و کانونها می توان از انجمن اسلامی مهندسین پزشکان و دانشجویان دانشگاه تهران نام برد که هر سه تازه تأسیس بودند و استاد شهید در تأسیس برخی از آنها نقش داشت. از جمله در سالهای ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۱ به همت استاد مطهری و مرحوم دکتر محمد آیتی محفلی ماهانه تشکیل می شد که این محفل به نام «انجمن ماهانه دینی» معروف شد و مجموعه مباحثات آن بعداً به صورت سه جلد کتاب به نام «گفتار ماه» در اختیار عموم قرار گرفت.(۱) خود استاد شهید در مقدمه کتاب «ده گفتار» می گوید: «این جلسات هر چند نتوانست به حیات خود ادامه دهد، اما منشاء خیرات و برکات معنوی فراوانی شد و موجب یک سلسله اصلاحات و جنبش هایی در سطحی وسیعتر و گسترده تر در کار مسائل تبلیغی و ارشاد اسلامی گردید.»(۲)

ایشان به خاطر مقبولیتی که در میان گروه های مختلف در تهران و قم داشت، نقطه اتصال و ارتباط این گروه ها و واسطه انتقال تجربیات گروه ها و افراد ورزیده و با سابقه در مبارزه و سیاست به توده مسلمان و جامعه روحانیت و مهمتر از همه، یکی از وسائل معتبر ارتباط رهبر انقلاب با مردم و بالعکس بود. در آن زمان این نقطه ارتباط، بسیار آموزنده و کار آمد و حلّال بسیاری از مشکلات انقلاب نوپا بود.

همچنین در سال ۱۳۴۶ مؤسسه حسینیه ارشاد توسط استاد مطهری و با همکاری دیگران بنیاد گذاشته شد. این مؤسسه پایگاه خوبی برای کار فرهنگی مورد نظر استاد و آشنا کردن مردم به خصوص جوانان با اسلام راستین بود. این پایگاه به پایگاه های دیگر استاد اضافه شد. در واقع استاد شهید حسینیه را به

۱- دوانی، علی؛ خاطرات من از استاد شهید مطهری، تهران، انتشارات صدرا، ۱۳۷۲، ص ۲۵.

۲- مطهری، مرتضی؛ ده گفتار، همان، مقدمه.

صورت یک محیط مناسب برای کار می خواستند و به آینده درخشان و نتایج شگفت آن که قطعاً زمینه ظهور نهضت اسلامی می شد، سخت دل بسته بود.

نخستین اثر عمده ای که حسینیه ارشاد منتشر کرد، کتاب محققانه ای راجع به پیامبر اسلام بود. هدف از انتشار این کتاب، مخالفت با جریان رسمی و عقیده روشنفکرانه راجع به تمدن ایران پیش از اسلام به مدد اثبات بیداد اجتماعی و فقر اخلاقی حکومت ساسانی بود.(۱)

در این سالها، تلاش بی وقفه استاد مطهری، صرف تدوین ایدئولوژی اسلامی به عنوان یک مکتب و یک دستگاه هماهنگ فکری و آشکار کردن چهره واقعی اسلام و زدودن زنگارهای بدعت و خرافه ای می شد که در طول تاریخ بر چهره آن نشسته بود. در واقع استاد شهید به دنبال آن چیزی بود که در قیام پانزده خرداد نیاز به آن احساس شد. یعنی یک ایدئولوژی مدرن و یک مکتب جامع به زبان روز و پاسخگو به شبهات جدید که نهضت براساس آن به حرکت خود ادامه دهد و انقلابیون به انحراف کشیده نشوند و پس از پیروزی نیز دارای برنامه باشند. این تلاش استاد از سال ۱۳۴۶ تا سال ۱۳۴۹ که از حسینیه ارشاد کناره گیری کردند، در این موسسه متمرکز بود.(۲)

از سال ۱۳۵۴ تا سال ۵۷، استاد مطهری با تالیف کتابها و تشکیل جلسات درس فلسفه و اقتصاد و فلسفه تاریخ در منزل و نیز درسهای اسفار «جامعه و تاریخ» و چند درس خصوصی، مانند بررسی مارکسیسم و «مسئله حکومت» در حوزه علمیه قم (که به توصیه حضرت امام(ره) هفته ای دو روز به قم می رفتند) وظیفه خود را در ارائه ایدئولوژی اسلامی به زبان روز و در نتیجه مصون کردن نهضت اسلامی از انحراف، به خوبی انجام دادند.

روحانیون تهران و شهرستانها با تأسی به استاد مطهری و براساس آموزه های او و با الهام از مخالفت و مقاومت امام خمینی(ره) در مقابل حکومت پهلوی، در

۱- عنایت، حمید؛ اندیشه سیاسی در اسلام معاصر، ترجمه بهاء الدین خرمشاهی، چاپ سوم، تهران، شرکت سهامی انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۲، صص ۲۱۷ و ۲۱۶.
۲- سیری در زندگانی استاد مطهری، همان، ص ۸۲.

گسترش، تأسیس انجمنها و محافل اسلامی کوشیدند و در مساجدی که متکفل امامتش بودند، دست به تشکیل کلاسها و محافل مختلف زده و به جذب دانشجویان، دانش آموزان و نسل جوان پرداختند. در چنین مقطعی کمتر مسجدی پیدا می شد که کتابخانه ای در جوارش دایر نکرده باشند و یا برای جلوگیری از ترویج فساد رژیم، برنامه ای نداشته باشد. جوانان اعم از پسران و دختران در این مراکز به مطالعه کتاب و فعالیتهای فرهنگی پرداختند. در سالهای دهه ۵۰، این نسل، دانشگاه ها را پر کرده و مبارزه علیه رژیم پهلوی صبغه دینی پیدا کرد.(۱)

در این دوران که اسلام و تشیع سیاسی رشد می کرد، عطش هویت جوئی و ایدئولوژی دینی نیز شدت می یافت. در چنین شرایطی چالشهای جدید در اندیشه مسلمانان بهویژه نسل جوان تحصیل کرده ایرانی ایجاد شد. سئوالاتی از قبیل این که: «که بودیم؟» «بر هویت دینی ما چه گذشت؟» و «چگونه بمانیم و جامعه را اداره کنیم؟» مطرح گردید. در پاسخ به این سئوالات، شعار «بازگشت به خویشتن» مطرح شد. تفسیر جدیدی از اسلام پیش روی مردم قرار گرفت. چهره جدیدی از قیام امام حسین(ره) و اهداف متعالی سید الشهداء در برابر دیدگان مردم قرار گرفت.(۲) عذر و بهانه از همه ساقط شد.

در این مقطع رهبری انقلاب تلاش نمود تا ضمن نفی همزمان استبداد و استعمار برای نخستین بار نظام سیاسی جدیدی را ارائه کند. آلترناتیوی که در نهضت امام خمینی(ره) عنوان گردید با نظریه امامت در اندیشه سیاسی شیعیان این مرز و بوم، همخوانی داشت و از اعماق اعتقادات مذهبی ایرانیان بر می خاست.

ظهور امام در رأس هرم مبارزه با رژیم نه تنها موج جدید بازگشت به دین را که در میان اقشار تحصیلکرده نضج پیدا کرده بود در گستره وسیعی مطرح

کرد، بلکه دگرگونیهای اساسی در رابطه متقابل دین و سیاست به وجود آورد.

ص:۶۱

۱- رجبی، محمد؛ همان ، ص ۴۴.

۲- رک به: کدیور، جمیله؛ نقش نهضت عاشورا در شکل گیری و تداوم انقلاب اسلامی در ایران، فصلنامه راهبرد، شماره ۶۰ (بهار ۱۳۷۴)، ص ۲۰.

گرچه تا قبل از اوائل دهه ۱۳۴۰ و ظهور امام(ره)، چه در جریان نهضت ملی شدن صنعت نفت و چه جدا از آن در قالب مرحوم آیت الله مدرس، فدائیان اسلام، آیت الله کاشانی، روحانیون در مبارزه حضور داشتند؛ اما رهبری حرکتها در مجموع در دست جریانات غیرمذهبی بود.(۱) اما امام مرجع تقلیدی بود که از متن حوزه و جریان روحانیت وارد سیاست شده بود. در واقع از مشروطه به این طرف، برای نخستین بار بود که یک مرجع تقلید این چنین بی محابا حکومت را مورد چالش قرار میداد. این تحول پیامدهای مهمی با خود به همراه آورد.

حضور امام خمینی که از لحاظ علمی و آموزشی از شیخ عبدالکریم حائری و آیت الله بروجردی و از لحاظ سیاسی از شیخ فضل الله نوری و آیت الله مدرس تاثیر پذیرفته بود، با خصوصیات و ویژگیهای زیر همراه بود:

۱. قرار گرفتن مرجعیت شیعه، در سطح رهبری سیاسی نیروهای مذهبی: مبارزه امام از پایگاه مرجعیت دینی با حاکمیت پهلوی، تغییر شگرفی در رابطه دین و دولت ایجاد کرد و برای همیشه گسست میان دین و نهادهای دینی با قدرت و حکومت پهلوی را موجب شد. به طوری که پس از این مقطع هیچکس و حتی مراجع دیگر نتوانستند به صورت علنی با رژیم پهلوی همکاری نمایند.

علاوه براین امام پیش از تبعید، در قم حوزه درسی بزرگی داشتند که اکثریت قاطع فضلای حوزه با عشق و ایمان در آن گرد می آمدند. شاگردانی که به صلاحیت و صداقت استاد خود ایمان کامل داشته و بعدها هر یک به نوبه خود در شهر یا مناطقی مرجع و ملجأ فکری و عملی مردم شدند. بنابراین، حوزه درس امام و موقعیت خاص ایشان نقاط مثبت و مؤثر یک حزب و سازمان را داشت.

۲. نتیجه مبارزه امام، آگاهی دادن به ملت بود: نهضت امام برخلاف نهضتها و مبارزات گذشته بر پایه روشنگری و انقلاب فکری در سطح وسیع مردمی استوار بود. امام در نطق پس از آزادی از زندان خطاب به هیأت حاکمه فریاد می زند:

۱- زیباکلام، صادق؛ مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، انتشارات روزنه، ۱۳۷۲، ص ۸۴.

«ملت اسلام بیدار شد، دیگر نمی نشیند، اگر من هم بر گردم ملت اسلام بر نمی گردد.»(۱)

۳. فراگیری و پوشش دادن به حرکتهای سیاسی موجود بود: اگر قبل از سالهای ۱۳۴۲، حرکتهای سیاسی که معارض با استبداد بود، در قالبهای مختلف روشنفکری و یا دینی سازمان می یافت و نیروی مذهبی در عرض نیروی روشنفکری قرار می گرفت، اینک با حضور امام در صحنه سیاست، نیروی مذهبی با احاطه و گستردگی خود دیگر نیروها را پوشش می دهد و نیروهای دیگر نیز ناگزیر با پوشش گرفتن از این حرکت دوام و بقا پیدا می کنند.

۴. رویارویی با اصل نظام شاهنشاهی: رویاروئی با اصل نظام، خصوصیتی است که هیچیک از حرکتهای سیاسی قبل واجد آن نبودند، اما امام با متوجه کردن لبه تیز حملات خود به لانه و کانون اصلی فساد، یعنی سلطنت و شخص شاه به شیوه محافظه کارانه قبلی در مبارزه پایان داد.(۲)

امام با اعتقاد به شعور دینی مردم، در صدد احیای همان چیزی بود که رژیم پهلوی در طول حاکمیت ۵۰ ساله خود، انکار می نمود. حکام پهلوی با جهل نسبت به میراث فرهنگی - مذهبی عمیق مردم، اعتقادات اصیل مذهبی توده های مردم را به بازی گرفتند و با تأملی که در نفی مظاهر دینی و گسترش و ترویج فساد و بی بندوباری داشتند، خصلت دین ستیزی خود را به اثبات رساندند. نوسازی در منطق پهلوی، به معنی نفی دین و خروج آن از عرصه مناسبات اجتماعی بود. آنها با یک خصومت آشکار، به مخالفت با علما و سنن مذهبی برخاستند و درست به همین دلیل است که عده ای از تحلیل گران از جمله خانم کدی، معتقدند که شاه چنان اسلام را تحقیر می نمود که حتی خارجیها و یا اقلیتهای مذهبی و فرقه بهایی را به هم وطنان مسلمان خود ترجیح می داد.(۳)

۱- رک به: روحانی، سید حمید؛ همان.

۲- مقایسه کنید با: پارسانیا، حمید؛ همان، ص ۳۰۴.

۳- کدی، نیکی؛ ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ اول، تهران، انتشارات قلم، ۱۳۶۹، ص ۱۴۲.

تغییر تقویم از هجری شمسی به شاهنشاهی دلیل واضحی است برای آن که نشان دهد نظام پادشاهی تصمیم گرفته بود پیوند ایران و ایرانیان را با اسلام قطع کند.(۱) این حادثه که به قول پارسونز «اقدام نامعقول و سبکسرانه دیگری بر علیه معتقدات مذهبی کشورش بود.»(۲) تقریباً همه مردم را مجاب نمود که هدف شاه کندن ریشه اسلام است.(۳)

محمدرضا پهلوی به دلیل خلاء ایدئولوژیک نظام، علم ناسیونالیسم را برداشت و گذشته از اینکه خود زبان بیان ایدئولوژیک ناسیونالیسم و مظهریت خود را نداشت، همه کسان را ازجمله شرق شناسان که درباره گذشته ایران داد سخن می دادند، قدر میداد و برصدر می نشاند.

موج باستانگرائی آریائی در ایران و تمرکز مطالعات تاریخی بر روی دوهزار و پانصد سال تاریخ شاهنشاهی (از هخامنشیان به بعد)، هم تمدن چهارهزار ساله پیش از هخامنشیان را به بوته فراموشی می سپرد و هم به مثابه جریانی در برابر مذهب و افکار تاریخ چهارده قرن حضور اسلام در ایران بود.

بنابراین، زمانی که حکومت پهلوی به سنتهای دینی روی خوش نشان نمی داد، مردم دیندار با آموزه های دینی روحانیت به مخالفت با حکومت پهلوی، ناسیونالیسم ایرانی و ایدئولوژیهای رقیب پرداختند. این عوامل سبب شد که به تدریج اندیشه دینی با رهبری علمای شیعی و پیشتازی امام(ره) که ویژگیهای منحصر به فرد و ممتازی داشت، در مقابل غرب و حکومت پهلوی و در رقابت با ایدئولوژی ناسیونالیسم و چپ در ایران شکل بگیرد.

در آستانه انقلاب، خرده گفتمانهای بسیاری که مخالفت با وضع موجود و رهائی جامعه را از استبداد، هدف فعالیتهای تشکیلاتی خود قرار داده بودند، هریک جامه پیشتازی و راهبری خلق را بر اندام خود برازنده میدیدند و منزلت آلترناتیوی نظام پهلوی را مخصوص خود می دانستند، امّا در این میان گفتمان

۱- کدیور، جمیله؛ همان، ص ۶.

۲- پارسونز، آنتونی؛ غرور و سقوط، ترجمه حسن پاشا شریفی، تهران، راه نو، ۱۳۷۳.

۳- آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گل محمدی، محمدابراهیم فتاحی، چاپ سوم، تهران، نشریه، ۱۳۷۸، ص ۴۴۴.

اسلام که از دو ویژگی اصالت و نوگرائی به صورت توامان برخوردار بود، شأن و منزلت فراتری پیدا نمود و علاوه بر انطباق با هویت تاریخی و تمدنی این ملت و نقش ممتاز آن در شکل بندی فرهنگی ملت مسلمان ایران، از استحکام تئوریک و نظری که حاصل کوشش عمیق علمی عالمان دینی در یکصد سال اخیر و به ویژه در دهه ۳۰ به بعد، برخوردار بود.

مزین بودن گفتمان اسلامی به دو عامل فوق راز مقبولیت عمومی آن و تفوق بر گفتمان پهلویستی و گفتمان چپ در ایران بود. به صورتی که همگان اسلام را پاسخگوی منحصر به فرد مطالبات سیاسی و اجتماعی خود میدانستند.

در صحنه تاریخ معاصر ایران، چهارعنصر و جریان فرهنگی مجال ظهور یافته است که وقوع انقلاب اسلامی واقعیت این جریانات و اعتبار همه آنها را محک زده و ظرفیت واقعی هریک را مشخص کرده است. از این چهار جریان نیمی برآمده از تاریخ و فرهنگ ملت ایران و نیمی نیز رهآورد برخورد بیگانه و مدنیتهای دیگر بوده است. این چهار جریان عبارتاند از:

۱. عناصر بومی و ایرانی در مقابله با اسلام و تشیع؛

۲. اعتقادات دینی و باورهای مذهبی؛

۳. چپگرایی و کمونیسم؛

۴. غرب گرائی و تجدد.

از میان این چهار مؤلفه، دو مؤلفه اول پایه گذار حرکت شتابنده مردمی برای گسستن پیوندهای خود با نظام پهلوی و رویآوردن به اسلام به عنوان گزینش تاریخی اعتقادی و اخلاقی ایرانیان بود که در نهایت به عنوان گزینش سیاسی آنان تحول یافت.

بنابراین، انقلاب اسلامی و رویکرد مذهبی و معنوی ایرانیان امری سرشار از مؤلفه های فرهنگ بومی و دینی و مخالفت آشکار با مؤلفه های بیگانه و تحمیلی می باشد.

رژیم پهلوی در گفتمان خود به انکار مولفه هائی می پرداخت که هویت ساز ایرانیان در طول تاریخ بلند این کشور بوده اند و مذهب به خصوص تشیع عامل بسیار مهمی در روند تحول تاریخی ملت ایران و یکی از الگوهای مهم رفتار

اجتماعی آنـان بوده است. ایرانیـان در تمـام دورانهای تاریخی چه قبل از اسـلام و چه بعـد از آن هرگونه قیام، حرکت و حتی حکومت خود را در لباس دین صورت داده اند و همواره کوشـیده اند تا بستگی خود را با آسمان محفوظ نگه دارند تا بتوانند از این طریق نفوذ خود را در میان مردم حفظ نمایند.

پس از ظهور اسلام، وفاداری تزلزل ناپذیر توده های مردم ایران نسبت به اسلام یا آنچه جلال آل احمد، آن را حکومت مخفی مذهبی می نامید،(۱) هیچگاه خالی از امکان بالقوه قیام نبود. به همین دلیل میشل فوکو نیز انقلاب اسلامی را «معنویت سیاسی» می نامد که پیوندهای مردم به دیانت را جلوه گر می سازد.(۲)

حکومت پهلوی بوالهوسـانه می کوشـید تـا بـا توسـل به ناسـیونالیسم افراطی و نفی دیـانت، به زوال چراغ ایزدافروز بپردازد، اما آنچه در عمل اتفاق افتاد زوال اقتدار پهلویستی و احیاء اسلام و خیزش عمومی مردم و تأسیس حکومت دینی بود.

۱- آلاحمد، جلال؛ غرب زدگی، تهران، انتشارات رواق، ۱۳۵۷، ص ۷۴ .

۲- ر. ك: فوكو، میشـل؛ ایرانی ها چه رویایی در سـر میپرورانند؟ ترجمه حسـین معصومی همـدانی، تهران؛ انتشارات کوکب، ۱۳۷۵.

آسیب شناسی دیدگاهها در تحلیل انقلاب ایران / سیدمصطفی تقوی

اشاره

سیدمصطفی تقوی پژوهشگر مؤسسه تاریخ معاصر ایران

مقدمه

علیت، قـانون فراگیر و بنیـادین حـاکم بر نظام هستی است. از آنجا که، پدیـده های اجتماعی نیز از این قاعـده مسـتثنی نیسـتند؛ علت یابی ظهور و سـقوط دولتها و نظامهای سیاسـی از اهمیت ویژه ای برخوردار است. فرایند ظهور و سـقوط نظامهای سیاسی بسـیار پیچیـده بوده و به عنوان یـک تحول کلا‌ـن اجتمـاعی، از سویی، در سـرنوشت یک ملت و اقشار مختلف آن با همه تنوع علا‌یق و سـلایق آنـان تـأثیر بنیادین دارد و از سوی دیگر، در دنیای ارتباطات و ساختار بین المللی به هم پیوسـته، با موقعیت و منافع بسـیاری دیگر از واحـدهای سیاسـی جهان، به ویژه قـدرتها و ابرقـدرتها پیونـدی تنگاتنگ پیـدا میکند. در روش شناسـی پژوهشـی، به دلیل پیچیدگی انسان، برای تبیین و علت یابی پدیده هایی که «انسان» در تکوین آنها نقش مؤثری دارد، نسبت به پدیده هایی که انسان در پیدایش آنها نقشـی ایفا نمی کند، تفاوت اساسـی در نظر گرفته میشود. بدین ترتیب، روشن است که تبیین پدیـده ای هماننـد سـقوط یـک نظام سیاسـی که با منافع و گرایشـهای مجموعه بزرگی از انسانها، گروه های اجتماعی و دولتها ارتباط دارد، دشواریهای علمی و روششناختی ویژه خود را خواهد داشت.

سقوط رژیم پهلوی و مهمتر از آن، سـقوط نظـام شاهنشـاهی در بهمن ۱۳۵۷، یکی از پدیـده های مهم و شـگفتانگیز نیمه دوم قرن بیسـتم میلـادی اسـت و بـه همیـن علـت افزون بر اینکـه واکنش محافـل و کانونهـای قـدرت سیاسـی در منطقه و جهـان را برانگیخت، واکنش جـدی صـاحب نظران و اندیشـمندان و فعالان عرصه علم را نیز در پی داشت. به گونه ای که فرآورده های فکری و مجموعه کتابها و

مقالاتی که در مدت یک دهه به این پدیده اختصاص داده شد، با آنچه که در مدت نزدیک به شصت سال درباره یکی دیگر از این گونه پدیده ها، یعنی انقلاب ۱۹۱۷ روسیه، نوشته شد برابری می کند. سقوط دولت پهلوی، مهم و شگفتانگیز بود؛ بدان علت که همه چاره ها برای بقای آن اندیشیده شده بود. رفرم اجتماعی، تقویت نهادهای سرکوبگر و مهارکننده امنیتی و حمایت بین المللی به طور همزمان به کار بسته شدند تا آسیب پذیری آن به بیشترین اندازه ممکن کاهش یابد. سازمان اطلاعات آمریکا C.I.A بر پایه چنین عواملی بود که حتی در آستانه انقلاب باور داشت که ایران تا ده سال آینده نه تنها دچار انقلاب نمی شود بلکه در آستانه انقلاب هم نخواهد بود. بر پایه همین تدابیر و همین گونه تحلیلها بود که کارتر، رئیس جمهور آمریکا، نیز نزدیک به یک سال پیش از انقلاب، هنگام دیدار از ایران، از کشور میزبان خود به عنوان «جزیره ثبات» یاد کرد.

آنچه بر شگفتی پدیده سقوط حکومت پهلوی می افزود، رویکردی بود که جامعه ایران برای رویارویی با نظام حاکم در پیش گرفته بود. چه، در فرایند انقلاب و دگرگونسازی رژیم پهلوی مشاهده شد که رویکرد ملت از دستمایه های نیرومند مذهبی برخوردار است. این، همان چیزی بود که با توجه به چند قرن تحولات جوامع اروپایی و شکل گیری مدرنیسم مبتنی بر سکولاریسم تمدن غرب، و غلبه سیاسی، اقتصادی، فرهنگی این تمدن بر حکومتهای جهان، از جمله حکومت پهلوی، و چند دهه حاکمیت این رژیم بر ملت ایران و به کارگیری همه نهادهای علمی، فرهنگی و اجتماعی برای ترویج و تحمیل سکولاریزم بر ملت، نه تنها برای دستگاه های اطلاعاتی و امنیتی غرب، که برای اندیشمندان و نظریه پردازان هم غیرمنتظره بود. بدین گونه است که سقوط حکومت پهلوی و ظهور انقلاب اسلامی با حساسیت بیشتری مورد بررسی و تحلیل قرار گرفت.

روشن است که همه عواملی که از نظر روششناسی علمی بر فرایند شناخت یک پدیده تأثیرگذار هستند، در ارزیابی دیدگاه هایی که درباره سقوط حکومت پهلوی ارائه شدند نیز باید در نظر گرفته شوند. منافع اقتصادی، جهت گیری سیاسی، گرایش فرهنگی و میزان آگاهی علمی از جمله عواملی هستند که در

فرایند شناخت یک پدیده، بر تحلیل و استنباط پژوهشگر تأثیر می گذارند. تنوع دیدگاه ها درباره سقوط حکومت پهلوی نیز در همین تنوع عوامل تأثیرگذار نهفته است. تقریباً همه دیدگاه ها اگر چه هر کدام در نهایت یکی از علل سقوط حکومت پهلوی را برجسته کرده اند، اما از نظر روش شناختی در این باره هم رأیند که این پدیده نیز همانند دیگر پدیده های اجتماعی، نتیجه تقارن و تقاطع مجموعه ای از علل و عوامل گوناگون است. البته این سخن درستی است، اما مهم آن است که صاحب یک دیدگاه موفق بشود برای ترتب سلسله علل و تقدم رتبی علت مورد نظر خود بر سایر علل، استدلال مناسب و مقنع ارائه دهد. در این نوشته نیز ارزیابی و نقد و بررسی همه جانبه کلیه دیدگاه های ارائه شده در این باره میسر نیست. ناگزیر گذری کوتاه بر آنان افکنده و به آسیب شناسی مختصری می پردازیم.

مظلوم نمایی

هنگامی که یک نظام سیاسی، نه در یک کودتای کوتاه مدت، که در فرایند یک انقلاب مردمی فراگیر و طی یک دوره زمانی مشخص سرنگون می شود، طبیعی است که مسئولان آن نظام هم از جمله کسانی هستند که مورد پرسش واقع شده و خواسته یا ناخواسته باید پاسخگو باشند. پیروزی و شکست هر دو نزاع برانگیزند. با این تفاوت که هنگام پیروزی نزاع بر سر تصرف غنائم و ثبت افتخار پیروزی به نام خویش است و در هنگام شکست، هر کس در پی آن است که چگونه شانه از زیر بار ننگ شکست خالی کند و آن را به دوش دیگری بیندازد.

در دوره پهلوی آنگاه که شعار فتح دروازه تمدن بزرگ مطرح بود، خاندان پهلوی و در رأس آنان، شاه، بر ملت ایران منت می نهادند که با مدیریت و ابتکار آنان این همه افتخار آفریده شد. «مأموریت برای وطنم» و «به سوی تمدن بزرگ» و صدها خطابه دیگر شاه نشانگر این دیدگاهند. اما آنگاه که همان ملت در یک هم رأیی بی مانند، غیر واقعی بودن این توهم را برملا ساختند، آنان به ناگزیر باید این شکست تحمیل شده را تحلیل و به گونه ای شانه از زیر بار ننگ آن خالی

می کردنـد. البته، دفـاع از خود، امری طبیعی است؛ ولی دفاعیه هنگامی مقنع و مؤثر خواهـد بود که از انسـجام علمی و منطقی لازم برخوردار باشد. در حالیکه به نظر میرسد آنان از عهده این مهم بر نیامده و گرفتار تناقض نیز شدند.

زیرا از یک سو، تلاش کرده و میکننـد تا در سـطح کلان همچنان خود را قهرمانان مظلومی وانمود سازنـد که درستی تـدابیر و برنامه ریزیهایشان برای پیمودن راه دشوار اما پرافتخار «تمـدن بزرگ» و سـرعت پیشـرفت در این مسـیر، موجب رشک و رعب قدرتهای جهانی شده و چون برایشان غیرقابل تحمل بود، دست به دسـیسه زدند تا بنیادش را براندازند. بدینگونه میکوشند همه تقصـیر را متوجه توطئه خارجی سازنـد. اما، از سوی دیگر، چون به تدریج داده های علمی بی پایه بودن این توهم را هم برملا می ساخت و روشن می شد که چنین ادعایی با آن همه حمایتهای نظامی و تبلیغاتی و سیاسی که در عرصه بین المللی از سوی همـان قـدرتهای متهم اعمال می شـد، ناسازگار است و ضـعف عملکرد و یا سوء کارکرد مجموعه کارگزاران نظام و در رأس آنان، شاه، بخش مهمی از مسـئولیت سـقوط را متوجه خود می سازد، ناگزیر به تقسـیم کردن ننگ روی آوردند. از این رو هر کس می کوشـید تا دیگری را مسـئول شـکست معرفی کند و خود را مبرا سازد. در این راستاست که شاه و خانواده او به متهم ساختن برخی از اطرافیان سیاسی و نظامی خود روی آوردند و اطرافیان نیز برخی خود شاه را مسئول شناخته و برخی خانواده او را مقصـر معرفی کردنـد. خاطرات منتشـر شده از سوی مجموعه دست اندرکاران رژیم پهلوی بیانگر این دیدگاه است. روشـن است که این رویکرد برای تبیین سـقوط حکومت پهلوی فاقد پشتوانه علمی است و داده های تاریخی آن را تأیید نمی کنند. با این حال، نبایـد فراموش کرد که اگر چه بسـیاری از مـدعیات مطرح شده از سوی صاحبان این رویکرد از اعتبار علمی بی بهره است، امـا مطـالب مطرح شـده از سوی آنهـا و ادعاهـایی که هر کـدام بر ضـد دیگری بیان کرده انـد، گوشه هایی از حقایق را روشن می سازنـد که به عنـوان مواد خـام تحلیلهـا و نظریه پردازیهـا برای کمـک به درک درست واقعه سـقوط رژیم می تواند مفید واقع شود.

مدرنیسم

برخی بر این باورند که حکومت پهلوی بدان سبب سقوط کرد که می کوشید تا با انجام اصلاحات اقتصادی – اجتماعی جامعه سنتی نیمه فئودال ایران را به یک جامعه مدرن صنعتی تبدیل کند. زیرا این اقدامات حکومت با واکنش جامعه سنتی روبرو شد و همین امر به سرنگونی آن انجامید. دیدگاه زیر در پی آن است تا این عامل را مهمترین علت سقوط حکومت پهلوی معرفی کند:

ریشه های طغیان جاری [سالهای ۵۸ – ۵۶] ایران در هجوم این کشور به قرن بیستم می باشد که توسط شاه ۱۵ سال پیش طرح ریزی گردید. در سال ۱۹۶۳ [۱۳۴۲] ... او شروع به اصلاحاتی نمود تا جامعه فئودالیته ایران را به عصر جدید سوق دهد. اما مدرنیزه کردن با نهادهای کهنه اجتماعی و مذهبی در تضاد قرار گرفته و سنت گرایان به شدت با روند مدرنیزه کردن مخالفت می کنند... شاه ایران اکنون [سال ۱۳۵۷] درس تلخ آشکاری را می آموزد. در تلاشهای بی امانش برای رهایی کشورش از عقب ماندگی و نظام کهنه فئودالی او نتوانست ملتش را با خود به همراه بیاورد. اهداف او اگرچه والا هستند اما بدون حمایت گسترده مردمش دستیابی به آنها مشکل است.(۱)

اگر این دیدگاه پذیرفته شود، پرسشهای مهمی بدون پاسخ باقی می مانند. بر پایه این دیدگاه سرآغاز نارضایتی عمومی مردم از حکومت پهلوی، تلاشهای اصلاحگرایانه او می باشند. به بیان دیگر، گویا پیش از برنامه اصلاحی پهلوی مخالفتی با او وجود نداشت و اگر دست به چنین اقدامی نمی زد هم با آن واکنش روبرو نمی شد. حال آنکه اگر واقعیتهای تاریخی نشان دهند که پیشینه مبارزات مردم با حکومت پهلوی به پیش از برنامه اصلاحات دهه ۴۰ شمسی و حتی به آغاز تأسیس سلسله پهلوی پیوند دارد، آنگاه این دیدگاه پاسخی برای آن واکنشها نخواهد داشت. همچنین اگر از جنبه اهانت آمیز این دیدگاه نسبت به جامعه ایرانی چشم پوشیده شود و از اینکه ملت ایران به گونه ای معرفی می شوند که گویا ظرفیت و تحمل ترقی و پیشرفت را نداشته و با آن دشمنی می ورزند و

همچنان بر زندگی بدوی و قهقرایی اصرار دارند و بدان علاقه مندند، صرفنظر

ص:۷۱

۱– به نقل از: زیباکلام، صادق؛ مقدمه ای بر انقلاب اسلامی، تهران، روزنه، ۱۳۷۲، ص ۳۳.

گردد، این پرسش نیز بی پاسخ می ماند که اگر منازعه میان ملت و دولت بر سر مدرنیسم و مدرنیزاسیون بود، بخشهای مدرن جامعه ایران از قبیل اندیشمندان و دانشگاهیان و ... چرا با شاه به مبارزه برخاستند؟

توسعه

برخی از پژوهشگران، مسائل اقتصادی را مهمترین عامل سقوط پهلوی معرفی می کنند. رویکردهای اقتصاد محور هم متعدد بوده و هر کدام از زاویه ای بدین امر پرداختند. یکی از رویکردها بر ناهماهنگی میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی تأکید داشته و آن را عامل مهم سقوط حکومت پهلوی می داند. از این منظر، «علت وقوع انقلاب این بود که شاه در حوزه اقتصادی - اجتماعی نوسازی کرد و در نتیجه طبقه متوسط جدید و طبقه کارگر صنعتی را گسترش داد اما نتوانست در حوزه دیگر - حوزه سیاسی - نوسازی نماید؛ و این ناتوانی حلقه های پیوند دهنده حکومت و ساختار اجتماعی را فرسوده کرد، راه های ارتباطی میان نظام سیاسی و مردم را بست، شکاف بین گروه های حاکم و نیروهای اجتماعی مدرن را بیشتر کرد و مهمتر از همه اینکه پلهای ارتباطی اندکی را که در گذشته پیوند دهنده نهاد سیاسی با نیروهای اجتماعی سنتی به ویژه بازار و مراجع دینی بود، ویران ساخت.»(۱)

رویکرد اقتصاد محور دیگری بر پایه تئوری «توقعات فزاینده» جیمز دیویس، بر آن است که رشد فزاینده اقتصادی اوایل دهه ۵۰ به دلیل چهار برابر شدن قیمت نفت، باعث افزایش توقعات و انتظارات مردم گردید. شاه در نتیجه افزایش درآمد نفت دست به یک رشته برنامه های توسعه اقتصادی شتابزده و بلندپروازانه زد. اما ریخت و پاشها، فساد، کمبود کالا و نارسائی در ارائه خدمات اساسی،

تورم و بحرانهای اقتصادی و ... شاه را مجبور ساخت که برنامه ای ضد تورمی

ص:۷۲

۱- آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمد گلمحمدی و محمدابراهیم فتاحی، ص ۵۲۴.

را به اجرا بگذارد و این، نارضایتی مردم را در پی داشت و نارضایتی به بحران سیاسی انجامید. به بیان دیگر، در حالی که در اثر رونق کوتاه مدت اقتصادی اوائل دهه ۵۰، توقعات مردم افزایش یافته بود، در بحران اقتصادی نیمه این دهه، دولت قادر به پاسخگویی انتظارات روزافزون جامعه نبود و این امر به نارضایتی مردم و سرنگونی رژیم انجامید. در این باره گفته شده است:

انقلاب به این خاطر رخ نداد که فشار شاه بر توده های مردم طاقت فرسا شده بود بلکه انقلاب، نتیجه شکست حکومت در پاسخگویی به انتظاراتی بود که به سرعت رشد می کرد. به عبارت دیگر شکست حکومت در تحصیل منابع مادی به افزایش نارضایتی از حکومت انجامید و افکار عمومی را برای انقلاب آماده کرد.(۱)

در همین باره نیز گفته اند:

با نگاهی به وضعیت ایران در پرتو نظریه مذکور، به نظر می رسد که دوره ۷۸ - ۱۹۷۳ یعنی سالهای قبل از انقلاب با نظریه دیویس همخوانی دارد. به این ترتیب نشان خواهیم داد که چگونه افزایش منابع اقتصادی طی مدتی کوتاه انتظارات طبقات فرودست را افزایش داد و چگونه طی دوره بحران که پس از آن آمد، انتظارات کماکان رو به افزایش بود، اما توان رژیم در پاسخگویی به آنها رو به افول نهاد.(۲)

رویکرد دیگری بر آن است که اقتصاد نفتمحور

به استبداد نفتی انجامید و در پرتو استبداد نفتی حکومت به نفی غیرنقادانه سنتها و ارزشها و نهادهای ایرانی و تقلید متعصبانه از فرنگ پرداخت و این ترکیب استبداد نفتی و شبه تجدد،

مهمترین عوامل سقوط حکومت پهلوی شدند.(۳)

یکی دیگر از رویکردهای اقتصاد محور، سقوط شاه را در مجموعه ای از عوامل اقتصادی به هم پیوسته جستجو می کند. در این رویکرد بر این نکته تأکید

ص:۷۳

۱- نامه پژوهش؛ فصلنامه تحقیقات فرهنگی؛ سال سوم و چهارم؛ شماره ۱۲ و ۱۳، بهار و تابستان ۱۳۷۸؛ ص ۲۴۱.
۲- راهبرد، فصلنامه مرکز تحقیقات استراتژیک، شماره ۹، بهار ۱۳۷۵، ص ۳۸.
۳- کاتوزیان، محمدعلی؛ اقتصاد سیاسی ایران، ترجمه محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۲، بخش چهارم.

می شود که در جریان اجرای برنامه های اقتصادی مبتنی بر استراتژیهای توسعه، به رابطه میان اهداف توسعه و برنامه های اجرایی و مشکلات ناشی از سیاستگذاریها توجه نمی شد و حکومت نتوانست میزان نارضایتی ناشی از بی عدالتیها و جا بهجاییهای اجتماعی را که با برنامه های اقتصادی آن به وجود آمده بود، تشخیص دهد.(۱)

در رویکرد اقتصاد محور بر پیامدهای سیاستهای اقتصادی حکومت در میان اقشار اقتصادی جامعه و تأثیر آن در گرایش آن طبقات به انقلاب تأکید شده و شرکت مهاجران روستایی و کارگران و بازاریان در انقلاب را بر این پایه تحلیل میکند. برای نمونه، یکی از پیامدهای عدم موفقیت برنامه های اقتصادی شاه را مهاجرت روستائیان به شهرها می دانند. بدین معنا که مهاجران روستایی با ورود به شهر به علت کمبود درآمد گرفتار زاغه نشینی شده و با مشاهده فاصله میان درآمد خود و افراد مرفه شهرنشین از یک سو و فاصله میان زندگی شهر و زندگی روستا از سوی دیگر، افزون بر بحران اقتصادی دچار بحران اجتماعی نیز می شدند و این بحرانها مهاجران را به صورت یک توده آماده انفجار در می آورد. این پدیده، مورد توجه دیگر رویکردها هم قرار گرفته و بخشی از تحلیل آنها درباره سقوط پهلوی را در بر می گیرد. برای نمونه، در این باره گفته شده است:

به دنبال اصلاحات ارضی شاه و نابودی کشاورزی و توسعه شهرنشینی، روستائیان که به امید پیدا کردن شغل مناسب به شهرها هجوم آورده بودند طبقه کارگر روزمزد شهری را به وجود آوردند. اینان که اغلب به صورت مجرد به شهرها مهاجرت کرده و خانواده خود را در روستا باقی گذارده بودند با فرهنگ شهری غربزده که با آن بیگانه بودند مواجه شدند و مجبور بودند برای کسب درآمد در ساختمانها و در مجاورت کاخها و ویلاهای مجلل که با هزینه گزاف ساخته می شد به کار مشغول شوند.

درآمد آنها اگر چه تصور می شد نسبتاً مناسب است اغلب به خاطر تورم سرسام آور مغلوب هزینه ها می شد. از اوایل سال ۱۳۵۵ با تقلیل درآمد نفت اجرای کارهای ساختمانی کاهش یافت و در نتیجه کارگران به خیل بیکاران

ص:۷۴

۱- راهبرد؛ پیشین؛ ص ۳۵.

پیوستند زیرا که با وضع بد و مأیوس کننده کشاورزی در روستاها امکان بازگشت آنها نیز غیرممکن بود.

با توجه به زیربنای مذهبی اکثر آنها، قشر مزبور که اغلب هم جوان بودند در آغاز حرکت سیاسی - انقلابی در شهرها در هسته اصلی مبارزه توده های مردم قرار گرفتند و خود نیز ارتباط مبارزه را میان شهر و روستا تشکیل دادند.(۱)

در اینکه نیازهای اقتصادی و معیشتی بخش مهم زندگی اجتماعی انسانها را در بر می گیرد و بهبود یا بحران آن در رضایت یا عدم رضایت و در نتیجه، در جهت گیری اجتماعی افراد مؤثر است، تردیدی نیست. اما درباره نقش انگیزه های اقتصادی در سقوط حکومت پهلوی دو نکته را نباید از دیده به دور داشت. یکی اینکه نیازهای انسانها و جوامع انسانی، در نیازهای اقتصادی خلاصه و محدود نمی شود. حضور گروه ها و طبقات مرفه اجتماعی و یا گروه های علمی - فکری و دانشگاهی در فرایند سقوط رژیم با توجه به شعارهای مطرح شده از سوی آنها، مؤید همین امر است. دیگر اینکه صرف نظر از ماهیت طرحهای اقتصادی دولت و اینکه تا چه اندازه ادعای توسعه اقتصادی در دهه آخر عمر آن رژیم، با موازین علمی توسعه سازگار بوده و از واقعیت بهره مند بود، تحقیقاتی که تاکنون انجام شده مؤید آنند که احساس عمومی جامعه از وضعیت اقتصادی چندان ناخوشایند نبود. دست کم جامعه گرفتار بحران اقتصادی انفجارآمیزی نبود که لازمه آن سرنگونی رژیم باشد. برای نمونه، تحقیقات انجام شده درباره مهاجران روستایی بیانگر آن است که اولاً روستائیان در شهرها دچار بحران اجتماعی نشده و از شرایط زندگیشان در شهرها نسبت به زندگی در روستاها از رضایت نسبی برخوردار بودند، دیگر اینکه اثری از بروز اندیشه اجتماعی برای عصیان سیاسی

در آنان مشاهده نمی شد.(۲) در این باره، تنها می توان گفت که آنان هم همراه با دیگر اقشار جامعه و با شروع موج انقلاب در آن شرکت کردند.

۱- محمدی، منوچهر؛ تحلیلی بر انقلاب اسلامی ایران؛ تهران، ۱۳۶۵، صص ۸۱- ۸۰.

۲- زیبا کلام، صادق؛ پیشین، ص ۷۱.

بررسیهای انجام گرفته درباره کارگران نیز از بهبود نسبی وضع معیشت آنان حکایت دارد. بر پایه یک پژوهش، «بین سالهای ۱۳۵۶ - ۱۳۴۹، افزایش دستمزدها از افزایش در قیمتها که ۹۰ درصد بوده پیش می گیرد ... حداقل دستمزد روزانه که در سال ۱۳۵۲، ۸۰ ریال تعیین شده بود در سال ۱۳۵۶ به ۲۱۰ ریال می رسد. متوسط دستمزد کارگران در ۲۱ صنعت عمده طی ۱۳۵۵ - ۱۳۵۴، ۳۰ درصد و طی ۱۳۵۶ - ۱۳۵۵ معادل ۴۸ درصد دیگر افزایش پیدا می کند.

افزایش سطح زندگی بالاخص در میان کارگران ماهر صنعتی چشمگیرتر بود. در سال ۱۳۵۰، کارگران تولیدی در تهران به طور متوسط روزانه ۲۲۰ ریال دریافت می داشتند. اما این مقدار در سال ۱۳۵۶ برای کارگران ماشین سازی اراک بدون احتساب سود ویژه به ۱۰۰۰ ریال رسیده بود.»(۱)

همچنین در تحلیل اقتصادی سقوط پهلوی و انگیزه بازاریان برای شرکت در انقلاب، اینگونه گفته شده است:

تجار بازاری که به عنوان یک طبقه سنتی از قدرت زیادی برخوردار بودند، شدیداً از برنامه های مدرن اصلاحی شاه ناراضی بودند. ایجاد سیستم مدرن بانکی به سبک غرب تهدیدی بر علیه درآمد بازار از نزول خواری بود (بازار به مراتب با نرخ بیشتری از بانک پول قرض می داد). طرحهای شاه برای به وجود آوردن یک سیستم تعاونی (تولید به مصرف) عامل دیگری برای دشمنی بازار با شاه بود. از همه بدتر اینکه شاه در نظر داشت که یک مرکز خرید تجاری نوین به جای بازار و در همان محل ایجاد نماید که عملاً باعث اضمحلال فیزیکی بازار می گردید. جدا از این اقدامات، شاه هر از گاهی بگیر و ببندهایی بر علیه بازاریها در جهت تثبیت قیمتها و احتکار به راه می انداخت. بنابراین تعجب آور نبود که بسیاری از بازاریها به حمایت از انقلاب برخاستند و بالاخره یک عنصر «قومی» هم در مخالفت با شاه برای بازاریها وجود داشت: آنها امیدوار بودند که بعد از به قدرت

رسیدن [امام] خمینی، قادر خواهند شد که رقبای ارمنی و یهودی خود را از میدان به در کنند.(۲)

۱- همان، ص ۱۰۰.

۲- همان، ص ۹۶.

مهمترین ایراد تحلیل فوق این است که اصالت رژیم پهلوی و سلامت طرحهای اقتصادی آن را مفروض پنداشته و بر پایه این فرض ناصواب چنین نتیجه گرفته است که بازار به عنوان طبقه ای ارتجاعی که در فرایند اقتصادی مدرن پهلوی تاریخ مصرفش به سر آمده بود، با مدرنیزاسیون شاه دشمنی می کرد. حال آنکه اولاًـ مبارزات بازاریان با شاه، پیش از اجرای برنامه های اقتصادی او آغاز شده بود. حمایت گسترده بازار از مواضع سیاسی - فرهنگی حضرت امام(ره) در سالهای ۴۳ - ۱۳۴۱ نشانگر این امر است. ثانیاً بازاریان در مبارزات سیاسی سده اخیر همواره حضور فعال داشتند. مشارکت فعال و تأثیرگذار آنان در نهضت ملی شدن نفت، نهضت مشروطیت و نهضت تنباکو، فرازهای برجسته ای از این حضور را به نمایش می گذارد. این نشانگر آن است که نه تنها انسان مساوی اقتصاد نیست، بلکه بازاری هم مساوی با اقتصاد نیست و بازاریان به عنوان انسان و به عنوان بخشی از جامعه و همانند دیگر اقشار جامعه، افزون بر نیازها و منافع اقتصادی، برای بقاء و دوام حیات اجتماعی خود نیازمند به چیزهای دیگری نیز هستند. هویت، عزت نفس، استقلال و ... نیز دیگر نیازهای انسان بازاری اند که به شهادت تاریخ در بسیاری از مقاطع حاضر شدند به خاطر آنها از منافع اقتصادی خود چشم بپوشند.

در نقل قول فوق، دیدگاه انسان مساوی با اقتصاد، به گونه ای حاکم است که نه تنها مشارکت بازاریان در مبارزات ضد شاه را تنها در محدوده منافع اقتصادی تأویل می کند، بلکه گرایش و پیروی آنان از امام خمینی(ره) را که صبغه آشکار فرهنگی - ایدئولوژیک داشته دارای انگیزه های اقتصادی و شگفت تر از آن، انگیزه های «قومی» وانمود می سازد. حال آنکه رقابت میان انسانها حتی اگر همکیش هم باشند، امری طبیعی است. افزون بر آن، تاجر مسلمان ایرانی با تاجر یهودی و ارمنی و زردشتی ایرانی، همه خود را ایرانی می دانند و بنابراین، اگر

مرزبندی میان آنان وجود دارد، عقیدتی - فرهنگی است و نه قومی. اما در نقل قول یاد شده چنین وانمود می شود که تنها چیزی که در تنظیم رفتار و جهت گیری انسانها هیچ جایگاهی ندارد، باورها و اندیشه های آنان است. افزون بر این، نباید از دیده به دور داشت که اقلیتهای دینی نیز با اکثریت قاطع ملت

همراهی کرده و همصدا با ملت در انقلاب شرکت کردند. ثالثاً، تحقیقات مستندی که درباره موقعیت بازار در سالهای پایانی حکومت پهلوی انجام گرفته است، مدعیات نقل قول یاد شده را به چالش می طلبند. در یکی از این پژوهشها آمده است:

علیرغم مدرن شدن اقتصادی ایران، بازار هنوز بیش از دو سوم کل توزیع داخلی و حداقل یک سوم کل واردات کشور را در دست دارد. به علاوه از طریق تجارت فرش و اقلام دیگر، بازار به ارز خارجی نیز دست پیدا نموده... بر اساس یک تخمین غیر رسمی در سال ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) قدرت قرض دهی بازار (به تنهایی) معادل ۱۵ درصد مجموع اعتبارات کل بخش خصوصی کشور می باشد.(۱)

بدین ترتیب، می توان گفت که بازار خود را با تغییرات اقتصادی همراه ساخته بود و به تدریج به یکی از فایدهبران اصلی فرایند جدید اقتصادی تبدیل شده بود. سیستم جدید بانکی نه تنها به منافع اقتصادی بازار آسیبی نرساند، بلکه خدمات و تسهیلات آن به عنوان ابزار مفید و مهمی در خدمت بخش خصوصی قرار گرفت. درآمد حاصله از فروش روزانه بیش از ۵ میلیون بشکه نفت، بهره زیادی نصیب بازاریان می کرد. تعلق بسیاری از صنایع تولیدی واسطه ای و مونتاژ به بازاریان نشان از آن دارد که آنان تضاد منافع طبقاتی چاره ناپذیری با حاکمیت سیاسی نداشتند.

همه این موارد به خوبی روشن می سازند که رویارویی سازش ناپذیر بازاریان با رژیم را باید در عاملی فرا اقتصادی جستجو کرد.

آنچه گفته شد تنها بدان معناست که وضع اقتصادی و از جمله وضع معیشتی اقشار اجتماعی همانند بازاریان و کارگران و کارمندان به گونه ای بحرانی و

انفجارآمیز نبود که به خاطر آن به یک رویارویی سازش ناپذیر و براندازانه با رژیم دست بزنند و البته نه بدان معنا است که هیچگونه نارضایتی وجود نداشته و طرحهای اقتصادی حکومت پهلوی بدون ایراد بوده و به دور از فساد و حیف و

۱- همان، ص ۹۷.

میل اجرا می شده و عوارض منفی در پی نداشته و در چارچوب یک توسعه همهجانبه و علمی ایران را به سوی تمدن بزرگ رهنمون می شد!

درآمدهای نفتی ایران از کمتر از نیم میلیارد دلار (۴۳۷ میلیون دلار) در سال ۱۳۴۲ به ۲۰ میلیارد دلار در سال ۱۳۵۷ افزایش یافت. یعنی تنها درآمدهای ارزی دولت از نفت در مدت ۱۵ سال بیش از ۴۰ برابر گردید. با چنین درآمد سرشاری افزایش دستمزدها، ورود کالاهای لوکس به بازار و افزایش درآمد سرانه و قدرت خرید قشر حقوق بگیر و رونق صوری اقتصاد معیشتی به معنای تحقق توسعه اقتصادی نیست. بنا به گفته یکی از صاحبنظران:

ایران در آستانه ورود به دهه ۱۹۸۰م/۱۳۶۰ نه تنها با یک ژاپن جدید بسیار فاصله داشت بلکه حتی عضو قطعی کشورهای نیمه حاشیه ای به حساب نمی آمد. اگر ایران را با کشورهایی مثل برزیل، کره جنوبی و تایوان، یعنی مدعیان رسیدن به مرحله نیمه حاشیه ای مقایسه کنیم، می بینیم هم به اندازه آنها صنعتی نشده بود و هم مانند آنها بخش سرمایه انحصاری و مالی نداشت، در عوض به درآمدهای دولتی و نفتی اتکا داشت و گذاشت تا کشاورزی و صنعت، یعنی دو بخشی که توسعه بلند مدت را تضمین می کنند، عقب بمانند.

در یک دوره کوتاه در دهه ۱۹۷۰م/ ۱۳۵۰ چنین به نظر می رسید که ایران به گروه کشورهای نیمه حاشیه ای پیوسته است اما این یک پیشرفت غیرواقعی و وابسته بود.(۱)

و این، روشن میسازد که توسعه اقتصادی مورد ادعا، دستکم به گونهای نبود که توازن جامعه را تهدید کند تا بر پایه آن بتوان ادعا کرد که فاصله میان

توسعه میان توسعه اقتصادی و عدم توسعه سیاسی باعث سقوط حکومت و بروز انقلاب گردید.

استبداد

ص:۷۹

۱- فوران، جان؛ مقاومت شکننده: تاریخ تحولات اجتماعی ایران، ترجمه احمد تدین؛ تهران، رسا، ۱۳۷۷. ص ۵۱۷.

پیش از این اشاره کردیم که یک دیدگاه، مهمترین علت سقوط پهلوی را عدم توازن میان توسعه اقتصادی و توسعه سیاسی می دانست. آن دیدگاه، بر طرحهای اقتصادی رژیم ایراد بنیادین نداشته و تنها ایرادشان عدم تأسیس نهادهای مدنی لازم برای مشارکت مردم در تعیین سرنوشت خود بود. به عبارت دیگر، استبداد و دیکتاتوری شاه را مهمترین عامل سقوط او می دانند.

دیدگاهی که در اینجا مطرح میکنیم نیز اگرچه به مسئله توسعه نامتوازن هم میپردازد، اما با رویکرد سیاسی و محوریت سیاست به پدیده سقوط حکومت پهلوی نگریسته و استبداد شاه را مهمترین عامل سرنگونی رژیم میداند. این دیدگاه، ضمن طرح و بررسی دیگر دیدگاه ها، درباره آنها می گوید:

شاید بتوانیم این نتیجه گیری کلی را بنمائیم که جملگی آنها در تبیین «چرایی انقلاب» حرف اصلی که مطرح می کنند در این است که سالهای آخر رژیم، یا حداکثر در ده - پانزده سال آخر آن، کم و کاستی ها و ناملایماتی بروز می کنند که سرانجام سقوط شاه را به بار می آورند. اگر این معضلات پیش نمی آمدند، اتفاق خاصی هم نمی افتاد؛ رژیم بر مرکب قدرت سوار بود و کما فی السابق حکومت می نمود. برخی این را به صراحت می گویند که تا قبل از پیش آمدن این مصائب، رژیم اساساً مشکلی نداشت و برخی دیگر هم بحثشان علی الاصول چنین استنتاجی را به بار می آورد.

آنچه این نظرات را از هم جدا می کند اختلاف آنها در تحلیل طبیعت و علل پیدایش این معضلات است. گروهی آن را ناشی از شتاب بیش از حد شاه در مدرنیزه کردن جامعه می دانند، برخی آن را ناشی از چهار برابر شدن قیمت نفت در سال ۱۳۵۲، دسته ای آن را در نتیجه مهاجرت روستائیان به شهرها (مشکلات و سرخوردگی آنها در شهرها)، گروهی آن را در نتیجه پشت کردن شاه به مذهب و سیاست اسلام زدایی، اشاعه فساد و فحشا و ... و بالاخره جملگی عوارض ناشی

از این معضلات یعنی گرانی، بیکاری، فقر، گرسنگی، تورم و ... را اسباب نارضایتی مردم از رژیم و علت العلل طغیان آنان معرفی می کنند.

از نظر آنها مشکلات رژیم شاه در سالهای آخر عمر آن و حداکثر از سال ۱۳۴۲ به بعد است که شکل می گیرد و ظهور می یابد. قبل از آن، اگر هم مسائلی مطرح می بوده، ارتباط مستقیم و منسجمی با انقلاب اسلامی و سقوط شاه در سال ۱۳۵۷ نداشته است. مشکل هر چه بود، در سیاستها، و عمدتاً هم سیاستهای اجتماعی و اقتصادی سالهای آخر رژیم شاه نهفته بوده است. لذاست که می بینیم

ص:۸۰

هیچ کدام از نظراتی که بررسی نمودیم به ایران قبل از دهه ۱۳۵۰ و یا حداکثر قبل از سال ۱۳۴۲ چندان کاری ندارند.

در واقع این نظرات، انقلاب را به عنوان تحولی جدا از مجموعه روند تحولات سیاسی و اجتماعی ایران مطرح می کنند. بدون آنکه لازم بدانند بین مبارزات سالهای ۵۷ - ۱۳۵۶ و تاریخ معاصر جامعه ایران پلی برقرار نمایند. از نظر آنها صرفنظر از آنکه قبلًا بر، و در ایران چه می گذشته، می توان چرایی پیدایش انقلاب را صرفاً در تحولات ۱۰ و حداکثر ۱۵ سال آخر رژیم پیدا نمود.(۱)

بدین ترتیب، دیدگاه فوق، افزون بر ایرادهایی که بر دیگر دیدگاه ها دارد، وجه مشترک همه آنها را در این می داند که «آنها سقوط رژیم شاه را کمتر در یک قالب تاریخی می گذارند»(۲) و آنگاه با اشاره به روند تحولات سیاسی جامعه و مبارزات مردم بر ضد حکومت پهلوی از شهریور ۱۳۲۰ به بعد، مطرح می کند که اگر چه گروه های مبارز با رژیم در دهه های مختلف تغییر می کرد، اما مبارزه با رژیم امری ثابت و مستمر بوده است(۳) و سرانجام برای علت یابی استمرار مبارزه بر این باور است که:

به زعم ما آن وجه اشتراک و آن سبب بنیادی باز می گردد به ماهیت سیاسی و شکل حکومتی رژیم پیشین. این ماهیت است که باعث می گردد تا علیرغم تغییر و تحولات اقتصادی و اجتماعی بعضاً عمیقی که ظرف قریب به ۴۰ سال

حکومت شاه صورت می گیرد، عنصر مخالفت، و نارضایتی از رژیم او همواره ثابت بماند و صرفاً از نسلی به نسلی دیگر منتقل شود.(۴)

سپس در تشریح ماهیت رژیم پیشین گفته شده است که:

از یک جهت شاید بتوان ماهیتی دوگانه برای رژیم شاه قائل شد. از یک سو برخی از نمودهای ترقی و پیشرفتهای اقتصادی در آن به چشم می خورد... این تنها یک روی سکه بیشتر نبود. روی دیگر سکه، که در برخورد ظاهری آشکار نمی شد، ساختار سیاسی جامعه بود که به هیچ روی تغییر و تحول چندانی به خود

۱- زیبا کلام، پیشین، صص ۱۰۴ - ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۰۲.

۳- همان، صص ۱۱۱- ۱۰۴.

۴- همان، ص ۱۱۱.

ندیـده بود. فی الواقع از این روی، ایران «مـدرن» محمـدرضا شاه با ایران عقب مانـده ناصـرالدین شاه یک صـد سال قبل از آن تفاوت چنـدانی پیـدا نکرده بود... اگر لعاب و لایه های برونی و پر زرق و برق ایران «مـدرن» عصـر محمدرضا شاه را مختصـر تراشی می دادیم، پیکره اصلی الیگارشی و بافت سیاسی آن تفاوت چندانی با ایران عصر قاجار نداشت. طی این یک صد سال قـدمی در راه رفرم سیاسی برداشـته نشده بود. مشارکت سیاسـی مردم و دخالت آنها در امور کشور و تعیین سیاسـتها در عصـر پهلوی همانقـدر نایـاب و نـادر بود که در عصـر قاجـار... دردهـا، تألمات، امیال و آرزوهای سیاسـی، بخش عمـده ای از مردم بالاخص تحصـیل کردگان و روشـنفکران جامعه در هر دو عصـر علیرغم گـذشت یکصـد سال چنـدان از هم فاصـله ندارد. لذا چنـان به دور از واقعیت نرفته ایم اگر ادعـا کنیم که انقلاب اسـلامی حرکتی بود برای بر هم زدن و زیر و رو کردن آن ساختار کهنه و در انداختن طرحی نو.(۱)

همـانطور که مشاهـده می شود، رویکرد فوق نیز چیزی بیش از مـدعیات رویکرد توسـعه نامتوازن در اختیار خواننـده قرار نمی دهـد. بـا این تفـاوت که در رویکرد توسعه نـامتوازن، برای توسـعه اقتصـادی رژیم اصالتی قائل شـده و ایراد کار را در فقـدان توسعه سیاسی متناسب با آن می دید. اما در رویکرد فوق، صرفنظر از اصالت یا عدم اصالت توسعه اقتصادی رژیم، عامل اصلی سقوط آن را در اسـتبداد و دیکتـاتوری شاه و فقـدان توسـعه سیاسـی می دانـد. البته روشن است که اسـتبداد و دیکتاتوری شاه یکی از چند عامل مهم گسست رژیم از مردم و ایجاد نارضایتی

نسبت به آن بوده است. اما با ترسـیم آرایش سیاسی نیروهای مخالف رژیم، این رویکرد نیز از پاسخ به برخی پرسشهای جدی مربوط به سقوط آن عاجز می ماند.

اگر از رهبری مذهبی چشم بپوشـیم، دیگر مخالفان سیاسـی رژیم را چند گروه عمده تشـکیل می دادند؛ مارکسیسـتها، التقاطی ها، ملی ها و ملی- مذهبی ها. مجموعه تحولات سیاسـی و اجتماعی از شهریور ۱۳۲۰ و به ویژه از مرداد ۱۳۳۲ به بعد و مهمتر از همه سیاسـتگزاریهای رژیم در قـالب طرح انقلاب سـفید، نخبگان سیاسـی جامعه را به واکنشـهای مختلفی کشانـد. برخی از گروه های مارکسیستی و التقاطی مشی مبارزه مسلحانه را در پیش گرفتند. تحقیقات تاریخی

۱- همان، صص ۱۱۴ - ۱۱۱.

نشانگر آن است که خط و مشی این گروه ها با توجه به ساختار فرهنگی جامعه، نه تنها مورد استقبال ملت قرار نگرفت و قادر به جلب پشتیبانی مردم برای مبارزه ای ملی به منظور سقوط رژیم نگردید، بلکه در برخی موارد، مورد سوءاستفاده رژیم قرار گرفته و عملکرد آنها را دستمایه ای برای متهم ساختن اصل مبارزه و مبارزان و ابزاری برای تحکیم موقعیت خود قرار می داد. از سوی دیگر، نخبگان ملی و ملی - مذهبی که تا آن مقطع موجه ترین رهبران سیاسی جامعه را در بر می گرفتند، با طرح انقلاب سفید و ارائه شعارهای به ظاهر مترقیانه رژیم، در عمل خلع سلاح شده و به انفعال کشانده شدند. چون هر آنچه آنان می خواستند به جامعه ارائه کنند، رژیم مدعی انجام آن گردید. بدین ترتیب، تنها مسئله باقی مانده میان آنان و رژیم، مسئله استبداد و دیکتاتوری شاه بود و آنان برای حل این معضل، راهکار مبارزه پارلمانی و چاره اندیشی برای مشارکت در قدرت را پیشه کردند. بنابراین در آستانه سقوط رژیم، گروه های مارکسیستی و التقاطی که معتقد به سرنگونی آن بودند از پایگاه و پشتوانه و اعتبار اجتماعی بی بهره بوده و پیوندی با ملت نداشتند تا بتوانند آن را به سوی هدف خود جلب کنند و گروه هایی که برای خود ریشه و پیشینه و اعتبار سیاسی بیشتری قائل بودند، به سقوط رژیم نمی اندیشیدند و نه تنها در آن راه نمی کوشیدند بلکه به عنوان آلترناتیو دولتها (نه رژیم) و آخرین تیرهای ترکش برای بقای رژیم در نظر گرفته شده بودند و مورد استفاده قرار می گرفتند. به گونه ای که خارج ساختن آنها از مبارزات پارلمانی در چارچوب قانون اساسی پیشین و کشاندن آنها به مبارزات

ملی - انقلابی و جلوگیری از به کارگیری آنها توسط رژیم به منظور مهار مبارزه ملی، یکی از زحمتها و چاره اندیشیهای رهبری انقلاب بود. در اینجا این پرسش مهم نیز مطرح میشود که اگر وجه مشترک مبارزات، استبداد و دیکتاتوری شاه بود، چرا اکثریت قاطع ملت از افراد و گروه هایی که این هدف را چه با روش مسلحانه و چه با روش پارلمانتاریستی پیگیری میکردند، پیروی نکردند؟

مذهب

ص:۸۳

بـا این همه، واقعیت تـاریخی غیرقابـل انکاری که در سال ۱۳۵۷ رخ داد آن است که همه اقشـار ملت، بـدون اسـتثناء، در یک همبسـتگی ملی فراگیر و بی مانند، باعث سـقوط رژیم پهلوی و مهمتر از آن، باعث سقوط نظام شاهنشاهی شدند. چرایی وقوع این رویداد، آن پرسش بنیادینی است که برای یافتن پاسخ آن به ارزیابی دیدگاه های مختلف در این باره پرداختیم. بی تردید، علل و عوامل ریز و درشت بسیاری دست به دست هم دادنـد تا سـقوط رژیم را فراهم ساختند. طرحهای اقتصادی و پیامدهای منفی آنهـا، تورم، بیکـاری و فقـدان اشـتغال، فسـاد، بی عـدالتی، هویتسـتیزی، غربسـتایی، وابسـتگی به خـارج، بینش و منش و ویژ گیهـای شخصـی شـاه، عملکرد خانـدان پهلوی، عملکرد اطرافیـان شاه و مسئولان امور، رفتار ساواک و ... از جمله عواملی بودنـد که هر کـدام نارضایتی بخشـی از جامعه را فراهم می ساختند. ولی همانگونه که مشاهده شد هیچ کدام از این عوامل به تنهـایی و یـا حتی مجمـوعه آنهـا نتوانسـتند کـه نخبگـان سیاسـی، اقتصـادی و فرهنگی و عمـوم جـامعه را به یـک همگرایی و همبسـتگی ملی برای رویارویی برانـدازانه با رژیـم برسانند. بنابراین، منطق علمی حکم می کند که آن بینش و جریانی که برای پایان دادن به مجموعه بحرانهای یاد شده، به ابتکار طرح سـرنگونی نظام شاهنشاهی و ارائه نظام جایگزین دست زده و پذیرش عمومی و بسـیج ملی را بر سـر طرح پیشـنهادی فراهم ساخت، علت اصـلی و فراگیر سقوط پهلوی به حساب آید. به بیان دیگر، مطرح کردن یک ایدئولوژی به عنوان مکتبی که توان پاسـخگویی به همه مطالبات جامعه و بحرانهای ناشی از حاکمیت سلسله پهلوی

را داشـته و هدایت مدبرانه جامعه برای کسب وفاق و اجماع ملی در این باره و سازشناپذیری در این راه، مهمترین عامل سقوط حکومت پهلوی است.

با توجه به آرایش سیاسـی و عملکرد گروه های مخالف رژیم از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و به ویژه از سالهای ۱۳۴۰ به بعد، که به آن اشاره شـد، و همچنین عملکرد رژیم در سـرکوبی و به انفعال کشانـدن آنها از یک سو و طرح مسائلیماننـد «تقیه حرام است»، «اسـلام در خطر است»، «ما را [به آمریکا] فروختند»، «نظام شاهنشاهی مخالف اسـلام است»، «اسـلام دین سـیاست است و برای همه امور برنامه دارد»، «کمال مطلوب ما ایجاد یک دولت و حکومت اسلامی است»، «لازم

است نهضت شریف اسلامی خود را تا برچیده شدن رژیم ظالمانه و قلدری ادامه دهید»، از سوی حضرت امام خمینی(ره)، و پذیرش آن از سوی همه اقشار ملت، روشن می شود که این دیدگاه و شیوه رهبری ایشان، مهمترین عامل پایان دادن به حیات نظام شاهنشاهی در ایران بود.

نقش مذهب و فرهنگ و رهبری مذهبی در سرنگونی رژیم پهلوی و تحقق انقلاب اسلامی بدانگونه است که هر نظریه پردازی اگر بخواهد به اصول و روش پژوهش علمی در تحلیل این رخداد پایبند بماند، ناگزیر از اذعان به آن است. به همین علت، در هیچ نوشته ای این نقش نادیده گرفته نشده است. حتی برخی از نظریه‌پردازان، از جمله تدا اسکاچ پل، پس از انقلاب اسلامی ناگزیر گردید در تئوری انقلاب خود تجدیدنظر کرده و اذعان کند که:

درک وی از نقش ممکن نظامهای عقیدتی و مفاهیم فرهنگی در شکل دادن به کنشهای سیاسی - تعمیق یافته و این امر به دلیل نقش رهبری و ایدئولوژی در انقلاب ایران بوده است.(۱)

همچنین میشل فوکو پس از اشاره به قدرت نظامی - پلیسی رژیم و حمایت بین المللی از آن می گوید:

به معنایی، این دولت همه برگهای برنده را در اختیار داشت و گذشته از این نفت را داشت که برای قدرت، درآمدهایی را که آن طور که می خواست در

اختیار می گرفت، تضمین می کرد. در چنین وضعیتی، ملتی قیام می کند: مطمئناً در مجموعه ای از بحران، مشکلات اقتصادی و غیره قیام می کند، ولی مشکلات اقتصادی ایران در آن هنگام آنچنان نبود که مردم صدها هزار و میلیونها، به خیابانها بریزند و سینه برهنه با مسلسل مواجه شوند. از این پدیده است که باید سخن گفت... ایرانیها وقتی قیام می کردند به خود می گفتند - و شاید این روح قیام بود - مطمئناً باید رژیم را تغییر دهیم و خود را از شر این مرد برهانیم، باید این کادر فاسد را عوض کنیم، باید همه چیز را در کشور عوض کنیم، سازمان اقتصادی و سیاست خارجی را دگرگون کنیم. اما به خصوص باید خودمان را عوض کنیم. باید نحوه زندگی، روابط خود با دیگران، با امور، با ابدیت، با خدا و ... کلاً تغییر کند و انقلابی واقعی جز در پرتو این تغییر اساسی در تجربه ها، به

۱- راهبرد، پیشین، ص ۱۸.

وجود نخواهد آمد. خیال می کنم اینجا است که اسلام نقش خود را ایفا کرده است.(۱)

همانگونه که اشاره شد در همه نوشته هایی که درباره سقوط حکومت پهلوی نوشته شد، از مذهب و رهبری مذهبی به عنوان یک عامل مؤثر یاد شده است. اما میان اینکه اسلام در سقوط سلسله پهلوی نقش داشت، با اینکه در واقعه سقوط حکومت پهلوی، «اسلام هم نقطه عزیمت بود و هم غایت»، تفاوتی ذاتی و بنیادین هست. آنچه مورد نظر نوشته حاضر است، نیز توجه به همین تفاوت است. این سخن بدان معنا است که در آن واقعه و در مقطع تاریخی دهه ۴۰ و ۵۰ و در شرایطی که هیچ کدام از ایدئولوژیها و عرصه های منازعه میان ملت و دولت، امکان فراهم ساختن وفاق ملی و بسیج عمومی مردم بر ضد دولت را نداشت، عموم ملت با توجه به تجربیات تاریخی خود در سده اخیر و آزمودن دیگر رویکردها، به اسلام به عنوان کارآمدترین خاستگاه و پایگاه برای مقابله با رژیم روی آورد و تنها از همین پایگاه هم بود که مسئله سرنگونی رژیم امکان طرح و مقبولیت یافت و افزون بر آن، به دلیل اعتقاد ملی به جامعیت اسلام و توان آن برای هضم کردن دیگر عرصه های منازعه و امکان پاسخگویی به همه مطالبات و همه بحرانهایی که باعث نارضایتی ملت از دولت در بخشهای

گوناگون گردیده بود، به عنوان «غایت» این جهاد ملی و به عنوان نظام بدیل مطرح گردید. این سخن نیز با سخنی که می گوید سیاست اسلامزدایی شاه باعث واکنش ملت مسلمان گردید، تفاوتی ظریف و در عین حال، عمیق دارد.

بنابراین، غالب کسانی که تاکنون به تبیین سقوط رژیم پهلوی پرداخته اند، از شناسایی جایگاه مذهب به عنوان نقطه عزیمت و غایت در این واقعه غافل مانده اند و حداکثر از آن به عنوان یکی از عوامل تأثیرگذار یاد کرده اند و در همین سطح تحلیل هم، با توجه به غلبه پیش فرضهای سکولاریستی بر آراء و روش شناسی آنها و غیرمنتظره بودن حضور مذهب در ابتکار و مدیریت یک تحول

ص:۸۶

۱- بریر، کلر؛ و، بلانشه، پیر؛ ایران، انقلاب به نام خدا؛ ترجمه قاسم صنعوی، تهران، سحاب کتاب، ۱۳۵۸، ص ۹ - ۲۵۷.

عظیم سیاسی و اجتماعی برای آنها، ناگزیر به توجیه و تأویلهایی دست یازیده اند که گاه به شدت با داده های تاریخی و واقعیتهای عینی جامعه ایران ناسازگارند. به برخی از این توجیهات اشاره ای کوتاه می شود.

واکنشها

برخی گفته اند چون شاه برخلاف پدرش به قلع و قمع روحانیان نمی پرداخت و کنترلی بر آنها اعمال نمی کرد، بنابراین روحانیون از نوعی مصونیت برخوردار بوده و توانستند نیروهای مخالف را بر علیه شاه سازمان دهند. این دیدگاه به این صورت هم عرضه شده است که رژیم شاه نیروی اصلی مخالف خود را در جریانهای غیرمذهبی می دید و آنها را سرکوب می نمود. این عامل باعث شد تا نیروهای مذهبی بتوانند جان سالم به در ببرند و در نهایت رژیم را به مبارزه بطلبند.(۱) البته شبکه وسیع مساجد و منابر کار مبارزه را برای آنان آسانتر می ساخت.

روشن است که مبارزات مستمر علمای دینی با حکومت پهلوی که به مناسبتهای گوناگون از آغاز تأسیس تا پایان عمر آن سلسله انجام گرفت و به اعدام و حبس و تبعید ده ها و بلکه صدها روحانی برجسته انجامید، ادعای یاد

شده را نقض می کند. افزون براین، اگر حتی چنین هم می بود، باز هم این توجیه نمی تواند چگونگی روی آوری ملی به اسلام به عنوان نقطه عزیمت و غایت مبارزه را تبیین کند. چه اگر به کارآمدی آن به عنوان نقطه عزیمت و غایت مبارزه باور و ایمان وجود نداشت، هر چند هم از آسیبهای رژیم مصون می ماند، با اقبال ملت رو به رو نمی شد.

برخی دیگر در این باره چنین گفته اند:

در واقع باید به این مسئله مکرراً تأکید کرد که خصوصیت اسلامی جنبش و به ویژه رهبری آیت الله خمینی نسبتاً در مراحل نهایی کل جنبش استقرار یافت. حتی تا حدود ماه سپتامبر (شهریور ۵۷) درخواست عمده نیروهای مخالف،

۱- زیبا کلام، پیشین. ص ۶۹.

اجرای مقررات قانون اساسی سال ۱۹۰۶ بود و آیت الله خمینی که در جریان جنبش نفوذ داشت، فقط یک رهبر مذهبی متنفذ در میان رهبران مذهبی متنفذ دیگر بود. درخواست استقرار «جمهوری اسلامی» هیچگونه سنت و سابقه ای در تاریخ سیاسی ایران ندارد و آیت الله خمینی فقط در سال ۱۹۷۸ در مقابل درخواستهای مختلف برای عرضه کردن یک برنامه مثبت - علاوه بر شعار سقوط رژیم شاه - این مفهوم را مطرح ساخت.(۱)

این نویسنده در توجیه چگونگی تسلط! آیت الله خمینی و ایدئولوژی او بر جنبش در مراحل پایانی! آن اینگونه می نویسد:

آیت الله خمینی و ایدئولوژی او به این دلیل پس از ماه سپتامبر بر جنبش مسلط شد که در ایران به دنبال حکومت نظامی، نیروهای متخاصم، قطبی شدند و آیت الله خمینی که ناگزیر به پاریس رفته بود، توانست با استفاده از این مرکز از برجستگی و اهمیت بین المللی خاصی برخوردار شود که قبلاً فاقد آن بود.(۲)

مفهومی که نویسنده مطالب یاد شده در پی القای آن است این است که، اصولاً خواست عمده نیروهای مخالف رژیم، اجرای قانون اساسی ۱۹۰۶ بود. آیت الله خمینی چون به پاریس تبعید شد از موقعیت برتری برخوردار شد و در

آنجا هم چون در برابر پرسشهای جدی برای ارائه برنامه خود قرارگرفت، ناگزیر! دست به بدعتی زد و مفهوم جمهوری اسلامی را مطرح کرد. اما نباید از دیده به دور داشت که نویسنده یاد شده در تحلیل خود به طور کامل از واقعیت تاریخی فاصله گرفت و به نظر میرسد به دلیل رویکرد ایدئولوژیک و یا خطای علمی، از کنار برخی از مسائل به سادگی گذشته است. برای نمونه، ایشان نمی خواهد این واقعیت روشن را ببینند که اگر آیت الله خمینی از پیش از تبعید محور مخالفان و کانون مبارزه نبود، چه نیازی به تبعید ایشان به پاریس بود؟ و همچنین، تبعید کنندگان که از ورود ایشان به کشورهایی همچون کویت و سوریه جلوگیری کردند ولی از رفتن ایشان به فرانسه استقبال کردند؛ نمیخواستند که ایشان را در

۱- هالیدی، فرد؛ دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران؛ ترجمه فضل الله نیک آئین، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۳۲۱.
۲- همان؛ ص ۳۲۱.

موقعیت بهتر و برتری قرار بدهند. بلکه بر عکس، برپایه پندارها و پیشفرضـهای سـکولاریستی امیدوار و مطمئن بودند که آیت الله خمینی به عنوان رهبر نهضت، در مهـد مـدرنیته و خاسـتگاه تمـدن جدیـد، از عهـده پاسـخگویی به پرسشـهای جـدی افکار عمومی جهان برنخواهـد آمد، و بدین ترتیب منزوی گشـته و نهضت دچار بحران خواهد شد. ولی ایشان بر پایه همان اسـتعداد ذاتی و شایسـتگیهایی که او را تـا آن مقطع در مقـام رهبری بلامنازع نهضت قرار داده بود، در عمل بر این پنـدارها خط بطلان کشید و بحران تبعید را نیز تبدیل به فرصتی مهم برای پیشبرد و تعمیق اهداف نهضت کرد.

نکته دیگری که نویسـنده در پی القـای آن است این که گویـا آیت الله خمینی نه تنهـا هیچگونه پیشـینه ای در مبـارزه بـا رژیم نداشت و تنها در سال ۱۳۵۷ بر اثر یک شانس و تصادف ناشـی از تبعید به فرانسه نقشـی پیدا کرد «که قبلاً فاقد آن بود»، بلکه در عالم علوم اسـلامی و انـدیشه سیاسـی - دینی هم فاقـد طرح و تئوری مناسبی برای نظام بـدیل بود و در همان سال، در برابر هجوم درخواستهای مختلف ناگزیر دست به بدعت زده و مفهوم جمهوری اسلامی را که «هیچگونه سنت و سابقه ای در تاریخ سیاسی ایران» نداشت، مطرح کرد. حال آنکه صرفنظر از اندیشه های سیاسی حضرت امام(ره) که از دوره رضاشاه شکل گرفته بود و در اوایل دهه ۴۰ بر پایه همان اندیشه ها به مبارزه با اسـتبداد و اسـتعمار برخاست، دست کم در سالهای ۹- ۱۳۴۸، یعنی چندین سال پیش از بروز امواج انقلاب در

سال ۱۳۵۷، ایشان در درسهای فقهی خود در حوزه نجف، رسماً طرح حکومت اسلامی و ولایت فقیه را مطرح کرد و مجموعه آن دروس در همان سال به صورت کتابی مستقل به همین نام منتشر شد و در اختیار پژوهشگران و محافل علمی قرار گرفت.

حال با این پیشـینه، جایگاه ادعای شگفت نویسنده یاد شده از منظر منطق و علم تاریخ بهتر روشن می شود. مقوله دیگری که با اصل تکامل معرفت و پویایی انـدیشه به شـدت ناسازگار بوده ولی این نویسـنده بر آن تکیه کرده و به گونهای آن را به عنوان یـک جرم رای رهبر انقلاب القاء میکنـد، اینکه گویا رهبری یک انقلاب مجبور بود که فقط در چارچوب سابقه سیاسـی ایران اظهار نظر کند. حال

آنکه اگر اینگونه بود ایشان تنها می توانست دست به مبارزه پارلمانی بزند و یا اینکه شاهی را جایگزین شاه دیگر کند و نه بیشتر. و این، حداکثر چشم انداز مبارزه بسیاری از نخبگان سیاسی ایران آن روز بود که البته ناکارآمدی آن برای جامعه ایران روشن شده بود. در حالیکه آنچه امام را در مقام امامت قرار داد، همین اجتهاد و نوآوری و مترقیتر بودن افق دیدگاه و اندیشه وی نسبت به دیگر نخبگان سیاسی و فکری جامعه بود.

ابزار انگاری

مطلب دیگری که در برخی از نوشته هایی که به نقش فرهنگ و مذهب در سقوط پهلوی اشاره کرده اند به چشم می خورد، ابزار نگاری مذهب است. بدین معنا که گویا هیچ پیوندی میان انسانها و مذهب وجود ندارد و مردم ایران چون در عرصه های اجتماعی و سیاسی نارضایتیهایی از رژیم پهلوی داشتند، برای رویارویی با رژیم، از مذهب، صرفاً به عنوان مقولهای شکلی و به مثابه ابزار و پوششی برای تحقق اهداف خود استفاده کردند. این دیدگاه به صور مختلفی بیان شده است که برای نمونه به برخی از آنها اشاره می شود.

مایکل فیشر در کتاب خود به نام «از منازعه مذهبی تا انقلاب» که در آن به بررسی فرهنگ مذهبی ایران و نقش آن در انقلاب پرداخته است می نویسد:

علل انقلاب و زمان وقوع آن اقتصادی و سیاسی بودند، [اما] شکل انقلاب و محل آن تا حد زیادی نتیجه سنت اعتراض مذهبی بود.(۱)

هالیدی در کتاب «دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران»، می نویسد:

مسلماً ایدئولوژی اسلام در این جنبش مخالف نقش عظیم بازی کرده است... با وجود این به هیچ معنای جامعی نمی توان از یک «انقلاب اسلامی» صحبت کرد... در واقع عبارت «انقلاب اسلامی» تعیین نمی کند که در ایران چه تغییراتی رخ داده است و بالعکس موضوع را کاملاً در ابهام می گذارد... در دهساله قبل از

۱- راهبرد، پیشین، ص ۴۲.

۱۹۷۸ (۱۳۵۷) شاه کماکان به سرکوبی مخالفان خود اشتغال داشت و آنان را از کلیه اشکال قانونی بیان محروم کرده بود. بنابراین غیرقانونی دانستن رژیم پهلوی از طرف مخالفان ادعای عجیبی نبود و آیت الله خمینی و طرفدارانش نیز توانستند این اتهام غیرقانونی بودن را در زبان مذهب به مؤثرترین وجه بیان کنند و شاه را ناقض تعالیم قرآن و دشمن اسلام معرفی نمایند.(۱)

در نوشته دیگری در این باره آمده است:

انقلاب فوریه عمدتاً انقلابی سیاسی بود... مردم فقط خواهان تغییر حکومت بودند به نظر نمی رسید آنها به درستی می دانستند که چه چیزی باید جایگزین این حکومت شود. اسلام به منزله نیرویی وحدت بخش و شیعه در مقام آموزه ای که حاکمیت شاه را رد می کرد، مشروعیت خود را از سازماندهی موفقیت آمیز شورشها به دست آوردند. احیای اسلام علت انقلاب نبود، بلکه نتیجه و پی آمد انقلاب بود. این برای نخستین بار نبود که پی آمد بلافصل انقلاب را بیشتر ابزارها و اشخاصی تعیین می کردند که به وقوع آن کمک نموده بودند تا نیروهای اجتماعی و اقتصادی که واقعاً مسئولیت بروز و ظهور آن را بر عهده داشتند.(۲)

مدعیاتی که از نویسندگان یاد شده آوردیم به صورت جمع بندی شده تری در اثر جهانگیر آموزگار با عنوان: «فراز و فرود دودمان پهلوی» نیز آورده شده است. او در مبحثی زیر عنوان «چسبانیدن بر چسب مذهبی به انقلاب» آورده است:

چالش پیروزمندانه انقلابی با رژیم پهلوی به سه دلیل «اسلامی» خوانده شد:

۱- ظهور آیت الله خمینی به عنوان رهبر عالیه انقلاب

۲- استفاده از شبکه ها، شعارها، آئین ها و تشریفات مذهبی در جریان آنچه به نبرد میان مسجد و دولت معروفیت یافت و

۳- منتهی شدن انقلاب به استقرار جمهوری اسلامی در ایران.(۳)

آموزگار ضمن معقول و پذیرفتنی معرفی کردن این دلایل می نویسد:

۱- هالیدی؛ پیشین؛ صص ۱۹- ۳۱۸.

۲- نامه پژوهش؛ پیشین، صص ۹- ۱۲۸.

۳- آموزگار، جهانگیر؛ فراز و فرود دودمان پهلوی؛ ترجمه اردشیر لطفعلیان؛ تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵؛ صص ۴ - ۹۳.

[اما] در برابر دلایلی که ذکرشان گذشت دلایل محکم دیگری وجود دارد که این ادعا را که انقلاب فوریه از همان آغاز قصد و منشأ و جهت مذهبی داشته است، زیر سئوال می برد.(۱)

نویسنده مطالب یاد شده آنگاه به شرح آن دلایل محکم! پرداخته که به ملخص آنها اشاره می شود:

۱. در مبحثی زیر عنوان «سهم مذهب در انقلاب»، ایشان نیز به تکرار همان ادعای غیرتاریخی و خلاف واقع فرد هالیدی پرداخته و ادعا می کند که «تا سپتامبر ۱۹۷۸ (۱۳۵۷) نیز خواست اصلی گروه های مخالف، رعایت قانون اساسی ۱۹۰۶ بود. هیچ تقاضایی از طرف توده مردم برای استقرار یک حکومت اسلامی به گوش نمی رسید. این فکر تنها در جریان اقامت کوتاه آیت الله در پاریس قوت گرفت.»(۲) در صفحات پیشین به این مطلب پرداخته شد.

۲. درباره حکومت اسلامی و نظام جایگزین، میان نخبگان سیاسی و علما و نیز در میان خود علما اختلاف نظر وجود دارد. بنابراین، «با عنایت به این نمای کلی از نظر عقاید مذهبی، ریشه و منطق انقلاب فوریه را به گونه ای انحصاری در نارضائیهای مذهبی یا تأثیرپذیری اسلامی جستجو کردن، چندان موجه نمی نماید. اگر انقلاب یک قیام صرفاً مذهبی بود می بایست یک موضع متفق هماهنگ در

میان پیشوایان مذهبی که همه در حد خود از مراجع تقلید به شمار می رفتند وجود داشته باشد.»(۳)

۳. وی همچنین می نویسد:

جاذبه مذهب به عنوان یک انگیزه انقلابی و یک هدف، فی نفسه برای اکثر طبقات اجتماعی موضوع قابل بحث و مورد اختلاف دیگری است... مذهب همواره بخش جدایی ناپذیری از فرهنگ دیرپای ایران را تشکیل می داده است. با

۱- همان، ص ۵- ۹۴.

۲- همان، ص ۱۰۴.

۳- همان، ص ۹۹.

این همه نزد طبقات و قشرهای مختلفی که عناصر متشکله جامعه ایران به شمار می رفتند جلوه و جایگاه یکسانی نداشته است.(۱)

همو در ادامه به تقسیم بندی قشرها و طبقات اجتماعی و جایگاه مذهب در میان آنها پرداخته است و اظهار می دارد:

ساکنان روستا که ۶۰ درصد از سکنه مسلمانان کشور را تشکیل می دادند در اکثریت خود فقیر و بی سواد بودند و در میان همین قشر بود که آئینهای شیعی به طرز گسترده ای رواج داشت.(۲)

و در همین حال ادعا می کند که:

در این باره اتفاق نظر وجود دارد که دهقانان کمترین سهم را در قیام بر ضد رژیم بر عهده داشتند، به غیر از آن دسته از کارگران کشاورزی که به شهرها مهاجرت کرده و به نیروی کار غیرماهر شهری پیوسته بودند. مردم روستاها در ناآرامیهای سیاسی شرکتی نداشتند.(۳)

بدین ترتیب بنا به ادعای ایشان، روستائیان که ۶۰ درصد جامعه را تشکیل می دادند و به مذهب پایبندی بیشتری داشتند، اصولاً در قیام برای سرنگونی رژیم شرکت نداشتند و «مردم شهرها که در ساقط کردن شاه نقش اساسی به عهده داشتند از افرادی متعلق به زمینه های گوناگون اجتماعی - اقتصادی با انگیزه های

مختلف تشکیل می شدند، آنها از الگوی واحدی در زمینه عقاید مذهبی پیروی نمی کردند و اکثراً کمترین گرایش به استقرار یک حکومت مذهبی نداشتند.»(۴) بر پایه این مقدمات و فرضیات شگفت انگیز چنین نتیجه گرفته شد که ایدئولوژی در سقوط پهلوی نقشی نداشت. مردم خواسته های دیگری داشتند و «تظاهرات مذهبی برای بسیاری از مردم تنها یک جنبه نمادین داشت و نمایی بود که جنبش ضد رژیم در سایه آن به جریان افتاده بود. برای آنها بنیادگرایی اسلامی و به ویژه

۱- همان، ص ۱۰۰ - ۹۹.

۲- همان، ص ۱۰۰.

۳- همان، ص ۱۰۲.

۴- همان، ص ۱۰۲.

بنیاد گذاشتن یک جمهوری اسلامی انگیزه و هدف اصلی نبود و حتی پیامد مطلوبی نیز به شمار نمی رفت. شعارها و ابزار مذهبی برایشان فقط یک وسیله، یک شیوه نمایشی و یک بهانه عمومی و فراگیر بود.» و در فرایند جنبش ضد شاه، محبوبیت و اعتبار رهبر انقلاب و شخصیتهایی چون «علی شریعتی، جلال آل احمد، مهدی بازرگان و حتی آیت الله طالقانی، نه به سبب تمایلات مذهبی بلکه به خاطر دفاع قهرمانانه از آرمانهای مردم»(۱) بود. همین نویسنده در جای دیگری از مباحث خود می نویسد:

آنان که هنوز انقلاب بهمن ۵۷ را به عنوان یک حرکت مردمی در جهت احیای مذهب تعبیر می کنند، وسیله را با محتوا اشتباه می گیرند. حقیقت آن است که گروه های مخالف رژیم به یک رهبر، یک هدف مشخص و به قاطعیت و جسارت نیاز مبرم داشتند. اما تا اواسط سال ۱۹۷۸ هیچ چهره ای با چنین ویژگیهایی در افق دیده نمی شد. جبهه ملی، چریکهای مارکسیست و دیگر مخالفان غیرمذهبی بدون سازمان - گرفتار کشمکش داخلی و فاقد رهبر بودند. هر کسی با مشخصات مورد نیاز برای هدایت جنبش، می توانست در مقام رهبری قرار گیرد. هر شعار دیگری نیز جز الله اکبر می توانست به عنوان صلایی برای گردآوردن مردم سودمند افتاد. اتفاق چنین می خواست که آیت الله خمینی همان مشخصات و همان اعتبارنامه ای را که مورد نیاز بود داشته باشد. بنیادگرایان اسلامی درست بدان سبب که رهبری در میدان نبود، توانستند سر رشته کارها را در دست گیرند. محمد مصدق ۲۵ سال قبل از آن با تکیه بر شعارهای ملی گرایانه

به عنوان خروش کارزار، رهبری را در دست گرفته بود.(۲)

نقد و بررسی مبسوط موارد یاد شده، در این مقال نمی گنجد و نوشته مستقل و مفصلی را می طلبد. برای نمونه اگر بخواهیم فقط ادعایی را که درباره علت محبوبیت و اعتبار شخصیتهایی چون مرحومان مهندس بازرگان، دکتر علی شریعتی، جلال آلاحمد و آیت الله طالقانی مطرح شده است، مورد بررسی قرار

۱- همان، صص ۳- ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۰۵.

داده و میزان اعتبار آن را از منظر واقعیتهای تاریخی و جامعهشناختی روشن سازیم، نیازمند بررسی و تحلیل یک دوره تحولات سیاسی و جریانهای فکری - سیاسی و اندیشه و عمل آنها در تاریخ معاصر ایران خواهیم بود. در اینجا ناگزیر به طرح یک پرسش بسنده کرده و میگذریم، و آن اینکه همزمان با این مرحومان، افراد بسیار دیگری وجود داشتند که، دستکم از نظر صاحب ادعای مورد بحث، دانشمندتر، روشنفکرتر، دمکراتیکتر، خلقیتر و ملیتر از شخصیتهای یادشده بوده و حتماً! درک درستتری از آرمانها و نیازهای مردم داشته و مدافع قهرمان آنها نیز بوده اند! ولی چرا از محبوبیت و اعتبار اجتماعی آنها برخوردار نشدند؟ آنچه در این مختصر می توان گفت این است که هرگاه یک پارادایم با پدیده ای روبرو شود که برایش غیرمنتظره باشد و همه پیش فرضها و مبانی نظریش را به چالش بکشاند، از نظر علمی اگر پیش فرضها و مبانی نظری از توانایی منطقی لازم برای هضم و تبیین آن پدیده برخوردار باشند، به طور طبیعی آن پدیده از تبیین مناسب بهره مند شده و جایگاهش در آن پارادایم مشخص می شود و اگر مبانی نظری از چنین توانایی بی بهره باشند، منطق علمی اقتضا می کند که مبانی تن به واقعیت داده و پارادایم به گونه ای سازمان داده شود که توانایی تبیین پدیده نوظهور را داشته باشد. تکامل علم نتیجه همین تضارب پارادایم ها با پدیده ها است.(۱) در روند همین تضارب و تعامل است که اصول روش علمی سودمندی خود را برای رهنمون شدن انسان به درک واقعیت و حقیقت نشان می دهند و ملاک علمی یا غیرعلمی بودن فرآورده های فکری بشر

هم تنها در رعایت ضوابط منطق علمی در فرایند تضارب پارادایم با پدیده است. اما پارادایم و پدیده فی نفسه غرض و مشکلی ندارند و همه دشواریها در این است که مجری تضارب، «انسان» است، با همه گرایشها و پیش فرضهایش. اگر آنگاه که پدیده پارادایم را به چالش می کشاند، انسانها بی طرفی را پیشه کنند و تن به اصول روش علم بدهند، مشکلی پیش نخواهد آمد. مشکل هنگامی رخ می نماید که

ص:۹۵

۱- کوهن، توماس؛ ساختار انقلابهای علمی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۲.

پارادایم از تبیین پدیده ناتوان بماند و در این میان، انسانهای پیرو پارادایم، آسیب پذیری و ناتوانی آن را برنتابند و بکوشند حتی به قیمت واژگون سازی واقعیت پدیده، در حفظ پارادایم بکوشند. این جانبداری جزم اندیشانه جز قربانی کردن علم و محروم ساختن انسانها از دریافت حقیقت، نتیجه ای نخواهد داد.

به نظر می رسد، راز بسیاری از کاستیهایی که در تحلیل سقوط پهلوی و ظهور انقلاب اسلامی به چشم می خورد، در همین نهفته است. واقعیت آن است که این پدیده دارای ویژگیهایی است که پارادایم مسلط موجود را به چالش می کشاند. ماتریالیسم و پیرو آن، ناسازگار دانستن ماده و معنی و محدود دانستن نیازهای انسان به نیازهای مادی؛ اومانیسم و یوتیلیتاریانیسم و پیرو آن، تعریف انسان به عنوان موجودی که منشأ و غایت همه کنشهایش سود مادی است؛ و سکولاریسم مبتنی بر ماتریالیسم و یوتیلیتاریانیسم و پیرو آن، بی تأثیر و بی ارزش دانستن ارزشها و باورهای معنوی در کنش انسانها و زندگی مادی آنها؛ مهمترین پایه های پارادایم غالب بر اندیشه و رویکرد بسیاری از نظریه پردازان علوم انسانی و اجتماعی را تشکیل می دهند. به همین علت است که اگر چنین پارادایمی با پدیده ای درافتد که در آن، کنش مادی انسانها به روشنی، منشأ و غایت غیرمادی داشته و آبشخور آن ارزشها و باورهای معنوی و فرهنگی باشند و حتی زندگی و منافع مادی را هم به استخدام آن درآورند، در تفسیر آن با مشکل روبرو می شود. هرگاه پیروان این پارادایم نخواهند پا را از آن فراتر نهند و جزم اندیشانه بر آن پای فشارند، ناگزیرند به تفسیر و تأویلهای شگفت دست یازند. در تحلیل و تأویل سقوط رژیم پهلوی و ظهور انقلاب اسلامی، دست به دامن شدن به مطالبی همانند: روحانیون چون کاملاً سرکوب نشدند، توانستند رژیم را به مبارزه بطلبند؛

جنبش فقط در مراحل پایانیش حالت مذهبی به خود گرفت؛ محتوای انقلاب، عوامل سیاسی و اقتصادی بودند و تنها شکل آن مذهبی بود؛ به هیچ وجه نمی توان از یک انقلاب «اسلامی» صحبت کرد؛ مردم می دانستند چه نمی خواهند اما نمی دانستند چه می خواهند؛ احیای اسلام، علت انقلاب نبود، بلکه پی آمد آن بود؛ انقلاب، مذهبی نبود چون درباره چگونگی نظام جدید میان علما اختلاف نظر وجود داشت؛ مردمی که مذهبی تر بودند در سقوط حکومت نقشی نداشتند و آنان

که نقش داشتند، متعلق به زمینه های گوناگون اجتماعی - اقتصادی با انگیزه های مختلف بودند و از الگوی واحدی در زمینه عقاید مذهبی پیروی نمی کردند و اکثراً کمترین گرایشی به استقرار یک حکومت مذهبی نداشتند؛ شعارها و ابزارهای مذهبی برایشان فقط یک وسیله، یک شیوه نمایشی و یک بهانه عمومی بود؛ هر شعار دیگری می توانست جای الله اکبر را بگیرد؛ تنها اتفاق و تصادف باعث شد که آیت الله خمینی همان ویژگیها و اعتباری را داشته باشد که مورد نیاز بود و ... همه حکایت از شوکی علمی دارد که به دلیل بن بست و بحران ناشی از ناتوانی پارادایم غالب بر ذهن و اندیشه گویندگان این سخنان، بر آنان وارد شد و چون همچنان جزم دارند که حرمت امامزاده پارادایم را نگه دارند، ناگزیر باید اینگونه با واقعیت بجنگند و نتیجه این جنگ بیهوده این استنتاج غیرعلمی باشد که در جریان سقوط پهلوی، مذهب نه انگیزه بود و نه هدف، تنها ابزاری بود که بدون هیچگونه ایمان و اعتقادی به آن و به طور ریاکارانه و فرصت طلبانه از سوی ملت به کار گرفته شد.

به راستی، یک اندیشه چقدر باید ضعیف باشد که برای مخدوش کردن نقش مذهب در رخداد مهم و کلانی همچون براندازی نظام شاهنشاهی و تأسیس جمهوری اسلامی، بدیهی ترین و طبیعی ترین مسائل مانند تفاوت آراء علمی و اجتهادی اندیشمندان را دستاویز قرار داده و دست به سفسطه زده و اظهار نمایند که: «اگر انقلاب یک قیام صرفاً مذهبی بود می بایست یک موضع متفق هماهنگ در میان پیشوایان مذهبی که همه در حد خود از مراجع تقلید به شمار می رفتند وجود داشته باشد»؟ بر این پایه، آیا باید اختلاف آراء اندیشمندان درباره همه پدیده های هستی و حتی کل هستی را دلیل بر عدم آنها دانست؟ آیا باید به علت

وجود تکثر و تنوع دیدگاه صاحبنظران درباره لیبرالیسم و حتی اختلاف آراء رهبران انقلاب فرانسه در این باره، ماهیت لیبرالیستی آن انقلاب را انکار کرد؟ همچنین به راستی باید انحطاط علمی و نادیده گرفتن ابتدایی ترین و بنیادی ترین اصول روششناسی علمی بدان اندازه برسد که بهرغم ادعای علمی بودن و برخلاف نظام قانونمند هستی، به تصادف و اتفاق روی آورده و پدیده ای قانونمند و مبتنی بر واقعیتهای عینی جامعه، همانند قرار گرفتن امام خمینی(ره) در مقام

رهبری انقلاب، را ناشی از آن دانست؟ به راستی چرا باید عامیانه ترین سخنان در قالب علم ارائه شوند و پژوهشگری به جای اینکه عوامانه بگوید «هر شعار دیگری می توانست جای الله اکبر را بگیرد»، نتواند عالمانه بگوید که چرا شعار دیگری نتوانست جای الله اکبر را بگیرد؟ و اگر می توانست، چرا نگرفت؟ آیا از نظر علمی، حتی اگر مادی و مارکسیستی هم بیندیشیم، جز این است که این شعار همانند هر شعار دیگری، برخاسته از نیازها و واقعیتهای عینی جامعه و بازتاب آن است؟ علت این انحطاط و عامیانگی، شاید این باشد که چون برخی قادر به درک رابطه وثیق میان شعار، گوینده شعار و واقتیهای عینی جامعه نیستند و شاید شعار را بخشی از واقعیت نمی دانند، در غیر علمی ترین رویکرد، چنین می پندارند که خارج از نظام علی و سنن حاکم بر جامعه، هر شعاری می تواند جایگزین شعار دیگری شود! باز هم به راستی بر پایه کدام معیار علمی می توان ادعا کرد که مردم نمی دانستند چه می خواهند و تنها می دانستند چه نمی خواهند؟ واقعاً اگر کسی از خواسته کس دیگری و یا خواسته عمومی جامعه خوشش نیامد باید اصل و بنیان خواسته او را انکار و یا تحریف کند؟

واقعیت این است که درصد کمی از مردم چین سال ۱۹۴۹ و روسیه ۱۹۱۷ مارکسیست و درصد کمی از مردم فرانسه سال ۱۸۷۹ با سواد بودند. آیا هیچ برآورد علمی شده است که حتی همان درصد اندک از مردم چین و روسیه، چه میزان از ایدئولوژی مارکسیسم آگاهی داشته و بدان پای بند بودند؟ همچنین آیا برآورد شده است که ملت فرانسه به چه میزان از مبانی نظری لیبرالیسم و دیدگاه های متنوع موجود در آن آگاهی داشته و بدان پای بند بودند؟ آیا واقعاً آگاهی مردم چین و روسیه و فرانسه از ایدئولوژی رسمی انقلابهای آن کشورها و

پایبندی آن جوامع به آن ایدئولوژیها، هم در گستره و هم در عمق، با آگاهی و پای بندی ملت ایران به اسلام قابل مقایسه است؟

و سرانجام، به راستی با کدام معیار علمی می توان انقلاب ایران را غیراسلامی دانست؟ به بیان دیگر چرا نمی توان آن را اسلامی دانست؟ اگر از بحث فلسفی درباره رابطه میان امور مادی و امور فرهنگی - عقیدتی و سلسلهمراتبی که در اولویت بندی و تقدم و تأخر آنها وجود دارد چشم بپوشیم و همچنین اگر از

دیدگاه ماتریالیسم تاریخی و زیربنا و یا رو بنا دانستن امور مادی یا امور فرهنگی صرفنظر کنیم، آیا قابل انکار است که نیازهای انسان به نیازهای مادی محدود نمی شود و نیازهای معنوی و باورها و ارزشها هم بخش مهمی از واقعیت زندگی فردی و اجتماعی را در بر می گیرد؟ آیا قابل انکار است که میان این دو بخش از زندگی تعامل وجود داشته و در طول تاریخ، انسانها گاهی با پشتوانه ایدئولوژی و فرهنگ به خواسته های مادی خود نایل می شدند و گاهی خواسته های مادی خود را در راه نیازهای معنوی خود فدا می کردند؟ همچنین آیا می توان از نظر علمی ادعا کرد که بین شعارهای یک جامعه و نیازهای عینی آن، رابطه ای وجود ندارد و امکان دارد میلیونها نفر به طور هماهنگ شعار واحدی را بدهند بدون اینکه آن شعار از پشتوانه واقعیات عینی جامعه برخوردار باشد و آن مردم به آنچه شعار می دهند، باور و ایمان نداشته باشند؟

بنابراین، اگر تاریخ گواهی بدهد که ملتی به درست یا نادرست، خود را صاحب مجموعه باورها و ارزشهایی می داند که به آنها نه به عنوان جزئی فرعی از زندگی، بلکه به عنوان یک مکتب و برنامه زندگی می نگرد، قرنها با آن باورها و ارزشها زندگی کرده و به آنها ایمان دارد و بیش از صد سال همزمان با تهاجم سیاسی و اقتصادی بیگانه، این مجموعه باورها را هم در معرض تهاجم دید و رنج برد و پس از انجام مبارزات بسیار برای حفاظت از آنها و پیمودن تحولاتی و کسب تجربیاتی و آزمودن دیدگاه ها و جریانهای گوناگون و مشاهده ناکارآمدی آنها، سرانجام راه نجات از بحران و خروج از بن بست را در همان مجموعه ارزشها بجوید و بپوید و انتظار داشته باشد که دیگر نیازهای اجتماعی خود را در پرتو آن سیستم برآورده سازد و به همین علت برای آغاز حرکت خود هم به آن

مکتب روی آورده و مطالبات و شعارهای خود را از آن الهام بگیرد و رهبری خود را، از میان همه مدعیان، بر مبنای آن برگزینند، راه دشوار مبارزه را با همین وسیله بپیماید و پس از پیروزی هم به آن به مثابه برآیند همه مطالبات خود به عنوان نظام بدیل رأی بدهد، آیا جز این است که در آن کنش اجتماعی، آن ایدئولوژی و مکتب هم شکل بود و هم محتوا، هم انگیزه بود و هم هدف؟ و به بیان دیگر، هم نقطه عزیمت بود و هم غایت؟ به راستی کدامیک از دیگر عوامل

مورد ادعا به این گستره و عمق در جهتدادن به کنش عمومی مردم برای سرنگونی رژیم پهلوی و تحقق انقلاب حضور داشت و تأثیرگذار بود تا از نظر علمی و منطقی بتواند به عنوان پسوند انقلاب قرار بگیرد؟ اگر غیر از این بود و اگر در فرایند جنبش مردم ایران، اسلام تنها به عنوان ابزاری کارآمد، حتی به طور صادقانه، و نه آنگونه که ادعا می شود ریاکارانه و فرصت طلبانه، مورد نظر بود، حداکثر می توانست رژیم را سرنگون کند. و اگر اینگونه بود، پس از سرنگونی رژیم، همان عوامل سیاسی – اقتصادی که به گمان برخی علل اصلی سقوط رژیم بودند، می بایست در استقرار نظام جایگزین نقش ایفا می کردند. اما باز باید پرسید چرا آن علل اصلی! نتوانستند در سامانـدهی و استقرار نظام بدیل نقش ایفا کنند و سرانجام پدیدهای به نام جمهوری اسلامی مستقر شد؟ از نظر علمی یا باید در اصلی بودن آن علل تردید کرد و یا در واقعیت یافتن نظام بدیل. چون از بدیهیات فلسفه است که علت و معلول، متلازمند. از آنجا که نظام بدیل بر پایه دیگری غیر از آن علل اصلی ادعایی تحقق یافت، بنابراین، باید برای آن علت و یا عللی دیگر یافت. به نظر میرسد که در این باره علت اصلی همان است که در دیدگاه های مورد بحث، بنا به دلایلی که اشاره کردیم، تلاش میشود که انکار شده و یا به ناگزیر پذیرفته شده اما کم اهمیت وانمود شود.

به گواهی تاریخ، پس از سرنگونی رژیم، آحاد ملت بر پایه همان رویکردی که به ایدئولوژی داشت و با شعارها و کنشهای برخاسته از آن به سرنگونی رژیم موفق شد، بر همان پایه و در یک اقدام ملی آزاد و داوطلبانه، نظام بدیل را نیز مستقر ساخت و این دلیلی است محکم بر اینکه آن نظام مطالبهای ملی بوده و

دیالکتیکی دقیق میان بینش و کنش جامعه ایران برای سرنگونسازی رژیم پهلوی و استقرار جمهوری اسلامی ایران وجود داشت.

ایران، اسرائیل و سقوط رژیم پهلوی / محمدتقی تقی‌پور

اشاره

محمدتقی تقی‌پور- پژوهشگر

«تشیع، مقاومت و انقلاب» عنوان یک کنفرانس بین‌المللی بود که در آذر ماه سال ۱۳۶۳ ش/ دسامبر ۱۹۸۴م، در مرکز مطالعات استراتژیک دایانِ دانشگاه تل آویو برگزار شد. یکی از تئوریسین‌های صهیونی بانی این کنفرانس، در مقاله خود تصریح و تأکید کرد: اگر کسی قصد دارد انقلاب ایران را بفهمد، باید درباره [امام] خمینی به عنوان بخشی از یک حرکت تاریخی بزرگتر و گسترده تر مطالعه کند.(۱)

استراتژیست دیگر اسرائیلی نیز نهضت امام را ملهم از فرهنگ عاشورا و حماسه کربلا قلمداد کرد و افزود: نمونه بارز حرکت [امام] خمینی پیوند مراسم سالیانه عاشورا یا همان حادثه کربلا با سیاست بود ...

امام حسین شهید، و مخالف جبار او، یزید، به مظاهر مبارزه همیشگی میان رستگاری و ظلم مبدل شدند. در مراسم عاشورای سال ۱۹۸۷ (۱۳۵۷) بسیج توده ها از سوی [امام] خمینی با ابعاد بی سابقه ای جای مراسم سنتی عاشورا را گرفت و اسطوره [امام] حسین[(ع)] در کربلا، الهام بخش انقلاب شد.(۲) ... تأکید بر شهادت در عقیده [امام] خمینی نشان می دهد که شهادت نقش ویژه ای در تشیع ایفا می کند ... در تشیع موضوع شهادت حسین ... محوری است.(۳)

ص:۱۰۱

۱- گولبیات، مانگول؛ کنفرانس بین المللی «تشیع، مقاومت و انقلاب»، مرکز مطالعات دایان (وابسته به دانشگاه تل آویو)، دسامبر ۱۹۸۴.

۲- کرامر، مارتین؛ مقدمه مجموعه مقالات کنفرانس «تشیع، مقاومت و انقلاب»، همان.

۳- برومبرگ، دانیل؛ و، زونیس، مروین؛ تشیع به روایت [امام] خمینی، همان.

مقدمه

امام خمینی(ره) از همان آغاز دوران علنی شدن نهضت اسلامی، در سال ۱۳۴۱ ش، طی سخنانی، فلسفه قیام خویش را چنین تبیین فرمود:

حالا که خطر بر اسلام وارد شده است و آن خطر یهود است.(۱)

آقایان بدانند که خطر امروز بر اسلام کمتر از خطر بنی امیه نیست.(۲)

قرآن کریم و اسلام در معرض خطر است، استقلال مملکت و اقتصاد آن در معرض قبضه صهیونیست ها ست.(۳)

افشای نقشه های پنهان و خزنده یهود، آن هم در زمان اوج قدرت این قوم در ایران، نشانگر بینش عمیق، همت بلند و روح بزرگ امام راحل بود. حضور یهودی ها و ایادی آنها در رأس دستگاه سلطنت و مراکز مهم تصمیم گیری و سیاستگذاری، ایران را به پایگاه صهیونیست ها تبدیل کرده بود. سیطره یهودی ها در کشور و متابعت بیچون و چرای دولتمداران و صاحبان مقام و منصب از اشخاص و کانونهای ذینفوذ صهیونی به گونه ای بود که حضرت امام، حتی شخص محمدرضا پهلوی را در زمره عمال و مأموران اسرائیل قرار می داد:

اینجانب کراراً خطر اسرائیل و عمال آن را – که در رأس آنها شاه ایران است – گوشزد کرده ام. ملت اسلام تا این جرثومه فساد را از بن نکنند، روی خوش نمی بینند و ایران تا گرفتار این دودمان ننگین است روی آزادی نخواهد دید.(۴)

استراتژی خزنده و رازآلود صهیونیست ها مبنی بر استقرار سلطنت یهودی از جمله اسرار ناگفته و پنهان تاریخ معاصر ایران است که شاید اولین بار از سوی حضرت امام افشا شد:

اینها (عمال اسرائیل) آنهایی بودند که در «شمیران» توطئه کردند «ناصرالدین شاه قاجار» را بکشند و مملکت ایران را قبضه کنند.(۵)

ص:۱۰۲

۱- صحیفه ی نور، ج ۱، ۱ فروردین ۱۳۴۱؛ صفحه ۱۴.

۲- همان، ۲۸ اردیبهشت ۱۳۴۲؛ صفحه ۵۲.

۳- همان، اسفند ۱۳۴۱؛ صفحه ۳۴.

۴- همان، ۲۳ شهریور ۱۳۵۲؛ صفحه ۲۰۶.

۵- همان، ۱۳ خرداد ۱۳۴۲؛ صفحه ۵۴.

در دو روز پیش از این، سه روزه پیش از این، در شانزدهم شهریور [۱۳۴۳] در تهران، «دروازه دولت» یک بساطی یهودی ها درست کردند: چهارصد، پانصد نفر یهودی دزد دور هم جمع شده اند و غایت حرفشان این بوده است [...] مجد مال یهود است. یهود برگزیده خداست. ما [یهودی ها] ملتی هستیم که باید حکومت بکنیم [...] اینها نطقهایشان بوده است. آقایان در مرئی و منظر این دولت ما، این جمعیت [یهودی] می آیند آنجا و آن حرفها را می زنند.(۱)

آزادی عمل یهودی ها و ایادی آنها در داخل و تلاش آشکار و پنهان این جماعت برای افزایش و گسترش سلطه خود بر اهرمهای قدرت در کشور، با وجود برخورداری از امتیازات ویژه در همه شؤون، به صورت یک معما و راز در میان مردم باقی بود. اما حضرت امام که مرکز جهانی توطئه و فتنه را کاملاً شناخته و هدف قرار داده بود، پس از عتاب های مکرر، با قدرت و صلابت تمام خطاب به شاه و صاحبان منصبهای درجه اول کشور فرمود:

آقا مگر شما یهودید، مگر مملکت ما مملکت یهود است؟ (۲)

امام، با علم و آگاهی کامل نسبت به پیامدها و عواقب مبارزات ضد صهیونی و هشدارهای حکیمانه درباره خطر روزافزون یهود، از آنجا که به حقّانیت مبارزه اش یقین کامل داشت، لحظه ای از حرکت پیامبر گونه اش باز نایستاد و هرگونه حادثه و خطری را به جان خرید. به طوری که فرمود:

اینجانب این مطلب را به صراحت گفتم. بگذار عمال اسرائیل به زندگی من خاتمه دهند.(۳) من برای چند روز زندگی با عار و ننگ ارزشی قائل نیستم .(۴)

رهنمودها و هشدارهای حکیمانه و تکان دهنده امام نسبت به خطر فراگیر و فزاینده یهود در آن دوران سیاه استبداد و اختناق، در زمره معتبرترین اسناد و

ص:۱۰۳

۱- همان، ۱۸ شهریور ۱۳۴۳؛ صص ۹۱-۹۲.

۲- همان، ۱۰ فروردین ۱۳۴۱؛ صفحه ۱۲.

۳- همان، ۱۲ اردیبهشت ۱۳۴۲؛ صفحه ۴۸.

۴- همان، ۱۶ اردیبهشت ۱۳۴۲؛ صفحه ۵۰.

مدارک تاریخی است. این گنجینه گرانبها آیه های حماسه بزرگمردی است که با الهام از فرهنگ عاشورا پرچم مبارزه به دست گرفت و سرانجام پایگاه صهیونیسم را در این سرزمین برچید و طومار صهیونیان را در هم پیچید.

جریانها و عناصر صهیونی

سنجش و تعیین گستره و عمق حضور و نفوذ صهیونیسم در عرصه های سیاسی، اجتماعی، اقتصادی، اطلاعاتی، نظامی و فرهنگی ایران عصر پهلوی، بدون مطالعه و شناسایی کانونها، محافل، جریانها و عناصر گوناگون وابسته و یا مرتبط با صهیونیست ها، میسور نیست.

با اذعان بر این واقعیت که سازمان فراماسونری بخشی از پیکره تشکیلات جهانی صهیونیسم است، نمی توان نقش و عملکرد فراماسونها و لژهای فراماسونری در ایران معاصر را نادیده گرفت. حضور و فعالیت ده ها لژ و هزاران فراماسون ذینفوذ و فعال در عرصه های گوناگون کشور، تماماً اهرمهایی بودند که حلقه های وابستگی ایران شاهنشاهی را به صهیونیسم محکم تر می کردند.

تشکیلات عریض و طویل بهائیت به عنوان یک فرقه و جریان کاملا ساخته و پرورده صهیونیسم جهانی، با تمام اعضا و عناصر آن، حلقه دیگری بود که ایران عصر پهلوی را به کانون قدرت صهیونیسم گره زده و متصل کرده بود. بر این اساس، همسویی عملکرد هزاران بهایی برخوردار از مقام و منصب کلیدی در کشور، با منافع جهانی صهیونیسم به هیچ وجه قابل کتمان و اغماض نیست.

این واقعیت را نباید نادیده گرفت که حداقل از صدر مشروطیت تا سقوط سلطنت پهلوی، یعنی حدود سه ربع قرن، در رأس همه کابینه های دولت، عناصر ماسونی قرار داشتند. به علاوه، بسیاری از وزیران و معاونان آنها و نیز مقامات و مسؤولان دیگر دولتی، افتخار عضویت در لژهای ماسونی را یدک می کشیدند. در میان مقامات و صاحبمنصبان درجه اول کشور عناصر بهایی و ماسونی یهودیتبار نیز فراوان یافت می شدند که کمتر کسی از اسرار وابستگی و درون گروهی آنها اطلاع و آگاهی داشت.

مه یر عزری، نماینـده و سـفیر غیر رسـمی اسـرائیل در زمان پهلوی، طی مـدت هفده سال مأموریت خود در ایران با بسـیاری از سران و مقامات بلندپایه آن دوران روابط بسیار نزدیک و صمیمی برقرار کرده بود. او در «یاد نامه»ای که چند سال پیش منتشر شده، با افتخار به چگونگی آشنایی خود با شماری از اشخاص سرشناس و عالیمقام کشور اشاره نموده است.

عزری، از این که توانسـته از نهانخانه اسـرار خصوصـی و خانوادگی بعضـی دولتمردان و قدرتمـداران ایران آن دوره اطلاعات منحصر به فردی کسب کند، با غرور یاد کرده است.

به اعتراف مهیر عزری، پاره ای از اشـخاص متنفذ و صاحبمنصب، بهایی و یهودیتبار بودند، لیکن به شدت سـعی در کتمان این راز داشـتند. آنهـا در نشسـتهای خصوصـی و گفت وگوهای محرمانه با شـخص مه یر عزری، با افتخار از کیش نیاکان خود یاد می کردند. برای مثال، او از نحوه آشنایی خود با علی اصغر حکمت، وزیر امور خارجه وقت پرده بر می دارد و می نویسد: قبل از معارفه، حاجعلی کیا به من گفت که او از خود شـماست و من پس از چندی دانسـتم خانواده حکمت خاخام و از سرشناسان یهود بودنـد که ناچـار از کیش خود دست شسـته و بـا گزینش نـام حکمت خواسـته انـد از تنهـا یادگـار خـانوادگی پاسـداری کنند.(۱)

او هم چنین، درباره محمـدعلی فروغی (ذکاء الملک) میگویـد: نام خانوادگی ذکاءالملک، یادآور نام یهودی ذکائیم است که از خانواده های بزرگ یهودی در اصفهان بودند. در فرهنگ و ادب عبری، واژگان ذکا یا ذکای برابر با پاک، پالوده، برگزیده و شایسته است.

همه نوشـته هـای فروغی یـا ترجمه هـایش از زبان فارسـی و دیگر زبانها در چاپخانه یهودا بروخیم یکی از پایگاه های فرهنگ یهودی در ایران به چاپ رسیده اند.

۱- عزری، مه یر؛ یادنامه، ج ۱، بیت المقدس، چاپ اول ۲۰۰۰ م.

نمونه دیگر، درباره سردار فاخر حکمت است. عزری در این باره می افزاید: اسحق کورن، رئیس جنبش جهانی کارگری صهیونیستی را در آوریل ۱۹۶۵ (۱۳۴۴ش) به سمینار دانشجویان یهودی در ایران دعوت کرده بودم. اسحق کورن، نماینده پارلمان، دستیار وزیر دارایی و سرپرست یهودیان کشور رومانی در اسرائیل و از دوستان خوب من در حزب ماپای بود. او روزی میهمان سردار فاخر حکمت، رئیس مجلس ملی ایران شده بود. فاخر حکمت در گفت و گو با اسحق کورن سرشار از بالندگی بود. به طوری که از گفتن نکته هایی درباره پیشینه یهودیش خودداری نکرد. پیرو همین پدیده از حکمت دعوت شد تا از اسرائیل دیدن کند.(۱)

مه یرعزری، همچنین، از خانواده های دیگری چون مظفریان، قوام الملك، سعید نفیسی و غیره یاد می کند و از ارتباط آنها با محافل یهود پرده بر میدارد.

نفوذ و موقعیت بسیار ممتاز بهائیان یهودیتبار

در دستگاه حکومت پهلوی از دیگر اسرار رازآلود تاریخ معاصر ایران است. بر اساس مندرجات منابع یهودی، بسیاری از خانواده های یهودی از جمله در همدان، کاشان، شیراز و .... ، که به دلائل خاص به بهائیت گرویده بودند، به مناصب و موقعیتهای بسیار بالای دولتی و مالی دست پیدا کردند.

مه یرعزری صهیونی، از میان این افراد و خانواده ها به نمونه هایی چون امیر-

عباس هویدا، ثابت پاسال همدانی و سرلشکر عبدالکریم ایادی پزشک مخصوص

مخصوص محمدرضاشاه اشاره می کند و می افزاید:

پشتیبانیهای سازمانیافته تشکیلاتی و گروهی آنها در ورود به دستگاه های دولتی و بالا کشیدن دیگر هم کیشان، راه را برای یارگیریهای بیشتر باز می کرد.(۲)

به نوشته مه یرعزری، سرلشگر ایادی پزشک ویژه محمدرضا بود و به چشم و گوش شاه می مانست. ایادی نسبت به یهودیان مهری ناگسستنی داشت و آنها را شایسته بی پیرایه ترین یاریها می دانست. افزون برآن، ارزنده ترین و والاترین

۱- همان.

۲- همان.

نیایشگاه بهائیان در اسرائیل [فلسطین اشغالی] بود و این پدیده روشن تر از آفتاب را ایادی نمی توانست نادیده بگیرد.(۱)

عزری با اشاره به نفوذ شگفت انگیز ایادی در دستگاه سلطنت پهلوی و شخص شاه، مشاغل و مناصب متعدد او را در بهداری ارتش، بیمارستانهای نظامی، اداره خرید دارو و ابزار پزشکی برای یگانهای ارتش، کمیته خرید دارو از خارج، فروشگاه های زنجیره ای اتکا و ... یادآور شده و از همکاری و مساعدت بیچون و چرای او نسبت به بهاییها و یهودی ها پرده بر می دارد. برای مثال می نویسد:

در یکی از دیدارهای خانوادگی ... در کنار ایادی نشسته بودم و پیرامون همکاریهای کارشناسان اسرائیلی تحت سرپرستی او گفت و گو می کردم. چند روز پس از آن دیدار ایادی کارشناسان ما را به ایران فرا خواند و با آنها پیمان بست تا میوه، مرغ و تخم مرغ ارتش ایران را فراهم کنند و برای ارتش مرغداری و دهکده های نمونه بسازند.

هم چنین ایادی به بازرگانان و کارشناسان اسرائیلی یاری داد تا میوه مورد نیاز ارتش ایران را فراهم کنند.(۲)

ایادی با مقامات اسرائیلی و بعضی اشخاص متنفذ یهودی دوستی بسیار نزدیک و صمیمانه ای برقرار کرده بود. به علاوه او با برخی مراکز و مجامع قدرتمند صهیونی خارج کشور نیز ارتباط پنهان و مرموز داشت. به طوری که نوشته اند: نقش مرموز ایادی در زندگی خصوصی محمدرضا مشابه نقش سلیمان بهبودی فراماسون در اندرونی رضاخان بود.

نوشته اند که سرلشکر عبدالکریم ایادی صبحها قبل از این که محمدرضا از خواب بیدار شود، در کنار بستر او حاضر بود و شبها تا وقت خواب در اتاق او می ماند.

۱- همان.

۲- همان.

ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود، ایادی را با نفوذترین فرد دربار و حتی با نفوذترین فرد کشور قلمداد کرده و نوشته است که او برای خود ۸۰ شغل در سطح کشور درست کرده بود که همه مهم و پولساز بودند.

به گواهی منابع موجود، ایادی جاسوس بزرگ غرب و مطلع ترین منبع اطلاعاتی سرویسهای آمریکا و انگلیس در دربار و کشور بود و نفوذ او با نفوذ محمدرضا مساوی بود. نخست وزیران به خصوص هویدا، رؤسای ستاد ارتش و کلیه مقامات مهم مملکتی اعم از وزیر و نماینده مجلس و امثالهم دستورات او را که نخست به فرم خواهش بود و اگر اجرا نمی شد به فرم آمرانه، اجرا می کردند.(۱)

مه یر عزری نیز می نویسد: کسی باور نمی کرد که ایادی از شاه درخواستی بکند و پذیرفته نشود. شاید همین پیوند ایادی با شاه بود که هر گاه سران کشور با شاه به نکته دشواری بر می خوردند، دست به دامان ایادی می شدند و او می توانست گرهگشایی کند.(۲)

عزری با یادآوری خاطرات گذشته و خلوت نشینیهای خود با سرلشکر عبدالکریم ایادی به رفت و آمد مأموران اسرائیلی به خانه قدیمی ایادی در محله یهودی ها و بهائیان در شیراز می افزاید:

در سایه دوستی با ایادی با گروهی از سرشناسان کشور آشنا شدم که هرگز باور نمی کردم پیرو کیش بهایی باشند. بسیاری از آنها در باور خود چون سنگ خارا بودند. ولی به خوبی می توانستند در برابر دیگران خود را پنهان نمایند. آنها همه دریافته بودند که در برابر من (به عنوان یک یهودی) نیازی به پنهان کاری ندارند.(۳)

به هر روی، ایادی تنها یک نمونه از صدها عنصر مرموز و نیمه مخفی تشکیلات جهانی صهیونیسم بود که در تار و پود دستگاه سلطنت و بلکه سراسر کشور حضور و نفوذ سحرآمیز داشت.

ص:۱۰۸

۱- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج ۱، انتشارات موسسه اطلاعات.

۲- عزری، مهیر؛ پیشین.

۳- همان.

صرف نظر از یکهتازی عناصر بهایی، ماسونی و یهودی های مخفی (انوسی) در ایران عصر پهلوی، دو جریان عمده یهودی و صهیونیستی نیز در عرصه های مختلف سیاسی، اقتصادی، اطلاعاتی، نظامی و فرهنگی کشور نفوذ رمزآلود داشتند. جریان اول، اشخاص، انجمنها و گروه های یهود ایران و جریان دوم مأموران، مستشاران، کانونها و سازمانهای صهیونیستی غیرایرانی بودند که از سوی اسرائیل و یا مراکز جهانی مستقر در آمریکا و اروپا وظایف و مأموریتهای ویژه ای در ایران به عهده داشتند.

جامعه یهود ایران

جامعه یهود ایران از دیرباز مورد توجه ویژه کانونهای بزرگ صهیونیستی غرب قرار داشت. گزارشهای فرستادگان و مأموران «اتحادیه جهانی یهود» درباره اوضاع و وقایع یهود ایران، طی نیمه دوم قرن نوزدهم، به ویژه، سه دهه آخر این قرن، به خوبی نشان می دهد که نمایندگان اعزامی مراکز بینالمللی مزبور، حداقل از یکصد و پنجاه سال پیش با رفت و آمد در میان یهودی های نقاط مختلف کشور، از جمله شیراز، اصفهان، همدان، تهران و ... ، این جامعه را تحت نظر و کنترل تشکیلاتی قرار داده بودند. ارتباط مجامع یهودی خارج کشور با دربار ناصرالدین شاه قاجار و اطرافیان و نزدیکان او، از جمله میرزا حسین خان سپهسالار (صدراعظم) در ردیف اسرار شگفت انگیز تاریخ معاصر ایران است.

حضور اسرارآمیز یا کوب ادوارد پولاک(۱) در دربار قاجار تنها یک نمونه است. او از سال ۱۸۵۵ تا ۱۸۶۰ م /۱۲۳۴ تا ۱۲۳۹ ش، به عنوان طبیب مخصوص ناصرالدین شاه، به طور آزادانه و ویژه در دربار و کاخ سلطنتی رفت و آمد می کرد و با بسیاری از صاحب منصبان ارتباط داشت.

۱- ادوارد پولاک، یاکوب؛ ایران و ایرانیان، ترجمه کیکاوس جهانداری؛ انتشارات خوارزمی.

به نوشته منابع یهودی، یاکوب پولاک وسیله ای(۱) برای کسب اطلاع سازمانهای یهودی خارج کشور، به ویژه کانونهای مستقر در انگلستان، از وضع یهودی های ایران بود.

غیر از این، بعضی از یهودی های ایرانی نیز حضوری رازآلود در دربار قاجار داشتند که برای نمونه می توان به حکیم یحزقل (معروف به حکیم حق نظر)(۲)، یهودی ثروتمند و متنفذی اشاره کرد که طبیب مخصوص مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه بود. او نه فقط مقرری و سهم ویژه ای از دربار و آشپزخانه شاهی داشت، بلکه بی هیچ مانع و محدودیتی در عمارتهای ویژه سلطنتی رفت و آمد می کرد و با بسیاری از سران و شاهزادگان و بزرگان کشور ارتباط برقرار کرده بود.

عزرا بن یعقوب نوه ی داود شیرازی، داماد یحزقل، یهودی دیگری بود که از ثروت فراوان برخوردار شد. او بین تهران و بغداد و تهران و منچستر انگلستان به امور تجاری مشغول بود.(۳) این فرد نیز وسیله موثری در جهت ایجاد ارتباط بین یهودی های ایران با کانونها و مراکز ذی نفوذ یهود اروپا از یک سو و دربار قاجار از سوی دیگر بود. نظام ارتباطی فعال رهبران و سازمانهای یهود اروپا در سالهای پایانی قرن نوزدهم به بار نشست. به طوری که پس از سفر اول و دوم ناصرالدین شاه به اروپا و هماهنگیها و مساعی مجدانه صدر اعظم میرزاحسین خان سپهسالار، آموزشگاه های وابسته به «آلیانس اسرائیلیت اونیورسال» در تهران (۱۸۹۸ م / ۱۲۷۷ ش) و بسیاری از شهرهای عمده یهودی نشین ایران تأسیس و فعالیت خود را آغاز کرد.(۴)

آموزشگاه های «اتحادیه جهانی یهود» در تهران و شماری از شهرهای ایران،

ص:۱۱۰

۱- ر. ك: لوی، حبیب؛ تاریخ یهود ایران، ج سوم، یهودا بروخیم ۱۳۳۹.

۲- همان.

۳- یهودیان ایرانی در تاریخ معاصر، مرکز تاریخ شفاهی یهودیان ایرانی، ج ۲، چاپ آمریکا.

۴- همان منبع؛ و نیز، پژوهه صهیونیت، (کتاب دوم)، مرکز مطالعات فلسطین، ۱۳۸۱؛ و، سازمانهای یهودی و صهیونیستی در ایران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۹.

پایگاه فرهنگی و ایستگاه سیاسی مناسبی برای سازمانهای جهانی یهود در داخل کشور بود.

گزارش و خاطرات آلبرت کنفینو، بازرس و مأمور اعزامی «آلیانس اسرائیلیت اونیورسال» و رئیس مدارس آلیانس اصفهان (سال ۱۹۰۱ م / ۱۲۸۰ ش) و شیراز (سال ۱۹۰۳ م/ ۱۲۸۲ش)، به وضوح نشانگر میزان اهمیت این آموزشگاه ها برای مراکز جهانی یهود است.(۱) این قبیل گزارشها نشان می دهند که افتتاح مدارس آلیانس، بر اساس یک برنامه استراتژیک فرهنگی و سیاسی برای تربیت و پرورش نسلی جدید با گرایشهای صهیونیستی در میان جوامع مختلف یهودی بود.

کوهن کا، رئیس وقت آموزشگاه های آلیانس در ایران، درباره اهداف این سازمان می گوید:

«آلیانس اسرائیلیت اونیورسال» در تاریخ ۱۸۹۸ م (۱۲۷۷ ش)، درست همان موقعی که جامعه اسرائیل (یهود) احتیاج مبرم به یک تشکیلات فرهنگی داشت مدارس خود را در ایران دایر نمود. بدواً در تهران و به تدریج در اکثر شهرستانهای یهودی نشین ایران در مقاطع مختلف سنی مدارس متعدد تأسیس و مشغول کار شدند.(۲)

کوهن کا پس از اشاره به چگونگی آموزش و تربیت هزاران کودک و جوان یهودی و حتی مسلمان ایرانی در آموزشگاه های آلیانس، از حضور دانشآموختگان و تحصیل کردگان این تشکیلات صهیونی در دستگاه های حساس و کلیدی کشور پرده برمی دارد و می گوید:

مؤسسات آلیانس در ایران، همواره اعتماد و دوستی و صمیمیت اولیاء امور و وزارت فرهنگ را جلب نموده و از این دوستی توانسته است حداکثر استفاده را در بالا بردن سطح فرهنگ و تربیت فرزندان این آب و خاک ببرد.(۳)

ص:۱۱۱

۱- ر. ک: خاطرات کنفینو، نتصر، آمنون، پادیاوند، ج ۲ ، دانشگاه عبری اورشلیم، ۱۹۷۷.
۲- عالم یهود، شماره ۳۴، دسامبر ۱۹۵۵ م/ آذر ۱۳۳۴.
۳- همان.

او افزود:

خوشوقت است وقتی ملاحظه می کند که اکثر دانشمندان، نویسندگان و رجال سیاسی و نظامی این کشور از تحصیل کردگان مدارس آلیانس می باشند و بازهم مزید افتخار است که همین ترتبیت یافتگان، امروز از بهترین دوستان این مؤسسه می باشند. در این راه پرافتخار، آلیانس اسرائیلیت دوستانی هم دارد که با کمکهای مادی و معنوی خود تسهیلات لازم را در راه پیشبرد مقاصد فرهنگی او فراهم می سازند.(۱)

توطئه خزنده جذب کودکان و نوجوانان مسلمان ایرانی از سوی مراکز آموزشی آلیانس در مناطق مختلف کشور و آشناسازی آنها با تعالیم صهیونیستی، که حداقل از یکصد سال پیش به معرض اجرا گذاشته شده بود، تا سال ۱۳۵۷، یعنی تا زمان پیروزی انقلاب اسلامی تداوم داشت.

به هر روی، آلیانس با تبلیغ و ترویج اندیشه صهیونیستی و از طریق آموزش فرهنگی و سیاسی هماهنگ و سازمانیافته و نیز تربیت کادرها و عناصر محلی غیریهودی، سرانجام بذرافکار صهیونی را در جامعه یهود ایران پاشید و بر این اساس به عنوان مادر تشکلهای صهیونیستی در میان یهود ایران شناخته شد.

اسناد و منابع تاریخی حکایت از آن دارند آن تعداد از یهودی های ایرانی که بلافاصله پس از صدور اعلامیه معروف بالفور در سال ۱۹۱۷م / ۱۲۹۶ ش، یعنی در زمان احمدشاه قاجار، تشکیلات مرکزی «انجمن صیونیت ایران» را پایه گذاری و تأسیس کردند، اکثراً از دانش آموختگان آموزشگاه های آلیانس بودند و از دل این سازمان بین المللی بود که به تدریج ده ها سازمان، جمعیت و انجمن با گرایشهای صهیونی در نقاط مختلف ایران سر برآوردند و در خدمت آرمان جهانی صهیونیسم و ماشین جنگی اسرائیل قرار گرفتند.

علاوه بر سازمانهای یاد شده، تشکلهای صهیونیستی دیگری نیز در ایران اعلام موجودیت کردند که مستقیماً از سوی مراکز بزرگ یهودی آمریکا، اروپا و یا اسرائیل، اداره و پشتیبانی می شدند. از جمله این سازمانها، «آژانس یهود» وابسته به «سازمان جهانی صهیونیسم» بود که در کنار فعالیتهای سیاسی، اطلاعاتی و

۱- همان. شماره ۱۷.

اقتصادی، مأموریت تشکیلاتی آن، انتقال یهودی ها به فلسطین اشغالی و اسکان در آن سرزمین بود. آژانس یهود (سخنوت) سالها پیش از تشکیل و تأسیس اسرائیل، در ایران فعالیت خود را آغاز کرده بود.

آژانس مزبور تا سال ۱۳۵۷، یعنی تا زمان سقوط سلطنت پهلوی، ده ها هزار یهودی ایرانی، عراقی، هندی، افغانی، پاکستانی و نیز یهودیهای آسیای مرکزی و قفقاز را از راه ایران به فلسطین منتقل کرد. این تشکیلات با پشتیبانی سازمانهای بزرگ صهیونیستی خارج کشور و نیز مساعدت و همکاری برخی گروه ها، دسته ها، انجمنها و اشخاص متنفذ یهود، موفق شد از این سرزمین به عنوان ایستگاه انتقال یهودی ها به فلسطین بهره برداری کند. این در حالی بود که ادارات و مقامات حکومتی نیز نسبت به این موضوع آگاهی و وقوف کامل داشتند و حتی با صهیونیست ها همکاری می کردند. یک صهیونیست ایرانی تبار درباره سابقه همراهی مقامات ایرانی با تحرکات صهیونی نوشته است:

در دوره احمد شاه (قاجار) تقریباً تمام رجال سیاسی ایران، از جمله سردار سپه رضا پهلوی از فعالیتهای صهیونیستی در ایران با خبر بودند. و حتی در پاره ای از جشنهای صهیونیستی شرکت می جستند (...) . وزارتخانه های ایران آن دوره سد راه فعالیتهای صهیونیستی نمی شدند.(۱)

خلوتص، عنوان عبری سازمان پیشاهنگی یهود ایران، یکی دیگر از تشکلهای یهودی وابسته بود که مستقیماً تحت رهبری سازمانهای صهیونیستی خارج از کشور قرار داشت. این سازمان هزاران جوان و نوجوان یهودی را به عنوان عضو تحت پوشش قرار داده بود.

انجمن به ظاهر فرهنگی «اوتصر هتورا» یک سازمان دیگر یهودی در داخل کشور بود که در ابتدا به طور مستقیم تحت اداره دفتر مرکزی آن در نیویورک قرار داشت. این انجمن در سال ۱۳۲۴ یعنی چند سال پیش از اعلام تأسیس اسرائیل، به طور رسمی در ایران فعالیت خود را آغاز کرد.

۱- نتصر، آمنون؛ چشم انداز، چاپ آمریکا ۱۹۹۷.

سازمان « اُرت» شعبه مؤسسه جهانی اُرت مستقر در ژنو (سوئیس) و مؤسسه ی آمریکایی «جوینت»(۱) از دیگر تشکلهای وابسته به مراکز جهانی یهود بودند که همه آنها، ضمن فعالیت در چارچوب مأموریت تعریف شده سازمانی، در حوزه جذب و انتقال یهود به فلسطین و نیز جمع آوری پول برای رژیم صهیونیستی و خدمت در راه آرمان صهیونیسم از هیچ تلاشی فروگذار نمیکردند.

صرف نظر از ده ها انجمن و سازمان یهودی فعال در ایران، صدها نفر یهودی متنفذ و ثروتمند در ایران مشغول فعالیت بودند که بسیاری از آنها ضمن برخورداری از تابعیت ایرانی، دارای شناسنامه و اوراق هویت اسرائیلی نیز بودند. طبق آمار منابع اسرائیلی، در حدود پنجاه سال پیش، تقریباً یک هزار خانواده یهودی ثروتمند درجه اول و پنج هزار یهودی سرمایه دار و بازرگان در ایران فعالیت داشتند(۲). بسیاری از این افراد در فلسطین اشغالی نیز صاحب خانه و املاک شده بودند. شماری از این خانواده ها، (که در این مقاله از ذکر نام آنها خودداری شده) در بخش ساختمانسازی، راه سازی، هتلسازی، بانکداری، صنعت و تولید در اراضی اشغالی فلسطین، مثل حیفا، عکا، هرتصلیا، ناتانیا، تلآویو و بیت المقدس، به طور فراوان سرمایه گذاری کرده بودند(۳).

سرمایهداران بزرگ یهود ایران علاوه برداشتن صدها کارخانه، شرکت، موسسه تولیدی، صنعتی، تجاری، بانکی، دارویی، طلاسازی و جواهر فروشی، سینمایی و هتلداری؛ نبض بازار بورس و خرید و فروش سهام، دلالی، صرافی و جمع آوری اشیاء عتیقه در کشور را نیز تحت اختیار گرفته بودند. آنها از این طریق بر شریان اقتصادی کشور تسلط بیبدیل داشتند. برخورداری از امتیازات ویژه سبب شده بود تا بسیاری از یهودی ها ضمن جمع آوری مال و ثروتهای هنگفت در کشور، بخش عمده ای از سرمایه منقول را از طریق بانکهای سوئیس، آمریکا و یا انگلستان به اسرائیل منتقل کنند(۴).

۱- کامران، شموئیل؛ تروعا ، ج ۱، چاپ آمریکا، ۱۹۹۶.

۲- جروزالم پست، ۱۶/۱۱/۱۳۳۰ ش.

۳- ر.ک: سازمانهای یهودی و صهیونیستی در ایران.

۴- همان. نیز پژوهه صهیونیت (کتاب دوم).

مشاغل پولساز و در عین حال مفسدهانگیز مثل مشروب سازی و مشروب فروشی، دایرکردن میخانه در شهرهای مختلف، تهیه و توزیع انواع مواد مخدر و داروهای نایاب، از دیگر راه های کسب ثروت از سوی برخی اشخاص و خانواده های یهودی بود که علاوه بر تبعات اقتصادی، نوعی هرزگی، فساد و لاابالیگری را در میان نسل جوان کشور ترویج می کرد.

تأسیس چندین بانک رهنی، حضور و نفوذ در بانکهای شاهنشاهی، ایران و انگلیس، ایران و خاورمیانه، اصناف، ایرانشهر، توسعه صنعتی و معدنی، شهریار، مرکزی، تهران، صادرات و ...، از دیگر مشاغل گروه دیگری از یهود ایران بود.

اسرائیل در ایران

برقراری ارتباط بین اسرائیل و دستگاه سلطنت پهلوی و گسترش همکاریهای سیاسی، اقتصادی، فرهنگی، اطلاعاتی و نظامی این دو رژیم، بخش جذاب و عمده حضور و فعالیت صهیونیست ها در ایران است که در جای خود به طور جداگانه نیازمند مطالعه و بررسی است.

در اسفندماه سال ۱۳۲۸ ش، یعنی حدود یک سال و اندی پس از اعلام تأسیس اسرائیل، دولت شاهنشاهی ایران، این رژیم را به صورت «دو فاکتو» به رسمیت شناخت.

صرف نظر از علل، عوامل و چگونگی این اقدام رژیم پهلوی و نیز اعمال نفوذ و حتی رشوه ای که صهیونیست ها به بعضی رجال و مقامات ایرانی پرداخت کردند؛ واقعیت این است که اقدام ایران در میان جوامع مختلف اسلامی در جهان، به خصوص کشورهای اسلامی، بازتاب منفی فراوان به دنبال داشت. در ایران نیز مردم مسلمان تحت رهبری عالمان دینی به شدت در قبال این تصمیم اعتراض کردند و عکسالعمل نشان دادند. بعضی نمایندگان مجلس شورای ملی نیز دولت وقت را مورد سؤال و بازخواست قرار داده و این اقدام را محکوم کردند. معالوصف رژیم پهلوی ضمن صدور اعلامیه ای، دولت غاصب اسرائیل را به رسمیت شناخت و «عباس صیقل» را به عنوان نماینده رسمی انتخاب و به

ص:۱۱۵

فلسطین اشغالی اعزام کرد. این در حالی بود که پیش از این «رضا صفی نیا» به عنوان مأمور مخصوص دولت شاهنشاهی به فلسطین اعزام شده بود.

بازتاب منفی گسترده موضوع شناسایی اسرائیل در داخل و خارج کشور و به ویژه اعتراضهای مردم مسلمان ایران به رهبری عالمان دینی، از جمله آیت الله کاشانی، سرانجام سبب صدور اعلامیه ای از سوی نخست وزیر، در تیرماه سال ۱۳۳۰ ش، مبنی بر قطع رابطه ایران و اسرائیل گردید. صفی نیا نماینده اعزامی دولت ایران به تهران فراخوانده شد و سرکنسولگری ایران در فلسطین اشغالی نیز تعطیل گردید. البته واقعیت این بود که رژیم پهلوی شناسایی «دوفاکتو»ی اسرائیل را ملغی اعلام نکرده بود. لذا پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ ش، این ارتباط مجدداً برقرار شد؛ به گونه ای که محمدرضا پهلوی طی مصاحبه ای در مرداد ماه سال ۱۳۳۹ شناسایی اسرائیل را مورد تأیید قرار داد و موضوع تعطیلی کنسولگری ایران و فراخوانی نماینده سیاسی دولت را ناشی از مشکلات مالی اعلام کرد.

شناسایی رژیم صهیونیستی از سوی ایران به عنوان یک کشور بزرگ اسلامی، برای صهیونیست ها در عرصه منطقه ای و بینالمللی دستاوردی بسیار ارزشمند و حائز اهمیت بود. از سوی دیگر، به روشنی قابل اثبات بود که گسترش ارتباط و همکاری دولت شاهنشاهی با اسرائیل، در عرصه های گوناگون، نه فقط دستاورد مورد قبول برای کشور ایران نداشت، بلکه کاملاً یک سویه و به سود اسرائیلی ها و در مسیر استراتژی رژیم صهیونیستی بود. تنها ثمره این همکاری برای دربار پهلوی، برخورداری از حمایت کانونها و اشخاص ذینفوذ یهودی و صهیونیستی آمریکا و اروپا در جهت تحکیم و تقویت سلطنت بود. آنها از این طریق محمدرضا را تطمیع و دچار غرور و خود بزرگ بینی کاذب می کردند؛ به گونه ای که این فکر در او تقویت شده بود که با برخورداری از حمایت و پشتیبانی لابی صهیونیسم در اروپا و آمریکا، بقا و تداوم سلطنت پهلوی برای همیشه تضمین شده است.

شناسایی اسرائیل از سوی ایران نه فقط حرکتی در جهت مشروع جلوه دادن دولت غاصب اسرائیل و اشغال سرزمین فلسطین، بلکه تلاشی در مسیر خارج ساختن رژیم صهیونیستی از انزوای سیاسی در منطقه و جهان اسلام بود. به

علاوه، این اقدام دولت، تکاپویی در راستای ایجاد اختلال در وحدت کشورهای اسلامی و مسلمانان منطقه در قبال دولت مهاجم و اشغالگر صهیونی بود.

در عرصه روابط اطلاعاتی نیز این همکاری نه تنها سودی برای ایران به دنبال نداشت، بلکه موجب نفوذ موساد در همه ارکان این کشور شده بود. پروتکل همکاری اطلاعاتی ایران با اسرائیل و استقرار پایگاه های جاسوسی و اطلاعاتی صهیونیست ها در مناطق غرب و جنوب کشور و اعزام صدها جاسوس کار کشته به کشورهای اسلامی و عربی همجوار، موقعیت اسرائیل را در برابر مسلمانان تقویت می کرد. این موقعیت سبب می شد تا اسرائیلی ها با دستیابی به اخبار و اطلاعات و اسرار محرمانه کشورهای اسلامی و مسلمانان منطقه، امکان ارزیابی موقعیت نظامی و سیاسی آن کشورها را داشته و در مواقع مقتضی از آمادگی لازم برای مقابله و یا تهاجم به ممالک عربی برخوردار باشند.

همکاری جاسوسی و اطلاعاتی موساد و ساواک تحت عنوان «طرح کریستال» و نیز همکاری اطلاعاتی سه جانبه ایران، اسرائیل و ترکیه تحت عنوان «نیزه ی سه سر» نه فقط مسلمانان منطقه را نسبت به ایران بدبین و موجب تفرقه بین مسلمین می شد، بلکه نیازهای استراتژیک دولت منفور و منزوی اسرائیل را در حوزه مسائل نظامی و اطلاعاتی تأمین می کرد.

پروتکل همکاری اطلاعاتی دو رژیم پهلوی و اسرائیل، سرزمین ایران را به پایگاه امن و بی‌بدیل تبدیل کرده بود. این پایگاه نظامی و ایستگاه اطلاعاتی نه فقط در مسیر تحکیم و تقویت موقعیت اسرائیل و تداوم موجودیت آن قابل ارزیابی بود، بلکه برای استراتژی تهاجمی اشغالگران صهیونیست به کشورهای اسلامی نیز تضمین شده بود.

در عرصه روابط اقتصادی نیز نیازمندیهای اسرائیل در بخش انرژی، سوخت و مواد اولیه از طریق ارسال نفت مورد احتیاج صهیونیست ها تأمین و به این بهانه، میلیونها دلار اقلام غیرضروری، از سلاحهای جنگی تا فرآورده های غذایی اسرائیلی وارد بازار ایران می شد. یعنی اسرائیلی ها هم نفت و مواد انرژیزای مورد نیاز خود را از این راه تأمین می کردند و هم برای عرضه و فروش کالاهای خود بازار آماده و تضمین شده داشتند.

در عرصه های فرهنگی و ورزشی نیز رژیم پهلوی به شدت سعی داشت، دولت صهیونیستی و اسرائیلی ها را از حصار انزوا و تحریم کشورهای اسلامی منطقه بیرون بیاورد. مبادله تیمهای ورزشی و برگزاری مسابقات گوناگون تماماً حرکتی در این راستا بود.

اعزام دانشجویان و کارآموزان مسلمان ایرانی به فلسطین اشغالی، برقراری تورهای سیاحتی و دعوت شماری از استادان، روشنفکران و نویسندگان ایرانی برای سفر و بازدید از مناطق اشغالی، بخشی از روابط و همکاری فرهنگی، علمی و ورزشی با هدف ایجاد زمینه های فکری، روانی و فرهنگی جهت پذیرش اسرائیل از سوی مردم مسلمان ایران بود. صهیونیست ها در راستای تعقیب اهداف مزبور، همه ساله، ده ها نفر را از میان استادان دانشگاه، نویسندگان، روزنامهنگاران، دانشجویان و ... انتخاب و برای گردش، تفریح و یا بازدیدهای علمی به فلسطین اشغالی دعوت می کردند.

البته از خیل میهمانان ایرانی، بودند کسانی که چندان نمک ناشناس نبودند! و در مدح و ستایش از میزبانان اسرائیلی سنگ تمام می گذاشتند و مبلّغ دو آتشه اسرائیل می شدند.

سعید نفیسی، پژوهشگر و نویسنده پرآوازه ایرانی! تنها یک نمونه از این میهمانان بود که زحمات میزبان را پاس داشت. او در آذرماه سال ۱۳۳۶ از طریق مه یر عزری، نماینده سیاسی اسرائیل در ایران و به دعوت وزارت امور خارجه رژیم صهیونیستی چند صباحی نزد اسرائیلی ها میهمان بود. سعید نفیسی چنان از پذیرایی و میهماننوازی میزبانان اسرائیلی به وجد میآید که در همان زمان، در هتل محل اقامت خود، قطعه شعری با عنوان «گل امید» که بیشتر به یک ترانه صهیونیستی شباهت دارد، می سراید و آن را تقدیم میهمان داران خود می کند.

در بخشی از این شعر، از رژیم غاصب و نامشروع اسرائیلی چنین ستایش می شود:

در اینجا(۱) نوبهاران با هزاران جلوه رنگ زندگی دارد

۱- مقصود «اسرائیل» است.

در آنجا(۱)

باد سر سخت زمستان دانه اندوه می کارد

در اینجا ماه بردندانه های قصر شادی نور می ریزد

در آنجا سایه مهتاب بر ویرانه ها، با ظلمت و غم ها می آمیزد

در اینجا با همه نا آشنایی ها صفا دارند.(۲)

سعید نفیسی، طی این سفر یادداشتی از خود به یادگار می گذارد که در آن از سرزمین فلسطین به عنوان «یک توده خاک» و از اسرائیل به عنوان «تمدنی بر ویرانه فلسطین» یاد می کند.

نفیسی چون بن گوریون و گلدامایر « فلسطین را کویری بیمردم، برای مردمی بی سرزمین» می خواند و مینویسد:

مشکلات کشور اسرائیل امروز در جهان متمدن، یکی از مهم ترین مسائل جهان است. سرزمینی که نُه سال پیش (قبل از تأسیس اسرائیل) یک توده خاک از آسیا بود که در آن قدری بیش از یک میلیون مردم سیه روزگار واپسرانده زندگی می کردند. [...] تا چندی پیش جز سرزمین بایر خشکی نبود؛ اینک خانه ها، کارخانه ها، بنگاه های علمی، مدارس، بیمارستانها، شهرها، مؤسسات فرهنگی، گویی در اندک مدت از زمین روییده اند.(۳)

اسرائیلی ها با دعوت بسیاری از دانشگاهیان، صاحب منصبان، روزنامهنگاران، روشنفکران و دانشجویان ایرانی در پی چنین دستاورد تبلیغاتی صهیونیسم پسندی بودند، تا از قبل این ترفندهای تبلیغاتی و دروغین میزان نفرت و خشم مردم مسلمان ایران و منطقه را نسبت به مهاجمان سفاک صهیونیست کاهش دهند. اما جز عده ای معدود، عموم مردم مسلمان ایران هیچگاه تحت تأثیر تبلیغات دروغین اسرائیل و مبلغان دستپرورده ی آنها قرار نگرفتند و همواره مواضع و گرایشهای ضد صهیونیستی عمیق و شدید خود را حفظ کرده اند.

به هر روی، اسرائیلی ها برای ایجاد یک پایگاه فرهنگی در داخل ایران تلاشهای فراوان کردند، اما به دلیل پایبندی مردم مسلمان ایران به اصول، ارزشها،

۱- منظور «ایران» یعنی زادگاه و وطن شاعر است.

۲- فصلنامه ره آورد، چاپ آمریکا.

۳- همان.

آداب و فرهنگ ناب اسلامی، آنها هیچ گاه به نتایج دلخواه خود نرسیدند. بر این اساس صهیونیست ها سرمایه گذاری در حوزه مسایل نظامی و اطلاعاتی را، بیش از همه، مطلوب و مطابق استراتژی خود ارزیابی کرده بودند. براساس این ارزیابی، استراتژیستهای کهنه کار صهیونی، ایران را تنها پایگاه امن، آرام و مطمئن اسرائیل در میان دریای مسلمانان و اعراب می دانستند. آنها برای حفظ و تقویت این پایگاه درصدد تبدیل آن به یک زرادخانه جنگی تحت نظارت و کنترل اسرائیل بودند. در راستای این ارزیابی، نظام اطلاعاتی صهیونیسم، طرح تجهیز ایران به سلاح اتمی را در دستور کار قرار داد. طبق اسناد و منابع موجود، یکی از مرموزترین قراردادهای نظامی و اطلاعاتی در منطقه خاورمیانه، طی نیم قرن گذشته، «پروژه ی گل» و به قولی دیگر «عملیات گُل» نام داشت. بر اساس این پروژه، اوری لوبرانی رئیس نمایندگی اسرائیل در ایران، طی گفت و گویی با رییس ساواک، آمادگی دولت صهیونی را برای همکاری اتمی با ایران اعلام و تصریح و تأکید کرد که اسرائیل ضروری می داند تا ایران را به بمب اتم مجهز کند. او در ادامه افزود:

ما آماده همکاری اتمی در هر زمینه ای هستیم (...) حتی اگر ایران بخواهد ما می توانیم سلاح اتمی هم برای شما تولید کنیم. جداکردن اورانیوم ۲۳۵ از ۲۳۸ برای تولید سلاح هسته ای کار بسیار ساده ای در اسرائیل محسوب می شود. چون

ساختن سلاح هستهای از این مرحله به بعد کار مهمی نخواهد بود.(۱)

منابع غربی نیز در این باره نوشتند: در بهار سال ۱۹۷۷ م / ۱۳۵۶ ش، شیمون پرز وزیر جنگ اسرائیل توافقنامهای را در زمینه همکاری ایران با برنامه موشک بالستیک اتمی اسرائیل امضا کرد که براساس آن ایران هزینه این همکاری را به صورت یک میلیارد دلار نفت خام می پرداخت و یک فرودگاه و یک سایت

۱- استراتژی پیرامونی اسرائیل، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ چاپ اول، ۱۳۸۳.

پرتاب برای آزمایش دور برد موشکی و نیز محلی برای سوار کردن موشک در اختیار اسرائیل می گذاشت.(۱)

طرح تجهیز ایران به سلاح اتمی نشانه اعتماد کامل اسرائیل و امپراتوری جهانی صهیونیسم به نظام سلطنتی پهلوی بود. این طرح مشترک بخشی از سرمایه های مورد نیاز اسرائیل را تأمین می کرد و از سوی دیگر میدان آزمایشی به پهنه ایران و دور از دیدرس کشورهای عربی و اسلامی همجوار فلسطین، برای اسرائیل یک امتیاز ویژه و منحصر به فرد محسوب میشد.

به علاوه این پروژه مشترک بیش از پیش بین ایران و دیگر کشورهای اسلامی منطقه فاصله و اختلاف ایجاد می کرد و بالعکس، موجبات محکم تر شدن حلقه پیوند و وابستگی ایران به اسرائیل را فراهم می آورد. مهمتر از همه، رژیم صهیونیستی درمواقع اضطراری میتوانست

از پایگاه ایران، از این تجهیزات به عنوان یک اهرم روانی و سیاسی و بلکه نظامی، علیه مسلمانان منطقه بهره برداری کند.

اما آنچه، تا آن زمان در محاسبات استراتژیستهای جهانی صهیونیست، جایگاه چندانی نداشت، امواج رو به گسترش انقلاب اسلامی در میان مردم مسلمان ایران بود که همه آنها را به طور غیر مترقبه، دچار سردرگمی و آشفتگی فکری نمود.

سرانجام پیروزی نهضت اسلامی مردم مسلمان این کشور به رهبری حضرت امام و سقوط دژ تسخیر ناپذیر آمریکا و صهیونیسم در این سرزمین برای جامعه اطلاعاتی و سیاسی غرب و صهیونیست ها، کاملاً غیر منتظره و حیرت انگیز بود. سقوط این کانون بزرگ توطئه برای امپراتوری جهانی صهیونیسم که حداقل چندین دهه برای ایجاد و استحکام آن برنامه ریزی و سرمایهگذاری همه جانبه نموده بود، بسیار سنگین و تکاندهنده و غیر قابل پذیرش بود. به اعتراف آگاهان در غرب، بر اثر این رویداد بزرگ، سرویسهای اطلاعاتی آمریکا، اروپا و

۱- کاکبورن، اندرو و لسلی؛ ارتباط خطرناک، ترجمه محسن اشرفی، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۱.

صهیونیسم تـا مـدتها «دچار شوک و پریشانی»(۱) بودنـد که تبعـات و پیامـدهای آن هنوز در سیاسـتهای تهاجمی و خشـمآلود رهبران و سیاستگذاران و برنامه ریزان نظام سلطه جهانی علیه جمهوری اسلامی آشکار است.

ص:۱۲۲

۱- بلک، یان؛ و، موریس، بنی؛ جنگهای نهانی اسرائیل، ترجمه جمشید زنگنه، دفتر نشر و فرهنگ اسلامی،۱۳۷۳.

ریزش حامیان و خیزش مخالفان / یعقوب توکلی

اشاره

یعقوب توکلی از پژوهشگران حوزه هنری

مقدمه

وقوع یکی از بزرگترین انقلابهای اجتماعی و سیاسی در ایران از مهمترین حوادث جهانی در قرن بیستم بوده است. در این انقلاب حکومتی پنجاه ساله با چنگالهای آهنین و همراه با حمایتهای سیاسی و امنیتی و نظامی ایالات متحده آمریکا، اسرائیل و غرب، سرنگون شد و ساختارهای سیاسی و امنیتی ساخته شده توسط رژیم پهلوی و آمریکا، فرو ریخت و رهبری انقلاب اسلامی و مردم با تلاش بسیار سعی کردند تا ساختارهای نوینی را بنا نهند.

در مسیر تحول نظام سیاسی از سلطنت و شاهنشاهی به یک نظام جمهوری مبتنی بر قوانین اسلامی، انقلاب با مشکلات و کشاکشهای گوناگون داخلی و بین المللی مواجه شد که در عین حال با سختکوشی و صبوری به همراه پذیرش مخاطرات گسترده، که منتهی به شهادت بیش از ۲۶۰ هزار نفر در جنگ تحمیلی شده بود. محدودیتهای اقتصادی و نابسامانی در عرصه اقتصادی و آسیبها و تحولات مختلف اجتماعی ناشی از تحول دیدگاه های سیاسی و اجتماعی در خانواده ها و صف بندیهای جدید سیاسی و اجتماعی و ورود در عرصه جدیدی از زندگی و تلاش طبقات پائین تر جامعه، نیز از تبعات آن بوده است.

در این میان، ملت ایران با وجود هوشمندی، وارد یک مبارزه طولانی برای این تحول انقلابی شده، آنهم درست در حالی که، رهبران سیاسی و مذهبی مخالف رژیم پهلوی عموماً از فرهیختگان و متفکران جامعه ایران بوده اند. (به همین خاطر پذیرش مخاطرات همراه با آگاهی و اطلاع از پیامدهای آن بوده است.) و نسل جوان از مبارزان سیاسی نیز غالباً از میان قشر تحصیلکرده

دانشگاهی و حوزه های علمیه، نظیر دانشجویان و طلاب و یا معلمان

ص:۱۲۳

و دانش آموزان برآمدنـد و مهمـتر اینکه، تحول انقلابی در ایران نهایتـاً توسـط قـاطبه مردم به ثمر رسـید و گروه هـای پیشـتاز مبـارزه سیاسـی نظیر روحـانیت و فعالان سیاسـی علیرغم نقش پیشـتازی تمـام کننـده واقعیت تحـول انقلابی نبوده انـد و نقش تعیینکننـده نهـایی و تمامکننـده انقلاب، به عهـده ملت و مردم ایران به معنی واقعی آن، یعنی تمامی اقشار و گروه های شـکل دهنـده یک ملت بوده است. این گفته بـدان معنا نیست که همه مردم ایران موافق این تحول و انقلاب بوده اند. طبیعی است که بخشی از جامعه نیز به دلایل مختلف خواهان حفظ وضع موجود بوده باشد. دلایل آن هم می تواند مسایل مختلفی باشد که در جای خود محل بحث و گفتگو خواهد بود.

مـا در این نوشـتار بـا لحـاظکردن عمـده مبـاحث مطروحه جـامعه ایران در شـرایط انقلاب و مسائل حاکم بر آن به این موضوع خواهیم پرداخت که چرا جامعه ایران حکومت سـلطنتی محمدرضا پهلوی را قابل اصـلاح و ترمیم ندانست و تنها به تغییر کامل آن و فروریزی ساختارهـای آن رضـایت داد؟ این در حـالی بـود که آمریکـا و غرب به شـدت حـامی این حکـومت و مخـالف هرگونه تغییری در ایران بوده اند و تنها تغییراتی را بر می تابیدند که همسو و هماهنگ با منافع آنان بوده باشد.

در این بررسـی به علل ناکارآمـدی حمایت آمریکا از رژیم پهلوی خواهیم پرداخت و به این سؤال پاسخ خواهیم گفت که آیا غرب و آمریکـا بـا تغییر در ایران موافق بوده و یـا مخالف آن؟ و منافع ملی و قـدرتهای جهانی چه نقشـی در این کشاکش بین ملت و دولت حـاکم بـازی کرده است؟ به این نکته توجه خواهیم کرد که چگونه وزنه تعادل نیروهای هوادار حاکمیت پهلوی نتوانست وزن سـنگین مخالفتهـای فـداکارانه انقلابیون مسـلمان را تحمـل نمایـد و تلاشـهای ایالات متحـده آمریکا در متوازن نمودن قوای سیاسـی به نفع منـافع امنیتی و سیاسـی و اقتصادی فرد در منطقه خلیـج فارس، که در حفظ حاکمیت پهلوی ها و یا تغییر صوری حاکمیت و حفظ چارچوبه اصـلی آن بوده است، ناکام ماند و انقلاب اسلامی مردم ایران عملاً تمامی پایگاه های قدرت ایالات متحده به عنوان استعمار

و قدرت خارجی و حاکمیت پهلوی ها به عنوان استبداد داخلی را درهم نوردید و راهی نو را در زندگی مردم ایران آغاز کرد.

حاکمیتها و حامیان و مخالفانشان

اشاره

شکل گیری هر حاکمیتی، خواه ناخواه، بر اساس حمایت بخشی از مردم یک جامعه استوار است. این حمایت ممکن است مبتنی بر اعتقاد و باور باشد و یا ناشی از درک منفعت و یا ناشی از پذیرش واقعیتی به نام ضرورت وجود حکومت و امنیت. در هر صورت بخش حامی هر حکومتی بار اصلی حفظ آن حکومت را بر دوش می کشد.

در نقطه مقابل عده ای نیز ممکن است با آن حکومت در تعارض و تخاصم باشند. این تعارض و تخاصم نیز ممکن است بر اساس اعتقاد و یا منفعت بوده باشد. یعنی اینکه مخالفان حکومت بر اساس باورهای ایمانی و اعتقادی به انحراف و ستمگری و تعارض حاکمیت با اعتقادات آنان، با آن به مخالفت بر خیزند و یا آن که منافع سیاسی و امنیتی - اقتصادی خود را در مخالفت با آن حکومت و روی کار آمدن قدرتی دیگر که مورد رضایتشان است، ببینند. از طرف دیگر عده ای نیز ممکن است با ترکیب و آمیزه ای از مخالفتهای اعتقادی و سیاسی و انتفاعی به مخالفت با حکومت بپردازند. یعنی اینکه جمعی نیز هستند که ممکن است در مسیر مبارزه با حاکمیت جمع بین باورهای اعتقادی و سیاسی و منفعتهای ویژه ناشی از تغییر را خواستار باشند. در میان مخالفان و موافقان حکومت همیشه گروه گسترده ای حضور دارند که کمتر در شرایط فعال سیاسی یک جامعه عمل می نمایند. این گروه خود از محورها و پایه های عمده تحول در یک کشور محسوب می شوند؛ چرا که رویکرد این گروهِ گسترده به سمت هر کدام از حامیان و یا مخالفان حاکمیت به طور جدی در تغییر و یا تعیین سرنوشت سیاسی مؤثر است.

با در نظر گرفتن فروض کلی بالا ما بر این باوریم که چند گروه عمده در

یک جامعه سیاسی در ارتباط با حکومت قابل شکل گیری و تعریف است که عبارتاند از:

۱- حامیان که خود مشتمل بر سه شاخه زیر هستند:

الف) حامیان فداکار؛

ب) حامیان فعال؛

ج) حامیان عادی؛

۲- بی طرفها؛

۳- ناراضیان؛

۴- مخالفان؛ که مشتمل به سه شاخه ذیل می باشند: عادی، فعال، فداکار.

برای روشن شدن بهتر بحث، به توضیح مبسوط این گروه ها می پردازیم.

۱. گروه حامیان

اشاره

حکومتها بر اساس اتکا به حمایت حامیان خود استوار هستند و تنها در سایه حمایت جدی حامیان خود ایفای نقش میکنند. صرفنظر از هرگونه بارِ ارزشی، این حامیان در واقع استخوان بندی و شاکله یک حاکمیت را تشکیل می دهند و اساساً حامیان یک حاکمیت از خود حاکمیت قابل انفکاک نیستند.

معذالک این حمایت حامیان تا وقتی مؤثر است که در معرض مخالفت گزینهای شدیدتر و نیرومندتر از خود قرار نگیرد. به همین خاطر از مهمترین وظایف یک حاکمیت حفظ نیروهای حامی خود است. گروه حامیان یک حکومت، به نسبت میزان اهمیت حفظ حاکمیت برای آنها، و تلاش آنان برای حفظ حاکمیت به سه گروه عمده تقسیم می شوند:

الف) حامیان فداکار

گروهی از حامیان که برای حفظ حاکمیت آماده فداکاری و از خودگذشتگی تا سرحد جان می باشند. این حامیان فداکار که برای حفظ حاکمیت آماده فداکاری

هستند خود به چند گروه عمده قابل تقسیم هستند:

یکم) حامیان فداکار معتقد: حامیان معتقد کسانی هستند که در راه شکل گیری و حفظ استمرار حاکمیت حاضرند از هستی خود بگذرند. این گروه که آماده فداکاری برای شکل گیری و یا حفظ حاکمیت هستند، بر اساس اعتقاد و باورهای خود جهت رسیدن به هدف، فداکاری می کنند. به همین خاطر این گروه در تمام حاکمیتها نقش بسیار فعالی دارند و اساساً شکل گیری اولیه حکومتها به وسیله همین گروه از حامیان صورت می گیرد و محور اصلی پایه ریزی یک حاکمیت نیز همین گروه حامیان فداکار هستند. قیامهای مهم تاریخی نیز همواره در بردارنده جمع قابل توجهی از این دست حامیان است. شاید مثالهای مختلفی را در این باب بتوان ذکر کرد. مسلمانان اولیه صدراسلام که حول پیامبر اسلام(ص) گرد آمدند و در راه شکل گیری و حاکمیت اسلام و گسترش آن، فداکاری بی بدیلی را به انجام رساندند.

سربداران در قیام مردم خراسان علیه مغولان، قزلباش ها در شکل گیری حاکمیت صفویان، بلشویکها در انقلاب روسیه، چریکهای همراه فیدل کاسترو در انقلاب کوبا، مبارزان سیاسی فداکار فعال و پاسداران انقلاب اسلامی و بسیجیان در جریان انقلاب اسلامی ایران را می توان صرفنظر از مبانی اعتقادی هر یک، از این گروه دانست. وجه مشخصه حامیان معتقد آن است که در صورت شکست و یا ضعف حاکمیت این عده دست از حمایت خود بر نمی دارند و یا از مسیر خود بر نمی گردند. این دسته از حامیان با ارزش ترین گروه از فعالان سیاسی و حامی یک حاکمیت هستند. چنانچه در جهان اسلام می توان چهره های بسیاری را یافت که تا آخرین لحظه از حمایت نظم سیاسی و اجتماعی مورد اعتقاد خویش دست نشستند. حجر بن عدی، در دوره حاکمیت حضرت علی(ع) و شهید مصطفی چمران در جریان انقلاب اسلامی و دفاع مقدس، نمونه اعلای یک حامی فداکار معتقد است.

دوم) حامیان فداکار متقاعد: گروهی از حامیان هستند که تحت تأثیر شرایط سیاسی و اجتماعی و تبلیغات گسترده حاکمیت از آن حمایت می کنند و برای آن ممکن است فداکاری نیز بنمایند. جمع گستردهای که از آدولف هیتلر دفاع کردند

و در راه او جنگیدند، حامیان فداکار متقاعد شده ای بودند که تحت تأثیر تبلیغات

گسترده بـه حمـایت از نـازیسم پرداختنـد. وجه ممیزه این گروه از حامیـان در آن است که در صـورت ضـعف و یـا نقصـان و شکست دست از حمایت حاکمیت و جریان سیاسـی خواهنـد کشـید. بسـیاری از حامیان حکومتها در جهان چنینانـد چرا که به محض مشاهده ضـعف قدرت از آن روی برمی تابند و از فداکاری در راه آنها دست می شویند. عمده ایدئولوژیهای بشـری از این دسته از حامیان بهره می گیرند.

سوم) حامیان فداکار متوقع: این گروه، در اثر توقع مابهازای دریافت امتیازات و مشارکت در قدرت، راضـی به پذیرش ریسک فـداکاری می شونـد و عمـدتاً در شـرایط رشـد قـدرت یـک جریان سیاسـی و نظامی با آن همراهی می کننـد. اکثر کودتاها و تحولات خشونتگرایانه سیاسی مبتنی بر خواست یک قدرت سیاسی غیرمردمی و غیرمقدس توسط نیروهای حامی فداکار متوقع سازمـان یافته است. قرون متمادی تاریـخ بشـری مشـحون از این دسـته از حامیان متوقع در قـدرت است. هر چنـد ممکن اسـت نیروهای متوقع در سایر سـطوح نیز عمل نماینـد اما در موضع فداکاری توقع مشارکت و بهره مندی در قدرت امری بسـیار مهم است.

چهـارم) حامیـان مجبور: گروه دیگری که مـأمور به فداکارینـد، آن دسـته از نیروهـایی هسـتند که تحت تأثیر منافع شخصـی و شغلی و ضـرورتهای آن و یـا وابسـتگیهای ورود به صـنف خـاص، نظیر نظامیـان و یـا نیروهـای امنیـتی موظـف و یـا مجبـور به فداکاری می شوند. وضـعیت خاصـی ضـرورت قرار گرفتن در صف فداکاران یک حکومت را ایجاب می کند و واضح است که این فـداکاری منبعث از اعتقاد و باور و ایمان نیست، بلکه ناشـی از متقاعـد شـدن در «وضـعیت و موقعیت خاص» است. در بسـیاری از موارد در «متقاعد شدن و قرار گرفتن وضـعیت و موقعیت خاص» نیز این فداکاری صورت نمیگیرد. همانند سربازان ایرانی دوره ساسانی که به جنگ با مسـلمانان اعزام شده بودند، ولی، فرماندهان برای جلوگیری از فرار سربازان ناچار از زنجیر بستن پای سـربازان شده بودند. همین اتفاق در سالهای بعد در میان عده ای که برای قتل سید الشهداء(ع) در کربلا اعزام شده بودند، افتاد و همین طور حکومتها در دوران فساد و سقوط خود، شاهد

موارد زیادی از امتناع سربازان در مأموریت دفاعی هستند. همچنان که سربازان

صفوی در حمله محمود افغان به ایران فداکاری نکردند و یا ارتش رضاخان در جریان حمله متفقین به ایران و یا سربازان قیصر در زمان افول قدرت هیتلر. مشابه همین اتفاق در جریان انقلاب اسلامی و مقابله حکومت پهلوی با مردم به وقوع پیوست. فرار سربازان علی رغم همه موانع قضایی و امنیتی به صورت امری عادی و روزانه درآمده بود.

به عنوان نمونه آشکارتر می توان دو گروه از نیروهای فداکار را در شرایط فعلی مثال آورد. نمونه اول سربازان اسرائیلی حاضر در منطقه اشغالی لبنان هستند. این سربازان و افسران چه به لحاظ وظیفه سازمانی و چه به لحاظ قرار گرفتن در «وضعیت و موقعیت خاص»، در جریان یک عملیات گسترده خطرپذیری و خطرسازی برای دشمن بودند و می بایست با دشمنان خود بجنگند، بکشند و یا کشته شوند. اما به هیچ روی این خطرپذیری و خطرسازی ارادی و از روی اعتقاد و فداکاری با هدف رسیدن به اهداف سیاسی و نظامی و امنیتی دولت اسرائیل نبوده است. چرا که فرمان خروج از «وضعیت و موقعیت خاص» آنان را چنان به وجد آورد که سلاحهای خود را بر جای گذاشته و از آن موقعیت گریختند. مثال آشکار دیگر برای این گروه از فداکاران اجباری سربازان و افسران حکومتهاییاند که مأمور دفاع و حفظ حاکمیت و توسعه اهداف و اغراض سیاسی و ارضی آنها هستند، نظیر سربازان اسکندر مقدونی یا سربازان داریوش و یا افسران ناپلئون و هیتلر و یا فعالان نظامی مشرکین در جنگهای بدر، احد و خندق؛ که با توجه به «وضعیت و موقعیت خاص» مجبور به جنگ و فداکاری شدند؛ هر چند در این بین می توان تلفیقی از حامیان فداکار متوقع و مجبور را یافت مانند نیروهای قزاق در جریان کودتای ۱۲۹۹ و یا کودتاگران نظامی و اوباش غیرنظامی کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲(۱)، افسران و سربازان ارتش شیلی درکودتا علیه آلنده، که با آنکه برای رسیدن به یک هدف مهم سیاسی و نظامی بدون قصد فداشدن وارد عرصه مبارزه قهرآمیز و مخاطره آمیز شدند، اما، واقعیت

این است که به عنوان نیروهای فداکار، موفق به تأثیرگذاری در حفظ و یا تغییر

۱- جعفری، شعبان؛ خاطرات؛ نشر آبی، تهران، ۱۳۸۱، صص متعدد.

وضع موجود شده اند؛ و هر چند تلقی و اطمینان و امید به پیروزی و سیطره بر دشمن و کسب غنایم، بسیاری را به موقعیت «پذیرش ریسک خطر مرگ» می رساند - همانند حضور سربازان چند ملیتی در ارتش آمریکا هنگام تصرف عراق و یا اکثر جنگهای سلطه طلبانه در جهان - باید تصریح کرد که قرار گرفتن در «وضعیت و موقعیت خاص» خود سبب می شود که برای فرار از خطر جدی تر یعنی مرگ، به مخاطرات ناشی از دفاع و یا حمله تن در دهند؛ بدون آنکه انگیزه ای جهت فداکاری در همسویی با اهداف سیاستگزاران و رهبران و فرماندهان خود داشته باشند.

همچنین، باید از نیروهای حزب الله لبنان نام برد که بهرغم قرار نگرفتن در «موقعیت و وضعیت خاص»، و ارادی بودن نبرد، با عملیات شهادتطلبانه که درجه خطرپذیری آن بسیار زیاد بود، و انتخاب آگاهانه مرگ و انهدام کامل جسم در عملیاتهای استشهادی انفجاری، سربازان اسرائیلی را به مبارزه طلبیدند و بهرغم قلّت نیروها و نفرات، در راه رسیدن به یک هدف از پیش تعیین شده، به بزرگترین فداکاریهای بشری یعنی گذشتن از جان و همه چیز دنیا دست زدند.

بنابراین، دولتها، سازمانها، احزاب سیاسی و اجتماعی در تعارض با حکومتها برای رسیدن به آرمانهای سیاسی مورد نظر خود، همیشه به میزان بسیار بالایی از حامیان فداکار معتقد و یا متقاعد و یا متوقع و مجبور نیازمندند. این نیاز به فداکاری در مراحل اولیه شکل گیری ساختارهای آن به مراتب بیشتر است و چه بسا، به خاطر شکل گیری ساختارهای قدرت یک حکومت در طول زمان به فداکاریهای کمتری نیاز بوده باشد. ولی در هر صورت دولتها و ملتها نیازمند به فداکارانی برای تغییر وضع موجود و یا حفظ وضع موجود هستند. به عنوان مثال، نیروهای امنیتی و پلیس در کشورها خواه ناخواه، ناگزیر از فداکاری برای حفظ امنیت هستند. امنیت داخلی کشورها تا حدود زیادی به میزان روحیه وظیفه شناسی و حس فداکاری پلیس در مواجهه با عوامل مخل امنیت و پذیرش مخاطرات ناشی از آن بستگی دارد و چنانچه، پلیس یک کشور با وجود امکانات و سازمان گسترده، اعتقاد و یا توقع و اجبار، الزامی به فداکاری در راه مبارزه با

مخالفان نظم و امنیت نداشته باشد، عملاً ناامنی فضای آن کشور و یا منطقه را

ص:۱۳۰

فراخواهـد گرفت. چنان که، در مورد نظامیان ممکن است شـرکت در درگیری با یک دشـمن خارجی که تهدیدکننـده امنیت ملی است، به اشـغال کشور توسـط بیگانگـان منجر گردد. به هنگام جنگ جهانی دوم در کشور فرانسه چنین واقعه ای به وقوع پیوست و آلمـان به آسانی کشور بزرگ فرانسه را به اشـغال خود درآورد و سـران و سـربازان حکومت فرانسه، بـدون پـذیرش مخاطرات ناشی از دفاع و فداکاری تسلیم شدند و به صورت دولت دست نشانده آلمان هیتلری درآمدند. این در حالی بود که همین فرانسویان دولتهای دست نشانده و سرزمینهای تحت اشغال دیگری نظیر ویتنام و الجزایر را تحت سیطره داشتند.

چنـانچه به مبـاحث جـامعه سیاسـی ایران در قبـل از انقلاـب اسـلامی برگردیم، شاهـد خـواهیم بـود که رژیم پهلـوی در زمـان رضاشـاه، بـا شـکلدهی بسـیار گسترده ارتش، ژانـدارمری و شـهربانی در حفظ حکومت خویش اهتمام ویژهای داشت. چنانچه رضاشـاه دو لشـکر از چهـار لشـکر موجود را در تهران نگه داشت، یعنی از مجموع یکصـد هزار نیرو، لشـکرهای یـک و دو به تعداد پنجاه هزار نفر فقط در تهران آن زمان حضور داشته اند و این تعداد نیرو، ورای نیروهای شهربانی رضاخانی بود.

محمدرضا پهلوی پس از تثبیت بعد از کودتای ۲۸ مرداد، ضمن تقویت گسترده ارتش به تأسیس ساواک اهتمام گماشت و در کنار آن، گارد ویژه ای را تحت عنوان لشکر «گارد جاویدان» تشکیل داد.(۱)

توجه حکومت پهلوی به نیروهـای لشـکر گارد به شـدت متوجه جوانان روسـتایی بود. چرا که با فرض ساده دلی آنها و فقـدان اطلاعات عمیقشان از اوضاع سیاسـی و شخصـیت شاه، در جریان کار تبلیغی و آموزشـی تصور میکردنـد که میتوانند فداکاری آنان را در مسیر اهداف خود به کار گیرند و از آنان

نیروهای با درجه وفاداری بالا بسازند تا در برابر شورشها و مخالفتهای داخلی به کار گرفته شوند.

۱- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۴، ص ۱۳۴.

نقطه اتکاء یک حکومت به جمعیت حامیان فداکار آن است. این فرض که حمایت حامیان فداکار بیشتر در حاکمیتهای توتالیتر و یا دیکتاتور کارکرد دارد و در جوامع دمکراسی نیاز به حامیان فداکار نیست؛ چندان منطقی به نظر نمی آید. چرا که در همان جوامع مبتنی بر دمکراسی، ضرورت فداکاری جمعی برای رسیدن حکومت به اهداف و ایجاد ثبات و استواری امری بدیهی است. اینکه ایالات متحده، میتواند در شرایط مختلف برای رسیدن به اهداف خود نیروهایی را به نقاط متعدد جهان گسیل دارد واقعیتی است که صرف نظر از «وضعیت و موقعیت خاص» که نیروهای نظامی در آن قرار می گیرند، جمعی حاضر به پذیرش خطر می شوند و اتفاقاً حکومتهای مبتنی بر دمکراسی و توافق جمعی که اراده جمعی در آنها شکل گرفته حامیان فداکار بیشتری را خواهد داشت. به همین خاطر حکومتهای مبتنی بر انقلاب و تحول سیاسی منبعث از اراده مردم، فداکاران بسیاری را در استقرار، ثبات و حفظ آن دارد. انقلاب اسلامی ایران، انقلاب کوبا، انقلاب کبیر روسیه، انقلاب چین شکل گیری اراده جمعیتی بود که تحت حاکمیتهای متضاد با اراده مردم بودند. به همین خاطر این حکومتها حامیان فداکار بسیاری را پیشاهنگ حوادث و مخاطرات کشور خود داشتند که فارغ از متقاعد شدن در «وضعیت و موقعیت خاص» مخاطره پذیر بودند.

ب) حامیان فعال

حامیان فعال به آن دسته از طرفداران حکومت گفته می شود که در چارچوب حمایت از نظام سیاسی فعالیت دارند؛ اما این فعالیت به معنای پذیرش فداکاری مخاطره آمیز در جهت اهداف آن حکومت نیست. شاید بسیاری از مسئولان حکومتی و مدیران آن را بتوان از همین طیف دانست. فعال بودن یک نیروی سیاسی لزوماً به معنای فداکاری در جهت حفظ آن نیست. شاید بهترین مثال برای این امر مسئولان سیاسی وقت دولت اتحاد شوروی بوده باشند که مسئولان

و رؤسای جمهوری مناطق و جمهوریها علیرغم آن که نماینده حکومت بوده اند و نهاد حاکمیت، به هنگام بالاگرفتن بحران سیاسی، به جای آنکه در حفظ

ص:۱۳۲

حکومت بکوشند، در جهت فروپاشی بیشتر آن تلاش کردند. در ایران بعد از انقلاب، شاید مثال بالای این تقسیم بندی بسیاری از مسئولان سیاسی کشور باشند که در طیفهای مختلف جناحهای سیاسی حضور داشته و اتفاقاً اعمال حاکمیت می کنند و علیرغم اشتغال به عالیترین مقامات سیاسی فاقد انگیزه جدی فداکاری در راه حفظ نظام می باشند. این دسته از سیاسیون و حامیانشان، عمدتاً بهره مندان از منافع قدرت و حاکمیت و مواهب آن هستند، اما به هیچ روی مردان خطرپذیر حاکمیت نیستند و همه تلاش آنها برای حفظ ساختار، بر اساس منافع و حفظ خویش است.

در ایران عصر پهلوی، عمده سیاستمداران رژیم پهلوی چنین نسبتی با حکومت داشته اند. علی رغم اشتغال در مناصب مختلف حکومت در شرایط خطرناک به سرعت اطراف محمدرضا پهلوی را خالی کردند و همچنین، در جریان انقلاب اسلامی اطرافیان محمدرضا پهلوی و چهره های فعال و ظاهرا فداکار حکومت پهلوی به کشورهای اروپائی و آمریکا گریختند. شاید دربار ایران در ماه های آخر انقلاب خلوت ترین ایام دستگاه حکومتی در تاریخ معاصر ایران را تجربه کرده باشد. بی سبب نیست بسیاری از نویسندگان و خاطره نویسان پهلویگرا(۱) بسیاری از دوستان و همکاران سابق خود را به خیانت متهم می کنند. چرا که، در موضع مخاطرات ناشی از انقلاب و مبغوض واقع شدن شاه، او را به خود واگذاشتند. اما به این نکته توجه ندارند که ماهیت این دسته از سیاستمداران فداکاری نیست و توقع فداکاری از این دسته از حامیان غیرمنطقی است. کاملاً طبیعی است که چنین افرادی در مسیرهای خطرناک تصمیم گیری و اجرا، یاریگر حکومت نباشند و اگر در مرحله تصمیم گیری همراهی نمایند در مرحله عملیاتیشدن تصمیمات، مخاطراتی را نپذیرند. بی جهت نیست حکومتها در

موضع عقلانیت و هوشمندی اصرار دارند در شرایط مساوی میان متمایلان به همکاری در مراکز سازمانی و امنیتی خود بیشتر کسانی را جذب نمایند که علایم

۱- پهلوی، محمدرضا؛ پاسخ به تاریخ؛ ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، نشر سیمرغ، تهران ۱۳۷۵، ص ۳۴۹؛ و، دخترم فرح، انتشارات به آفرین، تهران، ۱۳۸۱، صص متعدد.

و یا سوابق فداکارانه تری دارند و در صورت جذب، سعی نمایند به آنها ارتقاء بیشتری ببخشند. چنانچه حکومت و یا فرد مسئولی برخلاف آن عمل نماید به نوعی در مسیر خود ویرانگری پیش خواهد رفت. مثال واضح این اقدام را می توان در عمل شاه عباس صفوی در حذف قزلباشان از قدرت و کمک به روی کار آمدن شاهسونها، مشاهده نمود. ما در صفحات آتی، در این خصوص توضیحات بیشتری خواهیم داد و به ویرانگری این تصمیم شاه عباس اول در حکومت صفویه اشاره خواهیم کرد و مدلهای معاصر آن را نیز برخواهیم شمرد.

نمونه واضحتر حامیان فعال و فداکار مردمی، اصحاب حاضر در نماز جمعه، طی سالیان دفاع مقدساند. آنان را میتوان حامیان فعال جمهوری اسلامی نامید که بیش از سایر حامیان و عامه مردم در صحنه های سیاسی حضور داشتند. هرچند به هنگام تأکید زبانی مبنی بر لزوم شرکت در جبهه ها، همه اقشار حاضر در نماز، شعار حمایت و لزوم حضور در جبهه ها را سر می دادند، ولی جمعیتی که نهایتاً در صفوف اعزام می ایستادند اقلیت بسیار محدودی بودند که ممکن بود در صفوف نمازگزاران جمعه هم نبوده باشند. به همین صورت، نیروهای اعزامشونده در مراحل مختلف، مرحله به مرحله تقلیل می یافتند. طبیعی بود که فردی در جبهه حاضر شود، ولی در نقاط عملیاتی حاضر نشود و ترجیح دهد در خطوط پشت جبهه فعالیت کند. در مقابل کسانی بودند که برای رفتن به میدان مین داوطلب میشدند و یا فرماندهی که به محض استشمام گاز سیانور، ماسک

گازش را به سربازش بدهد و خود جان بسپارد.(۱)

به همین خاطر، نه در انقلاب اسلامی و نه در دفاع مقدس، همه مردم نقش واحد و همانندی به عهده نداشتند. این از جفاهای تاریخ نگاری سیاسی است که جمعیت حامیان فداکار انقلاب، حامیان فعال، عادی و ناراضیان و بی طرفها و

مخالفان در سه طیف مختلف را به یکسان، شریک حوادث مهم و مخاطره آمیز کشور معرفی کنند. آنهم حوادثی که واجد افتخارات تاریخی هستند. لذا، باید به

۱- توکلی، یعقوب؛ فرهنگنامه جاودانه های تاریخ؛ دفتر دوم، استان گیلان، زندگی نامه شهید حسین املاکی، نشر شاهد، تهران، ۱۳۸۲.

این نکته اساسی در لزوم شناخت طبقات مختلف و نسبت حمایت آنان توجه داشت تا نقش همگان را در یک حادثه ملی، به صورت یک تعریف کلی واحد توضیح ندهیم. چنانچه خداوند در سوره بقره، در توضیح اصحاب حضرت یوشع نبی(ع) و اصحاب حضرت طالوت می فرماید:

الم تر الی الملأ من بنی اسرائیل من بعد موسی اذ قالوا لنبی لهم ابعث لنا ملکا نقاتل فی سبیل الله قال هل عسیتم ان کتب علیکم القتال الا تقاتلو قالوا و مالنا الا نقاتل فی سبیل الله و قد اخرجنا من دیارنا وابنائنا فلما کتب علیهم القتال تولوا الا قلیلا منهم والله علیم بالظالمین (۲۴۷) و قال لهم نبیهم ان الله قد بعث لکم طالوت ملکا قالوا انی یکون له الملک علینا و نحن احق بالملک منه و لم یوت سعه من المال قال ان الله اصطفیه علیکم و زاده بسطه فی العلم و الجسم و الله یوتی ملکه من یشاء و الله واسع علیم. (۲۴۸) ... فلما فصل طالوت بالجنود قال ان الله مبتلیکم بنهر فمن شرب منه فلیس منی و من لم یطعمه فانه منی الا من اغترف غرفه بیده فشربوا منه الا قلیلا منهم فلما جاوزه هو

و الذین آمنوا معه قالوا لا طاقه لنا الیوم بجالوت وجنوده قال الذین یظنون انهم ملاقوا الله کم من فئه قلیله غلبت فئه کثیره باذن الله و الله مع الصابرین. (۲۵۱).

توضیح قرآن کریم کاملاً آشکار است. طلب کنندگان رحمت الهی و درخواست یک فرمانده شجاع برای رهایی از ظلم وارده بر آنان، بسیار بودند. اما کسانی که در اردوی نظامی شرکت کردند، بعضی از آنان بودند و بعضی از همانان نیز در برابر شرط ساده خداوند و حضرت طالوت(ع) در مورد کم خوردن از آب نهر، نتوانستند مقاومت کنند؛ به همین خاطر از اردو خارج شدند. جمعی نیز وقتی لشکر معظم جالوت را دیدند هراسان شدند و راه منازل خویش را در پیش گرفتند و در نهایت جمعیت قلیلی بر جای ماندند که توانستند بر لشکر عظیم جالوت پیروز شوند. این پیروزی، مرهون فداکاری معتقدانه و مؤمنانه و بی دریغ حضرت داود(ع) در برابر جالوت و مقاومت و نبرد شجاعانه وی و سایر

باقیماندگان فداکار سپاه طالوت بود. بی سبب نیست که خداوند اقلیت کم فداکار را بر اکثریت گسترده غیرفداکار ترجیح میدهد و بر پیروزی فئه قلیله مصمم و

فـداکار بر فئه کثیره غیرمصـمم و غیرفـداکار تأکید کرده که در نزد اصـحاب ایمان و توحید، به عنوان یک قانون الهی شـناخته میشود.

چنانچه در واقعیتهای اجتماعی و سیاسـی جوامع نیز دقت کنیم، این مسئله یک قانون همیشگی و کلی و جاری و ساری در همه جوامع و همه ازمنه است. البته بایـد توجه داشت که غلبه فئه قلیله فـداکار بر جمعیت کثیر غیر فداکار به آن سـبب است که آن اقلیت محـدود فـداکار با گسترش فـداکاری و تلاش، کمبود نیرو و امکانات خود را تلافی می کند و البته فداکاری معتقدانه و باورمنـدانه به همراه تلاش فعالانه موجب اتفاقات بسـیاری است که در صورتی که جمعیت کثیری به آن باورمند باشـند نیروی اجتمـاعی بسـیار عظیمی را فراهم می آورد که بسیاری از حوادث مهم تاریخی را بایـد در میان این تلاشـها جسـتجو کرد. البته حامیان فعال غیرفداکار، سبب پیشبرد اهداف اقلیت فداکار و فعال می شوند.

ج) حامیان عادی

حامیـان عـادی به کسانی گفته می شود که در مسائل عمومی و کلی یک حاکمیت را یاری می کننـد و وارد عرصه حمایتهای فداکارانه و یا فعالانه نمی شوند. این دسته از حامیان، ظهور خود را در عرصه هایی چون تجمعات گسترده سیاسی، انتخابات و یـا حضور در سازمانهـا و تشکلهای کم زحمت تر نشـان می دهنـد. آنـان همیشه مورد توجه حکومتهـا بوده و هسـتند. چرا که پشتوانه بسیار مهم مشروعیت حکومتها محسوب می شوند و حکومتها اصرار دارند که این دسته از حامیان خود را به هر قیمتی که شده از دست ندهند. زیرا، علیرغم فعالیت کم سیاسـی و اجتماعی آنان، پایه های مشروعیت عمومی یک حکومت بر دوش آنـان نهـاده شـده است و قـدرت ناشـی از اکثریت حاصـله برای حکومت، معطوف به حمـایت همین بخش از مردم هست و تا حـدود زیادی میزان مشـروعیت حکومت بسـتگی مسـتقیم به میزان و تعدد این دسـته از حامیان حکومت دارد. اگر حکومتی از حامیان

فداکار و یا حامیان فعال قابل توجهی برخوردار باشد، ولی اکثریت حامیان عادی را به دنبال خود نداشته باشد، خود به خود، به دیکتاتوری و یا حاکمیت اقلیت به

اکثریت منتهی خواهـد شد. بی سـبب نیست که حکومتها سـعی دارند به طرق مختلف بر اردوی حامیان عادی خود بیفزایند. به همین خاطر، امری منطقی است که دائماً خـدمات خود را گوشـزد کنند، چرا که کاهش تعداد حامیان برای مسـئولان حکومت بسیار سخت و نگرانکننده خواهد بود. زیرا به آسانی (در حکومتهای مبتنی بر انتخاب و تأثیرگذاری مردم) می تواند سبب ساز سقوط و یا تقلیل اقتدار حکومت گردد. عکس العملی که به طور طبیعی اعتبار حکومتها را کاهش خواهد داد.

دولتهـای جهـان تلاـش بسـیاری دارنـد تـا جمع بیشتری را در میان هواداران و حامیان عادی خود داشـته باشـند. به همین دلیل، سیاست رژیم پهلوی و ایالات متحده آمریکا در ایران از زمان ریاست جمهوری جان. اف. کندی (سال ۱۹۶۱) به بعد، این بود که به جای اجرای سیاسـتهای خشونت بار جمهوریخواهان اسلحهفروش، به فروش خدمات توزیعی بازار و کالاها و مصنوعات مصـرفی دست یازنـد تـا بتواننـد جمع بیشـتری از مردم را جـذب گروه حامیـان عـادی حکومت بنماینـد. شایـد ذکر این سـخن معروف جان. اف. کندی در ۲۵ مه ۱۹۶۱ در پیام سالانه به کنگره آمریکا توضیح بهتری باشد:

پیمانهـای نظـامی نمی توانـد به کشورهایی که بی عـدالتی اجتماعی و هرج و مرج اقتصادی راه خرابکاری را در آنان باز کرده کمک کنـد. آمریکا نمی تواند به مشـکلات کشورهای کم رشد فقط از نظر نظامی توجه کند. این امر درمورد کشورهای کم توسعه که به میدان بزرگ مبارزه تبدیل شده اند صادق است.

به همین جهت است که باید پاسخ ما به خطراتی که متوجه این کشورهاست جنبه اخلاقی و سازنده داشته باشد. ما می خواهیم در این کشورها امیدواری پدید آید. اگر به مشـکلات ملتها از نقطه نظر نظامی توجه کنیم مرتکب اشـتباهی عظیم خواهیم شد، زیرا هیچ مقدار اسلحه قشون نمی تواند به رژیمهایی که نمی توانند یا نمی خواهند اصـلاحات اجتماعی کنند و اقتصاد خود را توسـعه بخشـند ثبات و استواری ببخشد. پیمانهای نظامی نمی تواند به مللی که بی عدالتی و هرج و مرج اقتصادی مشوق قیام و رخنه خرابکاری است کمک کند. ماهرانه ترین مبارزات

ضـد پـارتیزانی نمی توانـد در نقـاطی که مردم محلی کاملاًـ گرفتار بی نوایی هسـتند به این جهت از پیشـرفت خرابکار نگرانی ندارند با موفقیت روبرو گردند. از طرف

دیگر هیچ نوع خرابکاری نمی تواند مللی را که با اطمینان به خاطر جامعه بهتر می کوشند، فاسد کند این عقیده ماست.(۱)

در پی همین سیاست اعلام شده ایالات متحده بود که سیاستهای اصلاحات اداری و ارضی با روی کار آوردن علی امینی در ایران آغاز شد. همه تلاش رژیم پهلوی معطوف به جذب حمایت مردمی به همراه خشونت اعمالی توسط نیروهای امنیتی شده بود که اتفاقاً در دوره هایی جواب مثبت داده بود. برای همین هدف بود که آمریکا و رژیم پهلوی در دوره ای راضی به فداکردن جمعی از فداکاران نظامی بدنام رژیم پهلوی نظیر تیمور بختیار رئیس ساواک، ارتشبد عبدالله هدایت و جمعی از نظامیان ارشد فعال در کودتای ۲۸ مرداد شدند. چرا که این عمل می توانست جمع قابل توجهی از حامیان عادی را در میان مردم متوجه خود سازد و بی سبب نبود که تحت تأثیر همین حمایت حامیان عادی رژیم پهلوی، آمریکائیها ایران را «جزیره ثبات» و بهشت امن برای منافع خود اعلام کرده بودند. معذلک در نقطه مقابل سیاست دمکراتها، جمهوریخواهان به تسلیح هر چه بیشتر شاه معتقد بوده و سیاستهای خشونت آمیز وی را بیشتر تشویق می کردند. همچنان که ریچارد نیکسون رئیس جمهور آمریکا در سفری به ایران اعلام کرده بود «که نسبت به رفتار شاه با دانشجویان ایرانی غبطه می خورد.»

مخلص کلام آن که، هر چند حامیان عادی همانند موتور محرکه حفظ یک حکومت عمل نمی کنند و به اندازه حامیان فداکار و حامیان فعال تأثیر مستقیم در عرصه حفظ حاکمیت و تداوم آن ندارند؛ اما حکومتها و حامیان فداکار و فعال آن نیز بدون پیوستگی به حمایت همین نیروی مردمی، عملاً ناتوان از حفظ خود هستند. چنانکه در جریان نهضت ملی و دولت دکتر مصدق، اهتمام بسیار اصحاب شرکت نفت و کودتاچیان بر جداسازی حامیان فداکار نهضت از رهبران آن متمرکز شد. زیرا نیروی فداکار در حفظ نهضت، فدائیان اسلام و مردم مذهبی

که در میادین اعتراض پا به میدان مخاطره گذاشتند و با حذف وزیر دربار، عبدالحسین هژیر فرصت لازم برای ورود نمایندگان ملی گرا و مذهبی مثل

۱- اطلاعات، ۶ خرداد ۱۳۴۰.

آیت الله کاشانی و دکتر مصدق به مجلس فراهم آوردند؛ و یا، با حذف رزم آرا فرصتی برای ملیشدن صنعت نفت و تشکیل دولت ملی فراهم آمد و یا در جریان قیام سی تیر مردم فداکار، دکتر مصدق نخست وزیر مستعفی را برگرداندند و نخست وزیر قدرتمند و سیاستمداری چون قوام السلطنه را ناکام گذاردند.

اما همین که، فداکاران معتقد و مردم عادی که به خاطر سیاستهای متناقض و اختلاف انگیز سیاستمداران به خانه های خود رفتند؛ عملاًـ نهضت ملی مستظهر به پشتیبانی مردم شکست خورد. به قول دکتر صدیقی، فعالان درجه یک سیاسی در اوج کودتا، در روز ۲۸ مرداد در منزل دکتر مصدق یا خوابیده بودند و یا در حال غذا خوردن و چه کنم؟ چه کنیم؟ بودند و رهبر مستظهر به حمایت مردم ناچار شد با پای خود به باشگاه افسران رفته و خود را تسلیم رهبر کودتاچیان نماید.(۱) در حالی که، تا امروز، مورخان به دنبال یافتن مقصر وقوع کودتا و شکست دولت مصدق در میان سازمان نظامیان حزب توده و یا در میان طرفداران آیت اله کاشانی و یا اسلام گرایان هستند.

۲. بی طرفها

بیطرفها، گروه هایی از مردماند که در جریانهای سیاسی و اجتماعی یک کشور فاقد موضع حمایت گرایانه و یا مخالفت باشند و نسبت به تحولات سیاسی و اجتماعی عکس العملی از خود نشان نمی دهند.

شکل گیری گروه های اجتماعی بی طرف در جوامع معمولاً، معطوف به یکی از علل زیر است:

۱. فقدان انگیزه سیاسی و اجتماعی: بسیاری از مردم به دلایل روان شناختی، وارد مباحث اجتماعی نمیشوند، و نسبت به کسب آگاهی از وقایع اجتماعی و

سیاسی علاقهای نشان نمیدهند که این رفتار خود ناشی از عدم علاقه و فقدان ذهنیت سیاسی است. نگارنده خود بارها مورد پرسش دانشجویانی قرار گرفت که

۱- عاقلی، باقر؛ روزشمار تاریخ ایران؛ جلد دوم، نشر گفتار، تهران، ۱۳۷۴، ص ۹.

به هیچ روی علاقه ای به طرح مباحث اجتماعی و سیاسی نداشتند و این امر فقط و فقط، ناشی از فقدان موضع اجتماعی به صورت ذاتی در آنان بوده است.

۲. وجود مشکلات اقتصادی و اجتماعی: مشکلات اقتصادی و گرفتاریهای اجتماعی خود از اسباب عدم علاقه مردم به مسائل اجتماعی و سیاسی می شوند. هر چند ممکن است همین مشکلات عده ای را به سمت سیاسی تر شدن سوق دهد و در مسیر علت یابی به علل سیاسی و اجتماعی بپردازند و از فعالان و فداکاران سیاسی گردند. چنانچه بسیاری از فعالان و فداکاران و حامیان وقوع تحول سیاسی از همین مردم مستضعف بوده اند که برای رفع استضعاف و رفع ستم به میدان مبارزه آمده بودند. اما جمع بسیاری هستند که در اثر فقر و نابرابری و عقب ماندگی اقتصادی و اجتماعی، اساساً قدرت فکر کردن به مسائل اجتماعی را در خود نمی بینند و در صورت دانستن، به علت درگیری با مشکلات گوناگون خود را ناچار از عدم ابتلا به مسائل اجتماعی و سیاسی ببینند و یا آن که به علت باور ضعف و ناتوانی اقتصادی و اجتماعی، خود را نیروی غیرمؤثر در حوادث بدانند و به همین جهت، فاقد هر موضعی باشند.

بی سبب نیست که توصیه پادشاهان قاجار به فرزندانشان آن بود که برای حفظ و تداوم حکومت مردم را در جهل و فقر نگه بدارید. چرا که مردم جاهل و فقیر فرصت و امکان فکر کردن به چیزی جز حل مشکلات خویش را نخواهند یافت.

۳. فریبکاری فعالان سیاسی و عدم اعتماد به آنها: سیاست در بین جمع بسیاری از مردم «به درستی یا نادرستی» مترادف با واژه فریب، دغلکاری و ناراستی است. همین تصور خود به خود، سبب گریز مردم از مقوله ای می شود که نمی توانند با آن ارتباط برقرار کنند و آن را ناراست و نادرست می دانند و به فعالان آن اعتماد ندارند. تصور توطئهپردازانه حوادث سیاسی از سوی قدرتهای برتر خود نیز از عوامل مؤثر در بی طرفی سیاسی افراد می شود. چرا که بسیاری از آنان متقاعد شده اند که حوادث پیشاپیش سازمان یافته و هدایت شده است و

فعالاـن سیاسی فقط ادای تصمیمات گرفته شده و اجرای آن را در می آورند - به همین خاطر سیاست دولت انگلستان از گذشته رشد نوعی نگرش آنگلوفوبیایی

بـود که به بی طرفی سیاسـی و اجتمـاعی باورمنـدان آن منتهی میشود و در پی آن همه امور را از چشم دولت فخیمه انگلسـتان میبینند و تحت تأثیر همین باور بسیاری انقلاب اسلامی را فعالیت شورشآمیز انگلیسیها علیه آمریکاییها در ایران میدانند.

۴. یکی دیگر از گروه هـای اجتمـاعی که تمایل شدیـدی به بیطرفی سیاسـی و اجتماعی دارنـد منفعتخواهان اقتصادی و فعالان عرصه درآمـدهای مالی هسـتند. واقعیت این است که مرغ سـرمایه گذاری و پول و سودآوری در جای آرام و بی دردسـر تخم می گذارد و از محیطهای متشـنج گریزان است و بی سبب نیست که فعالان عرصه سیاست و انقلابیون بسیار دو آتشه، وقتی که به ثروت و مکنت می رسـند و از خواص آن متنعم می شونـد به سیاسـتمداران محـافظه کار و ملاحظه کار و بی خطر بـدل می شوند و از روحیات فداکارانه و یا فعالانه در حمایت از حاکمیتی که خود در آن نقش دارند، امتناع می ورزند. چرا که سرمایه و ثروت و تنعم آنان را سنگین میکند. چنانچه، تصور میکنند به تعبیر قرآن کریم، «اِخلاد فی الارض» شده اند.

شایـد ذکر ایـن نکته تـاریخی جـالب تـوجه باشـد. به هنگـامی که سـپاهیان مسـلمان، سـرزمینهای آفریقـا را در نوردیدنـد و به فرمانـدهی طـارق بن زیـاد و عبـدالرحمن عافقی پا به سـرزمین اروپا گذاشـتند و برای مقاومت در برابر سـربازان دولت اسـپانیا، فـداکارانه راضـی به آتش زدن کشتیهای خود شدند و با نیرویی بسـیار کم اسـپانیا را تصـرف کردند و تا رود لوار فرانسه پیش رفتنـد و توانسـتند بخش وسـیعی از خاک فرانسه را به تسـخیر درآورنـد، سالیان بعـد که سـپاهیان فرانسوی به فرمانـدهی شارل مارتل، در برابر آنها صف کشیدند؛ فرانسویان به پادشاه خود گفتند:

چگونه این ننگ را تحمل کنیم که برای همیشه در میان اعقاب ما بماند؟ ما آوازه مسـلمانان را از شرق می شنیدیم از آنجا که آفتاب می تابـد در انـدیشه آنها بودیم ولی چنـدان دست روی هم نهادیم تا به مغرب رسـیدند! مسـلمانان با قلت نفرات خود و فقدان ساز و برگ جنگی و بدون اینکه

زرهی به تن داشته باشند، آمدند اسپانیا را گرفتند و شمال آن کشور

ص:۱۴۱

و جنوب فرانسه (باشکنس) را با آن همه نیرو و تجهیزاتی که داشت تصرف نمودند.

شارل مارتل در جواب گفت: به نظر من نباید متعرض این لشکرکشی آنها شد زیرا آنها هنگامی که پیش می آیند مانند سیل همه چیز را با خود می برند آنها نیاتی دارند که از کثرت نفرات بی نیاز می باشند. بگذارید دستهای آنها از غنایم جنگ پر شود و درجایی قرارگیرند و سرگرم کشمکش و ریاست طلبی و حکومتی گردند و اختلاف و چند دستگی در آنها پدید آید در آن موقع به آسانی

می توانید بر آنها دست یابید.(۱)

اگر به گزارش تاریخی فوق توجه نماییم، بر اساس یک تشابهسازی تاریخی می توانیم به علت فقدان فداکاری و یا فعالیت حامیان سابق رژیم پهلوی و طیف برخوردار دستگاه و حکومت سابق و بی طرفی آنها در حوادث انقلاب و اعتراضات سیاسی علیه رژیم پهلوی پی ببریم و در نقطه مقابل، پدیده بی طرفی در ایران بعد از انقلاب را به روشنی بیشتری تحلیل نماییم و یا در فهم علل گریز انقلابیون سابق از دفاع مستقیم از انقلاب اسلامی و یا حتی امتناع آنان، به تحلیل روشنی دست یابیم و یا روند شکل گیری آینده نیروهای اجتماعی را توضیح دهیم و علل تغییر گروه های منتقد سیاسی به گروه های محافظه کار و محافظه کاران به منتقد را به روشنی بهتری دریابیم.

۵. داشتن مواضع خاص منتهی به بی طرفی: بی طرفی همیشه ناشی از فقدان احساس سیاسی و یا منفعتطلبی اقتصادی و یا فقدان دانش سیاسی و اجتماعی نیست. گاهی بی طرفی یک موضع هوشمندانه برای احتراز از ورود به منازعاتی است که شخص بی طرف ورود آن را خواه به لحاظ عقاید مذهبی و یا سیاسی، خواه به لحاظ فقدان اعتماد به سیاستمداران، یا ناشناخته بودن یک پدیده اتخاذ می کنند. در بسیاری موارد سیاست بی طرفی در مواضع بین الدولی اتفاق می افتد و در بحرانهای سیاسی که ریشه های واقعی یک کشمکش سیاسی در آن نامعلوم

است، اتخاذ بی طرفی به شدت گسترش می یابد. نظیر بی طرفی ایران در جنگ

۱- نفخ الطیب؛ جلد اول، ص ۱۲۹؛ و، عبدالله عنان، محمد؛ صحنه های تکان دهنده جهان اسلام؛ ترجمه علی دوانی؛ نشر فرهنگ اسلامی، ص ۶۷.

جهانی اول و دوم، بی طرفی ترکیه در جنگ جهانی دوم و یا بی طرفی سوئیس در تمامی منازعات بین المللی در اروپا. در بسیاری از موارد اتخاذ رویه بی طرفی خود یک موضع سیاسی کاملاً واضح است. آنانی که با تاریخ اسلام آشنایی دارند می دانند موضع بی طرفی و عدم بیعت بدون مخالفت سعد بن ابی وقاص و یا عبدالله بن عمر (فرزند خلیفه دوم) را همگان موضع خاص آنها در عدم همیاری با علی ابن ابیطالب(ع) میدانند، نه بی طرفی واقعی.

این عبارت حکیمانه از امیرالمؤمنین که در ابتدای کلمات قصار نهج البلاغه آمده اشاره بسیار ظریفی است بر اتخاذ هوشمندانه موضع بی طرفی در حوادث و بحرانهای فتنه زا و منازعاتی که به تعبیر مفسرین برای غیرخدا و تکالب بر سر حطام دنیا است:

کن فی الفتنه کابن اللبون لاظهر فیرکب ولا ضرع فیحلب.(۱)

در فتنه ها همانند بچه شتر باش که نه پشتی دارد بر آن سوار شوند و نه پستانی دارد که از او بدوشند.

بی سبب نبود که امام خمینی در نجف کشمکش بر سر کتاب شهید جاوید را فتنه نامید و آن را منازعه ای ساواکساخته دانست و هیچ موضعی اعم از مثبت یا منفی در قبال آن نگرفت. همین رویه در مورد سایر حوادث و مسایل مبهم تاریخ سیاسی معاصر و حتی در مورد پاره ای از شخصیتها که منازعات گسترده و بی نتیجهای درباره آنان در جریان بود، به هیچ روی موضع گیری صریحی اتخاذ نکرد که همین خود موضعی کاملاً معنادار است.

مخلص کلام آنکه، باید توجه داشت در هر صورت بی طرفی مردم در برابر حاکمیت به زیان آن تمام می شود و حکومتها نمی توانند از اینکه ملتها یا بخشی از ملت فاقد موضع صریح و آشکار حمایتی باشند، خشنود شوند. چرا که بی طرفی بخشی از مردم نیروی ناشناخته و غیرقابل محاسبه ای است که ممکن است در یک بحران سیاسی جدی به طور ناگهانی به سمت و سوی اردوی

مخالفان حکومت کشیده و حکومت را به لحاظ ثبات و استواری به چالش

۱- نهج البلاغه، فیض اسلام، حکمت اول.

اساسی بکشانـد. لـذا بی طرفی مردم در حوادث، در بسیاری از موارد ماننـد مار خفته ای است که ممکن است در اثر حرارت بحرانهای سیاسـی و اقتصادی و اجتماعی به حرکت درآیـد. هر چنـد بسـیاری از دولتها نیز برای مهار کردن همین مار خفته در صـدد درخواب نگهداشـتن بیشتر این نیروی ناشـناخته عمـل می کننـد و البته این تلاـش در این راه بـدان سـبب است که فرض دولتها بر آن است مواضع مخالفان و موافقان در جامعه، در بـدترین وضـعیت دچار توازن قوا و یا برتری نسبی حامیان دولت بر مخالفـان است. واقعیت این است که بسـیاری از مردم ایران در سالهـای حاکمیت پهلویها، هر کـدام بنا به دلایل خاص خود در برابر حکومت موضع بی طرفی اتخـاذ کرده بودنـد و اتفاقـاً رژیم پهلوی تلاـش می کرد بـا اسـتفاده از ابزار تبلیغی و فرهنگی و گسترش فرصـتهای تفریحی تخدیرآور از حساسـیتهای سیاسـی در جامعه بکاهد چرا که درحالت عادی، سیاسـی نگری مردم و جوانـان ممکن بـود آنـان را به اردوی مخالفـان حکومت برانـد و اتفاقـاً در زمـانی که رژیم پهلوی در اوج قـدرت اقتصـادی و سیاسـی خود بود بخش قابل توجهی از مردمی که تا آن زمان در اردوی بی طرفهای جامعه زیست سیاسـی داشـته انـد، به دلیل همان سـیاست فرهنگی ضـد ارزشـی و تخدیرآور رژیم پهلوی به اردوی مخالفان عادی و سـپس فداکار رژیم پهلوی پیوسـتند. مطالعه زندگی بسـیاری از شـهدای انقلاب اسلامی و دفاع مقدس می تواند گویای این تغییر جایگاه مواضع سیاسی و اجتماعی از افرادی بی طرف و منفعل به عناصر ناراضی و سپس مخالف عادی و فعال و سپس فداکار رژیم پهلویاند.(۱)

۳. ناراضیان

ناراضیان، گروهی از مردم هستند که به لحاظ روان شناسی اجتماعی غالباً ناراضی هستند. نارضایتی این دسته منبعث از اهداف سیاسی و اجتماعی مبتنی بر مخالفت

به معنای نفی حاکمیت نیست؛ بلکه مبتنی بر فقدان رضایتمندی آنها از وضع

ص:۱۴۴

۱- توکلی، یعقوب؛ فرهنگ نامه جاودانه های تاریخ؛ مجله ۷-۱؛ نشر شاهد تهران، ۱۳۸۲.

موجود است. این عدم رضایتمندی ممکن است با تحولاتی مختصر به رضایتمندی و یا مخالفت آنان منتهی شود.

میان ناراضـی و مخالف چه عادی و چه فعال و چه فداکار تفاوت اساسـی وجود دارد. یک ناراضی اجتماعی لزوماً اهل عمل و اراده اجتمـاعی نیسـت؛ ولی یـک مخـالف چنیـن است. همچنین یـک ناراضـی ممکن است در عین حـال که از یـک موضـوع ناراضی باشد، نسبت به موضوع دیگری رضایتمند باشد و با اینکه یک ناراضی در عین اینکه نسبت به وضعیت موجود ناراضی است معتقد به تحول همان وضعیت نیز نباشد.

نقطه افتراق ناراضـی و مخالف در خواسـتاری تغییر وضع موجود به طور اساسی است که ناراضی به اصلاح پاره ای از امور که ممکن است امور پیش پـا افتـاده و عادی باشـند معتقـد است، اما مخالف با هـدف گزاری تغییر نظام سیاسـی در انـدیشه تحول اساسـی است. به عبارت دیگر در عالی ترین وضـعیت یک ناراضـی یک اصـلاحطلب است و یک مخالف معتقد به تغییر نظام سیاسی است.

از سوی دیگر، یک ناراضـی فاقد آرمان و اهداف سیاسی مغایر با نظم سیاسی موجود است، ولی مخالف آرمان دار و هدفمند به دنبال شکل گیری و سازماندهی نظم جدیدی است.

البته بایـد گفت دالاـن عـدم رضایت گـذرگاه ورود هر فرد سیاسـی به عرصه مخالفان است و همه مخالفان خواه ناخواه زمانی ناراضیانی بودند که عدم رضایت آنها به مرزهای عدم تحمل وضع موجود رسید و به اردوی مخالفان پیوستند. به عنوان نمونه، نهضـت آزادی بـه عنـوان یـک سازمـان ناراضـی از رژیـم پهلـوی کـه معتقـد به پـاره ای اصـلاحات در رژیم پهلـوی و اعمـال اصـلاحات سیاسـی و اجتمـاعی بود، یکی از کانونهـای ورود عناصـر ناراضـی سیاسـی به عرصه فعالیت سیاسـی بود که به طور طبیعی در طول زمـان در اثر تمـاس بـا عناصـر مخـالف رژیم پهلوی به چهره هـای مخالف عادی و فعال و فـداکار رژیم پهلوی تبـدیل شدنـد و به همین صورت هیئتهـای مـذهبی و دینی و جلسـات مـذهبی در ایام عاشورا و رمضان، عمـدتاً در فضای عـدم رضایت از رژیم پهلوی سیر می کردند. این هیئتها کانونی

برای شکل گیری نارضایتیها و تبدیل آن به مخالفتها بود. بهترین مثال خارجی

نقش جنبش اخوان المسلمین مصر، به عنوان مدخل ورودی بسیاری از اسلام گرایان مخالف فعال و مخالف فداکار رژیم مصر است.(۱)

۴. مخالفان

اشاره

مخالفان یک نظم سیاسی و اجتماعی به کسی گفته می شود که با پذیرش فرض در هم شکستن نظم موجود به دنبال برقراری یک نظم سیاسی و اجتماعی جدید هستند. اما مخالفان همانند حامیان به سه گروه عمده تقسیم می شوند که عبارتاند از:

الف) مخالفان عادی؛ ب) مخالفان فعال؛ ج) مخالفان فداکار.

مخالفان عادی: اصل ضرورت تغییر و تحول در وضع موجود و عدم پذیرش وضع موجود مسئله ای است که همه مخالفان با یکدیگر اتحاد نظر دارند. اما به میزان تکامل و چگونگی عمل سیاسی و اجتماعی، تفاوت اساسی دارند. به همین خاطر، مخالف عادی به مخالفی گفته می شود که به اصل تغییر باورمند است. اما درحوزه عمل سیاسی به دنبال فرصتی برای ابراز مخالفت است و خود فرهنگ ساز و جریان ساز نیست. به عبارتی شناگری است که به دنبال آب و استخر می گردد.

به عنوان نمونه، بخش بسیاری از مردم ایران در طول زمان به واسطه ستمهای اجتماعی که در شرایط مختلف علیه آنها اتفاق افتاد و یا به خاطر تعارضات فرهنگی و اخلاقی با عناصر و عوامل و رویکردهای فرهنگی رژیم پهلوی، از آن سیستم دچار یأس و ناامیدی و نارضایتی شدند و در پی این نارضایتیها، به انتظار تغییر نشسته بودند. اما خود برای تغییر اقدامی نمی کردند و در پی اولین فرصت وارد عرصه عملیاتی مخالفت شدند.

همچنانکه شهادت آیت الله مصطفی خمینی فرصتی بود برای مخالفان عادی رژیم پهلوی که حول محور مراسم ختم ایشان گرد هم آیند و به مخالفان فعال و

۱- توکلی، یعقوب؛ اسلامگرایی در مصر؛ نشر حدیث؛ تهران، ۱۳۷۴؛ صفحات متعدد.

فـداکار رژیم پهلوی در مساجـد تهران و شهرسـتانها بپیوندنـد. اما طبیعی است که در میان همان مخالفانی که در مسجد ارگ تهران گردهم آمـده بودنـد، کمـتر کسـی به خـود جرئت می داد صـریحاً نـام «آیت الله العظمی امـام خمینی» را به عنوان رهـبر بزرگ معتقـد به تغییر نظام سیاسـی علناً اعلام نماید. ولی هنگامی که این اتفاق صورت گرفت جمعیت حاضـر یک صدا فریاد صلـوات سـنگینی را برآورد. در اینجـا جمعیـت مخالفـان عـادی رژیم پهلـوی فرصـتی را برای ابراز مبـارزه یافتنـد. در سـیزدهم شهریور ۱۳۵۷، به هنگامی که بعـد از نماز عیدفطر درخواست برگزاری تظاهرات شد به غیر از عناصـر فعال و فداکار در تهران کمتر کسـی بود که وارد عرصه آشـکار مخالفت با رژیم پهلوی نشـد. این در حالی است که از اولین تظاهرات جدی منتهی به کشتار در قم ۱۹ دی ماه ۱۳۵۶ تا اولین تظاهرات جـدی در تهران ۱۳ شـهریور ۱۳۵۷ نزدیک به هشت ماه فاصـله است. البته در این فاصـله تجمعـات و تظـاهرات خونین بسـیاری در شهرسـتانها برگزار شـد. ولی هنگـامی که فرصت ابراز نظر برای مخالفـان فـداکار فعـال و عـادی تهرانی فراهم شـد دیگر فرصتی را برای ابراز مخالفت از دست نمی دادنـد. تظاهرات ۱۶ شهریور، هفده شهریور، محرم، اربعین، و سایر تجمعات در تهران، تجمعات مخالفتخواهانه ای بود که با هـدف تغییر نظام سیاسـی صورت می گرفت و جمعیت مخالفان عادی رژیم پهلوی را به یکدیگر پیوند می داد. همین اتفاق در شهرستانها نیز صورت پذیرفت.

باید توجه داشته باشیم مادام که جمعیت مخالفان عادی رژیم پهلوی، وارد عرصه سیاسی و عملیاتی کردن ایده های خود نشده بودنـد فرض هر گونه تغییری در ایران بعیـد بود و به نظر نمی رسـید مخالفان فعال و فداکار می توانسـتند بدون تکیه بر قدرت جمعیت عظیم مخالفـان عـادی، قـدرت رژیم پهلوی را در هم بشـکنند. به همین خـاطر وقـتی اصـرار امـام خمینی را در ترسـیم استراتژی مبارزه، مبنی بر ضـرورت آگاهی مردم و ورود مردم در عرصه مخالفت سیاسی می بینیم به هوشمندانه بودن و قدرت زایی این فرض جامعه شناسانه و استراتژیک بهتر پی

می بریم. در نقطه مقابل، اصـرار گروه های سیاسی غربگرا بر ضرورت تعامل با آمریکا و یا گروه های چپگرا مبنی بر ضرورت اتخاذ روشهای قهرآمیز و جنگهای

مسلحانه را می بینیم که تا چه حد ناکارآمد و ناکافی است. زیرا، در فرض تعامل با غرب مردم به سیاستمداران به هیچ روی اعتماد نمی کنند، همچنان که به غرباوران اعتماد ننمودند. در ثانی، در مبارزه مسلحانه و نبرد قهرآمیز معدودی شرکت می کنند که قطعاً همان اقلیت مخالفان فداکار رژیم پهلوی خواهند بود. بنابراین، مگر تعداد مخالفان فداکار در یک جامعه علیه یک حکومت چقدر است؟ این در حالی بود که رژیم می توانست با سرعت همگان را سرکوب نماید.

علاوه بر آن، در صورت اعلام جنگ مسلحانه، صف بندیهایی در میان نیروهای نظامی و مردم هوادار و حامی رژیم پهلوی و مخالفان آن صورت می گرفت که معلوم نبود دامنه تخاصمات آن تا کجا گسترش یابد. این اتفاقاً همان چیزی بود که رژیم پهلوی و شخص شاه و حامیان آمریکایی اش در شورای امنیت ملی نظیر برژینسکی، -

شاگرد کرین برینتون، یکی از بزرگترین انقلاب شناسان جهان و نویسنده کتاب کالبد شکافی چهار انقلاب - و وزارت دفاع به دنبال آن بودند(۱) تا انقلاب اسلامی در ایران را به گستره و افق خونینی بیامیزند.

علت تلاش برای کودتا، مداخله گسترده ارتش و خونین نمودن صفوف انقلاب، همانا به خانه فرستادن مخالفان فعال و عادی رژیم پهلوی و تنها نمودن مخالفان فداکار و قتل عام آنها بوده است، چرا که در این صورت، مردم به خانه های خود باز می گشتند و انقلاب سرکوب می شد.

نکته آخر در خصوص مخالفان عادی آن است که اکثر مخالفان عادی یک حکومت ممکن است اعضاء بوروکراسی سازمانی همان حکومت نیز باشند و حتی ممکن است مخالفان فعال و فداکار یک حکومت نیز برای نفوذ در حکومتی از شیوه همکاری بهره جویند و بی سبب نیست که حکومتها نسبت به رشد مخالفان در دستگاه خود حساسیت دارند. هر چند بسیاری از حکومتها نیز تلاش می کنند از طریق جذب مخالفان عادی خود به مشاغل سازمانی در حکومت، آنها

را در حلقه سازمانی و زندگی روزمره و وابستگی به خود گرفتار سازند تا بتوانند از این طریق کنترل بیشتری بر رفتار آنان داشته باشند و یا از مخالفت آنها بکاهند.

ص:۱۴۸

۱- جردن، هامیلتون؛ بحران؛ ترجمه محمود مشرقی؛ نشر علم، تهران، ۱۳۶۴.

البته این رویه معمولاً تا حدودی، آنهم در پاره ای از موارد، و در دراز مدت جواب می دهد، ولی به صورت همیشگی نیست. اتفاقاً حکومت در معرض ضربات داخلی جدی تری قرار می گیرد. چنانچه در اغلب حکومتها چه حاکمیت پهلوی و چه در زمان جمهوری اسلامی شاهد اتفاقاتی از این دست هستیم و جالبتر آن که الگوی «نفوذ در ارکان سازمانی و اداری حکومت و تحول آن از طریق مدیران» استراتژی حرکت انقلابی جنبش اخوان المسلمین مصر بوده است.(۱) هرچند، این استراتژی در مصر با اقبال چندانی همراه نشد، ولی شاخه سودانی آن یعنی شاگردان شیخ حسن الترابی و ژنرال عمرالبشیر با استفاده از همین روش توانستند بر حکومت سودان غلبه نمایند.

البته در عصر پهلوی عمده بهره مندی از مخالفان متوجه نیروهای چپ گرایان و ملی گرایان بوده است. باند امیر اسدالله علم در وزارت دربار و تشکیلات فرح پهلوی عمدتاً از همین گروه سیاسیون و مخالفان سابق بوده اند. بسیاری از چهره های برجسته ساواک نظیر منوچهر آزمون، منصور رفیع زاده، پرویز نیکخواه، دکتر محمد باهری، رسول پرویزی، پرویز ناتل خانلری از این دسته از مخالفان مجذوب قدرت و ثروت بوده اند.(۲)

مخالفان فعال: مخالفان فعال به آن دسته از دگرگونیطلبانی گفته می شود که در مسیر اهداف تغییر نظام سیاسی فعالیت می نمایند، اما تلاش و فعالیت آنها در حد فداکاری و گذشتن از خود نیست.

همچنان که در موضوع حامیان فعال توضیح داده ایم، مخالفان فعال عمدتاً از میان چهره های سیاسی و شخصیتهایی هستند که برای رسیدن به اهداف مشخصی تلاش میکنند ولی در مرز میان حمایت عادی و حمایت فداکارانه قرار دارند. شاید به لحاظ ارزشی و یا جامعه شناسی تفکیک دقیق این مجموعه از دو گروه

دیگر چندان آسان نباشد. ولی ما با توجه به مثالهایی سعی خواهیم کرد نسبت به توضیح مسئله مبادرت ورزیم. به نظر ما مخالف فعال کسی است که به لحاظ

۱- توکلی، یعقوب؛ اسلام گرایی در مصر؛ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۳.

۲- شاهدی، مظفر؛ زندگی سیاسی علم؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران.

باورمندی به اصل مخالفت با نظم موجود رسیده و با اعتقاد به ضرورت تغییر، فعالیتهایی نیز دارد اما این فعالیتها هیچگاه به منزله گذشتن از خود نیست.

اگر به پروژه مقابله اعراب با اسرائیل توجه کنیم، خواهیم دید که اعراب در برابر آنها به اصل مقابله با اسرائیل معتقدند و در این راه فعالیتهایی علیه اسرائیل نظیر تحریم کالای اسرائیلی، عدم همکاری سیاسی، قهر سیاسی و عدم مذاکره با اسرائیل، عدم مسابقه با ورزشکاران اسرائیل ... انجام می دهند. حتی در مواردی ژست مبارزه نیز خواهند گرفت. اما به وقت مخاطره ساکت و آرام می شوند؛ نظیر سکوت دولت سوریه در پاسخگویی به حمله هوایی گسترده اسرائیل در سال ۱۳۸۲. این دسته از سیاسیون اصولاً از مبارزه ای که منتهی به مخاطره افتادن جان آنها می گردد ناراضی و گریزان هستند. این عده در حد وسط میان مردم عادی مخالف اسرائیل و فداکاران عملیات استشهادی فلسطین و لبنان مخالف فعال دولت اسرائیل محسوب می شوند. شاید بهترین نمونه آن آقای یاسر عرفات بوده باشد.

در ایران قبل از پیروزی انقلاب اسلامی چنین نقشی را رهبران احزاب سیاسی داشته اند و مخالفخوانی آنها تا مرز فداکاری بود. آنها به هیچ روی جرئت ورود به مخالفت فداکارانه و ایستادن در برابر نیروهای امنیتی در زندان و یا در برابر تانکها را نداشتند، اما فعالانه مخالف رژیم پهلوی بودند. مهندس مهدی بازرگان در مصاحبه اش با رادیو بی، بی. سی چنین می گوید:

[در سالهای قبل از پیروزی انقلاب] گروه های چریکی مختلف بود هم از چپی ها بودند و هم از ملی ها و مذهبی ها بیشتر جوان بودند و فشار آن زمان دستگاه از طریق ساواک مخصوصاً از طرف پلیس طوری بود که خیلی از افراد ایران اعم از طبقه متوسط و افراد مسن و جا افتاده و جوانها به این نتیجه رسیده بودند که مبارزه قانونی و علنی به صورت معقول نتیجه ای ندارد (البته من نمی خواهم تأیید بکنم این تصور را) ولی این طرز فکر خیلی در آن موقع رایج شده بود و استدلالی که می کردند و می گفتند ببینید از این راه وارد شدید و شما را به زندان انداختند در هر حال نتیجه ای نگرفتید یعنی دستگاه و پشتیبانان دستگاه منطق زور و اسلحه را فقط می توانند بپسندند این بود که چریکها پیدا شدند که

یک طیف وسیعی بودند. از معتقدین و فدائیان فکر مارکسیست گرفته تا خیلی

مؤمنین و مقدسین و آنهایی که طالب شهادت بودند از مسلمانها همه در بینشان بود.(۱)

مخالفان فداکار: گروهی از مخالفان را که برای سرنگونی حاکمیت، حاضر به هر نوع فداکاری حتی مرگ و زندان و شکنجه هستند، مخالفان فداکار می گویند.

شاید صف بندی مخالفان فعال و فداکار بسیار سخت و تفکیک و تشخیص آنان بسیار مشکل باشد. ما در تمثیلی عینی که از حامیان فداکار و فعال آورده ایم، معتقدیم که تفاوت مخالفان فعال و فداکار به هنگام قرار گرفتن در معرض مخاطره و خطر مرگ و یا حبس طولانی معلوم می شود.

مخالفان فداکار گروهی هستند که به دلایل مختلف امکان تداوم حیات حاکمیت را بر نمی تابند و بین مرگ و حبس و شکنجه و یا تغییر وضعیت حاکم دائماً در حال تردد هستند. آنها هرگونه مخاطرات ناشی از مبارزه قهرآمیز و فداکارانه و براندازانه را با یک حاکمیت به جان می خرند - که این نوع عملیات

اجتماعی و سیاسی مخاطره آمیزترین نوع عملیات و فعالیت سیاسی است - تا وضعیت حاکم را تغییر دهند. البته باید توجه داشت تفاوت الگوی عملیات مخالفت و عملیات انقلابی ممکن است به چند عامل اساسی بستگی داشته باشد که عبارتاند از:

۱. وضعیت فرهنگی،

۲. وضعیت اقتصادی،

۳. وضعیت اجتماعی و سنی.

۱. وضعیت فرهنگی

گروه مخالفان فداکار قاعدتاً باید به لحاظ فرهنگی و باورهای مذهبی و عقیدتی

۱- انقلاب ایران به روایت بی، بی، سی.؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر طرح نو، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۲۰.

مرزبندی مشخصتری از سایر گروه های اجتماعی و سیاسی داشته باشد. بنابراین، گروه هایی که به لحاظ فرهنگی با همدیگر همسانی دارند اگر به موضع مخالفت با یکدیگر کشانیده شوند، این مخالفت به مرزهای مخاطره آمیز و خطرناک نخواهد رسید. چرا که فرصت و توجیه فرهنگی و عقیدتی لازم را برای انجام اعمال خشونت آمیز علیه یکدیگر نمی یابند. چرا که، ریشه فداکاری سیاسی در نوع باورهای عقیدتی است که سب میشود این باورها با باورهای حاکم به نقطه تعارض کشیده شود و البته عوامل دیگری در شکل گیری این حوادث دخالت دارند.

در عین حال، باید توجه داشت که مقوله فداکاری و شهادت خواهی در عرصه ملی و پذیرش این مقوله توسط یک ملت امری متفاوت و محصول فرآیندی تاریخی و سیاسی و اجتماعی است. بنابراین باید مرزبندیهای فرهنگی میان حاکمیت و گروه های مختلف آنقدر زیاد و تعارض آنقدر گسترده باشد تا جامعه به مقوله فداکاری مخالفان به چشم رفتاری ابلهانه و جنایت و اقدامی بی نتیجه و یا جنون آمیز نگاه نکند، بلکه آن را به عنوان عملی در جهت آزادیخواهی و عدالت و یا باورهای اعتقادی تلقی نماید.

مبارزه شدید پیامبر اسلام در برابر مشرکان مکه،(۱) اقدام حضرت سیدالشهداء(ع) در مقابله با یزیدبن معاویه،(۲) قیام سربداران خراسان علیه مغولان، حرکت فدائیان اسلام در اوایل دهه بیست در ایران(۳) و انقلاب اسلامی ایران در سالهای ۵۷ - ۱۳۴۲، قیام جماعت اسلامی در مصر،(۴) جنبش حزب الله در لبنان و انتفاضه الاقصی در فلسطین جنبشهایی مبتنی بر اعتقادات مذهبی و نگرش فرهنگی بودند. در این نگرش فرهنگی، قاعده اصلی در عملیات فداکارانه پذیرش مقوله شهادت بوده است و بانیان و فعالان فداکار جنبش پذیرای مقوله شهادت و مرگباوری بوده اند. بهرغم آنچه «اریک بوتل» در مورد مقوله شهادتطلبی در

ص:۱۵۲

۱- آیتی، محمدابراهیم؛ تاریخ پیامبر اسلام؛ دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۶۶. صص متعدد.

۲- مطهری، مرتضی؛ حماسه حسینی، انتشارات صدرا، تهران، ۱۳۶۴، صص متعدد.

۳- خوش نیت، سید حسن؛ و، نواب صفوی، سید مجتبی؛ صص متعدد.

۴- توکلی، یعقوب؛ اسلام گرایی در مصر، نشر حدیث، تهران، ۱۳۷۴، صص متعدد.

ایران آورده است که مقوله شهادت طلبی در اثر تعارض میان سنت و مدرنیسم و مهاجرت جوانان جویای کار به شهرها و رؤیت تعارض فرهنگ مدرن پهلویها و فرهنگ سنتی جامعه ایرانی بوده است؛ ما در اصل تئوری مدرنیزاسیون که به عنوان علت وقوع اعتراض و انقلاب تلقی شده سخن بسیار داریم تا چه رسد به اینکه تئوری مدرنیزاسیون بتواند مقوله شهادتطلبی فداکارانه مخالفان فداکار رژیم پهلوی را توجیه و تفسیر نماید.

معذلک نوع نگرش فرهنگی و عقیدتی و جهان بینی در انتخاب رویه فداکارانه و چگونگی روبرو شدن با آن بسیار مؤثر است. چنانچه یک مارکسیست در مقوله روبرو شدن با مخاطرات ناشی از مبارزه سیاسی و بن بست نهایی زندگی، دیدگاهی کاملاً متفاوت از یک انقلابی مسلمان خواهد داشت. چرا که یک مسلمان با فرض پذیرش مقوله شهادت آن را بن بست زندگی نمی داند بلکه آغازی جدید، فرح بخش و سرورآفرین تلقی می کند و غالب فداکاران مسلمان در

مواجهه با اعدام ناشی از عمل سیاسی فداکارانه چنین بوده اند.(۱)

۲. وضعیت اقتصادی

موقعیت اقتصادی گروه های مخالف یک حکومت تأثیر بسزایی در مخاطره پذیری آنان دارد. گروه های انقلابی که گرایشات فداکارانه هم دارند و در فرض همانندی فرهنگی به لحاظ موقعیت اقتصادی خویش از تفاوتهای جدی در نوع تکامل رویکرد انقلابی برخوردارند. همانطور که در مثال فعالان مخالف آورده ایم گروه های سیاسی که به لحاظ اقتصادی تحولپذیرترند به هنگام مواجهه از ریسک پذیری کمتری برخوردارند و به عبارتی، روحیه محافظه کارانه بیشتری از خود بروز می دهند و بی سبب نیست که گروه های سیاسی که عمدتاً از میان طبقات دانشجویان و یا طلاب و کارگران بر می خیزند مخاطره پذیری بیشتری نسبت به سایر گروه ها نظیر تجار، مهندسان، اساتید دانشگاه ها دارند. در حالی که

ص:۱۵۳

۱- عراقی، مهدی؛ ناگفته ها، نشر رسا، تهران، ۱۳۷۰، ص ۹۶.

اگر یک تجزیه – تحلیل آماری از کسانی که در حوادث مبارزات سیاسی آسیب دیده اند بنماییم به خوبی روشن خواهد شد که کسانی که دارای وضعیت اقتصادی بهتری هستند در عین باورمندی فداکارانه از ریسک پذیری و خطرپذیری کمتری برخوردارند.

۳. وضعیت اجتماعی

بررسی موقعیت اجتماعی افراد و اعضاء گروه ها نیز در نوع عملکرد فداکارانه آنها

مؤثر است. کسانی که در شرایط اجتماعی نامساعد و اهانت آمیز زیست می کنند و در عین حال نگرش فداکارانه نسبت به موقعیت سیاسی دارند قهرآمیزتر و با خشونت جدی تری وارد فعالیتهای انقلابی می شوند. کارگران تحت فشار کارفرمایان و دانشجویان، تحت فشار امنیتی پلیس، صرفنظر از موقعیت اقتصادی از زمینه بیشتری در جهت فداکاری برخوردار هستند. همچنین مقطع سنی نیز در نوع گرایشات و تمایلات انقلابی بسیار مؤثر است و بی سبب نیست اکثر نیروهای فداکار انقلابی از میان نیروهای جوانتر بوده اند. همچنان که کارگران در میان اقشار عادی جامعه و مهندسان در میان اقشار تحصیلکرده بیش از سایرین سیاسی می شوند. به همین میزان، تجار و خرده مالکان در میان اقشار عادی و پزشکان در میان گروه های تحصیلکرده فاصله بیشتری با فعالیتهای فداکارانه دارند.

نقش محوری مخالفان فداکار در حرکتهای انقلابی

اشاره

مخالفان فداکار یک حکومت، محور اصلی مخالفت با یک سیستم حکومتی به شمار میآیند. شاید این سئوال مطرح شود که در صورت حضور نحله های مختلفی از مخالفان فداکار در یک حرکت اجتماعی، نقش محوری را چگونه میتوان سنجید؟ این ایراد وارد است. چرا که در همه انقلابها و جنبشها، طیفهای مختلف اصرار دارند تا اثبات کنند که آنان نقش محوری اصلی را داشته اند.

ص:۱۵۴

ما در اینجا در صـدد اثبات موضع بهخصوصـی نیستیم، ولی جـدالهای جدی بر سـر برخی مسائل همچنان حل نشده باقی مانده انـد: جـدال بر سـر اینکه انقلاب دقیقـا در چه مقطعی آغاز شـده است؟ چه کسانی در مبارزه مسـلحانه پیشـگام بوده انـد؟ چه کسانی بیشترین شـهید را در جنبش انقلابی داده انـد؟ رهبران و الگوهای انقلاب چه کسانی بوده انـد؟ چرا گروه های دیگر از نبرد مسـلحانه اسـتنکاف ورزیدنـد؟ چه کسانی حبس و تبعیـد بیشتری متحمل شدنـد؟ و یا اینکه چه کسانی در شـرایط بعـد از پیروزی، انقلابی تلقی می شوند و یا ضد انقلاب دانسته می شوند؟

هر جبهه یا گروهی تلاش میکنـد تا ثابت نمایـد که پانـدول حرکت انقلاب در دست آنان بوده است و محور حرکات انقلابی آنها بوده اند.

مطـالعه آثار اسـلام گرایان و چپ گرایان و ملی گرایان نشان میدهـد هر کـدام در صددنـد تا خود را علت اصـلی وقوع حادثه انقلاب معرفی کنند و دیگران را محورها و علل فرعی انقلاب بنمایانند.

از سوی دیگر، بسـیار قابل توجه است که بدانیم برخی، همانند پهلویها، به دنبال شناسایی مقصر وقوع انقلاب و معرفی آن بوده اند. جالبتر آن که، شـخص محمدرضا پهلوی در گفتگوهای بسیاری از جمله گفتگو با میشل پویناتسکی نماینده دولت فرانسه، سیاسـتهای ترقی خواهانه و رشـد مـدرنیسم و فرآینـد مدرنیزاسـیون را عامل این حرکت انقلابی معرفی می نماید. چرا که مردم سنتزده ایران قدرت تحمل پیشرفت و مدرنیته را ندارند و به همین خاطر مدرنیزاسیون را بالا آورده و پس زده اند.

همین اظهـارات محمـدرضا پهلـوی، درگفتگوهـایش بـا میشـل پویناتسـکی، ویلیـام سولیوان، سـفیر آمریکـا در تهران و آنتونی پـارسونز، سـفیر انگلیس در ایران، در خـاطرات و گزارشـات آنهـا منعکس گردیـده و نهایتاً توسط دانشـمندان علوم سیاسـی و تاریخ، در قالب تئوری مدرنیزاسیون صورتبندی شده است.

در اینکه مخالفان فداکار یک حاکمیت (صرفنظر از گرایشات آنها) محور و پایه های اصلی مخالفت و رهبری مخالفان هستند، تردیدی نیست. اما برای فهم این واقعیت که کدام یک از کانونهای مخالفت فداکارانه کانون اصلی مخالفت

هستند باید به چند اصل عمده توجه داشت که مخالفان فداکار باید واجد مراتب آن باشند. این اصول عبارتاند از:

۱- نفی کامل حاکمیت؛

۲- پذیرش تعامل در حکومت و یا نفی آن؛

۳- تحلیل راه های برون رفت از شرایط حاکم؛

۴- ارائه استراتژی تخریب نظام و عملیاتی کردن آن؛

۵- ارائه استراتژیهای تأسیس نظام جدید و عملیاتی نمودن آن.

۱. نفی کامل حاکمیت

همانطور که گفتیم تعارض میان مخالفان فداکار و حاکمیت که به نفع آن حاکمیت منتهی می شود؛ در ابتدا ممکن است به صورت نفی بخشهایی از حاکمیت ظهور کند. کما اینکه ملی گرایان و نهضت آزادی در ایران و بخشی از حزب توده (جناح اسکندری) به نفی کانونهای خشونت رژیم پهلوی، نظیر ساواک و آزادی بیان و آزادی انتخابات باور داشتند و درخواست جدی آنان نیز اصلاح همین بخش از حکومت بوده است. آنها به هیچ روی معتقد به تغییر حاکمیت نبوده، بلکه خواستار تعدیل حاکمیت بوده اند. بنابراین، مخالفان خواستار تعدیل حاکمیت، آن هم در ابعاد سیاسی داخلی به نفی کامل حاکمیت نمی اندیشیده اند. همچنین رهبران نهضت ملی شدن صنعت نفت، چه مرحوم آیت الله کاشانی و چه مرحوم دکتر مصدق و یا حزب توده، هیچ کدام به نفی حاکمیت پهلوی و سلطه انگلستان بر ایران نمی اندیشیدند. این مسئله مجازات سختی را در پی داشت و بی سبب نبود که وقتی دکتر سیدحسین فاطمی طی سخنرانی در میدان جلالیه تهران، در روز ۲۵ مرداد، سخن حذف شاه از سلطنت را مطرح کرد، فوراً دیگر دوستان ملی گرا و کابینه اعلام کردند که منتظر بازگشت اعلیحضرت هستند. به همین خاطر بعد از کودتا فدائیان اسلام و فاطمی مورد مجازات شدید حاکمیت قرار گرفتند و تیرباران شدند؛ ولی بقیه سیاستمداران با کمی آزار و حبس و تبعید روبرو گردیدند.

ص:۱۵۶

در سالهای بعـد معتقدان به تغییر نظام سیاسـی و نفی کامل حاکمیت پهلوی با اتهامات سـنگینی همانند اقدام علیه امنیت ملی و «مبـارزه علیه خانـدان جلیله سـلطنت» و ... در دادگـاه هـای نظـامی محکوم گردیدنـد و در زنـدانهای ساواک و کمیته مشترک ضدخرابکاری با شکنجه های سخت روبرو شدند و نهایتاً دیوار اعدام را با خشنترین نوع برخورد حاکمیت متحمل شدند.

۲. پذیرش تعامل و همکاری و تبعیت از قوانین

بسیاری از مخالفان حکومتها در داخل سیستم حکومت عمل می کنند و عضوی از

مجموعه حـاکمیت هسـتند. بحث الحـاق و عضو مجموعه سازمانی یک حاکمیت بودن از مسائل محوری در مباحث سیاسـی و انـدیشه سیاسـی است. اینکه تعامل و همکاری با حاکمیت باشـد یا نباشـد، به انـدیشه و دیدگاه افراد نسـبت به حاکمیت بر می گردد.

مـا خواه نـاخواه، یـا پـذیرای حاکمیت هستیم و یا نافی آن. اگر نافی بودیم آیا اصل کار برای حاکمیت را می پـذیریم یا خیر؟ یعنی ضـمن نفی عقیـدتی خویش با حکومت همکاری می کنیم که به تعبیر شـیعه این مسـئله «تقیه» نامیـده شده است. در طول تاریخ شیعه بسیاری از چهره های برجسته از مخالفان با حکومت بنی امیه و بنی عباس همکاری می کردند. چهره برجسته عمل به «تقیه» علی بن یقطین بود که در اوج قدرت خلافت اسلامی در زمان هارون الرشید که قطعاً از نیرومندترین خلفای عباسی و جهـان اسـلام بوده، صـدراعظم آن حکومت بود و در عین حال، یک شـیعه پیرو امام موسـی بن جعفر(ع) هم بود. نمونه دیگر، همکاری خواجه نصیرالدین طوسی با هلاکو خان است. ولی باید توجه داشت که همیشه مقوله تعامل و همکاری در قالب تقیه نیست. بسـیاری از مخالفان حسب ضـرورت زندگی و مقتضیات شغلی تن به همکاری می دهند. تعبیر مرحوم دکتر شریعتی در خطـابش به دانشـجویان مخـالف رژیم پهلوی که آنان را در پی فارغ التحصـیلی همکاران سازمان حکومتی می دانـد، در خور اهمیت است.

ص:۱۵۷

۳. تحلیل ضرورت برونرفت

اقدام در مسیر اثباتِ این واقعیت توسط مخالفان یک حاکمیت که ضرورت حیاتی جامعه خروج از شرایط حاکم است، گام مهمی در جهت انقلابیگری و تغییر ساختار سیاسی حاکم است. اگر به تجزیه و تحلیل شرایط سیاسی کشورها و بحران سیاسی و منازعات شخصیتهای سیاسی با حاکمیتها بپردازیم شاهد خواهیم بود که بسیاری از مخالفان و ناراضیان سیاسی با حاکمیتها مبارزه می کنند به صرف آن که مبارزه یک وظیفه است و نه راهی برای برون رفت از وضعیت حاکم.

آیت الله خامنه ای در یک مصاحبه رادیویی در اواسط دهه ۱۳۶۰ اظهار داشته بودند که ما به مبارزه علیه ظلم و ستم به چشم یک وظیفه می نگریستیم و تا سال ۱۳۵۶ تصوری جدی از امکان شکل گیری حکومت اسلامی نداشتیم و این حضرت امام بود که ما را به سوی راه جدیدی رهبری کرد.

به همین صورت در اواخر پائیز سال ۱۳۵۷ به هنگامی که مهندس بازرگان و کریم سنجابی در پاریس به ملاقات امام خمینی رفتند، اصرار داشتند حال که شرایط مناسب شد و شاه تضعیف شد؛ با طرح موضوع محدودیت جانشینان شاه انتخابات آزاد و آزادی مطبوعات را خواسته تا از این طریق به پاره ای از اهداف خود برسیم.(۱) اما امام خمینی تأکید کردند که: «به فکر تشکیل دولت باشید و هنگامی که آمدم انتخابات ... و سایر امور انجام خواهد شد.»

با این توضیحات روشن است آن دسته از مخالفان که برای تغییر شرایط حاکم و ضرورت خروج از وضعیت موجود تلاش دارند و به صرف تغییر می اندیشند گامهای جلوتری از اهداف سیاسی را در نوردیده اند. البته این درست است که در بسیاری از موارد، انقلابیون به «ضرورت تغییر شرایط» رسیده باشند، ولی از آنجایی که به راه حل آلترناتیو نرسیده اند ممکن است بر ضرورت برون رفت تأکید نکنند. به عنوان نمونه شهید حاج مهدی عراقی از هدایت کنندگان تظاهرات پانزده خرداد و از هادیان ماجرای ترور حسنعلی منصور می گوید:

۱- شورای انقلاب و دولت موقت ...؛ نهضت آزادی ایران، شهریور ۱۳۵۹، ص ۲۰.

البته این درست است که ما می توانستیم شاه را نیز از میان برداریم ولی چون تشکیلات لازم برای قبضه حکومت را نداشتیم ترجیح دادیم در شرایطی شاه زنده بماند ولی کشور را به [آغوش] حزب توده که با تشکیلات و نیروی انسانی آماده بود نیندازیم. به همین خاطر ابتدا حسنعلی منصور نخست وزیر را به عنوان هدف و آماج بعد از تبعید حضرت امام انتخاب کردیم و هدف قرار دادیم.(۱)

طبیعی است بسیاری از مخالفانی که در برابر یک وضعیت کاملاً نامطلوبی قرار دارند و با آن مبارزه می کنند، پیش بینی روشنی از شرایط جدید نداشته باشند. یعنی فضای سیاسی و نظم سیاسی بهتری را در تلقیهای خویش از مسائل نداشته باشند. چهره های برجسته سیاسی و مبارز در ایران مانند دکتر محمد مصدق، آیت الله سیدابوالقاسم کاشانی بهرغم مبارزه با استبداد داخلی و نفوذ خارجی طرحی برای تغییر شرایط حاکم بر کشور به طور منسجم ارائه نکردند و اساساً موضوع تغییر شرایط و برون رفتن از نظام سیاسی «انگلیسی ساخته» را در هیچجا و یا اثری مطرح نکرده اند. اما هر دو از مبارزان اصیل و برجسته علیه استعمار انگلیس بودند و ضربات کاری به آن زدند و جالب اینکه در هر موردی که سخن از تغییر شرایط و نظم سیاسی به میان می آمد هر دوی آنان در برابر آن مقاومت می کردند و خود را موظف به دفاع از حفظ وضع موجود می دانستند. چه آیت الله کاشانی و چه دکتر مصدق در برابر فدائیان اسلام که طرح حکومت اسلامی را مطرح کرده بودند، ایستادند. دولت دکتر مصدق در برابر شعار و طرح عزل شاه و تغییر نظام سیاسی به جمهوری که توسط دکتر سید حسین فاطمی مطرح شده بود، این سخن را برنتابید و آن را نفی کرد. همانطوری که در ۲۵ مرداد ۳۲ پس از فرار شاه و خلاء قدرتی که به وجود آمد دولت دکترمصدق بر بازگشت مجدد «اعلیحضرت» تأکید کرد. چرا که حفظ سلطنت را برای حفظ وحدت ملی و نظام و انتظام امور کشور ضروری و حیاتی می دانستند.

موارد مشابه در طول تاریخ ایران و جهان بیشمار است و گروه مبارزان و مخالفان فاقد پیشنهاد جدید کم نیستند و بسیارند رهبران سیاسی که به اعتبار

۱- عراقی، مهدی؛ همان، مأخذ، ص ۸۶.

فقدان پیشنهاد جدید و ارائه طرح ضرورت برونرفت به تحمل همان وضعیت تن در داده و از مخاطرات تغییرات در نظم سیاسی و اجتماعی احتراز می کنند و این نه از سر رضایت و پذیرش بلکه از سر ناگزیری و عدم تحمل و پذیرش مخاطرات ناشی از تغییرات ناخواسته است.

شاید بسیاری از مجادلات تاریخی در مورد شخصیتهای مذهبی و سیاسی معاصر با فرض فوق خاتمه یابد.

مسئله اثبات «ضرورت برون رفت» از شرایط حاکم، از نکات بسیار مهم و پیش درآمد یک تحول سیاسی است. اثبات «ضرورت برون رفت» و تغییر وضع حاکم امری بسیار مهم و مشکل است. چرا که فرض خروج باید با ادله اقناع کننده مبنی بر بهتر شدن شرایط آتی همراه باشد. به عنوان نمونه کتاب کشف الاسرار امام خمینی متنی است در خصوص ضرورت تحول و خروج از شرایط حاکمیت غیرالهی و فساد دستگاه پهلوی اول و صغارت و بلاهت حاکمان در دوره پهلوی دوم به سال ۱۳۲۲؛ و یا آن که کتاب «معالم فی الطریق» سید قطب در مصر و آثار خوزه مارتی را در جریان انقلاب اول کوبا می توان از این دست دانست.

در محتوای اکثر متون سیاسی مخالفان رژیم پهلوی در دوره های قبل از انقلاب اسلامی و یا هر انقلاب دیگری، به موضوع ضرورت برونرفت توجه کافی شده است. ضرورت برونرفت معطوف به شرایط سیاسی و اقتصادی و اجتماعی و فرهنگی و غیرقابل تحمل و ظالمانه بودن شرایط حاکم است. مطالعه زندگی تک تک سیاسیون و انقلابیونی که به مبارزه سیاسی فداکارانه کشیده شده اند نشان می دهد که به دلایل مختلف به چنین نتیجه ای رسیده اند. هر چند ممکن است پذیرش این ضرورت در میان روحانیون فرهنگی و مذهبی استقلالخواهانه، و در میان دانشجویان آزادی جویانه و استبدادستیزانه و در میان کارگران عدالتخواهانه و معطوف به ظلم و نابرابری اقتصادی و در میان نظامیان تبعیضانگارانه بوده باشد و یا آنکه ترکیبی از هر کدام، ولی به طور کلی، هر کدام از طیفها خواه ناخواه به مرحله ضرورت تغییر وضعیت حاکم رسیده باشند، ضمن آن که این باور ممکن است تدریجی و در طول زمان بوده باشد و یا دفعی و

ناگهـانی. چرا کـه در صـورت اول ممکن است از طرف حـاکمیت اوضـاع قابـل کنـترل باشـد، ولی به خـاطر اتفاقـاتی از قـبیل خونریزی گسترده، به طور ناگهـانی اوضاع به ضـرر حاکمیت تغییر نمایـد و به خاطر یک جنایت گسترده جمعیت قابل توجهی از هواداران و بی طرفهـا نسـبت به حکومت را به جمع ناراضـیان و مخالفان سوق دهـد. به عنوان نمونه جشن هنر شـیراز، انتشار مقاله رشـیدی مطلق، حادثه سینما رکس، زلزله طبس و کشتار هفده شهریور ۱۳۵۷ حوادثی بودند که به طور تدریجی و دفعی جمع بسـیاری را در خصوص ضرورت برونرفت از شرایط حاکم بر ایران قانع نمودند. زیرا این حوادث شکاف میان حکومت و بخشهایی مختلف جامعه را به شدت تعمیق نمود.

استراتژی تخریب

نیروهای فداکار مخالف یک نظام سیاسـی پس از اقناع در خصوص ضرورت برونرفت با سئوال جدیدی مواجه می شوند و آن اینکه، حال که می بایست از شرایط حاکم خارج شوند «چه باید کرد؟»

سئوال «چه باید کرد؟» پرسـش مشترک همه گروه های معتقد به ضـرورت تغییرنظام سیاسی در شرایط غیرقابل تحمل است. به بیان دیگر، یک سازمان مخالف سیاسـی فداکار می بایست چگونگی عملیات تغییر نظام سیاسی را ارائه نماید و به همین خاطر است تئوریسـینهای چپگرا نظیر «لنین»، مـائوتسه تونـگ، ژنرال جیـاپ، ارنسـتو چه گوارا ، کـارلوس مارگلا و رژی دی بره، در خصوص استراتژی تخریب و جنگهـای انقلابی دیـدگاه های مختلفی دارنـد و از این حیث مورد توجه بسـیاری از انقلابیون در کشورهـای مختلف جهـان سوم بوده انـد. همین مسـئله در میـان گروه های مبارز مصـری اعم از «اخوان المسـلمین»، «جماعات الاسلامیه»، «التکفیر و الهجره» مورد بحث جدی قرار گرفته است و به عنوان نمونه «الجهاد فریضه الفائبه»، «جهاد وظیفه فراموش شده»[(۱)](#) دقیقاً یک اثر در

ص:۱۶۱

۱- فرج، محمد عبدالسلام؛ الجهاد فریضه الفائبه؛ قدس ۱۹۸۲، ص متعدد.

خصوص ضرورت برون رفت و الگوی استراتژی تخریب نظام سیاسی حاکم با پشت کردن به اندیشه سیاسی و مفروضات تاریخی اهل تسنن است و یا آنکه کتاب «مبارزه مسلحانه استراتژی و تاکتیک» اثر مسعود احمدزاده را می توان از این آثار اما با نگاه چپگرایانه دانست. مطالعه در مورد هر انقلابی این مدل را به ما خواهد داد.

نکته جالب توجه در خصوص استراتژی تخریب امام خمینی آن است که رویه و استراتژی ایشان به دلیل آن که برگرفته از اصول و روشهای مطروحه تخریب نظام سیاسی معمول در جهان آن روز نبوده است و علیرغم تأکید بسیار مخالفان رژیم پهلوی و حتی دوستان نزدیکش در اتخاذ استراتژی مبارزه مسلحانه، به این روش تن در نداد و به رویه مبارزه مسالمت آمیز فرهنگی و آگاهی عمومی و حضور فعالانه مردم و جنگ روانی با نظامیان در مبارزه تأکید داشت؛ سبب شد که دستگاه اطلاعاتی رژیم پهلوی و سیا و موساد در مورد استراتژی تخریب امام دچار فقدان درک درست گردند و علیرغم همه گونه تحقیقات نتوانند به یک الگوی منسجم در برخورد با ایشان برسند و عمده هم خود را مصروف گروه هایی نمودند که عملاً تعداد محدودی از مخالفان بودند و با زیر بناهای واقعی جامعه ایران ارتباط و پیوند قابل توجه و مؤثری نداشتند.(۱)

استراتژی تخریب نظام سیاسی دقیقاً همانند استراتژی نبرد و یک جنگ تمام عیار نیاز به تدوین سازماندهی و مهمتر از همه اختفاء در روش و واکنش دارد و نخ نما شدن استراتژی تخریبی یک جریان مخالف سیاسی سبب ارائه الگوهای ضداستراتژی خواهد شد و پیروزی عملیات انقلاب را با توقف مواجه خواهد کرد.

یکی از نکات بسیار مهم درباره انقلاب اسلامی، فقدان درک درست از مواضع امام خمینی و عکس العملهای متقابل ایشان توسط دستگاه اطلاعاتی و سیاسی و امنیتی است. به طوری که، تلاش گسترده وزارت امور خارجه آمریکا، سیا، دربار پهلوی و ساواک برای کشاندن امام به مواضع شناخته شده به هیچ

۱- دلانوا، کریستین؛ ساواک، عبدالحسین نیک گر، طرح نو، تهران ۱۳۷۱، صص ۶- ۲۵۴.

روی، قرین توفیق نبوده است. اگر انقلاب اسلامی و استراتژی و تاکتیکها و مواضع امام خمینی را از حیث مقابله و تقابل با تاکتیکهای رژیم پهلوی و آمریکا مورد مقایسه و ارزیابی قرار دهیم، به خوبی درمی یابیم که هوشمندی و فراست استراتژیک امام خمینی در مواجهه با آمریکا و شاه بسیار اعجاب آور و فراتر از دریافتهای مجموعه سیاسی حاکم بر ایران و ایالات متحده بوده است.

مصاحبه های مختلف امام خمینی در زمانی که در عراق و پاریس بوده اند به خوبی حکایت دارد که آینده دور استراتژی و روش عملیاتی خود را علنی نمی کردند. به همین سبب، در خصوص گروه های چپ در ایران که هیاهوی نبرد مسلحانه را مطرح می کردند، تعبیر «چند بچه» را به کار برده اند. در مصاحبه با خبرگزاری رویتر به تاریخ ۲۵ آبان ۱۳۵۷ در خصوص احاطه استراتژی مارکسیستها بر ایشان فرموده اند:

اصولاً ـ ما گروه هایی که دارای پایگاهی در بین مردم باشند به عنوان گروه و یا گروه های مارکسیستی نمی شناسیم و وجود هم ندارد. چند نفر بچه را بگذارید کنار که آنان نه تنها از جامعه ایران شناختی ندارند بلکه هنوز بیش از دو سه کتاب هم مطالعه نکرده اند. می بینید که چگونه شاه از این عده در قالب حمله، طرفداری می کند، می بینید که از چند بچه چیزی ساخته اند. نهضت ما عمیقاً مذهبی است و نفوذ معنوی آن به حدی است که دنیا از آن وحشت کرده است.(۱)

جالبتر آنکه امام خمینی هیچگاه مشخص نکردند آیا به عنوان مرجع تقلید اعلام جهاد خواهند کرد یا خیر و همیشه مسئله را متوقف بر مقاومت ارتش و یا کشتار مردم و یا طولانی شدن حوادث می کردند. این مسئله همانند شمشیر داموکلس بالای سر سیاستمداران کاخ سفید و سران رژیم پهلوی مانده بود که قدرت تصمیم گیری را از آن سلب میکرد. به عنوان نمونه وقتی که در هشتم آذرماه/ نوامبر ۸ ، خبرنگار نروژی از ایشان پرسید: در صورت سقوط شاه آیا حضرت آیت الله به ایران باز می گردید و دولت جدیدی تشکیل خواهید داد؟

۱- طلیعه انقلاب اسلامی، مجموعه مصاحبه های امام خمینی، نشر دانشگاهی تهران، ۱۳۶۲، ص ۱۳۴.

بعضی ها در ایران معتقدند که قبل از سقوط شاه به ایران باز می گردید؟ نظر حضرت آیت الله چیست؟ امام پاسخ داد: «من هر وقت صلاح بدانم به ایران باز می گردم چه قبل از سقوط شاه باشد و چه بعد از سقوط او.»(۱)

در ۱۵ دی ماه ۱۳۵۷ خبرنگـار تلویزیون آلمان از امام پرسـید: اکنون که شاه قبول کرده است که برود. آیا دعوت بختیار را در مورد بازگشـتن به ایران قبول خواهیـد کرد؟ امـام خمینی فرمودنـد: «من هر وقت مقتضـی بـدانم، خودم به ایران خواهم رفت و رفتنم متوقف بر دعوت کسـی نیست چه دعوت بشود یا نشود.»(۲) و یـا هنگامی که خبرنگار «اروپ ان» در ۲۵ دی ماه از امام در خصوص اعضاء شورای انقلاب اسـلامی پرسـید که آیا از مذهبیون هستند یا اشخاص عادی؟ امام اظهار داشت: «بعداً اعلام می شـود». یـا در برابر ایـن سـؤال کـه چـه وقت و تحت چه شـرایطی به ایران بازخواهیـد گشت: «اظهـار داشـتند: بایـد مطـالعه شود.»(۳) این در حالی بود که امام هفـده روز بعـد در ایران بودند و عظیم ترین مهاجرت و اسـتقبال تاریخی در هفده روز بعد اتفاق افتاد.

تأکیـد امـام به عنـوان تئوریسـین و فرمانـده عملیـات انقلاـب بر الگوهـایی که خود پـایه گـذاری کرده و مبـدع آن بوده است؛ الگوهایی که حـداقل در آن زمان قابل مقابله نیز نبوده انـد؛ نظیر سـیاست گل در برابر گلوله، برادری ارتشـیان، عملیات جنگ روانی و جذب نیروهای نظامی و فتوای خروج از پادگانهای نظامی و ضـرورت پرهیز از آلوده کردن دست سـربازان و ارتشیان به خون مردم؛ عملاًـ پایگـاه اصـلی قـدرت رژیم پهلوی را از دست آنان خارج ساخت و بحران تصـمیم گیری عملیاتی را وارد کـاخ سـفید و به تبع آن کـاخ نیـاوران و سـتاد ارتش و ساواک و دولتهای موقت نمود. این در شـرایطی بود که علیرغم تحمیل بحران از دست دادن پایگاه نظامی و قـدرت سیاسـی، نیروهای مختلف ملت اعم از مخالفان فداکار و فعال و عادی و ناراضـیان را در جهت مخالفت با حکومت پهلوی بسیج

۱- همان مأخذ، ص ۱۵۱.

۲- همان مأخذ، ص ۳۲۹.

۳- همان، ص ۲۴۷.

نمود.

استراتژی عملیاتی امام خمینی توانست نیروها و حامیان فداکار متقاعد شده رژیم پهلوی را از اراده فداکاری تخلیه نماید. ضمن آنکه سبب شد کسانی که در طول دهه های گذشته با اعمال خشونت مرتکب جنایاتی شده بودند خود را در معرض مجازاتهای سخت ببینند. این «فداکاران متقاعد شده غیر معقتد» هیچ دلیلی بر تداوم مبارزه و فداکاری مجدد نمی دیدند. لذا جدی ترین حامیان خشن رژیم پهلوی نظیر عوامل برجسته ساواک و ارتش نظیر ارتشبد اویسی، طوفانیان و ثابتی میدان مبارزه را خالی و به خارج گریختند و حامیان فعال نیز دلیلی بر تداوم حضور خود نمی دیدند(۱). لذا دربار پهلوی در ایام انقلاب خلوت ترین دستگاه سیاسی یک صد سال اخیر بوده است(۲). از سوی دیگر حامیان عادی رژیم پهلوی به تعبیر مردم «شاه دوستها» حرفی برای گفتن نداشتند.

به همین خاطر ما معتقدیم استراتژی تخریب نظام سیاسی امام خمینی (با عنایت به علل نارضایتی مردم ایران از رژیم پهلوی) سبب شد توازن قوا در میان حامیان رژیم پهلوی (اعم از فداکار - فعال - عادی) و مخالفان فداکار و فعال و عادی رژیم پهلوی به نفع مخالفان به طور جدی تغییر یابد. این تغییر توازن قوا در حد توازن کمی نابرابر نبوده است، بلکه عملاً چیزی از نیروی حامیان رژیم پهلوی را بر جای نگذاشت. جز اقلیت ناچیزی که اگر اراده سرکوب و مقابله نیروی انقلاب را داشتند فاقد ابزار آن بودند.

فرار گسترده سربازان، درجه داران و افسران از پادگانها و مراکز نظامی و همکاری نظامیان سطوح میانی با نیروهای انقلاب که البته مخاطرات بسیاری را در پی داشت، به ناگهان در میان نیروها و حامیان موظف به فداکاری رژیم پهلوی، موج و خیزش قابل توجهی از مخالفان فداکار رژیم پهلوی و حامیان انقلاب رویش کرد. بسیاری از افسرانی که فرمان شلیک گلوله به سمت تظاهرکنندگان را می دادند واقعاً نمی دانستند که خود اولین هدف شلیک سربازان

ص:۱۶۵

۱- نراقی، احسان؛ انقلاب ایران به روایت بی. بی. سی - ص ۳۱۹.

۲- همان، ص ۲۷۹.

هستند و یـا مردم تظـاهر کننـده؟! در موارد بسـیاری نیز چنین اتفاق افتاده است. از مشـهورترین حادثه از این دست می توان به ماجرای حمله به نهارخوری افسـران لشکر گارد در پادگان لویزان، توسط سرباز شهید ناصرالدین امیدی عابد و استوار سلامت بخش؛ و یا حمله سرباز حسن فرداسدی به رئیس شهربانی جهرم اشاره کرد.

در تجزیه و تحلیل علل سـقوط رژیم پهلوی باید به واقعیت تغییر بارز توازن حامیان فداکار - فعال و حامیان عادی رژیم پهلوی اشـاره کرد. حامیان فـداکار عملاً منفعل بوده انـد و جز یک تظاهرات کوچک دفاع از قانون اساسـی در زمان بختیار نتوانسـتند کاری انجام دهند.

درخصوص تجزیه - تحلیـل علـل ریزش نیروهای نظامی و حامیان فـداکار رژیم پهلوی بایـد به چنـد واقعیت عمـده توجه کرد. نخست آن که حامیان رژیم پهلوی در دو طیف عمده بودند:

۱. حامیان فداکار غیرنظامی؛

۲. حامیان فداکار نظامی.

۱. حامیـان غیرنظـامی: در میـان حامیان فـداکار غیر نظامی رژیم پهلوی آنها که در جریانی کودتای ۲۸ مرداد به حمـایت رژیم پهلوی برخاسته بودند می توانند مورد توجه واقع شوند و البته سایر حامیان غیرنظامی به نوعی تابع این مجموعه هستند.

به واقع، کسـانی که در ۲۸ مرداد ۳۲ به حمایت جـدی از رژیم پهلوی و شاه برخاسـتند و با تظاهرات خود باعث سـقوط دولت دکتر مصدق شدند به زعم جمله مورخان از میان عناصـر بدنام جامعه بوده اند. بدنامانی که وقتی سـتاد ارتش به موجب دستور شخص شاه برای دادن نشانهای تقدیر به آنها مأمور شده بود، رسـماً به دربار اعلام کرد، دادن هرگونه نشان و مدال به این عده موجب وهن نظام سـلطنت خواهـد شـد. چرا که عمـده آنها چاقوکشان و عناصـر تبهکار اجتماعی بودند(۱) و هر کـدام سوابق متعدد قضایی - جنایی در دستگاه های قضایی و انتظامی

۱- سرشار، هما؛ خاطرات شعبان جعفری، نشر آبی، تهران ۱۳۸۱، اسناد ضمیمه.

داشتند. عناصری چون شعبان جعفری، پری آژادن قزی، ناصر جگرکی و الوات تابع آنها لمپنهایی بودند که به خاطر روحیه ماجراجویی خود و دریافت نقدی و مهم تر از همه نوعی «مهم شدن ناگهانی در اجتماع» که برای این طیف بسیار اهمیت داشت، سبب شدند تا رژیم پهلوی با حمایت آمریکا مجدداً سرپای خود بایستد.(۱)

این جمعیت در میان جامعه ایران فاقد هرگونه اعتبار اخلاقی و اجتماعی بوده اند و اتفاقاً بهره مندی رژیم پهلوی از این نوع افراد از حامیان فداکار، خود به خود، سبب کاهش اعتبار اخلاقی و سیاسی در جامعه ایران شد. بسیاری از این چهره های غیرنظامی حامی حاکمیت با بهرهمندی از فرامین زمینداران بزرگ، به نوعی در برقراری سایه وحشت رژیم پهلوی مؤثر بوده اند. همچنان که، در جریان شورشهای کارگری و سیاسی نیز مورد استفاده رژیم پهلوی قرار می گرفتند. به عنوان نمونه حمله عناصر رژیم پهلوی به مدرسه فیضیه قم و طالبیه تبریز و استفاده گسترده از چماقداران و افراد محلی، بهره مندی از طوایف کولی در سرکوب تظاهرات، یا بهره مندی از افراد امثال شعبان جعفری به عنوان «جمعیت جوانمردان مبارز» ... همه و همه، سبب ظهور و بروز طیف گسترده ای از «شاهک»های محلی و منطقهای شده بود که در روزگویی و ستم بر مردم بسیار مؤثر بوده اند.

به زعم نگارنده، بسیاری از مردم، به طور مستقیم با سلطه آمریکا و یا ستم و اختناق ساواک و یا تصمیمات حکومتی درگیر نبوده اند. اما با این طیف گسترده از «شاهک»های مختلف که قدرت ستم ورزی بر مردم را داشته و مورد حمایت دستگاه نیز بوده اند؛ به طور جدی درگیری داشته اند. به طوری که یکی از عوامل خیزش انقلاب را می توان در تلاش جدی مردم برای خلاصی از دست آنان به عنوان حامیان فداکار و متقاعد شده رژیم پهلوی، دانست. بی سبب نیست که در جریان انقلاب اسلامی این دسته از افراد به شدت مورد آماج نیروهای انقلابی قرار گرفتند و یا به سرعت خود را مخفی نموده و منزوی شدند.

ص:۱۶۷

۱- همان مآخذ، ص متعدد.

به هر روی، علیرغم تلاش اولیه این طیف از حامیان رژیم پهلوی، آنان برخلاف گذشته نه تنها نتوانستند حمایت مؤثری را سازماندهی نمایند؛ بلکه، توانایی آن را هم نداشتند که حمایتهای بالفعل موجود را نیز به نحو احسن سازماندهی کرده و در جهت حمایت از رژیم پهلوی به صحنه آورند. زیرا، آنان نه بر بستر اعتقادی خاصی تکیه داشتند تا بتوانند توجیه گر اعتقادی فداکاری آنها در برابر واقعیت مخاطرات (حمایت از شاه) بوده باشد و نه توان لازم برای مقابله با موج بسیار گسترده و قدرتمند مخالفان رژیم پهلوی را داشته اند.

اگر ما به این جمع از حامیان غیرنظامی عناصر اداری و سازمانی را نیز بیفزاییم، خواهیم دید وضعیت آنان نیز به همین صورت بوده است. چرا که فقدان اعتبار اخلاقی حاکمیت و حامیان آن از یک سو، و اِعمال رفتار ستم بارانه از سوی دیگر، قدرت جذب نیروهای فداکار را از عناصر غیرنظامی حامی رژیم پهلوی سلب کرد و اتفاقاً همین مسئله یعنی ناتوانی حامیان رژیم پهلوی در حمایت از حاکمیت مورد رضایتشان باقیمانده ابزار قدرت را از دست شاه و حامیانش گرفت. باید توجه داشت که سقوط حاکمیت پهلوی نه به خاطر فقدان توانایی یا از دست دادن اعتبار اخلاقی و سیاسی شاه بوده که در غیر این صورت جایگزینی و تغییر شاه امری آسان و شدنی بود و بدنه حامیان حکومت می توانست با تغییر حاکم رضایت بخشی از مردم را جلب، و مخالفان فداکار را به طور گسترده سرکوب نماید. پروژه ای که دکتر برژینسکی با الهام از نظریات کرین برینتون، از آن حمایت میکرد و در صدد اجرای آن بود. اما در این پروژه به این نکته توجه نشده بود که انقلاب در ایران علیه شاهنشاه و دیگر شاهان و شاهکهای کوچکتر محلی و منطقه ای است و شاهان و شاهکها دیگر توان حفظ خود را ندارند تا شاهنشاه را محفوظ بدارند و یا در صورت تغییر شاهنشاه بقیه شاهان و شاهکها یعنی سیستم حامی منافع ایالات متحده، بتواند سرپا بماند.

عدم توجه به این نکته اساسی در ترسیم تاریخ نگاری عصر پهلوی و متوجه نمودن همه امور به شخص شاه و اعضای خانواده سلطنت، محصول دو گرایش عمده در تاریخنگاری معاصر است:

۱. تاریخ نگاری توجیهی پهلویها؛

۲. تاریخ نگاری تجاری و مبتذل عناصر فرهنگی سابق رژیم پهلوی.

در عین حال، باید گفت فقدان توجه کافی به جزئیات حوادث اجتماعی و نگاه سراسربینانه تاریخ نگاران اسلام گرا و انقلابی، این توهم را پیش آورده است که مشکل جامعه ایران فقط با تغییر شاه و حذف ساواک، یعنی اندکی اصلاحات حل می شد و نیاز به تحول انقلابی نداشته است.

۳. حامیان فداکار نظامی: گروه دوم از حامیان رژیم پهلوی نظامیانی بودند که حسب اقتضای حرفه ای خود به حمایت از رژیم پهلوی میپرداختند. هر چند در همه دنیا وظیفه ارتش حفظ و حراست از مرزها و کیان کشور است و در شورشها و نبردهای قدرت غیرمسلحانه داخلی فاقد موضع است، ولی ارتش شاهنشاهی ایران از ابتدا وظیفه حمایت از رژیم پهلوی را بر عهده داشت. اگر به شخصیتهای اولیه سازمان دهنده ارتش برگردیم شاهد همانندی شخصیتهای حامی حاکمیت پهلوی در دوره های مختلف خواهیم بود: بی رحمی، خون ریزی، مردم ستیزی، جهالت و خشونت و در عین حال، اطاعت پذیری از رضاخان و اتکاء واحد به قدرت برتر شخص شاه و داشتن نوعی رفتار همانند با شاه در حوزه نفوذ و قدرت خویش. مطالعه جمعی و یا موردی اسناد و خاطرات به روشنی پرده از واقعیت وجود ده ها و صدها «شاهک» در سطح کشور بر میدارد.

در دوره محمدرضا پهلوی نیز شاهد حضور همین عناصر در ارتش هستیم. نگاهی به لیست افسران ارشد ارتش شاهنشاهی، حکایت از آن دارد عمده افرادی که دارای درجات بالای نظامی بوده اند، از همان ویژگیها برخوردار بوده اند.

در دوره محمدرضا پهلوی نیز وظیفه حمایت از سلطنت بر عهده ارتش گذارده شد. اگر به سازماندهی نیروها توجه کنیم در زمان پهلوی اول از چهار لشکر ایران لشکرهای یک و دو مستقر در تهران، به اضافه نیروهای شهربانی وظیفه حمایت از سلطنت را بر عهده داشتند. یعنی بیش از ۵۰ درصد امکانات نظامی کشور فقط در خدمت حفظ سلطنت بوده است. در زمان محمدرضا پهلوی نیز دو لشکر گارد جاویدان و گارد شاهنشاهی با بیشترین امکانات این وظیفه را بر عهده داشتند. ضمن آن که ساواک نیز به آن افزوده شده و عناصر شهربانی و ژاندارمری نیز در انجام این وظیفه گارد و ساواک را حمایت می کردند.

ص:۱۶۹

بـا ایـن همه، واقعیت درون ارتش چیزی ورای نظامیـان ارشـد بـود. نظامیـان بسـیاری به قصـد حرفه و کسب یـا ارضـای روحیه مـاجراجویی، یـا فرصـت بهـتر برای ادامـه تحصـیل، حس وطن دوسـتی، به ارتش آمـده بودنـد و اقلیت کمی از حامیـان واقعی حاکمیت جذب ارتش می شدند.

در نقطه تعـارض بین مردم و حـاکمیت، تنهـا طیف اخیر میتوانست تن به مخـاطره بدهـد. ضـمن آنکه در طیف اخیر نیز، درجه وفـاداری همگی یکسـان نبـود، و تنهـا افراد معـدودی واجـد آن درجه خلـوص مطلوب بودنـد که آنـان نیز، در درون ارتش و سربازان که به ناگزیر متأثر از تحولات اجتماعی بود، با محـدودیتهای زیادی روبرو میشدنـد. اگر نیروهای ساواک را نیز به این جمع بیفزاییم، به همراه نیروهـای فـداکار غیر نظـامی، اقلیت محـدودی را تشـکیل می داده انـد. البته ممکن است طرح و نقش حامیان دیگر در صـفوف مختلف «نادیده» تلقی شود. ولی موضوع مورد بحث ما حامیان فداکار و فعال مؤثر در شرایط بحرانی و مخاطرهـآمیز است که معمولاًـ موجب ریزش گروه حامیـان عـادی و فعـال می شود و مـا همانطور که آورده ایم در این دوره شاهـد ریزش گسترده حامیـان متقاعـد، متوقع و مجبور رژیم پهلوی در میان نظامیان و حـداقل عـدم رضایت نسـبت به برخورد نظامی با مردم هستیم.

مخلص کلام آنکه، دسـتگاه حـاکمیت پهلوی، پایه های اجتماعی و سازمانی حامی خود را به دلیل آنکه، از ابتـدا هـدف قرار گرفته بودنـد از دست داد و استراتژی تخریب نظـام سیاسـی پهلوی که در عمل به خلع سـلاح روانی نیروهای نظامی منتهی می شـد، سـبب خلع سـلاح نیروهـای حـامی غیرنظامی رژیم پهلوی شـده و عملاً حاکمیت فاقـد هرگونه حامی جـدی باقی مانـد و پروسه تخریب نظام سیاسـی عملاً بدون اتخاذ خشونت گسترده از سوی مخالفان به انجام رسید و حتی درگیریهای روزهای ۲۱ و ۲۲ بهمن به خـاطر بیم از وقوع کودتـا، از سوی باقیمانـده حامیـان فـداکار متقاعـد و متوقع و مجبور رژیم پهلوی و تقابـل دو جانبه نیروها به وقوع پیوست.

ضمن آن که، تعارض داخلی نیروهای نظامی نسبت به حمایت، یا مخالفت، و یا بی طرفی، در قبال تغییر نظام سیاسی، در تقلیل قدرت حامیان رژیم پهلوی

بسیار مؤثر بوده است. خاصه آن که چهره های اصلی و مشهور به حمایت و فداکاری برای رژیم پهلوی در میان نظامیان، نظیر ارتشبد اویسی، طوفانیان از مدتها قبل به خارج از کشور گریخته و یا استعفا داده و مخفی شده بودند(۱) و عده ای نظیر نصیری، هویدا و آزمون نیز به خاطر بدنامی بیش از حد کنار گذاشته شده و یا زندانی گردیدند.(۲)

نکته دیگر در خصوص حامیان فداکار رژیم پهلوی اینکه، روحیه خاص محمدرضا پهلوی در عدم پذیرش افراد نیرومند پیرامون خویش و همچنین ضرورتهای خاص حاکمیت یک حاکم دیکتاتور و رقابتهای درونی و سازمانی سبب شده بود که بسیاری از فداکاران رژیم پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد هر کدام به عللی از حکومت جدا شوند. به عنوان مثال ارتشبد عبدالله هدایت متهم به سوءاستفاده مالی شد و دستگیر و زندانی گردید، سپهبد زاهدی برکنار و تبعید شد و بسیاری از نظامیان ارشد دیگر هر کدام به صورتی متهم شده و برکنار گردیدند.

سرلشکر بختیار اولین رئیس ساواک نیز به خاطر جاهطلبیهایش برکنار و تبعید و نهایتاً توسط خود ساواک کشته شد. از طرف دیگر سرلشکر محمدولی قرنی، بهعنوان رئیس اداره اطلاعات ارتش، در فکر کودتا و تغییر ساخت دولت افتاد و زندانی گشت و نهایتاً سر از مخالفان فداکار رژیم پهلوی درآورد. در میان غیرنظامیان نیز طیب حاج رضایی که از فعالان روز کودتا بود، به مخالفان رژیم پهلوی و هواداران امام خمینی پیوست و نهایتاً در مقام جدی ترین حامی فداکار امام خمینی در مخالفت با تصمیمات شاه و حاکمیت، به اعدام و تیرباران تن در داد و در ردیف اولین فدائیان و حامیان فداکار امام خمینی ایستاد.

این وقایع، حس فداکاری برای شاه را عملاً در میان بسیاری از نظامیان و غیرنظامیان حلقه حامیان فداکاران رژیم پهلوی کاهش داد و مهمتر اینکه وضعیت فسادآلود (فساد اخلاقی، مالی و سیاسی) نمی توانست دور از چشم همان فدائیان

۱- طوفانیان، حسن؛ خاطرات، نشر زیبا، تهران، ۱۳۸۲، ص ۸۲.

۲- همان مأخذ، ص ۹۰.

متقاعد باشد و این مسئله به طور طبیعی به سئوال مهم «فداکاری برای چه چیزی و چه کسی» را دامن می زد که با پاسخی قانع کننده در حد متقاعد شدن (و نه معتقد شدن) برای فداکاری همراه نبود.

پیامد این شرایط، تسریع روند ریزش حامیان حاکمیت بود. از آنجایی که، این حالت در شرایط انقلابی به جای انسجام بخشیدن، به دلیل فقدان پایه های ایدئولوژیک و اعتقادی دچار از هم پاشیدگی و تشتت میشود؛ شاهد تحلیل رفتن روز به روز و حتی ساعت به ساعت اردوی حامیان رژیم پهلوی بوده ایم.

بر اساس استراتژی امام خمینی در تخریب نظام سیاسی پهلوی، این سیستم از بیرون به علت مخالفت شدید فداکارانه مردم با بحران سقوط روبرو بود و از درون نیز به علت عدم فداکاری و حمایت لازم در معرض فروپاشی قرار گرفته بود. از سوی دیگر، تعامل فعالانه استراتژی امام خمینی توسط ایشان و نیروهای انقلابی به همراه گسست و ناتوانی نیروهای حامی داخلی رژیم سبب شد تا حامیان خارجی آن نیز دچار بحران تصمیم گیری شوند. تعامل تناقضبار دستگاه های شورای امنیت ملی به رهبری برژینسکی و وزارت امورخارجه به رهبری سایروس ونس، و عدم درک مشترک آنها در اتخاذ یک رویه واحد برای مبارزه با انقلاب اسلامی، کارتر رئیس جمهوری آمریکا را دچار سردرگمی کرد و این سردرگمی در اتخاذ سیاست به سردرگمی در عمل نیز منتهی شد. در نتیجه، محمدرضا پهلوی که عملاً جز در هماهنگی با کاخ سفید و یا سفارت آمریکا، دست به اقدام و یا اتخاذ سیاستی نمی زد، از درک درست وضعیت پیشآمده عاجز ماند. لذا، باقیمانده توان رژیم پهلوی در اتخاذ این سیاستهای متناقض نیز دچار مشکل شد.

تأکید شورای امنیت ملی آمریکا بر اتخاذ یک سیاست خشونت آمیز سرکوبگرانه با استفاده از ارتش و ساواک، موجب اتخاذ سیاستهای خشونت گرایانه از سوی رژیم پهلوی شد. به نظر می رسد اقداماتی نظیر آتش زدن سینما رکس آبادان، اعلام حکومت نظامی و کشتار هفده شهریور و برخوردهای خشونت بار در شهرستانها و نهایتاً روی کار آمدن دولت نظامی ازهاری و همچنین مأموریت ژنرال هایزر جهت ساماندهی ارتش در مسیر مقابله با انقلاب

و انجـام کودتـا از سوی برژینسـکی و عقابهای کاخ سـفید و شورای امنیت ملی دیکته شـده است. در همین حال، فرضـیه اتمام دوره حاکمیت شاه در ایران و بدنه حاکمیتی رژیم پهلوی و در نتیجه تعامل با ملی گرایان خوشـنام و تلاش برای سوار شدن بر موج انقلاب و تشـکیل دولت آشتی ملی شـریف امامی، و بعد دولت بختیار و مذاکرات مختلف با مخالفان انقلابی و ناراضیان سیاسـی از سوی وزارت خارجه و سازمان سـیا دنبال گردید. اگر در یک سـیر خطی، مسیر تعامل این دو جریان را ترسیم کنیم شاهـد سـردرگمی و نابسامـانی در تصـمیم گیریهـا خواهیم بود که این نابسامـانی قطعـاً معلول همان فروپاشـی روانی و اخلاقی حامیان فـداکار و فعال شاه است: دولت آموزگار، آتش زدن سـینما رکس و وعده وحشت بزرگ توسط شاه، تداوم مخالفتها؛ روی کـار آمـدن دولت آشتی ملی شـریف امـامی بـا وعـده مبارزه با فساد، تـداوم مخالفتها؛ اعلام حکومت نظامی در تهران و شهرسـتانها و کشـتار تظاهرکنندگان در هفده شهریور، تشدید و تداوم مخالفتها؛ تشکیل دولت نظامی ازهاری، تداوم مخالفتها؛ فقـدان اتخـاذ یک سـیاست خشونت بار و سـکته نخست وزیر با کابینه ای شامل هفت وزیر، تـداوم مخالفتها؛ روی کار آمـدن دولت بختیـار، اعزام ژنرال «رابرت هـایزر» به ایران، رفتن شـاه از ایران، تلاـش هـایزر برای سامانـدهی نظامیـان و انجـام کودتا، مـذاکرات سـفارت آمریکـا با مخالفان ملی گرا، اقـدام نظامیان برای وقوع کودتا و اعلام حکومت نظامی از ساعت ۵/۴ بعد از ظهر، فرمان امام خمینی مبتنی بر حضور مردم در خیابانها، شکست حکومت نظامی و سقوط سلطنت پهلوی و دولت بختیار.

نکته مهمی که در خصوص استراتژی تخریب نظـام سیاسـی نبایـد نـاگفته بمانـد، آن است که ممکن است گروه هـای سیاسـی مختلف راه حلهـای متعـددی پیش روی مردم بگذارنـد. به عنوان نمونه، سازمـان مجاهـدین خلق، معتقـد و مبلغ اسـتراتژی نبرد مسـلحانه بود. همچنین سازمـان چریکهـای فـدایی نیز به همین اصـل کلی معتقـد بود. جزواتی چون «نـبرد مسـلحانه استراتژی و تاکتیـک» از مسـعود احمـدزاده، و بحثهـای فراوان در خصوص اولویت نبرد و جنگ شـهری و یا نبرد در جنگل و روسـتا نیز با همین رویکرد مطرح شـد. بایـد توجه داشت، هر چنـد ممکن است اقلیتی از مخالفـان فـداکار یـک نظم سیاسـی و حـاکمیت به دلایل

ص:۱۷۳

مختلف به آن اقبال نشان دهند، اما جامعه و جمعیت قابل توجه و مؤثر مردم که اکثریت آنان را متقاعد و مجاب به استفاده از رویه و استراتژی پیشنهادی آنان بنماید جای قابل بسیار دارد.

به عنوان نمونه مردم هند به استراتژی مبارزه منفی مهاتما گاندی پاسخ مثبت دادند و به آن اعتماد و با آن همراهی نمودند، اما همان مردم به گونه های نبرد مسلحانه علیه انگلستان جواب رد داده بود. چرا که حفظ و بقاء خود را بر هر چیز دیگر ترجیح می دادند. در عین حال، ممکن است یک استراتژی عملیات شهادت طلبانه در فلسطین، استراتژی ایستادگی در برابر گلوله و تظاهرات هر روزه در ایران، بهرغم کشتار روزانه رژیم پهلوی به طور مستمر ادامه یابد. به تعبیر میشل فوکو «مردم ایران یک سال است که هر روز کشته می دهند اما باز هم به تظاهرات باز می گردند و به اعتراضات خود ادامه می دهند.»(۱) چرا که به رویه مبارزه پیشنهادی امام خمینی اعتماد کرده بودند و علیرغم مخاطرات آن که اتفاقاً کم خطرترین و مسالمت آمیزترین روش مبارزه با رژیم پهلوی بود به آن رضایت دادند، ولی آمریکا و رژیم پهلوی سعی می کردند با خشونت با آن مقابله نمایند.

بنابراین فرآیند سقوط رژیم پهلوی با ارائه طرح تخریب آن از سوی طیفهای مختلف و ارائه استراتژی عملیاتی انقلاب توسط امام خمینی، پذیرش و تعامل مردم بر اساس این استراتژی عملیاتی، اصلی ترین حلقه سقوط رژیم پهلوی است. هر چند ایده پردازی امام خمینی در خصوص آینده سیاسی نیز از دیگر حلقات مهم این تحول مهم تاریخی است.

چرا تخریب نظام سیاسی؟

شاید سئوال اصلی این مقاله در همین مطلب باشد که چرا رژیم پهلوی سقوط

ص:۱۷۴

۱- فوکو، میشل؛ ایرانیها چه رویایی در سر دارند، ترجمه حسین معصومی همدانی، تهران، ۱۳۸۰. ص ۱۷.

کرد؟ در حقیقت، پرسش از چرایی مزبور، میتواند در چند صورت مفروض دنبال شود:

فروپاشی: سست شدن بنیانهای درونی یک سیستم و غلبه بیماری درونی اعم از فساد، ظلم و فقدان کارآمدی مشروعیت سبب فروپاشیدن یک سیستم می شود. این قاعده ای پذیرفته شده است که نظامهای سلطنتی به خاطر بافت و شرایط اجتماعی و روانی حاکم بر روحیات حکومتگران و رشد فساد و تنبلی در میان نسلهای بعدی حکومت سلطنتی، در طول زمان محکوم به شکست و از هم پاشیدگی هستند. اما نظام سلطنتی پهلوی در اوج شکوفائی و قدرت و سازماندهی قدرت سیاسی و اقتصادی و فرهنگی خود سقوط کرد و حمایتهای تام و تمام ایالات متحده چه از حیث هدایت و فرماندهی عملیات ضد شورشگری به صورت خونین و خشونت بار، و چه به لحاظ رایزنیهای سیاسی برای موج سواری بر جریان شورش علیه حکومت پهلوی، و چه به لحاظ حمایتهای بین المللی، بدرقهکننده آن بود. از طرفی حکومت پهلوی تا مدتها انسجام اولیه خود را نیز در روند مبارزه با انقلابیون حفظ کرد و ساز و کارهای سازمانی متعددی را برای مبارزه علیه مخالفان سازماندهی کرده بود.

بنابراین علیرغم وجود فساد اداری و ظلم و ستم، به علت پولدار بودن دولت که ناشی از تحصیلداری امکانات نفتی بوده امکان هرگونه بهره مندی از قدرت سازمان یافته علیه مخالفان در شرایط معمولی وجود داشته است.

با این فرض، فروپاشی سلطنتی در مراحل اولیه و به طور طبیعی نامعقول و نادرست است. ضمن آنکه در فرضیه فروپاشی، بهرغم بی توجهی تام و به نوعی عمدی به دلایل وقوع انقلاب و تغییرخواهی و رهایی از نظام سیاسی تلفیق شده از سیطره خارجی و استبداد داخلی، به همراهی شاهان، و شاهکهای مختلف منطقه ای (که خود پدیده ای جدی برای تحقیق در تاریخ معاصر ایران است)، الیگارشی حاکم را عملاً نادیده می گیرند و موضوع مبارزه خونین مردمی که حاضر شدند زندان بروند، مجازات شوند، اعدام گردند و در قبور مخفی به خاک سپرده شوند و یا در خیابانها در مقابل گلوله بایستند، اما نظام سلطنت پهلوی را با همه اجزاء الیگارشی داخلی و حامیان خارجی اش از اریکه قدرت به زیر کشند،

عملاً نادیده گرفته می شود.

مسئله خواست تغییر، موضوع مهمی است که شکل گیری آن در ایران به دلایل مختلف اتفاق افتاد. این دلایل عبارتاند از:

۱. تعارض شدید فرهنگی میان حاکمیت و مردم: در این تعارض، مسئله اسلام ستیزی حکومت پهلوی که در جلوه های مختلفی چون کشف حجاب، نفی ارزشهای اسلامی، نفی و ممنوعیت عزاداری سیدالشهدا(ع) (در زمان رضاخان) و مقابله با چهره های مذهبی و حذف آنان از مناصب اداری و سازمانی، تبلیغ سازمان یافته مذاهب یهودیت و مسیحیت، و فرقه های استعمار ساخته ای چون بهائیت، تبلیغ ارزشهای مفروض این مذاهب، بی بند و باری اخلاقی بسیار گسترده خانواده سلطنت و (شاهان و شاهکها) و الیگارشی حاکم در شقوق و چهره های مختلف از تعارضهای فرهنگی میان دستگاه و سلطنت و مردم مؤمن و مسلمان ایران بود که اتفاقاً بر ارزشهای اخلاقی پایبندی داشته اند. نکته مهم اینجاست که تعارض شدید فرهنگی میان مردم و نظام سلطنت به حدی بود که جامعه و مردم را به مرز عدم تحمل رسانید. شخصیت اخلاقی اعضاء خانواده سلطنت القاءکننده این احساس بوده است که انسانهای فاسدالاخلاقی که بر آنان حکومت می کنند به هیچ روی چنین شایستگی را ندارند. شاید آوردن مثال جلسه ملاقات کارتر و شاه در سفر کارتر به تهران در شب ژانویه ۱۹۷۹ که مصادف با بیستم محرم همان سال بوده است و کیفیت حضور شاه و همسرش و سرکشیدن جامهای شراب به صورت علنی در ایام عزاداری حضرت سیدالشهداء(ع) در نزد بسیاری، امری عادی تلقی گردد و یا سیاستمداران و حکومتگران، آن را نشانه قدرت روزافزون شاه تلقی کرده باشند. ولی همین مسئله به ظاهر ساده و سئوالات پیرامون آن شکاف گسترده ای را در بین ملت مسلمان و سلطنت پهلوی ایجاد کرد.

جشنهای دوهزار و پانصد ساله و جشن هنر شیراز، تغییر تاریخ هجری - شمسی به تاریخ موهوم شاهنشاهی، همگی تلاش یهودیان در مسیر سیطره فرهنگی بر مسلمانان تلقی می شد که اتفاقاً درست بوده است. چرا که اگر به

عمده چهره های فرهنگی دستگاه حاکمیت نگاه کنیم بسیاری از مارکسیستهای سابق و یهودیان و بهائیان در آن حضور داشته اند.(۱)

خودکم بینی در برابر خارجیان و اروپائیان که بهنوعی احساس از خود بیگانگی اجتماعی نیز منتهی شده بود، توسط حکومت به طور رسمی و غیررسمی ترویج می شد. به طوری که در جریان جشنها، از جمله جشن دو هزار و پانصد ساله، علاوه بر واگذاری همه امور به اسرائیلی ها و فرانسوی ها حتی میوه و گوشت گاو و گوسفند و غاز و کارگران سلف سرویس را نیز از فرانسه وارد کردند،(۲) در حالی که مردم کشور از گرسنگی و فقر در نهایت حسرت زندگی می کردند.

سینماها و مراکز مشروب فروشی، خانه های فساد که از مظاهر فرهنگ نوین و مدرن رژیم پهلوی بود، به شدت مورد انزجار عامه مردم بودند که نقش آنها در گسترش فساد اخلاقی و تهدید نظام خانواده، شرایط غیرقابل تحملی را به وجود آورده بود.

این واقعیتی است که بخش اعظمی از مردم ایران به خاطر مسائل اخلاقی و فرهنگی و سیاستهای اسلامستیزانه رژیم پهلوی دچار شرایط غیرقابل تحمل در زندگی شده، به دنبال مفری از شرایط حاکم بوده اند. ضمن آنکه برای شکل گیری یک نظام کمونیستی ناشناخته نیز تلاش نمیکردند. اعتراضات فرهنگی حضرت امام خمینی(ره) در مبارزه با فساد به آنان احساس همدلی و همنوایی داد و آنان را تحت شعار واحد مبارزه با سیاستهای فرهنگی اسلامستیزانه حاکم بسیج و متحد ساخت.

نکته درخور توجه آنکه، بسیاری از عواملی که سبب ایجاد روحیه فداکاری و ستم ستیزی شهادت طلبانه شد در همین مقوله تعارض فرهنگی میان حاکمیت و اسلام و ارزشهای اسلامی نهفته است و اقناع مخالفان در فداکاری و شهادت طلبی بیش از آن که یک مقوله سیاسی باشد یک امر فرهنگی و در ارتباط مستقیم با

۱- هلمز، سینتیا؛ خاطرات همسر سفیر، ترجمه اسماعیل زند، ص ۷۹.

۲- بزم اهریمن، مرکز بررسی اسناد وزارت اطلاعات تهران، ۱۳۷۹، صص متعدد.

چگونگی نگرش به فلسفه زندگی است. باید اذعان کرد که هیچ مرد سیاسی حاضر نیست به خاطر اهداف سیاسی صِرف، نظیر آزادی انتخابات و یا آزادی مطبوعات به مبارزه تا سر حد مرگ دست یازد. اما مردان دیندار و اصولگرا و یا غیر دینداران شرافتمند برای حفظ حیثیت اخلاقی فرد و جامعه و نوامیس و ارزشهای آن، با کمال رضایت سلول زندان را تحمل می کنند و به استقبال شهادت می روند.(۱)

بنابراین، محور اصلی فداکاری مخالفان فداکار رژیم پهلوی و به تبع آن مخالفان فعال و عادی و ناراضیان، متوجه سیاستها و رفتارهای فرهنگی حاکمیت و الیگارشی آن بوده است. توجه به متون وصیتنامه های سیاسی مخالفان فداکار که معتبرترین سند تبیین علل فداکاری آنان در مخالفت با رژیم پهلوی است تا حدود زیادی گویای این واقعیت است که البته از دید بسیاری از ناظران و محققان داخلی خصوصاً محققان غربی مکتوم مانده است.

۲. تعارض سیاسی: شکل گیری حاکمیت پهلویها و تداوم آن، با حمایت فعالانه و آشکار انگلیسیان و آمریکائیان همراه بوده است. به عبارتی حکومت پهلوی، انگلیسیالحدوث و آمریکاییالبقاء بوده است. حمایت تام و تمام آمریکا و انگلیس و مهمتر از همه اسرائیل و دفاع جانانه رژیم پهلوی از منافع غرب در ایران و مبارزه شدید با هرگونه مخالفت با منافع غرب، این واقعیت را به جامعه منتقل کرد که این حاکمیت مأمور و مدافع منافع بیگانگان مسلط بر کشور است و به تعبیری کشور در اشغال نامحسوس بیگانگان است.(۲)

احساس حضور بیگانه در کشور، با دلایل و شواهد مختلف تأیید میشد. کودتاهای سوم اسفند ۱۲۹۹ و ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، تشکیل ساواک، تقویت ارتش و ایفای نقش ژاندارمی در منطقه خلیج فارس تصویب لایحه کاپیتولاسیون و تبعید مرجعیت تقلید شیعیان به خاطر اعتراض به تصویب آن، حضور مستشاران بیشمار آمریکایی در عرصه ارتش و اقتصاد و سیاست و امنیت ایران و آزادی

۱- احمد ، احمد؛ خاطرات به کوشش محسن کاظمی؛ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، ص متعدد.

۲- سولیوان، ویلیام؛ مأموریت در ایران؛ ترجمه محمود مشرقی، ص ۲۱۰.

بی حـد و حصـر آنـان، نقش بسـیار مؤثر اسـرائیل در ترسـیم سیاسـتگذاریهای منطقه ای ایران؛ برخورد خشن و بی رحمـانه در مواجهه با مخالفان و ناراضـیان نسبت به بهره مندی بیگانگان از مواهب مختلف کشور و اعدام و شکنجه بی دلیل و بی رحمانه این مخالفان، به حدی که به مرگ ده ها نفر جوان تحصیلکرده و روحانی و مجتهد در زیر شکنجه منتهی شده بود؛ حکایت از این واقعیت داشت که مبارزه با رژیم پهلوی، مبارزه با اشغالگران خارجی است.

اظهارات حضـرت امام خمینی، نگاهی به وصـیت نامه مبارزان سیاسی، اعلامیه گروه های سیاسی مبارز و مخالفان رژیم پهلوی و مهمتر از همه اسـناد و دستنوشته های باقیمانده پهلویها، از جمله یادداشتهای اسدالله علم، همگی حکایت گویایی بر ضرورت بیگانهستیزی و ستمستیزی توسط مخالفان فداکار است.

مـداقه در اظهـارات امـام خمینی به خوبی روشن می سازد که امام خمینی در استراتژی مبارزاتی و تخریب نظام سیاسـی به هیچ روی عناصر داخلی را هدف قرار نداد و عمدتاً از آنان به عنوان عوامل بدبخت بیگانه یاد می کردند و عمده آماجهای حملات ایشـان متوجه آمریکا، اسـرائیل و انگلیس بود. شاه به عنوان نماینـده آنان هـدف آماجهای امام خمینی قرار داشت، نه به عنوان یک قدرت مستقل. به همین خاطر طرح شعار «استقلال، آزادی» و «نه شرقی و نه غربی، جمهوری اسلامی» چه در بعد فرهنگی و چه در بعد سیاسی و امنیتی و اقتصادی، به رهایی از سلطه استبداد داخلی و استعماری توجه تام داشته است.(۱)

توجه به مقوله خشونتگسـتری و خشونتسـتیزی رژیم پهلوی در عرصه مبـارزه بـا مخالفـان به گسترش دامنه مخـالفت فـداکارانه منتهی شده و دامن گستر نوعی احساس مظلومیت و انتقام گیری از حکومت بود. این خشونت گستری با ابزار و امکانات بسیار پیشـرفته و گسترده صورت می گرفت. خشونت گستری رژیم پهلوی سـبب نوعی احسـاس به جـان آمـدن در میـان مخالفـان و مردم و خانواده های آنان و همسویان اعتقادی با آنان شده بود که این احساس «به جان

۱- خمینی (امام)، روحالله؛ طلیعه انقلاب اسلامی، ص ۲۸۵.

آمدن» و «کارد به استخوان رسیدن» در پی هر کشتار و هر شهادت روزافزون می شد. فرار جامعه از خشونت غیرمنطقی و نامشروع رژیم پهلوی اعم از زندان و شکنجه های بی حد و حصر(۱) و کشتار خیابانی باعث افزایش احساس فداکاری حقطلبانه شد و این امر روند بسیج مخالفان را تسریع و از هم پاشیدگی درونسیستمی را تسهیل کرد و هر چه برخورد آمریکا با مردم ایران که توسط ارتش و ساواک صورت می گرفت، قدرت منسجم ملت تحت رهبری حضرت امام خمینی شکننده تر و آشتی ناپذیرتر می شد.

استراتژی تأسیس نظام سیاسی

اشاره

همانطور که پروسه برونرفت بدون استراتژی تخریب نظام سیاسی ناتمام و ناقص است؛ در دوره گذار، ضرورت برونرفت و تخریب نظام سیاسی بدون تدوین استراتژی تأسیس نظام سیاسی، به کوچه بن بست پریشانی و بحران سیاسی و منازعه داخلی بسیار خونین و سوار شدن دشمنان انقلاب بر موج ناشی از تغییر بدون برنامه نظام سیاسی منتهی خواهد شد.

منظور از استراتژی تأسیس نظام سیاسی، طرح نوینی از حاکمیت سیاسی است که باید به عنوان بدیل برنامه های سیاسی حکومت در معرض تخریب توسط مخالفان سیاسی و انقلابیون عرضه شود. هنگامی که مخالفان سیاسی یک حاکمیت که مدعی ستم ورزی و بی عدالتی سیاستهای حاکمیت و بدنه اجرایی آن و پیوند آن با قدرتهای سلطه گر خارجی هستند و با ادله فوق ضرورت برون رفت از حاکمیت را مطرح می نمایند و جامعه نیز به خاطر غیرقابل تحمل بودن شرایط حاکم بر خود، با آنها هماهنگ می شود و در مسیر تغییر و تخریب نظام سیاسی بسیج می شود؛ این مخالفان باید طرحی نو را در چگونگی شکل جدیدی از حاکمیت مطرح نمایند و برنامهای برای تأسیس یک نظم جدید سیاسی و اجتماعی داشته باشند. به عنوان نمونه مخالفان حاکمیت استبدادی قاجار در

۱- براهنی، رضا؛ بولتن خبرگزاری پارس؛ ش ۲۳۶، ص ۵.

جریان نهضت عدالتخواهی و درخواست عدالتخانه، با وجودی که به مقوله ضرورت برونرفت از شرایط حاکم رسیده بودند به مقوله تخریب نظام سیاسی به طور جدی باور نداشتند و در مسیر آن نیز عمل نمی کردند. اما از آنجایی که فاقد هرگونه چهارچوب نظری برای تخریب و یا عدم تخریب نظام سیاسی موجود بودند و طرحی نیز برای حاکمیت جایگزین نداشتند، به ناگاه در معرض ایده جدید پیشنهادی سفیر انگلیس تحت عنوان درخواست مشروطه قرار گرفتند و از آن به بعد عدالتخواهان تبدیل به مشروطهخواهان شدند. سوسیال دموکراتهای کوبائی در جریان مبارزات فیدل کاسترو علیه باتیستا به علت فقدان ایدئولوژی و فقدان برنامه تأسیس نظام سیاسی به هنگام قرار گرفتن در معرض پیروزی، ناگزیرانه به مارکسیسم روی آوردند و به تعبیر فیدل کاسترو، انقلاب کوبا ایدئولوژی نظم سیاسی جدید را نیز مطابق الگوی مارکسیستی سازمان داد. چرا که پس از پیروزی در سال ۱۹۵۹، به سال ۱۹۶۵ حزب کمونیست کوبا را به

کمک «ارنستو چه گوارا» انقلابی مارکسیست آرژانتینی پایه گذاری کرد.(۱)

اگر از منظر استراتژی تأسیس به فرآیند انقلاب اسلامی نظر کنیم، سئوال مهم «چه باید کرد؟» در جریان مبارزات سیاسی علیه رژیم پهلوی در معرض پاسخهای متعددی قرار گرفته بود. چرا که جامعه ایران به دلایل مختلف در معرض یک انتخاب بزرگ بود. در ذیل به برخی از این الگوهای پیشنهادی نظر میکنیم.

۱. حفظ حاکمیت

بسیاری از طرفداران رژیم پهلوی که به اقتدار شاه متکی بودند طرفداران سلطنت مطلقه و دیکتاتوری شاه بودند. چرا که خود از وضع موجود منتفع میشدند. نظامیان هوادار رژیم پهلوی و عناصر بوروکراسی و الیگارشی موجود مدافع این نظریه بودند. هر چند تعدادی از طرفداران جدی این نظریه به نوع و نحوه

۱- خاطرات ارنستو چه گوارا؛ محمدعلی عمویی؛ نشر اشاره، تهران، ۱۳۸۱. ص ۸.

حکومت شاه نیز به دیده تردید می نگریستند و باور داشتند که روند موجود روند خطرناکی است.(۱)

۲. حفظ حاکمیت موجود با رعایت سلطنت مشروطه

بسیاری از موافقان و یا ناراضیان از وضع سلطنت مطلقه ناراضی بودند اما به تغییر آن باور نداشتند. این عدم باور در تغییر به دو طیف عمده تقسیم می شود:

۱. عدم تغییر به علت ضرورت حفظ نظم موجود: بسیاری نظیر شاپور بختیار، آیت الله شریعتمداری، ایرج اسکندری معتقد به حفظ قانون اساسی یعنی سلطنت شاه بدون حکومت آن بودند. چرا که پیوندهای ملموس آنها با رژیم پهلوی آشکار بود. اما به علت تردد در میان مخالفان به این واقعیت رسیده بودند که حفظ سلطنت مطلقه شکننده و نابودکننده آن خواهد بود. جمع بسیاری از نویسندگان همکار رژیم پهلوی در ایام واپسین حاکمیت پهلوی به طرح شعار دفاع از قانون اساسی پرداختند و شاپور بختیار نیز با بسیج همه امکانات سلطنتطلبان تجمع هواداران قانون اساسی مشروطه سلطنتی را در ورزشگاه امجدیه سازمان داد.

۲. عدم تغییر به علت باور فقدان قدرت: عده ای از ناراضیان و حتی مخالفان فعال رژیم پهلوی چون باور نداشتند که با وجود حمایت ابرقدرتها بتوان سلطنت را ساقط کرد، به تعدیل آن نظر داشتند.

رهبران نهضت آزادی از جمله مهندس بازرگان، چنین نظری داشتند و تصور نمیکردند که نظام بین المللی امکان و فرصت لازم را برای ایجاد تغییر حکومت در ایران بدهد.

۱- علم، اسدالله؛ یادداشتها، جلد اول، صص ۴- ۴۱۳.

۳. جمهوری

بسیاری از ناراضیان ملی گرای پهلوی که در شرایط انقلابی به این نتیجه رسیده بودند حاکمیت پهلوی پا بر جا نمی ماند، به طرح شعار جمهوری و دمکراسی مردم بر مردم پرداختند. در میان مدافعان نظریه جمهوری در ایران می توان از دکتر کریم سنجابی، دکتر علی شایگان و جبهه ملی ایران نام برد. هر چند سالها قبل شعار جمهوری خواهی هر از گاهی، توسط ناراضیانی درون سیستم چون علی امینی و برخی از طرفدارانش مانند احمد آرامش مطرح شده بود.(۱) واقعیت این است که از نظریه جمهوری خواهی، هیچ متن قابل توجهی در جهت ساز و کار آن با داخل کشور ایران منتشر نشده بود.

۴. جامعه بی طبقه توحیدی

شمار جامعه بی طبقه توحیدی که توسط سازمان مجاهدین خلق مطرح شده بود، فاقد مانیفست لازم برای طرح یک حکومت بود. این شعار عملاً مبهم و در عین حال کلیشهای بود و هیچ چهارچوبه نظری و عملی معینی را ترسیم نمی کرد. طرفداران این نظریه که بسیار با حرارت از آن دفاع می کردند به نوعی عدالت اجتماعی از نوع برابری امکانات و فرصتها توجه داشتند. اما این دیدگاه، فاقد نظریه سازمان یافته برای اداره جامعه و عاری از پایه های لازم برای چهارچوببندیهای آتی و همچنین فاقد یک متن در خور بررسی بود. هر چند سازمان مجاهدین اعلام کرده بود که برای اثبات جمهوری اسلامی نیاز به رفراندوم نیست، ولی به طور مشروط و به شرط آن که موضع ضد ارتجاعی و ضدامپریالیستی داشته باشد، بدان رأی داد.

۵. حکومت کارگری دیکتاتوری پرولتاریا

ص:۱۸۳

۱- آرامش، احمد؛ هفت سال در زندان آریامهر؛ بنگاه نشر و ترجمه کتاب، ۱۳۵۸، صص متعدد.

دیکتاتوری پرولتاریا و حکومت کارگری، شعار عمده گروه های مارکسیست تندرو نیز فاقد یک متن و مانیفست ارائه شده به جامعه بود. ضمن آن که باورمندان این نظریه، به نوعی وام گیری از نظریه مارکسیست های برون مرزی رضایت داده بودند. البته، حزب توده از اواسط دهه ۱۳۴۰ به نوعی مانیفست اجرایی رسیده و مکتوب کرده بود که تنها در سطح درون حزبی منعکس شده بود(۱) و به صورت یک ایده مطرح اجتماعی در نیامد. هر چند حزب توده اعلام کرد که به طور استراتژیک موافق جمهوری اسلامی است و به آن رأی خواهد داد؛ اما سازمان چریکهای فدائی خلق و حزب تجزیهطلب دمکرات کردستان با رفراندوم جمهوری اسلامی مخالفت کرد و آن را تحریم نمود.(۲)

۶. جمهوری دمکراتیک اسلامی

جمهوری دمکراتیک اسلامی، واکنش انفعالی ملی گرایان و نهضت آزادی در برابر موضع حضرت امام خمینی مبنی بر اعلام جمهوری اسلامی بود(۳) تا بتوانند بدین طریق از شکل گیری نظام اسلامی بر اساس مفروضات امام خمینی و ولایت فقیه جلوگیری نمایند. جالب این است که بانیان نظریه جمهوری دمکراتیک اسلامی مدتی قبل، از شعار «شاه سلطنت کند و نه حکومت» حمایت می کردند؛ اما مدافعان اندیشه جمهوری دمکراتیک اسلامی فاقد هرگونه نظریه پیشنهادی منسجم در این خصوص بودند و به واقع نمی دانستند از چه چیزی دفاع می کنند و چه رؤیایی در سر دارند.

۷. جمهوری اسلامی

۱- کیانوری، نورالدین؛ خاطرات؛ انتشارات اطلاعات.

۲- کیهان، ۹ فروردین، ص ۲.

۳- کیهان، ۱۳ اسفند ۱۳۵۷، ص ۱.

شکل گیری نهایی نظریه حکومت اسلامی که در سال ۱۳۴۶ توسط حضرت امام خمینی در نجف ضمن درس خارج فقه ایشان مطرح شد، نوعی اتخاذ استراتژی تأسیس حاکمیت بود. امام خمینی با کتاب «ولایت فقیه» و یا حکومت اسلامی، گام مهمی در سامانـدهی نظریه حکومتی خویش برداشت. هر چند در کتاب کشف الاسرار نیز به نوعی به آن اشاره کرده(۱) و به ضرورت برون رفت تأکید نموده بود. امام خمینی در کتاب حکومت اسلامی بر ضرورت تخریب نظم سیاسی موجود و تأسیس یک نظام سیاسی جدید بر اساس آرمانهای اسلام و تشیع تأکید کرد.(۲)

تأثیر نظریه حکومت اسلامی بر جامعه سیاسی آن بود که این نظریه تبدیل به آرمان سیاسی نیروهای مذهبی و بخش اصلی نیروهای انقلاب اسلامی شد و توانست جرئت مخالفان را در فداکاری و تلاش برای تخریب نظم سیاسی حاکم بالا ببرد و افق روشنتری را در پیش روی مردم ایران بگذارد.

طرح تأسیس نظام سیاسی مبتنی بر جمهوری اسلامی، تلفیق آرمانهای مختلف گروه های سیاسی همسو با گرایش اسلام گرایانه بود. این طرح تأسیسی در جهت گسترش روزافزون مطالبات انقلابی مردم به شدت مؤثر بود و ضرورت دست یازیدن به آن را در میان اقشار مختلف جامعه بدیهی نمود.

گرایش اسلام خواهی مردم ایران و مبارزه با اسلام ستیزی رژیم پهلوی که زمینه اجرای عملیات انقلاب و تخریب نظام سیاسی پهلوی را با ویژگیهای خاص خود فراهم کرد، زمینه ساز منطقی گرایش گسترده مردم به جمهوری اسلامی و استقبال از آن بود. چرا که در قالب مفروض حکومت جمهوری اسلامی، مردم ایران دمکراسی همراه با اعمال قوانین اسلامی را با هم می دیدند و اتفاقاً همین مسئله سبب گسترش روزافزون خواست تغییر در نظام سیاسی ایران شد. گسترش این خواست تغییر با گرایش شدید فداکاری شهادت طلبانه به

ناپایدارتر کردن پایه های حکومت پهلویها انجامید، تا جایی که آن را به سقوط

۱- خمینی (امام)، روحالله؛ کشف الاسرار، بی جا، بی تا.

۲- خمینی (امام)، روحالله؛ ولایت فقیه یا حکومت اسلامی، بی تا، بی جا.

کامل کشاند و باقیمانده نیروهای سلطنت طلب درون سیستم حاکمیت را به علت فقدان قدرت فداکاری برای حفظ حاکمیت، دچار اضمحلال کرد. همانند تکه یخی که در اثر ضربات متعدد خرد میکرد و بر اثر حرارت به وجود آمده انقلابی نیز دچار ذوب و از هم پاشیدگی شد. این از هم پاشیدگی مبتنی بر قوانین و قواعد خاص خود بود و هیچ قدرت دیگری، توان غلبه بر مردم و رهبری امام خمینی را نداشت، تا از پاشیدگی و ذوب شدن یخ استبداد پهلوی جلوگیری نماید.

ص:۱۸۶

تشدید حکومت مافوق اجتماعی و سقوط نظام پهلوی / خلیل جاهد پری

اشاره

خلیل جاهد پری

مدرس دانشگاه سیستان و بلوچستان، و کارشناس ارشد علوم سیاسی

مقدمه

مهمترین عامل قدرت اقتصادی در دوران محمدرضا پهلوی نفت و درآمدهای حاصل از فروش آن بود. این ماده سیاه که محمدرضا همیشه از آن بهعنوان ماده شریف یاد میکرد، بنیادهای سیاسی و اقتصادی حکومت را استوار نموده بود. در دوران حکومت محمدرضا، به موازات افزایش و یا کاهش درآمدهای نفتی، تأثیرات قابل ملاحظهای در حوزه های سیاسی - اقتصادی ایجاد میگردید. در خلال دهه های سی و چهل خورشیدی، درآمدهای نفتی به گونهای بسیار نامحسوس افزایش یافت، اما به یکباره در اوایل دهه پنجاه به صورتی افسانهای این درآمدها به بیش از چهار برابر رسید که تأثیر مهمی در ایران (در دو سطح حکومت و جامعه) بر جای گذاشت. سؤال محوری این پژوهش، حول این موضوع است که افزایش قیمت نفت چه تأثیر مهمی در بعد سیاسی بر نوع حکومت محمدرضا ایجاد نمود؟ فرض اولیه، این است که افزایش قیمت نفت و چهار برابر شدن درآمدهای نفتی در ایران (درسال ۱۳۵۲) موجب تقویت قدرت اقتصادی محمدرضا پهلوی گردید که در نتیجه به عدم پاسخگویی بیشتر حکومت و استقلال آن از جامعه انجامید. به موازات افزایش درآمدهای نفتی، روند اخذ مالیات حکومتی نیز کمتر پیگیری شد و بدین ترتیب، حکومت از جامعه بیشتر از گذشته بینیاز گردید. این رویداد، یکی از عوامل مهم سقوط حکومت محمدرضا گردید.

ص:۱۸۷

در ایـن مقـاله کوشـش خـواهم کرد در ابتـدا بـه دولت مـافوق اجتمـاعی در جهـان سـوم پرداخته و سـپس به روابـط دو سـویه مالیاتسـتانی و پاسـخگویی سیاسـی بـپردازم. در ادامـه بـه عـواملی کـه مـوجب تشدیـد دولـت مـافوق اجتمـاعی در ایران زمـان محمـدرضا گردیـد و بر فقـدان پاسـخگویی هر چه بیشتر این حکومت تـأثیر نهـاد و در نهایت شاه را به یک دیکتاتور بلامنازع تبدیل نمود، اشاره خواهم کرد.

یـادآوری میشود عامـل فوق (تقویت دولت مافوق اجتماعی) تنها عامل سـقوط حکومت محمـدرضا نبود و عوامل مهم دیگری نیز مؤثر بودند که نویسنده منکر آنان در سقوط حکومت پهلوی دوم نیست.

چارچوب نظری بحث

در تعـدادی از کشورهـای جهـان سوم، دولتهای مافوق اجتماعی و یا رانتیر(۱) (تحصـیل دار) بر سـر کارند. رانت در اصطلاح، سود اضافی است یا درآمـدی که از مواهب طبیعی عایـد میگردد. دولت رانتیر را میتوان دولتی نامیـد که قسـمت عمـده درآمد خود را از منـابع خارجی و نه از مردم و به شـکل رانت دریافت میکنـد.(۲) در چنین رژیمهایی، رانت (که قسـمت عمدهای از درآمـد دولت را شامـل میشود) به دولتهـا این امکـان را میدهـد که اتکـای آنـان بر مردم کم شـده و در نتیجه از طبقات جامعه مسـتقل شونـد. در این حالت، دولتها کمتر سـعی میکننـد به مالیاتهای مردمی روی آورند و بیشتر از طریق همان رانت به حیات خود ادامه میدهنـد. از طرفی، دولت نیز چون وابسـتگی به جامعه نـدارد، خود را ملزم به پاسـخ گویی (بیشتر از نوع سیاسـی) به شهروندان نمیداند. دولتهای فروشنده نفت در جهان سوم را میتوان جزء دولتهای مافوق اجتماعی دانست. در این جوامع درآمد نفت - که مسـتقیماً به حکـومت تعلق میگیرد- مـایه کـاهش وابستگی به اجتمـاع در زمینه دریـافت مالیـات شـده و به صورت سرچشمهای تقریباً منحصر به

۱- Rentier State.

۲- حاجی یوسـفی، امیرمحمـد؛ رانت، دولت رانتیر و رانتریسم؛ اطلاعات سیاسـی - اقتصادی شـماره های ۶-۱۲۵ اسفند ۱۳۷۶ ص ۱۵۳.

فرد قدرت اقتصادی و اجتماعی در میآید، قدرتی که به شدت از کوششهای مولد جامعه جداست.(۱) بنابراین میتوان گفت دولت نفتی، دولتی نیست که از مالیاتهای مردم ارتزاق نماید.

ارتزاق دولت نفتی از نفت است و به میزان افزایش درآمد نفتی، قدرت دولت نفتی نیز افزایش مییابد.(۲) همچنین، استفاده انحصاری دولت از نفت به این نهاد امکان میدهد که به یک نقش فراطبقاتی روی آورد. علاوه بر این، پدیده مذکور، دو اثر مهم دیگری نیز در روند استفاده انحصاری دولت از نفت میتواند به ارمغان آورد: نخست آنکه به گونهای مشخص و مشهود بخش خصوصی را تابع خود گرداند و آن را از حرکت مستقل بهعنوان سرمایهدار ملی باز دارد و دوم آنکه، نیرومندی و ناتوانی دولت با درآمد نفت و قیمت آن خود تابعی از بازار جهانی شود.(۳) در چنان شرایطی دولت دیگر نه کارگزار و نه جوابگوی جامعه است. در چنین جوامعی دولت فقط به رشد اقتصادی توجه دارد، در نتیجه دموکراسی در این جوامع پا نگرفته و یا کم دوام است.(۴) احزاب نیز یا وجود نداشته و یا به صورتی فرمایشی است. فساد در بین کارگزاران حکومت و به خصوص شخص اول آن کاملاً ـ چشمگیر است و این بهخاطر عدم نظارت مردم و فقدان پاسخگویی کارگزاران حکومتی است.

۱- گازیوروسکی، مارک؛ نقش دولت در اقتصاد صد ساله اخیر؛ اطلاعات سیاسی - اقتصادی؛ شماره سوم، آذر ماه ۱۳۶۵، ص ۵.

۲- کاتوزیان، محمد علی (همایون)؛ اقتصاد سیاسی ایران؛ مترجمین: محمد رضا نفیسی و کامبیز عزیزی، چاپ چهارم؛ تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۳؛ ص ۲۸۹.

۳- رزاقی، ابراهیم؛ نقدی بر دیدگاه برنامه دوم توسعه خصوصی سازی؛ اطلاعات اقتصادی - سیاسی؛ مرداد وشهریور ۱۳۷۳؛ شماره های ۴- ۸۳ ؛ ص ۸۵ .

۴- هانتینگتون، ساموئل؛ موج سوم دموکراسی؛ ترجمه احمد شمسا؛ تهران، روزنه، ۱۳۷۳؛ ص ۷۵.

شوک اول نفتی، آغازی بر تسریع فرو پاشی

در اکتبر سال ۱۹۷۳ جنگ چهارم اعراب با اسرائیل سر گرفت و به دنبال آن اعراب در صدد تحریم نفتی کشورهای دوست با اسرائیل برآمدند. بهانه تحریم نفتی اعراب وقتی بهوجود آمد که دولت انگلیس ممانعت خود از فروش هر گونه تسلیحات به خاورمیانه، و رئیس جمهور آمریکا (نیکسون)، فروش ۲/۲ میلیارد دلار سلاح به اسرائیل را اعلام نمود.(۱) بنابراین، در پاسخ به امتیاز آمریکا و انگلیس به اسرائیل، وزرای نفت کشورهای عربی روز هفدهم اکتبر در نشستی تصمیم به استفاده از کاربرد سلاح نفتی گرفتند و غرب را به دلیل حمایت از اسرائیل، تحریم کردند. وزرای عرب در این نشست اعلام نمودند تا وقتی اسرائیل از سرزمینهای اشغالی اعراب خارج نشود، هر ماه به میزان پنج درصد از تولید نفت خود را خواهند کاست. همچنین، آنان توافق نمودند که بهای نفت صادراتی خود را از بشکهای ۱/۳ دلار به ۱۲/۵ دلار افزایش دهند.(۲)

کمبود عرضه نفت توسط کشورهای عربی و افزایش بهای آن که توسط خود آنان نیز صورت پذیرفت، واقعهای را بهوجود آورد که به شوک اول نفتی معروف گردید. اعراب قدرت خود را با ادامه تحریم نفتی به جهانیان ثابت نمودند و توانستند ظرف مدت چند ماه، قیمت نفت را به

بشکهای ۵۶/۱۱ دلار افزایش دهند.

در میان کشورهای دارنده نفت، مهمترین کشوری که در تحریم اعراب شرکت ننمود ایران بود. محمدرضا پهلوی در مصاحبه ها و سخنرانیهای مختلف تحریم را امری کاملاً نامعقول و ناکارا توصیف کرد و آنرا غیر عاقلانه خواند:

ما به هیچ وجه با تحریم موافق نیستیم، زیرا توسل به این اقدام ممکن است اشکالات سختی را برای کشور محروم از نفت فراهم کند و روابط دوستانه با کشورهای مذکور را مختل سازد ... متقابلاً کشورهای شامل تحریم نیز

۱- رابینسون، جفری؛ و، یمانی، زکی؛ آن سوی داستان؛ ترجمه: علیرضا حمیدی؛ تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۲۶.

۲- رفیعی مهرآبادی، محمد؛ نفت و سیاست و کودتا در خاورمیانه از جنگ اکتبر تا سقوط پهلوی؛ (ترجمه و اقتباس)؛ تهران، ویس، ۱۳۶۸، ص ۱۸۹.

همان سیاست را درباره صدور کالاهای صنعتی خود در پیش گیرند ... استفاده از نفت به عنوان یک سلاح سیاسی، اصلاً کار عاقلانهای نیست.(۱)

با چنین تفکری، صادرات نفت ایران که در سال ۱۹۷۲ به رقم ۴,۴۹۸,۰۰۰ بشکه رسیده بود، در سال ۱۹۷۳ (سال تحریم) به رقم ۵,۳۹۶,۰۰۰ بشکه در روز رسید.(۲) با توجه به این افزایش تولید و ورود دلارهای افسانهای به خزانه محمدرضا، (به میزان چهار برابر قبل از شوک نفتی) درآمد نفتی یکی از عوامل قهقرایی ساختار مالیاتی گردید که دولت را ترغیب مینمود تا نه تنها مالیات بر درآمدهای خود را اعمال نکند، بلکه از تدوین روشهای مترقی دریافت مالیاتها نیز اجتناب نماید. دولت محمدرضا، با درآمدهای نفتی خود اساساً میتوانست بدون دریافت مالیات نیز سر کند و از این روی، هرگز به طور جدی سعی نکرد که نظام صحیح مالیاتی اعمال کند. نه برای ایجاد توازن معقولتری در بین سطح درآمد و نه برای آماده شدن روزی که درآمدهای نفت رو به کاهش میگذاشت(۳). با توجه به افزایش درآمدهای نفتی، حکومت ایران درآمد کلان خود را برای کنترل حساسترین صنعتهای پویای بخش صنعت و معدن و اقتصاد از راه سرمایهگذاری دولتی به کار برد. همچنین حکومت سرمایهگذاری بخش خصوصی را عمدتاً در بخشهای ساختمانی و خدمات و قسمتهای کمتر پویای بخش صنعت و معدن متمرکز نمود. طی سالهای دهه ۱۹۷۰ حکومت با داشتن کنترل مستقیم بر حیاتیترین بخش و کنترل غیر مستقیم بر بخش مهمی از باقیمانده اقتصادی از راه بانکهای تخصصی توسعه، سرمایهگذاریهای خاندان سلطنت و مکانیسمهای گوناگون ناشی از قانون و مقررات، میتوانست سیاستهای اقتصادی را به صورت تقریباً مستقل از بورژوازی ایران به اجرا در آورده و به این ترتیب، شدیداً از توان بورژوازی برای اعمال نفوذ بر حکومت بکاهد. کنترل

۱- نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه؛ ص ۲۱۲.

۲- موحد، محمدعلی؛ نفت ما و مسایل حقوقی آن؛ تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷، ص ۱۶۴.

۳- کدی، نیکی؛ ریشه های انقلاب ایران؛ ترجمه عبدالرحیم گواهی؛ تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۲۵۶.

حکومت بر صنایع پیشگام ایران و بیشتر بر زیربنای اقتصادی آن و نیز بر بانکهای تخصصی، توسعه بورژوازی ایران را به شدت به قدرت متکی ساخته و در نتیجه، موجبات تضعیف هر چه بیشتر آن را فراهم آورد.(۱)

از طرفی، میزان مالیاتگیری حکومت، هر چند که در مجموع کم بود، اما متناسب با درآمد نفت در نوسان بود. هر چقدر درآمدهای نفتی افزونتر میگردید، درآمدهای دولت از طریق مالیات کمتر میشد. در طی سالهای ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۷، میزان کل درآمدهای حکومت از مالیات، حدودا ۱۹ درصد را تشکیل میداد(۲)، اما آماری که ذکر شد، میانگین این سالها را نشان میدهد. در سال ۱۹۶۳، درآمدهای حکومت از مالیات، ۳۵ درصد بود که این مقدار در سال ۱۹۷۷ به ۸/۲۱ درصد کاهش یافت. طی این سالها، درآمدهای دولت از نفت در سال ۱۹۶۳ در حدود ۶۵ درصد بود که در سال ۱۹۷۷ به ۷۳ درصد بالغ گردید.(۳) البته ممکن است گفته شود میزان مالیاتستانی حکومت (طی سالهای ۱۳۵۲ تا ۱۳۵۶)، به لحاظ کمی، افزایش یافته است. (جدول شماره ۱). اما تناسب دریافتهای نفتی دولت و مالیاتستانی با هم همخوانی ندارد. به عبارتی به موازات افزایش درآمدهای نفتی (جدول شماره ۲) درآمدهای مالیاتی دولت نیز افزایش نیافت. همچنین، در خصوص افزایش کمی دریافت مالیاتی دو عامل تورم و افزایش سطح درآمد سرانه مردم را باید در نظر آورد. برای مثال میتوان به سال ۱۳۵۶ اشاره نمود که در این سال، شاخص بهای کالاها و خدمات مصرفی ۸/۱۷ درصد بالاتر از سطح مشابه سال ماقبل بود.(۴) همچنین درآمد سرانه در سال ۱۳۵۱ (۸/۵۰ هزار ریال) بوده است که رقم مذکور در سال ۱۳۵۶ بالغ بر (۱۰۵ هزار ریال) گردیده است.(۵) از طرفی این نکته را باید مد نظر قرار داد که نسبت درآمدهای مالیاتی دولت به

۱- Jahangir Amuzegar. Iran An Economic Profile, Washington, Middle East Institute , ۱۹۸۷, P۳۹.

۲- Dilip Hiro.Iran under the Ayatollahs; London, Keganpall, ۱۹۸۵, p. ۳۹ .

۳- سیاست خارجی آمریکا و شاه، ص ۳۰۱.

۴- بانك مرکزی ایران؛ ترازنامه بانک مرکزی؛ تهران، بانك مرکزی، ۱۳۵۶، ص ۳۰۱ .

۵- رزاقی، ابراهیم؛ اقتصاد ایران؛ تهران، نشر نی، ۱۳۷۱، ص ۲۰۷.

کل درآمدها در دهه پنجاه، سیری نزولی به خود گرفت و با توجه به افزایش درآمد نفت، کاهش یافت. (جدول شماره ۳).

جدول شماه ۱- درآمدهای مالیاتی (مستقیم) ۵۶- ۱۳۵۱ (ارقام به میلیارد ریال)(۱)

سال

درآمدهای مالیاتی

۱۳۵۱

۶/۱۴

۱۳۵۲

۶/۱۸

۱۳۵۳

۴/۲۰

۱۳۵۴

۲/۳۰

۱۳۵۵

۹/۴۷

۱۳۵۶

۵/۵۷

جدول شماره ۲- درآمدهای ناشی از نفت ۶- ۱۳۵۱ (ارقام به میلیون ریال)(۲)

سال

درآمد

۱۳۵۱

۰/۲۵۳۶

۱۳۵۲

۰/۵۰۷۳

۱۳۵۳

۰/۱۸۶۷۲

۱۳۵۴

۰/۱۹۰۵۴

۱۳۵۵

۷/۲۰۶۷۰

۱۳۵۶

ص:۱۹۳

۱- اقتصاد ایران، صفحه ۱۳۸.

۲- ترازنامه بانک مرکزی سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶، صفحات مختلف.

۵/۲۰۷۱۳

جدول شماره ۳- سهم مالیات در کل درآمدهای دولت (ارقام به میلیارد ریال)(۱)

درآمدهای مالیاتی

کل درآمدهای دولتی

سال

دریافتی

۱۳۴۵

۰/۳۶

۹/۱۰۲

۱۳۴۶

۳/۴۰

۳/۱۱۳

۱۳۴۷

۳/۵۰

۴/۱۳۴

۱۳۴۸

۲/۶۱

۸/۱۶۲

۱۳۴۹

۲/۷۱

۳/۱۸۳

۱۳۵۰

۲/۸۲

۹/۲۷۱

۱۳۵۱

۶/۱۰۲

۳/۳۲۰

۱۳۵۲

۱/۱۳۱

۳/۴۸۴

۱۳۵۳

۲/۱۵۷

۵/۱۴۱۸

۱۳۵۴

۸/۲۷۰

۶/۱۶۱۷

۱۳۵۵

۹/۳۴۲

۱/۱۸۸۳

۱۳۵۶

۶/۴۴۳

۵/۲۱۰۲

پس از افزایش بهای نفت در پائیز ۱۳۵۲، حکومت شاه که نمایی کمرنگ از حکومت مافوق اجتماعی را با خود به یدک میکشید، به یکباره خصلت مافوق اجتماعی بودن آن تشدید گردید و به آخرین حد خود رسید.(۲) عقده های شاه با

۱- ایران، وزارت اقتصاد و دارایی، آمارهای اقتصادی، تهران، وزارت امور اقتصادی و دارایی، ۱۳۷۴، ص ۹۶.

۲- این توضیح را در خصوص حکومتهای شاهنشاهی در ایران باید اضافه نمود که: شاهان ایرانی همیشه خود را سایه خدا بر روی زمین عنوان مینمودند و خود را مافوق هر شهروند دیگری میپنداشتند. عبارت معروف صلاح مملکت خویش خسروان دانند، میتواند نمودی از قدرت بلامنازع شاهان ایرانی تلقی شود. باید گفت که محمدرضا پهلوی نیز از موضوع مذکور مستثنی نبود. او خود را نماینده خدا و امام زمان را حامی خویش میپنداشت. افزایش دلارهای نفتی (شوک اول نفتی) به تقویت این فکر در شاه منجر گردید که واقعاً رسالتی از طرف خدا برای مردمش دارد و او از سایر مردم کشورش مجزا میباشد.

افزایش بهای نفت، به یکباره به بیرون ریخته شد و او را تبدیل به فردی کرد که با گذشتهاش تفاوت بسیاری نمود. از آن موقع، شاه خود را رهبر دنیای چهارم که تازه بهوجود آمده بود (کشورهای نفت خیز) فرض نمود.(۱) در داخل کشور نیز هر جا و همه جا، میبایست از شاه یاد میشد. نویسندگان کتاب شاه و کارتر در این خصوص (پس از شوک اول نفتی) مینویسند:

عکس شاه همه جا هست ... به ندرت، فعالیتی حرفهای پیدا میشود که شاه با اعضای خانوادهاش ... دخالتی مستقیم یا نمادین در آن نداشته باشند.(۲)

زونیس نیز که به عنوان یکی از منتقدین شاه، پیش از انقلاب شناخته شده بود، در خصوص بیش از حد بزرگ جلوه یافتن شاه در کتاب خود چنین مینویسد: در دهه ۱۹۷۰ هیچکس به گرد شاه نرسید. در آن سالها به نظر میرسید که نماد رسمی شاهنشاهی ایران که روی سکه ها، تمبرها و پرچم کشور نقش بسته بود، جان گرفته است. این نماد، تصویر شیری بود که شمشیری به دست داشت و قسمتی از یک خورشید تابان را که بخش دیگر آن همچنان میدرخشید، پوشانده بود. در واقع شاه میدرخشید.(۳) در ایران زمان مذکور، میتوان گفت که دیگر هر گونه اعمالی و حتی کم اهمیتترین آن میبایست با کسب اجازه از شاه صورت میگرفت.(۴) واژه جادویی، عنوانی بود که محمدرضا، به شاه ایران (خودش) لقب داده بود.(۵) شاه، به لقب پیشین نیز بسنده ننمود و خود

ص:۱۹۵

۱- دانشجویان مسلمان پیروخط امام؛ اسناد لانه جاسوسی - جلد هشتم؛ تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی، ۱۳۶۴، ص ۱۶۳.

۲- لدین، مایکل؛ و، لوئیس، ویلیام؛ کارتر و سقوط شاه؛ ترجمه ناصر ایرانی؛ تهران، امیر کبیر، ۱۳۶۱، ص ۲۴.

۳- شکست شاهانه، ص ۱۱۵ .

۴- راجی، پرویز؛ خدمتگذار تخت طاووس؛ ترجمه ح. مهران؛ تهران، اطلاعات، ۱۳۷۰، ص ۱۱۵ .

۵- شکست شاهانه، ص ۱۱۵.

را مرشـد و مقتـدا و معلم کشور نیز نامیـد.(۱) شـاه تـا بـدان حـد خود را بزرگ فرض نمود که توانست به فالا‌چی بگویـد که (حکومت و نظام سلطنتی تنها فرم موجه برای حکومت ایران است، به شرطی که من شاه باشم(۲)) و پس از مدتی به علم (سال ۱۳۵۳)، خاطر نشان ساخت که (آدمی که به آرای مردم متکی نباشد، آزاد است که مستقیماً به صـلاح مملکت اقدام کند(۳)) با چنان تفکری بود که شاه هر اقدامی را در خصوص عزل و نصب کارگزاران حکومتی انجام میداد، بیآنکه کسـی متعرض آن گردد. وزیر دربار شاه در خاطرات خود در خصوص افسار گسیختگی شاه پس از شوک اول نفتی چنین می نویسد:

پنجشنبه، ۲۱ شهریور ۱۳۵۳

شـاه گفـت: ... ایـن منـم کـه حرف آخر را میزنم و واقعیـتی که فکر میکنم بیشـتر مردم بـا خوشـحالی میپذیرنـد ... اگر وزرایم دسـتوراتشان را بیـدرنگ و بـدون تأخیر انجام میدهنـد، فقط بـدین علت است که متقاعـد شـده اند هر چه من میگویم درسـت است. من (علم) گفتم: اما هرگز نبایـد این موضوع را نادیده گرفت که مردم ازترس ایشان مو بر اندامشان راست میشود. ظاهراً از این مطلب خیلی کیف کرد.(۴)

نتیجه اسـتبداد شـاه، دوری گزیـدن هر چه بیشتر وی از مردم کشورش بود. این دوری بیش از حـد تا بـدان جا ختم گردیـد که مردم حتی جرأت صحبت نمودن با وی را به خود راه نمیدادند.(۵) ملک حسین که هر از چند گاهی به ایران سفر مینمود تا از مراحم ملوکانه شاه بهرهمند شود، در خصوص جدایی شاه از مردمش میگوید:

ص:۱۹۶

۱- پهلوی، محمدرضا؛ به سوی تمدن بزرگ؛ بی جا، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ دوران پهلوی، بی تا، ص ۷.

۲- فالاچی، اوریانا؛ مصاحبه با شاه (متن سانسور نشده)؛ بی جا،: آواز، بی تا، ص ۸ .

۳- علم، امیراسداله؛ گفتگوهای من با شاه، جلد دوم، ص ۶۹.

۴- علم، همان، ص ۶۱۷.

۵- هویدا، فریدون؛ خدمتگزار تخت طاووس، ص ۳۱ .

قبـل از انقلاب (منظور پس از شوک نفتی)، به ایران آمـدم و به شـاه گفتم بیا برویم میان مردم و حرفهایشان را گوش بـدهیم. حتی گفتم من حاضرم خودم هم با شما بیایم، اما ایشان جوابی ندادند.(۱)

جنون ناشـی از خود بزرگبینی که در نتیجه بهـدست آوردن توان اقتصادی بیشتر دچار شاه شـده بود، او را به یکهتازی قهار در زمینه های سـیاست و فرهنگ و اقتصاد تبدیل کرده بود. ارتشـبد فریدون جم در خصوص اواخر دوران رژیم پهلوی و مناسبات میان نخستوزیر و وزرا و شاه میگوید:

در حقیقت نخست وزیر خود اعلیحضـرت، وزیر خـارجه اعلیحضـرت بود، وزیر اقتصاد اعلیحضـرت بود. من یک بار به هویـدا گفتم ... گفت: شـما خیال میکنی من نخست وزیر هسـتم، این وزرا تمامشون میروند کارهاشونو مسـتقیماً با اعلیحضـرت حل و فصـل میکننـد، دسـتورات میگیرنـد و من هم برای اینکه خودم را از تـک و تاز ننـدازم، تظاهر میکنم که بله ما کردیم ... و من بهتون گفتم.(۲)

پس از چهـار برابر شـدن درآمـدهای نفـتی، شـاه اقـدامات مسـتبدانه خـود را به صورت بیماننـدی افزایش داد. اقـداماتی که به هیچوجه مـد نظر جامعه نبود و مردم کشورمان به شـدت از آن اقدامات ناراضـی و گریزان بودند. اقدامات شاه (پس از افزایش بهـای نفت) شامـل موضوعهـای اساسـی زیر بود: تشـکیل حزب رسـتاخیز، تقویت روز افزون ارتش و ساواک، افزایش فساد به نحـوی چشـمگیرتر از گذشـته، و مبـارزه بـا ارزشـهای اسـلامی - ملی. در ادامـه، بـه شـرح و توضـیح هر یـک از این مقـوله ها میپردازیم.

ص:۱۹۷

۱- مسعودانصاری، احمدعلی؛ پس از سقوط؛ تهران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۱، ص ۱۸۳.
۲- رادیو بی بی سی؛ تاریخ شفاهی انقلاب اسلامی ایران؛ به کوشش ع باقی؛ قم؛ تفکر، ۱۳۷۳؛ ص ۱۷۹.

۱. تشکیل حزب رستاخیز

با الهام از سخنان شاهنشاه آریامهر در روز یازدهم اسفند ۱۳۵۳، مرام نامه حزب رستاخیز ملت ایران اعلام میگردد.(۱)

جمله مذکور در ابتدای مرام نامه حزب رستاخیز بود که به دستور شاه پس از افزایش قیمت نفت مطرح گردید. تا پیش از افزایش افسانهای بهای نفت در سال ۱۳۵۲، چندین حزب در عرصه سیاسی ایران فعالیت مینمودند. این احزاب، شامل احزابی چون پان ایرانیست، ایران نوین و مردم بودند که دو حزب اخیر، احزابی کاملاً ـ حکومتی بودند و کادرهای نظام را تشکیل میدادند.

در دهه چهل خورشیدی، شاه بارها و بارها ضمن حمایت (به طور زبانی) از احزاب، به اهمیت و نقش آنان در جامعه پرداخت. او در کتاب «مأموریت برای وطنم» در خصوص این که باید در کشورش حزب باشد، نوشت:

من چون شاه کشور مشروطه هستم، دلیلی نمیبینم که مشوق تشکیل احزاب نباشم و مانند دیکتاتورها از یک حزب دست نشانده خود پشتیبانی کنم.(۲)

شاه در ادامه نوشتهاش به شبهات و سؤالات احتمالی که در ذهن بعضی از مردم درباره فلسفه و کارکرد احزاب دست نشانده در آن زمان (ملیون و مردم) به وجود آمده است، پاسخ میدهد. او مینویسد:

بعضی از افراد، از احزاب ما انتقاد میکنند با این عنوان که این دو حزب،(۳) از طرف مردم بنیانگذاری نشده و از طرف مقامات عالیه کشور تحمیل گشته اند.

حتی برخی از بدبینان مدعیاند که این احزاب دست نشانده مقام سلطنت و دولت هستند ...(اولا افراد باید بدانند که) هر گاه افراد احزاب اراده نمایند، میتوانند بدون هیچ مانعی مؤسسین اولیه حزب را بر کنار ساخته و

۱- مظفری، مهدی؛ نظامهای تک حزبی و رستاخیز ملت ایران؛ تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۴، ص ۹۸.
۲- پهلوی، محمدرضا؛ مأموریت برای وطنم؛ ص ۳۳۶.
۳- منظور احزاب فرمایشی ملیون و مردم هستند.

حزب را طبق منویات خویش مجددا تشکیل دهند و رهبران دیگری انتخاب نمایند.(۱)

حضور و استمرار دوحزب عمده حکومتی، تا پیش از افزایش بهای نفت (و کمی پس از آن) در جامعه سیاسی کشورمان ادامه یافت، با این تفاوت که حزب ملیون، جای خود را به حزب ایران نوین سپرد. چندی قبل از افزایش بهای نفت (پائیز ۱۳۵۲)، شاه بر سر عقیده خود (مبتنی بر ادامه حیات دوحزب در کشور) پافشاری نمود. وی در مصاحبه با نمایندگان مطبوعات اعلام کرد که کشور ایران بر اساس سیستم تک حزبی که معمولاً به دیکتاتوری منجر میشود، اداره نخواهد شد.(۲) البته نباید این موضوع را از نظر دور داشت که شاه، بارها به زمامداران و مقامات بلند پایه سیاسی جهان گفته بود که مردم ایران، آمادگی پذیرش دموکراسی واقعی را ندارند و چنان که این حق به آنها داده شود، مملکت را به بینظمی و نابودی میکشانند.(۳) شاه تا پیش از افزایش بهای نفت، اجازه داده بود که یک دموکراسی نیمبندی (ولو صوری ونمایشی) وجود داشته باشد، ولی سرازیر شدن دلارهای نفتی و افزایش توان شاه، آنچنان وی را قدرتمند کرد که همه احزاب را منحل نمود و حزبی تازه (که متناسب با وضع جدید وی و حکومتش بود) بر پا ساخت. با توجه به این موضوع، وی ناگهان به ادغام حزب ایران نوین (به رهبری هویدا) ومردم (به ریاست دوست مورد اعتماد خود، علم) در حزب واحد رستاخیز تصمیم گرفت. استدلال غیر طبیعی شاه در توجیه این حرکت نا بهنگام این بود که از همه قشرهای جامعه و همه گروه های فکری در یک حزب واحد حضور داشته باشند تا این حزب، بتواند به عنوان یک مکتب بزرگ سیاسی و عقیدتی عمل کند. وی در لزوم تشکیل حزب رستاخیز چنین گفت:

ص:۱۹۹

۱- همان، ص ۳۳۷.

۲- مجموعه سخنان شاه، جلد هشتم، ص ۶۸۰۹.

۳- نفت، سیاست و کودتا در خاورمیانه، از جنگ اکتبر تا سقوط پهلوی، ص ۳۵۸.

ما باید صفوف ایرانیان را به خوبی بشناسیم و صفوف را از هم جدا کنیم. کسانی که به قانون اساسی و نظام شاهنشاهی و انقلاب ششم بهمن عقیده دارند و کسانی ندارند. به آنهایی که دارند من امروز پیشنهاد میکنم که برای این که رودربایستی در بین نباشد ... ما امروز یک تشکیلات جدید سیاسی را پایه گذاری کنیم و اسمش را هم بد نیست بگذاریم رستاخیز ایران.(۱)

البته شاه، منکر قابلیتهای دو حزب ملیون و مردم که در گذشته آنها را بهترین نمودهای تبلور مشارکت مردم در امور خودشان دانسته بود، نشد ولی معتقد بود این احزاب، دیگر کارایی لازم را (یعنی آن چه که او میخواست) نداشتند:

تمام احزابی که در این اواخر فعالیت داشته اند، صد در صد نسبت به کشور وفادار بوده اند احزاب وفادار نیازی به منحل شدن ندارند منتها شکل و فرم آنها دیگر کارایی نداشت زیرا حزبی که به قدرت میرسید از ثمرات پیشرفت برخوردار میشد و احزاب اقلیت صد در صد بازنده بودند، اما اکنون با ایجاد حزب جدید سیاستمداران اقلیت نیز امکان آن را دارند که با دولت به همکاری بپردازند.(۲)

به گفته شاه در حزب جدیدی که به تازگی ابداع شده بود، راه برای نضج گرفتن سلیقه ها و اندیشه های مختلف و تشکیل آنها در جناحهای مختلف حزبی البته در زیر لوای سه رکن بنیادی و تغییرناپذیر حزب یعنی نظام شاهنشاهی و قانون اساسی و انقلاب شاه و ملت کاملاً فراهم گردیده است.(۳) از آنجا که قرار بود حزب رستاخیز حزبی فراگیر باشد، در اولین قدم همه کارمندان دولت مجبور شدند به صورت اجباری در آن حزب عضو گردند.(۴)

۱- نظامهای تکحزبی و رستاخیز ملت ایران، ص ۱۳۳.

۲- مجموعه سخنان شاه، جلد نهم، ص ۶- ۸۲۵۶ .

۳- به سوی تمدن بزرگ، ص ۲-۴.

۴- امام خمینی که در آن هنگام در خارج از کشور تبعید بودند در خصوص حزب شاه چنین گفتند: نظر به مخالفت این حزب با اسلام و مصالح ملت مسلمان ایران شرکت در آن بر عموم حرام و کمک به ظلم ... و مخالفت با آن از روشنترین موارد نهی از منکر است. (ر.ک: به ایران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ و، صحیفه نور؛ تهران، سازمان مدارک فرهنگی انقلاب اسلامی؛ ۱۳۷۰؛ ج ۱؛ ص ۳۵۸).

همچنین، برای تبلیغات بیشتر در خصوص شناساندن رستاخیز، پنج روزنامه: رستاخیز یومیه، رستاخیزکارگران، رستاخیز کشاورزان، رستاخیز جوانان و اندیشه رستاخیز، ارگان حزب گردیدند که در جهت تبلیغ منافع رستاخیز و اقدامات شاهنشاه گام بر میداشتند.(۱)

از طرفی برای پاسخ به فرمایشی بودن حزب و این که مردم نپندارند که حزب از بالا میباشد، برای حزب دو جناح محافظهکار و ترقیخواه ایجاد گردید که هوشنگ انصاری و جمشید آموزگار رهبران دو جناح مذکور بودند.

میتوان گفت حزب رستاخیز در عمل مانند همه سیستمهای تکحزبی تحت رژیمهای خودکامه، فقط دنباله اجرایی صورت حاکم گردید. این حزب که به گفته علم (حزب شاه میباشد(۲)) به صورتی کاملاً

منفعلانه شروع به کار نمود، آن هم در راستای آن چه اعلی حضرت عنوان نموده بود. علم در خاطرات۱۰ اردیبهشت ۱۳۵۴ خود مینویسد:

به دستور شاه در نخستین کنگرهی حزب جدید به نام رستاخیز، حضور یافتم. در حدود ۴۴۰۰ نماینده از سراسر کشور شرکت کرده و آماده بحث دربارهی اساسنامه موقت حزب بودند. همه مراسم، خوب کارگردانی شده بود، اما توخالی بود. به کلی تو خالی و ساختگی.(۳)

شاه در نظر داشت که با تأسیس حزب رستاخیز، یک دموکراسی هدایت شده را (آن چنان که خود میخواست) در سراسر کشور برقرار نماید. به عبارتی هدف شاه این بود که مردم در امور خود مشارکت داشته و به این طریق نمونهای از دموکراسی متجلی گردد، ولی مشارکتی که مردم در آن حضور نداشته باشند.

با توجه به آن چه گذشت بسیار طبیعی بود که مردم در حزب رستاخیز هیچگونه مشارکتی نداشتند و آن دسته از مردم که اسم خود را در حزب به ثبت

۱- تارخ ۲۵ ساله، جلد اول؛ ص ۴۹۶.

۲- نظامهای تکحزبی و رستاخیز ملت ایران، صفحه ۱۳۰.

۳- گفتگوهای من با شاه، جلد دوم، صفحه ۱۳۰.

رسانیده بودند، فقط اسمشان عضو حزب بود، تصمیم از بالا اعمال میشد و آنان فقط گوش به فرمان بودند.

حزب رستاخیز که فقط به گسترش و نقش بیشتر شاه در کشور کمک میکرد،(۱) مردم کشور را از ایفای نقش فعال در جامعه سیاسی کشور محروم مینمود. طبق آماری که محسن دها (یکی از مسئولین حزب رستاخیز) ارایه میدهد، تا پایان سال ۱۳۵۴ دو میلیون و چهارصد هزار نفر به عضویت کانونهای حزبی در آمده بودند.(۲) رقم مذکور در یک سال بعد (۱۳۵۵) به ۴/۵ میلیون عضو رسید.(۳) به نظر می رسید که تنها هدف حزب بالا ـ بردن کمیت اعضای آن بود و عملاً ـ نمیتوانست گامی در جهت حضور واقعی مردم در صحنه های سیاسی بردارد.

آخرین سفیر شاه در انگلیس در خاطرات خود مینویسد:

گر چه فقط در عرض چند ماه، عدهی زیادی ظاهراً به عضویت رستاخیز در آمدند، اما گفتنی است که رستاخیز، علیرغم تعداد کثیر اعضایش از کمترین حمایت مردمی برخوردار بود. در حقیقت حالت انجمن فرصتطلبان سیاسی را داشت که در آن، عدهای دور هم مینشستند و کاری جز تدوین وظایف حزب و ستایش از اعمال شاه انجام نمیدادند.(۴)

در واقع میتوان گفت نقش حزب این بود که هیچ نقشی در تصمیمگیریها نداشته باشد. نقش حزب چنین بود که دستورات را از مراجع بالا (در رأس آن شاه) میگرفت و به اعضای خود اعمال مینمود. راجی، خاطرهای جالب در این زمینه نقل میکند:

ص:۲۰۲

۱- دانشجویان پیرو خط امام؛ از ظهور تا سقوط، تهران، مرکز نشر اسناد لانه جاسوسی آمریکا، ۱۳۶۶؛ جلد اول، صفحه ۲۰۷. سفارت آمریکا در تهران، در ۱۹ تیر ۱۳۵۴ به وزارت خارجه آن کشور در مورد حزب تازه تأسیس شاه مینویسد: مهمترین جنبه ایجاد حزب رستاخیز این است که نشانه تغییر سیاست شاه است، یعنی میخواهد بیش از پیش در سیاستهای روزمره ایران دخیل و فعال باشد. (پیشین؛ صفحه ۲۴۲).

۲- رستاخیز، ۱۲ اسفند ۱۳۵۴؛ شماره ۲۵۴؛ صفحه ۹.

۳- دانشجویان پیرو خط امام؛ از ظهور تا سقوط؛ جلد اول؛ صفحه ۲۲۷.

۴- خدمتگزار تخت طاووس، صفحه ۲۰۵.

امروز بـا سـرگرد بهرامی ناهـار خوردیم. او گفت: در کنگره اخیر حزب رسـتاخیز نماینـدگانی از سراسـر کشور در تهران گرد آمدنـد و به همه آنها نیز اطمینان داده شد که با برخورداری از آزادی کامل میتوانند فرد دیگری را به جای جمشـید آموزگار، به عنوان دبیر کـل حزب انتخاب نماینـد. ولی هنوز ۳ روز به پایـان کنگره و انجام انتخابات برای گزینش دبیرکلی باقی نمانـده بود که شاهنشـاه طی نطقی اعلام داشت: دو مقام دبیر کلی حزب رسـتاخیز و نخست وزیری از هم قابل تفکیک نیست و حالا شما بیاعتنایی و سرخوردگی ۱۵۰۰ نفر را مجسم کنید که پس از ۳ روز بحث و تبادل نظر برای انتخاب دبیر کل جدید چگونه کوشش خود را به کلی بیفایده دیده و موظف به اجرای تصمیمی شدند که اصلاً در آغاز آن دخالتی نداشته اند.(۱)

گرچه در داخـل و خـارج، نظـام تکحزبی شاه منتقـدینی را به دنبال خود آورد ولی شاه به این موضوع بیتوجه مانـد.(۲) از دید شاه موضع خود او و ملتش در نتیجه وجود نفت و رهبری موفقیتآمیزش آنچنان نیرومند بود که هر گونه انتقاد از سیاستهایش یا سرکوب میشد و یا بینتیجه میماند.

با توجه به آنچه عنوان شد میتوان گفت که مردم ایران متوجه گردیدند که حضورشان در صـحنه مشارکت سیاسی نقش کاملاً فرمایشی داشته و آنها تابع متغیری از خواسته ها و تمایلات نفسانی شاه تازه به دوران رسیده در قالب یک حزب نمایشی به نام رستاخیز هستند که این حزب فقط رهنمودهای شاهانه را اجرا کرده و هیچگونه نقشی را به آنان واگذار نمینماید.

۲. تقویت ارتش و ساواک

اشاره

یکی دیگر از برنـامه هـای حکـومت شـاه پس از افزایش بهـای نفت، تاکیـد بیش از گذشـته روی نقش ارتش و تقویت آن، و گسترش قلمرو فعالیتهای سازمان

۱- خدمتگزار تخت طاووس، صفحه ۱۵۹.

۲- البته در داخـل با توجه به دسـتگاه سـرکوبگری چون ساواک مردم کمتر علنا به مخالفت با حزب مـذکور میپرداختنـد، ولی غالبا از عملکرد شاه ناراضی بودند.

اطلاعات و امنیت (ساواک) بود. این موضوع را در محورهای جداگانه زیر پی میگیریم.

الف) تقویت ارتش و خرید بیش از پیش تسلیحات نظامی

تأسیس ارتش مدرن و دایمی در زمان حکومت رضاخان شکل گرفت. رضاخان که قزاقی بیش نبود، دریافته بود که مهمترین پایه های قدرت هر دیکتاتوری نیروی نظامی است. بنابراین، برای قدرتمند کردن این پایه، به هزینه نمودن مقدار زیادی از بودجه کشور مبادرت ورزید.(۱) تفکر محمدرضا نیز مانند پدرش بود با این تفاوت که از وقتی به حکومت رسید تا کودتای ۲۸ مرداد سال ۱۳۳۲، نمیتوانست به گونهای مؤثر و تمام و کمال ارتش را در انحصار خود درآورد. پس از کودتای ۲۸ مرداد، محمدرضا به سرعت به تقویت ارتش و رسیدگی به آن پرداخت و سعی نمود که آن را تحت اختیار کامل خود درآورد.(۲) به همین دلیل شاه یکی از پایه های عمده قدرت خود را، ارتش و نظامیان آن میدانست. با توجه به عنصر ارتش و قرار گرفتن آن به عنوان یکی از پایه های قدرت نظام شاهنشاهی، شاه همواره (تا پیش از شوک اول نفتی) درصدد افزایش توان این واحد برآمده بود ولی درآمدهای کم نفتی، کفاف ارضای نظرات وی را نمی کرد. با افزایش تدریجی درآمد نفت، شاه با گشادهدستی بیشتری به خرید انواع سلاحهای جنگی مبادرت کرد. در واقع میتوان گفت وی درصدد برآمد که

۱- از نظر رضاخان در دنیا فقط یک شغل ارزشمند وجود داشت و آن هم سربازی بود. فردوست در خاطرات خود نقل میکند که: رضاخان به من گفت: شنیدم چنین تقاضایی [تحصیل طب در خارج] از پسرم کردهای! مگر نمیدانی در دنیا فقط یک شغل وجود دارد که مفید است، بقیهاش مفت نمیارزد و آن شغل سربازی است. تو هم نمیتوانی استثنا باشی من ضمن سلام دادن گفتم: اطاعت میشود! همانطور است که میفرمایید او خوشش آمد و مرا مرخص کرد. (ر. ک: فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جلد اول؛ صفحه ۵۵).

۲- رضاشاه، پشتیبان خود را چهل هزار سرنیزه (ارتش آن زمان) معرفی کرد، محمدرضا نیز در دهه هفتاد، ۷۰۰ هزار نظامی را پشتیبان خود معرفی نمود. (هویدا، فریدون؛ سقوط شاه؛ صفحه ۱۱).

آرزوی دیرینهاش را جامه عمل بپوشاند. قبل از افزایش بهای نفت و در سال ۱۳۴۹ بودجه نظامی ایران هشتصد و هشتاد میلیون دلار بوده است که این مقدار بودجه در سال ۱۳۵۲ به عدد تقریبی یک میلیارد و پانصد میلیون دلار بالغ گردید.

در سال ۱۳۵۶ (پس از افزایش بهای نفت) بودجه نظامی ایران تقریباً به ۹ برابر سال ۱۳۴۹ رسید، یعنی به مرز نه میلیارد و نیم میلیون دلار.(۱) شاه طی مصاحبهای (۱۳ اسفند ماه ۱۳۵۴) در خصوص افزایش خریدهای تسلیحاتی بیان نمود که ایران، سالانه ۸ میلیارد دلار یعنی ۲۵ درصد کل بودجه را صرف مخارج نظامی میکند.(۲) فرد هالیدی، در خصوص خریدهای تسلیحاتی بیش از حد شاه و تجهیز ارتش شاهنشاهی مینویسد:

ایران در سال ۱۹۷۹ به اندازه جمهوری تودهای چین مخارج نظامی داشت ولی تعداد افراد نظامیش، یک دهم آن کشور بود و به این ترتیب، مخارج نظامی سرانه ایران (سیصد و چهارده دلار) بیست و شش برابر چین (دوازده دلار) بود.

همچنین کل مخارج نظامی ایران در مقایسه با کشور همسایهاش عراق، که شماره نفرات نظامیش کمی بیش از نصف ایران (۸۰۰,۱۵ به ۰۰۰,۳۰) است، هشت برابر بود.(۳) در دهه پنجاه در میان کشورهایی که ایران از آنان خرید تسلیحاتی مینمود، بیشترین خریدها از ایالات متحده بوده است. طبق گزارش کمیته سنای آمریکا در سال ۱۹۷۶ خریدهای نظامی ایران از آمریکا از ۵۲۴ میلیون دلار در سال ۱۹۷۲، به ۹۱۰/۳ میلیارد دلار در سال ۱۹۷۴ رسید و به عبارت دیگر هفت برابر شد. این رقم در سال ۱۹۷۷ به ۵/۵ میلیارد دلار رسید.(۴) ریچارد هلمز، آخرین سفیر جمهوری خواهان در ایران، در سال ۱۹۷۵ در پایان مأموریت خود ادامه همکاریهای نظامی آمریکا با ایران را یک سیاست کلی اعلام

۱- ایران و تاریخ؛ صفحه ۲۷۸.

۲- کیهان هوایی؛ ۱۳ اسفند ۱۳۵۴؛ به نقل از: رواسانی، شاپور؛ دولت و حکومت در ایران؛ صفحه ۲۲۸.

۳- دیکتاتوری و توسعه سرمایهداری در ایران؛ صفحه ۷۹.

۴- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جلد اول؛ صفحه ۱۹۰.

نمود.(۱) در راستای اجرای این سیاست کلی بود که ارزش قراردادهای خریدهای نظامی که در فاصله بین ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۸ با آمریکا امضاء گردید مجموعاً به ۲۰ میلیارد دلار میرسید که ۹ میلیارد دلار آن، به تمامی پرداخت شده بود.(۲) خریدهای بیسابقه اسلحه توسط شاه، پی آمدهای گوناگونی به ارمغان آورد:

۱. تا حدی، بحران سرمایه داری آمریکا را کاهش داد.

۲. صنایع تسلیحاتی آن کشور را جانشین صنایع بحران زده غیر نظامی کرد و سبب کاهش نرخ بیکاری در آن کشور گردید.

۳. خرید این جنگ افزارها سبب شد که مستشاران نظامی کشور فروشنده، برای آموزش به ایران وارد شوند و ارز هنگفتی را برای حق کارشناسی خود بگیرند.(۳) طبق آمار رسمی، تعداد افراد آمریکایی اعم از مستشاران نظامی و هیأتهایی که از سوی پنتاگون و کارخانجات و شرکتهای فروشنده جنگ افزار به ایران اعزام می شدند - از رقم ۱۶۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۱ به رقم ۲۴۰۰۰ نفر در سال ۱۳۵۵ بالغ گردید.(۴)

۴. وجود چنین داد و ستدی سبب شد که دوره آموزش افسران و کادرهای نظامی در کشور فروشنده برقرار شود و هزینه آموزش نیز بر عهده کشورمان قرار گیرد.

ص:۲۰۶

۱- هفت هزار روز تاریخ ایران؛ جلد ۲؛ صفحه ۴۸۸.

۲- فراز و فرود دودمان پهلوی؛ صفحه ۳۵۰.

۳- یکی از علل نارضایتی در میان نظامیان ایرانی وجود افسران و مستشاران آمریکایی و گرفتن حقوق گزاف از دولت ایران بود. ارتشبد عباس قرهباغی در این زمینه در خاطرات خود مینویسد: «عامل نارضایتی دیگر بین افسران و درجهداران، عبارت بود از مشاهده و مقایسه وضع زندگی خود با افسران و درجهداران مستشاران آمریکایی که در استخدام ارتش شاهنشاهی و در شهرستانها و پادگانهای مختلف خدمت میکردند. اختلاف فوقالعاده فاحش حقوق و مزایای مستشاران آمریکایی به کیفیتی بود که از هیچ لحاظ تناسبی با وضع زندگی پرسنل نیروهای مسلح نداشت. (ر. ک: قرهباغی، اعترافات ژنرال؛ تهران، نشر نی، ۱۳۷۱، صفحه ۹۱).

۴- تاریخ ۲۵ ساله ایران، جلد اول، صفحه ۵۳۴.

۵. این جنگ افزارها، به سرعت کهنه میشدند و نیاز به تعویض داشتند. بهعلاوه ابزارهای یدکی آنها را میبایست به قیمت گزافی از همان کشور تهیه کرد.

۶. مشاغل کاری که ارتباطی با تولید نداشت و صرفاً جنبه خدماتی و انگلی داشت در جامعه گسترش یافت.(۱)

با توجه به آنچه نوشته شد، اقدام شاه در خصوص خرید روز افزون تسلیحات منتقدین و مخالفین و دست آخر ناراضیان زیادی را برانگیخت. در پاسخ به ناراضیان و منتقدین، شاه بیشتر به خطر همسایه شمالی و نقش حساس ایران در منطقه خلیج فارس اشاره مینمود، که این استدلال، مورد قبول مردم و یا حتی بسیاری از مطبوعات غربی واقع نمیشد.(۲) منتقدین و ناراضیان استدلال مینمودند که خریدهای گسترده نظامی برای منابع محدود انسانی و مالی کشور ما، بار بسیار سنگینی است زیرا، که نیروهای مسلح حتی با استفاده از ابزار جنگی پیشرفته خود ضعیفتر از آن بودند که بتوانند از کشور در برابر حمله احتمالی اتحاد شوروی دفاع کنند. از سوی دیگر، برقراری امنیت داخلی و دفع هر گونه تعرض احتمالی از جانب همسایگان، نیاز به خرید چنین افزارهای پیچیده و مفصلی نداشت.

در مجموع میتوان گفت در میان مردمی که تحقیرها و نابهکاریهای فراوانی از آمریکاییان دیده و شنیده بودند، مانند کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، موضوع کاپیتولاسیون و تبعید امام خمینی، گرفتن حق توحش توسط آمریکاییان،

۱- دولت عصر پهلوی، صفحه ۱۴۱.

۲- مجله نیوزویک در ۲۳ اگوست ۱۹۷۶ برای اینکه افزایش بیرویه خرید سلاح توسط ایران را نشان دهد، چنین نوشت: بین سالهای ۱۹۷۲ تا ۱۹۷۶ بر اساس گزارشهای رسمی، سفارشهای نظامی ایران به تنهایی برای بهوجود آوردن ارتشی دو برابر ارتش انگلستان در سال ۱۹۷۸ ارزیابی شده بود. (ر. ک: آموزگار، فراز و فرود دودمان پهلوی، صفحه ۳۶۳). البته شاه ایران نیز گاه به گاه در مقام پاسخگویی به غربیان بر میآمد. برای مثال میتوان به مصاحبه وی در ۷ اوت ۱۹۷۶ با واشنگتن پست اشاره نمود. وی در این مصاحبه گفت: ما کشور مستقلی هستیم و تشخیص نیازهای دفاعیمان هم به خودمان مربوط است. (روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران؛ صفحه ۱۳۱).

بیتوجهی به ارزشهای اسلامی – ملی و ... غیر قابل تصور بود که دلارهای حاصل از نفت، به جای قرار گرفتن در مسیر توسعه (و حتی رفاه) به جیب آنها سرازیر گردد. هر چند که مردم ایران در آن زمانها (تا قبل از انقلاب) نتوانستند به صورت کاملاً مشهودی نفرت خود را از شاه آمریکایی نشان دهند، ولی اظهار نفرت در خصوص آمریکاییها و اقدامات شاه در حین و پس از انقلاب خود را نشان داد. «مرگ بر این شاه آمریکایی» شعاری بود که در آن اثنا در دهان اکثریت مردم ایران جاری بود.

ب) تقویت سازمان امنیت و توسعه بیشتر اختناق

سازمان امنیت و اطلاعات کشور (ساواک) در اواخر اسفند ۱۳۳۵ تأسیس گردید. برنامه اصلی این سازمان، حفظ امنیت داخلی و به دست آوردن اطلاعات خارجی بیرون از مرزهای ایران مقرر گردید. اولین رئیس این سازمان سپهبد تیمور بختیار بود که مشت آهنی شاه محسوب میگردید و نقش بسیار مهمی در سرکوب تودهایها و مخالفان محمدرضا در زمان تصدی فرمانداری نظامی تهران بر عهده گرفته بود. این مرد بیرحم که از انسانیت فقط ظاهری را با خود یدک میکشید، در پی اختلافاتی که با شاه پیدا نمود، توسط محمدرضا برکنار و در نهایت به خارج از کشور تبعید گردید. از آن به بعد، ساواک به عنوان سازمان ملقب به (گوش و چشم شاهنشاهی) دانستهتر عمل کرد و کسانی را به این کار گماشت که تا پایان حکومتش با وی همراهی کردند. پاکروان، نصیری و مقدم، سه فرمانده دیگر ساواک بودند که پس از بختیار بر عرصه ساواک حکم راندند و هیچ کدام از این چهار تن، سر سالم بر گور ننهادند. اولی را شاه از میان برداشت و سه نفر دیگر را قهر انقلاب.

با افزایش توان اقتصادی شاه در دهه پنجاه، ساواک نیز بر قدرت خود (با حمایت وسیع شاه) افزود. اولین اقدام شاه برای تقویت ساواک افزایش بودجه آن بود. بودجه منظور شده، برای نظم و امنیت در سال ۱۳۵۰ (قبل از افزایش قیمت نفت) رقم ۹۸۴,۴۹۲,۱۴ (هزار ریال) بود که این رقم در سال ۱۳۵۳ به رقم

ص:۲۰۸

۴۲۳,۶۴۴,۳۱ (هزار ریال) افزایش یافت. رقم مذکور در سال ۱۳۵۶ بالغ بر ۸۳۳,۶۹۰,۵۷ (هزار ریال) گردید که اگر بخواهیم این رقم را به نسبت سال ۱۳۵۰ بسنجیم مشاهده خواهیم کرد که بودجه مذکور حدوداً چهار برابر گردیده است.(۱) به تناسب افزایش بودجه ساواک، شاه نقش بیشتری از این سازمان در توسعه خفقان و انهدام گروه های مخالف خود خواستار گردید. بنابراین، بسیار طبیعی بود که در دوره پس از افزایش بهای نفت نسبت به قبل، ساواک دست به اقدامات بسیار وسیعتری در مقایسه با گذشته سیاه خود بزند. در سال ۱۳۴۶ زندانیان سیاسی کشورمان، کمتر از یکصد نفر بودند که این رقم در سال ۱۳۵۶ به حدود ۵۰۰۰ نفر بالغ گردید.(۲) پس از افزایش قیمت نفت، یکی از مهمترین اقدامات ساواک (که البته در گذشته نیز وجود داشت) سانسور کتابها و فیلمهای گوناگون بود. کریستین دلانوآ، در این خصوص مینویسد:

سانسور کسب و کار ساواک بود به مرور که رژیم به خودکامگی میلغزید سانسور شدیدتر میشد ... در سال ۱۳۵۴ پس از تأسیس حزب رستاخیز، ساواک مستقیماً بخش بزرگی از انتظارات را از طریق وزارتخانه هایی چون آموزش و پرورش، بهداری و سازمان جلب سیاحان، که بزرگ ناشران کشور بودند کنترل میکرد. نتیجه کار خیلی زود آشکار شد. سه سال بعد تعداد عنوان کتابهای منتشر شده از چهار هزار در سال به هزار و سیصد تقلیل پیدا کرد.(۳)

ساواک تنها به سانسور کتابها و نشریات بسنده نمینمود. یکی از مهمترین اقدامات این سازمان، سانسور فیلمها بود. فریدون هویدا در خاطرات خود مینویسد:

ساواک فیلمها را به میل خود زیر قیچی میبرد و حتی یکبار از نمایش فیلم ساخته یکی از دوستانم بنام ابراهیم گلستان، که داستان مرد تازه به ثروت رسیدهای را مطرح میکرد و به نظر ساواک مشاهده چنین ماجرایی میتوانست

۱- مدارهای توسعه نیافتگی در اقتصاد ایران، صفحه ۲۷۹.

۲- مقدمهای بر انقلاب اسلامی، صفحه ۱۰۵.

۳- دلانوآ، کریستین؛ ساواک؛ ترجمه عبدالحسین نیکگهر؛ تهران، طرح نو؛ ۱۳۷۱، صفحه ۱۳۹.

قضیه شاه بعد از بالا رفتن قیمت نفت را در ذهن بیننده را تداعی کند جلوگیری شد.(۱)

وظیفه ساواک در طی سالهای دهه پنجاه، بهوجود آوردن جوی از اختناق سانسور و کنترل شدید مردم و مخالفان در ایران بود. این موضوع به خط مشی محمدرضا در برخورد با دلارهای نفتی تازه به ارث رسیده بر میگشت. وی که رفاه اقتصادی را خواهان بود و آن را تبلیغ میکرد هیچ وقعی به آزادیهای سیاسی و فعالیتهای واقعی مردم در سیاست نمیگذاشت، بنابراین وظیفه ساواک کاری جز از بین بردن فعالین سیاسی در جهت رسیدن محمدرضا به جامعهای خالی از افراد سیاسی مخالف نبود.(۲) پرویز راجی، آخرین سفیر ایران در لندن (پیش از انقلاب) در دیداری که با خبرنگار سیاسی روزنامه تایمز در تیرماه ۱۳۵۵ داشته می گوید:

چون شاه در حال حاضر مشغول فعالیت است تا ایران را از وضع قرون وسطایی خارج کند... هدف ما از دموکراسی فقط میتواند در جهت دستیابی به غذا، مسکن و تأمین افراد تحصیلکرده خلاصه شود ... لذا نمیتوان به مردم اجازه آزادی فعالیتهای سیاسی را داد.(۳)

ساواک ید طولایی نیز در آزار و اذیت و شکنجه مخالفان خود داشت. تا پیش از شوک اول، این نقش کم و بیش به صورتی (ظاهراً) قانونی خود را نشان میداد. برای مثال میتوان از محاکمه های نیمه علنی زندانیان سیاسی تا سال

ص:۲۱۰

۱- سقوط شاه؛ صفحه ۹۳.

۲- توضیح این نکته ضروری است که حکومتهای استبدادی و مافوق اجتماعی برای حفظ موجودیت و بقای خود، از دو اهرم استفاده میکنند. اهرم اول، اهرم تبلیغ و تشویق میباشد. این اهرم به توجیه نظام کمک میکند و اهرم دوم اهرم تهدید و تنبیه است. البته این نوع اهرم معمولا پس از اینکه اهرم اول موفق نشد به کار میآید. دو اهرم مذکور در زمان محمدرضا پهلوی به نفت وابسته بود. بنابراین، هر چه بهای نفت افزایش یافته درآمد شاه بیشتر میشد، دو اهرم مذکور نیز بیشتر مورد نظر شاه قرار میگرفت و محمدرضا، هر چه بیشتر در جهت حفظ خود از آن اهرمها استفاده میکرد.

۳- پشت پرده تخت طاوس، صفحه ۱۳.

۱۳۵۱ یاد نمود که حداقل امکان رسیدگی به ادعاهای شکنجه آنان را فراهم میکرد. اما در فاصله سالهای ۱۳۵۱ تا ۱۳۵۶ همه محاکمات، پشت درهای بسته صورت میگرفتند و حتی بسیاری از افرادی که دستگیر میشدند هیچ گاه محاکمه نیز نشدند و نیز آنهایی که در زندانها میمردند حتی اجسادشان به خانواده هایشان تحویل داده نمیشد، بنابراین امکان کالبدشکافی اجساد نیز فراهم نمیآمد.(۱) ساواک به منظور اختناق هر چه بیشتر جامعه ایران، به گرفتن منابع وسیع و تبلیغ خود در میان مردم مبادرت مینمود. این شیوهای بود که ساواک برگزیده بود: همه بدانند که ساواک در همه جا وجود دارد! آخرین سفیر آمریکا در ایران، سولیوان، خاطرهای جالب از سال ۱۹۷۷ را نقل میکند که میتواند عمق اختناق حاکم در جامعه ایران را نشان دهد. وی مینویسد:

توسط رایزن اقتصادی سفارت، میهمانی شامی در محل سفارت آمریکا برپای گردید و حدود ده نفر از دست اندرکاران مسایل اقتصادی ایران نیز، مهمان بودند. در این مهمانی من تردیدها و نگرانیهای خود را درباره برنامه های اقتصادی ابراز داشتم. وقتی که من مطالب خود را بیان میکردم آثار ناراحتی و عصبانیت در چهره بسیاری از میهمانان ظاهر شد. بعد از سخنان من، وزیر اقتصاد (هوشنگ انصاری) به دفاع جدی از سیاستهای خردمندانه اقتصادی شاه پرداخت. پس از وزیر اقتصاد، دو یا سه نفر دیگر هم در تأیید نظرات وی مطالبی گفتند. اولین میهمان که در پایان شب میهمانی را ترک کرد، وزیر اقتصاد بود. مرا به کناری کشید و گفت: مطالبی که شما بیان کردید درست بود ... و من در آن جلسه نمیتوانستم جز دفاع از برنامه های شاه سخن بگویم ... شگفت آور اینکه بقیه مهمانها یکی یکی [دور از چشم دیگران] حرفهای مرا تأیید کردند. پس از خداحافظی موضوع را با میلکوس [معاونم] در میان گذاردم. او گفت: هیچیک از آنها که دور میز نشسته بودند نمیدانستند کدامیک از بقیه مهمانها مأمور یا رابط ساواک است ... در نتیجه هیچیک از آنها نمیتوانستند مطلبی حتی در پرده، در انتقاد از برنامه های شاه به زبان بیاورند، زیرا اگر چنین گزارشی به گوش شاه میرسید، فردای همان روز از کار برکنار میشدند.(۲)

۱- ساواک، صص ۲۰۷-۲۰۵.

۲- مأموریت در ایران؛ صص ۴۹-۴۸.

اختنـاق حـاکم شـده توسط ساواک و در واقع توسط شاه در دهه پنجاه، افراد بله قربانگو و چاپلوس را بیش از پیش نموده بود. این عامـل فرصت کسب اخبـار صـحیح را از خود شـاه نیز میگرفت و به واقع شـاه قربانی جوی گردیـد که خود آن را بهوجود آورده بود. احسـان نراقی در ملاقـاتی که بـا شاه داشـته (مهر ۱۳۵۷) میگویـد: شـاه از اینکه در جریـان امور قرار نمیگیرد اظهار تعجب میکنـد. در پاسـخ نراقی علت را به سیسـتم شاهنشاهی معطوف میکنـد و برای شاه توضـیح میدهـد که زمانی که سیسـتم هرمی شکل است و در آن حتی نخستوزیر صرفاً به بالا دست خود چشم دارد، هیچکس خود را از نظر سیاسی مسوول احساس نمیکنـد زیرا تنها چیزی مورد قبول است که از طرف شـما صادر گردیده باشد، هنگامی که تصـمیمهای نهایی انحصاراً توسـط شـاه گرفته میشود، نخبگـان هم صـرفاً میخواهنـد تـا با ارائه عناصـری در جهت سـیاست شاه خـدمتی کرده باشـند.(۱) اقدامات سرکوبگرانه مخوف سـاواک، به این نتیجه رسـید که مـدیر کـل دفتر بینالمللی صـلح جهان (مارتین انالز) در ۲۶ دی ماه ۱۹۷۴ عنوان نمود که هیچ کشوری در جهان به اندازه ایران سابقه و پرونده های ضد حقوق بشر ندارد.(۲)

همچنان که ذکر گردید، افزایش بهای نفت به افزایش بسـیار قابل توجه بودجه ساواک منجر گردید و این اهرم، بسیار بیشتر از گذشـته توسـط شـاه برای از بین بردن مخالفتهای مردمی اسـتفاده گردیـد. ساواک که دریافته بود نقش گستردهتری نسـبت به دوره پیش از شـوک اول بـدان محـول شـده اسـت، دست خـود را بـازتر از گذشـته برای سـرکوب ناراضـیان و مخالفـان رژیم پنـداشت و بـدون کوچکترین دغـدغهای به اقـدامات خود پرداخت. البته بایـد گفت که جو خفقـان و این که امر تنهـا امر شـاه اسـت، رعب و وحشـتی ایجـاد کرد که از دیـد مردم ایران دور نمانـد و مردم، همه این اقـدامات را به شـاه منتسب کرده هر چه بیشتر از وی فاصله میگرفتند. وجود استبداد و جو خفقان قبل از انقلاب، تابدان حد توسط ساواک

۱- نراقی، احسان؛ از کاخ شاه تا زندان اوین؛ ترجمه سعید آذری؛ تهران، رسا، ۱۳۷۳، صفحه ۳۹.

۲- مصاحبه با شاه؛ صفحه ۲۹۴.

تشدید گردید که گروهی از نویسندگان و پژوهشگران انقلاب اسلامی، علت اصلی بهوجود آمدن انقلاب را ناشی از استبداد و جو خفقان بیش از حد نظام شاهنشاهی معرفی کرده اند.(۱)

۳. افزایش فساد در سطحی وسیعتر از گذشته و مبارزه با ارزشهای اسلامی – ملی

همچنانکه، در گذشته عنوان گردید، یکی از پیامدهای نبود احزاب واقعی در جامعه گسترش فساد است.(۲) در جامعه ایران دهه پنجاه، تنها حزب رستاخیز وجود داشت که آن هم از طرف شاه – و نه مردم – ایجاد شده بود. در این دهه نبود حزبی واقعی و سرازیر شدن دلارهای بادآورده دو عامل مهمی گردید که به فساد هر چه بیشتر مسوولین نظام شاهنشاهی، شاه و خانواده وی انجامید. فساد خانواده شاه تا بدان حد فزونی یافته بود که نخست وزیر آن زمان (هویدا) در سال ۱۹۷۵ به برادر خود گفته بود که اگر نظام سلطنتی سقوط نماید، تقصیر عمده بر عهده خانواده شاه است. وی در ادامه به برادر خود توضیح می دهد که (تو نمیتوانی درک کنی که در دربار چه میگذرد؟ مسابقه غارتگری است. لانه فساد است ... من بارها با شاه این موضوع را در میان گذاردهام و به او تذکر دادهام که اگر بناست با فساد مبارزه شود بایستی این کار را از خانه خود آغاز کند).(۳)

شوکراس در کتاب خود (آخرین سفر شاه) در خصوص فساد اخلاقی شاه مینویسد:

ص:۲۱۳

۱- برای مثال رجوع کنید به کتاب: مقدمهای بر انقلاب اسلامی، فصل اول.

۲- باید گفت فقدان آزادی و وجود جو خفقان در هر کشوری میتواند به فساد مسئولین حکومتی منجر گردد.

۳- سقوط شاه، صفحه ۹۵.

در طول سالهای دهه هفتاد، شایع بود که زنبارگی شاه اکنون دیگر غیر قابل تحمل شده است ... دختران تلفنی مؤسسه مادام کلود پاریس برای شاه و مقامات دربار همه روزه به ایران آورده میشدند.(۱)

حسین فردوست یکی از نزدیکترین دوستان شاه، در خاطرات خود به گوشهای از مفاسد بیش از حد شاه پرداخته و در خصوص فاسد بودن وی، بهخصوص در زمینه پول توضیحات جالبی به خواننده ارائه میدهد. قماربازیهای شاه، خوردن و بردن زمینهای شمال، پورسانت گرفتنهای شاه و ... در قسمتهای مهم خاطرات فردوست جای گرفته است، که برای اطلاع بیشترخواننده را به فصل سوم کتاب، ارجاع میدهم.(۲) همچنین، در این خاطرات از اشرف به عنوان شیطان نام برده شده است که اقدامات وی شامل مواردی چون: فساد، هرزگی نسبت به جنس مخالف، دزدی از اموال عمومی، ایجاد شبکه توزیع مواد مخدر در ایران و غیره ذکر شده است. با توجه به جوی که داخل دربار در خصوص دست زدن به انواع مفاسد بهوجود آمده بود، نزدیکان شاه نیز خود را از این خوان پر نعمت بینصیب نمیگذاشتند. فریدون هویدا (نماینده ایران در سازمان ملل تا پیش از انقلاب) در کتاب خود مینویسد:

به خاطر میآورم که ضمن ملاقات با برادرم در مرداد ۱۳۵۵ از او پرسیدم: چرا تجار و صاحبان صنایع هیچگونه کمک مالی به توسعه امور هنری و فرهنگی نمیکنند؟ امیر عباس پاسخ داد: آنها اگر میخواهند کمک کنند، فقط کافی است که دست از دزدی بردارند! با شنیدن این پاسخ از امیر عباس پرسیدم: چرا آنان را محاکمه نمیکنید؟ و او جواب داد: چه فایده! چون آب از سرچشمه گل آلود است و اگر قصد مبارزه با این مفسدین باشد، باید از بالا و اول از همه از شاه و خانوادهاش شروع کرد.(۳)

هم چنین نویسندگان کتاب ایران بر ضد شاه، در خصوص فساد مالی مقامات دربار مینویسند که به ندرت وزرایی در کابینه ها پیدا میشوند که اهل رشوه

۱- شوکراس، ویلیام؛ آخرین سفر شاه، صفحه ۱۱۲.

۲- ۲ فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط رژیم پهلوی؛ فصل سوم.

۳- سقوط شاه، صفحه ۹۰.

نباشند.(۱) پس از افزایش بهای نفت، فساد در میان کارگزاران نظام و مرتبطین آنها به حدی گسترش یافته بود که شاه ایران در سال ۱۳۵۷ برای جلوگیری از سقوطش به شریف امامی اجازه داد که در پست نخستوزیری مبارزهای هر چند به صورت ظاهری علیه فساد انجام دهد!

از طرفی، به موازات افزایش فساد دولتمردان این دوره، مبارزه با ارزشهای اسلامی مردم ایران توسط حکومت گسترش یافت. تا پیش از سالهای شوک اول نفتی، دینستیزی حکومت کمتر بهصورت آشکار و در محدودههای خاص در جریان بود. اما پس از واقعه فوق، بهصورتی آشکار و در مقیاسی گسترده مبارزه در جهت کمرنگ نمودن و یا حتی از بین بردن ارزشهای اسلامی – ملی ایرانیان آغاز گردید. تغییر تاریخ از هجری شمسی به تاریخ شاهنشاهی، آزادی بیحد و حصر مطبوعات در راستای تخریب ارزشهای اسلامی و گسترش فساد و فحشا در غالب جشنهای هنر را میتوان از مظاهر اقدامات فوق بر شمرد. ساواک در ارتباط با ابتذال جشن هنر شیراز و منافات آن با ارزشهای اسلامی و ملی مینویسد:

از: سازمان اطلاعات و امنیت فارس

به: مدیریت کل اداره سوم /۳۴۷

درباره: جشن هنر شیراز

پیرو: ۱۴۶۰۴/ه-۳-۳۷و ۱۱۹۳۹/ ه-۱۸۱/۴/۳۷ صادره به ۳۱۲

برابر سوابق موجود در دهمین جشن هنر شیراز که در سال ۲۵۳۵ برگزار گردید برنامه هایی از جمله فیلم هزار و یک شب در سینما آریانا که روابط جنسی بین زنان و مردان را به نحو کاملاً عریان نشان میداد، کشتی جنوب در سرای مشیر که طی آن زنی کاملاً لخت روی صحنه ظاهر و توجه تماشاگران را از سایر صحنه های نمایش سلب و بخود معطوف نموده بود و برنامه دیگری در باغ جهاننما که ظاهراً آن هم پیرامون مسائل جنسی دور میزد نشان داده شد.

در یازدهمین جشن هنر شیراز که در سال ۲۵۳۶ بر پا گردید، برنامه «خوک، بچه، آتش» به معرض نمایش گذارده شد که به سبب نشان دادن اعمال منافی عفت، موجب اعتراض جامعه روحانیت و درج مطالب و مباحث جنجالی در نشریات گردید. با عنایت به اینکه هدف اصلی از تشکیل این گونه جشنها که به

۱- ایران بر ضد شاه؛ صفحه ۱۰۳.

منظور حفظ رسالت فرهنگ و هنر بوده و مفهوم هنر در اذهان عمومی جامعه ایرانی به مراتب بالاتر و ارزشمندتر از برنامه های ارائه شـده میباشد، اصولاً این اسـتنباط و نظر بوجود میآید که غرض از ارائه این قبیل برنامه ها توسط کشورهای بیگانه شـرکت کننده تهاجم فرهنگی به داشته های ارزشمند معنوی اجتماعی ما بوده که در پوشش هنر جلوه گر میگردد.

و خصوصـاً اینکه چون اکثر جشـنها بـا تشـریففرمایی علیـا حضـرت شـهربانو افتتـاح میگردد نمـایش اینگونه برنـامه ها اثرات نا مطلوبی بهجا گذارده و فرصت مناسبی برای تحریکات عوامل مخالف و مخرب فراهم و باعث بهرهبرداری و تبلیغات سوء آنان میگردد.

علیهـذا با در نظر گرفتن اوضاع کنونی مقرر فرمایند به هر نحو که به مصلحت باشد بررسـیهای لازم پیرامون برنامه های جشـن هنر سال جاری معمول دارند.

رئیس سازمان اطلاعات و امنیت فارس – جوان

لزومی ندارد، آقای استاندار موضوع را بشـرفعرض رسانیده و اوامری نیز صادر شده در جلسه شورای هماهنگی مورخ ۵/۵/۳۷ استان نیز مطرح گردیده است .۵/۷/[۱]

بـا توجه به آنچه گفته شـد، این سؤال پیش میآیـد که نتیجه فساد شاه و اطرافیانش و دینستیزی آنان در انظار مردم چه بود؟ این که آنان میگفتنـد: اشـرف فلان کرد، عبدالرضا چنان کرد، شاه چه ها نمیکند، و... چه تأثیری بر جامعه ایران داشت؟ مهمترین نـتیجه اقـدامات شـاه و اطرافیـانش ایـن بـاور را در میـان مردم بهوجـود آورد کـه دانسـتند رژیم کـارایی کـافی نـدارد، و نظـام شاهنشـاهی رژیمی ناکـارا بـا نقـاط ضـعف فراوان است. رژیمی که فرصـتهای برابر را ایجاد نمیکنـد و فقط به یک الیگارشـی انـدک حاکم کمک میکند. پس با این توصـیف مشـروعیت نظام در میان شـهروندان کم رنگتر از پیش گردید و ذهنیتها برای مقابله با حکومت آماده گردیدند.

ص:۲۱۶

جریان فعال بر ضد مدرنیسم و غربگرایی در ایران پیش از انقلاب و نقش آن در سست کردن بنیادهای نظام پهلوی / حجت الاسلام و المسلمین رسول جعفریان

اشاره

حجت الاسلام و المسلمین رسول جعفریان

مورخ و پژوهشگر تاریخ

یک پرسش مهم درباه سقوط نظام پهلوی آن است که رژیم پهلوی کدامین ایدئولوژی را مبنای حاکمیت خویش بر ایران قرار داده بود؟ اسلام، ناسیونالیسم، غربگرایی عریان و باز یا چه چیز دیگر؟

در واقع، ایدئولوژی - به معنای وسیع کلمه - برای یک حکومت، هم توجیه گر وجود آن است و هم چهارچوبه ارزشها و آرمانهایی که آن حکومت برای رسیدن به آنها، یا با ادعای رساندن جامعه به آنها تلاش می کند و خود را میان مردم محق تصویر می کند. ایدئولوژی را، تا آنجا که بیانگر نقش توجیهی خود در ارتباط با اساس مشروعیت وجودی حاکمیت باشد، می توان سازواره ای دانست که ارکان دولت را به هم پیوند می دهد و با ایجاد نوعی وحدت میان دولت و جامعه، زمینه را برای طبیعی بودن و حتی ضروری بودن خود نشان می دهد و بقای حکومت را تضمین می کند. همین وحدت است که امنیت، آسایش و توسعه به همراه دارد و افکار و اندیشه های موجود در جامعه را از رفتن به سمت تعرض به حاکمیت، مداخله در آن و آسیب رساندن به اساس وجودی آن باز می دارد.

اکنون پرسش ما درباره چگونگی ایدئولوژی حاکم بر نظام سلطه پهلوی است و این که ایدئولوژی آن وابسته به کدام رشته فکر فلسفی - دینی بوده است؟

ص:۲۱۷

شاید مهم ترین ویژگی بیرونی برای ایدئولوژی حاکم بر نظام پهلوی، نوعی تشتت و آشفتگی و سردرگمی باشد که البته برای تفکر ایرانی در یک صد سال گذشته امری عادی است. ایدئولوژی آن دوره، نوعی محصول التقاطی است که در بستری نامطمئن پدید آمد و به همین دلیل نه تنها چهارچوب مشخص فکری نداشت بلکه به لحاظ آرمانی هم گرفتار نابسامانی بود.

این التقاط به طور اساسی میان چند تفکر متفاوت دور می زد و به ویژه می توان سه رشته فکری را در آن یافت:

۱. نوعی ناسیونالیسم که خود ترکیبی از افکار ملی گرایی جدید همراه با احیای باستان گرایی (به طور مشخص عصر هخامنشی و گهگاه ساسانی با همه تعارضات فکری موجود میان آن افکار و ارزشهای برآمده از آنها) بود.

۲. اسلام آن هم از نوع تشیع اعم از صورت سنتی آن، تلفیق شده با ارزشهای پادشاهی که طبعاً سابقه هم داشت. نظام سنتی موجود در ایران بر پایه این طرز فکر شکل گرفته بود. گونه های دیگر اسلام هم که ناسازگار با فرهنگ شاهی بود در ایران وجود داشت و طبقاتی از مردم به آن دلبستگی داشتند.

۳. سکولاریسم و تفکر مدرن با همان خصلتهایی که در ایران بعد از مشروطه پدید آمده بود بنیاد سوم را تشکیل می داد. آن هم درست به معنای نبود یک تفکر مشخص و بیشتر وجود و حضور مظاهر بیرونی و تمدنی غرب و ارزشهای حاکم بر آن که بنا بود صورت تمدن ایرانی را در آینده شکل دهد.

محصول این آشفتگی، معلق بودن حکومت پهلوی - که از اساس با سیاست خارجی و کودتا سرکار آمده بود - در هوا بود و شاید هیچ کس بهتر از جلال آل احمد (۱۳۰۲ - ۱۳۴۸) این آشفتگی را که معلول نگاه های مختلف و افکار متفاوت حاکم بر دولت پهلوی بوده (چیزی میان سنت گرایی و مدرنیسم با ترجیح دومی بر اولی) وصف نکرده است:

آدم غرب زده ای که عضوی از اعضاء دستگاه رهبری مملکت است [شاید شخص شاه و حتماً خودش!] پا در هوا است. ذره گردی است معلق در فضا، یا درست همچون خاشاکی بر روی آب. با عمق اجتماع و فرهنگ و سنت رابطه ها را بریده است. رابطه قدمت و تجدد نیست. خط فاصلی میان کهنه و نو نیست. چیزی است بی رابطه با گذشته و بی هیچ درکی از آینده. نقطه ای در یک خط

نیست. بلکه یـک نقطه فرضـی است بر روی صـفحه ای. یا حتی در فضا، عین همان ذره معلق. لابـد می پرسـید: پس چگونه به رهبری قـوم رسیده اسـت؟ می گـویم: بـه جبر ماشـین و به تقـدیر سیاستی که چـاره ای جز متـابعت از سیاست هـای بزرگ ندارد.(۱)

در این سوی، مخالفان نظام پهلوی در هر سه زمینه، رو در رو با این ایـدئولوژی تلفیقی و ارکان آن با نظام پهلوی درگیر بودند و برای هر کـدام دلایل خاصـی را مطرح می کردند. از آنجا که صورت قضـیه بیشتر توجه به جنبه های صوری غربگرایی یا به تعبیر عـدهای غربزدگی داشت، مخالفت با این جنبه بیشتر بود. مخالفت با بخش اول هم که عمـدتاً، پهلوی آن را در جشـنهای دو هزار و پانصد ساله نشان داد، در مخالفت با همان مسئله بود که در جلد چهارم بزم اهریمن، اسناد این مخالفت آمده است.

درباره نوع اسلام شیعی درباری هم که پهلوی ها مروجش بودند، باید گفت که این رشته، از اساس مطرود جامعه متدینین بود و روحانیونی که از این طریق با دربار بستگی داشتند، میان عامه مردم بی اعتبار بودند.

در بخش مخالفت با قسمت سوم، می توان گفت مسئله تا حدودی عمومی تر بود. این مخالفت بیشتر شامل دفاع از اسلام در برابر غرب، مبـارزه با غربگرایی، مبارزه با فساد و تباهی که از مظاهر غربگرایی به شـمار می رفت و اموری از این قسم، از یک صد سال پیش به این طرف آغاز شده بود. هر مقدار که نظام پهلوی بیشتر به آن سـمت کشیده می شد، همزمان دامنه مخالفتها میان سنت گرایان گسترش می یافت. در واقع، رسیدن به دروازه تمدن بزرگ [اوج غربزدگی] شعار آرمانی نظام پهلوی بود و مخالفت با آن به عنوان غربزدگی در دستور کار بسیاری از روحانیون و به طور کلی مذهبی ها قرار داشت.

ص:۲۱۹

۱- آلاحمـد، جلال؛ غربزدگی، تهران؛ رواق، ۱۳۴۱؛ ص ۱۴۱. جلاـل در جای دیگری این وضـعیت نابسامان را چنین بیان می کنـد: حکومتهای ما [بخوانیـد حکومت پهلوی] با مـدعیات روشـنفکری در یک دست و مـدعیات مذهبی و روحانی در دست دیگر و به پول نفت پسِ پشت، یـک تنه وارد میـدان رهبری شـده است و خود را بی نیـاز کرده است هم از روحـانیت و هم از روشنفکری. در خدمت و خیانت روشنفکران، ص ۴۰۳.

اگر بپذیریم که صورت ایدئولوژی حاکم بر نظام پهلوی، حرکت به سمت مدرنیسم و محقق ساختن بخشی از ارزشهای غربی (آن هم طبعاً به طور ناقص و سر و دسته شکسته) بوده، باید بپذیریم که بالا گرفتن مخالفت بر ضد این ایدئولوژی می توانسته موجودیت نظام پهلوی را در معرض مخاطره قرار دهد.

همان اندازه که اقبال به مشروطه در موجی از عنایت و توجه به مدرنیسم بود، انقلاب اسلامی در سایه موجی از مخالفت با نوگرایی افراطی شکل گرفت. توجه به اسلام و سنتها در کانون این موج جدید که طبقات مختلف را به همراه خود می کشاند، قرار داشت. البته مخالفت با نوگرایی ویژه متدینین نبود، بسیاری با شکلهای خاصی از آن مخالف بودند. حتی مارکسیستها هم با بسیاری دیگر از مظاهر جدید به عنوان مظاهر سرمایه داری مخالفت می کردند. اما این که در جمع این مخالفتها، در دامن چه کسی جمع می شد و او را در موضع رهبری می نشاند، اهمیت داشت.

به نظر می رسد ادبار به مدرنیسم و بازگشت به سنتها که در گستره ای قابل اعتنا آغاز شده بود، در مجموع به دلیل نیرومندی روحانیت و رهبری سنتی آن در میان عامه مردم، در اختیار مذهبی ها قرار گرفت و سر از حسینیه ها و مساجد درآورد و در نهایت به پدیده انقلاب اسلامی منتهی شد. به سخن دیگر، وقتی از سنت گرایی دفاع می شد، تنها کسانی که به عنوان حافظ سنتها به ذهن می آمدند و سازمان نسبتاً متشکلی داشتند، روحانیون بودند.

البته پس از گذشت سالها مخالفت یکپارچه با نوگرایی، روحانیون هم دریافته بودند که در عین تمسک به سنت، نباید به مخالفت با مظاهر تمدن جدید هم بپردازند. در این باره، شماری از روشنفکران مذهبی هم به آنان کمک کرده و برخی از اندیشه های مذهبی را نو کرده بودند. در جمع این وجهه جدید برای راه اندازی جنبش اسلامی مؤثر واقع شد.(۱)

۱- یک روحانی نوگرا که در مشروطه سخت از آن جانبداری کرد، بعد از یک دهه که از مشروطه گذشت، با اظهار نگرانی از جایگزینی قوانین جدید به جای قوانین اسلامی، اظهار کرد که بالاخره مردم، وقتی احساس کردند که دینشان که پایه قومیت و سنتهایشان است از بین می رود، با این تجدد درخواهند افتاد و دوباره به سراغ اسلام خواهند آمد. وی می نویسد: پس بشارت می دهم که سیاست اسلامی بالاخره در ایران معمول و مجری خواهد شد. [این] وقتی [است] که علت اسیری و زوال قومیت خودشان را در تغییر احکام دین مشاهده نمایند. (خرقانی، اسدالله؛ روح التمدن و هویت الاسلام، تهران، ۱۳۳۵ق/ ۱۲۹۶ش، ص ۴۸-۴۹).

مبارزه با تجدد در شکل روشنفکرانه آن، همزمان با شکست جریان تجدد و غربزدگی در همه عرصه ها، از اقتصاد گرفته تا ادب و فرهنگ، در قالب حرکتی بر ضد مدرنیسم آغاز شد. داستان از این قرار بود که رژیم پهلوی با تمام توان حرکتهای آزادیخواهانه ایرانی را اعم از حرکتهای روشنفکری و دینی بعد از ۲۸ مرداد سرکوب کرد. در مقابل کوشید تا با شتاب دادن به مدرنیزاسیون کشور آن هم به صورت اجباری و برنامه ریزی شده، از یک سو با سنتها مبارزه کند و از سوی دیگر رهبری را از دست روشنفکران ضد استبداد بگیرد و به آنان تفهیم کند که می تواند با همین روش، آنچه را که آنان خواهانش هستند، تحقق بخشد. این سیاستی بود که پدرش هم دنبال کرده بود.

این اقدام دستگاه استبدادی شاه، از یک سو متدینین را خشمگین کرد و از سوی دیگر روشنفکران را به مقابله با او واداشت و از جهت دیگر در عمق خود، روشی نابهنجار و نامتناسب می نمود. این مسائل یک بحران فکری خاصی را پدید آورد. روشنفکر این جامعه نمی دانست با فراموش کردن آرمانهای دمکراتمنشانه و صرفاً برای رسیدن به مدرنیسم و تجدد، از استبداد شاه حمایت کند یا آنکه به مقابله با شاه بپردازد و در این راه با مذهبی ها همراه شود. بخشی به بدنه نظام چسبیدند و بخشی دیگر عملاً در اختیار یک نیروی مذهبی قوی قرار گرفتند که در برابر رژیم ایستاده بود. این افراد حتی اگر خود را تحت عنوان روشنفکر مذهبی در اختیار رژیم قرار نمی دادند، ثمره کارشان به نفع این قشر تمام می شد که شد. در واقع مقابله با حرکت مدرنیزاسیون، سبب تولید اندیشه جدیدی در حمایت از دین و مذهب برای حفظ سنتها شد؛ حرکتی که روشنفکران حتی غیردینی هم بی علاقه به آن نبودند.

در اینجا باید از زاویه دیگر به این مسئله نگریست. سنت فلسفی ایران یک سنت اصیل است که قدمت آن با تاریخ دوره اسلامی و حتی پیش از آن برابری

می کند. این سنت فلسفی، سنتی است مقاوم که برای خود هستی شناسی و جهانشناسی ویژه ای دارد. وجود فلسفه به معنای وجود تفکر است و با بودن تفکر راه نقادی مفتوح و با نقادی وجود یک اساس و پایه مفروض است. این سنت فلسفی یکی از عناصر اصلی مقاومت ایرانی در برابر غرب بوده است. در عین حال، می توان گفت که هم تفکر راه داد و ستد فکری را هموار کرده و هم این زمینه تأثیرپذیری را میان ما پدید آورده است. بنابراین تفکر برای ما حکم یک شمشیر دولبه را داشته که هم برای پاسداری از فرهنگمان و هم برای رخنه در یکپارچگی آن، از آن بهره برده ایم.

ایستادگی روی این سنت فلسفی، آن هم با آموزه هایی که در آن وجود داشته و آن را چه در قالب فلسفی و چه در قالب عرفانی به صورت یک اندیشه الهی درآورده، به صورت طبیعی مبارزه با غرب (و نماینده برجسته آن نیچه که با اعلام خدا مرده است فرهنگ جدید را شکل داد)، درآمده است.

در دوره جدید روشنفکری در ایران که در دهه بیست و سی به طور تدریجی حرکتش را آغاز کرد و سپس در دهه چهل و پنجاه آثارش ظاهر شد، دسته ای فیلسوف دانشگاهی پدید آمدند که به تدریج رشته ای از نقادیهای فلسفی نسبت به غرب را با خود از غرب به ایران آوردند و با اندیشه های موجود در سنت فلسفی ایران با یکدیگر درآمیختند. این افراد توانستند یک موج فکری - فلسفی جدیدی را ایجاد کنند که با روند کلی مخالفت با غرب که در ایران بر اثر شکست برنامه های نوسازی و عرفی گری پهلوی ها پدید آمده بود، هماهنگ شد. در اینجا به بیان گوشه ای از شرح حال و افکار برجسته ترین افراد وابسته به این نحله می پردازیم. اما پیش از آن باید، این افراد را در دو بخش بیاوریم. بخش نخست کسانی هستند که از اساس، تفکر غربی را در برابر اشراق و عرفان و فلسفه شرق نمی پسندیدند و نقاد بنیادین آن بودند. دوم کسانی که تنها با فُکُلیسم و غربزدگی مخالفت داشته و در اساس اقتباس از غرب یا به تعبیر شادمان

«تسخیر تمدن فرنگی» تردیدی نداشتند(۱) و بیشتر از خودباختگی متنفر بودند که محصول شبه روشنفکری بودند.

هانری کربن

در این قسمت، بناچار به لحاظ زمانی باید بحث را با کربن آغاز کنیم. بخشی از ریشه های اروپایی این اندیشه یعنی اعتنای به تفکر عرفانی - فلسفی اسلام و ایران که مجدداً در ایران انعکاس یافت، افکار هانری کربن (۴ آوریل ۱۹۰۳/ ۷ اکتبر ۱۹۷۸) بود که خود تحت تأثیر فلسفه هایدگری، و منتقل کننده آن به ایران بود.(۲) وی با پژوهش در افکار شیعی و ایجاد ارتباط میان لایه فلسفی آن با اندیشه های ایران باستان، می کوشید تا رگه ای از اندیشه عرفانی - فلسفی در ایران ترسیم کند که به نظر وی باطن تشیع به ویژه از نظر اسماعیلی و شیخی آن بود.

انتشار آثار کربن در ایران تأثیر بسزایی روی حسین نصر، فردید، شایگان و افراد دیگری داشت که وابسته به این نحله فکری بودند. کتاب روابط حکمت اشراق و فلسفه ایران باستان (محرکهای زرتشتی در فلسفه اشراق) از جمله این آثار بود که در سال ۱۳۲۵ در ایران به عنوان نشریه انجمن ایرانشناسی چاپ شد. این کتاب به عنوان «گزارش احمد فردید و عبدالحمید گلشن» چاپ شده و نشان از آن دارد که فردید هم تا حدودی در امتداد همین جریان است.

یکی از اقدامات کربن بنیادگذاری «انستیتوی ایران شناسی فرانسه» بود که در سال ۱۳۲۷ در تهران تأسیس شد و شماری از کارهای کربن را در زمینه اسلام ایرانی انتشار داد. شایگان نوشته است که با تلاش وی و چند نفر دیگر، در طول

۱- شادمان، فخرالدین؛ تسخیر تمدن غربی؛ تهران، گام نو؛ ۱۳۸۲؛ ص ۷۲. وی در پایان کتاب (ص ۱۱۵)، می نویسد: امیدوارم به قدر وسع خود بر خواننده مبرهن کرده باشیم که تسخیر تمدن فرنگی از واجبات است و آن را باید با مراعات شرایط عقل و تدبیر هر چه زودتر بگیریم تا چشم و گوش و دست و زبان بسته گرفتارش نشویم.

۲- نصر، سیدحسین؛ معارف اسلامی در جهان معاصر؛ تهران، ۱۳۴۸؛ ص ۱۴۴. (و همانجا درباره نقش وی در معرفی فلسفه اسلامی، به ویژه فلسفه صدرایی به اروپائیان).

۲۵ سال، ۲۲ اثر چاپ شد و حرکتی مهم در تاریخ فلسفه در ایران معاصر بود.(۱) شایگان وی را پل ارتباطی تفکر سهروردی با هایدگر می داند.(۲) با علامه طباطبائی نیز حشر و نشر پیدا کرد و از میان متفکران ایرانی سالها با استاد جلال الدین آشتیانی همکاری کرد.

کربن از زمانی که به تهران آمد، توانست جمعی از جوانان تحصیل کرده و علاقمند به فلسفه را به سوی خویش جذب کند که یکی از آنان شایگان بود.(۳) برخی از این افراد پیش از آن تحت تأثیر رنه گنون بودند که او هم در همین وادی می اندیشید و بعدها به اسلام هم گروید. از گنون دو اثر به فارسی درآمده که یکی با عنوان «بحران دنیای متجدد» است که در سال ۱۳۴۹ (با مقدمه حسین نصر) توسط مؤسسه تحقیقات و مطالعات اجتماعی (زیر نظر احسان نراقی و وابسته به دانشگاه تهران) چاپ شد و دیگری «سیطره کمیت و علائم آخرالزمان» (نشر دانشگاهی، ۱۳۶۱) که بعد از انقلاب ترجمه و منتشر شد.

سید حسین نصر

دکتر سیدحسین نصر (متولد ۲۰ فروردین ۱۳۱۲ پدرش دکتر ولی الله فرزند نصرالاطبای کاشانی و مادرش «ضیاء اشرف کیانوری» نواده شیخ فضل الله نوری) معتدل ترین نمونه ای بود که در این مجموعه قابل بحث است. وی افزون بر آن که از نوجوانی در آمریکا به سر می برد (او نیمه دوم متوسطه را در آمریکا بود و تحصیلات دانشگاهی خود را هم در دانشگاه ام. آی. تی در فیزیک و فلسفه علم و سپس تحصیلات عالی را در هاروارد و در رشته تاریخ علم گذراند) و در بیشتر عمر فرهنگی خویش در خدمت دستگاه پهلوی بود، نوعی تربیت سنتی - دینی

۱- شایگان، داریوش، هانری کربن: آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی؛ تهران، فرزان، ۱۳۷۳؛ ص ۳۸.

۲- همان، ص ۴۲.

۳- در این باره بنگرید به توضیحات شایگان در: هانری کربن، آفاق تفکر معنوی در اسلام ایرانی، ص ۳۹.

یافت و بعدها در سایه شاگردیش نزد برخی از روحانیون و متدینین برجسته مانند مرحوم آقا سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، سید محمد کاظم عصار و نیز علامه طباطبائی اندیشه هایش شکل گرفت. وی همزمان متأثر از اندیشه های کربن بود و اینها مجموعه ای از آموزه های شرقی و غربی را به عنوان اندوخته های علمی در اختیارش نهاده بودند.

نصر پس از بازگشت به ایران در سال ۱۳۳۷ به سمت دانشیار در دانشکده ادبیات دانشگاه تهران به کار مشغول شد و بعدها، مدتی (از ۳۷ تا ۴۷) ریاست کتابخانه این دانشکده و سپس ریاست این دانشکده را از سال ۴۷ به بعد در اختیار داشت. او استاد فلسفه اسلامی و متخصص در تاریخ علوم طبیعی و اسلامی بود و حتی سخنرانیهای مذهبی در جمع دانشجویان داشت (از جمله در جلسه انجمن اسلامی دانشجویان دانشکده ادبیات با عنوان «کانون مطالعات اسلامی دانشجویان» در ۲۳ آبان ۱۳۴۹ که به همراه دکتر رضا داوری درباره پیدایش ماه مبارک رمضان، پیدایش بشر و رابطه روح و جسم سخنرانی کردند). همچنین، ریاست دانشگاه آریامهر (شریف بعدی) را بر عهده داشت و این جز در سایه ارتباط نزدیکش با دستگاه پهلوی، که عمدتاً از طریق همسرش و رفاقت وی با فرح صورت می گرفت، ممکن نبود. در واقع، رژیم بلافاصله تلاش کرد تا از وی به عنوان یک تئوریسین بهره ببرد، همان طور که در سطحی نازل تر از نراقی می برد.

زندگی سیاسی - فرهنگی او به لحاظ ارتباطش با دربار پهلوی، پیشینه خوبی از وی نشان نمی دهد. وی شخصاً مورد اعتماد دربار پهلوی بود و حتی برای مأموریتهای علمی و همکاری با دانشگاه اورشلیم نیز با تأیید ساواک از طرف دانشگاه تهران معرفی شده بود. وی بارها و بارها برای حضور در کنفرانسهای علمی به کشورهای پاکستان، هندوستان، ترکیه، لبنان، ایتالیا، فرانسه و آمریکا و کانادا سفر کرد و چندین بار هم به عنوان استاد مدعو در دانشگاه های مختلف به سر برد که از آن جمله در سال ۱۳۴۱ در دانشگاه هاروارد بود. وی در بسیاری از مجامع فرهنگی دنیا نیز عضویت داشت. دکتر نصر از سال ۱۳۵۱ با گرفتن نیابت

تولیت عظمای دانشگاه آریامهر به ریاست این دانشگاه رسید. وی زمانی هم فرمانی مبنی بر اعطای لقب سفیری شاهنشاه را دریافت کرد.

آنچه در اینجا برای ما اهمیت دارد این است که دکتر نصر با تکیه بر دانش و بینش خود و نیز تلاشهای فرهنگی - دانشگاهی دست به ایجاد نحله ای فلسفی - دینی زد که آثار خاص خود را به لحاظ فرهنگی در ایران اسلامی بر جای گذاشت. وی به دلیل توجه خاصش به تئوری پردازی در زمینه احیای فرهنگ اسلامی و ایرانی، درست زمانی که دستگاه پهلوی هم به نوعی احیای میراث ملی روی آورده و ایرانی گری را مبنای کارش قرار داده بود، مورد توجه دستگاه روشنفکری فرح قرار گرفت که از سالها پیش با تشکیل بنیاد فرهنگ ایران و مؤسسات دیگر در این زمینه فعال بود. این توجه در نهایت به کشاندن نصر به ریاست دفتر مخصوص فرح منجر شد و پس از آن که هوشنگ نهاوندی در کابینه شریف امامی به عنوان وزیر علوم و آموزش عالی منصوب شد، دکتر نصر جای او را گرفت. مینو صمیمی که این زمان دردفتر فرح بود، می نویسد: انتصاب دکتر نصر به این سمت، البته جز ضرورت چرخش تشکیلات تحت سرپرستی ملکه به طرف فرهنگ اسلامی تعبیر دیگری نداشت؛ ولی چنین اقدامی در آن مقطع فقط نوعی ظاهربازی تلقی می شد و طبعاً دکتر نصر نیز با پذیرش مسئولیت ریاست بر دفتر مخصوص ملکه، مقام و حیثیت علمی خود را به باد داد.(۱)

در واقع، انتصاب دکتر نصر (گرچه بسیار دیر) به ریاست دفتر فرح، چندان ظاهری و بدون سابقه نبود، زیرا دکتر نصر به عنوان یک چهره دینی وجهه ای نداشت تا از آن سوءاستفاده شود (گو این که پس از بازگشت از آمریکا در حوالی سال ۱۳۴۴ گهگاه در جلسات انجمن اسلامی دانشجویان سخنرانی مذهبی می کرد). به علاوه، از سالها پیش از آن دکتر نصر با فرح ارتباط داشت. زمانی که وی به عضویت «مؤسسه بین المللی فلسفه» درآمد از فرح خواست تا یک مؤسسه معتبر جهانی برای فلسفه ایرانی - اسلامی در ایران پدید آورد و فرح با درخواست وی موافقت کرد. به دنبال آن بود که در سال ۱۳۵۲ «انجمن

۱- پشت پرده تخت طاووس، ص ۲۳۱.

شاهنشاهی فلسفه ایران» تأسیس شد و نصر برخی از کتابهای خود از جمله «منابع تاریخ علوم اسلامی» را که کتابشناسی توصیفی بود و دست کم سه جلد آن (دو جلد پیش از انقلاب و یک جلد پس از انقلاب) چاپ شده، توسط همان مؤسسه و «تحت توجهات عالیه علیاحضرت شهبانو فرح پهلوی، ریاست انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران» به چاپ رساند. درباره انجمن گفته می شد که هدف آن «تجدید حیات زندگی فکری سنتی ایران اسلامی، انتشار نوشته ها و مطالعات مربوط به ایران پیش و پس از اسلام، شناساندن گنجینه های فکری ایران در زمینه فلسفه، عرفان و مانند آن به جهان خارج، ممکن ساختن پژوهشهای گسترده در زمینه فلسفه تطبیقی، آگاه ساختن ایرانیان از سنتهای فکری تمدنهای دیگر شرق و غرب، تشویق رویارویی فکری با جهان مدرن و سرانجام، بحث درباره مسائل گوناگونی که انسان مدرن با آن روبروست از نظرگاه سنت.»(۱)

شایگان می گوید: «انجمن شاهنشاهی فلسفه ایران» در سال ۱۳۵۲ به عنوان ذیل بنیاد فرح تأسیس شد و توانست همان حرکت فلسفی را ادامه دهد.(۲) نراقی هم درباره این انجمن نوشته است که مؤسسان آن عبارت بودند از: سید حسین نصر، عبدالحسین زرین کوب، سیدجلال آشتیانی، نادر نادرپور، محسن فروغی و احسان نراقی. فرح در این بنیاد، افزون بر آن که نماینده رژیم پهلوی برای حفظ میراث ملی بود، برای موزه ها و تقویت آنها نیز فعالیت می کرد. انجمن شاهنشاهی فلسفه از زیر مجموعه های همین بنیاد فرح بود و با توصیه حسین نصر تشکیل شد. سایه به سایه آن «بنیاد فرهنگ ایران» قرار داشت که آن هم زیر نظر پرویز ناتل خانلری و با حمایت فرح ایجاد شد و به نشر میراث کهن پرداخت.(۳)

۱- بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکر ایرانی و غرب؛ ترجمه جمشید شیرازی؛ تهران، فرزان، ۱۳۷۷؛ ص ۱۹۴. به نقل از: Western science and Asian Culture۷-۸,

۲- شایگان، داریوش؛ همان؛ ص ۵۴.

۳- نراقی، احسان؛ آن حکایت ها، گفتگو با احسان نراقی؛ تهران، جامعه ایرانیان، ۱۳۸۱؛ ص ۸۰- ۸۱.

از میان روحانیون فیلسوف، استاد سید جلال الدین آشتیانی به دلیل انسش با فلسفه اسلامی در این منظومه فکری جای ویژه ای داشت و به دلیل همکاریش با کربن و نصر و در عین حال استادی تمام عیارش در فلسفه اسلامی، از همکاران انجمن شاهنشاهی فلسفه شناخته می شد.

درباره نقطه مشترکی که مبنای همکاری وی با دستگاه پهلوی شد، روی دو نکته می توان ایستاد. یکی نوعی توافق فکری یا به تعبیر دیگر استراتژیک فکری در بازگشت به میراث ملی و دیگری مسائل حاشیه ای مانند روابط خانوادگی و چیزهایی از این قبیل.

تأسیس انجمن فلسفه در چهارچوب سیاست فرهنگی نصر برای احیای فلسفه اسلامی ایرانی بود تا بتواند در برابر غرب، ایرانی مقاوم پدید آورد. شاید برای فرح و دربار، این کار یک پز علمی به حساب می آمد.

گزارش یک سخنرانی وی درکانون دانشجویان دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۵ جالب است. وی در این سخنرانی، با اشاره به فشارهای سیاسی، نظامی و اقتصادی اروپا برای تسلط بر ملل آسیایی، لغاتی مانند «پیشرفته، عقب افتاده، در حال توسعه و توسعه نیافته» را که کشورهای غربی به کار می برند مورد تجزیه و تحلیل قرار داد و گفت: میراث فرهنگی ایران و بعضی کشورهای آسیایی به مراتب از آفریقا و اروپا و آمریکا غنی تر است و نسل امروز به طور منظم از سنتهای فکری و فلسفی خود بازداشته می شود، علوم اجتماعی و جامعه شناسی که در دانشگاه های ایران تدریس می شود. طرد شده قرن هجدهم اروپاست. بدبختی ما این است که در خود احساس فقدان سنت فکری می کنیم و سعی داریم تمدن اروپایی را اخذ کنیم، تمدنی که خود متزلزل و بی ثبات است.

در یک جمله می توان گفت سنت فکری نصر دفاع از فلسفه ایرانی و سنتهای قدسی و شرقی بود.(۱) در نگاه وی انسان سنتی با انسان مدرن و متجدد متفاوت است و این به حسب تفاوتی است که میان سنت و تجدد و مبانی معرفتی آنها در

۱- دیدگاه های وی را در این زمینه ها می توان در کتاب «معرفت و معنویت»، ترجمه انشاءالله رحمتی، تهران، نشر سهروردی، ۱۳۸۰ دریافت.

شرق و غرب وجود دارد. نصر عاشق سنتهای دینی و شرقی به معنای امور قدسی و الهی است و در برابر از تجدد بیزاری میجوید و در تلاشهای علمی خود هم همیشه سعی در احیای سنتها و تأثیرگذاری روی عالم تجدد برای بازگرداندن سنت ها داشته است. طبیعی است که به همین دلیل او به اندیشه های فلسفه کهن علاقه ویژه ای دارد و حتی علم کهن را که بر پایه فلسفه کهن است، بر علم مدرن ترجیح می دهد. کتاب نظر متفکران اسلامی درباره طبیعت (چاپ دوم اسفند ۱۳۴۵) تلاشی بود برای بیان جهانشناسی اسلامی. کتاب «علم و تمدن در اسلام» (چاپ اول، ترجمه فارسی، ۱۳۵۰ش) مروری است بر دانشهای مهم و چگونگی آنها در تمدن اسلامی. از دیگر آثار نصر که پیش از انقلاب انتشار یافت کتاب «معارف اسلامی در جهان معاصر» (تهران ۱۳۴۸ ش) است. وی در مقدمه با اشاره به نفوذ فلسفه غرب در دنیای اسلام و کشورهای مختلف تأکید دارد که این نفوذ سبب ایجاد شکاف عمیقی بین جهانبینی جامعه اسلامی و گروهی که تحت نفوذ فلسفه اروپایی قرار گرفته اند، شد. وی تأکید می کند که هیچ نوع رابطه حیاتی و درونی میان افکار جدید فلسفی اروپایی و آرمانها و اساس فکری جامعه اسلامی وجود ندارد. این امر در نهایت منجر به تخریب طرز تفکر در حیات عقلی و اسلامی شده است.

آنچه نصر روی آن انگشت می نهاد، احیای حکمت اسلامی در برابر تفکر غربی بود. این طرح در راستای مبارزه با مدرنیسم و جایگزین کردن سنت به عنوان اصلی که مورد پذیرش کلی انقلاب اسلامی و اساس طرح اولیه آن بود، با بحث ما مناسبت تمام دارد. وی با تأکید بر این که ما یک سنت علمی و عقلی بنیادین در تمدن اسلامی داریم و غفلت ما از آن به معنای نبودن آن نیست، تأکید می کند که «باید اصول حکمت اسلامی را دوباره احیا کرد و شناخت و شناسانید و با مسائل جدیدی که در عصر حاضر پدید آمده است، با استمداد از این اصول اجتناب ناپذیر و ابدی مواجه شد و آن را به صورت مناسبی حل کرد.» وی همزمان روی از میان بردن شکاف ایجاد شده در میان ما بر اثر رسوخ اندیشه های فلسفی غرب اشاره و راه حل را باز در آن می بیند که «باید اصول را دوباره کشف

کنیم و ریشه های عمیقی که ما را به متن واقعیت و حقیقت اشیاء می پیوندد، جستجو کنیم.»(۱)

سازمان اوقاف هم به ریاست منوچهر آزمون، طرح بنیادی را با نام «بنیاد سلطنتی تحقیقات اسلامی» گذاشت که با حضور دکتر نصر، دکتر محمدی و علامه وحیدی مورد تصویب قرار گرفته بود. شاه هم پیگیر تشکیل آن بود، اما ظاهراً راه به جایی نبرد.

مجموعاً می توان گفت نصر به لحاظ فرهنگی، یک فرد ضدغربی اما ملایم و سازگار بود (و هست) و از این که کسانی «تحقیق در علوم» را با «فرنگی مآبی» یکی دانسته و در پی دوری جستن از سنن علمی و فرهنگی ایران هستند» اظهار نگرانی می کرد.(۲) وی روی مذهبی بار آوردن جوانان تأکید فراوان کرده و آن را از زاویه یک «میراث عظیم و ارزنده و عظیم معنوی و اخلاقی خودمان» شایسته پاسداری و حراست می بیند.(۳) تفاوت نصر با بسیاری از هایدگری های این دوره آن است که می کوشد نشان دهد که عمیقاً به تفکر توحیدی و خصوصا اسلام وفادار است و چنان نیست که به ادیان شرقی به عنوان ادیان شرقی یا عرفانی علاقمند باشد یا صرفاً در نفی غرب از افکار هایدگری بهره جوید. به همین دلیل است که وی درباره اسلام و اهمیت برتری آن بر سایر ادیان اعم از شرقی و غربی تأکید ویژه دارد.(۴)

تأکید نصر بر این است که غرب از معنویت به دور مانده و تمدن مادی نواقص خویش را آشکار کرده است. وی همین احساس را سبب روی آوردن متفکران غربی به ادیان و فلسفه های شرقی می داند و در فصلی خاص در همان کتاب «معارف اسلامی در جهان معاصر» تحت عنوان «دین در جهان معاصر» می کوشد تا اهمیت بازگشت به دین را در دوره شکست مدرنیته و برملا شدن

۱- نصر، سیدحسین؛ معارف اسلامی در جهان معاصر، ص ۱۴.

۲- همان، ص ۱۷۵.

۳- همان، ص ۱۹۳.

۴- همان، مقاله «نظری به ادیان عالم»، صص ۲۲۱- ۲۴۷.

نواقص آن نشان دهد.(۱)

اکنون باید پرسید: اگر شعار نصر در دهه آخر سلطنت پهلوی بازگشت به دین است، آیا شعار انقلاب اسلامی جز این بوده است؟ دکتر نصر بر این باور است که جامعه وی در روزگار او، به تدریج به سمت دین باز می گردد: «در مشرق زمین نیز، وضع نسل پیشین برای تجدد و فرنگی مآبی و بی توجهی نسبت به دین و فرهنگ و تمدنهای شرقی، تا حدی با تحولات سالیان اخیر تعدیل شده است و چه بسا افراد تحصیل کرده این جوامع که اکنون در جستجوی حقایق ادیان خود هستند». وی رسالت عالمان دین را در این شرایط چنین می داند که آنان می بایست «به زبانی که قابل درک این طبقات - جوانان - باشد و بدون اینکه به هیچ وجه پیام این ادیان را تحریف کنند، گنجینه های حکمت و عرفان و دین را در دسترس آنان قرار دهند.»(۲) این مطالب در امتداد همان هدفی بود که انقلاب اسلامی به دنبالش بود.

باید توجه داشت که نصر به ویژه پس از انقلاب تأثیر خاصی روی افکار فلسفی غرب داشته است. وی از سالها پیش منتقد جدی تاریخ فلسفه اسلامی نویسان غربی بود که تصور می کردند فلسفه در دنیای اسلام با ابنرشد پایان یافته است. وی به خصوص برای معرفی ملاصدرا به غربی ها تلاش زیادی کرد. بعد از انقلاب هم تلاش خود را مصروف همان اندیشه های پیشین خود کرد و به ویژه در کتاب «جوان مسلمان و دنیای متجدد» (تهران، ۱۳۷۳) تلاش کرد تا آن افکار را در سطحی جوان پسند برای دنیای اسلام تبیین کند.(۳)

۱- یکبار که در دانشکده ادبیات به نصر اعتراض شد که دو تن از استادان زبان خارجه، تحت عنوان تمرین درسی، مقاله ای داده اند که در آن گفته شده اسلام نتوانسته قانون کاملی که پاسخگوی نیازهای بشر در عصر حاضر باشد ارائه دهد، نصر قول داد که از مرتضی مطهری دعوت کند تا برای سخنرانی به دانشکده آمده و به این مطالب پاسخ دهد. بنگرید: عالم جاودان، ص ۳۵۹.

۲- نصر، سیدحسین؛ معارف اسلامی در جهان معاصر، ص ۲۶۷.

۳- نوشته های دیگر او در زمینه افکار خاص وی عبارتند از: نیاز به علم مقدس (تهران، ۱۳۷۹)، آرمانها و واقعیت های اسلام (۱۳۸۲)، موقعیت فلسفه اسلامی در عصر حاضر (۱۳۸۱)، صدرالمتألهین شیرازی و حکمت متعالیه (۱۳۸۲)، آموزه های صوفیان از دیروز و امروز (۱۳۸۲) و آخرین کتاب درباره سید حسین نصر، مجلد بیست و هشتم از مجموعه «فیلسوفان زنده» که مجموعه گفتارهایی است درباره اندیشه های سید حسین نصر. (معرفی آن را ببینید در مجله آینه پژوهش، ش ۸۳ (آذر - دی ۸۲)، ص ۹۱- ۹۴. مسعود بهنود، روزنامه نگار ضد انقلاب ایرانی در مقاله ای با عنوان «سال ۸۲، نگاه اول»، در پایان این سال ضمن مقاله ای با اشاره به دیدگاه های هانتینگتون، به دکتر نصر به عنوان مخالف وی اشاره کرده و نوشت: سید حسن نصر مطلوب و معبود بخشی از محافظه کاران ایرانی است که برای تکثیر نظرات استاد، چشم بر سابقه او در مقام رئیس دفتر ملکه سابق ایران و ریاستش بر دانشگاه آریامهر می بندند و گاه در گفتگوهای شخصی همه بار را بر دوش همسر استاد می نهند که اگر او نبود، لابد سید حسین نصر الآن در شورای انقلاب فرهنگی همان جایی را پر می کرد که دکتر سروش حاضر به قبول آن نشد، ... اسلام دکتر نصر، سنت پرست و عرفانی و راز آشنای شیخ فضل الله نوری... (منبع: اینترنت).

جلال آل احمد

شاید بیش از هر نوشته دیگری، جلال آل احمد، با کتاب غربزدگی اش شناخته می شود. این نشانگر عمق تأثیر آن در دو دهه چهل و پنجاه بر مسیر فکری ایران است. باید توجه داشت که مطالب کتاب جلال چندان به مباحثی که افرادی مانند نصر یا فردید و شایگان درباره ماهیت فلسفی غرب طی این دو دهه داشتند ارتباطی نداشت. وی همانند نقدهای شریعتی، بیش از هر چیز به جنبه های سلطه طلبی غرب، ارزشهای ظاهری آن و ابعاد صوری، هنری و اقتصادی فاجعه غربزدگی و فرنگی مآبی توجه می داد.

اصطلاح غربزدگی، ترجمان اصطلاح قدیمی تر فرنگی مآبی است که در ادبیات دوره مشروطه و حتی پیش از آن به کار می رفت. نگاهی به «تاریخ دخانیه» شیخ حسن کربلایی که قریب پانزده سال پیش از مشروطه نوشته شده و کاربرد تعبیر «جماعت فرنگی مآب ایران» در آن،(۱) نشانگر توجه خاص به نوعی غربزدگی است. این اصطلاح را بعدها به صورت فلسفی دکتر فردید،(۲) و پیش از

وی فخرالدین شادمان در تسخیر تمدن فرنگی(۳) و بعد از آن، جلال با عرضه آن

ص:۲۳۲

۱- کربلایی، حسن؛ تاریخ دخانیه، ص ۴۶ (تهران، ۱۳۸۲).

۲- دیدگاه های وی را در این باره بنگرید در: فردید، احمد؛ دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان؛ به کوشش محمد مددپور؛ تهران، چاپ نظر، ۱۳۸۱؛ صص ۳۴۶- ۳۶۵.

۳- شادمان، فخرالدین؛ تسخیر تمدن فرنگی (تهران، ۱۳۲۶) که جلال در غربزدگی صص ۷۸- ۷۹- ۱۴۷ تأثیرش را از او هم نشان داده است. چاپ جدید این کتاب به کوشش عباس میلانی (تهران، ۱۳۸۲) به بازار آمده است. وی اصطلاح «فکلی» را به عنوان محصول شبه روشنفکری دوره اخیر به طور عمده به کار می برد و ویژگیهایی که برای آن یاد می کند، برابر با همان غربزده است. بنگرید: همان، صص ۳۸- ۳۹. وی در این کتاب، همزمان از دو قشر می نالد، فکلی های غربزده ای که هیچ از غرب نمی دانند و با همه سنتها در می افتند در حالی که از آنها هم بی خبرند. سمبل این افراد برای وی هوشنگ خان هناویدی (نامی خودساخته [چه ارتباطی با نام هوشنگ نهاوندی دارد؟]) است که فقط و فقط ادا و اطوارهایی از غرب می داند و بس. نه آنجا را درست می شناسد و نه اینجا را. نمونه دیگر متدینین روشنفکرزده (اعم از روحانی و غیر روحانی) که چند اصطلاح فرنگی یاد گرفته و وقتی چشم هوشنگ خان هناویدی را دور می بینند، آنان را با بحثهای شگفت خود در می آمیزند. سمبل این افراد هبهالله روفیعی (باز نامی خود ساخته، و دیدگاه وی در: تسخیر تمدن فرنگی، ص ۴۱) است. طبعاً مطالب کتاب درباره دیدگاه های این دو و غالباً درباره همان هناویدی است. دیدگاه های دیگر وی را هم می توانید در کتاب «تراژدی فرنگ» (تهران، ۱۳۴۶) ببینید.

در عرصه ادبیات عامه و بسط آن به لحاظ مصادیق اجتماعی و ارزشی آن، رواج کامل دادند.

پدید آمدن کتاب غربزدگی جلال (الدین سادات) آل احمد در سال ۱۳۴۰ - ۱۳۴۱ هم به بار نشستن این تفکر را برای مخالفت با نظام حاکم بر ایران نشان می دهد و هم آبستن بودن ایران را برای زایش جنبشی که رویکرد سنت گرایی و ضد مدرنیسم دارد. جلال در این کتاب با اظهار این که پای در سنت دارد و سنتهای اسلامی گذشته خود را پیش رو دارد، به نفی غربزدگی به عنوان یک بیماری میپردازد.

مهم این نیست که نظریه جلال درباره ماهیت غربزدگی درست است یا نه، بلکه مهم آن است که مبارزه با غرب به صورت یک اصل درآمده و یک ادیب برجسته که نفوذی چشمگیر در روزگار خود دارد، اینچنین به مسئله پرداخته است. البته لازم هم نیست نفوذ چشمگیر داشته باشند یا اکثریتی از آنان پیروی کنند، بلکه اقلیت نافذ می توانـد در یک چشم انداز مناسب، آینده را در

تصرف خود داشته باشد.(۱)

ص:۲۳۳

۱- پیتر آوری، در سال ۴۱ با دیدن یادداشت های اولیه غربزدگی در جایی نوشته بود که این افراد که این طور فکر می کنند اگر چه در اقلیت هستند، اما «نباید آنها را نادیده گرفت» بنگرید: غربزدگی، ص ۱۲۹.

خانواده جلال، یکی از خانواده های روحانی اصیل بود که در دوره رضاخان، تجدد دامنگیر نسل جوان آن شد و پس از رفتن رضاخان، مارکسیستها، بقایای این خانواده ها را به سوی خود کشاندند،(۱) و همزمان هم توده ای بودند و هم اصلاح طلب در دین،(۲) جلال پس از گذراندن تجربه حزب توده، به مرور، مسیر فکری خویش را عوض کرد. مدتی در حزب زحمتکشان بود و در سال ۳۱ همراه خلیل ملکی(۳) نیروی سوم را پدید آورد و در اردیبهشت ۳۲ یعنی دو ماه

۱- نمونه های دیگر افراد این خانواده سه فرزند مرحوم شیخ آقابزرگ بودند که یکی به اتهام توده ای گری پس از ۲۸ مرداد اعدام شد. دیگری علی نقی منزوی، مترجم، مصحح و نویسنده که کتابهای پدر را چاپ می کرد و زمانی که در بیروت بود، به چاپ کتاب بیست و سه سال علی دشتی -که به او دلبستگی داشت - مبادرت جست. چاپ کتاب ۲۳ سال، در مجله کاوه هم نباید با او بی ارتباط باشد. علی نقی فرزندش را که در سال ۵۶ در تصادف کشته شد، کاوه نامیده بود، اما پدرش او را کاظم می خواند و اجازه روایتی هم برای او صادر کرده بود! (بنگرید: مجله کاوه، ش ۶۷، تابستان ۱۳۵۶، ص ۱۵) احمد منزوی گرایشهای چپ داشت، اما بعدها صرفاً به کار فهرست نویسی مشغول شد. علی نقی، گرفتار نوعی شوونیسم فکری ایرانی است که تحت عنوان نوعی عرفان ایرانی یا گنوسیسم در بیشتر مقالات وی خود را نشان می دهد.

۲- آلاحمد، جلال؛ یک چاه و دو چاله و مثلاً شرح احوالات، صص ۴۸- ۴۹، از چشم برادر، صص ۲۳۷، ۲۳۹.

۳- خلیل ملکی در واقع، به نوعی مراد جلال به حساب می آمد و تا به آخر نیز او را دوست می داشت. خود خلیل ملکی هم از انشعابیون حزب توده بود، اما علائق سوسیالیستی خود را همچنان حفظ کرده، افزون بر کارهای سیاسی، به ترجمه برخی از آثار غربی در پیرامون مسائل جهان سوم می پرداخت. از آن جمله کتاب «ملل فقیر» از پیر موسی، (تهران، نشر گام) «جهانی میان ترس و امید» از تیبورمند، (تهران، ۱۳۵۵) «اردوگاه سوم و مسائل جهانی» از رامانوهار لوهیا، (تهران، رواق، ۵۷) «انقلاب ناتمام» از ایزاک دویچر (تهران، جاویدان، ۱۳۵۸). برخی از آثار خودش هم عبارت بود از: «سوسیالیسم و کاپیتالیسم دولتی» (آبان ۱۳۳۱) «حزب توده چه می گفت و چه می کرد» (چاپ سوم، نشریه شاهد)، «نیروی سوم در مقابل دو پایگاه اجتماعی امپریالیسم» (از انتشارات نیروی سوم). ملکی عقاید دینی درستی نداشت و آقای طالقانی جایی گفته بود که وی «نه دین دارد و نه سیاستمدار» است. وی در زندان با او حشر و نشر داشته و ویژگیهای دیگری هم از جمله «خودخواهی» از او برشمرده است. بنگرید: ابوذر زمان، ج ۲، ص ۳۰۹، یک بار هم که آقای طالقانی در حضور جلال آل احمد از ملکی بد گفت و او را ماتریالیست خواند، جلال اظهار کرد که گرچه با عقاید و هدفهای ملکی میانه ای ندارد اما شخصیت او را دوست دارد و بهتر است در حضور او چنین مطالبی درباره ملکی گفته نشود. بنگرید: همان، ۳۱۳. وقتی خلیل ملکی مرد، دوستانش به توصیه او در مجلسی برای شادی روحش به میگساری پرداختند. آیت الله طالقانی که این را شنید با تعجب گفت: باید این مطالب را به جلال آل احمد گفت که بداند دوست عزیزش چه جانوری بود. بنگرید: ابوذر زمان، ج ۲، ص ۵۹۲.

پیش از کودتا سیاست را کنار گذاشت. پس از آن بود که به طور دربست به کارهای ادبی و فرهنگی روی آورد. داستان نون و القلم را در همـان حـال و هوا و بـا توجه به تجربه شـکست حزب توده نوشت و حتی از این که روحانیون در آخرین لحظات جانب سـلطنت را گرفته بودنـد، انتقاد کرد. با این حال، وی که از تجدد آن هم تجدد انقلابی - مارکسیستی بریده بود، راهی جز بازگشت به سـنتها، البته سـنتهای اصـلاح شده نداشت. این سنت گرایی لزوماً چسبیدن به روحانیت با فرهنگ خاص حاکم بر آن در آن زمان نبود که به نظر وی از دوره صـفوی به این طرف، هم گرفتار خرافات شـده بود و هم تا انـدازه ای وابسـته به حکومت. (حرفهایی که بعـدها شـریعتی هم زد) او از میرداماد و علامه مجلسـی به خاطر رفتن به دربار گلایه می کنـد و از این که «امکان شهادت را رها کردیم» و صرفاً به بزرگداشت شهیدان مشغول شدیم، سخت گلایه می کند.(۱)

با این همه، انتقاد وی از روحانیت، به معنای انکار آن نیست. به نظر وی، روحانیت می توانست از ابزار جدید استفاده کند و به نبرد بـا فرنگی مآبی بپردازد.(۲) جلال از خرافه گویی دینمـداران سـخن می گوید(۳) امـا با وجود نوعی حرکت اصـلاحی در آنهـا، به همه آنـان دلبسـته است. وی روحـانیت را آخرین سـنگری می دانـد که می توان بـا تکیه بر آن در مقابل غرب زدگی ایستادگی کرد.(۴)

همـان گونه که گـذشت، بحث بـازگشت به سـنتها در مواجهه با غربگرایی اروپایی، تنها یک روی سـکه بود. نوعی دیگر آن، بریدن از غرب سرمایه داری، در تجربه توده ای آن بود و سپس با کمی تعدیل در روی آوردن به نوعی سوسیالیسم

۱- آلاحمد، جلال؛ غربزدگی، ص ۵۸.

۲- همان، ص ۸۸.

۳- همان، ص ۱۰۷.

۴- همان، ص ۸۳، (پاورقی).

غیرمارکسیستی و غیر حزبی. یک نمونه بریدن گروهی از روشنفکران کمونیست از حزب توده و تأسیس راه میانه ای میان سوسیالیسم مارکسیستی از یک طرف و سرمایه داری از طرف دیگر بود. جلال هم از این کانال عبور کرد و به بازگشت به سنت ها رسید. این افراد که تحت عنوان نیروی سوم شناخته شدند، به پیروی از خلیل ملکی، انور خامه ای و جلال آل احمد و شماری دیگر کوشیدند تا اندیشه های تولید شده در محور «جهان سوم» را به زبان فارسی ارائه کنند. برخی از این افکار حتی از نویسندگان غربی مانند سارتر بود. نوشته های فرانتس فانون، امه سه زر، آلبر ممی و شماری دیگر جزو این دسته از آثار به شمار می آمد.(۱)

اما در ارتباط با بحث ما، بازگشت به مذهب در میان این افراد، امری قابل اعتنا بود. در واقع، در میان این روشنفکران که برخی از آنان، مانند جلال یا احمد قوام به تدریج نوعی حس دفاع از مذهب هم پدید آمد، برخی از آنان مانند شریعتی از این هم جلوتر رفتند و روی همین بستر نوعی اندیشه سیاسی نوین از اسلام ارائه کردند. البته بسیاری از این دسته از روشنفکران همچنان سکولار باقی ماندند، اما تلاشهای علمی آنان، به هر روی و به مرور، بستری را فراهم کرد که به کار دستگاه رهبری روحانیت آمد.

جریانی که از مدرنیزاسیون افراطی و بی محتوای شاه فاصله گرفته و به سنتها پناه برده بود، نمی توانست بدون توجه به روحانیت و دین به کارش ادامه داده باشد. جلال برجسته ترین و نه لزوماً عمیق ترین نماینده این نحله بود. هم به دلیل قلم رسایش و هم به دلیل تمایلات خاص مذهبیش، یکی از شاخص ترین افراد این جریان شد و بدین ترتیب بود که او بازگشت خود را با نقد غرب آغاز کرد؛

غربزدگی را نوشت و تلویحاً بلکه تصریحاً سنت و مذهب اصیل را راه حل بیماری غربزدگی عنوان کرد.(۲) انتشار این کتاب شروع فصل جدیدی در سیر کلی

ص:۲۳۶

۱- بنگرید به مجموعه مقالات «ایرانیان خارج از کشور، ج ۲»؛ معاونت بینالملل وزارت ارشاد؛ تهران، ۱۳۷۳؛ مقاله علی آشتیانی، تحت عنوان «جامعه شناسی سه دوره روشنفکری در ایران معاصر»، صص ۶۹۸- ۶۹۹.

۲- جلال در سال ۱۳۴۳ به حج رفت و خسی در میقات را نوشت و به این ترتیب گرایش خود را به مذهب با وضوح بیشتری نمایان ساخت.

مبارزاتی بود که بر ضد تجدد و مظهر آن یعنی رژیم پهلوی صورت می گرفت. تلقی ساواک از این کتاب چنان بود که هدف مؤلف از دیـد آنها «بـدبین ساختن مردم به اوضاع کشور و شورانیدن آنها علیه وضع موجود و بر هم زدن امنیت داخلی کشور» تحلیل شده بود.(۱)

اتفاقات پانزده خرداد ۱۳۴۲ جلال را به خود جـذب کرد. گفته انـد که وی در خیابانها یادداشت بر می داشت و این یادداشـتها بعـدها به دست سـاواک افتـاد. براهنی می نویسـد: جلاـل از میـان همه روشـنفکران ایران، تنهـا کسـی بـود که بـا بخشـهایی از محتویات قیام پانزده خرداد رابطه فکری و ایدئولوژیکی پیدا کرد و در تحقق برخی از هدفهای آن گام برداشت.(۲)

در واقع، درست همان طور که جنبش فکری – سیاسـی مشـروطه، شـروع رسمی تجدد در ایران بود، جریان انقلاب اسلامی، از همان نقطه ای که احساس شکست تجدد در ایران می شد، آغاز گردید. به گفته یک توده ای منتقد جلال آل احمد، جلال از جمله کسانی است که با نوشـتن غربزدگی، آب به آسـیاب روحانیت ریخت، «اگر جنبش های فکری گذشـته سـکولاریستی و دوری از مـذهب بود، جنبش فکری جدیـد سالهـای ۴۰ می رفت که بـا مـذهب آشتی کنـد و تمام سـنگرهای سـکولاریسم را براندازد.»(۳) در این زمینه، هیـچ چیز گویـاتر از این سـخن جلاـل نیست که بالا رفتن سر شـیخ فضل اله نوری را بر دار، نشانه استیلای غربزدگی تصویر کرده(۴) واین درست زمانی است که تندترین، خشن ترین و

زشت ترین اتهامات از سوی روشنفکران به شیخ طرح می شد و دفاع از وی شهامت خاصی می طلبید.

جلال در سال ۴۳ به حج رفت و سـفرنامه خسـی در میقات را نوشت. وی در اواخر این سال، نامه ای برای امام نوشت و در آن اخبار مربوط به کتاب غربزدگی و جمع آوری آن را توسط ساواک به ایشان داد و افزود که به کار نگارش کتاب

۱- جلال آل احمد به روایت اسناد ساواک؛ مرکز بررسی اسناد تاریخی؛ تهران، ۱۳۷۹؛ ص ۱۷.

۲- سفر مصر و جلال آل احمد و فلسطین، ص ۱۸۲.

۳- جلال و آل احمد، ص ۸۱.

۴- آلاحمد، جلال؛ غربزدگی، ص ۷۸.

خدمت و خیانت روشنفکران است که در آن به روابط میان روحانیون و روشنفکران خواهد پرداخت.(۱)

جلال در تاریخ ۱۸/۶/۱۳۴۸ در حالی که ساواک نهایت مراقبت از وی را داشت، در اسالم گیلان درگذشت. او چند روز پیش از آن به شخصی گفته بود که می باید برای انقلاب و مسلح کردن مردم آماده شد.(۲) جلال آل احمد شرحی از زندگی خود و مراحل مختلف آن در یک چاه و دو چاله آورده و پس از اشاره به این که در خانواده ای مذهبی به دنیا آمده و بعدها به حزب توده و سپس جامعه سوسیالیست ها پیوسته، در نهایت می نویسد: و همین جوریها بود که آن جوانک مذهبی از خانواده گریخته و از بلبشوی ناشی از جنگ و آن سیاست بازیها سر

سالم بدر برده، متوجه تضاد اصلی بنیادهای سنتیِ اجتماعی ایرانیها با آنچه به اسم تحول و ترقی و در واقع دنباله روی سیاسی و اقتصادی از فرنگ و آمریکا دارد مملکت را به سمت مستعمره بودن می برد و بدلش می کند به مصرف کننده تنهای کمپانیها و چه بی اراده هم و هم اینها بود که شد محرک غربزدگی.

ص:۲۳۸

۱- این نامه به دست ساواک افتاد. متن آن را بنگرید در: روزنامه رسالت، ۲۴ آبان ۱۳۷۳.

۲- بنگرید به: جلال آل احمد به روایت اسناد ساواک، صص ۲۳۰- ۲۴۳. آیت الله طالقانی بر وی نماز خواند و در ابن بابویه به خاک سپرده شد. (جلال سابقه آشنایی و حتی خویشی با آیت الله طالقانی داشت، چنان که هر دو از طالقان بودند. آقای طالقانی به تفصیل درباره جلال و سوابق آشنایی خود با وی و حتی این که دو هفته پیش از مرگ جلال با هم بودند سخن گفته و می نویسد: جلال در این اواخر خیلی خوب شده بود و به سنت اسلام علاقمند (بنگرید به: ابوذر زمان، آیت الله طالقانی به روایت اسناد ساواک؛ ج ۲؛ تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱؛ صص ۳۱۳- ۳۱۴ نقل از: مرغ حق، حیدر شجاعی، تهران، ۱۳۷۶). درباره یک قرار ملاقات آنها که ساواک تلفنی شنود کرده بنگرید به: ابوذر زمان، ج ۲، ص ۲۶۲). در مجلس ختم او نیز آقای فلسفی منبر رفت. وی در این سخنرانی، موضوع سخن خود را کتاب غربزدگی جلال آل احمد قرار داد که مورد استقبال حاضرین قرار گرفت. همان ص ۲۵۶. مراسم چهلم او در مشهد، در مسجد ملاهاشم برگزار شد که طاهر احمدزاده و سید عبدالکریم هاشمی نژاد در آن سخنرانی کردند و چهره ای کاملاً مذهبی از جلال ارائه نمودند. (همان، ص ۲۶۴ و بنگرید به: آیت الله العظمی سیدمحمدهادی میلانی به روایت اسناد ساواک، ج ۳، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۰؛ ص ۳۶۴؛ در آنجا سید حسن ابطحی ناخشنودی خود را از سخنرانی هاشمی نژاد و تقدیرش از جلال آل احمد بیان کرده است).

گفتنی است که کتاب خدمت و خیانت روشنفکران تا زمان مرگ وی انتشار نیافت. وی در این اثر به وضوح از مشروطه به عنوان نقطه شروع تجدد در ایران انتقاد کرد و بیش از همه به دلیل آن که حرف و سخن اصلی روشنفکری حذف روحانیت از صحنه بود، نگاه کاملاًـ منفی خود را از حرکت روشنفکری ارائه کرد. وی نوشت: «با یک نگاه سریع به نهضت روشنفکری مملکت در صد سال اخیر می توان دید که مهم ترین دسته روشنفکری از میرزا آقاخان کرمانی گرفته تا کسروی و از بهائی گری گرفته تا حرف و سخن اصلی حزب توده، قسمت عمده متنها در مخالفت با روحانیت است.»(۱) تحلیل برخی چنان است که جلال از سر خشم نسبت به سکوت روشنفکران نسبت به حرکت پانزده خرداد کتاب خدمت و خیانت روشنفکران را نوشت.(۲) با این همه باید توجه داشت که وی از ضرورت اتحاد روحانیت و روشنفکری سخن می گفت و پیروزی را در مقطعی می دانست که آن دو، دست در دست یکدیگر گذاشته باشند.(۳)

از این دست نقطه نظرات در این کتاب فراوان است. در واقع، این اثر به عنوان آخرین اثر پرجاذبه و مهم جلال، دیدگاه های وی را در نزدیکی با دین و روحانیت و همزمان مبارزه قاطعش بر ضد روشنفکری منحط و دستگاه فکری شاهنشاهی نشان می دهد.

جلال در سال ۱۳۴۶ نیز که مسئله فلسطین اوج گرفت و دولت ایران از اعراب حمایت نکرد به اظهار نظر پرداخت و انتقاد تندش از سیاست خارجی رژیم ایران، طبعاً نشأت گرفته از نگرش اسلامی وی بود. ساواک او را احضار

کرد، اما جلال سخت بر موضع خود پافشاری نمود.(۴) عنوان مقاله وی درباره

۱- آلاحمد، جلال؛ در خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، تهران، خوارزمی، ۱۳۵۷؛ ص ۳۵.

۲- بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکران ایرانی و غرب، ص ۱۱۸.

۳- آلاحمد، جلال؛ خدمت و خیانت روشنفکران، ج ۲، ص ۵۲.

۴- جلال آل احمد به روایت اسناد ساواک، صص ۱۳۴- ۱۳۵. وی در این صحبت حتی از بهائیان هم بدگویی کرده و به فرارسیدن روز جهودکشی و بهائی کشی اشاره کرد.

اسرائیل «چاقوکشان حرفه ای خاورمیانه» بود.(۱) گویا دو نوشته ترجمه گونه دیگری هم از جلال در ارتباط با اسرائیل و علیه او با عنوان «اسرائیل عامل امپریالیسم» چاپ شده است.(۲) گفتیم ساواک از وی نامه ای به دست آورد که آن را برای امام خمینی نوشته بود.(۳) از نجف نیز برای وی کتاب «حکومت اسلامی» ارسال شده بود.(۴)

یک چنین روشنفکری با این حساسیتهای فکری، با توجه به تأثیر عمیقی که در نهضت روشنفکری ایران به لحاظ کمی و کیفی داشت، می توانست مسیر روشنفکری را در این کشور به چالش جدیدی برای درک ملایمتری از دین و دینداری وادار کند. براهنی در مقدمه تاریخ مذکر خود نوشت: به طور کلی از سال چهل تا پنجاه و هفت (۴۰- ۵۷) روشنفکری که بیشترین تأثیر را بر روی تفکر اجتماعی - فلسفی تحصیل کرده های ما گذاشت، جلال آل احمد بود. تأثیر حرکت فکری جلال بر این کتاب - تاریخ مذکر - هم به علت زمینه های تاریخی - اجتماعی مشترک روشنفکران و هم به علت نزدیکی خود من به جلال، امری بدیهی است... نه من و نه هیچ نویسنده دیگر نسل من، نمی توانیم اثر تلنگری را

که غربزدگی جلال به ذهنیت ما زده ندیده بگیریم.(۵) پرویز پویان هم نوشت: از

۱- گفتنی است که جلال در بازگشت از سفر چهار ماهه خود از اروپا که به دعوت یونسکو رفته بود، مسافرتی به اسرائیل داشت و هجده روز میهمان این دولت بود و همان زمان نسبت به برنامه های اقتصادی اسرائیلیها و سوسیالیزم ویژه آنان با نظر مساعد نظر داده و حتی خواستار آن شده بود که دولت ایران اسرائیل را به رسمیت بشناسد! اما به مرور نگاه وی از اسرائیل برگشت و این به موازات شدت گرفتن احساسات مذهبی وی بود. نمونه اش همین مقاله چاقوکشان حرفه ای خاورمیانه بود. بنگرید به: جلال آل احمد به روایت اسناد ساواک، صص ۲۰، ۲۱، ۲۷.

۲- بنگرید به: اسرائیل عامل امپریالیسم، جلال آل احمد، (با مقدمه ابورشاد [هادی خسروشاهی])، قم، ۱۳۵۷.

۳- همان، ص ۱۶۷.

۴- همان، ص ۱۹۵.

۵- براهنی، رضا؛ تاریخ مذکر، صص ۱۲- ۱۵.

۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به این طرف، هیچ ادیبی را سراغ نداریم که به اندازه جلال آل احمد با استقبال روشنفکران ایران روبرو شده باشد.(۱)

نمونه های دیگری هم که در این عرصه وجود داشت، اسدالله مبشری (م ۲۱ مهر ۱۳۶۹) بود که وی هم سابقه عضویت در حزب توده داشت و در سال ۱۳۲۶ از آن جدا شده همراه با عده ای از دوستانش نشریه «شرق میانه» را منتشر کرد. بعدها از همراهان دکتر مصدق شد و در بخش پایانی عمرش به ترجمه متون اسلامی از جمله ترجمه وصیت نامه سید ابن طاووس با نام فانوسی، ترجمه صحیفه سجادیه، ترجمه نهج البلاغه و آثاری درباره ائمه اطهار روی آورد. وی در دولت بازرگان وزیر دادگستری بود.(۲)

بازگشت به خویش

چندین نفر دیگر را که وابسته به همین نحله فکری هستند و عمدتاً دردهه چهل و پنجاه زندگی کرده به نوعی اندیشه بازگشت به خویش، با نگرش ضدغربی را مطرح می کردند، می توان یافت. بازگشت به خویش دست کم در یک نگاه، گفتمان حاکم بر بخش زیادی از این دست اندیشمندان ایرانی و جهان سومی سنت گراست(۳) و حتی اگر آنان مقصودشان از خویش چیز دیگری بود، در حوزه ایران تطبیق بر افکار دینی - سنتی می شد.

ص:۲۴۱

۱- خشمگین از امپریالیسم، ترسان از انقلاب؛ پیشگام، ش ۳ (تیر ۵۸)، ص ۱۳ به نقل از آشتیانی در مقاله: جامعه شناسی سه دوره تاریخ روشنفکری ایران معاصر، ایرانیان خارج از کشور، ج ۲، ص ۷۰۰.

۲- درباره او بنگرید به: ابوذر زمان، ج ۲، ص ۱۱۵- ۱۱۶ (حاشیه).

۳- بنگرید به مصاحبه خود شایگان درباره فضای فکری آن روز دنیا و تأثیر آن در ایران و نقش فردید و تغییراتی که در اندیشه های خود وی طی سی و هفت سال صورت گرفته است به: کتاب هفته، شماره ۱۱۴، ۲۴/۱۲/۱۳۸۱. صص ۱۰- ۱۳ وی در همین مصاحبه معتقد است حرفهایی که وی در سال ۱۹۸۲ میلادی در «انقلاب مذهبی چیست» زد، همانهایی است که سالها بعد از آن دکتر سروش در ایران مطرح کرد.

احمد فردید (۱۲۹۰ – ۱۳۷۳)

وی تحصیل را با آموختن ریاضیات و هندسه قدیم و سپس زبان عربی و فرانسه آغاز کرده، مدتی هم شاگردی سید کاظم عصار، شریعت سنگلجی و تنکابنی را کرد. وی فلسفه خواند و نخستین نوشته هایش را در سال ۱۳۲۴ در مجله سخن انتشار داد. وی که مدتی شیفته صادق هدایت شده بود، از وی برید و به سراغ فلسفه اسلامی و اشراقی بازگشت و زمانی مقاله ای بر ضد هدایت با عنوان سقوط هدایت در چاله هرز ادبیات فرانسه» نوشت. فردید در سال ۳۴ پس از هشت سال اقامت در فرانسه به ایران بازگشت و در سال ۳۸ به همکاری با جامعه معلمان ایران پرداخت و همانجا بود که روی جلال تأثیر گذاشت و به دنبال آن بحث غربزدگی مطرح شد (به نقل از مقاله آقای مددپور). این زمانی بود که وی سخت شیفته تفکر ضد تکنیک هایدگری قرار گرفته و کوشیده بود تا از فلسفه اشراقی و اسلامی، بدیلی برای تفکر الحادی هایدگر ایجاد کند.

اندیشه های ضدغربی وی، در واقع ریشه دارتر از کتاب غربزدگی جلال آل احمد بود و چنان که گذشت، جلال نگرش ضدغربی را وامدار اوست. فردید که بسیار کم می نوشت و بیشتر در حاشیه روی افراد و افکار خاص تأثیر می گذاشت، اخیراً از سوی مهرزاد بروجردی عنوان فیلسوف سایه گرفت و این نیست مگر فعالیت او در تربیت شاگردانی که افکار وی را در عرصه های مختلف بسط دادند. این افراد کسانی بودند که پس از تأثیر پذیری از وی، علیه مدرنیسم موضع گرفته و به همین دلیل، جمعی از این گروه، آنان که ریشه در تربیت مذهبی داشتند، این گرایش را که خود به نوعی متأثر از جریانی خاص در غرب بود، با اندیشه های دینی پیوند دادند و به انقلاب که مدافع سنت گرایی بود، پیوستند. از آن جمله می توان به آقای دکتر رضا داوری اشاره کرد.(۱)

آقای مددپور از شاگردان وی بر این باور است که «در حقیقت مؤسسات پژوهشی ای مانند "انجمن حکمت و فلسفه ایران" و یا مرکز ایرانی مطالعه

۱- برای مرور اجمالی بر جریان فکری فردید و آل احمد در زمینه غرب شناسی بنگرید به: روشنفکران ایرانی و غرب، (صص ۸۷- ۱۰۸).

فرهنگها در سایه تفکر آماده گر و معنوی استاد به تخریب نظام سیاسی و فرهنگی استبداد کمک کردند». وی در جای دیگری هم باز با اشاره به فردید و آل احمد، نصر و شایگان تأکید می کند که این افراد «راه ویرانی نظام سلطنت را به نحوی در قلمرو روشنفکری که مدتها با توجیه نظام مدرن ضرورت آن را مستقیم و غیرمستقیم توجیه کرده بود، فراهم و مهیا کردند».

فردید پس از انقلاب اسلامی، گویی گمشده خویش را یافت و سخت به دفاع از انقلاب پرداخته، شاگردان فراوانی از جمله شهید آوینی، دکتر رجبی و دکتر مددپور و ... را تربیت کرد.(۱) دکتر فردید طی سالهای اخیر همواره مورد بحث گروه ها و افراد مختلف بوده و علاقمندان به گرایشهای غربی به انتقاد شدید از وی پرداخته اند.

داریوش شایگان

داریوش شایگان با همین تأثیرپذیری از تفکرات سنتی - هندی بود که «کتاب آسیا در برابر غرب» را نوشت. شایگان سالهای متمادی شاگردی هانری کربن را داشت و طی مراوداتش با علامه طباطبایی و استاد آشتیانی، با اندیشه های فلسفی ایرانی آشنا شد. وی شرحی از این ملاقاتها و دیدارها را در فصل نخست کتاب

هانری کربن خود آورده است. شایگان در کتاب آسیا در برابر غرب (۱۳۵۶) مبانی فکری اندیشه سنت گرایی شرقی را در برابر غرب در قالبی نو

۱- دیدار فرهی و فتوحات آخرالزمان مجموعه درسهای اوست که آقای مددپور فراهم آورده و مواضع وی در ارتباط با انقلاب و ضدانقلاب به روشنی در آن بیان شده است. وی زمانی هم با سروش درگیر شد و درگیری میان وی و سروش (مشابه درگیری دکتر داوری و سروش) میان شاگردان آنان نیز انعکاس یافت. بخشی از مسائل پس از انقلاب به این نزاع فکری انتساب یافته و کسانی مانند نراقی که هم از توبره می خورند و هم از آخور، در عین انتساب به نحله فکری ضدغرب، برای خوش آمد بازار دوم خرداد، در کتاب «خشت خام» (تهران، ۱۳۸۱) هر چه فحش توانست نثار فردید و شاگردانش کرد. حملات شایگان هم به فردید ریشه در همین آبشخور دارد. چنین است وضعیت دکتر سروش که از بن مایه با اندیشه های فردید و نصر و نگرش رازگرایانه در دین مخالف است، چندان که دین برایش فقط یک اخلاق است و بس.

که می توانست پسند بسیاری از روشنفکران منتقد غرب باشد ارائه کرد.(۱) وی سرگردانی اقوام شرقی را میان دو فرهنگ متفاوت سنتی و مدرن غربی در کتاب «بتهای ذهنی و خاطره ازلی» (تهران، ۱۳۵۵) هم بیان کرده است.

مرکز ایرانی مطالعه فرهنگها، توسط داریوش شایگان و در امتداد همان جریان فکری - فلسفی تأسیس گردید.(۲)

شایگان درست تا انقلاب ایران، همان باورهای نصر و کربن را داشت و با نقد بنیادین تفکر غرب راه حل را معنویت و عرفان و مکاشفه شرقی می دانست. اما پس از انقلاب و با تأکید بر تجربه های آن، از محکوم کردن یکپارچه تجدد و غرب دست کشید و تمدنهای مختلف را چون مجموعه ای ستاره دانست که در درون یک کهکشان قرار داشته و در هم فرو می روند و زایشهای جدید پدید می آید. شایگان بهرغم ستایش مقطعی از انقلاب ایران، به تدریج از این نکته سخن گفت که به دلیل ارتباط با محافل محدود روحانی مانند علامه طباطبائی، مطهری، رفیعی و آشتیانی، تصویری آرمانی از روحانیت داشته است.(۳) شایگان تأکید دارد که اندیشه ای که «آنچه خود داشت» را ترویج می کرد، رنگ سیاسی به خود گرفت و به یک انقلاب دینی در ایران منجر شد.(۴)

همان گونه که اشاره شد، از دیگر تئوریسنهای این حرکت که به روشنی تحت تأثیر همان جریان جهانی بازگشت به خویش و شکل خاص هایدگری آن در داخل آن هم در حلقه دکتر فردید بود، یکی هم احسان نراقی بود که با تألیف کتاب هایی مانند «طمع خام» و «آنچه خود داشت» و «غربت غرب» به این گرایش

کمک می رساند. وی بهرغم آن که سخت متأثر از دکتر فردید بود، اما با تکبر و عجبی که داشت، می کوشید تا خود را محور این جریان نشان دهد. به هر روی

ص:۲۴۴

۱- تغییر دیدگاه های وی را به جز دو کتابی که گذشت، در کتاب «زیر آسمان های جهان» (تهران، ۱۳۷۶) نیز می توان یافت.

۲- شایگان، داریوش؛ هانری کربن، ص ۵۴.

۳- بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکر ایرانی و غرب، ص ۲۳۷.

۴- بنگرید به دو کتاب وی با عناوین: انقلاب مذهبی چیست، و افسون زدگی جدید (تهران، ۱۳۸۰).

محور فلسفی این فعالیتها، انجمن شاهنشاهی فلسفه بود که گرایش احیای سنت فلسفی اسلام را در ایران دنبال می کرد و در این زمینه آثار و متون کهن فلسفی را نشر می داد. به دلیل حضور دکتر نصر در دانشگاه صنعتی شریف، در این دانشگاه نیز شماری از اساتید و دانشجویان به این جریان پیوستند. در عرصه مباحث اجتماعی مؤسسه تحقیقات علوم اجتماعی که نراقی آن را پایه گذاری کرده بود، روی دیگر همین سکه بود. تلاش رژیم پهلوی برای توجه مجدد به سنتها بر اساس همین نگرش، گرچه بسیار بی پایه و بیبنیاد بود، در قالب طرحهای مختلفی دنبال می شد.

شکل منحط ملی این جریان در قالب جشنهای دو هزار و پانصد ساله و شکل مذهبی آن در قالب ایجاد انجمن یاد شده و نیز طرح تأسیس دانشگاه بزرگ اسلامی در مشهد بود؛ کاری که از عوامل فکری آن، یکی هم سید حسین نصر بود.(۱)

شریعتی و دکترین بازگشت به خویش

دکتر شریعتی نیز با طرح نظریه بازگشت به خویش، به نوعی در امتداد این جریان قرار داشت. شریعتی در طرح نظریه بازگشت به خویش با اشاره به این که این نظریه ای نیست که مذهبی ها طرح کرده باشند، به امه سه زر، فرانس فانون، کاتب یاسین و جلال آل احمد، رهبری جنبش ضداستعماری به عنوان طراحان این نظریه اشاره کرده است. این نشان می دهد که تلقی وی از غربزدگی جلال، دقیقاً

همین بحث بازگشت به خویش بوده است.(۲) وی در ادامه، پایه علمی این سخن را بر مبنای نظریه هایدگر راجع به من یا اگزیستانس قرار می دهد، نه من مجازی،

۱- بنگرید به: اسناد انقلاب اسلامی به روایت ساواک، ج ۲، ص ۲۳۲. این حرکت مربوط به اواخر سال ۵۶ است؛ زمانی که ایران در تب و تاب انقلاب می سوخت و تازه سید حسین نصر به ریاست دفتر فرح رسیده بود.

۲- بازگشت به خویشتن و نیازهای انسان امروز، ص ۱۵ (این متن در آغاز مجموعه آثار، ش ۴ چاپ شده است).

بلکه منی که تاریخ و فرهنگ و سنتهای چند صد ساله را در خود دارد.(۱) وی در ادامه، از بازگشت به خویش و تفاوت یک آفریقایی در تبیین «گذشته» با یک ایرانی و تلقی او از «گذشته» بحث می کند و با توجه به تفاوتی که غربیها میان یک آفریقایی و یک ایرانی گذاشته یکی را بی فرهنگ می دانند و یکی را فرهنگ ساز، به حرکتی در غرب اشاره می کند که در صدد زنده کردن گذشته ماست. در اینجا وی به انتقاد از جریان روشنفکری ایرانی می پردازد که شیفته فرنگ شده و از فرهنگ خودی بی خبر است و این قبیل بازگشت را ارتجاع می داند.(۲) در اینجا وی تلاش می کند فرهنگ اسلامی گذشته ایران اسلامی را از لای گرد و غبار درآورده عظمت آن را نشان دهد «می دانیم آن خویشتن فرهنگی ما خویشتنی است که دانشگاه های هزار سال اخیر ما، ادبیات هزار سال اخیر ما، علم هزار سال اخیر ما، افتخارات و تمدن و نبوغ و استعدادهای گوناگون نظامی و ریاضی و علمی و نجومی و ادبی و عرفانی ما در این هزار سال یا هزار و صد سال اخیر، به صورت یک فرهنگ بزرگ در جهان جلوه کرده است... این تنها خویشتنی است که از همه نزدیکتر است و تنها فرهنگ و تمدنی است که الآن زنده است.»(۳) حاصل آن است که می بایست با این بازگشت، روشنفکر ما اعم از مذهبی و غیرمذهبی حرکت کند و «رستاخیز و خیزش قیامت زایی» پدید آورد و بر روی دو پای انسان تولید کننده معنوی بایستد و به صورت نسل ادامه دهنده تمدن و فرهنگ و شخصیت معنوی خودش باشد.(۴)

شریعتی در آثار دیگری روی این مسیر تکیه کرده و در برخی از موارد به خصوص روی هویت و فرهنگ ایرانی، ممزوج کردن تشیع با آن - کاری که هانری کربن هم می کرد - و حتی دفاع از سیاست فرهنگی دولت در این زمینه (شاید از روی مصلحت) تأکید می کند. وی در نامه معروف چهل صفحه ای خود با اشاره به حرکت در جهت احیای فرهنگ ملی که جزو سیاستهای جاری رژیم

۱- همان، صص ۲۱- ۲۲.

۲- همان، صص ۲۹- ۳۱.

۳- همان، ص ۳۸.

۴- همان، ص ۴۱.

بود، خطاب به ساواك چنین مینویسد: این نشان دهنده این امر مهم است که شخص شخیص اعلیحضرت کاملاً به مسئله تبلیغ صحیح و احیای روح ایرانیت و جلوگیری از هرگونه آلودگیهای فکری و مرامی توجه مخصوص دارند. اکنون چنانچه ساواك چنین کادری آن هم به وسیله افراد مورد احترام روشنفکران و به خصوص دانشگاهی به وجود آورد و تحت برنامه خاصی و با توجه به انقلابی که در کشور به وجود آمده و احساس نیاز به طبقه جوان به ایدئولوژی نو که منطبق با روح ایرانیت و بازگشت ایرانی به افتخارات گذشته و شعارهای تازه ای که قابل بهره برداری است به مرحله اجراء درآید، بسیار مفید است.(۱)

طبعاً زاویه دید نصر با دکتر شریعتی متفاوت (یکی در عمق و دیگری در سطح) بود، اما در این که شریعتی میان انبوه مطالب متفاوتی که گفته است در عین حال روی هویت ایرانی و بازگشت به خویش تکیه دارد و این نقطه مشترکی است با آنچه امثال نصر درباره زنده کردن سنتهای شرقی اسلامی و عرفانی گفته اند، تردیدی نیست.(۲)

به هر روی، حجم مطالبی که شریعتی تحت عنوان فرنگی مآبی مطرح کرده، در عصر پس از کتاب غربزدگی، حجم بسیار بالایی است. وی به طور مداوم فرنگی مآبی و مظاهر مختلف آن را در قابل تجدد(۳) مورد سرزنش قرار داده و آشکار است که بدیلی که برای آن می شناسد، همین خویشتن است.

علائق مذهبی در خاندان پهلوی و رواج تشیع شاهانه!

بخشی از این بحث به علائق هر چند صوری و ارثی رژیم پهلوی به مسائل مذهبی باز می گردد که دست کم می توان سه علت را برای آن برشمرد:

۱- شریعتی به روایت اسناد ساواک، ج ۱، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۷۹؛ ص ۲۲۷.

۲- درباره مقایسه و روابط نصر و شریعتی بنگرید به: بروجردی، مهرزاد؛ روشنفکران ایرانی و غرب، صص ۱۹۶- ۱۹۷.

۳- برای نمونه بنگرید به: بازگشت، مجموعه آثار ۴، صص ۴۰- ۴۵.

نخست، بدان دلیل که به طور سنتی خاندان پهلوی به نوعی مذهب گرایی سنتی، گرچه منهای تدین واقعی، خو گرفته بودند و حتی شاه برای خود کراماتی هم قائل بود.(۱)

ثانیاً، سیاست مکر و فریب از ارکان سیاستهای فرهنگی - مذهبی این رژیم به حساب می آمد و بنابراین باید به گونه ای رفتار می کرد تا توده مردم که ایمان به اسلام و تشیع داشتند، به این دولت جذب شوند.

ثالثاً، دین عامل مهمی در برابر تبلیغات کمونیستی به حساب می آمد و این فوائد زیادی برای رژیم پهلوی که ماهیت آن وابسته به نظام سرمایه داری بود، داشت. کلنگ مسجد دانشگاه تهران در سال ۱۳۴۴ توسط شاه به زمین زده شد و این می توانست با ملاحظه همین جوانب باشد. درست به همین دلیل بود که پس از واقعه ۲۸ مرداد که خطر توده ای بزرگ نشان داده شده بود، رژیم دستور اجرای اجباری اقامه نماز را در دبستانها و مدارس دولتی داد.(۲)

رابعاً، سیاست سنت گرایی که پیش از این وجود و حضورش را در بخشی از ارکان نظام پهلوی ملاحظه کردیم، به نوعی مبلغ و مروج نوعی خاص از مذهب و بیشتر در شکل شاهنشاهی آن بود. در این زمینه، اگر بخواهیم مجموعه ای از فعالیت های رژیم را درباره اسلام و تشیع فهرست کنیم، می بایست کتاب شاهنشاهی و دینداری را که سید محمدباقر نجفی نگاشته و به سال ۱۳۵۵ در پانزده هزار نسخه به صورتی نفیس و با کاغذ گلاسه به چاپ رسیده، ملاحظه

کنیم. این کتاب آینه تمام نمای فعالیتهای دینی دولت پهلوی است که با نگاه مثبت به نگارش درآمده است.

در ادامه توجیه مذهبی نظام شاهنشاهی و حتی ایجاد پیوند میان این نظام و نظام سیاسی تشیع، عسکر حقوقی، استاد دانشکده علوم سیاسی دانشگاه تهران هم چندین نوشته چاپ کرد. وی کتابی با عنوان «مذهب تشیع و آرمانهای ملی

۱- وی به این مطالب در بسیاری از نوشته هایش اشاره کرده و از جمله شرحی از آنها را برای یک فاحشه فرانسوی هم که گویی عاشق شاه شده بود، بیان کرده است، بنگرید به: لبی، ماری؛ عشق من به شاه ایران، ترجمه محمدعلی عریضی، ص ۵۴.

۲- برگهایی از تاریخ حوزه علمیه قم، صص ۷۸- ۷۹.

ایرانیان» نوشت و تلاش کرد تا نظام شاهنشاهی را همان نظام سیاسی شیعه معرفی کند. وی پس از ارائه بحثی درباره اختلافات سیاسی مسلمانان بعد از رحلت پیامبر(ص)، به تدریج به قیامهای ایرانی رسیده و ضمن عناوینی چون «علی و شاهزادگان ایرانی»، «شاه سایه خداست»، «مفهوم واحد ایرانی و شیعه»، «شهربانو مادر نُه امام»، «پادشاهی تالی پیامبری» و ... تلاش کرده است تا تفاهمی میان مفاهیم سیاسی سلطنتی از یک سو و مفاهیم سیاسی اسلام شیعی - ایرانی پدید آورد.(۱) از همین نویسنده کتابی هم با عنوان «مبانی ملی و اخلاقی و معنوی انقلاب اجتماعی ایران» در سال ۱۳۵۶ انتشار یافت. چنانکه در همین زمینه کتابی هم با عنوان «انقلاب ایران و بنیادهای فرهنگی آن» وسیله منوچهر خدایار محبی نوشته شد که بخشی از آن اختصاص به بحث پیشگفته داشت:

تأسیس سپاه دین در سال ۱۳۵۰ یکی از مهمترین مظاهر این سیاست مذهبی بود که با فرمان شاه تأسیس شد:

نظر به این که بزرگداشت شعائر دین مقدس اسلام و ترویج احکام دین و حفظ معنویت جامعه پیوسته مورد توجه خاص ما بوده است و معتقدیم که جامعه ایرانی باید در زمینه های مادی و معنوی هماهنگ پیشرفت کند، به موجب این فرمان مقرر می داریم سپاه دین از مشمولان خدمت وظیفه عمومی که در رشته های دینی و علوم و معارف اسلامی تحصیل کرده اند تشکیل شود و به اجرای وظایف خود بپردازند. مسئولیت اجرای این فرمان و اداره سپاه دین به عهده سازمان اوقاف خواهد بود.

۲۴ مرداد ۱۳۵۰ - کاخ سفید سعدآباد.(۲)

انقلاب اسلامی در یک تعریف، نوعی پیروزی ناقص سنت گرایی بر مدرنیسم بود. به همین دلیل، می توان گفت که همه این اندیشه ها به نوعی به پیروزی آن کمک کرد. اما از آنجا که فکر واحدی وجود نداشت و به علاوه بسیاری از مذهبی ها مثل شریعتی به گونه ای ناجور میان مدرنیسم و سنت گرایی جمع کرده بودند، یا به عبارت بهتر ماده را مدرنیسم و صورت را سنت گرایی گرفته بودند -

---

۱- حقوقی، عسکر؛ مذهب تشیع و آرمانهای ایرانیان؛ تهران، ۱۳۵۰.

۲- نجفی، محمدباقر؛ شاهنشاهی و دینداری، ص ۲۲۹.

به عکس آنچه غالباً تصور می شود - وضعیت تفکر حاکم بر جمهوری اسلامی همچنان در ابهام ماند و سردرگمی پدید آمده در آن در اواخر دهه دوم انقلاب ناشی از همان ابهام است.(۱)

۱- همین که نسل نخست چپ گرایان مسلمان ما در دوره اخیر به لیبرالیسم علاقمند شده اند، از روشن ترین علائم این اصل است که آنان ماده را تجدد و صورت را سنت گرایی ناقص گرفته اند. در این نگاه، سنت گرایی در خدمت تجدد است.

استراتژیهای نوین سیاست خارجی جهان غرب و نقش آفرینی امنیتی دولت پهلوی / محمد جعفر چمن کار

اشاره

محمد جعفر چمن کار

کارشناس ارشد تاریخ عمومی جهان، دانشجوی دوره دکتری تاریخ

در سالهای آغازین دهه ۱۹۷۰م/ ۱۳۵۰ش. تحولات عمیق در روابط بین المللی و رهیافتهای قدرتهای عمده جهان سرمایهداری پدیدار گشت که تبعات و بازتابهای آن بر سایر نقاط جهان نیز تاثیر گذارد. اندیشه هایی نوین در سیاست خارجی و نظامی دول برتر مطرح شد که ریشه های عمیق در یک رشته علل و زمینه های اقتصادی، نظامی و اجتماعی داشت و با هدف بهسازی سیاستهای ناکارآمد داخلی و برونمرزی صورت میگرفت. جنبشهای صلحطلبی و عصر تنشزدایی، استراتژی شرق سوئز انگلستان و نظریه مشارکت اقلیمی ایالات متحده از این جمله بودند.

دگرگونیها به طور مشخص منطقه استراتژیک خلیج فارس و دریای عمان و به ویژه دولت شاهنشاهی ایران را هدف قرار داد. دولت پهلوی با پذیرش نقش جدید سیاسی و امنیتی به سرعت به کانون توجه و اهمیت غرب تبدیل گشت و به صورت کاملا" شتابآلود به یک قدرت نظامی عمده دست یافت. نتیجه این دگردیسی، افزایش تحرکات و مداخلات نظامی و سیاسی فرامرزی و فرامنطقهای ایران در دهه آخرین حکومت پهلوی بود.

دولت پهلوی این نقشآفرینی جدید ایران را حاصل سیاست مستقل ملی واقعبینانه و مصلحتاندیشی و آیندهنگری میدانست که جوهره و ذات آن از وجود شاهنشاه مایه میگرفت؛ اما در حقیقت بخش اعظم این ماجراجوییها و

ص:۲۵۱

تحرکات، خواسته و ناخواسته در راستای منافع و کامیابیهای جهان غرب صورت میگرفت. امری که تحولات آینده صحت و درستی آن را بخوبی نمایان ساخت.

عصر تنش زدایی در روابط بین الملل

الف) جنبش صلح طلبی در فرانسه

انتصاب ژنرال شارل دوگل(۱)، سیاستمدار کهنه کار فرانسوی به مقام ریاست جمهوری در انتخابات سال ۱۹۵۸، عصر جدیدی از روابط سیاسی و نظامی این کشور با امریکا و بلوک شرق را بنیان گذارد.

دوگل با درک شرایط نوین جهان در بستر جنگ سرد و تشدید رقابتهای تسلیحاتی مابین شرق و غرب، خواهان گسترش روابط همه جانبه با اروپای شرقی و از بین رفتن عواملی گشت که به این مهم آسیب میرساند.

تاکید بر این مبانی، توسعه جریانهای صلح طلب و ضد جنگ را در فرانسه و اروپا در پی داشت. دوگل با سفر به مسکو و پذیرش هیئتهای چینی، با این دول روابط سیاسی و اقتصادی برقرار کرد و به شدت به انتقاد از عملکرد جنگطلبانه و برنامه های توسعهطلبانه آمریکا پرداخت. پیرو این تفکر، جنگافروزیهای امریکا در ویتنام را محکوم کرد و تهاجم تفنگداران دریایی آمریکا به جمهوری دومینیکن(۲) را در ۱۹۶۵ غیراصولی خواند و آخرین ضربه را به اتحاد سرمایهداری با اعلام خروج نیروهای فرانسه از ساختار نظامی ناتو وارد آورد.(۳)

خروج فرانسه از پیمان ناتو به عنوان یکی از استراتژیکترین اعضا و انتقاد از سیاستهای امریکا در جنوب شرقی آسیا و دیگر نقاط جهان در پیروی از جنبش صلحخواهی، شکاف عمیقی در بین جهان سرمایهداری ایجاد کرد. این رخدادها به دولتمردان آمریکا آموخت که درگیریهای نظامی و سیاستهای امپریالیستی سنتی

۱- General Charles Degaulle

۲- Dominican Republic

۳- Frank Alwels and Others: New Dimensions of World History American book Company، ۴۱۹۶۴، pp، ۶۰۱۳.

متکی بر کاربرد زور و لشکرکشی حتی میتواند در بین دوستان و هم پیمانان قدیمی واشنگتن نیز بدون پشتیبان باشد.

ب) سیاست نگاه به شرق آلمان غربی

در اکتبر ۱۹۶۹ حزب سوسیال دمکرات با پیروزی در انتخابات آلمان غربی، دولت جدیدی را به صدر اعظمی ویلی برانت(۱) بر سر کار آورد.

برانت با طرح سیاست نگاه به سوی شرق، باب جدیدی را در تنشزدایی و جنبش صلحطلبی باز نمود. وی معتقد بود با گسترش مناسبات اقتصادی و فرهنگی با بلوک شرق میتوان زمینه تنشزدایی و حفظ آرامش بینالمللی را فراهم ساخت(۲) و با مدفون ساختن نفرتها و نشان دادن حسن نیت، پس از قربانیان بی شمار به صلح و آشتی رسید.(۳)

برانت با سفر به مسکو در سال ۱۹۷۰ و انعقاد قرارداد ترک حالت مخاصمه و احترام به مرزهای یکدیگر، نقش عمدهای را در جلب اعتماد شوروی و زدودن دشمنی بین شرق و غرب ایفا نمود. (۴)

اساس سیاست نگاهی به شرق مبارزه با میلیتاریسم و خشونت در روابط میان ملتها بود. اولاف پالمه دیگر رهبر سوسیال دمکرات در سوئد طی نامهای به ویلی برانت مینویسد:

سیاست خارجی آلمان که تنشزدائی در روابط بین شرق و غرب را میسر ساخت و امنیت بیشتری را به همه ملتها داد، حاکی از واقعبینی است. پس از دوران تاریک جنگ جهانی، آشویتز، هیروشیما، نورنبرگ و مالی لای ویتنام، اکنون ما میدانیم که انسان تا چه حد میتواند در بربریت و

۱- William Brant.

۲- برانت، ویلی؛ و، پالمه، اولاف؛ و، کراسکی، برونو؛ پیوند با آزادی؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی؛ تهران؛ کسری، ۱۳۶۴، ص ۹۶.

۳- آیندگان؛ سیاست صلح ویلی برانت صدراعظم آلمان فدرال، ۲۶/۱۲/ ۱۳۵۰ ص ۹.

۴- پورتیش، هوگو؛ رویارویی دو آلمان، ضیاءالدین ضیایی، تهران، فردوس، ۱۳۶۷، ص ۳۲۸ .

توحش سقوط کند و نیروهایی که مخالف استقرار صلح و ایجاد یک جامعه شایسته انسانی هستند، چه قدرت اهریمنی زیادی دارند.

ما میدانیم که انسان تا چه حد میتواند در بربریت و توحش سقوط کند و نیروهایی که مخالف استقرار صلح و ایجاد یک جامعه شایسته انسانی هستند، چه قدرت اهریمی زیادی دارند.(۱)

ج) تعدیل جنگ سرد میان ابرقدرتها، مذاکرات خلع سلاح

از سال ۱۹۴۵ امریکائیان در سایه سهمناک جنگ سرد زندگی میکردند. این جنگ هشت تریلیون دلار هزینه دفاعی در برداشته و به بهای پایان زندگی بیش از ۱۰۰/۰۰۰ نفر از مردان جوان امریکایی تمام شده بود.(۲)

بین سالهای ۷۶ - ۱۹۷۰ دورهای جدید در روابط مابین شرق و غرب آغاز گردید که به سوی تعدیل جنگ سرد گام برمیداشت. در طول این دوره آمریکا و اتحاد شوروی چهار کنفرانس مهم را برگزار نمودند که در راستای حل اختلافات بین دو ابرقدرت صورت گرفت.

ریچارد نیکسون در نطقی که در ۲۰ ژانویه ۱۹۶۹ به مناسب شروع کار به عنوان ریاست جمهوری امریکا ایراد کرد، گفت: از این به بعد از دوره رویارویی به دوره مذاکره قدم میگذاریم. (۳)

پیرو این استراتژی، نیکسون به عنوان نخستین رئیس جمهور امریکا در طول ۵۵ سال که از انقلاب روسیه سپری شده بود از مسکو دیدار کرد و کاهش تهدیدات فی مابین و خودداری از انجام اعمالی که این وضعیت جدید را برهم می زد، مورد توافق قرار گرفت.(۴)

۱- برانت و دیگران، همان؛ صص ۷ _ ۱۹۶.
۲- لافهبر، والتر؛ پنجاه سال جنگ سرد، منوچهر شجاعی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۶، ص ۹.
۳- فونتن، آندره؛ تاریخ جنگ سرد؛ عبدالرضا هوشنگ مهدوی، تهران، نشر نو، ۱۳۶۶، ص ۲۲۸.
۴- Richard Crockatt : The FiftyYears War ‘ The United States And the Soviet Union in the world politics‘ ۱۹۴۱ – ۱۹۹۱ London ‘ Routledge ۱۹۹۵ . p ۲۲۴.

کنگره امریکا نیز به کاهش هزینه های دفاعی و مخالفت با برنامه های تسلیحاتی پرهزینه اقدام نمود. سیاستمداران جدید امریکا با توجه به گسترش جنبش صلحطلبی در کشورهای مختلف اروپایی و رسوخ آن به مراکز حساس تصمیمگیری و توده های مردمی این کشور و سیاست بیزاری از جنگ، عدم درگیریهای منطقهای و اعزام مستقیم نیروهای نظامی را که موجب تحریک اذهان جهانیان، مردم امریکا و به ویژه اتحاد شوروی و گسترش دوباره رقابتهای تسلیحاتی میگشت، به عنوان یکی از اصول بنیادی در سیاست خارجی خود پذیرفتند.

استراتژی شرق سوئز انگلستان: علل و زمینه ها

اقتدار بی همتا و سیادت همه جانبه امپراطوری مستملکاتی بریتانیا(۱) در اواخر قرن نوزدهم رو به تنزل نهاد و با عوامل انحطاط بینالمللی در قرن بیستم به ویژه پس از نبرد بینالملل دوم به زوال کامل رسید.

پیامدهای ویرانگر دو جنگ بزرگ،(۲) افول قدرت دریایی،(۳) جنبشهای استقلال طلبی در مستعمرات،(۴) جنگ سرد و پیدایش قدرتهای نوین جهانی(۵) و بهخصوص بحرانهای شدید اقتصادی از مهمترین عوامل تکوین این فرایند بودند.

کسری بودجه انگلستان در دهه ۵۰ میلادی افزایش یافت و ارزش برابری پوند در برابر دلار در دهه ۶۰ میلادی نیز همچنان روند نزولی خود را طی

۱- هابز بام، اریک؛ صنعت و امپراطوری، عبدالله کوثری، تهران، انتشارات ما، ۱۳۶۱، صص ۲۰۹، ۱۱۱، ۶۳.

۲- فیشر، هربرت؛ تاریخ اروپا از انقلاب کبیر فرانسه تا ظهور هیتلر، ع وحید مازندرانی، تهران، کتابفروشی محمدعلی علمی، ۱۳۲۴، ص ۴۱۹.

۳- موروآ، آندره؛ تاریخ انگلستان، م مسعودی، تهران، گوتنبرگ، بدون تاریخ، ص ۶۲۵.

۴- فربد، ناصر؛ عصر استعمارزدایی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۱۶ – ۱۱.

۵- کندی، پل؛ ظهور و سقوط قدرتهای بزرگ، محمود ریاضی، تهران، خجسته، ۱۳۶۹، ص ۲۳۳.

میکرد، چنانکه در جولای ۱۹۶۶ به پایینترین سطح خود رسید و در سال بعد میزان تولیدات صنعتی را به شدت کاهش داد.(۱)

در میان قدرتهای بزرگ مدعی رهبری جهان، تنها انگلستان گرفتار مشکلات جدی اقتصادی بود. اعتصابات سندیکاهای کارگری، تورم، کاهش صادرات، بیکاری و مهاجرت سرمایه و نیروی انسانی اقتصاد این کشور را در دهه هفتاد میلادی به سختی گرفتار یک رشته بحرانهای مالی و اقتصادی نموده بود. افزایش دستمزدها به کرات به وقوع میپیوست که این امر همراه با تورم بیشتر بود، چنانکه تورم با نرخی متجاوز از ۲۵٪ در سال بالاترین درصد را در یک کشور صنعتی نشان میداد.(۲)

از دیدگاه کمیسیون جامعه اقتصادی اروپا، انگلستان در دهه ۷۰ میلادی تنها کشور عضو بازار مشترک بود که تولیدات ناخالص ملی آن افزایش نداشته و رشد آن درحد صفر باقی مانده بود و آمار بیکاران، به ۱/۴۰۰/۰۰۰ میرسید.(۳)

ساختار پیچیده و انبوه نظامی انگلیس که بازمانده از دوران امپراطوری گسترده بریتانیا بود نیز این معضلات را تشدید میکرد. نگهداری ارتش با ۱/۳۵۰/۰۰۰ نفر و حضور در کشورهای مختلف جهان که میلیونها دلار بودجه را طلب میکرد خارج از توان مالی دولت و اقتصاد بیمار لندن بود.(۴)

این مجموعه بحرانها، دگرگونیهای عمده ای را در سیاست خارجی و نظامی بریتانیا در ابتدای دهه ۷۰ میلادی سببساز گشت. مهمترین تحول و نگرش، کاهش تعداد نیروها و پایگاه های نظامی در مناطق مختلف جهان به ویژه در آسیا

و خاورمیانه با هدف تقلیل هزینه های سنگین مالی آن و مقابله با مشکلات اقتصادی بود.

۱- رستاخیز، انگلیسیها از بازیهای سیاسی خسته شده اند، ۲۹/۱۲/۱۳۵۰؛ ص ۳.

۲- گوشان، آرتور؛ ویلسون این بار در برابر اتحادیه های کارگری، رستاخیز ۶/۴/۱۳۵۴، ص ۵.

۳- ژان، کلودین؛ و، تسلن، بازیل؛ انگلستان، قهرمانان خسته اند؛ رستاخیز؛ ۹/۱۱/۱۳۵۴، ص ۵.

۴ - Jacob Abadi : Britains Withdrawal from the Middle East . Princeton , N.J , the Kingston Press . ۱۹۸۳ . P ۲۰.

خروج ارتش انگلستان از خاورمیانه

وزارت دفاع بریتانیا در بهار سال ۱۹۵۶ و پس از پایان دخالت نافرجام در بحران سوئز با انتشار کتاب سفید، (۱) پایان سربازگیری در کشور و تاکید بر تمرکز مجدد قوای نظامی انگلیس در اطراف سرحدات خود و اروپا را اعلام نمود.(۲)

این گزارش به معنای اهمیت مجدد اروپا در سیاستهای نظامی دولت لندن و علاقمندی به تجمع نیرو در این منطقه به جای سرزمینهای دوردست ماوراء البحار بود.

در ۱۶ اکتبر ۱۹۶۴ حزب کارگر به رهبری هارولد ویلسون در انگلستان به قدرت رسید.(۳) از این زمان به بعد نزاع همگانی در مورد استراتژی آینده بریتانیا در مستعمرات بهویژه در شرق کانال سوئز شدت یافت. در این فرایند گروهی با تاکید بر حفظ سنتهای نظامی گذشته امپراطوری، خواستار افزایش بودجه و توان دفاعی و حضور درازمدت در پایگاه های مختلف در گوشه و کنار جهان بودند. در مقابل گروهی نیز با توجه به بحرانهای اقتصادی خواستار برچیدن تمامی پایگاه های نظامی در آسیا تا سال ۱۹۷۱ و عقب نشینی کامل سربازان بریتانیایی شدند.

کریستوفر فرمی هیو(۴) از مهمترین طرفداران نظریه تقلیل هزینه های نظامی خارجی بریتانیا در این باره میگوید:

محدود ساختن بودجه دفاعی ۳ میلیارد پوندی، نیروی ما را تحت فشار قرار خواهد داد و به سبب وابستگی بیشتر به ایالات متحده میشود. رقابت ما در شرق سوئز برای ایفای نقش بینابین بسیار خرج برمیدارد و مخاطرات

جدی برایمان ایجاد خواهد کرد و هیچ گونه کمک برای ما در راه تامین منافع نمیکند.

سیاست دولت این است که ما در واقع نتوانیم هیچ چیزی را به تنهایی در شرق سوئز به دوش بگیریم و فقط با رضایت و پشتیبانی امریکاییهای قوی و آن هم در نقش دستیاران و کمتر در نقش متحدان واقعی، که امری نامطلوب است.(۵)

ص:۲۵۷

۱- White Papers on defense.

۲- براون، نویل؛ تاریخ جهان در قرن بیستم؛ مرتضی کاظمی یزدی؛ تهران؛ پاژنگ؛ ۱۳۷۵.

۳- Frank Alwels and others: New Dimensions of world History, American Book, ۱۹۶۹, p.۶۰۰.

۴- Christopher Mihiew.

۵- براون، نویل؛ همان؛ ص ۲۴۸

انوک پاول(۱) کارشناس امور دفاعی از حزب محافظه کار نیز گفت:

ما باید اثر تلاشهای نظامی خود را نسبت به هزینه هایی که این کار در بر میگیرد، بسنجیم و عواقب و نتایج منحرف ساختن این هزینه را از دیگر استفاده های مبرم در نظر بگیریم.

کوشش بریتانیا با وجود نفوذ گسترده چین و روسیه در شرق سوئز بی ثمر خواهد بود. چون پایگاه های ما واقع در شرق سوئز محدود شده اند، سود و شرف ایجاد میکند برای اجرای تعهداتمان در آن حوزه حدود قاطعی قائل شویم.(۲)

با فرارسیدن تابستان ۱۹۶۷ و افزایش تاثیرات سوء بحرانهای گوناگون بر جامعه انگلستان، زمینه ها برای تحقق عقب نشینی نظامی و تقلیل هزینه های دفاعی مهیا گشت.

نهایتا در ژانویه ۱۹۶۸ هارولد ویلسون در مجلس عوام رسما" اعلام نمود:

ما درصدد تخلیه هر چه سریع تر نیروهایمان از شرق دور هستیم که در سال ۱۹۷۱ به پایان میرسد. هم چنین سعی در تخلیه خلیج فارس در همان تاریخ را داریم. (۳)

سخنان ویلسون، استراتژی نوین انگلستان را در آسیا موسوم به شرق سوئز یا سیاست خاور کانال سوئز(۴) بنیانگذاری نمود. اساس این استراتژی تخلیه و عقب نشینی نیروها و برخی پایگاه های انگلیس از شرق کانال سوئز بود که از دیدگاه

نظریهپردازان دولت لندن شامل خلیج فارس، جزیره مصیره در عمان، سنگاپور، جزایر مالدیو، مالزی، برونئی و هنگکنگ بود.

استراتژی شرق سوئز بر چند اصل تاکید میورزید:

۱. عدم پذیرش عملیات نظامی به وسیله انگلستان جز با شرکت فعال همپیمانان؛

۱- Anook Powel.

۲- براون، نویل؛ همان؛ ص ۲۳۸

۳- David Long: The Persian Gulf . Westview Press , Boulder , Colorado ۱۹۷۸.p ۷۰.

۴- Suez Canal East Policy.

۲. عدم ارائه کمکهای مستقیم نظامی به دیگر کشورها جز آنکه کشور مزبور آمادگی انجام فعالیتهای متقابل لازم را داشته باشد؛

۳. افزایش اهمیت و کاربرد نیروی هوایی استراتژیک در معادلات نظامی.

استراتژی شرق سوئز در دوره حکومت محافظه کار ادوارد هیث(۱) نیز با وجود برخی تردیدهای اولیه ادامه یافت. سرالک داگلاس هیوم(۲) وزیر امور خارجه انگلیس با تاکید بر این مسئله اعلام کرد که قراردادهای تحت الحمایگی شیوخ عرب خلیج فارس با بریتانیا تا آخر سال ۱۹۷۰م/ ۱۳۴۹ به پایان میرسد و این امر مستلزم خروج نیروهای انگلستان است. سرویلیام لوس(۳) فرستاده ویژه انگلستان نیز در خلیج فارس اعلام کرد که حکومت محافظه کار تصمیم گرفته است تا با پیروی از سیاست حکومت کارگری تا اواخر سال ۱۹۷۱ نیروهای خود را از شرق سوئز خارج سازد.(۴)

بدین ترتیب امپراطوری بریتانیا با پیروی از استراتژی شرق به تدریج نیروهای نظامی خود را پس از ۱۲۰ سال فرمانروایی مطلق از منطقه استراتژیک خاورمیانه و به ویژه خلیج فارس خارج نمود.(۵)

استراتژی جایگزینی، مشارکت جمعی امریکا

الف) علل و زمینه ها

دولت امریکا پس از جنگ جهانی دوم دو بار پیاپی در شبه جزیره کره و سپس ویتنام گرفتار نبردهای بسیار خونین و نابودکنندهای شد. مداخلاتی که نتیجه

۱- Edward Hath.

۲- Sir Douglas Hiume.

۳- William Louth.

۴- آیندگان؛ انگلستان خلیج فارس را تخلیه می کند، ۱۳/۱۱/ ۱۳۴۹؛ ص ۳.

۵- کیهان؛ خروج قوای انگلیس از خلیج فارس آغاز شد؛ ۲/۹/۱۳۵۰؛ ص ۱۹.

اجتناب ناپذیر عملکرد و انگیزه های توسعهطلبی، نژادگرایی و برتریجویی سیاستمداران این کشور بود.

نبرد کره نخستین کارزار جدی آمریکا پس از پایان جنگ دوم جهانی و شروع جنگ سرد بود. مقارن با جنگ شورای امنیت ملی آمریکا در جلسهای به ریاست هاری ترومن رئیس جمهور، گزارشی به شماره NS۶۸ تصویب نمود که بر اساس آن ۲۰٪ از درآمد ملی کشور به امور دفاعی اختصاص یافت و بودجه نظامی از ۱۳ میلیارد دلار به بیش از ۵۰ میلیارد دلار افزون گشت.(۱) در ۲۹ ژوئن ۱۹۵۰ دو لشکر از نیروهای پیاده امریکا مستقر در ژاپن به کره اعزام شدند. به گفته مک آرتور(۲) فرمانده ارشد نظامی امریکا، بیش از ۵۰٪ از نیروهای زمینی، ۸۶٪ از نیروی دریایی و ۹۳٪ از نیروی هوایی درجبهه های جنوبی که با هدایت و هزینه دولت واشنگتن اداره میگردید به این کشور تعلق داشت.(۳)

به اظهارات جانسون ریاست جمهوری امریکا، بیش از ۹۰٪ هزینه های نبرد کره را دولت متبوعه وی تقبل مینمود(۴) که در نهایت بالغ بر ۵۰ میلیارد دلار گردید.(۵)

جنگ کره نتایج یأس آوری را برای دولت امریکا در پی داشت. برای نخستین بار سیاستمداران واشنگتن که طی نبردهای اول و دوم بینالمللی با کمترین خسارات، بیشترین ثمره را دریافت نموده بودند به پیروزی نرسیدند. نبرد

کره تجربه تلخی برای سازمان گستره نظامی امریکا بود که داعیه سرپرستی بر جهان را داشت، زیرا سربازان جناح مخالف با تسلیحات قدیمی و خارج از رده در تقابل با تجهیزات پیشرفته جبهه متحد غرب نبرد فاتحانهای را به پایان رساندند. به اقرار سران عالیرتبه نظامی امریکا این جنگ سرشکستگی

۱- کندی، همان؛ ص ۵۳۰.

۲- General Douglas MacAarthur.

۳- لافه بر. همان منبع. ص ۱۲۲

۴- برقلامع، مسعود؛ استراتژی کیسینجر در سیاست سلطهجویی امریکا، تهران، انجمن تحقیق و بررسیهای علمی سیاسی و اقتصادی ایران، ۱۳۵۸، ص ۸۴.

۵- کندی، همان؛ ص ۵۳۰.

حقارتآوری را برای آنان به ارمغان آورد، زیرا آسیاییها با تجهیزات ضعیف آنها را مستأصل ساختند.(۱)

نبرد کره علاوه بر هزینه های سنگین اقتصادی و تلفات گسترده انسانی، رقیبان تازه نفسی را نیز با استفاده از معرکه جنگ در عرصه تجارت بینالمللی برای دولت واشنگتن پدید آورد.

این جنگ نمادی از برتری ژاپن در زمینه سازندگی و شروع رقابت اقتصادی با ایالات متحده بود که سرانجام آن را تا سرحد نابودی کشاند(۲) و بازار گسترده کالاهای مصرفی را در چین و جنوب شرقی آسیا تصاحب نمود.(۳)

دخالت امریکا در بحران شبه جزیره کره بخش عمدهای از سیاست خارجی این کشور را آن هم در هنگامی که با توجه به توسعه قدرت اتحاد شوروی، در حال بازسازی و رهیافت بود به خود مشغول ساخت و زمینه تبادل نظر و همکاری بیشتر میان دول سوسیالیست جهان را مهیا ساخت و جنگ سرد و رقابت تسلیحاتی را تشدید نمود.

هنری کیسینجر(۴) وزیر خارجه امریکا در مورد بحران کره میگوید:

نبرد کره نشان دهنده این امر است که هنگامی که واقعیتها بر روال تصورات ما نمیگذرد سرخوردگی و ناامیدی اجتناب ناپذیر میشود. در جریان کره ما هیچگونه آمادگی نظامی عملی و نظری نداشتیم. جنگ کره خارج از استراتژی

امریکایی بود. چرا که نه حملهای به مرزهای امریکا و دول غربی بود و نه به شوروی مربوط میشد و این امر ناتوانی ما را به همراه داشت.(۵)

پیامدهای ناگوار دخالت امریکا در بحران کره در محافل داخلی و خارجی این کشور عکسالعملهای اعتراضآمیز بسیاری را به همراه داشت که طراحان

ص:۲۶۱

۱- کلیر، میشل؛ جنگ بی پایان، سیاست خارجی امریکا در جهان سوم؛ سعید رجایی خراسانی - محمدعلی مختاری اردکانی، تهران، حکمت، ۱۳۵۸، صص ۲ - ۶۱.
۲- چامسکی، نوام؛ و، دیگران؛ دهه جنگ سرد، روند جنگ در دهه ۱۹۸۰، شاهرخ وزیری، تهران، سلسله، ۱۳۷۱، ص ۵۹.
۳- لافه بر، همان، ص ۱۳۴.
۴- Henry Kissinger.
۵- برق لامع؛ همان؛ صص ۴ – ۳۳.

سیاست خارجی و نظامی واشنگتن را مصمم ساخت تا از وقوع چنین بحرانهایی در آینده جلوگیری نمایند، اما در نیمه دهه ۱۹۶۰ با اشتباهی مشابه و بسیار خطرناکتر در باتلاق ویتنام گرفتار آمدند.

با فرمان لیندون جانسون(۱) در سال ۱۹۶۵ و اعزام نیروهای پیاده نظام و هوایی، دخالت مستقیم نظامی امریکا در ویتنام وارد مرحله نوینی گردید(۲) که سیاست داخلی و خارجی ایالات متحده را گرفتار یکی از بزرگترین و خونینترین بحرانهای تاریخ این کشور نمود و پیامدهای سوء بسیار عمیقی را به ارمغان گذاشت. نشریه نیویورک هرالد تریبون(۳) با اشاره به این موضوع مینویسد:

ایالات متحده در بزرگترین جنگ پنهانی تاریخش سخت گرفتار است. هرگز این همه سپاهی آمریکایی در چنین میدان نبردی درگیر نشده است. در این نبرد هیچ گونه برنامهای برای آگاه ساختن مردم از آنچه اتفاق میافتد، وجود ندارد.(۴)

آمار و ارقام تا سال ۱۹۷۱ حاکی از نابودی بیش از ۵/۲ میلیون نفر در یک فاجعه بزرگ انسانی بود(۵) که در پایان جنگ به ۳ میلیون نفر افزایش یافت. امریکا در این نبرد بین ۱۴ تا ۱۵ میلیون تن مواد منفجره مساوی با قدرت تخریبی ۷۲۰ بمب اتمی که در هیروشیما استفاده گردید، به کار برد. در سال ۱۹۶۶ برای هر کیلومتر مربع ۲ تن و برای هر ۴۰ نفر بیش از ۱ تن بمب فرو ریخته شد.(۶)

در این نبردها بالغ بر ۵۰۰/۰۰۰ نفر از نیروهای نظامی ارتش امریکا به همراه گروهی از متفقین آنان در جنوب شرقی آسیا شرکت داشتند. (۷) از جمع سربازان امریکا در ویتنام ۵۵۰/۵۶ نفر کشته، ۶۲۲/۳۰۳ نفر مجروح و ۲۹۴۹ نفر نیز

۱- Lindon Johnson.

۲- Alwels, Opcit. P۶۸۰.

۳- Newyork Herald Tribune.

۴- راسل، برتراند؛ جنگ ویتنام، صمد خیرخواه، تهران، خوارزمی، ۱۳۴۸، ص ۵۲.

۵- کندی، رابرت؛ ویتنام سرزمین نفرین شده، خسرو عسکری، تهران، عطائی، ۱۳۵۰، صص ۱۴ - ۱۳.

۶- نجاتی، غلامرضا؛ ویتنام، از دین بین فو تا سایگون، تهران، سپهر، ۱۳۵۵، ص ۲۱۷.

۷- جیبورشت، ویلفورد؛ ویتنام گزارشی از درون، ثمین، تهران، کاسیا، ۱۳۶۱، ص ۲.

مفقودالاثر گشتند(۱) که حداقل ۸۶ تن از مقتولین که اکثراً از کادر فرماندهی نیز بودند به دست دیگر نیروهای خودی نابود گردیدند و بیش از ۷۰۰ نفر مصدوم شدند.(۲)

هزینه این عملیات نظامی گسترده روزانه به بیش از ۵۰۰ میلیون دلار یعنی مجموعه مخارج دفاعی امریکا بالغ گردید(۳) و نهایتاً به رقم سرسام آور ۱۵۰ میلیارد دلار افزایش یافت.(۴)

به موازات طولانی شدن اقامت سربازان امریکا در ویتنام و استقرار مقاومت مردمی، جنایات و عملکرد غیرانسانی مهاجمان نیز افزایش یافت که در رسانه های گروهی و ارتباط جمعی داخل و خارج ایالات متحده منعکس گردید و خشم و انزجار جهانیان را در پی داشت.(۵)

انتشار این تصاویر و اخبار، مردم امریکا را به شدت تکان داد و اعتراضات و راهپیماییهای متعددی مخصوصاً به وسیله دانشجویان و دانشگاهیان سازماندهی گشت.(۶)

ریچارد نیکسون با اشاره به این موضوع، مینویسد:

ما جنگ را از دیدگاه سیاسی در امریکا باختیم، افکار عمومی با تحریک وسایل ارتباط جمعی و غالباً مخالفین این سیاست دچار عذاب وجدان و مسموم

شده بودند. این گزارشها دیدگاه های جامعه را به شدت به هم ریخت و تغییر شکل داد و همه اینها در کنگره ایالات متحده منعکس شد. در جامعه امریکایی نمیتوان توقع داشت به حمایت از جنگی ادامه دهند که به آنها گفته اند تا پیروزی در آن چند قدمی بیشتر فاصله نیست، اما در واقع نیازمند تلاشی بیشتر و باز هم بیشتر بود.

۱- عباسعلیپور، محمدحسن؛ ویتنام، از دین بین فو تا سایگون؛ تهران؛ سپهر، ۱۳۵۵، ص ۲۱۷.

۲- رستاخیز؛ امریکا، جنگی بخاطر هیچ، ۱۳۵۴.۱۱.۱۱، ص ۵.

۳- فونتن؛ همان؛ ص ۲۱۵.

۴- رایان، ویلیام؛ دگرگونی در دریافت های دفاعی امریکا، رستاخیز، ۱۳۵۴.۳.۲۱، ص ۵

۵- وین، کریستوفر؛ گزارش تلویزیونی جنگهای نظامی، غلامرضا همایون، مجله ارتش شاهنشاهی، شماره ۱۰، ۱۳۵۳، ص ۳۴.

۶- نیکسون، ریچارد؛ جنگ واقعی، صلح واقعی؛ علیرضا طاهری، تهران، کتابسرا، ۱۳۶۴، صص ۲۰۶ – ۱۹۸.

جنگ ویتنام با وارد نمودن آسیبهای جدی به بخشهای اقتصادی، یکی از دورانهای بحرانی را برای امریکا به ارمغان آورد. نرخ تورم به ۱٪ در ماه رسید و ذخیره پولی دنیا که در این کشور نگهداری میشد از ۸/۴۹ ٪ در سال ۱۹۵۰ به ۷/۱۵٪ کاهش یافته و در مقابل ذخیره ارزی کشورهای عضو بازار مشترک اروپا از ۱/۶٪ به ۵/۳۲٪ افزایش یافت.

تولیدات امریکا که در ۱۹۵۰ م ۷۰٪ از بازارهـای اروپایی را در اختیار داشت، اکنون به ۴۹٪ تنزل کرده و نرخ بهره داخلی که در ۱۹۵۵ م به ۱۵٪ بالغ می گشت به ۵٪ کاهش یافت. (۱)

به علت نیازهای مالی بخش زیادی از ذخیره طلای ایالات متحده به فروش رسید، در نتیجه در اواسط دهه ۱۹۶۰ ذخیره طلا به ۴۰٪ سال ۱۹۴۵ تقلیل یافت.(۲) استمرار بحران سبب گردید تا در سال ۱۹۷۱ سیستم طلا- را از روابط پولی حذف کرده و ارتباط ثابت طلا و دلار که موجب تثبیت ارزش آن در بازارهای جهانی می شد را قطع نمایند.(۳)

کسری بودجه در سال ۱۹۷۱ به ۲۲ میلیارد دلار بالغ میگشت و نرخ تورم از ۲۰٪ متجاوز بود. (۴) شمار بیکاران نیز تا نیمه دهه ۱۹۷۰ م از مرز ۸ میلیون نفر فراتر بود.(۵)

از دیگر پیامدهای سوء اجتماعی نبرد ویتنام، گسترش نژادپرستی، خشونت، اعتیاد و شیوع امراض روحی در ارتش و جامعه امریکا بود. مورگان مورفی(۶) و رابرت استیل(۷) از اعضاء مجلس نمایندگان و عضو کمیسیون روابط خارجی مجلس امریکا، طی گزارشی عنوان نمودند:

۱- فونتن، همان، ص ۳۳۰.

۲- لافه بر؛ همان؛ ص ۲۷۴.

۳- اطلاعات سیاسی و اقتصادی؛ اوپک در افت و خیز یک ربع قرن تندباد حوادث، شماره ۱، سال ۱، مهرماه ۱۳۵۶، ص ۳.

۴- ایولولون؛ تعادل اقتصاد امریکا برهم خورده است، رستاخیز، ۹/۴/۱۳۵۴ ص ۵.

۵- رستاخیز؛ بیکاری، بحرانی خطرناکتر از ویتنام برای امریکا، ۱۶/۲/۱۳۵۴، ص ۵.

۶- Morgan Morphi.

۷- Robert Stell .

از میان سربازان امریکایی که در ویتنام هستند ۱۰ الی ۱۵٪ معتاد به مواد مخدر هستند و بازگشت این سربازان معتاد و مسموم، مشکلات فراوانی را برای دولت امریکا ایجاد خواهد کرد.(۱)

براساس یک بررسی در درمانگاهی در سان فرانسیسکو از هر سه بیمار معتاد یک نفر از جنگ ویتنام بازگشته بود.(۲)

بنابر بررسیهای آماری از هر چهار نفر امریکایی، سه نفر آینده را نه تنها به دلیل مشکلات امریکا و جهان، بلکه به دلیل نارسائیهای ناشی از این جنگ، تاریک میدیدند. اکثریت مردم به خاطر از دست دادن مشاغل خود در هراس بودند، امری که حتی در گذشته های دور نیز بسیار نادر بود. استفان لانداو استاد روانشناسی دانشگاه

میشیگان شمار بیکارانی را که روزانه به درمانگاه او مراجعت می کردند بررسی نموده و نتیجهگیری کرد که بیشتر آنها در یک حالت تردید و خودکشی بهسر میبردند.(۳)

دخالت نافرجام امریکا در بحران ویتنام موقعیت بینالمللی و روابط خارجی این کشور را نیز با تبعات منفی بسیاری روبرو ساخت. چنانکه جیمز اشلزینگر وزیر دفاع امریکا اعتراف نمود که یکی از نتایج سوء رویدادهای ویتنام تزلزل در اعتماد بسیاری از کشورها به قدرت و عزم امریکا بوده است و در نتیجه برخی از

دوستان ما چون تایلند، فیلیپین، استرالیا و زلاندنو که از متحدان همیشگی بوده اند نغمه اعتراض و مخالفت سر داده اند.(۴)

نیکسون نیز با اشاره به این مسئله میگوید:

اگر دوستان ما اعتمادشان را به قدرت امریکا از دست بدهند، سرنوشت جهان چه خواهد شد.(۵)

۱- کندی؛ ویتنام سرزمین نفرین شده، همان منبع، ص ۸۰.

۲- آیندگان، روز سیاه از جنگ برگشتگان، ۱۳۵۰.۱.۱۴، ص ۵.

۳- رستاخیز؛ بیکاری بحرانی خطرناکتر از ویتنام برای امریکا، ۱۶/۲/۱۳۵۴، ص ۵.

۴- رستاخیز، شکاف در شبکه های جهانی پایگاه های امریکا، ۲۰/۲/۱۳۵۴، ص ۳.

۵- دوتوران، هنری؛ سی سال جنگ ویتنام، ۷۵ — ۱۹۴۵، رستاخیز، ۹/۲/۱۳۵۴۷، ص ۵.

نبرد ویتنام تجربه تلخی برای میلیونها امریکایی ارمغان گذاشت که با عبرتآموزی از آن و آیندهنگری مصمم شدند که از تکرار چنین مخاصماتی در دیگر نقاط عالم به هر ترتیب ممکن اجتناب ورزند. دانیل الزبزگ از پژوهشگران امریکایی امور هند و چین میگوید:

این آن چنان شکستی بود که ما دیگر تصور نکنیم برگزیده خدا هستیم. ما فهمیده ایم که کمتر مغرور و ناسیونالیست باشیم و نسبت به دیگر مناطق عالم حساسیت بیشتری نشان ندهیم.(۱)

چستر کوتر از شاهدان عینی جنگ ویتنام نیز با اشاره به این موضوع، مینویسد:

برای امریکاییان این جنگ شکست خورده در ویتنام ممکن است آخرین جنگ باشد. این همان تجربه تلخی است که امروزه ملت امریکا را به گرداب بدبینی و نفاق کشانده است و میلیونها نفر امریکایی با تجربه آن با خود میگویند دیگر هرگز ماجرای ویتنام تکرار نخواهد شد و مصمم هستند که از درگیریهای مشابهی در هر نقطه دیگر از عالم به هر حال اجتناب ورزند.(۲)

ب) دکترین نیکسون

در سال ۱۹۶۸ ریچارد نیکسون، نماینده حزب جمهوریخواه، با برتری بر هیوبرت همفری از حزب دمکرات و جرج دالاس از طرفداران استمرار حضور نظامیان در ویتنام به ریاست جمهوری ایالات متحده برگزیده شد.(۳)

۱- گراهام، جان؛ شکست ویتنام و خودآگاهیهای آمریکا؛ رستاخیز، ۲۰/۲/۱۳۵۴، صفحه ۵.

۲- کوپر، چستر؛ جهاد نافرجام، تاریخچهای کامل از درگیریهای امریکا در ویتنام، از روزولت تا نیکسون، سیف غفاری، بدون جا، بدون ناشر، ۱۳۵۱، صص ۲۶۸، ۱۷.

۳- Encyclopebla Year book – ۱۹۶۹, crolier of Canada Limited, pp۲۳ – ۴.

وی بـا هراس و مشـارکت هنری کیسـینجر مشـاور امنیت ملی و وزیر امور خارجه خود، استراتژی نوین سـیاست خارجی امریکا موسوم به دکترین نیکسون، دکترین گوام،(۱) نظریه جایگزینی و یا نظریه مشارکت جمعی را پایهریزی نمود.

براساس این رهیافت نوین که به شدت از پیامدهای جنگ ویتنام و تحولات اروپا و روابط مابین بلوک شـرق و غرب در عصـر تنش زدایی متأثر بود و بخشـی از نواندیشـی اندیشـمندان سیاست خارجی امریکا با هدف بهبود موقعیت بینالمللی آن محسوب میگشت، دولت واشـنگتن هرگونه حمایت مادی و معنوی را از کشورهای همپیمان در اقصی نقاط جهان به عمل میآورد، اما از اعزام نیروی مسـتقیم نظـامی خودداری میگردیـد و متحـدان خود میبـایستی عامـل اسـتفاده از کمکهای ارسالی و رفع بحرانهای منطقهای باشند.(۲)

مهمترین مبانی فکری و اصول دکترین نیکسون بر موارد ذیل استوار بود:

۱. پایبندی امریکا به کلیه قراردادهای نظامی و اقتصادی پیشین با دولتهای همپیمان؛

۲. تأمین پوشش هستهای برای متحدان در صورتی که مورد حمله اتمی قرار گیرند؛

۳. اعطای کمکهای نظامی در اشـکال صدور جنگ افزار و مسائل فنی و آموزشی بر پایه تعهدات قبلی برای مقابله با تهدیدات احتمالی به شرط آنکه

کشورهای مزبور مسئولیت اصلی دفاع و تامین نیروی انسانی مورد نیاز را خود بپذیرند.(۳)

۱- جزیره ای در اقیانوس آرام که برای نخستین بار نیکسون استراتژی جدید خود را در جمع نظامیان امریکا در آن بیان نمود.

۲- چمنکار، محمـدجعفر؛ بحران ظفار؛ فصـلنامه روابط خارجی، سال ۲، شماره ۵ و ۶، زمستان ۷۹ و بهار ۱۳۸۰، صص ۱۳ – ۲۱۲.

۳- آرشـیو اسـناد بنیاد تاریـخ معاصـر ایران، سـند شـماره ۷۲ – ۴ – ۲ – ۶۹۳ – الـف، گزارش امیراصـلان افشـار از سـفارت شاهنشاهی ایران در واشنگتن به اردشیر زاهدی وزیر امور خارجه، شماره و تاریخ ۸۲۳ – ۳/۱۰/۱۳۴۹.

این بخش از مهمترین اصول نظریه مشارکت جمعی یا منطقهای محسوب میگشت که ساختار سیاست خارجی و نظامی امریکا را در نقاط گوناگون جهان از جمله منطقه استراتژیک خلیج فارس و دریای عمان ترسیم نمود.

نیکسون در این باره مینویسد:

دکترین نیکسون به صراحت اعلام داشت که امریکا به دولتهایی که با خطر روبرو هستند کمک خواهد کرد و ابزار نظامی لازم را در اختیار آنان خواهد گذاشت، البته اگر ملل یادشده خواهان پذیرش مسئولیت تدارک اولیه نیروی انسانی لازم برای دفاع از خودشان باشند، ما میتوانیم با تأمین کمکهای نظامی و اقتصادی به دوستانمان کاری کنیم که بتوانند از خویشتن دفاع کنند، بدون آنکه به فکر به دوش کشیدن بار جنگ برای آنها باشیم.(۱)

وی در گزارشی به کنگره امریکا در ۲۱ ژانویه ۱۹۷۲/ ۱ بهمن ماه ۱۳۵۰ استراتژی نوین خود را اینگونه تشریح میکند:

سیاست خارجی ایالات متحده امریکا باید واقعیتها و تغییر و تحولات نظامی و سیاسی در جهان را در نظر بگیرد. ما فقط آن تعهداتی را میپذیریم که بتوانیم اجرا کنیم و برای اجرای آن آماده هستیم. تعهدات ما نسبت به آزادی بزرگ و تزلزل ناپذیر باقی میماند؛ ولی البته دیگران هم باید سهم خود را از دفاع از آزادی در سراسر جهان به عهده گیرند. ما به کشورهای دیگر کمک خواهیم کرد تا ظرفیتی که بدان نیاز دارند بسط دهند تا قادر باشند از خودشان دفاع کنند.(۲)

و در اظهاراتی دیگر میگوید:

امریکا دیگر هرگز در یک جنگ سیاسی دخالت نخواهد کرد. در آینده ممکن است اگر یک کشور دوست امریکا مورد تجاوز قرار گیرد از او دفاع کنیم، ولی دیگر امریکا سربازان خود را به حافظ منافع و استقلال کشورهای آسیایی و یا به منظور توسعه نفوذ استفاده نخواهد کرد بلکه کمکهای مختلف به خصوص نظامی را اعطا میکند.(۳)

ص:۲۶۸

۱- نیکسون، ریچارد؛ همان منبع، صص ۴-۳۲۳.

۲- کیسینجر، هنری، سیاست خارجی امریکا، حسن محمدی نژاد، تهران، دانشگاه تهران، ۱۳۵۵، صص ۷ – ۳.

۳- اطلاعات؛ نیکسون از استقرار در کاخ سفید تا ورود به تهران، ۹/۲/۱۳۵۱، ص ۳.

من مایلم که کشورهای آسیایی بدون امریکاییها مسائل خود را حل کنند و تنها به خویشتن متکی باشند و معتقدم که تنها هنگامی باید به کمک این ممالک بشتابند که مورد تعرض اتمی قرار گرفته باشند.(۱)

در قلب دکترین نیکسون این گفته جای دارد که ممالک مواجه با خطر تهاجم کمونیستها مسوولیت اولیه برای دفاع از خودشان را باید خودشان برعهده بگیرند و خود میبایستی تامین نیروی انسانی را تقبل کنند.(۲)

بازتاب های استراتژی مشارکت جمعی امریکا بر دولت پهلوی

الف) سیاست دوستون

ماهیت دکترین نیکسون بر این حقیقت نهفته استوار است که پیکار مستقیم با عناصر چپگرا و مرکزگریز که از حمایت داخلی و مردمی نیز برخوردار بودند حاصلی جز شکست ندارد و برعکس یاری به قدرتهای سیاسی بومی به ظاهر مشروع در سرکوبی جریاناتی که به طور مستقیم و غیرمستقیم منافع درازمدت جهان غرب را تهدید میکنند، سودمند و نتیجهبخش خواهد بود.

ریچارد نیکسون درباره قابلیت حکومتهای دست نشانده در سرکوبی جنبشهای مردمی، مینویسد:

در جنگهای انقلابی ارتشهای خارجی نمیتوانند نبرد کنند و پیروز شوند، ولی چنانچه آنان که در معرض خطر کمونیستها هستند به اندازه کافی مسلح شوند، تعلیم بگیرند و نگران تجهیزات لازم نباشند میتوانند با چریکها روبرو شده و آنها را شکست دهند نیروهای دفاع محلی و بومی برای رفع این خطرهای کم مایه و

محدود بهتر از هر کسی مجهزند. تلاش برای کشتن مگس با پتک خردمندانه نیست، برای برخورد با چنین دشمنی سلاحی با قدرت کمتر و تأثیر بیشتری لازم است، یک مگس کش.(۳)

۱- اطلاعات؛ نیکسون در سفر دور دنیا، ۵/۵/۱۳۴۸، ص ۳.

۲- نیکسون، همان، صص ۴ - ۳۲۳، ۱۸۸.

۳- چمنکار، محمدجعفر؛ پهلوی دوم و عملیات ظفار، صص ۱۸ – ۱۷.

پیرو این استراتژی دولتمردان امریکا با درک اینکه عدم حضور مستقیم نظامی در نقاط استراتژیک و سوق الجیشی جهان احتمال به خطر افتادن منافع آن کشور و جهان غرب را به دنبال خواهد داشت، به تقویت برخی از کشورها در یک تقسیمبندی ژئوپولتیکی اقدام نمودند. این کشورها وظیفه پاسداری از منافع موازی با نظریات و علائق غرب را در مناطق مختلف برعهده میگرفتند، بدون آنکه نیازی به حضور دائمی و مخاطرهآمیز آنان باشد. دولتهای مذکور عمدتاً از میان کشورهای توسعهنیافته متمایل به امریکا برگزیده شده و به طور عمده بر امکانات و منابع خود تکیه داشتند.

ایفای این نقش جدید سیاسی و نظامی میتوانست به توزیع بار حفظ ثبات دنیای سرمایهداری جهانی که پس از جنگ جهانی دوم تقریباً به تنهایی بر دوش امریکا بود، کمک کند. امریکا از سال ۱۹۶۹ در پی آن بود که خود را از زیر بار مسوولیت بحرانهای بزرگ رها سازد و منافع خود را از طریق قدرتهای دستنشانده محلی پاسداری نماید. این قدرتهای منطقهای مأموریت ایجاد حسن رابطه مردم و کشورهای ضعیفتر در قلمرو امنیتی محوله را نیز با امریکا بر عهده داشتند.

بدینگونه قدرتهای محلی متعددی در سطح جهان پا به عرصه وجود گذاردند که عملکرد آشکار و پنهان آنان در آینده در راستای استراتژی جایگزینی نیکسون بود که از مهمترین آنان میتوان به ژاپن، برزیل، یونان و به ویژه دولت شاهنشاهی ایران اشاره نمود.(۱)

مقارن با این تحولات در حوزه حیاتی خلیج فارس و دریای عمان با خروج نیروهای انگلیسی دگرگونیهای عمدهای پدیدار گشت که پیامدهای کوتاه مدت خلاء قدرت(۲) و نظریه مشارکت جمعی بود.

پس از اعلام رسمی دولت کارگری انگلیس در پیروی از استراتژی شرق سوئز، جهان غرب به رهبری امریکا با طرح مسئله خلاء قدرت نگرانیهای خود را از پیامدهای احتمالی آن ابراز نمودند.

ص:۲۷۰

۱- چمنکار، بحران ظفار، همان، ص ۲۱۳.

۲- Vacum Power .

عمدهترین علت هراس امریکا از مسئله خروج ارتش انگلستان در این مقطع آن بود که با ایجاد خلاء و فقدان قدرت موثر، به جای مهیا شدن صحنه برای نفوذ بیشتر واشنگتن، موجبات نفوذ کمونیسم و رشد و گسترش جنبشهای انقلابی فراهم گردد.

سیاستمداران ایالات متحده با درک و تحلیل اوضاع اجتماعی داخلی و مسائل بینالمللی پس از نبرد ویتنام دو نکته اساسی را در ارتباط با تحولات خلیج فارس اساس کار خود قرار دادند:

الف) احتمال به خطر افتادن منافع سیاسی، اقتصادی و نظامی جهان غرب؛

ب) عدم امکان اعزام مستقیم نیروی نظامی و استقرار در منطقه بر اساس دکترین نیکسون.(۱)

در نتیجه مسئله خروج عناصر انگلیسی از خلیج فارس با مخالفتهای اولیه روبرو گشت.

رابرت مک نامارا،(۲) وزیر دفاع امریکا با حضور نیروی دریایی ایالات متحده در اقیانوس هند و حدود آن با هدف جایگزینی قدرتها مخالفت کرد و دین راسک،(۳) وزیر حکومت نیز از دولت بریتانیا خواست تا با تجدید نظر در

سیاستهای خود در منطقه حضور داشته باشد؛ زیرا واشنگتن به حضور آنان برای حفظ منافع خود نیازمند است و خود نیز قادر به پر کردن این خلاء نیست.(۴)

مایک مانسفیلد،(۵) رهبر اکثریت سنا امریکا و جیمز اتکینس،(۶) نظریه پرداز سیاست خارجی و استاد دانشگاه جرج تاون(۷) نیز با اشاره به نقش حیاتی انگلستان در پاسداری از منافع جهان غرب در مجتمع وسیع دریای سرخ، خلیج

ص:۲۷۱

۱- همان منبع، ص ۲۱۴.

۲- ۳ Robert Mcnamara.

۳- Dean Rask.

۴- Bruce k' Kuninolm:The Persian Gulf And United States Policy, Claremont. California, Riging book, ۱۹۸۴. p ۱۹

۵- Mike Mansfield .

۶- James Etikence.

۷- Goerge Town.

فارس و دریای عمان و اقیانوس هند،(۱) عواقب سوء درازمدت آن را هشدار دادند.(۲)

همچنین مرکز پژوهشهای سوقالجیشی بینالملل وابسته به دانشگاه جورج تاون با انجام پژوهشی در سال ۱۹۶۹، عقب نشینی از خلیج فارس را اقدامی شتابآمیز و ناسنجیده دانست که میتوانست نتایج ناگواری چون بی نظمی، اغتشاش، سردرگمی و هرج و مرج در منطقه برای جهان غرب در پی داشته باشد.(۳)

بر این اساس بر همکاریهای منطقهای تأکید گردید تا با برپا نمودن این خلاء وسیله نیروهای جایگزین از پیامدهای منفی آن جلوگیری گردد.

ژوزف سیسکو،(۴) معاون وزارت امور خارجه امریکا در ضمن سخنرانی در کنگره رسماً اعلام نمود که ایالات متحده قصد ندارد برای دفاع از منافع جهان غرب در خلیج فارس جانشین انگلستان شود، اما تصمیم گرفته است که به کشورهای منطقه برای دفاع از خود هرگونه کمکی را اعطا نماید.(۵)

با این مقدمات دکترین نیکسون در نخستین میدان آزمایش جدی و کاربردی، بازتاب خود را بر منطقه خلیج فارس با سیاست دو ستون یا دو قلو(۶) نشان داد.

براساس این رهیافت دولتهای سلطنتی ایران و عربستان سعودی که هر دو نسبت به تحولات جهانی نظراتی همسو و در تعامل با غرب داشتند به عنوان دو ستون اصلی و مکمل، وظیفه حراست از منافع جهان سرمایهداری و پر کردن خلاء قدرت را عهده دار شدند.(۷)

۱- کلیر، همان، ص ۲۲۸.

۲- David.E,Long:The Persian Gulf. Westview Press , Boulder Colorado, ۱۹۷۸, P۷۰.

۳- واسیلیف، آلکسی؛ ص ۳۳.

۴- Sisco.

۵- آیندگان؛ آمریکا در دفاع خلیج فارس درگیر نمیشود؛ ۱۸/۳/۱۳۵۱؛ ص ۱.

۶- Two Pillar Policy.

۷- نیکسون، ریچارد؛ فرصت را دریابیم، وظیفه امریکا در جهانی با یک قدرت، حسین وصینژاد، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۲۶۴.

مبارزه با توسعه نفوذ شوروی و گروه های وابسته به این ایـدئولوژی، حراست از اسـتمرار جریان فروش نفت و افزایش قدرت نظامی برای تأمین امنیت منطقه از مهمترین این وظایف بودند.(۱)

امریکا با اعطای کمکهای نظامی و اقتصادی و پشتیبانی از این دو کشور در تمامی تحولات بینالمللی آنان را به عنوان ابزارهای تأمین امنیت در راستای علائق و منافع خود تقویت نمود، بدون آنکه ضرورت حضور مستقیم و برخورد نزدیک وجود داشته باشد.

ریچارد نیکسون در این ارتباط میگوید:

رشد اقتصادی و ایجاد اصلاحات در کشورهای کرانه خلیج فارس یکی از مسائل مهم در حفظ استقرار امنیت و آرامش منطقه است و دو کشور عربستان و ایران می توانند با تلاش متعهدانه خود آرامش را در خلیج فارس تقویت کنند.(۲)

هنری جکسون،(۳) رئیس کمیته انرژی سنای امریکا نیز اظهار داشت:

من معتقـدم که ایران و عربسـتان بایـد ابتکار رهبری خلیج فارس برای نیل به امنیت را به دست گیرند و کشورهای دیگر منطقه را دعوت به همکاری کننـد و تنها در سایه این همکاری است که میتوان یک دوره طولانی تأمین انرژی سوختی امریکا و اروپا تضمین شود. امریکا باید تنها در ارسال کمکهای نظامی و اقتصادی دخیل باشد.(۴)

ب) تحول نقش آفرینی نوین امنیتی دولت پهلوی

دولت شاهنشاهی ایران با برخورداری از مجموعه عوامل و ویژگیهای کارآمـد به عنوان قـدرت برتر و ممتاز حوزه خلیج فارس به ایفای نقش پرداخت و عربستان

ص:۲۷۳

۱- A.Z Rubinstein: The Great Game , New York , Praeger Publisher, ۱۹۸۳, P۵۸.

۲- طباطبایی، محمدحسین؛ روابط ایران و غرب، بی جا، بی تا، ۱۳۵۶، ص ۴۶.

۳- Henry Jackson.

۴- آیندگان؛ آمریکا خواهان امنیت منطقه خلیج فارس است. ۲۹/۸/۱۳۵۱، ص ۱۸.

سعودی در درجه دوم و بیشتر از دیدگاه تأمینکننده مالی و همراهی تبلیغاتی برنامه های امنیتی مورد توجه قرار گرفت. جمعیت فراوان، موقعیت سوقالجیشی طبیعی در حدود خلیج فارس و آبراه هرمز و مرزهای طولانی با اتحاد شوروی، توانایی مادی و قابلیت تبدیل به یک نیروی نظامی قدرتمند برخی از این عوامل بودند.(۱)

نیکسون به هنگام دیدار رسمی شاه از امریکا با اشاره به این مجموعه توانمندیهای شاخص، میگوید:

ایران در منطقهای واقع شده است که نسبت به جمیع مناطق جهان که صلح در آن تهدید میشود، جنبه مرکزیت اساسی دارد و به همین جهت حائز اهمیت ویژهای است، طبعا" مقصودم خاورمیانه و خلیج فارس و مناطق اطراف آن است، چیزی که مایه آسایش و آرامش خاطر ماست. ما که خواهان صلح در سرتاسر جهان هستیم. همان است که شما همواره از آن پشتیبانی کرده و در آینده هم پشتیبانی خواهید کرد و آن سیاست مشارکت در نیروهای صلح و آرامش به جای شرکت در نیروهای جنگ و خرابکاری میباشد. من به خصوص از عقاید شما نسبت به مشکلات این منطقه حساس از جهان استفاده خواهم کرد، زیرا ما میتوانیم از راهبریهای مقتدرانه از جنگ اجتناب کنیم و دورهای از صلح و آرامش را برای ملتهای این منطقه که شایسته صلح است، بنیان نهیم.(۲)

دولت شاهنشاهی ایران از مجموعه تحولات و نقشآفرینی جدید امنیتی و سیاسی، مشتاقانه و در اشکال کاملا" جاهطلبانه استقبال نمود. آنچه که به عقیده شاه دست سرنوشت و بخت بلند اقبال فراهم ساخته بود.(۳)

ماروین زوینس با اشاره به این موضوع مینویسد:

شاه چون به عنوان نماینده دکترین نیکسون در خلیج فارس انتخاب شد به این عقیده رسید که وجودش برای امریکاییها ضرورتی اجتناب ناپذیر است، تصویر

ص:۲۷۴

۱- Elizabet Monroo : Britains moment in the Middle east , London , ۱۹۶۵ , P۱۷۸.

۲- طباطبایی، همان، صص ۳ – ۴۲.

۳- مجله ارتش شاهنشاهی؛ شاهنشاه در مراسم دانشکده ستاد؛ شماره ۷، مهر ۱۳۵۴، ص ۵.

این اجتناب ناپذیری با عظمتطلبیهای شخصی او همراه بود چرا که او نماینده امریکا در قلب انرژی جهان بود.(۱)

شاه خروج نیروهای انگلیسی را از خلیج فارس یکی از مهمترین عوامل توسعه فعالیتهای سیاسی، نظامی و اقتصادی ایران در منطقه دانست و بر توانایی در استقرار امنیت در این حوزه استراتژیک تأکید کرد. وی در مصاحبه با ساندی تایمز در اکتبر ۱۹۶۶ عنوان نمود که ما نمیتوانیم به خاطر خروج انگلستان از خلیج فارس اشک بریزیم(۲) و در گفتگویی با روزنامه دان، چاپ کراچی در مه ۱۹۶۸ گفت: خروج انگلیسیها از خلیج فارس باید واقعی و اصیل باشد، خلاء قدرت باید به وسیله نیروهای محلی پر شود(۳) و در سخنانی با یک نشریه انگلیسی در ۱۳ سپتامبر ۱۹۶۹ تأکید نمود که هیچ قدرت و نفوذ خارجی دیگری حق ورود به خلیج فارس را ندارد و ایران آزادی کشتیرانی را تضمین میکند.(۴)

شاه در مصاحبهای با سردبیر نشریه نیوزویک(۵) اشتیاق وافر خود را برای ایفای نقش ژاندارمی منطقه اینگونه نشان میدهد:

من در سالهای ۱۹۵۹ و ۱۹۶۰ در این رابطه فکر کردم و به این نتیجه رسیدم که امریکا نمیتواند مدت زیادی نقش ژاندارم بینالمللی را بازی کند. در سال ۱۹۷۱ با خروج انگلیسیها از خلیج فارس خلاء پدیدار شد، آمریکاییها نیز برای اجرای ژاندارمی بی میل بودند، دیگر ما چارهای نداشتیم.(۶)

همین مجله در شماره ۲۱ مه ۱۹۷۳ در مقاله ای با عنوان غول گذرگاه کشتیها نوشت:

ص:۲۷۵

۱- زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه، عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۳۸۲.

۲- کرباسچی، غلامرضا؛ هفت هزار روز تاریخ ایران و انقلاب اسلامی، تهران، بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۲۷۶.

۳- همان، ص ۲۷۶.

۴- همان، ص ۳۷۴.

۵- News Week.

۶- واسیلیف، همان، ص ۱۴۴.

شاهنشاه ایران از مرکز فرماندهی خویش در کاخ نیاوران واقع بر روی تپه هایی که مشرف به تهران هستند، دست به کار نگهبانی و حراست خط حیاتی نفت جهان زده اند، نقشی که معظم له از انجام آن به طور آشکار احساس لذت مینمایند.(۱)

پس از انتخاب ایران به عنوان نیروی برتر امنیتی در منطقه خلیج فارس و دریای عمان تجهیز نظامی آن پیرو استراتژی جایگزینی نیکسون در دستور کار دولت امریکا قرار گرفت.

در ۳۰ و ۳۱ ماه مه ۱۹۷۲/ ۹ و ۱۰ خرداد ماه ۱۳۵۱، ریچارد نیکسون و هنری کیسینجر پس از بازگشت از سفر به شرق اروپا در تهران مذاکرات بسیار مهمی را درباره آینده ارتش و خریدهای تسلیحاتی ایران با شاه انجام دادند. بر اساس این مذاکرات، ایران توانایی دستیابی به هر نوع سلاح نظامی به جز تجهیزات هستهای را پیدا نمود که در زرادخانه امریکا یافت میگردید.(۲) همچنین مشکلات اداری و مسائلی که در راه توسعه نظامی با ایران موانعی را ایجاد میکرد میبایست به سرعت رفع گردد.(۳)

هنری کیسینجر در یادداشتی به وزارتخانه های دفاع و خارجه امریکا در ۲۵ ژوئیه ۱۹۷۲ تأکید کرد:

ریاست جمهوری (نیکسون) بار دیگر مقدر میدارد که طبق معمول در خریدهای نظامی اهمیت نخست به درخواست ایران داده شود و اگر دولت ایران تصمیم گرفت جنگ افزار خریداری کند فروش تجهیزات امریکایی با در نظر گرفتن نزاکت و در موقع شناسی و در زمان مناسب و مقتضی تشویق گردد و راهنماییهای تکنیکی که در مورد آن جنگ افزار است به آنها داده شود.(۴)

ص:۲۷۶

۱- آرشیو اسناد وزارت امور خارجه ایران؛ مسقط و عمان؛ ۵۵ -۱۳۵۰، جعبه ۲۱، پرونده ۳، قسمت ۵.

۲- آیندگان؛ تأیید لزوم تقویت توان دفاعی ایران، ۱۸/۳/۱۳۵۱، صص ۱ و ۱۱.

۳- مجله ایران فردا؛ گذری بر مهمترین رویدادها در محاسبات ایران و امریکا، سال ۶، شماره ۴۲، اردیبهشت ۱۳۷۷، ص ۱۴.

۴- آبیل، جمیز؛ شیر و عقاب، روابط بدفرجام ایران و امریکا، فروزنده برلیان، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۷۶.

بـدین ترتیب، ایران که تـا دوره حکـومت نیکسـون نمیتوانست هر سـلاحی را که خود نیازمنـد بود و تشـخیص میـداد بهدسـت آورد، از این پس توانست تجهیزات لازم را در اختیار گیرد. چنانکه در ژوئیه ۱۹۷۲ ریچارد نیکسون رسما" به وزارت دفاع و امور خارجه ابلاغ نمود که تهران انواع تسلیحات مورد نیاز را خود تعیین خواهد کرد.(۱)

در تجهیز شتاباًلود ایران به جنگافزارهای پیشرفته گاه تجهیزاتی ارسال گردید که هنوز در مراحل طراحی قرار داشت و به تولید انبوه نرسیده بود، تانک های چیفتن(۲) ساخت انگلستان و جنگنده های اف - ۱۴ امریکا(۳) نمونهای از این تسلیحات بودند.

مجله تایم امریکا، با اشاره به توافقات نظامی با ایران، طی تفسیری مینویسد:

توسط آمریکا محمـدرضا پهلوی مسـئولیت امنیت خلیـج فارس را بر عهده گرفته است و بعد از خروج بریتانیا از منطقه و کامل شدن آموزش نظامی و تحویل جنگافزارهای جدید تا سال ۱۹۷۵، انتظار میرود که ایران به یک قدرت بزرگ و رکن ثبات در خلیج فارس مبدل شود.(۴)

در نتیجه این تحولاـت هزینه هـای نظامی ایران که پس از افزایش قیمت نفت در جریان جنگ اعراب و اسـرائیل(۵) تأمین شده بود، به سـرعت سـیر صعودی پیمود و از ۸۸ میلیون دلاـر در سال ۱۳۴۹ بـا یک جهش ۴۱٪ در سال ۱۳۵۴ به رقم خیره کننـده ۳۲۵/۶ میلیارد دلار افزون گشت.(۶)

هزینه هـای نظامی ایران در سال ۱۹۷۶/ ۱۳۵۵ بـا احتساب جمعیت و سوابق جنگی از چین، برزیل، اسـرائیل و انگلسـتان که در این زمینه دارای تجربیات

۱- لاری و باومن یان کلارک؛ اقیانوس هند در سیاست جهانی، گروه مترجمان، تهران، قومس، ۱۳۶۹، ص ۱۲۹.

۲- کدی، نیکی؛ ریشه های انقلاب، عبدالرحیم گواهی، تهران، قلم، ۱۳۶۹، ص ۲۶۶.

۳- رستاخیز؛ تحویل نخستین جنگنده اف ۱۴ به ایران، ۲۱/۱۰/۱۳۵۴، ص ۱.

۴- انصاری، جمشید؛ اهداف و عملکرد شورای همکاری خلیج فارس، بی جا، ۱۳۶۴، ص ۳۳.

۵- Kamran M. Dadkhah: The Inflationary progress of the Iranian Economic – ۱۹۷۰ – ۱۹۸۰, international Journal of Middle East Studies , vol ۱۷, august ۱۹۸۵.p.

۶- چمنکار، بحران ظفار، همان، ص ۳۷.

طولانی بودند، افزونتر بود.(۱) در حقیقت تسلیحات دریافتی ایران از نظر حجم و تکنولوژی در میان تمامی کشورهای توسعه نیافته نظیر نداشت.(۲)

استراتژیهای جهانی دول ابرقدرت غرب در سالهای آغازین دهه ۷۰ میلادی در تجهیز شتاب‌آلود دولت پهلوی و تحرکات آتی فرامرزی آن موثرترین عوامل بودند.

مجله دفاع ملی فرانسه در فوریه ۱۹۷۶ طی تفسیری نوشت:

ساختمان پایگاه های دریایی در بندرعباس و چابهار در حوالی مرز پاکستان و افزایش چشمگیر نیروی دریایی و هوایی نشانهای از تلاش ایران در پر کردن خلاء قدرت پس از خروج بریتانیا از خلیج فارس است.(۳)

دانیل برجین،(۴) پژوهشگر امور خاورمیانه با اشاره به این مسائل مینویسد:

نیکسون و کیسنیجر سیاست چک سفید را در قبال شاه اتخاذ کردند و دست او را برای خرید سیستمهای نظامی امریکا حتی پیچیده‌ترین تسلیحات به شرط آنکه هستهای نباشند باز گذاشتند که بخشی از استراتژی دو ستون بود.(۵)

ماهنامه لوموند دیپلماتیک نیز در شماره ۲۸ ژوئیه ۱۹۷۷ در مقالهای تأکید کرد:

حکومت نیکسون به تمایلات شاه برای تقویت نظامی و خرید سلاحهای جنگی جواب بسیار مساعدی داد و در تمام دوران حکومت نیکسون فروش سلاحهای پیشرفته و پیچیده به ایران رو به افزایش نهاد.

۱- هالیدی، فرد؛ ایران، دیکتاتوری و توسعه؛ محسن یلقایی، و، علی طلوع، تهران، علم، ۱۳۵۸، ص ۸۳.
۲- رواسانی، شاهپور؛ دولت و حکومت در ایران در دوره سلطه استعمار سرمایهداری، تهران، نشر شمع، بی تا، ص ۲۲۸.
۳- شیخ الاسلامی، ح.؛ آیا اقیانوس هند منطقه صلح باقی خواهد ماند؛ مجله ارتش شاهنشاهی، شماره ۲، فروردین ۱۳۵۵، ص ۸.
۴- هدر، تی. لیون؛ باتلاق امریکا در خاورمیانه، رضا حائز، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۳، ص ۷۸.
۵- اطلاعات؛ اعلام جرم علیه هویدا، ۷/۱/۱۳۵۸، ص ۴.

ایران در طول جنگهای داخلی یمن مابین سلطنتطلبان و جمهوریخواهان در طی سالهای ۸۷۰ – ۱۹۶۲ در اشکال ارسال اسلحه و آموزش نظامی از جناح سلطنتطلب متمایل به بلوک غرب حمایت نمود.(۱)

پاکستان نیز در طی جنگ ۱۹۷۱ با هند و نبرد با جداییطلبان جبهه خلق بلوچستان از حمایت مادی و تبلیغاتی دولت شاهنشاهی استفاده نمود.(۲)

ایران به ملامصطفی بارزانی و گروه اکراد در نبرد با دولت عراق کمک کرد(۳) و در اشکال غیرمستقیم با ارسال هواپیماهای فانتوم برای کمک به تیو، حکمران ویتنام جنوبی در سال ۱۹۷۲،(۴) اعطای جنگ افزار به مراکش در نبرد با جبهه پولیساریو(۵) و ارسال هواپیماهای جنگی به اردن(۶) و حمایت از زئیر برای مبارزه با استقلالطلبان ایالت شابا و سومالی در مبارزه با اتیوپی(۷) به نقش آفرینی پرداخت. اعزام نیروی مستقیم و شرکت در یک سلسله نبردهای خونین ظفار عمان نیز اوج این فرایند مرتبط با تحولات و دگردیسیهای سیاسی و نظامی دولت امریکا بود.(۸)

توسعه نظامی و اقتصادی ایران، مداخلات تدریجی مستقیم و غیر مستقیم خارجی دولت پهلوی را به همراه داشت، امری که فراتر از علائق و استراتژیهای امنیتی ملی بود.

پیرو این نقشآفرینی نوین، ایران در نقش یک ابرقدرت کوچک منطقهای بر رهبریت و جهتدهی به سیاستهای داخلی و خارجی کشورهای دوردست و همسایه اصرار ورزید و در حل برخی معضلات سیاسی، اقتصادی و به ویژه

ص:۲۷۹

۱– اطلاعات، شاهنشاه: در مورد خلیج فارس یک قدم عقب نشینی نمی کنیم، ۳۰/۱۰/۱۳۵۴، ص ۲۸.

۲ – The Cambridge History of Iran: Volume ۷, From Nadir shah to Islamic Republic, Cambrige University Press , ۱۹۹۱ , P۴۵۵.

۳– هالیدی، همان، ص ۲۵۹.

۴– . Rouhollah , Ramazani: Iran's Foreign Policy , ۱۹۴۱ – ۷۳ . University Press of Verginia . p ۳۴۱ . ۱۹۷۵.

۵– اطلاعات؛ شاه با بمب فسفات آزادیخواهان صحرا را سرکوب میکرد؛ ۲۳/۱/۱۳۵۸۷، ص ۴.

۶– کیهان؛ شاهنشاه: از کمک به اردن دریغ نخواهم کرد؛ ۱۷/۱۰/۱۳۵۳، ص ۳.

۷– The Cambridge History of Iran . OP.EIT. P ۴۵۵.

۸– چمنکار؛ پهلوی دوم و عملیات در ظفار، همان، صص ۲۴ – ۲۰.

نظامی از توانمندیهای مالی و تسلیحاتی خود که در نتیجه تحولات و استراتژیهای بینالمللی به دست آورده بود، به طور گستردهای استفاده کرد.

از ابتدای دهه ۷۰ میلادی/ ۵۰ شمسی تا سقوط دولت پهلوی نوعی نظامیگری خاص و برتریجویانه در سیاست خارجی ایران دیده می شود.(۱) در این محدوده زمانی کوتاه سابقه و کثرت مداخله خارجی رژیم شاهنشاهی در میان تمامی کشورهای توسعه نیافته بی نظیر بوده است.(۲)

شاه نقشآفرینی جدید ایران را حاصل سیاست مستقل ملی و بدون تأثیرپذیری مستقیم از هرگونه قدرت خارجی میدانست، او در این ارتباط اظهار داشت:

سیاست مستقل ملی ایران به ما اجازه داده است که از هر جهت حاکم بر سرنوشت خویش باشیم، یعنی از تمامیت و حاکمیت کشور خود دفاع کنیم، مالک مطلق و واقعی ثروتهای ملی خود باشیم و در هر مورد راهی را برگزینیم که مصالح ملی ما را بهتر و بیشتر تأمین کند.(۳)

من در مورد اموری که مربوط به منافع کشورم میشود و یا آنچه که مربوط به حق و عدالت است نمیتوانم انعطاف پذیر باشم. تصمیماتی که ما در مورد کشورمان میگیریم در داخل مملکت گرفته میشود نه در خارج از مملکت. کشورهای دیگر باید بدانند که ایران بعد از ده سال یک قدرت بزرگ با سیاستی کاملا" مستقل و ملی خواهد بود.(۴)

سیاست خارجی ما از استقلال کشور ما سرچشمه میگیرد. ما هر چه را که مفید باشد در چارچوب یک سیاست مستقل عقلائی مطالعه شده و دور از تحریکات انجام میدهیم. ما تصمیمات خود را در اینجا، در تهران میگیریم. روشنبینی همواره راهنمای ما در پیروی از سیاست ما بوده است، سیاستی که به منافع ما خدمت کند. ما در این راه تحت تأثیر کسی نبودهایم و حاضر به چنین تأثیرپذیری هم نیستیم، بهخصوص اگر نسبت به منافع ما زیان بخش باشد. ما از واشنگتن یا مسکو راهنمایی و مصلحت اندیشی نمیخواهیم.(۵)

ص:۲۸۰

۱- Sepehir Zabih : The Iranian Military in Revolution and War Routledge, London, ۱۹۸۸. P۱۰.

۲- هالیدی، همان، ص ۸۵.

۳- سخنان شاه در مهمانی از ژرژ پمپیدو رئیس جمهوری فرانسه، ۲۶ شهریور ۱۳۵۲.

۴- مصاحبه شاه با سردبیر روزنامه السیاسیه کویت، ۳ دی ۱۳۵۳.

۵- مصاحبه شاه با سردبیر مجله الحوادث لبنان، ۳ آذر ۱۳۵۲.

در مورد وجود دو بلوك رقیب در خاورمیانه بایـد بگویم كه تا آنجا كه به ما مربوط است ما بازیچه هیـچ كشور نخواهیم بود، البته ما با امریكا دوست هستیم ولی از هیچكس دسـتوری دریافت نمیكنیم و دست نشانده كسی نیستیم، این یك واقعیت مسلم است. هر كاری كه ما انجام میدهیم مطابق مصالح كشورمان است.(۱)

سیاست مستقل ملی ایران تا من حیات دارم عوض نخواهد شد.(۲)

همچنین شاه، رژیم شاهنشاهی را جوهره و ذات این سیاست مستقل میدانست:

تاریخ این كشور نشان داده است كه رژیم سلطنتی برای ایران رژیم مستحكمی است، ایران بدون رژیم سلطنتی چه میتوانست بكند.(۳)

در ایران كلمه شاه یك كلمه معجزه آسا است. مردم همیشه با من هستند و شما همیشه میتوانید این موضوع را در چشمانشان مشاهده كنید.(۴) تصویری كه من از نقش خود در مقام یك پادشاه دارم ارتباط مستقیم با رویدادها و اوضاع كشور در زمان حاضر دارد.(۵)

من نمیتوانم بگویم كه تا چه موقع از نظر روحی و جسمی آمادگی كامل برای انجام وظائف خود خواهم داشت اما این را میدانم كه تا سیزده چهارده سال دیگر شالوده این كشور چنان محكم و استوار خواهد شد كه پس از آن فكر نمیكنم هیچ نوع خطری بتواند این كشور را تهدید كند.(۶)

اما نگرش و چگونگی اظهارات و جبههگیریهای مقامات امریكا، بهویژه پس از تحولات بنیادی سیاسی در منطقه و فروپاشی حكومت پهلوی، تناقضات كاملا" مشهودی را نشان میدهد.

وزارت امور خارجه امریكا در فروردین ماه ۱۳۵۳ با اشاره به تحركات ایران، رهنمودهای ذیل را به سفیر خود در تهران ابلاغ میكند:

ص:۲۸۱

۱- همان.
۲- مصاحبه شاه با نمایندگان مطبوعات حزب ایران نوین، ۲۸ خرداد ۱۳۵۲.
۳- مصاحبه شاه با خبرنگار مجله افریقای جوان، ۱۸ فروردین ۱۳۵۳.
۴- مصاحبه شاه با خبرنگار روزنامه نیویورك تایمز امریكا، ۲۲ فروردین ۱۳۵۳.
۵- گفتگوی شاه با نمایندگان وسائل ارتباط جمعی فرانسه، ۱ تیر ۱۳۵۳.
۶- مصاحبه شاه با خبرنگار بی.بی.سی انگلستان، ۱۶ آذر ۱۳۵۳.

ما افزایش نیروهای نظامی ایران در عمان را تأیید میکنیم، از کمکهای ایران به مصر، اردن، پاکستان و افغانستان حمایت میکنیم، اردن نقش مهمی را در خاورمیانه و کشورهایی چون یمن و مناطق شیخ نشین دارد.(۱)

ریچارد هولمز، رئیس اسبق سازمان سیا و سفیر آمریکا در ایران نیز در ۲۱ آذرماه ۱۳۵۵ به طور کاملا" مشهود تأکید نمود:

ایران مسوولیت تأمین امنیت خود را کاملا" خودش به عهده گرفته است و اینکار نه فقط با هدفها و مقاصد ایران منطبق است بلکه با مقاصد و اهداف اعلامیه گوام که در آن آمریکا اعلام کرد که انتظار دارد کشورهای عمده هر ناحیه مسوولیت دفاع و تأمین ثبات را در مناطق خود، خودشان به عهده گیرند و آمریکا برای رسیدن به این منظور با آنها همکاری خواهد نمود، کاملا" سازگار و منطبق میباشد.(۲)

شاه هم در گفتگو با خبرنگار نیوزویک در ۲۴ ژانویه ۱۹۷۷/ ۱۳۵۶ عنوان کرد:

اگر شما ایرانی نیرومند نداشته باشید که شایسته امنیت شما و سراسر منطقه باشد و در مواقع ضروری از امنیت خلیج فارس و اقیانوس هند حفاظت کند در آینده چه خواهید کرد، آیا یک میلیون سرباز امریکایی را در منطقه نگه خواهید داشت، ویتنام دیگری به وجود خواهید آورد؟(۳)

ریچارد نیکسون طراح استراتژی مشارکت جمعی، پس از فروپاشی دولت پهلوی بهخوبی همسوئی سیاستهای شاه را حتی اگر غیرمستقیم نیز بود، توصیف می کند:

شاه خلاء قدرت را پر کرد، با تصرف جزایر سه گانه، حافظ امنیت تنگه هرمز شد، ظفار را در هم کوبید، با ساختن پایگاه دریایی چابهار در امنیت

۱- اسناد سفارت امریکا، جلد ۸ ؛ و، مجله ایران فردا، گذری بر رویدادها و مناسبات ایران و امریکا، همان منبع، ص ۱۵.
۲- موحد، ه؛ دو سال آخر، رفرم تا انقلاب، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۳، ص ۱۶.
۳- دلاژ، الیویه؛ گریزبک، ژرار؛ طوفان خلیج؛ اسدالله مبشری، محسن مؤیدی، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۶، ص ۲۰۱.

تنگه هرمز کوشید، با شناسایی اسرائیل در تحریمهای نفتی ۱۹۶۷ و ۱۹۷۳ میلادی اعراب شرکت نکرد، نفت لازم ناوگان مدیترانه را تأمین کرد و با انتقال نیروها و پشتیبانی پنهانی از اکراد مانع از شرکت عراق در نبرد ۱۹۷۳ اعراب و اسرائیل شد. سوخت ناوگان ما را از اقیانوس هند تأمین کرد و هواپیماهای فانتوم اف - ۵ را به حمایت ویتنام جنوبی فرستاد.(۱)

شاه متحد کلیدی امریکا در خاورمیانه و عامل ثبات در منطقه جغرافیایی از مدیترانه تا افغانستان گردید.(۲)

بخش اعظم تحرکات برونمرزی دولت پهلوی در حمایت از حکمرانانی بود که به ایدئولوژی و منافع جهان غرب و آمریکا تمایل داشتند و در معرض برخورد نیروهای مارکسیستی بودند. منطقه خلیج فارس و اقیانوس هند که به اقرار جورف سیسکو، معاون وزارت خارجه وقت آمریکا، در امور آسیای جنوبی و شمالی، واشنگتن در آن منافع بسیار بسیار تعیینکنندهای از لحاظ سیاسی، اقتصادی و استراتژیک داشت،(۳) از اهمیت ویژهای برخوردار بود.

برخی از این کشورها و مناطق نیز آن چنان دور دست و در معادلات جهان کمرنگ بودند که میزان سودبری سیاسی و اقتصادی ایران از انجام اینگونه مداخلات پدرسالارانه پرهزینه در خوشبینانهترین ارزیابیها نیز بسیار ناچیز مینمود؛ اما با در نظر گرفتن حداقل وابستگی این تفکر، بخشی از استراتژی بلند مدت جهان غرب در پیشگیری از توسعه و نفوذ بیشتر اتحاد شوروی و جریانات مرکزگریز منطقهای در دهه ۷۰ میلادی/ ۵۰ شمسی در خاورمیانه و شاخ آفریقا بود.

۱- نیکسون، جنگ واقعی، صلح واقعی، همان منبع، صص ۸ – ۱۴۷.
۲- نیکسون، رهبران، کسانی که دنیا را تغییر داده اند، همان منبع، ص ۴۰۹.
۳- امیل آ، نخله؛ روابط آمریکا و اعراب خلیج فارس؛ کارو، سروش؛ ۱۳۵۹؛ ص ۸۷.

فساد دربار / حجت الاسلام و المسلمین روح الله حسینیان

اشاره

حجت الاسلام و المسلمین روح الله حسینیان

رییس مرکز اسناد انقلاب اسلامی

مقدمه

یکی از عوامل بروز نارضایتیهای گسترده از رژیم شاه، فساد بی حد و حصر دربار بود. فساد اخلاقی تکبر و تفرعن، فساد جنسی، فساد مالی و فساد دینی تمام تار و پود دربار را در نوردیده بود. در حقیقت، فسادی که با ظهور رژیم پهلوی همزاد دربار بود، در پایان دوران حکومت پهلوی به صورت یک فرهنگ حاکم درآمد. در ابتدا رژیم سعی می کرد فساد دربار را به دلایل فرهنگی و هراس از واکنشهای خشمگینانه مردم مخفی نگه دارد. همین امر موجب شد تا خاندان سلطنت خود را از مردم پنهان نمایند و کم کم رابطه باریک خود را با مردم قطع کنند. همین تغییرات سبب گردید دربار به اشرافیت و طبقه ای تبدیل شود که هیچرشتهای میان آنان و مردم تنیده نباشد.

فساد دربار نه تنها در چهاردیواری کاخهای پهلوی نماند، بلکه در تمام ارکان رژیم ریشه زد. نهادهای رژیم هرچه به دربار نزدیکتر بودند، بیشتر به مظهر فساد تبدیل می شدند و کم کم از درون می پوسیدند و ناگهان فرو میریختند.

با آنکه وقوع فساد در هر رژیمی محتمل است، اما، عواملی را که به بیاعتمادی مردم دامن میزنند، میتوان در موارد زیر خلاصه کرد:

۱. برخورد نکردن نظام و نهادهای آن با فساد؛

۲. رخنه کردن فساد در بدنه و در رأس نظام (نهادینه شدن فساد).

رژیم شاه به هر دو بیماری مبتلاـ شد. فساد دربار کم کم از پرده برون افتاد و مردم مسلمان ایران را سخت به عکس العمل واداشت. بخش اعظم تظاهراتی که

از سال ۱۳۵۶ در ایران آغاز شد، متوجه فساد دربار بود. به گفته ژان لوروریه، روزنامه نگار فرانسوی «اگر در کوچه و خیابان از ایرانیان بپرسید که چرا رژیم را مورد انتقاد و سرزنش قرار می دهند و جواب آنها را جمع کنید، فساد و انحطاط اخلاقی رژیم در ردیف اول پاسخ آنها خواهد بود.»(۱)

اگر مجموعه شعارها، دیوار نوشته ها و پلاکاردهای مردم ایران را در دوره انقلاب مورد تجزیه و تحلیل قرار دهیم، این ادعا را ثابت می کند که فساد دربار پهلوی یکی از عوامل اعتراض آشتی ناپذیر مردم ایران بود.

بسیاری از شعارهای مردم فساد رژیم و مظاهر فساد و عوامل آن را مورد اعتراض قرار می دادند. شعارهای ذیل نمونه ای از آنهاست:

نظام شاهنشاهی سرچشمه فساد است.(۲)

شاه مظهر رذالت، دنائت، لئامت و فساد است.(۳)

اسلام دین جنبش و جهاد است برنامه اش کوبیدن فساد است.(۴)

تا شاه در ایران است، فساد هم هست.(۵)

مرگ بر رژیم فاسد(۶)

بعضی از شعارهای مردم فساد اخلاقی عناصر دربار را مورد حمله قرار می داد. مردم با توجه به موقعیت زمانی در اعتراض به رقصیدن کارتر و فرح در شب ژانویه ۱۹۷۸ (۱۱ دی ۱۳۵۶) ده ها شعار را برای وی سرودند، به عنوان نمونه:

زاری نکن شهبانو اگر ممد دماغ بمیره کارتر تو را می گیره(۷)

۱- لوروریه، ژان؛ و، فاروقی، احمد؛ ایران بر ضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۸، ص ۱۰۳.

۲- فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۹، ص ۴۰۱.

۳- همان، ص ۳۸۶.

۴- همان، ص ۱۴۷.

۵- همان، ص ۲۳۷.

۶- همان، ص ۳۱۷.

۷- همان، ص ۳۱.

شاهپور بختیار در کاخ بسته، کارتر می زنه، شاه می خونه، فرح می رقصه(۱)

فرح به من گفت الهی مملی بمیره، جیمی مرا بگیره(۲)

مردم، بعضی عناصر دیگر دربار را مورد هجوم قرار می دادند و با شعارهای طنزآمیز اعمال آنها را مورد انتقاد قرار می دادند:

مرگ بر خاندان فاحشه پهلوی(۳)

ای اشرف بی شرف کجایی(۴)

مرگ بر محمدرضا پهلوی، غلامرضا پهلوی، اشرف فاحشه(۵)

شاه به این بی غیرتی هرگز ندیده ملتی(۶)

شاه رفته به مصر عربی برقصه، تنبک بزنه، فرح برقصه(۷)

شعارهای کنایهآمیز، موارد خاصی از اعمال فسادآمیز رژیم را برجسته میکرد. مردم با آگاهی از نقش فرح در جشن هنر شیراز شعار می دادند:

فرح را بردند شیراز، با دایره و تنبک و ساز(۸)

در بعضی از این شعارها، شراب خوارگی درباریان مورد طعن و سرزنش قرار میگرفت، در یکی از شعارهای مردم آذربایجان به زبان ترکی آمده است:

دایم شراب ایچللر مسند دیلیشن لر.(۹)

مرگ بر شاه جلاد سگ صفت شرابخوار(۱۰)

۱- همان، ص ۷۲.

۲- همان، ص ۸۷.

۳- همان، ص ۳۲۷.

۴- همان، ص ۳۶۵.

۵- همان، ص ۳۹۹.

۶- همان، ص ۷۲.

۷- همان، ص ۷۳.

۸- همان، ص ۷۸.

۹- همان، ص ۳۷۸؛ همیشه شراب میخورند آنهایی که بر مسند نشسته اند.

۱۰- همان، ص ۳۹۷.

در نظر مردم، بسیاری از مفاسد اجتماعی ناشی از مفاسد رژیم پهلوی بود و درباریان مسئولیت مستقیم آن را به عهده داشتند. مواد مخدر یکی از مشکلات اجتماعی دوره پهلوی بود و مردم، خود درباریان را عامل این بدبختی می دانستند. در یکی از پلاکاردها آمده بود:

ایران دومین مصرف کننده تریاک است، مرگ بر شاه(۱)

در بعضی شعارها عامل توزیع مواد مخدر را هم مشخص می کردند، به همین جهت می نوشتند:

اشرف رهبر باند هروئین(۲)

پس از روی کار آمدن بختیار، شعارهای طنزآمیز اشاره گر به استعمال مواد مخدر زیاد شد و نوک پیکان شعارها به سوی بختیار نشانه رفت؛ به عنوان نمونه:

تریاکی بی اختیار دست از سر مردم بردار(۳)

ای بختیار شیره کش تو هم برو مراکش(۴)

مردم عامل ترویج قمار را عناصر رژیم می دانستند، لذا در یک پارچه نوشته کنایه آمیز نسبت به شریف امامی اعتراض کردند:

قمارخانه دارها و همه مراکز فساد به رهبری نمایندگان ساواک در مجلس مدافع قانون اساسی شده اند.(۵)

۱- همان، ص ۲۱۰.

۲- همان، ص ۲۰۱.

۳- همان، ص ۲۲۸.

۴- همان، ص ۴۰۶.

۵- همان، ص ۳۱.

فساد مالی دربار یکی از عوامل بسیار مهم اعتراض مردم نسبت به رژیم شاه بود در بسیاری از شعارها فساد مالی دربار به نقد کشیده می شد و مورد اعتراض واقع می شد؛ به عنوان نمونه :

ما شیر و موز نمی خواهیم، ما شاه دزد نمیخواهیم(۱)

پنجاه سال دزدی و جنایت، افتخار محمدرضا شاه است(۲)

پهلوی پول دزد تو را می کشیم(۳)

جیب شاه بانکه، هایده مثل تانکه(۴)

مردم ایران نه تنها نسبت به فساد دربار، زبان به اعتراض گشودند؛ بلکه دربار را مسئول بسیاری از مفاسد و بی مبالاتیها می دانستند. در یکی از پلاکاردها مسئولیت فیلمهای مبتذل را به عهده رژیم گذاشته بودند که برای ترویج فساد به دستور آمریکا به نمایش درمی آید:

مرگ بر سازندگان فیلمهای منحرف کننده و آنهایی که این فیلمها را به دستور آمریکای فسادپرور نمایش می دهند.(۵)

و یا در اعتراض به ترویج کنندگان ابتذال به نوعی آنها را با رژیم مرتبط می ساختند. مردم در شعارهای کنایه آمیز خود خوانندگان را مورد اعتراض قرار می دادند:

بی پدر و مادر ساواکی، گوگوش و هایده رفتند گدایی(۶)

ما گوگوش و رامش نمی خواهیم، ما شاه سرکش نمی خواهیم(۷)

۱- همان، ص ۳۱.

۲- همان، ص ۳۷۲.

۳- همان.

۴- همان، ص ۳۷۵.

۵- همان، ص ۴۳۲.

۶- همان، ص ۲۲۹.

۷- همان، ص ۳۹۳.

مردم ایران نه تنها در اعتراض به فساد دربار صدها شعار کنایه آمیز و طنزآمیز جالبی را سر دادند، بلکه با طرح شعارهای اخلاقی به جنگ رژیم آمدند. آنها معتقد بودند با رفتار اخلاقی و ترویج ارزشهای دینی نهضت ادامه می یابد و رژیم ساقط خواهد شد. شعارهای پرمعنای زیر اشاره ای به این طرز تلقی است:

ای خواهر و مادرا! تو با حفظ حجابت به نهضت پاسخ مثبت دادی(۱)

ای خواهر! حجاب تو کوبنده تر و سازنده تر از خون است.(۲)

ای خواهر مسلمان! حجاب تو مشت محکمی است بر پیکر رضا کچل و پسرش(۳)

اینها نمونه هایی از شعارهایی است که نشان می دهد فساد دربار یکی از عوامل اعتراض مردم نسبت به رژیم شاهنشاهی بود. این نکته را نیز نباید فراموش کرد که فساد موجبات بدبینی ذهنیت مردم نسبت به حاکمیت را فراهم خواهد کرد، به طوری که بسیاری از شایعات غیرواقعی را در اذهان صحیح جلوه می دهد. این خود عاملی در بیاعتمادی مضاعف و سقوط مشروعیت رژیم در اذهان مردم خواهد شد. همچنان که مطابق سنت الهی، فسق و فجور موجب سرنگونی(۴) و عذاب آسمانی خواهد شد.(۵)

اینک به نمونه هایی از مفاسد دربار پهلوی می پردازیم.

اشرافیت دربار

با آنکه، پهلویها یک خانواده بی اصل و نسبی بودند و همواره از بی ریشگی رنج می بردند، اما به محض رسیدن به قدرت تمام خصلتهای اشرافیت، کیش

۱- همان، ص ۲۰۹.

۲- همان.

۳- همان.

۴- سوره اسرا، ۱۶.

۵- سوره بقره، ۵۹.

شخصیت، تفرعن، انحصار قدرت، نخوت، خود بزرگ بینی و ترویج چاپلوسی و بی اعتنایی و تحقیر مردم را شیوه خود ساختند.

تفرعن، استکبار و خودبزرگ بینی، بیماری عمومی دربار بود و خود شاه از همه بیشتر به این بیماری مبتلا شده بود. او خود را پدرسالاری می دید که باید تمام ایرانیان چون کودکانی در مقابلش سرتعظیم فرود آورند. او حتی از ابراز چنین پنداری خودداری نمی کرد، در مصاحبه با یکی از شبکه های تلویزیون انگلیس با صراحت تمام گفت:

مردم ایران همان احترامی را برای شاه خود قائل هستند که کودکان خانواده های ایرانی برای پدر خودشان(۱)

شاه معمولاً از خود چنان اسطوره ای می ساخت که گویی دستگاه آفرینش او را برای رهبری و مدیریت مردم ایران آفریده است و همواره از خود «به عنوان شاهنشاه این سرزمین و رهبر سرنوشت ملت ایران و به عنوان پدر و مربی» ملت نام می برد و گاه خود را «مرشد و معلم»(۲) می نامید. چنان در این حالت مالیخولیایی سیر می کرد که واقعاً می پنداشت خداوند او را به «عنوان رهبر این ملت در دوران سرنوشت ساز امروز جهان مأمور»(۳) کرده است.

شاه خود را نخبه ای چنان برتر می پنداشت که به خود اجازه می داد هر تصمیمی که می خواهد بگیرد. به هنگام تصمیمگیری برای واگذاری بحرین در پاسخ علم گفت: «من آزادم چنین تصمیماتی را بگیریم». حتی

علم در توضیح این جمله شاه اعتراف می کند که «پاسخ شاه به این نکته، چنانچه ویژگی اوست، متفرعنانه بود.»(۴)

ص:۲۹۱

۱- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۳، کتابخانه پهلوی، ص ۲۸۵۵.

۲- پهلوی، محمدرضا؛ به سوی تمدن بزرگ، کتابخانه پهلوی، تهران ۲۵۳۶ (۱۳۵۶)، ص ۳۱۲.

۳- همان، ص ۱۳.

۴- علم، امیراسدالله؛ گفت و گوهای من با شاه، خاطرات محرمانه امیراسدالله علم، طرح نو، تهران ۱۳۷۱، ص ۵۷۰.

شاه باور داشت که نه تنها شخص او از یک فره ایزدی برخوردار است، بلکه جایگاه او نیز مقامی اسطوره ای است. او در اوایل سال ۱۹۷۴ (۱۳۵۳) به نیویورک تایمز چنین گفت:

در ایران آن چه به حساب می آید کلمه «سحرآمیز» است و کلمه سحرآمیز عبارتست از «پادشاه».(۱)

به همین جهت شعار اصلی رژیم بر کوه ها، سر در پادگانها و ادارات جمله «خدا، شاه، میهن» بود. او تلاش می کرد تا جایگاه شاه را در ردیف خدا و کشور قرار دهد و این شعار را به صورت آئین و کیش مردم درآورد. شاه در اواخر عمر تلاش می کرد تا با تبلیغات گسترده ای ضرورت عشق به شاه را فراگیر کند «یکی از تصاویر، او را در حالی نشان می داد که گویی خداوندگار در مقابل بندگان خود مشغول اظهار تفقد است» ساواک نیز تلاش می کرد تا «شاه را به صورت یک موجود فوق بشر جلوه دهد تا جایی که در یکی از پوسترهای مربوط به شعار خدا ، شاه، میهن، عمداً لغت شاه را بزرگتر و بالاتر از خدا نوشته بودند.(۲)

شاه علاوه بر این که برای خود تمایز و برتری قائل بود، وابستگانش را نیز لایق چنین امتیازی می دانست. فرمانده نیروهای هوایی ارتش شاهنشاهی از شاه درخواست کرد تا برای یکنواختی اجازه دهد رنگ هواپیمای آموزشی ولیعهد را به رنگ سایر هواپیماهای نیروی هوایی دربیاورند. شاه از این پیشنهاد برآشفت و دستور داد «که بر عکس کلیه هواپیماهای دیگر باید به رنگ هواپیمای والاحضرت درآیند» چون ولیعهد این گونه پسندیده بود.(۳) درباره اشرف پهلوی با اینکه نه سوادی داشت، نه تخصص و نه هیچ مزیت دیگری، شاه به وزارت

۱- زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه، ترجمه اسماعیل زند و بتول سعیدی، ص ۱۲۵.

۲- صمیمی، مینو؛ پشت پرده تخت طاووس، ترجمه دکتر حسین ابوترابیان، اطلاعات، تهران ۱۳۷۰، ص ۵۱.

۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۶۸۲.

شاهنشاهی دستور داد تا به وزیر امور خارجه رسماً اعلام کند که اشرف «از نظر تشریفات بالاتر از نخست وزیر می باشند.»(۱)

تفرعن و کیش شخصیت شاه نه تنها در ضمیر دربار جای گرفته بود، بلکه بسیاری از کارگزاران نظام نیز از سر باور یا تملق به این بیماری دامن می زدند. بانک مرکزی به نخست وزیر، هویدا پیشنهاد کرد تا به جای نام پول رایج ایران

«ریال» و «تومان»، «پهلوی» و «شاهی و شاهین» را جایگزین کنند.(۲)

خاندان پهلوی چنان محور حیات اجتماعی و سیاسی رژیم در ایران شده بود که همه چیز بر محور رضاشاه، شاه، ولیعهد، ملکه، سایر شاهزادگان می گشت. عفو زندانیان محدود به ایام تولد شاهزادگان بود. وقتی خبر حاملگی ملکه اعلام می شد، روزنامه ها پیش بینی می کردند به مناسبت تولد شاهزاده، تعدادی از زندانیان مورد عفو قرار خواهند گرفت. به عنوان نمونه به مناسبت تولد علیرضا، سومین فرزند شاه، شصت نفر از زندانیان مورد عفو شاه قرار گرفتند.(۳)

برتریطلبی و تفرعن موجب شده بود که شاه به هیچوجه اجازه اظهار هم نوعی به دیگران ندهد. ارتشبد فریدون جم رئیس ستاد ارتش در یک اقدام چاپلوسانه خطاب به شاه گفت: «من نه تنها شاهنشاه را فرمانده خود می دانم، بلکه به او به عنوان برادر خود نیز عشق می ورزم» کلمه برادر برای شاه ناگوار آمد و علم وزیر دربار در ملاقات بعدی به وی تذکر داد که «شاه از بی مبالاتی او و اینکه شاه را برادر خود دانسته، شدیداً ناخشنود است.» او پس از این جمله مجبور به استعفا شد و به عنوان سفیر ایران در اسپانیا تبعید شد.(۴)

ص:۲۹۳

۱- زنان دربار به روایت اسناد ساواک، ج ۱، (اشرف پهلوی)، مرکز بررسی اسناد تاریخی، تهران ۱۳۸۱، ص ۲۳۰.

۲- پهلوی ها، خاندان پهلوی به روایت اسناد، ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر، تهران ۱۳۸۱، ص ۱۱۷.

۳- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۲، ص ۱۹۵۱.

۴- راجی، پرویز؛ خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ج.ا. مهران، اطلاعا ت تهران ۱۳۶۴، صص ۱۱۰-۱۱۱.

اتفاقاً همین کیش شخصیت شاه یکی از عوامل سقوطش شد. زیرا ظواهر پرزرق و برق قدرت شاه، آمریکا را فریب داد و هرگز پیش بینی سقوط او را نکرد. در یکی از گزارشهای سفارت آمریکا چنین آمده بود:

عکس شاه همه جا هست، پیش از شروع فیلم در همه سینماها تصویر او در حالتهای شاهانه گوناگون همراه قطعاتی از سرود ملی نمایش داده می شود. سالروز تولد شاه، ملکه و ولیعهد با آتش بازی و رژه و تظاهرات جشن گرفته می شود... همه رسانه های گروهی مورد استفاده قرار گرفته اند تا این اندیشه را

تبلیغ کنند که وفاداری به سلطنت و میهن پرستی ملی لازم و ملزومند.(۱)

بیشتر کارخانجات، سدها، بیمارستانها، دانشگاه ها، مدارس، پارکها، آموزشگاه ها و ... به نام یکی از خاندان سلطنت نامگذاری شده بود. به عنوان نمونه – نه استقراء تام – به فهرست زیر توجه فرمایید:

بندر پهلوی، بندر فرحناز، بندر شاه، بندر شاپور، نفت شاه، شهر شاهی، شهر شاهپسند، شهرک فرحناز پهلوی در تهران، سد فرحناز در تهران، سد شهناز پهلوی در همدان، سد رضاشاه پهلوی در خوزستان، سد شهبانو فرح در رشت، سد محمدرضا شاه پهلوی، دانشگاه صنعتی آریامهر تهران، دانشگاه پهلوی شیراز، دانشگاه فرح (مدرسه عالی دختران تهران)، آموزشگاه حرفه ای فرح پهلوی، آموزشگاه پرستاری اشرف پهلوی، آموزشگاه حرفه ای رضا پهلوی اصفهان، آموزشگاه بهیاری ۲۵ شهریور زاهدان (به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت پهلوی)، آموزشگاه عالی پرستاری رضاشاه کبیر، بیمارستان لیلا پهلوی (به مناسبت تولد وی در این بیمارستان)، بیمارستان فرح پهلوی مشهد، بیمارستان ثریا (بیمارستان شیر و خورشید)، بیمارستان آریامهر بندر لنگه، درمانگاه کودکان شمس پهلوی، مرکز پزشکی پهلوی، بیمارستان ۲۴ اسفند (تولد رضاشاه)،

۱– لدین، مایکل؛ و، لوئیس، ویلیام؛ کارتر و سقوط شاه، ترجمه ناصر ایرانی، تهران ۱۳۶۳، ص ۲۴.

بیمارستان شهناز پهلوی مشهد، بیمارستان پهلوی نهاوند، بیمارستان یکصد تختخوابی رضا پهلوی رضائیه، زایشگاه فرح، بیمارستان بنیاد شمس پهلوی، بیمارستان پهلوی تهران، درمانگاه نوبنیاد رضا پهلوی شیراز، بیمارستان ششم بهمن مشهد، بیمارستان ۲۵ شهریور تهران (به مناسبت بیست و پنجمین سال سلطنت پهلوی)، بیمارستان رضا پهلوی وابسته به سازمان شاهنشاهی خدمات اجتماعی، میدان شهیاد پهلوی، میدان ۲۴ اسفند (روز تولد رضاشاه)، کوی فرح پهلوی شیراز، کوی فرح پهلوی زاهدان، میدان پهلوی، خیابان پهلوی، کوی نوبنیاد ۹ آبان (تولد شاه)، میدان ۲۵ شهریور، کوی رضا پهلوی محلات، خیابان محمدرضا شاه پهلوی، خیابان غلامرضا پهلوی.

ورزشگاه فرح پهلوی اصفهان، استخر پهلوی اصفهان، ورزشگاه سرپوشیده محمدرضا شاه پهلوی، ورزشگاه بزرگ یکصد هزار نفری آریامهر، ورزشگاه سرپوشیده والاحضرت شاهپور علیرضا پهلوی گنبد، مرکز ورزشی و فرهنگی ۲۵ شهریور تهران، استادیوم فرح پهلوی تهران، کلوپ دختران شهناز پهلوی، کلوپ رضا پهلوی، سالن سرپوشیده تربیت بدنی محمدرضا شاه پهلویِ آبادان، استادیوم ورزشی شهناز پهلوی، پارک پهلوی تهران، پارک ولیعهد بابل، پارک آریامهر تهران، پارک جنگلی شهبانو فرح پهلوی لویزان، پارک فرحناز پهلوی شیراز، پارک ولیعهد شیراز، پارک فرح در جلالیه تهران، پارک نوبنیاد پهلوی، پارک فرح پهلوی اصفهان، پارک فرح آباد جنوب شهر تهران.

شاه حتی کارخانه ای مانند ذوب آهن اصفهان را که صنعتی ملی بود به نام «کارخانه ذوب آهن آریامهر» نام گذاری کرد.

جالب این است که بدانیم انتخاب نام اماکن بزرگ مانند دانشگاه یا بنادر و شهرها و کارخانجات هرگز توسط مردم صورت نمی گرفت، بلکه نامگذاری به فرمان و فرمان نیز از سوی شاه صادر می گردید.

خودخواهی دربار شاه تعطیلی، شادی، جشن و پایکوبی مردم ایران را بر محور خاندان سلطنت تعیین می کرد. مردم موظف بودند در ایام متعلق به این خانواده جشن بگیرند و خیابانها را آذین بندی کنند و مدارس را مجبور می کردند

با راه انـدازی کارناوالها شادی خود را به لودگی و سـیاه بازی آلوده کننـد. جـدول روزهای تعطیل یا جشن و چراغانی نشانگر تفرعن این خانواده می باشد:

۲۱ فروردین: روز دعا (به مناسبت جان سالم به در بردن شاه از ترور سال ۱۳۴۴)

۲۸ مرداد: روز جشن ملی (به مناسبت پیروزی شاه در کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)

۲۵ شهریور: روز جشن ملی (به مناسبت آغاز سلطنت محمدرضا پهلوی)

۶ مهر: روز جشن ملی (سالروز سروش آریامهر!)

۲۱ مهر: روز جشن و شادی (به مناسبت تولد فرح)

۱۴ آبان: روز جشن و آذینبندی (به مناسبت تولد شاه)

۱۹ آبان: روز جشن و پایکوبی (به مناسبت تولد ولیعهد)

۶ بهمن: روز جشن (به مناسبت انقلاب شاه و ملت)

۱۵ بهمن: روز نیایش (به مناسبت رفع خطر از شاه در سال ۱۳۲۷)

۳ اسفند: روز رضاشاه کبیر (به مناسبت کودتای سوم حوت ۱۲۹۹)

۱۲ اسفند: روز پدر (به مناسبت تولد رضاشاه)

بوروکراسی طبقاتی

یکی دیگر از ویژگیهـای اشـرافیت، بوروکراسـی طبقـاتی اسـت. اشـراف زادگـان نه به دلیـل تحصـیلات و نه به دلیـل لیـاقت و مـدیریت، بلکه به دلیل وراثت و پیونـد خونی صاحب پست و مقام می شوند. فهرست زیر نمونه ای از مشاغل خانواده سـلطنتی است:

۱. فرح: ریاست عالیه پیشاهنگی دختران، ریاست جمعیت ملی مبارزه با سـرطان، ریاست عالیه کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان، ریاست عالیه انجمن فیلارمونیک، ریاست عالیه بنیاد نیکوکاری فرح.

۲. اشـرف: ریاست عالیه جمعیتهای زنان، ریاست عالیه سازمان زنان، ریاست نمایندگی ایران در کمیسیون حقوق بشر، ریاست مجمع حقوق بشر سازمان ملل، ریاست کمیته پیکار جهانی با بی سوادی، ریاست نمایندگی ایران در انجمن شورای اقتصادی و اجتماعی سازمان ملل متحد، ریاست عالیه هیئت امنای دانشگاه جندی شاپور، ریاست بنیاد اشرف پهلوی.

۳. شمس: ریاست عالیه جمعیت شیر و خورشید، ریاست بنیاد شمس پهلوی.

۴. شهناز: ریاست سازمان سلطنتی تشویق و معاونت دانشجویی، استاندار افتخاری خوزستان.

۵. ولیعهد: ریاست بنیاد فرهنگی رضا پهلوی، ریاست انجمن ملی خانه های فرهنگ، ریاست هیئت امنای آموزشگاه شبانه روزی، ریاست سازمان پیشاهنگی ایران.

۶. غلامرضا: ریاست بازرسی ارتش شاهنشاهی، ریاست کمیته ملی المپیک ایران، ریاست عالیه شورای عالی ورزش نیروهای مسلح شاهنشاهی، نایب رئیس مرکز آموزش فنون هواپیمایی کشوری، ریاست شورای عالی ورزش و تفریحات سالم کارگران ایران.

۷. عبدالرضا: ریاست انجمن ملی حفظ و حمایت منابع طبیعی، ریاست مرکز مدیریت ایران.

۸. مهرداد پهلبد، شوهر شمس: وزیر مادام العمر فرهنگ و هنر.

۹. فریده دیبا، مادر فرح: رئیس هیئت امنای انجمن ملی اولیا و مربیان.

بی اعتنایی به مردم

یکی از خصلتهای اشرافیت، بی اعتنایی و تحقیر مردم و سپس انقطاع کامل از آنها است. شاه در ابتدای سلطنت گاه با یک اتومبیل بدون محافظ رفت و آمد می کرد، اما در این اواخر کاملاً از مردم برید و با هلی کوپتر آمد و شد می کرد. حتی تا حصارک، منزل اردشیر زاهدی، دامادش با هواپیمای چهارنفره جت می رفت.(۱) شاه در پاسخ اولیویه وارن گزارشگر رادیو فرانسه که از وی پرسید: «آیا بیم آن

۱- زاهدی، اردشیر؛ رازهای ناگفته (خاطرات اردشیر زاهدی)، با مقدمه و ویرایش محمود طلوعی، نشر علم، تهران ۱۳۸۱، صص ۱۲۸ و ۱۳۷.

نیست که تماس با ملت را تا انـدازه ای از دست بدهیـد؟» گفت: «مردم حالا می توانند به همان خوبی، روزی چند بار مرا روی صفحه تلویزیون ببینند.»(۱)

غرور و نخوت از پاسخ شاه فرو می ریزد، دیـدن مردم برای شاه هیچ اهمیتی نداشت، گویی این مردم هسـتند که محتاج دیدن شاه هستند.

علت بی اعتنـایی شاه به مردم را بایـد در روحیه اسـتکباری پادشاهان جسـتجو کرد. زیرا آنان پادشاهی را به وراثت می برنـد و خود را متکی به مردم نمی بیننـد. او چنان خود را از مردم بی نیاز می دیـد که گاه به صـراحت به آنان توهین می کرد. شاه در یـک کنفرانس مطبوعاتی در سال ۱۳۵۳ مردم ایران را «تنبل» خوانـد. پس از انتشار مصاحبه از اینکه به صـراحت از مردم ایران انتقاد کرده است، احساس شجاعت می کرد. او در علت این همه شجاعت به علم وزیر دربار گفت:

آدمی که متکی به آراء مردم نباشد، آزاد است.(۲)

شاه پا را از این فراتر گذاشته بود و در مورد مردم ایران می گفت:

این مردم قادر به انجام هیچ چیز نیستند، مثل گوسفندان می مانند.(۳)

شـاه معتقـد بود که اگر آثـار تمـدنی در مردم ایران دیـده می شود از برکت خانـدان پهلوی است. او می گفت: «مردم ایران از معـدود ملل عقب افتاده جهان بودنـد که حتی عادت به شـست و شوی دست و صورت خود را نداشـتند و این پدرش رضاخان بود که مردم را به شسـتن دست و صورت و نظافت شخصـی عادت داد.»(۴) و جـالب این است که رضاشاه نیز همین اعتقاد را نسبت به مردم ایران داشت. به روایت ملکه مادر، رضاشاه، مردم ایران را «مردمی که عادت به

۱- وارن، اولیویه؛ شیر و خورشید، ترجمه روح بخشیان، انتشارات امیرکبیر، تهران ۱۳۵۶، ص ۱۸۶.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۲، ص ۶۰۹.

۳- دیبا، فریده؛ دخترم فرح، ترجمه الهه رئیس فیروز، به آفرین، تهران، ص ۳۳۸.

۴- همان، ص ۳۹۲.

شستن دست و صورت نداشتند و آب دماغ خود را به آستین پیراهن می کشیدند و پاک می کردند»(۱)، توصیف می کرد.

روحیه نخوت و تحقیر مردم ایران نه تنها در رضاشاه و محمدرضا ریشه زده بود، بلکه کلیه درباریان به این بیماری مبتلا شده بودند. ملکه مادر مردم ایران را مردمی «حسود»(۲) و «مذبذب» می دانست که حتی حکومت کردن بر آنان افتخار نداشت.(۳)

فرح هم که سعی می کرد خود را تافته جدا بافته دربار نشان بدهد از این امر مستثنی نبود. به روایت علی شهبازی سرتیپ محافظ شاه، فرح مردم جنوب تهران را «کمتر از حیوان می دانست.»(۴)

شاه چنان نسبت به مردم ایران بی اعتنا بود که هیچ یک از دختران ایران را در ابتدای جوانی لایق ازدواج نمی دانست. او ابتدا با شاهزاده فوزیه مصری ازدواج کرد و سپس تصمیم گرفت با «گابریلا» دختر پادشاه برکنار شده ایتالیا ازدواج کند و در دربار نیز تمام فشار بر این بود که «اعلیحضرت زن خارجی بگیرند»، اما موضوع با مخالفت آیت الله بروجردی خاتمه یافت.(۵)

شاه حتی در بیماریهای پیش پا افتاده، مانند دندان درد از پزشکان ایرانی استفاده نمی کرد و دندانپزشک مخصوص را برایش از سوئیس می آوردند.(۶) او چنان به مردم ایران بی اعتنا بود که از مصاحبه با خبرنگاران داخلی اجتناب می کرد.

۱- پهلوی، تاج الملوک؛ خاطرات ملکه پهلوی، انتشارات به آفرین، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۳۲.

۲- همان، ص ۳۹۲.

۳- پهلوی، تاج الملوک؛ خاطرات ملکه پهلوی، انتشارات به آفرین، تهران ۱۳۸۰، ص ۳۳۲.

۴- شهبازی، علی؛ محافظ شاه (خاطرات علی شهبازی)، اهل قلم، تهران ۱۳۷۷، ص ۲۳۴.

۵- زاهدی، اردشیر؛ پیشین، صص ۱۲۴-۱۲۵.

۶- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۱۰۸.

شاه علت سقوطش را عقب افتادگی ملت ایران می دانست و «بزرگترین اشتباه» خود را سعی در پیش بردن «به زور به سوی استقلال و سلامت و فرهنگ و سطح زندگی و آسایش» «ملتی باستانی» ارزیابی کرده است.(۱)

تحقیر زیردستان

درباریان به دلیل خوی استکباری هیچ یک از کارگزاران خود را به دیده احترام نمی نگریستند. حتی وفادارترین نوکران خود را با نامگذاری و استهزاء تحقیر می کردند. علم وزیر دربار از این که شاه نخست وزیرش هویدا را سخت تحقیر می کرد، لذت می برد. او در توصیف روحیه شاه می نویسد:

همانگونه که خدا یکی است، شاه هم یکی است. هر قدر زیردستانش بیشتر تحقیر شوند او بیشتر خوشش می آید.(۲)

او حتی وزیران خود را «الاغهایی» می نامید که به «دردی» نمی خورند.(۳) شاه برای هر یک از زیردستان خود نامی تحقیرآمیز گذاشته بود و در دربار آنها را با این نام صدا می زدند. شاه، عقل منفصل خود و دوست دوران کودکی و نوکر وفادارش ژنرال حسین فردوست را «خردوست» میނامید و نوکری مانند ارتشبد نعمت الله نصیری را که به خاطر شاه دست به هر جنایتی زد، «نعمت خر گردن» صدا می زد.(۴) ملکه مادر علت انتخاب این نام را برای نصیری داشتن «گردن کلفتی مثل خر» می داند.(۵) ارتشبد عباس قره باغی، رئیس ستاد مشترک ارتش شاهنشاهی ایران با آن همه عظمت و یال و کوپال، در دربار «عباس پشکل» خوانده می شد.(۶)

۱- پهلوی، محمدرضا؛ پاسخ به تاریخ، ص ۳۹۱.

۲- علم، امیراسدالله؛ ج ۲، ص ۵۲۶.

۳- همان، ص ۶۵۷.

۴- دیبا، فریده؛ ص ۲۷۲.

۵- تاج الملوک، پیشین، ص ۳۸۷.

۶- همان، ص ۳۸۴.

این روحیه حتی در نزدیکـان دربـار تـأثیر کرده بود و به ادارات دولتی نیز سـرایت کرده بود. اردشـیر زاهـدی داماد شاه و وزیر امور خـارجه برای هر معـاونی نـامی را انتخـاب کرده بود. زاهـدی در هنگـام کار هرگاه می گفت: «بی شـرف یا حرام زاده به اتاقش بیاید، همه فوراً درک می کنند منظور او چه کسانی هستند.»(۱)

روش دیگری که شاه از تحقیر دیگران لذت می برد، دلقکسازی

بود. شـاه از محمود حـاجبی رئیس فدراسـیون تنیس روی میز و پـای ثابت شاه در قمار می خواست که «صـدای خر در بیاورد. حاجبی با استادی تمام عرعر می کرد و حاضرین از خنده روده بر می شدند.»

استهزاء شخصـیتهای درجـه اول کشـور در دربـار امر رایجی بـود. قلی ناصـری دلقـک معروف دربـار کـه بـه کریـم شیره ای اعلیحضـرت معروف بود با ادای هویدا وی را سـخت تحقیر می کرد. به گزارش فریده دیبا در یک مهمانی که در کاخ شـمس برگزار شده بود، قلی ناصـری با «تقلید صدا و حرکات هویدا سـنگ تمام گذاشت و به خصوص حرفهایی را زد و اداهای زنانه ای را درآورد که مخنث بودن هویـدا را نشـان می داد. شـاه و میهمانان فوق العاده شاد شدنـد و خیلی زیاد خندیدنـد... هویـدا رنگش سفید شده بود و بیچاره مثل کسی که برق او را گرفته باشد خشک و بی حرکت در جایش میخکوب شده بود.»(۲)

چاپلوسی و تملق

نمـاد دیگر اشـرافیت درباری، تشـکیل حلقه ای از چاپلوسان حرفه ای به دور اعلیحضـرت، علیاحضـرت و والاحضـرتها بود. در رژیم پهلوی درباریان هیـچ انتقادی را بر نمی تابیدنـد، از مدیحه سـرایی و تملق لذت می بردند و از تملق دیگری حسادت می ورزیدند و چاپلوسان نیز برای رسیدن یا ماندن در قدرت، زبان به هر تملقی می گشودند.

ص:۳۰۱

۱- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۵۷.

۲- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۷۲.

به گفته فریده دیبا: «محمدرضا خیلی لذت می برد که گروهی از فرماندهان عالیرتبه ارتش با آن لباسهای پر زرق و برق جلو او صف می کشیدند و به ترتیب دست او را می بوسیدند». گاهی «در مراسم رسمی یا میهمانیها... افسران عالیرتبه ارتش دست و یا حتی کفش محمدرضا را می بوسیدند.»(۱) شاه چنان به دست بوسی معتاد شده بود که خودش «دستش را دراز می کرد» تا اطرافیان ببوسند.(۲)

بوسیدن پای شاه بعد از جشنهای ۲۵۰۰ ساله در دربار به اوج رسیده بود، عبدالعظیم ولیان استاندار خراسان و نایب التولیه هرگاه به حضور شاه می رسید روی زمین می افتاد و پای شاه را می بوسید.

بعد از انتصاب اردشیر زاهدی به وزارت امور خارجه، همه معاونین و سفرا را مجبور کرده بود تا هنگام «شرفیابی» در مقابل شاه زانو بزنند. زانو زدن وزیر و به خاک افتادن وی در برابر شاه موجب اعتراض یک خبرنگار فرانسوی به علم شد. علم اعتراض خبرنگار را به اطلاع شاه رساند و شاه پاسخ داد: «حق بود به او می گفتی که اردشیر رعایت سنتهای ملی مملکت را می کند.»

سفرا موظف بودند در گزارشهایشان به شاه، جمله «پای مبارک را می بوسم» بنویسند. پرویز راجی از این که امیر خسرو افشار، آخرین وزیر امور خارجه ایران دوران شاه به جای کلمه «پای مبارک» را می بوسم، نوشته بود «دست مبارک را می بوسم» اظهار شگفتی می کند.(۳) هرمز قریب یکی از مدیر کلهای وزارت دربار در نامه می نوشت:

مراتب پرستش چاکرانه مرا به خاک پای مبارک بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه تقدیم [می کنم.] پای مبارک علیاحضرت ملکه و والاحضرت شاهدخت شهناز را با کمال احترام می بوسم.(۴)

ص:۳۰۲

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۳۱۱.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۱۱۹؛ و، راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۲۱.

۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۲۲.

۴- راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۳۵۱.

گاهی وقتها چاپلوسی چنان شدت می گرفت که هر کدام از اطرافیان سعی می کردند از رقیب سبقت بگیرند. علم وزیر دربار به یکی از این جلسات اشاره می کند و می نویسد: «ناهار را دسته جمعی در حضور شاه خوردیم و هر یک سعی کردیم گوی چاپلوسی و تملق گویی به او را از دیگری برباییم.»(۱) گاه این تملق گویی به جایی می رسید که حالت انزجار دست می داد. پرویز راجی سفیر شاه در انگلیس اعتراف می کند که «واقعاً هم خودم از این همه تملق و چاپلوسی که موقع شرفیابی به حضور شاه نشان دادم، حالت انزجار داشتم.»(۲) بعضی اوقات تملق بیش از حد مورد اعتراض نزدیکان چاپلوسان قرار می گرفت. در یکی از میهمانیهای ملکه مادر، علم چنان چاپلوسی کرد که مورد اعتراض همسرش قرار گرفت و به او «تذکر داد که امشب بیش از حد معمول نسبت به شاه تملق»

گفتی.(۳)

چاپلوسی در دربار چنان فرهنگ شده بود که گاه از شخص شاه می گذشت و نسبت به نزدیکان شاه، ملکه، ملکه مادر، بچه ها و حتی سگ شاه هم می رسید. هویدا به عنوان شخصیت دوم کشور گاه خم می شد و دست بچه های شاه را می بوسید. او دست علیرضا، فرزند شاه را که بیش از ۴ سال نداشت می بوسید.(۴) فرح از این که می دید اطرافیان شاه مجبورند حتی نسبت به سگ شاه چاپلوسی کنند، احساس حسادت می کرد.(۵)

رکوع و سجده در مقابل شاه چنان غیرطبیعی بود که هر تازه وارد را به تعجب می انداخت. مارگارت لاینگ، روزنامه نگار انگلیسی که برای نوشتن زندگینامه شاه اجازه ملاقات و حضور در دربار را پیدا کرده بود، تعجب خود را از این صحنه پنهان نمی کند:

ص:۳۰۳

۱- پهلوی ها (خاندان پهلوی به روایت اسناد)، ج ۳، به کوشش فرهاد رستمی، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، ۱۳۸۲، تهران، ص ۴۶۵.

۲- راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۲۱.

۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۱۷۲.

۴- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۴۵.

۵- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۸۳.

ناگهان یک اتاق پر از اشخاص مختلف به تعظیم افتادند به طوری که نصف بدن آنها به موازات کف اطاق درآمد.(۱)

مسابقه در چاپلوسی گاهی حس حسادت درباریان را برمی انگیخت، خصوصاً شاه از دست بوسی غیر از خودش رشک می برد. به روایت ثریا،

شاه: «وقتی می بیند که این یا آن وزیر، توجه بیشتری به من نشان می دهد دچار بدبینی و حسادت می گردد، در حالی که خود نیز می داند که آنها فقط برای تحکیم مقام و موقعیتشان در برابر من تملق و چاپلوسی می کنند.»(۲)

فرهنگ چاپلوسی حلقه ای از تملق گویانی را تربیت میکند

که تنها مطالبی را طرح کنند که مورد پسند دربار باشد، نه واقعیتها را. در نتیجه، درباری به وجود آمد که از حال رعیت بی خبر بود و دل خوش به گزارشات اطرافیان و بله قربان گویان. به گزارش علم، شاه نیز میگفت: «عجیب است، تمام وزرای من هر حرفی که به آنها می زنم، می گویند از صمیم قلب معتقدند که عین حقیقت است.» علم که خود گوی چاپلوسی را از دیگران ربوده بود، در دل گفت: «تمام وزرای او جز یک مشت بادمجان دور قاب چین چیز دیگری نیستند.»(۳)

چاپلوسی و تملق دربار، محمدرضا پهلوی را به مالیخولیای عقل کلی مبتلا کرده بود و «متملقان آن قدر او را عقل کل و تافته جدا بافته و خدایگان نامیده بودند که کم کم خود نیز به این باور رسیده بود که دارای رسالت ویژه ای از سوی قدرت های ناشناخته است.»(۴)

فساد جنسی دربار

ص:۳۰۴

۱- لاینگ، مارگارت؛ مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۴۹.

۲- اسفندیاری، ثریا؛ کاخ تنهایی، ترجمه نادعلی همدانی، ناشر مترجم، تهران، ۱۳۷۰، ص ۱۹۳.

۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۳۳۷.

۴- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۳۳.

فسـاد جنسـی یـک بیمـاری عمومی است که دامن بیشـتر پادشاهـان مسـتبد را آلوده کرده است. داسـتانهای هزار و یـک شب، حرمسـراهای قاجـار و عشـقهای بیمـار گونه پادشاهـان ایران همه نشان از فساد دربار و حساسیت بیرون از دربار دارد. اما دربار محمـدرضا پهلوی از دو جهت با سـلف خود متفاوت بود. محمـدرضا برای کاسـتن از قبح زن بارگی رعایت احکام شـرعی را نمی کرد و فساد مختص به مردان دربار نبود. خواهران، دختران و زن او نیز از این قاعده مستثنی نبودند.

شـاه: شـاه در فسـاد جنسـی بی مبالاـتی را به اوج رسانـده بود. دربار او دائم محل رفت و آمـد فواحش خارجی و معشوقه های داخلی بـود. او از دوران جـوانی تـا انـدکی پیش از مرگ دسـت از زن بـارگی برنـداشت. حـتی لحظـاتی کـه ملـت ایران برای سرنگونی او در سرتاسـر کشور بسـیج شـده بودنـد و در خیابانها صـدای رگبار و مرگ بر شاه در هم پیچیـده بود او در بارگاه خویش بی اعتنا به واقعیتهای بیرونی به عشقبازی مشغول بود.

شاید رفتار جنون آمیز جنسی محمدرضا بی تأثیر از مادرش نبود، زیرا مادرش به او سفارش می کرد: «از قدیم و ندیم گفته اند به هر چمن که رسیدی گلی بچین و برو!»(۱)

شـاه و دلاـل محبت او، علم در رابطه بـا اخلاـق جنسـی به این اعتقاد رسـیده بودنـد که مردان بزرگ احتیاج به یک سـرگرمی دارند و مسئله جنسی بهترین سرگرمی است. به گزارش علم یک روز شاه و علم «درباره دوستان مؤنث، گپ» می زدند. شاه از پیر شدن معشوقه ها صـحبت می کرد و افزود «با وجود همه اینها اگر این سرگرمی ها را هم نداشتیم به کلی داغان می شدیم.» علم نیز که در فساد جنسـی دست کمی از شاه نـداشت در تأییـد شاه گفت: «همه مردانی که مسـئولیتهای خطیر به عهـده دارند نیاز به نوعی سرگرمی دارند و به عقیده من مصاحبت جنس لطیف تنها چاره کارساز است.»(۲)

۱- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۶۴.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۲، ص ۶۸۳.

مسئله مهمی که بر فساد جنسی شاه دامن می زد، فساد اخلاقی خواهرانش اشرف و شمس بود. اشرف و شمس که از نقطه ضعف شاه آگاه بودند، «دختران زیبا را به او معرفی می کردند.» و «دختران جوان را به دام» می انداختند و برای محمدرضا به کاخ می آوردند.(۱)

گرچه شخصیتهای پیرامونی محمدرضا شاه، پدر، مادر، خواهران، وزیر دربار و دوستان او نقش بسزایی در زمینه سازی فساد جنسی شاه داشته اند؛ اما عامل اصلی، شخصیت خود شاه بود. برای روشن شدن عوامل و ابعاد موضوع مروری بر فساد جنسی محمدرضا شاه بی مناسبت نیست.

محمدرضا در اوایل جوانی که برای تحصیل به مدرسه له روزه سوئیس رفته بود، عاشق یکی از مستخدمه های مدرسه شد و پس از برقراری ارتباط، دخترک را حامله کرد. محمدرضا با کمک فردوست با پرداخت پول از آن دخترک

خواستند تا سقط جنین کند و مدرسه را ترک نماید.(۲)

رضاشاه پس از بازگشت محمدرضا از سوئیس به ملکه مادر سفارش کرد که برای جلوگیری از رابطه محمدرضا با زنان ناباب، یک خانمی برای او به دربار بیاورند. درباریان برادرزاده ساعد مراغه ای را که زن مطلقه ای به نام فیروزه بود با پرداخت ماهیانه سیصد تومان به دربار آوردند و تا ازدواج محمدرضا و فوزیه با او بود.(۳)

شاه پس از ازدواج با فوزیه همچنان به روابط نامشروع خود ادامه می داد و همین امر موجب شد تا «ملکه فوزیه از ماجراهای عاشقانه او خشمگین» شود.(۴) شاه با حضور فوزیه، عاشق دختری به نام «دیوسالار» شد، او که هنوز به تشریفات اسکورت مبتلا نشده بود، با یک دستگاه اتومبیل به منزل دخترک

ص:۳۰۶

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۶۷.

۲- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، ج ۱، اطلاعات، ۱۳۷۰، تهران.

۳- همان.

۴- زونیس، ماروین؛ همان، ص ۱۱۹.

می رفت. با شیطنت ارنست پرون موضوع به اطلاع فوزیه رسید. پرون فوزیه را سر قرار برد و وقتی محمدرضا از خانه دیوسالار بیرون آمد، او را مشاهده کرد. فوزیه نیز به تلافی خیانت شاه با تقی امامی دوست شد و اختلافات شاه و فوزیه از آن پس شدت گرفت و سرانجام منجر به طلاق گردید.(۱)

پس از طلاق فوزیه، شاه مجدداً به «زندگی پرعیش و نوش شبها در کلوپ های دانس ... ادامه داد. شایعات زیادی درباره اسم خانمهایی بود که در این رفت و آمدها با اعلیحضرت دیده می شدند.»(۲)

شاه در این دوره از زندگی اش «حتی آپارتمانهایی در تهران دست و پا کرد تا بتواند با زنان جوان خلوت کند.»(۳)

معروفترین معشوقه شاه در این دوره، پروین غفاری بود. پروین غفاری، «۱۶–۱۷ ساله، مو بور، زیبا و بلندقد»، دختر میرزا حسین غفاری همدانی یکی از کارمندان مجلس شورای ملی بود. فردوست یک روز در باشگاه افسران با وی و مادرش آشنا شد و چون سلیقه شاه را می دانست او را به شاه معرفی کرد. سرانجام با دلالی فردوست، ترتیب ملاقات وی با شاه در سرخ حصار داده شد.(۴)

پروین غفاری کم کم به دربار راه یافت و در حال و هوای ملکه شدن، از شاه حامله شد. اما شاه وی را مجبور کرد تا توسط پروفسور عدل دوست شاه سقط جنین کند. شاه پس از بهبودی پروین، خانه ای در خیابان کاخ نزدیک کاخ مرمر برای وی خریداری کرد تا به وی نزدیکتر باشد. سرانجام پس از مدتی پروین از چشم شاه افتاد و از دربار رانده شد. پروین غفاری پس از پیروزی انقلاب اسلامی خاطرات خود را در کتابی به نام «تا سیاهی...» منتشر کرد.(۵) پروین غفاری

ص:۳۰۷

۱– فردوست، حسین؛ پیشین، صص ۱۹۷– ۱۹۴.

۲– لاینگ، مارگارت؛ پیشین، ص ۱۳۳.

۳– زونیس، ماروین؛ پیشین، ص ۲۴.

۴– فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۰۶.

۵– این کتاب به نام «ناسیاهی ... در دام شاه» توسط مرکز ترجمه و نشر کتاب در سال ۱۳۷۶ منتشر شد. ضمناً مرکز اسناد انقلاب اسلامی نیز خاطرات وی را به صورتی تصویری ضبط کرده است.

در این کتاب نشان می دهد که شاه چقدر موجود جلفی بوده، تا آنجا که خود به تنهایی در خیابانها به دنبال شکار دختران می افتاده است.(۱)

شاه جلافت را به حدی رسانده که چند بار از دیوار خانه پروین بالا رفته است.(۲) او دوره بعد از طلاق فوزیه را چنین ترسیم می کند: «در تهران آن روزگار شایع بود که برای شبهای تنهایی او دخترانی زیبا را شکار کرده و به دربار می برند. حتی نام دختری ایتالیایی به نام "فرانچیسکا" در لیست معشوقه های شاه بود.»(۳)

غفاری در این کتاب یکی «از خصوصیات بارز شاه را زن بارگی» او می داند که «دست از هرزگی بر نمی داشت و در تمام بزمهای شبانه با دریدگی به زنان و دختران چشم می دوخت و به بهانه های مختلف سعی می کرد با آنها تنها باشد و یا آنان را به رقص دعوت کند.»(۴)

شاه با تداوم حکومت پهلویها و لزوم داشتن ولیعهد ناچار شد در سال ۱۳۲۹ با ثریا ازدواج کند. اما این ازدواج پس از هفت سال ثمری برای دودمان پهلوی نداشت و ثریا نیز از دربار رانده و مطلقه شد. پس از جدایی شاه از ثریا، زندگی عشقی شاه رونق گرفت و به قول ویلیام شوکراس، شاه «یک بار دیگر الواطی هایش را از سر گرفت. بعدها سیا در یکی از گزارشهایش درباره شاه متذکر شد که سلیقه او جنبه جهانی دارد و همه نژادها را دوست دارد.»(۵) شاید گزارش سازمان سیا زیاده روی باشد. هیچ گزارشی از این که شاه به دختران چینی یا آفریقایی علاقه داشته باشد نرسیده است و به گفته ملکه مادر «محمدرضا در برابر دختران موطلایی تسلیم محض بود. یک بار که در جوانی با هواپیمای آلمانی مسافرت می کرد عاشق میهمانداران موطلایی هواپیمایی لوفت هانزا شده

ص:۳۰۸

۱- غفاری، پروین؛ ناسیاهی؛ ص ۲۰.

۲- همان، ص ۶۶.

۳- همان، ص ۱۰.

۴- همان، ص ۶۲.

۵- شوکراس، ویلیام؛ آخرین سفر شاه (سرنوشت یک متحد آمریکا)، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، ۱۳۷۱، تهران، ص ۹۸.

بود... همین مسئله مدتها موجب بدبختی محمدرضا شده بود و پولهای زیادی را صرف میهمانداران لوفت هانزا می کرد و یک قسمت از دربار مسئول دعوت و پذیرایی از میهمانداران بود.»(۱) برادر و خواهر شاه هم که این موضوع را فهمیده بودند، در ترتیب ضیافت میهمانان هواپیمایی برای شاه فعالیت می کردند. «رفیقه های یک شبه و چند شبه فراوانی داشت که معرف آنها اشرف خواهرش و عبدالرضا برادرش بودند. اینها بیشتر از رده میهمانان خارجی هواپیماییها بودند.» شاه در این دوره علاوه بر مراوده با میهمانداران موطلایی اروپایی به عشق دختران آمریکایی نیز مبتلا شده بود. «در مسافرتهایش به آمریکا هم زنهای متعددی را می دید که دولو به او معرفی می کرد.»(۲) شاه کم کم عاشق ستاره های سینمایی و ملکه های زیبایی می شد و با هزینه های سرسام آور به مراد می رسید. ارتشبد فردوست که خود یکی از دلالان فساد محمدرضا بود، می گوید: در مسافرت شاه به نیویورک «من دو نفر را به محمدرضا معرفی کردم، یکی گریس کلی بود که در آن زمان آرتیست تئاتر بود و دو بار با او ملاقات [کرد] و محمدرضا به وی یک سری جواهر به ارزش حدود یک میلیون دلار داد. این زن بعداً همسر پرنس موناکو شد... نفر دوم یک دختر آمریکایی ۱۹ ساله بود که ملکه زیبایی جهان بود... چند بار با محمدرضا ملاقات کرد و به او نیز یک سری جواهر داد که حدود یک میلیون دلار ارزش داشت.»(۳)

معروف ترین معشوقه های شاه در این دوره گیتی خطیر بود که در آستانه ازدواج با فرح «حدود یک میلیون تومان پول نقد و همین حدود جواهر به او داده شد و راهی رم شد.»(۴)

باز شاه در سال ۱۳۳۸ برای به دنیا آوردن ولیعهد با فرح ازدواج کرد. با این که سن شاه در این دوره رو به کهولت می رفت، اما در فساد هر روز بدتر از گذشته می شد. در همین دوره بود که افراط محمدرضا در زن بارگی موجب

۱- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۶۴.

۲- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۰۹.

۳- همان.

۴- همان.

تیرگی روابط شاه و فرح شد. شاه و دربار بدون توجه به موقعیت ملت و مملکت جلافت را به حدی رسانده بودند که با مؤسسات فساد جنسی اروپا رابطه برقرار کردند. یکی از این مؤسسات، مؤسسه مادام کلود، «یکی از موفق ترین و معتبرترین شبکه های دختران تلفنی پاریس» بود. این مؤسسه بود که دختری به نام «آنژ» را به شاه معرفی کرد. او با هواپیما به ایران آمد و مورد استقبال یکی از کارمندان وزارت خارجه قرار گرفت و در هتل هیلتون در یک سوئیت ساکن شد. سه روز آداب حضور نزد شاه را به وی آموختند، «وقتی شاه آنژ را دید، به قدری از او خوشش آمد که او را در تهران نگه داشتند». اما او از زندگی در تهران خوشش نیامد، بعد از شش ماه هنگامی که قصد بازگشت را نمود به او اخطار کردند که «تو نمی توانی از اینجا بروی، اعلیحضرت از تو خوشش می آید». ولی

سرانجام او موفق شد ایران را ترک گوید.(۱)

مراوده شاه و دربار با این مؤسسه ادامه داشت، این مؤسسه «برای شاه و مقامات دربار صدها دختر به تهران می آورد، همه اینها عادی می نمود و بخشی از سبک زندگی پهلویها به شمار می رفت». ولی ناگهان در ایران یک خبر عشقی از شاه منتشر شد و سپس کاخ شاه را نیز متشنج کرد. «در اوائل سالهای ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) در دربار و بازار زمزمه هایی رواج یافت حاکی از اینکه شاه عاشق شده است. آن هم نه عاشق یک دختر اروپایی، بلکه یک دختر نوزده ساله ایرانی با موهایی که به رنگ طلا بود. می گفتند نامش گیلدا است.»(۲)

داستان گیلدا پرحادثه ترین داستانهای هزار و یک شب دربار پهلوی بود. شاه بی مهابا او را به کاخ آورد و رسماً جزء دربار شد. فرح از گستاخی شاه سخت به تنگ آمد و دعوا و درگیری را آغاز کرد. گیلدا دختر سرلشکر آزاد یکی از افسران نیروی هوایی اصفهان بود، در سفری که شاه به اصفهان رفت سخت شیفته او شد و او را با خود به تهران آورد. مادر محمدرضا، داستان گیلدا را چنین تشریح

۱- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۴۴۴.

۲- همان، ص ۱۱۲.

می کند: در سال ۱۳۵۱ سرلشکر آزاد برای اینکه «خودش را به محمدرضا نزدیک کند»، از دخترش استفاده کرد، او را هنگام سفر محمدرضا به اصفهان با خود آورد و در هواپیما کنار محمدرضا نشاند و محمدرضا را خام خودش کرد. محمدرضا چنان شیفته او شد که «نمی توانست در برابر خواهشهای او نه بگوید»، شاه نام او را به خاطر موهای طلائیش، طلا گذاشت. کم کم حس رقابت فرح برانگیخته شد و بحث طلاق پیش کشیده شد. ملکه مادر از این که فرح نسبت به این دختر حساسیت نشان می داد، تعجب می کند و می گوید: «فرح خودش را روشنفکر می دانست. محمدرضا در مجالس با زنهای این و آن و دخترهای این و آن می رقصید و آنها را در آغوش می گرفت و می بوسید و فرح می دانست که محمدرضا... علاوه بر او با زنان دیگری هم رفت و آمد دارد، اما او نسبت به این دختر فوق العاده حساس شده بود.»

ملکه مادر علت حساسیت بیش از حد فرح را این می داند که «این دختر فوق العاده قشنگ بود». خصوصاً این که محمدرضا به زیبایی ذاتی این دختر اکتفا نکرده بود و او را نزد پروفسور تسه فرانسوی، دکتر خانوادگی دربار در امور زیبایی فرستاده بود و با چند عمل جراحی «خیلی دیدنی شده بود.»(۱) سرانجام فرح بی تاب شد و وقتی «در سعدآباد چشمش به طلا افتاد. جلو رفت و کشیده محکمی به گوش طلا زد.»(۲)

مادر فرح، فریده دیبا در بزرگواری و گذشت دخترش فرح می نویسد:

بی تفاوتی فرح نسبت به کام جوییهای محمدرضا باعث شد که شاه جسارت را از حد بگذراند و دست دختر یکی از افسران نیروهای هوایی را بگیرد و به عنوان معشوقه خود به کاخ بیاورد... محمدرضا در داخل کاخ جایگاهی را به او اختصاص داده بود. فرح با آنکه می کوشید نسبت به این مسائل بی تفاوت باشد، اما یک بار کشیده ای محکم به گوش این دختر زد.(۳)

۱- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، صص ۳۶۸- ۳۶۲.

۲- همان، ص ۳۶۷.

۳- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۵۴.

بلندپروازیهای خانواده گیلدا حتی حساسیت شاه را هم برانگیخت. به گزارش علم، یک روز صبح «شاه خیلی بدخلق بود.» شاه علت بدخلقی خود را مصاحبه خانواده گیلدا با یک روزنامه ترک دانست که گفته اند: «با این که شایعات ازدواج [دخترشان با شاه] بی اساس است، اما بدون شک دخترشان معشوقه شاه است.»(۱)

اختلافات شاه و شهبانو، شاه را به این نتیجه رساند که فرح را طلاق بدهد. ملکه مادر با او وارد بحث شد، ولی شاه اعلام کرد: «چه عیب دارد؟ او را طلاق می گویم. طلاق در میان مردم ایران یک امر مقبول است و خیلی مردها زنشان را طلاق می گویند»؛(۲) اما ملکه مادر طلاق را به صلاح ندانست و با پادرمیانی وی شاه و ملکه «توافق کردند که به خاطر مصالح مملکت از هم طلاق نگیرند؛ ولی من بعد با هم کاری نداشته باشند و فقط دوست باشند و سپس، محمدرضا با این تصمیم آزادی خودش را به دست آورد و فرح هم کار خودش را می کرد.»(۳)

سرانجام گیلدا نیز دل شاه را زد و تصمیم گرفت او را به تیمسار خاتم فرمانده نیروهای هوایی واگذار نماید.(۴) شاه عاشق پیشه ای بود که هر لحظه دل به دامن کسی می بست و بیت المال را بی هیچ دغدغه ای هزینه وصلش می کرد. شاه مدتی عاشق «سوفیا لورن»، ستاره معروف سینمای ایتالیایی شده بود و دستور داده بود تا فرح گونه های خود را به شکل او جراحی کند. شاه برای رسیدن به وصال سوفیا لورن او و همسرش را به ایران فراخواند، ولی تنها همسرش، کارلو پونتی به ایران آمد و در ضیافت کاخ شاه شرکت کرد.(۵)

علی شهبازی یکی از نیروهای گارد شاهنشاهی و سرتیم محافظ شاه، کسی که تا پایان عمر، درخارج از کشور، مغرب، پاناما، آمریکا و مصر او را ترک نکرد، در خاطرات خود، پرده از شبکه ای بر می دارد که برای فساد و زن بارگی شاه فعالیت می کردند. او معتقد است از وقتی که علم وزیر شد، در وزارت دربار

۱- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۵۰۵.

۲- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۶۳.

۳- همان، ص ۳۶۴.

۴- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۸۵؛ و، علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۴۹۴.

۵- دیبا، فریده؛ پیشین؛ ص ۹۸.

«تشکیلاتی ویژه برای سرگرمی شاه درست کرده بود که اعضای آن سازمان عبارت بودند از خود علم، افسانه رام، سیروس پرتوی، امیرمتقی، ابوالفتح آتابای، کامبیز آتابای، هرمز قریب، سلیمانی، سرهنگ جهان بینی، عباس حاج فرجی، حسین حاج فرجی، ابوالفتح محوی، خانم آراسته و سرهنگ اویسی، تعدادی خارجی هم با آنها همکاری داشتند. این تشکیلات یک بودجه سرسام آور داشت.» او درمورد وظیفه این تشکیلات می گوید: «کارشان این بود که خانم های شوهردار و دختران بخت برگشته و یا همسران و دختران کسانی را که می خواستند مقامی بگیرند، برای شاه بیاورند.»

وی که همیشه همراه شاه بوده است در مورد محلهای فساد شاه می نویسد:

این برنامه گاهی در کاخ شهوند انجام می شد که مسئول آن ابوالفتح آتابای بود... هر وقت حسین دانشور برای شاه خانم می آورد در منزل اردشیر زاهدی برنامه انجام می شد، موقعی که امیرمتقی از دانشگاه شیراز خانم می فرستاد در منزل علم ملاقات صورت می گرفت... تابستان که شاه به نوشهر می رفت برنامه دست امیرقاسمی بود که از دختران ساواک به کاخ رامسر می آورد...ابتدا کامبیز آتابای یک نفر را به کاخ شهوند می آورد و کار که تمام می شد. جهان بینی به عرض می رساند: قربان آقای سلیمانی با مهمان در منزل آقای ابوالفتح محوی منتظر است... دو ساعت بعد جهان بینی جلوی در ورودی به عرض می رساند: قربان حسین دانشور با مهمان در حصارک منتظر تشریف فرمایی شما هستند...

آقای شهبازی می نویسد فساد شاه در این اواخر به حدی رسیده بود که «شاه حتی وقتی که به زیارت امام رضا(ع) می رفت قبلاً علم منشی اش که افسانه رام بود را با یکی دو خانم از تهران به آنجا می فرستاد.»

با اینهمه، شهبازی در دفاع از شاه می گوید: «خلاصه علم برای شاه برنامهای درست کرده بود که شاه تا شانه هایش در لجن فرو رفته بود و راه برگشت هم نداشت.» او در مورد افراط علم می نویسد که «گاهی اتفاق می افتاد که علم شاه را در یک روز با سه تا چهار زن رو به رو می کرد.»(۱)

۱- شهبازی، علی؛ پیشین، صص ۸۵-۸۰.

محافظ شاه داستانی را از عیاشی شاه و علم در جزیره کیش نقل می کند، که نشانگر اوج بی مبالاتی آنهاست. او می نویسد:

بـا یک فرونـد هواپیما در معیت شاه و علم به جزیره کیش رفتیم. علم در فرودگاه گفت حفاظت لازم نیست، شاه را برداشت و برد. افسـر نیروی هوایی مسـئول حفـاظت در کیش به شـدت از جـان شاه می ترسـید و خودخوری می کرد، چنـد لحظه بعـد با عصـبانیت آمـد و گفت شاه با سه خانم لخت کنار ساحل قـدم می زنند. «هر چهار نفر لخت هسـتند و کارهایی انجام می دهند که واقعاً من ناراحت شدم»

شهبازی در توجیه آن افسر گفت: «شاه هم آدم است، تفریح می خواهد!» افسر با ناراحتی جواب داد: «این تفریح نیست.»(۱)

علم در جای جای خاطرات خود به عیاشـیهای شاه و خود اشاره می کنـد. او نشان می دهـد که حتی از آوردن دختران ساده به کـاخ نیز خودداری نمی کردنـد. علم دختری را برای شـاه به کـاخ آورد که خودش می گویـد: «دخترک یـا خل وضع است یا درست حسابی مایه دردسـر است.» او در مورد سادگی این دختر به شاه می گوید: «آن قدر ساده است که علناً مرا به جای شاه گرفت، تعظیم غرایی کرد و بعد هم خودش را انداخت توی بغل من... نمی دانستم با چه زبانی به او بگویم من شاه نیستم.»(۲)

علم در جای دیگر از خاطراتش داستانی را نقل می کند که اوایل سال ۵۵ دوست دختر سوئدی شاه در اثر خوردن چغاله بادام دل درد گرفته بود و اشتباهاً دکتر را برای دوست دختر فرانسوی علم برده اند.(۳)

شـاه نه تنهـا در ایران بی مهابـا و بی اعتنا به ارزشـهای ملت ایران دست به فساد میزد، بلکه بی هیـچ توجهی به شأن یک پادشاه درخارج از کشور نیز از هیچ تظاهری به فساد کوتاهی نمی کرد.

۱- همان، ص ۲۸۷.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، صص ۶۲۸-۶۲۷.

۳- همان، ص ۷۶۸.

شاه در یکی از سفرهای خود به ونیز از فرماندار شهر تقاضای زن می کند. فرماندار پاسخ می دهد: «این کار مربوط به رئیس پلیس است.» وقتی این داستان به آندره ئوتی نخست وزیر ایتالیا رسید از بی شخصیتی شاه تعجب کرد و گفت: «این تقاضا را عاری از نشانه نجیب زادگی» می دانم.(۱)

مسئله زن بارگی شاه را در خارج از کشور همه طرفداران شاه روایت کرده اند. علی شهبازی محافظ شاه می نویسد علم برای عیاشی شاه در خارج از کشور نیز تشکیلاتی درست کرده بود و «عده ای مأموریت داشتند که در خارج از کشور هنگام مسافرت برای او قبلاً همه چیز را آماده کنند؛ البته اکثراً در مسافرتها اردشیر زاهدی و حسین دانشور و سرهنگ جهانبینی و مصطفی نامدار سفیر شاه در اطریش عهده دار آوردن خانمهای متعدد بودند. از همه فعال تر محمود خوانساری بود که دختران دانشجوی ایرانی را می آورد.»(۲)

پرویز راجی سفیر شاهنشاه در انگلیس داستان خلوت کردن شاه و خانم «مورین» در تالار پذیرایی سفارت ایران در انگلیس را آورده است.(۳) شاه دیوانه عیاشی بود، او نه مانند یک پادشاه با وقار، بلکه مانند یک لات هرزه به دوره گردی در خارج از کشور می پرداخت. فریدون هویدا سفیر شاه در سازمان ملل که در یکی از مسافرتهایش به همراه شاه در پاریس بوده، می نویسد:

«شاه یکی دو روز عصرها که وقت آزاد داشت به چند کاباره شبانه سر زد و مدتی را در مصاحبت دختران معرفی شده از سوی دوستان خود گذراند که به آنها هدایایی گرانقیمت نیز داد. چند ماه بعد در یک مجلس میهمانی به یکی از همان دخترهایی که مدتی را با شاه سرکرده بود برخوردم و او با افتخار فراوان انگشتر الماسی را که از شاه هدیه گرفته بود به من نشان داد.»(۴)

عیاشیهای شاه در سن موریس سوئیس، پایتخت زمستانی شاه داستان دیگری است که خود نیاز به کتابی جداگانه دارد. خانم مینو صمیمی کارمند سفارت ایران

۱- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۴۴۴.

۲- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۸۲.

۳- راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۲۰۰.

۴- هویدا، فریدون؛ سقوط شاه، ص ۱۲۶.

در سوئیس در خاطرات خود پرده از فساد شاه بر می دارد و می نویسد: «شاه در مسافرتش به سوئیس از همان فرودگاه از فرح جدا می شد و به دنبال عیاشی خود می رفت. در یکی از این مسافرتها شاه «از فرودگاه مستقیماً عازم محل اقامت یکی از ستارگان معروف شد و تمام ساعات بعداز ظهر را در جوار او گذراند.»

وی این ستاره سینما را «بریژیت باردو» می داند. وی معتقد است، فرح نیز از مقصد شاه آگاه بود. سفیر ایران در سوئیس چون تازه کار بوده است، اطاق دو نفره ای را برای شاه و ملکه تدارک دیده بود، اما شاه به وی متذکر می شود که شاه و ملکه در یک اطاق نمی خوابند. این موضوع برای خانم صمیمی معما شده بود تا سرانجام «عیاشی های شاه» و «زن بارگی» وی به او فهماند که «چرا شاه پیوسته اصرار داشت در اتاق خوابی جدا از همسرش به سر برد.»(۱)

عیاشیهای شاه در یک محیط سربسته انجام نمی شد؛ به همین جهت در بین مردم ایران زبان به زبان می چرخید و نفرت در دلها ایجاد می کرد. روزنامه های اروپایی با همه حمایتی که از شاه به عمل می آوردند، عیاشیهای شاه را نادیده نمی گرفتند و «مطالب متعددی اغلب در مطبوعات اروپایی راجع به عیاشیهای شاه منتشر می شد که خود مؤیدی بود بر زن بارگی شاه.»(۲) یکی از نویسندگان فرانسوی به نام «ژرا دو ویلیه» در کتاب خود فصل بلندی را به شرح ماجراهای عشقی شاه اختصاص داده است. وی از معشوقه هایی به نام «دخی» و دختر زیبایی از خانواده ای اشرافی به نام «منیژه» و دختری ۱۹ ساله و تحصیل کرده در انگلیس به نام صفیه، دختر ۱۸ ساله ای به نام لیلی فلاح و هنرپیشه آلمانی به نام «الگار آندرسون» و «ماریا گابریلا» دختر پادشاه برکنار شده ایتالیا نام می برد.(۳) شاه تا مرز ازدواج با گابریلا هم رسید، ولی به دلیل مسیحی بودن وی با مخالفت آیت الله بروجردی رو به رو شد.

۱- صمیمی، مینو؛ پیشین، صص ۷۹ و ۱۰۴ و ۱۰۹ و ۱۱۰.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، ۱۱۰.

۳- طلوعی، محمود؛ پدر و پسر، نشر علم، ۱۳۷۲، تهران، ص ۶۹۷.

شاه چنان بی دغدغه از مشکلات مردم و سقوط خود به عیاشی مشغول بود که حتی در آخرین ماه های حکومتش دست از فساد جنسی بر نمی داشت. در سال ۱۳۵۶، سپیده زن دوّلو قاجار که عضوی از شبکه فساد شاه بود، دختری زیبا روی شانزده ساله فرانسوی به نام ماری لبی را شکار و به دربار نزد شاه می فرستد. او در نزدیکیهای پیروزی انقلاب اسلامی ایران را ترک و به فرانسه باز می گردد. وی خاطرات خود را به شکل رمانتیک به نام «عشق من شاه ایران» منتشر کرده است.(۱)

شاه در این اواخر چنان در هرزگی فرو رفته بود که حتی اگر چشمش به عکس زیبارویی می افتاد، عنان از دست می داد. کارت تبریکی را شاهزاده موناکو همراه با عکس دخترش برای شاه فرستاد، شاه تا چشمش به عکس افتاد گفت: «عجب دختر خوشگلی دارند، ای کاش می توانستیم دعوتش کنیم بیاید تهران.»(۲)

شاه حتی تا آخرین لحظات عمرش دست از هرزگی برنداشت. به گزارش احمدعلی انصاری دوست وفادار و همراه شاه «تا زمانی که حالش به وخامت گرایید هنوز همان روحیه زن بازی را حفظ کرده بود.»(۳)

فرح: فرح نیز در یک خانواده بی بند و بار تربیت شده بود. پدرش یک استوار ارتش بود که به علت سرطان درگذشت و به زودی با مادرش راهی تهران شد. دایی فرح، محمدعلی قطبی، سرپرستی هر دو را به عهده گرفت. در این خانواده هیچ یک از امور شرعی مراعات نمی شد. فرح در تهران در مدرسه «ژاندارک تحت نظر راهبه های فرانسوی» دبستان و دبیرستان را طی کرد. به گفته مادر فرح، فرح با پسردائی اش رضا قطبی «در زیر یک سقف زندگی می کردند.»

محمدعلی قطبی تصمیم گرفت فرزندش رضا را برای تحصیل به فرانسه بفرستد. فرح که اینک یک دختر ۱۸ ساله شده بود «اصرار ورزید او را هم همراه

۱- این کتاب توسط آقای محمدعلی عریضی ترجمه و در لندن به چاپ رسیده است.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۴۱۹.

۳- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۶۸.

با رضا به فرانسه» بفرستند و سرانجام دو جوان با یکدیگر برای تحصیل به فرانسه رفتند.(۱)

فرح در فرانسه سه دوست جدید به نام «لیلی امیر ارجمند» و «کریم پاشا بهادری» و «فریدون جوادی» برای خود یافت. لیلی امیر ارجمند بعدها در کاخ پهلوی به جرگه دوستان دربار، و سپس همه کاره فرح در کانون پرورش کودکان درآمد. لیلی امیر ارجمند از مبتذل ترین زنانی بود که مظهر فساد دربار بود. ملکه مادر در توصیف خانم امیر ارجمند می گوید: «این خانم یک زن بی بند و بار و آزاد از هر نوع قید و بند بود... گاهی اوقات ده، پانزده، بیست زن از کارکنان دربار و ندیمه ها و خدمه و دوستانش را لخت، لخت مادرزاد می کرد و در استخر

کاخ بدون هیچ پوششی شنا می کردند.»(۲)

یک مرتبه آقای صاحب اختیار سرپرست خدمه های کاخ درمورد این عمل به لیلی اعتراض کرد و گفت: «این کار در جلوی کارگران کاخ خوب نیست. لیلی گفت: «بگذار نگاه کنند برای سوی چشمشان خوب است.»(۳)

لیلی امیر ارجمند می گفت: «اگر آدمها در حضور هم معاشقه و مغازله و زناشویی کنند لذتش دو چندان می شود و خودش همیشه مجالس چند نفره راه می انداخت و گاهی که مرد کم می آوردند از همین خدمه دربار صدا می کردند و می بردند به داخل محفل خودشان.»(۴) شوهر لیلی امیر ارجمند حسین علی امیرارجمند از او بی غیرت تر بود، «هر وقت مردی زنش را می بوسید او مؤدبانه تشکر می کرد.»(۵)

مادر فرح نیز از فساد این دوست شبانه روزی فرح تعجب می کند و می نویسد: «البته من از بی پروایی جنسی لیلی ناراضی بودم، به ویژه در مسافرتهای نوشهر و

۱- دیبا، فریده؛ ملکه پهلوی، پیشین، ص ۴۵۸.

۲- دیبا، فریده؛ پیشین، صص ۲۹- ۲۰.

۳- همان، ص ۴۵۹.

۴- همان، ص ۴۶۵.

۵- همان، ص ۴۶۰.

کیش عادت داشت بدون هیچ پوششی وارد دریا شود و برایش اهمیتی نداشت که ده ها نفر نگهبان و گاردیها دارند او را تماشا می کنند.»(۱)

خوشبختانه خانم امیر ارجمند در همان دوران تحصیل در فرانسه «تغییر دین داده و به کاتولیک گرویده بود.»(۲) لیلی امیر ارجمند با این همه فساد شب و روز در کنار فرح بود، هرگاه در تهران بودند، درکاخ بود و هرگاه مسافرت می رفتند ملتزم رکاب بود. امیر ارجمند چنان به فرح علاقه نشان می داد که «سعی می کرد در طرز لباس پوشیدن و آرایش شبیه فرح باشد.»(۳) و فرح نیز سعی می کرد در بی بند و باری شبیه امیرارجمند باشد. به گفته محافظ شاه «این خانم از دوستان ملکه فرح دیبا بود، خیلی از کارهای آنها مثل هم بود. مثلاً در وقاحت و بی شرمی کاملًا شبیه هم بودند. از این که جلوی مردم لخت قدم بزنند لذت می بردند. البته گاهی فرح در اثر فشار مادرش کمی رعایت می کرد.»(۴)

البته یک لیلی دیگری نیز به نام «لیلی دفتری» دختر سرتیپ دفتری که در وقاحت دست کمی از امیر ارجمند نداشت، جزء حلقه دوستان فرح بود. این دو نفر نیز «وقتی که در نوشهر همراه فرح بودند با وضع قبیحی روی ماسه ها می خوابیدند و در مقابل سربازان گارد حرکات شنیعی می کردند. خود فرح هم دست کمی از آنها نداشت و حتی به یک عکاس اجازه داده بودند که ...»(۵)

یکی دیگر از دوستان پاریسی فرح «کریم پاشا بهادری» بود. آنها «از اوایل ورود به پاریس با هم آشنا شده و بیشتر اوقات خود را با هم سپری می کردند. کریم از فرح خواستگاری کرد و با این که رضا قطبی پسر دایی فرح مخالفت کرد، این خواستگاری مورد موافقت قرار گرفت و بدون اجازه خانواده «در یک جشن کوچک با حضور دوستان و تنی چند از دانشجویان ایرانی مقیم پاریس رسماً نامزدی خود را اعلام کردند.»

ص:۳۱۹

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۷۱.

۲- همان، ص ۳۱.

۳- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۴۷.

۴- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۵۴.

۵- همان، ص ۲۲۰.

به محض خواستگاری شاه، فرح نسبت به این نامزد بی وفایی کرد و او را در خماری گذاشت. ولی بی وفایی فرح طولی نکشید، هنگامی که ملکه ایران شد، این دوست قدیمی را به کاخ آورد و محفل انس سابق را با سایر دوستان راه اندازی کرد. به گفته ملکه مادر «این دختر (فرح) آن قدر وقیح بود که کریم پاشا بهادری را آورده بود کنار دست محمدرضا به عنوان رئیس دفتر ملکه.»

معروف ترین فساد جنسی فرح کشف رابطه او با فریدون جوادی بود. «فریدون جوادی از قدیمی ترین دوستان ایام تحصیل فرح در پاریس و در واقع اولین دوست او در فرانسه بود.»(۱) به دنبال فرح، جوادی نیز به دربار راه یافت. جوادی دوست سفر و حضر فرح بود. در مسافرتی که فرح و دوستانش به خجیر در منطقه جاجرود رفته بودند، فرح با جوادی مشغول معاشقه بودند که یکی از سربازان گارد آنها را مشاهده میکند. سرباز چون جرأت اعتراض به فرح را نداشته(۲) به فریدون جوادی اعتراض می کند. این سرباز از لرهای خرم آباد بود و چون متعصب بود، نزد فرمانده اش سرهنگ بیگلری می آید و می گوید: «ما خیال می کردیم که از یک زن عفیفه نگهبانی می کنیم و نمی دانستیم که این طور مسایلی هم در میان است» سرانجام سرباز را با تهدید و تحبیب و خریدن یک مغازه مرخص می کنند.(۳)

رابطه فرح و جوادی در یک دربار فاسد امر غیرمنتظره ای جلوه نمی کرد و تنها در موقع بروز رقابتها و حسادتها تجلی میکرد. فرح نه تنها از فاش شدن این ماجرا واهمه ای نداشت، بلکه دستور داد تا اطاق یکی از مأمورن گارد را در اختیار جوادی قرار دهند تا نزدیک او باشد.(۴) ملکه مادر در این رابطه معتقد است فرح «عمداً و عالماً کاری می کرد که به محمدرضا لطمه بخورد.» ملکه مادر در عکس العمل به این ماجرای عشقی می نویسد: «خوب چه کار می توانستم بکنم؟ اگر می خواستم به محمدرضا بگویم درست نبود و پسرم ناراحت می شد. این بود

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۴۶۱.

۲- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۹۷.

۳- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۶۷.

۴- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۶۵.

که خودم فرح را خواستم و به او نهیب زدم که زنیکه گدازاده خجالت نمی کشی این قبیل کارها را در جلو چشم کارکنان دربار انجام می دهی؟»

البته ملکه پهلوی در مورد غیرت محمدرضا گزافه گویی می کند. چطور ممکن است شاهی که خود مظهر فساد است و خواهر و مادرش در پیش چشمش به هرزگی می پرداختند از رابطه همسرش ناراحت شود؟ شاید پاسخ فرح به ملکه پهلوی تأییدی بر استنباط ما باشد. «فرح گفت: درست گفته اند شاه می بخشد، شیخ علی خان نمی بخشد! خود محمدرضا مرا آزاد گذاشته، آن وقت به تو حساب پس بدهم؟ من آزاد هستم و اختیار پائین تنه ام را دارم!»(۱)

اختیار پائین تنه ظاهراً از اعتقادات راسخ فرح بوده است. یک بار دیگر که فرح به خاطر خوابیدن با فریدون جوادی در یک اطاق در بیمارستان قاهره مورد اعتراض احمدعلی انصاری قرار می گیرد، همین پاسخ را می دهد که همه «اختیار پائین تنه خودشان را دارند.»(۲)

فرح گاهی اوقات رعایت شأن جایگاه ملکه را نمی کرد و با هر بی سر و پایی طرح مراوده می ریخت. از جمله با مربی سوئیسی اسکی اش که یک نجار بود در حال معاشقه دیده شد.(۳)

رفتار جلف فرح درکاخ یک مرتبه شاه را نیز به خشم آورد. او در پاسخ به فرح که از شاه می خواست استراحت بیشتری بکند با لحنی «پرخاش کنان گفت: تنها یک راه برای استراحت کردن من وجود دارد و آن هم این است که از دعوت کردن این بچه خوشگل ها که دور و برتان ول می گردند دست بردارید. وقتی این جور آدمها دور و برم را گرفته اند چطور انتظار دارید که استراحت کنم؟»(۴)

درباریان شاه چنان در فساد غوطه ور بودند که گاه دست به اعمالی جنون آمیز می زدند. با توجه به فرهنگ مذهبی مردم ایران در آغوش مردی رفتن و با هم رقصیدن چقدر می توانست به حیثیت یک خانواده لطمه بزنند. حتی فریده دیبا از

۱- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۴۶۵.

۲- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۶۷.

۳- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۰۶.

۴- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۶۲۹.

این که در یک میهمانی کاخ سفید مردان، زنان یکدیگر را در حضور هم می بوسند و خیلی صمیمانه با زنان یکدیگر در حضور هم می رقصند»، سخت تعجب می کند، ولی هنوز با شگفتی به یاد میآورد که «کندی هم چند دور با فرح رقصید و محمدرضا هم در حالی که دستهایش را دور کمر ژاکلین حلقه کرده بود با او رقصید.»(۱) چند سال بعد در آستانه انقلاب همین موضوع تکرار شد. فرح با کارتر در شب ژانویه (۱۱ دی ماه ۱۳۵۶) در کاخ نیاوران رقصید و همین مسئله یکی از شعارهای مردم ایران در تظاهرات روزانه آنها گردید.

اشرف: اشرف در فساد جنسی گوی سبقت را از تمام درباریان ربوده بود. اشرف بسیار بی پرده به بی مبالاتی خود اعتراف می کند و از مهدی بوشهری به این علت که «در پاریس این فرصت را به او داد که جوان و شاد و بی بند و بار باشد»، اظهار رضایت می کند.(۲)

معروف بود که اشرف از همان دوران قبل از ازدواج با «علیشاه مهتر و مربی اسبهای سلطنتی» مراوده برقرار کرد. رضاشاه به موضوع پی برد و «علیشاه جوان را در زیر ضربات سهمگین شلاق سیاه کرد.»(۳) بعد از آن اشرف به دستور پدرش با علی قوام ازدواج کرد، ولی این ازدواج دوام نیاورد و از او جدا شد. اشرف در مصر با یک راننده تاکسی به نام احمد شفیق آشنا شد و عاشق او شد و سپس با وی ازدواج کرد و از او صاحب یک دختر و یک پسر به نام شهریار و آزاده شد. اشرف هنوز در عقد رسمی شفیق بود که در پاریس عاشق مهدی بوشهری شد و با مهدی بوشهری از پاریس به ایران آمدند. اشرف این بازگشت را چنین یاد می کند:

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۷۳.
۲- پهلوی، اشرف؛ من و برادرم (خاطرات اشرف پهلوی)، با مقدمه محمود طلوعی، نشر علم، ۱۳۷۵، تهران، ص ۲۷۳.
۳- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۳۵.

تهران با پاریس بسیار تفاوت داشت ما مجبور بودیم خیلی محتاطانه رفتار کنیم و فقط در میهمانیهای بزرگ و اجتماعات خانوادگی که شوهرم حضور نداشت یکدیگر را ملاقات کنیم و با هم درد دل کنیم.(۱)

اشرف بعد از مدتی از شفیق طلاق گرفت و با مهدی بوشهری ازدواج کرد. این ازدواج هم بیش از یک سال به طول نینجامید. از هم متارکه کردند و بوشهری برای ادامه زندگی به پاریس رفت. اشرف گرچه اسماً در عقد رسمی بوشهری باقی ماند، ولی چون عاشق پیشه بود هر لحظه دل به دامن کسی می بست. به گفته ارتشبد فردوست «اگر قرار شود لیست مردانی که در دوران ۳۷ ساله سلطنت محمدرضا با اشرف رابطه داشتند تهیه شود علیرغم دشواری و غیرممکن بودن کار، چون حتی خود او نیز ممکن است همه را به یاد نیاورد، مسلماً لیست طویلی خواهد شد.» وی معروفترین مردانی را که اشرف دل به آنها بست چنین نام می برد: تقی امامی، ملك فاروق، دکتر غلامحسین جهانشاهی، وزیر بازرگانی کابینه علم؛ ذوالفقار علی بوتو، نخست وزیر پاکستان؛ و پرویز راجی رئیس دفتر هویدا.(۲)

فساد جنسی اشرف از دید سازمانهای جاسوسی نیز قابل چشمپوشی

نبود: «یکی از گزارشهای سیا در سال ۱۹۷۶ (۱۳۵۵) اعلام داشت که والاحضرت شهرتی افسانه ای در فساد مالی و به تور زدن مردان جوان دارد.»(۳)

یکی از این مردان جوان که قربانی آتش عشق اشرف شد، جوانی ارمنی به نام «لئون پالانچیان» بود. اشرف که سخت شیفته او شده بود، «بخشی از زمینهای مزروعی خود در رامسر را به پالانچیان بخشید.»(۴) پالانچیان هر چه به نان و نوای بیشتری از الطاف اشراف می رسید، خیره سرتر می شد و از اشرف دوری می کرد تا جایی که اشرف متوسل به نصیری، رئیس ساواک شد و وی را دستگیر کردند. اشرف دستور آزادی وی را صادر کرد، ولی باز هم پالانچیان به اشرف جواب

۱- پهلوی، اشرف؛ پیشین، ص ۲۷۲.

۲- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۳۲.

۳- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ۲۴۹.

۴- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۵۷.

منفی داد. اشرف عصبانی شد و انتقامی سخت از او ستاند. وی دستور داد در نوشهر هواپیمای کوچک اختصاصی او را دستکاری کردند. پالانچیان پس از برخاستن به قعر دریا فرو رفت.(۱)

غلامحسین بیگدلی یکی از افسران بازنشسته ارتشی که در دهه بیست محافظ اشرف بود، می گوید: اشرف «با این که زن احمد شفیق مصری بود... هر کس که گیرش می آمد مورد استفاده شهوانی قرار می داد، زن ناپاکی بود، انصافاً زن ناپاکی بود.» او می گوید وقتی از دانشکده افسری فارغ التحصیل شدم محافظ اشرف شدم «در آنجا اخلاق و کثافت کاریهای او را دیدم، به او خیلی بدبین شدم که این چه مملکتی است که ما کسانی را که نعوذبالله مثل خدا می دانستیم، پرستش می کردیم، چه فرمان شاه و چه فرمان یزدان (می گفتیم) شاه این است؟ خواهرش این است؟ بسیار زن فاسدی بود. یک نوع مرض جنسی داشت، با یک مرد، دو مرد کفایت نمی کرد...»(۲)

علم: بی شک علم، بعد از شاه فاسدترین عنصر دربار بود. وی بعد از این که به عنوان وزیر دربار منصوب شد (۱۳۵۶- ۱۳۴۲) در توسعه فساد دربار نقش مهمی ایفا کرد. خاطرات علم سرتاسر از فساد جنسی خود و شاه خبر می دهد. همه نزدیکان دربار بر دلالی علم شهادت داده اند تا جایی که بسیاری از آنها فساد شاه را به گردن علم گذاشته اند. ملکه مادر در خاطرات خود می نویسد: «خدا لعنت کند اسدالله علم را که بساط شیطنت برای محمدرضا درست می کرد و باعث تحلیل رفتن قوه پسرم می شد». فریده دیبا مادرزن محمدرضا خیلی مؤدبانه می گوید: «علم از مشاوران جنسی محمدرضا بود.»(۳)

علم نیز در خاطراتش به اطلاع فریده دیبا اشاره می کند و داستانی را نقل می کند که فریده از آن مطلع می شود، ولی علم به وی اخطار می کند اگر

ص:۳۲۴

۱- فردوست، حسین؛ پیشین، صص ۲۳۵- ۲۳۴.

۲- از مصاحبه نامبرده با مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۳- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۵۹.

می خواهـد زندگی دخترش به خطر نیفتد، صدایش را در نیاورد.(۱) فردوست دوست نزدیک شاه هم تأییـد می کند که «علم محرم محمـدرضا بود و سالهـا به عنوان وزیر دربـار کنترل کامل دربار محمـدرضا را به دست داشت. او هرگاه محمـدرضا می خواست برای او از خـارج و یـا داخـل زن پیـدا می کرد و بـا هزینه هـای گزاف ترتیب مجـالس هم خوابگی محمـدرضا را می داد.»(۲) به همین جهت، کسـانی همچون علی شـهبازی در خـاطرات خود سـعی دارنـد فسـاد شاه را عادی جلوه بدهنـد و همه گناهانش را به گردن علم و تشکیلات فسادی که برای شاه درست کرده بود بیندازند.(۳)

علم حتی برای شـاه خـانه ای را در بیرون از کـاخ تهیه کرده بود و شـاه را برای فسـاد به آنجـا می برد. یک روز مادرزن شاه به طور اتفـاقی آنهـا را هنگام بیرون آمـدن از آن خانه دیـد.(۴) ظـاهراً همین موضـوع بود که علم به فریـده اخطـار کرد زنـدگی دخترش را به خطر نیندازد.

علم درجای جای خاطراتش سـخن از ملاقات با معشوقه هایش می رانـد.(۵) با این که با ده ها فاسـقه ارتباط داشت، چشـمش همیشه به دنبـال نوامیس مردم بود. تـا چشـمش به یک زن زیبا می افتاد عنان از دست می داد. شبی سـفارت دانمارک او را به یـک میهمـانی دعوت کرد. او «زیبـارویی را که ظـاهراً دوست سـفیر بود» مشاهـده کرد، بی اعتنا به میزبان و میهمانان تا ساعت یک نیمه شب با او مشـغول صـحبت شد. بیچاره میهمانان به او احترام گذاشـتند و آنقدر نشسـته بودند تا صحبتش تمام شود و بعد با او خداحافظی کنند.(۶) علم چنان به بیماری جنسی مبتلا شده بود که حتی در مناسبات بین المللی آن را دخالت می داد. رئیس جمهور فیلیپین از شاه درخواست نفت داشت، همسرش را به ملاقات شاه فرستاد، شاه موضوع را با

ص:۳۲۵

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۵۳.

۲- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۵۵.

۳- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۸۰.

۴- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، صص ۴۱۵- ۴۱۱.

۵- همان، به عنوان نمونه به صفحات ۴۸،۱۶۸،۱۷۳،۱۹۸،۲۲۹،۲۵۱ مراجعه کنید.

۶- همان، ص ۱۷۶.

علم در میان گـذاشت، علم پاسـخ داد: «خانم مارکوس بسـیار زیباست و بنابراین تقاضایش در خور توجه است. شاه پاسـخ داد بله، ولی دارد پیر می شود.»(۱)

او همیشه همسـرش را به چشم یک مزاحم می دید به این جهت سـعی می کرد در مسافرتها بدون او سـفر کند و به جای آن با یکی از معشوقه هـایش به مسافرت برود.(۲) در سـفری که با خانواده اش به شـمال رفت، آن سفر را نوعی محرومیت تلقی می کرد و به شـاه گفت: از این که در کنـار دریـا «دختران زیبـا احاطه ام کرده بودنـد، ولی با حضور همسـر و دخترانم کاری نمی توانستم بکنم» احساس محرومیت می کردم.(۳) جالب این است که بدانیم علم در آن زمان پنجاه سالگی را پشت سـر گذاشته بود.

نکته ای که بیش از هر چیز تـأسف بـار است این است که علم دربـار شاهنشاهی ایران را به صورت فاحشـهخانه ای بین المللی درآورده بود. هرگاه سـران فاسد رژیمهای دیگر هوس عیاشی می کردند به دربار ایران می آمدند. سلطان قابوس برای عیاشی به ایران آمـد. شاه برای ضـیافت رسـمی وی برنامه ریزی می کرد، علم به او تـذکر داد: «او بـدون همسـرش به اینجا آمده فقط بدین منظور که کمی به خودش برسد.» بعد از دو روز شاه از احوال سلطان پرسید. علم گزارش داد: «هر دو شب با تعداد چهار تا پنج خانم بیرون اقامتگاه ملاقات کرده بود. نمی توانم شهادت دهم بعداً چه اتفاقی افتاده بود، اما به هر صورت سلطان راضی به نظر می رسید.»(۴)

سـایر دربـاریـان: سـایر دربـاریـان نیز در فسـاد جنسـی تـابع فرهنـگ غالب دربار بودنـد. ملکه مادر با این که سالهایی از عمرش گذشته بود، دست از رابطه با مردان بر نمی داشت. او بعد از مرگ رضاشاه «تعدادی زیاد دوست پسر» داشت؛ اما

۱- همان، ۲، ص ۵۴۵.

۲- همان، ص ۶۸۹.

۳- همان، ج ۱، ص ۱۲۰.

۴- همان، ج ۲، ص ۷۹۲-۷۹۱.

معروفترین دوستان وی ذبیح الله ملک پور و رحیم علی خرم بودند.(۱) ذبیح الله ملک پور با این که مسلمان نبود در کاخ شهرت داشت به این که ملکه مادر را صیغه کرده است. روزهای تابستان هر دو در استخر کاخ به شنا می پرداختند «و محمدرضا گاهی اوقات که آنها را می دید برایشان دست تکان می داد.» ملکه مادر به این موضوع اعتراف می کند و می نویسد: «مردم ایران گاهی که بیوه می شوند چند بار شوهر می کنند، ولی من را به همین علت که با ملک پور ازدواج کرده بودم لعن و نفرین می کردند.»(۲)

پیش از پیروزی انقلاب اسلامی در بین مردم شایع شده بود که خرم به عنوان کارگر آسفالت کار به کاخ راه می یابد، ملکه مادر از او خوشش می آید بعد از استحمام و پوشیدن لباس نو همنشین ملکه مادر می گردد. بعد از آن خرم از یک کارگر ساده به یک سرمایه دار بزرگ ایران تبدیل شد. البته خود ملکه مادر به رابطه خود با خرم اشاره می کند و در مورد نصیری می نویسد: «گاهی هم من در مجالس خودم دعوتش می کردم که به اتفاق خرم (رجبعلی) می آمد.»(۳) ناگفته نماند ملکه مادر به هم جنس بازی هم متهم شده است.(۴)

شمس پهلوی گرچه از لحاظ جنسی به بی پروایی اشرف نبود؛ ولی وی نیز از فریدون جم طلاق گرفت و عاشق یک ویلون زن کاباره های تهران به نام مهرداد مین باشیان شد. شمس با وی ازدواج کرد و شوهرش با تغییر اسم به نام مهرداد پهلبد وزیر مادام العمر شد. شمس چون از مناعت طبع بیشتری برخوردار بود، «فقط به مردان تنومند و خوش اندام و زیباروی گرایش داشت» و تنها «با چهره های سرشناس و مشهور رفاقت» می کرد به همین جهت وقتی پروفسور بارنارد اولین پیوند زن قلب به ایران آمد «شمس پروفسور را به کاخ خود برده و

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۹۱.

۲- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۵۶.

۳- همان، ص ۴۴۶.

۴- غفاری، پروین؛ ناسیاهی، ص ۵۴.

چند روزی پیش خود نگه داشت.»(۱) فـاطمه پهلوی نیز به دلیل ارتباط با رضا قطبی موجب به هم خوردن زنـدگی رضا قطبی شد.(۲)

شهنـاز دختر بزرگ شاه هم که ازدواجهـای متعـددی انجـام داد در مسائـل جنسـی خیلی بی تکلف بود. علیرغم این که شاه از خسـرو جهانبانی بـدش می آمـد به شـدت عاشق و شـیفته او شـده بود. شبی که تنها از خارج به ایران آمد، فرمانده گارد «چند دقیقه بعد تلفن کرد و خبر داد دوست پسر والاحضـرت شـهناز در داخل کاخ و نزد شاهدخت است». علم که حساسیت شاه را می دانست تصـمیم گرفت خسـرو را از کـاخ بیرون کنـد. «شـهناز پاسـخ داد در این صـورت او هم فـوراً کـاخ را ترک خواهد کرد.»(۳) شـهناز بـا معشوقه های خود بسـیار زودرنـج بود، یک بار به خاطر دعوا با دوست پسـرش دست به خودکشـی زد.(۴) فرحناز دختر دیگر شاه که تازه به سن جوانی پا نهاده بود، همین خصلت را از پدر به ارث برده بود. مادر بزرگش تاج الملوک او را چنین توصـیف می کنـد: «فرحناز در آن موقع هفده – هجده سال داشت و به خاطر موقعیت سـنی که داشت، یک روز در میان عاشق این و آن می شـد. یک روز عاشق یک خواننـده تلویزیون می شـد و فردا عاشق یک فوتبالیست.» فرحناز در عاشـق شدن قایل به اشرافیت نبود. او یک بار عاشق یک خبرنگار شد و پای او را به کاخ گشود، ولی وقتی «محمدرضا فهمید، دستور داد او را دیگر به کاخ راه ندهند.»(۵)

رضـا، ولیعهـد ایران نیز با این که تازه به سن بلوغ رسـیده بود، ولی از همان ابتـدا به فساد روی آورد. بعـد از رونق کیش، یک هواپیمای کنکورد اجاره شـده بود و «از فرانسه چند نفر خانم برای خوشـگذرانی رضا پهلوی و همکلاسـیهایش می آورد.»(۶) نگارنده در اول انقلاب وقتی از کاخ ولیعهد در کیش دیدن کردم ده ها

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، صص ۲۸۰- ۲۷۹.

۲- همان، ص ۱۴۱.

۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، صص ۱۲۴- ۱۲۳.

۴- همان، ص ۱۴۳.

۵- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۶۹.

۶- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۸۹.

آلبوم از عکسهای دختران فرانسوی و اروپایی را دیدم که مسئول کاخ توضیح می داد که مؤسسات مختلف این آلبومها را می فرستادند تا رضا دختران مورد نظرش را انتخاب و سفارش دهد. رضا پهلوی بعد از سقوط رژیم نیز به زن بارگی خود ادامه می دهد.(۱)

اردشیر زاهدی داماد شاه نیز در فساد جنسی شهره آفاق بود. او بی شرمی را چنان به اوج رسانده بود که گاه در محل کار و در حضور جمع، دختری را روی زانو می نشاند و به مغازله مشغول می شد.(۲) او چون یکی از دلالهای شاه بود از اطلاع دیگران هیچ وحشتی به خود راه نمی داد و می گفت: «من حتی خلافکاریها و خوش گذرانیهایم را همه به عرض اعلیحضرت می رسانم و باکی ندارم.»(۳)

از دیگر عناصر فاسد دربار رژیم شاه یکی عبدالکریم ایادی بهایی پزشک مخصوص شاه بود و دیگری هوشنگ دوّلو قاجار. ایادی در مسایل جنسی هیچ چیز را مراعات نمی کرد. حتی از تجاوز به عنف ابایی نداشت. دوّلو در تجریش باغی داشت که مرکز فساد دربار بود. صدها دختر تلفنی با او در تماس بودند و هر کدام از درباریان که میل به فساد پیدا می کردند، دوّلو در آن باغ وسایل را فراهم می کرد.(۴)

عناصر هر رژیمی ممکن است به فساد جنسی مبتلا شوند و بدین علت نمی شود رژیمی را سرزنش کرد، اما هنگامی که فساد در رأس هرم قدرت راه یافت نه تنها هیچ انگیزه ای برای جلوگیری و مجازات فساد در رأس بدنه آن به وجود نمی آید، بلکه فساد تا اعماق نظام، حکومت و جامعه سرایت می کند. فراموش نمی کنم در اول انقلاب که از طرف دادستانی برای مطالعه پرونده به ستاد مشترک ارتش می رفتم در پرونده ژنرالهای ارتش گزارشهای زیادی از

۱- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، صص ۲۶۱- ۲۵۶.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۵۷.

۳- زاهدی، اردشیر؛ رازهای ناگفته، ص ۱۳۸.

۴- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۶۲۱۲- ۲۱۶۶؛ و، علم، امیراسدالله؛ ج ۱، صص ۲۳۲- ۳۳۲؛ پهلوی، تاجالملوک؛ پیشین، صص ۳۵۹- ۳۶۱- ۳۶۵؛ و، انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۵۷؛ و، فردوست، حسین؛ پیشین، صص ۲۰۳- ۲۰۹- ۲۶۴- ۲۶۵.

گرایشهای هم جنسبازی آنان درج شده بود. خاطره نویسهای رژیم پهلوی نیز از انحراف جنسی در سران ارتش خبر داده اند. فریده دیبا عباس قره باغی رئیس ستاد مشترک ارتش شاهنشاهی را متهم کرده که او «هم مانند هویدا تمایلات بیمارگونه جنسی داشت و گزارشهای بسیار از رکن دو ارتش و ضد اطلاعات در مورد ارتباط نامشروع و زننده او با نظامیان واصل می شد.»(۱) ناگفته نماند یکی از اتهامات شخص شاه نیز هم جنس بازی بود.(۲) دوست صمیمی شاه که حتی تا اتاق خواب همسران شاه می آمد ارنست پرون بود. اکثر کسانی که از پرون یاد کرده اند به هم جنس بازی او اشاره دارند.(۳) حتی پس از انقلاب «کتابی به نام ارنست پرون شوهر شاه ایران» منتشر شد که «مدعی وجود رابطه همجنس بازانه پرشوری میان این دو در تمام عمرشان بوده است.»(۴) اگر دلیل کافی برای رابطه جنسی بین شاه و پرون نباشد، در این شکی نیست که پرون در دربار نیز به هم جنس بازی شهرت داشته، با این حال در استحکام رفاقت او با شاه هیچ خللی به وجود نیامده، بلکه به گفته فردوست «پس از به قدرت رسیدن محمدرضا بود که پرون به طور صریح خود را به عنوان یک هم جنس باز تمام عیار که رل زن را بازی می کرد علنی ساخت. او هر روز صبح آنچه را که در شب برایش اتفاق افتاده بود برای محمدرضا تعریف می کرد.»(۵)

نخست وزیر شاه، هویدا متهم به هم جنس بازی بود. به اعتقاد فریده دیبا «شاه در مورد هم جنس بازی هویدا حساسیتی نشان نمی داد. ما اطلاع داشتیم که علاوه بر هویدا بسیاری از وزرای دولت و مقامات دولتی به ویژه مقامات بلندپایه لشکری به این فساد اخلاقی آلوده بودند.»(۶) اینجا بود که اوج فساد در بین خانواده های وابسته به دربار در یک جامعه شیعی خود را نشان داد. در سال

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۳۴۵.

۲- اسفندیاری، ثریا؛ پیشین، ص ۱۴۳.

۳- کیا، علی؛ خاطرات؛ به کوشش حبیب لاجوردی، زیبا، ۱۳۸۱، تهران، ص ۱۵۲.

۴- زونیس، ماروین؛ پیشین، ص ۲۴۲.

۵- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۱۹۸.

۶- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۳۲۱.

۱۹۶۸ (اواخر ۱۳۵۶) دو پسر از درباریان معروف با یکدیگر ازدواج کردند. «این ازدواج غیرعادی در هتل کمودور تهران صورت گرفت»(۱) یکی پسر تیمسار صفاری از دوستان فریده دیبا و از ژنرالهای ارتش به نام بیژن صفاری بود و دیگری به نام سهراب محوی پسر ابوالفتح محوی پای قمار شاه بود.

یکی از زنان مرتبط با دربار پری اباصلتی نام داشت. این زن با استفاده از موقعیتش مبتکر «کلید پارتی» در ایران بود. وی مهمانیهای بزرگی در میهمانسراهای معروف تهران برقرار می کرد که «هواخواهان فراوان داشت. در آخر شب که همه به حد افراط مشروبات الکلی نوشیده بودند، هر یک از خانمها به یکی از اتاقهای مهمانسرا می رفتند. بعد مردان کلید این اتاق ها را روی هم ریخته و آنها را به هم می زدند. سپس با چشمانی که با چشم بند، خوب بسته شده بود هر یک کلیدی را انتخاب می کردند و از روی کلیدی که برنده شده بودند به اتاقی که خانم شخص دیگری منتظر بود می رفتند.»(۲)

شما خود قضاوت کنید وقتی مردم مذهبی از چنین مفاسدی آگاهی پیدا می کردند چه عکس العملی نسبت به رژیم از خود بروز می دادند؟!

اعمال شیطانی دربار

دربار شاه از هیچ گناهی رویگردان نبود. دربار بی اعتنا به ارزشهای دینی مردم ایران، بی مهابا دست به هر پلشتی و پلیدی می زد. مشروب خواری، قماربازی، سگ بازی، استعمال مواد مخدر عیاشی و خوشگذرانیهای غیرشرعی جزئی از رفتار دربار شده بود. بدیهی است که این گونه اعمال دربار را در نزد مردم در حد یک گروه بی مقدار پست و فاسد جلوه می داد و مشروعیت آنها را به شدت زیر سئوال می برد.

ص:۳۳۱

۱- انحراف جنسی، پیشین، صفحه ۵۰؛ همچنین رجوع کنید به: انصاری، احمدعلی؛ پیشین؛ صفحه ۸۱.

۲- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۳۹.

مشروب خواری: با این که خوردن مشروب به صراحت در اسلام تحریم شده است و قرآن به صراحت آن را عمل شیطانی می داند، دربار پهلوی هیچ پنهانکاری روا نمی داشت. شاه در میهمانیهای سران کشورهای بیگانه، در جشنها و در جشن ۲۵۰۰ ساله جام شراب را به سلامتی میهمانان سر می کشید و تلویزیون آن را پخش می کرد. در میهمانیهای خصوصی دربار خانواده سلطنتی چنان در مشروب خواری افراط می کردند که مست و لایعقل دست به اعمال و گفتار ناهنجار می زدند.(۱)

ملکه مادر با این که زن مسنی بود مثل رضاشاه به کنیاک معتاد شده بود. به اعتراف او «رضا عادت داشت بعد از ناهار و شام یک گیلاس کنیاک بنوشد. من هم این عادت را از رضا گرفتم». ظاهراً این مسئله در خانواده پهلوی به وراثت گذاشته شد. زیرا «محمدرضا هم از بین مشروبات کنیاک را ارجح می دانست. البته کنیاک مورد علاقه اش «کنیاک هنسی»(۲) بود.

ملکه مادر از این که جراید ایران پس از پیروزی انقلاب اسلامی از مشروب خواری وی انتقاد می کرده اند، سخت عصبانی است و می نویسد: «خوش به حال این اروپایی ها و این آمریکایی ها ملاحظه می کنید چقدر آزاد هستند زنهایشان... لخت و عور در کنار دریا و استخر و پلاژ تفریح می کنند و از مشروبات هر چه بخواهند می خورند... آن وقت در این روزنامه ها و مجله ها که از تهران می آید می نویسند ملکه مادر یک گیلاس کنیاک می خورده است! آیا خوردن یک گیلاس کنیاک جرم است.»(۳) ملاحظه می فرمایید که ملکه مادر چنین اعمالی را نه تنها جرم نمی داند، بلکه از این که در مطبوعات ایران نسبت به آن حساسیت نشان می دهند ابراز تعجب می کند.

شاه و ملکه نه تنها خود به مشروب خواری معتاد بودند، بلکه فرزندان کوچک و غیر بالغشان را نیز به این گناه آلوده می کردند. در جشنی که به مناسبت

ص:۳۳۲

۱- غفاری، پروین؛ پیشین، ص ۴۵.

۲- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۴۶.

۳- پیشین، ص ۳۵۵.

سیزدهمین سال ازدواج شاه و ملکه در کاخ ملکه مادر برقرار شد «فرزندان شاه هم حضور داشتند و اجازه یافتند لبی تر کنند!»

هویدا، نخست وزیر معمولاً در جلسات عیاشی چنان در خوردن مشروبات زیاده روی می کرد که گاه بدمستیهایش او را ملعبه دیگران قرار میداد و گاه بدمستیهای او شأن کشور را نیز پائین می آورد. در ضیافتی که به افتخار ولیعهد بحرین برقرار شد، هویدا چنان بدمستی کرد که چند بار در مقابل سفیر آمریکا دست به چاپلوسی زد: «چاپلوسی احمقانه ای که چون در برابر آن همه مقامات خارجی صورت گرفت صورت خوشی نداشت.»(۱)

طبق یک سند از وزارت دربار از تاریخ۲۱/۶/۱۳۳۸ تا ۲۱/۶/۱۳۳۹ به مدت یک سال، در زمانی که وضع اقتصادی ایران به شدت خراب بود، دربار از شرکت لینج ۲۰۴ صندوق، ۳۶۱۰ بطری مشروب خارجی خریداری نموده است.(۲) حال از شرکتها دیگر چقدر خریداری شده است معلوم نیست. مطابق همین اسناد از تاریخ ۵/۲/۱۳۴۶ تا ۲/۱۲/۱۳۴۶ با هزینه دربار۲۵۳ صندوق انواع مشروبات، از طریق گمرک به کاخ اختصاصی اشرف در تهران وارد شده است.(۳)

ورود مشروبات الکلی ازخارج برای دربار از گمرک در سالهای پایانی رژیم چنان شدت گرفت و چنان تنفری در مردم ایجاد کرد که شهریور ۱۳۵۷ دفتر امور مالی و گمرکی دربار شاهنشاهی متوجه موضوع شد و به کامبیز آتابای مدیرکل دربار نوشت «ترخیص مشروبات الکلی با استفاده از معافیت گمرکی دربار شاهنشاهی در حال حاضر دور از مصلحت است.»(۴)

قماربازی: انواع قمار در دربار پهلوی به شکل یک تفریح روزمره درآمده بود. اما در دربار هیچ کس در قماربازی به پای اشرف و شاه نمی رسید. «از مشکلات

۱- همان، ج ۲، ص ۴۵۳.

۲- پهلویها، ج ۲، صص ۹۵-۹۶.

۳- زنان دربار به روایت اسناد ساواک (اشرف پهلوی)، ج ۱، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۱، تهران، صص ۲۱۲- ۱۴۷.

۴- پیشین، ص ۶۰۴.

اخلاقی اشـرف قماربازی مفرط او بود... اشرف بیشتر شبهای تابستان در رستوران دربند، بساط قمار راه می انداخت و زمستانها هم این بسـاط در کاخ اختصاصـی به راه بود.»(۱) اشـرف چنـان در قماربـازی خود را صاحب انحصار می دیـد که به گزارش سـاواک «جلسـات قمـار دربار شاهنشاهی که قبلاً در کاخ اختصاصـی برقرار می شـد به کاخ والاحضـرت اشـرف پهلوی منتقل گردیـده و روزهای چهارشـنبه هر هفته اعضاء خاندان جلیل سـلطنتی پس از صـرف ناهار تا پاسـی از شب به بازی مشـغول می گردنـد.» در این جلسات، قمار نه به عنوان یک بازی و تفریح، بلکه به عنوان برد و باخت جدی صورت می گرفت. طبق همین گزارش «والاحضـرت شاهپور محمودرضا مبلغ ۵/۲ میلیون ریال باخته انـد.» نقش اشـرف در قماربازی دربار، نقش یک تشویق کننده بود و حتی «محمدرضا را به مجالس قمارش دعوت می کرد و سپس او را تشویق و تحریک می کرد.»(۲)

اشـرف وقتی به خـارج از کشور می رفت نیز یـک مشتری دائم قمارخانه های اروپا بود. در سال ۱۳۳۶ که هنوز فسـاد دربار به اوج خود نرسـیده بود، به گزارش سـاواک اشـرف در تعطیلات عیـد نوروز «در یکی از قمارخانه های پاریس مبلغی در حـدود سیصد و پنجاه هزار ریال باخته بود.» در

اواخر عمر رژیم اشـرف بیشتر اوقات خود را در قمارخانه های اروپایی می گذرانـد. اشـرف خود به مناسـبتی در خاطراتش می نویسد: «در تابسـتان ۱۳۵۵ بـا عـده ای از دوسـتان در منزلم در ژوئن دپن به سـر میبردم... پس از شـام به کـازینوی پام پیـچ در انتهـای دیگر بولوار رفتیم نزدیک ساعت سه بامـداد از کازینو خارج شـدیم.»(۳) این زنـدگی شخصـیت دوم دربار شاهنشاهی ایران بود.

شـاه نیز به شـدت به قمـار معتـاد شـده بود. او همیشه بعـد از نهـار به قمار می پرداخت.(۴) البته شـبهایی که به فسادهـای دیگر مشغول نبود رو به قمار می آورد.

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۵۹.

۲- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۳۶.

۳- پهلوی، اشرف؛ من و برادرم، ص ۳۳۰.

۴- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۲۱.

«میهمانیهـای آخر شب بیشتر به پوکر می انجامیـد»(۱). زیرا «محمـدرضا پهلوی تمـام عمر عـاشق بـازی پوکر بوده است» و تنها وقتی که «در یک شب حـدود ۷۰۰.۰۰۰ پونـد باخت این بازی را کنار گـذاشت» و بعدها فقط به بازی بریج اکتفا می کرد.(۲) طبق گزارشـات نزدیکان شاه، محمـدرضا در قماربازی هم شانس چنـدانی نـداشت. «در مجموع در یک شب حتماً محمدرضـا ۴۰-۵۰ میلیون تومـان می باخت.» البته این نیز از شـیطنتهای اشـرف ذکر شـده است. اشـرف بانـدی از قماربازان حرفه ای مانند اسکندری و محمود حاجبی را درست کرده بود و محمدرضا را تشویق به قمار با آنها می کرد و سپس با تقلب و کمک کردن به آنهـا مبـالغی را از محمـدرضا می بردنـد و اشـرف «قسـمت عمـده را خـودش بر می داشت به حـاجبی و اسـکندری هم چند میلیونی می داد.»(۳)

شـاه در قمـار، هم بـازی مخصوصـی داشت که تـا آخر بـا شـاه بودنـد. محمود حاجبی، پروفسور یحیی عـدل، سـناتور و جراح معروف و ابوالحسن ابتهاج از هم بازیهای حرفه ای شاه بودند.

قماربـازی دربـار شاهنشـاهی تا اعماق ارکان نظام نفوذ کرده بود. علم وزیر دربار چنـدین کازینو در ایران تأسـیس کرد(۴) که مهمترین آنهـا کـازینوی بزرگ کیش بود. هویـدا نیز به این موضوع اذعان کرده و گفته است: «هم اکنون در کنار دریای خزر سه کـازینو به مقیـاس وسیع مشغول کـار است که یکی به خـواهر شـاه، دیگری به برادرش و سـومی هم به بنیـاد پهلـوی تعلق دارد.»(۵) قماربازی حتی در بین محافظین شاه و دانشـجویان دانشـکده افسـری نیز که مهمترین رکن محافظت از رژیم بودند به نحو فزاینـده ای نفوذ کرده بود.(۶) رسـوایی بزرگی که در سـال ۱۳۵۵ برای رژیم به بـار آمـد، باخت بزرگ امیر تیمور سـفیر شاهنشاه در انگلیس بود. در

ص:۳۳۵

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۹۸.

۲- لاینگ، مارگارت؛ پیشین، ص ۷.

۳- فردوست، حسین؛ پیشین، صص ۲۳۶- ۲۳۷.

۴- هویدا، فریدون؛ پیشین، ص ۹۶.

۵- راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۲۲۴.

۶- شهبازی، علی؛ پیشین، صص ۱۲۳ و ۱۸۱ و ۱۸۵.

روزنامه های انگلیسی اعلام شد که سفیر ایران یک میلیون پاوند باخته است. وی بعداً خودکشی کرد و لاونس رئیس یکی از قمارخانه ها ۱۷۰/۰۰۰ پاوند به عنوان بدهکاری سفیر از سفارت ایران درخواست کرد.(۱) قماربازی دربار علاوه بر این که ذهنیت بسیار منفی در بین مردم ایجاد کرده بود، این سئوال را به ذهن می آورد که شاهی که اجازه تصمیم گیری را از دولت، نخست وزیر و وزراء سلب کرده بود، با این اعتیاد به قمار، کی وقت فکر کردن در حل مشکلات کشور را دارد؟

سگ بازی: سگ در اسلام محترم است و حتی مانند انسانها برای او دیه وضع شده است. داشتن سگ گله، شکاری و نگهبان در اسلام به رسمیت شناخته شده و مالکیت آنها محترم دانسته شده است، اما سگ بازی در اسلام مردود شمرده شده است. سگ به نظر اسلام عین نجاست است و نمی تواند در محل خواب و زندگی خصوصی رفت و آمد داشته باشد. سگ بازی در نزد شیعیان عملی ناپسند است و معتقدند یکی از رفتار سبک سرانه یزید بود. به همین جهت خانواده پهلوی نیز مورد انتقاد شیعیان ایرانی قرار می گرفتند. زیرا سگ عضوی از خانواده پهلوی شده بود. لسلی بلانک زندگینامه نویس رسمی ملکه می نویسد: «حضور سگها در اطراف میز غذاخوری این احساس را القاء می کرد که به افراد خانواده خوش می گذرد حتی پیشخدمت ها اگر چه بدون شک از سگها وحشت داشتند، ولی یاد گرفته بودند که حیوانات بخشی از زندگی خانواده سلطنت را تشکیل می دهند.»(۲)

شاه همیشه چند سگ قوی الجثه در کنار خود داشت که هر تازه واردی را به وحشت می انداخت. مارگارت لاینگ در مصاحبه ای که با شاه داشت، سگ شاه او را غافلگیر کرد. «ناگهان موجودی از ته تالار ظاهر شد که مرا بر بر نگاه می کرد و می پایید، یک سگ شکاری سفید و پشمالوی نژاد اسکای (Eske) با هیکل درشت».(۳) به گزارش پرویز راجی، سفیر شاهنشاه در انگلیس وحشت خود را از

ص:۳۳۶

۱- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۲۴۶.

۲- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۲۴۶.

۳- لاینگ، مارگارت؛ پیشین، ص ۱۸.

سگ شاه در ملاقاتهایش پنهان نمی کند و می نویسد: «به محض این که وارد دفتر مخصوص شاه شدم یک سگ دانمارکی بزرگ خرناسه کشید و به طرفم پارس کرد؛ ولی بلافاصله با شنیدن صدای شاه از حمله به من دست برداشت و کنار مبل چرمی سفیدی نشست.»(۱) سگ شاه چنان جزء خانواده شاه شده بود که حق داشت سرسفره بیاید و «پوزه اش را در بشقابهای اشخاص فرو برد.» یک مرتبه که «شهبانو مصممانه کوشید جلوی سگ شاه، سگی غول پیکر از نژاد دانمارکی را بگیرد» که سر در غذاها نبرد، مورد اعتراض شاه قرار گرفت و پرسید: «فکر می کنید که چکار می کنید؟» شاه در آخرین سفرش نیز سگهایش را به هرجا می رفت همراه خودش می برد.(۲)

اشرف نیز در سگ بازی از برادرش کم نمی آورد. وی معمولاً در محوطه کاخ «با سگ محبوبش فیدل» مشغول بازی بود و چون از سگهای ایرانی خوشش نمی آمد، در مسافرت اروپا سگهایی را خریداری و «به تهران ارسال فرموده اند که به گمرک مهرآباد رسید.»(۳)

شمس نیز در سگ بازی گوی سبقت را از برادر و خواهرش ربوده بود. او همیشه در مسافرتها با سگهایش به این طرف و آن طرف می رفت. «هر موقع والاحضرت شمس با هواپیما سفر می کرد، معمولاً یکی دو ردیف صندلی را نیز برای تأمین آسایش سگهای همراهش اختصاص می داد.»(۴) شمس آنچنان در سگ بازی افراط می کرد که گاه مورد سرزنش شاه قرار می گرفت. یک بار شاه درباره شمس به علم گفت:

متأسفانه باید بگویم که این را هم باید حمل بر خودپسندی احمقانه او کرد که با همراهانش ده سگ و دو برابر همین تعداد گربه به این طرف و آن طرف آمریکا جولان می دهد.(۵)

۱- راجی، پرویز؛ پیشین، صص ۱۹ و ۹۲.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۲، ص ۷۵۳.

۳- زنان دربار به روایت اسناد، ج ۱، ص ۱۷۹.

۴- هویدا، فریدون؛ پیشین، ص ۱۴۴.

۵- علم، امیراسدالله؛پیشین، ص ۸۸۹.

استعمال مواد مخدر: دربار پهلوی بهرغم همه شعارهای مبارزه با مواد مخدر، خود به آن آلوده بود. شاید کسی باور نکند که رضاشاه با آن همه خشونت و وحشتی که از خود باقی گذاشته است به مواد مخدر معتاد بوده است. همسرش ملکه مادر بر این داستان شگفت اعتراف دارد: «رضا مطابق عادت معمول صبحها که از خواب بلند می شد، به اندازه یک پشت ناخن تریاک استعمال می کرد و ایضاً شبها هم.»(۱) شاه در مورد این که رضاشاه کمتر سرما می خورد به علم گفت: «پدرم... کمی تریاک می کشید و در تمام عمرش دچار سرماخوردگی نشد.»(۲) رضاشاه هنگام تبعید یکی از چیزهایی که با خود برد یک جعبه تریاک بود. او در کشتی انگلیسی بساط تریاک کشی راه انداخته بود و «وقتی بوی تریاک از کابین رضا بیرون می زد در کابین ازدحام می کردند تا از بوی تریاک کیفور شوند. کاپیتان انگلیسی و یکی دو صاحب منصب عمده هم که با رضا طرح دوستی ریخته بودند به کابین او می رفتند و یکی دو بست می زدند.» مصاحبت رضاشاه با ملوانان انگلیسی این نتیجه را داد که «چند نفر از خدمه کشتی بندرا(۳) تا رسیدن به مقصد تریاکی شدند.»(۴)

بدیهی است که سفر یک ماهه رضاشاه اگر این اثر را برای خدمه کشتی انگلیسی داشته، همسر و رضاشاه نمی توانسته اند از این نصیب بی بهره باشد. لذا ملکه مادر اعتراف می کند که چون «رضا روزانه یک بار صبح موقع رفتن به کاخ شهری چند بست تریاک استعمال می کرد»، من نیز «این عادت را از رضا گرفتم» و هنگامی که ملکه مادر از ایران فرار کرد، پزشکان «الکل و تریاک را برای [او] قطع» کردند و باعث شد همه چیزش به هم بخورد.

ص:۳۳۸

۱- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۲۱.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۸۰.

۳- نام کشتی حامل رضاشاه.

۴- پهلوی، تاج الملوک؛ همان.

عـادت رضاشـاه نه تنهـا همسـرش را معتاد کرد، بلکه باعث شـد «در بین بچه های رضا، غلامرضا، حمیـدرضا تریاکی حرفه ای شدند.»(۱) و محمودرضا نیز به تریاک معتاد شده بود.(۲)

البته محمدرضا نیز از پدر این نشان را به ارث برد، گرچه معتاد نشد، اما «محمدرضا بعضی شب ها بساط تریاک پهن» می کرد و بـا معشوقه هایش بستی می زد.(۳) محمدرضا در ابتدای کار از روی تفنن تریاک می کشـید، ولی همنشـینی با رفیق بد او را معتاد کرد. «محمـدرضا اواخر سال ۱۳۵۵ به بعـد که درد ناشـی از سـرطان به او فشار می آورد به توصـیه دولّو به تریاک روی آورد.»(۴)

می گویند مواد مخدر مانند ویروس در خانواده مسری است به همین جهت «کودکان درباری هم دست در کار بودند، بعضـی از آنها در سالهای دهه ۱۹۷۰ در نهایت بی بند و باری می زیستند، مقادیر زیادی مواد مخدر به ویژه کوکائین به ایران وارد می کردنـد و موقعیت والـدینشان مـانع از این می شـد که مقامـات گمرکی جـامه دانهایشـان را بگردانـد.» البته آنها نمی توانسـتند همیشه از هر گمرکی عبور کنند، یک بار «مأموران گمرک انگلسـتان (در شهریور ۱۳۵۳) والاگهر بهزاد، پسر حمیدرضا را که می خواست با مقـدار کمی حشـیش در جیبش از فرودگاه هیث رو بگذرد، گرفته اند. پسـرک را ۵۰ لیره جریمه کرده اند، اما سفیر ما توانست از درز کردن خبر به مطبوعات جلوگیری کند.»(۵)

به گزارش ساواک، طبق یک خبر علت اصلی جدایی شهناز دختر شاه و اردشیر زاهدی، اعتیاد شهناز به هروئین بود.(۶) اما این موضوع بعید می نماید؛ زیرا خود اردشیر زاهدی تیم راه اندازی بساط تریاک در سفارت ایران در آمریکا بود.(۷)

۱- همان، ص ۳۴۶.

۲- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۵۰۵.

۳- غفاری، پروین؛ پیشین، ص ۵۷.

۴- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۴۶.

۵- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۲، ص ۶۱۹.

۶- رجال عصر پهلوی، اردشیر زاهدی به روایت اسناد، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، تهران، ص ۱۷۸.

۷- کیا، علی؛ پیشین، ص ۱۲۱.

عیاشی دربار: خوش گذرانیها، عیاشیها، مجالس رقص و آواز بی وقفه در دربار ادامه داشت. مهمانیهای پر لهو و لعب دربار بیشتر به افسانه ها و داستانهای هزار و یک شب شباهت داشت. شب که فرا می رسید «زندگی شبانه و خصوصی آنها شروع می شد. شاه زمستانها معمولاً در کاخ نیاوران به سر می برد و تابستانها غیر از ایامی که به شمال می رفت به کاخ اختصاصی سعدآباد می رفت و معمولاً کمتر شبی بود که گذران شبانه در کاخ اختصاصی توأم با یک برنامه سرگرمکننده نباشد. به طور معمول هفته ای سه شب مهمانی خصوصی در دربار برگزار می شد.» در این میهمانی «حلقه دوستان شاه و فرح» شرکت می کردند. در این مجالس خوانندگانی مانند ستار، کورس سرهنگ زاده، گوگوش و هایده دعوت می شدند. غیر از شاه، ملکه مادر نیز هفته ای یک بار و هر سال شب ۲۸ مرداد، میهمانی می داد. فریده دیبا، اشرف، فاطمه پهلوی، نیز گاهی میهمانی می دادند.(۱) معمولاً این میهمانیها از ساعت ۸ شب تا ۸ صبح طول می کشید.(۲)

در این مجالس گاهی اوقات «ویگن و پوران شاپوری، چند ترانه به اتفاق، اجرا می کردند.» محمدرضا موسیقی جاز را می پسندید و به همین جهت «خواننده مورد علاقه او فرانک سیناترا بود که از دوستان بسیار نزدیک شاه به شمار می آمد.» شاه چنان به این مجالس عادت کرده بود که «تا روزی که در ایران بود برنامه های هنری شبانه او هرگز قطع نشد.» فرح نیز به دلیل تأثیر از فرهنگ فرانسوی از خوانندگانی «نظیر ژوداسن» دعوت می کرد تا به تهران بیایند. گاهی اوقات در این میهمانیها اعمالی جنون آمیز مرتکب می شدند: «برای نمونه یک زن آبرومند[!!] حاضر می شد در برابر شرط بندیهای کلان به تمام، در جلو حاضران لخت شود و به اصطلاح غربی ها استریپ تیز کند!» در این میهمانی ها سرو «مشروبات الکلی بسیار عادی بود، اما در پاره ای از ضیافت ها بساط تریاک کشی را هم می گستراندند.» البته اگر اشرف در این مجالس بود، شور و حالی دیگر پیدا می شد، زیرا «گاهی اوقات در حضور دیگران زن شوهرداری را تشویق به معاشقه

۱- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، صص ۷۸ - ۷۹.

۲- پاکروان، فاطمه؛ خاطرات.

بـا یـک مرد زن دار می کرد.» این مجـالس همواره از نوآوری و ابتکـار برخوردار بود. گـاهی اوقـات «چراغ ها را خاموش می کردنـد و می گفتند «هر کس نفر بغل دستی خود را ببوسد» بعضـی حضار تازه وارد از این که می دیدند «خواهر پادشاه اجازه می دهد میر آخور شاه و یا آدمی بدرفتار مثل رحیم علی خرم او را ببوسد» تعجب می کردند.(۱)

عیاشـیهای ملکه مادر زیربنایی تر بود، زیرا او درباره دنیا اعتقادی فیلسوفانه داشت، به قول خودش: «بنـده معتقـد هسـتم دو روز عمر را انسـان بایـد در خوشـی و بـا سرخوشـی بگذرانـد. در دنیا آن قـدر وسایل کامجویی و لـذت بردن هست که عمر انسان کفاف اسـتفاده از آنها را نمی دهد و انسان تا به خودش بیاید همه اعضا و جوارحش از کار افتاده» است.(۲) به همین جهت نه تنها مجالس عیاشـی دربار او را ارضاء نمی کرد، بلکه همیشه به ابتـذال غربیها از این که می دید «کنار پیاده رو دو نفر جوان با هم مغازله می کنند» غبطه می خورد.(۳)

اشـرف نیز از فرهنـگ ایرانی بـه شـدت دلگیر بـود، زیرا نمی تـوانست مقررات فرهنگی را نادیـده بگیرد. او در مـورد مجـالس «موسـیقی و رقص» کـه بـا دوسـت پسـرش مهریـور تیمورتـاش و برادرش هوشـنگ داشت، از این که «بر اسـاس ضوابـط غربی منـاسب و مطلوب شـناخته می شـد»، به وجـد می آمـد. امـا چون آن را خـارج «از چارچوب اخلاق و آداب و رسوم ایران» می دانست،(۴) رنـج می برد. ای کـاش می دانستیم اشـرف بیش از این عیاشـی چه کـار دیگری را می توانست انجـام بدهـد که به احترام آداب ایرانی آن را ترک کرده است!

عیاشـیهای دربار، گاه ابتـذال را به جایی می رساندنـد که وزیر دادگستری رژیم، غلامرضا کیانپور که باید مظهر وزانت و تقوا باشد «لباس زنانه می پوشید و حرکات و اطوار زنانه در می آورد و ضمن خواندن اشعار و ترانه های ضربی می رقصید و باعث شعف غیرقابل توصیف حضار می شد.» قلی ناصری، ملیجک

ص:۳۴۱

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، صص ۵۲، ۱۴۵، ۳۵۶، ۳۵۸.

۲- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۵۴.

۳- همان، صص ۳۵۵ - ۳۵۷.

۴- پهلوی، اشرف؛ پیشین، ص ۱۰۹.

شاه در حضور شاه نخست وزیر را به استهزاء می گرفت و «اداهای زنانه ای را در می آورد که مخنث بودن هویدا را نشان بدهد» و شاه بسیار لذت می برد.(۱) البته خود هویدا نیز دست کمی از دلقکها نداشت در مجالس ملکه مادر «اصلاً ملاحظه مقام خودش را نمی کرد و خیلی لودگی می کرد.»(۲)

شاه علاوه بر این مجالس رسمی، گاهی همراه علم به مجالسی می رفت که موجب ناراحتی فرح می شد. البته علم سعی می کرد فرح را به دنبال نخود سیاه بفرستد. مثلاً ـ ملکه را برای اسکی به جنوب می فرستاد و «همراه شاه به یک مجلس خوشگذرانی بسیار جالب می رفت.» البته فرح هم پی به این مجالس برده بود و از دست علم عصبانی بود. زیرا «شهبانو معتقد بود که» علم «و شوهرش با هم به الواطی می روند» علم سپس اذعان می کند که اعتقاد شهبانو «از واقعیت چندان دور نیست.»(۳)

تفریح و تفرج: دربار پهلوی، دربار عیاشان بود و خاندان سلطنت لحظه ای از کامجویی غفلت نمی کردند. حکایت سفرهای تفریحی شاه خود بحثی جداگانه دارد. شاه و خانواده اش هر سال ایام تعطیلات نوروز را گاه تا چهل روز در آمریکا به خوشگذرانی می پرداختند و پس از ساختن مجموعه کاخها در جزیره کیش ایام نوروز را در این جزیره سپری می کردند. تابستان نیز یک ماه در نوشهر و رامسر به تفریح می پرداختند و چهل روز نیز در زمستان به سوئیس می رفتند تا در دامنه کوه های آلب به تفریح و اسکی بپردازند.

کیش جزیرهای مرجانی در خلیج فارس است که حدود صد کیلومتر مربع وسعت دارد. زیباترین سواحل جهان در کیش گسترده شده است. سپهبد نصیری رئیس ساواک طرحی را به شاه ارائه داد که این جزیره محل تفریحات زمستانی شود. شاه و فرح این فکر را پسندیدند.(۴) بنا به پیشنهاد وزیر دربار شرکتی به نام

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۱۶.

۲- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۴۰۶.

۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، صص ۹۳ - ۲۵۹ - ۲۹۱.

۴- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۴۴۶.

شرکت عمران کیش به نام مهندس منصف، یکی از اقوام علم تأسیس شد و با بودجه ای هنگفت کار ساخت و ساز را شروع کرد. در مدت کوتاهی تأسیسات زیربنایی آن، نیروگاه، راه، آب شیرین کن و فرودگاه با هزینه وزارت دربار و طرح و نقشه شرکتهای آمریکایی تأسیس شد. پنج کاخ به نام کاخ شاه، کاخ شهبانو، کاخ ولیعهد، کاخ علم و کاخ هویدا، یک هتل بزرگ و یک کازینو ساخته شد.

تصمیم دربار این بود که «کیش از نظر شیکی و تجمل بی نظیر باشد و مونت کارلوی خاورمیانه شود، بهشتی در خلیج فارس باشد.»(۱) به همین جهت با بودجه گزافی به جنگل کاری پرداختند و آب دریا را با هزینه سرسام آور شیرین و توسط تأسیسات قطره ای آبیاری می کردند. پس از اتمام ساخت و ساز کیش، علم سند آن را به نام شاه کرد و آن را به شاه تقدیم کرد. شاه عصبانی شد و آن را به صورت علم پرت کرد و گفت: «چرا می خواهی مرا صاحب یک تکه زمین ناقابل کنی؟ بی آنکه بخواهم ادعای مالکیت خصوصی قطعه زمینی را بکنم، تمام این مملکت به من تعلق دارد! همه چیز در اختیار یک رهبر قدرتمند است.»(۲) همانطوری که شاه گفت، جزیره کیش مانند همه ایران ملک خصوصی و محل خوشگذرانی دربار شد. به گفته ملکه مادر، کیش «واقعاً دلچسب بود که در مهرآباد سوار هواپیما می شدیم در حالی که تهران زیر برف سنگین سفید پوش بود، به فاصله یک ساعت وارد کیش می شدیم و آب تنی (شنا) می کردیم. چند نفر از غواصان نیروی دریایی با تفنگهای مخصوص صید کوسه همراه ما به آب میزدند.»(۳)

در این جزیره به دستور شاه همه نوع وسایل تفریحی حتی اسب برای سوارکاری شاه مهیا شد.(۴) انواع قایقهای تندرو را برای تفریح شاه، فرح و ولیعهد از آمریکا خریدند. انبارهای کاخها چنان انباشته از مشروبات الکلی بود که پس از

۱- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۲۴۷.

۲- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۳۵۵.

۳- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۴۴۷.

۴- علم، امیراسدالله؛ ص ۳۲۱.

پیروزی انقلاب اسلامی توسط ده ها کامیون به بیرون منتقل شد و منهدم گردید. چون در این جزیره همه شخصیتهای درجه اول دربار دارای کاخ اختصاصی بودند، هرکدام با هواپیماهای جداگانه نیز برای تفریح به کیش می رفتند.(۱) برای تمام کردن عیش دربار «از مؤسسه مادام کلود دختران تلفنی را با هواپیمای کنکورد از پاریس می آوردند. به سفیر انگلیس اطمینان دادند که تعدادی دختران انگلیسی نیز وجود دارند.»(۲) هتل بزرگی هم در این جزیره ساخته شد که مخصوص سایر میهمانان و درباریان بود. در این هتل نیز «با کلید هر اتاقی دختری به درون آن اتاق فرستاده می شد. کازینو نیز آماده کار بود.»(۳)

شاه «همه ساله تعطیلات تابستانی را در نوشهر می گذراند»، حتی در تابستان ۵۷ که رژیمش در حال متلاشی شدن بود.(۴) وی «طرحی بزرگ هم تهیه کرده بود تا در نوشهر اقامتگاهی مناسب بسازد و پایتخت تابستانی ایران را به نوشهر منتقل کند که بازی روزگار به او مهلت اجرای این کار را نداد.»(۵)

البته شاه کاخی در کلاردشت و جایگاهی در رامسر داشت که گهگاه نیز در فصل سرما به آنجا مسافرت می کرد. شاه همه ساله تعطیلات زمستانی خود را که از اواسط دی ماه تا اوایل اسفند به طول می انجامید، به سوئیس می رفت. وی ابتدا به اتریش می رفت و پس از معاینات پزشکی تفریح خود را در سن موریتس آغاز می کرد.(۶) گاه این تعطیلات به چهل روز می کشید. شاه در پاسخ خبرنگاری که از وی پرسید: «شما در سال دو ماه تعطیلی دارید و به سوئیس مسافرت می کنید.» گفت : «شاید کمی بیشتر! اما همه اش هم تعطیلی و بی کاری نیست.»(۷)

۱- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۲، ص ۷۵۹.

۲- همان، ص ۲۴۸.

۳- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۲۴۷.

۴- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۴۲.

۵- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۳۲۶.

۶- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۲، صص ۱۹۲۱ - ۱۹۲۷ و ج ۳، ص ۲۱۴۹.

۷- لاینگ، مارگارت؛ پیشین، ص ۲۵۸.

علت انتخاب سن موریتس در سوئیس کوه های پر از برف آنجا بود تا شاه و ملکه بتوانند اسکی کنند. سن موریتس در جنوب شرقی سوئیس و در دامنه های سلسله جبال آلپ قرار دارد. این شهر از شهرهای لوکس و پرهزینه سوئیس است که به دلیل برف فراوان، بیشتر سرمایه داران دنیا از اول ژانویه برای گذراندن تعطیلات به آنجا سفر می کنند. دربار پهلوی هر سال دو طبقه از گراند هتل شهر را به مدت دو ماه برای شاه و ملکه و همراهانشان اجاره می کردند، «هواپیماهای اختصاصی متعدد بین تهران و زوریخ پرواز می کردند تا روزانه علاوه بر جا به جا کردن درباریان و مقامات کشور، انواع و اقسام وسایل مورد نیاز شاه و اطرافیانش مثل لباس پوست خز، مواد غذایی، وسایل مصرفی و حتی مشروبات الکلی را از ایران به سوئیس و بالعکس حمل کنند.»(۱) شاه چون اقامت خود را در هتل مطابق شأن پادشاه نمی دانست دستور داد از بودجه کشور یک ویلای مجللی را در سن موریتس خریداری کنند. «خرید ویلا ـ همراه با اصلاحات و تغییر دکوراسیون داخلی آن توسط طراحان معروف فرانسوی و دانمارکی روی هم رفته مبلغی حدود سه میلیون پاوند هزینه به بار آورد، تا آنگاه در زمستان ۱۹۷۰ شاه و ملکه علیرغم انتقادهای سخت مردم سوئیس از آن همه ولخرجی توانستند برای اولین بار در سفر خود به سوئیس، پس از ورود به سن موریتس در ویلای سوورتا اقامت کنند.»(۲)

شاه دستور داد تا پشت ویلا یک ورزشگاه اختصاصی با مدرنترین وسایل ورزشی نیز تأسیس کنند، گاهی برای آوردن یک پماد مخصوص خارش دست شاه، یک هواپیما از سوئیس به ایران پرواز می کرد و باز می گشت.(۳) محمدرضا و ملکه هیچگاه و برای هیچ مسئله ای از اسکی سن موریتس نمی گذشتند. به قول ملکه مادر تنها در سال ۱۳۵۷ بود که با اینکه «زمستان ها عادت داشت برای اسکی و استراحت زمستانی به سوئیس برود آن سال نرفت و در ایران ماند.»(۴) البته باید

ص:۳۴۵

۱- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۱۰۰.

۲- همان، ص ۱۰۲.

۳- همان، ص ۸۵.

۴- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۳۵۸.

تذکر داد که شاه و ملکه در آن سال در ۲۷ دی به مسافرت رفتند؛ ولی به سفری که دیگر بازگشت نداشت.

نادینی: رژیم پهلوی پس از تثبیت پایه های حکومت، به دلیل ماهیت ضد دینی اش ستیز با اسلام را آغاز کرد و در اواخر، علناً ارزشهای دینی را به چالش کشید و بی اعتنا به عقاید دینی مردم از هیچ کوششی برای نابودی شریعت دریغ نکرد.

رضاشاه با تظاهر به ارزشهای دینی، روحانیت و نمادهای شیعی به قدرت رسید، اما به دلیل غرب گرایی، تمرکز گرایی و ناسیونالیسم افراطی به جنگ همه ارزشها رفت. گرچه ماهیت رژیم عامل اصلی اسلام ستیزی رضاشاه بود، اما اعتقادات شخصی او نیز عامل بسیار تعیین کننده در رفتار ضدمذهبی بود. به گفته همسر رضا شاه: «رضا اهل نماز و روزه و این قبیل امور نبود، به اصطلاح هرهری مذهب بود.»(۱)

رضاشاه برای بی دینی خود استدلال هم ارائه می کرد. وی «می گفت مگر خدا عرب هست که ما باید روزی پنج نوبت با او عربی صحبت کنیم؟! روزه هم نمی گرفت و می گفت: «انسان هر وقت گشنه می شود باید غذا بخورد والا ـ دچار مریضی خواهد شد». وی کم کم به دین ایرانی اعتقاد پیدا کرد و می گفت: «اسلام دین و آئین عربهای بیابان گرد است و قبل از اینکه عربها خداشناس شوند، ایرانیها خداشناس بوده و پیامبر خودشان را داشته اند.»(۲)

همسر رضاشاه، فروغی، کسروی، ادیب الممالک و عبدالله مستوفی را در نادینی رضاشاه و خانواده وی مؤثر می داند. او معتقد است خصوصاً فروغی با تمجید از دین زردشت و نقل داستانهای تاریخی «باعث می شد که بچه های من از دین و مذهب و عربها متنفر شوند.»(۳)

۱- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۸۸.

۲- همان، ص ۲۴۱.

۳- همان، ص ۹۲.

رضاشاه برای احیای ناسیونالیسم و ایران قبل از اسلام «در ساعات بی کاری و فراغت از اهل علم می خواست تا برایش مطالب تاریخی تعریف کنند. افرادی مثل ادیب الممالک، عبدالله مستوفی، کسروی و امثالهم پیش رضا می آمدند و از تاریخ گذشته ایران داستانهای شگرف می گفتند.»(۱)

اولین مبارزه رضاشاه با شریعت، زمانی آغاز شد که «حکومت [وی] قوت و قدرت و قوام زیادی پیدا کرد، اظهار داشت که می خواهد جلوی این آخوندبازی ها را بگیرد.» وی «دستور داد تا توپ افطار و سحر را بی ترتیب و نظم در کنند.» یعنی «توپ افطار را نیم ساعت بعد از مغرب و توپ سحر را یکی دو ساعت جلوتر از طلوع فجر می انداختند.» چون مردم ساعت نداشتند و تنها اعلام ساعات شرعی از طریق شلیک توپ بود، با این کار مردم را «به واسطه درازای ساعات روزه از روزه بری می کردند!!»(۲) گرچه مردم متدین از این اعمال شیطانی از دین بری نمی شدند؛ ولی موجب بی اعتمادی مردم به رضاشاه می گردید.

پس از سقوط رضاشاه، پسرش محمدرضا سعی کرد از پدرش عبرت بگیرد و با مذهب از در آشتی درآید. رفتن به زیارت امام رضا(ع)،

دیدار با مرجعیت شیعه، آیت الله بروجردی و تعمیر بقاع متبرکه از تنفر نیروهای مذهبی نسبت به وی کاست، اما ماهیت نادینی محمدرضا هم چندان در پرده غیب پنهان نماند. بعد از فوت آیت الله بروجردی، بنای بدرفتاری با حوزه ها را برداشت، مدرسه فیضیه نماد روحانیت را مورد حمله قرار داد، بسیاری از علما را دستگیر، امام خمینی را بازداشت و در ۱۵ خرداد نیروهای مذهبی را قتل عام کرد.

پس از تبعید امام خمینی، شاه علناً در مجالس عمومی مشروب خواری می کرد، با حجاب، مظهر ایمان زن مسلمان مخالفت می کرد و لاابالیگری را گسترش می داد و چون خود جربزه پدر را نداشت نسبت به پدرش اعتراض

۱- همان، ص ۲۴۲.

۲- همان، ص ۲۴۳.

می کرد و می گفت: «پـدرم اشـتباهی بزرگ کرد. او وقـت کـافی داشـت تـا مثـل آتـاتورک همگی روحـانیون را از دم تیغ بگذراند!»(۱)

دربار خوب می دانست نادیـده گرفتن سـنتهای مـذهبی چه تأثیر سوئی در بین مردم خواهـد داشت. علم، وزیر دربار از این که شاه در شب احیا و شـهادت حضـرت امیر سـلام الله علیه، ضـیافت شامی را به مناسـبت ورود پادشاه سابق آلبانی در کاخ برقرار کرده بودنـد، سـخت وحشت داشت و معتقد بود که «در میان افسـران، تعداد بسـیاری از افراد متعصب مذهبی وجود دارد و چه بسا احمقهای دیگر در میان سـربازان» باشند که «این ضیافت دادن در این شب خطر بزرگی» به همراه داشته باشد.(۲) علم حتی نفوذ سـنتهای مذهبی را در بین خدمه دربار و سـربازان گارد لمس کرده بود و سعی می کرد در ایام مذهبی شاه را از بی دینی باز دارد. زیرا «سـربازهای عادی به آسانی تحت تأثیر متعصبین مـذهبی قرار می گیرند و باید مراقبشان بود به همین دلیل است که شـبهای سوگواری مـذهبی افراد باید دقیقاً مراقب رفتارشان باشـند.» علم برای شاه نمونه آورد و گفت: «در یکی از این ایام من و معشوقه ام در شـیراز بودیم. مـا در نهـایت پنهـان کـاری عمل می کردیم، معهـذا خـدمه من از پـذیرایی ما خودداری می کردند.»(۳) با این حال دربار حاضـر نمی شد رعایت احترام محرم را بنماید و جشـنها را تعطیل کند. علم استدلال می کرد: «ما نمی توانیم سـنتهای ملی را بـابت مراسم بی معنا کنار بگـذاریم؛ حتی اگر نوروز با روز عاشورا مصادف شود!!» و شاه نیز آن را تأیید می کرد.(۴)

شاه با این که سـعی می کرد با داسـتان سـراییهاییماننـد خواب و مکاشـفه خود را مـذهبی جلوه دهد، اما ماهیت غیرمذهبیاش همیشه بر فریب کاریهـای او غلبه داشت. به قـول پروین غفـاری معشوقه شـاه: «شـاه به هیـچ وجه روحیه مـذهبی و اعتقـاد دینی نـداشت و تمام ادعاهایی که بعـدها در کتابهایی که به نام او می نوشـتند و حـاکی از ارتباط معنوی او با اولیاء بود دروغ محض بوده است. در تمام دوران

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۴۰۹.

۲- علم، میراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۱۶۶.

۳- همان، ص ۲۹۷.

۴- همان، صص ۱۹۱ و ۶۰.

کودکی که من او را شناختم هیچگاه ندیدم که او نماز بگزارد یا روزه بگیرد. آخر چگونه شاهی که هر شب تا دیر وقت سرگرم زنبارگی و مشروب خواری بود به دین و خدا فکر کند.»(۱)

شمس خواهر شاه، رسماً مذهب کاتولیک را برگزید و در مهر ۱۳۵۴ همراه شوهرش پهلبد با پاپ ملاقات کرد.(۲) البته شمس بعد از جدایی از فریدون جم با وینسنت هیلر آمریکایی ازدواج کرد و مذهب شوهرش را برگزید. گرچه شمس حتی یک مسیحی مؤمن هم نبود، ولی برای تظاهر، در محوطه کاخ اختصاصی خود در مهرشهر کرج، یک کلیسای اختصاصی ساخته بود و یکشنبه ها به آنجا می رفت.(۳)

هویدا، نخست وزیر سیزده ساله محمدرضا نیز در لادینی مانند ارباب خود بود. او «دین را زاییده توهم مغز بشر می دانست و می گفت بهترین ادیان پای بند نبودن به هیچ دین و مذهبی است» و مانند رضاشاه «از دین اسلام به عنوان دین تازیان نام می برد.»(۴)

هویدا یک بهایی زاده بود، به همین جهت مردم او را بهایی می دانستند؛ ولی ملکه مادر معتقد است: «هویدا حتی بهایی هم نبود و به هیچ مسلک و دینی وابستگی نداشت و خودش می گفت در سیاست بهترین مسلک این است که آدم به هیچ مسلکی پای بند نباشد.»(۵)

فرح نیز مانند سایر درباریان پای بند مذهب نبود و سعی می کرد ارزشهای دینی را فدای فرهنگ ایران باستان کند. نقش او در برپایی جشن هنر شیراز برای احیای فرهنگ غیرمذهبی ایران در جای خود خواهد آمد. در همین جشنها بود که به خاطر اجرای یک تئاتر توسط یک گروه خارجی در بازار شیراز، وی دستور

۱- غفاری، پروین؛ پیشین، ص ۶۴.

۲- علم، میراسدالله؛ پیشین، ج ۲، ص ۷۰۶.

۳- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۷۰.

۴- همان، ص ۳۳۰.

۵- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۴۰۳.

داد تا «اذان مغرب را از صدای بلندگوی مسجد بازار شیراز» قطع کنند.(۱) فرح سعی می کرد با احیای مذهب زردشت اسلام را کمرنگ کند. او در این جهت از هیچ اقدامی فروگذار نمی کرد. با ابتکار فرح کنگره زرتشتیان جهان در ایران برقرار شد. این کنگره درست در وسط ماه رمضان آغاز به کار کرد و در این ماه مقدس از میهمانان با شامپانی پذیرایی شد.(۲)

بی اعتقادی دربار به اسلام موجب تلاش آنها جهت ترویج سایر مذاهب و نحله ها شده بود. از این جهت شاه «بدش نمی آمد بهاییگری در ایران رشد کند و نیرویی در برابر اسلام تبدیل گردد.»(۳) به همین دلیل بود که یک بار شاهد رشد بهائیان و نفوذ آنها در ارکان دولت بودیم. ناگهان چهار نفر بهایی، سپهبد اسداله صنیعی، وزیر جنگ، منصور روحانی وزیر آب و برق و کشاورزی، خانم فرخ رو پارسا، وزیر آموزش و پرورش و هوشنگ نهاوندی وزیر کار، آبادانی و مسکن وزیر دولت هویدا شدند.

«ساواک به محمدرضا هشدار می داد که اجتماع بهائیان در دولت موجب بروز ناخرسندی مردم می شود، اما محمدرضا این هشدارها را نادیده می گرفت.»(۴) نفوذ بهائیان در ارکان دولت، خصوصاً حضور عبدالکریم ایادی مرد قدرتمند بهائیان در دربار شاه موجب امید بهائیان شد. آنان رسماً اعلام می کردند: این بهائیان «مأموریت دارند که از هر فرصتی استفاده کرده و مسلک بهایی را در دربار شاهنشاهی به خصوص خاندان جلیل سلطنت اشاعه دهند.»

فساد مالی دربار

یکی از عوامل بی اعتمادی مضاعف مردم نسبت به خاندان پهلوی فساد مالی آنها بود. بی شک بخشی از تظاهرات مردم ایران در سال ۱۳۵۷ در اعتراض به فساد

۱- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۸۲.

۲- پارسونز، خاطرات دو سفیر.

۳- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۳۲۱.

۴- همان، ص ۳۲۳.

مالی رژیم بود. مردم وقتی اختلاف خود را با اشرافیت درباری می دیدند به فریاد می آمدند.

«در سالهای دهه ۱۹۷۰ (۱۳۵۰) علاوه بر سرمایه عظیم رو به رشد شاه، فساد مالی در دربار خاندان پهلوی و طبقه ممتاز جامعه به حدی زیاد بود که سهم عمده ای در افزایش مخالفت توده های عظیم مردم را داشت.»(۱)

شاه در مهر ۱۳۵۷ دستور داد تا خانواده سلطنتی در معاملات دخالت نکنند(۲) و این خود نشانه فساد مالی دربار و ناخشنودی مردم بود.

دولت هر سال معادل ۱۵ میلیون دلار بودجه در اختیار وزارت دربار قرار می داد(۳) و تمامی آن صرف خوشگذرانیهای خانواده شاه می شد. البته این غیر از بودجه سری دولت بود که به دستور شاه به مصرف ولخرجیهای بی مورد می رسید.

فساد مالی دربار پهلوی در اشکال مختلف، تکاثر، تجمل، حیف و میل، قاچاق، حاتم بخشی های بی مورد و رانت خواری بروز می کرد.

تکاثر: خاندان پهلوی به دلیل فقر خانوادگی، عقده ای سیرناشدنی در جمع ثروت داشتند. رضاخان با رسیدن به قدرت شروع به جمع آوری ثروت کرد. با زور و قلدری املاک مردم را در مقابل بهای اندکی تملک می کرد. به اعتراف شاه، زمینهایی که از پدرش به او رسیده بود دویست و بیست هزار هکتار(۴) یعنی ۲/۲۰۰/۰۰۰/۰۰۰ متر مربع بود. رضاشاه مقادیری از ثروت خود را با شرکت کشتیرانی هندرسون سرمایه گذاری کرده بود و «از سهامداران اصلی» آن بود.(۵) محمدرضا نیز مانند پدر در جمع آوری اموال بسیار حریص بود. به گفته

۱- کدی، نیکی آر.؛ ریشه های انقلاب ایران، عبدالرحیم گواهی.
۲- راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۲۶۸.
۳- لاینگ، مارگارت؛ پیشین، ص ۷.
۴- وارن، اولیویه؛ پیشین ۷، ص ۲۸، البته احسان نراقی املاک شاه را «۸۳۰ دهکده با مساحتی با دو میلیون و نیم هکتار» یعنی ده برابر آمار فوق می داند. (از کاخ شاه تا زندان اولین، ص ۹۴).
۵- تاج الملوک، پیشین، ص ۳۲۲.

فردوست، رضاشاه، «در مقام مقایسه با پسرش باید به او رحمت فرستاد».(۱) محمدرضا از همان روزی که به حکومت رسید به فکر ثروت انـدوزی افتاد. «در اواخر آذرماه [۱۳۲۱] مقامات انگلیسـی از طریق یک منبع کاملاً موثق پی بردنـد که شاه صاحب یـک میلیون دلاـر در آمریکاست و در جسـتجوی سـرمایه گـذاری برای پول خود می باشـد. این مبالغ وجوهی بود که به گفته بولارد می بایست اگر روزی از شاهی برکنار شود با آن زندگی خود و احتمالاً پدرش و بقیه خانواده اش را تأمین کند.»(۲)

قبـل از اینکه درآمـد نفتی ایران زیاد شود، محمـدرضا ماننـد پـدرش به تملک اراضـی میپرداخت. سرلشـکر مزین را در منطقه شمـال بـا اختیـارات تـام بر گرده مردم سـوار کرده بود تـا بـا فروش زمینهـای موات و منـابع ملی، پول آنهـا را به دربـار تحویل بدهد.(۳) پس از آن که قیمت نفت به شـکل سـرسام آوری بالاـ رفت، شـاه به بهـانه های مختلف هر روز بر ثروت خود افزود. شاه در سال ۱۳۳۷ برای عـادی جلوهـدادن فعالیتهای اقتصادی به پیشـنهاد علم، سازمانی اقتصادی را تحت عنوان «بنیاد پهلوی» تأسـیس کرد. بنیاد پهلوی ظاهراً یک بنیاد خیریه بود و چنـد کار هم مانند کمک هزینه به دانشـجویان خارج از کشور، احداث چنـد خـانه مسـکونی برای معلولاـن، تـأمین پوشـاک و اطعام فقرا انجام می داد؛ ولی در واقع همه این ظاهرسازی برای پوشـش دادن اقدامات اقتصادی شاه و خانواده وی بود. بنیاد با سرمایه گذاری در کارخانجات سیمان، قند، بیمه، بانک، کشتیرانی، هتل سازی، خانه سازی، کازینوهای قماربازی و کاباره ها، سود سرشاری را عاید خانواده پهلوی نمود.(۴)

بنیـاد پهلوی از موقعیت خود اسـتفاده می کرد و بـا تمـام امکانـات به سـفته بازی و تجارت مشـغول بود. بارها زمینهای زراعتی بسیاری را به نفع این بنیاد ملی اعلام

ص:۳۵۲

۱- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۳۲۲.

۲- عظیمی، فخرالدین؛ بحران دمکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، نشر البرز، تهران، ۱۳۷۲، ص ۱۲۴.

۳- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۱۸.

۴- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۱۹۶.

کردند و با ساختن ساختمانهای لوکس و فروش آن به وزارتخانه ها، سرمایه های زیادی را به دست آورد.(۱)

بنیاد پهلوی سه هدف اساسی را دنبال می کرد: «۱. یافتن منابع مالی برای شرکت تجاری متعلق به شاه، ۲. کنترل اقتصاد کشور از طریق سرمایه گذاری در زمینه های مختلف، ۳. حمایت مالی از افراد وفادار به سلطنت.»(۲) بنیاد پهلوی با استفاده از موقعیت و اقدامات غیرقانونی در مدت کوتاهی توانست صاحب یا سهامدار بیش از ده ها بانک و شرکت سرمایه گذاری، شرکت بیمه، ده ها هتل و کازینو، ده ها شرکت تجاری، شرکت ساختمانی و صنعتی و شرکتهای کشت و صنعت شود.(۳) بنیاد در سال ۱۳۵۲ توانست یک ساختمان ۵۰ طبقه را در نیویورک خریداری کند.(۴)

فعالیت اقتصادی غیرقانونی بنیاد چنان چشمگیر شده بود که یکی از مشاوران فرح، احسان نراقی معتقد است که «فعالیتهای شک برانگیز بنیاد موجبات اضمحلال سلطنت را در ایران پدید می آورند.»(۵)

حرص و ولع خانواده پهلوی برای ثروت اندوزی از چشم نزدیکان آنها دور نماند. احمدعلی انصاری عضو دربار پهلوی در خاطرات خود می نویسد: «نکته دیگری که در این سالها و همه سالها توجه مرا جلب می کرد، حرص خانواده پهلوی برای ثروت اندوزی بیشتر بود و در کمتر جلسه و محفل و میهمانی بود که بی پرده سخن از جمع آوری ثروت به میان نیاید.(۶)

بنیاد پهلوی از طریق ابزار قدرت زمینی را با تمسک به قانون تملک اراضی به قیمت بسیار ارزان می خرید و آن را به قیمت سرسام آوری می فروخت. به همین

۱- لوروریه، ژان؛ پیشین، ص ۱۰۴.

۲- نراقی، احسان؛ از کاخ شاه تا زندان اوین، ترجمه سعید آذری، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، تهران، ۱۳۷۲، ص ۹۴.

۳- برای آگاهی بیشتر از اموال بنیاد پهلوی مراجعه کنید به: گراهام، رابرت؛ ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا، کتاب، تهران ۱۳۵۸، صص ۲۰۸- ۲۰۴.

۴- پیشین، ص ۹۶.

۵- همان.

۶- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۹۲.

علت مردم معتقد بودند: «قانون مبارزه با زمین خواری نه برای ممانعت از عواید بی رویه زمین خواری، بلکه به منظور ربودن این منافع از چنگ طبقه متوسط و رساندن آن به اعضاء خاندان پهلوی و مقامات عالیرتبه دولت وضع شده است.»(۱)

اشرف پهلوی خود به سودجویی کلان از طریق زمین خواری اعتراف می کند و می نویسد: «در این فضای اقتصادی بازار مستغلات نیز رونق گرفت و قیمت زمین گاه چند صد برابر ترقی کرد. مثل بسیاری دیگر از ایرانیان من نیز توانستم از طریق چند معامله ملکی از جمله یک پروژه خانه سازی به مقیاس هزار ویلا بر

ثروت شخصی خود بیفزایم.»(۲)

اشرف توانست از راه های غیرقانونی و سوءاستفاده از موقعیتش یکی از «ثروتمندترین افراد خاندان پهلوی و از سرمایه داران بزرگ جهان» شود و اکنون نیز در نیویورک، پاریس، رم، مونت کارلو و چند نقطه مصفای دیگر جهان هم اقامتگاه های مجلل و باشکوه دارد.»(۳)

شاه نیز به جز اموالی که در ایران داشت، قسمت اعظم اموالش را به اروپا منتقل و کنستانتین، پادشاه سابق یونان را مسئول «اداره بعضی از سرمایه های اروپایی خود» کرد. وی قسمتی از «خریدهای مورد نیاز ارتش ایران را انجام می داد»(۴) که از این طریق نیز اموالی را برای محمدرضا کسب می کرد.

در آستانه انقلاب نیز بسیاری از اموال محمدرضا پهلوی توسط بهبهانیان مسئول امور مالی شاه به خارج منتقل شد.(۵) پس از سقوط رژیم، محمدرضا، هوشنگ انصاری، وزیر سابق اقتصاد را مسئول اداره امور املاک خود در آمریکا

۱- زونیس، ماروین؛ پیشین، ص ۱۴۸.

۲- پهلوی، اشرف؛ پیشین، ص ۲۹۸.

۳- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۵۰۶.

۴- همان، ص ۴۴۰.

۵- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۹۹.

نمود. انصاری «یک نظام اداری برای رسیدگی به سرمایه گذاریهای خانواده پهلوی در آمریکا تأسیس کرد که همه کارکنان آن آمریکایی بودند.»(۱)

خانواده پهلوی مدعی بودند اموال آنها در خارج از کشور فقط ۳ میلیارد دلار است.(۲) مطبوعات آمریکایی اموال و دارایی شاه را تا ۳۵ میلیارد دلار برآورد کرده اند.

طبق وصیت نامه مالی شاه این اموال بین فرح (۲۰٪)، رضا پهلوی(۲۰٪)، علیرضا پهلوی (۲۰٪)، فرحناز پهلوی(۱۵٪)، لیلا پهلوی (۱۵٪)، شهناز پهلوی (۸٪) و مهناز زاهدی دختر شهناز (۲٪) تقسیم شد. شهناز پهلوی به این وصیتنامه

معترض شد و مدعی بود اموال پدرش باید مطابق حقوق اسلامی تقسیم شود.(۳)

مسافرت های پرخرج: شاه و درباریان با مسافرتهای پرخرج به داخل و خارج از کشور هزینه سرسام آوری را به بودجه کشور تحمیل می کردند. دختران شاه به سفارت خانه ها دستور می دادند تا از همسرانشان با بودجه کشور پذیرایی کنند.(۴)

«هزینه های سنگین مسافرتهای رسمی محمدرضا و فرح به دعوت رؤسای کشورهای دیگر، برای رژیم امری عادی و معمولی شده بود.»(۵) گاه در طول سفر چند هواپیمای نظامی ابزار و وسایل مورد نیاز شاه و محافظیناش

را حمل میکردند

و با چند پرواز همراهان شاه را می بردند و چند هواپیما بین فرودگاه مهرآباد و کشور مربوطه دایم در حال پرواز بود.

در سال ۱۳۴۸ که درآمد عمومی ایران حدود یک میلیارد دلار بوده است شاه دویست هزار دلار خرج یک مسافرت به آمریکا نمود(۶) و با گران شدن نفت در دهه پنجاه، هزینه این مسافرتها به ده ها برابر افزایش یافت. فریده دیبا که هیچ

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۷۸.

۲- همان، ص ۵۱۵.

۳- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۷۷.

۴- زنان دربار به روایت اسناد ساواک، ج ۱، ص ۲۸۴.

۵- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۱۴.

۶- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۴۱۵.

امتیازی نداشت جز مادرزن شاه بودن، پی در پی به مسافرت خارج از کشور می رفت. وزارت دربار موظف بود مخارج سفر او را تأمین کند. در یک سفر بیهوده خانم دیبا، علم از شاه پرسید چقدر هزینه سفر در اختیار او قرار دهم شاه گفت: «هرقدر می خواهد، شاید این کار سبب شود دهانش را ببندد.»(۱)

اشرف در تحمیل هزینه سفر به دولت، گوی سبقت را از همگان ربوده بود. طبق اسناد منتشر شده هزینه های اشرف در مسافرتها به خارج رشد تصاعدی داشته است. در حالی که در سال ۱۳۴۹ در مسافرتش به آمریکا فقط ۰۰۰/۱۰ دلار بابت مخارج از وزارت دربار دریافت نموده،(۲) در سال ۱۳۵۶ در سفری به آمریکا نیم میلیون (۰۰۰/۵۰۰) دلار هزینه به بیت المال تحمیل کرده است.(۳)

البته اگر تعداد مسافرتهای اشرف نیز مانند هزینه هایش از رشد برخوردار باشد، باید تحمیل هزینه سفر اشرف بر دولت ایران سرسام آور باشد. طبق همان اسناد، اشرف برای مسافرتهای خارجی خود در چند نوبت دیگر به دستور وزارت دربار ارز گرفته است. در ۶/۱۰/۱۳۵۶، ۰۰۰/۰۰۰/۲ دلار برای مسافرت به سوئیس. در ۸/۱۰/۱۳۵۶، ۰۰۰/۳۰۰ دلار برای مسافرت یک ماه و نیمه به سوئیس و تایلند. در ۹/۱۲/۱۳۵۶، ۰۰۰/۰۰۰/۳ فرانک فرانسه برای مسافرت به پاریس.(۴)

گاه این سفرها هیچ توجیه معقولی هم نداشتند. مثلاً برای شرکت در مراسم اعطاء جایزه محمدرضا در تاریخ ۱۱/۶/۵۵ به آمریکا مسافرت نموده است. در این سفر مبلغ ۰۰۰/۵۰۰ دلار هزینه سفر به اشرف پرداخت شده است.(۵)

مسافرتهای داخلی درباریان نیز برای ملت ایران کم هزینه نبود. در یک مسافرت تفریحی گاه شاه، شهبانو و ولیعهد هرکدام با یک هواپیمای اختصاصی

۱- همان، ج ۲، ص ۵۴۲، همچنین برای آگاهی بیشتر به صفحات ۴۱۵ و ۸۱۸ مراجعه کنید.

۲- زنان دربار...، ص ۲۲۲.

۳- همان، ص ۳۹۳.

۴- همان، صص ۲۲۱، ۴۲۳، ۴۲۹.

۵- همان، صص ۳۵۴، ۳۵۳.

مسافرت می نمودند. حتی برای سفرهای تفریحی مثل اسکی در اطراف تهران با سه بالگرد جداگانه می رفتند.(۱)

حاتم بخشی: شاه و درباریان او با دست و دل بازی بی حد و حصر خود بیت المال را به کسانی می بخشیدند که هرگز سزاوار نبودند. ولخرجی از اموال ملت در دربار شاه یک فرهنگ و افتخار شده بود.

«یکی از اعضای خانواده سلطنتی مبلغ ۵ میلیون دلار از بانک فرست نشنال سیتی نیویورک قرض کرده» بود، اما از پرداخت آن خودداری می کرد. شاه به علم دستور داد به او تلگراف بزنند و بگوید بعد از پرداخت بدهکاریهایشان «هر قدر دلشان می خواهد ولخرجی کنند.»(۲)

به دلیل داشتن تعصب نسبت به نظامهای سلطنتی، همین که پادشاهی در کشورش سرنگون می شد، محمدرضا از اموال ملت ایران به او حاتم بخشی می کرد. پس از سرنگونی پادشاه افغانستان، محمدرضا دستور داد ماهیانه ۱۰/۰۰۰ دلار از بودجه سری دولت به وی پرداخت شود و هیچکس در دولت نباید در این باره چیزی بداند.(۳) پس از مدتی دستور داد تا ۱۰۰۰ دلار دیگر به مستمری او اضافه گردد و «خانه ای هم در رم برای او» از «بودجه سری دولت» خریداری شود.(۴)

شاه پس از چندی دستور خرید اتومبیل لیموزین برای پادشاه افغانستان و دستور مستمری دیگری برای همسر پادشاه افغانستان صادر کرد و افزود: «خداوند به ما امکان داده که به کسان بدشانس» کمک کنیم. این دست و دلبازیها زمانی است که اکثر روستاهای ایران از آب آشامیدنی بهداشتی و برق و راه محروم بودند و در حاشیه تهران حلبی آباد روییده بود. وی در فقر و فلاکت مردم

۱- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۹۲.

۲- علم، امیراسدالله؛ یشین، ص ۸۲۴.

۳- همان، ص ۵۳۲.

۴- همان، ص ۵۶۹.

ایران اقوام پادشاه افغانستان را فراموش نکرد و دستور خرید خانه و مستمری نیز برای عبدالوالی خان داماد پادشاه نیز صادر کرد.(۱)

کنستانتین پادشاه یونان نیز از شاهان کم شانسی بود که در سال ۱۳۵۳ به دست نیروهای نظامی سرنگون شد، ولی به دلیل دختر زیبایش مورد الطاف شاه قرار گرفت و مستمری ۰۰۰/۱۰ دلاری برای او نیز معین شد.(۲) علاوه بر آن، بسیاری از خریدهای ارتش نیز به وی سپرده شد و در معاملات تجاری سودهای کلانی را به جیب زد.(۳)

پس از چندی دربار ایران مرکز رفت و آمد پادشاهان مخلوع برای سیر کردن جیبشان گردید. لکای، پادشاه برکنار شده آلبانی هم توانست از مراحم ملوکانه ایران سود کافی ببرد. شهبانو به بانک عمران در دو نوبت دستور داد تا ۰۰۰/۵۰۰ دلار وام به او بدهند.(۴) وی پس از چندی در نامه ای تشکر آمیز این کمک را موجب «تغییر چشمگیر در وضعیت مالی» خود اعلام کرد.(۵) وی که اشتهای مفرطی برای سودجویی پیدا کرده بود با اطلاع از یک پروژه کلان در وزارت آموزش و پرورش درخواست اجرای آن را کرد.(۶) شاه نیز به علم دستور داد تا به وزیر دارایی سفارش وی را بنماید.(۷)

پادشاه برکنار شده بلغارستان، سیمئون، نیز با گرفتن وامی کلان شرکتی به نام «بورانیا» تأسیس کرد و هویدا به دستور شاه ۰۰۰/۲۰۰ متر از اراضی ایران را به وی بخشید و سند قطعی را به نام شرکت وی صادر نمود.(۸)

دربار پادشاه ایران علاوه بر پرداخت حقوقهای کلان به خانواده سلطنتی، زنان مطلقه شاه را نیز مشمول مراحم ملوکانه قرار می داد. شاه ۵/۱ میلیون دلار برای

ص:۳۵۸

۱- همان، ص ۷۷۰.

۲- همان، ص ۵۶۹.

۳- همان، ص ۷۷۰.

۴- همان، ص ۷۵۲.

۵- پهلویها، پیشین، ص ۳۰۷.

۶- همان، ص ۳۰۸.

۷- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۷۷۰.

۸- پهلویها، پیشین، ص ۳۰۸.

ثریـا فرسـتاد و ثریا تقاضا کرد مسـتمری ۷/۰۰۰ دلاـری او را افزایش دهنـد.(۱) البته وقتی که معشوقه هـای شـاهماننـد گیتی از بخششهای بی کران شاه برخوردار بودند،(۲) تقاضای ثریا امری عادی تلقی می گردید.

یکی از برجسـتگیهای دربار، فرهنگ هدیه بود. هر چند خانواده پهلوی به خست معروفند و حتی حاضـر به پرداخت هزینه دفن و کفن ملکه مادر نشدنـد، اما در بـذل و بخشـش هدایای گران قیمت از بیت المال بسـیار بخشـنده بودند. ناگفته نماند که این سنت را رضاشـاه در خـانواده پهلویهـا احیـاء کرد. به گفته ملکه مـادر «رضا به عنوان هـدیه عروسـی یک مقـدار جواهرات زیبا مشـتمل بر الماس و برلیان و انواع طلاجات و جواهراتی را که پس از خلع احمدشاه از سـلطنت در خزانه کاخ گلسـتان کشـف شده بود به فوزیه داد. مادر و خواهران فوزیه هم از سخاوتمندی رضا بسیار بهره مند شدند و هدایای نفیسی گرفتند.»(۳)

درباریـان از این که می دیدنـد رؤسـای جمهور آمریکـا همیشه یـک کراوات برای شاه هـدیه می فرسـتند، غرق در تعجب می شدنـد، و محمـدرضا را به خـاطر این همه سـخاوت می سـتودند. محمـدرضا در مقابـل یـك «کراوات رنگ و رو رفته» و یك نقاشـی آبرنگی ژاکلین کندی و کندی، یک «گردنبند برلیان، گل سـینه الماس، دستبند جواهرنشان، انگشتر الماس و گوشواره هـای برلیـان» به ژاکلین هـدیه کرد. البته این جواهرات به دلیـل عتیقه بودن ارزشـی فوق العـاده داشت، زیرا این «عتیقه متعلق به ریچارد پیردال» بود.(۴)

هـدیه از بیت المـال در سـطح مسئولان پائین تر نیز نفوذ کرده بود. در ضـیافتی که ولیان، نایب التولیه آسـتان قـدس رضوی به مناسبت ورود سـفیر آمریکـا و همسـرش به مشـهد برقرار کرد، هـدایایی به زنان اهـداء نمود، از جمله به همسـر سولیوان «یک دست جواهرات، مرکب از گردن بنـد، گوشواره و انگشتری از طلا و فیروزه و الماس» هـدیه کرد. همسـر سولیوان از پـذیرفتن این هدایا امتناع نمود، ولی به

۱- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۸۳۰.

۲- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۰۹؛ و، دیبا، فریده؛ ص ۵۴۱.

۳- پهلوی، تاج الملوك؛ پیشین، ص ۵۴.

۴- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۷۲.

سولیوان گفته شـد «آسـتان قـدس آن قـدر ثروت دارد که هـدایای چنـد هزار دلاـری مـا در نظر آنهـا بیش از یک فنجان قهوه ارزش ندارد.»(۱)

بذل و بخششهای سایر درباریان خصوصاً فرح در مؤسسات آمریکایی و اروپایی، خود احتیاج به بحثی مستقل دارد.(۲)

کـاخ افزاری: کـاخ نشـینی در فرهنـگ شـیعیان رفتـار ضدارزشـی به حسـاب می آیـد، زیرا آن را نمـادی از حکومت امویان و عباسـیان می شناسـند. شـاه و خانواده اش بی اعتنا به این فرهنگ در هر گوشه ای مناسب در ایران و خارج از کشور برای خود کاخ یا قصری با شکوه برپا کرده بودند.

ابنیه و کاخهـای دربـار چنـان در حال توسـعه بود که در سال ۱۳۴۶ که وضـعیت مالی دولت ایران بسـیار بـد بود و کل درآمد دولت ۰۰۰/۱۳۱/۳۵۶/۷۳ ریـال (حـدود یـک میلیـارد و چهـل میلیـون دلاـر) پیش بینی می شـد، به جز بودجه وزارت دربـار و بودجه جشنهای بیست و پنجمین سال شاهنشاهی پهلوی و بودجه کتابخانه پهلوی، ۰۰۰/۰۰۰/۳۴ ریال (نیم میلیون دلار) فقط به اداره بیوتـات سـلطنتی اختصاص داده شـد و در سال ۱۳۵۱ این بـودجه به ۰۰۰/۳۶۱/۱۳۶ ریـال افزایش یـافت و البته این غیر از بودجه خرید زمین و تجهیزات کاخ نیاوران بود که از سال ۱۳۴۹ منظور می شد.

شاه در مـدت سـلطنتش صاحب کاخهای گلسـتان، مرمر، سـعدآباد، فیروزه و نیاوران در تهران شـد و در شـهرهای کلاردشت، رامسـر، نوشـهر و کیش نیز کاخها را از پدر به ارث برد یا خود بنا نمود. شاه تا اواخر سلطنتش «در اکثر شهرها کاخ اختصاصی داشت.»(۳)

ص:۳۶۰

۱- سولیوان، خاطرات دو سفیر، صص ۸۸ و ۸۹.
۲- به عنوان نمونه مراجعه کنید به: گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۲، ص ۱۸۵۱؛ و، پهلویها، پیشین، ص ۳۱۱.
۳- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۹۹.

شاه علاوه بر ایران «در اکثر نقاط خوش آب و هوای جهان اقامتگاه های آبرومنـدانه داشت.»(۱) شاه قصر باشکوهی را مشتمل بر یک «باغ چنـد ده هکتاری فوق العاده زیبا و چشـمگیر» که «با جویبارهای ... روشن و زلال منظره ای بدیع ایجاد کرده بود»، در جنوب لنـدن خریداری کرد و همزمان آپارتمانی که «در طبقه انتهایی یک برج نوساز واقع بود» و «حدود یک زمین فوتبال مساحت داشت» به نام فرح خریداری نمود.(۲) قصـر شاه در جنوب لندن با کاخهای مجلل به نام استیل مانس از کاخهای ملکه ویکتوریا بود که توسط مهندسین فرانسوی بازسازی شده بود.

سپس یـک مزرعه بزرگ برای ولیعهـد در کنـار همان کاخ خریـداری نمودنـد. ابتـداء مطبوعات نوشـتند: «خریـدار این مزرعه انجمن سـلطنتی پرورش اسب ایران است»، امـا وقتی موضوع غیر قابـل انکـار شـد، هویـدا، وزیر دربـار بـا راجی سـفیر ایران در انگلیس تماس گرفت و گفت: «سفارتخانه مجاز است مالکیت ولیعهد بر این مزرعه را تأیید کند.»(۳) شاه در کالیفرنیا، پاریس و سن موریتس هم دارای املاک بسیار باشکوهی بود.

خواهران شـاه نیز علاوه بر کاخهایی که در سـعدآباد، کرج، چالوس و نور و سایر نقاط ایران داشـتند، املاک بسـیار گرانی در آمریکا خریداری کردند. آپارتمان معروف چند هزار متری اشـرف در منهتان نیویورک در آسمانخراش امپایر است، کاخ او و شمس در کالیفرنیا از کاخهای مشهور آمریکاست.

واضـح است که فرهنـگ کـاخ نشـینی توأم بـا فرهنـگ لوکس گرایی است و دربـار شاه، بی مهابا برای پاسـخ به حس لوکس گرایی به اموال ملت دست درازی می کرد. ثریـا همسـر دوم شـاه که به گزاف او را زنی صـادق می شـمردند، حتی از وامهای آمریکـا به ایران برای تجملات چشم پوشـی نمی کرد. او خود در خـاطراتش می نویسـد: «حکومت زاهـدی از اعتباری معادل چهل و پنج میلیون دلار برخوردار

ص:۳۶۱

۱- همان، ص ۱۸۳.

۲- همان، ص ۱۷۷.

۳- راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۱۷۸.

است. دیگر از این که پیشخور کردن پولها برای هزینه شخصی شاه ایجاد جنجال بکند هراسی ندارم. بنابراین دکوراتور ژانسن را از پاریس فرا می خوانم و با کندن هزاره های چوبی وحشتناک تالارهای پذیرایی و تغییراتی که او می دهد به زودی کاخ اختصاصی با دیوارهای نقاشی شده و مبلها و تزئینات لویی شانزدهم چنان جای زیبایی می شود که دوست دارم.»(۱) این لوکس گرایی درکاخ شاه در زمانی صورت می گیرد که تهران از زبان ثریا این گونه توصیف می شود: «محلات جنوب شهر با جویهای سر باز که آب کثیف آن پس از عبور رختشوی خانه ها و آلوده شدن به کثافات ولگردان و سگها به مصرف خوراک مردم می رسد، بچه های مفلوج، زنان و پیرمردان گرسنه، گل و لای کوچه ها که خانه هایشان شباهتی به خانه ندارد، محلاتی که فقر کامل بر آنها حکمفرماست و توان شکایت نیز ندارند.»(۲)

فرح نیز که از یک خانواده فقیر بود و برای اجرای عدالت ژستهای چپگرایانه میگرفت به محض رسیدن به دربار شاه ناگهان دگرگون شد، خلق و خوی کاخ نشینی گرفت و در اندک مدتی گوی لوکس گرایی را از دیگران ربود و به بهانه حفظ آثار [هنری] دستور داد درهای کاخ سعدآباد را کندند و به «جای آن درهای عتیقه و قیمتی، درهای قلابی با قیمت گزاف آوردند.»(۳)

فرح به جایی رسید که کاخهای سعدآباد او را قانع نمی کرد و با طرح کاخ نیاوران هزینه سرسام آوری را به دولت ایران تحمیل کرد. به گفته فردوست «هزینه ایجاد کاخ نیاوران و مرمت کاخ قاجار (صاحبقرانیه) در نیاوران رقم فوق العاده ای را تشکیل می داد.»(۴) هزینه تجهیزاتی کاخ نیاوران در سالهای ۱۳۴۹ به بعد دارای یک ردیف خاص در بودجه کشور گردید.(۵) فرهنگ کاخ نشینی و احساس لوکس گرایی و غرب زدگی فرح به حدی بود که حاضر نشد از مبلهای

۱- اسفندیاری، ثریا؛ پیشین، ص ۱۹۴.

۲- همان، ص ۱۳۳.

۳- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۲۰.

۴- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۱۴.

۵- قانون بودجه سال ۱۳۴۹، صص ۵۰ و ۵۱ و ... .

زیبای ساخت ایران درکاخ نیاوران استفاده کند. او شخصاً به پاریس رفت و مبلمان گران قیمتی را برای کاخ خریداری کرد.(۱)

یک شرکت فرانسوی به نام «ژانسن»، مأمور تزئین کاخهای دربار پهلوی بود.(۲) پرداخت سرسام آور هزینه های تزیین کاخها، خصوصاً کاخ اشرف(۳) جفای مضاعفی بر مردم فقیر ایران بود.

تشریفات و تجملات: تجمل گرایی از آثار و نتایج سرمایه داری است؛ خصوصاً اگر سرمایه داران از نوکیسگان باشند تجملات بیشتر تجلی پیدا می کند؛ زیرا رفتار نوکیسه گان از یک عقده روانی هم حکایت می کند. دربار پهلوی از گدازادگان نوکیسه ای بودند که بی هیچ زحمتی وارث سرمایه ای بی حساب شدند و سرمایه کشور را ملک خود تلقی می کردند. تجلی تشریفات بیشتر در جشنها تبلور پیدا می کرد. جشنهای عروسی، جشنهای شاهنشاهی و دو هزار و پانصد ساله اوج تشریفات دربار پهلوی بود. محمدرضا سه مرتبه جشن عروسی گرفت و در هر سه بار برای اشباع تجمل گرایی خود بودجه هنگفتی از کشور را به مصرف رساند.

هنگام ازدواج شاه با فوزیه (فروردین ۱۳۱۷) مقادیری از «جواهرات سلطنتی پشتوانه اسکناس» را «برای برگزاری مراسم جشن و زینت خانواده سلطنتی» به امانت گرفتند تا دختران شاه خود را به آن بیارایند؛ ولی قسمتی از این جواهرات به «فوزیه و شمس پهلوی و دیگران داده شد» و هرگز به بانک بازگردانده نشد.(۴) طبق گزارش کمیسیون جواهرات که بعد از سقوط رضاشاه در بانک ملی تشکیل شد، این جواهرات برای ساختن تاج، نیمتاج برای محمدرضا و فوزیه و مقادیری انگشتر و سینه ریز و گوشواره برای زینت زنان دربار بود.(۵) شش روز سرتاسر

ص:۳۶۳

۱- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۴۷.

۲- زنان دربار، پیشین، ص ۳۴۷.

۳- همان، صص ۳۰۸ تا ۳۱۳؛ ص ۳۷۵.

۴- مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۶، انتشارات علمی، ۱۳۷۴، تهران، ص ۴۴۷.

۵- همان، ج ۴، ص ۷۱، برای اطلاع از نوع و تعداد این جواهرات به همین کتاب صص ۷۸- ۵۷ رجوع کنید.

ایران جشن و چراغانی برپا شد. در مراسم عروسی از کلیه دولتها دعوت به عمل آمد و نمایندگانشان شرکت کردند. طاق نصرتهای مجلل در خیابانها برافراشته شد. شاگردان مدارس برای پایکوبی به خیابان آورده شدند. حتی در دعوت نامه ای که برای شخصیتهای کشوری ارسال نمودند، مشخص کردند که «لباس خانمها باید به رنگ سفید و دکلته بی آستین باشد.» در شبهای قبل خانمها موظف شده بودند رنگ آستین و بازوی لباسشان یکی باشد.(۱) به گفته ملکه مادر چون مسیر عروسی از بندر شاهپور (امام خمینی فعلی) با راه آهن بود، «رضا دستور داد در مسیر راه آهن همه خانه های روستایی را رنگ سفید بزنند.» برای پذیرایی «از آلمان چند نفر متخصص برگزاری میهمانی استخدام» کردند. «غذاها عموماً به سبک غذاهای اروپایی تهیه و سرو می شد.» حتی برای زیبایی این عروسی «رضا دستور داده بود از آلمان بشقاب و لیوان و کارد و چنگال و کلی ظرف» خریداری شود. رضاشاه برای عظمت این عروسی «از چند ماه قبل همه مملکت و دستگاه های دولت را موظف کرده بود وسایل برگزاری این جشن را فراهم کند.» «به دستور رضا در همه شهرهای بزرگ و کوچک مملکت جشنهای فراوان برگزار شد» و وی مقادیری جواهرات خزانه را به فوزیه و خواهران شاه هدیه کرد.(۲)

دومین عروسی شاه، یعنی ازدواج با ثریا (بهمن ماه ۱۳۲۹) هم زمان با آغاز نهضت ملی شدن نفت بود. با آنکه دربار آزادی عمل چندانی نداشت، این ازدواج نیز خالی از تجملات نبود. برای ثریا پیراهنی تهیه شده بود که دنباله آن را چهار نفر پیسهبردار حمل می کردند. این پیراهن که «با هزاران الماس مصنوعی تزئین شده بود» توسط یکی از خیاطان معروف فرانسه دوخته شد. برای ثریا، یک نیم تاج، دستبندها و گردنبندی از جواهرات خزانه درست کردند.(۳) محمدرضا نیز

۱- هدایت (مخبرالسلطنه)، مهدیقلی؛ خاطرات و خطرات، زوار، ۷۱۳۷۵، تهران، ص ۴۱۳.

۲- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، صص ۵۴ - ۵۱.

۳- اسفندیاری، ثریا؛ پیشین، ص ۹۸.

بـا اونیفورمی «مزین به طلاـ و نقره و انواع مـدال هـا، یراقهـای آستین، پولک ها و پاگون ها و حمایل شاهانه»(۱) خود را برای ازدواج آماده کرد.

برای رفتن عروس از کاخ گلستان تا کاخ مرمر «زن ها، مردها و بچه ها» را جمع کرده بودند تا برای شاه و ملکه نوعروس هورا بکشند.(۲)

شاه در اولین فرصت برای مسافرت به غرب به ثریا دستور داد: «یک مجموعه لباس بسیار مجلل برای خودتان سفارش بدهید. هر چه مجلل تر بهتر.»(۳) این زرق و برقهـا و تجملات، زمـانی در دربار پهلوی حاکم بود که ثریا، تنها پرورشگاه پایتخت را اینگونه توصیف می کند:

بچه هایی را می بینم که تمام بـدنشان پوشیده از چرک و دمل است. زمستان است و بخاری ندارند. دفتر پرورشگاه را مطالبه می کنم و با وحشت متوجه می شوم که بسیاری از دختربچه ها و پسربچه هایی که نام نویسی شده اند دیگر زنده نیستند. میزان مرگ در این خانه مرگ به مراتب بیشتر از خانه سالمندان است.(۴)

سومین جشن عروسـی شاه (آذر ۱۳۳۸) یعنی ازدواج با فرح به داستانهای افسانه ای تاریخ باستان شباهت دارد. شاه نیز پس از خواستگاری در مورد مراسم عروسی به فرح گفت: «عروسی باید در حد پادشاه یک مملکت باستانی باشد.»(۵) فرح این دختر تازه به دوران رسیده هم، خیاطهای ایرانی را مناسب ندید، لذا تصمیم گرفت «لباس عروسی خود را در پاریس تهیه نماید.»(۶)

مقـارن آن ایـام، عکس فرح که در آسـتانه ملکه شـدن ایران قرار گرفته بود، در بیشتر مجلات فرانسوی به چشم می خورد و او تصمیم داشت با سر و وضعی

۱- همان، ص ۱۰۲.

۲- همان، ص ۱۰۹.

۳- همان، ص ۲۰۷.

۴- همان، ص ۱۹۸.

۵- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۶۰.

۶- پهلوی، محمدرضا؛ مأموریت برای وطنم؛ بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳، تهران، ص ۴۵۷.

مناسب در انظار ظاهر گردد؛ لذا، ابتدا «به آرایشگاه معروف کارتیه رفت» و پس از آرایش از «آرایشگرهای این آرایشگاه» دعوت کرد، برای آرایش او به تهران بیایند. فرح از تجارت خانه معروف «کریستین دیور، لباس، کفش، دستکش، زیرپوش و جواهر خریداری کرد». مسئولان خرید همراه فرح یک روز وی را «به فروشگاهی معروف در پاریس که فقط لباس های عروسی برای خانواده های اشرافی اروپایی می دوخت بردند» و لباس عروس برای وی اندازهگیری و دوخته شد. «از فرانسه چند نفر به عنوان طراح مجلس عروسی و مشاور جشن به ایران» دعوت شدند. «یکی از آنها به نام کلود بلوند بود که شهرت جهانی داشت».

سرانجام فرح به ایران بازگشت و مراسم آغاز شد. خیاط خانه کریستین دیور «دو نفر از زبده ترین خیاطهای خود را به تهران فرستاد تا لباس عروسی فرح را در تهران آزمایش کند.» چهار آرایشگر نیز از آرایشگاه کارتیه به ایران آمدند تا دو نفر آنها فرح را آرایش کنند و دو نفر دیگر «کار آرایش نزدیکان عروس و خواهران شاه را نظارت» کنند. برای تزئین زنان دربار و فرح «بعضی از جواهرات از خزانه بانک مرکزی بیرون آورده شد تا در مراسم از آنها بهره برداری شود.»

«دو کارگردان متخصص برجسته برگزاری جشنها» نیز بر تشریفات نظارت می کردند. یک «هواپیمای اختصاصی پیاپی میان تهران و پاریس پرواز می کرد. تا لوازم مورد نیاز مجلس جشن را به تهران بیاورند.»

گاهی اوقات به خاطر آوردن یک نوار خیاطی که در تهران هم موجود بود، یک هواپیما را به فرانسه می فرستادند تا «یک قطعه نوار بیاورد».(۱)

وزارت دربار طی اطلاعیهای اعلام کرد مراسم عروسی در ۲۹ آذر برگزار خواهد شد. در این چند روز، سرتاسر ایران چراغانی و ادارات دولتی را مجبور به برگزاری جشن کردند. روز موعود فرا رسید و با حضور نمایندگان و سفرای جهان مراسم شاهانه به عمل آمد. مطبوعات با چاپ عکسهای مختلف و نوشتن مقالات در اوصاف عظمت خاندان فرح و درج شجره نامه های مختلف ده ها سمت به پدرانش اعطا کردند؛ ولی در آن سوی مرزها، روزنامه های چپ گرا

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، صص ۶۰-۵۳.

شروع به انتقاد نمودنـد. تا جایی که، طبق گزارش ساواک، قضـیه «۵۰۰ هزار دلار»ی که شاه در اختیار فرح برای خریـد لوازم عروسـی گذاشته بود و اینکه «برای دوخت لباس فقط مبلغ یک میلیون فرانک به مؤسسه کریستین دیور پاریس پرداخت شده»، موضوع روزنـامه های متمایل به چپ در خارج از کشور شـد به طوری که، «مطالب زننـده ای علیه ازدواج ملوکانه و مخارجی کـه در ایـن مـورد می شـود بـه چـاپ» رساندنـد. رژیـم شـاه برای مشـروع جلـوه دادن مراسم پر زرق و برق عروسـی به وسـیله نویسندگان چاپلوس به داستان سرایی پرداختند تا نشان

دهند در دربار هخامنشیان نیز جشنهای عروسی مجلل بوده است.(۱)

تجملات و زرق و برقهـای شاهـانه به جشن عروسـی ختم نمی شـد. شـاه و فرح در مراسم تاجگـذاری و جشـنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشـاهی با تاج و نیم تاج طلا مزین به یاقوت و زمرد و لباسـهای پرزرق و برق چشم دنیا را خیره کردنـد. دولتمردان موظف بودنـد که هنگام حضور شاه لباسـهای زربفت تجملاتی که یادآور شوالیه های قرن پانزدهم انگلیسـی بود، بپوشـند. شایـد باور نکردنی نباشد که حتی دستگیره ها و داشبورد اتومبیلها نیز از طلا ساخته شده بود،(۲) تا مناسب دربار افسانه ای شاه باشد.

اسـراف و تبذیر: شاید هیچ قوم غالبی با اموال مردم شکست خورده همانند دربار پهلوی با بیت المال رفتار نکرده است. انواع و اقسام ریخت و پاشهایی که در دربار پهلوی صورت گرفت، در طول تاریخ بی سابقه یا کم سابقه بود.

۱- به عنوان نمونه نگاه کنید به: قدیمی، ذبیح الله؛ شاهنشاه پهلوی آریامهر- شاه بزرگ، بی جا، بی تا، ص ۳۱.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۱۵۱.

بودجه کلان وزارت دربار تنها به مصرف تشریفات زن و بچه، مشروب، تفریح و خورد و خوراک یک خانواده می رسید. مقادیر معتنابهی ارز خارجی هزینه ولخرجیهای خانواده شاه می شد.(۱)

هنگامی که در ایران به خاطر نداشتن دسترسی به پزشک معمولی بسیاری از بیماران می مردند، شاه برای یک دندان درد دندانپزشک از سوئیس می آورد.(۲) هنگامی که روزانه صدها ایرانی به خاطر سوء تغذیه جان می دادند، شاه و شهبانو وان شیر می گرفتند تا چروکهای بدنشان از بین برود.(۳)

هنگامی که مردم روستاها برای حمل و نقل بیمارانشان از تابوت استفاده می کردند، یک هواپیمای ۷۴۷ دربست فاطمه پهلوی را از تهران به نیویورک می برد.(۴) هنگامی که بسیاری از زنان ایران لباسهایی با ده ها وصله می پوشیدند تا خود را حفظ کنند، شهبانوی ایران با سالنهای آخرین مد اروپا ارتباط داشت و با پرداخت هزینه های سرسام آوری آخرین مدلها را سفارش می داد.(۵)

و سرانجام، در همان هنگامی که معلم روستاها برای پر کردن شکم محصلینش بچه ها را به چرا می برد، برای جشن تولد فرح دربار از بهترین آشپزهای دنیا برای پخت غذا دعوت می کرد(۶) و به امر شاه یک استخر خصوصی در اطراف چشمه های آب معدنی برای تاج الملوک ساختند(۷) و گاه هفته ای چهار بار با هواپیما به رامسر می رفت تا در این استخر شنا کند(۸) و گاه هواپیمایی را

۱- به عنوان نمونه ر. ک. به: پهلویها، ج ۳، ص ۱۳۵؛ و، زنان دربار، ج ۱، صص ۲۲۹، ۲۳۹، ۲۶۳، ۲۶۸، ۲۷۱، ۲۷۸، ۲۸۹، ۳۳۱، ۳۴۶، ۳۵۱.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۸۸.

۳- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۱۴۷.

۴- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی پهلوی، ج ۳، ص ۳۰۹۴.

۵- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۱۵۱.

۶- علم، اسدالله؛ پیشین، ج ۱، ص ۲۶۹.

۷- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۲۱۰.

۸- همان، ص ۴۴۸.

عازم رضائیه می کردند تا از دریاچه اش چند گالن لجن بیاورند تا ملکه مادر وان لجن بگیرد!!(۱)

شاید تعجب انگیز باشد که طبق اسناد منتشر شده، اشرف در سال ۱۳۴۴ که وضعیت مالی ایران به شدت وخیم بود تنها هفت دستگاه اتومبیل سواری اُپل، مرسدس بنز ۲۳۰ و ۲۲۰، کادیلاک، جاگوار و بیوک از طریق گمرک تهران وارد کرده است و در سال ۱۳۴۶ سه دستگاه شورلت و مرسدس بنز بر این ماشینها افزود(۲) و شاید باور نکردنی باشد که اشرف در سالهای ۴۴ و ۴۶، ۸۸۰ صندوق، چمدان لباس و چند عدل پارچه از گمرک مهرآباد بدون مراحل قانونی ترخیص کرده است.(۳) اگر در هر صندوق چند دست لباس باشد معلوم نیست این همه لباس را چه می کرده است.

رانت خواری: استفاده های انحصاری درباریان از امکانات، معاملات، صنایع و وامها به خاطر موقعیت آنان یا رشوه خواری از صاحبان سرمایه به خاطر وساطت و سفارشات یکی از راه های سوءاستفاده درباریان در کسب ثروت بود.

نزدیکان دربار تحت پوششهای مختلف به ثروت اندوزی انحصاری می پرداختند. یکی از پوششها نمایندگی بود. «دوستان نزدیک شاه خود را نماینده شرکتهای مختلف خارجی کرده و اصرار داشتند که بدون دخالت آنان هیچ کاری انجام نمی گیرد و هیچ قراردادی امضاء نمی شود. در واقع در حدود پنج، شش نماینده عالی با کمک بیست و پنج تا سی نماینده جزء عملاً مسیر اقتصادی کشور را تعیین می کردند.»(۴) ناکارآمدی ساختار اقتصادی کشور یکی از عوامل عمده فساد دربار بود. مجریان طرحهای دولتی برای حل مشکلات خود دست به پرداخت رشوه می زدند و این بیماری چنان رشد کرد که در مدت کوتاهی «فساد چنان بالا گرفت که بسیاری از مقامات بالای دولتی و بدتر از همه اعضای

۱- همان، ص ۴۴۹.

۲- زنان دربار، پیشین، اسناد مورخ ۱۲/۱/۴ تا ۲۴/۱۱/۴۴ و اسناد ۱۴/۱/۴۶ تا ۱۲/۹/۴۶.

۳- همان؛ صفحات مختلف که با هم جمع زده شده اند.

۴- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۲۴۳.

خانواده سلطنتی را هم آلوده ساخت.»(۱) در سال ۱۹۷۵ تحقیقات سنای آمریکا نشان می داد که شرکتهای آمریکایی میلیونها دلار به مقامات سرشناس جهان سوم رشوه پرداخت نموده اند و «در این میان اقلام هنگفتی نیز به دست خانواده سلطنتی ایران رسیده بود.»(۲) فساد و رشوه خواری دربار به حدی رسید که حتی هویدا به نزدیکانش می گفت: «تو نمی توانی درک کنی که در دربار چه می گذرد. مسابقه غارتگری است، لانه فساد است.»(۳)

گرفتن پورسانت در دربار یک عمل مشروع و کاملاً قانونی جلوه می کرد. به گفته ملکه مادر، شاه در مورد کمیسیون و پورسانت می گفت: «این رسم است که شرکتهای خارجی پورسانتاژ بدهند. این بیچاره ها از بودجه مملکت که برنداشته اند. خارجی ها اگر دلشان می خواهد چند میلیون به رجال ما بدهند چرا ما باید تنگ چشمی کنیم و جلو بخشش آنها را بگیریم؟»(۴) شاه حتی خودش در معاملات بزرگ نظامی از پورسانتهای کلان بهره مند می شد. وی پس از سقوط در مقابل این عقیده مردم که می گویند شما دزد بوده اید، می گوید: «کدام دزدی، یک کمیسیونهایی بود که معلوم و معین بود.»(۵)

شاه در دوران اقتدار خود نیز اعمال اقتصادی درباریان را توجیه می کرد و می گفت:

این فساد نخواهد بود، بلکه مثل دیگران کردن است، یعنی مثل کسانی که کاملاً حق کار کردن و معامله کردن را دارند.(۶)

یکی از روشهای خانواده سلطنت این بود که در مقابل اخذ پروانه تأسیس یک مؤسسه یا ساختمان یک کارخانه، صاحبان صنایع و بازرگانان، سهامی را مجاناً به آنها واگذار می کردند، به همین جهت خاندان سلطنت و درباریان «در

۱- سولیوان، پیشین، ص ۶۶.

۲- هویدا، فریدون؛ پیشین، ص ۲۹.

۳- همان.

۴- پهلوی، تاج الملوک؛ پیشین، ص ۴۴۱.

۵- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۷۰.

۶- وارن، اولیویه؛ پیشین، ص ۲۱۴.

تمام شرکتهای انحصاری» مشارکت داشتند.(۱) گاهی «اشرف و پسرش شهرام ده درصد از سهام کارخانه ها را برای خود می گرفتند تا امکان دریافت پروانه را فراهم آورند.»(۲) به عنوان نمونه، طبق اسناد موجود شرکت سیمان خوزستان و فارس ناچار شد مقداری از سهام خود را به اشرف واگذار نماید و مدیر عامل شرکت موظف بود هر ماه سود سهام را تبدیل به ارز نماید و برای فرزندان و همسر اشرف به پاریس ارسال نماید.(۳) اشرف مقداری از سهام کاغذ پارس را نیز به همین شیوه تصاحب کرد.(۴) اشرف در زمینه رانت خواری گوی سبقت را از برادران و خواهران خود نیز ربوده بود.

سازمان سیا گزارش داد اشرف با اعمالی که اگر «کاملا غیرقانونی نباشد، اغلب در مرز اعمال خلاف قانون است» درمعاملات شرکت می کند. کارهایی که اگر دیگران انجام دهند لااقل ده سال زندان دارد؛ ولی وقتی موضوع را به شاه گزارش می دهند، شاه «فقط به بالا انداختن شانه اکتفا می کند.»(۵) اشرف گاه وزارتخانه را وادار می کرد خارج از مناقصه با یک شرکت خارجی قرارداد ببندد و خود مبالغ هنگفتی را به عنوان رشوه دریافت می کرد. در یک معامله بزرگ یک شرکت بلژیکی، ۳۵٪ سود آن به اشرف پرداخت شد.(۶)

گاه دخالتهای اشرف عرصه را بر مسئولان دولتی چنان تنگ می کرد که گاه به زبان می آوردند. اشرف در جریان خرید مراکز اتمی، سازمان انرژی اتمی را تحت فشار قرار داد تا پیشنهاد یک گروه آلمانی را بپذیرد. جمشید آموزگار نخست وزیر وقت نیز رئیس سازمان را احضار کرد و گفت: «نظر والاحضرت حتماً باید تأمین گردد.»(۷)

۱- لوروریه، ژان؛ پیشین، ص ۹۱.

۲- کدی، نیکی آر.؛ پیشین، ص ۲۹۷.

۳- زنان دربار، پیشین، صص ۲۷۴ – ۲۸۵.

۴- همان، ص ۳۳۴.

۵- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۲۴۰.

۶- زنان دربار به روایت اسناد، پیشین، ص ۳۳.

۷- نراقی، احسان؛ پیشین، ص ۱۰۶.

وزیر کشاورزی یک قطعه زمین را در شمال تهران به بنیاد پهلوی واگذار کرد. بنیاد این زمینها را به قیمت ارزان در اختیار اشرف قرار داد. اشرف یک شرکت ساختمانی به نام مهستان تأسیس کرد و با یک شرکت ایتالیایی قراردادی منعقد کرد تا ۳۰۰۰ مسکن لوکس بسازد. قبل از این که کار ساختمانی شروع شود، آن را پیش فروش کرد و سپس کل شرکت را واگذار کرد(۱) و به قول خودش مقادیر معتنابهی سود برد.(۲)

نه تنها اشرف، بلکه پسرش نیز با استفاده از موقعیتش در کارهای کلان اقتصادی شرکت داشت. به گزارش سازمان سیا «او به طرزی گسترده و نامطلوب به عنوان دلال معاملات شناخته شده که در بیش از بیست شرکت حمل و نقل، کلوپهای شبانه، ساختمان، تبلیغات و پخش و توزیع سهامدار است.»(۳)

برادران شاه نیز هر کدام از راه رانت خواری و گرفتن سهام به دلیل موقعیت خود و واسطه گری در قراردادهای دولتی با شرکتهای خارجی صاحب ثروتی کلان شدند.(۴)

در دربار بین خاندان سلطنت و تازه به دوران رسیده های دیبا، در رانت خواری رقابت بود. پس از ازدواج فرح با شاه، هر چه دیبا بود با شجره نامه به کاخ آمد. محمدرضا قطبی دایی فرح، «مقاطعه کاریهای سازمان برنامه را منحصر به خود کرد و با کمک اصفیاء که در آن زمان رئیس سازمان برنامه بود با ۲۵٪ استفاده به افراد دیگر واگذار می کرد.»(۵)

محمدعلی قطبی، با تأسیس یک دفتر ساختمانی «پروژه های بزرگ و نان و آب دار را از وزارتخانه ها به چنگ می آورد»(۶) و بدون اینکه زحمت ساخت و ساز

۱- همان، ص ۱۰۰.

۲- پهلوی، اشرف؛ پیشین، ص ۲۹۸.

۳- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۴۲۴.

۴- به عنوان نمونه ر. ك: نراقی، احسان؛ پیشین، ص ۱۰۶؛ و، انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۹۱؛ دیبا، فریده؛ پیشین.

۵- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۱۲.

۶- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۳۹.

را به خود بدهد «با گرفتن پورسانت کلان به شرکتهای دیگر واگذار می کرد.»(۱) وی به جز درآمد سرسام آور از طریق وساطت در مقاطعه کاریهای دولتی به کار وارد کردن گوشت یخ زده نیز مبادرت می ورزید و به همراه ارتشبد خاتم، شوهر فاطمه پهلوی و فرمانده نیروی هوایی، واردات گوشت یخ زده را به انحصار خود درآورده بود.(۲) گوشت های یخ زده استرالیا را که سالها از تاریخ مصرف آن گذشته بود به قیمت کود خریداری می کردند و با تبلیغات تلویزیون که در اختیار رضا قطبی، پسرش بود، به فروش می رساندند. قصاب هایی که حاضر به توزیع این گوشت ها نمی شدند، تحت فشار ساواک قرار می گرفتند.(۳)

سایر درباریان مانند دکتر ایادی، پزشک مخصوص شاه، امیر هوشنگ انصاری وزیر اقتصاد و برادران ابتهاج از دوستان اشرف، پرویز بوشهری برادر همسر اشرف و بسیاری از وابستگان دربار مانند مجید اعلم و ابوالفتح محوی با استفاده از رانتهای دولتی ثروتهای کلانی به چنگ آوردند.

ابوالفتح محوی بیست سال پس از پیروزی انقلاب اسلامی، از فروش نفت و خرید اسلحه زمان شاه هنوز مشغول دریافت پورسانت و حق و حساب است.

داستان پورسانتهای شاپور جی با همکاری علم در فروش تسلیحات، خود احتیاج به نگارش کتاب مستقلی دارد.(۴)

به گفته فریدون هویدا، سفیر شاه در سازمان ملل، فساد دربار شاه ابعاد خطرناکی داشت، «ولی گرفتاری اصلی در این قضیه فقط مسئله رشوه خواری یا دریافت حق کمیسیون توسط خانواده سلطنت نبود، بلکه اقدامات آنها الگویی برای تقلید دیگران می شد و به صورت منبعی درآمده بود که جامعه را در هر سطحی به آلودگی می کشاند»(۵). به همین جهت، از سال ۱۳۵۰ تا سال ۱۳۵۷ تنها در بازرسی [شاهنشاهی] ۳۷۵۰ پرونده سوء استفاده کلان تشکیل شد که عموماً

ص:۳۷۳

۱- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۲۵.

۲- انصاری، احمدعلی؛ پیشین، ص ۱۳۹.

۳- شهبازی، علی؛ صص ۲۲۵ - ۲۲۶.

۴- به عنوان نمونه ر. ک. به: پهلویها، ج ۳، صص ۳۰۴- ۲۶۸، اسناد ۱۴۴ تا ۱۷۹.

۵- هویدا، فریدون؛ پیشین، ص ۹۰.

به دادگستری ارجاع گردید»، ولی «پرونده ها طبق دستور شفاهی وزیر دادگستری بایگانی می شد و محمدرضا نیز اهمیتی به این امر نمی داد.»(۱)

قاچاق مواد مخدر: درباریان شاه ایران در قاچاق مواد مخدر نیز دست داشتند. معروف ترین قاچاقچیان دربار عبارت بودند از اشرف، دکتر عبدالکریم ایادی پزشک مخصوص شاه و هوشنگ دولّو قاجار.

ایادی و دولّو «ده ها هزار کیلو تریاک وارد مملکت می کردند و کسی را هم جرأت حرف زدن نبود. حتی برای راننده های کامیونهای حامل تریاک قاچاق باند دکتر ایادی و هوشنگ دولو، مأمورین انتظامی حفاظت می کردند.(۲) به گفته علم وزیر دربار، هشتم تیر ۵۳، دولو «راننده اش را به اصفهان فرستاده بود تا ۳۰ کیلو تریاک برای او بیاورند.» اتومبیل حامل تریاک تصادف کرد و همسر راننده اش کشته شد. ژاندارمری تریاکها را کشف کرد و فرمانده ژاندارمری به دربار احضار شد و گزارش واقعه را تأیید کرد. وقتی دولو در فردای آن روز به حضور علم رسیده بود از او پرسید: «بر سر تریاک ها چه آمده است. بدون کوچکترین فکری برای جراحات راننده یا مرگ غم انگیز همسرش».(۳)

اشرف نیز در قاچاق مواد مخدر شهرت جهانی یافته بود. فردوست معتقد است: «اشرف قاچاقچی بین المللی و به طور مسجل عضو مافیای آمریکاست.» فردوست به عنوان مسئول دفتر ویژه اطلاعات مدعی است اشرف «هر جا که می رفت در یکی از چمدان هایش هروئین حمل می کرد و کسی جرأت نمی کرد آن را بازرسی کند.» وقتی فردوست موضوع را به اطلاع محمدرضا رساند، محمدرضا گفت: «به او بگویید این کار را نکنند.» وقتی محمدرضا خود جرأت عکس العمل نداشت، فردوست چه می توانست انجام دهد؟(۴)

ص:۳۷۴

۱- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۶۶.

۲- شهبازی، علی؛ پیشین، ص ۲۱۰.

۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، صص ۶۰۰ - ۶۰۱.

۴- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۳۷.

روزنامه لوموند در ۵ مارس ۱۹۷۲ مدعی شد که مأمورین گمرک سوئیس در فرودگاه کوانترن ژنو داخل «چمدانی که نام پرنسس اشرف بر آن بود چند کیلو هروئین کشف کردند. پرنسس مالکیت چمدان را تکذیب کرد. شاه به کمک خواهرش شتافت و قضیه بدون سر و صدا ختم شد.»(۱)

در سال ۱۳۵۱هنگامی که شاه برای تفریح به سوئیس می رفت، از چمدان یکی از همراهان شاه به نام قریشی مقادیری تریاک کشف شد. قریشی در بازجویی اعتراف کرد این تریاکها را برای استفاده شاه و یکی از دوستانش به نام دولّو برده است. روزنامه های اروپایی با نوشتن مقالاتی اشرف را متهم کردند که در این قاچاق دست داشته است.(۲)

پرونده قاچاق به دادگاه های سوئیس ارسال شد؛ اما با تلاش وزیر دربار و پرویز خوانساری، سفیر شاه در ژنو، پرونده از مسیر رسیدگی قانونی منحرف شد.(۳) علم سعی کرد با وساطت سفیر سوئیس در ژنو موضوع محترمانه ختم شود.(۴) با پرداخت مقادیری زیاد فرانک به وکیل سوئیسی به نام «نیکله»(۵) موضوع را با رشوه حل کردند. دربار ایران با پیشنهاد آقای نیکله مقادیری خاویار به روزنامه نگاران فرستاد و روزنامه نگاران را ساکت کردند. سپس موضوع در دادگستری سوئیس مختومه شد. علم با خوشحالی خبر مختومه شدن پرونده را به اطلاع شاه رساند.(۶) سرانجام دربار از دادستان و قاضی و رئیس پلیس ژنو دعوت کرد تا به پاس خدماتشان به میهمانی دربار ایران بیایند.(۷) رئیس پلیس ژنو پس از بازگشت از ایران نامه تشکر آمیزی به دربار شاهنشاهی فرستاد و تشکر خود و همسرش را ابلاغ کرد.(۸)

۱- پهلوی، اشرف؛ پیشین، ص ۳۲۹.

۲- همان، ص ۳۲۸.

۳- پهلویها، ج ۳، ص ۲۲۷.

۴- همان، ص ۲۹.

۵- همان، صص ۲۴۵- ۲۵۶.

۶- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۶۰۱.

۷- پهلویها، ج ۳، ص ۲۲۳.

۸- همان، ص ۲۲۴.

اشرف در جریان همکاری با باندهای بین المللی تا نزدیکی مرگ نیز رفت. صبحگاهان (شهریور۱۳۵۶) هنگامی که از یکی از کازینوهای پاریس به طرف منزل می رفت، یک اتومبیل راه را بر آنها مسدود کرد و اتومبیل اشرف را به رگبار بست. یکی از همراهان اشرف، به نام خواجه نوری کشته شد، ولی اشرف جان سالم به در برد. بیشتر تحلیلگران در روزنامه های غربی این ترور را توسط باندهای مافیا دانستند که به خاطر اختلاف مالی به اشرف اعلام خطر کرده اند و قصد کشتن وی را نداشته اند.

قاچاق عتیقه: معروفترین قاچاقچی عتیقه در دربار، شهرام پسر اشرف بود. «وی یک گروه مجهز گنج یاب و حفار را در خدمت داشت». آنها را به تپه ها و مناطق تاریخی می فرستاد تا «اشیای عتیقه را از زیر خاک بیرون» بکشند.(۱) وی در یک مورد «صنایع دستی طلایی مربوط به دوران باستان را که در تپه مارلیک از زیر خاک درآمده بود علناً دزدید و به خارج از کشور برد.»(۲) هویدا از قاچاق عتیقه جات با خبر شد و برای بازگرداندن آنها با شهرام مذاکره کرد و شهرام مبلغ ۱۲/۰۰۰/۰۰۰ فرانک خواستار شد. هویدا شخصی به نام فروغی را به توکیو فرستاد تا قیمت عتیقه ها را ارزیابی کند، وی آنها را حدود ۶/۰۰۰/۰۰۰ فرانک تخمین زد.(۳) گرچه شهرام سردسته قاچاقچیان عتیقه دربار بوده، اما «سایر اعضای خانواده پهلوی به خصوص شمس هم در آن فعال بودند.»(۴) وقتی به محمدرضا می گفتند تا از اقدامات غیرقانونی خانواده اش جلوگیری کند، پاسخ می داد: «این مملکت بسیار وسیع است و از این گونه اشیای کهنه و بی ارزش در دل خاک آن فراوان است.»(۵)

۱- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۸۳.

۲- شوکراس، ویلیام؛ پیشین، ص ۲۴۳.

۳- نراقی، احسان؛ پیشین، ص ۱۲۷.

۴- دیبا، فریده؛ پیشین، ص ۲۸۳.

۵- همان، ص ۲۸۵.

رژیم پیشین، وضعیت انقلابی و گروه های برانداز در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی / جعفر حق پناه

اشاره

جعفر حق پناه

کارشناس ارشد علوم سیاسی، و مدیر گروه مطالعات منطقه ای پژوهشکده مطالعات راهبردی

مقدمه

مفهوم پردازیهای مختلفی که از واژه انقلاب صورت گرفته، کمابیش حول این نکته اشتراک دارند که انقلاب با دگرگونی گسترده قدرت, کشمکش و خشونت و مآلاً ـ تغییر در ساختارهای سیاسی, اجتماعی جامعه ملازمه دارد. همچنین، جامعه شناسان انقلاب بر آن هستند که انقلاب برآیند کشاکش در جریان اصلی یعنی رژیم مستقر (یا به اصطلاح توکویل، رژیم پیشین) و گروه های انقلابی یا برانداز است. توده های مردم و نهادهای اجتماعی در این میان به نفع یکی از طرفین چالش بسیج میشوند و فرجام انقلاب را رقم می زنند.

نکته دیگر این که هر چه علت شناسی و دلیلکاوی منشاء انقلابها و نیز فرجام شناسی و نتایج آن موضوع پژوهش ها و تحلیلهای اختلاف انگیز بوده و هست, تأمل در روند انقلابها کمتر مورد توجه قرار گرفته است. این امر در مورد پژوهشهای انجام گرفته پیرامون انقلاب اسلامی در ایران هم به چشم می خورد. در حالی که روندشناسی انقلابی می تواند کاملاً صبغه عینی گرایانه داشته باشد و به دور از گرایشهای ذهنی با روشهای علمی صورت گرفته، جنبه کاربردی پیدا کند. جنبه کاربردی مطالعات مزبور، به خصوص می تواند در سیاست گذاریهای جامعه پس از انقلاب مفید افتد و تجویزی برای پرهیز از تکرار وضعیت انقلابی

ص:۳۷۹

به دست دهـد. نوشـتار حاضـر کوششـی است اولیه در روندشناسـی انقلاب اسـلامی بر مبنای یکی از نظریه های موجود، یعنی تئوری «ستیز سیاسی»(۱).

مفروض نظریه ستیز سیاسـی این است که انقلاب اصولاً پدیده ای سیاسی است و برای فهم آن، نهایتاً باید به فرایندهای سیاسی جـامعه توجه نمود. در رهیـافت ستیز سیاسـی, جـامعه به عنوان عرصه مبـارزه و رقابت گروه های مـدعی قـدرت مطرح است و نتیجه این رقابت را نحوه موازنه منابع و میزان موفقیت هر گروه در دستیابی بـدان تعیین می کنـد. انقلاب وقتی روی میدهد که برانـدازان بیش از دولت در بسـیج حـداکثر منابع توفیق یابنـد. پس کشـمکش میان حکومتها و مخالفان سازمان یافته (برانـداز) برای کسب قدرت، نقطه اصلی در تشریح انقلاب است(۲). لذا برای عمل جمعی مخالفت آمیز (براندازانه) ضـرورت دارد که ساختارهای قدرتمنـد همبسـتگی شـبکه های فعال و مؤثر در ایجاد ارتباط و بسـیج منابع، و نیز برخی از اشـکال ائتلاف با دیگر گروه های فعال به منظور تقویت نیروهای مخالف در مقابل حکومت پدیدار گردند(۳).

مفهوم دیگر این نظریه، «ضد بسـیج» یا «بسیج متقابل»(۴) است. از آنجا که هر نظام سیاسـی با بسـیج منابع, نیروها و توده ها به نفع خود, سعی در تـداوم حاکمیت خویش دارد, براندازان انقلابی زمانی می توانند شاهد موفقیت را در آغوش گیرند که در امر «بسـیج متقابل» کامیاب گردند(۵). بنـابر این مشـی راهبردی این نظریه، تلاش برای سیاسـی کردن همه بخشـهای جامعه, به صحنه کشاندن اقشار غیرسیاسی (نیروهای متقابل) علیه رژیم و تکمیل سناریوی براندازی حاکمیت مستقر است.

بسیج فرایندی است که طی آن یک واحد اجتماعی که منابع جمعیتی, اقتصادی و نظامی قدرت را در اختیار نداشته, آنها را به دست می گیرد. در میان این سه, منابع جمعیتی اهمیت ویژه ای دارند و براندازان انقلابی با ترفندهای

۱- Political Conflict.

۲- Tilly, Charlls, From Mobilization to Revolution, London: Addison Welsey, ۱۹۷۸.

۳- Parso, Misagh, Social Origins of the zranian Revolution, London: Rutgers un Press, ۱۹۸۴.

۴- Counter Mobilization.

۵- Green, Jerrold, Revolution in Iran: The Politics of Countermobilizaton, New York: Praeger Publishers, ۱۹۸۲.

مختلف و بهکارگیری تکنیکهای روانی می کوشند، اولاً؛ اسطوره جدید انقلاب را به عنوان عمل جمعی نیل به فلاح و رستگاری مطرح کنند؛ ثانیاً؛ انگیزه سیاسی کسب قدرت و مشارکت در امور نهادی - نظامی آتی را وعده و چاشنی مبارزه نمایند، تا به این ترتیب وفاداری توده ها را به نفع خود برانگیزند(۱).

تئوریهای منازعه سیاسی برآن هستند که کشمکش میان حکومتها و گروه های مخالف سازمان یافته برای کسب قدرت, نقطه اصلی در تشریح خشونت جمعی و انقلاب است. از این نظرگاه، در تحلیل انقلاب به عنوان نوع خاصی از حوادث سیاسی, مهم این نیست که نارضایتی چگونه در میان گروهی از مردم پدید می آید. مهم آن است که در هر حال، مردم وقتی می توانند وارد منازعه سیاسی شوند که دست کم در درون آنها کوچکترین گروه های سازمان یافته ای پدید آید که توانایی دستیابی به بخشی از منابع جامعه را داشته باشند. البته حکومتها تا حدی می توانند پیروزمندانه با بالا بردن هزینه ریسک, تمایل مشارکت مخالفین در کنشهای جمعی را سرکوب کنند(۲).

تئوری منازعه سیاسی معمولاً در برابر فرضیه ناکامی - پرخاشگری(۳) ارائه شده بر پایه تئوریهای روانشناختی انقلاب مطرح می شود.

مطابق دیدگاه دوم, وضعیت عینی فی نفسه مهم نیست, بلکه آنچه مهم و تعیین کننده است, برداشت جامعه از واقعیت است. اگر افزایش توقعات به موازات افزایش امکانات باشد، مشکلی پدیدار نمی شود. اما اگر پس از یک دوره ممتد رفاه و رشد, افول ناگهانی و نقصان در امکانات باشد, در جامعه ایجاد نارضایتی می کند. همچنانکه، اگر جامعه به ارزشهای موردنظر خود دست نیابد و بین میزان توقعات ارزشی با قابلیتهای ارزشی فاصله افتد، ایجاد «محرومیت

۱- احمدوند، شجاع؛ فرایند بسیج سیاسی در انقلاب اسلامی؛ در مجموعه مقالات انقلاب اسلامی و ریشه های آن؛ جلد ۳؛ قم، انتشارات دفتر نمایندگی رهبری در دانشگاه ها، ۱۳۷۴؛ صفحه ۵۸.

۲- Sxocpol, teda, Frence, Russia, China: A Structural Analysis of Social Revolutions, Cambridge: Cambridgeup Press, ۱۹۷۹.

۳- Frustration – Agression.

نسبی»(۱) می کند. در این نظریه، عوامل متعددی که به صور مختلفی بر روی وضعیت روانی جامعه اثر گذاشته و خشونت جمعی و انقلاب را به دنبال میآورند، بررسی میشوند.

تئوری منازعه سیاسی در مقابل دیدگاه روانشناختی معتقد است انسانها هرقدر هم که ناکام باشند به اعمال سیاسی (خشونت بار یا مسالمت آمیز) دست نخواهند زد، مگر آنکه گروه هایی نسبتاً سازمان یافته و دارای عقیده و تشکیلات میان آنها به وجود آید. حتی در این موقعیت ممکن است حکومت و رقبای دیگر جلوی کنش جمعی(۲) را با بالا بردن هزینه این اعمال بگیرند. لذا می توان گفت انقلاب پدیده ای ناشی از درون روند سیاسی جامعه است و نه فشار و ناراحتی مردم(۳).

آنچه در عرصه سیاست مشاهده میشود, در واقع منازعه گروه های مختلف بر سر قدرت سیاسی با استفاده از منابع موجود در دسترس هر گروه است.

«چارلز تیلی»، این منازعه را در قالب مدل «هیئت حاکمه»(۴) ترسیم می کند. در درون هر اجتماعی نظام حکومتی وجود دارد که کنترل ابزار سرکوب و انحصار خشونت مشروع را در دست دارد. نظام سیاسی جامعه را اجزای زیر تشکیل می دهند(۵).

۱. جمعیت: گروهی از مردم با ساختار و عقاید مشترک.

۲. حکومت: گروهی که کنترل منابع مهم قدرت را در دست دارد.

۳. گروه های رقیب و مدعی قدرت که خود دو دسته اند:

الف) گروه های عضو هیئت حاکمه(۶) که سهم چندانی در کنترل منابع قدرت ندارند و به طور عادی و قانونی مدعی پاسخگویی حکومت به خواسته های خود هستند.

ص:۳۸۲

۱- Relative depreviation

۲- Collcctive Action

۳- Tilly, op. cit, p. ۵۶۱.

۴- Polity Model.

۵- Taylor, ۱۹۸۴, p. ۱۳۰.

۶- Members.

ب) گروه های غیر عضو هیئت حاکمه(۱) یا براندازان و معارضه جویان: این گروه ها در تلاش برای ورود به نظام سیاسی جامعه و پاسخگویی حکومت به خواسته هایشان هستند. تلاش آنها با مخالفت کارگزاران هیئت حاکمه مواجه می شود.

۴. ائتلاف: توافق میان گروه های مختلف برای تقسیم منافع آتی است. بنابراین, رقابت اصلی میان گروه های حاکم با معارضه جریان برانداز است. آنچه که تعیینکننده توفیق هر یک از این دو طیف است, مشروط به عوامل زیر می باشد که براساس مدل بسیج(۲) میتوان آن را توضیح داد:

الف) درجه کنترل جمعی بر منابع هنجاری و میزان پایبندی اعضای گروه به یکدیگر و به گروه و آرمانهای گروه.

ب) درجه کنترل جمعی و تهدید و اجبار و امکان مجازات دیگران و محدود کردن انتخابهای آنان.

ج) درجه کنترل جمعی بر منابع مفید.

هرگاه یک گروه بکوشد کنترل خود را بر منابع گفته شده افزایش دهد، در حال کسب قدرت و حالت بسیج(۳) است که همانا توانایی بالقوه برای اقدام جمعی است. اگر کنترل گروهی بر این منابع کاهش یابد در حالت ضد بسیج(۴) و ناتوانی برای اقدام جمعی است(۵).

عوامل مؤثر در بسیج سیاسی

در منازعه سیاسی میان حکومت و گروه های برانداز رقیب, جناحی برنده است که توانایی بیشتر در بسیج سیاسی داشته باشد، یعنی توانایی بالقوه خود را برای ا

ص:۳۸۳

۱- Challengers .

۲- Mobilization Model .

۳- Mobilization .

۴- Demobilozation .

۵- Ibid, p. ۱۳۲.

قدام جمعی بالا برد و به موقع عملی سازد. عوامل تعیین کننده در فرایند بسیج سیاسی عبارتند از(۱):

۱. منافع: سود و زیانی است که از ناحیه اقدام جمعی به دست می آید و گروه منازعه گر با صرف میزانی از منابع خود قدرت به دست آوردن آن را دارد.

۲. سازماندهی: ایجاد یگانگی در تعقیب منافع گروه از راه تأمین هویت مشترک و همبستگی میان اعضاء. بدون سازماندهی ممکن است در شرایط انقلابی شورشی روی دهد که منجر به هرج و مرج می شود، نه انقلاب.

به طور کلی دو نوع سازمان در این وضعیت قابل شکلگیری

است:

الف) گروه های اشتراکی(۲): این نوع سازماندهی محلی و دارای تشکیلات کوچک است, همه اعضاء از قدرت یکسان برخوردار هستند. این گروه ها بهرغم برخورداری از وفاداری قابل توجه قادر به بهرهبرداری از این وفاداری و سازمان دادن در ابعاد وسیع با هدف سرنگونی نیستند.

ب) گروه های مشارکتی یا انجمنی(۳): دارای تشکیلات وسیع و پیچیده هستند. هر چند میزان وفاداری اعضای آن کمتر است، اما، توانایی سازماندهی بسیار زیادی دارند. این گروه ها اقدامات جمعی خود را به صورت منظم و از پیش طراحی شده و در ابعادی وسیع انجام می دهند.

۳. بسیج (امکانات و منابع): فرایندی است که یک گروه برای کسب منابع موردنیاز طی می کند, مثل تأمین نیروی انسانی, تسلیحات, ابزار تبلیغاتی, اطلاعات و غیره.

۴. فرصت های موجود و میزان مساعدت محیط برای برخورداری گروه از منابع بیشتر و پیدایش فرصت عمل. در این مرحله رابطه میان گروه و محیط بررسی و سنجیده می شود.

۵. کنش جمعی: وارد شدن مردم در کنش همراه با هم، جهت حفظ منافع مشترک. کنش جمعی از ترکیب متغیر منافع, سازمان, بسیج و فرصتها حاصل

۱- Ibid, p. ۱۳۲.

۲- Communal .

۳- Associational .

می شود. بدین ترتیب، میزان, شدت, جهت گیری و گستره کنش جمی تعیین می شود و میزان آسیب پذیری نظام حاکم برابر آن معلوم خواهد شد.

از میان عوامل گفته شده سازمان بسیج در منازعه سیاسی, عینیت و اهمیت خاصی دارد. هرگروه مخالف وضع موجود و مدعی قدرت که بخواهد آن را از طریق خشونت آمیز به دست آورد, قطع نظر از ایدئولوژی, گروهی انقلابی است. اینکه چنین گروهی خواستار جامعه باز یا بسته باشد, از لحاظ پیدایش انقلابی اساساً تفاوتی نمی کند(۱), سازماندهی به منافع گروهی لازمه بسیج، و خود تا اندازه ای به معنای بسیج منابع و نیروهاست.

بسیج به معنای فعال شدن از نظر سیاسی و کاربرد منابع قدرت گروه در جهت اهدافی است که به وسیله ایدئولوژی آن تعیین می گردد. منابعی که در فرآیند بسیج گردآوری می گردند شامل منابع و وسایل اجبار, منابع اقتصادی و منابع ارزشی (وفاداری عقیدتی) هستند. براین اساس بسیج روندی است که در آن یک واحد اجتماعی به سرعت به منابعی که بیشتر به آنها کنترل نداشتند, کنترل می یابد. وقتی بسیج از حد سازمانی گروهی فراتر می رود و بخشی از جمعیت را به اعطای منابع خواسته شده برای دستیابی به هدف مطلوب برانگیزاند, جنبش پدید می آید(۲).

در وضعیت منازعه قدرت میان گروه ها, برای بسیج منابع از هر نوع در بین آنها رقابت پیش می آید و پیروزی یک گروه در قبضه قدرت, بستگی به رقابت مؤثر با دیگر گروه های بسیج گر دارد. میزان سازمان یافتگی گروه بسیج گر در کار

بسیج سخت مؤثر است. هرچه روابط درونی و فرهنگ مشترک در داخل گروه بسیج گر گسترده تر باشد, احتمال پیروزی آن بیشتر است. گروه بسیج گر با تقویت هرچه بیشتر پیوند گروهی اعضاء, تضعیف دیگر پیوندهای اجتماعی آنان و بزرگ نمایی نقش رهبر یا رهبران خود, وفاداری اعضاء را افزایش می دهد و شبکه

۱- بشیریه، حسین؛ انقلاب و بسیج سیاسی؛ تهران، انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۷۲، صفحه ۷۸.

۲- بشیریه، حسین؛ همان، صفحه ۷۹.

وفاداری را در جامعه می گسترانـد. در فراینـد بسـیج, گروه بسـیج گر ممکن است از سازمانهای موجود اسـتفاده کنـد یا اینکه سازمان جدیدی ایجاد کند(۱).

طبق الگوی بسیج, توانایی گروه ها در رسیدن به قدرت به سه عنصر زیر وابسته است:

الف) میزان کنترل بر منابع جمعیتی.

ب) میزان کنترل بر منابع تهدید و اجبار (منابع سخت افزاری).

ج) میزان کنترل بر منابع اقتصادی.

اگر گروهی کنترل خود را بر هر یـک از این سه منبع یـا تمامی آنها اعمال کنـد، اصـطلاحاً در حال بسـیج است. ارکان اصـلی بسیج گسترده و موفقیتآمیز منابع نیز شامل ایدئولوژی, رهبری, سازماندهی است.

جدول۱: مشخصات رابطه براندازان با رژیم حاکم در انقلاب

نوع انقلاب با شدت براندازی

میزان ائتلاف در رژیم جدید

میزان انتقال قدرت

میزان شکاف با رژیم

انقلاب

تمام عیار براندازی کامل رژیم پیشین

هیچ, خیلی کم

زیاد

متوسط تا زیاد

انقلاب تمام

عیار، جنگ داخلی براندازی با خشونت بالا

اندک

زیاد

متوسط تا زیاد

جنگ داخلی

نسبتاً

وسیع

متوسط تا

بالا

–

جنگ داخلی

رقبا

وسیع

اندک

–

قیام

بسیار وسیع

بسیار اندک

–

کودتا

هیچ, اندک,

بسیار اندک

متوسط تا

زیاد

اندک تا

متوسط

کودتا

نسبتاً

وسیع, وسیع

اندک

–

ص:۳۸۶

۱- بشیریه، حسین؛ همان، صفحه ۸۰.

شرایط پیدایش وضعیت انقلابی

وضعیت انقلابی در شرایط زیر به وجود میآید:

الف) ظهور گروه های متعارض با ادعای انحصاری کسب قدرت: ممکن است این گروه ها خود زمانی عضو هیئت حاکمه باشند که به تدریج دچار اختلاف گردیده اند، یا طیفی باشند که خواهان ورود به جامعه سیاسی هستند.

ب) جلب وفاداری بخش عمده ای از جمعیت توسط گروه های برانداز: ناتوانایی حکومت در پاسخگویی به مطالبات جامعه با افزایش تقاضای حکومت از مردم برای ارایه منابع خود از یک سو و توان مخالفان یا ادعای آنها مبنی بر پاسخگویی به نیازها و تأمین منابع مورد نیاز جامعه در این روند مؤثر است.

ج) بی میلی یا ناتوانی حکومت در سرکوب: ناتوانی یا بی میلی حکومت ممکن است ناشی از این عوامل باشد:

۱. ناکافی بودن ابزار سرکوب؛ ۲. ناتوانی در بکارگیری آن, ۳. محذور و ممنوعیت بهکارگیری آن.

انواع جا به جایی قدرت

جابهجایی در قدرت به صورتهای زیر رخ میدهد:

۱- انقلاب کامل و تمام عیار(۱): هنگامی رخ می دهد که اختلاف و تفرقه زیاد میان مخالفین و مقامات حکومت با جا به جایی وسیع قدرت همراه شود.

۲- جنگ داخلی(۲): انشقاق و دو دستگی بسته به میزان شدت آن منجر به انتقال ملایم یا خشن قدرت می شود.

۳- شورش یا قیام(۳): بسته به میزان دو دستگی در وضعیت انقلابی, انتقال قدرت به صورت آرام یا اندکی همراه با خشونت صورت می گیرد.

ص:۳۸۷

۱- . Full Scalc Revolution

۲- . Civil War

۳- . Insurtection

۴- کودتا(۱): انشقاق کم تا متوسط در جامعه منجر به جابهجایی آرام تا متوسط قدرت در جامعه می شود. جدول شماره ۱ (در صفحه قبل) این جابهجاییها را نشان می دهد.

وضعیت انقلابی در ایران (۵۷- ۱۳۵۶)

انقلاب اسلامی و وضعیت انقلابی ایران در سال ۱۳۵۷ تاکنون کمتر مورد مطالعه قرار گرفته و بیشتر بررسیهایی هم که تاکنون انجام یافته به نویسندگان خارجی اختصاص دارد. لذا ادبیات غنی و انبوهی در این زمینه به چشم نمی خورد. علاوه براین مشکل, باید به نبود یا عدم انتشار آمار و داده های اولیه مانند تعداد دقیق شهدا و مجروحان انقلاب, تعداد زندانیان و تبعیدیان وابسته به طیفها و گروه های سیاسی مختلف, میزان خسارت وارده در جریان انقلاب و موارد دیگر نیز اشاره کرد. با این حال تلاش می شود پدیده شگرف انقلاب اسلامی از منظر فن براندازی بررسی گردد و روند براندازی رژیم پیشین و تلاش طیفهای برانداز فعال در وضعیت انقلابی در چارچوب تئوریک مطروحه مورد مطالعه قرار گیرد.

وضعیت انقلابی در سالهای ۵۷- ۱۳۵۶ در برگیرنده دروه های

متفاوتی است:

۱- مرحله ایجاد فضای باز سیاسی (اردیبهشت تا آذر ۵۶): در این مرحله شاه تحت تأثیر عوامل خارجی و داخلی مانند اعتراضات محافل حقوق بشری و افکار عمومی جهانی, نارضایتی عمومی و تلاش برای زمینه سازی انتقال قدرت به فرزند خود, در صدد ایجاد فضای باز سیاسی کنترل شده و محدود بر آمد. ظاهراً هیئت حاکمه, مستظهر به دستگاه سرکوب ارتش و ساواک وضعیت را قابل کنترل می انگاشت(۲). گروه های ملی گرا عملاً وجود خارجی نداشتند. سازمانهای چپ مارکسیستی برانداز سرکوب شده یا به خارج از کشور گریخته بودند. گروه های

ص:۳۸۸

۱- Coup.

۲- قرهباغی، غلامرضا؛ حقایق درباره بحران ایران، پاریس، ۱۳۶۲، صفحه ۲۴۲.

براندازِ مذهبی نیز طی دهه ۵۰ و به ویژه، پس از تشکیل کمیته مشترک ضد خرابکاری تحت هدایت ساواک عموماً ضربه خوردند.

در این مرحله شاه با احساس توان و اشراف نیروهای امنیتی بر کشور، خود را بر اوضاع مسلط و انقلابیون را ناتوان از بسیج سیاسی و کنترل منابع می دید. طی مرحله گشایش فضای باز، عموماً میانه روها و مخالفان غیر انقلابی و غیر برانداز رژیم فعال بودند. از جمله فعالیتهای آنان می توان به انتشار نامه های سرگشاده انتقادی, تشکیل گروه های جدید مانند نهضت رادیکال, جمعیت حقوقدانان کمیته ایرانی دفاع از حقوق بشر, برپایی مراسمی محدود مانند شب های شعر انستیتوگوته و باغ سفارت آلمان و دانشگاه صنعتی آریامهر (شریف) و تجمع عناصر جبهه ملی در کاروانسرای سنگی جاده کرج اشاره کرد. که دو مورد اخیر به درگیری محدود با نیروهای امنیتی منجر شد.

۲- مرحله گسترش تظاهرات خیابانی (دی ۵۶ تا اردیبهشت ۱۳۵۷): از اواخر سال ۱۳۵۶ تحول اساسی در فرایند بسیج سیاسی و تسریع روند براندازی رژیم سلطنتی آغاز شد. رژیم شاه که از ناحیه ملی گرایان و محافظه کاران تهدیدی اساسی متوجه خود نمی دید, لبه حمله را متوجه نیروهای مذهبی نمود. در دی ماه ۱۳۵۶, دستگاه تبلیغاتی رژیم در اقدامی عجیب به درج مقاله ای موهن علیه آیت الله العظمی خمینی(ره) مرجع تقلید انبوهی از شیعیان و رهبر تبعیدی مذهبیون مخالف نمود. اهانت به ساحت مرجعیت, نه تنها نیروهای مذهبی تحصیل کرده و

روحانیان جوان, بلکه عامه مردم و حتی روحانیان غیرسیاسی را به صحنه اعتراض علیه رژیم شاه وارد کرد(۱). پیامد این واقعه قیامهای مردمی ادواری در قم (دی ۵۶) تبریز (۲۹ بهمن ۵۶), یزد و چند شهر (۱۰ فروردین ۵۷) و ۲۴ شهرستان دیگر (در ۲۰ اردیبهشت ۵۷) بود. اغلب این تظاهرات با شدت عمل و خشونت جدی نیروهای امنیتی رژیم مواجه می شد که ابداً قابل مقایسه با نوع برخورد تقریباً ملایم رژیم با گروه های محافظه کار و غیرانقلابی نبود.

۱- کدی، نیکی؛ ریشه های انقلاب ایران؛ عبدالرحیم گواهی؛ تهران، شرکت سهامی انتشار، ۱۳۷۰، صفحه ۳۵۰.

در این مرحله، رژیم حاکم آمیزه ای از سیاستهای چماق و هویج را به کار می برد. در کنار اعطای امتیازاتی مانند آزادی زندانیان سیاسی, علنی کردن محاکم, آزادی نسبی مطبوعات و عزل ارتشبد نصیری از ریاست ساواک, اقدامات خشنی برای مرعوب کردن بخشی از مخالفان به ویژه عناصر غیرمذهبی صورت گرفت, از جمله انفجار در دفاتر کار رهبران جبهه ملی و نهضت آزادی, ربایش و ضرب و شتم اعضای اصلی کانون نویسندگان, حمله به کانونهای تجمع میلیونی و...

مرحله گسترش تظاهرات خیابانی در مقایسه با مرحله اول فعالیت ملی گراها و عناصر لاییک دارای تفاوتهای زیر بود:

اولاً، پایه ائتلاف انقلابی از محدوده قشر روشفکری و نخبگان گذشت و روحانیت و بازار را نیز در برگرفت.

ثانیاً، فعالیتهای انقلابی و براندازانه از پایتخت به مراکز استانها و شهرهای بزرگ تسری یافت.

ثالثاً، به لحاظ کمی تعداد تظاهرات و اقدامات تخریبی علیه رژیم در مقایسه با گذشته سه برابر شد.

رابعاً، اغلب تظاهرات به خشونت و درگیری انجامید و بر شدت تعارض میان انقلابیون و هیئت حاکمه افزوده گردید(۱).

۳- مرحله تظاهرات توده ای (مرداد تا مهر ۱۳۵۷): با آغاز ماه رمضان, تعطیلی سالانه حوزه ها و عزیمت مبلغان و روحانیان جوان - که اینک عموماً سیاسی و حامل پیام انقلاب و مروج دیدگاه های امام خمینی(ره) بودند - به شهرها و روستاهای دور و نزدیک, جنبش انقلابی شدت مضاعفی یافت و دورترین مناطق کشور را در برگرفت. از این زمان، با آغاز ماه محرم به تدریج همه طبقات و اقشار حتی روستائیان و دهقانان, جذب ائتلاف انقلابی به رهبری حضرت امام و طیفی از شاگردان ایشان شده بودند و منابع بسیج تازه ای از کنترل رژیم خارج و در اختیار گروه های مخالف مذهبی قرار گرفت؛ به گونه ای که نیروهای مذهبی به عنوان تنها آلترناتیو رژیم و تنها گروهی که توان سرنگونی هیئت حاکمه

۱- کتاب جمعه ها؛ سال ۴، شماره ۱۳، بهار ۱۳۶۷، صفحه ۱۵۸.

را دارد از سوی موافق و مخالف مورد پذیرش قرار گرفت. حتی بنا بر تحلیل مقامات سیاسی و اطلاعاتی آمریکایی:

روحانیون شیعه, مؤثرترین گروه مخالفان را تشکیل می دهند. با نفوذترین رهبر آنها, آیت الله خمینی(ره), که سالها تبعید شده خواستار سرنگون کردن شاه و برقراری حکومتی الهی بوده و عملاً هیچ شانسی نیست که شاه یا هرگونه حکومت غیرمذهبی با او به یک راه حل برسد.(۱)

افزایش تظاهرات توده ای, سیاست رژیم برای انحراف مسیر جنبش را که با روی کار آمدن دولت سناتور جعفر شریف امامی و با شعار آشتی ملی از نیمه تابستان ۵۷ آغاز شده بود، به بن بست کشاند, زیرا دولت جدید علی رغم شعار آشتی ملی به دنبال تظاهرات ده ها هزار نفری مردم اصفهان در این شهر اعلام حکومت نظامی کرد. بعد از برپایی آیین نماز عید فطر که با حضور میلیونی مردم تهران در ۱۳ شهریور و تبدیل آن به یک میتینگ معظم سیاسی, در تهران و چند شهر دیگر نیز حکومت نظامی دیر هنگامی اعلام شد. تظاهرات و کشتار مردم تهران در ۱۷ شهریور، نقطه عطف در چالش و گسست انقلابیون و رژیم بود که

حتی اقدامات آشتی جویانه بعدی رژیم در اعطای امتیازات فراوان به مخالفان نتوانست این گسست را پر کند.

۴- مرحله اعتصابات عمومی (مهر تا آذر ۱۳۵۷): هرچند رژیم بر میزان سرکوب می افزود, اما این اقدامات ناشی از ضعف ساختاری و بحران مشروعیت و در واقع نوعی فرار به جلو بود نه از سر اقتدار و به کارگیری خشونت مشروع. به همین خاطر, در کنار شدت عمل ناچار از اعطای امتیازات فراوان گردید. از جمله لغو رسمیت تاریخ شاهنشاهی و پذیرش مجدد تقویم هجری خورشیدی, انحلال حزب رستاخیز, آزادی تمامی زندانیان سیاسی و اعلام شنیدن صدای

۱- فرازهایی از تاریخ انقلاب اسلامی به روایت اسناد؛ تهران، روابط عمومی وزارت اطلاعات، ۱۳۶۸، صحفه ۱۸۸.

انقلاب ملت توسط شخص شاه. اما همه این اقدامات تنها به عقب نشینی دولت برابر انقلابیون تعبیر می شد(۱).

در چنین شرایطی با آغاز اعتصابات عمومی گسترده, بدنه اداری و اقتصادی دستگاه حاکمیت فلج گردید و توان آن در بسیج منابع به حداقل رسید. در مهر ۵۷ اعتصاب از دانشگاه ها و مدارس آغاز شد و به سرعت ادارات و مراکز اقتصادی را در بر گرفت. در اوایل آبان ماه, دامنه اعتصاب به حیاتی ترین بخش مادی و اقتصادی دولت یعنی صنعت نفت سرایت کرد. روی کار آمدن دولت نظامی ارتشبد ارهاری نیز تأثیری نداشت.

در پایان این مرحله رهبری جنبش انقلابی یک دست و ایدئولوژی آن حول اسلام و جمهوری اسلامی یکپارچه گردید و گروه های ملی گرا, ملی - مذهبی و چپ، مانند جبهه ملی, نهضت آزادی و کانون نویسندگان به رهبری امام خمینی(ره)

رسماً گردن نهادند.

۵- مرحله حاکمیت دوگانه (دی و بهمن ۱۳۵۷): آمریکا و رژیم پهلوی در واپسین ماه های حاکمیت خود به دنبال ایجاد شکاف میان ائتلاف انقلابیون و به قدرت رساندن کم هزینه ترین و کم خطرترین طیف مخالفان بودند. در این مرحله به قول سولیوان, آخرین سفیر آمریکا, آنان به «فکر کردن به آنچه فکر

کردنی نیست»، یعنی حتمی الوقوع بودن براندازی و سرنگونی نظام سلطنتی امریکوفیل در ایران پرداختند. البته تدبیر و قاطعت امام خمینی(ره) و تعمیق شکاف دولت و ملت مانع از تحقق این طرح شد. تنها گزینه موجود رژیم استفاده کامل از ظرفیت دستگاه سرکوب و به کارگیری ارتش با حمایت و طراحی آمریکا, در زمان حضور ژنرال هایزر, معاون فرمانده‌ی نیروهای ناتو در تهران بود. اما خروج شاه, ناهماهنگی بختیار، آخرین نخست وزیر رژیم با نظامیان,

ص:۳۹۲

۱- حقپناه، جعفر؛ نقش گروه های ملیگرا در انقلاب اسلامی؛ پایاننامه کارشناسی ارشد علوم سیاسی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۴، صفحه ۱۲۰.

اختلافات درونی ارتش و پیوستن بدنه ارتش به انقلابیون، آخرین شانس را از هیئت حاکمه ربود(۱).

از سوی دیگر, عملاً ـ انقلابیون مسلمان با تدابیر قبلی گام به گام پیش آمدند. به ویژه، پس از بازگشت امام خمینی(ره) به کشور، شمارش معکوس براندازی رژیم آغاز شد و سرانجام در پگاه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷ وضعیت انقلابیون با سقوط همه مراکز سیاسی, نظامی و امنیتی و مالاً براندازی رژیم پهلوی خاتمه یافت.

وضعیت انقلابی و اقدامات براندازانه

در چنین وضعیتی که به کلیات آن اشاره شد, اقدامات براندازانه ای از سوی گروه های مؤثر ائتلاف انقلابی انجام شد. البته انگیزه, توان و کارایی این اقدامات هم سنگ یکدیگر نبود و چنانچه از فرجام انقلاب بر می آید, اقدامات طیف مذهبی به حکم عوامل ساختاری و شرایط تاریخی جامعه تأثیر و کارایی بیشتری داشت. فی المثل باید میان تحرکات ملی گرایانه و مذهبیون تفاوت جدی قائل شد. ملیون در مرحله فضای باز سیاسی (مرحله اول وضعیت انقلابی) از سایرین فعالتر و مطرحتر بودند, اما آنان در هیچ مرحله ای قصد براندازی رژیم پهلوی و نظام سلطنتی را نداشتند. نامه معروف سه نفره رهبران ملیون یعنی فروهر, سنجابی و بختیار, انتقاد از نابسامانی اوضاع و نادیده و زیرپا گذاشتن قانون اساسی مشروطه بود. در مرحله گسترش تظاهرات خیابانی و پس از قیام ۲۹

بهمن مردم تبریز, دکتر سنجابی رهبر جبهه ملی, صراحتاً بر «مبارزه قانونی» تأکید داشت(۲).

پس از واقعه خونین ۱۷ شهریور و تشدید وضعیت انقلابی, ابتکار عمل کاملاً در اختیار طیف مذهبی ائتلاف انقلابی قرار گرفت, اما جبهه ملی ضمن همراهی ظاهری با انقلابیون و حتی تصریح بر غیر قانونی و غیر شرعی بودن نظام سلطنت

۱- همان.

۲- همان.

در ایران, همچنان در پی مواضعه و مصالحه با شاه بود. اسناد ساواک, سفارت آمریکا و خاطرات انتشار یافته نخبگان سیاسی وقت, حکایت از تلاشها و ملاقاتها و یا ارسال پیامهای متعدد سران جبهه ملی با مسؤولان سفارت و افسران اطلاعات آمریکایی در تهران, دیدار با رئیس ساواک و نهایتاً ملاقات سنجابی با شخص شاه دارد. آنان در این ملاقاتها می کوشیدند روند اوضاع را به سود خود مصادره کنند. مقامات رژیم و آمریکاییها

نیز برای جلوگیری از حرکت جنبش به رهبری امام خمینی(ره), حاضر به دادن امتیاز به ملیون و تشکیل دولت توسط سران جبهه ملی بودند و طی همین فرایند بود که شاپور بختیار به قدرت رسید. در عین حال رهبران جبهه ملی، ضمن همراهی ظاهری با جریان انقلاب چنین می انگاشتند که در صورت سرنگونی رژیم پهلوی, به دلیل تجارب و سوابق سیاسی و میراث داری دکتر مصدق از یک سو و بیتجربگی انقلابیون مسلمان از سوی دیگر, خود به خود حاکمیت به آنان واگذار می شود(۱).

در مورد اقدامات براندازانه گروه های چپ طی این دوره نیز گفتنی است، علی رغم تعارض ایدئولوژی انقلاب با مبانی فکری و ایدئولوژی چپ مارکسیستی در ایران, با توجه به تجارب سوابق اطلاعاتی, داشتن برخی عناصر نفوذی در درون حاکمیت, داشتن کادرهای مجرب, توان ایجاد و هدایت تشکیلات پنهان و ارتباط و پشتیبانی توسط سرویسهای اطلاعاتی بلوک شرق و شوروی (سابق)، انتظار تحرک فراوانی از آنان می رفت. اما به دلایل زیر چنین

انتظاری برآورده نشد و اقدامات براندازانه طیف چپ علیه رژیم پهلوی به حداقل رسید:

الف) مهمترین گروه چپ گرا، یعنی حزب توده ایران از دو دهه قبل کراراً مورد ضربه ساواک قرار گرفته بود و ساواک از طریق عناصر نفوذی و منابع عملاًـ هدایتبخش داخلی حزب را در اختیار خود داشت. ضمن این که رهبری حزب از دهه ۳۰ مرکزیت خود را به مسکو و آلمان شرقی انتقال داده و اشراف و اطلاع دقیقی از روند تحولات داخلی و مسائل حزبی در داخل نداشت. مرکزیت حزب

۱- همان.

توده، تنها پس از سرنگونی رژیم پهلوی در اسفند ۱۳۵۷ به ایران بازگشت. به موارد فوق باید اختلافات داخلی حزب و جنگ قدرت کادرهای مرکزی آن را نیز اضافه کرد. این اختلافات در بحبوحه انقلاب به برکناری ایرج اسکندری از دبیرکلی حزب و انتخاب دکتر نورالدین کیانوری انجامید(۱).

ب) کلاً طیف چپ طی دهه قبل از آن، دستخوش مشکلات درونی گردیده بود و همین امر از توانایی اش در برابر رژیم می کاست. اختلافات ایدئولوژیک, بروز گرایشهای چپ نو و نو مارکسیستی, لنینیستی, مائوئیستی و انورخوجه از یکسو؛ و انشعابات از حزب توده و پیدایش تشکلهای جدید مانند فدائیان خلق از سوی دیگر؛ توان این طیف را به تحلیل می برد. مناقشات جدی برسر استراتژی و تاکتیکهای براندازی, و سرمایه گذاری روی طبقات پیشرو و برانداز مشکل دیگر این گروه ها بود. برخی گروه ها به طبقات کارگری و انقلابات شهری و گروهی به تز مائو و محاصره مناطق مرکزی و شهری با تکیه بر دهقانان تکیه می کردند. ترویج جریان موازی چپ گرایی روشنفکرانه توسط رژیم نیز به نوبه خود از توان چپ در ایران در بحبوحه انقلاب کاسته بود.

پ) در مقایسه با سایرین, طیف چپ طی دهه قبل از انقلاب بیشتر مورد ضربه سرویسهای امنیتی و ساواک قرار گرفته و کادرهای مجرب و تئوریسینهای قابل خود را از دست داده بود. بنا بر تحقیق کمابیش قابل اطمینان آبراهامیان, دست کم ۵۰٪ مبارزان کشته شده توسط رژیم طی دهه پیش از انقلاب,

گرایش های چپ گرایانه داشتند که از این تعداد, حدود ۷۰٪ جزء نخبگان فکری و تحصیل کرده جامعه به شمار می رفتند(۲).

دیگر گروه قابل ذکر در ائتلاف انقلابی و مدعی براندازی, سازمان مجاهدین خلق بود. البته این گروه بعد از ضربات سنگین وارده از سوی ساواک در سالهای ۵۴ -۱۳۵۰ و از دست دادن ۷۳ نفر از کادرهای اصلی و حبس ده ها نفر دیگر از اعضایش و نیز چرخش ایدئولوژیک به سوی مارکسیسم, نفوذ و توان چندانی

۱- نگاهی از درون به حزب توده؛ تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۷۰.

۲- حقپناه، جعفر؛ همان، صفحه ۱۷۶.

میان مردم و وجهه مطلوبی نزد رهبری مذهبی انقلاب نداشت. اما با آزادی رهبران زندانی سازمان مانند مسعود رجوی, موسی خیابانی, ابریشم چی, شاهسوندی و دیگران, این گروه با بهره گیری از وجهه مؤسسان و تجارب یک دهه تشکیلات پنهان مجدداً فعال گردید(۱). اهم فعالیتهای گروه عبارت بود از:

۱. با عنایت به خاستگاه ایدئولوژیک و اسلامی انقلاب و برای استفاده از باورهای دینی مردم، دیگر بار آیه شریفه فضل الله المجاهدین به آرم سازمان افزوده شد. همچنین نظر به نفوذ اندیشه ها و شخصیت اندیشمندانی مانند آیت الله طالقانی و دکتر شریعتی، بر اختلافات و حملات قبلی سازمان علیه این شخصیتها سرپوش نهاده شد و به گونه ای تحت لوای آنان تبلیغ گردید که عملاً مرز نهادن میان آنان به آسانی میسر نمی گردد.

۲. موج سواری و مصادره تظاهرات و راهپیماییهای مردمی به سود سازمان تمهیدی دیگر بود. در دو راهپیمایی معظم تاسوعا و عاشورای ۱۳۵۷ آرم سازمان و عکس رهبران فقید آن پیشاپیش توده های مردمی به چشم می خورد تا راهپیمایان را هواداران سازمان جلوه دهد.

۳. شناسایی و کسب آمادگی برای تصرف مراکز حساس نظامی، سیاسی و امنیتی مانند ساختمان مرکزی ساواک در سلطنت آباد، پادگان و انبارهای تسلیحاتی به منظور کسب ابتکار عمل و دستیابی به اسناد و سلاح و مهمات. پیش دستی سازمان در این زمینه، بهره برداری آتی از انبوه تسلیحات و اسناد علیه

رژیم نوپای انقلابی، جنگ روانی علیه مخالفان سازمان و تبادل اطلاعات با سرویسهای اطلاعاتی بیگانه را به همراه داشت که نمونه بارز آن تلاش تلاش محمدرضا سعادتی، عضو مرکزیت سازمان، برای ارایه اسناد پرونده کیس معروف سرلشگر مقربی، ربوده شده از اداره کل هشتم ساواک به روسها بود.

۴. نزدیکی و جلب نظر برخی چهره های شاخص انقلابی برای تثبیت جایگاه سازمان پس از وجهه مبارزاتی قبلی و ارتباطات در زندانهای ساواک. (از جمله ن

۱- حقپناه، جعفر؛ همان، صفحه ۱۷۶.

فوذیهای سازمان می توان به افرادی مانند کلاهی، فخار و کشمیری اشاره کرد که در ترور رهبران برجسته جمهوری اسلامی در سال ۱۳۶۰ نقش کلیدی داشتند).

میان کارایی اقدامات براندازانه جریان دینی علیه رژیم با ناکارایی فعالیتها و اندیشه های سایر جریانهای موجود رابطه همبستگی وجود دارد. دست کم بخشی از زمینه های پیدایش اسلام سیاسی را باید در بستر چنین تعاملی جستجو کرد و یا موفق بودن دیگر تجربه های تاریخی و بدیلهای آزمون شده را در آن موثر دانست. توصیف زیر از علل و روند تفوق مذهب و نیروهای مذهبی در واژگونسازی

یکی از مقتدرترین نظام های سیاسی منطقه به خوبی گویاست:

واقعیت این است که علما و روحانیون خارج از حیطه اقتدار دولتی که به آنها نزد توده ها حقانیت ناب می دهد عمل کردند. آنها به زبان قابل فهم اکثریت عظیم مردم صحبت می کنند. به لحاظ تاریخی، اسلام شیعی در ایران، کاراکتری انقلابی، موعودگرا، شهادت طلب و ضدثبات وضعیت موجود داشته است. تشیع متکی به ایده عدالت و برابری، با رهبرانی است که زندگی خود را وقف ایده ها کردند. ماه محرم یادآور نبرد حسین(ع) و یزید، در فرهنگ سیاسی شیعه نقش مهمی دارد(۱).

چنانچه در ابتدای فصل حاضر آمد، در مراحل اولیه جنبش که جریانهای لاییک و ملی گرا صحنه گردان بودند، وضعیت انقلابی چندان حادی به چشم نمی خورد و اقدامات براندازنهای صورت نگرفت. اما از مرحله سوم که نیروهای مذهبی بسیج توده ها و طراحی فکری و سازماندهی و رهبری جنبش را در اختیار

گرفتند وضعیت انقلابی با سرعتی رعدآسا پیش رفت و در کمترین زمان به براندازی کامل رژیم پیشین انجامید.

نگارنده معتقد است این فرایند تصادفی نبود و امام خمینی(ره) با شناختی عمیق از جامعه و ساختار سیاسی کشور و با طراحی مقتضی، مراحل براندازی رژیم را طراحی کرده و توده های مردم، گروه های مذهبی و روحانیت در چارچوب این طراحی کلان عمل نمودند.

۱- ارسی، محمد؛ جنبش روحانیت، نشریه سهند، سال اول، شماره اول، پاییز ۱۹۸۵، صفحه ۱۰.

امام خمینی(ره) در مراحل آغازین وضعیت انقلابی به تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۵۶ در مراسم ترحیم فرزندشان، سیدمصطفی خمینی(ره)،

به نکته ای اشاره داشته اند که گواه این مدعاست و آن ضرورت بهره گیری از «فرصت جدید» برای اسقاط رژیم شاهنشاهی است:

یک فرصت جدید امروز در ایران بوجود آمده و این فرصت می تواند مورد استقبال شما قرار بگیرد. در غیر این صورت موقعیت فعلی دیگر پیش نمی آید. من می ترسم که اگر خدای ناکرده ما این را از دست بدهیم و این فرد (شاه) موقعیت خودش را دوباره مستحکم کند، او آنچنان ضربتی به این مردم زند که هیچ کس تصورش را هم نتواند بکند و اولین ضربه متوجه شما روحانیون خواهد بود. این فرصتی است که نباید از دست برود.(۱)

ایشان ضمن حفظ این موضع و تاکید بر هدف سرنگونی نظام سلطنتی، توانست سایر نیروهای سیاسی جامعه را به همراه خود کشانده، مانع از ایجاد گسست در ائتلاف انقلابی و تحلیل توان جنبش شود. در بحبوحه اوجگیری انقلاب و طرح پیشنهادی آشتی ملی از سوی رژیم و ابراز تمایل جبهه ملی و نهضت آزادی به درخواست شاه، امام با این موضع گیری جهت مبارزه را تا فرجام نهایی روشن ساخت:

من با روش آشتی و بینابین مخالفم... اگر همه به طور روشن و قاطع این موضع را اتخاذ کنند که رژیم شاه باید برود، دیگررژیم ناگزیر می شود سیاست

خسته کردن را از راه کشتارهای مستمر و روش های تازه فشار و اختناق گاز بگذارد و پیروزی ملت نزدیکتر می شود(۲).

فراز دیگر سخنان امام، هم هدف براندازی را تبیین می کند و هم ربط میان روند پیروزی و آلترناتیو رژیم رو به زوال را نشان می دهد:

ص:۳۹۸

۱- امام خمینی، نجف، ۱۰ آبان ۱۳۵۶.

۲- امام خمینی، به نقل از حقپناه، همان، صص ۴۲-۲۴۲.

کسانی که لیاقت سرنگون کردن این رژیم را داشته باشند، البته با این کار خود ثابت می کنند که توانایی اداره کشور را نیز دارند. (۱)

اهم اقدامات طیف ائتلافی مذهبیون شامل گروه های مسلح کوچکی همچون ابوذر، منصورون، توحید، روحانیان سیاسی شده، روشنفکران مذهبی و بازار در راستای براندازی رژیم پهلوی عبارت بود از:

۱. به لحاظ ابزار ارتباطات در راستای بسیج توده ای و عملیات روانی، نیروهای مذهبی آمیزه ای از شبکه ها و ابزار ارتباطاتی سنتی و مدرن را به کار گرفتند. حدود یک صدهزار مسجد، حسینیه و تکیه و هیئت مذهبی و بیش از صدهزار روحانی واعظ و مبلغ مذهبی که در تمامی کشور پراکنده بودند، شبکه ارتباطی وسیع و کارآمدی ایجاد کرده بودند. لذا پیام انقلاب و بیانیه های امام ظرف ۲۴ ساعت از پاریس به دورترین مناطق ایران می رسید(۲). هیچ یک از دیگر نیروهای مخالف و حتی رژیم پهلوی نیز چنین امکانی نداشتند.

در عین حال استفاده از ابزار مدرن نیز مغفول نماند. به ویژه اقامت چهار ماهه رهبر انقلاب در پاریس بدین لحاظ فرصت مناسبی پدید آورد:

برعکس تصور شریف امامی که می گفت آیت الله در پاریس به کلی فراموش خواهد شد، ایشان در مرکز توجه مطبوعات و محافل سیاسی جهان قرار گرفت و با رادیو و تلویزیون های دنیا تماس روزانه برقرار کرد. چهره عجیب و استثنایی این مرد روحانی که در زیر درختی در حومه پاریس نشسته و با سخنان دلنشین

خود بر ضد شاه، از هزاران کیلومتر آن طرف تر، انقلاب را رهبری می کرد، توجه همه جهانیان را به خود جلب کرده بود.(۳)

ایشان ظرف مدت اقامت در پاریس، علاوه بر مذاکرات با گروه های سیاسی و ارسال پیامهای متعدد به داخل، ۱۱۴ مصاحبه و گفتگو با آژانسهای خبری، مطبوعات و شبکه های رادیو و تلویزیونی بزرگ و بین المللی داشتند که در نشر

۱- امام خمینی، به نقل از حقپناه، همان، صفحه ۱۴۵.

۲- حقپناه، همان، صفحه ۱۴۵.

۳- سولیوان، ویلیام؛ مأموریت در ایران، ترجمه محمود طلوعی، تهران، علوم، ۱۳۷۲، صفحه ۱۸۳.

و بسط پیام انقلاب بسیار موثر بود. جالب این که طی همین مدت، رهبر جبهه ملی تنها ۱۴ مصاحبه با خبرگزاریها داشت. این تعداد برای رهبران گروه های مجاهدین و چپ به کمتر از ۱۰ مورد می رسید(۱).

۲. استفاده از مناسبتها، سمبلها و آیینهای فرهنگ سیاسی شیعی: چنین امکانی نیز انحصاراً در اختیار گروه های مذهبی بود که با بهرهبرداری فراوانی از آن به منظور بسیج توده ای و به دست آوردن منابع مورد نیاز صورت گرفت. امکان برپایی راهپیماییهای بزرگ علیه رژیم تنها در مناسبتهایی مانند تاسوعا و عاشورا فراهم می آمد. مقامات سیاسی و اطلاعاتی سفارت آمریکا برگزاری موفق و سازماندهی کمنظیر این مراسم را ناشی از توان و قدرت سازماندهی مذهبیون می دانستند. سایر ناظران خارجی بر توان نیروهای مذهبی به عنوان یک دولت جانشین صحه نهادند(۲). با استفاده از نهادهای شیعی مانند «عاشورا» و «محرم»، «ستیز با حاکمیت»، «نبرد با یزیدیان» و غیره از جمله شعایر و تکالیف دینی فرض گردید و این شعار کار ساز جا افتاد که «خون بر شمشیر پیروز است». نشان مرجعیت و سیادت انقلاب نیز تاثیر خاص خود را داشت تا مشروعیت مضاعفی در استفاده از این مفاهیم و سمبلها و مناسبتها به دست دهد.

۳. ایجاد شکاف در نهادها و مقامات سیاسی رژیم و ایجاد بن بست برای حاکمیت: از آذرماه سال ۱۳۵۷، انقلابیون با انجام اقداماتی چند موفق به ایجاد

شکاف جدی میان دستگاه های دولتی و تصمیم گیری و به بن بست کشاندن رژیم شدند. تعامل و چانه زنی و منوط کردن مذاکره سیاسی مقامات رژیم به ترک همکاری، یا استعفاء و اعلام برائت از رژیم به گونه ای موثر واقع شد که عملاً هیئت حاکم را دچار شکافی درونی و بحران در عرصه تصمیم گیری و مدیریت بحران گرداند. نمونه عینی به بن بست کشاندن رژیم پهلوی، منوط کردن ملاقات و مذاکره سیدجلال تهرانی، رئیس شورای سلطنت به استعفاء، توسط امام خمینی(ره) بود که در نتیجه به انحلال این رکن مهم در انتخاب جانشین شاه

۱- حقپناه، همان، صفحه ۲۰۶.

۲- سولیوان، ویلیام؛ همان؛ صفحه ۱۶۰.

انجامید. نمونه دیگر مذاکره و دعوت مجلسین سنا و شورای ملی به استعفاء بود که مکانیزم قانونگذاری در کشور را حتی پیش از سرنگونی هیئت حاکمه تعطیل کرد.

۴. ناکارآمدساختن دستگاه سرکوب رژیم: در وضعیت انقلابی به دلیل سیاسی شدن و حضور توده ای جمعیت در عرصه سیاسی پلیس و سرویس امنیتی به تنهایی امکان کنترل اوضاع را ندارند. در نتیجه دخالت نظامیان و ارتش برای مقابله با انقلابیون اجتناب ناپذیر است. شاه نیز برای مهار جریان انقلاب، از شهریور ۱۳۵۷ با اعلام حکومت نظامی و تشکیل حکومت نظامی به ریاست ارتشبد ازهاری، رئیس ستاد ارتشتاران، آخرین حربه تعیین کننده را به میدان آورد. اما نیروهای مسلح شاهنشاهی علی رغم برخورداری از ساز و برگ و سخت افزار نیرومند دارای آسیب پذیریهایی بود که به خوبی مورد استفاده انقلابیون برای ناکارآمد کردن آن قرار گرفت. اولاً، بخش عمده ارتش بهویژه، نیروی زمینی متکی به پرسنل نظام وظیفه بود که تعهد جدی به حاکمیت نداشتند. ثانیاً، روند تصمیم گیری در ارتش به شدت وابسته به شخص شاه بود و ستاد بزرگ ارتشتاران و ستاد مشترک و وزیر جنگ و حتی نخست وزیر، عناصر تعیینکنندهای در غیاب شاه نبودند. ثالثاً، وجود انبوه مستشاران آمریکایی و حاکمیت روابط تبعیض آمیز میان بخشهای مختلف ارتش و سلسله مراتب نظامیان از انسجام سازمانی ارتش میکاست. بخشی از پرسنل نیروهای مسلح به ویژه همافران، نیروی هوایی و ژاندارمری از وضعیت موجود ناراضی و خود گرایشهای انقلابی داشتند. بیعت زود هنگام پرسنل نیروی هوایی با رهبر انقلاب

(در ۱۹ بهمن ۵۷) و آغاز درگیری منجر به سقوط رژیم از درون این نیروها گواه مدعاست.

به همین خاطر وقتی نظامیان مسلح مستقر در خیابانها با دسته های گل مردم و شعار «ارتش برادر ماست» و «برادر ارتشی چرا برادر کشی؟!» مواجه شدند، به سوی مردم شتافتند. فرمان امام خمینی(ره) به عنوان رهبر انقلاب و مرجع تقلید مبنی بر وجوب ترک خدمت و نافذ نبودن سوگند نظامیان و دعوت آنان به تمرد

ص:۴۰۱

از فرمان مافوق در شلیک به سوی مردم، دستگاه سرکوب را بیش از پیش منفعل کرد.

در بهمـن ۱۳۵۷ تنهـا بخشـی از امرای ارتش و پرسـنل گـارد جاویـدان به هیئت حـاکمه وفـادار مانـده بودنـد. اما خروج شاه و تحرکات انقلابیون در سـطوح پایینی و پیرامونی ارتش، عملاً آنان را به سـرداران بدون لشگری بدل ساخت که نیروهای تحت امرشـان نه تنها قابل اتکاء و اطمینان نبودنـد، بلکه خود محتاج به کنترل و مراقبت بودنـد. حتی ورود ژنرال هایزر آمریکایی نیز این رونـد را متحول نکرد. در این مـدت جناحهای مختلف انقلابیون با برخی فرماندهان عالی رتبه ارتش وارد مذاکره شدند تا شـدت تنش و خونریزی را به حـداقل برساننـد. در نتیجه به هنگام آغاز نبرد نهایی ملت و رژیم در بیسـتم و بیست و یکم بهمن اکثریت قریب به اتفاق نیروهای مسلح و بخش عمده امرای ارتش پس از صدور بیانیه بی طرفی ارتش به ملت پیوستند.

۵. سازمانـدهی و هدایت اعتصابات: به دنبال گسترش اعتصابات در مدارس و دانشـگاه ها، ادارات دولتی به ویژه صـنایع نفت، تشکل متمرکزی با حضور اعضای اعتصاب کنندگان تشکیل شد. همچنین کمکهایی نیز به متحصنین اعطا گردید. در این میان هدایت اعتصاب در بخش صـنعت نفت اهمیت به سزایی داشت. کارکنان این صنعت به رهبری مهندس محمدجواد تندگویان، پس از تماس با نمایندگان امام خمینی(ره) اعلام کردند که تنها از ایشان تبعیت خواهند کرد(۱).

۶. حمـایت از نیروهـای درگیر در انقلاـب: اعتصابات، تظاهرات و درگیریها بـدون خسارات و تلفات نبود. به منظور حمایت از خانواده های شـهدا و مجروحان و زندانیان در ماه های منتهی به انقلاب، دست کم ۴۵ کمیته ثبت شده و شناخته شده به وجود آمد. این کمیته ها با استفاده از کمکهای مالی بازار و کسبه رسیدگی

۱- حقپناه، جعفر؛ همان، صفحه ۱۲۴.

به تعداد قابل توجهی از این خانواده ها و نیز نظارت بر توزیع سوخت و مواد غذایی در محله را برعهده داشتند(۱).

همچنین به منظور تامین امنیت مناطق و اماکن عمومی و مساجد و تجمعات عمومی و مقابله با حمله چماقداران و غارت مناطق بازار، تا بهمن ۱۳۵۷ تعداد ۱۲۶ کمیته محلی و انقلابی تشکیل شد.

تشکیل شورای انقلاب توسط امام خمینی(ره) با حضور چهره های

شاخص روحانی و غیر روحانی به منظور آماده سازی نیروهای انقلابی در به دستگیری قدرت و اداره امور کشور بود. متعاقب این اقدام، پس از بازگشت امام خمینی(ره) به کشور ایشان طی حکمی مهندس بازرگان را به عنوان اولین نخست وزیر دولت موقت تعیین کردند و این عمل از سوی تحلیل گران به مثابه شلیک تیر خلاص به سوی رژیم پهلوی و دولت بختیار قلمداد گردید.

۱- حقپناه، جعفر؛ همان، صفحه ۱۲۴.

علل فروپاشی سلطنت پهلوی /شمس الدین رحمانی

اشاره

شمس الدین رحمانی

رییس انتشارات کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان

تعاریف: در مقاله حاضر، مکرراً از سه عنوان نام بردهایم: یهود، انگلیس و آمریکا. ابتدا لازم است توضیح داده شود که منظور از یهود آن بخش از این قوم است که ملعون و مطرود و مغضوب خداونـد و قسـی القلب و تحریفگرنـد و در قرآن کریم با این صفـات شـناسانده شـده انـد. این، البته شامـل همه یهودیهـا نمی شود و از جـانب ما، یک نفرت نژادی نیست؛ بلکه یک جهت گیری فرهنگی است و تنهـا بر اسـاس عمـل مشـهود آنهـا شـکل گرفته است. همچنـانکه در مورد غیر یهودیـان هم همین گونه است. یعنی هر کس این صفات را داشته باشد منفور است.

مقصود از انگلیس و آمریکا هم هیئت حاکمه این دو کشور است و نه مردم آن.

مبانی: مبنای تحلیل و برخورد ما، بر اساس نحوه نگاه امام خمینی(ره) به قضایا است. زیرا این نگاه را منطقی و درست و مؤثر و راه گشا یافته ایم. لذا سخن امام، مدرک ماست و هرچه برخلاف نظر امام باشد، مردود است.

روش: به دست آوردن یک چارچوب محکم و منطقی بر مبنای بدیهیات غیرقابل خدشه و بر اساس آن ساختن و بالا رفتن. لذا نیـاز چنـدان به اسـناد پرحجم و فراوان نیست. اسـنادی که گاه میتوانـد قابل تردیـد و شـبهه ناک هم باشـد. ایضا توجه به اینکه مجموعه کار در درون خود، تناقض نداشته باشد و جوابگوی نکات مجهول و نقاط مبهم باشد.

خلاصه مدعا: مدعای اصلی مقاله حاضر شامل محورهای زیر است:

ص:۴۰۵

۱. رژیم پهلوی، نماینده تام و تمام یهود بود و یهود، سازنده فراماسونری و شکلدهنده انگلیس و آمریکا و اسرائیل.

۲. مردم ایران به دلیل دین و اعتقادشان، و بر مبنای قرآن و اسلام و با تجربه تاریخشان به شدت از یهود متنفر بودند و هستند.

۳. رژیم پهلوی، به نیابت یهود و صهیونیسم و انگلیس و آمریکا، مصمم بود ریشه اسلام و اعتقاد دینی و قرآن؛ و حیثیت و هویت ملّت ایران را از بیخ و بن بکند. لذا همزمان با وقایع عمومی تدابیر یهود برای سلطه بر جهان، در زمان رضاشاه با دیکتاتوری، و در زمان محمدرضا شاه، با همه انواع ترفندهای سیاسی و اجتماعی، در پی این مأموریت بود.

۴. مانع اصلی در برابر یهود و انگلیس و آمریکا و پهلوی، اعتقاد دینی مردم و اتحاد آنان و هوشیاری و داناییشان بود.

۵. پس از جنگ جهانی دوم که قرار بود آمریکا به جای انگلیس سردمدار قضایای سیاسی جهان و وارث «بریتانیای کبیر» و در ایران جانشین انگلیس باشد، در مقابل مطامع غرب، روحانیت و در رأس آن مرحوم آیت الله العظمی بروجردی به عنوان رهبر دینی و آیت الله کاشانی به عنوان نماد روحانی هوشمند و مبارز، مانع کار بودند.

۶. در سال ۱۳۴۰ با فوت این هر دو بزرگوار، آمریکا که قبلاً ـ در ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ جای پای سیاسی و نظامی خود را محکم کرده بود، کوشید تا نفوذ و سلطه خود را کامل کند. برنامه کار هم اصلاحات ارضی بود.

۷. در سال ۱۳۴۸ پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل، یهود تصمیم گرفت کار را یکسره کند. از سوی دیگر امام هم با طرح حکومت اسلامی و ولایت فقیه، اندیشه تأسیس حکومت اسلامی را که لازمه اش سقوط رژیم شاه بود، ابراز کرد.

۸. و اما، در سال ۱۳۵۷ این جنگ که محتوم بود بین یهود و اسلام ناب محمدی، با ظلم رژیم شاه و اشتباهات متعدد غرب و با هوشیاری امام راحل و اعتقاد دینی و فداکاری و وحدت مردم، به نفع انقلاب اسلامی به سرانجام رسید و نظام شاهنشاهی از هم فروپاشید

ص:۴۰۶

.

مقاله حاضر توضیح این فهرست و اثبات این مدعاست که غرب سرمایه دار یهودی، باعث کینه و نفرت مردم و جمع شدن آنان تحت رهبری امام(ره) و مبارزه یکپارچه با همه هویت یهودی غرب و فروپاشی و انهدام رژیم پهلوی و تغییر نظام شاهنشاهی شد.

سلطنت پهلوی

سلطنت پهلوی، هیچ پایه و مایه ای برای قدرت و بقای خود نداشت، مگر پشتیبانی انگلیس و سپس آمریکا و ایضاً صهیونیسم و اسرائیل و به جای اینکه یک حکومت متکی به مردم خود باشد، کاملاًـ دشمن مردم و در تضّاد با فرهنگ و خلق و خو و منافع ملّت ایران بود. لذا از ابتدا با کودتا بر سر کار آمد. کودتایی که علیه قاجار نبود، چون احمدشاه هیچ قدرتی نداشت که لازم باشد علیه آن کودتا شود؛ بلکه، کودتا علیه مردم بود و از همان لحظه اول هم با مخالفت نمایندگان واقعی مردم، خصوصاً شهید مدرس مواجه بود؛ تا دوران اختناق رضاشاهی و سقوط او در جنگ جهانی دوم و آوردن محمدرضا و باز هم کودتای ۱۳۳۲ تا انتهای عمر رژیم در سال ۱۳۵۷ وضع به همین منوال بود.

مردم ایران از ابتدا تا انتها، در تمام دوران پهلوی اول و دوم با این رژیم مخالف بودند و از آن نفرت داشتند. چون هم وابسته بود؛ هم فاسد بود و هم بیگانه با اعتقادات، سنتها، اصالت، ادب و آداب دینی.

رژیم پهلوی، نماینده دشمن اصلی مردم، یعنی انگلیس و آمریکا و اسرائیل بود. این دشمن، یک ماهیت واحد دارد و آن: «یهود سرمایه دار استعمارگر نژادپرست» است که در سه قیافه ظاهری، با نام سه کشور جلوه می کند.

ماهیت واحد سه کشور منفور: برای آنکه معلوم باشد آمریکا و انگلیس و اسرائیل یک ماهیت و هویت واحد دارند، توضیحی ضروری است.

انگلیس در ماهیت استعماری و استثماری خود، کاملاً یک هویت یهودی دارد. ورود مجدد یهودیهای سرمایه دار به انگلستان در قرن هفده و در زمان اولیور کرامول و با اجازه و حمایت او و بعد از ۳۶۰ سال اخراج و تبعید رسمی

از جزیره انگلیس، عملی شد و از اینجا، یهودیها، روز به روز در انگلیس بیشتر و بیشتر قدرت گرفتند؛ ابتدا قدرت اقتصادی و سپس سیاسی و بعد هم فرهنگی.

در سال ۱۶۰۰ میلادی، کمپانی هند شرقی انگلیس تشکیل شد.(۱) اوائل قرن هیجده، کمپانی هند شرقی انگلیس که در اختیار سرمایه داران یهودی بود، بر هند مسلط شد و ثروت عظیم غارتی را به سوی بنگاه های تجاری یهود سرازیر کرد. سرمایه ای که بعدها توانست انقلاب صنعتی را برای انگلیس و سپس اروپا و آمریکا ممکن کند. توجه شود که «استعمار» در واقع تدبیر یهود بود تا با شیوه های اقتصادی، دنیای اسلام - و تا حدودی دنیای مسیحیّت کاتولیک - را از پا درآورد.

همین انگلیس یهودی بود که حکومت اسلامی گورکانیان هند را از پا درآورد و به جای آن یک امپراطوری استعماری را به راه انداخت. همان که در سراسر قرن نوزده، آفتاب در سراسر امپراطوریش غروب نمی کرد.

در سال ۱۷۱۵ سرمایه داری یهودی، جای پای خود را در اقتصاد انگلیس محکم کرده بود.(۲)

در سال ۱۷۱۷ دزاگولیه یهودی الاصل(۳) با پیوند چهار لژ ماسونی، لژ بزرگ لندن را درست کرد تا با سازماندهی یک تشکیلات وسیع مخفی، برنامه یهود را برای سیطره کامل بر سراسر سرزمینهای زیر سلطه اش تضمین کند. تشکیلات ماسونی در مناطق نفوذ تجاری و اقتصادی یهود رشد کرد و توانست در مرکز اروپا، بزرگترین حادثه تاریخ اروپا را به نفع یهود رقم بزنند.

در سال ۱۷۸۹ انقلاب فرانسه به دست ماسونها و با شعار آزادی - برابری - برادری، پیروز شد که پیروزی ماسونها و یهود علیه اشرافیت سابقه دار فرانسه بود. لویی شانزدهم، با شجره ۴۰۰ ساله و همسرش، ماری آنتوانت اتریشی با سابقه ۷۰۰ ساله در انقلاب فرانسه به زیر گیوتین برده شدند - همانگونه که اولیور

۱- شهبازی، عبدالله؛ زرسالاران یهودی و پارسی؛ ج ۱؛ ص ۷۷ و بعد.

۲- دورانت، ویل؛ تاریخ تمدن؛ ج ۸؛ ص ۵۴۱.

۳- شهبازی، عبدالله؛ زرسالاران ...؛ ج ۴؛ ص ۴۲.

کرامول بیش از یک قرن قبل در انگلستان چنین کرده بود- تا منشور آزادی یهود در انقلاب فرانسه تصویب گردد.

از درون انقلاب، ناپلئون درآمد که فرانسه انقلابی و ضداشرافی را بر همه اروپا مسلط کرد. اما وقتی خواست خود، مستقل از یهود، امپراطور قدرتمند اروپا باشد، او را تا مسکو کشاندند و همه توانش را نابود کردند تا بعد ولینگتن انگلیسی و وابسته کمپانی، او را شکست دهد(۱) (۱۸۱۵) و با شکست ناپلئون، انگلستان در سراسر قرن ۱۹ مسلط بر اروپا باشد.

در همین ایام که انقلاب فرانسه شکل می گرفت، در انگلیس، انقلاب صنعتی با گسترش کارخانجات نساجی مایملک یهود به توفیق رسید و بقایای فئودالیسم هم نابود شد. در آمریکا هم با اعلام استقلال، جرج واشنگتن، استاد اعظم فراماسونری، اولین رئیس جمهور ایالات متحده شد و کاخ سفید را درست بر اساس یک لژ ماسونی پایه گذاری کرد و بعدها اسم و رسم و تصویر و نمادهایش بر یک دلاری آمریکا تثبیت گردید. همچنان که نمادها و تصاویر یهودی بر آرم رسمی آمریکا ماندگار شد.(۲)

انگلیس یهودی، فرهنگ و زبان انگلوساکسون و مذهب پیورتیان پروتستانی باب میل یهود را به آمریکا و کانادا و استرالیا برد و میراث کرامول دوستدار یهود را در سراسر دنیای تحت استعمار انگلیس پخش کرد. قرن ۱۹ قرن سلطه کامل اقتصادی خانواده روچیلد و وابستگان و هم کیشان آنها، بر انگلیس و اروپاست و هم میهنان و هم مسلکان این خانواده هم، هر روز بر دامنه کار خود می افزودند.(۳)

در اواخر قرن نوزده، یهود احساس می کرد که دیگر می توان کار دنیا را یکسره کرد. لذا در سال ۱۸۹۷ کنگره صهیونیستها در شهر بال سوئیس، در واقع علنی کردن حکومت ظاهری یهود بود.

ص:۴۰۹

۱- توجه شود به نقش پرنس تالیران در این قضایا با عنایت به شخصیت و ارتباطات خود تالیران.

۲- حائری، عبدالهادی؛ تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری؛ ص ۲۹.

۳- برای آشنایی با روچیلدها رجوع شود به زرسالاران ج ۲، فصل آخر و کتاب «روچیلدها»، مجموعه ۵ مقاله از انتشارات محراب قلم.

در ۱۹۰۵ شورش مسکو روی داد که پلیس روسیه تزاری ضمن سرکوب آن، بیش از همه به یهودیها و ماسونها مظنون بود و آنها را در هم کوبید.

در همین سال مشروطیت در ایران پیروز شد. مشروطیتی که ابتدا با فکر تشکیل عدالتخانه علمای دین شروع شد و قرار بود مشروطه مشروعه باشد ولی با پیروزی غربزده ها - یعنی عوامل انگلیسها و ماسونها و یهودزده ها و ضددینها، آیت الله شیخ فضل الله نوری را به دار کشیدند و وارثان میرزا ملکم خان و میرزا حسین خان سپهسالار، برندگان حکومت شدند.

در ۱۹۰۶ عیناً همین قضایا در عثمانی، منجر به پیروزی مشروطیت و «انتظامات» در آنجا شد و بعدها هم این مسیر با موارد مشابه در هر دو کشور ایران و عثمانی ادامه یافت.(۱)

با همه این حرفها، اما باز هم تزارهای روسی و حکومت عثمانی و دولت قاجار همچنان ماندند و رسوبات عادات قبلی - که پس مانده ای از دین اُرتدکس مسیحی و سنّی و شیعه اسلامی و مخالفت با یهود و تعارض با غرب و اروپا در آنها بود، هنوز دست و پاگیر مطامع غرب و یهود و ماسونها بود و می بایست از سر راه برداشته شوند. چگونه؟ با جنگ جهانی اول.

جنگ جهانی اول - ۱۹۱۴م/ ۱۲۹۳ ش تا ۱۹۱۸ م/ ۱۲۹۷ ش موجب شد که روسیه تزاری ضد یهود مسیحی ارتدوکس، تبدیل شود به اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی با رهبری قاطع یهود؛ و دولت مسلمان عثمانی که چهار پنج قرن وحشتی به دل اروپای استعمارگر رنسانس کرده صنعتی و مادّی انداخته بود و باعث زحمتش شده بود، از هم پاشید(۲) و تبدیل شد به کشورهای ریزریزی با شاهکها و شیخکهای دست نشانده و با ناسیونالیسم احمقانه محدودی که فقط به درد تفرقه ملتهای مسلمان و همدم اسلام می خورد؛ با یک ترکیه لائیک که سرپرستی و حاکمیت آن را یک یهودی الاصل ماسون به نام مصطفی کمال آتاتورک به عهده گرفت که الگو و معلم رضاخان بود. عربستان وهابی شد، اردن

ص:۴۱۰

۱- نهرو، جواهر لعل؛ نگاهی به تاریخ جهان؛ چاپ سال ۱۳۴۶؛ صفحات ۱۲۶۵ و ۱۲۶۶؛ ج ۲.

۲- حائری، عبدالهادی؛ تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری؛ صفحات ۶۱ تا ۷۱.

شاهنشاهی، عراق ایضاً، فلسطین تحت قیمومیت انگلیس، سوریه تحت قیمومیت فرانسه، ...

در ایران دولت قاجار که با همه پوسیدگی و از هم پاشیدگی، به هر حال باز هم در نظام حکومتی خود، یک ته مانده ای از دین را هنوز مجبور بود حفظ کند؛ باید می رفت تا به جایش یک آدم بی سواد می آمد تا بر مردم مسلط شود و بی پروا علیه دین و شرف و حیثیت آنان عمل کند. در عین اینکه، مطیع امثال محمد علی خان فروغی یهودی الاصل و ماسون باشد و قدم به قدم اسلام را در ایران به عقب براند و کشور را به دست یهود بسپارد.

در مورد آمریکا، یهودیها از ابتدا در آمریکا بودند، ولی در اواخر قرن نوزده، در قضیه پوگرومها،(۱) نقشه چنان بود که عده زیادی از یهودیهای روسیه به آمریکا کوچانده شوند و بر همه منابع اقتصادی و سیاسی و فرهنگی آنجا سلطه یابند:

از سال ۱۸۸۱ (شروع پوگرومها) تا سال ۱۹۱۴ میلادی بیش از دو و نیم میلیون نفر یهودی از شرق اروپا مهاجرت کردند. در این مهاجرت، صهیون بهانه ای بیش نبود و این مهاجرتها بطور عمده به ایالات متحده آمریکا صورت گرفت نه به فلسطین. در واقع هدف از ایجاد این مهاجرت تاریخی و سرنوشت ساز، اشغال کامل کشور ایالات متحده آمریکا از درون بود. توجه کنیم که از ۵/۲ میلیون نفر یهودی مهاجر، حدود دو میلیون نفرشان به ایالات متحده آمریکا رفتند.(۲)

این جریان آمریکا را آماده ساخت تا به جای انگلیس، در قرن بیستم، حاکم مطلق العنان جهان باشد. جنگ جهانی دوم، خصوصاً عامل انتقال قدرت کامل و تمام از انگلیس به آمریکا بود؛ و اسرائیل جلوه بیرونی و تظاهر علنی یهود در بین کشورهای جهان. در جنگ جهانی اول، با اضمحلال روسیه تزاری و فروپاشی دولت عثمانی، انگلیس با اعلامیه بالفور، کانون ملی یهود را در فلسطین راه اندازی کرد تا بعد از جنگ جهانی دوم، همین کانون، به عنوان دولت اسرائیل، اعلام استقلال کند.

۱- پژوهه صهیونیست؛ ج ۲؛ انتشارات مرکز مطالعات فلسطین؛ ص ۴۶۷.

۲- همان؛ ص ۴۷۰.

لذا انگلیس و آمریکا و اسرائیل، سه جلوه یک واقعیت اند

و آن یهود سرمایه دار است. این موجودیت «دشمن ترین دشمن مؤمنان» و مسلمانان و شقی ترین و پرسابقه ترین خصم عنود اسلام است. در قرآن کریم می فرماید:

لتجدن اشد الناس عداوه للذین آمنوا الیهود والذین اشرکوا

دشمن ترین مردم نسبت به کسانی که ایمان آورده اند، یهود و مشرکان را می یابی.

(مائده، ۸۲)

رژیم پهلوی با نمایندگی این دشمن، به هنگام جنگ جهانی اول بر سر کار آمد و با جنگ جهانی دوم، آدمش را عوض کرد و با کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ حاکمیت انگلیسی را به آمریکایی تبدیل نمود و با اصلاحات ارضی قصد داشت برای آینده، پایه و مایه و ریشه و برگ و سایه درست کند؛ ولی با تمام سابقه و تجربه و قدرت و گستردگی، ناگهان با مردی روبرو شد که روز به روز و سنگر به سنگر آنها را عقب زد و کاری بر سرشان آورد که هرگز خیالش را هم نمی کردند و عاقبت هم با پیروزی انقلاب اسلامی، طومارشان در هم پیچیده شد.

در واقع علت فروپاشی سلطنت پهلوی، شخص امام خمینی رحمت الله علیه بود. حضرت آیت الله العظمی خامنه ای می فرمایند:

... انقلاب و امام خمینی دو پدیده انفکاک ناپذیرند. تحلیل انقلاب اسلامی ایران بدون شناخت شخصیت رهبر بزرگ آن و تحلیل شخصیت چند بعدی و کم نظیر این چهره استثنائی زمان، جدا از شناسائی انقلاب، ممکن نیست. او انقلاب اسلامی را آغاز کرده و به برگ و بار آورد و انقلاب اسلامی، او را در رفیع ترین جایگاه یک انسان افسانه ای نشاند و از او چهره ای جاودانه ساخت و این نبود مگر به توفیق الهی و به یمن هم آوایی متقابل امام و امت... انقلاب اسلامی، بی نام خمینی، در هیچ جای جهان شناخته نیست چرا که آغازگر زمزمه انقلاب اوست و هم اوست که آن را در لحظات سخت و دشوار رهبری کرده و از تنگناها گذرانیده و از انقلاب اسلامی مردم ایران، پدیده ای عظیم و اسوه ای جهانی پدید آورده است. شک نباید کرد که هیچ انقلابی تنها با وجود و حضور رهبر به ثمر نمی رسد و در انقلاب ما نیز، برکت حضور امام خمینی و نعمت بی بدیل رهبری

او را دو عنصر دیگر تکمیل کرد: ایمان اسلامی و حماسه مردمی... (۱)

آری، علت توان فوق العاده و قدرت عظیم امام، ابتدا در ایمان قوی و دانش وسیع و هوشیاری و شجاعت این مرد بزرگ الهی است و سپس در اتکاء ایشان به مردم مسلمان ایثارگر فداکاری که معجزه آفریدند. البته این مردم، طی یک دوران صعب و سخت، به وسیله شاگردان امام و روحانیون بزرگوار، زنده شده و با شناخت اسلام ناب محمدی، به آن جایگاه رفیع رسیدند.

دشمن هم، البته برای مقابله با اسلام و امام و انقلاب، همه تلاش خود را کرد اگر چه موفق نشد.

آنچه تا اینجا به عرض خواننده محترم رسید برای آن بود که معلوم باشد رژیم پهلوی با چه سابقه ای و با چه هدفی به وجود آمد و جهت گیری و خط و ربطش چگونه بود. از اینجا، ارتباطات این رژیم را با اسرائیل و وقایع داخلی آن و نیز یهود و مسائلی دیگر را بررسی می کنیم تا معلوم شود که دشمنی امام خمینی و مردم مسلمان ایران با این رژیم در کدام نقطه و چگونه شکل گرفت و چطور باعث فروپاشی آن گردید.

فراماسونری

تشکیلات مخفی فراماسونری که از زمان میرزا ملکم خان و با کمک شاهزاده ها و افراد لائیک اروپادیده، غربزدگی و بی دینی را تبلیغ و مشروطه غیر مشروعه را ترویج می کرد و به سرانجام رساند، در رژیم پهلوی مهار مملکت را به دست گرفت و در همه زمینه های سیاسی و اقتصادی و اداری و فرهنگی و دانشگاهی در جهت هر چه بیشتر وابسته کردن ایران به غرب و از بین بردن روحیه و فرهنگ دینی کوشید. در رژیم پهلوی بخش قابل ملاحظهای از کارگزاران ایران ماسون بودند و برخی نیز بهائی. بعد از انجام اصلاحات ارضی و پس از گذشت

چند سال در سال ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸ با تشکیل «لژ بزرگ ایران» نظام ماسونی

۱- خمینی (امام)، روحالله؛ صحیفه نور؛ چاپ دوم؛ سال ۱۳۷۰؛ ج۱؛ ص ۴.

انگلیسی کم کم برچیده شد تا به جای آن ماسونهای آمریکایی بر اوضاع مسلط شوند.(۱)

فراماسونری تشکیلاتی است کاملاً در خدمت مقاصد و اهداف یهود و دقیقاً همسو و هم جهت با مطامع و اغراض صهیونیستها حرکت می کند. بزرگترین هدف اسرائیل از بین بردن حرم شریف و قدس مبارک است تا به جای آن معبد سلیمان را بسازند. آخرین هدف فراماسونها هم تجدید بنای معبد سلیمان به عنوان اولین لژ ماسونی است. به خوبی روشن است که یهودیها، تشکیلات فراماسونی را به نحوی سازمان داده اند که غیر یهودیان متخصص و افراد برجسته و ذی نفوذ جوامع در این تشکیلات وارد و عضو شده و دقیقاً همان اهداف و برنامه های آنها را پی جویی کنند. در ایران هم فراماسونها همیشه طرفدار اسرائیل بوده و یهودیهای ماسون، کاملاً صهیونیست بوده اند، مانند چیتایات، حی، و ...

بهائیت

یهود از یک طرف قصد نفوذ در جوامع را دارد و از سوی دیگر با روحیه نژادپرستانه، نه خود به دینهای دیگر در می آید و نه دیگران را به مذهب خود می خواند و راه می دهد. لذا راه کار را برای مقاصد خود، در ساختن فرقه های مصنوعی و دست ساز یافته است که در سراسر تاریخ شواهد فراوان دارد. کتاب

ملل و نحل شهرستانی فرقه های بسیای را که یهودیها بنیان گذارده اند صورت می دهد و شرح حال و کارشان را بازگو می کند.

ص:۴۱۴

۱- در زمینه فراماسونری در جهان و ایران می توان به منابع زیر مراجعه کرد: فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ خاطرات فردوست؛ صفحات ۳۰۹ و ۳۱۰ و ۳۱۴؛ و، شهبازی، عبدالله؛ زرسالاران یهودی و پارسی؛ ج۴؛ فصل اول؛ و، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ فصلنامه مطالعات سیاسی؛ کتاب اول پائیز ۱۳۷۰؛ و، رائین، اسماعیل؛ فراموشخانه و فراماسونری در ایران؛ ۳ جلد؛ ۱۳۴۷؛ و، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ اسناد فراماسونری در ایران؛ ۲ جلد؛ ۱۳۸۰؛ (در جلد دوم این کتاب صفحات ۴۵۱ تا ۴۸۶ اسامی وکلای مجلس شورای ملی و سنا و وزرای فراماسون به نقل از اسناد ساواک صورت داده شده است)؛ و، حائری، عبدالهادی؛ تاریخ جنبشها و تکاپوهای فراماسونگری؛ ص ۵۲.

در قرون اخیر، به وجود آمدن پروتستانتیسم و ورود یهودیها در آن و اجرای مقاصد خود در لوای نام مسیحیت، تجربه موفقی بود که هم در انگلستان - از دوران کرامول که خود پیوریتن و پروتستان متعصب و طرفدار یهود بود؛(۱)- و هم در آمریکا و کانادا و استرالیا که حضور پروتستانها در واقع زمینه چینی برای کمک به سلطه یهود بود، تا نو محافظه کاران آمریکا که از زمان ریگان تا بوش پدر و پسر با عنوان صریح مسیحیان صهیونی،(۲) آمریکا را دربست در اختیار صهیونیستها قرار دادند، این تصور را برای یهود ایجاد کرده بود که در همه ممالك از این دینهای مصنوعی استفاده کند. وهابیها در عربستان، قادیانیها در هند و پاکستان،... و سهم ایران هم بهائیت. همه این فرقه ها، ظاهری دینی دارند اما ماهیتی شبهناك و در خدمت منافع استعماری.

در دوران پهلوی و خصوصاً در زمان محمدرضا پهلوی، گسترش و نفوذ بهائیها در ایران چنان بود که همه مردم و علما و شخص امام خمینی را سخت به عکس العمل واداشت. جالب اینکه بیشترین افراد مؤثر بهائیهای ایران، اصلاً یهودی بودند که از حضرت موسی و عیسی و رسول مکرم اسلام و دوازده امام معصوم تا امام زمان - علیهم السلام و الصلوات - ناگهان رد میشدند تا برسند به علی محمد باب و عبدالبها!(۳)

غربزدگی

غربزدگی آفتی بود که تمام جامعه ما را از صدر تا ذیل فراگرفته بود. همه را در

همه ابعاد گرفتار و آلوده کرده بود و هر کس به اندازهای و تا حدودی گرفتار تقلید غرب و ارزشگذاریهای آن شده بود و هنوز هم هست.

۱- شهبازی، عبدالله؛ زرسالاران یهودی و پارسی؛ ج ۴. در صفحات بسیاری، از این قضایا بحث کرده است.
۲- هالسل، گریس؛ در تدارك جنگ بزرگ؛ و اخیراً؛ مقالات متعددی در مطبوعات.
۳- فردوست، همان؛ ص ۳۷۲ و ج ۲، ص ۳۸۵.

اصطلاح غربزدگی را مرحوم دکتر احمد فردید، استاد فلسفه ابداع کرده بود. او انسانی تیز هوش و شدیداً مخالف فراماسونها بود، اما ترویج این عنوان با کتاب مرحوم جلال آل احمد با همین عنوان صورت گرفت. آل احمد، برجسته ترین نویسنده و روشنفکر اصیل دوران محمدرضا پهلوی بود و در هدایت فکری روشنفکران و هنرمندان و دانشگاهیان و نویسندگان و دانشجویان سخت مؤثر بود. او خصوصاً با کتاب غربزدگی - که به قول خودش همچون نَمی به زیر پی رژیم شاه رها کرده بود - و خدمت و خیانت روشنفکران، چنان فضائی در اندیشه و درک و دریافت عمومی ایجاد کرد که سخت باعث زحمت دستگاه پهلوی شد و لذا با تمام تلاش کوشیدند تا او را به سوی خود بکشند. سفرهای خارج از آمریکا و اروپا و شوروی و حتی اسرائیل تا تلاش برای ماسون کردن او به وسیله دکتر هومن، هیچ کدام ثمر نداد و بلکه ارتباطات آل احمد با امام خمینی و تصریح او در کتابش - خدمت و خیانت روشنفکران - عرصه را چنان به دستگاه تنگ کرد که وقتی آل احمد در شهریور ۱۳۴۸ فوت کرد، تقریباً همه گمان می کردند که ساواک او را به قتل رسانده است.(۱)

در هر حال، تخم اندیشه ضدغربی که آل احمد کاشت، بار و بر فراوانی داد و رژیم پهلوی را خیلی به زحمت انداخت. آل احمد جوانان مجذوب مارکسیسم را که در دوران قبل و بعد از حکومت مصدق فقط به حزب توده و گرایشهای مارکسیستی می اندیشیدند، از چنگ آنها درآورد و مجذوب سنتشان کرد و بعد هم تحویل دکتر شریعتی داد. شریعتی هم آنان را مفتون اسلام انقلابی کرد و به دست مرحوم طالقانی و شهید مطهری در خدمت امام و انقلاب اسلامی درآمدند؛ اگر چه در این مسیر عده ای هم در هر مقطعی به راه های انحرافی دیگر رفتند. در این انحرافها هم ساواک و ماسونها و ایادی رژیم و غربیها دست داشتند.

بی حجابی و فحشا

ص:۴۱۶

۱- آلاحمد، شمس؛ از چشم برادر؛ و، اسناد ساواک درباره آل احمد.

یکی از مهمترین شیوه های یهودیها برای به فساد کشاندن غیریهودیان و تضعیف آنان، ترویج شهوترانی و روابط نامشروع جنسی و فساد و فحشا است. قطعاً مقدمه این جریان، - چه از نظر روحی و فردی و چه از جهت گستردگی اجتماعی - بی حجابی است.

در سراسر تاریخ یهود، این پدیده از جایگاه ویژه ای برخوردار است. در تورات تحریف شده، زشت ترین اسنادات جنسی و اخلاقی حتی به انبیاء الهی - نعوذبالله - داده شده است.(۱) در تلمود با صراحت، فرمان حضرت موسی را که «زنا مکن»، مثل بقیه ده فرمان، محدود در داخل قوم یهود دانسته و در مورد غیر یهودیان این فرامین را لازم الاجراء نمی داند.

اهانتهای بسیار زشت و زننده یهودیها نسبت به حضرت مریم، چه در زمان حیات آن بزرگوار و چه بعدها و تا امروز نیز دقیقاً در همین زمینه است.

اولین برخورد اسلام و حضرت رسول(ص) با یهود مدینه، بر سر اصرار بعضی یهودیهای بنیقینقاع برای برداشتن حجاب یک زن مسلمان به وجود آمد. یکبار دیگر نیز، وقتی کسانی از یهود درباره زنان مسلمان اشعار عاشقانه گفتند، حضرت رسول دستور دادند که آنها را شبانه به قتل برسانند.

ترویج فحشاء در میان مسلمانان مقیم اندلس که باعث سقوطشان شد، کار یهودیها بود و حمایت از کسانی که با اسم هنر و ادب در قرون بعد از رنسانس به برهنگی و فساد و فحشاء کمک می کردند باز از شیوه های یهودیها است.(۲)

در زمان رضاشاه، در سالهای حوالی ۱۳۱۴ کار کشف حجاب به چنان فضاحتی کشید که تا حمله به حرم حضرت امام رضا علیه السلام انجامید. اما دو نکته بسیار عجیب و مهم در موضوع کشف حجاب معمولاً ـ مغفول مانده است: یکی اینکه این فاجعه که همراه با تشکیل مؤسسه وعظ و خطابه برای به زیر

سلطه درآوردن حوزه های علمیه و برداشتن عمامه از سر روحانیون انجام شد در

۱- رجوع شود به زندگی حضرت داود، حضرت یعقوب، یهودا و ... در تورات فعلی.

۲- در کتاب «روچیلدها» چندین نویسنده هرزه نگار که تحت حمایت این خانواده است، ذکر شده است.

زمان نخست وزیری محمدعلی فروغی و با هدایت و راهبری او انجام شد؛ اما همیشه به اسم رضاشاه گفته می شود و از فروغی نـامی به میان نمی آیـد. ثانیا، این زمان مقارن است با مبارزات روحانی بزرگ و فـداکار فلسـطینی عزّالـدین قسام که در نوامبر ۱۹۳۵/ آبان ۱۳۱۴ عاقبت به شـهادت او انجامیـد، ولی در ایران هیچ انعکاسـی نداشت، چون مردم، خود گرفتار مسائل دینی و ناموسی و حجاب و شرافت در شهر و دیار خود بودند.

در زمان محمـدرضا، موضوع بی حجابی چنان زشت و تنـد تبلیغ و ترویـج می شد که سـخت موجب نفرت و انزجار مردم بود. کار را به جایی رساندند که در جشن هنر شـیراز و در برخی تئاترها، بدترین و زشـترین نمایشـهای مستهجن هم در برابر عموم به نمایش درآمد. کار فیلم و مجلات و تصاویر پورنو که دیگر از حد گذشته بود.

شمسـی حکمت، یهودی و سـردبیر مجله زن روز از فعالاـن بسـیار مؤثر در این زمینه بود و مجله اش وضع و حال بسـیار عجیبی داشت. اگر چه اینها نمونه ها و مثالهای منحصـر به فرد هم نبود. موضوعات بسیار زننده ای که حکمت در مجله زن روز مطرح می کرد تا عمق خانواده ها می رفت و آثار مخرب و مفسد بسیاری داشت.

داسـتان مبارزه با حجاب و عفاف و خانواده، همچنان امروز هم در سراسـر دنیا و با همه اشـکال و انواع آن ادامه دارد و همگی هم بـا هـدایت یهـود سازمانـدهی می شود.(۱) آنهـا علاـوه بر سـرمایه و ابزار، دانشـمند و نظریهـپرداز هـم فراوان دارنـد، مثل زیگموند فروید، لئون بلوم، و ...

دانشگاه

ص:۴۱۸

۱- داسـتان منع حجاب در فرانسه - زمسـتان ۸۲ - در واقع کـار صهیونیسـتهاست تـا مخالفت عمومی مردم فرانسه با یهودیها را تحت الشعاع مبارزه مسلمانان با این وقایع قرار دهد. نکته ای که عموماً از آن غفلت شد.

دانشـگاه تهران هم از مراکزی بود که در زمـان رضاشـاه و بـا رهبری و هـدایت فروغی راه افتاد و قرار بود با نام علم و دانش و تحقیق و پیشـرفت و تجدد و تربیت متخصـص و کارگزاران برجسته، ریشه دین و اعتقاد و اسلام را هم درآورند. در عین حال، برای آنکه مردم مجبور شوند به آن تن در دهند، با دادن مدرک تحصیلی از دانشگاه و با استخدام دولتی و دادن حقوق ماهانه به دارندگان این مدارک، سـعی شد تا افراد را دلبسته و وابسته دانشگاه کنند. از سوی دیگر استادان جاافتاده و بعضاً حتی عالم و مـأمور، در عین تـدریس و تعلیم، امـا در هر فرصت منـاسبی، ضـربه ای هم به اعتقـادات دینی و سـنتهای مردم زده و با تحقیر آنان و تعظیم و تکریم غرب، کار تولید روشنفکر غربزده و متخصص بی دین را به طور اساسی جزو برنامه خود قرار دادند.

از سالهـای دهه ۳۰ و ۴۰ با همت کسانی چون شـهید بهشتی و شـهید باهنر و شـهید مفتح و شـهید مطهری کوشـیده شد که در مقابـل این جریـان مقاومت شود. در هر حال دانشـگاه، چه در دوران پهلوی و چه در انقلاب اسـلامی، همیشه تیغی دو لبه بوده است که از یک طرف محل ایجاد و تربیت روشـنفکران و متخصـصان وابسـته بوده و از سوی دیگر مکانی برای افراد خالص و مخلص و سالم و متدین و مسـلمانانی که می کوشیدند تا با حفظ دین و ایمان و اعتقاد خود تا آنجا که می توانند و می شود از علم و دانش و دانشگاه استفاده ببرند؛ جریانی که تا امروز هم همچنان ادامه دارد.

فروغی

اگر چه بسـیار کسـان در جریانسـازی دوران پهلـوی نقشـهای فراوان داشـته انـد؛ امـا به نظر می رسـد محمـدعلی خـان فروغی، ذکاءالملک از معدود افرادی است که نقش و مسئولیت و مأموریتش بسیار عظیم و عمیق و منحصر به فرد بوده است.

فروغی، یهودی الاصل، اسـتاد اعظم فراماسونری، اولین نخست وزیر هر دو پهلوی، چنـدین دوره وزیر و وکیل مجلس، نماینده ایران در مجامع بین المللی و

منجمله جامعه ملل، بنیانگذار دانشگاه تهران، بنیانگذار نظام دادگستری لائیک در

ص:۴۱۹

زمان رضاشاه، برنامه ریز فرهنگی دوران پهلوی، فرد مورد اعتماد انگلستان و کسی که بسیاری از فراماسونها کاملاً مطیع و مرید و طرفدار او بودند، صاحب تألیفات متعدد منجمله کتاب سیر حکمت در اروپا - که با نگاهی کاملاً جهت دار، سیر فلسفه اروپایی جدید را در ایران شکل داد - و خلاصه کسی که حتی امروز هم برخی آثار و نتایج کارهای او را می توان دید. فروغی کاملاً در مسیر خدمت به یهود، اسرائیل، صهیونیسم، انگلیس، فراماسونری، غرب و غرب زدگی عمل می کرد؛ اما عالمانه و با زیرکی و هوشیاری؛ و فقط کسانی چون مرحوم شهید مدرس - و شاید ملک الشعرای بهار - می توانستند در مقابل او مقاومت کنند.(۱)

ملی شدن نفت

بعد از مرگ فروغی در اولین سال سلطنت محمدرضا (۱۳۲۱) و ختم جنگ جهانی دوم (۱۹۴۵) مملکت همچنان یک کشور فقیر و بی صاحب بود و ممالک بزرگ مشغول تقسیم غنائم جنگ بودند و هنوز به طور کامل به سروقت ایرانیان نیامده بودند. از آنجا که نفت از منابع مهم درآمد و از عناصر تأثیرگذار در روابط بین المللی بود، عنوان «ملی کردن نفت» وسیله خوبی بود تا مردم حول یک محور بسیار انگیزاننده جمع شوند و همه نفرت و انزجار خود را هم از شاه و هم از انگلیس ابراز کنند. اما مسائل دیگری هم در این ایام به وجود آمد که به جای خود برای مردم مهم و مؤثر بود.

در سال ۱۳۲۷/ ۱۹۴۸ م، یهودیهای صهیونیست غاصب فلسطین، تأسیس دولت جعلی اسرائیل را اعلام کردند و به فاصله هشت ساعت آمریکا و بعد از یک شبانه روز شوروی آن را به رسمیت شناختند. مرحوم آیت الله کاشانی در

اعتراض به ایجاد این دولت پوشالی اولین تظاهرات مردمی را در تهران سازماندهی و رهبری کرد. این در حالی بود که هند گرفتار داستان استقلال بود

ص:۴۲۰

۱- در مورد مقابله شهید مدرس با فروغی رجوع شود به صورت مذاکرات مجلس شورای ملی در ایام حیات آن دو و در مورد شرح حال فروغی رجوع شود به مقاله ای از نگارنده در کتاب فرهنگ و زبان؛ انتشارات برگ.

و هنـدو و مسـلمان گرفتـار جنـگ و درگیری، و در عیـن مقـابله بـا انگلیس، در بین خـود مشـغول درگیری بودنـد و لـذا تمـام مسـلمانان شـبه قـاره بـه کلی از بـه وجـود آمـدن اسـرائیل غافـل ماندنـد. طبعـاً تظـاهرات تهران احسـاس خطری عظیـم را برای صهیونیسـتها ایجـاد می کرد. برای اینکه در ایران هم، همه از این موضوع منصـرف شـده و سـرشان به جـای دیگری گرم شود، یک موضوع حساس برایشان طراحی شد.(۱) علاقه به مسأله نفت و آزاد شـدن از زیر بار انگلیس با کمک تبلیغات جبهه ملی، فعالیتهـای عمومی و اساسـی مردم و خصوصـاً آیت الله کاشانی را به یک جریان خاص هـدایت کرد؛ و آن تمرکز بر روی ملی کردن نفت بود که ملی گراها دل بستن به کمک آمریکا و به کلی رها کردن موضوع اسرائیل را با آن آمیختند.

در نظام جهانی که بعد از جنگ دوم، همه مناطق نفوذ انگلیس می بایست به آمریکا واگذار شود، طبعاً شـبکه شـرکتهای نفتی تحت سـلطه انگلیس هم می بایست در اختیار آمریکا قرار می گرفت. مجموعه انگلیس - آمریکا - اسـرائیل، این جابهجایی را طوری سامان دادند که در ایران به جای مبارزه با اسـرائیل، مبارزه با انگلیس آن هم به خاطر نفت جایگزین شود و به جای دل دادن به رهبری روحـانیون، مردم به هـدایت ملی گراهـا دلخوش شونـد. لـذا در تمام دوران حکومت دکتر مصـدق، دیگر هیچ مبارزه ای با اسـرائیل نشد و حتی مرحوم نواب صفوی و چندهزار جوان مسلمان انقلابی آماده برای رفتن به فلسطین و جنگیدن بـا اسـرائیل، چنـد روز در فرودگاه مهرآباد معطل ماندنـد و عاقبت هم بـدون توفیق بازگشـتند و وقتی اسـرائیل فراموش شـد، با کمک هر دوی آمریکا و انگلیس، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ روبراه گردید و آمریکا را به جای انگلیس حاکم بر مقدرات ایران کرد.

در طول این جریـان آیت الله کاشانی هم به دست جبهه ملی، بـدنام گردیـد و مورد اهانت قرار گرفت و در انتهای کار با اینکه ایشان خطر کودتای آمریکا را با

صراحت اعلام می داشت؛ ولی «قهرمان مبارزه برای ملی کردن نفت» به این اخطارها توجهی نکرد و بلکه خود را «مسـتظهر به پشتیبانی مردم» قلمداد نمود.

ص:۴۲۱

۱- مطالعات سیاسی؛ کتاب اول؛ پائیز ۱۳۷۰؛ صفحات ۱۶۶ به بعد، خصوصاً ۱۷۲ تا ۱۷۸.

مردمی که در روزهای آخر مرداد ۳۲ مات و مبهوت این بساط را بدون هیچ پشتیبانی فقط تماشا می کردند و یک مشت اراذل و اوباش به سرکردگی امثال شعبان بی مخ با فریاد مرگ بر مصدق و جاوید شاه، فضل الله زاهدی و حاکمیت جدید آمریکا را تثبیت کردند.(۱)

سیاستی که زاهدی برای ایران بعد از کودتا اعلام کرد، عیناً همان برنامه ای بود که در همان ایام در ژاپن اعلام شد و نشان می داد که برنامه ریزی جهانی در یک روال و روند پیش می رود؛ گیرم در ایران با کودتا و در ژاپن با قیافه مبارزه حزبی.(۲)

جالب اینکه در سال ۱۳۳۱، یعنی سال قبل از کودتا، «به دنبال قراردادی که با مؤسسه بنیاد فورد منعقد گردید، مؤسسه فرانکلین در حوزه نشر ایران پا به عرصه فعالیت نهاد. این مؤسسه در آغاز فقط کتابهای آمریکایی را ترجمه و در سراسر کشور منتشر می کرد؛ ولی بعد، کار مستقل خود را آغاز کرد»(۳)، و یک سال بعد از کودتا، در سال ۱۳۳۳، بنگاه ترجمه و نشر کتاب با ریاست اسدالله علم و سپس شریف امامی و با مدیریت فراماسونها، محمد سعیدی، احسان یارشاطر، ادوارد ژوزف، ... به کار نشر کتاب در بهترین شکل ممکن پرداخت. نشریات این بنگاه هم عیناً در همان مایه و محتوای مؤسسه فرانکلین بود و معلوم بود که با همان برنامه رو به راه شده است.(۴)

فدائیان اسلام

ص:۴۲۲

۱- شک و شبهه های فردوست جالب است: صص ۱۷۲ و ۱۳۴.

۲- حکمی، نسرین؛ ژاپن و استراتژی قدرت؛ دفتر مطالعات سیاسی وزارت خارجه؛ سال ۱۳۶۷، ص ۳۵.

۳- اسناد فراماسونری در ایران؛ ج ۲؛ ص ۳۰۶.

۴- جلال آل احمد این ناشران را نقادی اساسی کرده است.

بعد از کودتای ۲۸ مرداد، دولت نظامی زاهدی، هم توده ایها را با سر و صدا و تبلیغات می گرفت تا مردم باور کنند که کار کودتا بر علیه شوروی و کمونیستها بوده و هم در این بلبشوی دیکتاتوری نظامی، خالصترین و ناب ترین نیروهای مسلمان و یاران آیت الله کاشانی را دستگیر و زندانی و محاکمه و بعضاً اعدام می کرد و همگی را متهم و بدنام. تظاهر رژیم پهلوی بعد از کودتای ۲۸ مرداد به اسلام و مسلمانی، جلوه های گوناگون و فراوانی داشت که خود داستان مفصلی دارد و سخت قابل بررسی است.

اقتصاد وابسته

از برنامه های بسیار رذیلانه و خطرناک دوران پهلوی، در اختیار گرفتن کل اقتصاد مملکت و وابسته کردن همه حیات مادی مردم به خارج بود. از زمان رضاشاه با درست کردن دولت و دولتی کردن همه چیز، بنیاد این اندیشه گذارده شد و بعد هم وابسته کردن کل مملکت به درآمد نفت، ضربه بعدی را زد.

کارگزاران رژیم پهلوی از عشایر و کشاورزی و بازار سنتی - که استقلال داشت و بر اساس ریشه های چندهزار ساله مردم شکل گرفته بود - نفرت داشتند و همه تلاش خود را به کار بردند تا آن را نابود کنند. آخرین و وسیعترین و برنامه ریزی شده ترین بخش این جریان، اصلاحات ارضی بود که به کلی اوضاع و احوال مملکت را به هم ریخت تا تماماً کشاورزی و دامداری و نظام اقتصاد سنتی را نابود کرده و همه چیز را به اوضاع جدید وابسته به نفت و غرب و نمایندگیهای فروش اجناس خارجی مرتبط سازد. این رویه در تمام شئون زندگی مردم اثر گذاشت و در همه ابعاد و اجزا موجب تغییر و تحولات اساسی در شیوه زندگی آنان شد و طبعاً باعث گرفتاریها و ناملایمات فراوانی هم گشت. هر روز هم که می گذشت، یهودیها و بهائیها و ماسونها ثروتمندتر می شدند و بیشتر،

ص:۴۲۳

رگهای حیاتی اقتصاد مملکت را به دست می گرفتند و نظام مصرفی و تجملی را به نفع خود ترویج می کردند.(۱)

ایجاد ساواک

ارتشبد حسین فردوست می نویسد:

قریب به ۵/۱ سال از فعالیت دفتر ویژه اطلاعات [گذشته بود که]، در سال ۱۳۴۰ از سوی محمدرضا مأمور تجدید سازمان و راه اندازی «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» (ساواک) شدم و تا ۲۰ فروردین ۱۳۵۰ با حفظ سمت در دفتر ویژه به عنوان قائم مقام ساواک فعالیت کردم. آغاز فعالیت من در ساواک مصادف با ریاست سرلشکر حسن پاکروان بود و سپس از سال ۱۳۴۳ نعمت الله نصیری در رأس این سازمان قرار گرفت... در نخستین قدم، شناخت سازمانی که مأمور راه اندازی آن بودم ضرورت داشت... مشخص شد که از سال ۱۳۳۵، ساواک توسط ۱۰ مستشار آمریکایی طبق قواره سازمان خودشان سازماندهی شده است با این تفاوت که چون فعالیت خارجی ایران ناچیز است، مانند «سیا» بدان سازمان مستقلی نداده و این وظایف را به همراه وظایف امنیتی درون یک سازمان گنجانیده و نام آن را «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» گذارده اند... نخستین رئیس ساواک سپهبد تیمور بختیار بود که کار خود را در واقع پس از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به عنوان فرماندار نظامی تهران شروع کرد و تا تأسیس ساواک به همراه پرسنل تابع خود قریب ۵/۳ سال تجربه عملی توأم با خشونت شدید داشت. این تیم که هسته اولیه ساواک را تشکیل داد، طی این ۵/۳ سال، عملیات مهمی مانند کشف سازمان نظامی حزب توده و دستگیری و کشف سازمان «فدائیان اسلام» و قلع و قمع مخالفان محمدرضا انجام داده و لذا مورد توجه و تشریق آمریکاییها بود... پس از مدتی وجود ده مستشار آمریکایی در ساواک را غیر لازم تشخیص دادم آنها کار انجام نمی دادند؛ یا بلد نبودند و یا تظاهر به بلد نبودن می کردند. همه روز هر یک در یکی از ادارات کل حاضر می شدند، اطلاعات را جمع آوری می کردند و مطالبی را که می خواستند مطرح می نمودند... پرسنل به تدریج آموزش دیدند و استادان دعوتی از اسرائیل و استادان آمریکایی در ضد اطلاعات ارتش (به کمک تاجبخش) این آموزشها را تکمیل نمودند... ساواک که فرزند

ص:۴۲۴

۱- پژوهه صهیونیست؛ کتاب دوم؛ صفحات ۳۹۹-۳۷۸، فقط به سهم یهودیها از این ایلغار پرداخته است.

F.B.I آمریکـا بود، اسـاس نقش خود را بر ایجاد رعب و وحشت قرار داد و لـذا تشـکیلات عظیم آن به منفورترین تشـیکلات کشور بدل شد و همه نفرتی که در جامعه علیه محمدرضا و رژیم او تبلور یافته بود، به سمت ساواک نشانه گرفته شد.(۱)

این ترس و نفرت و کینه چنـان انبـار شـد که به هنگـام انفجـار دیگر هیـچ چیز را در جای خود باقی نگـذارد. سازمان امنیت و نگهبان سلسله پهلوی و منافع آمریکا و یهود، خود باعث فروپاشی دودمان پهلوی و اخراج یهود و غرب از مملکت شد.

در خـاطرات فردوست دربـاره سـاواک یکی از بخشـهای بسـیار جالب آن نحوه عمل آمریکا و انگلیس در سوق دادن ایران به سمت اسـرائیل و جـا دادن نظـام امنیتی ایران در دامـان رژیم صـهیونیستی است.(۲) این موضـوع هم نشـانه ای از هـویت واحد حاکمیت آمریکا و انگلیس با یهود و صهیونیسم است.

سال ۱۳۴۰

تظاهر به مسـلمانی از طرف رژیم شاه بعد از ۲۸ مرداد ۳۲ تنها راه برای نگهداشـتن مردم و همراه کردن نسبی آنان با سیاستهای دولت بود. در این ایام در رأس هرم سازمان مـذهبی مردم، مرحوم آیت الله بروجردی قرار داشت که قدرت و نفوذ و مرجعیت عـام او رژیم را مجبور می کرد که رعـایت حـال ایشـان را بکنـد. شاه دو سه بار به دیـدار ایشان رفته و دو زانو کنار رختخواب ایشان می نشـست و بعد عکس و تفصـیلات آن را در سـطح کشور پخش می کردند. در چنین وضع و حالی، هر حرکت حتی کوچکی که کمترین زمینه و نشانه ضداسلامی می داشت می توانست باعث زحمت رژیم شاه شود.

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ ج ۱؛ صفحات ۴۰۸ تا ۴۱۰ و ۴۱۲ تا ۴۱۴.

۲- همان؛ ص ۴۴۳.

وقتی در سال ۱۳۴۰ آیت الله بروجردی به رحمت خدا رفت، ناگهان بزرگترین مانع از مقابل دولت آمریکایی شاه برداشته شد. در اواخر همان سال ۴۰، آیت الله کاشانی هم که نماد روحانی شجاع و هوشمند سیاسی بود، فوت کرد (و این واقعه درست در این زمان، جای تأمل دارد).

این دو واقعه از یک سو رژیم شاه و آمریکا و اسرائیل را با شتاب آماده اجرای برنامه های عقب افتاده شان کرد؛ اما از جانب دیگر هم موجب شد که امام خمینی (ره) پا پیش گذارده و موقع را برای شروع مبارزه عظیم و سنگین خود، مناسب یابد. از اینجاست که از یک طرف، جایگزینی کامل آمریکا به جای انگلیس در همه زمینه ها به پیش می رفت و از سوی دیگر مبارزه و انقلاب امام به راه افتاد و نهضت آغاز شد.

هر چه آمریکا، اسرائیل، شاه، ساواک، و قطعاً همراه با انگلیس، با عجله و همه جانبه می تاختند و مردم را وحشتزده و متحیر و عصبانی می کردند، امام هم یک تنه و در همه جهات و ابعاد، بیدارباش و تهییج و تحریک عمومی را سامان می داد. عبارات زیر گزیده ای است از سخنرانی امام در اوائل نهضت و هنوز قبل از ۱۵ خرداد:

... اینها نقشه شان این بود که قم نباشد. قم را با منافع خودشان مضر می دانند در زمان حیات مرحوم آقای بروجردی رضوان الله علیه هم نقشه این بود که ایشان نباشد و قم نباشد. قم یک شهر حق است، جنود ابلیس جنود حق را با مقاصد خودشان مخالف می دانند... نقشه خارجی این بوده است که قم نباشد تا ما هر کاری می خواهیم انجام بدهیم و یک نفس کش در مقابل ما صحبت نکند... از زمان مرحوم آقای بروجردی این نقشه را داشتند منتهی با بودن ایشان می دیدند که مفسده دارد اگر بخواهند کارهایی را انجام بدهند، بعد از اینکه ایشان تشریف بردند به جوار رحمت حق تعالی، از همان اول شروع کردند؛ به اسم احترام از مرکزی، کوبیدن آن مرکز دیگر را... نه از باب اینکه به نجف علاقه داشتند، از باب اینکه قم را نمی خواستند؛ قم موی دماغ بود... اینها از آن وقت نقشه کشیدند برای نابودی روحانیت و دنبالش نابودی اسلام؛ و دنبالش به نفع رساندن اسرائیل و عمّال اسرائیل... مشاورین سلاطین سابق، علما بودند؛ علی بن یقطین بوده است؛ گاهی ائمه اطهار(ع) بوده اند؛ حالا مشاورین چه کسانی هستند؟ اسرائیل! مشاورها، اسرائیل! ... دو هزار نفر (بهائی) را با کمال احترام با دادن، به هر یک از اینها پانصد دلار ارز از مال این ملت مسلم به بهائی داده اند، به هر یک ۱۲۰۰ تومان

تخفیف هواپیما، چه بکنند؟ بروند در جلسه ای که بر ضد اسلام در لندن تشکیل شده است شرکت کنند... با کمال احترام؛ نه مثل حاجیهای بدبخت ما که وقتی می خواهند تذکره (گذرنامه) به آنها بدهند باید چقدر زحمت بکشند، چقدر رشوه بدهند، چقدر بیچارگی بکشند... حتی آن نماینده بی عرضه آنجا هم شکایت می کند که فلان آقا را بگیرید از باب اینکه اینجا یک حرف حقی زده است؛ گفته اسلام در خطر است از دست یهود. آقا مگر شما یهودید؟ مگر مملکت ما مملکت یهود است؟... اگر همه علمای اسلام یک مطلبی را بگویند؛ حالا که خطر به اسلام وارد شده است و آن خطر یهود است و حزب یهود که همین حزب بهائیت است، این خطر که حالا نزدیک شده است اگر آقایان علمای اعلام، خطبا، طلاب، همه با هم همصدا بگویند که آقا ما نمی خواهیم که یهود بر مقدرات مملکت ما حکومت کند، ما نمی خواهیم که مملکت ما با مملکت یهود هم پیمان بشود. در مقابل پیمان اسلامی آنها مسلمین با هم هم پیمان شوند؛ آقایان با یهود هم پیمان می شوند! چه وضعی است این مملکت؟...(۱)

اینها، جملاتی است از سخنرانی حضرت امام در ابتدای سال ۴۱، (۱۰ فروردین ۱۳۴۱) و به عنوان اولین سخنرانی که در صحیفه نور و برای شروع نهضت چاپ شده است. یعنی بیشتر تمرکز اسرائیل بوده و همه خطر را برای اسلام و مملکت اسلامی از صهیونیسم و یهود می دیده اند. این احساس در امام تا آخر باقی ماند و یکی از عبارات تکراری ایشان این بود که من خطر اسرائیل را کراراً گوشزد کرده ام.

اصلاحات ارضی

موضوع انجمنهای ایالتی و ولایتی بلافاصله بعد از وفات آیت الله بروجردی مطرح شد و با اصلاحات ارضی یا انقلاب سفید شاه و مردم ادامه پیدا کرد که ابتدا ۶ اصل و بعد ۱۲ و سپس ۲۲ اصل شد. این برنامه اهداف زیر را داشت:

۱. از بین بردن کشاورزی سنتی و دامداری عشایری با نام فروش زمینها به

۱- خمینی (امام)، روح‌الله؛ صحیفه نور؛ ج؛ صفحات ۹ تا ۱۴.

کشاورزان تا استقلال اقتصادی گروه های اصیل مردم از بین برود و همه چیز در اختیار دولت باشد.

۲. بستن کل اقتصاد کشور به یک محصول - نفت - تا هدف بالا به طور کامل و زیر نظر دولت تحصیل شود.

۳. ملی کردن جنگل و مرتع در تکمیل همان اهداف قبل خصوصاً نابود کردن دامداری عشایری و تحت کنترل درآوردن عشایر.

۴. تشکیل سپاه دانش و سپاه بهداشت و سپاه عدالت تا با دست جوانان این اهداف تأمین شود. کار در این زمینه ها چنان بالا گرفت و رفتار رژیم آن قدر خشن و وحشی بود که حضرت امام با شدیدترین شکل، برخورد کردند و رژیم شاه هم با احساس خطر از اینکه مبادا کارشان نیمه کاره بماند، امام را دستگیر کرد که واقعه ۱۵ خرداد ۴۲ پیش آمد. واقعه ای که نشانه کاملی از عشق و علاقه مردم به مرجع دینی شان و آمادگی برای فداکاری و جانبازی و دفاع از دین و علما و نیز نمایانگر شدت و غلظت رژیم پهلوی و اربابان او در مبارزه با دین و اسلام و قرآن و مرجعیت و آمادگیش برای نشان دادن نهایت قساوت و خونخواری بود.

۵. به دنبال تغییر مبانی اقتصادی، در زمینه های فرهنگی هم تلاش برای تغییر مبناها انجام شد. در سال ۱۳۴۳ هم نظام آموزش و پرورش از دو مقطعی نوع انگلیسی به سه مقطعی الگوی آمریکایی بدل شد؛ هم سازمان کتابهای درسی تأسیس شد تا به شکل متمرکز برای سراسر ایران کتاب درسی جدید و یکسان تألیف کند (و اغلب مؤلفان همکاران مؤسسه فرانکلین بودند) و هم در دانشگاه نظام واحدی به تقلید آمریکا و کنکور سراسری راه اندازی شد. از سوی دیگر، در حوالی همین ایام تلویزیون ثابت پاسال یهودی بهائی، شد تلویزیون ملی؛ دانشگاه آزاد مقدمات تشکیلش فراهم شد تا به شکل جدید، نظام دانشگاهی مؤثر نوع آمریکایی راه بیفتد و مدلی شود تا بعدها همه دانشگاه ها به همان قواره درآیند؛ کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان برای تربیت نسل آینده سازماندهی شد؛ کاخهای جوانان و تجدید سازمان پیشاهنگی و تقویت ورزش خصوصاً به شکلی

که دیگر امثال تختی از آن بیرون نیاید.(۱) ... همه و همه با یک برنامه دقیق و منسجم و مرتبط با هم و مفصل و در یک قالب، آنچنان که تغییر حاکمیت اقتصادی، سیاسی، فرهنگی، از انگلیسی به آمریکایی و از این یکی به اسرائیلی را تضمین کند. چنانکه در مورد برنامه عمران دشت قزوین به دست اسرائیلیها و دخالت صهیونیستها در همه شئون مملکت از ارتش و ساواک تا بقیه ارکان و اجزاء کشور با پیگیری و استمرار، تعقیب می شد.(۲)

تفاوت شیوه انگلیسی با آمریکایی

اینکه به طور مکرر از جایگزینی حاکمیت و شیوه آمریکایی به جای انگلیس سخن گفتیم توضیح زیر را درباره تفاوت این دو ضروری می سازد:

شیوه انگلیسی، تزویر و حقه بازی و پنهانکاری آن یهودیی است که نمی خواهد علناً خود را نشان دهد و اغراضش را مخفیانه دنبال می کند و لذا به فرهنگ موجود ملی قربانیان خود با ریاکاری و تظاهر، احترام می گذارد و محافظه کارانه رفتار می کند. این رفتار یهود، هم در خود انگلیس رایج است و هم شیوه عمل یهودیهای انگلیس و نیز انگلیسیهای یهودزده در مستعمرات و مناطق نفوذشان است. علت این رفتار آن است که هنوز کاملاًـ خود را موفق و پیروز مطلق نمی دانند و لذا با احتیاط عمل می کنند.

اما رفتار آمریکایی، یعنی رفتار یهودیی که دیگر از قدرت خود مطمئن است، علناً همه را تحقیر می کند، خودپسند و خودخواه است و احترام به دیگران را لازم و ضروری و مفید نمی داند.

انگلیسی ها تظاهر می کنند که به دین احترام می گذارند در حالی که آمریکاییها به کلی دین و اعتقاد دینی را نفی می نمایند.

ص:۴۲۹

۱- تختی در ۱۸ بهمن ۱۳۴۶ درگذشت. با مرگ وی که در آن هنگام خودکشی عنوان شده بود، یکی از مهمترین چهره های ورزشی ایران که نماد مخالفت با رژیم بود از سر راه برداشته شد.

۲- پژوهه صهیونیست؛ صفحات ۳۷۲ تا ۴۳۲ شبکه وسیع اقتصادی یهودیها و صهیونیستها را در ایران زمان شاه به تفصیل نشان می دهد.

انگلیسیها، نظم و دیسیپلین اخلاقی دارند؛ آمریکاییها لاابالی و بی بند و بار و با رفتاری زشت و موهن عمل می کنند با این توجیه که آزاد و رهایند.

انگلیسیها طی سالیان دراز در مستعمرات و مناطق نفوذشان با مسلمانان روابط طولانی داشته اند و آنان را می شناسند و می دانستند و می دانند که باید چگونه رفتار کنند و این شناخت و دانش، در مجموعه رفتار سیاسی و اقتصادی و فرهنگی و تربیتی و ارزشگذاریهایشان کاملاً جاافتاده و کادربندی شده است؛ ولی وقتی در دو جنگ جهانی اول و دوم، یهود سرمایه دار حاکم بر انگلیس با پایان گرفتن دوران استعمار کهنه، اولاً پایگاه ابرقدرتی جهانیش را از جزیره انگلیس به آمریکا منتقل کرد و ثانیاً خیال کرد با ابزارهای جدید تسلیحاتی و صنعتی و الکترونیک و روشهای تازه اقتصاد و تجهیزات اطلاعاتی، دیگر می توان کار سلطه بر جهان را به پایان رساند، شروع کرد بی پرده و بدون مجامله، رفتار آمریکایی را در پیش گرفتن؛ که این تغییر در همه مناطق نفوذ رخ داد؛ و در ایران نیز.

اینگونه رفتار اهانت آمیز و گستاخانه، خصوصاً وقتی با مسأله کاپیتولاسیون تکمیل شد و بیش از همه اینها، با بازگذاشتن دست صهیونیستها، چنان خشم و نفرت فروخورده سالیان مردم را منفجر کرد و آن قدر اشمئزاز و انزجار و کینه ای در دل مردم ایجاد می نمود که با همه وجود به دنبال کسی که تنها فریادگر مبارز علیه این فساد و تباهی بود، حرکت کردند و آماده جانبازی و ایثار در این راه شدند.

توده ایها که تا این زمان مدام دم از مبارزه با امپریالیسم و کاپیتالیسم و حمایت از کارگران و زحمتکشان می زدند، اکنون سر در آخور منافع جدید فروبردند و حتی در عالم نظر هم، مثلاً شرکتهای تعاونی زراعی و سهامی زراعی در اصلاحات ارضی را که کاملاً تقلیدی از کیبوتص و موشا و اسرائیلی بود به کلخوز و سووخوز شوروی تشبیه می کردند و قیام خونین و مردانه ۱۵ خرداد را همزبان با رژیم شاه، ارتجاع سیاه و حرکت کور می نامیدند و مبارزه مارکسیستی خود با سرمایه داری را به مقابله ماتریالیستی با ماوراءالطبیعه دین و اسلام تبدیل کرده بودند.

ص: ۴۳۰

اما با همه این حرفها، نهضت امام خمینی و شاگردان و پیروان و مقلدان ایشان، محکم و استوار و توفنده به پیش می رفت.

سالهای ۱۳۴۷ و ۱۳۴۸

آنچه که تـا اینجا ذکر شـد و خصوصاً وقایع سالهای ۱۳۴۰ تا ۱۳۴۷ تقریباً روال واحدی داشت که طبیعت مقابله یهود و اسـلام در این دوران بود. هر دو طرف به اندازه توان و ظرفیت و به مناسبت امکان موجود، به تدابیر خود گستردگی و عمق می دادند و از همه سو جبهه های مختلف را اداره می کردنـد. اما در سالهای ۴۷ و ۴۸ اوضاع و احوال به شـکل دیگری درآمد و عمق و گستردگی و ابعاد این تقابل به شکلی باورنکردنی و عظیم رو به تزاید گذارد و شدیداً تعیین کننده و حساس شد. به طوری که کاملاً به شـکل نقطه عطفی، تعیین کننده قوت و ضعف و پیروزی و شکست هر یک از دو طرف مبارزه گردید. در واقع مرکز ثقل این مقاله و قلب داعیه آن هم درست در همین جاست.

سال ۱۳۴۷ مصادف با سال ۱۹۶۸ میلادی، درست یک سال بعد از پیروزی نظامی اسرائیل بر ارتشهای سه کشور مصر و سوریه و اردن در جنگ شـش روزه است که با اشـغال جولان و غزّه و سـینا و غرب اردن کل فلسـطین را در سـلطه خود درآورد. این پیروزی برای اسـرائیل چنان بود که گویی دیگر کار دنیا یکسره شده و اسرائیل و یهود، هیچ معارض و مخالفی در دنیا نخواهد داشت. آبا ابان، نظریه پرداز صهیونیست و وزیر خارجه رژیم صهیونیستی درباره این جنگ می نویسد:

کشور اسـرائیل، تنها و بـدون یار و یاور در محاصـره گرفتار آمـده و در بیچارگی محض قرار داشت. اجتماعات کثیری در دنیا برای آینده و سرنوشت اسرائیل بر خود می لرزیدند و تهییج و مضطرب شده بودند.

یعنی ابتـدا بـا مظلوم نمـایی، اسـرائیل را تنها و بی یار و یاور و در محاصـره گرفتار و بیچاره محض قلمـداد می کنـد - به دروغ کامل - تا زمینه را برای تعبیر بعدی آماده کند و نشان دهد که مقابله اسرائیل فقط دفاع بوده است و فقط هم

کار خود اسرائیل بوده و نه حمایتها و همراهیهای همه قدرتهای قلدر دنیای آن روز.

یا می بایست زنـده بمانیم یا مضـمحل و نابود شویم. برای دفاع از هستی و موجودیت خویش یا بایـد بجنگیم یا برای همیشه از آن صـرف نظر کنیم... به خصوص جنگهای شش روزه و مقاومت بی نظیر و از خودگذشتگیهای بی سابقه افراد این ملت مانند دیگر یادگارهای تاریخی این ملت همیشه داسـتانی است شـنیدنی که هیچوقت فراموش نخواهـد شد. در ظرف یک هفته، یک اسرائیل خشمگین با چنگ و دندان دشمن را تا خرخره در هم درید و از پای درآورد...(۱)

این جمله آخر به روشنی نشان می دهد که روحیه و حال و هوای صهیونیستها چگونه است.

نکته مهم در تحلیل جنگ شـش روزه آن است که این جنگ بر اساس یک مجموعه کار جاسوسـی وسـیع و با اتکاء به عناصر جنایتکـار در کشورهـای عربی باعث پیروزی اسـرائیل شـد و نه یک جنگ واقعی رو در رو. اساساً همه جنگهای اسـرائیل فقط موقعی رخ داده است که همه عناصـر پیروزی فراهم بوده است، والاّـ اسـرائیل همیشه بـا ترس جبلّی تـاریخی از مقـابله واقعی و شجاعانه با دشمنانش پرهیز داشته است.(۲) اما حاصل جنگ آن قدر عظیم و مهم بود که در تمام ارکان و اجزاء زندگی یهود و صهیونیسم و اسرائیل اثر عمیقی ایجاد کرد. قدرت اسرائیل در منطقه و در میان کشورهای عربی کاملاً تثبیت شد و درست از این تاریـخ حوادثی – در عرض دو سه سـال – در آمریکا و انگلیس و کشورهای اسـلامی و ایران رخ داد که نمی توان آنها را بی ارتباط با هم و تنها اتفاق و تصادف دانست. در زیر به بعضی از آنها اشاره می کنیم:

۱. در آمریکا حزب جمهوریخواه بر دموکراتها (سال ۱۹۶۸/۱۳۴۷) پیروز شد و نیکسون بر سر کار آمد.

۱- آباآبان؛ قوم من، تاریخ بنی اسرائیل؛ ترجمه نعمت شکیب اصفهانی؛ صص ۷۰۲ و ۷۰۳.

۲- کمـاینکه انتفـاضه نشـان داد که ارتش بسـیار مجهز و مسـلح اسـرائیل از مقابله با جوانان و نوجوانان بی سـلاح و سـنگ به دست هم عاجز است.

۲. در انگلیس در سال ۱۹۶۹/ ۱۳۴۸ هارولد ویلسون از حزب کارگر بعد از شش سال حکومت کنار رفت و به جایش ادوارد هیث از حزب محافظه کار نخست وزیر شد.

۳. در فلسطین، در سال ۱۳۴۷/ ۱۹۶۸ اسرائیلیها

مسجدالاقصی را آتش زدند.

۴. در عراق، بعد از آنکه حکومتها هر یک پس از دیگری و با مدتهای کوتاه می آمدند و می رفتند، در تیرماه ۱۳۴۷ حزب بعث بر علیه عبدالرحمن عارف کودتا کرد و حسن البکر روی کار آمد که او هم بعداً جای خود را به صدام داد. خدمات این حزب عفلقی به اسرائیل و خیانتهای آنها به اسلام و مسلمانی هم روشن است.

حردان تکریتی در خاطرات خود می نویسد:

پس از گذشت حدود یک ماه از کودتا و به طور دقیق در تاریخ ۲۹ آوریل ۶۸ (۴۹/۶/۴۷) پیمانی بین ما و اسرائیل به امضاء رسید مبنی بر اینکه اسرائیل از هرگونه حمله ای به ارتش ما و نیز به عراق خودداری ورزد و در برابر ما هم از شرکت در عملیات نظامی بر ضد اسرائیل به کلی خودداری کنیم و حتی در برابر هجوم اسرائیل به اردن به مقابله برنخیزیم؛ نیز به یهودیهای عراق اجازه دهیم که از راه قبرس به اسرائیل مهاجرت کنند. این قرارداد بین ما و اسرائیل را عفلق و لوردسیف سرهنگ صهیونیستی در پاریس به امضاء رساندند و تا به امروز طرفین آن را محترم شمرده اند...(۱)

۵. اما در ایران: در سال ۱۳۴۷ یک مسابقه فوتبال بین اسرائیل و ایران در ورزشگاه امجدیه (شهید شیرودی فعلی) ترتیب دادند تا زمینه ای باشد برای دوستی بین مردم دو کشور! اما از همان ابتدا به شکلی خودجوش، تماشای مسابقه فوتبال تبدیل شد به تظاهرات علیه اسرائیل و وزیر جنگ معروف آن که قهرمان جنگ شش روزه اش تبلیغ می کردند. این تظاهرات در سراسر مسابقه ادامه داشت و بعد از پایان مسابقه به خیابانهای اطراف ورزشگاه کشید و ساعتها ادامه داشت و نشان داد که مردم ایران چقدر از اسرائیل متنفرند. ساواک مدتها گرفتار

۱- روحانی، سید حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۲؛ ص ۳۷۹.

بررسی این موضوع بود و از آن به بعد هم دیگر تدبیر جام دوستی و فوتبال و ورزش و رابطه مردمی بین ایران و اسرائیل به کلی قطع شد.

در شهریور ۱۳۴۸ جلال آل احمد به شکلی ناگهانی فوت کرد به طوری که عموماً مرگ او را مشکوک می دانستند. آل احمد مهمترین و هوشیارترین و پرنفوذترین نویسنده ایران در آن ایام بود. او از خانواده ای روحانی بود که تا عضویت به مراتب بالای حزب توده رسیده بود. دبیر ادبیات در دبیرستانها و بنیانگذار کانون نویسندگان بود و تألیفات متعدد و مقبول و راهگشا و ارزنده داشت و روشنفکران و دانشجویان به راستی به او علاقه داشتند؛ چون در همه زمینه ها فردی خلاق و پرتوان و صادق و مؤثر بود و ساواک در مقابل او کاملاً درمانده و منفعل مانده بود و مستأصل.(۱) در سال ۱۳۴۶ قرار بود کنگره ای از نویسندگان در حضور فرح راه بیفتد و آل احمد آن را تحریم کرد و بر هم زد. دکتر هومن - از بزرگترین سران فراماسونری و استاد درجه ۳۳ - کتاب «عبور از خط» ارنست یونگر را شفاهی از آلمانی برای آل احمد تقریر و ترجمه و آلاحمد تحریر کرده بود - به قول مرحوم دکتر احمدفردید دامی برای آلاحمد گسترده بود تا او را به جرگه محفلهای ماسونی بکشاند. همه اینها و ایضاً سفرهای خارجی تا اسرائیل هیچ کدام نتوانست او را از راه بدر کند و عاقبت در شهریور ۱۳۴۸ در اسالم گیلان ناگهان فوت کرد.

از عجایب روزگار اینکه حاج آقا مصطفی خمینی، دکتر علی شریعتی، آیت الله طالقانی و استاد امیر توکل کامبوزیا هم مثل آل احمد، در اثر عارضه قلبی به دنیای باقی شتافتند و شیوه یکسان مرگ آنها که در عرصه مبارزه از لحاظ فکری، ارزشهای اجتماعی و اعتقادی شباهتهایی با هم داشتند؛ تا سالهای سال همچنان موضوع گمانهزنیهای مخالفان رژیم درباره علت مرگ آنان بود.

در همین سال ۱۳۴۷ دو کتاب درباره فراماسونری منتشر شد. یکی در سه

۱- رجوع شود به: جلال آلاحمد به روایت اسناد ساواک؛ مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، چاپ اول؛ سال ۱۳۷۹.

جلد مفصل نوشته اسماعیل رائین که خصوصاً در جلد سوم اسامی حدود ۸۳۰ نفر ماسونها را ذکر کرده بود و دیگری یک جلدی، نوشته محمود کتیرائی.

در مورد رائین عده ای کار او را با کمک آمریکائیها

و برای از میدان به در کردن مأموران انگلیسی و جانشین کردن ماسونهای آمریکایی به جای آنها می دانستند(۱) و گروهی دیگر آن را از آثار تغییر حزبها در آمریکا و انگلیس و رقابتها و کشمکشهای آنها تلقی می کردند. به نظر می رسد جمع این دو باشد و پیامد جنگ شش روزه و تثبیت صهیونیستها و نقطه پایان همان جابهجایی درونی یهودیهای آمریکایی به جای یهودیهای انگلیس و ترسیم شیوه تازه برای کل دنیا و منجمله ایران.

اما نکته ای که کمتر به آن اشاره شده و اغلب آن را نادیده گرفته و یا اساساً از توجه به آن غافل مانده اند(۲) این است که در هر دو کتاب رائین و کتیرایی - که بعداً در سال ۱۳۵۲ در کتاب فراماسونری نوشته ولی الله یوسفیه هم تکرار شده است - اشاره به ماسون بودن سید جمال الدین اسدآبادی شده است. آن هم اولاً در هر سه مورد با فحش و فضیحت و ناسزا و با لحنی به کلی متفاوت با بقیه کتاب و ثانیاً در حجمی غیرمناسب و غیرمتعارف و بسیار بیش از اندازه لازم در نسبت با بقیه مطالب. پیداست که یکی از اهداف این هر سه کتاب، پرداختن به سیدجمال و خراب کردن او و اهانت و جسارت و تحقیر این مرد بزرگ است. چرا؟ به اغلب احتمال، با این نیت که به خواننده به طور غیرمستقیم القاء کنند که اگر «یک روحانی» - خصوصاً شجاع و فهیم و سخنور - حرکت سیاسی کند، حتماً ماسون است. نوعی زمینه چینی برای ایجاد شک نسبت به امام خمینی درست در همین زمان خاص. علاوه بر اینکه این اشتراک در یک زمینه غیرعادی در عین حال نشانه برنامه مأموریت واحد هم هست.

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ ص ۳۷۳.

۲- فقط عبدالهادی حائری در کتاب فراماسونگری خود اشاره ای ناقص به آن کرده و آن را درست نشکافته و بلکه در انتها خود هم گرفتار مطلب شده است.

درست در همین ایام، از اول بهمن ۱۳۴۸ - حضرت امام رحمت الله علیه درس حکومت اسلامی و بحث ولایت فقیه را شروع کردند.(۱) (در همین بحثها هم بدون اینکه اسم صریح بیاورند از اهانتهای رائین به روحانیت، با خشم و تندی یاد می کنند). یعنی شرایط و اوضاع و احوال به جایی رسیده بود که امام احساس می کردند لازم است به این موضوع پرداخته شود. طبعاً معنای دیگر این موضوع آن است که دیگر موقع نصیحت و مدارا با شاه و هویدا و علم و ... گذشته و باید آنها را از مملکت بیرون کرده و حکومت جدیدی تشکیل داد که لزوماً باید حکومت اسلامی باشد. لابد برای امام محرز شده بوده است که آن را مطرح کرده اند؛ چیزی که ما امروز پس از ۳۵ سال عناصر و عوامل آن را می بینیم و در می یابیم.

لژ بزرگ ایران

یکی دیگر از وقایع مهم این موقع تشکیل لژ بزرگ ایران است که در همین سال ۴۸ انجام شد. به نظر می رسد که تشکیل لژ بزرگ ایران - یعنی لژی که همه لژهای دیگر در سراسر ایران از آن تبعیت کنند، از تدابیری بود که برای تثبیت قدرت آمریکا به جای انگلیس انجام شد. این جابهجایی البته مسیری طولانی و پرفراز و نشیب داشته تا عاقبت در سال ۱۳۴۸ با رسمیت یافتن لژ بزرگ ایران با ریاست مهندس جعفر شریف امامی، همه به آن تمکین کردند. بعد از پیروزی انقلاب هم این لژ بلافاصله به آمریکا منتقل شد(۲) و چندی بعد هم لطف الله حی یهودی استاد اعظم آن شد.

گرچه توافق سران لژهای آمریکا و انگلیس در این امر انجام شد ولی توده ماسونها با روابط و عادتها و سبک و سیاق معمول و خصوصاً با احساس قدرتی

که از قبل داشتند و احساس خطری که از این تغییرات می کردند، تأکید داشتند که

۱- روحانی، سید حمید؛ نهضت امام خمینی؛ ج ۲؛ فصل ۱۵؛ صفحات ۴۸۷ تا ۵۲۷ به تفصیل به این مطالب پرداخته که سخت خواندنی است.

۲- حائری، عبدالهادی؛ تکاپوهای .... ؛ ص ۵۳.

این کار باید طوری انجام گیرد که برملا نشود و توجیه منطقی هم داشته باشد. لذا استادان بزرگ ماسونی، از ابتدا – یعنی قبل از کودتای ۲۸ مرداد – شروع به کار کردند و قدم به قدم پیش رفتند. در انتها با تشکیل لژ بزرگ باید کسی در رأس آن قرار می گرفت که مورد قبول اکثریت باشد و از این مهمتر مورد اعتماد سران بالاتر و برجسته تر نظام جهانی هم باشد. در هر حال قرعه این فال به نام مهندس جعفر شریف امامی زده شد که عضو لژ آلمان بود و قبلاً درس خوانده آلمان و کشور آلمان بعد از جنگ جهانی دوم خود در اشغال آمریکا بود.

از سوی دیگر در کار این نقل و انتقال و بر مجموعه فراماسونری در این جریان، یک تشکیلات دیگر هم باید نظارت می کرد و آن، ساواک ساخته آمریکا بود. دو جلدکتاب «اسناد فراماسونری در ایران» که بر اساس گزارشهای ساواک اخیراً چاپ و منتشر شده است عناصر مؤید این نظر ما را در دسترس قرار می دهد. اساساً اینکه در رژیم شاه، با آن جایگاهی که ماسونها داشتند، ساواک اجازه بیابد که در کار آنها دقت و مراقبت کند و حتی تا شنود محفلهای آنها و ورود به لژها و سرقت اسنادشان پیش برود خود به اندازه کافی شگفت آور است و این نمی شود مگر با همین تصویری که به عنوان فرض داریم. اکنون با عنایت به این طرح کلی مطالبی را از این کتاب نقل می کنیم:(۱)

در دوم اردیبهشت ۱۳۴۴ لژ اعظم ناحیه ایران در محل انجمن رازی جلسه ای تشکیل داد... کریستوفر ایزک فری به سمت استاد اعظم لژ ناحیه ای ایران تنصیب می شود. کریستوفر فری... تبعه انگلستان و یکی از فعال ترین چهره های فراماسونری در حمایت بی پرده از منافع سیاسی انگلستان در ایران بوده است. در گزارش ... ۲۷/۳/۴۴... عده زیادی از ماسونها... منجمله کریستوفر فری... احمد هومن و ... هنگام بحث در روابط ایران و انگلیس احتمال وقوع حوادث بسیار مهمتری را نموده اند. این عده عقیده دارند که مبارزه با انگلیس عاقبت خوبی ندارد... (ج ۱، ص ۳۴۲).

لژ بزرگ ناحیه ایران... که در سال ۱۳۳۵ گشایش یافت... بر اساس اسناد و مدارک... سعید مالک به عنوان مؤسس لژ... و پس از او دکتر محمود هومن... در

۱- اسناد فراماسونری در ایران، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ سال ۱۳۸۰ ؛ ج ۱.

سال ۱۹۶۸ (۱۳۴۷) جهانشاهی به سمت دبیر بزرگ لژ بزرگ ناحیه ایران انتخاب شد. (ص ۳۵۴)

سابقه تشکیل لژ فراماسونری وابسته به اتحادیه فراماسونری آلمان به سال ۱۹۵۸ (۱۳۳۷) باز می گردد... پس از انحلال لژ پهلوی (همایون) حسین علاء که در انحلال آن نقش مهمی بازی کرد، تصمیم گرفت تا لژ جدیدی را بنا نهد که به سازمانهای ماسونی انگلیسی و فرانسوی وابستگی نداشته باشد. با چنین ذهنیتی لژ فراماسونری مهر زیر نظر سازمان فراماسونری آلمان... تأسیس شد و مؤسسین آن هم حسین علاء، سید حسن تقی زاده، مختارالملک صبا، عبدالله انتظام، دکتر تقی اسکندانی، ابوالحسن حکیمی و یک آلمانی به نام فوگل بودند. (ص ۳۵۸) پس از تأسیس لژ مهر، چندی بعد... لژ آفتاب... و به دنبال آن لژ ستاره سحر را پایه گذاری کردند که استادی آن به عهده مهندس جعفر شریف امامی بود...

اتحادیه جهانی فراماسونها، تشکیلات جنبی لژ بزرگ ملی ایران بود. تشکیل اتحادیه جهانی فراماسونها را می توان به منزله کوششی برای مقابله با استیلای سازمانی تشکیلات فراماسونری انگلیس ارزیابی نمود. این تشکیلات نخست در آلمان با اعلام استقلال از نظم سازمانی گراند لژ اسکاتلند برپا گردید و پس از آن در سایر کشورهای جهان شعبه زد... از ابوالحسن حکیمی به عنوان مؤسس شعبه ایرانی اتحادیه نام برده می شود. ابوالحسن حکیمی، برادر ابراهیم حکیمی[۱] (حکیم الملک) است... وی در تجدید فعالیت «جمعیت عامیون ایران» در سال ۱۳۲۷ شمسی نقش مؤثری داشت و سخنرانی مهمی تحت عنوان «رفرم اکرو» یا «اصلاحات زراعتی» ایراد کرد.[۲] (ص ۳۶۰).

شورای عالی درجه سی و سوم و آخرین درجه آئین اسکاتی کهن و پذیرفته شده برای ایران، عالیترین سازمان فراماسونری بود که جهت ارتقاء درجات فراماسونهای ایرانی و نظارت بر نحوه ارتقاء به پایه های عالی تشکیل شد... احتمالاً مقدمات تأسیس این سازمان به سال ۱۳۴۵ باز می گردد... فهرست نام کسانی که به درجه ۳۳ رسیده بودند... ۱- دکتر محمود هومن ۲- سرلشکر محمود میرجلالی ۳- علی کوچکعلی ۴- دکتر محمود ضیائی ۵- دکتر احمد هومن ۶- مسعود هدایت ۷- محمدحسن مشیری ۸- عبدالحسن معدل ۹- علیرضا

امیرسلیمانی. در گزارش مزبور، همچنین تصریح شده بود که : قریباً آقای مهندس

۱- خانواده حکیمی یهودی الاصل هستند.

۲- توجه شود به سال ۱۳۲۷ معادل ۱۹۴۸ و تأسیس اسرائیل و عنوان اصلاحات زراعتی که بعدها شد اصلاحات ارضی و بعضی عناصر آن تقلیدی از صهیونیستها - بلکه با هدایت آنها - بود.

شریف امامی استاد اعظم لژ بزرگ ایران که به درجه ۳۳ ماسونی نائل گردیده به عضویت شورای عالی پذیرفته خواهد شد. (صص ۳۶۲ و ۳۶۳)

برای سرپرستی لژ بزرگ، اول کسانی همچون سعید مالک، محمود هومن و ایزاک فری مطرح بودند. اما انتخاب شریف امامی به عنوان چهره ای فاقد سابقه لازم در فراماسونری که حتی درجات عالی خود را نیز نه از طریق سیر بلکه از طرق غیرعادی دریافت داشته بود، با طبع ماسونهای سالخورده ایرانی سازگاری چندانی نداشت... لژ بزرگ ایران با شرکت ۲۷ لژ فعال کشور، مرکب از ۱۰ لژ فرانسوی، ۱۴ لژ انگلیسی و ۳ لژ آلمانی تشکیل شد.(۱) (ص ۴۵)

پس از تشکیل لژ بزرگ و ادغام همه لژها و سازمانهای فراماسونری در آن، به طور بی سابقه ای تشکیلات فراماسونری در ایران گسترش یافت. کلیه موانع سیاسی و امنیتی از سر راه این گسترش بی وقفه برداشته شد و دکتر محمود هومن رئیس فراماسونری شورای عالی ایران در نامه ای به شخص شاه از او خواست تا اجازه دهد ماسونهای ایرانی میزبانی تشکیل بیست و هشتمین کنفرانس شوراهای عالی اروپایی را به عهده بگیرند. طرح این درخواست در سال ۱۳۵۶ یعنی در آستانه انقلاب اسلامی، عمق پیوند فراماسونری با شاه و در هم تنیدگی آن را با دستگاه حکومت پهلوی آشکار می کند. (ص ۴۰۹)

برای تأسیس لژ بزرگ ایران، قرار بود طی ماه های منتهی به اسفند ۱۳۴۷ در حدود ۲۰ نفر از نمایندگان گراندلژهای آلمان، اسکاتلند و فرانسه(۲) بنا به دعوت آقای مهندس شریف امامی به منظور تشکیل مجمع عمومی و ادغام کلیه لژهای سه گانه فوق و در نتیجه تشکیل لژ بزرگ ... میهمان فراماسونهای ایران باشند... تعداد فراماسونری در ایران در مقطع تشکیل لژ بزرگ و سال بعد از آن بالغ بر ۱۴۰۰ نفر بود که از این عده فقط قریب ۲۰۰ نفر در شهرستانها ... و باقی در تهران بودند. (ص ۴۱۰)

ارتشبد حسین فردوست در خاطرات خود می گوید:

فراماسونری در ایران از آغاز به عنوان یک سازمان سیاسی به نفع انگلستان کار می کرد... بدنامی و سوءشهرت فراماسونری در ایران سبب می شد که رابطه محمدرضا با آن، به شدت پنهان نگاه داشته شود ولی محمدرضا در طول دوران خود همیشه از فراماسونها حمایت می کرد و در جریان کار آنها قرار داشت و آنها

نیز به شدت به سلطنت او علاقمند و وفادار بودند. گفتم که پس از ۲۸ مرداد

۱- هیچ صحبتی از آمریکا نیست.
۲- باز هم هیچ صحبتی از آمریکا نیست.

۱۳۳۲ به تدریج یک تیپ جدید آمریکایی در مقامات مملکتی پدید شد. این تیپ آمریکایی نظر خوشی به فراماسونهای قدیمی و کهنه کار و تیپ انگلیسی نداشت. آنها برای خود فرهنگ خاصی داشتند و در محافل و مجامع خودشان جمع می شدند. محمدرضا هر دو تیپ را تأیید می کرد و سعی می کرد با همه آنها روابط حسنه داشته باشد و برای شریف امامی، رئیس فراماسونری احترام زیاد قائل بود. آمریکائیها از همان آغاز که ساواک را ایجاد کردند، خواستند که کلیه سازمانهای سیاسی و غیرسیاسی و سازمانهای بین المللی که در ایران شعبه دارند، در اداره کل سوم بررسی شود. این نظر آنها هم شامل فراماسونری می شد و هم شامل بهائیت. مستشار آمریکایی اداره کل سوم روی این بررسی نظارت می کرد و در واقع اطلاعات دست اول را خودش به سیا انتقال می داد. بدین ترتیب آمریکاییها توانستند از همان سال ۱۳۳۶ تشکیلات فراماسونری ایران را بشناسند و روی آن کار کنند.(۱)

اسماعیل رائین هم سابقه برنامه آمریکاییها علیه انگلیس را تا سال ۱۳۲۸ عقب می برد(۲) و تحلیلگران و گردآورندگان اسناد ساواک درباره فراماسونری معتقدند که:

کیفیت و نحوه رابطه رائین با ساواک و چگونگی همکاریش با ساواک هنوز آن قدر پیچیده است که نتوان در آن به نتیجه گیری ... رسید(۳) ... (اما) در واقع دیدگاه مسلط بر تألیف کتاب رائین، همان دیدگاهی است که بر محتوای گزارش ها و اسناد موجود در بایگانی اشراف دارد... سکوت پرسش انگیز رائین در خصوص فعالیتهای محافل فراماسونری وابسته به گراندلژهای آمریکا و ... همگی نشانه هایی است از هم جهتی کار رائین با مراکز قدرت سیاسی و ساواک. (همان، ج ۱؛ صص ۵۹ و ۶۰)

فراماسونری آمریکایی ... اغلب سازمان سیا در آن رخنه کرده است. (ج ۱؛ ص ۱۹)

در اسناد ساواک اطلاعات مربوط به فعالیتهای شعبه آمریکایی فراماسونری با نام علی اصغر بختیاری(۴) پیوند خورده است... علی اصغر بختیار به عنوان نماینده

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ج؛ ص ۳۷۲.

۲- اسناد فراماسونری در ایران؛ ج ۲؛ ص ۳۳۰.

۳- شهرت مأموریت رائین برای سازمان سیا، می تواند جوابی به این ابهام باشد.

۴- در عبارات بعد عموماً بختیار آمده.

شریف امامی در اصفهان منصوب گردید. (او نماینده آقای شریف امامی در پرتریکو نیز میباشد. پاورقی کتاب) و در ۱۷ مهر ۱۳۵۴ از سوی شریفامامی به به ایشان ابلاغ گردید که لژ انگلیس زبان به نام اینترنشنال با مشارکت آمریکائیان مقیم اصفهان را تشکیل دهد. (ج ۲، ص ۲۱۷)

شب ۲۳ و ۲۴/۹/۵۴ لژ با حضور آقای بختیار در آنجا تشکیل و قریب ۴۰ نفر آمریکائیان مقیم اصفهان هم در آن شرکت می نمایند... نام این لژ امید گذاشته شده... در مراسم اولین جلسه... علی اصغر بختیار، چیتایات(۱) نماینده شرکت شبدیز که فروشنده اتومبیلهای پژو در ایران می باشد... شرکت داشته اند... تصمیم گرفته می شود که یک آپارتمان... اختصاص بدهند تا حدود ۱۲۰ نفر از آمریکائیان که وابسته به فراماسون هستند و اکثراً مربوط به تیم آمریکایی بل هلیکوپتر می باشند در آن عضویت یافته و شرکت نمایند... (ص ۲۱۸) (پاورقی همان صفحه: «آمریکائیان برای قبول عضویت فراماسون فعالیت خوبی از خود نشان می دهند.»)

تقریباً از همان ماه هایی که هنوز لژ بزرگ ایران رسماً تأسیس نشده بود، ساواک تهران، برای به کنترل درآوردن تحرکات ماسونی ایران، با دشواری مواجه گردید... گزارش مورخ ۲۲/۲/۴۷ به ۳۲۱ صراحتاً از اعلام ساواک تهران مبنی بر عدم امکان عملیات فنی به منظور بهره برداری از مذاکرات جلسه روز ۲۷/۷/۴۷ ماسونها سخن می گوید. (ج ۱؛ ص ۴۴۷)

در فروردین ۴۸ که یک ماه و نیم از تأسیس لژ بزرگ سپری شده بود، اداره کل سوم، ریاست ساواک تهران را به جهت عدم اطلاع رسانی منابع از وضعیت لژ بزرگ مورد سئوال قرار داده است. (ص ۴۴۸)

در سال ۱۳۵۶ جعفر شریف امامی به مقام بزرگ بازرس کل و با اختیار شورای عالی درجه سی و سوم برگزیده شد. (ج ۱؛ ص ۳۶۹)

نقش و جایگاه شریفامامی در این جریان نیز قابل بررسی است. او روحانی زاده، کارمند راه آهن و قبل از آن، قبل از جنگ جهانی دوم تحصیلاتش در آلمان بود. در آن موقع و در آلمان بر او چه گذشته که بعد از بازگشت به

ایران به سرعت مدارج «ترقی» را طی کرده تا به استاد اعظمی لژ بزرگ ایران و ریاست مجلس سنا برای سالیان طولانی و آخرین امید شاه برای نجات او و

۱- صالح چیتایات از افراد بسیار مؤثر در تشکیلات فراماسونری ایران و بسیار فعال در زمینه صهیونیسم است اما اطلاعات بسیار کمی از او هست. در عین حال او «نماینده لژ بزرگ اسرائیل نزد لژ بزرگ ایران است.» (اسناد فراماسونری در ایران؛ ج ۱؛ ص ۴۴۴).

سلطنتش از چنگ انقلاب اسلامی بود؟(۱) لحنی که او در مقام استاد اعظم لژ بزرگ ایران دارد از لحن شاه، شاهانه تر است.(۲) رابطه او با سران یهودی - ماسونی - آمریکایی چگونه بود؟ اینها را به روشنی نمی دانیم.

و اما سال ۱۳۴۹: به هر حال بعد از همه مقدماتی که نقل شد در اردیبهشت ۱۳۴۹ راکفلر و لیلیانتال و یک گروه ۳۵ نفری از سرمایه داران آمریکایی وارد ایران شدند(۳) و همین ترکیب و تعداد افراد می تواند به خیلی از سئوالها و ابهامات و نکات قابل تأمل آن ایام جواب بدهد و دامنه و وسعت و عمق حضور آمریکا و یهود و اهداف آنها را روشن سازد.

در واقع سال ۱۳۴۸ سالی است که آمریکا و یهود با همه مقدمات طولانی، در حدود ۲۰ سال زمینه چینی، به طور کامل میخ خود را در ایران کوبیدند و خیمه و خرگاهشان را برپا کردند و بساطشان را پهن؛ تا دو سال بعد جشنهای شاهنشاهی و مراسم ۲۵۰۰ ساله حضور و سلطه یهود را به اسم کورش برپا کنند و شاه با اطمینان بگوید: «کورش، آسوده بخواب؛ ما بیداریم!» و امام خمینی رحمت الله علیه هم در همین سال ۴۸ به طور قطع و یقین به براندازی نظام یهودی - آمریکایی شاه رسیده و برای حذف آن از تاریخ ایران تصمیم گرفته است که طرح حکومت اسلامی را ابراز نماید.

۹ سال بعد، یعنی فی بضعِ سِنین (سوره روم، آیه ۴) نیتجه این مبارزه را خود حوادث نشان داد. بد نیست وقایع این ۹ سال پایانی را هم سریعاً مرور کنیم.

یهود و آمریکا از سال ۱۹۷۰/ ۱۳۴۹ به بعد برنامه های جهانی عظیمی داشتند که یک به یک هم آنها را اجرا کردند.

در ۱۹۷۰ ملک

حسین اردنی بیش از ده هزار فلسطینی را به نیابت اسرائیل و آمریکا قتل عام کرد. چیزی که اسرائیل خوابش را هم نمی دید و وقتی ناصر که هنوز رهبر قدرتمند جهان عرب بود، ملک حسین و عرفات و برخی دیگر از

۱- شرح حال شریف امامی در جلد ۲، خاطرات فردوست صفحه ۳۹۹ تا ۴۲۲ آمده است.

۲- اسناد فراماسونری در ایران؛ ج ۱؛ صفحه ۴۳۷ تا ۴۳۹.

۳- جرج بوش پدر هم همراه این جمع بوده است: نهضت امام خمینی؛ ج ۲؛ ص ۵۳۵.

سران عرب را در قاهره گرد هم آورد و نزدیک بود که کم کم جمع و جور شوند، خود ناگهان سکته کرد(۱)؛ به جای او، معاونش انورسادات، استاد اعظم فراماسونری(۲) رهبر مصر شد؛ که لازم بود ابتدا یک قهرمان ملی شود تا مردم مصر و کشورهای دیگر او را به جای ناصر بپذیرند تا وقتی با اسرائیل مصالحه کرد، - برخلاف ناصر که می گفت صهیونیستها را باید به دریا ریخت - مورد قبول واقع شود. کاری که با جنگ رمضان و بعد هم کمپ دیوید، وسائلش را برایش فراهم کردند.

در سال ۱۹۷۱/ ۱۳۵۰ که وقایع جدیدی در شرف وقوع بود باید خیال غرب و یهود لااقل از بخشی از دنیای اسلام آسوده می بود. این هم عملی شد. در پاکستانِ مسلمان و نسبت به اسرائیل حساس و متعصب، جنگ خانگی درگرفت و دوباره پاکستان شرقی و غربی به جان هم افتادند و با دخالت هند، عاقبت پاکستان شرقی جدا شد و با نام جدید بنگلادش یک کشور فقیر مسلمان دیگر به جغرافیای سیاسی میراث استعماری یهودی - انگلیسی اضافه شد.

در ۱۹۷۲ / ۱۳۵۱ افزایش نسبی قیمت نفت از یک سو و از سوی دیگر، تشکیل کمیسیون سه جانبه از طرف شورای روابط خارجی آمریکا و راکفلر برای نظام واحد جهانی از کشورهای پیشرفته آمریکا و اروپا و ژاپن که برژینسکی در توکیو اعلام کرد(۳) و طبعاً مقاومتهایی را خصوصاً در اروپا ایجاد می نمود و چاره اش قطع نفت بود تا آنها وادار به متابعت شوند.

در ۱۹۷۳/ ۱۳۵۲ جنگ رمضان، به روایت مسلمانان و جنگ یوم کیپور به زبان اسرائیلیها درگرفت که همه خواسته ها را تأمین کرد. شروع جنگ با فریاد

الله اکبر و گذشتن سربازان مصری از کانال سوئز و دیوار دفاعی بارلو صهیونیستها و گرفتن قسمتی از صحرای سینا همراه بود تا قهرمان ساختگی جهان عرب در بوق شود؛ اما درست در گرماگرم جنگ با کمک آمریکا و خیانت

۱- از همان سکته های ناگهانی که در آن دوره محل و چون و چراها بود.

۲- حائری، عبدالهادی؛ تکاپوهای فراماسونگری؛ ص ۱۰۷.

۳- رجوع شود به تراست مغزهای امپراطوری؛ ترجمه آسیم و ...؛ انتشارات اطلاعات.

سادات در متوقف کردن ارتش و گرفتن بخشی از کانال به وسیله اسرائیل، همه زمین گیر شدند تا بقیه کارها را سیاستمداران با سیاست بازی راست و ریس کنند. کشورهای نفتی عرب، خصوصاً عربستان که تا آن روز دشمن خونی ناصر بودند به اضافه ایران - که در مواقعی شدیدتر از این هم بود - همه طرفداران مصر شدند و نفت را قطع کردند و بزرگترین شوک نفتی را به وجود آوردند تا اروپا و ژاپن بفهمند که قطع ۷۵ تا ۹۰ درصد نفت وارداتی به کشور صنعتی یعنی چه. در آمریکا مردم سرگرم خیمه شب بازی واترِگیت بودند و زکی یمانی که به آمریکا رفت تا درباره خاورمیانه مذاکره کند، تنها با کیسینجرِ صهیونیست و آدمِ راکفلر ارتباط برقرار کرد و حل مسئله نفت و خاورمیانه به دست این وزیر خارجه آمریکا افتاد. بدون مزاحمت رئیس جمهور و کنگره و مردم که همگی سرشان گرم افتضاح واترِگیت بود، و کیسینجر هم موفق شد. ظاهراً اروپا و ژاپن شرایط را پذیرفتند، چون بعدها همه چیز روبراه پیش می رفت و نفت هم آزاد شد. نفت با قیمت اضافه دوباره صادر شد و اضافه درآمد عظیم نفت در بانکهای «چیس منهاتان» و «بانک آو آمریکا»ی برادران راکفلر ذخیره شد(۱) و سادات قهرمان شد و کشورهای نفت خیز متحد شدند و البته اروپا و ژاپن هم خاضع گردیدند و اسرائیل هم در واقع هیچ چیز از دست نداد بلکه چندی بعد به قرارداد کمپ دیوید هم رسید. پایان جنگ ویتنام و ارتباط مجدد با چین کمونیست هم حاصل شد و در بیان برژینسکی اختلاف دو دنیای کمونیسم و امپریالیسم تبدیل شد به مقابله دو دنیای صنعتی و جهان سومِ دارای منابع اولیه و مواد خام.

در ۱۹۷۵/ ۱۳۵۴، قرارداد ایران و عراق و حل موضوع اروندرود و کردها منعقد شد.

در ۱۹۷۸/ ۱۳۵۶، شهادت حاج آقا مصطفی خمینی که به بیان حضرت امام: مصطفی امید اسلام بود؛ و در نگاه غرب، هم رفع یک خطر عظیم برای آینده بود و هم داغی به دل پدر او؛ و در عین جهالت مستکبرانه، نفهمیدن این معنی که همین شهادت جرقه انفجار نور است.

۱- سمپسون، آنتونی؛ رباخواران؛ ترجمه مصطفی قریب.

در ۱۹۷۹/ ۱۳۵۷، حمله شوروی به افغانستان که تنها کشور مسلمان فارسی زبان بود و از نظر استراتژیک در جایگاهی بسیار مهم و سالها حکومت کمونیستی نتوانسته بود چاره اش را بکند. قطعاً این حمله با چراغ سبز غرب بوده است و گم شدن امام موسی صدر تا خطر شیعیان جنوب لبنان درست در بیخ گوش اسرائیل از بین برود و قرارداد کمپ دیوید که اولین قول و قرار یک کشور مسلمان عرب با اسرائیل بوده و همه حرمت مبارزات چندین دهه را از بین برد. این سه واقعه قبل از پیروزی انقلاب اسلامی سازماندهی شده بود و پیروزی انقلاب که به قول موشه دایان زلزله ای بود که همه خاورمیانه را لرزاند و همه می دانستند که این زلزله همه دنیا را خواهد لرزاند. در هفته اول بعد از پیروزی انقلاب، یاسر عرفات در دیدار با امام خمینی گفت، بگین گفته است: «دوران تاریکی در اسرائیل پیش آمده»(۱)

این سیر، آن ادعای اولیه این مقاله را نشان می دهد که درغرب، همه چیز را یهودیهای سرمایه دار با کمک دولتهای بزرگ و ماسونها برنامه ریزی می کنند تا بر دنیا مسلط شوند و بیش از همه هم از دنیای اسلام نگرانند و با آن مشکل دارند.

انقلاب اسلامی ایران، بزرگترین ضربه را به یهود و آمریکا و انگلیس و شوروی و اسرائیل و غرب و شرق زد. شاه و شوروی و صدام و ... در مقابل قدرت و عظمت اسلام تاب نیاوردند و رفتند. باقیشان هم ان شاء الله دیر یا زود خواهند رفت.

رژیم شاه چون نماینده و حافظ منافع یهود و غرب و فراماسونری بود، مورد کینه و نفرت مردم مسلمان واقع شده بود و انقلاب اسلامی و امام رحمت الله علیه با پشتوانه الهی و غیبی و با نیروی اعتقادی مردم مسلمان و انقلابی و شهادت طلب، همهشان را شکست داد.

۱- خمینی (امام)، روحالله؛ صحیفه نور؛ ج ۵؛ ص ۹۳.

البته این جنگ و مبارزه، همچنان ادامه دارد چون دشمن هنوز از بین نرفته است و دشمنی این دو طرف هم دشمنی حق و باطل و مقـابله حق و نـاحق و مبـارزه کفر و دین است و برای پیروزی کامـل بایـد تـا انتهـا پیش رفت. فقط نابودی یکی از دو طرف مبارزه است که کار را تمام می کند.

میدان این مبارزه سراسر عالم است و ابعاد آن همه زندگی. امکان همزیستی و صلح و کنار آمدن این دو خصم ماهیتاً و اساساً منتفی اسـت. در واقع علت فروپاشـی رژیم شـاه آن بـود که کاملاًـ و صـد در صـد نماینـده و سـرسپرده یهـود بـود(۱) و اراده خداونـدی هم بر این قرار گرفته بود که «این قرن، قرن غلبه مستضـعفین بر مسـتکبرین» باشـد. یهود و آمریکـا و انگلیس، امروز همه قـدرتهای مـادیِ عـالم را در اختیـار دارنـد ولی ملتهـا و روح آنـان را نه. ایمان و اعتقاد و دل و جان مردم، چنان قـدرت و توانی دارد که هیـچ اسـلحه و نیرویی و هیـچ تـدبیر و سیاستی نمی توانـد بـا آن مقـابله کنـد و لـذا آنها، با تبلیغات، با تحقیر و تمسـخر، با تحریف و دروغ و خبرسازی، با تهدید و ترفند، با سرگرمی و فساد و فحشاء و مواد مخدر و ایدز و امثالهم، با ایجاد ناامیـدی و یـا تبلیغ پـوچ گرایی، بـا ترویـج خشـونت، بـا زنجیرهـای اقتصـادی، بـا تفرقـه اجتمـاعی و درگیریهـای فرقـه ای، با برخوردهـای مـذهبی، بـا نام سازمانهای بین المللی و اسـمهای دلفریب حقوق بشـر و دموکراسـی و آزادی و ... و خلاصه با هر وسیله ای که بتوانند، می کوشند تا این جریان قدرتمند «ایمانی و مردمی» را منحرف کرده و آنان را از مبارزه با ظلم و استکبار بازدارند و این سیر

عظیم نهضت و حرکت را تضعیف نموده و آن را از پا درآورند؛ و البته موفق نمی شوند و نخواهند شد.

همه شواهد و قرائن نشان می دهد که نظام استکباری یهود در سراشیبی سقوط قرار گرفته و به سمت اضمحلال و نابودی پیش می رود و این حقیقتی است که جریان امور در دو سه دهه اخیر به روشنی نشان می دهد. ولی البته

ص:۴۴۶

۱- و اینکه قبلاًـ گفتیم عامـل فروپاشـی رژیم شـاه امـام خمینی بود یعنی یهودی بودن رژیم شاه موجب شـد که امام عزمش را جزم کند برای سرنگونی آن و این با اراده و خواست خداوند بود.

کسانی نمی خواهند و نمی توانند این حقیقت را ببینند. اینها کسانی هستند که با توحید و خدا و پیغمبر و دین و اسلام و وحی و امام و ولایت فقیه و عدالت و معاد و توده مردم - و با یکی از اینها و یا بعضی از آنها - مشکل دارند اما آن را کتمان می کنند. اینها صاحبان دلهای مریضی هستند که نمی توانند یا نمی خواهند واقعیات را ببینند و تسلیم شوند. گرفتار نفس اماره و تکبرند اما متوسل به «علم و دانش» می شوند تا حقارت خود را در جامه علمی بپوشانند. کسانی که از آمریکا یا می ترسند و مرعوب آنند، یا شیفته و مفتون آن و یا مبهوت و سحرزده ظاهرش. کسانی که معایب غرب را حمل بر صحت می کنند و برای قضاوت درباره مفاسد و کثافت کاریها و خصوصیات مشمئزکننده آمریکا و انگلیس متوسل به خوش بینی اخلاقی و برائت و بزرگواری می شوند اما کمترین اختلاف سلیقه با هموطنان و هم کیشان خود را مایه ننگ و باعث حقارت می شمرند و کوچکترین تفاوت را برنمی تابند.

بزرگترین مشکل ما در مقابل غرب و یهود، این افراد حقیر بی مایه بی ارزشند که شأن خود را در خودخواهی و خود بزرگ بینی می دانند و دنبال جهانی بودن و مدرن نمایاندن و بزرگ احساس کردن خودند. آدمهای ترسویی که از بادکنک می ترسند و خیال می کنند اگر با باد بسازند در امان خواهند بود. و این، البته ربطی به جناح راست و چپ و قدیمی و جدیدی و مذهبی و دانشگاهی هم ندارد. در بین همه گروه ها از این افراد یافت می شود و همه جا هم مزاحماند و دست و پا گیر.

راه درست، همان است که امام راحل عظیم الشأن نشان داد: تمسک به اسلام و اتکاء به قدرت خدا و همچون ید واحد عمل کردن و پیرو ولایت فقیه و رهبری بودن. اینها عوامل پیروزی انقلاب اسلامی بر دشمنان عنود و خبیث آن

بود؛ و پیروزی بر آن دشمن - که همچنان هست و دشمنی می کند- نیز همان عوامل است.

ص:۴۴۷

روابط ایران و اسرائیل (۱۳۵۷-۱۳۲۷) / رضا زارع

اشاره

رضا زارع

عضو هیأت علمی دانشگاه امام حسین (ع)

مقدمه

امروزه، ضرورت مطالعات تاریخی، چه در آموزه های دینی و چه در آثار اندیشمندان فرهیخته، چنان اهمیتی یافته که به عنوان یک امر بدیهی، جلوه نموده است. از آنجا که روابط و مناسبات خارجی دولتها، بخش قابل توجهی از تاریخ را به خود اختصاص داده است، بنابراین، بررسی «ارتباط ناشناخته» ایران و اسرائیل با ویژگیهای خاص خود، در دوران محمدرضا پهلوی میتواند آثار ارزشمندی در گستره مطالعات تاریخی در برداشته باشد و ما را در فهم دقیقتر پدیده اسرائیل از زوایای مختلف آشنا سازد، و در نحوه تصمیمگیری و چگونگی برخورد با اسرائیل در حال و آینده یاری نماید.

هر چند با در نظر گرفتن ابعاد گسترده روابط ایران و اسرائیل و آثار آن، سئوالات متعددی از جنبه های مختلف قابل طرح میباشد؛ اما هدف این مقاله، یافتن پاسخ برای این پرسش محوری است که: «با توجه به زوایای پیدا و پنهان سه دهه روابط در ابعاد مختلف بین ایران و اسرائیل، آیا این روابط از نوعی تعادل و توازن نسبی و تأثیر پذیری و تأثیر گذاری یکسانی بر اساس عرف بینالملل برخوردار بوده، یا یکی بر دیگری برتری داشته است؟»

برای دستیابی به پاسخ سئوال مطرح شده، روابط ایران و اسرائیل را طی سه

دهه (۱۳۵۷-۱۳۲۷) در ابعاد سیاسی، اقتصادی، امنیتی - اطلاعاتی، نظامی و فرهنگی بررسی میکنیم.

۱. بعد سیاسی

در ۸ آذر ۱۳۲۶/۲۹ نوامبر ۱۹۴۷، مجمع عمومی سازمان ملل متحد طرح پیشنهادی کمیسیونی را متشکل از یازده عضو سازمان ملل مبنی بر تقسیم فلسطین به دو منطقه عرب و یهودی، به تصویب رساند.(۱) این تصویب که در پرتو فعالیتهای تبلیغاتی شدید و ماهرانه آژانس یهود و پشتیبانی قدرتهای بزرگ، بهویژه حمایت چشمگیر و حیاتی آمریکا حاصل شد؛ سازمانهای یهودی و صهیونیستی را بر آن داشت تا در اردیبهشت ۱۳۲۷ در پی عقبنشینی نیروهای انگلیسی از فلسطین و با استفاده از ضعف اعراب دولت «اسرائیل» را تأسیس کنند.

موشه شرتوک، وزیر خارجه اسرائیل، طی تلگرافی به نام «دولت موقت اسرائیل» خطاب به وزیر امور خارجه ایران، ضمن اعلام استقرار یک دولت یهود مستقل در فلسطین، با یادآوری خاطره تاریخی نجات قوم یهود توسط کورش، از رژیم شاه تقاضا میکند که با «شناسایی اسرائیل و ایجاد رابطه دوستی»(۲) با آن کشور، بزرگ منشی دوران کورش بزرگ را تکرار نماید. دولت ایران پس از مدتی با اعزام «عباس صیقل»، به بهانه نظارت بر املاک اتباع ایرانی به اسرائیل، اولین گام را در جهت ارتباط با اسرائیل برداشت. صیقل در یکی از گزارشهای ارسالی خود به ایران با تمجید فراوان از رفتار اسرائیل، بر تسریع شناسایی اسرائیل از سوی دولت ایران تأکید ورزید.(۳)

ص:۴۵۰

۱- ازغندی، علیرضا؛ روابط خارجی ایران؛ تهران؛ نشر قومس، ۱۳۷۶؛ صفحه ۴۰۹.

۲- نورالدینکیا، فضلالله؛ خاطرات خدمت در فلسطین؛ تهران؛ نشر آبی؛ ۱۳۷۷؛ صفحه ۹.

۳- جهت اطلاع بیشتر نگاه کنید به: یزدانی، مرضیه؛ اسناد مهاجرت یهودیان ایران به فلسطین؛ تهران؛ انتشارات سازمان اسناد ملی ایران؛ ۱۳۷۴؛ صص ۱۲۲-۱۲۱.

حکومت ایران، در پرتو برخی از تحولات داخلی و تأثیرپذیری از نظام بینالمللی و فاکتورهایی چند - همچون تبعید آیت الله کاشانی به لبنان و بازداشت برخی از مخالفین حکومت پس از سوءقصد بهمن ماه ۱۳۲۷ به جان شاه در دانشگاه تهران، سفر طولانی شاه به آمریکا در آبان ۱۳۲۸ و کسب اطلاع از نفوذ فوقالعاده محافل یهودیان در آمریکا، روابط نامطلوب ایران با برخی از کشورهای جهان عرب و نگرانی از تهدیدات آنها، به رسمیت شناختن اسرائیل توسط ترکیه به عنوان اولین کشور اسلامی در ۲۸ مارس ۱۳۴۹، غیر عربی بودن ایران و اسرائیل در خاورمیانه و نگرانی دو رژیم ازکشورهای تندرو عربی و دو قطبی شدن نظام بینالمللی و تحولات ناشی از آن و قرار گرفتن ایران و اسرائیل در اردوگاه غرب، بهخصوص در کانون سیاستهای خاورمیانهای آمریکا؛- زمینه را برای شناسایی اسرائیل مناسب یافت و دولت محمد ساعد مراغه ای در هنگام فترت مجلس در اسفند ماه ۱۳۲۸، اسرائیل را به صورت «دو فاکتو» به رسمیت شناخت.

اعلامیه رسمی دولت که در ۲۳ اسفند ۱۳۲۸ به مناسبت شناسایی اسرائیل انتشار یافت، به شرح زیر بود:

پس از استقلال دولت اسرائیل و به رسمیت شناختن آن از طرف سازمان ملل متحد، [جهت] بررسی حفظ منافع اتباع ایرانی در فلسطین که [در] نتیجه [وقوع] جنگ خسارات زیادی متحمل شده بودند آقای عباس صیقل را به عنوان نماینده به فلسطین اعزام داشت. پس از مذاکرات مفصلی که از طرف سازمان ملل و دولت امریکا با ایران به عمل آمد، برای اینکه دولت ایران بیشتر بتواند منافع اتباع خود را حفظ و اشکالاتی که در کار چند هزار ایرانی مقیم فلسطین پیدا شده مرتفع شود سه ماه قبل آقای صفینیا را به سمت مأمور مخصوص به فلسطین اعزام داشت و با این عمل دولت ایران، دولت اسرائیل را بالفعل به رسمیت شناخت ولی برای اینکه این شناسایی به صورت رسمی درآید طبق تصمیم هیئت دولت آقای انتظام نماینده دائمی دولت شاهنشاهی در سازمان ملل متحد به اطلاع نماینده دولت اسرائیل رساند که از این پس دولت ایران دولت اسرائیل را به طور دو فاکتو به رسمیت شناخته است.

تلگراف رسیده از آقای انتظام حاکی است که این دستور به موقع اجرا گردید.

ص:۴۵۱

انتشار خبر شناسایی غیر منتظره اسرائیل از سوی دولت ایران، علاوه بر عکسالعمل شدید برخی از نمایندگان مجلس شورای ملی و سنا و محافل مذهبی، واکنشهای شدید کشورهای عربی بهویژه، مطبوعات آن کشورها را در پی داشت. پیروزی نهضت ملی، انتظارات جدیدی را در داخل و خارج از کشور، نسبت به تجدید نظر پیرامون مسأله شناسایی اسرائیل پدید آورد، این مسئولیت بیش از همه متوجه آیت الله کاشانی رهبر مذهبی نهضت بود که سابقه طولانی در مبارزه با استعمار داشت و از حامیان واقعی فلسطین محسوب میشد. دولت محمد مصدق به خواسته افکار عمومی مردم مسلمان ایران و جهان اسلام پاسخ مثبت داد و در تیر ماه ۱۳۳۰، شناسایی دو فاکتو اسرائیل را پس گرفت و کنسولگری ایران را در اسرائیل منحل کرد.

هر چند انحلال کنسولگری ایران در اسرائیل و فراخوانی کادر سیاسی ایران از اسرائیل به منزله فسخ شناسایی اسرائیل تلقی گردید؛ اما، برخی از سیاستمداران و بهخصوص اسرائیلیها از زاویه دیگری به این مسأله مینگریستند و بر این اعتقاد بودند که شناسایی دو فاکتو همچنان به قوت خود باقی میباشد. شاه نیز بر همین باور بود و بعدها سعی کرد در مصاحبه جنجالبرانگیز خود که واکنش شدید مصر را به دنبال داشت، شناسایی اسرائیل را به کابینه محمد ساعد در سال ۱۳۲۸ مربوط نماید. نکته قابل توجه در این میان، آن است که شادمانی اعراب و مردم ایران از قطع روابط ایران و اسرائیل طولانی نگشت و با کودتای آمریکایی - انگلیسی ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تحکیم پایه های سیاسی رژیم محمدرضا پهلوی، روابط ایران و اسرائیل در ابعاد گوناگون گسترش یافت.

در واقع، یکی از پیامدهای کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در حوزه سیاست خارجی ایران از سرگیری روابط ایران و اسرائیل در ابعاد مختلف سیاسی، اقتصادی، امنیتی - اطلاعاتی، نظامی و فرهنگی بود. در بعد سیاسی با افزایش تعداد کارشناسان و کارکنان اسرائیلی در ایران فعالیت نمایندگی اسرائیل رو به گسترش نهاد، بهگونهای که نمایندگی اسرائیل یکی از بزرگترین هیأتهای اسرائیلی در خارج محسوب میشد. نمایندگان اسرائیل، هر کدام با ویژگیها و خصوصیات خاص خویش و به طور مرموز و پیچیده، همواره سعی میکردند در میان هیأت

حاکمه و مراکز مهم نفوذ کرده و حتی به دربار راه پیدا نمایند. مئیر عزری، بهعنوان اولین سفیر اسرائیل در تهران موفق شد از شاه نشان درجه دوم تاج دریافت نماید.

نمایندگان اسرائیل در پرتو دکترین «میثاق حاشیهای» دیوید بنگوریون، بنیانگذار دولت اسرائیل، مبنی بر ایجاد روابط با کشورهای پیرامون جهان عرب، که مورد پذیرش شاه قرار گرفته بود، بسترسازی لازم را برای فعالیتهای گوناگون فراهم نمودند. «بن گوریون بر این باور بود که اسرائیل با برقراری پیوندهای دوستی با ایران، ترکیه و اتیوپی میتواند چهره خاورمیانه را دگرگون کند و در برابر دشمنان مشترک این ملتها، نیروی سیاسی توانایی را سازمان دهد.»(۱) سیاست میثاق حاشیهای با سیاست خارجی محمدرضا پهلوی مبنی بر «ناسیونالیست مثبت»(۲) تلاقی پیدا کرد و مبنای گسترش روابط دو رژیم گردید. نیاز شدید اسرائیل به یارگیری جدید در منطقه به منظور جلوگیری از آسیبپذیری و خارج شدن از انزوا و نیاز امنیتی حکومت شاه در برابر تهدیدات شوروی و برخی از کشورهای تندرو عربی از جمله مصر و عراق، از عوامل تسریع ارتباط نزدیک ایران و اسرائیل به شمار میآید.

ص:۴۵۳

۱- عزری، مئیر؛ خاطرات یک دیپلمات اسرائیلی ارانزاده، (سفیر سابق اسرائیل در ایران)، به نقل از: Radi, Israel (http://www.rdis. orgld۳. html. ۲۸/۰۵/۸۰ ۱۴,۸,۰۱ Book Rerlew ۸ News Balletien (Perslan)).

۲- «ناسیونالیست مثبت» تعبیری است که در دهه سی مورد توجه شاه قرار گرفت. منظور شاه از این تعبیر، ترغیب حس ملی و وطنپرستی و تفاخر به دوران گذشته تاریخ ایران در بطن جامعه بود: «ناسیونالیسم ما مثبت است، از آن جهت که خلاقه است و با حسن سلوک و ادب همراه است. [...] ایرانی خوشبخت کردن خود را در بدبخت کردن سایرین نمیداند. شاید شما بیش از همه بتوانید در این رشته نقش مؤثری داشته باشید که ایران را به ایرانی بشناسانید و تاریخ ایران را به ایرانیان بگویید. باید گفت که ایرانیان در گذشته به وطنشان چه خدماتی کرده اند. [...] حالا ـ علل بیشتری هست که ما میتوانیم از گذشته قویتر باشیم. [...] در گذشته صحبت از عدالت اجتماعی نبود، معهذا مردم فداکاری میکردند. اینها اصول ناسیونالیسم مثبت است.» (پهلوی، محمدرضا؛ مجموعه تألیفات، نطقها، ...؛ جلد دوم؛ تهران، سازمان چاپ و انتشارات کیهان؛ ۱۳۵۵؛ صص ۱۹۲۲-۱۹۳۰).

زوی دوریل، نیمرودی، لوبرانی، هارملین از جمله نمایندگان فعال اسرائیل در تهران بودند که با رفتارهای خارج از مقررات خود قصد داشتند ایران را در برابر یک عمل انجام شده قرار داده و با روشهای مختلف روابط دو کشور را آشکار سازند که در برخی موارد، عملکرد آنها با اعتراض شدید نمایندگان کشورهای عربی به وزارت خارجه ایران همراه میشد.

البته در برخی از مسائل پیشآمده از وزارت امور خارجه هم کاری بر نمیآمد. هر چند به دلیل ترس از واکنشهای مردم و کشورهای عربی، سفارت اسرائیل در تهران پرچمی بر فراز ساختمان نیفراشته بود، و نمایندگان اسرائیل نمیتوانستند در تشریفات رسمی ظاهر شوند؛ اما، از تمام امتیازات دیپلماتیک همانند دیگر کشورها بهرهمند بودند.

با انتخاب دکتر ابراهیم تیموری به عنوان سفیر ایران در تل آویو، نمایندگی ایران فعالیت خود را گستردهتر از قبل تحت پوشش دفتری در سفارت سوئیس آغاز نمود. این نمایندگی در مکاتبات اداری «برن ۲» نامیده میشد و کارمندان ایرانی، اعضای هیأت نمایندگی سفارت ایران در سوئیس تلقی میشدند.

«پس از ابراهیم تیموری که از آذر ۱۳۳۸ تا آبان ۱۳۴۲، نمایندگی فوقالعاده ایران را در تل آویو عهدهدار بود؛ به ترتیب، منوچهر پیشوا از آبان ۱۳۴۲ تا بهمن ۱۳۴۲، صادق صدریه از بهمن ۱۳۴۲ تا اسفند ۱۳۴۶، فریدون فرخ از فروردین ۱۳۴۷ تا آذر ۱۳۴۹، ابراهیم تیموری مجدداً از آذر ۱۳۴۹ تا فروردین ۱۳۵۴ و مرتضی مرتضایی از فروردین ۱۳۵۴ تا بهمن ۱۳۵۷، مسئولیت نمایندگی ایران در تل آویو را به عهده داشتند. با پیروزی انقلاب اسلامی "ناصر رسولیان" از بهمن ۱۳۵۷ تا فروردین ۱۳۵۸، جهت تحویل و تحول به تل آویو اعزام گردید.»(۱)

با استقرار نمایندگان ایران و اسرائیل در تهران و تل آویو و سفرهای پنهانی مقامات عالیرتبه دو رژیم، بهویژه نخستوزیران اسرائیل شامل، دیوید بن گوریون، گلدامایر، اسحاق رابین، مناخیم بگین، به ایران و سرکوب قیام ۱۵

۱- وزارت امور خارجه جمهوری اسلامی ایران؛ سیاستگزاران و رجال سیاسی در روابط خارجی ایران، تهران، وزارت امور خارجه (دفتر آموزش و ارزشیابی)، ۱۳۶۴، صفحه ۳۳.

خرداد، روابط در سطح بسیار وسیعی در جنبه های مختلف گسترش یافت و ایران فعالتر از گذشته در تحولات پرشتاب منطقهای، همراه با اسرائیل گام برداشت.

اسناد موجود گویای این واقعیت است که فعالیت نمایندگی اسرائیل در تهران در مقایسه با فعالیت نمایندگی ایران در تل آویو، به مراتب گستردهتر، پیچیدهتر و آزادتر انجام گرفته است و یکی از دلایل اصلی آن علاوه بر ورزیدگی خاص نمایندگان اسرائیل، پنهانکاری و بعضاً تکذیب روابط از سوی رژیم شاه بود. در حالیکه اسرائیل به شدت تمایل به آشکارسازی و رسمیشدن روابط داشت، اما به لحاظ عدم برخورداری از موقعیت بینالمللی مناسب و عدم پذیرش برخی از نهادهای بینالمللی

و روابط محدود خارجی، ناگزیر به روابط پنهانی با شاه، متقاعد شده بود. معمولاً در روابط بین کشورها، بهخصوص روابط سیاسی، وزارت امور خارجه از جزئیات آگاه میباشد؛ ولی، روابط ایران و اسرائیل با توجه به ویژگیهای منحصر به فرد خود، از این قاعده مستثناء بود و آنچه درباره این روابط، در وزارت امور خارجه وجود دارد، تنها بخش اندکی از ابعاد آن را آشکار میکند؛ زیرا این روابط تحت کنترل ساواک انجام میگرفت.

بنابراین، بسیاری از فعالیتهای انجام شده، از نگاه وزارت امور خارجه مخفی باقی مانده است.

۲. بعد اقتصادی

سابقه روابط تجاری بین بازرگانان یهودی و ایرانی، به قبل از شناسایی اسرائیل از سوی دولت ایران باز میگردد. بازرگانان که از طریق فروش کالا سود سرشاری کسب مینمودند، با فشار و نفوذ خود به دولت ایران و اسرائیل، نقش تعیین کنندهای را در ایجاد روابط اقتصادی ایفا نمودند. در روابط اقتصادی ایران و اسرائیل «نفت» از جایگاه ممتازی برخوردار بود. نیاز شدید اسرائیل برای به گردش درآوردن صنایع و توسعه آن و قادر ساختن ماشینهای نظامی خود در جنگهایش با اعراب، از یکسو؛ و فقدان منابع طبیعی و تحریم نفتی اسرائیل توسط اعراب، از سوی دیگر؛ نفت را به منزله یک کالای استراتژیک درآورده بود.

ص:۴۵۵

از اینرو، اسرائیل درصدد برآمد تا نیازهای نفتی خود را از ایران که دارای ذخایر عظیم نفت و یک کشور غیر عربی بود، تأمین کند.

در پائیز ۱۳۳۳ سلطان حسین سنندجی، دبیر دوم سفارت ایران در لندن ضمن ملاقاتی با مردخای گازیت، دبیر اول سفارت اسرائیل، پیشنهاد فروش نفت ایران را کرد. گازیت بیدرنگ موضوع را به دولت متبوعش گزارش داد. دو هفته بعد دو دیپلمات یکدیگر را در ضیافت ملکه الیزابت دوم، در کاخ باکینگهام دیدند. سنندجی به همکار اسرائیلیاش اطلاع داد به زودی معاون مدیر عامل شرکت ملی نفت ایران به لندن خواهد آمد و هر گاه اسرائیل مایل به خرید نفت باشد این، فرصتی برای مذاکرات مقدماتی خواهد بود.(۱)

گفتگوهای پنهانی بر سر نفت نیز از همین سالها آغاز شد و در جریان آن، ایران با فروش نفت موافقت کرد. پس از آنکه در مرداد ۱۳۳۵ جمال عبدالناصر، کانال سوئز را ملی اعلام کرد و در ۷ آبان همان سال، مصر مورد حمله مشترک نیروهای انگلیسی، فرانسوی و اسرائیل قرار گرفت، همکاری نفتی بین ایران و اسرائیل گسترش یافت. زیرا کانال سوئز، گذرگاه ۷۳ درصد از کالاهای وارداتی و ۷۶ درصد از نفت صادراتی ایران، بسته شده بود و ایران میبایست راه های جدیدی برای واردات و صادرات خود پیدا کند. تحریم فروش نفت به اسرائیل از جانب شوروی هم، در پی حمله اسرائیل به مصر، نفت ایران را به صورت تنها جایگزین نفت شوروی درآورده بود. در تابستان ۱۳۳۶ شرکت نفت ایران نمایندهای

به اسرائیل فرستاد تا با مقامات مربوطه رژیم اشغالگر گفتگو کند. رهاورد این سفر و گفتگوها که بسیار محرمانه انجام شد، امضای قراردادی بود که به موجب آن نفت ایران به بهای بشکهای

۳۰/۱ دلار به اسرائیل فروخته میشد.(۲)

ص:۴۵۶

۱- هوشنگمهدوی، عبدالرضا؛ سیاست خارجی ایران در دوره پهلوی؛ تهران؛ نشر پیکان؛ چاپ چهارم، ۱۳۷۷؛ صفحه ۲۸۳.

۲- روابط ایران و اسرائیل به روایت اسناد نخست وزیری؛ تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۷۷، صفحه ۱۳۰، بخشی از آن به نقل از: Robert B. Reppa, Israel and Iran, (Prager publishers, ۱۹۷۴) pp. ۷۹-۸۶.

دیوید بن گوریون، نخست وزیر که از عقد این قرارداد شدیداً خوشحال شده بود، بلافاصله دستور داد یک لوله نفت هشت اینچی بین بندر ایلات و بئر- شبع احداث شود و از آنجا نفت ایران با کامیونهای نفتکش به پالایشگاه حیفا حمل گردد. لوله مزبور در ظرف صد روز ساخته شد و در دسامبر ۱۹۵۷ (۱۳۳۶) مورد بهرهبرداری قرار گرفت. حدود یک سال بعد در ملاقاتی که بین محمدرضا پهلوی و لوی اشکول، وزیر دارایی اسرائیل انجام گرفت، طرفین توافق کردند روابط خود را در زمینه های سیاسی و نفتی و اطلاعاتی گسترش دهند. شاه برای نشاندادن حسن نیت خود آمادگی ایران را برای صدور نفت بیشتری به اسرائیل اعلام کرد. بدین منظور یک لوله ۱۸ اینچی نفت با هزینهای بالغ بر ۱۸ میلیون دلار میبایست احداث میشد. با اتمام ساخت این لوله در سال ۱۳۴۰ صادرات نفت ایران به اسرائیل دو برابر گردید.

نفت ایران برای اسرائیل جنبه حیاتی داشت. بنابراین، رهبران این کشور تمام تلاش خود را برای جریان عادی و مطمئن آن به کار بستند. حتی پس از جنگ شش روزه (۱۹۶۷) اسرائیل بهرهبرداری از چاه های نفت ابورودپس در شبه جزیره سینا را آغاز کرد تا بتواند وابستگی خود به نفت خارجی را کاهش دهد؛ اما، مایل بود مطمئن باشد که از ایران نفت دریافت خواهد کرد. ایران بهرغم فشارهای اعراب، هرگز در تحریم نفتی اعراب علیه غرب شرکت نکرد و همچنان به ارسال نفت به اسرائیل ادامه داد. علاوه بر این، مهاجرتهای دستهجمعی یهودیان از دیگر کشورها به اسرائیل و توسعه اقتصادی آن رژیم، از یک سو؛ و وابستگی شدید ایران به فروش نفت به منظور کسب درآمد بیشتر برای اجرای برنامه های اصلاحات، تحت عنوان «انقلاب سفید»، از سوی دیگر؛ هر دو کشور را بر آن داشت تا در دهه چهل برای صدور و دریافت نفت بیشتر و سرمایهگذاری و توسعه خطوط لوله نفت در اسرائیل اعلام آمادگی نمایند.

یکی از موضوعات مهم در جریان نفت بین ایران و اسرائیل، موضوع خط لوله جدید بندر ایلات - اشکلون است که برای اسرائیلیها از اهمیت فوقالعادهای برخوردار بود. بسته شدن کانال سوئز و در نتیجه آن طولانی شدن مسیر تردد کشتیها از دماغه امیدنیک در جنوب افریقا، سبب گردید که اسرائیلیها

طرحی را ارائه نمایند که بهواسطه آن کشتیهای نفتکش وارد بندر ایلات در خلیج عقبه شوند و نفت دریافتی از ایران بهوسیله یک خط لوله جدید ۴۲ اینچی به بندر اشکلون واقع در ساحل دریای مدیترانه انتقال یابد و از آنجا به وسیله کشتیهای نفتکش به اروپا حمل گردد. در یکی از اسناد سری سفارت آمریکا، امتیازات خط لوله نفت بین بندر ایلات و دریای مدیترانه، نسبت به انتقال نفت توسط نفتکشها بررسی گردیده و از جهات مختلف به فواید نفت از طریق لوله اشاره شده است.(۱)

خط لوله ایلات - اشکلون، ۲۶۰ کیلومتر طول داشت که مخارج آن را دولت ایران پرداخت و از این طریق، نفت ایران به مناطقی در اروپا، بهویژه،

به ایتالیا و رومانی ارسال میشد. در سال ۱۳۴۸ طبق دستور شاه، ده میلیون تن نفت از طریق این لوله به اسرائیل فرستاده شد. ارسال نفت ایران حتی پس از جنگ چهارم اعراب و اسرائیل در سال ۱۳۵۲ ادامه یافت؛ مخصوصاً از زمانی که اسرائیلیها مجبور شدند حوضه های نفتی اشغال شده در صحرای سینا را به مصریها بازگردانند.(۲)

شاه همواره در دیدار با مقامات اسرائیلی نسبت به وعده های

خود در خصوص ادامه روند نفت وفادار بود. جدول صفحه بعد که مقادیر تقریبی تولید، مصرف و واردات نفت اسرائیل را از سال ۱۹۵۹ تا ۱۹۷۸ نشان می دهد، گویای کیفیت تأمین نفت اسرائیل توسط ایران است. «همان گونه که مشخص است، واردات نفت اسرائیل به تدریج از ۳۰ هزار بشکه در سال ۱۹۵۹ به رقم ۲۸۳,۶۰۰,۱ بشکه در روز در سال ۱۹۷۱ افزایش یافته است. به احتمال زیاد بین ۸۰ تا ۹۰ درصد این واردات از ایران تأمین شده است. به عبارت دیگر، اسرائیل در سال ۱۹۵۹ بین ۲۴ تا ۲۷ هزار بشکه در روز و در سال ۱۹۷۱ بین ۸۵ تا ۹۵ هزار بشکه در روز نفت از ایران وارد کرده است.»(۳)

تولید ، مصرف و واردات نفت اسرائیل ۱۹۷۸ – ۱۹۵۹(۴)

ص:۴۵۸

۱- نگاه کنید به: اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ تهران؛ انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری بزرگ اندیشه؛ جلد ۱۲، شماره ۳۶، صص ۴۹۸۰ – ۴۹۷۸.

۲- ازغندی، علیرضا؛ پیشین، صفحه ۴۱۳.

۳- قانون، مرتضی؛ دیپلماسی پنهان؛ تهران؛ نشر طبرستان؛ ۱۳۸۱؛ صفحه ۳۴۲.

۴- قانون، مرتضی؛ دیپلماسی پنهان؛ صفحه ۳۴۳، به نقل از: Sohrab Sobhani , The Pagmatic Entente .Israeli – Iranian Relains , ۱۹۴۸-۱۹۸۸ondon.Praeger , ۱۹۸۹ . P.P.۸۰-۸۱

واردات

مصرف

تولید

سال

بشکه در روز

بشکه در سال

بشکه در سال

بشکه در سال

۳۰،۱۹۸

۱،۱۲۲،۳۰۰

۱،۱۴۹،۳۰۰

۹۲،۷۰۰

۱۹۵۹

۳۱،۶۹۰

۱۱،۵۶۷،۱۰۰

۱۲،۵۰۳،۱۰۰

۹۳،۶۰۰

۱۹۶۰

۳۵،۷۹۶

۱،۳۶۵،۸۰۰

۱۴،۰۴۳،۸۰۰

۹۷،۸۰۰

۱۹۶۱

۳۹،۴۶۴

۱۴،۴۰۴،۵۰۰

۱۵،۳۷۱،۵۰۰

۹۶۷،۰۰۰

۱۹۶۲

۴۳،۷۲۰

۱۵،۹۵۸،۰۰۰

۱۷،۰۴۰،۰۰۰

۱،۰۸۲،۰۰۰

۱۹۶۳

۴۶،۲۰۳

۱،۶۸۶،۳۷۵

۱۸،۳۰۳،۸۰۰

۱،۴۳۹،۴۲۵

۱۹۶۴

۴۸،۴۹۵

۱۷،۷۰۰،۹۲۱

۱۹،۱۷۰،۰۰۰

۱،۴۶۹،۰۷۹

۱۹۶۵

۵۴۰،۶۴۹

۱۹،۹۴۷،۰۴۶

۲۱،۳۰۰،۰۰۰

۱،۳۲۵،۹۵۴

۱۹۶۶

۶۰،۵۸۳

۲۲،۱۱۳،۰۷۰

۲۳،۰۸۷،۰۷۰

۹۷۴،۰۰۰

۱۹۶۷

۷۵،۰۷۲

۲۷،۴۰۱،۴۳۹

۲۸،۲۴۴،۶۳۰

۸۲۳،۱۹۱

۱۹۶۸

۸۱،۸۵۲

۲۹،۸۷۶،۰۰۰

٣٠،٦٠١،٠٠٠

٧٢٥،٠٠٠

١٩٦٩

٩٦،٩٤٣

٣٥،٣٨٤،٤٩٠

٣٥،٩٣٩،٤٩٠

٥٥٥،٠٠٠

١٩٧٠

١٠٦،٢٨٣

٣٨،٧٩٤،٠٠٠

٣٩،٣٤٠،٠٠٠

٥٤٥،٠٠٠

١٩٧١

٥٠،٠٠٠ *

–

٤١،٠٦٢،٥٠٠

–

١٩٧٢

٥٦،٦٦٠ *

–

٥١،٧٠٨،٠٩٠

–

١٩٧٣

* ٨١،٠٠٠

–

–

–

١٩٧٤

* ٨٠،٣٢٨

–

–

–

١٩٧٥

* ١٣٥،٠٠٠

–

–

٢٢٥،٥٠٠

١٩٧٦

* ٨٠،٠٠٠

–

–

–

۱۹۷۷

* ۸۰،۰۰۰

–

–

–

نیمه اول ۱۹۷۸

ص:۴۵۹

علامت * میزان واردات مستقیم از ایران است.

سند زیر که از سفارت امریکا در تهران در تاریخ ۱۷ دسامبر ۱۹۷۶ (۲۶ آذر ۱۳۵۵) به دست آمده، ضمن تأیید واردات نفت اسرائیل از ایران در سال ۱۹۷۶ مطابق اطلاعات مندرج در جدول مزبور، بیانگر همکاری مشترک و گسترده ایران و اسرائیل در حوزه نفت، به منظور رساندن نفت به کشورهای اروپایی و دیگر مناطق می باشد:

اطلاعات (به دست آمده) از منابع مختلف نشاندهنده این است که حداقل ۷۵ درصد مصرف کنونی داخلی اسرائیل که در حدود ۱۵۰ هزار بشکه در روز میباشد بوسیله ایران تأمین میشود. از این گذشته، تنها نفتی که از طریق خط لوله ترانس – اسرائیل (تیپلین) جاری و از طریق خلیج عقبه به بندر مدیترانه اشلگون به سمت شمال در حرکت میباشد از جانب ایران است . تیپلین در اواخر ۱۹۶۰ با ۲۰۰ میلیون دلار هزینه بر پا گردید و گنجایش کنونیاش ۴۵ میلیون تن در سال میباشد (در حدود ۸۵۰ هزار بشکه در روز) در جریان است. ۱۹۷۶ به نظر میرسد که چیزی در حدود ۳۵۰ هزار بشکه از نفت خام ایران روزانه از طریق تیپلین برای مشتریان در اروپا و نقاط دورتر انتقال و ارسال میشد.(۱)

گشایش کانال سوئز هم، به طور جدی بر خط لوله ایلات – اشکلون تأثیر نگذاشت، زیرا جریان نفت ادامه داشت. اما آنچه اسرائیلیها را به شدت نگران ساخته بود، روند شتابان نهضت انقلابی ایران بود که در راستای منافع اسرائیل به پیش نمیرفت و پیروزی آن قطع نقت را در برداشت . بهخصوص که تا آن زمان، نفت تنها منبع انرژی، اسرائیل بود. مرتضی مرتضایی، رئیس نمایندگی ایران در اسرائیل، طی گزارش مورخه ۱۳/۱۰/۵۷ به وزارت امور خارجه - که محتملا ـ از آخرین گزارشهای او است، نوشته است:

مصرف سالانه نفت اسرائیل که در حال حاضر ۸/۷ میلیون تن میباشد و نیمی از آن از ایران خریداری میگردد، طبق ارزیابی کارشناسان نفتی با احتساب چهاردرصد افزایش مصرف سالانه درسال ۱۹۸۰ به ده میلیون تن و در سال

۱- اسناد لانه جاسوسی آمریکا، تهران، انتشارات مؤسسه فرهنگی هنری بزرگ اندیشه، جلد ۱۲ شماره ۳۶، صفحه ۵۰۲۲.

۱۹۸۴ به ۵/۱۱ میلیون تن بالغ خواهد شد تا سال ۱۹۸۰ تنها مبلغ تأمین انرژی اسرائیل کماکان مواد نفتی خواهد بود.(۱)

در یک جمعبندی کلی از همکاری نفتی ایران و اسرائیل میتوان

گفت، ایران بزرگترین فروشنده نفت به اسرائیل بود. هر چند شاه در مصاحبه های مطبوعاتی ارسال نفت به اسرائیل را منکر میشد

و در برابر پاسخ چگونه رسیدن نفت به اسرائیل، اظهار بیاطلاعی مینمود. اما پذیرش بی اطلاعی شاه بسیار ساده لوحانه میباشد، زیرا، کسی که در جزئیترین مسائل کشور دخالت داشت، چگونه ممکن بود در مسئلهای

با این همه حساسیت که پیامدهای مخاطرهآمیزی داشت، بیاطلاع باشد. در واقع نقش اصلی و اساسی را در ماجرای نفت ایران به اسرائیل در درجه نخست شاه و در مراحل بعد برخی از مقامات همچون امیر عباس هویدا نخست وزیر، اسدالله علم وزیر دربار و منوچهر اقبال مدیر عامل شرکت نفت، ایفا میکردند. شاه در برابر شدیدترین واکنش کشورهای عربی بهخصوص، جمال عبدالناصر مقاومت ورزید و به درخواستهای برخی از مقامات کشورهای عربی و افراد با نفوذ در جهان اسلام مبنی بر قطع نفت به اسرائیل وقعی ننهاد و مشارکت ایران در خط لوله نفت بند ایلات – اشکلون را سودمند دانست و زمانی که به مصر و عربستان نزدیک شد، در ملاقات با مقامات اسرائیلی آنها را از نگرانی خارج ساخت و تأمین نفت اسرائیل را تضمین نمود و تا پایان حکومتش هیچگاه صدور نفت به اسرائیل را قطع نکرد.

در میان اسناد به دست آمده از مبادلات تجاری ایران و اسرائیل، تا قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، یکی از قراردادهای مهم بازرگانی، که در واقع سرآغاز توسعه مناسبات اقتصادی بین ایران و اسرائیل محسوب میشود، موافقتنامه بین بانک ملی ایران و بانک لوسیلو اسرائیل میباشد. «این موافقت نامه در هشت ماده در خرداد ماه ۱۳۳۲ در تهران به امضا رسید. در ماده هشت آن آمده است: این موافقت نامه پس از امضا به موقع اجرا گذارده خواهد شد و برای مدت یک

۱- گزارش شماره ۲۴۶۸/۴۳۰ مورخ ۱۳/۱۰/۱۳۵۷، از مرتضایی به وزارت امور خارجه، نمایندگی تل آویو، سال ۵۷-۱۳۵۶، کارتن ۸، پرونده ۵۰-۲۲۰.

سال به قوت خود باقی خواهد بود و هر گاه یکی از طرفین موافقتنامه دو ماه پیش از پایان مدت قرارداد تمایل خود را مبنی بر عدم ادامه مفاد آن به طرف دیگر اعلام نماید خودبخود تمدید خواهد گردید.»(۱) کالاهای مورد نظر طرفین در این قرارداد، به سه طبقه تقسیم گردیده که عبارتاند از:

طبقه ۱

صادرات کشور اسرائیل به ایران صادرات ایران به کشور اسرائیل

۱) لاستیک اتومبیل ۱) پنبه

۲) بارکش (کامیون) ۲) دانه های روغن دار

۳) کودهای شیمیایی ۳) برنج (۱)

۴) فسفاتها ۴) جو (۱)

۵) مواد داروئی (پنسیلین و غیره) ۵) پسته

۶) مواد شیمیائی ۶) چوب

۷) مسماش نخی ۷) گندم (۱)

۸) مواد نفتی و مشتقات آن

۹) پوست

۱۰) انواع کتیرا و صمغها

طبقه ۲

صادرات کشور اسرائیل به ایران صادرات ایران به کشور اسرائیل

۱) اتومبیل ۱) خشکبار

۲) سیمان ۲) سیب زمینی

۳) مواد خام پلاستیک به صورت گرد و غیره ۳) ذرت

(غیر از اشیاء ساخته شده از پلاستیک)

۴) تلمبه و لوله های آبیاری و کشاورزی ۴) زیره

۵) ماشینهای و ادوات برقی ۵) نباتات و گیاهان طبیعی

۶) چراغ بخاری و اجاق نفتی و رادیاتور ۶) آرد ماهی

۷) ساعت ۷) انواع سنگ معدن

۸) مداد و قلم خودنویس (استیلو) ۸) زغال سنگ

۹) تیغ یدکی ماشین خود تراش

۱۰) دندان مصنوعی

۱۱) پارچه های پشمی

ص:۴۶۲

۱- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه؛ بخش ۲۶؛ سال ۱۳۳۲؛ پرونده ۴۷.

طبقه ۳

صادرات کشور اسرائیل به ایران صادرات ایران به کشور اسرائیل

۱) روغن زیتون ۱) چای

۲) اسانس و عطر برای عطر سازی ۲) گوشت

۳) لوازم آرایش ۳) ماهی

۴) تخته سه لایی و روکش ۴) پنیر و تخم مرغ

۵) اشیاء نایلونی ۵) تخم آفتاب گردان

۶) پیاز

۷) گیاهان رنگی

۸) ملاس کارخانه قند

موافقیتنامه مذکور را میتوان از جنبه های مختلف مورد بررسی قرارداد و نکته های قابل توجهی را در آن یافت. برخی از این نکات عبارتاند از:

۱. در فهرست صادرات ایران به اسرائیل کالاهایی همچون گندم، جو، برنج و حتی مرغ و تخم مرغ مشاهده میشود که صدور این اقلام بیانگر وضعیت اقتصادی ایران قبل از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۱ میباشد. ایران از نظر اقتصادی تا حدودی خودکفا بوده و درصد اندکی وابستگی به درآمد نفت داشته است؛ اما، پس از کودتا، یکی از پیامدهای ناشی از آن تغییر ساختار اقتصادی کشور ایران بود که با تک محصولی شدن اقتصاد کشور، وابستگی دولت به درآمد نفت به سطح بسیار نامطلوبی میرسد و در واقع نفتی که کنسرسیوم در اختیار داشت، نقش مؤثر و تعیین کنندهای در وضعیت اقتصادی و اوضاع سیاسی، اجتماعی و حتی فرهنگی بر جای گذاشت.

۲. موافقتنامه مورد اشاره بر اساس معامله پایاپای انجام گرفته و در آن برای هر کدام از کشورها یک اعتبار نیم میلیون دلاری جهت خرید تعیین گردیده، که نشانگر تعادل صادرات طرفین میباشد؛ اما در سالهای بعد از کودتا تجارت خارجی ایران با اسرائیل کاملاً یکجانبه و شتابان به سود اسرائیل پیش رفت. به گونه ای که حتی تخم مرغ ایران را اسرائیل تأمین میکرد.

۳. از آنجایی که دولت مصدق در محاصره اقتصادی قرار داشت، اسرائیل با توجه به شناخت نیاز ایران برای بهبود وضعیت نابسامان اقتصادی، فرصت را غنیمت دانست و از این طریق قصد داشت زمینه را برای دیگر امور فراهم سازد.

۴. کالاهای صادراتی ایران به اسرائیل، عمدتاً شامل محصولات غذایی بود که ناشی از یک اقتصاد سنتی است؛ اما کالاهای صادراتی اسرائیل به ایران بیشتر جنبه صنعتی داشت که گامی در جهت توسعه در جهان صنعتی محسوب میشود.

۵. با توجه به اینکه دولت مصدق در تیرماه ۱۳۳۰ طی اعلامیهای قطع رابطه با دولت اسرائیل را به اطلاع عموم رساند و این تصمیم وی، خوشحالی مردم مسلمان و تمجید سیاستمداران و شخصیتهای برجسته کشورهای عربی را در پی داشت، ارتباط با اسرائیل بهخصوص فروش نفت به آن رژیم، که در واقع به نوعی تقویت اسرائیل در برابر اعراب بود؛ تعجب برانگیز بود و همین موضوع واکنشهایی را در برخی از کشورهای عربی برانگیخت. در همین باره روزنامه المساء، چاپ بیروت در تاریخ ۱۸ ژوئن ۱۹۵۳ به نقل از بعضی از جراید تلگراف زیر را منتشر نمود:

قرارداد بازرگانی جدیدی بین ایران و اسرائیل منعقد گردیده است که اسرائیل مبلغ نیم میلیون دلار به ایران بپردازد و این قرارداد از تاریخ ۱۵ ژوئن سال جاری (قرار است) به موقع به اجر درآید . دکتر مصدق مصمم شده است که نفت خود را به اسرائیل بفروشد. ما مخلصانه تقاضا داریم که دولت ایران قرارداد را ملغی و دولت ایران دوستی خود را با ۷۰ میلیون عرب و صدها میلیون مسلمان جهان ادامه دهد.(۱)

کاردار سفارت ایران در پاریس در تاریخ ۲۷/۳/۱۳۳۲ طی نامهای به وزارت امور خارجه با اشاره به انتشار خبر قرارداد در یکی از روزنامه های چاپ پاریس، صحت و سقم اصل قرارداد را جویا شده است، وی در این نامه مینویسد:

روزنامه Agence Echomique et

Financiere چاپ پاریس به تاریخ ۱۲ ژوئن ۱۹۵۳ خبری از تل آویو منتشر نموده مبنی بر اینکه بین اسرائیل و ایران یک قرارداد پرداخت به مبلغ پانصد هزار دلار برای مبادله جنس (منجمله نفت) منعقد گردیده است. خواهشمند است از صحت و سقم این خبر این سفارت را

۱- همان؛ پرونده ۴۷.

مستحضر فرمایید.(۱)

علاوه بر این، برخی دیگر از نمایندگیهای خارج از کشور هم به طور مکرر درباره صحت و سقم خبر مربوط به قرارداد سئوال مینمودند. وزارت امور خارجه ایران در پاسخ به سوال سفارت ایران در بغداد، ضمن تکذیب خبر منتشر شده روزنامه های چاپ بغداد درباره روابط بازرگانی و اقتصادی بین ایران و اسرائیل درباره موافقتنامه اخیر مینویسد:

موافقتنامه[ای] هم که بین بانک ملی ایران و بانک اسرائیل بسته شده تازگی ندارد و فقط به منظور تسهیل واریز حساب دریافت و پرداخت در کشور ایران و اسرائیل منعقد شده است و چنین موافقتنامهای هیچ مربوط به ایجاد روابط سیاسی بین دو کشور ایران و اسرائیل نیست. مراتب فقط برای استحضار خودتان استعار گردد.(۲)

بدیهی است که پاسخ وزارت امور خارجه به سفارت ایران در بغداد یک توجیه کلی بیش نبود، آن هم فقط جهت آگاهی سفیر ایران در بغداد. اگر لیست بلند کالاهای صادراتی ایران به اسرائیل و، اسرائیل به ایران را نمیتوان روابط بازرگانی نام نهاد، پس چه عنوانی را باید برای آن انتخاب نمود؟!

روند بازرگانی ایران و اسرائیل همچنان رو به گسترش بود؛ اما نقش برتر را در حجم صادرات همیشه اسرائیلیها بر عهده داشتند. «صادرات اسرائیل به ایران در سال ۱۳۴۹، - ۲۲ میلیون دلار و در سال ۱۳۵۰ به مبلغ ۳۳ میلیون دلار رسید و تا سال ۱۳۵۳ به ۶۳ میلیون دلار افزایش یافت. کالاهای وارده یا از طریق ترکیه که با اسرائیل مناسباتی داشت و یا توسط کشتیهای نفتکش خالی که به خلیج فارس باز میگشتند به ایران حمل میگردید».(۳)

۱- گزارش محمدحسین نجم، کاردار سفارت ایران در پاریس به وزارت امور خارجه، مورخ ۲۷/۳/۳۲، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، بخش ۲۶، سال ۱۳۳۲، پرونده ۴۷.

۲- نامه شماره ۲۳۱۱/۲۶۵۸۸ وزارت امور خارجه به سفارت ایران در بغداد، مورخ ۲۸/۷/۱۳۳۲، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، بخش ۲۶، سال ۱۳۳۲، پرونده ۴۷ .

۳- افراسیابی، بهرام؛ ایران و تاریخ؛ تهران، نشر علم، ۱۳۶۷، صفحه ۲۹۴ .

نگاهی به جدول میزان بازرگانی خارجی ایران به اسرائیل ما را با این واقعیت آشنا میسازد که بین صادرات ایران به اسرائیل نسبت به واردات کالا از ایران فاصله بسیار زیادی وجود دارد. «از سال ۱۳۴۰ تا ۱۳۵۲ واردات ایران از اسرائیل از رقم ۲۱۶۰ میلیون ریال به ۱۴،۷۰۰ میلیون ریال افزایش یافت و صادرات به اسرائیل از ۹ به ۱۸۱ (میلیون ریال) صعود کرد. اگر بخواهیم در مقایسه با مجموع کشورهای اسلامی جایگاه اسرائیل و میزان و حجم تجارت خارجی آن را با ایران معلوم کنیم باید گفت که در سال ۱۳۵۰ واردات ایران از اسرائیل یک و نیم برابر واردات ایران از دو کشور ترکیه و پاکستان (که با ایران توسط پیمان عمران منطقهای وابسته بودند)، بوده است. واردات از اسرائیل نه تنها چند برابر واردات از همه کشورهای عربی بود (مثلاً ۱۲ برابر واردات از لبنان) بلکه از واردات ایران از تمام کشورهای مسلمان جهان [در آسیا و افریقا] نیز بیشتر بود.(۱)

روند نامتعادل تجارت خارجی تا پیروزی انقلاب اسلامی ادامه داشت. مرتضی مرتضائی، رئیس نمایندگان ایران در تل آویو، در گزارش سالانه سال ۱۳۵۶ خود، در بخش امور اقتصادی آن، به این مطلب اشاره دارد که برای افزایش میزان صادرات ایران به اسرائیل اعضای سفارت از هرفرصت مذاکره با ارباب صنایع و بازرگانی اسرائیل که پیش میآمد، استفاده کردند. بدیهی است که این تلاشها به منظور کاهش فاصله چشمگیر و نامتعادل تجارت با اسرائیل صورت گرفته است. اما بهرغم فعالیت آنها، گزارش وی حکایت از آن دارد که به هیچ وجه تعادلی در تجارت خارجی ایران با اسرائیل ایجاد نشده است:

طبق آمار رسمی منتشره از طرف دولت اسرائیل صادرات این کشور به ایران طی سال ۱۹۷۶ متجاوز از ۹۲ میلیون دلار و واردات اسرائیل از ایران طی همان سال فقط ۴/۴ میلیون دلار بوده است.(۲)

جدول میزان بازرگانی خارجی ایران با اسرائیل (به استثنای نفت) به میلیون ریال(۳)

ص:۴۶۶

۱- جهان زیر سلطه صهیونیزم؛ تهران؛ انتشارات سپاه پاسداران انقلاب اسلامی؛ ۱۳۶۱؛ صفحه ۴۶ .

۲- مرتضایی، مرتضی؛ گزارش سالانه، مورخ ۲۵/۱۱/۱۳۵۶، شماره ۳۱۲/۱۲-۹۱۰ نمایندگی ایران در تل آویو، بایگانی اسناد وزارت امور خارجه، سال ۳۸-۲۵۳۶، کارتن ۳، پرونده ۵-۲۱۰

۳- ازغندی، علیرضا؛ روابط خارجی ایران، تهران، نشر قومس، ۱۳۷۶، ص ۴۱۹، به نقل از: ترازنامه های بانک مرکزی ایران ۱۳۴۱-۵۲ . مجله تحقیقات اقتصادی شماره های ۲۳ و ۲۴ و سالنامه آماری وزارت دارایی - نشریه آمار بازرگانی خارجی ایران، سالنامه ۵۲ .

(۱۳۴۰ تا سال ۱۳۵۲)

سال

واردات از اسرائیل

صادرات به اسرائیل

موازنه بازرگانی

۱۳۴۰

۰/۲۱۶

۰/۹

۰/۲۰۷

۱۳۴۱

۰/۳۶۰

۷/۱۸

۳/۳۴۱

۱۳۴۲

۰/۳۷۶

۰/۳۷

۰/۳۴۵

۱۳۴۳

۰/۴۷۶

۲/۴۱

۸/۴۳۴

۱۳۴۴

۰/۴۷۶

۱/۵۵

۹/۴۲۰

۱۳۴۵

۸/۵۶۸

۹/۴۷

۹/۵۳۰

۱۳۴۶

۵/۶۹۴

۶/۴۵

۹/۶۴۷

۱۳۴۷

۸/۸۱۶

۴/۷۲

۴/۷۴۴

۱۳۴۸

۵/۷۹۵

۶/۸۶

۹/۷۱۸

۱۳۴۹

۸/۷۳۶

۰/۱۱۴

۷/۶۲۲

۱۳۵۰

۰/۱۰۶۰

۰/۱۳۴

۰/۹۲۶

۱۳۵۱

۰/۱۶۳۸

۶/۱۱۱

۴/۱۵۲۶

۱۳۵۲

۰/۱۴۷۰

۰/۱۸۱

۰/۱۲۸۹

البته در برخی از منابع میزان تجارت ایران و اسرائیل، خیلی بیش از این ارقام، ذکر شده است. به عنوان نمونه، در یکی از منابع موجود آمده است: «روابط تجاری ایران و اسرائیل سالیانه بالغ بر ۴۰۰ میلیون دلار بود.»(۱) با توجه به اینکه ورود کالا به ایران به شیوه های مختلف انجام میگرفت و عمدتاً، به صورت محرمانه بود؛ رقم فوقالذکر را نمیتوان مردود دانست. تحولات انقلاب اسلامی روز به روز، سبب رکود صادرات اسرائیل به ایران شد و برای آنهایی که سالها، از این طریق بهره فراوانی را به دست

آورده بودند، خسارت سنگینی که در جریان رکود صادرات وارد می شد، باور نکردنی، سخت و ناگوار بود.

ص:۴۶۷

۱- فولادزاده، عبدالامیر؛ شاهنشاهی پهلوی در ایران؛ تهران؛ جلد سوم؛ کانون نشر اندیشه های اسلامی؛ ۱۳۶۹؛ صفحه ۲۳۶ .

بخش کشاورزی قسمت مهمی از روابط ایران و اسرائیل را در امور اقتصادی بهخود اختصاص داده بود. اسرائیل پس از آنکه به رشد سریع کشاورزی دست یافت، قادر بود به لحاظ تولید محصولات کشاورزی علاوه بر نیاز خود، بخشی از محصولات را به خارج صادر نماید. عباس صیقل، مأمور رسیدگی به امور اتباع ایران در فلسطین، طی گزارشی در تاریخ ۲۵/۱۰/۱۳۲۸ به وزارت امور خارجه، ضمن تمجید از پیشرفتهای اسرائیل در بخش کشاورزی از مقامات ایران تقاضا مینماید تا تعدادی از افراد را برای فراگرفتن تجربیات به اسرائیل اعزام دارند. در این گزارش آمده است:

قوم یهود که اینک حکومت اسرائیل را در مساحت سه ربع از خاک فلسطین تشکیل داده اند، از شصت سال قبل که شروع به مهاجرت به فلسطین نمودند تمام هم و غم خود را به توسعه کشاورزی که میگویند حرفه آباء و اجدادی آنهاست مصروف داشته و در نتیجه امروز کشاورزی در این کشور طوری پیشرفت نموده که به هیچ وجه با کشورهای مجاور طرف قیاس نیست، تنها مؤسسه عظیمی که در نزدیکی تل آویو در شهر موسوم به (رحووت) از چندین سال قبل تأسیس شده و برای شناختن آفات نباتی است شاید در کلیه ممالک شرق نزدیک وجود نداشته باشد و طوری موضوع کشاورزی این کشور پیشرفت نموده که کشورهای دیگر از اینجا متخصص فلاحتی استخدام میکنند. با این وصف گزارش اطلاعات لازم در باب کشاورزی این کشور داستان «مثنوی هفتاد من کاغذ شود» خواهد بود. به نظر بنده چند نفری را برای مدت چند ماه برای فراگرفتن این تجربیات به اینجا اعزام فرمایند.(۱)

به نظر می رسد یکی از اهداف اصلی صیقل از ارسال چنین گزارشی زمینهسازی برای شناسایی اسرائیل از سوی دولت ایران بود که این مسئله حدود دو ماه بعد، از سوی دولت ساعد انجام پذیرفت.

طرح کشت و صنعت قزوین، یکی از بزرگترین طرحهای کشاورزی بود که تا آن زمان از سوی یک کشور خارجی تحقق یافت. این طرح فواید بسیار

ص:۴۶۸

۱- ولایتی، علیاکبر؛ ایران و تحولات فلسطین؛ تهران؛ انتشارات وزارت امور خارجه؛ ۱۳۸۰؛ صفحه ۱۶۴ .

سودمندی را برای اسرائیلیها در بر داشت، بهگونهای که یکی از روزنامه های اسرائیلی در مقالهای با عنوان «قزوین، امپراطوری اسرائیلی در ایران» از آن یاد کرد. البته مقامات ایرانی نیز استقبال شدیدی از این طرح به عمل آورده و حتی نتایج به دست آمده برای شاه آن قدر خوشایند بود که در هنگام بازدید، آن روز را «روز اسرائیل» نامید. هر چند طرحهایی همانند پروژه قزوین به لحاظ اقتصادی نتایجی را در برداشت، اما پیامدهای ناشی از مسائل جانبی آن، با توجه به اینکه این گونه طرحها و فعالیتها سبب تقویت رژیم اسرائیل در برابر ملت مظلوم فلسطین میگشت، در نگاه مردم با ایمان و مسلمین جهان، امری مذموم و ناپسند تلقی میشد.

در سال ۱۳۵۴ شاه دستور داد که «کمیته های مختلط همکاریهای فنی و علمی بین کارشناسان ایران و اسرائیل» تشکیل شود. به منظور عملی کردن دستور شاه، رئیس اداره خاورمیانه وزارت امور خارجه [اسرائیل] به تهران آمد و قرار بر این شد که کمیته مشترک دایمی مرکب از نمایندگان دو کشور تشکیل و جنبه های مختلفه روابط فیمابین، منجمله همکاری در زمینه پزشکی، تحقیقات علمی، کشاورزی و استفاده از انرژی هستهای

و خورشیدی را مورد بررسی و مطالعه قرار دهد. هویدا، نخست وزیر وقت، نیز به وزارتخانه های مربوطه دستور داد تا در انتقال اوامر، موضوع را پیگیری نموده با طرفهای اسرائیلی دیدار و گفتگو کنند. البته نخستوزیر تأکید کرد که این مذاکرات باید به طور کاملاً محرمانه و در سطح مدیر کل انجام پذیرد و برای جلوگیری از بهرهبرداری تبلیغاتی، جلسات در تهران تشکیل شود.»(۱)

در میان دیگر اسناد همکاریهای علمی و آموزشی ایران و اسرائیل، مواردی همچون، استفاده از کارشناسان اسرائیلی درمسئله «مبارزه و کنترل مگس»(۲) «پیشنهاد فروش سگهای تربیت شده به ارتش یا تعلیم افراد برای آموزش سگ در

ص:۴۶۹

۱- روابط ایران و اسرائیل به روایت اسناد نخستوزیری؛ تهران؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ ۱۳۸۱؛ سند شماره ۵۱، صفحه ۲۱۹ .

۲- بایگانی اسناد وزارت امور خارجه؛ نامه شماره ۷۹۸؛ مورخ ۴/۳/۱۳۵۶؛ سال ۵۸-۲۳۵۶، کارتن ۸، پرونده ۵-۲۲۰ .

ایران»[(۱)] و «ارسال فیلمهای آموزشـی از پیشرفتهای کشاورزی اسرائیل و نحوه کشت و پرورش میوه در گرمخانه ها و دامداری و آبیاری قطرهای به ایران»[(۲)] مشاهده میشود.

فعالیتهـای شـرکتهای مختلـف اسـرائیلی در ایران بخش مهم دیگری از روابـط اقتصـادی ایران و اسـرائیل بـود. انجـام طرحهـای صنعتی و کشـاورزی، سـاخت و احـداث سـدها، کارخـانه ها، ساختمانهای بزرگ، مجتمعهای مسـکونی، هتلها، راهسازی، پل، تعمیر پالایشگاه و صادرات و واردات محصولات، حمل کالاها، مبادلات پستی و تولیدات کالا در زمینه های

مختلف از جمله مواردی است که شـرکتهای اسرائیلی در آن به طور فعال و گسترده ظاهر میشدند و از این طریق علاوه بر نفوذ در سیستم اقتصادی ایران، سود سرشاری را کسب مینمودند.

روابـط اقتصـادی ایران و اسـرائیل بهرغم اینکه از اوایـل دهه ۴۰ شـتاب گستردهـای بهخود گرفت؛ اما محـدودیتهایی از جمله، اقتصـاد غیر مکمل ایران و اسـرائیل، نبودن ارتباطات زمینی بین دو کشور و بالا بودن نرخ حمل و نقل و کمبود کشتیهای باری، تا حـدودی در تحقق نیافتن گسترش آن به سـطح دلخواه مؤثر بود. با این وجود، محمدرضا پهلوی با تأثیرپذیری از پیشـرفتهای سریع اسرائیل در نظر داشت تا از اسرائیل به عنوان یک الگوی توسعه استفاده نماید.

۳. بعد امنیتی – اطلاعاتی

اسـرائیل به لحاظ داشـتن موقعیتی خاص، بهویژه، فقدان عمق استراتژیک و آسیبپذیری ناشی از تهدیدات امنیتی و نیاز به تحقق یـافتن اصـل راهبردی امنیتی خود مبنی بر برتری نظامی بر سایر کشورهای منطقه، نیاز مبرمی به ایجاد ارتباط امنیتی و اطلاعاتی با کشوری در منطقه داشت که بتواند تأمینکننده اهداف مورد

نظر باشد. ایران به دلیل همجواری با کشورهای عربی خاورمیانه و با برخورداری

۱- همان، نامه شماره ۶۴۹۲۵/ م، مورخ ۱۷/۱۲/۱۳۵۵؛ سال ۵۸-۱۳۵۶، کارتن ۱۳، پرونده ۵-۲۶۰ .

۲- همان، ۴-۱۳۵۳؛ کارتن ۴؛ پرونده ۱-۲۳ .

از فاکتورهـایی همچـون وجـود بیش از چهـل هزار یهودی، پذیرنـده یهودیهـای مهـاجر از کشورهـای عربی، دارا بودن آزادی یهودیـان به لحاظ فعالیتهای مـذهبی، فرهنگی، اقتصادی و با توجه به نفوذ و نقش آنها در سیسـتم حکومت محمـدرضا پهلوی، مناسبترین مکانی بود که اسرائیل میتوانست به هرگونه فعالیت اطلاعاتی و عملیاتی در راستای تأمین امنیت خود دست یابد.

هر چنـد در دوران حکومت محمـدرضا پهلوی، سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک)، توسط سازمان «سـیا» پایه گـذاری شـد؛ اما، بر اساس یک برنامهریزی هـدایت شده، سازمان جاسوسـی اسـرائیل (موساد)، جایگزینی سازمان آمریکا گردید و در واقع ساواک، توسط موساد در راستای تحقق اهداف اسرائیل، تقویت و گسترش یافت.

برای ایجـاد ارتباط بین ساواک و سـرویس اطلاعاتی اسـرائیل، دلایل متعـدد وجود داشت. اول اینکه شاه و مشاوران وی به این نتیجه رسـیدند که به منظور حفـظ روابط ایران و اسـرائیل، سرویسـهای اطلاعاتی هر دو کشور بایـد این روابط را اداره و کنترل کننـد. به عقیـده شـاه، روابـط آشـکار دیپلماتیـک بین دو کشور به نفع ایران نبود و بهترین راه برای حفـظ و اطمینـان از روابط پنهانی، این بود که وظیفه انجام ارتباط با اسـرائیل به ساواک واگذار شود. دوم اینکه شاه و افسران ساواک بر این عقیده بودند که سازمـان سـیا تمرکز خود را بر رقـابت بـا کـا.گ.ب قرار داده و شـکلگیری و فعالیت آن سازمان در زمینه جنگ سـرد بوده است. چیزی که کـارآموزان سـاواک نیـاز داشـتند و شـاه نیز آن را تأییـد می کرد، فعالیت در سـطح منقطهای برای جمعآوری اطلاعات و ضد جاسوسی بود؛ به ویژه، با توجه به تهدیدات انقلابیون عرب علیه رژیم شاه، موساد با ارائه تجربیات وسیعش در خاورمیـانه، کـاملترین و بهترین همکـار برای سـاواک بود. سوم اینکه تعـدادی از رؤسای بخشـهای مختلف ساواک از آموزش کادر ساواک توسط سیا شکایت میکردند. در نهایت اینکه افسران ساواک معتقد بودند که برای مأموریت آنها در

برابر مخالفین داخلی و خارجی شاه، مهارتهای فنیای

که موساد در اختیار آنها خواهد گذاشت، بسیار ارزشمندتر از هر سازمان اطلاعاتی دیگر است.(۱)

یکی از جنبه های مهم همکاریهای ساواک و موساد، تبادل اطلاعاتی بود که از طریق دستبرد به اسناد سفارتخانه های عرب و عکاسی مخفیانه از محتوای کیفهای دیپلماتیک به دست میآمد. در این رابطه، پول و زن، دو وسیله معمول در بهرهبرداری

از نقاط ضعف اعراب محسوب میشد. در سال ۱۹۶۲ پس از ملاقات مایر آمیت، - رئیس اطلاعات نظامی اسرائیل که یک سال بعد به ریاست موساد رسید،- با یک مقام بلند پایه ساواک در مورد نحوه استفاده از این شیوه های کسب اطلاعات، توافق به عمل آمد. مقامات دو سرویس، اطلاعاتی را که از راه های

مختلف به دست میآوردند و مورد علاقه طرف مقابل نیز بود در اختیار یکدیگر قرار میدادند. تبادل اطلاعات بین دو کشور به سه صورت انجام می گرفت:(۲)

الف) نیازمندیهای اسرائیل و ایران در زمینه اطلاع از فعالیتهای ارتش عراق و افغانستان و دیگر موضوعات مورد علاقه که به صورت سئوالهای کتبی مبادله میشد. اگر هر طرف جوابی داشت، برای طرف مقابل میفرستاد. در مواردی نیز نماینده یکی از سرویسها در ملاقات با نماینده سرویس دیگر، یا احیاناً مسئولان آن سرویس، به طور شفاهی تقاضای کسب اطلاعات، یا درخواست کتبی نموده و از این طریق هر ماه اطلاعات زیادی بین طرفین مبادله میگردید. به عنوان مثال، در سه ماهه منتهی به اسفند ماه ۱۳۵۱، جمعاً ۱۸۷ گزارش بین ساواک و موساد مبادله شد. گزارشهای ارسالی موساد برای ساواک بیشتر حاوی مطالبی در رابطه با فعالیت سازمانهای فلسطینی، روابط اعراب با یکدیگر و همچنین تجزیه و تحلیل اوضاع داخلی کشورهای عرب بوده است. ایران نیز بیشتر، اخبار مربوط به عراق، اوضاع افغانستان و دیگر کشورهای منطقه را برای موساد فرستاده است.

۱- ولایتی، علیاکبر؛ پیشین، صفحه ۲۰۴ .

۲- نجاریراد، تقی؛ ساواک و موساد؛ تهران، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۱، صص ۶۴-۶۳ .

ب) ملاقاتهـایی که مقامـات و مسـئولان دو سـرویس با یکـدیگر داشـتند. در این ملاقاتها طرفین درباره موضوعات مورد علاقه مذاکره و اطلاعات لازم را مبادله میکردند.

ج) هر سال چنـد بار تیمهای اطلاعاتی طرفین، برای تبادل اطلاعات به کشورهای یکـدیگر مسافرت میکردنـد. در کنفرانسـهای سه جانبه با ترکیه و اتیوپی نیز که هر ساله تشکیل میشد

ساواک و موساد و سرویس امنیتی کشور سوم، اطلاعات لازم را مبادله میکردند.

اسـرائیلیها گاه اقدام به فروش اطلاعات خود به آمریکا نیز مینمودند. در یک مورد، اطلاعاتی در خصوصـی هواپیماهای روسی (میگ) که به عراق تحویل داده شده بود، به دست آمد. ساواک بلافاصـله اطلاعات مزبور را در اختیار موساد و سپس سیا قرار داد. هنگامی که مقامات موساد قصد فروش همان اطلاعات را به سازمان سیا داشتند، مطلع شدند که ساواک قبلاً اخبار مربوط را بدون دریافت وجهی در اختیار آنها قرار داده است.(۱)

بررسـی روابط امنیتی- اطلاعاتی ایران و اسـرائیل بیانگر این واقعیت است که اسرائیل، موثرترین و بیشترین نقش را در هدایت، تقویت و گسترش ساواک از طریق آموزش کارکنان ساواک، به عنوان بهترین شیوه برای تحقیق اهداف خود ایفا نموده است.

آموزشـهایی که اسـرائیلیها به ایرانیها میدادند تقریباً سـیر مشخصـی را طی میکرد. با توجه به اسـناد ساواک میتوان شیوه و نحوه عملکرد سازمان اطلاعاتی اسـرائیل در ایران را به شکل مستدل و مدون خلاصه کرد. ارتباط آموزشی ایران و اسرائیل عمدتاً از چهار مرحله تشکیل میشد که عبارت بودند از:

۱- شناسایی نیازها: در این مرحله، نیروهای اسرائیلی با توسل به اطلاعات و عملیات آشکار و پنهان خویش، نیازها و کاستیهای اطلاعاتی ایران را شناسایی میکردند.

۱- نجاریراد، تقی؛ همان، صص ۶۵-۶۴ .

۲- تطمیع: اسرائیل پس از شناخت نیازمندیهای ایران، اطلاعاتی درباره امکانات خود به شکل مبالغه آمیز به رؤسای ساواک منتقل میکرد.

۳- آموزش ناکافی: رؤسای ساواک پس از آن که احساس میکردند

نیاز آنها توسط اسرائیلیها برآورده میشود؛ افرادی را به منظور آموزش به اسرائیل اعزام میکردند (و یا استادانی را از اسرائیل دعوت میکردند).

کارشناسان و مستشاران اسرائیل، طی یک دوره فشرده و کوتاه مدت، فقط برخی نکات را به شاگردان خود منتقل میکردند. در این مرحله، اسرائیلیها سعی میکردند، اشتیاق و عطش آموزشیاران ساواک را بیش از پیش تشدید کنند. شیوه مزبور بر این پایه استوار و متداول است که میگویند دو گروه به خرید و دریافت اطلاعات بیشتر، احساس نیاز نمیکنند. گروه اول آن کسانی که از مقوله مورد نظر هیچ نمیدانند؛ و گروه دوم افرادی که در زمینه مورد نظر اطلاعات کافی دارند. از سوی دیگر، گروهی که اطلاعات ناقص در یک زمینه دارند، شور و شوق وافری جهت کسب آن معلومات از خود نشان میدهند. لذا برای فروش اطلاعات باید مقداری از اطلاعات را به رایگان و با سهولت در اختیار متقاضی قرار داد.

۴- مرحله نهایی: در این مرحله متقاضی خواهان آموزش است، لذا اسرائیل با شرایط مطلوب و دریافت هزینه بیشتری به آموزش اقدام میکرد.

مراحل چهارگانه فوق در بسیاری از موارد مشابه «درخواست آموزش، صادق است.»(۱)

بدین ترتیب آموزشهای مورد نیاز ساواک در ابعاد مختلف از جمله، آموزش بازجویی، ضد جاسوسی، ضد براندازی، ارتباطات جاسوسی و آموزش روسای نمایندگی ساواک در خارج از کشور توسط اساتید و کارشناسان برجسته موساد و با استفاده از جزوه ها و کتابها و فیلمهای آموزشی، تحت نظارت مؤثر، ارتشبد حسین فردوست، به پرسنل ساواک تعلیم داده میشد.

ساواک بسیاری از وسایل مورد نیاز خود را در امر جاسوسی و کسب اطلاعات از اسرائیل خریداری میکرد. از جمله میتوان به مواردی از قبیل، ضبط

ص:۴۷۴

۱- احمدی، عبدالرحمان؛ ساواک و دستگاه اطلاعاتی اسرائیل، تهران، موسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۸۱، صص ۱۴۹-۱۵۳ .

صوتهای ویژه جاسوسی، مرکب نامریی، دستگاه های

اشعه ایکس و ... اشاره کرد. در کمیته اطلاعاتی مشترک ایران و اسرائیل به تاریخ ۱۳۳۹ که در سالهای اولیه تأسیس ساواک، تشکیل شده بود، توافق شد: سرویس اسرائیل برای تکمیل وسایل ارتباطی مأمورین سرویس ایران حاضر است هر گونه وسایل از قبیل بیسیم، مرکب نامریی، وسایل عکاسی، مخفی کردن پیام و غیره در اختیار سرویس ایران بگذارد و طرز بکار بردن آنها را نیز تعلیم دهد. سرویس ایران صورت نیازمندیهای خود را تهیه و به سرویس اسرائیل خواهد داد.(۱)

فهرست وسایل مورد نیاز بخش شیمی

ردیف

شرح وسایل

تعداد

ملاحظات

۱

ERKIN.ELMR ۲۵۷

GRATING.INFRRAFED پرکین المر

۱

برای تشخیص داروی مشکوک و مواد منفجره

۲

MICRO SOMPLING MODEL ۴۵ WILKS میکروساмплینگ

۱

تشخیص مواد

۳

ASS SPECTPOHTMETER اسپکتروفتومتر گاز

۱

تشخیص جسم شیمیایی از طریق الکترونیک

۴

PERKIN.ELMER ۴۰۳ ATOMIC ABSOTPTION

SPECTROPHOTOMETER

ایپکتروفتومتراتمی

۱

دستگاه تجزیه مواد

۵

هیگرواتز HILGER .FERNSEH

۱

طیف نگار

۶

BOSCH . FERNSEH

تلویزیون مدار بسته

۷

STOCK NO. ۴۰۶۷۳ RONCHI RULING ۲۰۰ LINES PENCH SIZE ۶*۶

۳

فیلتر برای فشار روی کاغذ

۸

AEROGRAPH.VARINGASSCHRO MATOGRAPH VARIAN MODEL ۳۷۰۰ کروموتوگراف گاز

۱

برای اجسام مشکوک

۹

ELECTRONIC SCANING MICROSCOPE میکروسکپ الکترونیکی اسکنینگ

۱

برای کشف مواد

برای نمونه، «در یکی از درخواستهای خرید تجهیزات از اسرائیل، دو نماینده اداره کل پنجم ساواک پیشنهاد کرده بودند که با توجه به اینکه وسایلی که در

ص:۴۷۵

۱- همان، صص ۱۱۵-۱۱۴.

تخصـص شـیمی و عکاسـی در سـرویس اسـرائیل موجود است و برای تخصصـهای مـذکور در ساواک، مفید به نظر میرسد؛ از موساد خواسـته بود، ضـمن اعلام قیمت، نحوه خریـد، در اختیار گذاردن دسـتورها و ترتیب آموزش (در اسـرائیل یا تهران) در مورد نحوه بهرهبرداری از وسایل مذکور، نیز نسبت به مجهز و آمادهکردن

یک دسـتگاه وانت مجهز به وسایل عکسبرداری پنهانی برای مراقبت ثابت، توسط متخصـصان سـرویس اسـرائیل در تهران - یا اعلام هزینه تمام شده و ترتیب آموزش برای بهرهبرداری از آن- اقدام مقتضـی به عمل آید. همچنین اداره کل پنجم برای رفع مشـکلات فنی خود به خصوص در مورد اسـتفاده از وسـایلی که از اسـرائیل خریـداری میکردنـد از کارشـناسان و متخصصـین اسرائیل کمک میگرفتند.»(۱) جدول زیر نمونهای

از فهرست وسایل مورد نیاز بخش شیمی و عکاسی را نشان میدهد.

فهرست وسایل مورد نیاز عکاسی(۲)

ردیف

شرح

مشخصات

تعداد

ملاحظات

۱

دوربین عکس برداری درشب المپیوس MO۲ با دستگاه تقویت

نور و لنز زوم F

= ۷۰-۲۱۰ m.m

۱

۲

مجهز و آماده ساختن ماشین وانت برای

مراقبت ثابت ، توسط متخصصین زیتون در تهران - آموزش نصب و بهره برداری

موساد در ایران سازمان اطلاعاتی مستقلی را تحت عنوان «سرویس زیتون» تشکیل داد که وظیفه آن عبارت بود از مقابله با مخالفان اسرائیل در ایران، کشف اقدامات آنان، و برکناری مسئولانی که نسبت به اسرائیل بدبین و یا با آن مخالفت میکردند. استخدام جاسوس در تهران و اعزام آنان به کشورهای مورد نظر، از دیگر موارد همکاریهای مشترک سرویس اطلاعاتی ایران و اسرائیل بود که

۱- نجارپراد، تقی؛ همان، صص ۷۲-۷۱.

۲- نجارپراد، تقی؛ همکاری ساواک و موساد؛ صص ۲۱۸-۲۱۷؛ به نقل از: مرکز اسناد انقلاب اسلامی، سند شماره ۷، پرونده ۴۳۵.

قـالب طرح «کریسـتال» به اجرا درآمـد. در میـان سـایر اقـدامات عملیـاتیِ مشترک برونمرزی سـاواک و موساد میتوان از تجهیز نمودن کردهای عراق برای مقابله با حکومت آن کشور، کمکرسانی

به نیروهـای امـام البـدر در واقعه یمن، تلاش برای حفـظ تاج و تخت ملک حسـین در واقعه اردن، عملیات مشترک علیه گروه هـای فلسـطین نام برد. آنها، همچنین، طی اجلاسـهای سه جانبه با حضور سـرویس امنیت ملی ترکیه به مبادله اطلاعات پیرامون موضوعاتی مانند کشورهای عربی، اتحاد شوروی، ارمنیها، کردها و سازمانهای فلسطین میپرداختند.

در برخی موارد سـرویس زیتون بدون اطلاع ساواک، خود به برخی از اقدامات مبادرت میورزید. علاوه بر این، اسـرائیل دارای سه پایگـاه برون مرزی در ایران بـود که عراق و کشورهـای عربی را در بر میگرفت. نکته قابـل تـوجه اینکه، موسـاد برای آنکه هیچگونه ردپـایی از خود در فعالیتهـای برون مرزی بهجـای نگـذارد، اقـدام به اخـذ شناسـنامه هـای ایرانی جهت نیروهای خود مینمود. بنـابراین، در مجموع میتوان گفت که رابطه ساواک و موساد از یک همکاری به مفهوم واقعی آن برخوردار نبود، بلکه رابطهای یکطرفه بود که موساد در پرتو اسـتفاده از امکانات ساواک به سوی اغراض و مسیر خود گام برمیداشت و این روند تا پایان دوران حکومت پهلوی ادامه یافت.

۴. بعد نظامی

نیروهای مسـلح، اصـلیترین سـتون داخلی بود که شاه برای حفظ و تداوم حکومت خود به آن تکیه داشت. از اینرو، شاه همواره توجه و کنترل خاصی بر آنها اعمال می کرد. وجود مرز طولانی میان ایران و شوروی، با توجه به نظام دو قطبی و جنگ سرد و تهدیدات منطقهای بهخصوص از جانب عراق و مصر، پس از روی کار آمدن جمال عبدالناصر، موجب گردید تا شاه به سمت و سـوی افزایش انـواع سـلاحهای جنگی گرایش یابـد. این مسـأله زمـانی به اوج خـود رسـید که از یکسـو، بر اسـاس دکـترین نیکسون، رئیس جمهور وقت آمریکـا، شـاه در راسـتای حفـظ منافع آمریکا، نقش ژانـدارمی را در منطقه خلیـج فارس برعهـده گرفت و از سوی

دیگر، بـا افزایش قیمـت نفت و درآمـد ایران در جریـان جنـگ چهـارم اعراب و اسـرائیل، ایران تـوان چشـمگیری جهت خرید جنـگ افزار کسب نمود. به گونهـای که دولت ایران حـدود یـک سوم از کـل درآمـدهای پولی خود را به هزینه هـای نظـامی اختصاص داد.

هر چنـد بخش عمـده تسلیحات ایران از طریق آمریکـا تـأمین میشـد و ایران در اواسط دهه ۱۹۷۰ به بزرگترین خریدار اسـلحه آمریکایی در جهان تبدیل شده بود؛ اما از آنجا که شاه، ادامه بقای خود را در داشتن تسلیحات هر چه بیشتر و متنوعتر میدید و از دیـد تحلیلگران، به «جنون عظمت» در خریـد سـلاح مبتلاـ گردیـده بود، به دنبـال آن دسـته از منابع تسـلیحاتی بود که برای فروش محـدودیتی نداشـته باشـند. به تشـخیص شـاه و ژنرال طوفانیان، «اسـرائیل» به عنوان مناسـبترین منبع تعیین شـد. لازمه این تشخیص آن بود که بین ایران و اسرائیل روابط نظامی هم برقرار گردد و آنها را به همدیگر نزدیکتر سازد. بهخصوص، هر گاه دولتهـای دمکرات آمریکـایی یـا کنگره، با فروش سـلاح جنگی به ایران مخالفت میورزیدنـد، ایران گامهای بلنـدتری به سوی اسـرائیل برمیداشت که در اذهان مقامات ایرانی به منزله «آمریکای کوچک» تلقی میشد. روند خریدهای تسـلیحاتی از اسـرائیل به گونهـای پیش رفت که در سالهـای پایـانی رژیم شـاه، ایران به عنوان بزرگترین خریـدار جنگ افزار و تسـلیحات از اسـرائیل محسوب میشد.

اسـرائیل نیز در فروش تسـلیحات جنگی به ایران انگیزه های خاص خود را داشت. اولاً، به ایران به دیـده عمق استراتژیک خود مینگریست که در جنگهـا میتوانست از کمکهـای لجستیکی و پشتیبانیـاش اسـتفاده کنـد. چنـانچه در چهـارمین جنگ اعراب و اسـرائیل بـه دلیـل نیـاز فـوری اسـرائیل، ایران مقـداری تجهیزات جنگی به اسـرائیل ارسـال کرد. دیگر اینکه، اسـرائیل بـا فروش تسـلیحات و گسترش دامنه همکاریهای نظامی، درآمد قابل توجهی به دست آورده و ضـمناً در دراز مدت، نوعی وابستگی در ایران نسـبت بـه تجهیزات اسـرائیلی بهوجـود میآورد. ضـمناً، اسـرائیل کاملاًـ میـدانست هر سـلاحی کـه از هر طریقی به دسـت حکومت ایران برسد، به عنوان تهدیدی علیه کشورهای انقلابی عرب قلمداد

خواهد شد و بنابراین، اسرائیلیها از لابی خود جهت راضی ساختن آمریکائیها به فروش تجهیزات و تسلیحات مورد درخواست شاه استفاده میکردند.(۱)

شاه به منظور کسب پشتیبانی امریکا و اخذ جنگافزارهای بیشتری از آن کشور، درصدد برآمد رابطه با اسرائیل را از چارچوب همکاریهای کشاورزی و نظامی به زمینه های دیگری گسترش دهد. لذا در فروردین ۱۳۴۴ بهرغم مخالفت آرام وزیر امور خارجه، ارتشبد حسن طوفانیان، معاون تسلیحاتی وزارت جنگ را برای خرید تعداد زیادی مسلسل دستی یوزی برای افراد شهربانی و گارد شاهنشاهی به اسرائیل فرستاد. مسلسلهای مزبور برای نخستینبار، در آذرماه آن سال هنگامی که پادشاه عربستان سعودی از ایران بازدید رسمی به عمل آورد و از گارد احترام سان دید، به نمایش درآمد. در سوم خرداد ۱۳۴۵ ژنرال عزر وایزمن، رئیس ستاد ارتش اسرائیل، همراه با سروان آویهوبن نون، فرمانده نیروی هوایی آن کشور به تهران آمد. وایزمن طی سه روز اقامت خود در ایران با شاه و ارتشبد بهرام آریانا، رئیس جدید ستاد ارتش و ارتشبد محمد خاتمی فرمانده نیروی هوایی دیدار و مذاکره کرد. همچنین با یک فروند هواپیمایی ایلیوشین روسی که خروشچف ضمن آخرین سفر شاه به مسکو در سال ۱۳۴۴ به او هدیه کرده بود، عازم اصفهان گردید.(۲)

ژنرال طوفانیان طی درخواست کتبی به کلی سری، مورخ ۱۸/۷/۱۳۴۵ به شماره ۲۰۵۹/۴۵۱۸۷ از سرهنگ نیمرودی وابسته نظامی اسرائیل در تهران تقاضای خرید جنگ افزار و مهمات ذیل را مینماید:

الف) خمپاره انداز ۱۶۰ م. م. همراه با ابزار و ملحقات، ۱۴ قبضه؛

ب) خمپاره انداز ۱۶۰ م. م. همراه با ابزار و ملحقات، ۲۶ قبضه؛

پ) خمپاره ۱۶۰ م. م. با تی ان تی سنگین به صورت کامل همراه با چاشنی ۱۰/۰۰۰ عدد؛

۱- ولایتی، علیاکبر؛ منبع پیشین، صص ۷۱-۷۲.

۲- هوشنگمهدوی، عبدالرضا؛ پیشین، صص ۱۸۸-۱۸۷.

ت) خمپاره ۱۶۰م. م. دودزا پی دبیلوپی به صورت کامل همراه با چاشنی ۲۵۰۰ عدد؛

ج) خمپاره ۱۶۰ م. م. با تی ان تی سنگین به صورت کامل همراه با چاشنی ۰۰۰/۱۰ عدد؛

چ) خمپاره ۱۲۰ م. م. دودزا پی دبیلوپی به صورت کامل همراه با چاشنی ۲۵۰۰ عدد؛

در این نامه تأکید شده، شاه قویاً مصمم است جنگ افزارهای یاد شده، خریداری شود و طوفانیان از نیمرودی درخواست نموده که معامله را قطعی نماید.(۱)

در پائیز سال ۱۳۴۵، سرهنگ نیمرودی قراردادی درباره تعمیر ۳۵ فروند هواپیمای جت جنگنده اف - ۸۶ ایران در اسرائیل امضا کرد که مبلغ آن حدود ۳ میلیون دلار بود. نیمرودی همچنین قرارداد دیگری به مبلغ ۳ میلیون دلار جهت فروش خمپاره اندازهای سنگین ۱۲۰ و ۱۶۰ میلیمتری ساخت اسرائیل امضاء کرد. از طرف ایران، این دو قرارداد را ارتشبد طوفانیان امضا کرد که در دوستیاش با اسرائیل جای هیچگونه شک و تردیدی نبود. به دنبال معاملات فوق، ارتشبد بهرام آریانا، رئیس ستاد ارتش ایران، همراه با طوفانیان از اسرائیل دیدن کردند. آن دو در ۲۹ آبان ۱۳۴۵ وارد فرودگاه تل آویو شدند و به توصیه نیمرودی استقبال باشکوهی از آنان به عمل آمد. آریانا دوست واقعی اسرائیل بود و از شاه تقاضا کرد تا همکاری با اسرائیل را در زمینه های مختلف گسترش دهد. شاه خرید ۶۰۰۰ قبضه دیگر مسلسل یوزی [پس از جنگ شش روزه اعراب و اسرائیل] را تصویب کرد.(۲) تأیید خرید اسلحه در این زمان و به دنبال بحرانی شدن منطقه و تا حدودی سردی روابط با اسرائیل به معنای موافقت شاه در گسترش همکاری مجدد با اسرائیل محسوب میشد.

۱- مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران؛ سند شماره ۲۱-۳۲-۸۹۳ ط.

۲- هوشنگمهدوی، عبدالرضا؛ پیشین، صص ۳۹۰-۳۸۷ .

در سوم اسفند ۱۳۴۶، اسرائیل به حکومت محمدرضا پهلوی پیشنهاد کرد که آماده است اعتباری به ارزش ۷۵ میلیون دلار در اختیار ایران قرار دهد تا در جهت تقویت نیروهای دفاعی ایران، هزینه شود. در پی دریافت این پیشنهاد، هیأت وزیران در جلسه مورخ ۱۲/۸/۱۲۴۷ آن را مورد بررسی قرار داد و با تصویب آن به وزارت جنگ اجازه داد اعتبار مذکور را برای خرید اقلام دفاعی تحصیل نماید. متن تصویب نامه هیأت وزیران به شماره ۳/۲۲۰ و در طبقه بندی به کلی سری به شرح زیر است:

هیأت وزیران در جلسه مورخ ۱۲/۸/۱۳۴۷ به استناد قانون راجع به تحصیل بیست میلیارد ریال اعتبار جهت تقویت نیروهای دفاعی کشور، مصوب ۱۲ آذرماه ۱۳۴۲ به وزارت جنگ اجازه دادند ۷۵ میلیون دلار اعتبار با بهره درصد در سال برای خرید اقلام دفاعی تحصیل نماید و به تیمسار سپهبد صنیعی وزیر جنگ اجازه داده میشود که با توجه به سری بودن موضوع قرارداد، آن را امضاء و مبادله و یا این که به مسئولیت خود اختیار امضاء و مبادله آن را به دیگری تفویض نماید. ضمناً به بانک مرکزی ایران اجازه داده می شود پرداخت تعهدات وزارت جنگ را در اجرای این قرارداد تضمین و وزارت دارایی نیز متقابلاً پرداختهای بانک مرکزی ایران را از این بابت از محل اعتبارات وزارت جنگ تعهد نماید و مجوز قانونی این قرارداد پس از رفع محظور سری بودن از مجلسین تحصیل خواهد شد. اصل تصویبنامه در دفتر نخست وزیر است.(۱)

در اسناد نخست وزیری آمده است در سال ۱۳۴۸ وزارت جنگ، با استفاده از اعتبار واگذاری بانک اسرائیل به خرید جنگ افزار و تسلیحات مختلف از اسرائیل اقدام کرد و هیأت وزیران هم در ۳/۸/۱۳۴۸ قراردادهای خرید این وزارتخانه را تصویب نمود. این قراردادها عبارتند از:

الف) قرارداد خرید دویست قبضه تفنگ بی لگد ۱۰۶ میلی متری به مبلغ ۵.۰۷۵.۰۰۰ دلار که پیش پرداخت آن با محاسبه بهره ۴۳/۷۷۱.۷۱۶ دلار میباشد.

ص:۴۸۱

۱- روابط ایران و اسرائیل به روایت اسناد نخستوزیری، تهران، مرکز اسناد ریاست جمهوری، ۱۳۷۷، اسناد شماره ۳۹ و ۳۲، صص ۱۲۷-۱۲۳ .

ب) قرارداد خرید دویست قبضه خمپاره اندازه ۱۲۰ میلی متری سبک به مبلغ ۹.۳۵۳.۶۵۵ دلار که پیش پرداخت آن با محاسبه بهره ۳۴/۱.۴۲۲.۳۳۷ دلار می باشد.

پ) قرارداد خرید ده هزار تیر مهمات خمپاره اندازه ۱۲۰ میلی متری سبک به مبلغ ۱.۱۴۵.۰۰۰ دلار که پیش پرداخت آن با محاسبه بهره ۳۴/۱۷۴.۱۱۰ دلار میباشد.(۱)

این قراردادها و بهویژه تخصیص اعتبارهای چند میلیون دلاری از سوی اسرائیل برای تقویت نیروهای نظامی ایران در منطقه، پیش از پیش روابط نظامی ایران را در وضعیت تازهای قرارداد؛ بهگونهای که ارتش ایران به عنوان یکی از استفاده کنندگان اصلی سلاحهای اسرائیلی محسوب میشد.

بهرهگیری از مشاورین نظامی اسرائیل در خرید تسلیحات نظامی از کشورهای اروپایی، انعقاد قرارداد بین شرکتهای اسرائیلی و نیروی دریائی ایران به منظور طراحی تأسیسات و خانه سازی، انعقاد قرارداد برای تعمیر هواپیمای جت جنگنده اف - ۱۶ ایران در اسرائیل، تجهیز ناوچه های نیروی دریایی ایران به تجهیزات الکترونیکی، طرح محرمانه عملیات گُل، برای تولید موشکهای زمین به زمین با برد ۴۵۰ کیلومتر، برگزاری دوره های مختلف آموزش برای نیروهای نظامی ایران در اسرائیل، از جمله مواردی هستند که در روابط نظامی ایران و اسرائیل تحقق یافته است.

هر چند ایران و اسرائیل به این نتیجه رسیده بودند که با همکاری نظامی و تکیه بر ارتش میتوانند در برابر تهدیدات منطقهای به منافع واحدی دست یابند، اما در مجموع بررسی روابط نظامی این واقعیت را نشان میدهد که اسرائیل در روابط نظامی نیز، از یک برتری منافع برخوردار بود. چه به لحاظ کسب درآمد هنگفت از فروش تسلیحات و تجهیزات به ایران و چه به لحاظ برگزاری دوره های آموزشی نظامی برای نیروهای مسلح در رده های مختلف ارتش، که هر

ص:۴۸۲

۱- همان، سند شماره ۱/۳۳، صفحه ۱۳۲ .

کدام از اینها میتوانست نوعی وابستگی در بلند مدت نسبت به جنگ افزارهای اسرائیلی و تأثیرگذاری در سیاست دفاعی ایران برجای گذارد.

۵. بعد فرهنگی

اسرائیل در رابطه استراتژیک خود با ایران، نگاه ویژهای به مقوله فرهنگ و آموزش به منظور بسترسازی و تغییر نگرش افکار جامعه ایران در راستای دستیابی به اهداف مختلف خود داشت. آنها با شناخت از تمایلات درونی محمدرضا پهلوی مبنی بر احیاء باستان گرایی، به بزرگنمایی کوروش تحت عنوان نجات دهنده قوم ستمدیده یهود و یک موسی بالقوه، پرداخته و با ظرافت و شگردهای خاص تبلیغاتی از محمدرضا پهلوی به عنوان «کوروش دوم» یاد نمودند. البته این شبیهسازی نیز با توجه به ویژگیهای شخصیتی محمدرضا، برایش بسیار دلپذیر و خوشایند بوده و از آن استقبال میکرد.

مقامات اسرائیلی بر این باور بودند که عامل غیرعربی بودن در خاورمیانه زمینه احساسی نزدیکی ایران و اسرائیل را فراهم میسازد. بر همین اساس اسرائیلیها از روشی استفاده میکردند که برای ایرانیان دلپذیر و خوشایند باشد. یکی از آن روشها سخن گفتن پیرامون داستانهایی همانند «استر»، زن یهودی و عموی وی، «مردخای»، مرد یهودی بود که در دربار خشایارشاه نفوذ نموده و پادشاهان ایران را تحت تأثیر و تلقین خود قرار دادند. ماجرای استر و مردخای به طور خلاصه چنین است: در زمان سلطنت خشایارشاه، روزی پادشاه در یک مجلس بزم مردانه در حالی که سرش از باده گرم بود ملکه یا همسر سوگلی خود «وشتی» را به حضور میطلبد تا زیبایی او را به رخ همه بکشد. وشتی از حضور در این مجلس مردانه امتناع میکند و این امر بر پادشاه گران آمده و به توصیه مشاورانش که در همان مجلس حضور داشتند، تصمیم میگیرد ملکه دیگری برای خود انتخاب نماید ... در دربار خشایار شاه یک مرد یهودی به نام «مرد خای» که از مهاجرین بابل بود، خدمت میکرد و چون از دستور شاه مطلع میشود دختر عموی خود به نام «هدسه» را به دربار میفرستد و به او تعلیم

میدهد که پیوند قوم و خویشاوندی خود را با او فاش نکند. خشایارشاه ... او را ستاره یا «استر» مینامد و تاج مخصوص ملکه را بر سر وی مینهد ... بعد از توطئهای که علیه خشایارشاه طراحی میشود و او از این توطئه جان سالم به در میبرد؛ وزیرش، هامان حکم قتل عام یهودیان را میگیرد و حدود صدهزار نفر از یهودیان را میکشد. استر برای نجات قوم خود وارد قضیه میشود و خشایارشاه را نسبت به هامان بدبین میکند و با قتل هامان و روی کار آمدن مردخای یهودیان انتقام میگیرند و روز ۱۴ آذر را به همین مناسبت «عید پوریم» نامگذاری نموده و جشن میگیرند.(۱)

درباره طرح داستان مذکور نزد ایرانیان، در یکی از روزنامه های اسرائیلی به نقل از دکتر دوریل، رئیس هیئت نمایندگی اسرائیل در تهران آمده است: «وقتی برای افراد تحصیل کرده ایرانی صحبت میکنم، کافی است اظهارات خود را از داستان استر شروع کنم تا خود از علاقه و توجه آنها برخوردار شوم.»(۲) در همانندسازی دوره هخامنشی با پهلوی، تاریخنگاران یهودی هم نقش مؤثری را ایفا نمودند. حبیب لوی در کتاب تاریخ خود در مقایسه رضاشاه با کوروش و داریوش با محمدرضا مینویسد:

سلطنت این پادشاه بزرگ [رضاشاه] انقلاب عظیمی در بهبود وضع آزادی و آسایش یهودیان ایران پدید آورد و اگر گفته شود که زمان رضاشاه کبیر برای یهودیان ایران نظیر زمان کوروش کبیر و عصر فرزند او محمدرضا شاه، نظیر عصر داریوش اول گردید، راه اغراق نپیمودهایم. آزادی یهودیان ایران و اجرای اعلامیه بالفور که در زمان رضا شاه کبیر بود و اجتماع پراکندگان در عصر محمدرضا شاه، این دو نظر را تأیید و تقویت میکند.

ملت ایران و خصوصاً

ص:۴۸۴

۱- بزم اهریمن، جشنهای دوهزار و پانصد ساله شاهنشاهی به روایت اسناد ساواک و دربار؛ جلد اول، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۷، صفحه ۳۱۴.

۲- منصوری، جواد؛ قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲؛ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶، صفحه ۹۷ .

یهودیان ایران، دین بزرگی نسبت به این شاهنشاه عظیم الشأن دارند.(۱)

اسرائیلیها در مناسبتهای مختلف از شگرد همانندسازی در جهت گسترش روابط و اهداف خود استفاده نموده و با در نظر گرفتن باستانگرایی شاهنشاهی این الگو را جلوه گر ساختند که همانند کوروش، شاه ایران هم باید نجاتدهنده و حامی قوم ستمدیده یهود باشد. در راستای همین مشابهسازیها، روزنامه الانباء چاپ اسرائیل در شماره مورخ ۲۲/۴/۱۳۵۵ مینویسد: «رفتار و گفتار شاهنشاه چنان است که گویی معظم له از اسلاف امپراطورهایی میباشند که از ۲۵ قرن پیش در ایران حکومت میکردند.»(۲) همچنین، در سال ۱۳۵۴ طی مراسمی ایرانی در تلآویو، دکتر امنون نتصر، استاد دانشگاه عبری بیت المقدس، ضمن سخنرانی پیرامون روابط ایران و اسرائیل اظهار داشت: «من شخصاً کوروش کبیر را اولین صهیونیست در تاریخ میدانم و اعلامیه کوروش کمتر از اعلامیه بالفور نبوده است. در عصر کنونی هم ایران کمکهای بسیار زیادی به ما نموده است.»(۳)

اسرائیلیها با جهتدهی به تشکیلات یهودیان و تحت پوشش قرار دادن نام کوروش، در مسیر اهداف تعیین شده، برنامهریزی مینمودند و سپس، برنامه های خود را در تهران و تلآویو به اجرا در میآوردند. در تلآویو اقدام به تأسیس مرکز فرهنگی ایرانیان تحت عنوان «خانه کوروش» کردند و حتی در این زمینه تلاش نمودند بخشی از مخارج ساخت این مرکز را به عهده دولت ایران بگذارند.

خانه کوروش در تل آویو به صورت یک مرکز تبلیغاتی فرهنگی فعالیت خود را آغاز کرد و مسئولان اسرائیلی برای گسترش روابط خود با ایران از آن بهرهبرداری میکردند. در یکی از گزارشهای مرتضی مرتضایی، نماینده ایران در اسرائیل به وزارت امور خارجه در مورد افتتاح خانه کوروش با حضور اسحاق رابین، نخست وزیر سابق اسرائیل آمده است:

۱- سازمانهای یهودی و صهیونیستی، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، تهران، ۱۳۷۹، صفحه ۵۸ .

۲- مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۱۸-۹۱۳-۱۴۵ د.

۳- بایگانی وزارت امور خارجه، نمایندگی تلآویو، سال ۴-۱۳۵۳، کارتن ۶، صفحه ۱-۲۳.

مورخ ۲۰/۱۰/۳۶ [۲۵] راجع به خانه فرهنگی کوروش اشعار میدارد که روز جمعه سیزدهم مرداد ماه جاری ضیافتی توسط هیأت مدیره خانه کوروش ... ترتیب یافت که در آن اسحق رابین نخست وزیر سابق اسرائیل، موشه کاتزا و نماینده ایرانیالاصل مجلس اسرائیل و دو تن از همکاران نمایندگی شرکت داشتند. آقای رابین که در دوره نخست وزیری اعطای قطعه زمین برای بنیاد خانه کوروش را تصویت نموده است ضمن نطق جالبی پس از تشریع نقش ایران باستان در اشاعه تمدن و فرهنگ به سهم والای بازگردندان یهودیان توسط کوروش به ارض مقدس اشاره کرد و گفت: به عقیده وی لقب بنیانگذار اصلی صهیونیسم که به غلط به هرتصل اطلاق میگردد در حقیقت برازنده کوروش است که برای نخستین بار اجتماع یهودیان را در ارض مقدس ممکن ساخت و از این رهگذر تمامی یهودیان جهان را رهین خود ساخت. رابین در ادامه سخنان خود شاهنشاه آریامهر را میراثدار راستین کوروش خواند و اظهار داشت: آنچنان شیفته تمدن و فرهنگ گرانقدر ایران هستم که آرزو میکنم ایرانی زاده شده بودم تا بتوانم به ایرانی بودن خود مباهات کنم.(۱)

در تهران نیز، یکی ازمراکز فرهنگی یهودیان که از هر گونه مساعدت و پشتیبانی اسرائیلیها برخوردار بود، تحت عنوان «کانون کوروش کبیر» فعالیت میکرد. مجموعه اقدامات این کانون آن قدر در زمینه های

مختلف گسترش یافت که از آن به منزله مرکز روابط فرهنگی ایران و اسرائیل یاد شده است: در داخل اجتماع یهودی ایران کانون فرهنگی کوروش کبیر وزنه مهمی را تشکیل داده و تقریباً در تمام فعالیتهای داخل مستقیم و غیر مستقیم دخالت دارد و در نظر یهودیان ایران، مرکز فرهنگی یهودیت، مرکز ارتباط با یهودیت جهانی و اسرائیل و مرکز زبده جوانان فعال و پرشور اجتماع است. در نظر هموطنان مسلمان تظاهر روح فعال یهود است و ارزشهای فرهنگی و معنوی آن و حتی به منزله مرکز روابط فرهنگی ایران و اسرائیل است.(۲)

۱- بایگانی وزارت امور خارجه، نمایندگی تلآویو، سال ۳۷-۲۵۳۶، کارتن ۱۰، پرونده ۲۴۰.

۲- سازمانهای یهودی و صهیونیستی، پیشین، صفحه ۳۲۶.

کانون فرهنگی کوروش کبیر که افرادی همچون منوچهر امیدوار، سلیمان حییم، ابراهیم موره، موسی کرمانیان و عزری آن را اداره میکردند،

فعالیتهای مختلفی انجام میداد که خلاصه آن به شرح ذیل است:

۱- برگزاری کلیه جشنهای اقلیت مذهبی یهود از قبیل جشنهای عروسی، ختنهسوران، مهمانیهای عمومی، ضیافت به افتخار ورود شخصیتهای اسرائیل و غیره؛

۲- برقراری روابط فرهنگی، برگزاری مسابقات ورزشی بین ایران و اسرائیل و تهیه بورس تحصیلی از اسرائیل برای جوانان مسلمان و یهود ایران؛

۳- اعزام اعضای حزب فعال صهیونیست جهت شرکت در سمینار بینالمللی یهود و حضور در جلسات حزبی با هواپیمای العال و با خرج دولت اسرائیل برای سفر به اسرائیل؛

۴- جمعآوری اخبار اطلاعاتی و سیاسی مورد نظر و ارسال آنها برای مراکز اطلاعاتی ذی ربط در اسرائیل؛

۵- ایجاد کلاسهای آموزشی و ترویج زبان و ادبیات عبری در ایران و برای غیر یهودیها به ویژه مسلمانان؛

۶- تأسیس انجمن دوستداران دانشگاه عبری و به عضویت درآوردن برخی از شخصیتهای علمی ایران؛

۷- ترویج هنر و رقص و سرودهای عبری و اسرائیلی و انجام کلاس مخصوص خردسالان برای رقص و سرود اسرائیلی؛

۸- تهیه و انتشار فرهنگی عبری - فارسی با همکاری مشترک سلیمان حییم، رئیس رژیم اسرائیل [اسحاق بن ذوی]؛

۹- همکاری با سازمانهای دولتی بهخصوص دربار به مناسبت برگزاری جشنهای ۲۵۰۰ ساله شاهنشاهی؛

۱۰- ترویج فرهنگ صهیونیستی در میان مردم ایران از طریق دعوت از چهره های معلوم الحال یهودی و بعضاً رقاصه ها و آوازهخوانان یهودی و تبلیغ

ص:۴۸۷

آئین ایران باستان.(۱) هر چند در «اساسنامه کانون فرهنگی کوروش، هدف سازمان مذکور آشنا ساختن جامعه یهود ایران با فرهنگ یهودی و ایجاد محیط مناسب برای فعالیتهای هنری، فرهنگی و اجتماعی»(۲) ذکر شده، اما برخی از عملکرد و فعالیتهای ذکر شده نشان میدهد که این کانون بهرغم ظاهر یک مجموعه فرهنگی تحت عنوان کوروش کبیر، به صورت یک مؤسسه اطلاعاتی و سیاسی مورد نظر اسرائیل و در جهت تبلیغ آرمان صهیونیستی و ترغیب جوانان یهودی برای اعزام به فلسطین اشغالی گام برمیدارد.

علاوه بر این، نامگذاری خیابانها و میادین و مؤسسات اجتماعی به نام کورش کبیر و محمدرضا شاه، تجهیز نمودن مطبوعات در ایران و دعوت از خبرنگاران و روشنفکران به اسرائیل به قصد بازدید از کشور اسرائیل و مشاهده ترقیات در امور مختلف و انعکاس تأثیرپذیری آنها در مطبوعات، تولید برنامه رادیویی به زبان فارسی، برگزاری نمایشگاه ها و فستیوال فیلم، انجام مسابقات ورزشی، فعالیتهای دانشگاهی و آموزشی، برگزاری جشنهای متعدد در اسرائیل و نقش مؤثر در برگزاری جشنها در ایران بهخصوص طراحی اولیه جشنهای دو هزار و پانصد ساله و بهره برداری از فرقه بهائیت، از جمله ابزارهای فرهنگی و تبلیغاتی بودند که از آنها در راستای ترویج فرهنگ صهیونیستی در میان مردم ایران و گسترش روابط دو رژیم استفاده نمودند. در مقابل رژیم پهلوی نیز، همکاری قابل توجهی در موارد مذکور با اسرائیل به عمل آورد.

نتیجه گیری

در این گفتار، پنج حوزه روابط ایران و اسرائیل در ابعاد سیاسی، اقتصادی، امنیتی - اطلاعاتی، نظامی و فرهنگی مورد بررسی قرار گرفت. نتیجهگیری اساسی این پژوهش که بر خاسته از سؤال مطرح شده در آغاز سخن میباشد این است که:

ص:۴۸۸

۱- همان، تلخیص شده از صص ۳۳۱-۳۲۱ .

۲- همان، صفحه ۳۱۹.

روابط ایران و اسرائیل از سال ۱۳۲۷ تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، محدود و از تعادل و توازن نسبی برخوردار بوده است؛ اما، پس از کودتا تا پیروزی انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۷، این روابط از تعادل و توان نسبی و تأثیرگذاری یکسانی بر اساس عرف بین المللی برخوردار نبوده، بلکه این روابط با تأثیرگذاری اسرائیل بر ایران به صورت آشکار و پنهان درابعاد گوناگون سیاسی، اقتصادی، امنیتی - اطلاعاتی، نظامی و فرهنگی تحقق یافت.

علاوه بر این، یافته های برگرفته از بررسی پنج حوزه ذکر شده میتواند ما را به نتیجهگیری ابعاد دیگر موضوع رهنمون سازد:

۱. اسرائیل در طول روابط خود با ایران همیشه منافع خود را مورد توجه قرار داده و هرگز حاضر نمیشد بدون در نظر گرفتن این مسأله آموزش و یا هر گونه امکانات مناسبی را در اختیار ایران قرار دهد؛

۲. ایران در دوران روابط با اسرائیل، اقدامی عملی علیه منافع اسرائیل انجام نداد و حتی در مسأله بسیار حساس و مهم «فلسطین»، مواضع شاه در گفتار و عمل از ماهیت دوگانهای برخوردار بود. بدین معنا که، در گفتار و نظر به ظاهر برخی از اقدامات اسرائیل را مردود دانسته و از مواضع فلسطین و کشورهای عربی حمایت میکرد. اما، در عمل، موجبات تقویت پایه های حکومت اسرائیل را فراهم نموده و در واقع این نفت ایران بود که در صنایع اسرائیل تبدیل به آتش سرخی میشد که بر سر مردم مظلوم فلسطین فرود میآمد و حقیقتاً مردم با ایمان و مسلمین جهان را به شدت متأثر میساخت.

۳. رژیم پهلوی، به مثابه یک اهرم پر قدرت، گامهای بسیار مؤثری در جهت اهداف اسرائیل برداشت و در این راستا خدمات بسیار ارزشمندی در حفظ موجودیت و گسترش نفوذ آن در منطقه استراتژیک خاورمیانه از خود نشان داد.

۴. استفاده از طراحان، کارشناسان، متخصصان و مشاوران اسرائیلی در سطوح مختلف، بهویژه امور اقتصادی، اعزام نیروی انسانی در رده های مختلف به مراکز آموزشی اسرائیل جهت فراگیری آموزشهای مورد نیاز، الگو قرار دادن اسرائیل در بخشهای مختلف و اعتقاد بر تکمیل تکنولوژی مورد نیاز ایران به وسیله تکنولوژی پیشرفته اسرائیل؛ آگاهی یافتن از تواناییهای گسترده اسرائیل در

جمعآوری اطلاعات و تشکیل سیستم اطلاعاتی- امنیتی توانمند، بهخصوص کسب خبر از کشوهای عربی؛ فقدان پایگاه مردمی رژیم شاه و نیاز به یافتن حامی در منطقه خاورمیانه؛ نیاز شدید به همکاری شبکه موساد به منظور سازماندهی، تقویت و گسترش ساواک و امکان استفاده از نیروهای ویژه اسرائیل در خاموش کردن ناآرامیهای داخلی و کسب اطلاعات جهت سرکوب گروه های مخالف رژیم از جمله عوامل مؤثر علاقمندی ایران، به ارتباط با اسرائیل بودند.

۵. عوامل مؤثر علاقمندی اسرائیل برای ارتباط با ایران شامل موارد زیر بود: خارج شدن از انزوا و احساس تنها نبودن از محاصره اعراب، جلوگیری از آسیبپذیری با نگاه به ایران به عنوان بخش مؤثری از کمربند امنیتی پیرامون خود؛ وجود تعداد قابل توجه یهودیان در ایران به عنوان یک منبع بزرگ اطلاعاتی، وجود بهائیان در اسرائیل و استفاده ابزاری از آنها با توجه به نفوذ در دستگاه های

مختلف دولتی بهویژه در زمان تصدی نخست وزیری هویدا؛ تأمین نفت مورد نیاز خود، رونق بخشیدن به اقتصاد خود از طریق صادرات انبوه کالا به بازار پرسود ایران و فروش تسلیحات و تجهیزات نظامی و زمینهسازی فعالیت شرکتهای متعدد اسرائیل به منظور کسب در آمد سرشار؛ ایجاد اشتغال و نفوذ در تمام شئون.

۶. علاوه بر منافع خاصی که هر کدام از رژیم ایران و اسرائیل در پرتو ارتباط با هم کسب میکردند؛ مسایل و اهداف مشترکی هم وجود داشت که موجب تقویت و مستحکمتر

شدن روابط میشد.

در این باره میتوان از: تأثیرپذیری هر دو واحد سیاسی از نظام دو قطبی و گرایش به سوی غرب، علاقه و تمایل شدید آمریکا بر پیوند و گسترش روابط آنها بهعنوان دو ستون نظامی خود در منطقه، ضرورتهای امنیتی مشترک بهخصوص تهدیدات ناشی از نفوذ شوروی در خاورمیانه و مقابله با تحریکات شدید جمال عبدالناصر، و تحولات پرشتاب منطقه خاورمیانه نام برد.

در برابر عوامل گسترش دهنده روابط، عوامل باز دارنده هم وجود داشت که میتوان از فعالیتهای گسترده داخلی بهویژه از سوی نیروهای مذهبی و مخالفین رژیم و عکسالعملهای شدید برخی از کشورهای عربی نام برد. این عوامل

درمقاطع مختلف نقش خود را آشکار نمودند. در دوران پیروزی نهضت ملی منجر به قطع روابط گردید؛ در پانزده خرداد شاه در پاسخ به درخواست دیویدبن گوریون نخست وزیر اسرائیل مبنی بر آشکارسازی روابط، مخالفت جدی و واقعی روحانیون را اعلام نمود. در این میان نقش محوری و اساسی را بهعنوان مهمترین عامل بازدارنده، حضرت امام خمینی(ره) ایفا نمودند. ایشان در اوج قدرت رژیم شاه همواره افشاگر روابط پنهان شاه و اسرائیل بودند و همین امر، سبب شد تا قبل از پیروزی انقلاب اسلامی هر چند روابط ایران و اسرائیل قطع نگردد؛ اما، حداقل از آشکارسازی و رسمی شدن آن جلوگیری بهعمل آید. این مسئله، در دوران نهضت انقلابی یکی از انگیزه های قیام حضرت امام خمینی(ره) را تشکیل میداد.

در واقع پیوند شاه با اسرائیل فصل مشترک حرکت گروه های مختلف بر علیه شاه بود؛ بهگونهای که این مسئله را میتوان بهعنوان یکی از عوامل حرکتآفرین و شتابزا در نهضت انقلاب اسلامی محسوب کرد.

روابط ایران و اسرائیل بهرغم تمایل شدید اسرائیل مبنی بر آشکار و رسمی شدن آن همچنان به صورت غیر رسمی، دنبال میگردید و با وجود رویدادهای پر فراز و نشیب منطقه بحران خیز خاورمیانه، تا سقوط رژیم پهلوی به همان صورت باقی ماند. با پیروزی انقلاب اسلامی، اسرائیلیها

ناچار شدند با یک هواپیمای مسافربری پان آمریکن، خاک ایران را برای همیشه ترک کنند و بدینسان، روابط سی ساله ایران و اسرائیل پایان یافت و اسرائیل با از دست دادن متحد استراتژیک خود خسارات سنگین و جبرانناپذیری را متحمل گردید. در واقع، پیروزی انقلاب اسلامی، مهمترین گام استراتژیک را در حمایت از فلسطین برداشت و روزنه امیدی از نور حقیقت را در دل ناباوران پدید آورد که امروزه ثمره آن در چهره و حرکت امید بخش «انتفاضه» تجلی یافته است.

ص:۴۹۱

نقش ساواک در سقوط رژیم پهلوی / مظفر شاهدی

اشاره

مظفر شاهدی

از پژوهشگران مؤسسه تاریخ معاصر ایران

طرح مسئله و فرضیات

هنگامی که در ماه های پایانی سال ۱۳۳۵ شمسی مجلسین شورای ملی و سنا قانون تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) را تصویب کردند، کمتر کسی آینده خوشایندی برای این پدیده جدیدالولاده پیش بینی می کرد. از همان آغاز نشانه هایی وجود داشت حاکی از نقش آتی این سازمان در سرکوب باز هم بیشتر مخالفان سیاسی و گسترش هرچه فزون تر روش استبدادی و خودکامانه حکومتی که حداقل بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آشکارا روشهای دموکراتیک را به کناری نهاده، در راه ناصواب نقض صریح قانون اساسی و نادیده گرفتن حقوق اساسی مردم گام نهاده بود. بدون تردید، مقصود نهایی از تشکیل ساواک تثبت همان اهداف نامیمونی بود که کودتاگران داخلی و خارجی از هنگام سقوط دولت مصدق و سرکوب فزاینده مخالفان حکومت دنبال می کردند. بدین ترتیب، با دوری حکومت از نظام نیم بند مشروطه که پس از عزل رضاشاه از سریر سلطنت و جانشینی محمدرضا به فاصله یک دهه در عرصه سیاسی، اجتماعی کشور پدیدار شده بود، به زودی آشکار شد که بدون وجود یک سازمان اطلاعاتی - امنیتی که بتواند مخالفتهای پراکنده را در نطفه شناسایی و سرکوب نماید، استمرار مشی خلاف رویه حکومت با موانع و مشکلاتی جدی مواجه خواهد شد.

بخش مهمی از دلایل تشکیل ساواک در مخالفتهای سیاسی ای نهفته بود که بهرغم سیاستهای سرکوبگرانه حکومت طی سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ علائم روشنی از سر برآوردن دوباره آن وجود داشت. بنابراین مهمترین

وظیفه ای که برای سازمان جدیدالولاده ساواک در نظر گرفته شد حمایت از روند تثبیت، تحکیم و تداوم روش استبدادی حکومتی بود که اساساً با یاری مستقیم قدرتهای خارجی (در درجه اول آمریکا و سپس انگلستان) در عرصه سیاسی، اجتماعی کشور استقراری دوباره یافته بود و پذیرفته بود که صرفاً به شرط تضمین تداوم حیاتش در چارچوب خواسته ها و اهداف حامیان خارجی حاکمیتش را تداوم خواهد بخشید. به عبارت دیگر، تشکیل ساواک نتیجه کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و تحولات پس از آن بود.

به موازات برقراری امنیت داخلی آنهم در چارچوب نظام استبدادی، تأسیس ساواک این امکان را برای سازمان سیا فراهم میکرد که اهداف جاسوسی، اطلاعاتی ویژه خود را نیز در پوشش راه اندازی یک شبکه محلی اطلاعاتی - امنیتی دنبال نماید. از این رو، سیا در روند تشکیل ساواک نقشی قاطع و درجه اوّل ایفا کرد و طی دوران فعالیت آن نیز در تجهیز، راهبری، هدایت و آموزش پرسنل آن سازمان برنامهریزیهای گستردهای داشت تا از ساواک در راستای اهداف اطلاعاتی - امنیتی و جاسوسی خود که به دوران جنگ سرد بازمیگشت، در برابر شوروی و نفوذ کمونیسم و طرفداران آن در ایران و برخی کشورهای دیگر بهره ببرد.

آمریکا در دوران جنگ سرد، به تدریج، کمربندی امنیتی متشکل از کشورهای اقماری خاورمیانه در بخشهایی از مرزهای جنوبی شوروی ایجاد کرده بود که در آن میان، ایران با برخورداری از موقعیتی بسیار استراتژیک و حساس به خاطر دارا بودن بیش از دوهزار کیلومتر مرز مشترک آبی و خاکی با شوروی، در مهمترین کانونهای این کمربند حفاظتی جای داشت.

آمریکا که از اواخر جنگ جهانی دوم به تدریج نفوذش را در ایران آغاز کرده بود، پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سرعت موقعیتش را در ایران تحکیم بخشید و با به دست آوردن سهم قابل توجهی از قرارداد نفتی کنسرسیوم (۴۰٪) که با برخی قراردادها و کمکهای مالی - نظامی و اعتباری دیگر همراه بود در فاصله ای کوتاه به قدرت درجه اول تائیر گذار در عرصه سیاسی و اقتصادی ایران ارتقاء مقام یافت. در همان حال، با تضمینهایی که رژیم پهلوی به آمریکا داده

بود، از خاک ایران به عنوان پایگاهی برای اهـداف و منافع استراتژیک و جاسوسـی – اطلاعاتی خود برضد شوروی و اردوگاه کمونیسم بهره می برد. در این میان البته تشکیل و راهبری ساواک میتوانست آمریکائیان و سیا را در نیل به این اهـداف بسیار مهم و استراتژیـک یـاری فراوانی دهـد. بـدین ترتیب، ساواک علاوه بر اسـتحکام نظام اسـتبدادی حکومت پهلوی که متضـمن سرکوب و از میـان برداشـتن مخالفان سیاسـی رژیم پهلوی بود؛ در اهـداف اطلاعاتی – جاسوسـی و امنیتی سـیا و آمریکایی ها برضد شوروی و سایر رقبای سیاسـی و مخالفان آنان در ایران و سایر نقاط جهان (البته به تشخیص سیا)، کمکهای قابل توجهی در اختیار آنان قرار می داد.

به طور کلی تشکیل و فعالیت ساواک دو هدف اساسی را دنبال میکرد:

۱. تثبیت، تحکیم و تداوم نظام استبدادی؛

۲. پشتیبانی از روند استیلای خارجی.

بدینترتیب، اهداف وجودی تشکیل ساواک آشکارا در جهت نقض حقوق اساسی مردم؛ و مشروطیت زدایی، و گسترش نفوذ خـارجی (آمریکـایی هـا) تنظیم شـده بود. از اینرو، از همـان آغـاز فعالیت ساواک نزد افکار عمومی مردم ایران به عنوان طلیعه دور تازهای از سرکوب و خفقان (به لحاظ سیاسی، اجتماعی و فرهنگی) با محکومیت روبرو گردید.

اینکه چرا ساواک، طی حـدود ۲۲ سـالی که در عرصه سیاسـی، اجتماعی و ... کشور فعالیت میکرد، با بهره گیری از روشـهای خلاـف اصول و غیرانسـانی به سـرکوب و از میـان برداشـتن تمـام مخالفتها و موانعی همت گمارد که در برابر رژیم اسـتبدادی پهلوی قـد علم می کردنـد؟ و اساساً، چگونه سازمانی که جهت دفاع از یک نظام حکومتی خودکامه تشکیل شده بود، نه تنها نتوانست ضامن بقای آن گردد بلکه با سوء عملکرد و تأسی به روشهای خشن و غیر انسانی، بیش از پیش خشم و کین مردم را علیـه حکـومتگران برانگیخت و موجبـات سـقوط سـریعتر آن را فراهم آورد؟ موضـوعی است که در اولـویت بررسـی و تحلیل تاریخی این نوشتار قرار دارد.

ص:۴۹۵

ساواک مولود خشونت

پس از کودتـای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، هـم کودتـاگران خـارجی و هم حکـومتگران داخلی تردیـدی نداشـتند که از آن پس ملـتی ناراضـی و مخالف را پیش روی خود خواهند داشت. بنابراین، در شـرایطی که تبعیت از خواسته های مردم امکانپذیر نبود، تنها راه پیشبرد خواسـته ها در کاربرد خشونت و از میان برداشـتن قهرآمیز مخالفان از عرصه سیاسی – اجتماعی کشور جستجو شد. به فاصـله کوتاهی پس از کودتا، این روش در پیش گرفته شـده بود. زمانی که ساواک تأسـیس شد مدتها از روند سـرکوب و منزوی ساختن خشونت آمیز مخالفان سیاسـی سپری می شـد و علی الظاهر هم رژیم سـلطه پذیر پهلوی و هم آمریکائیان تداوم این روش ناپسـند حکومتداری را کارآمد تشـخیص داده بودند. به ویژه اینکه آمریکاییها از همان دوران نخست وزیری سـپهبد فضل الله زاهدی برای کارآمد کردن دولت وقت، برخوردهای قهرآمیز با مخالفان را تشویق میکردند:

آمریکا برای تقویت دولت زاهدی، اقدام های گوناگونی را انجام داد، که در نتیجه چنین اقدام هایی به ایجاد یک رژیم جدید خودکامه و باثبات تر، در پایان سال ۱۹۵۴، کمک کرد. سـپس آمریکا اقدام هایی را به منظور افزایش ثبات سیاسی درازمدت ایران، در پیش گرفت و ایران را در استراتژی جهانی خود برای سـد پیشـروی اتحاد شوروی، جای داد. این اقدام ها اثر بسـزایی در سـیاست داخلی ایران داشـته و مایه افزایش توانایی های سـرکوبگرانه و محـدود کننـده حکومت شـده و در نتیجه به مقـدار فراوانی استقلال عمل آن را بالا برد.(۱)

آمریکائیان سـیاست حمایت از روشـهای قهرآمیز سـرکوب مخالفان را طی سالهای پس از تأسیس ساواک تداوم بخشیدند و با آموزش، هدایت، تجهیز و ... بر توانمندی این سازمان در برخورد با مخالفان افزودند. در راستای همین هدف بود که:

برنـامه کمـک امنیتی آمریکـا به مقـدار فراوانی کـارآرائی نیروهـای امنیتی ایران را بهبود بخشـیده، و در نتیجه اساسـاً [به] توان استقلال عمل خود، افزایش داد.

ص:۴۹۶

۱– گازیوروسکی، مارک. ج.؛ سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه جمشید زنگنه، چاپ اول، تهران، رسا، ۱۳۷۱، ص ۱۹۹.

مهمترین این برنامه ها، برنامه آموزش و روابط اطلاعاتی سیا با ساواک بود که ساواک را قادر ساخت تحت رهبری شاه، نقشی رخنه گرانه، در سیاست داخلی ایران بازی کند. البته بیشتر کمک آمریکا به نیروهای مسلح ایران نیز به منظور بهبود توان رزمی آن، ایجاد آموزش و تجهیزات بهتر و بالاـ بردن روحیه آن بود که در نتیجه کارآیی نیروهای مسلح را در امور امنیت داخلی بهبود بخشید. کمک آمریکا به ژاندارمری و شهربانی، این دو سازمان را در زمینه امنیتی به صورت سازمان هایی پیشرفته و نسبتاً کارآمد در آورد. از آنجا که بازداری و سرکوبی در دهه های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ مهمترین شیوه حکومت ایران در جهت افزایش استقلال عمل آن به شمار می آمد، کمک امنیتی آمریکا، به مقدار فراوانی، مایه افزایش استقلال عمل حکومت ایران شد.(۱) همزمان با رشد عایدات ناشی از افزایش قیمت نفت علاوه براینکه رژیم پهلوی توانایی مالی و به تبع آن نظامی روزافزونی برای برخورد قهرآمیز با مخالفان را کسب کرد. آمریکائیان «سلطه گر» هم بیش از پیش بر این مهم صحه گذاردند و برنامه کمک های امنیتی - نظامی خود را بر حکومت افزایش دادند(۲) و در این میان سازمان سیا که روابط و همکاری نزدیکی با ساواک داشت در سرکوب مخالفان و بهره گیری آن از روش های قهرآمیز و خشن در مواجهه با مخالفت ها امکانات و نیز اختیار عمل فراوانی به ساواک داد و این روند تا دوران انقلاب کماکان تداوم یافت.(۳)

بدین ترتیب، مخالفان نظارهگر نفوذ و سلطهجویی آمریکاییها در شؤون مختلف کشور بودند، و حمایت آنها از روشهای خشن و غیر انسانی ساواک در سرکوب مخالفان، عامل مهم تداوم روش استبدادی حاکمیت بود.

خشونت تنها روش کارآمد ساواک

ص:۴۹۷

۱- همان، ص ۲۶۳.

۲- همان، ص ۴۳۷ و صص ۳۵۵ - ۳۵۷ .

۳- زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰، صص ۴۸۱ - ۴۸۲.

بانگاهی گذرا به کارنامه فعالیتهای ساواک، این باور بهدرستی تقویت می شود که این سازمان هیچگاه درصدد برنیامد از روشهای معقول و منطقی تری جز تأسی به خشونت و سرکوب غیراصولی بهره بگیرد. دوران فعالیت ۲۲ ساله ساواک سراسر مملو از کاربرد پرشمار و مداوم شیوه های قهرآمیز برخورد با اقشار و گروه های مختلف سیاسی و اجتماعی بود.

دامنه سیاستهای خشونت آمیز ساواک، البته صرفاً، در حیطه برخورد با مخالفان سیاسی نبود، بلکه رعب و وحشت ایجاد شده از سوی این سازمان تا اقصی نقاط کشور گسترانیده شده، روند رو به رشد فضای بدبینی و خبرچینی در سراسر کشور از مهمترین اثرات سوئی بود که حضور سنگین و خلاف رویه ساواک بر جای نهاده بود. بدین ترتیب، ترس از ساواک به زودی در جامعه ایرانی همه گیر شد و علاوه بر مخالفان سیاسی، که دائماً در معرض تعقیب، مراقبت و آزار رسانیهای ساواک قرار داشتند، سایر مردم هم هیچگاه از آسیب رسانیها و وحشت آفرینیهای ساواک خلاصی نیافتند. حتی مهمترین رجال و کارگزاران حکومت که در وفاداری آنان به رژیم تردیدی وجود نداشت. بر همین اساس، پژوهشگران به درستی «تشکیل این سازمان [را] آغاز سانسور یک ملت» خوانده اند و «نام ساواک با زندان، شکنجه و مرگ همراه بود. حتی خارج از کشور همراه با کا. گ. ب.، اشتازی و سایر سازمانهای اطلاعاتی جهان به عنوان یکی از مخوف ترین تشکیلات امنیتی درآمد.» یعنی، جامعه «ایرانی زندانی همیشگی سازمان اطلاعات و امنیت کشور شد.» این همه اقدامات غیر انسانی نقشی بود که از سوی حکومت و به ویژه سیا و آمریکائیان برای ساواک در نظر گرفته شده بود.(۱)

همراه با گسترش اعمال روشهای حاکمیت استبدادی در ایران (به ویژه طی سالهای میانی دهه ۱۳۴۰ به بعد) رعب و وحشت آفرینی ساواک هم نمود بیشتری می یافت. تا جایی که به کارگزاران ریز و درشت حکومت مربوط می شد ساواک

ص:۴۹۸

۱- کیا، ب.؛ ارتش تاریکی. چاپ اول ، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۶، صص۸۵-۸۶.

وظیفه داشت آنان را هرچه فزون تر در جرگه مطیعانی وارد سازد که در برابر شاه و اراده او هیچ گونه حق انتقادی را روا نمی دانستند.(۱)

به همین جهت، حتی مرتبط ترین افراد و گروه های سیاسی، اجتماعی با حکومت و رژیم پهلوی هم، جسارت لازم را برای انتقاد از اوضاع اسفبار سیاسی، اجتماعی کشور نداشتند و از بیم مواجهه با رعب و هراسی که ساواک بر دلها افکنده بود، ترجیح می دادند به همان «زندگی [توأم با] رفاه و آسایشی» که برایشان ایجاد شده بود، رضایت داده با دوری جستن ارادی از امور و مباحث سیاسی فقط به «منافع شخصی خود» بیاندیشند.(۲)

با این احوال صرف عدم دخالت در امور سیاسی و مخالفت علنی با حکومت موجبات رهایی افراد و کارگزاران حکومت از آزارهای ساواک را فراهم نمی کرد. در خاطرات برجای مانده از رجال و کارگزاران وفادار به رژیم پهلوی به موارد متعددی برمی خوریم که حاکی از حضور آزاردهنده و در عین حال تمام ناشدنی ساواک در شئون مختلف زندگی و فعالیت اجتماعی آنان بود.(۳)

بنابراین نارضایتی از حکومت و گرایش به سوی مخالفت علنی و روزافزون با رژیم پهلوی مختص مخالفان سیاسی نبود؛ بلکه با مشکل سازیهای دائمی ساواک برای مردم (که همیشه مربوط به مسایل سیاسی هم نبود) به تدریج انبوه فراوانی از جامعه ایرانی به صف ناراضیان و مخالفان پیوستند. برای نمونه، وقتی مینو صمیمی که سالها وفادارانه به حکومت خدمت کرده بود، درصدد برآمد از ریاست سازمان حمایت از کودکان که تحت کنترل فرح پهلوی بود، استعفا دهد با مشکل سازیها و آزارهای پایانناپذیر ساواک مواجه شد. در خاطرات مینو صمیمی که آشکارا به نقش ساواک در ایجاد نارضایتی عمومی در آن روزگار اشاره دارد،

۱- هویدا، فریدون؛ سقوط شاه، ترجمه : ح. مهران، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۶۵، صص ۸۵ – ۸۷ .

۲- سالیوان، ویلیام؛ و، پارسونز، آنتونی؛ خاطرات دو سفیر، ترجمه محمود طلوعی، چاپ اول، تهران، علم، ۱۳۷۲، ص ۳۱۶ . [خاطرات آنتونی پارسونز] .

۳- برای نمونه بنگرید به: صمیمی، مینو؛ پشت پرده تخت طاووس، ترجمه حسین ابوترابیان، چاپ دوم، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۶۸، صص ۱۸۱ – ۱۸۵.

چنین می خوانیم:

در منزل نـامه ای هم برای ملکه نوشـتم و در آن به زعم خود بـا افشـای موارد گوناگون خلافکاری در سازمان، علل اسـتعفا از کـارم را به اطلاع وی رسانـدم. ولی البته بعـدها پی بردم این نـامه نه هرگز به دست ملکه رسـید و نه حـتی موقعی که در دفـتر مخصوص ملکه مشغول کار شدم، توانسـتم نامه خودم را در بایگانی دفترش بیابم ... حدسم این بود که اعضای دفتر ملکه نامه مرا بلافاصله سر به نیست کرده اند.

درعوض یـک روز صبح مـأموری از سـاواک به منزلم آمـد و گفت قصـد دارد دربـاره علت اسـتعفایم از سازمـان حمـایت از کودکـان تحقیقاتی انجام دهـد. ولی ضـمن گفتگو با او دریافتم که ساواک چون مرا به چشم یک فرد یاغی می نگرد، هـدف دیگری جز ادب کردنم تعقیب نمی کند.

مأمور ساواک با لحنی تهدیدآمیز می گفت: رفتارم موقع ترک محل خدمت در سازمان تحت سـرپرستی شـهبانو، نشانه ای بود مبنی بر عـدم وفـاداری به شـهبانو و در نتیجه عـدم وفـاداریم به رژیم شاهنشاهی، در پاسـخ او هرچه کوشـیدم موقعیت خودم و اوضـاع حاکم بر سازمان را برایش تشـریح کنم، اصـلاً موفقیتی به دست نیاوردم و لـذا در پایان چون هیـچ گریز راهی به نظرم نمی رسـید ناچـار بـه مـأمور سـاواک قـول دادم منبعـد هر شـغلی به من پیشـنهاد شـود چشم بسته آن را بپـذیریم و ابـداً هم در معقولات دخالت نکنم.

آنچه به گردن گرفتم به این دلیـل چاره ناپـذیر بـود که میدانسـتم سـاواک از قـدرت کـافی برای جلوگیری از کـار کردنم در هرجـایی - ولـو بخش خصوصـی - برخوردار است و حـتی می توانـد به راحـتی مرا از ادامه تحصـیل در دانشـگاه بازداشـته در نهایت به یک «عنصر نامطلوب» تبدیل کند.

ابتـدا سـاده لوحـانه تصور می کردم، سـاواک خیلی خوشـحال است از اینکه می بینـد یـک نفر به خـاطر دفـاع از «آرمـان های شهبانو» به مبارزه با یک گروه فاسـد برخاسـته است، ولی خیلی زود فهمیدم حقیقت چیز دیگری است و تشـکیلات ساواک به جای آنکه رأساً در صـدد مقابله با جریان های فسادانگیز برآیـد، تا از این طریق هم نارضایتی روزافزون مردم را کاهش دهد و هـم مـوجب اسـتمرار حـاکمیت شاه و رژیم سـلطنت شـود - برعکس هیـچ وظیفه ای برای خـود جز مـداخلات مکـارانه برای سرپوش نهادن بر واقعیت های تلـخ نمی شـناسد ... با توجه به همین شـیوه فقط می شـد حـدس زد که ساواک دارد گورشاه را می کند.(۱)

ص:۵۰۰

۱- همان، صص ۱۴۲ - ۱۴۳.

فریـدون هویـدا برادر امیرعبـاس هویـدا نخست وزیر وقت هم در این بـاره چنین نوشـته است: «سـاواک که کلیه فعالیت هایش کاملاً جنبه محرمانه و پنهانی داشت، تمام سعی خود را به کار می گرفت تا محیطی آکنده از ترس به وجود آورد و با این کار چنان جو مسـمومی به تمامی جامعه از صـدر تا ذیل حکمفرما کرده بود که هیـچ کس واقعاً جرأت نـداشت در حضور دیگران سخنی به میان بیاورد تا جایی که اگر دوسـتانم هم می خواسـتند مطلبی را با من در میان بگذارنـد، معمولاً مرا به گوشه خلوتی در باغچه منزل می بردند و در آنجا با صدایی آهسته حرف خود را می زدند.»(۱)

دهشت آفرینی و روشـهای ناپسـند سـاواک در برخـورد بـا منتقـدین وفـادار به رژیم به حـدی گسـترش یـافته بود که حـتی در روسـتاهای دورافتاده کشور هم کسـی را یارای اعتراض به برخی نارساییهای بهـداشتی و نظایر آن نبود و چه بسا علاقمنـدان به فعالیت در چارچوب همان نظام سیاسـی نیز پس از آنکه در فاصـله ای انـدک با اعمال فشار و مشـکل سازیهای ساواک مواجه می شدنـد به زودی در می یافتنـد که چاره ای جز ترک خـدمت ندارند.(۲) اعمال چنین روشـهایی، همگام با خفقان و فضای رعب آلود سیاسـی و اجتمـاعی، زمینه هـای مناسـبتری برای گسـترش جو ریاکـاری، چاپلوسـی و تملق فراهم می کرد و هر چه زمـان بیشتری سپری می شـد فضـای بی اعتمـادی و اختنـاق بر شـکل گیری فزون تر مخالفان و ناراضـیان از حکومت دامن می زد.(۳) بـدین ترتیب، در شـرایطی که کـارگزاران، رجـال و وفاداران به حکومت در سـطوح مختلف هیچگاه از آزار رسانیهای ساواک آسوده خاطر نبودند، مخالفان سیاسی رژیم، وضعیتی به مراتب اسفبار را تجربه می کردند. به همین دلیل، در فاصله ای کوتاه پس از تشکیل ساواک و در تعقیب سیاستهای خشن فرمانداری نظامی (پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲) مخالفان سیاسی از هرگونه امکان فعالیت سیاسی - قانونی با حکومت منع شدند و

ص:۵۰۱

۱- هویدا، فریدون؛ پیشین، ص ۹۳.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، صص ۱۵۴ - ۱۵۶.

۳- همان، صص ۱۹۹ - ۲۰۰.

بالاخص پس از تحولات دوران موسوم به انقلاب سفید و سرکوب شدید مخالفتهای علما و روحانیون دهشت آفرینی ساواک در حق مخالفان سیاسی از گروه ها و تشکلهای مختلف شدت بیشتری یافت. تاجایی که خیلی زود آشکار شد در آینده ای نه چندان دور مخالفان حکومت در عرصه سیاسی و اجتماعی جایی نخواهند داشت. حتی زندگی فردی و خصوصی آنان با مشکل سازیها و آزاررسانیهای دائمی ساواک مواجه شد. هنگامی که آشکار شد ساواک امکان و اجازه تنفس سیاسی حتی بسیار محدود و کنترل شده ای را هم به مخالفان حکومت نمی دهد به تدریج زمینه های لازم برای شکل گیری روشهای خشن تر مبارزه سیاسی با رژیم پهلوی فراهم شد. رشد و شکل گیری گروه های چریکی و مبارزان مسلح از سالهای نخست دهه ۱۳۴۰ که در پایان آن دهه روندی شتاب آلود به خود گرفت، اساساً از اعمال همان سیاستهای خشن انسداد سیاسی ساواک نشأت می گرفت.

بنابراین ساواک مهمترین عامل شکل گیری گروه های مختلف سیاسی و مبارزان چریکی و مسلحی بود که تصور میکردند برای برون رفت از فضای رعب انگیز و دهشت آفرین موجود چاره دیگری جز سرنگونی رژیم پهلوی وجود ندارد. همین که ساواک مخالفان سیاسی حکومت را در کوتاه مدت از عرصه سیاسی، اجتماعی کشور دور ساخت، موجی ایجاد شد برای رشد و گسترش فعالیتهای جدی تر مخالفان و منتقدینی که بنیانهای مبارزه برای سرنگونی رژیم را پی ریزی کردند. یکی از فعالین مبارزات چریکی آن روزگار در خاطرات خود به شرایط سیاسی، اجتماعی خفقان آلودی که موجبات رشد جریان چریکی و مبارزه با حکومت خودکامه پهلوی را فراهم آورد، چنین اشاره کرده است:

در میان یکی از دژهای سنگین شمال شهر، دور از شهر پرغوغا و دورتر از گودهای جنوب، در سرسرای بزرگی که با قالی های ابریشم بافت زیبا و چلچراغ های بزرگ و نورافشان تزئین شده است، در پشت میزی خاتم کاری و مرصع، مردی با نام افسانه ای نشسته است. او که نه هنرمندی است بزرگ و نه جادوگری زبردست، برچنان ثروت هنگفتی چنگ انداخته که هیچ حسابداری قادر به محاسبه آن نیست. این مرد افسانه ای تاج و تختش را مدیون بیگانگان است، او به دست کاردار سفارت انگلیس در تهران به

تخت شاهی نشسته و با یاری سازمان جاسوسی آمریکا از سرنگونی در طوفان های مردمی نجات یافته و بر اریکه قدرت چسبیده است. او سال هاست که به زبان های لاتین فرمان می گیرد و به زبان فارسی فرمان می راند ...

او بود که با انقلاب سفیدش زمین داران بزرگ را از صحنه قدرت بیرون راند و با بورژوازی نوپای تجاری و صنعتی، عهد و پیمان بست و در نقش شریک دزد و رفیق قافله خود را «آریامهر» خواند. «آریامهر» و خاندانش با انبان های لبریز از درآمدهای عمومی، یکباره صاحب صنایع و مراکز مالی و تولیدی بی شماری شدند. هرجا چپاولگری و سودجویی کلانی در کار بود، همکاری و همدستی آنان آشکار می شد. برای حفظ این زد و بندها و تاراج ثروت های عمومی، باید ملتی را به زنجیر کشید و هر اعتراضی را در نطفه خفه کرد. دست هایی را می بینی که از سویی، اهرم های سرکوب و خفقان و آزادی کشی را در همه جا به حرکت در می آورد و از سوی دیگر پول های کلانی را که از کیسه ملتی بدبخت دزدیده است در اینجا و آنجا، در اروپا و آمریکا جابه جا می کند.

در چنگ آهنین شاه، یک ملت سی میلیونی به زانو نشسته و او پنهان در کاخش، سرنوشت ملتی را به بازی گرفته است. درآمدهای نفتی در هرج و مرج بی رویهای گرفتار است. نابرابری های اجتماعی در همه جا دیده می شود. اصلاحات ارضی، روستائیان به فقر نشسته را از دهات و کار در مزارع به شهرهایی که بیمارگونه ورم می کنند روانه کرده است و انبوه فقیران نوپای جامعه در گودهای اطراف شهرها میلولند. رژیم شاه با تبلیغات پر سر و صدای خود دروغ های بزرگ را در قالب ارقام بهخوبی به خورد افکار عمومی می دهد و ایران خفقان گرفته را جزیره ثبات می خواند. قلم هایی که به تملق نمی نویسند، در دست ها می شکنند و صدایی که به چاپلوسی نمی پردازد در گلو خفه می شود. همه باید آن طور که آن مردک می اندیشد، بیندیشند. همه باید بدان گونه که او می خواهد بگویند و بنویسند . پر رویی او به جایی رسیده است که اعلام می کند که «ایران جایی برای دگراندیشی نیست. یا با مائید یا برمائید».

شکنجه گران ساواک در پستوهای اوین و زندان های دیگر، به انسان کشی، به معنای واقعی آن مشغولند. آنها دگراندیشان را به جرم آزاداندیشی به شکنجه، زندان و حتی به جوخه های اعدام می سپارند تا از این راه هر حرکت آزادیخواهانه

خواهانه ای را در آغاز آن نابود کنند.(۱)

علاوه بر گروه ها و سازمان های چریکی و طرفداران مبارزه مسلحانه که کمتر به هدفی جز سقوط رژیم پهلوی میاندیشیدند، بسیاری دیگر از گروه های سیاسی - مذهبی نیز که بر همان نهج مخالفت سیاسی باقی مانده بودند، به ویژه پس از سرکوبگریهای دوران انقلاب سفید بر این باور درست قرار گرفتند که در شرایط بروز و ظهور خفقان روزافزون سیاسی و اجتماعی و نادیده گرفته شدن ابتدایی ترین حقوق مردم کشور از سوی حاکمیت، برای آنان راهی جز تغییر نظام سیاسی حاکم بر کشور باقی نمانده است. در این میان به ویژه علما و روحانیون که در سراسر دهه چهل و پنجاه نامدارترین مخالفان سیاسی رژیم پهلوی بوده و به سیاست های فرهنگی، اجتماعی، مذهبی و ... آن اعتراض شدیدی داشتند بیش از دیگر گروه های سیاسی مخالف بر سقوط نظام سیاسی وقت تأکید کردند.

در واقع، با تداوم مخالفت روحانیون و سایر گروه های اسلامی که به تدریج از انسجام بیشتری هم برخوردار می شدند زمینه های اصلی و نهایی شکل گیری تحرکات انقلابی فراهم گردید.

بررسی خاطرات برجای مانده و اسناد و مدارک پر شمار منتشر شده نشان می دهد که در پدید آمدن روند مبارزه و مخالفت سازمان یافته گروه های مختلف سیاسی، سوء عملکرد و روش های خشن و دهشت آفرین ساواک نقش قابل توجهی داشت.

شکنجه عجین با نام ساواک

طی سالهای فعالیت ساواک هزاران تن از مخالفان سیاسی و مبارزان چریکی رژیم

۱- نجات حسینی، محسن؛ برفراز خلیج [فارس]، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۷۹، صص ۶۲ - ۶۳ . و نیز بنگرید به: موسوی بجنوردی، سیدکاظم؛ مسی به رنگ شفق: خاطرات سیدکاظم موسوی بجنوردی، به کوشش علی اکبر رنجبر کرمانی، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۱، ص ۴۷۰.

پهلوی تحت شدیدترین شکنجه های روحی و جسمی مرگبار قرار گرفته و از آن

میان، ده ها تن جان خود را از دست دادند. شکنجه مخالفان و مبارزان سیاسی که در تمام دهه ۱۳۴۰ ادامه یافته بود پس از تشکیل کمیته مشترک ضد خرابکاری به اوج رسید.

اسناد و مدارک پرشمار و خاطرات مبارزان و مخالفان سیاسی آن روزگار و نیز آثار و مدارک برجای مانده در بازداشتگاه ها، و زندانها، به ویژه پس از تشکیل کمیته مشترک ضدخرابکاری حاکی از رواج شکنجه های مرگبار پرشماری است که از سوی ساواک اعمال می شد. به نوشته مهین دولتشاه فیروز، همسر مظفر فیروز «آژان های ساواک با ادواتی که از آمریکا برای شکنجه دادن وارد می شد زندانیان سیاسی را اگر به سوی مرگ نمی فرستادند بدون تردید برای همیشه لذت زندگی را در آنها می کشتند و بسیاری از بین آنها زمینگیر و فلج، به نام زندگی نفس می کشیدند.»(۱)

یکی از زندانیان سیاسی که مدتها در زندان ساواک بیتوته کرده انواع شکنجه های مأموران ساواک را روی خود یا دیگران تجربه یا مشاهده کرده، به گونه های متعدد شکنجه های مرگبار و غیرانسانی ساواک در خصوص زندانیان و متهمان سیاسی چنین اشاره کرده است:

۱. با زن ها در مقابل شوهر که به حضور می طلبیدند مقاربت می کردند گاه چهار تا پنج آژان ساواک با یک زن نزدیکی می نمودند.

۲. خرس دستآموز داشتند که به رختخواب زنهای مبارز می انداختند.

۳. این درندگان با پسرهای زندانی سیاسی حتی یک ساعت قبل از اعدام با لگد و شلاق سیمی، همخوابگی میکردند.

۴. ناخن ها و دندان های زندانی سیاسی را با بیرحمی غیرقابل وصف میکشیدند این شکنجه وحشتناک بود، زندانی بدبخت زیر دست و پای جلادان تا نفس و هوش داشت فریاد میکشید و بودند آن هایی که پس از این عمل وحشیانه مبتلا به جنون شدند.

۱- دولتشاه فیروز، مهین؛ شاهزاده مظفرالدین میرزا فیروز بر پایه یادداشتهای خود او، پاریس، بی نا، ۱۹۹۰ م، ص ۴۷۰.

۵. گوشت سینه دخترها را با منقاش طوری می کشیدند که خون از آن فواره می زد.

۶. با آتش سیگار صورت، دست و آلت تناسلی زندانیان سیاسی را میسوزاندند، بیشتر هم این شکنجه را با رادیاتور برقی انجام می دادند. زندانیان سرسخت و مقاوم را روی تخت برقی سرخ شده از حرارت می خواباندند طوری که زندانی برای همیشه فلج می شد، بلایی که بر سر مهندس بدیع زادگان آوردند که مثل حیوانات روی چهار دست و پا راه می رفت.

۷. زندانی سیاسی را با یک قلاب آهنی ساخت آمریکا از پا به سقف می آویختند و سرش که به طرف زمین آویخته بود به تشنج می افتاد و چندین زندانی در اثر این شکنجه جان سپردند.

۸. کاسک های خاردار که از آمریکا خریداری کرده اند آلت دردناکی است که بر زندانی می گذارند و خارها به پوست و گوشت سر فرو می رود و خون مانند جویبار از دور آن به صورت زندانی می ریزد و این شکنجه ایست که بر سر خود من رفت و هنوز زخم آن در پوست سرم پیداست و همچنین روی دست و پایم آتش سیگار.

۹. دوش آب سرد در سرمای زمستان در سلول های نمناک و تاریک که تمیز روز از شب ممکن نیست.

۱۰. زدن پنجاه ضربه شلاق سمی بر بدن زندانی سیاسی، از دستورات واجب تیمور بختیار رییس سازمان ساواک است و دیگر شکنجه ها نیز به فرمان او اجراء می شود. مأمورین ساواک همه از قماش خود رییس هستند.

۱۱. زندانیان سیاسی در سلول های دو متر در دو متر که به زحمت جای سه یا چهار نفر را دارد حداقل پانزده نفر را می چپانند و زندانیان بیچاره به نوبت یک عده می ایستند تا چند نفری نشسته مختصر استراحتی بکنند و موقع خواب درست مثل ساردین در هم فشرده نیمه دراز می کشند.

۱۲. بیمار را شفا از خداست زیرا در زندان های شاه نبودن طبیب و دوا امری عادی و پیش پا افتاده است.

۱۳. دیگر از شکنجه ها احضار پدر، مادر، زن، بچه و دیگر عزیزان و در حضور آنها استنطاق از زندانی و تهدید که اگر نگویی همکارانت که بودند و چه کارهایی برعلیه مملکت و سلطنت می کردید، یکی از این بستگانت را با شکنجه جلوی چشمت می کشیم و خود تو را هم آن قدر شلاق خواهیم زد که پوست و گوشت برآید. برای زندانی سیاسی، مبارز و مخالف سیستم غیرانسانی شاه، مرگ خودش بسیار سهل است او از اولی که پا در این راه گذاشته است ترک سر کرده

ص:۵۰۶

ولی تحمل زجر و مرگ عزیزانش را ندارد.(۱)

محمدحسنین هیکل روزنامه نگار معروف مصری هم در کتابش: «ایران؛ روایتی که ناگفته ماند»، به مورد شرم آور دیگری از شکنجه های ساواک درباره زنان زندانی اشاره می کند:

یکی از فیلم های ساخته شده توسط ساواک که اکنون در اختیار وزارت خارجه است، و به هنگام اقامتم در تهران به من نشان داده شد، شیوه های ساواک را نشان می داد. این فیلم بازجوئی از یک زن جوان را به نمایش می گذاشت. اول او را عریان می کردند، سپس یک افسر ساواک با یک سیگار روشن اطراف نوک پستان او را می سوزاند تا جایی که فریاد می کشید، دست از مقاومت برمی داشت و اطلاعات لازم را در اختیار آن ها می گذاشت. من پرسیدم که چرا از این صحنه وحشت انگیز فیلمبرداری شده، آن ها جواب دادند که بازجوی مذکور در شغل خود بهترین شهرت را داشت. بدین خاطر یک فیلم از صحنه عمل او برداشته شد تا به آموزش دیگر مقامات ساواک کمک کند. این فیلم به سیا داده شد، و سیا نیز نسخه هائی از آن را در تایوان، فیلی پین و اندونزی بعنوان بخشی از کمک تکنیکی به دوستان خود، توزیع کرده بود.(۲)

سایروس ونس، وزیر امور خارجه آمریکا در خاطراتی که پس از سقوط رژیم پهلوی منتشر کرد بدون اشاره به نقش سیا و آمریکا در سوق دادن ساواک به بهره گیری از روشهای خشن و غیرانسانی در سرکوب و از میان برداشتن مخالفان سیاسی پرشمار رژیم پهلوی، اعتراف می کند که تأسی ساواک به خشونت و سبعیتهای کمتر محدود شونده آن در برخورد با مخالفان از عمده ترین دلایل گسترش نارضایتی عمومی و گرایش نهایی مردم ایران به سوی تحرکات انقلابی و به سقوط کشانیدن نظام سیاسی حاکم بر کشور بود:

بر اساس اطلاعاتی که در اختیار داشتم، درآمدهای نفتی موجب بالا رفتن سطح زندگی مردم ایران شده بود، ولی سیاست استبدادی و لجوجانه شاه در حکومت موجب ایجاد نارضایتی بین روشنفکران و قشرهای دیگر جامعه شده و

۱- همان، صص ۴۷۰ - ۴۷۱.

۲- حسنین هیکل، محمد؛ ایران؛ روایتی که ناگفته ماند، ترجمه حمید احمدی، چاپ چهارم، تهران، الهام ، ۱۳۶۶، ص ۲۲۰.

جریان مخالفی به وجود آورده بود که برای استقرار دمکراسی در جامعه ایران مبارزه می کرد. ساواک با نهایت خشونت و وحشیگری با مخالفان رفتار می کرد و من می دانستم که حداقل ۲۵۰۰۰ زندانی سیاسی در زندان های رژیم شاه می پوسند (و شاه می گفت تعداد آن ها کمتر از ۲۵۰۰ است!) شاه متقاعد شده بود که تنها راه مقابله با یک گروه مخالف جدی و مصمم، حذف آن است و نمی توانست از تحقیر کردن رهبران کشورهای غربی (ازجمله خود من) که اشتیاق او را به اعمال این روش های تند و برنده تأئید نمی کردند، پرهیز نماید.(۱)

شکنجه های مرگبار و غیرانسانی ساواک در همان روزگار هم هیچ گاه پنهان نماند؛ و به ویژه، در نشریات و رسانه های خارجی انعکاس قابل توجهی یافت و در همان حال گروه های مختلف حقوق بشر و عفو بین الملل هم بهرغم تمام تلاشهای پیشگیرانه شاه و ساواک به انحاء گوناگون گوشه های مهمی از شکنجه های ساواک و نقض شدید حقوق بشر در ایران را به اطلاع جهانیان می رسانیدند. ضمن اینکه مخالفان پرشمار حکومت در خارج از کشور هم از هیچ کوششی برای افشای هرچه گسترده تر جنایات و شکنجه های ساواک فروگذار نمی کردند.(۲) بی گمان شکنجه های دهشت آفرین ساواک، نقش قاطعی در روند رو به گسترش مخالفتهای عمومی با رژیم پهلوی و پیروزی نهایی انقلاب ایفا کرد. پرویز راجی، آخرین سفیر شاه در لندن در خاطرات خود به طور مکرر از اثرات سوء شکنجه زندانیان و مخالفان سیاسی از سوی ساواک و نگرش بسیار منفی افکار عمومی جهان نسبت به این پدیده شرم آور و غیرانسانی سخن به میان آورده است:

خانم لیلی بلانک (زنی انگلیسی که پول می گرفت و برای شهبانو فرح شرح حال می نوشت) به سفارتخانه آمد تا مشروبی بخوریم و راجع به کتابی که به عنوان بیوگرافی شهبانو در دست نگارش دارد ...، گفت: هر وقت مأموریت خود را در نوشتن چنین کتابی برای دوستانش بیان کرده، بلافاصله با این سؤال مواجه شده که چرا قصد دارد این همه محاسن را

۱- سالیوان، ویلیام؛ و، پارسونز، آنتونی؛ خاطرات دو سفیر، ص ۴۴۸.

۲- ساواک عامل وحشت، چاپ اول، تهران، جهان کتاب، ۱۳۷۹، صص ۱۲۷ – ۱۳۱- و صص ۱۳۸ – ۱۳۹- و صص ۱۵۱- ۱۵۷.

برای ملکه کشوری قائل شود که در آنجا برای شکنجه زندانیان سیاسی آنها را به تختخواب فلزی داغ می بندند و سرخ می کنند؟ ...

ناهار را با خلعت بری وزیر امور خارجه خوردم که غیر از ما امیراصلان افشار که قرار است ظرف چند روز آینده به سمت رئیس جدید تشریفات سلطنتی منصوب شود نیز حضور داشت. افشار می گفت: « ... هرجا نام ایران برده می شود، بلافاصله کلماتی چون ساواک و شکنجه هم به دنبالش می آید». او می گفت: « ... این روزها باید در مقابل انتقاد دیگران موضع دفاعی بگیریم و یا ملیت خود را مخفی نگهداریم ...» ... اصولاً باید بگویم که از ابتدای مأموریتم در لندن تا به حال هر چه مطلب در مطبوعات انگلیس چاپ شده است یا تماماً مربوط به شکنجه های ساواک بوده است یا ...»

و از قول دنیس رایت آورده است: «در حال حاضر حیثیت ایران به خاطر اخباری که راجع به شکنجه گری های ساواک پراکنده می شود، به شدت در خطر افتاده است دیروز با هواپیمای کنکورد به نیویورک پرواز کردم و امروز هم در فرصتی که پیش آمده است [قرار است] با خانم «ماریون جاویتس» همسر سناتور جاویتس در رستوران ناهار بخوریم ... خانم جاویتس می گفت «... اگر می شد راجع به زندان های ایران هم کاری کرد ...» . سپس به محل نمایندگی ایران در سازمان ملل رفتم تا با فریدون هویدا دیداری داشته باشم ... به گفته او موقعی که گروهی علیه ورود شهبانو به نیویورک دست به تظاهرات زدند «آرتورمیلر» نویسنده معروف آمریکایی در میان آن ها حضور داشت. یک خبرنگار تلویزیون او را شناخت و در مصاحبه ای وی را مخاطب قرارداد و پرسید: «شما که در این تظاهرات شرکت کرده اید، آیا نمی دانید که شاه از دوستان آمریکا محسوب می شود؟» آرتومیلر جوابش داده بود: «بله، می دانم. ولی معتقدم که شاه باید دوست ملت خودش هم باشد.»(1)

بنابراین ساواک به خاطر اعمال و اقدامات سخیف و غیرانسانی اش، نه تنها نزد ایرانیان، بلکه در میان افکار عمومی جهان نیز به عنوان سازمانی منفور و دهشت آفرین معروف شده بود.

۱- به نقل از: همان، صص ۱۶۲ - ۱۶۴.

فرهنگ ستیزی

یکی از مهمترین حیطه های فعالیت ساواک، حوزه های فرهنگی، مطبوعاتی و روشنفکری و دانشگاهی بود. بسیاری از مخالفان سیاسی حکومت هم عضوی از جامعه فرهنگی کشور محسوب می شدند و از آنجایی که برحسب حیطه فعالیت شناخت عمیق تری از ستمکاری حکومت داشتند، بیش از سایر اقشار ملت در معرض برخوردهای قهرآمیز ساواک واقع بودند. محیطهای دانشگاهی و دانشجویان ازجمله مهمترین بخش فرهنگی کشور بودند که ساواک از همان آغاز برای سیطره و کنترل آن تلاشهای گسترده ای به کار گرفت. علاوه براینکه مدیریت و اساتید و کارکنان ریز و درشت دانشگاه ها همواره تحت کنترل و مراقبت ساواک قرار داشتند و این خود موجبی برای گسترش نارضایتی و مخالفت با مجموعه حاکمیت می شد؛ دانشجویان دانشگاه ها تا واپسین ماه های عمر رژیم پهلوی کماکان سایه سنگین و خشونت آمیز ساواک را تحمل می کردند. بدین ترتیب، جامعه دانشگاهی و محیطهای فرهنگی کشور در تمام دوران فعالیت ساواک آکنده از فعالیتهای امنیتی - پلیسی خشن ساواک بود.

جامعه دانشگاهی که پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ در شمار پیشروترین مخالفان سیاسی رژیم پهلوی در آمدند؛ پس از تأسیس ساواک هم بهرغم تمام فشارهایی که وجود داشت بر مخالفتهای دامنه دار خود بر حکومت ادامه دادند و کنترل و مراقبت سنگین و خشن ساواک هم هیچ گاه نتوانست بر جنبشهای دانشجویی خاتمه دهد. آنتونی پارسونز آخرین سفیر انگلستان در ایران عصر پهلوی در خاطراتش به گوشه هایی از گسترش ناآرامیهای دانشجویی و اقدامات امنیتی ساواک جهت کنترل دانشگاه ها چنین اشاره کرده است:

من از مدارس و دانشگاه های ایران هم که به سرعت درحال گسترش بودند دیدن کردم، ولی در کنار این توسعه بی سابقه عدم رضایت و مخالفت با رژیم هم در دانشگاه ها گسترش می یافت و ساواک به طور روزافزونی برای کنترل امور

دانشگاه ها و مراکز آموزش عالی مداخله می کرد ...(۱)

یکی دیگر از آگاهان به امور در آن روزگار درباره نقش ساواک در ایجاد خفقان و امنیتی کردن حوزه دانشگاه ها چنین اظهار عقیده کرده است:

یکی دیگر از مهمترین گروه های ناراضی، دانشجویان بودند که تعدادیشان به خصوص طی آن سال ها [جزو] طبقه متوسط با اعتقادات عمیق اسلامی بودند، لذا مشکل می توانند خود را با طرز زندگی طبقات سطح بالای شهری و روال لوکس گرایی - که خانواده شاه رواج می دادند - تطبیق دهند.

مهمترین خواسته این گروه از دانشجویان، آزادی دانشگاه ها بود که رژیم شاه اصلاً به آن رضایت نمی داد. به همین جهت نیز ساواک شرایط اختناق آمیزی بر تمام مؤسسات آموزشی عالی حکمفرما کرده بود تا مبادا کسی تصور «آزادی دانشگاه ها» را به ذهن راه دهد.

شاه گرچه به خوبی می دانست که اداره امور یک کشور مدرن صنعتی نیاز به نیروی کار تحصیل کرده دارد، ولی به دلیل وحشت خود از آزادی دانشگاه ها، این واقعیت را نادیده گرفته بود که پرورش متخصصین کارآمد هرگز بدون تأمین آزادی فکر و اندیشه در محیط های دانشگاهی امکانپذیر نیست ... شاید به گمان شاه، دانشگاه ها فقط نوعی خط زنجیر تولید بودند که می بایست از یک طرف دانشجو واردش شود و از طرف دیگر «تکنوکرات» بیرون بیاید.(۲)

کنترل و مراقبت ساواک در محیطهای دانشگاهی از این هم فراتر رفته بود:

همواره به طور مستمر تمام امور دانشگاه ها را تحت کنترل داشت و حتی راجع به اینکه چه دروسی باید یا نباد آموخته شود، نظر می داد. هر تخلفی نیز چه از سوی استادان و یا دانشجویان بلافاصله توسط عوامل ساواک گزارش می شد و عامل آن تحت تعقیب قرار می گرفت. چنین شیوه اختناق آمیزی طبعاً هیچ زمینه ای برای فعالیت فردی روشنفکران باقی نمی گذاشت ...

۱- سالیوان، ویلیام؛ و، پارسونز، آنتونی؛ پیشین، ص ۲۷۲.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۲۱۶.

به این ترتیب گرچه حرکت های فردی مخالف رژیم در دانشگاه ها به صورت انفعالی و بی تحرک درآمده بود، لیکن دانشجویان هرگاه فرصتی دست می داد از مبارزات دسته جمعی دریغ نداشتند و برای ابراز مخالفت با رژیم تظاهراتی به راه می انداختند ...

نارضایتی و خشم دانشجویان نسبت به رژیم – که به صورت تظاهرات و اعتصابات گوناگون صورت می گرفت، گرچه باعث شده بود هرج و مرج و بی نظمی کاملی بر محیط دانشگاه حاکم شود، ولی با این حال فقط عده انگشت شماری از روشنفکران دانشگاهی بودند که رژیم را جدی میگرفتند و به تواناییش در بازگرداندن آرامش و نظم به دانشگاه ها امید داشتند ...(۱)

در چنین شرایطی بود که جامعه دانشگاهی (اساتید، مدیریت، کارکنان و دانشجویان) خسته از فعالیتهای ناروای ساواک ملجأیی را جستجو می کردند تا از وضعیت اسفبار حاکم بر دانشگاه ها رهایی یابد. بی دلیل نبود که در جریان تحرکات انقلابی مردم ایران دانشگاهیان نقش قابل توجهی در مخالفت با حکومت برعهده گرفتند(۲) و در پیروزی انقلاب هم سهمی درخور داشتند.

نویسندگان، و روشنفکران و اهل قلم قشر دیگری بودند که ساواک کنترل شدیدی بر فعالیتهای فکری آنان اعمال می کرد و تولیدات فکری آنان را هر گاه کمترین شائبه سیاسی در آن وجود داشت به محاق توقیف و سانسور می سپرد. بنابراین، قشر مزبور از مخالفان دائمی ساواک و سیاستهای سرکوبگرانه آن محسوب می شدند.

مطبوعات و روزنامه ها وضعیتی به مراتب اسفبارتر داشتند. از همان آغاز کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به سرعت بر تداوم انتشار نشریات و روزنامه های مستقل مخالف حکومت پایان داده شد و نویسندگان مطبوعات تحت شدیدترین مراقبتهای ساواک قرارگرفته، نوشته های آنان به دقت از سوی سانسورچیان ساواک کنترل می شد. به زودی روزنامه های منتشرشده در کشور اعتبار خود را از

ص:۵۱۲

۱- همان، صص ۱۵۰ – ۱۵۹.

۲- استمپل، جان. دی.؛ درون انقلاب ایران، ترجمه منوچهر شجاعی، چاپ اول، تهران، رسا. ۱۳۷۷، ص ۴۸ ؛ و، ایرنبرگر، هارالد؛ درباره ساواک، بی جا، جمعیت آزادی، ۱۹۷۸ م، صص ۶۶ – ۶۵.

دست دادنـد و مطـالب منتشـر شـده در آنهـا عـاری از هرگونه محتوای قابـل اعتنـا بود و هر از چنـدگاه به دلا‌یلی اساساً واهی شماری از نشـریات کشور تعطیل شـده از ادامه انتشار نهی شدند.(۱) در همان حال، نشـریات و روزنامه های محـدودی هم که اجازه انتشار داشـتند در درجه اول ستایشـگر رژیم پهلوی، شاه و مجموعه اقدامات او شدند و عموماً تیترهای اصـلی نشریات به تمجیـد و نقـل سـخنان و اظهـارات شـاه و برخی نزدیکـان او اختصـاص یـافت که در گرایش مطبوعات به این وادی تأسف بار ساواک نقش درجه اولی برعهده داشت:

یکی از مسـئولیت هـای سازمـان اطلاعـات و امنیت کشور، ساواک، این بود که مراقب باشـد روزنامه های ایران، شاه و انقلاب سفید او را سـتایش کنند. کارکنان ساواک از مدت ها قبل به ناشران این روزنامه ها اطلاع داده بودند که فعالیت های آنان نیز نشان داده شود. لـذا روزنامه ها ناگزیر بودنـد بیانات و اخبار فعالیت های شاه را بـدون توجه به ارزش خبری آن چاپ کننـد. و همچنـان که شـاه عظمتطلبی بیشتری از خود بروز می داد، روزنـامه هـا این عظمت طلبی و نخوت را برای مردم ایران در شـیپور می دمیدند.

تیتر اصـلی دو هفته یکی از روزنامه های تهران، نشان دهنـده عظمت طلبی شاه، چاپلوسـی روزنامه ها و حدود تقریبی سـتایش روزانه از دربار است که برای مردم ایران تجویز شده بود: شاهنشاه راه رسـیدن به فرصت های مساوی را نشان می دهد، برابری زنان اساسی است (۵ ژانویه ۱۹۷۵) (۱۳۵۴) کـاش مـا هم با هم همسایه بودیم، شاهنشاه به پادشاه اردن قول داد: ایران به شـما کمک خواهد کرد (۶ ژانویه ۱۹۷۵).

سادات از شاه ستایش می کند، دیدار شاهنشاه، استقبال از شاه بی نظیر بود (۸ ژانویه ۱۹۷۵).

شهبانو: «بیان این همه زیبایی با کلمات دشوار است» - دیدار خانواده سلطنتی از مصر (۸ ژانویه ۱۹۷۵).

توافق نظر شاه و سادات درباره خاورمیانه (۱۲ ژانویه ۱۹۷۵).

ما فروش نفت را تحریم نمی کنیم - شاه (۱۵ ژانویه ۱۹۷۵).

تقابل به غرب کمکی نخواهد کرد - شاه (۱۶ ژانویه ۱۹۷۵).

۱- یوسفی اشکوری، حسن؛ در تکاپوی آزادی. چاپ اول. تهران. بنیاد فرهنگی بازرگان. ص ۳۷۹.

در طول سال های شکوفایی عظمتطلبی شاه، مطبوعات همچنان به منعکس کردن شخصیت او برای مردم ایران و انعکاس سپاسگزاری مردم ایران نسبت به او، آن طور که او عقیده داشت، ادامه می دادند. همراه با افزایش خود بزرگ بینی شاه، شهبانو نیز بهرغم مخالفت های پیشین خود، در شکوه نظام پهلوی غرق شد.

صفحه اول رونامه کیهان بین المللی مورخ ۱۵ مارس سال ۱۹۷۶ (۲۴ اسفند ماه ۱۳۵۴)، نشاندهنده آن است که با فرح نیز به تدریج شبیه به شاه برخورد می شد. سرمقاله این شماره به دیدار شهبانو از دانشگاه ملی اختصاص یافته بود (همراه با تصویر) و در آن سخنان او درباره معیارهای دانشگاهی، نیاز به ارتقاء سطح روشنفکری ایران و ارزش تحقیق درج شده بود، یک تصویر بزرگ، شهبانو را در لباس دانشگاهی نشان می داد که از مجسمه نیم تنه رضاشاه به مناسبت سالگرد تولد او پرده برداری می کرد. بقیه صفحه اول نیز به گزارش های مشابه اختصاص یافته بود. یک مقاله تاریخ شاهنشاهی جدید را که توسط مجلس ایران پذیرفته شده بود توصیف می کرد. آخرین مطلب صفحه اول، گزارش برگزاری مراسمی در مقبره رضاشاه بود که در آن اسدالله علم، وزیر دربار، خاطره ولادت سردودمان سلسله پهلوی را گرامی می داشت. یک عکس نیز وزیر دربار را در حال قراردادن تاج گلی بر قبر رضاشاه نشان می داد ... (۱)

وضعیت چاپ و انتشار کتاب از این هم بدتر بود. روشنفکران و نویسندگان منتقد بهندرت می توانستند مجوز انتشار و چاپ آثار و نوشته های خود را به دست آورند. از مجموعه کتب و آثاری که جهت اخذ مجوز به ساواک و سایر دستگاه های ذیربط ارائه می شد تعداد قابل توجهی از آن هیچگاه مجوز انتشار نمی گرفت(۲) و در همان حال تمام تلاشهای روشنفکران و نویسندگان جهت یافتن راه حلی منطقی برای برونرفت از بحران سانسور هیچ گاه ره به جایی نبرد:(۳)

برقراری سانسور توسط ساواک تا بدان حد پیشرفت کرده بود که گاه اتفاق می افتاد جلوی انتشار کتاب هایی را که قبلاً بارها چاپ شده بود میگرفت و گفتنی است که مثلا از انتشار نمایشنامه هایی مثل «هملت» یا «مکبث» فقط به این

۱- زونیس، ماروین؛ پیشین، صص ۱۱۶- ۱۱۷.
۲- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: خسروی، فریبرز؛ (به کوشش)، سانسور در آیینه (نظرات ممیزان کتاب در دوره پهلوی دوم)، تهران، کتابخانه ملی جمهوری اسلامی ایران، ۱۳۸۱ [تمام کتاب].
۳- میلانی، عباس؛ معمای هویدا؛ صص ۳۴۰ - ۳۴۲.

دلیل جلوگیری می کرد که در آن ها شاه یا شاهزاده ای کشته می شد.(۱)

وضعیت هنرمندان سینما و کارگردانان و فیلمسازان آن روزگار هم دست کمی از سایر همگنان هنرمندشان نداشت. کمترین اشاره به اوضاع سیاسی، اجتماعی کشور موجبات توقیف فیلمهای ساخته شده را فراهم می آورد و یا حداقل بخش های مهمی از فیلم سانسور و قیچی می شد.(۲) فریدون هویدا در این باره چنین نوشته است:

ساواک فیلم ها را به میل خود زیر قیچی سانسور می برد ... یکبار از نمایش فیلم ساخته یکی از دوستانم به نام ابراهیم گلستان که داستان مرد تازه به ثروت رسیده ای را مطرح می کرد و به نظر ساواک مشاهده چنین ماجرایی می توانست قضیه شاه بعد از بالا رفتن قیمت نفت را در ذهن بیننده تداعی کند، جلوگیری شد. در مورد دیگر نیز نویسنده ای فقط به این بهانه چند روز به زندان ساواک افتاد که چرا یکی از مخالفین رژیم عبارت مندرج در یکی از کتاب های وی را در نامه خود نقل کرده است.(۳)

بدین ترتیب آشکار بود که جامعه فرهنگی کشور از مهمترین

ناراضیان و مخالفان روشهای غیراصولی ساواک در سانسور و جلوگیری از فعالیتهای فکری - فرهنگی بودند و بسیار شایق بودند تا وضعیت موجود دگرگون شده، فضای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مطلوب تری در عرصه کشور پدید آید. تردیدی نیست که فقط تحولی انقلابی می توانست بر این اوضاع تأسف بار پایان دهد.

نهادهای حکومتی و دوایر دولتی

دخالتهای ناصواب و خشن ساواک فقط مختص مخالفان سیاسی رژیم پهلوی نبود؛ بلکه پر و پا قرص ترین وفاداران حکومت نیز از تیر رس مراقبتهای

آزاردهنده ساواک خلاصی نداشتند و چه بسا مردمانی در اقصی نقاط کشور هم که

۱- هویدا، فریدون؛ پیشین، ص ۹۳.

۲- میلانی، عباس؛ پیشین، صص ۳۴۰ - ۳۴۲.

۳- هویدا، فریدون؛ پیشین، صص ۹۳ - ۹۴.

هیچ گونه شناختی از مسائل و مشکلات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی جامعه نداشتند به انحاء گوناگون تحت فشارهای گاه و بیگاه ساواک قرار می گرفتند. بنابراین، ساواک خیلی زود نشان داد که در ناراضی سازی و مخالفکردن اقشار مختلف مردم کشور با حکومت تبحر تام دارد. تمام وزارتخانه ها، دوایر ریز و درشت دولتی، مؤسسات و کارگاه های اقتصادی تجاری، خدماتی، فرهنگی و ... دولتی و خصوصی، همواره تحت کنترل و مراقبتهای آزاردهنده مأموران پرشمار ساواک قرار گرفتند. ضمن اینکه نمایندگیهای سیاسی و سفارتخانه ها و صاحبان مشاغلی که در کشورهای خارجی فعال بودند و ... دائماً سایه سنگین ساواک را بر روی فعالیتهای خود احساس می کردند.

بدین ترتیب، در بسیاری از اقداماتی که در مجموعه دوایر دولتی و حکومتی در داخل و خارج از کشور صورت می گرفت، ساواک دخالت می کرد(۱) و در تصمیم سازیهای ریز و درشت حضور فعالی داشت. ازجمله، ساواک قادر بود:

تصمیمات وزارت پست و تلگراف و تلفن را کنترل و ملغی کند. دستگاه های ارتباطی باید با اجازه ساواک واگذار می شد. فی المثل نصب دستگاه تلکس در هر سازمان محتاج اجازه مخصوص ساواک بود و نام مسئول تلکس را باید به ساواک بدهند. اما به ندرت دستورالعمل ها به نام ساواک داده میشد. بلکه بالعکس ساواک از پشت پرده عمل می کرد و به وزارتخانه ها دستور می داد که به نام خود عمل کنند و به این ترتیب ارتباط مستقیم خود را با یک عمل یا تصمیم پنهان نگاه می داشت. فعالیت های ساواک به طور کلی نه تنها کارهای ماشین اداری را مختل می کرد بلکه بازده آن را هم به شدت پائین می آورد. فی المثل ساواک حتی می توانست در صدور اجازه تأسیس کارخانجات، واردات دستگاه های خاص (فروش رادیوهای موج کوتاه و سیستم های ردیابی تحت عنوان مصالح امنیتی به مردم ممنوع بود و این امر اغلب موجب درگیری وزارت بهداشت که به خاطر بیمارستان ها محتاج این سیستم هاست با ساواک می شد) و خارج کردن اجناس از گمرک هم دخالت کند. در هر حوزه ای که کمترین ارتباط با امنیت ملی در آن تصور می شد، ساواک در مورد استخدام افراد حق وتو داشت. این امر

ص:۵۱۶

۱- گراهام، رابرت؛ ایران سراب قدرت، ترجمه فیروز فیروزنیا؛ تهران، انتشارات کتاب سحاب، ۱۳۵۸، ص ۱۷۸.

فی المثل در فرودگاه مهرآباد موجب اشکالات عدیده ای در امر یافتن افراد فنی متخصصی که بتوانند از سد امنیتی ساواک بگذرند، شد.(۱)

اینگونه اقدامات غیراصولی ساواک و مشکل سازیهای آزاردهنده و بدون منطق و نیز «این دخالت دایمی، یا ترس از دخالت، موجب اصطکاک شدیدی میان ساواک و برخی از مقامات ارشد شد. از آنجا که مستخدمین دولت از ساواک می ترسیدند خود را پشت سنگر دستورات مقامات مافوق و مقررات مختلف پنهان می کردند و تمایلی به گذر از مرزهای محدود مسئولیت بوروکراتیک نداشتند و این اوضاع چیزی نبود که ابتکار فردی تشویق کند. این نتایج که از بسیاری جهات ضد تولیدی و ضد خلاقه است، بهایی است که برای ایجاد امنیت تحت این پوشش ها پرداخت می شد. با توجه به احساس عدم تأمینی که در شاه سابق وجود داشت و طبیعت بدون کنترل قدرت ساواک شدت عمل ناگزیر و در بطن سیستم بود.»(۲)

شمس الدین امیر علایی در کتابش «صعود محمدرضاشاه به قدرت و ...» به حضور سنگین، خشن و آزار دهنده ساواک در تمام شئون کشور به ویژه در دوایر و وزارتخانه های دولتی، دانشگاه ها، هتلها و ... اشارات جالب توجهی دارد:

ساواک همه جا حاضر است. هر مقام عالی رتبه، هر معاون وزیر و حتی هر وزیری یک مأمور ساواک مراقبت دارد یعنی سایه پنهانی و سری که تمام عمل و رفتار آنان را تحت نظارت دارد و حق دارد که به رفتار آنان و حرکتشان نظارت نماید به همین نحو، در تمام کارخانجات و کارگاه های کشور این رویه جاری است: خصوصاً در سازمان شرکت نفت ایران، که امروزه به وسیله دکتر اقبال اداره می شود.

در دانشگاه یک مأمور ساواک برای هر دانشجویی گمارده شده است. بین اشخاص هنگام صرف شام و پذیرایی ها هیچ گاه نمی توان اطمینان داشت که کسی نزدیک شما به جاسوسی اشتغال ندارد و به ساواک وابسته نیست. در واقع این دستگاه یک دستگاه رعب و وحشت است و کابوسی است که بر تمام شئون افراد حکمفرمایی دارد. خصوصاً در هتل ها مثل هیلتون و هتل ونک و انتر- کنتینانتال،

۱- همان، صص ۱۷۸- ۱۷۹.

۲- همان، ص ۱۷۹.

این هتل ها همیشه پر است به طوری که مجبور شدند قسمتی بدان اضافه کنند. در حقیقت این هتل ها مرکز پایتخت شده و مملو از جمعیت مقاطعه کاران و سرمایه داران بین المللی است و زن های فتان در آنجا فراوانند. اینها در همه جا رفت و آمد می کنند و گیرنده می گذارند و محرمانه داخل اطاق ها می شوند و به بازرسی می پردازند اگر موقعی وسط روز در اطاق های خودتان وارد شوید مشاهده می کنید که آقایی یا خانمی مشغول خالی کردن چمدان یا کشوی میز شما می باشد، بهتر این است که در این موارد سکوت کنید و ناراحت نشوید و حتی چای هم با آن ها بنوشید. ولی هیچ گاه نبایستی با آن ها وارد بحث و گفتگو شوید و یک مقاطعه کار نقل می کرد که شبی در اطاقش را کوفتند به محض اینکه باز کرد زن فتانی خود را به آغوش او انداخت و اظهار داشت که همسایه اطاق مجاور است و هنگام شام خوردن او را دیده است و چون تنهاست خواسته است نزد او بیاید، ولی چون مقاطعه کار مزبور حس کرد که این یک دام است موذیانه او را روانه کرده و به استراحت پرداخته بود. پنج دقیقه بعد کسی با کلید یدکی درب را باز کرده بود و در برابر دوربین عکاسی قرارگرفته بود، بعدها معلوم شد برای پرونده سازی است که او را تحت فشار قرار دهند و پول هایی از او بگیرند...(۱)

اثرات سوئی که اینگونه اقدامات ساواک در روند رو به گسترش مخالفتهای جامعه با حکومت پهلوی برجای می نهاد، قابل توجه بود. در چنین شرایطی بود که ترس از حضور پیدا و پنهان مأموران و جاسوسان ساواک در چهره ها و هیأتهای مختلف، زندگی اقشار گسترده ای از مردم را از روند عادی خارج ساخته و با دشواریهای گوناگونی مواجه نمود که دیگر تمامی نداشت. شمس الدین امیرعلایی به موردی دیگر از رفتارهای سبعانه ساواک با مردم چنین اشاره کرده است:

یک مهندس فرانسوی که از مارس ۱۹۷۳ تا فوریه ۱۹۷۴ در مرخصی بود برای ما نقل کرد که دو مهندس اقتصادی ایرانی در همان دفتری که او مشغول کار بوده به کار اشتغال داشته و او مخالف رژیم بود، اما کمونیست نبود. صبحگاهی برای کار به دفترشان نیامدند. معلوم شد بازداشت شده اند. سه هفته بعد یکی از آن ها آزاد شد و پدرش او را نشناخت. چه به کلی چهره اش تغییر کرده بود. زیرا

۱- امیرعلایی، شمس الدین؛ صعود محمدرضا شاه به قدرت یا شکوفایی دیکتاتوری، تهران، دهخدا، ۱۳۶۱، صص ۳۴۰ - ۳۴۱.

تمام روزها شکنجه می شد و دیگر هیچ گاه دیده نشد و نابود شد. همین مهندس می گوید که منشی هایی که با مقاطعه کاران و مهندسین خارجی همکاری می کنند همیشه از طرف ساواک منصوب می گردیدند، برحسب گفته او یک معاون وزیر فعلی به این جهت به این پست برگزیده شده که آدم ساواک می باشد. هم او می گوید خصوصاً شب ها از رفتن در میکده ها و مراکز تجمع برای خوشگذرانی باید پرهیز کرد. چه اینک به تحریک ساواک ناشناسی با شما برخورد می کند، که از ساواک بدگویی می کند و نود و نه درصد این شخص آدم ساواک است، البته راجع به شکنجه مشکل است از اشخاص تحقیق صحیح کرد.(۱)

علاوه بر آن، مجلس شورای ملی و نمایندگان آن نیز تحت سیطره اطلاعاتی و کنترلی ساواک قرار داشتند. ساواک در رد یا تأئید صلاحیت کاندیداهای نمایندگی نقش بلامنازعی ایفا می کرد و در تمام دوران حضور نمایندگان در مجلس نیز آنان را تحت کنترل و مراقبتهای شدید قرار می داد و در تصمیم سازیهای مجلس شورای ملی و نمایندگان آن بالاخص پس از تشکیل حزب رستاخیز نقش ساواک شدیدتر شد و این خود به عاملی مهم در گسترش نارضایتیهای عمومی تبدیل شد. همچنان که یکی از آگاهان به امور در همان روزگار می نویسد، با تأسیس حزب رستاخیز: «شاه البته دیگر نمی توانست به داشتن یک نام سیاسی پارلمانی تظاهر کند. ولی حقیقت این است که قبلاً هم چنین ادعایی از جانب شاه پذیرفته نبود. چرا که وقتی کنترل مجلس را ساواک به دست داشت و نمایندگانش نیز با رأی آزاد مردم انتخاب نمی شدند، ادعای وجود یک نظام سیاسی پارلمانی در کشور واقعاً بی محمل بود».(۲)

همزمان با مجلس شورای ملی، احزاب دولتی نیز که از اوایل سال ۱۳۳۶ کارشان را آغاز کرده بودند، تا واپسین روزهای فعالیت تحت کنترل و مراقبتهای متعدد ساواک قرار داشتند و مشکل سازیهای ساواک برای اعضاء این احزاب تمامی نداشت. در حالی که اعضای این احزاب از میان وفاداران به رژیم پهلوی برگزیده می شدند و هدایت آنها نیز ارتباط مستقیمی با اراده شخص شاه داشت.

ص:۵۱۹

۱- همان، ص ۳۴۱.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۲۰۴.

بدین ترتیب، در حالی که با سرکوب و از میان برداشته شدن احزاب و گروه های سیاسی مستقل و مخالف طی سالهای پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ دیگر تشکل فعال مخالفی در کشور وجود نداشت(۱) و این خود از مهمترین عوامل گسترش مخالفتها با حکومت محسوب می شد، حتی وفاداران به حکومت در احزاب دولتی و فرمایشی آن روزگار هم هیچ گاه بستری مناسب برای فعالیت و خدمت رسانی به حکومت پیدا نکردند که در این میان ساواک نقش کمی نداشت.(۲)

سختگیری ساواک بر مردم به ویژه، پس از تأسیس حزب رستاخیز نمود بیشتری یافت. به طور تهدیدآمیزی اعلام شد هرکس از عضویت در حزب رستاخیز - یگانه حزب موجود - طفره رود مشکلات عدیده ای پیش روی خواهد داشت و همزمان با آن ساواک، فشارهایش را بر مخالفان سیاسی حکومت افزود. ماه های آغازین شکل گیری و تأسیس حزب رستاخیز مقارن با اوج خشونتهای ساواک در حق مخالفان حکومت بود. به نوشته ستاره فرمانفرمائیان:

به زودی بر همه آشکار شد که عضو نشدن در حزب رستاخیز به عنوان مخالفت با انقلاب شاه و مردم تلقی خواهد شد. ساواک بی درنگ قدرت اجرایی حزب را به دست گرفت و همه روشنفکران ناراضی کشور مانند شعرا، نویسندگان، آموزگاران و هنرمندان را به این بهانه راهی زندان کرد تا با فشار و تهدید و ضرب و شتم، سرانجام مقابل دوربین تلویزیون شاهنشاهی ظاهر شوند و ابراز پشیمانی کنند. شماری از روحانیون بزرگ یا تبعید و یا زندانی بودند. حالا دیگر در هر خانواده، پدر، برادر، قوم و خویش و یا دوستی وجود داشت که از او خبری نمی رسید و مفقودالاثر بود.(۳)

۱- ساواک عامل وحشت، صص ۱۸۳ - ۱۸۶.

۲- گازیوروسکی، مارک. ج.؛ پیشین، صص ۳۲۶ — ۳۳۳.

۳- فرمانفرمائیان، ستاره؛ دختری از ایران؛ ترجمه ابوالفضل طباطبایی، چاپ اول، تهران، انتشارات کارنگ، ۱۳۷۷، ص ۳۴۴.

سرکوبگری های بی حاصل

تمام کسانی که درباره دوران سلطنت محمدرضا و روند شکل گیری انقلاب مردم ایران سخن گفته اند، سیاستهای سرکوبگرانه و روشهای خشونت آمیز ساواک را از دلایل اصلی گسترش بحران انقلابی برشمرده اند. با این حال، مدرکی در اختیار نداریم که در همان روزگار شاه و مجموعه حکومت او تمهیداتی برای اجتناب از تداوم روش خشونت آمیز ساواک اندیشیده باشند. سیا و آمریکاییها هم هیچ گاه به طوری جدی در صدد برنیامدند بر اقدامات سرکوبگرانه و ناروای ساواک در سطوح مختلف جامعه لگام زده، اندک تعدیلی در فعالیتهای آن به وجود آورند. به نظر هم نمی رسد که شاه و مجموعه حکومت او تا واپسین ماه های عمر رژیم پهلوی درباره آسیبهایی که تداوم سرکوبگریهای ساواک به رژیم پهلوی وارد ساخته بود، اندیشه کرده باشند.

آشکار بود که شاه کماکان از تداوم این رفتارهای خشن ساواک حمایت می کرد و ترجیح می داد مخالفان حکومت استبدادی و خودکامه اش را از طریق اقدامات خشونت آمیز ساواک از میان بردارد. در واقع، ساواک فقط از شاه فرمانبرداری می کرد و جز او در مقابل هیچ مقامی مسئولیتی نمی شناخت. شاه نیز مصر بود ساواک با هر روشی که بتواند نقش «چشم و گوش» را برای او بازی کند. وقایع و حوادث بعدی نشان داد که ساواک بهرغم تصور شاه و حمایت گران خارجی او «درواقع چشم و گوش [کور و کر] حکومت بود که واقعیات را تشخیص نمی داد.»(۱) سرکوب خشونت آمیز مخالفان و اختناق سیاسی تنها بخشی از ناراضی تراشیهای ساواک در سطح جامعه محسوب می شد. سبعیتها، دخالتهای ناروا و اقدامات آزاردهنده و تمامنشدنی ساواک در جوانب مختلف دیگر کشور هم سهم کمی در گسترش مخالفتها و انتقادات از کل نظام سیاسی حاکم بر کشور نداشت. بنابراین:

۱– فاروقی، احمد؛ لوروریه، ژان؛ ایران برضد شاه، ترجمه مهدی نراقی، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، صص ۱۴۱ – ۱۷۳.

نقش داخلی ساواک از اختناق و اعمال فشار محض بسیار فراتر می رود. در چنین جامعه ای که رژیم آن هر نوع آزادی بیان را ممنوع ساخته، ناگزیر خود باید دست کم صورت ظاهری از آزادی را حفظ کند و از طریق پلیس سری خود اطلاعاتی درباره احساسات مردم جمع آوری نماید. به این ترتیب ساواک عامل سانسور در ایران است ولی ضمناً خودش به چاپ کتاب ها و مجلات دست می زند و حتی از وجود برخی مخالفان سابق برای تبلیغ و ترویج نوعی افکار مخالف و مغشوش و گیج کننده، استفاده می کند. ساواک ضمناً اداره حدود ششصد اتحادیه کارگری دولتی را به عهده دارد و مأموران ساواک در بعضی کارخانه ها برای خود اداره ای دارند. در اینجا نیز آنان صرفاً به سرکوبی اعتصابات اشتغال ندارند بلکه میان کارگران و مالکان وساطت می کنند و می کوشند کارگران را در طرفداری از رژیم بسیج کنند و به افزایش تولید وادار سازند. سوءظن مردم ایران نسبت به ساواک آنچنان شدید است و اشکال فعالیت ساواک آنچنان متنوع است که تقریباً هرکس اعتراضی به دولت می کند، ممکن است خود در مظان اتهام مأمور ساواک بودن قرارگیرد. و بالعکس هم در ایران و خارج رژیم می کوشد که در میان مخالفین چنان حالت خصومتی ایجاد کند که یک یک افراد سوءظن داشته باشند که فرد دیگر برای ساواک کار می کند. این روش بسیار مؤثر و مزورانه ای برای خردکردن روحیه مخالفان است.(۱)

بدین ترتیب، فقط زمانی مخالفان سیاسی توانستند موجبات سقوط نهایی حکومت را فراهم سازند که مجموعه گسترده ای از ناراضیان سیاسی به راه افتادند و تحرکات انقلاب را سرعت بخشیدند. با این حال، کتمان نمیتوان کرد که در این میان رفتارهای خشونت آمیز و غیرانسانی ساواک با مخالفان سیاسی در صدر دلایلی قرارداشت که در نهایت سقوط رژیم پهلوی را رقم زدند. ضمن آنکه افکار عمومی بینالمللی هم ساواک را بیش از هرچیز به خاطر وحشت آفرینیها و سبعیتهای غیرانسانی اش درباره مخالفان سیاسی محکوم می کرد. به نوشته محققان: «واقعیت وحشیگریها و ستمکاریهای ساواک سالهاست که در جهان شهرت داشته و "ساواک" به کلمه ای به معنای تجاوز و شکنجه سیستماتیک توسط یک دستگاه دولتی تبدیل شده است. به گفته دبیرکل "سازمان عفو بین المللی" در سال ۱۹۷۵:

۱- هالیدی، فرد؛ دیکتاتوری و توسعه سرمایه داری در ایران، ترجمه فضل الله نیک آئین، چاپ اول، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۸، ص ۸۹.

"پرونده هیچ کشوری در جهان در مورد نقض حقوق بشر به سیاهی پرونده دولت ایران نیست"».(۱)

کسانی که به صف مخالفان سیاسی حکومت می پیوستند دیگر هیچ گاه از دست ساواک رهایی نمی یافتند. حتی پس از دستگیری، شکنجه، بازجویی، پرونده سازی، محاکمه و زندان (که در تمام این مراحل هم ساواک نقشی بلامنازع ایفا می کرد)، بازهم آزارها پایان نداشت.(۲) نه ساواک و نه نظام سیاسی حاکم بر کشور هیچگاه حاضر نشدند مخالفان سیاسی را به رسمیت بشناسد و آنان را در ردیف محاربین و مقدمین علیه امنیت کشور قرار می دادند. ضمن اینکه هیچگاه رقم واقعی زندانیان سیاسی آشکار نشد. با این حال، تردیدی وجود نداشت که این رقم بیش از مقداری است که مراجع مسئول و شخص شاه ادعا می کردند. بدین ترتیب، ساواک و حکومت راهی بدون بازگشت در پیش گرفته بودند که فقط تحولی قهرآمیز می توانست بر تداوم آن پایان دهد.(۳) مارک. ج. گازیوروسکی پژوهشگر آمریکایی هم تصریح دارد که رفتار خشونت گرای ساواک هیچ گاه تعدیل نیافت و «کماکان ساواک به صورت یک سازمان بسیار ددمنش باقی ماند. حتی این روش را هم توسعه داد و با شکنجه و کشتار پیوسته مخالفان شاه و ایجاد یک جو آکنده از ترس و به کارگیری ارعاب در برابر مخالفان به پیش راند.»(۴) گازیوروسکی تصریح می کند که به دنبال گسترش سبعیتها و روشهای خشن سرکوب مخالفان از سوی ساواک در واقع از همان سالهای نخست دهه ۱۳۴۰ مخالفان به تدریج بر این باور تأکید نمودند که انسداد سیاسی موجود و آمیخته شدن آن با سیاستهای خشن ساواک راه هرگونه مصالحه ای را با رژیم سد کرده، چاره ای جز تداوم مبارزه و مخالفت تا از میان برداشتن نهایی آن باقی نمانده است. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ آغازی مهم برای شکل گیری این تفکر سیاسی

۱- همان، صص ۹۲ -۹۳.

۲- همان، صص ۹۳- ۹۴.

۳- همان، صص ۹۴- ۹۸.

۴- گازیوروسکی، مارک. ج.؛ پیشین، ص ۳۱۵.

در میان مخالفان حکومت بود.(۱)

اما برخلاف تمام تصورات، رفتارهای خشن ساواک نتوانست پیامد خوشایندی برای رژیم پهلوی به بار آورد. هر چند در آغاز به نظر می رسید ساواک قادر شده مخالفان پرشمار حکومت را از سر راه بردارد، اما آن سرکوبگریها فقط در کوتاه مدت امیدواریهایی به دنبال آورد. سلطه سرکوبگرانه و خشن ساواک در روندی پایان ناپذیر لایه های مختلف جامعه ایرانی را نشانه رفته بود و این خود نارضایتی عمومی را به طور روزافزونی گسترش می داد. در همان فاصله، مخالفان سیاسی هم به سوی انسجامی پیش بینی نشده به حرکت درآمدند. البته رهبریهای دوراندیشانه امام خمینی که مبارزه خلل ناپذیری را پایهگذاری کرد و در نهایت آشکار شد که روحانیون و علمای اسلامی در کانون مبارزه آشتی ناپذیر با حکومت قرار گرفته اند.(۲)

ساواک و مجموعه حاکمیت، هیچ گاه نتوانست ریشه های بحران سیاسی را مورد توجه جدی قرار دهد.(۳) بلکه، به جای توجه منطقی به ریشه های گسترش بحران سیاسی، بر طبل خشونت و سرکوبگری کوبید. آنتونی پارسونز آخرین سفیر انگلستان در ایران، لابلای خاطراتش به گوشه هایی از این رفتارهای غیراصولی ساواک در سرکوب و از میان برداشتن مخالفان (که البته ناکار آمدی آن هم آشکار شده بود) چنین اشاره کرده است:

و بالاخره باید از ساواک نام برد که مطبوعات غرب در اواسط دهه ۱۹۷۰ دیوی از آن ساخته بودند و گزارش های مربوط به عملیات این سازمان یکی از مشغولیات اصلی جمعیت ها و سازمان های طرفدار حقوق بشر در اروپا و آمریکا به شمار می رفت ... نصیری مردی بی عاطفه و سنگدل بود و به هرکاری برای حفظ رژیم دست می زد، هرچند کارهای او سرانجام نتیجه معکوسی داشت. ساواک در دورانی که نصیری ریاست آن را بر عهده داشت به جای طرح نقشه های دقیق و اساسی برای مبارزه با خرابکاری و فعالیت های ضد رژیم، به یک رشته اعمال خشونت آمیز و وحشیانه و ایجاد مزاحمت های بی مورد و نابجا برای طبقات

۱- همان، ص ۳۸۴.

۲- همان، صص ۴۱۸ – ۴۲۴.

۳- ایرنبرگر، هارالد؛ پیشین، صص ۲۸ –۳۱.

مختلف مردم پرداخت. روش ساواک مبتنی بر ارعاب بود. بازداشت های جمعی برای ساواک یک کار عادی به شمار می آمد و این تصور در اذهان عمومی نقش بسته بود که ساواک در تمام شئون زندگی مردم از سازمان های دولتی و دانشگاه ها گرفته تا مؤسسات خصوصی و کارخانه ها و احزاب سیاسی و سازمان های دانشجویی در خارج از کشور نفوذ کرده و در همه جا حاضر و ناظر است. البته این مطلب بعید به نظر می رسید و ساواک دارای چنین امکانات وسیعی نبود که در همه جا حضور داشته باشد، ولی ساواک خود به این شایعه دامن می زد تا رعب و وحشت بیشتری در مردم ایجاد کند... آنچه برای من حیرت آور بود این بود که اگر ساواک نارضایی و مخالفت با رژیم را آنقدر وسیع میدانست که چنین تدابیری را ضروری تشخیص می داد چرا به فکر یک چاره اساسی برای کاستن از این نارضایی ها نمی افتاد و به علاوه برای اعمال کنترل و مراقبت چه نیازی به آن هم وحشیگری و خشونت بود؟ نفرت از اعمال ساواک بیشتر در میان طبقه تحصیل کرده و دانشجویان دانشگاه ها مشهود بود و حتی در بازدیدهای سفرای خارجی از دانشگاه ها با همه پیش بینی ها و تدابیری که اعمال می شد نفرت و عدم رضایت کاملاً مشهود بود. من یکبار در سال ۱۹۷۵ این موضوع را با شاه در میان گذاشتیم، پاسخ شاه این بود که «تعداد کمی از دانشجویان با الهام گرفتن از خارج درصد ایجاد تشنج هستند و باید با قاطعیت با آن ها روبرو شد.»(۱)

ویلیام سالیوان، آخرین سفیر آمریکا در دوران محمدرضا پهلوی با اشاره به تأثیر روشهای خشن و غیرانسانی ساواک در سرکوب مخالفان و نیز دیگر مردم کشور گوشه هایی از عملکرد سوء ساواک را که منجر به تحرکات انقلابی مردم ایران شد، چنین شرح می دهد:

از اوائل دهه ۱۹۶۰ و به خصوص پس از قیام سال ۱۹۶۳ به رهبری آیت الله خمینی ساواک به تدریج

از صورت یک سازمان اطلاعاتی و ضد جاسوسی خارج شد و بخش عمده ای از آن به صورت یک پلیس مخفی برای مبارزه با مخالفان سیاسی رژیم درآمد. روش های خشونت آمیز در ساواک که ابتدا به وسیله اولین رئیس سازمان امنیت ایران ژنرال بختیار اعمال می شد، در ابعاد وسیع تری نسبت به مخالفان سیاسی رژیم اعمال گردید و بازداشت های خودسرانه و شکنجه برای گرفتن اعتراف و

۱- سالیوان، ویلیام؛ و، پارسونز، آنتونی؛ پیشین، صص ۳۰۲- ۳۰۳.

زندان های طولانی و بدون حکم دادگاه از روش های معمول و متداول ساواک به شمار می آمد.

ساواک هرگونه فعالیت سیاسی را با سوءظن می نگریست. نه فقط کمونیست ها و افراطیون مذهبی، بلکه عناصر لیبرال و سوسیال دمکرات ها و بازماندگان جبهه ملی سابق هم از تعقیب و آزار ساواک در امان نبودند. سازمان های دانشجوئی بیش از همه مورد سوءظن ساواک بودند و ساواک منابع اطلاعاتی و عوامل نفوذی زیادی در میان دانشجویان داشت. هزاران عامل و منبع ساواک در دانشگاه ها پراکنده شده بود و علاوه برگزارش فعالیت های گروه های مخالف، با شیوه تهمت و افترا بین خود آن ها اختلاف به راه می انداختند و از هماهنگی و انسجام آنان جلوگیری می کردند.

در این دوره، به خصوص در اواخر دهه ۱۹۶۰ و اوائل دهه ۱۹۷۰ نوعی حکومت ترور و وحشت بر ایران حکمفرما بود. نه فقط گروه های شناخته شده مخالف و مبارز بلکه بعضی از سیاستمداران معروف و روشنفکران و خانواده های مرفه و متجدد هم از تعقیب و آزار ساواک مصون نبودند. بعضی ها به طور اسرارآمیزی ناپدید یا ربوده می شدند. شکنجه در زندان ها به صورت امری عادی درآمده بود و بعضی از زندانیان زیر شکنجه کشته می شدند. ربودن و زندانی کردن مخالفان بدون مجوز قانونی و آزار و شکنجه آن ها در زندان های ساواک امری نیست که قابل انکار باشد و همه این ها در زمانی صورت می گرفت که شاه با اجرای برنامه های اصلاحی معروف به «انقلاب سفید» خود می خواست فقر و جهل و بیعدالتی را از کشور خود ریشه کن سازد و آن را به سوی دروازه های «تمدن بزرگ» هدایت کند....(۱)

در طول دوران فعالیت ساواک صدها تن از مخالفان سیاسی حکومت به انحاء گوناگون به قتل رسیدند و در همین حال تعداد اعدام شدگان نیز رقم قابل توجهی را تشکیل می داد. تعداد بسیاری از مبارزان مسلح رژیم در درگیریهای نظامی با ساواک جان خود را از دست دادند و دستگیر شدگان پرشمار دیگری پس از محاکمات فرمایشی کوتاه به جوخه اعدام سپرده شدند. شمار کشته شدگان زیر شکنجه های مرگبار ساواک، و نیز کسانی که مفقود شده و هرگز اثری از آنان به دست نیامد به صدها تن بالغ می شد. ضمن اینکه قتلهای مشکوک دیگری در

۱– همان، صص ۹۵ – ۹۶.

آن روزگار اتفاق افتاد که از سوی مخالفان به ساواک نسبت داده شد. انعکاس اخباری از این دست در گسترش نارضایتیهای عمومی از ساواک و مجموعه حاکمیت تأثیر بسزایی داشت. مرگ مشکوک کسانی نظیر جهان پهلوان غلامرضا تختی، جلال آل احمد، خلیل ملکی، دکتر علی شریعتی و سید مصطفی خمینی که در جامعه روشنفکری و سیاسی - مذهبی کشور جایگاه ممتازی داشتند، تنفر عمومی از ساواک را باز هم افزایش داد.(۱) قتل برخی علما و روحانیون مبارز تحت شکنجه های مرگبار در زندانهای ساواک با انعکاس گستردهای

که در سطح جهانی داشت، جامعه ایرانی را در مخالفت با حکومت جدی تر ساخت. آیت الله قاضی طباطبایی و آیت الله محمدرضا سعیدی از نامدارترین روحانیونی بودند که در زیر شکنجه های غیرانسانی ساواک جان خود را از دست داده، شربت شهادت نوشیدند. بهرغم این احوال ساواک هرگز در صدد برنیامد به جمع بندی معقولی از تحولات سیاسی کشور و گسترش ناامنیهای سیاسی که متضمن تجدیدنظر در روشهای سرکوبگرانه آن سازمان بود، بپردازد و کماکان بر همان مشی ناکارآمد سرکوبگرانه و خشن ادامه داد.(۲)

به خاطر همین سبعیتهای غیرانسانی ساواک بود که در جامعه آن روزگار واژه های ساواک و ساواکی حس تنفر شدیدی را در مخاطبان بر می انگیخت و منسوبان به ساواک در عداد منفورترین موجودات محسوب می شدند.(۳) پرسنل ساواک که برحسب موقعیت از قدرت، ثروت و حیطه عمل قابل توجهی برخوردار بودند، در آزاررسانی به مردم کشور که گاه تا قتل و نابودی معترضان هم پیش می رفت، هیچ گونه قیدوبندی نمی شناختند. سوء استفاده از مقام و موقعیت و وحشت آفرینی و آزار مردم پدیده ای غیرمعمول نبود. در این مورد واقعه قتل فردی در خیابان توسط محافظان همسر پرویز ثابتی، مدیرکل اداره کل سوم ساواک (امنیت داخلی) در مغازه ای در خیابان ولی عصر کنونی نمونه بارزی

ص:۵۲۷

۱- زونیس، ماروین؛ پیشین، ص ۴۴۱.

۲- فاروقی، احمد؛ و، لوروزیه، ژان؛ پیشین، ص ۱۴۷.

۳- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۲۰۳.

از اینگونه سوء استفاده های ساواکیان از قدرت بود:

... این حادثه که ابتدا از مسأله جزئی شروع شد ولی فاجعه ای دردناک به دنبال آورد، در مغازه کفش فروشی «شارل ژوردن» رخ داد.

در آن مغازه مردی داشت به همسرش برای انتخاب کفش کمک می کرد که زنی وارد شد و به فروشنده دستور داد فوراً آنچه را می خواهد برایش آماده کند. فروشنده هم فوراً اطاعت کرد و علی رغم اعتراض مشتری اول به اجرای دستور زن تازه وارد پرداخت. بعد از آنکه زن کفش مورد نیاز خود را خرید و آماده خروج از مغازه بود، مدعی شد کیفش به سرقت رفته و مردی را که به او اعتراض کرده بود متهم به دزدیدن کیف کرد. مرد در مقام دفاع از خود برآمد و بینشان سخنان تندی رد و بدل شد. در این هنگام مأمور محافظ زن که جلوی در مغازه ایستاده بود، خیلی خونسرد جلو آمد و با شلیک طپانچه مرد معترض را در جا کشت.

چون زن مزبور همسر یکی از مقامات بلندپایه ساواک بود،(۱) برای بازداشت و محاکمه عامل این جنایت هیچ اقدامی صورت نگرفت. زیرا اصولاً نمیشد ساواک را که منبع اصلی بسط عدالت در کشور تلقی می شد! متهم به آدمکشی کرد.(۲)

این حادثه البته انعکاس وسیعی در کشور پیدا کرد و چهره هراسناک ساواک را آشکارتر ساخت. روشهای خشن و غیرانسانی ساواک به حدی گسترش یافته بود که حتی نزدیکترین همپیمانان حکومت پهلوی در اروپا و آمریکا هم آشکارا از آن برائت می جستند و شاه و ساواکش را به خاطر این سیاستهای وحشیانه، سرزنش می کردند.(۳) اما مجموعه حکومت و ساواک بدون توجه به هشدارها و انتقاداتی از این نوع که کم هم نبود کماکان هدفی جز ارتقاء نظام استبدادی حاکم بر کشور نداشت، تا جایی که طی سالهای پایانی حکومت

ص:۵۲۸

۱- منظور پرویز ثابتی مدیرکل اداره کل سوم ساواک است.

۲- صمیمی، مینو؛ پیشین، ص ۲۰۳.

۳- راجی، پرویز؛ خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه: ح. ا. مهران، چاپ اول، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۶۴، ص ۴۳؛ و، سالیوان، ویلیام؛ و، پارسونز، آنتونی؛ پیشین، صص ۹۴- ۹۷، و صص ۳۰۲- ۳۰۴.

پهلوی مقام شاه فقط اندکی از خدا فاصله یافت و در مثلث «خدا، شاه، میهن» جای گرفت و گاه از این هم فراتر رفت:

... پس از آن که در مدارس به مرور تعلیمات اسلامی کمرنگ شد؛ و در عوض، تبلیغات گسترده ای در باب ضرورت وطن پرستی و عشق به شاه همه جا را فراگرفت. عکس شاه در هر گوشه ای به چشم می خورد و بخصوص یکی از تصاویر، او را در حالتی نشان می داد که گویی خداوندگار در مقابل بندگان خود مشغول اظهار تفقد است.

در این جریان «ساواک» نقش عمده ای به عهده داشت، و به عنوان گرداننده اصلی ماشین تبلیغاتی رژیم سعی می کرد شاه را به صورت یک موجود «فوق بشر» جلوه دهد. تا جایی که حتی در یکی از پوسترهای مربوط به شعار «خدا، شاه، میهن»، عمداً لغت «شاه» را بزرگتر و بالاتر از «خدا» نوشته بودند.

مواجهه با چنین وضعیتی در ایران - که حالت تصنّعی آن کاملاً مشهود بود - بیشتر از این جهت مرا ناراحت می کرد که می دیدم «ساواک» برای پیشبرد هدف تبلیغاتی خود محیطی آکنده از وحشت بهوجود آورده تا هیچ کس از ترس جرأت نکند آزادانه راجع به مسائل جاری کشور سخنی بگوید.(۱)

بدین ترتیب بود که وقتی تحرکات انقلابی مردم ایران بنیان نظام شاهنشاهی پهلوی را به لرزه درآورد، ساواک که طی سالها فعالیت غیراصولی و دهشت آفرین هیچ گاه به ارزیابی مقرون به واقعیتی از اوضاع سیاسی، اجتماعی و فرهنگی و اقتصادی حاکم بر کشور دست نیافته بود؛ یکباره غافلگیر شد و از مهار بحرانی که می رفت آخرین سنگرهای نظم موجود را درهم بکوبد، عاجز ماند.(۲)

سهم ساواک در انقلاب

در حالی که سرکوبگریهای ساواک تا نیمه دهه ۱۳۵۰ ش به شدت ادامه داشت واقعه ای رخ داد که شاه و ساواک را سخت نگران ساخت و آن انتخاب جیمی کارتر به ریاست جمهوری آمریکا بود. کارتر از همان دوران تبلیغات و مبارزه

۱- صمیمی، مینو؛ پیشین، صص ۵۱ - ۵۲.

۲- زونیس، ماروین؛ پیشین، صص ۱۶۵ - ۱۶۶.

انتخاباتی با رقیب جمهوری خواهش وعده داده بود در مقام ریاست جمهوری آمریکا از نقض حقوق بشر در کشورهای مختلف و ازجمله ایران جلوگیری به عمل آورده بر سبعیتهای رژیمهای مستبد و خودکامه لگام خواهد زد. اینکه این شعار تبلیغاتی در حیطه عمل تا چه اندازه مقرون به حقیقت شد اهمیتی درجه دوم دارد. اما این تهدیدات کارتر در حالی که آشکار شده بود شاه ایران برای جلوگیری از انتخاب او به ریاست جمهوری تلاشهایی به انجام رسانیده است، به شدت شاه را نگران کرد. برهمین اساس تردیدی نبود که لازم است او در تداوم برخی سیاستهای خشونت آمیزش که عمدتاً توسط ساواک اعمال می شد، تجدیدنظرهایی به عمل آورد. همزمان با آن اعلام فضای باز سیاسی، طلیعه آغاز دوران جدید و در عین حال ویران کننده ای برای نظام شاهنشاهی پهلوی بود. به ویژه اینکه، گفته می شد رژیم بر آن است در حیطه رفتارهای خشونت آمیز ساواک محدودیتهایی اعمال کند.(۱) بگذریم از اینکه این وعده ها به طور جدی مورد توجه قرار نگرفت و اصولاً ساواک روش دیگری نمی شناخت تا جهت حفظ و تحکیم موقعیت به شدت متزلزل حکومت آن را جایگزین روشهای سرکوبگرانه پیشین سازد. در همان حال نه دولتمردان آمریکایی و نه حکومت ایران و ساواک برای در پیش گرفتن سیاستی جدید، هیچ گاه به جمع بندی واحدی دست نیافتند. ضمن اینکه در خود ساواک هم برای تجدیدنظر در رفتارهای خشونت آمیز آن سازمان هماهنگی و اتفاق نظر وجود نداشت. به ویژه ارتشبد نعمت الله نصیری، رئیس وقت ساواک همچنان طرفدار تداوم سرکوبگری خشونت آمیز و سنگدلانه بود و تأسی به هر روش دیگری را در برابر مخالفان پرشمار حکومت که به سرعت به سوی سنگرهای حکومت در حال پیشروی بودند ناکارآمد و محکوم به شکست می دانست.(۲) بدین ترتیب، تا زمانی که نصیری در رأس ساواک باقی بود در دامنه خشونتها و دهشت آفرینی های ساواک تعدیلی به وجود نیامد. نصیری تا خرداد ۱۳۵۷ که دیگر آشکار شده بود مخالفت عمومی

۱- همان، صص ۴۱۶- ۴۲۰.

۲- همان، ص ۵۷۴.

با حاکمیت پهلوی سقوط نهایی آن را نشانه رفته است، همچنان رئیس ساواک بود.

تا هنگام آغاز تحرکات انقلابی مردم ایران تصور می رفت ساواک بر تمام مخالفتهای سیاسی - اجتماعی پایان داده و تا مدتی طولانی امکانی برای سر برآوردن مخالفان حکومت باقی نگذاشته است. محافل سیاسی خارجی و کشورهای هم پیمان شاه هم تصور دقیقی از موقعیت مخالفـان سیاسـی او نداشـتند و این اعتقاد وجود داشت که ساواک چنانکه پیش از آن انجام داده بود، در آینـده نیز نظـام اسـتبدادی حکومت را در برابر مخالفان تقویت کرده، تـداوم خواهـد بخشـید. اما این حـدس و گمانها فقط مدت کوتاهی پس از آغاز ناآرامیهای سیاسـی بی پایگی اش به اثبات رسید(۱) و سلسـله حوادث خشونت آمیزی که از اواخر سال ۱۳۵۵ آغاز شد و در سال بعد ادامه یافت، نشان داد که ساواک و روشهای او در برابر مخالفان کارآمدی چندانی نخواهد داشت. این در حـالی بـود که بهرغم ایجـاد فضـای به اصـطلاح بـاز سیاسـی و حمـایت کـارتر از روشـهای ملایـم تر برخورد با مخالفان، ساواک تعدیلی در روشهای خشونت آمیز ایجاد نکرده بود.(۲)

دامنه نارضایتیهـا و مخالفتخوانیهـا فراتر از آن بود که در تصور شـاه، سـاواک و حامیان خارجی آنها (و به ویژه سـیا و آمریکا) بگنجد. این بار فقط مخالفان شناخته شده و مشهور حکومت نبودند که قد برافراشتند؛ بلکه دامنه اعتراضات و انتقادات انقلابی در اقصـی نقاط کشور اوج گرفته، کسانی را به صـحنه کشانیده بود که پیش از آن علایق سیاسـی خاصی از آنان ظهور و بروز نکرده بود. حیطه مخالفتها به بخشـهای مهم و اثرگـذار حتی در بـدنه مجموعه حکومت و دوایر دولتی و حکومتی هم گسترش چشمگیر و انکارناپذیری یافته بود(۳) و آشکار بود که روشهای پلیسی و خشن ساواک طی حدود ۲۰ سال فعالیت فقط دامنه

۱- آبراهامیـان، یروانـد؛ ایران بین دو انقلاب، ترجمه احمـد گل محمـدی و محمـدابراهیم فتاحی، چاپ اول، تهران، نشـر نی، ۱۳۷۷، صص ۶۱۲ - ۶۲۴.

۲- مقـدم، کاظم؛ خشونت قانونی، گزیـده تاریخ معاصـر ایران همراه با شـرح حال شـهید حاج صادق امانی، چاپ اول، تهران، محدث و دفتر نشر برگزیده، ۱۳۸۰، صص ۳۱۳ - ۳۲۰.

۳- گازیوروسکی، مارک. ج.؛ پیشین، صص ۴۱۳ - ۴۳۴.

مخالفت خوانی و دشمنیها با نظام سیاسی حاکم بر کشور را گسترش داده است؛ به طوری که ترمیم آن جز با سقوط نهایی رژیم پهلوی امکان نداشت.

ساواک نه فقط قادر نشد به ارزیابی دقیق و منطقی تر از دلایل بروز انقلاب دست یابد، بلکه تلاشهای آن نیز که اساساً پیروی از همان شیوه های خشن پیشین بود نتوانست به عنوان حربه ای کارآمد برای مهار انقلاب به کار آید. تا مدتها ساواک میکوشید تحرکات انقلابی را توطئه ای از سوی شوروی و کمونیست ها ارزیابی کند و نتوانست دریابد که عمق بحران، بسیار فراتر از آن است که بتوان با اظهارات بی اساسی از این نوع، بر آن فایق آمد.(۱) به همین دلیل در سراسر دوران انقلاب ساواک برنامه ای انسجام یافته و کارآمد برای برخورد با انقلابیون نداشت و اقدامات رهبران آن نیز اثرات بسیار ناچیزی در جلوگیری از روند انقلاب برجای نهاد.(۲) حتی شاه که نظارت مستقیمی بر فعالیتهای ساواک داشت، قادر نشد فعالیتهای ساواک را به گونهای درخور هدایت کند.(۳) تنها هنر شاه این بود که هر از چندگاه مسئولان ساواک را به باد انتقاد و فحش و ناسزا بگیرد که نتوانسته اند در شناسایی به موقع بحران انقلابی و مهار آن کمکی به او بکنند.(۴)

به زعم برخی از پژوهشگران، ساواک به خاطر بهره گیری غیراصولی از منطق زور و خشونت هیچ گاه به ارزیابی دقیقی از جامعه ایرانی نرسید و مجموعه اطلاعات غلطی که از سوی آن در اختیار شاه و مراجع مسئول نهاده می شد مشکلات پیش روی حکومت را مضاعف می ساخت.(۵) بسیاری دیگر معتقد بودند که ساواک چنانکه باید شاه را از حقایق امور کشور آگاه نکرد و این روند اطلاع رسانی غلط که از همان نخستین سالهای فعالیت ساواک آغاز شده بود تا

۱- زاهدی، اردشیر؛ بیست و پنج سال در کنار پادشاه، چاپ اول، عطایی، ۱۳۸۱، صص ۳۴۶- ۳۵۰.

۲- همان، ص ۳۲۶.

۳- همان، ص ۳۲۶.

۴- همان، ص ۳۱۰.

۵- باستانی پاریزی، محمدابراهیم؛ اژدهای هفت سر، چاپ سوم. تهران، دنیای کتاب، ۱۳۶۷، صص ۷۰۸ - ۷۱۲.

ناآرامیهـای سیاسـی دوران انقلاب تـداوم یـافت و نـتیجه آن دورمانـدن شـاه از بطن جـامعه و مردمی بود که بر آنـان به نـاروا حکومت می کرد.(۱) هم ساواک و هم شاه با آغاز تحرکات انقلابی غافلگیر شـده و گیـج و حیران ماندنـد، بدون اینکه برای برون رفت از بحران راهی بیابند.(۲)

سـاواک حـتی در همـان دوران گسـترش بحران انقلابی هم هنوز متقاعـد نشـده بود که روحـانیون و علمـای مـذهبی در رأس مخالفـان جـای دارنـد و رهبری جنبش برعهـده آنان است و چنین تصور می شـد که به ویژه پس از سـرکوبهای دوران انقلاب سفید و قیام ۱۵ خرداد ۴۲ و سـرکوبگریهای سالهای بعـد، روحانیون دیگر پایگاهی در میان جامعه ایرانی ندارند.(۳) به همین دلیـل وقتی انقلاب به پیروزی نهـایی رسـید، سـلطنت طلبـان و برخی اعضای خانواده پهلوی ساواک را متهم می کردنـد که به خـاطر ارزیـابی نـادرست از موقعیت روحـانیون در کشور موجبـات فروپاشـی نهـایی نظـام شاهنشاهی و سلسـله پهلوی را فراهم آورده است.(۴)

برخی معتقدنـد که اعلام فضای باز سیاسـی و تلاش حکومت برای کاهش خشونتهای ساواک موجبات غافل ماندن ساواک از تحولات پیش رو را فراهم آورد. چنـان که، مسئولان سـاواک احسـاس می کردنـد در تحولات جاری کشور در حاشـیه قرار گرفته اند.(۵) این عقیـده تا حـدی هم درست است، زیرا ساواک طی حدود بیست سال فعالیت هیچ گاه به طور جدی درصدد برنیامـده بود جهت کنترل مخالفـان حکومت از روشـهای منطقی تری پیروی کنـد. هنگـامی که در فضـای باز سیاسـی، گستره مخالفتها فزونی یافت، دیگر کنترل اوضاع از اختیار ساواک خارج شده بود.(۶)

۱- هلمز، سینیا؛ خاطرات همسر سفیر؛ ترجمه اسماعیل زند، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۰، ص ۱۰۸.

۲- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا؛ جلد ۲۴، صص ۱۲- ۱۶.

۳- سلسـله پهلوی و نیروهـای مـذهبی به روایت تاریـخ کمبریـج، ترجمه عباس مخبر، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۱۴۸- ۱۵۱.

۴- استمپل، جان. دی.؛ پیشین، صص ۳۷۸- ۳۷۹.

۵- همان، صص ۳۷۶- ۳۷۷.

۶- همان، صص ۳۶۶- ۳۶۷.

نـاتوانی ساواک در مهار انقلاب به حـدی آشـکار بود که حتی انقلابیون و مخالفان سیاسـی حکومت هم از آن بی برنامگی و نـاتوانی حیرت می کردنـد و برایشـان «بـاور کردنی نبود که سـاواک بـا آن همه تجهیزات و امکانات و تسـلیحات» در مقابله با مخالفان دچار مشـکلاتی عدیده باشد.(۱) سـاواک چنـان که خود شاه هم بی میل نبود ترجیـح می داد با دادن آدرسـهای غلط منشأ بحران را به خـارج از مرزهای ایران پیونـد دهـد و این تصور واهی را تبلیغ می کرد که گویی مخالفان از سوی قـدرتها و کشورهـای خـارجی تغـذیه می شونـد. حمـاقت و نـاتوانی سـاواک در ارزیـابی درست و مقابله منطقی با بحران انقلابی حـد و حصری نمی شناخت.(۲) رقابت ساواک با دیگر نیروهای نظامی و امنیتی انقلاب از دیگر عوامل ناکارآمـدی آن در جلوگیری از گسترش بحران بود. ضـمن اینکه درباره شـیوه های برخورد با مخالفان هم، پیوسته میان رهبران ساواک با فرماندهان ارتش، شهربانی و غیره اختلاف نظر وجود داشت.(۳)

در چنین شـرایطی بود که بالاخص تا هنگام حضور نصـیری در رأس ساواک (در خرداد ۱۳۵۷) جز کاربرد خشونت و دهشت آفرینی راه دیگری جهت مهار انقلاب جسـتجو نشد. ساواک علاوه بر سرکوب تظاهرات و اعتراضات مردمی به ویژه رهبران و اعضـای مهم گروه هـای سیاسـی - مـذهبی مخـالف را تهدیـد به قتـل، زنـدان و غیره می کرد تا بلکه با ایجاد هراس در جامعه اوضاع بحرانی پیش آمده را کنترل کند.(۴) این روند تهدیدآمیز که البته کمتر کارآمدی داشت تا واپسـین ماه های عمر رژیم پهلوی کماکـان ادامه یافت، در آبان ۱۳۵۷ خبرگزاریها گزارش دادنـد که طی همان زمان حدود ۳۰۰ تن از فعالان سیاسـی از سوی ساواک تهدید

۱- بازرگـان، مهـدی؛ انقلاـب ایران در دو حرکت، چـاپ پنجم، تهران، انتشارات بازرگان، ۱۳۶۳، ص ۷۴ ؛ و، اسـناد نهضت آزادی ایران، جلد ۱۱، صص ۱۰۱- ۱۰۲.

۲- دلانوآ، کریستین؛ ساواک، ترجمه عبدالحسین نیک گهر، چاپ اول، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۱۶۷- ۱۶۳.

۳- نراقی، احسان؛ از کاخ شاه تا زندان اوین؛ ترجمه سعید آذری، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷، ص ۱۳۲.

۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد ۱۸، صص ۱۲۷- ۱۲۹.

به مرگ یا بازداشت و زندان شده اند.(۱) سایر مردم هم از تهدیداتی مشابه در امان نماندند. تماسهای تلفنی ناشناس بسیاری با مردم برقرار می شد که تهدیدآمیز بود و آنان را نسبت به تداوم مخالفت با حکومت پهلوی هشدار می داد. این تهدیدات عمدتاً از سوی ساواک صورت می گرفت. اما نتایج حاصله از اینگونه اقدامات بسیار ناچیز بود.(۲)

درحالی که اقدامات سبعانه ساواک کمک چندانی به مهار بحران نمی کرد، مخالفان پرشمار حکومت از هر فرصتی جهت افشای ساواک به عنوان سازمانی مخوف و رعب انگیز که به هیچ قاعده انسانی گردن نمی نهد، بهره می بردند. علاوه بر ایرانیان، محافل سیاسی جهانی، گروه های مختلف حقوق بشر و برخی رادیوها و رسانه های گروهی جهانی هم در افشای سبعیتهای ساواک نقش قابل اعتنایی ایفا می کردند.(۳) اما ساواک همچنان ترجیح می داد راه خود را برود. براساس گزارشات موجود ساواک در بسیاری از آتش سوزیها و تخریب اماکن و دوایر دولتی و غیره دست داشت و موارد متعددی بروز کرد که نشان میداد ساواک در ایجاد درگیریهای تصنعی و گسترش هرچه بیشتر برخوردهای خشونت آمیز با مخالفان نقش دارد. تاجایی که برخی نخست وزیران دوران انقلاب سخت به رفتارها و اقدامات ساواک مظنون بودند و آن را عاملی برای خارج شدن هرچه بیشتر اوضاع از دست حکومت ارزیابی می کردند.(۴) همچنین گزارشاتی وجود داشت که حاکی از دست داشتن ساواک در آتش زدن منازل و محل کار مردم بود تا مسیر تحولات انقلابی کشور را منحرف سازد(۵) و با ایجاد وحشت و رعب -

---

۱- روزشمار انقلاب اسلامی، جلد۷، چاپ اول، تهران، حوزه هنری سازمان تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۶، ص ۵۳۹.

۲- شاکری، رمضان علی؛ انقلاب اسلامی و مردم مشهد، چاپ دوم، مشهد، بی نا، ۱۳۶۲، ص ۱۳۲.

۳- روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ۲، صص ۵۷۴ - ۵۷۵.

۴- الموتی، مصطفی؛ ایران در عصر پهلوی، جلد ۱۳، چاپ اول، لندن، پکا، شهریور ۱۳۷۱/۱۹۹۲ م، صص ۲۵۰- ۲۵۳.

۵- پاکباز، ح.؛ (به کوشش)، در آیینه سی و هفت روز: مروری بر روزنامه های اطلاعات و کیهان از ۱۶ دی ماه تا ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷، بی جا، بی نا، بی تا، صص، ۱۰۱- ۱۰۲.

رعب آفرینی مردم را از ادامه مخالفت با حکومت باز دارد.(۱)

ساواک که تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی کماکان بر ضرورت سرکوب قهرآمیز انقلابیون پای می فشرد از هر راهی جهت به کرسی نشاندن این هدف بهره می برد. حتی جهت متقاعد کردن شاه به انتصاب نخست وزیری سرکوبگر در مناطق بسیاری از تهران آتش سوزیهای تصنعی به راه انداخت و گویا ارتشبد ازهاری در پی چنین اقداماتی به نخست وزیری منصوب شد.(۲) اخبار و شایعات مربوط به دست داشتن ساواک در آتش سوزیها و تخریبهای دوران انقلاب خشم مردم انقلابی از حکومت و ساواک را گسترش می داد و آنان را در مقابله با حکومت مصمم می ساخت. از مهمترین حوادثی که در آن روزگار به ساواک نسبت داده اند و نقطه عطفی در گسترش مخالفتها با حکومت شد آتش سوزی سینما رکس آبادان در واپسین روزهای مرداد ماه ۱۳۵۷ بود که در جریان آن بیش از ۴۰۰ تن جان خود را از دست دادند.(۳)

نفرت عمومی از ساواک در دوران انقلاب به نهایت رسید. از شعارهایی که در دوران انقلاب درباره ساواک ساخته شده بود، می توان به عمق خشم و کین انقلابیون از ساواک پی برد.(۴) مخالفان در سراسر دوران انقلاب از هیچ تلاشی برای افشا و معرفی اعمال غیرانسانی ساواک فروگذار نمی کردند و اعتراضات و انتقادات از ساواک در سراسر کشور و نیز جهان خارج «به جد» تداوم یافت.(۵) اما

ص:۵۳۶

۱- راجی، پرویز؛ پیشین، صص ۲۹۲- ۲۹۵ و بررسی مهمترین تحولات سیاسی از نیمه خرداد ۵۷ تا نخست وزیری بختیار، صص ۲۵- ۲۷.

۲- صدیقی، وجیه الزمان؛ انقلاب اسلامی از نگاه دیگران، ترجمه و تصحیح سیدمجید روئین تن، چاپ اول، تهران، اطلاعات، ۱۳۷۸، صص ۸۲ – ۸۳.

۳- هویدا، فریدون؛ پیشین، صص ۱۶۵ – ۱۶۶.

۴- برای کسب اطلاعات بیشتر در این باره بنگرید به: فرهنگ شعارهای انقلاب اسلامی، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۷۹ [صفحات مختلف]؛ و، گلابدرهای، محمود؛ لحظه های انقلاب، چاپ اول، تهران، سروش، ۱۳۵۸، صص ۶۲ – ۶۳، و صص ۱۸۰ – ۱۸۱ و ص ۱۸۶؛ و، راهپیمایی های دوران انقلاب ص ۱۲، و ص ۲۵.

۵- مازندی، یوسف؛ ایران ابرقدرت قرن، به کوشش عبدالرضا هوشنگ مهدوی و خسرو معتضد، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۳، صص، ۵۹۲ – ۵۹۴.

ساواک به تمام این اعتراضات و افشاگریها بی توجه بود و از نخستین ماه های شکل گیری تحرکات انقلابی رفتار خشونت آمیز و سرکوبگرانه اش را با مخالفان تداوم داد. علاوه بر درگیریهای مستقیم با مخالفان که در بسیاری موارد با قتل و خونریزی همراه بود، ساواک گروه های پرشماری را دستگیر و روانه زندان می کرد که غالباً با شکنجه های غیرانسانی هم توأم بود.

در دوران انقلاب بسیاری از روحانیون به نقاط دورافتاده و بد آب و هوای کشور تبعید شدند.(۱) بهرغم اینکه ساواک ادعا می کرد گروه های چپ و کمونیست ها میدان دار تحرکات انقلابی هستند، اما در آن میان روحانیون و اسلام گرایان بیشترین درگیریها را با ساواک داشتند و به تبع آن بیش از سایر گروه های سیاسی مخالف هم دچار مشکل آفرینیهای ساواک شدند.(۲) ساواک که تصور می کرد طی سالهای تبعید امام خمینی توانسته است نام و یاد ایشان را از اذهان عموی بزداید، پس از آنکه آشکار شد تمام آن تلاشها بی حاصل بوده، در سرکوب طرفداران جدی ایشان در دوران انقلاب شدت عمل بسیاری به کار برد و تمام مراکز و محافلی که روحانیون مخالف حضور داشتند بیش از پیش تحت مراقبت و کنترل ساواک قرارگرفت.(۳) طی دوران انقلاب صدها تن از روحانیون مخالف در شهرهای مختلف کشور دستگیر، محاکمه، زندانی و یا تبعید شدند.(۴) با این حال، سایر گروه های سیاسی مخالف هم هیچ گاه از آزاررسانیها و مشکل آفرینیهای ساواک رهایی نیافتند.(۵) از جمله مهمترین اقدامات ساواک در دوران انقلاب جهت سرکوب خشن مخالفان تشکیل گروه های مختلف چماق دار و نیز کمیته های اقدام و یا انتقام بود که علی الظاهر از طرفداران قانون اساسی

۱- مرکز بررسی اسناد تاریخی؛ شهیدان حجج اسلام سید نورالله و سید فخرالدین رحیمی به روایت اسناد ساواک، جلد ۲۳، صص ۳۲۰- ۳۲۲.

۲- ناطقنوری، علی اکبر؛ خاطرات حجت الاسلام والمسلمین ناطق نوری، به کوشش مرتضی میردار، چاپ اول، تهران، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ۱۳۸۲، صص ۱۰۶- ۱۱۰.

۳- انقلاب اسلامی به روایت اسناد ساواک، جلد ۵، چاپ اول، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی وزارت اطلاعات، ۱۳۷۸، صص ۲۱۲- ۲۱۳.

۴- همان، ص ۱۴۷ و صص ۲۱۴- ۲۱۸ و صص ۲۸۶- ۲۸۷ و صص ۴۴۶- ۴۴۸.

۵- راجی، پرویز؛ پیشین، ص ۳۰۴.

بودنـد، امـا تحت هـدایت مسـتقیم ساواک عمل میکردنـد. کمیته های اقـدام و انتقام که با مشارکت حزب رسـتاخیز و ساواک فعالیت می کردند، مدتها در گوشه و کنار کشور به برخی اقدامات رعب انگیز روی آوردند، اما اقداماتی از این نوع هم هرگز نتوانست بر اراده استوار انقلابیون خللی وارد سازد.(۱)

ازجمله اقداماتی که جهت کاسـتن از بازتاب منفی فعالیتهای ساواک نزد افکار صورت گرفت، عزل نصـیری و انتصاب سـپهبد ناصـر مقـدم به ریـاست ساواک (در خرداد ۱۳۵۷) بود. چنین شـایع کردنـد که بهزودی خشونتهـا و رعب آفرینیهـای سـاواک کاهش خواهـد یافت و از روشـهای معقول تر و مسالمت آمیزی در برابر مخالفان بهره گرفته خواهـد شـد. اما این جابجایی هم تغییر چنـدانی به بـار نیاورد. در شـرایطی که مخالفت عمومی با حکومت به طور روزافزونی گسترش می یافت، ساواک هم که برخلاـف ادعـایش جز خشونت و سـرکوبگری مسـتقیم نظـامی ابزار دیگری را نمی شـناخت؛ چـاره ای جز تـداوم راه در پیش گرفته نداشت.(۲) ضـمن آنکه مقـدم، رئیس جدیـد ساواک هم همزمان با سـرکوبگری ساواک تلاش کرد با برخی اقـدامات سیاسی و ملاقات با رهبران مخالفان میانه رو، سفارت آمریکا و غیره گامی هر چند ناموفق در مهار انقلاب بردارد.

عزل نصـیری از ریاست ساواک مقـدمه ای شـد تا مسئولان حکومت به تدریـج اقداماتی ایذایی و فریبکارانه برای به اصـطلاح تصـفیه ساواک از افراد بدنام انجام دهند و کسانی را که موجبات اقدامات خشونت آمیز را فراهم آورده اند دستگیر و محاکمه و مجازات کنند.(۳) به ویژه، به دنبـال آتش سـوزی سـینما رکس آبـادان که مـوجب شـد خشم و نفرت عمـومی بیش از پیش متوجه ساواک شود، جعفر شریف امامی نخست وزیر جدید (که در ۵ شهریور ۱۳۵۷ جانشین دکتر جمشید

۱- همان، صص ۱۷۳ - ۱۷۴ و صص ۱۸۲ - ۱۸۳ و، ضمیمه خبرنامه جبهه ملی ایران، ش ۱۴؛ اردیبهشت ۱۳۵۷، صص ۲ — ۳؛ و، مجیـدی، عبدالمجیـد؛ خاطرات عبدالمجیـد مجیـدی، به کوشـش حبیب لاجوردی، چاپ اول، تهران، گام نو، ۱۳۸۱، صص ۱۷۶- ۱۸۰.

۲- انقلاـب اسـلامی به روایت اسـناد سـاواک، جلـد ۵. ص ۵۱۰؛ و، صـدیقی، وحیـدالزمان؛ پیشـین، صـص ۱۱۴ - ۱۱۵؛ و، روزشمار انقلاب اسلامی، جلد اول، ص ۲۸۸.

۳- روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ۷، صص ۲۶۱ - ۲۶۲.

آموزگار شده بود)، وعده داد ساواک را از عناصر فاسد و بدنام تصفیه خواهدکرد.(۱) این اقدامات تبلیغاتی که در راستای اهداف آشتیجویانه شریف امامی با مخالفان صورت می گرفت بر آن بود تا بقبولانند که از آن پس خشونتها پایان خواهد یافت و ساواک از سرکوبگریها دست برخواهد داشت.(۲) اما مخالفان که در سقوط رژیم پهلوی تردید نداشتند و شاهد کشتارهای وسیعی بودند که در دوران نخست وزیری شریف امامی ادامه داشت، هیچ گاه این ترفند او را جدی نگرفتند. به ویژه اینکه کشتار معروف روز جمعه ۱۷ شهریور ۱۳۵۷ هم فقط دوازده روز پس از آغاز نخست وزیری شریف امامی صورت گرفته بود.

شریف امامی بهرغم همه ادعاهایش، هیچ گاه به طور عملی از دهشت آفرینیهای ساواک ممانعتی به عمل نیاورد.(۳) وعده های حکومت در تصفیه ساواک و ممانعت از تداوم خشونتهای آن تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی تمامی نداشت. بدون اینکه هیچگاه در حیطه عمل به اثبات برسد.(۴) در آذر ۱۳۵۷ گفته شد که حدود ۳۴ تن از مقامات ارشد ساواک از کار برکنار شده اند.(۵) اما این اقدام حکومت هم که جهت مهار مخالفتها صورت گرفته بود در روند تحولات تغییری ایجاد نکرد. به زودی، نصیری که به دنبال عزل شدن از ریاست ساواک به سفارت ایران در پاکستان منصوب شده بود، به کشور فرا خوانده شد تا محاکمه و مجازات شود؛ بلکه اندکی خشم و نفرت مردم از ساواک و حکومت فرونشیند.(۶) اما این اقدامات تبلیغاتی بیش از هر چیز بر تضعیف روحیه کارکنان و پرسنل ریز و درشت ساواک اثر نهاد که تصور می کردند آینده و سرنوشتی مبهم در

۱- همان، صص ۲۲۶ - ۲۲۷.

۲- همان، صص ۱۳۸ - ۱۳۹.

۳- همان، ص ۱۰.

۴- همان، جلد ۷ ، صص ۳۲۶ - ۳۲۹.

۵- افشار، امیراصلان؛ سروها در باد، به کوشش محمود ستایش، چاپ اول، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۸، ص ۸۲.

۶- استمپل، جان. دی.؛ پیشین، ص ۱۸۰؛ و، معتضد، خسرو؛ هویدا، جلد دوم، چاپ اول، تهران، زرین، ۱۳۷۸، ص ۱۸۰.

انتظارشان است و بدین ترتیب، موجب شد ساواک از همان میزان اندک کارآمدیهای پیشین هم فاصله بگیرد.(۱)

ساواک در گزارشات خود از شهرهای مختلف نسبت به تضعیف روحیه ساواکی ها و اثرات سوء آن در برخورد با انقلابیون هشدار می داد و خواستار یافتن راه حلی مناسب برای غلبه بر این پدیده نوظهور شده بود.(۲) همزمان با این رخدادها مصاحبه دیر هنگام شاه که طی آن اظهار کرد صدای انقلاب مردم ایران را شنیده است و وعده داد کاستیهای پیشین را جبران کند،(۳) بازهم روحیه ساواکی ها را تضعیف کرد.(۴)

علاوه بر این، حملات گسترده انقلابیون و مردم مخالف به ساواکی ها و پایگاه ها و مقرهای آنان در تهران و سایر شهرهای کشور نشان می داد خشم و کین آنان از سفاکیهای ساواک طی ۲۲ سال فعالیت که در تمام دوران انقلاب هم تداوم یافته بود، کاستی نیافته است. گزارشات موجود حاکی از حملات گسترده انقلابیون به مراکز ساواک و ساواکی های سرشناس در شهرهای مختلف به ویژه طی ماه های پایانی عمر رژیم (دی - بهمن ۱۳۵۷) است.(۵) در این میان ساواک هم بیکار ننشست و حملات گسترده آن بر انقلابیون که با قتل بسیاری از

۱- استمپل، جان. دی.؛ پیشین، ص ۱۸۰.
۲- شهید آیت الله حاج شیخ محمد صدوقی به روایت اسناد ساواک، جلد ۲، ص ۴۹۸.
۳- نجاتی، غلامرضا؛ تاریخ سیاسی بیست و پنج ساله ایران، جلد دوم، چاپ اول، تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۱، صص ۱۳۱ - ۱۳۷.
۴- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا، صص ۲۲۴ - ۲۲۵.
۵- دوانی، علی؛ نهضت روحانیون ایران، جلد ۹ ، چاپ اول، بی جا، بنیاد فرهنگی امام رضا (ع)، بی تا، صص ۱۶۶ - ۱۶۷؛ و، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد ۲۶، صص ۱۲۶ - ۱۲۸ و همان، جلد ۱۳، بخش اول، صص ۲۹ - ۳۰؛ و، روزگار انقلاب اسلامی، جلد ۷، ص ۱۳۸؛ و، بهنود، مسعود؛ از سید ضیاء تا بختیار، ص ۸۴۸ و صص ۹۱۸ - ۹۱۹؛ و، گازیوروسکی، م. ج.؛ وقایع انقلاب ایران، ص ۱۱۰ و صص ۱۲۶ - ۱۳۶؛ و، سمیعی، احمد؛ سی و هفت سال، ص ۱۶۱ و ص ۱۸۵؛ و، کاتوزیان، کیان؛ از سپیده تا شام، چاپ اول، تهران، نشر آبی، ۱۳۸۰، صص ۷۳ - ۸۰ .

تظاهرکننـدگان همراه بود، تا پایان قطعی دوران سـلطنت پهلوی تداوم یافت.(۱) حتی برکناری افرادی نظیر پرویز ثابتی (مـدیر اداره کل سوم ساواک) هم نتوانست تأثیر مثبتی به وجود آورد.(۲)

اقدامات ساواک سبب شده بود بسیاری از مردم و خصوصا، برخی گروه های میانه رو سیاسی که علاقمند بودند فقط تغییراتی در روش نظام استبدادی حکومت پهلوی داده شده، اندک آزادیهای سیاسـی و قانونی به آنها اعطا گردد، به تدریج سرنگونی رژیم پهلوی را پیش روی برنـامه هـای آتی خود قرار دهنـد. از جمله عوامل این گونه تغییر رویه ها، اقـدام ساواک در حمله به رهبران برخی گروه هـای میانه رو سیاسـی (جبهه ملی و نهضت آزادی) و بمب گـذاری در منازل و یا محل کار و فعالیت آنها بود که به ویژه از اوایل سال ۱۳۵۷ آغاز شده و تا مدتها ادامه داشت.(۳)

هرگاه تعدیلی در سـبعیتها و روشـهای خشن ساواک پدید می آمد بسـیاری از مخالفان میانه رو و ناراضیانی که بعدها به صف انقلابیون پیوستند، در تصمیم خود تجدیدنظر می کردند.(۴) البته فقط خشونتهای ساواک نبود که عمر رژیم را کوتاه ساخت، بلکه حافظه تاریخی مردم، به ویژه فعالان سیاسـی هوشـیارتر از آن بودند که رعب آفرینیها و سرکوبگریها، شکنجه ها و قتلهای ساواک طی سالهای گذشته را به زودی به دست فراموشی بسپارند و به عبارت دیگر، آغاز تحرکات انقلابی واکنشی منطقی و قابـل پیش بینی به تمـامی رفتارهای خلاف قاعـده و غیرانسانی ساواک و مجموعه حکومت بالاخص پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ بدان سو بود که خشونتهای باز هم پایاناپذیر دوران انقلاب واکنشهای موجود را مضاعف

۱- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسـناد ساواک و آمریکا، صـص ۲۲۶ – ۲۲۷؛ و، از آزادی تا شـهادت (قسمت اول)، صص ۵۲ – ۵۳ و صص ۷۰ – ۷۱ .

۲- روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ۶، ص ۵۸، ص ۴۲۲.

۳- اسـناد نهضت آزادی ایران، جلـد ۹، دفتر اول، ص ۲۳۰ و صص ۳۱۲ - ۳۱۴ و صص ۳۱۶ - ۳۱۷ و صص ۳۰۰ - ۳۰۵ و صص ۲۹۷ - ۲۹۹؛ و، جبهه ملی به روایت اسناد ساواک، جلد اول، صص ۲۶۲ - ۲۶۳.

۴- هویدا، فریدون؛ پیشـین، ص ۹۵؛ و، بیل، جیمز؛ شـیر و عقاب، ترجمه فروزنـده برلیان، چاپ اول، تهران، نشـر فاخته، ۱۳۷۱، صص ۳۲۱ - ۳۲.

ساخت.(۱) اما ساواک به جای آنکه تلاش کند آن سابقه ذهنی را از اذهان عمومی پاک کند، با تداوم اقدامات هراسناکش در دوران انقلاب مخالفان را در هدفی که دنبال می کردند، مصمم تر ساخت.(۲) بی دلیل نبود که یکی از فعالان سیاسی مخالف در همان روزگار تصریح کرده بود انقلاب اسلامی دو رهبر کاملاً مخالف با یکدیگر دارد که اولین آن امام خمینی و دیگری شخص شاه و ساواک است که با اعمال ددمنشانه موجبات گسترش روزافزون نارضایتیهای عمومی را فراهم آورده اند.(۳)

بدین ترتیب شاه که دست ساواک را در سرکوب وحشیانه مخالفان حکومت باز گذاشته بود؛ نقش کمی در سقوط نهایی اش نداشت.(۴) شاه با بهره گیری از دستگاه سرکوبگر داخلی و حمایت و پشتیبانی کشورهای خارجی صراحتاً در مقابل آرمان های سیاسی - اجتماعی یک ملت موضع گرفته ... مبارز طلبیده بود. اما نمی دانست و یا نمی خواست بپذیرد که نظام استبدادی و خودکامانه او که ملتی را در برابر داشت نمیتواند برای زمان طولانی تداوم یابد. پس از همان آغاز، بدون توجه به عواقب سویی که در انتظار حکومتش بود، ساواک را در سرکوبگریهایش هدایت کرده بود و هرگز نمی توانست خود را مبرا و جدای از اقدامات ساواک بداند. حتی وفاداران به حکومت و شخص شاه هم نتوانسته اند اعمال ساواک را خلاف رأی و خواسته شاه ارزیابی کنند.

ص:۵۴۲

۱- صدیقی، وحیدالزمان؛ بخش اول، صص ۷۵ - ۷۷؛ و، روبین، باری؛ جنگ قدرت ها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، چاپ اول، تهران، انتشارات آشتیانی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۲.

۲- دلانوآ، کریستین؛ پیشین، صص ۲۳۹ — ۲۵۱؛ و، هیکل، محمدحسنین؛ پیشین، صص ۲۱۹ — ۲۲۳.

۳- باقی، ع.؛ (به کوشش)، تحریر تاریخ شفاهی ایران، چاپ اول، قم ، نشر تفکر، ۱۳۷۳، ص ۲۵۸.

۴- لدین، مایکل؛ و، لوئیس، ویلیام؛ هزیمت یا شکست رسوایی آمریکا، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، چاپ اول تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ص ۴۹؛ و، وزیری، سعید؛ جستجو در گذشته، چاپ اول، تهران، زریاب، ۱۳۷۸، صص ۴۴۲ — ۴۴۳.

شاه هیچ گاه بی خبر از اعمالی که ساواک انجام می داد، نبود.(۱) شاه که به ویژه به حمایتهای عدیده آمریکائیان مستحضر بود در عرصه داخلی هرآنچه خواست برای تحکیم نظام استبدادی حکومتش انجام داد و در این میان ساواک را چنان بر عرصه سیاسی، اجتماعی و حتی فردی و زندگی خصوصی اتباعش حاکم کرد که دیگر حد و حصری نمی شناخت.(۲) شاه هیچ گاه طی سالهای حکومتش درصدد برنیامده بود تا به ناله ملت از اجحاف تمامناشدنی ای که از سوی ساواک و سایر مراجع حکومتی و دولتی صورت می گیرد توجهی نشان داده، تغییری در وضع موجود بدهد. بنابراین، او جز خشم و نفرتی که در دلها کاشته بود، کارنامه دیگری به جای نگذاشت.(۳) هیچ وقت درصدد برنیامد فسادی را که در دستگاه سرکوبش (ساواک) بروز کرده و به طور روزافزونی گسترش می یافت از میان بردارد و بر اقدامات خلاف رویه مسئولان و اعضای ساواک لگام بزند.(۴) او حتی حاضر نشد به اعتراضات وسیعی که در عرصه جهانی برخشونتهای ساواک بالاخص از نقض صریح حقوق بشر (شکنجه - قتل - اعدام زندان و ...) صورت می گرفت، توجهی نشان دهد.(۵)

وقتی تحرکات انقلابی مردم ایران وارد مرحله جدی ای شد، شاه هنوز روش قدیم سرکوب خشونت آمیز را تنها راه حل فایق آمدن بر مخالفان پرشمارش جستجو می کرد. به تبع این نگرش غیر منطقی شاه بود که دستگاه سرکوب ساواک هم در تمام دوران انقلاب به تنها حربه شناخته شده اش (خشونت و دهشت آفرینی) متوسل شد تا بلکه مخالفتها را از پیش رو بردارد. درگیریهای

۱- طاهری، امیر؛ ما را چه شود؛ گفتگوی پری اسکندری با امیر طاهری، بی جا، بی نا، بی تا، صص ۳۴ – ۳۵.

۲- روحانی، فخر؛ اهرم ها، جلد اول، تهران، نشر بلیغ، ۱۳۷۰، صص ۳۲۱ – ۲۲۳ و صص ۴۱۰ – ۴۱۱؛ و، کاتوزیان، محمدعلی؛ تضاد دولت و ملت، ترجمه علی رضا طیب، چاپ اول، تهران، نشر نی، ۱۳۸۰، صص ۲۵۳ – ۲۵۴.

۳- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی: خاطرات ارتشبد سابق حسین فردوست، جلد اول، چاپ سوم، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۰، صص ۵۶۴ – ۵۷۱.

۴- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد ۲۵، ص ۴۴.

۵- راجی، پرویز؛ پیشین، صص ۸۵ – ۸۷.

خشن و سرکوبگرانه ساواک در دوران انقلاب فصلی غم انگیز از تمام دوران فعالیت این سازمان را تشکیل می دهد.(۱) ساواک از معدود حامیان شاه بود که تا واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی وفاداری عمیقی نسبت به او نشان داد.(۲) خشونت ساواک به حدی بود که حتی مجروحان دوران انقلاب هم که در بیمارستانها بستری بودند از شر مأموران آن خلاصی نداشتند. گفته شده است که ساواک در مواردی متعدد موجبات مرگ و قتل مجروحان را نیز فراهم می کرد و پزشکان و پرستاران را از درمان زخمیها منع می نمود.(۳)

به تبع چنین سیاستهایی بود که وقتی رژیم به برخی اقدامات نمایشی و ایذایی نظیر فراخوانی و دستگیری نصیری رئیس سابق ساواک دست زد، مردم انقلابی اعتنایی بدان نکردند و ناآرامیهای انقلابی بیش از پیش گسترش یافت.(۴) ضمن اینکه، انتقادات تصنعی و نمایشی برخی مراجع حکومتی نظیر مجلسین شورای ملی و سنا از عملکرد سوء ساواک نیز بسیار دیر صورت گرفت.(۵) مبارزات چنانکه عزم ملی و خواسته رهبری انقلاب بود همچنان بی محابا و بهرغم فشارهای سنگین ساواک و سایر دستگاه های سرکوبکننده با قدرت تمام

ص:۵۴۴

۱- برای نمونه بنگرید به: مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد سوم، بخش دوم، صص ۱۹۹- ۲۰۱ و همان، جلد ۲۳، صص ۴۶ - ۴۷؛ و، استمپل، جان دی.؛ پیشین، صص ۱۳۶ - ۱۴۸ و ص ۱۵۶ و صص ۱۷۴ - ۱۷۵؛ و، روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ۷ ، صص ۲۱۴ - ۲۱۶ و صص ۵۸۲ - ۵۸۳ و همان جلد ۳، صص ۴۷۴ - ۴۷۵ و همان، جلد ۳، صص ۶۴۳ - ۶۴۴ و صص ۶۳۴ - ۶۳۵ و همان، جلد ۳، صص ۴۲۵ - ۴۲۶؛ و، ذاکرحسین، عبدالرحیم؛ ادبیات سیاسی ایران در عصر مشروطیت، جلد ۴، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۷، صص ۳۸۶- ۳۸۹؛ و، شولاترر، پیتر؛ ایران کانون زمین لرزه، ترجمه ضیایی، چاپ، اول، تهران، شرکت تعاونی ترجمه و نشر بین الملل، ۱۳۶۳، ص ۶۴۴.

۲- استمپل، جان دی.؛ پیشین، ص ۲۷۴ و ص ۲۳۱.

۳- دوانی، علی؛ پیشین، جلد ۸ ، صص ۶۸ — ۶۹.

۴- روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ۶، صص ۲۱۷ — ۲۱۸ و صص ۲۳۸ — ۲۳۶؛ و، طلوعی، محمود؛ داستان انقلاب، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۰، صص ۳۴۹- ۳۵۱.

۵- مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد ۲۳، ص ۶۵ و روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ۳، صص ۲۰۶ — ۲۰۷؛ و، بهنود، مسعود؛ از سید ضیاء تا بختیار، صص ۸۸۶ — ۸۸۷.

پیش می رفت.(۱) گسترش مخالفتها و نارضایتیهای عمومی (چنانکه حتی وفادارترین افراد و رجال به حکومت هم اذعان داشته اند) بسیار فراتر از آن بود که حکومت بتواند آب رفته را بار دیگر به جوی بازگرداند.(۲)

آخرین اقدام بی حاصلی که جهت مهار انقلاب صورت گرفت، طرح انحلال ساواک بود که شاپور بختیار آخرین نخست وزیر شاه مطرح کرد. طرح انحلال ساواک از مهمترین برنامه های اعلام شده دولت بختیار به مجلس شورای ملی بود. او تصور میکرد با انحلال ساواک که مردم خشم و نفرت زایدالوصفی از عملکرد آن داشتند، خواهد توانست بر مخالفتها پایان داده نظام شاهنشاهی پهلوی را حفظ کند.(۳) لایحه قانونی انحلال ساواک در واپسین روزهای عمر رژیم پهلوی از سوی مجلسین شورای ملی و سنا به تصویب نهایی رسید.(۴) اما این اقدام بختیار هم که البته خیلی دیر صورت گرفته بود، مورد توجه انقلابیون واقع نشد و با استهزا و ریشخند مواجه گردید.(۵) در مقابل ساواک را که آخرین سنگر دفاع از حکومت رو به زوال پهلوی بود بیش از پیش تضعیف کرده، روحیه ساواکیها را درهمشکست. چرا که آشکار شده بود آینده مبهم و غم انگیزی در انتظار است.(۶)

ص:۵۴۵

۱- مجموعه اسناد لانه جاسوسی، جلد ۱۲، بخش دوم، صص ۱۰۵ - ۱۰۷ و صص ۵۶ - ۵۷؛ و، ذاکرحسین، عبدالرحیم؛ پیشین، جلد ۴، صص ۳۹۴ - ۳۹۷؛ و، روزشمار انقلاب اسلامی، جلد ۳، صص ۱۲۶ - ۱۲۹؛ و، سفری، محمدعلی؛ قلم و سیاست، جلد ۴، چاپ اول، تهران، نشر نامك و پروین، ۱۳۸۰، صص ۳۲۰ - ۳۲۳.

۲- سالیوان، ویلیام؛ و، پارسونز، آنتونی؛ پیشین، صص ۳۰۲ - ۳۰۳ و صص ۳۲۰ - ۳۲۱؛ و، هاشمی، منوچهر؛ داوری سختی در کارنامه ساواک، چاپ اول، لندن، انتشارات ارس، ۱۳۷۳، صص ۱۷۶ — ۳۰۳.

۳- دوانی، علی؛ پیشین، جلد ۹، ص ۱۵۶؛ و، آبراهامیان، یرواند؛ پیشین، ص ۶۴۷؛ و، مجموعه اسناد لانه جاسوسی آمریکا، جلد ۱۳، صص ۱۹۹ - ۲۰۱ و همان، جلد ۲۶، صص ۱۳۱ - ۱۳۳؛ و، استمپل، جان . دی.؛ پیشین، ص ۲۲۷؛ و، طلوعی، محمود؛ صد روز آخر: اسراری از وقایع روزهای سرنوشت سازی که به سقوط دودمان پهلوی انجامید، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۸، ص ۲۳۵.

۴- طلوعی، محمود؛ بازیگران عصر پهلوی، جلد دوم، چاپ اول، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲، ص ۷۴۶.

۵- ذاکرحسین، عبدالرحیم؛ پیشین، جلد ۴، صص ۴۰۲ — ۴۰۳.

۶- فرازهایی از تاریخ انقلاب به روایت اسناد ساواک و آمریکا، صص۳۵۵ - ۳۵۷.

وضعیت ساواک چنان وخیم بود که حتی توصیه ها و دستورالعملهای ریاست ساواک جهت تقویت روحیه ازدست رفته ساواکی ها تأثیری نداشت.(۱) نومیدی اعضای ساواک از آینده ای که اکنون دیگر مشخص بود به چه سمت و سویی در حرکت است، آنها را چنان هراسان کرده بود که برخی از آنان با انتشار نامه های مخفیانه کوشیدند تا ضمن ابراز برائت از عملکرد ننگین ساواک، و معرفی چهره های اصلی و گرداننده سرکوب، مفری برای خود جستجو کنند.(۲)

راز ناکارآمدی اقدامات نمایشی و ایذایی حکومت در مهار انقلاب در نقش رهبری بلامنازع و آشتی ناپذیر انقلاب حضرت امام خمینی نهفته بود. ایشان که طی سالها مخالفت پیگیرانه با حاکمیت پهلوی، سقوط آن را تنها راه رهایی کشور تشخیص داده بودند، آگاهانه با موانعی که رژیم بر سر راه حرکت انقلابی مردم کشور قرار داده بود، برخورد کردند. چنانکه وقتی حکومت جهت کاستن از مخالفتها نصیری را از سفارت فراخواند تا با ترتیب دادن محاکمه او و شاید مجازاتش از فشار مخالفان بکاهد، تصریح کرد که «این دستگیری ها [و از جمله دستگیری نصیری] برای تبرئه شاه از یک عمر خیانت است. ملت آگاه ایران دیگر فریب این خیمه شب بازیها را نمی خورد.»(۳)

ایشان در جمع گروهی از مردم ایران در پاریس در ۲۴ دی ۱۳۵۷ طرح حکومت برای دستگیری و محاکمه نصیری را توطئه ای بیش ندانست که صرفاً جهت فریب مردم اجرا کرده است. با این حال اضافه کردند که حتی اگر رژیم چنین قصدی را هم داشته باشد دیگر بسیار دیر است.(۴)

وقتی شاه برای جلوگیری از بحران، در آبان ماه ۵۷ اظهار داشت صدای انقلاب مردم ایران را شنیده و قول می دهد آب رفته را به جوی بازگرداند، امام

ص:۵۴۶

۱- همان، صص ۳۵۰ - ۳۵۱ و صص ۳۶۲- ۳۶۴.

۲- مرکز اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند: ۲۷ - ۲ - ۲۵۶ - الف و سند: ۲۸ - ۲ - ۲۵۶ – الف.

۳- خمینی (امام)، روحالله؛ صحیفه نور، جلد سوم، چاپ اول، تهران، وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ص۷۵.

۴- همان، جلد چهارم، صص ۲۲۱- ۲۲۲.

خمینی بار دیگر در ۱۶ آبان ۱۳۵۷ طی بیاناتی این اظهارات شاه را بی اساس و مردود دانستند و تصریح کردند که اشتباهات شاه بیشتر از آن است که با چنین توبه ای نادیده گرفته شود و مردم ایران را به تداوم هرچه گسترده تر مخالفتها علیه حکومت فراخواندند.(۱)

ایشان پیش از آن و در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ هم طی مصاحبه ای با مجله عرب زبان المستقبل اختناق و سرکوبگری ساواک را از دلایل اصلی گسترش ناآرامیهای انقلابی مردم ایران دانسته و تصریح کردند که آنچه روی داده، نتیجه مستقیم اعمال روشهای استبدادی حکومت و سرکوبگری غیرانسانی شاه و ساواک اوست.(۲) امام خمینی طی سخنرانیها و بیانات روزهای ۲۰ و ۲۸ مهر ۱۳۵۷ خود هم دهشت آفرینیها و سرکوبگریهای ساواك را از دلایل عمده قیام ملت برضد حکومت برشمرده بودند.(۳) به همین جهت، هنگامی که بختیار با طرح انحلال ساواک کوشید تا روزنه ای تازه برای نجات شاه از سقوط حتمی بیابد، امام خمینی این اقدام را فریبی بیش ندانست تا با تأسی به آن «قدرت را به شاه جانی برگردانند تا در خدمت اجانب هستی کشور را به غارت دهند.»(۴)

بدین ترتیب با هشدارهای داهیانه و به موقع ایشان که در تمام دوران مبارزه با حکومت آشکارا نشان داده بود نقش رهبری بلامنازعش را به کمال رسانیده است؛ واپسین تلاشهای ایذایی و فریبکارانه حاکمیت رو به زوال هم، ره به جایی نبرد. مدتها پیش از آن رژیم پهلوی به سان بیماری در حال احتضار محکوم به زوال و نابودی شده بود.

۱- همان، جلد سوم، صص ۵۹ – ۶۱.

۲- همان، جلد سوم، ص ۱۳ و ص ۲۷.

۳- همان، جلد اول، صص ۱۴۳ – ۱۴۴ و صص ۱۷۹ – ۱۸۰.

۴- همان، جلد چهارم، ص ۱۴۱.

سخن پایانی

کودتایی ۲۸ مرداد ۳۲ عمر نظام نیم بند دموکراتیک و مشروطه حکومت را که با عزل رضاشاه از سلطنت در عرصه سیاسی - اجتماعی کشور جانی دوباره یافته بود، به شماره انداخت. از آن پس، روند تحولات سیاسی کشور یکسره در راستای تحکیم هر چه بیشتر نظام استبدادی تغییر جهت داد. بدین ترتیب آشکار شده بود که حکومت بدون عنایت به خواسته های مردم مشی ناصوابی را پیشه خود ساخته است که جهت تداوم آنها بر ابزاری جز سرکوب، خشونت و دهشت آفرینی و از میان برداشتن قهرآمیز مخالفان پرشمارش تکیه نخواهد کرد.

وقتی حکومت و حامیان آمریکایی او برآن شدند سازمان جدیدی را که به زودی سازمان اطلاعات و امنیت کشور و به اختصار ساواک نام گرفت جایگزین سازمان پلیسی - امنیتی پیشین سازند، از دامنه نگرانی حکومت نسبت به مشکل سازیهای احتمالی مخالفان به میزان قابل توجهی کاسته شده بود. ساواک تا جایی که به مسائل داخلی کشور مربوط می شد موظف بود مشی موجود در سرکوب و از میان برداشتن مخالفان حکومت را در مقیاس گسترده تر و کارآمدتر دنبال کند.

پیشاپیش آشکار بود که نظم سیاسی موجود با توجه به روشهای خشن و غیرانسانی که پیشه خود ساخته است، نخواهد توانست مدتی طولانی به تداوم حیاتش امیدوار باشد. اما شاه بدون توجه به عواقب سوئی که اعمال و رویه های ناصوابش به دنبال داشت ساواک را در چنان موقعیتی قرار داد که محیط مساعدی برای حکمرانی بدون دغدغه بر مردم فراهم آورد. ضمن اینکه حامیان خارجی او، بهویژه آمریکاییان، آشکار و نهان، سیاست مذکور را تشویق می کردند. بدین ترتیب، ساواک از همان آغاز، رعب و دهشتی پایان ناپذیر در جامعه ایرانی آفرید و طی ۲۲ سال به همان روشها تداوم بخشید. غافل از آنکه، این خشونتها و سرکوبگریهای قهرآمیز نه تنها تداوم نظام سیاسی موجود را تضمین نخواهد کرد بلکه خود موجبی مهم برای سقوط زودتر از موعد حکومت خواهد شد.

صدای مردم و به ویژه، مخالفان سیاسی - مذهبی رژیم پهلوی هیچگاه به خاموشی نگرایید و همزمان با سرکوبهای ساواک مردان و زنان مبارز پرشماری

در برابر اجحافات و ستمکاریهای حکومت قد برافراشته از پای نایستادند. این خود نشانه آشکاری بود که تایید می کرد سرکوب ساواک و روشهای ناصواب فعالیت آن در شئون مختلف کشور که نارضایتی و مخالفت عمومی را به طور روزافزونی گسترش می داد، خود به عاملی بس مهم و اثرگذار در گرایش نهایی مردم ایران به سوی تحرکات انقلابی مبدل خواهد شد. بی جهت نبود که ساواک در تمام دوران انقلاب در نوک حمله مخالفان و انقلابیون جای داشت و در همان حال تقریباً همه متفق القول بودند که ساواک در سقوط نهایی رژیم پهلوی نقشی کلیدی و انکار ناپذیر برعهده داشته است.

ساواک مولود خشونت بود و البته پیشاپیش محکوم به شکست و زوال

.

ص:۵۴۹

درآمدی بر نوگرایی دینی در ایران / محمود طاهراحمدی

اشاره

اگر از ظاهر رفتار مسلمانان در پای بندی به عبادات و شعائر دینی درگذریم، رابطه دین و زندگی اجتماعی در بسیاری از کشورهای اسلامی، نمودی دیگر خواهد یافت. در حقیقت بیش از یک قرن است که رابطه دین و زندگی در ممالک اسلامی به بحرانی سخت دچار شده است. این بحران از آن جا نشأت گرفت که از قرن نوزدهم، فرهنگ و تمدن غرب به تدریج در همه زمینه های زندگی مسلمانان رخنه کرد و حتی بر شیوه اندیشه و داوری و ذوق و پسند آنان اثری ژرف بر جای گذاشت. خواه ناخواه، اکنون بیش از یک قرن است که فرهنگ و تمدن غرب بر ما کارگر افتاده است و روز به روز نیز پیوندهای فرهنگی جوامع اسلامی با غرب استوارتر می گردد. به خصوص آن که از اوایل سده گذشته اغلب دولتهای ممالک اسلامی بر آن شدند تا از اسلام به عنوان تنها منبع اندیشه و رفتار روی برتابند و به مکتبهای گوناگونی چون ناسیونالیسم و سوسیالیسم پناه برند.

در ایران نیز هنگامی که رضاشاه به تاج و تخت دست یافت، ایران دیگر ایران روزگار قاجار نبود و با آن تفاوتهای فراوان داشت. رضاشاه و همکارانش موفق شدند اصلاحاتی را در امور اقتصادی، اجتماعی و نظامی به انجام رسانند. او و همکارانش دریافته بودند، استقلال ایران تنها در صورتی تحقق می یابد که از لحاظ داخلی، اوضاع کشور روز به روز مستحکم تر شود. آنان دستیابی به این مهم را فقط از یک طریق میسر می دانستند و آن هم غربی شدن کشور در بسیاری از امور بود. اصلاحات رضاشاه هرچه بود و هر اثری که بر زندگی اجتماعی مردم ایران گذاشت، این ویژگی را هم در نهاد خود داشت که حکومت می بایست تا

درآمدی بر نوگرایی دینی در ایران

محمود طاهراحمدی

اگر از ظاهر رفتار مسلمانان در پای بندی به عبادات و شعائر دینی درگذریم، رابطه دین و زندگی اجتماعی در بسیاری از کشورهای اسلامی، نمودی دیگر خواهد یافت. در حقیقت بیش از یک قرن است که رابطه دین و زندگی در ممالک اسلامی به بحرانی سخت دچار شده است. این بحران از آن جا نشأت گرفت که از قرن نوزدهم، فرهنگ و تمدن غرب به تدریج در همه زمینه های زندگی مسلمانان رخنه کرد و حتی بر شیوه اندیشه و داوری و ذوق و پسند آنان اثری ژرف بر جای گذاشت. خواه ناخواه، اکنون بیش از یک قرن است که فرهنگ و تمدن غرب بر ما کارگر افتاده است و روز به روز نیز پیوندهای فرهنگی جوامع اسلامی با غرب استوارتر می گردد. به خصوص آن که از اوایل سده گذشته اغلب دولتهای ممالک اسلامی بر آن شدند تا از اسلام به عنوان تنها منبع اندیشه و رفتار روی برتابند و به مکتبهای گوناگونی چون ناسیونالیسم و سوسیالیسم پناه برند.

در ایران نیز هنگامی که رضاشاه به تاج و تخت دست یافت، ایران دیگر ایران روزگار قاجار نبود و با آن تفاوتهای فراوان داشت. رضاشاه و همکارانش موفق شدند اصلاحاتی را در امور اقتصادی، اجتماعی و نظامی به انجام رسانند. او و همکارانش

دریافته بودنـد، اسـتقلال ایران تنها در صورتی تحقق می یابـد که از لحاظ داخلی، اوضاع کشور روز به روز مسـتحکم تر شود. آنان دستیابی به این مهم را فقط از یک طریق میسـر می دانستند و آن هم غربی شدن کشور در بسیاری از امور بود. اصلاحات رضاشاه هرچه بود و هر اثری که بر زنـدگی اجتماعی مردم ایران گذاشت، این ویژگی را هم در نهاد خود داشت که حکومت می بایست تا

ص:۵۵۱

حد امکان، اندیشه دینی و دینداری را در عرصه زندگی اجتماعی از بین ببرد و یا آن را دست کم در جامعه دانش آموختگان و متجددان مطرود یا مستور سازد.

با وجود این، انقلاب اسلامی ایران به رهبری آیت الله العظمی امام خمینی(ره)

که رژیم پهلوی و بالتبع نظام شاهنشاهی را در هم شکست، ماهیتی کاملاً دینی داشت و بر اساس مفاهیم اجتماعی اسلام ضد سلطه گری غرب و به ویژه امپریالیسم آمریکا بوده است.

پیداست ظهور و گسترش اندیشه دینی ای که بر مبنای آن انقلاب اسلامی نضج گرفت و به پیروزی رسید، امری خلق الساعه نبود و ریشه در تاریخ گذشته ایران داشته است. به ویژه آن که این اندیشه از جنبش احیای دین مایه گرفت و رفته رفته فربه گشت و در دوران انقلاب اسلامی به بار نشست.

البته جنبش احیاگری دینی در جهان اسلام همواره وجود داشته است. حتی احیاگری به مثابه سنتی دیرپا چنان در میان مؤمنان پرآوازه بود که در هر عصر و دوره شماری می پنداشتند به زودی مجدد و نوسازی آشکار می شود و به دین طراوتی تازه می بخشد. گروهی نیز حدیثی برساخته و به پیامبر(ص) نسبت داده بودند که: «اِنَّ اللّه یبعثُ لهذهِ الامه علی رأسِ کل مائه سنه مَن یجددُ لها دینها»(۱) خداوند در آغاز هر سده کسی را بر می انگیزد تا دین این امت را نوسازی کند.

علت بروز جنبش احیاگری هرچه باشد، معنی و مفهوم آن در طول تاریخ اسلام پیوسته برحسب زمان و مکان متغیر بود و نحله های مهم جریانساز دینی هر یک معنی و مفهومی خاصی از آن ارائه می دادند، اما در عصر جدید فرایند

۱- استاد مطهری این حدیث را از مستدرک حاجی نوری نقل کرده و بر اساس پژوهشی که در این باره انجام داده نوشته است: اصل حدیث، در سنن ابی داود است و آن را ابوهریره از رسول خدا نقل کرده است و حاجی نوری نیز ظاهراً از همین کتاب آن را نقل کرده است. بنگرید به: گفتار ماه در نمایاندن راه راست دین؛ تهران؛ کتابفروشی صدوق، ۱۳۴۰؛ ج اول، صص ۲۹۷- ۲۹۸. اقبال لاهوری این سخن را به سیوطی نسبت داده و از قول او نقل کرده است که «در آغاز هر قرن مجدد و نوسازی طلوع خواهد کرد.» بنگرید به: محمد اقبال لاهوری، احیای فکر دینی در اسلام، ترجمه احمد آرام (تهران : انتشارات قلم، ۱۳۵۶)، ص ۱۷۴.

احیاگری چنان از بنیان دگرگون شد و تحول یافت که با آنچه نزد پیشینیان بود، تفاوتی آشکار و چشمگیر پیدا کرد.

جنبش احیاگری در ایران که با حرکت سید جمال الدین اسدآبادی آغاز و در اواخر دوران پهلوی به اوج خود رسید، در وهله اول واکنشی بود برای مقابله با ضربه غرب و یا اقدامی برای بهره گیری از فرهنگ و تمدن آن سامان برای دفاع از دینداری و پیوند دادن آن با مبانی اسلام. کما اینکه مهمترین واکنش در برابر سیاستهای غرب گرایانه رضاشاه فعالیت عالمان دین برای نوسازی و گسترش نهاد آموزش مذهبی در حوزه قم بود که با پیش گامی آیت الله حاج شیخ عبدالکریم حائری به ثمر رسید که دستاوردهای آموزشی و تشکیلاتی ایشان بعدها به وسیله آیت الله بروجردی توسعه و تحکیم یافت. پس از فوت آیت الله بروجردی نیز با آغاز نهضت روحانیت به رهبری امام خمینی(ره) حوزه قم این امکان را پیدا کرد تا افزون بر کانون آموزش معارف اسلامی و معالم دین به مرکز مبارزه بر ضد رژیم پهلوی تبدیل شود و گرایشهای غیردینی شاه مخلوع را به مبارزه بطلبد.

پیداست نمی توان از انقلاب اسلامی و فروپاشی رژیم پهلوی سخن گفت و نقش افراد و گروه های مذهبی متأثر از آموزه های مستقیم حوزوی را نادیده گرفت. به خصوص آن که در سالهای پس از شهریور ۱۳۲۰، به سبب برقراری آزادیهای نسبی و رفع محدودیت و سانسور از مطبوعات، این فرصت برای نیروهای مذهبی فراهم شد تا به احیای آداب و شعائر مذهبی ممنوع شده در دوران رضاشاه بپردازند و آنها را ترویج و تبلیغ کنند. اما مهمترین

مساعی این گروه اجرای احکام شریعت در تمام عرصه های زندگی فردی و اجتماعی بود و در این راه نیز با دولتها درگیر می شدند.(۱)

در این میان پرآوازه ترین تشکل مذهبی در نیمه دوم دهه ۱۳۲۰ و اوایل دهه

۱- برای نمونه ای از این دست از جمله بنگرید به: گزارشهای محرمانه شهربانی، به کوشش مجید تفرشی - محمود طاهراحمدی؛ تهران، انتشارات سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱، ج ۱، صص ۱۶ - ۳۵.

۱۳۳۰، جمعیت فدائیان اسلام به رهبری سید مجتبی میرلوحی، معروف به نواب صفوی (۱۳۳۴ - ۱۳۰۳) بود.

فدائیان اسلام(۱) از جمله نخستین گروهی بودند که در سالهای پرتنش پس از شهریور ۱۳۲۰، سخن از حکومت اسلامی به میان آوردند و طرحی هم برای آن ارائه دادند. هر چند پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ و دستگیری گسترده فدائیان اسلام و شهادت نواب صفوی، اسلام سیاسی و سنت گرایانه آنها برای سالیانی چند به محاق رفت، اما بازماندگان این جریان با آغاز نهضت امام خمینی(ره) به آن پیوستند و به فعالیتهای اسلامی - سیاسی حیاتی دیگر بخشیدند.

فعال ترین و مؤثرترینِ این جریان، همانا جمعیت هیئتهای مؤتلفه اسلامی بود که در بستر برپایی عزاداری سنتی سید شهیدان تکوین یافته بود و با پذیرفتن اصل حکومت اسلامی به سیر تکاملی خود ادامه داد. فلسفه سیاسی جمعیت بر «نقش رهبری» روحانیت استوار شده بود و در نهایت به ولایت فقیه رسید.(۲)

مؤتلفه از ائتلاف سه هیئت از هیئتهای مذهبی و به منظور ایجاد هماهنگی در مبارزات و پیشبرد اهداف امام خمینی(ره)

تأسیس شد. «عناصر تشکیل دهنده جمعیتهای مؤتلفه توانستند همان هیئتهای به ظاهر معمولی را با شروع نهضت امام خمینی(ره)

با یک جهت گیری اسلامی و اجتماعی جدید به سمت تشکیلات نوینی بکشانند و با یک جهش سریع برنامه های عادی و معمولی خود را که عزاداری و آموزشهای اسلامی بود، تغییر داده و برنامه ها و جلساتشان تبدیل گردید به محل بحثهای انقلابی و بررسی مشکلاتی که برای مسلمین وجود داشت. آنها همان پولهایی را که قبلاً جمع آوری می کردند که خرج بدهند و اطعام نمایند، صرف خرید اسلحه برای جنگ با ائمه الکفر کردند.»(۳)

بررسی نقش تشکلهای مذهبی وابسته به روحانیت از جمله جمعیت هیئتهای مؤتلفه اسلامی از حوصله این گفتار بیرون است. اشاره ما در این گفتار به

۱- درباره فدائیان اسلام بنگرید به: سید محمد حسین منظورالاجداد، «فدائیان اسلام»، فصلنامه گفتگو، پائیز ۱۳۷۹، شماره ۲۹، صص ۱۸۷- ۲۳۱.

۲- بادامچیان - بنائی، اسدالله؛ هیئتهای مؤتلفه اسلامی؛ تهران، انتشارات اوج، ۱۳۶۲، ص ۱۳۴.

۳- همان، همان جا، صص ۱۵۵- ۱۵۶.

پیدایش قشر نوظهوری از دینداران است که بعدها با عناوینی چون روشنفکران مذهبی، نوگرایان دینی و ... خوانده شدند.

روشنفکران مذهبی عمدتاً از درون نظام غیر دینی سلسله پهلوی برآمدند و بر کنار از آموزشهای مستقیم حوزوی، در گسترش اندیشه نوینی از اسلام که خود یکی از اسباب فروپاشی رژیم پهلوی شد، نقشی به سزا به عهده گرفتند. منظور از حرکت نوین اسلامی و روشنفکران مذهبی، حرکتی است که از اواخر سلطنت ناصرالدین شاه در اندیشه برخی دینداران برای مقابله با تهاجم و تفوق اروپا شکفته شد و در روزگار اختناق رضاشاهی دوران شکفتگی و نوجوانی خود را طی کرد و در سالهای حکومت شاه مخلوع با تأسیس حسینیه ارشاد و شروع سخنرانیهای دکتر علی شریعتی به بار نشست و به انقلاب پیوست. جنبش نوین اسلامی و تکاپوی روشنفکران مذهبی هر چند اساساً در زمینه اندیشه دینی بود، اما آثار عمیقی در زندگی سیاسی و اجتماعی جوانان تحصیلکرده بر جای گذاشت و رابطه دین و زندگی اجتماعی را دست کم در نزد آنان بهبود بخشید.

خاستگاه روشنفکران دینی، مدارس اواخر دوران قاجاریه و اوایل حکومت رضاشاه بود که پس از تأسیس دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳، بدانجا بال گشود و مأوا گرفت. در بررسی زمینه های پیدایش جنبش نوین اسلامی و شکلگیری نسل نوظهور روشنفکران مذهبی، در اینجا باید از دو تن نام برد: یکی میرزا ابوالحسن فروغی و دیگر رضاقلی شریعت سنگلجی.

ابوالحسن فروغی (۱۳۳۸-۱۲۶۳)، نویسنده، شاعر، مترجم، روزنامه نگار و استاد دانشکده معقول و منقول در تهران به دنیا آمد. پدرش از رجال و دانشمندان دوره ناصری بود. وی علوم مقدماتی را نزد پدر آموخت و تحصیلات ابتدایی و متوسطه را در مدرسه دارالفنون و آلیانس به پایان برد و زبان فرانسه را به خوبی آموخت. سپس به فرانسه رفت و پس از بازگشت به ایران، معلم دارالفنون و مدرسه علوم سیاسی شد. در دارالمعلمین که ریاست آن را به عهده داشت به جز تدریس تاریخ و جغرافیا و علوم طبیعی به تفسیر قرآن بر مبنای علمی که بیشتر نتیجه دریافتهای خودش بود، مشغول شد. مجله اصول تعلیمات و مجله تربیت را انتشار داد و به عضویت فرهنگستان درآمد. فروغی چهار بار به اروپا رفت که

مرتبه آخر با عنوان نمایندگی ایران در سوئیس رهسپار آنجا شد.(۱) وی تأثیر فراوانی بر مهدی بازرگان، پدر روشنفکریِ مذهبی ایران بر جای گذاشت. بازرگان، خود به این تأثیر اذعان داشت و به شاگردی فروغی افتخار می کرد.(۲) وی درباره درس تفسیر فروغی گفته است:

در کلاس چهارم متوسطه برای اولین بار با تفسیر قرآن آشنا شدم که ابتکار مرحوم میرزا ابوالحسن خان فروغی بود. چیزی که تازگی داشت و جلب نظر می کرد این بود که مرحوم فروغی، علاوه بر ترجمه و تفسیر ساده قرآن به تفهیم آیات و اثبات یا ارائه حقیقت و حقانیت آنها بر مبنای نظریات علمی و تاریخی و اجتماعی می پرداخت.(۳)

شریعت سنگلجی (۱۳۲۲- ۱۲۷۱) در خانواده ای روحانی، در تهران زاده شد. پدرش، حاج شیخ حسن سنگلجی و جدش حاج رضاقلی از علمای عصر خود بودند. شریعت در جوانی مقدمات علوم را به پایان رساند و سپس به تحصیل فقه در محضر حاج شیخ عبدالنبی مجتهد نوری پرداخت. در حکمت از میرزا حسن کرمانشاهی بهره گرفت و در عرفان از میرزا هاشم اشکوری. در سال ۱۲۹۷، با برادرش، آقا محمد رهسپار نجف اشرف شد و پس از چهار سال در ۱۳۰۱، به تهران بازگشت. در بدو ورود به تهران مجلس درس و خطابه خود را توسعه داد و رفته رفته مسجد کوچک سنگلج که محل اجتماع جوانان شده بود، عنوان دارالتبلیغ اسلامی به خود گرفت و چون گنجایش کافی نداشت به صورت تالار بزرگی درآمد و بعداً در اثر ویران شدن سنگلج، دارالتبلیغ به محلی واقع در خیابان فرهنگ منتقل شد.(۴)

۱- درباره ابوالحسن فروغی از جمله بنگرید به: یغمائی، حبیب؛ «داستان و دوستان»، یغما، دی ۱۳۴۷، شماره دهم، سال بیست و یکم، صص ۵۷۴- ۵۷۶.

۲- شصت سال خدمت و مقاومت، خاطرات مهندس مهدی بازرگان؛ تهران، مؤسسه خدمات فرهنگی رسا، ۱۳۷۷، ج اول، ص ۷۱.

۳- کیهان، فروردین و اردیبهشت ۱۳۷۲، شماره ۱۱، سال سوم، ص ۷.

۴- درباره زندگینامه شریعت سنگلجی بنگرید به: بیگدلی، ابوالحسن (گردآورنده)، یکمین سال رحلت شریعت سنگلجی؛ تهران، چاپخانه تابان، بی تا، ص ۲۸. شریعت سنگلجی، محوالموهوم؛ تهران، چاپخانه تابان، ۱۳۲۳، صص ۱-۷.

شریعت توحید را اساس دین می دانست و هرچیزی را که مغایر با توحید و آلوده به شرک و خرافه و خلاف عقل می دانست، نادرست و محکوم می کرد. لهذا بسیاری از عقاید را نادرست و افسانه و بدعت می خواند و پاره ای از اخبار و احادیث را که برخی از اعتقادات عموم مردم براساس آنها بنا شده بود دروغ می پنداشت و خشم مخالفانش را بر می انگیخت.(۱) شریعت مدعی بود: سالها در علوم اسلامی مطالعاتی عمیق کرده و در تفسیر و حدیث و کلام و فلسفه و فقه و اصول و تاریخ به اندازه طاقت بشری خود تحری و اجتهاد کرده و در ملل و نحل مطالعه کامل نموده است و سرانجام هدایت به قرآن شد و به تحقیق در دین حنیف پرداخت و به اندازه استعداد خود تمیز بین حق و باطل را داد و بارهای شرک و اوهام را فروریخت و سلاسل خرافات و اغلال اباطیل را پاره نمود و از سرچشمه قرآن سیراب شد و به نورش هدایت یافت.(۲)

در این دوران او چون به زعم خود متوجه شد: «در دین خرافاتی پیدا شده است و به قرآن اباطیل و موهوماتی نسبت می دهند و در جامعه ایران به جای دین اسلام از ادیان باطله و خرافات امم خالیه اصولی و احکامی جایگزین شده که میان اسلام و خرافات تفاوتی داده نمی شود و هزار گونه شرکت و بت پرستی

ص:۵۵۷

۱- ازجمله در مسأله رجعت نزدیک بود غایله ای برپا شود که با درایت آیت الله حائری یزدی مسأله حل شد در این باره گروهی از آیت الله حائری استفتا کردند و ایشان نیز پاسخی حکیمانه داد. متن پرسش و پاسخ به شرح زیر است: «محضر انور بندگان حضرت آیت الله حائری مدظله العالی - تصدیع می دهد که راجع به موضوع رجعت جسمانی مذکور در طریقه شریفه امامیه و مذهب مقدس جعفری آنچه معتقد حضرت مستطاب بندگان آیت الله مدظله العالی است و مستحصل از کتاب و سنت می دانند مرقوم فرمائید که مورد حاجت است. بسم الله الرحمن الرحیم، احقر به واسطه کثرت اخبار اعتقاد به رجعت دارم به نحو اجمال، ولی این مطلب نه از اصول دین و نه مذهب است که اگر فرضاً کسی معتقد به آن نباشد خارج از دین یا مذهب شمرده شود و نه از مسائل عملیه است که بر افراد مکلفین لازم باشد، اجتهاداً یا تقلیداً به دست آورند و در مثل این زمان باید به نحو دیگر حفظ دیانت مردم نمود و گفتگوی این نحو از مطالب به جز تفرقه کلمه مسلمین و ایجاد یک عداوت مضره بین آنها فائده ندارد.» (بنگرید به: مجله همایون، اردیبهشت ۱۳۱۴، شماره ۸، سال اول).

۲- شریعت سنگلجی، توحید در عبادت، تهران، شرکت چاپخانه تابان، ۱۳۲۰، ص ۷.

به اسم دین توحید رونق پیدا کرده و هزار قسم بدعت و خرافه به نام سنت پیغمبر رایج شده است بنا به امر رسول اکرم(ص) که فرمود: "اذا ظهرت البدع فی الدین فللعالم ان یظهر علمه والا فعلیه لعنه الله" برخود لازم دانست که معلومات خود را به مسلمانان عرضه کند و از ملامتِ ملامت کنندگان نهراسد.»(۱)

شریعت مدعی بود که در بیان عقاید و آرای خود بر قرآن تکیه دارد و همواره به قرآن استناد می کرد. او معتقد بود در کتاب خدا آیه ای که خلایق از فهم آن عاجز باشند یافت نمی شود و تمامی آن قابل تدبر و فهم است.(۲) مهمترین نکته ای که از آرا و عقاید شریعت سنگلجی در تحکیم پایه های نوگرایی دینی و راه و روش روشنفکران مذهبی میتواند مؤثر واقع شده باشد، همان طور که در میرزا ابوالحسن خان فروغی نیز مشهود بود، همین ادعای رجوع مستقیم به قرآن و تدبر و تفکر در آن بوده است. به طور کلی چنانکه پس از این اشاره خواهیم کرد، اصلی ترین ویژگی روشنفکران مذهبی، بازگشت به قرآن بوده است.

جنبش نوگرایی دینی در دهه ۱۳۲۰ و در سالهای پس از آن مجال بیشتری یافت تا به تکاپوی خود در عرصه اندیشه دینی ادامه دهد. از این رو تجددطلبی اسلامی رونق گرفت و ادبیات دینی نوینی به ظهور رسید که نظریات روشنفکران مذهبی و برخی از روحانیون سنت شکن درخصوص مسایل اجتماعی و سیاسی و اقتصادی از طریق آن ارائه می گردید.

شیخ محمد خالصی (۱۳۴۳-۱۲۶۶) فرزند حاج شیخ محمدمهدی خالصی به سبب فعالیتهای سیاسی، بارها به زندان افتاد و از شهری به شهر دیگر تبعید شد. خالصیزاده در بنیان گذاری تشکلهای مذهبی نقش داشت. وی برای دستیابی به اهداف خود افزون بر تشکلهای مذهبی از احزاب سیاسی نیز بهره می گرفت. او در عین حال که از چندین محفل مذهبی برای تبلیغات خود در بین مردم استفاده

۱- شریعت سنگلجی، کلید فهم قرآن، تهران :مؤسسه انتظارات دانش، بی تا، چ پنجم، ص ۶.

۲- همان، همانجا، ص ۱۷.

می کرد،(۱) از مطبوعات نیز غافل نبود، چنانکه نشریاتی مانند آئین اسلام و دنیای اسلام را تقویت می کرد(۲) و معمولاً با ارباب جراید مراوده و دوستی داشت.

شیخ محمد خالصی با آنکه فقیه و مجتهد بود، اما نه تنها قبول عام و مرجعیت تام و تمام نیافت، بلکه به گفته خودش «جمیع بندگان خدا با وی به محاربه برخاستند.» زیرا صرف نظر از دشمنان دین گروهی با او به مخالفت برخاستند که به ادعای وی «دین را نشناخته بودند و به چیزهایی ایمان داشتند که خداوند به پیغمبرش نفرستاده بود.»(۳)

حیدرعلی قلمداران، مترجم کتابهای خالصی به فارسی نیز علت مخالفت با وی و دست نیافتنش به مقام مرجعیت را در آرا و فتاوای بدیع و غیرمعمول او می داند(۴) که بیشترین آنها در کتاب مهمش به نام احیاءالشریعه فی مذهب الشیعه مضبوط است.

خالصی زاده از جمله عالمانی بود که بر لزوم تشکیل حکومت اسلامی پای می فشرد و معتقد بود، پس از غیبت امام زمان(عج) کسی شایستگی حکومت بر مردم را دارد که به جز داشتن ملکه تقوا و عدالت «عارف ترین مردم به احکام اسلام باشد و بتواند آنچه را خدا از قوانین و احکام تشریع فرموده از همه بهتر برپا دارد و مردم را از آنچه خدا نهی فرموده از همه بهتر جلوگیری کند. البته بر چنین حاکمی واجب است که در امور، برخلاف مسلمین بر امری مستبد و خودسر نباشد، بلکه از باب تأسی به پیغمبر بزرگوار با مسلمانان مشورت نماید.»(۵)

خالصی زاده با تأیید دستاوردهای بشری در حوزه زندگی اجتماعی، در نهایت آن را با دین پیوند می زند. اگر چه پاره ای از آرا و نظریات خالصی زاده مورد قبول

۱- گزارشهای محرمانه شهربانی، همان، ص ۳۰۳.

۲- همان، ص ۲۶۵.

۳- خالصی (حاج شیخ)، محمد؛ آئین دین یا احکام اسلام، ترجمه حیدرعلی قلمداران قم، چاپخانه حکمت، بی تا، ص ۴۱۷.

۴- همان، مقدمه، ص ح.

۵- آئین دین، همان، صص ۳۲۷- ۳۲۸.

عموم مردم قرار نگرفت، اما عناصر فراوانی در خود داشت که روشنفکران مذهبی دهه ۱۳۳۰، از آن بهره ها بردند و مبانی نوگرایی دینی را تقویت کردند.

کانون اسلام از نخستین تشکلهای نوگرایی بود که در سال ۱۳۲۱، فعالیت خود را آغاز کرد. کانون اسلام در آن ایام به منظور تبلیغات اسلامی و امور خیریه تأسیس شده بود و در جلسات آن، آیت الله طالقانی با شیوه ای نو برای دانشجویان و روشنفکران مذهبی تفسیر می گفت. در همین کانون بود که مهندس بازرگان با ارائه مقاله «مذهب در اروپا» فعالیت منظم خود را در زمینه های مذهبی و اجتماعی آغاز کرد و با سید محمود طالقانی آشنا شد.

در همان اوان به ابتکار معلمان متدین و روشنفکر فعالیتهای اجتماعی - دینی در مدارس شروع شد و از جمله در دبیرستان دارالفنون، به ابتکار سید کمال الدین نوربخش، دبیر فقه و فلسفه کلاس فوق العاده ای به منظور بحث درباره مسائل مذهبی و اصول عقاید تشکیل شد.

چندی بعد نیز انجمن اسلامی جوانان امیر کبیر تشکیل گردید و محلی برای نماز خواندن اختصاص یافت و جلسات سخنرانی نیز بر پا شد و افرادی مانند راشد، نوربخش و ابن الدین در انجمن، سخنرانی کردند. نظیر این انجمن اسلامی در چند دبیرستان دیگر تشکیل شد و سپس در دانشگاه تهران انجمنی به نام انجمن دانشجویان ایجاد گردید.

انجمن اسلامی دانشجویان

این انجمن در سال ۱۳۲۱، در دانشکده پزشکی تأسیس شد. مرامنامه انجمن در چهار ماده به شرح زیر نوشته شده بود:

۱. اصلاح جامعه بر طبق دستورات اسلام؛

۲. کوشش در ایجاد دوستی و اتحاد بین افراد مسلمان، مخصوصاً جوانان روشنفکر؛

۳. انتشار حقایق اسلامی به وسیله ایجاد مؤسسات تبلیغاتی و نشر مطبوعات؛

۴. مبارزه با خرافات.

ص:۵۶۰

انجمن از استادان، نویسندگان و وعاظ، دعوت به سخنرانی می کرد. افرادی مانند سیدمحمود طالقانی، مهندس بازرگان، دکتر سحابی، حسینعلی راشد، حبیب الله آموزگار، دکتر شفق، دکتر عمید، دکتر آذر و صدر بلاغی، از جمله سخنرانان انجمن اسلامی دانشجویان بودند. تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان با استقبال وسیع دانشجویان روبرو شد و پس از مدت کوتاهی در تمام دانشکده های دانشگاه تهران و سپس در دیگر دانشگاه ها و مدارس عالی، انجمن اسلامی تأسیس گردید. همزمان در آمریکا و پاره ای از کشورهای اروپا، شعبه و دامنه پیدا کرد. پس از آن که دانشجویان عضو انجمن فارغ التحصیل شدند و پزشک و معلم و مهندس و ... گردیدند،

انجمنهای اسلامی مهندسین، پزشکان، معلمین و غیره را تأسیس کردند. به طوری که سالهای بعد، یعنی در دوران نهضت ملی شدن نفت و در سالهای پس از کودتا، تا انقلاب اسلامی این شبکه بزرگ به صورت یک نیروی ملی - مذهبی درآمد و در مبارزات ضد استبدادی و ضد استعماری نقش بزرگی را ایفا کرد.(۱)

انجمن تبلیغات اسلامی

این انجمن را عطاءالله شهاب پور در سال ۱۳۲۱، بنیاد نهاد. هدف شهاب پور تبلیغ دین اسلام و اشاعه توحید و تعمیم اخلاق اسلامی در ایران و سایر کشورهای جهان و پیراستن دین از خرافات و پیرایه ها و آگاه کردن جوانان و تحصیلکرده های امروزی به حقایق دین و فهماندن فواید دین برای سعادت جامعه و اهمیت دینداری برای زندگی فردی و اجتماعی و نشان دادن حقایق اسلام به زبان روز و طبق آخرین کشفیات علمی دنیا بوده است.(۲)

۱- درباره کانون اسلام و انجمنهای اسلامی بنگرید به: شصت سال خدمت و مقاومت، همان، صص ۲۲۰ - ۲۲۳.

۲- درباره انجمن تبلیغات اسلامی، بنگرید به: جعفریان، رسول؛ جریانها و سازمانهای مذهبی - سیاسی ایران، تهران، مؤسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر، ۱۳۸۲، ج چهارم، صص ۳۰-۳۱.

دکتر شهابپور و انجمن تبلیغات اسلامی در دهه ۳۰ و ۴۰ همچنان فعالیت داشت و کتابهای زیادی در مسایل دینی و اجتماعی منتشر کرد و نشریه نور دانش را انتشار می داد. نور دانش مجله ای بود دینی که در هر ماه، دو شماره از آن منتشر می شد. این مجله به سردبیری محمدصادق شکور، طی سالهای ۱۳۳۲-۱۳۲۶، در تهران منتشر گردید. در نوشته های شهابپور کوشش می شد، دین و احکام اسلامی با زبانی علمی و خرد پذیر توجیه و تفسیر شود.

نهضت خداپرستان سوسیالیست

هسته مرکزی نهضت خداپرستان سوسیالیست در انجمن اسلامی جوانان امیرکبیر شکل گرفت. این نهضت هنگامی نضج گرفت که یکی از مهمترین نیروهای مخالف رژیم پهلوی، یعنی حزب توده، به شدت در زمینه های سیاسی و فرهنگی و اجتماعی فعالیت می کرد. حزب توده بهرغم وابستگی اش به اتحاد شوروی و اعتقادات مادی و کمونیستی اش توانسته بود با تبلیغ و ترویج سوسیالیسم بر پایه ماتریالیسم اغلب نیروهای هوادار عدالت اجتماعی را به سوی خود جلب کند. محمد نخشب بنیانگذار نهضت خداپرستان سوسیالیست اوضاع آن ایام را توصیف کرده است:

بدبختی ما یکی دو تا نیست، اختلاف عقیده و تشتت افکار به قدری زیاد است که انسان نمی داند با چه کسی سخن بگوید و به چه کسی جواب دهد. در همان هنگام که جمعی در محضر دعانویس جمع شده اند و برای درمان دردهای خود به او پناه برده اند، عده ای نیز سر خود را تراشیده اند و به نام عزاداری قمه می زنند و عده دیگری اصولاً منکر خدا شده در اصالت ماده بحث می کنند.(۱)

محمد نخشب بین دین موجود و سنت متداول با دین اصلی و اولیه تفاوت قایل می شود و می گوید:

ص:۵۶۲

۱- بشر مادی؛ تهران، ۱۳۳۰، ص ۹.

دین سوسیالیسم، وحشی ترین و عقب افتاده ترین ملل دنیا را به اوج عظمت و ترقی رساند و مردم سیزده قرن پیش را از عدالت اجتماعی و صلح و صفا بهره مند ساخت. این دین (اسلام) سازمان طبقاتی را زیر و رو کرد و جامعه ای بدون طبقات به وجود آورد، به طوری که اول شخص مملکت با پست ترین افراد کشور در یک سطح زندگی می کرد.

اما این دین اکنون حربه استعمار و سنگر سرمایه داری و مایه خفت و ذلت ما گردیده است. آن دین سوسیالیست موجد عظمت و پیشرفت و ترقی بود و این دین وسیله انحطاط و عقب ماندگی و تن دادن به حکومت ظالمانه.(۱)

سوسیالیسم نخشب بر پایه توحید استوار بود و نه اصول مادی. او تحقق سوسیالیسم را بر پایه خداپرستی می دانست و سوسیالیست های ماتریالیست را نقد می کرد.

نهضت خداپرستان سوسیالیست، تأثیری زیاد بر روشنفکری مذهبی پس از خود به جای گذاشت و عنصر عدالت اجتماعی را وارد گفتمان نوگرایی دینی در دو دهه ۴۰ و ۵۰ نمود. این تأثیر تا آنجا بود که دکتر علی شریعتی کتاب جوده السعاد را با نام ابوذر، خدا پرست سوسیالیست ترجمه کرد و نشر داد و سوسیالیسم را بزرگترین کشف انسان جدید به شمار آورد(۲) و آن را یک فلسفه زندگی دانست.(۳)

محمد نخشب در سال ۱۳۳۲ به زندان افتاد، سپس عازم آمریکا شد، مدتی در سازمان ملل کار کرد و همزمان با دریافت درجه دکترا در رشته مدیریت دولتی از دانشگاه نیویورک، مسئولیت نمایندگی جبهه ملی سوم در کنفدراسیون دانشجویان ایرانی شاخه آمریکا را بر عهده گرفت. نخشب در میانه دهه ۱۳۴۰، کنفدراسیون را ترک کرد و به تأسیس انجمن اسلامی دانشجویان همت گماشت و مدتی نیز برای مجاهد، ارگان نهضت آزادی در خارج از کشور، مقاله نوشت. او که بیشتر سالهای زندگی خود را در راه جنبشهای تندرو سیاسی سپری کرده بود، در آستانه

۱- همان، ص ۱۸.

۲- م. ا. ۴، ص ۱۶۱م.

۳- م. آ. ۱۰، ص ۸ .

انقلاب اسلامی در نیویورک درگذشت.(۱)

کانون نشر حقایق اسلامی

کانون نشر را محمدتقی شریعتی (۱۳۶۶ - ۱۲۸۶) در سال ۱۳۲۰ در مشهد بنیاد نهاد و از سال ۱۳۲۳، به طور رسمی با عنوان کانون نشر حقایق اسلامی اعلام موجودیت کرد. گرداننده و سخنران اصلی کانون، شخص محمدتقی شریعتی بود که پیش از آن در زیّعلما و کسوت روحانیون به سر می برد.

برنامه اصلی کانون مبارزه با تبلیغات مارکسیستی حزب توده بود و تلاش می کرد برداشت و تفسیر نوینی از اسلام ارائه دهد. بسیاری از فعالان جنبش نوگرایی مذهبی خراسان از جمله دست پروردگان محمدتقی شریعتی بودند. کانون گرچه فقط در زمینه فکری و فرهنگی فعالیت می کرد، اما به تدریج به صورت جریان مذهبی - سیاسی به فعالیت خود ادامه داد و در نهضت ملی شدن نفت، تا حدودی نقش رهبری نهضت ملی را در مشهد به عهده گرفت.(۲)

پا به پای جریان روشنفکری مذهبی، جریان دیگری متشکل از برخی روحانیانی که بیشتر هم خود را به اندیشه احیای فکر دینی و بازگشت به قرآن معطوف کرده بودند شکل گرفت و در آن مسیر گام برداشت. نمونه بارز این جریان را می توان در حوزه درس علامه سید محمدحسین طباطبایی صاحب تفسیر المیزان مشاهده کرد. حوزه درس علامه از اواخر دهه ۱۳۲۰، آغاز شد و نتایج آن در دهه بعد آشکار گردید، برخی از تربیت یافتگان مکتب فلسفی علامه طباطبایی مانند شهید آیت الله سید محمدحسینی بهشتی، کارهایی را به انجام رساندند که در حوزه نوگرایی دینی مهم و اثر گذار بود. در این میان شهید آیت الله مرتضی مطهری با همکاری و همفکری برخی از روشنفکران مذهبی جلسات

۱- آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دوانقلاب، ترجمه احمد گل محمدی- محمد ابراهیم فتاحی، تهران، نشر نی، ۱۳۷۷، صص ۵۶۹ - ۵۷۰.

۲- درباره کانون از جمله بنگرید به: شریعتی، محمدتقی؛ خلافت و ولایت از نظر قرآن و سنت تهران، انتشارات حسینیه ارشاد، ۱۳۵۱، صص ۱ - ۶، مقدمه.

انجمن ماهانه دینی را بنیانگذاری کرد که از سال ۱۳۳۹ آغاز شد و تا سال ۱۳۴۱، ادامه یافت.

نخستین سخنرانی این انجمن ماهانه دینی زیر عنوان تقوا در اول مهر ۱۳۳۹، توسط استاد مرتضی مطهری ایراد شد. استاد مطهری در مقدمه کوتاهی که در ۲۸ مهر همان سال بر جزوه تقوا نوشته توضیح داده است:

شاید بدوا چنین تصور شود که منظور از نشر این سخنرانی و سایر سخنرانیهای این جلسه، این است که به اصطلاح فایده اش عام شود. البته منتهای آرزو همین است که این سخنرانیها مفید فایده ای باشد و آن فایده عمومیت پیدا کند. اما منظور اصلی و - لااقل تنها منظور اصلی - این نیست. منظور اصلی اصلاح و تکمیل همین کاری است که پیش گرفته شده. در امسال و سال گذشته در ایام سوگواری چندین سخنرانی ایراد شد که از بعضی جهات تازگی داشت و برای طبقه تحصیل کرده بالخصوص جالب بود. زیرا سخنران قبلاً موضوع سخنرانی خویش را به وسیله کارت یا روزنامه به اطلاع شنوندگان رسانده بود، شنوندگان می دانستند که چه موضوع بالخصوصی را گوش می کنند و آماده شنیدن همان موضوع بودند، گوینده نیز موظف بود که درباره موضوعی که سخن می گوید و فی المثل آن موضوع اخلاقی یا اجتماعی یا تاریخی یا اعتقادی و یا دارای چند جنبه است نه تنها مستدل و متکی به مدرک سخن بگوید، بلکه در هر موضوعی در حدود امکان به همه مدارک آن توجه داشته باشد...

آن سخنرانیها عده ای را تشویق کرد که هر ماه یک بار موجبات تشکیل یک همچو جلسه ای را فراهم کنند و به علاوه قبل از تشکیل هر جلسه - اگر شرایط مادی مساعد بود - متن سخنرانی جلسه قبل را منتشر کنند تا در معرض نقادی اهل فضل قرار گیرد...(۱)

گزارشگر ساواک نیز درباره همین جلسه گزارش داده بود:

ساعت ۳۰/۷ بعد از ظهر دیروز جمعه به آدرس فوق مراجعه شد، تعداد جمعیت به دویست و پنجاه نفر می رسید. در میان جمعیت مهندس مهدی بازرگان، دکتر یدالله سحابی، دکتر شمس الدین جزایری و از علما آقای

۱- گفتار ماه...، همان، ص ۵.

حاج میرزا خلیل کمره ای، حاج سید صدرالدین جزایری، شیخ مهدی شریعتمدار، شیخ [محمد ابراهیم] آیتی بیرجندی و شیخ فرهنگ نخعی آمده بودند.

به طوری که شنیده شد سابقاً این جلسات سخنرانی ماهیانه بوده است، ولی مدت یک سال و نیم تعطیل بوده است. در دهه آخر صفر، عده ای از بازاریها از آقای سید محمود طالقانی و شیخ مرتضی مطهری برای یک دهه روضه دعوت کرده بودند. بعد از روضه تصمیم می گیرند برنامه سخنرانی ماهیانه را ترتیب بدهند. البته نمی توان منکر این موضوع شد که جامعه مهندسین اسلامی و جامعه معلمین اسلامی و جامعه دانشجویان اسلامی و افرادی که در مسجد هدایت جمع می شوند در این جا شرکت ندارند و این جمعیت را از تراوشات فکری مهندس بازرگان، مهندس حسیبی و دکتر سحابی [باید] دانست...(۱)

در این جلسات طی سه سال به جز استاد مطهری با شش سخنرانی و محمدابراهیم آیتی با چهار سخنرانی افرادی مانند دکتر سید محمد بهشتی و علی گلزاده غفوری هر یک با سه سخنرانی و سید مرتضی جزایری، حاج میرزا خلیل کمره ای، سید مرتضی شبستری، سید محمود طالقانی، حسین مزینی هر یک با دو سخنرانی و سید محمدباقر سبزواری، سید موسی صدر، محمدتقی جعفری و سید محمد فرزان هر یک با یک سخنرانی، حضور داشتند و سخنرانی کردند.

افزون بر این جریان فکری و فرهنگی که صبغه روشنفکری مذهبی آن از محتوای سخنرانیها نمایان است، گروه اندکی از روحانیان که نه در جمع روحانیون مبارز و متأثر از نهضت امام خمینی(ره) و نه وابسته به نحله های فکری حوزه قم بودند به فعالیتهای فرهنگی مستقلی دست زدند و به مبارزه با الحاد و خنثی کردن تبلیغات میسیون مذاهب دیگر پرداختند. آیت الله یحیی نوری معروف به علامه نوری یکی از عالمانی است که مستقل از دو جریان نام برده شده از اواخر دهه ۱۳۳۰، ضمن اشتغال به کارهای علمی و تدریس در حوزه و دانشگاه به تشکیل مجامع تحقیقی اسلامی و نشر و توسعه اسلام در سطح جهان همت گماشت و رساله و کتابهای فراوانی «در بیان مواضع اسلام در جهان امروز و

۱- یاران امام به روایت اسناد ساواک، عالم جاودان، استاد شهید مرتضی مطهری، تهران، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ۱۳۸۲، صص ۱۰-۱۱.

طرح آن به عنوان یک سیستم کامل راه زندگی»(۱) تألیف کرد و در اختیار عموم قرار داد. وی همچنین موفق شد شمار زیادی از پیروان ادیان دیگر را به اسلام متمایل و مسلمان کند.(۲)

نهضت نوگرایی دینی و روشنفکری مذهبی اصول ثابت و مسلمی نداشته است که در کتاب یا نوشته خاصی فراهم آمده باشد، بلکه برای شناخت چگونگی آن باید نوشته ها و گفته های پیشوایانش به ویژه مهندس مهدی بازرگان و دکتر علی شریعتی را به طور جداگانه بررسی کرد و نقش آنها را در فروپاشی نظام پهلوی و پیروزی انقلاب اسلامی تبیین نمود.

با وجود این اصولی مانند، بازگشت به قرآن، خردگرایی، اجتهاد مستمر، عدالت اجتماعی، خرافه زدایی، نفی تقلید کورکورانه و تکیه بر توحید، کمابیش در آرای همه روشنفکران مذهبی دیده می شود. در اینجا فقط به بازگو کردن برخی از ویژگیها و مختصات حرکت نوین مذهبی از زبان مهندس بازرگان اکتفا می کنیم.

۱. خالی بودن از تعصب و تظاهر و تملق و برخورداری از استقلال و آزادگی: حرکت نوین دینی به عقاید خرافی و اوهام و افکار نفوذی وابستگی نداشته، بلکه سعی می کند به اصل و ریشه بپردازد و آزادانه نقادی و بررسی نماید.

۲. وارستگی و استغنا از روحانیت: روشنفکران مذهبی، خودِ دین را با مبانی و مشخصات مربوطه و مؤمنین یا پیروان آن را به لحاظ اصولی و اجتماعی به رسمیت می شناسد و پی جویی می کند، اما خود را مقید به تبعیت از روحانیت و محتاج به رهبری غیرخدا و رسول ندانسته، اصالت و حق حاکمیت برای کسی نمی شناسد، مگر آنجا که شناخت طبقاتی و نظریات یا تأثیرهای مقامات روحانی مطرح باشد. بدین ترتیب تجزیه و تحلیل عقاید و افکار و احکام رایج برای تصفیه دین از اضافات و انحرافات و خرافات، مهمترین برنامه اندیشمندان دینی

را

۱- علامه نوری، شناخت تحلیلی اسلام و برخی مسلکها و ادیان، تهران، مجمع مطالعات و تحقیقات اسلامی، ج دوم، ص ۱۷.
۲- همان، بخش پنجم.

در راه رسیدن به دین خالص اصیل تشکیل می دهد. اندیشه دینی و روشنفکران آزاد اندیش نه تنها مستقل از تقلید و تابعیت اشخاص و مقامات فکر می کنند، بلکه به بررسی آرا و نتایج اعمال داعیان رهبری و انتقاد از آنها نیز میپردازند، تا هم تفکیک صحیح از سقیم انجام شود و هم تکلیف خود و مؤمنین را بدانند.

۳. بازنگری خود و بازگشت به خویشتن خویش: یکی از ارمغانهای تمدن و فرهنگ صادراتی مغرب زمین در همه زمینه ها و از جمله در دین و دینداری، بازنگری و انتقاد از خود بوده که باعث روشنفکری و تحرک شده است و دیگری بازگشت به خویشتن خویش که ما از هر دوی آنها غافل بوده ایم. زبدگان و زندگان ملل مشرق زمین در تلاش و تجربه هایی که برای رهایی از استعمار و استیلای خارجی انجام داده اند به این نتیجه رسیدند که یگانه راه حل و چاره، مسئول شناختن و مؤثر و مقصر دانستن خودمان است و نیز رو آوردن و به کار انداختن سرمایه های ذاتی و استعدادهای ملی خدادادی.

۴. بازگشت به قرآن: انعکاس بازگشت به خویشتن خویش در زمینه دین و مذهب، بازگشت به قرآن است که فکر می کنم که عنوان کننده اول آن اقبال لاهوری یا سید جمال بوده باشد. مرحوم طالقانی و بنده [بازرگان] نیز آن را محور و مقصد تفسیرهای قرآن و نظریات دینی خود قرار داده بودیم. به نظر می آید عنایت به این عنوان در بین مسلمانان از یک طرف معلول حملات فراوان و هجوم ایرادها و اشکالات تردیدانگیزی بوده باشد که از خارج و داخل بر عقاید و افکار دینی و آداب و مراسم مذهبی ما وارد می گردید و از طرف دیگر معلول ظهور نظریات فلسفی و ایدئولوژیهای اجتماعی - سیاسی در اروپا که در مجموع آشفتگی و آشوب در ایمان و اهداف مسلمانان به وجود می آورد و چون منطق مبلغین و علمای دین نمی توانست جوابگو و اقناع کننده درس خوانده ها باشد و روایات و اخبار ارائه شده نیز بسیار مغشوش و خود موجد ابهام و اشکال بوده، یگانه راه حلی که در برابر تزلزلهای فکری زمان و فتنه های ایمان به

نظر دینداران اندیشمند می آمد، رفتن به سرچشمه دین و نوشیدن از جام زلال قرآن بود.(۱)

ص:۵۶۹

۱- کیان، همان، صص ۶-۸.

قراردادهای نفتی ایران بعد از کودتای ۱۳۳۲ تا انقلاب اسلامی / محمدحسن طباطبایی

اشاره

محمدحسن طباطبایی

دکترای علوم اجتماعی، استاد دانشگاه جامع علمی کاربردی

با توجه به ماهیت قراردادهای نفتی و عدم انتشار آنها به صورت واقعی در سطح افکار عمومی در قبل از انقلاب اسلامی لازم به توضیح است که مطالبی که در پی می آید ترجمه مقالاتی است که توسط اینجانب در قبل از انقلاب اسلامی در سال ۱۳۵۵ از مجله اکونومیست (Economist) صورت گرفته است و این ترجمه در کنار درس اقتصاد نفت در دانشگاه تبریز ارائه گردید. متن ذیل مربوط به قراردادهای نفتی بعد از کودتای ۱۳۳۲ می باشد.

اینجانب بعد از انقلاب اسلامی به وزارت نفت جمهوری اسلامی ایران مراجعه کرده و خواهان متن قراردادهای نفتی پیش از انقلاب جهت مقایسه با قراردادهای نفتی جمهوری اسلامی ایران که از طریق بیع متقابل و روش B.O.T صورت گرفته، شدم که متأسفانه هیچ کدام را برخلاف قانون در اختیار اینجانب نگذاشتند؟!

۱. در اکتبر ۱۹۵۳ مذاکرات میان دولت زاهدی و نمایندگان آمریکا درباره نفت ایران و بهره برداری از آن به وسیله انحصارات خارجی آغاز گردید.

۲. در ۱۷ اکتبر ۱۹۵۳ هوور، مشاور مخصوص وزارت امور خارجه آمریکا در مسأله نفت وارد تهران شد و درباره تشکیل کنسرسیوم بین المللی نفت برای استخراج، بهره برداری تصفیه و فروش نفت ایران با دولت زاهدی به مذاکره پرداخت.

ص:۵۷۱

۳. در فوریه ۱۹۵۴ کنفرانس نمایندگان نفتی آمریکا و انگلستان درباره تقسیم نفت ایران در لندن تشکیل گردید.

۴. در ۲۵ فوریه ۱۹۵۴ کمپانی بریتیش پترولیوم (B.P) و نمایندگان کمپانیهای نفتی آمریکا و سایر کمپانیها در غیاب ایران درباره چگونگی تشکیل کنسرسیوم بین المللی نفت برای بهره برداری از نفت ایران با هم به توافق رسیدند. کنسرسیوم جدیدالتأسیس تصمیم گرفت که مبلغ ۴۰۰ میلیون دلار به عنوان غرامت از دست دادن انحصار نفت ایران به کمپانی بریتیش پترولیوم (B.P) بپردازد. تقسیم بندی سهام انحصارات نفتی شرکتکننده در کنسرسیوم بین المللی نفت به قرار ذیل صورت گرفت:

پنج کمپانی آمریکایی ۱) استاندارد اویل نیوجرسی، ۲) استاندارد اویل، کالیفرنیا، ۳) تگزاس اویل کمپانی، ۴) سوکوتی واکیوم اویل کمپانی، ۵) گلفاویل کورپوریشن، بر روی هم ۴۰٪ سهام را به دست آورد. ۱۴٪ سهام به شرکت نفتی انگلیسی، هلندی رویال داچ شل و ۶٪ سهم به کمپانی نفتی فرانسوی فرانسوا دوپترول رسید.

۵. در ۸ دسامبر ۱۹۵۴ پس از تشکیل کنسرسیوم، نمایندگان کنسرسیوم درباره تحویل و بهره برداری نفت جنوب به وسیله کنسرسیوم با دولت زاهدی وارد مذاکره شدند.

۶. در ۱۹ دسامبر ۱۹۵۴ علی امینی وزیر دارایی دولت زاهدی قرارداد نهایی میان دولت ایران و کنسرسیوم بین المللی نفت را امضاء کرد.

۷. قرارداد نفتی کنسرسیوم با ایران با قانون ملی شدن صنایع نفت مصوب ۱۹۵۱ کاملاً مغایرت داشت. طبق قانون ملی شدن صنعت نفت مقرر شده بود که خود ایران باید از نفت ایران بهره برداری کند و حال آنکه طبق شرایط موافقت نامه میان ایران و کنسرسیوم اکتشاف و استخراج و حل و نقل نفت جنوب ایران به کنسرسیوم واگذار شده بود.

۸. طبق شرایط قرارداد با کنسرسیوم، منطقه ای وسیع تر از اراضی تحت اختیار کمپانی بریتیش پترولیوم و به علاوه هشت جزیره خلیج فارس از جمله قشم و

خارک و هنگام و هرمز و همچنین حاشیه خط ساحلی به شعاع سه مایل از این جزایر و از سواحل ایران در اختیار کنسرسیوم قرار گرفت.

۹. کلیه پالایشگاه ها، لوله های نفت، کارخانه های برق، خطوط تلگراف و تلفن، بنادر، راه های آهن و شوسه، فرودگاه ها، ایستگاه رادیو در اختیار کنسرسیوم نفت قرار گرفت و نیز کنسرسیوم این حق را به دست آورد که به میل خود راه آهن، بنادر و فرودگاه و ایستگاه رادیویی و خطوط تلفن احداث نماید و بدین ترتیب شرکت ملی نفت ایران عملاً ـ و کاملاً ـ از کنترل ادارات و امور استخراج و تصفیه و حتی فروش نفت کنار گذاشته شد.

۱۰. مدت بهره برداری کنسرسیوم طبق قرارداد مذکور ۲۵ سال با حق تمدید بعدی سال ۱۹۹۴ تعیین شد. طبق ماده ۴۱ این قرارداد ایران حق لغو قرارداد مزبور را ندارد و کنسرسیوم حق دارد تا انقضای موعد مقرر از نفت ایران بهره برداری کند.

۱۱. قرارداد با کنسرسیوم در تاریخ ۲۱ اکتبر ۱۹۵۴ در مجلس شورای ملی و در تاریخ ۲۸ اکتبر در مجلس سنا به تصویب رسید.

۱۲. کنسرسیوم در مدت ۹ سال فعالیت خود یعنی تا سال ۱۹۶۳ بیش از ۳۴۰ میلیون تن نفت استخراج کرد. این مقدار بیش از مقدار نفتی بود (۳۲۵ میلیون تن) که کمپانی بریتیش پترولیوم طی پنجاه سال فعالیت خود در ایران نفت از ایران استخراج کرده بود.

۱۳. میزان نفتی که در تمام این مدت توسط شرکت ملی نفت ایران استخراج شد فقط ۲۵۰ الی ۲۶۰ هزار تن بود. یعنی کمتر از یک هزارم میزان استخراج کنسرسیوم بود.

۱۴. کنسرسیوم از اجرای ماده ۲۳ قرارداد خود با ایران مبنی بر تحویل ۵/۱۲٪ کلیه نفت استخراجی به ایران خودداری می کرد.

۱۵. طبق ماده ۱۷ قرارداد با کنسرسیوم، کلیه مخارج تأسیسات بهداشتی به عهده شرکت ملی نفت ایران بود و ۴۰۰ میلیون ریال هزینه این امور را دولت ایران باید تأمین کند.

۱۶. کنسرسیوم در اوایل سال ۱۹۵۹ بدون موافقت دولت ایران و به طور یکجانبه شرایط موافقتنامه را نقض نمود و خودسرانه قیمت فروش نفت ایران را پائین آورد.

۱۷. شاه ایران در مصاحبه با خبرنگار روزنامه لوموند در تاریخ ۲۷ ژوئیه ۱۹۵۹ اظهار داشت که از شرایط قرارداد با کنسرسیوم ناراضی است. او گفت: قراردادی که در سال ۱۹۵۴ منعقد شد، دارای نواقص بسیاری است و ما می خواهیم سهم منافع خودمان را بالا ببریم.

۱۸. در اوت ۱۹۵۷ لایحه واگذاری امتیاز بهره برداری از سه منطقه نفتی ایران، یعنی بلوچستان و منطقه شرقی کوه های زاگرس و زیرآبهای خلیج فارس به مساحت ۲۳ هزار کیلومتر مربع از طرف شرکت ملی نفت ایران به کمپانی نفتی ایتالیایی آنی آجیپ، واگذار شده و در مجلس شورای ملی به تصویب رسید. کمپانی مزبور می بایست نفت و گاز مناطق مزبور را استخراج نماید و بر طبق شرایط امتیازنامه ۷۵٪ از سود حاصل را به دولت ایران پرداخت کند.

۱۹. در مِه سال ۱۹۵۸ مجلس شورای ملی ایران لایحه واگذاری امتیاز بهره برداری از یک رشته مناطق نفت خیز دیگر به کمپانی آمریایی «پان آمریکن پترولیوم کورپوریشن» را با شرایط مشابه به تصویب رسانید. مساحت بهره برداری این کمپانی ۱۹ هزار کیلومتر مربع بود که در فارس و بوشهر قرار داشت.

۲۰. در ژوئن ۱۹۵۸ مجلس شورای ملی لایحه واگذاری بهره برداری از منطقه نفتی دریای عمان به مساحت ۱۰۰ کیلومتر مربع با شرایط مشابه دو قرارداد فوق به کمپانی نفتی کانادایی «سپ فایر پترولیوم لی میتد» به تصویب رسانید.

۲۱. در سال ۱۹۶۵ شرکت پتروشیمی وابسته به شرکت ملی نفت ایران تأسیس گردید. این شرکت در آغاز سال ۱۹۶۶ با شرکتهای آمریکایی یک رشته قرارداد بست که به موجب این قراردادها چند مؤسسه بزرگ پتروشیمی بر پایه مشارکت در بندر شاهپور آبادان و جزیره خارک ایجاد گردید و در سال ۱۹۷۰ از این مؤسسات بهره برداری آغاز گردید.

ص:۵۷۴

۲۲. در سال ۱۹۶۶ یک کارخانه تولید کود شیمیایی که در شمال شیراز ساخته شد، مورد بهره برداری قرار گرفت. این کارخانه با کمک های فنی کارشناسان فرانسه ساخته شده است.

۲۳. در مؤسسات پتروشیمی با استفاده از محصولات نفت، گوگرد، آمونیاک، اسید فسفریک گرد لباسشویی و دیگر محصولات شیمیایی تولید شده و علاوه بر مصرف داخلی مقداری از آنها به خارج صادر گردید، تولید صنایع پتروشیمی با آهنگ پرشتابی رشد یافت، اضافه رشد سالیانه آن در سالهای ۷۰- ۱۹۶۹ به ۱۷۸ درصد و در سالهای ۷۲- ۱۹۷۱ به ۲۰۳ درصد رسید.

۲۴. در ژانویه ۱۹۶۶ بین ایران و شوروی قرارداد استخراج گاز و استفاده از گاز در صنایع به امضاء رسید. شوروی در ازای واگذاری کارخانه ذوب آهن به ایران به صورت پا- یا- پای از ایران به مدت ده سال و هر سال ده میلیارد متر مکعب گاز دریافت می کند.

۲۵. تا سال ۱۹۷۳ منابع نفت ایران به طور کامل در اختیار شرکتهای نفت خارجی و به طور عمده کنسرسیوم بین المللی نفت بود که از ۹۹ درصد استخراج این منابع استفاده می کردند و سهم کنسرسیوم بین المللی نفت ۹۰ درصد نفت استخراجی از این منابع می شد. میزان استخراج نفت از منابع نفتی ایران از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۵ از این قرار بود:

سال ۱۹۶۳ = ۸/۷۲ میلیون تن -- سال ۱۹۶۴ = ۸۴ میلیون تن.

سال ۱۹۶۵ = ۸/۹۳ میلیون تن -- سال ۱۹۶۶ = ۱۰۶ میلیون تن.

سال ۱۹۶۷ = ۱۳۰ میلیون تن -- سال ۱۹۶۸ = ۱۴۲ میلیون تن.

سال ۱۹۶۹ = ۱۶۲ میلیون تن -- سال ۱۹۷۰ = ۱۹۱ میلیون تن.

سال ۱۹۷۱ = ۲۲۷ میلیون تن -- سال ۱۹۷۲ = ۳/۲۶۲ میلیون تن.

سال ۱۹۷۳= ۲۹۳ میلیون تن -- سال ۱۹۷۴ = ۳۰۲ میلیون تن.

۲۶. ایران از لحاظ میزان استخراج نفت بعد از آمریکا، ونزوئلا و عربستان سعودی در جهان سرمایه داری مقام چهارم را داشت و در سالهای ۱۹۶۸ تا ۱۹۷۱ از عربستان پیشی گرفت و به مقام سوم رسید.

ص:۵۷۵

۲۷. دبیر کل سازمان اوپک پاچاچی در ژوئن ۱۹۷۲ در لندن اظهار داشت شرکتهای نفتی خارجی در سال ۱۹۷۰ معادل ۲/۷۹ درصد سرمایه گذاری خود، از منابع نفت خاورمیانه درآمد داشته اند. در صورتی که درآمد شرکتهای آمریکایی از بهره برداری دیگر منابع زیرزمینی کشورهای در حال رشد معادل ۵/۱۳ درصد میزان سرمایه گذاری آنها را تشکیل داده است.

۲۸. سهم ایران از درآمد شرکت نفت خارجی و به طور عمده کنسرسیوم بین المللی نفت طی ۱۰ سال اخیر از سال ۱۹۶۳ تا ۱۹۷۲ بیش از ۶ برابر افزوده شد. در سال ۱۹۶۳ سهم درآمد ایران ۳۸۰ میلیون دلار بود و در سال ۱۹۷۱ به دو میلیارد و صد و یازده میلیون دلار و در سال ۱۹۷۲ به دو میلیارد و چهارصد میلیون دلار رسید.

۲۹. در نوامبر سال ۱۹۷۰ ایران موفق شد سهم خود را از درآمد نفت کنسرسیوم بین المللی نفت ۵۰ تا ۵۵ درصد افزایش دهد. البته بخش مهمی از این درآمدها جهت خرید اسلحه روانه کشورهای غربی می گردید.

۳۰. در سال ۱۹۷۳ ایران با کنسرسیوم نفت موافقت نامه هایی امضا نمود که به موجب آن تمام منابع نفت و صنایع نفت و پالایشگاه ها که در اختیار کنسرسیوم بود به ایران محول گردید و به موجب این موافقتنامه فروش نفت به مدت ۲۰ سال یعنی تا سال ۱۹۹۳ به کنسرسیوم واگذار گردید و نیز قرار شد که به شرکت کنندگان در کنسرسیوم متناسب با سهم آنها در کنسرسیوم طی این مدت نفت فروخته شود.

۳۱. در سال ۱۹۷۳ در ارتباط با افزایش پرشتاب تورم در جهان سرمایه داری و جنگ اعراب و اسرائیل و بالا رفتن قیمتهای کالاهای وارداتی، ایران به اتفاق دیگر کشورهای صادر کننده نفت اوپک قیمت فروش نفت را چهار برابر کرد و این اقدام موجب افزایش فراوان درآمد نفت گردید.

۳۲. در سال ۱۹۷۴ درآمد نفت ایران به ۶/۱۸ میلیارد دلار رسید، ولی همانطور که ذکر گردید بخش اعظم این درآمد برای خرید تسلیحات و دادن وام و اعتبار از جانب ایران به کشورهای سرمایه داری رشد یافته و کشورهای در حال رشد و سرمایه گذاری در این کشورها به مصرف رسید.

ص:۵۷۶

۳۳. در ژانویه ۱۹۷۵ شاه ایران در مصاحبه با خبرنگار روزنامه «السیاسیه» کویت اظهار داشت که ایران پس از افزایش درآمد نفت وام و اعتبار در اختیار کشورهای سرمایه داری رشد یافته گذاشته است و با صراحت اعلام کرد که ایران به جهان باختر تعلق دارد.

۳۴. در اواخر ژانویه ۱۹۷۵ هویدا نخست وزیر اعلام کرد که ایران از درآمدهای نفتی خود مبلغ ۹ میلیارد دلار وام به کشورهای خارجی داده است.

نتیجه گیری

ایران طی سالهای ۷۴- ۱۹۷۲ از درآمد نفت فقط از آمریکا ۸/۶ میلیارد دلار انواع اسلحه مدرن خریداری کرده است. علاوه بر این، از انگلستان و آلمان غربی نیز اسلحه خریداری شده است. میزان کل خرید اسلحه ایران طی این مدت معادل ۸ میلیارد دلار بود در حالی که برابر آمار سازمان ملل متحد فروش اسلحه در سراسر جهان در سال به ۲۰ میلیارد دلار می رسید. بدین ترتیب، سهم سرانه هزینه های نظامی مردم ایران که سطح زندگی آنها چند برابر پائین تر از سطح زندگی اهالی کشورهای غربی است، نسبت به کشورهای عضو پیمان ناتو چندین برابر بیشتر است.

به طور کلی ایران از طریق خریدهای کلان اسلحه و دادن وام و اعتبار به کشورهای سرمایه داری عملاً بخش اعظم درآمدهایی را که از نفت به دست می آورد به این کشورها باز می گرداند.

ص:۵۷۷

وابستگی به نظام سرمایهداری جهانی / محمدحسن طباطبایی

اشاره

محمدحسن طباطبایی

دکترای علوم اجتماعی، استاد دانشگاه جامع علمی کاربردی

مهمترین نتایج کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، در سال ۱۳۳۴ یعنی ۱۹۵۵ میلادی به منصه ظهور رسید و نظام سرمایه داری جهانی و یا شبکه قدرت جهانی موفق شد تا حدود زیادی به اهداف خویش دست یابد.

زمینه ساز موفقیت نظام سرمایه داری بین المللی، سازمان فراماسونری و زیرمجموعه های آن یعنی سازمان پیمان آتلانتیک شمالی (NATO) و هفت کشور صنعتی (۷G) و اتحادیه اروپا (EU) و سازمان امنیت و همکاری اروپا (OSCE) و بانک جهانی(WB) و صندوق بین المللی پول (IMF) می باشد.

در سال ۱۳۳۴ حسین علاء، نخست وزیر و استاد مادام العمر فراماسونری(۱)، با امضای دو قرارداد، ایران را در راستای اهداف شبکه قدرت جهانی قرار دارد:

الف) عضویت ایران در پیمان نظامی بغداد با شرکت ایران، ترکیه، پاکستان و عراق به سرپرستی آمریکا و انگلستان، البته در سال ۱۳۳۷ به علت کودتای عبدالکریم قاسم در عراق و خروج عراق از پیمان بغداد، این پیمان به پیمان سنتو تغییر نام یافت و از آن به بعد در خدمت اهداف ناتو (NATO) قرار گرفت. لازم به توضیح است که تشکیل پیمان بغداد و سنتو بر اساس دکترین آیزنهاور رئیس جمهور آمریکا بود.

۱- رجبی، محمد؛ سیر تفکر در جهان، ص ۲۶؛ و، پرونده حسین علاء در مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

ب) حسین علاء نخست وزیر و عضو لژ فراماسونری بر اساس پیشنهاد بانک جهانی و صندوق بین المللی پول توانست با کمک نمایندگان ماسون در مجلس شورای ملی، قانون مخصوصی درباره توسعه سرمایه های خارجی در ایران به تصویب برساند. طبق این قانون به سرمایه های خارجی اجازه داده می شد همراه با سرمایه های داخلی در داخل ایران سرمایه گذاری کنند.(۱) در آن زمان، ۱۰۸۴ کمپانی خارجی از جمله ۲۲۰ شرکت آمریکایی و ۲۸۵ شرکت انگلیسی و ۱۵۱ شرکت آلمان غربی، ۱۶۰ شرکت فرانسوی و ۵۳ شرکت ژاپنی و ۴۰ شرکت سوئیسی در ایران فعالیت می کردند. بر اساس این قانون، دولت ایران و به عبارت دیگر دولت ماسونی حسین علاء، سرمایه های شرکتهای مزبور را تضمین می کرد تا صاحبان این سرمایه ها از نظر ملی کردن تأسیسات و مؤسسات آسوده خاطر باشند و ضمناً به صاحبان سرمایه های خارجی اجازه داده می شد که بتوانند هر وقت که بخواهند آزادانه سرمایه خود و یا سود حاصل از آن را از ایران خارج کنند. به دنبال تصویب این قانون شرکتهای مختلف ساختمانی، نساجی، کشاورزی و غیره در ایران افتتاح شد.(۲)

قبل از آنکه به تأثیرات این قراردادهای نظامی و اقتصادی با کشورهای غربی بپردازیم لازم است درباره ماهیت سازمان فراماسونری و فراماسونهایی همچون حسین علاء، استاد اعظم و برنامه های او مطالبی ذکر شود:

فراماسونری شالوده نظری خود را بر مبانی فکری بورژوازی غربی و تضادهای نظری و عملی آن با فئودالیته استوار گردانیده است.(۳)

فراماسونری سازمانی است متکی بر پنهانکاری ونهانروشی و دارای نظریه ای سیاسی، فرهنگی برای عملی کردن تهاجم فرهنگ غرب و بسط نفوذ استعمار با کارکردی فرهنگی، سیاسی، اقتصادی. این سازمان برای از بین بردن فرهنگ کشورها از تمامی ابزارهای موجود از قبیل ترویج لیبرالیسم، رفرمیسم، کاسموپولیتیسم (جهانی شدن)، صهیونیسم، اومانیسم و سکولاریسم استفاده می کند و با ایجاد سازمانهای مخفی و سازمانهای علنی بین المللی نظیر باشگاه های

۱- مجله تهران مصور، شماره خرداد ۱۳۳۷.

۲- نشریه داخلی سازمان برنامه و بودجه، ۱۳۳۸، تیرماه.

۳- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، اسناد فراماسونری در ایران، جلد اول، ص ۱۷.

جهانی روتاری، لاینز، جمعیت تسلیح اخلاقی، جمعیت طرفداران حکومت متحده جهانی و صندوق بین المللی پول و یونسکو و ... در پی کسب قدرت در سطح جهانی است.(۱)

سیستم مدیریتی فراماسونها اقتضایی است یعنی آنها در ابتدا خود را با هر نوع محیط و هر نوع نظام سیاسی، اقتصادی، فرهنگی و آموزشی هماهنگ نموده تا به موقع بر اساس ارتباطات سازماندهی شده مخفی برنامه های خود را اجرا نمایند و به اهداف خویش دست یابند.(۲)

دولت حسین علاء در مهرماه ۱۳۳۴ در مجلس شورای ملی تصمیم دولت خود را دایر بر شرکت در پیمان نظامی بغداد اعلام کرد و در آبان ۱۳۳۴ خالدی به عنوان نماینده ایران برای شرکت در جلسه هیئت مؤسسان کشورهایی که می بایست وارد پیمان مذکور می شدند رهسپار بغداد گردید و به دبیرکلی شورای دائمی این پیمان انتخاب شد.

در این زمان حسین علاء «دکترین آیزنهاور را رسماً پذیرفته و اجرا نمود و این وسیله وابستگی نظامی و سیاسی و اقتصادی به غرب، مخصوصاً» آمریکا را تشدید نمود. دکترین آیزنهاور سیاستی بود که آمریکا برای قبضه کردن کشورهای خاورمیانه زیر عنوان «تحکیم استقلال ملی و دفاع از تمامیت ارضی» در مقابل به اصطلاح خطر کمونیسم در پیش گرفته بود.

در اواخر سال ۱۳۳۷ فراماسونی به نام منوچهراقبال که عضو کلوپ روتاری و باشگاه لاینز ایران هم بود، به نخست وزیری رسید.(۳) منوچهر اقبال با استفاده از «دکترین آیزنهاور» که در زمان دولت علاء پذیرفته شده بود درباره امضای یک پیمان نظامی دو جانبه میان ایران و آمریکا با وزیر دفاع ایالات متحده آمریکا که وارد تهران شده بود به مذاکره پرداخت.(۴)

ص:۵۸۱

۱- حقانی، موسی؛ تاریخ تحولات سیاسی ایران، مؤسسه تاریخ معاصر، ص ۵۹۰.

۲- طباطبایی، محمدحسن؛ نفوذ فراماسونری در مدیریت نهادهای فرهنگی، فصل مدیریت؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی.

۳- همان منبع، فصل مربوط به دانشگاه تهران.

۴- به نقل از مطبوعات کیهان، اطلاعات در آذرماه ۱۳۳۷، ص ۲ و ۳، مورخه ۲۲ - ۲۳ آذرماه.

آمریکـا بـا ترسانـدن ایران از خطر کمونیسم بار سـنگین مخارج تأسـیسات و تسـلیحات نظامی را به دوش مردم ایران انـداخت. آمریکاییهـا بـا اعطـای وام و کمکهـای نظـامی ایران را وادار کردنـد که مبـالغ هنگفتی از بودجه خود را صـرف مخارج نظامی بنماید.

بر اسـاس منـدرجات مطبوعـات آن زمان(۱) گروه امور ساختمـانی - نظـامی آمریکـا تأسـیسات نظـامی جدیـدی در شـهرهای همدان، کرمانشاه، زیرآب و میانه ساختند که مخارج آن بالغ بر ۵/۱ میلیارد ریال گردید.

هر سـال که می گـذشت بـدهیهای دولت ایران بیشتر می شـد و میزان بهره پرداختی ایران برای وامهای خارجی از مبلغ وامهای جدیدی که ایران دریافت می کرد بیشتر شده بود.(۲)

سیاست نظامی گری ایران که در راستای اهداف پیمان ناتو (NATO) توسط حسین علاء، پایه ریزی شده بود؛ توسط منوچهر اقبال، نخست وزیر و عضو کلوپ روتاری و نیز شـریف امامی، اسـتاد اعظم و عضو لژ فراماسونری سـتاره سـحر و مولوی و علی امینی و هویدا ادامه یافت.

در ۲۰ فروردین ۱۳۴۰، احمـد آرامش، مـدیرعامل سازمان برنامه و معاون نخست وزیر اعلام کرد که برنامه توسعه هفت ساله دوم با شکست روبرو شده است. او اظهار داشت که ۶۵٪ مخارج برنامه هفت ساله دوم از درآمـد نفت و قرضه های خارجی و کمکهای بلاعوض آمریکا تأمین شده است و فقط ۳۵٪ مخارج مزبور از منابع داخلی تأمین گردیده است.(۳)

هزینه های سـنگین نظامی و تأثیرات منفی آن بر زنـدگی مردم باعث گردید تا دولت آمریکا جهت کاهش نارضایتی در ایران پیشنهاد اصلاحاتی تحت عنوان انقلاب سفید را به حکومت ایران بنماید که البته این خود بررسیهای دیگری می طلبد.

۱- روزنامه کیهان و اطلاعات، ۸ و ۹ تیرماه ۱۳۴۰، صص ۲ - ۴.

۲- کیهان اینترنشنال، ۱۱ آذرماه ۱۳۴۱، ص ۳.

۳- به نقل از کلیه مطبوعات ۲۰ و ۲۱ و ۲۲ فروردین ماه ۱۳۴۰.

عامل دیگری که باعث نفوذ سرمایه داری بین المللی در ایران و وابستگی ایران به نظام سرمایه داری جهانی گردید، تصویب قانون سرمایه گذاری خارجی در ایران در سال ۱۳۳۴، توسط حسین علاء استاد اعظم ماسونی بود که قبلًا به آن اشاره شد و اینک به توضیح بیشتری در این مورد می پردازیم.

طبق محاسبه مجله زندگی بین المللی[(۱)] مبلغ کل سود و بهره ای که شرکتهای خارجی در سال ۱۳۳۸ در ایران به دست آوردند در حدود یک میلیارد دلار بوده است و اگر این مبلغ، بین مردم ایران که درآمد سرانه آنها ۱۳۰ دلار در سال بود تقسیم می شد، درآمد سرانه در ایران به ۱۸۰ دلار در سال می رسید.

در سال ۱۳۳۸ دولت ماسونی اقبال قانونی به تصویب رسانید که طبق آن محدودیت شرکت سرمایه های خارجی در بانکهای ایران لغو گردید و پس از آن بانکهای آمریکایی با مشارکت سرمایه های داخلی ایران به تشکیل بانک دست زدند. در سال ۱۳۳۹ ۴۰٪ سهام بانک صنایع و معادن به آمریکاییها واگذار شد. در سال ۱۳۳۸ بانک ایران و فرانسه و در سال ۱۳۳۹ بانک ایران و انگلیس و نیز بانک ایران و ژاپن آغاز به کار کردند.

دولتهای ماسونی دکتر منوچهر اقبال و شریف امامی بخشنامه هایی صادر می کردند که طبق این بخشنامه ها برای سرمایه های خارجی نسبت به سرمایه های داخلی امتیازاتی قائل می شدند. در سال ۱۳۳۹ سازمان برنامه و بودجه ایران بخشنامه ای صادر کرد که طبق آن فقط خارجیها حق شرکت در مناقصه های سازمان مزبور را داشتند.[(۲)]

در این زمان، تمام سازمانها و ادارات اقتصادی و نظامی و غیره پر از کارشناسان غربی مخصوصاً آمریکا بود که تعداد آنان به چندین هزار نفر می رسید. این کارشناسان حقوقهای کلان از دولت ایران می گرفتند.

مجله دنیای جدید نوشت که آمریکاییها در ایران سیاست:

ص:۵۸۳

۱- مجله زندگی بین المللی شماره ۸، مرداد ۱۳۴۰.

۲- مجله داد، دی ماه ۱۳۳۹.

ورشـکست کن، وام بـده، حکومت کنِ خود را به مرحله اجرا گذاشـته اند و این سـیاست باعث ورشکسـتگی و زوال اقتصادی ایران شده است.(۱)

واحد ارقام به هزار ریال

سال

واردات

صادرات

کسری

۱۹۵۳ -۵۴

۱۹۵۴ -۵۵

۱۹۵۵ -۵۶

۱۹۵۶ -۵۷

۱۹۵۷ -۵۸

۱۹۵۸ -۵۹

۱۹۵۹ -۶۰

۱۹۶۰ -۶۱

۱۹۶۱ -۶۲

۱۹۶۲ -۶۳

۹۸۲/۸۳۰/۱۵

۷۵۴/۳۸۶/۲۱

۹۴۱/۹۷۲/۲۳

۹۳۸/۰۸۶/۲۰

۶۴۴/۲۲۷/۲۵

۰۰۰/۰۹۵/۳۲

۰۰۰/۷۳۱/۴۱

۰۰۰/۲۹۲/۴۳

۰۰۰/۸۸۳/۴۳

۷۳۱/۵۲۲/۳۲

۶۹۱/۷۰۶/۸

۳۵۶/۲۹۶/۱۲

۷۲۶/۰۳۳/۸

۶۰۸/۹۳۰/۷

۹۲۳/۳۵۲/۸

۰۰۰/۷۲۳/۷

۰۰۰/۷۳۳/۷

۰۰۰/۳۶۰/۸

۸۰۱/۵۹۱/۹

۰۵۶/۰۰۴/۷

۲۹۱/۱۲۴/۷

۳۹۸/۰۹۰/۹

۲۱۵/۹۳۹/۱۵

۳۳۰/۱۵۶/۱۲

۷۲۱/۸۷۴/۱۶

۰۰۰/۳۷۲/۲۴

۰۰۰/۹۹۸/۳۳

۰۰۰/۹۳۲/۳۴

۸۵۰/۲۹۱/۳۴

۶۷۵/۵۱۸/۲۵

باید یادآوری کرد که پس از تشکیل دولت فدرال آلمان، آلمان غربی در سال ۱۳۳۳ در تجارتهای خارجی ایران، به یکی از دولتهای طراز اول بدل شد و از سال ۳۶- ۱۳۳۵ مقام اول را در تجارت خارجی ایران به دست آورد. البته سرمایه های آلمان غربی هم، همانند سرمایه های آمریکایی و انگلیسی و ژاپنی و غیره، هدفی جز حفظ عقب ماندگی ایران از عرصه رشد اقتصادی را دنبال نمیکرد. «ارهارد»، معاون صدراعظم آلمان غربی که به نمایندگی از طرف دولت آلمان وارد تهران شده بود؛ ضمن سخنرانی خود در مهرماه ۱۳۴۰ هنگام افتتاح نمایشگاه صنعتی در تهران، علناً اعلام کرد که ایران نیازی به صنایع سنگین و پیشرفته ندارد و باید کشوری کشاورزی باقی بماند.(۲) شرکت در پیمان سنتو و تحکیم مواضع سرمایه های خارجی در ایران، باعث اجرای سیاست دروازه های باز در تجارت خارجی شد و کالاهای خارجی آزادانه و سیل آسا به طرف ایران

۱- مجله دنیای جدید، اردیبهشت ۱۳۴۱، ص ۲۴.

۲- روزنامه اطلاعات، ۱۸ مهرماه ۱۳۴۰، ص ۳.

سرازیر گردید. این امر سبب ورشکستگی اقتصادی کشور و به هم خوردن موازنه پرداختها گردید. این وضع سال به سال بدتر می شد. طبق آمار رسمی منابع گمرک کسری موازنه پرداختهای تجارت خارجی ایران بعد از سال ۱۳۳۲ به مدت ده سال، از این قرار است: از این قرار است:

به طوری که مشاهده می شود واردات ایران از خارج پنج برابر بیش از صادرات ایران به خارج بوده است. کسری موازنه پرداختهای تجارت خارجی ایران نتیجه آن است که این کشور در تجارت خارجی خود بیش از پیش از کشورهای غربی پیروی می کرده و این خود بزرگترین علت شکست اقتصاد ایران است و به این ترتیب بود که کشورهای آلمان غربی، آمریکا، انگلستان، ژاپن، فرانسه، ایتالیا با استفاده از وضع موجود مقامهای اول تا ششم را در بازرگانی خارجی ایران به دست آوردند.

مقدار کالاهای وارداتی و کیفیت آن باعث رکود صنعت کشور و اقتصاد ملی گردید، اغلب کالاهایی که وارد ایران می شد فقط عده معدودی از قشرهای خاص می توانستند از آنها استفاده کنند و باید گفت واردات آزاد بدون کنترل باعث ورشکستگی اقتصاد ایران گردیده است.(۱)

حتی محافل حاکمه ایران نیز نتوانستند در مقابل این ورشکستگی عظیم اقتصادی کشور بی اعتنا باشند. به طوری که دولت علی امینی در خردادماه ۱۳۴۱ مجبور شد از ورود اتومبیلهای گران قیمت و تزئینی جلوگیری نماید. امینی در نطق رادیوئی خود اعلام کرد که این اقدامات برای نجات ایران از ورشکستگی اقتصادی لازم بوده است. ولی باید گفت که جلوگیری از ورود اتومبیل و عطر و کراوات و ... نمی توانست کشور را از بحران شدید مالی و اقتصادی نجات دهد.

درباره علی امینی نخست وزیر که عضو باشگاه لاینز بود، باید گفت که او کسی است که توانست در سال ۱۳۳۳ قرارداد واگذاری منابع نفت را با کنسرسیوم بین المللی نفت، امضا کند. او در سال ۱۳۴۱ از آمریکا تقاضای ۴۰۰ میلیون دلار وام نمود و تأکید کرد که اگر این وام در اختیار ایران گذارده نشود

۱- روزنامه آسیا، مورخ ۱۸ آبان، ۱۳۳۸، ص ۶.

ایران به ورشکستگی دچار خواهد شد. برنامه اقتصادی به نام «برنامه ثبات اقتصادی ایران» با استفاده از وامهای خارج، مخصوصاً بانک جهانی و آمریکا که در اواسط سال ۱۳۴۱ از جانب دولت امینی تصویب شد، ماهیتاً هدفش وابستگی باز هم بیشتر اقتصادی و سیاسی ایران به نظام سرمایه داری جهانی بود.

وابستگی بیش از حد سیاسی و اقتصادی و نظامی دولتهای ایران به نظام سرمایه داری بین المللی باعث آسیب پذیر شدن ایران گردید به طوری که هر پیشنهادی که از طرف غرب به دولت ایران ارائه می گردید در هیئت دولت به تصویب می رسید و شاه هم آن را تأیید می کرد. ضعف نهاد دولت در ابعاد نظامی و سیاسی و اقتصادی و تکنولوژیکی و فرهنگی قابل بررسی است.(۱) لذا به طور کلی باید گفت که عکس العمل مردم به رهبری امام خمینی(ره) در سال ۱۳۴۲ نشانه آغاز کاهش مشروعیت حکومت پهلوی بود.

اهداف اصلی انقلاب سفید پیشنهادی دولت کندی در ایران کاهش فشار بر مردم و فریب مردم و نیز از بین بردن بقایای نظام فئودالیته و حاکم نمودن نظام سرمایه داری به علت گسترش بازارهای مصرفی بود؛ ولی این عوامل نتوانست از مبارزات مردم علیه رژیم بکاهد؛ زیرا جامعه به شدت طبقاتی شده و با گسترش فرهنگ مصرفی و پدید آمدن قشرهای جدید با فرهنگ بی بند و بار خود که در تضاد کامل با فرهنگ مذهبی میلیونها نفر بود، پایه های رژیم پهلوی را لرزان کرده بود؛ ولی حکومت با توجه به حمایتهای غرب اهمیتی به فقدان پایگاه مردمی خویش نمی داد.

در این زمان ایران نزدیکترین روابط را با آمریکا و دیگر کشورهای غربی داشت. کارشناسان آمریکایی در میان کارشناسان خارجی غیر نظامی که در ایران خدمت می کنند، پرشمارترین بودند. عضویت آمریکا و انگلستان و ایران در پیمان نظامی سنتو و خریدهای کلان اسلحه ازجانب ایران از هر دو کشور و نیز فعالیت شرکتهای نفتی شل و بریتیش پترولیوم و دیگر شرکتهای غربی باعث شد، تا

۱- نوید، مهدی؛ فرهنگ و مقاومت فرهنگی، انتشارات فلق، ص ۶۴.

میزان سرمایه گذاری انگلستان پس از آمریکا در ایران مقام دوم را به دست آورد.(۱)

حکومت پهلوی با کمک ساواک بسیاری از مخالفین را چه در قشر روحانیت و چه در قشر دانشجو و چه در قشر کارگر دستگیر و زندانی نمود و این سیاست در تمام دوران هویدا نخست وزیر ادامه داشت. در این دوران به علت افزایش قیمت نفت درآمد ارزی ایران ناگهان افزایش یافت ولی بر اساس تعهداتی که ایران به پیمان سنتو داشت؛ از طریق خریدهای کلان اسلحه و همچنین دادن وام به کشورهای سرمایه داری اروپای غربی عملاً بخش اعظم درآمدهایی را که از نفت به دست می آورد به کشورهای سرمایه داری باز می گرداند.

«افشاگریهای امام خمینی(ره) و دیگر روحانیون و دانشجویان در داخل و مبارزات دانشجویان خارج از کشور باعث پائین آمدن اعتبار اجتماعی دولت و حکومت پهلوی گردید و میلیونها نفر از مردم از اقدامات ضد ملی رژیم آگاه شدند و ضمناً برگزاری جشنهای مختلف و هزینه های سنگین آنها مزید بر علت شده بود و این وضع در زمانی ایجاد شده بود که حکومت و دولت پهلوی در ابعاد سیاسی و اقتصادی و نظامی به زائده از نظام سرمایه داری بین المللی تبدیل شده بودند و چون از بعد فرهنگی هم با فرهنگ ملی و مذهبی ایران در تضاد بود، لذا نمی توانست به پایگاه داخلی و مردمی تکیه داشته باشد و سرانجام هم با اقدامات ضد فرهنگی بعضی از فراماسونها نظیر شجاع الدین شفا به تغییر تاریخ هجری به تاریخ شاهنشاهی دست زد و نیز گسترش فرهنگ اباحیگری و بی بند و باری توسط اشرف پهلوی و اهانت به روحانیون مخصوصاً مراجع تقلید و غیره زمینه را برای سقوط خود آماده کرد و سرانجام هم در بهمن ۱۳۵۷ انقلاب اسلامی به وقوع پیوست.

۱- ایزدی، محمد؛ تاریخ ایران، ص ۲۸۴، انتشارات مهر، ۱۳۵۴.

نتیجه گیری

الف) حضور اعضای سازمان فراماسونری در هیئت دولتهای حسین علاء و منوچهر اقبال و شریف امامی و علی امینی و هویدا و همچنین حضور آنها در مجلس شورای ملی و سازمان برنامه ریزی و بودجه، زمینه ساز وابستگی ایران به نظام سرمایه داری بین المللی شده است.

ب) پیروی از الگوهای پیشنهادی نهادهای وابسته به نظام سرمایه داری جهانی از جمله بانک جهانی و صندوق بین المللی پول در زمینه رشد و توسعه باید گفت که نه تنها باعث پیشرفت کشور نمی شود، بلکه زمینه را برای وابستگی هر چه بیشتر به نظام سرمایه داری بین المللی آماده می کند.

ج) وابستگی در ابعاد سیاسی و اقتصادی و نظامی به غرب می تواند زمینه را برای هجوم ارزشهای فرهنگ غرب آماده کرده و با توجه به فرهنگ مذهبی مردم ایران تنشهایی ایجاد کند.

د) نتیجه پیروی کامل حکومت پهلوی از نظام سرمایه داری جهانی آن شد که میلیونها نفر از مردم حول محور رهبری امام خمینی(ره) جمع شوند.

ه) فقدان پایگاه اجتماعی حکومت پهلوی در داخل زمینه را برای سقوط حکومت آماده نمود و سرانجام این امر در بهمن ماه ۵۷ روی داد.

ص:۵۸۸

اختناق نخبه ستیز سیاست راهبردی حکومت رضاخانی / نورالله عقیلی

اشاره

نورالله عقیلی

دکترای تاریخ، و سطح خارج فقه

پیشگفتار

اهمیت حضور نخبگـان و تـأمین امنیت و فعالیت آزادانه آنان در یک جامعه رشـدیافته و یا رو به رشـد، موجب بالنـدگی بیشتر کشور و حتی جامعه جهانی گردیـده و به تولیـد علم و انـدیشه و توسـعه همه جانبه و پایدار انجامیده و علیرغم برخی کنشـها و واکنشهای طبیعی میتواند ثبات سیاسی حکومتها را نیز موجب گردد. ضمن اینکه مهمترین مانع بر سر راه استبداد، خودکامگی، و فساد در تمامی عرصه های اجتماعی بوده و شایسته سالاری را نیز به ارمغان میآورد.

یکی از مهمترین ویژگیهـای دوران رضاخانی که در تمامی سالهای پس از کودتای ۱۲۹۹ تا سقوط بواسطه دخالت متفقین در شهریور ۱۳۲۰، به نحو بیسابقهای در قیاس با تاریخ ایران زمین، خودنمایی میکند؛ همان اختناق و فشار وحشـتناک همراه با جو رعب و وحشت و تروری است که برای نخبگان و چهره های اندیشـمند، اعم از سیاسـی و فرهنگی و حتی تأثیرگذار در عرصه هـای اجتمـاعی و اقتصـادی ایجـاد گردیـد. خصوصا، بهوجود آمـدن چنین اوضاعی پس از نهضت مشـروطه و تشـکیل مجلس شورای ملی به رهـبری علمـای دینی و روشـنفکران ایرانی جـای بسـی تعجب و تـأسف دارد، آن هم به گونهـای که در دوران استبداد نیز سابقه نداشت.

آنچه در نوشـتار پیش رو تقـدیم میگردد، بررسـی کلی، زمینه هـا، دلایل و دسـتاوردهای اعمال سـیاست خفقانآلودی است که رضاخان از ابتدای کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ بر نخبگان و فرهیختگان ملی تحمیل نمود. البته، به دلیل کلی و

ص:۵۸۹

مختصر بودن بحث تنها به ذکر چند شاهد و نمونه بسنده میشود. ضمن اینکه تذکر این نکته لازم است که نام بردن از برخی چهره ها در این مقاله، به معنای پذیرش و تأیید رفتار و اندیشه آنان در نظر نگارنده نمیباشد؛ بلکه هدف بیان اصل مدعا یعنی خشونت لجام گسیخته رژیم پهلوی اول در مقابله با افراد شاخص جامعه ایرانی به بهانه های گوناگون است.

نمونه هایی از نخبه کشی رضاخانی

هرچند سیاست سرکوب و خفقان رضاخان قزاق پس از کودتایی که توسط ژنرال آیرون ساید انگلیسی طراحی و با حمایت دیویزیون قزاق اجرا گردید، نسخهای بود که گاه به تندی و گاه به آهستگی برای تمامی اقشار ملت ایران پیچیده شد و حتی در برخی مواقع به اقدامی در جهت براندازی نسل مرد از ایران تشبیه شده است(۱) و به برخورد فوقالعاده شدید با آداب و رسوم مذهبی و سنتی و حتی ملی ایرانیان مانند حجاب بانوان، روضهخوانی و عزاداری حضرت امام حسین(ع) تعزیهخوانی و شبیهگردانی و ... نیز انجامید؛ اما در این میان قشر نخبه و فعال سیاسی، مذهبی، و حتی فرهنگی بیش از همگان شامل این الطاف و مراحم قرار گرفتند و جالبتر از همه اینکه سیاستمداران و کادر دولتی مشهور و نزدیک به رضاخان که نقش مهمی در به قدرت رساندن و تثبیت پایه های رژیم او داشتند نیز از این آفت برکنار نمانده و تمامی این افراد جز یک نفر همگی برکنار یا بازداشت و یا در زندان به قتل رسیده یا ترور شدند. فرد باقی مانده، یعنی علی اکبرخان داور هم به دلیل غضب رضاخان با خوردن تریاک خودکشی کرد(۲) تا

۱- نگارنده خود بارها این عبارت را از افرادی همچون استاد گرامی جناب آقای دکتر رضا شعبانی، پیرامون سفر سرکوبگرانه رضاخان به منطقه لرستان شنیده است که طی آن بسیاری از جوانان بیگناه لر، شاید تنها به دلیل رشادت و تناسب قد و اندام خویش به قتل رسیدند.

۲- هدایت، مهدیقلیخان (مخبرالسلطنه)؛ خاطرات و خطرات، تهران، زوار، چاپ سوم، ۱۳۶۱، ص ۴۱۷ (لازم به ذکر است که مخبرالسلطنه علاوه بر خدمت فراوان به قاجاران، خود چندین سال از وزرا و وابستگان حکومت رضاخان نیز بوده است و لذا اطلاعات او بکر، موثق، دست اول و حتی استثنایی تلقی میگردد)؛ و، همایون کاتوزیان، محمدعلی؛ اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی؛ مترجمان: محمدرضا نفیسی و کامبیز عزیزی؛ تهران، چاپ هفتم، ۱۳۷۹، نشر مرکز، ص ۱۵۳.

خود را از شر شکنجه های پلیس سیاسی و آمپول هوای پزشک احمدی(۱) راحت کند.

در اینجا، تنها به عنوان شاهد مدعا و از باب مشت نمونه خروار به برخی از قتلها و ترورهای مورد نظر اشاره میگردد. در رأس نخبهستیزیهای رضاخان باید نخست از دستگیری، حبس و تبعید و قتل آیت الله سید حسن مدرس نام برد که دارای شخصیت والای مذهبی، سابقه درخشان و طولانی سیاسی و ملی بود و در دوره های متعدد، نمایندگی مجلس شورای ملی را برعهده داشت. مدرس، از سوی علمای نجف از جمله عالم مشهور آخوند ملا محمد کاظم خراسانی به عنوان مجتهد جامعالشرایط و برای عضویت در هیئت مجتهدین ناظر بر مصوبات مجلس شورای ملی معرفی گردیده بود(۲) و در حقیقت بزرگترین چهره سیاسی، اجتماعی و رهبر متدینین و ملیون کشور و حتی صلح کل محسوب میگردید و نقش اصلی مقابله با قرارداد استعماری ۱۹۱۹ را بر عهده داشت(۳) که سرانجام پس از سالها حبس و تبعید به فرمان رضاخان در سال ۱۳۱۶ در شهرستان خواف مسموم و خفه گردید.(۴)

ص:۵۹۱

۱- این تزریقاتچی که جغد شوم مرگ و درحقیقت میرغضب دربار پهلوی بود، پس از شهریور ۱۳۲۰ در میدان توپخانه (امام خمینی) تهران به اتهام ده ها فقره قتل به دار مکافات آویخته شد. (بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی؛ مدرس؛ چاپ اول، آذرماه ۱۳۶۶، جلد ۲، ص ۲۲۶).

۲- نامه ملا محمد کاظم محقق خراسانی (آخوند) و شیخ عبدالله مازندرانی به مجلس شورای ملی به نقل از: ترکمان، محمد؛ نظارت هیئت مجتهدین ... ، تاریخ معاصر ایران، کتاب دوم، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، تهران، چاپ نخست، بهار ۱۳۶۹، ص ۲۳-۲۲.

۳- مکی، حسین؛ زندگانی سیاسی سلطان احمد شاه قاجار؛ تهران، امیرکبیر، چاپ چهارم، ۱۳۷۰، ص ۸۰ ؛ و، سخنان مدرس در مجلس و کتاب زرد به نقل از: مدرسی، علی؛ پراکنده نگاهی به کتاب زرد، یاد، فصلنامه بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی ایران، شماره بیستم، سال پنجم، پاییز ۱۳۶۹ ، ص ۹۶ و ۸۲-۸۱ .

۴- عبده، جلال؛ دادستان دیوان کیفر، به نقل از مدرس، جلد اول، ص ۱۲۲-۱۱۹ . همچنین در صفحات ۱۶۳- ۱۲۲ از همین کتاب مشروح دادگاه عاملان قتل آن مرحوم که در سال ۱۳۲۱ تشکیل گردید، آمده است.

از میان نخبه های فرهنگی که مورد غضب رضاخان قرار گرفتند میتوان به میرزاده عشقی، فرخی یزدی و ملک الشعرای بهار، سه شاعر توانا و آزادیخواه اشاره نمود:

۱. میرزاده عشقی، شاعر میهن پرستی که عشقش به "لیلای وطن" زبانزد همگان بود و به دور از وابستگی سیاسی و تعلق خاطر به بیگانگان، تنها به غم میهن و نه نان و آب میاندیشید و علاوه بر توان ادبی که از پیشگامان سلیس کردن شعر و زبان پارسی نیز به شمار میرود؛ از پایهگذاران نمایشنامهنویسی در ایران نیز بود(۱)، به دلیل انتقاد و هجو رضاخان در شعرها و روزنامهاش دچار غضب وی گشته و سرانجام چند روز پس از تعطیلی روزنامهاش (قرن بیستم) به باور بسیاری با توطئه او در خانه شخصیاش هدف گلوله دو مرد مسلح قرار گرفت و در سن ۳۱ سالگی کشته شد (۱۳۰۳)(۲).

۲. میرزا محمد فرخی یزدی، شاعر شجاع و متمایل به دموکراتهای مشروطهخواه که روزنامه طوفان را منتشر مینمود. زمانی به دلیل انتقاد منظوم از ضیغم الدوله قشقایی، حاکم یزد، لبانش را با نخ و سوزن دوخته بودند، اما، او هرگز دست از انتقاد و مبارزه بر نداشت و به افرادی چون رضاخان، وثوق الدوله و قوام السلطنه میتاخت. پس از اینکه خواستار محاکمه رضاخان گردید، روزنامهاش را توقیف کردند و او را به زندان انداختند.

هرچند فرخی از سوی مردم یزد به مجلس هفتم راه یافت، اما به دلیل جو خاص آن مجلس و کنارهگیری آزادیخواهان و مضروب شدنش در آنجا، از نمایندگی کنارهگیری کرد و سرانجام در سال ۱۳۱۷ با دسیسهای از سوی حکومت و ادعای مشکوک بدهی پنجاه تومانی به بند کشیده شد و اضافه بر محکومیت به ۳۰ ماه زندان به جرم اسائه ادب، آماج بدرفتاری و گرسنگی و ...

۱- عقیلی، نورالله؛ با ستارگان آسمان ادب پارسی؛ فصلنامه سخن؛ اصفهان، دانشگاه علوم پزشکی، شماره سوم، تابستان ۱۳۸۱، ص ۲۶-۲۵ .

۲- بهار، ملک الشعراء؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، امیرکبیر، چاپ دوم، ۱۳۷۱، ج ۲، ص ۱۱۴-۱۰۵ ؛ و مدرس، ج۲ ، ص ۲۱۳-۲۱۲ ؛ و کشاورز، فریدون؛ داستان انقلاب، رادیو بی بی سی، به نقل از یاد، همان شماره، ص ۶۱.

گردید و چندی بعد، در سن ۵۱ سالگی دار فانی را وداع گفت. مرگی که البته جزو اتهامات بیشمار و مشهور پزشک احمدی و سرپاس مختاری شناخته شد(۱).

۳. محمدتقی ملک الشعرای بهار که از جمله آزادیخواهان و ملیون و همچنین نماینده مجلس شورای ملی در چند دوره و شاعری توانا بود و با انتشار دو روزنامه نوبهار و تازه بهار در راه نشر افکار آزادیخواهانه، میهن دوستی و دموکراتهای مشروطه اقدام نمود. وی علاوه بر این فعالیتها، خدمات بسیار فراوانی نیز به فرهنگ ایران نمود که نمونه های آن را میتوان در مجله ادبی دانشکده، سبک شناسی، تاریخ مختصر احزاب سیاسی، تاریخ سیستان و مجمل التواریخ و اشعار وجدآور او ملاحظه نمود. متأسفانه این چهره ملی نیز به دلیل شرکت نکردن شجاعانه در انتخاب دستوری – فرمایشی خان پهلوی به عنوان شاه ایران در مجلس پنجم، مورد غضب رضاخانی قرار گرفت و علاوه بر تعطیلی روزنامه، مشمول ترور واقع گردید که دست برقضا واعظ قزوینی مدیر دو مجله رعد و نصیحت (که آن دو نیز توقیف شده بود) به اشتباه مورد هدف قرار گرفت (آبان ۱۳۰۴). شخص رضاخان نیز که منتظر مرگ بهار بود، سوءقصد علیه قزوینی را اشتباه خواند.

البته قضایا به همین جا ختم نگردید، کینه توزی خان بیحد وحصر بود و بهار نیز شوریده سر، و لذا در زمانهای بعد گرفتار دوبار حبس و سالها زندان و یک سال تبعید در اصفهان گردید و دیوان اشعار او نیز تا شهریور ۱۳۲۰ به آفت توقیف و غارت گرفتار آمد و بخشی نیز به تاراج رفت(۲).

سرکوب جریان موسوم به ۵۳ نفر

ظلم و ستم و استعمار طولانیمدت انگلستان و روسیه تزاری در ایران و همچنین

۱- مدرس، ج ۲ ، ص ۲۲۶ ؛ و، کشاورز، فریدون؛ همان ، ص ۶۱ .

۲- تاریخ مختصر احزاب سیاسی، ج ۱ ، دیباچه صفحه ی تا یج؛ و، ج ۲ ، ص ۳۱۴-۳۱۳، و ۳۰۴-۳۰۳ ؛ و، مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله، به نقل از مدرس، ج ۲ ، ص ۱۸ .

وابستگی حکومتهای مستبد به آنان، و اوضاع فلاکت بار و فقر داخلی موجب گردید تا در سالهای اولیه پیروزی بلشویکها در روسیه، پارهای از جوانان احساساتی و فعال ایرانی که حاضر بودند برای رهایی از چنگال استبداد، استعمار و استثمار به هر تختهپارهای دل خوش کنند، این بار بدون این که افکار کمونیستها درباره دین را بپذیرند، به افکار مارکسیستی روی آورند. بهویژه آنکه به دلیل لغو امتیازهای حکومت تزاری در ایران از سوی روسهای سرخ و شعارهای اولیه و پرطمطراق آنان در مبارزه با امپریالیسم و استعمار، فقر، تبعیض و ... و همچنین وابستگی رضاخان به امپریالیسم انگلستان، بسیاری از ظاهربینان را متمایل به مارکسیسم مینمود(۱).

در این میان گروهی از جوانان تحصیلکرده در اروپا، پس از بازگشت به تهران با انتشار گاهنامه دنیا، به بیان مباحث نظری خویش پرداختند و در اواخر ۱۳۱۶ این عده به همراه برخی از خوانندگان بخت برگشته دنیا که حتی مرام آن را نیز نمیدانسته و تنها گناهشان کنجکاوی و مطالعه بود، به اتهام "قیام علیه سلطنت مشروطه و ترویج مرام اشتراکی" دستگیر، شکنجه و محاکمه شدند و شیمیدان برجسته دکتر تقی ارانی که رهبر ۵۳ نفر نیز بود، در زندان به قتل رسید(۲). کار به آنجا کشید که هر کس کتابی و یا مقالهای از کارل مارکس و امثال او (حتی آثار علمی، فلسفی و غیر تبلیغی) در اختیار داشت، ولو دارای سوءسابقهای نیز نبود، مخفیانه کتابهای خویش را سوزاند(۳) و به قول معروف، که شاید طنزی هم

۱- تاریخ مختصر احزاب سیاسی؛ ج ۲، ص ۱۷ و ۱۵ ؛ و، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی؛ ص ۱۷۰ ؛ و، کشاورز، کریم؛ همان، شماره بیست و یکم، ص ۵۶ —۵۵ (البته منظور نگارنده حزب توده که پس از شهریور ۱۳۲۰ تشکیل گردید نمیباشد، ضمن اینکه رویکرد به جریانهای غیر اسلامی و خارج از کشور ایران از هر قماشی که باشد یا ریشه در ساده انگاری دارد و یا در وابستگی).

۲- اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی؛ ص ۱۷۱-۱۶۹ ؛ و، بزرگ علوی؛ داستان انقلاب، همان، شماره بیستم، ص ۶۲.

۳- سنجابی، کریم؛ داستان انقلاب، همان، ص ۶۳ — ۶۲.

بیش نباشد، وجود پسوند "اف" در آخر اسامی از خطرناکترین اتهامها و سوء سابقهای نابخشودنی تلقی میگردید(۱).

حذف صاحب منصبان وابسته به رژیم

همانگونه که در آغاز بحث اشاره گردید، سیاست حذف، خشونت و ترور حکومت رضاخانی چنان گسترش یافت که صاحبمنصبان و مهره های اصلی و بسیار کلیدی حکومت را نیز در برگرفت و یکایک پله های نردبان قدرت خان پهلوی را شکست و مزدی بسیار نیکو به آنان مرحمت فرمود. این افراد در نوع خود از افراد خبره سیاسی و اداری به شمار میرفتند. در ضمن نمونه های ارائه شده تنها بخشی از این اقدامها را شامل میگردد. چرا که برخوردهای حذفی در بین مدیران و وابستگان بسیار فراتر و وسیعتر از چند مثال ذیل میباشد:

۱. دستگیری و محاکمه تیمورتاش، وزیر دربار و همکار داور در به قدرت رساندن رضاخان که مرد شماره ۲ حکومت ایران به شمار میرفت در ۲۵ اسفند ۱۳۱۱ (البته مانند دیگر محاکمه های نمایشی بدون رعایت کمترین حقوق و قوانین دعوا همچون وکیل و هیئت منصفه) و سپس قتل او در زندان، به بهانه های مختلف، همچون عدم صداقت در مذاکرات نفتی با انگلستان و سعی در بهدست آوردن حکومت، اما واقعیت چیز دیگری بود: نارضایتی انگلیسیها از تیمورتاش به دلیل سعی در نزدیکی به شوروی و اتخاذ دیدگاهی تند و رادیکالیتر از دیگر درباریان در قبال نفت، به علاوه عدم تحمل دیکتاتور از قدرت گرفتن بیش از حد دیگران، اگرچه خادمان درباری باشند(۲).

۱- این مسئله در بین قدیمیها و بسیاری از داستانها و طنزهای آن دوران آمده است، ضمن اینکه چسباندن پسوند تودهای و کمونیست از ابزارهای حذف و سرکوب در زمان پهلوی بود. برای نمونه رجوع شود به: روحانی، حمید؛ نهضت امام خمینی، ج ۲، مرکز اسناد انقلاب اسلامی، چاپ دوم، ۱۳۷۶، ص ۳۹۲-۳۹۰.

۲- خاطرات و خطرات؛ ص ۴۰۳ و ۳۹۶-۳۹۴ ؛ و، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی؛ ص ۱۶۴-۱۶۲ ؛ و، کشاورز، فریدون؛ همان، ص ۶۱ ؛ و، مدرس؛ ج ۱، ص ۹۲.

۲. خودکشی علی اکبرخان داور با خوردن تریاک. او سمتهایی چون وزارت فواید و تجارت و عدلیه را تجربه کرده و حقوقدانی خبره و فردی بسیار نزدیک به رضاخان بود و نیز، تنها فرد برجستهای

به شمار میرفت

که تا آن زمان در مقام خویش باقی مانده بود و تنها دلیل خودکشی او وحشت جادویی از فریاد کشیدن و تهدید رضاخان نسبت به وی بوده است(۱).

۳. نصرت الدوله (فیروز) که از اعضای اتحاد سه گانه وثوقالدوله و واسطه قرارداد ۱۹۱۹ به شمار میرفت و سپس به وزارت دادگستری رفت و در فاصله سالهای ۱۳۰۸ - ۱۳۰۶ وزیر دارایی بود و البته همچون تیمورتاش عنصری بدنام محسوب میگردید. فیروز به دلایل مختلفی دستگیر و پس از یک سال حبس در سمنان توسط دستهای از افراد شهربانی که ویژه این گونه عملیات بودند، در دیماه ۱۳۶۰ به وضعی فجیع خفه گردید(۲).

علاوه بر این افراد، بسیاری از وابستگان دیگر نیز مورد بیمهری قرار گرفته و دچار عواقبی چون حذف، تبعید داوطلبانه و اجباری، حبس و قتل گردیدند. کنارهگیری میرزاحسن مستوفی، سیاستمدار سنتی بازمانده از قدیم، تبعید داوطلبانه حسن تقیزاده، چهره جنجالی حزب دموکرات در نهضت مشروطه، و وزیر دارایی در حکومت رضاخان؛ استعفای مخبرالسلطنه هدایت از نزدیکان قدیمی به خاندانهای سلطنتی و عضو مؤثر (تا حد وزارت) در دوران پهلوی اول به دلیل مخالفت با رواج لجام گسیخته فرهنگ غربی در کشور؛ کناره گیری باقر کاظمی (مهذب الدوله) وزیر خارجه از قدرت؛ کشتن سرتیپ درگاهی رئیس جانی شهربانی(۳)، و ... شمهای است از عاقبت همکاری با حاکمی خودمحور و

ص:۵۹۶

۱- خاطرات و خطرات؛ ص ۴۱۷ ؛ و، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی؛ ص ۱۵۳-۱۵۲ ؛ و، کشاورز، فریدون؛ همان، ص ۶۱.

۲- بامداد، مهدی؛ شرح حال رجال ایران در قرن ۱۲ و ۱۳ و ۱۴ هجری؛ به نقل از: مدرس، ج ۳، ص ۱۲۱ – ۱۱۹ ؛ و، خاطرات و خطرات، ص ۲۸۶ ؛ و، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۱۶۹.

۳- اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۱۵۳؛ و، خاطرات و خطرات؛ ص ۴۰۲-۴۰۱.

مستبد که حتی رعایت ظاهر قضایا را نیز نمینمود و به طور مثال تهدید او نسبت به نمایندگان مجلس شورای ملی در زمانی که هنوز به حکومت نرسیده بود، مبنی بر این که «شما محکوم به اعدام هستید، شما را از بین خواهم برد»(۱) و یا ضرب و شتم مدرس در مقابل مجلس و در جلوی چشم همگان(۲) و همچنین کتک زدن صمصام، رئیس نظمیه قم به دلیل فرار یکی از معترضین (که از مردم عادی بود نه فرد چندان مهمی)(۳) همه وهمه شواهدی بر این مدعا میباشد.

نمونه های دیگری از برخورد

علاوه بر افراد فوق، افراد دیگری نیز بودند که به دلیل برخورداری از مقبولیت در عرصه های اجتماعی یا سیاسی با مشکلاتی روبرو شدند. این افراد، برخلاف مرحوم مدرس تهدید جدی علیه حکومت محسوب نمیشدند، بلکه، مانند دکتر مصدق، مشی کنارهجویانه و بیخطری را در پیش داشتند:

۱. ضرب و شتم شدید شیخ محمدتقی بافقی از نزدیکان مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی (احیاگر حوزه علمیه قم) در حرم حضرت معصومه سلام الله علیها، و سپس تبعید او به شهر ری، تنها به دلیل مخالفت لفظی او با حضور خانواده رضاخان بدون رعایت حجاب اسلامی در حرم مطهر؛ در حالی که نامبرده فرد جوان و دارای بنیه قوی بدنی نیز نبود و این ضرب و شتم توسط خود رضاخان با عصا و چکمه نظامی صورت گرفت(۴).

۲. تحت فشار قرار دادن مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری یزدی در مقاطع مختلف، در حالی که نامبرده تنها به کار علمی و مدیریت حوزه علمیه قم مشغول بود و به دلیل شرایط و روحیه خاص از کارهای سیاسی و دخالت در مسایل غیر

۱- مدرس، ج ۲، ص ۲۵۲.

۲- مدرس، ج ۱، ص ۸۶ .

۳- یاد، شماره ۳۶-۳۵، ص ۷۱.

۴- یاد؛ همان، ص ۷۱-۷۰. منبع یادشده، این واقعه را از قول سید محمود طالقانی که شاهد ماجرا بوده نیز نقل نموده است.

حوزوی پرهیز میکرد. مرحوم حائری از مراجع بزرگ شیعه در آن زمان و فردی با توانایی بالای علمی و تخصصی در علوم دینی به شمار رفته و در ضمن استاد آیت الله العظمی امام خمینی(ره) بود(۱).

۳. کشتن سردار اسعد بختیاری (جعفر قلی، ملقب به سردار بهادر) در زندان به سال ۱۳۱۳. او از معروفترین سرداران مشروطه در فتح تهران بود و به دلیل مبهم و مضحک تلاش برای حکومت محمد حسن میرزا برادر احمدشاه زندانی و مقتول گردید و جالب اینکه زمانی خود رضاخان با درجه گروهبانی در فرمان او قرار داشت و بعدها نیز یاور و همراه رضاخان بود(۲).

۴. کشتن افراد متنفذ دیگری مانند شیخ خزعل و امیر مجاهد بختیاری در زندان (علیرغم امان قبلی)، صولت الدوله قشقایی، اسدی، ضمن اینکه محمد مصدق السلطنه که بعدها در سالهای منتهی به نهضت ملی شدن صنعت نفت، نخست وزیر ایران گشت، نیز با وجود عزلت پیشه کردن و تبعید داوطلبانه در ملک خویش، دستگیر و روانه همان زندانی در خراسان شد که سید حسن مدرس درآن حبس بود. البته این بار در اثر توصیه یک سوئیسی به نام ارنست پرون به محمدرضا (پهلوی دوم) و درخواست او از پدرش رضاخان از زندان و مرگ احتمالی نجات یافته و در منزل خویش تحت نظر قرار گرفت(۳).

انگیزه ها و ریشه ها

هرچند استبداد و خود کامگی در تمامی دورانهای حکومتگران ایرانی سابقهای طولانی دارد؛ اما وجود اختناقی به این شدت که با خشنترین چهره ظهور نموده و حتی شامل نزدیکان و به اصطلاح نردبانهای حاکمیتی دستگاه و وفادارترین

ص:۵۹۸

۱- حائری یزدی، مهدی؛ خاطرات (تاریخ شفاهی ایران)، به کوشش حبیب لاجوردی، تهران، نادر، چاپ دوم، فروردین ۱۳۸۲، ص ۶۵.

۲- خاطرات و خطرات؛ ص ۴۰۳ ؛ و، اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۱۵۳؛ و کشاورز، فریدون؛ همان، ص ۶۱ ؛ و، مدرس، ج ۱، ص ۹۲.

۳- اقتصاد سیاسی ایران از مشروطیت تا پایان سلسله پهلوی، ص ۱۷۱- ۱۶۹.

سرسپردگـان و نوکرانی گردیـد که بـا مانورها و خیمه شـببازیهای گوناگون شـخص رضا خان را به حکومت رسانیـده بودنـد، بسـیار جـای تعجب دارد. این تحولاـت خـان پهلوی را که حـاکم پس از مشـروطیت به شـمار میرفت و در زمانی به فرمانروایی رسـیده بود که با وجود نهادهایی همچون مجلس، مفاهیم و واژگانی چون آزادی، حقوق بشـر، روشـنفکری و مـدرنیسم و ... شیوع فراوانی یافته بود، بسـیار فروتر و درندهخوتر از شاهان قاجاری همچون فتحعلیشاه، محمدشاه، ناصـرالدین شاه قرار میدهد که علیرغم قتل سه وزیر بزرگ یعنی حاجی ابراهیمخان کلانتر، میرزا ابوالقاسـمخان قائم مقام فراهانی، و میرزا تقیخان امیرکبیر به دیگر دیوانیـان و امرا و صـاحب منصـبان ماننـد صـدر اصـفهانی، حـاجی میرزا آقاسـی، حـاجی نـوری، میرزا علی اصـغرخان امینالسـلطان و ... وفـادار بودنـد و گـاه افرادی چون معتمدالـدوله نشاط اصـفهانی و صـدر اصـفهانی را از گرداب گرفتاریها و مشکلات رهایی میبخشیدند(۱).

زمینه ها و دلایل ظهور این رفتار از سوی رضاخان عبارت بود از:

۱. مـاهیت خودکـامه (الیگارشـی) و پلیسـی - کودتـایی حکومت رضاخان: این حکومتها ماهیتاً، مانع اعطای آزادیهای مشـروع برای تمام افراد اعم از عادی و نخبگان جامعه میگردند. این مسئله تا حد خفقان سیاسی پیش رفته و گاه شامل اختناق اجتماعی و حتی فردی نیز میگردد. در مورد حکومت پهلوی نیز با توجه به اینکه از یک کودتای ضـد ملی ناشـی میشد، و بر میلیتاریسـم (نظامیگری) تکیه داشت، غلبه شـیوه های پلیسـی با وجود عناصر بدنامی چون سرپاس مختاری و سرتیپ درگاهی قابل پیشبینی بود. بهویژه آنکه با انتخاب شکل سطنت مطلقه

۱- به طور مثال میتوان به موارد ذیل اشاره نمود: ترقی صدر اصفهانی از کاه فروشی به صدارت که در زمان فتحعلی شاه اتفاق افتاد، آنهم به دلیل خـدمتی که به آقامحمـدخان قاجار کرده بود؛ (اعتماد السـلطنه، محمدحسـنخان؛ صدر التواریخ)؛ ادای دین گزاف سـی هزار تومـانی نشاط اصـفهانی و دادن لقب اعتمادالـدوله و مقام بالای حکومتی به این شاعر مفلس عارف مسـلک؛ (هدایت، رضاقلی خان؛ ریاض العارفین، ص ۳۱۳ ؛ و، روضه الصفای ناصری، از همان نویسنده)؛ و ارادت محمد شاه به حاجی میرزا آقاسـی و سـپس بخشـش او توسط ناصـرالدین شاه؛ (عقیلی، نورالله؛ موقعیت سیاسـی صوفیان از سـقوط صفویه تا جلوس ناصرالدین شاه قاجار، رساله کارشناسی ارشد، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، ص ۱۶۳ - ۱۵۹).

برای حکومت، این روند نهادینه گردید و با الگوبرداری از شیوه های تروریستی استالینمآبانه که تا آن روز در ایران سابقه نداشت، علاوه بر قوای دولت و ارتش، عدهای

تروریست و آدمکش نیز در شهربانی (یعنی محل حافظین جان و مال و ناموس مردم) پرورش یافتند(۱).

نکته دیگر آنکه، حکومت رضاخان بیش از حکومتهای قبلی ایران بر اصول خودمحوری و فردگرایی استوار بود؛ زیرا، حداقل دیگر سلسله ها با توجه به خاستگاه ایلی، دارای نوعی نهاد مشورتی درون قبیلهای یا مجمع اهل اختصاص بودند و علاوه بر آن، حضور قوی و تعقلگرا و مستقل دیوانیان و دبیران ایرانی به نحوی موجب ایجاد روابط ملایم و مسالمتآمیز بین سلاطین و شاهان با دیگر طبقات و مردم عادی میگردید. آنان با نصیحتنامه ها و سیاستنامه ها حاکم را به ملاحظه حال رعیت و عالمان و دانشمندان وا میداشتند(۲)، در حالی که علاوه بر سرکوب طیف مستقل و شجاع و سنتی این جریان توسط رضاخان، افراد وابسته و خدمتگزار به وی نیز امنیت نداشته و در صورت کوچکترین کار خلاف میل او به شدیدترین نوع ممکن تنبیه میگردیدند که به برخی نمونه ها اشاره گردید و نمونه دیگر، نیز عزل ذکاءالملك فروغی، تئوریسین باستانگرایی مهارگسیخته در عصر پهلوی به دلیل نامه نه چندان مطابق میل رضاخان به شیخ عبدالکریم حائری یزدی میباشد(۳).

۲. اهداف وجودی سلسله پهلوی: یکی دیگر از دلایل اتخاذ سیاست ذکر شده توسط رضاخان را میتوان همان اهداف و زمینه هایی دانست که موجب کودتای ۱۲۹۹ و استقرار این سلسله در سالهای بعد گردید: سقوط امپراتوری تزاری

۱- جمله اخیر یعنی وجود تروریستها در شهربانی از ابراهیم خواجه نوری در کتاب بازیگران عصر طلایی نقل شده است. نگاه کنید به: مدرس، ج ۲، ص ۷۴.

۲- مانند قبایل هفتگانه و مجمع اهل اختصاص و ارکان دولت قاهره صفویان و شورای بزرگان قبایل در دیگر حکومتهای ایلی و همچنین استفاده از نظر وزرا، مشاوران، شیوخ و ... . جایگاه خاص امثال نظامالملك طوسی (وزیر آلب ارسلان و ملکشاه و صاحب سیاستنامه)، حاتم بیگ و شیخ بهایی نزد شاه عباس اول صفوی، غزالی (در نصیحهالملوک به سنجر)، میرزای قمی و ملا احمد نراقی (نامه به فتحعلی شاه قاجار) شاهدی بر این مدعاست.

۳- حائری یزدی، مهدی؛ همان، ص ۷۳-۷۲.

روسیه در پی وقوع انقلاب کمونیستی اکتبر، کنار کشیدن روسها از اوضاع ایران و در نتیجه یکهتاز گشتن انگلیسها، شکست قرارداد استعماری ۱۹۱۹ به همت ملیون و آزادیخواهانی چون سیدحسن مدرس و حمایت مردم و روشنفکران از آنان، اتخاذ سیاستهای مستقل و اصلاحطلبانه توسط مجلسیان در دوره های مختلف (مانند استخدام مورگان شوستر و ...)، پیدایش جنبشهای انقلابی، رهاییبخش و ضد بیگانه توسط امثال میرزا کوچکخان جنگلی، آتش زیر خاکستر در فاصله بین دو جنگ جهانی، وابستگی شدید دنیای استعماری به نفت جنوب ایران، همسایگی ایران با شوروی و لزوم محاصره آن توسط سرمایهداری

غرب و... ، همه و همه از عواملی بود که برای حفظ منافع انگلستان در ایران و منطقه ادامه روند کودتا و تشکیل دولت مقتدر یکپارچه سرکوبگر را الزامی ساخت. به همین جهت، خفقانی پیشبینی شده بر زندگی تمامی اقشار و از جمله نخبگان سایه افکند. همانطوری که اشاره شد حتی برخی از عوامل بیگانه مانند شیخ خزعل نیز به مقتضای سیاست قربانی گردیده و استعمار ترجیح داد به یک مهره قوی و متمرکز یعنی رضاخان بسنده نماید.

۳. وابستگی حکومت رضاخان به بیگانگان و بیاعتمادی به جامعه درونی: اصولا، نظامهایی که برخاسته از اراده جمعی ملت نبوده و دارای جایگاه و محبوبیت معنوی، مردمی و ملی نباشند و با زور سرنیزه یا فشار خارجی تحمیل گردند به دلیل عدم اعتماد به توده ها و طیفهای مختلف جامعه مجبور هستند علاوه بر تکیه بیشتر به بیگانه، بیش از پیش به زور سرنیزه و ایجاد فضای مسموم خفقانآور روی آورند و لذا ارائه کمترین فضای باز یا حرکتی خلاف میل اربابان مستلزم تلاطم و واژگونی ارکان حکومتی آنان خواهد گردید. از قضا تمامی این نکات پیرامون حکومت پهلوی صدق مینماید و از نمونه های آن میتوان به سقوط بسیار سریع و عدم حمایت مردمی از آنان (و بلکه شادی) در شهریور ۱۳۲۰ با حمله متفقین و یا ظهور نهضت ملی ایران در قبل از سال ۱۳۳۲ به دلیل ضعف رژیم و فضای نیمه باز آن دوران اشاره کرد.

۴. الگو گرفتن رضاخان از حکومت های ایران پیش از اسلام و تعالیم زردشتی: مسئله دیگری که راجع به زمینه های اختناق رضاخانی باید در نظر داشت

ص:۶۰۱

الگوپـذیری و سـمبل قراردادن حکومتهای باسـتانی ایران و آیین زردشتی میباشـد. به غیر از اشـکانیان (که آن هم در مقایسه با ساسانیان و هخامنشـیان چندان مورد عنایت نبود) همگی به محوریت و قدرت بی حد وحصر شاهان و عنایتهای غیبی چون فره ایزدی اعتقاد داشتند و بهویژه ساسانیان با پایهریزی نظام کاست غیر قابل تغییر اجتماعی و سیاسی و حتی مذهبی به برخوردهای وحشـتناک با نهضتهای اصلاحی چون مزدک و مسائل دیگری که بددینی و دیوپرستی خوانده میشد، روی آوردند(۱). جالب اینکه، رژیم پهلوی با داعیه تجددخواهی و پیشـرفت و مبارزه با افکار ارتجاعی، خود در زمینه های بنیادین فکری – فرهنگی و اجتمـاعی بـا عقبگردی حیرت برانگیز رو به سـوی هزاران سـال پیش و امپراتوریهـای باسـتانی نموده و سـعی در زدودن میراث گرانبها و اصلاحطلبانه تمدن اسلام و ایران اسلامی را نمود که بانگ مساوات و برابری و آزادیخواهی و رهاییبخش آن تمدنی کهن را فروریخته بـود.(۲) شـگفت آنکه، علیرغم غربگرایی رژیم، اثری از آثـار حقوق بشـر و آزادیهـای سیاسـی و اجتمـاعی موجود در غرب به چشم نمیخورد. بدیهی است که چنین رژیمی با آن اندیشه های بسـته و افکاری دگماتیسم و الگو قراردادن دوران گذشـتهای که تنها از نظر قدرت نظامی و وسـعت سرزمین و حیات آغازین یک ملت افتخارآمیز و قابل احترام است، نه به لحاظ رشد و بالندگی اندیشه های عمیق فکری، دینی و اجتماعی، نمیتوانست چندان بهتر از این با نخبگان رفتار نماید(۳).

۱- چونـان سوزانـدن بـا آتش و آب جوش برای درک بیگناهی و ... که جهت اطلاع میتوان به پژوهشـهایی همچون ایران در زمان ساسانیان اثر نفیس آرتورکریستن سن و تاریخ مردم ایران اثر عبدالحسین زرینکوب مراجعه کرد.

۲- زرین کوب، عبدالحسین؛ تاریخ ایران بعد از اسلام، تهران، امیرکبیر، چاپ ششم، ۱۳۷۱، ص ۱۶۸ – ۱۵۷.

۳- نگارنـده نه تنهـا قصـد کم اعتنـایی به تمـدن درخشان ایران باسـتان را نـدارد بلکه، تمامی دورانها را چونان عضوی از یک پیکره یگانه میدانـد. آنچه مردود است زیاده روی بیش از حـد در یک جنبه و نادیـده گرفتن دورانهای بعد و از جمله اسـلامی میباشد که در حقیقت دوران بلوغ و شکوفایی فکری و فرهنگی ایرانیان است.

۵. خاستگاه پایین رضاخان از نظر سابقه و شخصیتی در مقایسه با دیگران: جایگاه پست شخصیتی و سوابق و تبار رضاخان از عواملی بود که او را از تمامی زوایا نسبت به دیگر شخصیتهای آن روز ایران زمین فروتر و کمتر نشان میداد. شاید به دلیل همین عقده حقارت بود که تعداد بسیار زیادی از افراد مشهور، سرشناس و مستقل و غیر سرسپرده را سرکوب و یا حداقل خانهنشین و منزوی نمود و فشارهای فراوانی را بر آنها وارد ساخت.

نگاهی هرچند گذرا، به زندگانی قزاق چکمهپوش بیسوادی که بدون هیچ امتیازی جز قلدری و سرکوب و خدمت به بیگانه و قوای وابسته به آن (توجه شود که دیویزیون قزاق نخست تحت فرمان روسها بود و برای سرکوب مشروطهطلبان وارد عرصه شد و بعد نیز در خدمت روسهای سفید و انگلستان در آمد) توانست به مقامهای مختلف برسد و زیباترین سند این قضیه عکس او در مقام محافظ شخصی وزیر مختار (سفیر) بلژیک در ایران میباشد(۱).

دستاوردهای سیاست نخبه ستیزی رضاخان

سیاست نخبهستیزانه رضاخان، یا به بیان دیگر، دستگاه ترور و وحشت همهجانبه و سازماندهی شده حکومتی علیه رجال ایرانی دارای آثار زیانبار و مخربی بود. برخی از این آثار مخرب و زیانبار عبارت بودند از:

۱. پیدایش فرهنگ دستوری و فرمایشی و ناامنی حرفهای: از مهمترین نتایج زیانبار اقدامات رضاخانی میتوان به پیدایش نوعی فرهنگ دستوری و فرمایشی اشاره کرد که خلاف فلسفه وجودی مشروطیت بود. همچنین تشدید روند تملق و چاپلوسی در بین صاحبمنصبان حکومتی و ابراز نوکری و وفاداری بیشتر به رژیم به دلیل هراس و نگرانی از آینده شغلی و حرفهای از جمله تعبات دیگر حکومت سرکوب رضاخانی است که با نگاهی هر چند گذرا به تاریخ آن دوران میتوان به ابعاد مختلف آن پی برد.

۱- مددی، سهلعلی؛ دیدنیترین عکس رضاخان، تاریخ معاصر ایران، همان، ص ۲۸۵.

شایـد بهترین شاهـد این مـدعا، افشاگریهـای مخبرالسـلطنه هـدایت باشـد که علیرغم حضور فعـال و طولانی در خـدمت شاهان مختلـف و نیز دارا بودن سـمت وزارت در حکومت پهلوی و روابـط صـمیمانه بـا شـخص رضاخـان که از لابلای خـاطرات او مشهود است، با کمال راستی و البته احتیاط و محافظه کاری به بازگویی آنها پرداخته است:

اسم حزب پیش پهلوی نمیشود برد، روزی در هیئت (دولت) فرمودنـد هر مملکتی رژیمی دارد، رژیم ما یک نفره است ... در این دوره از وکلائی چند صلب مصونیت شد، جواد امامی، اسـماعیل عراقی، اعتصامزاده و رضای رفیع، کسی اسم شاه بر زبان میآورد یقهاش را میچسبیدند که منظورت چه بود و گاهی هر محملی که میخواستند به آن میبستند و راه دخلی برای مأمورین بود ... در دوره پهلوی هیچکس اختیـار نـداشت، تمام امور میبایست به عرض برسـد و به آنچه فرمایش میرود رفتار کننـد و تا درجهای اختیار نباشد مسئولیت معنی ندارد، برنامه و دستور برف انبار شده است و بسیار اتفاق میافتد که دستور تعقیب بسیار افکـار را میکشـد، کارمنـدان به اینکه کـار را به دسـتور موافقت داده انـد قانع میشونـد و رجال صاحب اراده پیـدا نمیشود . ... مسئولین بایـد از امور بی خبر باشـند. یکی از مسائلی که من به پهلوی خاطر نشان کردم این بود که عمال دولت در مسئولیت خود اختیـار ندارنـد، مسئولیت بی حـدی اختیـار معنی نـدارد و بسیار امور است که پیش بینی آن مقـدور نیست بایـد مأمور با مسئولیت صـحت و مصـلحت اختیار عمل برای خود داشـته باشـد، تصـدیق مانندی فرمودند لیکن ترتیب اثری دیده نشد ... از محمدتقی خان بردار، سـردار اسـعد که نماینده ملت بود سـلب مصونیت شد، همچنین قوامالملك و محمدتقی خان را به قصـر (زندان قصـر) فرسـتادند ... از برای هیچکس امنیت نیست ... ذخایر در یک مرکز جمع شد اما امنیت به هیچوجه حاصل نشد، عـدلیه آلت تـدارک پرونـده جنایت است ... از سال هفتم و هشـتم سـلطنت پهلوی امیـدها به یأس مبـدل شـد ... پایه عـدالت متزلزل شد و همه محسنات به این عیب نمیارزد(۱).

۲. سـرکوب واقعی مشروطه: این مطـالب بهترین دلیل بر نابودی و سوختن اهـداف مشـروطیت میباشـد، ضـمن اینکه رفتارهای تروریستی و حذفی علیه افرادی چون مدرس، بهار و سرداراسعد بختیاری و ... که از فعالان نهضت به

ص:۶۰۴

۱- خاطرات و خطرات، ص ۴۰۳ و ۴۰۲ و ۳۹۷ و ۳۸۶.

شمار میرفتند و توقیف مطبوعات و تعطیلی احزاب و تهدید مجلس و نمایندگان و ده ها اقدام دیگر همگی از تیرهایی بود که به خلاصی و مرگ واقعی نهضت انجامید.

۳. حذف سرمایه های ملی و انسانی جامعه: بدون تردید سیاست حذف و خشونت رضاخان علیه چهره های

نخبه و فرهیخته سیاسی و فرهنگی کشور موجب از دست رفتن سرمایه های عظیم ملی ایران زمین گردید که به طور مثال این مسئله راجع به امثال مدرس در بخش سیاسی، اجتماعی و مذهبی یا عشقی و فرخی و بهار در عرصه سیاسی و ادبی و ... عیان و مشهود است.

در بخش دیوانیان و سیاستمداران به چهره هایی برمیخوریم چون مستوفی و مصدق و ... حتی افراد خبره، ولو وابسته به حکومت. باید توجه داشت که برخی از این افراد در نوع خود از سیاستمداران خبره و باقیمانده سنت دیوانیان باسابقه و کارکشته ایران بودند که در طول تاریخ بعد از اسلام توانستند با حفظ هویت ملی و میراث بزرگ دیوانسالاری اداری ایرانیان باستان به تطبیق شرایط مختلف با تاریخ و فرهنگ کشور اقدام نمایند(۱). بدون شک از دست دادن آنان به زوال تدریجی آن میراث انجامید. رویدادی که در واپسین سالهای حکومت پهلوی دوم، به عیان آشکار شد.

برخی دیگر از آثار سیاست مورد بحث حکومت پهلوی اول که به اختصار عبارتاند از:

۱. نهادینه شدن خشونت علیه نخبگان؛

۲. پیدایش ناامنی در تمامی ابعاد برای نخبگان و اندیشمندان؛

۳. اخلال در مسیر تولید علم و اندیشه در علوم انسانی و وابستگی کشور در این شاخه ها تا به اکنون که دلیل اصلی آن عدم امنیت برای متفکران و روی آوردن به تقلید و اقتباس و ترجمه صرف بوده است.

۴. پیدایش سازمانهای سرکوبگر پلیسی و طبقه نوین اشرافیت نظامی به دلیل

۱- نمونه این افراد را میتوان در خواجه نظامالملک طوسی و صاحب ابن عباد و در زمان قاجاران در امثال میرزا عیسیخان و میرزا ابوالقاسم فراهانی مشاهده نمود.

محدودیت برای افراد مستقل و نیز تعلق و علاقه وافر رضاخان به نیروی قزاق.

۵. مخالفت اندیشمندان و فرهیختگان ایرانی از هر قشر و گروه با حکومت پهلوی که به ویژه در آستانه پیروزی انقلاب اسلامی به روشنی نمایان بود و به قول «کلر بری یر»، تمامی این افراد حتی لائیکها با اعتقاد به محوریت امام خمینی(ره) در نهضت، پشت سر وی جمع گردیدند. رویدادی که اندیشمند فرانسوی میشل فوکو، آن را «نمایان گردیدن اراده جمعی یک ملت» خوانده است. در حقیقت، همانگونه که بلانشه گفته است، همه، جز انگلهایی که به راستی از رژیم ارتزاق مینمودند، حتی کسانی که مدتها با رژیم بودند و طرفدار سلطنت مشروطه، از یک ماه قبل (عاشورای ۵۷) میگفتند: «مرگ بر شاه»(۱).

ص:۶۰۶

۱- بری یر، کلر؛ و، فوکو، میشل؛ و، بلانشه، پی یر؛ به نقل از میشل فوکو؛ ایران، روح یک جهان بی روح؛ و ۹ گفتگوی دیگر با میشل فوکو، ترجمه نیکو سرخوش و افشین جهاندیده، تهران، نشر نی، چاپ اول، ۱۳۷۹، ص ۵۷ و ۵۵.

رضاخان و وزیر مختار هلند، کنبل (Knobel)، تهران، ۱۲۸۲ش/ ۱۳۲۱ق/ ۱۹۰۳م

ص:۶۰۷

اوامر ملوکانه / علی اکبر علی اکبری

برای کسانی که در حوزه تاریخ معاصر ایران مطالعه نموده، و به ویژه اسناد سیاسی - تاریخی این دوره را بررسی کرده اند، واژه «اوامر ملوکانه» نامأنوس نیست. این واژه در سرنوشت سیاسی، فرهنگی، اقتصادی و اجتماعی ایران تأثیر زیادی داشته و می توان گفت، در بسیاری از موارد، مقدرات کشور ما را تعیین کرده است.

اوامر ملوکانه به طور رسمی، توسط دفتر مخصوص شاهنشاهی ابلاغ می شد. به این صورت که یکی از سازمانهای دولتی یا یکی از وزرا، نمایندگان مجلس یا یکی از رجال سیاسی یا از افراد عادی با دفتر مخصوص شاهنشاهی مکاتبه میکرد و پیشنهادی می داد. دفتر نیز مورد را به شاه ارائه کرده و اوامر ملوکانه را در این خصوص مکتوب کرده به قسمت مربوطه که بیشتر نخست وزیری بود، منعکس می کرد. نخست وزیری نیز مجبور به اجرای آن بود.

این مداخلات، البته، اغلب با دیدگاه سازمانهای مربوطه در تضاد بود. چرا که جواب سازمانها، بنا بر واقعیتها بود، اما، پاسخ شاه در اکثر موارد بالبداهه بود و برای دستگاه های دولتی نیز مشکل میآفرید. به عنوان نمونه میتوان به مورد زیر اشاره کرد که شاه دستوری می داد و سازمانهای دیگر نظر مختلفی داشته اند:

در مورخ ۲۰/۱۱/۱۳۳۶ وزارت امور خارجه، طی نامه ای به نخست وزیری نوشت:

جناب آقای نخست وزیر، انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی اطلاع می دهند که در نظر دارند آقای سربریاکوف، پیانیست معروف شوروی را برای مدت ده الی پانزده روز در اوایل اسفند ماه جاری به منظور اجرای چند کنسرت به تهران دعوت نمایند. خواهشمند است از هر نظری که نسبت به انجام

دعوت مزبور اتخاذ خواهند فرمود وزارت امور خارجه را مستحضر فرمایند. مراتب جهت صدور اوامر لازم به شرف عرض پیشگاه مبارک ملوکانه نیز رسید.(۱)

منوچهر اقبال، نخست وزیر وقت در حاشیه این نامه خطاب به معاون نخست وزیر نوشت: «جناب آقای اشرف احمدی، نظریه تیمسار سرلشکر بختیار را بخواهید».

با توجه به اشاره ای که در پایان این نامه آمده و از طرف وزارت اعلام شده که مراتب به پیشگاه مبارک نیز رسیده است، معلوم است که در این مورد رأی نخست وزیری یا سازمان دیگری ملاک عمل نخواهد بود. مکاتبات بعدی این امر را مسلم می سازد. نظر سرلشکر بختیار، رئیس سازمان اطلاعات و امنیت کشور در قالب این پاسخ به نخست وزیری رسید:

جناب آقای نخست وزیر، محترماً عطف به نامه ۴۳۴۸/۵۴۷۷۰ مورخ ۲۰/۱۱/۳۶ وزارت امور خارجه به استحضار عالی می رساند به نظر این سازمان با در نظر گرفتن جمیع جهات، مسافرت آقای Serebriakov پیانیست شوروی و همچنین به طور کلی عناصر یا هیئتهایی از این قبیل به منظور اجرای کنسرت و غیره به کشور شاهنشاهی صلاح نمی باشد.(۲)

اما این نظر نهایی نبود چرا که یک هفته بعد وزارت امور خارجه، طی نامه دیگری اعلام داشت:

جناب آقای نخست وزیر، پیرو نامه شماره ۴۴۳۶/۵۱۶۵۶ مورخ ۲۷/۱۱/۱۳۳۶ موضوع دعوت انجمن روابط فرهنگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی از آقای سربریاکوف، پیانیست شوروی برای اجرای چند کنسرت در تهران، به استحضار می رساند که بندگان اعلیحضرت همایون شاهنشاه به موجب نامه ای که از دفتر مخصوص شاهنشاهی واصل گردیده است و رونوشت آن به پیوست از نظر عالی می گذرد با دعوت مزبور موافقت فرمودند. لذا به سفارت کبرای شاهنشاهی در

۱- علیاکبری بایگی، علیاکبر؛ و، محمدی، ایرج؛ اسنادی از موسیقی، تئاتر و سینما؛ جلد دوم، تهران، سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۷۹، صفحه ۶۸۹.

۲- همان، صفحه ۶۹۰.

مسکو دستور داده شد که نسبت به صدور روادید لازم اقدام فرمایند. مراتب بدین وسیله جهت مزید استحضار خاطرعالی معروض می گردد.

در مورد دیگری سپهبد ایادی، انیس شاه در سفر و حضر، طی تلگرامی به عنوان مهرداد پهلبد، وزیر فرهنگ و هنر اعلام داشت:

اعلیحضرت همایون شاهنشاه آریامهر مقرر فرمودند ابلاغ نمایم که یک ویولون عالی طبق نظر آقای بیژن خادم میثاق، مقیم شهر وین برای مشارالیه خریداری فرمایید. [مورخ:] ۲۷/۱۰/۵۳ .(۱)

در اجرای این فرمان ملوکانه، هیئت وزیران با صدور دو تصویبنامه، مبلغ ۳,۷۰۰,۰۰۰ ریال جهت خرید ویولون اختصاص داد.(۲)

همچنین در مورخ ۱۹/۵/۲۵۳۵ دفتر مخصوص شاهنشاهی به نخست وزیر نوشت:

حسب الامر مطاع مبارک ملوکانه فتوکپی گزارش شماره ۷۷۷۹ مورخ ۴/۵/۲۵۳۵ وزارت فرهنگ و هنر و دو برگ ضمیمه آن به پیوست ایفاد می شود. اوامر مطاع مبارك ملوکانه به این شرح شرف صدور یافت: اگر دولت پول داشته باشد خوب است هر دو خریداری شود.(۳)

پاسخ نخستوزیر با توجه به وضعیت مالی کشور چنین بود:

عطف به نامه شماره ۲۲-۵۴۰ مورخ ۱۹/۵/۲۵۳۵ درباره استدعای وزارت فرهنگ و هنر در مورد خرید دو ویولون گران قیمت، خواهشمند است به شرف عرض پیشگاه مبارك ملوکانه برسانند در سال گذشته بنا به تقاضای وزارت فرهنگ و هنر یك ویولن به قیمت ۳,۷۰۰,۰۰۰ ریال از طرف دولت خریداری و در اختیار وزارت فرهنگ و هنر قرار گرفت. دو ویولونی که اخیراً پیشنهاد خرید آن شده است هر یک به قیمت ۲۷۵,۰۰۰ دلار و جمعا ۵۵۰,۰۰۰ دلار عرضه گردیده که در حال حاضر اعتباری برای خرید آن با توجه به اولویتها وجود ندارد. خواهشمند است مراتب را به شرف عرض مبارك ملوکانه برسانند و اوامر

۱- همان، صفحه ۶۹۱.

۲- همان، صفحه ۱۲۶۰.

۳- همان، صص ۱۲۶۸ - ۱۲۶۵.

مطاع مبارک را ابلاغ فرمایند.(۱)

اینها فقط چند نمونه از هزاران مواردی است که محمدرضا پهلوی بدون درنظر گرفتن نظر کارشناسی دیگر سازمانها حرف آخر را می زند. نمونه هایی که به آسانی می توان از کنارشان گذشت. اما در مهمات امور کشور همچون مسائل اقتصادی، سیاسی و تصمیم گیریهای کلان، اتخاذ فرمان بدون تأمل، تفکر و مشاوره با کارشناسان خبره و آگاه بسیار خطرناک است. چرا که همیشه احتمال اشتباه برای کسی که خودسرانه تصمیم می گیرد، زیاد است. به ویژه، در قرن بیستم و در مقابل کشورهایی که برای رسیدن به مقاصد خود از هیچ کاری فروگذار نیستند.

در مورد محمدرضا پهلوی البته این مداخلات با گذشت زمان بیشتر میگردد و هر چه به سالهای آخر سلطنت او نزدیکتر می شویم، خودسری او نیز افزایش می یابد. در ادامه به نحوه شکلگرفتن این رویه اشاره خواهد شد.

برای اینکه بتوان معنای ترکیب دو کلمهای «اوامر ملوکانه» را به خوبی درک کرد و تأثیر آن را به عینه مشاهده نمود، بایستی تاریخ ایران را در دوره محمدرضا پهلوی مرور کرد و متوجه سیر صعودی این مسئله شد.

پس از ورود متفقین به ایران در سوم شهریور ۱۳۲۰ و متعاقب آن استعفای رضاشاه در بیست و پنجم همان ماه، محمدرضا پهلوی به صوابدید سفرای دولتین شوروی و انگلستان در ایران و نیز جمعی از رجال سیاسی کشور از قبیل محمدعلی فروغی بر تخت سلطنت نشست. در این زمان، نه تنها محمدرضای ۲۲ ساله قدرتی نداشت، بلکه دیگر رجال سیاسی و نیز نهادهای سیاسی وقت کشور همچون دولت، مجلس شورای ملی و قوه قضائیه هم قدرتی نداشتند. چرا که کشور در اشغال نظامی بود و در این وضعیت نمی توان گفت نهادها و رجال سیاسی عملکرد طبیعی خود را بروز میدادند. پس از تخلیه ایران که وضعیت کشور به حالت عادی برگشت، مبارزه واقعی برای تحکیم پایه های قدرت توسط

۱- همان، ص ۱۳۶۱.

هر یک از نهادهای سیاسی کشور آغاز شد. در این زمان، مجلس شورای اسلامی به عنوان نماد اصلی مشروطیت مورد توجه خاص بود. پس از آن دولت و نخست وزیران در درجه دوم اهمیت قرار داشتند. مطبوعات هم با گرایشهای سیاسی متفاوت، نقش فوق العادهای در جریانات سیاسی کشور ایفا می کردند. اما، در این زمان، دربار و در رأس آن محمدرضا پهلوی چندان محل توجه نبودند. این امر بر دربار که میراث دار استبداد بود و بر انگلستان که مدام از نهادهای استبدادپرور در کشور ایران حمایت می کرد، گران می آمد. تقویت شاه برای دربار این اهمیت را داشت که می توانست در آن صورت، در جریانات سیاسی نقشی ایفا کند و برای انگلستان این اهمیت را داشت که منافع خود را در چانهزدن با یک نفر بهتر می توانست دنبال کند و به علاوه، قدرت گرفتن یک نفر و تصمیم گیریهای فردی در کشوری که واجد استعداد رشد سریع در همه زمینه هاست، قطعا، مانع از رشد سیاسی و اجتماعی آن کشور می شود. به خصوص اگر آن شخص زمینه های رشد طبیعی نهادهای سیاسی دیگر را از بین ببرد.

در اواخر تیر ۱۳۲۷، محمدرضا پهلوی به انگلستان سفر کرد و با مقامات سیاسی آن کشور به گفتگو پرداخت. این مسافرت در زمانی صورت گرفت که کشور پس از مدتی اشغال نظامی، تهدیدات ارضی و آشوبهای داخلی رو به آرامی می رفت. اما، در همین زمان بحث ملی شدن صنعت نفت که در دوره اشغال مطرح شده بود، قوت گرفت و سلطه سیاسی انگلیس بر ایران که از طریق شرکت نفت ایران و انگلیس اعمال می گردید به مبارزه طلبیده شد.

چند ماه بعد، زمینه درخواست اختیارات بیشتر برای محمدرضا پهلوی در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ فراهم گردید. در این روز، وی هنگام بازدید از دانشکده حقوق و علوم سیاسی دانشگاه تهران مورد سوء قصد واقع شد و مجروح گردید. این امر مقدمه ای شد برای بازنگری در قانون اساسی مشروطیت. اولین سئوال این است که شاه از چه زمانی به فکر بازنگری در قانون اساسی افتاد؟ قبل از پرداختن به اصل موضوع تذکر این نکته ضرورت دارد که قانون اساسی مشروطیت و متمم آن ابهامات و نارساییهای زیادی داشت و همین عوامل باعث برخورد قوای

ص:۶۱۳

سه گانه می شد.(۱) چرا که، از یکسو، مجلس خود را تصـمیم گیرنده نهایی می دانست و از سوی دیگر، قوه مجریه اختیاراتی لازم داشت تا بتوانـد وظایف محوله را انجام دهـد و از طرف سوم، محمدرضا پهلوی هم می خواست در این میان نقشـی بازی کند.

از تاریخ ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ که محمدرضا پهلوی به جای پدرش به سلطنت رسید، تا اردیبهشت سال ۱۳۲۵ که آخرین بقایای ارتش شـوروی ایران را تخلیه کردنـد، به علت شـرایط جنگی حـاکم بر کشـور و اشـغال ایران توسـط متفقین، هم دولت و هم مجلس و هم شاه، عملاً، قدرت زیادی نداشـتند. اما، پس از خروج سربازان متفقین از ایران و ختم غائله آذربایجان و کردستان محمـدرضا پهلوی از اینکه اختیارات چنـدانی ندارد، گاهگاهی ابراز نارضایتی می کرد.(۲) دولت انگلیس نیز که در آن زمـان در سیاست ایران نفـوذ داشت بـا افزایش اختیـارات شـاه موافـق بود.(۳) علی الخصوص ابهامـات قـانون اساسـی، معطل مانـدن کارهای کشور و نیز اختلافات شدیـد مجلس و دولت – قوه مقننه و قوه مجریه – تجدیدنظر در قانون اساسـی را لازم می نمود. امـا، جو جـامعه برای این کـار آمـاده نبود. چرا که اولاً مردم دست انگلیس را در کار می دیدنـد و در ثانی، می دانسـتند که با بازنگری قانون اساسی قدرت و اختیارات شاه افزایش می یابد و احتمال تکرار وقایع دوره رضاخان می رود.

به هر صورت تیرانـدازی به سوی شاه در ۱۵ بهمن سال ۱۳۲۷ در دانشـگاه تهران، بهانه لازم را به دست داد و مقدمات تشکیل مجلس مؤسـسان فراهم شد و این مجلس در تاریخ ۱۸ اردیبهشت سال ۱۳۲۸ اصل ۴۸ قانون اساسی را منسوخ اعلام کرده و با تصویب اصـلی جدیـد به جـای آن، اجازه انحلال مجلس شورای ملی و مجلس سـنا را به طور جـداگانه یا در آن واحـد به شاه اعطا نمود.

پس از آن، در سالهای ۱۳۳۶ و۱۳۴۶ برخی از اصول قانون اساسی مشروطیت

مورد بازنگری قرار گرفت و هر بار امتیاز ویژهای به شاه یا خاندان وی تعلق گرفت.

از آن زمان به بعـد نفوذ محمدرضا پهلوی رو به افزایش نهاد و نقض قانون اساسـی آغاز گردید. یکی از مهمترین موارد نقض قانون اساسـی توسط محمدرضا پهلوی، دخالت در امور مربوط به قوه مقننه است. به طوری که هر چه بر عمر سلطنت او افزوده می شد، بیشتر بر مجلس مسلط می گشت. تا حدی که عملاً، این نهاد مهم و ممتاز نمی توانست وظیفه اصلی خود را چنانکه

شایسته بـود، انجـام دهـد. نماینـدگان مجبور بودنـد آنچه را که شـاه اراده می کرد تصویب و یـا رد کننـد. چرا که در ایران او حرف آخر را می زد.(۴)

مطابق اصل دوم قانون اساسی مشروطیت،

۱– عظیمی، فخرالدین؛ پیشین، ص ۱۵.

۲– همان، ص ۲۴۶.

۳- همان، صص ۲۶۳ و ۲۷۲- ۲۷۰.

۴- علم، امیراسدالله؛ یادداشتهای علم؛ جلد دوم، تهران، کتابسرا، ۱۳۷۲، ص ۶۱۷.

«مجلس شورای ملی نماینده قاطبه اهالی مملکت ایران است که در امور معاشـی و سیاسی وطن خود مشارکت دارند.» طبق این اصـل، نمایندگان مجلس شورای ملی بـایستی از طریق مردم و با برگزاری انتخابات آزاد به مجلس راه یابنـد، تا آزادانه بتوانند تصـمیم بگیرنـد و در تصـمیمات خود مصالح کشور را لحاظ کنند. این در حالی است که اسـناد و مدارک فراوانی حکایت از آن دارد که قوه مجریه به دسـتور محمـدرضا پهلوی در امر انتخابات مجالس دخالت غیرقانونی می کرده، و کسانی را به عنوان نماینده به مجلس می فرستادند که مردم آنها را نمی شناختند تا چه رسد به اینکه، به آنها رأی دهند.

بعـد از سـقوط محمـدرضا پهلوی بسـیاری از نزدیکـان وی صـریحاً، اعتراف کردنـد که دولت و قوه مجریه سـرنوشت انتخابت مجلس شورای ملی و مجلس سـنا را رقم می زده است. به علاوه، خود محمدرضا هم در طول سالهای قبل از پیروزی انقلاب و هم بعد از آن اظهاراتی کرده است که بر این امر گواهی می دهد.

ص:۶۱۵

حسین فردوست که از نزدیک ترین دوستان محمدرضا پهلوی بود و ضمنا، سالها ریاست سازمان بازرسی شاهنشاهی را بر عهده داشت، در این باره می نویسد:

در دوران قدرت علم که در واقع مهمترین سالهای سلطنت محمدرضا است نماینده های مجلس با نظر او تعیین می شدند. در زمان نخست وزیری اسدالله علم، محمدرضا دستور داد که با علم و منصور یک کمیسیون ۳ نفره برای انتخابات نمایندگان مجلس تشکیل دهم. کمیسیون در منزل علم تشکیل می شد. هر روز منصور با یک کیف پر از اسامی به آنجا می آمد. علم در رأس میز می نشست من در سمت راست و منصور هم در سمت چپ او. منصور اسامی افراد مورد نظر را می خواند و علم هر که را می خواست تأیید می کرد و هر که را نمی خواست دستور حذف می داد. منصور با جمله «اطاعت می شود» با احترام حذف می کرد. سپس علم افراد مورد نظر خود را می داد و همه بدون استثنا وارد لیست می شد. سپس من درباره صلاحیت سیاسی و امنیتی افراد اظهارنظر می کردم و لیست را با خود می بردم و برای استخراج سوابق به ساواک می دادم. پس از پایان کار و تصویب علم، ترتیب انتخاب این افراد داده شد. فقط افرادی که در این کمیسیون تصویب شده بودند سر از صندوق آرا درآوردند و لاغیر. در تمام دوران قدرت علم وضع انتخابات مجلس همین بود و در زمان هویدا نیز حرف آخر را همیشه علم می زد.(۱)

امیراسدالله علم نیز که یکی از نزدیک ترین یاران شاه بود و نقش زیادی در تصمیمات محمدرضا پهلوی داشت، به مواردی از این دست اشاره دارد. برای اینکه بفهمیم علم چقدر به شاه نزدیک بوده و چه سیمایی از او ترسیم کرده است، به فقره ای از یادداشتهای وی اشاره می کنیم:

درست است که این شاه عادل و مرد خداست ولی یک گزارش غلط نظر او را تغییر می دهد. خیلی به مسئولیت خودم اندیشیدم که صبح هر روز شرفیابم و می توانم نظر شاه را نسبت به خیلی مسائل به جریان صحیح یا غلط بیندازم. از خدا خواستم که مرا هدایت کند. خدا نکند یک آن، من علیه منافع مردم فکر کنم

ص:۶۱۶

۱- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جلد یکم؛ تهران، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۲۵۷.

زیرا اگر... چیزی بر علیه مردم بگویم نظر شاه تغییر می کند و نظر شاه جریان همه امور را تغییر می دهد.(۱)

علم در این جا، هم به نفوذ خود در شاه اشاره دارد و، هم به اثرپـذیری محمـدرضا پهلوی و، هم به این که می شود نظر شاه را به طرف صحیح و غلط سوق داد. هر چند علم وزیر دربار بود؛ اما، قدرتش از نخست وزیر هم بیشتر بود.(۲) او در یادداشتهای روزنوشت خود به مواردی اشاره می کنـد که نشان دهنده دخالت شاه در امر انتخابات - به طور عام - است. از جمله در جایی می نویسد:

[با شاه] درباره انتخابات آینـده صحبت کردیم، به نظر من حرکت شاه به سـمت انتخابات نسـبتاً آزاد قدم بسیار مهمی است با اینکه در کوتاه مدت دردسرهای زیادی برای ما ایجاد خواهد کرد.(۳)

معنـای نوشـته علم این است که تـا امروز - ۱۵ خرداد سـال ۱۳۵۴- انتخابـات آزاد نبوده و از این به بعـد است که شـاه تصـمیم گرفته به سوی انتخابات آزاد قـدم بردارد. در پائین اشاره خواهیم کرد که این ادعا جامه عمل نپوشانـد و نمایندگان، فرمایشـیتر از هر زمانی به مجلس وارد شدند.

محمدرضا پهلوی خود نیز به دخالت دولت در انتخابات مجلس اعتراف کرده و مثلاً در یک جا گفته بود:

چـون اکنـون یـک حزب در مملکت است و همه ملت ایران در یـک حزب عضـویت دارنـد چون هنوز شورای دائمی حزب و ارگانهای دیگر آن معین نشـده انـد تا اسامی کاندیداهای حزب را از شهرسـتانها و اسـتانها معرفی کنند از این رو مجبور شدیم کـه اسـامی را از اشـخاص خیلی معتمـد محلی بخـواهیم. البته آنهـا هم فهرست اسـامی را دادنـد که بـا کمـال دقت در شـورای مرکزی رسیدگی شد. تعدادی از اسامی را به دلایلی که داشتند خط زدند و عده ای را معرفی کردند.(۴)

ص:۶۱۸

۱- علم، امیراسدالله؛ یادداشتهای علم؛ پیشین، جلد ۱، صص ۲۱۳- ۲۱۲.

۲- فردوست، حسین؛ پیشین، ص ۲۵۷.

۳- علم، امیراسدالله؛ گفتگوهای من و شاه، پیشین، ص ۶۷۷.

۴- علم، امیراسدالله؛ پیشین، جلد ۲، ص ۴۹۷.

این فقره از سخنان محمدرضا پهلوی مربوط به سال ۱۳۵۴ است که بنا به گفته علم او تصمیم گرفته بود به سوی انتخابات نسبتاً آزاد قدم بردارد و به خوبی نشان می دهد که انتخابات بعد از تشکیل حزب رستاخیز چقدر آزاد بوده است.

علم همچنین در بخش دیگری از یادداشتهایش به دخالت دولت در انتخابات اشاره کرده و می نویسد:

در کلیه سطوح، انتخابات مجلس گرفته تا انتخابات محلی و انجمن شهر، دولت آزادی را از مردم سلب کرده و اراده خود را تحمیل کرده است و نامزدهای خود را از صندوقها بیرون می آورد. مثل اینکه رأی دهندگان کوچک ترین حقی در این مورد ندارند. حالا که این همه مدت به خواستهای ملت کر و کور بوده ایم نباید تعجب کنیم که ملت هم با همان بی تفاوتی نسبت به ما رفتار کند.(۱)

البته باید یادآوری کرد که دولت مجری اوامر شاه بوده است، نه این که خودسرانه دست به این عملیات بزنند.

محمدرضا پهلوی در آخرین کتابش - پاسخ به تاریخ - که پس از خروج از ایران چاپ و منتشر شده است، به گونه ای سخن می گوید که با گفته علم مبنی بر تصمیم شاه برای برگزاری انتخابات آزاد در سال ۱۳۵۴ منافات دارد. او در این کتاب می نویسد:

در ۲۸ مرداد ۱۳۵۷ (۵ اوت ۱۹۷۸) به ملت ایران وعده دادم که انتخابات صحیح و آزاد در پایان دوره قانونگذاری انجام خواهد شد.(۲)

از این اشاره پیداست که انتخابات بنا به قول شخص شاه، تا سال ۱۳۵۷ صحیح و آزاد نبوده است و قرار شده، از آن به بعد انتخابات آزاد برگزار شود. در سرتاسر کتاب «پاسخ به تاریخ» به نقش مجلسین هیچ اشاره ای نشده است. گویا

در دوره سلطنت محمدرضا پهلوی مجلسی نبوده است تا نقشی داشته باشد. در

ص:۶۱۸

۱- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۴۹۷.

۲- پهلوی، محمدرضا؛ پاسخ به تاریخ؛ ترجمه شهریار ماکان؛ تهران، انتشارات شهرآب، ص ۳۲۲.

این کتاب، شاه همیشه از خودش سخن می گوید، «من انتخاب کردم»، «من دستور دادم»، «من تغییر دادم»، «تصمیم داشتم»، «من خواستم انتخابات آزاد برگزار کنم»، «من او را بر کنار کردم» و، .... لازم به ذکر است که اغب این خواستنها و نخواستنها بایستی مهر تأیید مجلس شورای ملی و مجلس سنا را به همراه می داشت؛ چرا که رژیم، مشروطه سلطنتی بود و قوای مملکت ناشی از ملت و طریقه استعمال آن قوا را قانون اساسی معین کرده بود و شاه مطابق قانون قدرت اجرایی نداشت. در حالی که گویا در این دوره نه دولتی بوده است که وظیفه ای داشته باشد، نه مجلسی بوده است که نظری مشورتی بدهد و جریانات را شکل قانونی ببخشد و نه مشاورینی بوده اند که تصمیمات کارشناسانه بگیرند و نه مردمی بوده اند که چیزی را بخواهند یا نخواهند.

نمایندگان مجلس بدین گونه که ذکر آن رفت، انتخاب می شدند؛ اما، اگر در بین همین نمایندگان کسانی پیدا می شدند که جرأت می یافتند سخنی برخلاف میل شاه بگویند، وی به شدت ناراحت می شد. در اینجا به یک نمونه اشاره می کنیم. وقتی که قضیه بحرین در کشور مطرح بود و وزیر امورخارجه گزارش کار و تصمیم دولت را در آن خصوص به مجلس ارائه کرده بود و برای تصویب قانونی آن از مجلس رأی اعتماد می خواست، «پزشک پور، رهبر حزب پان ایرانیست»، علیه تصمیم دولت اظهاراتی کرد و این حزب سپس دولت را استیضاح نمود؛ ولی محمدرضا از این امر شدیداً مکدر شده بود. امیراسدالله علم مشروح جریان را چنین می نویسد:

حال شاه خوش نبود معلوم شد در مجلس وقتی وزیر خارجه جریان کار بحرین را داده است پزشک پور لیدر حزب پان ایرانیست برخلاف انتظار بیش از آنچه لازم بود حمله به دولت کرده و حتی دولت را استیضاح کرده است.(۱)

این جلسه مجلس برای تصمیم گیری در مورد حیاتی ترین مسئله کشور تشکیل شده بود و پیداست که می بایست نمایندگان، دیدگاه های خود را مطرح

کنند؛ ولی شاه از اینکه یک حزب با پنج نماینده، دولت را استیضاح کرده ناراحت

ص:۶۱۹

۱- علم، امیراسدالله؛ یادداشت ها، جلد ۲، صص ۱۵-۱۴.

شده بود. بد نیست بدانیم در مورد این مسئله حیاتی - بحرین و تعیین سرنوشت آن از نمایندگان حاضر در مجلس ۱۹۹ نفر به تصمیم دولت رأی موافق می دهند و تنها ۴ نفر رأی مخالف.(۱) همه لوایح ارسالی دولت به مجلس که مهر تأیید محمدرضا پهلوی را داشت با چنین اکثریتی تصویب می شد.

از دخالت در قوه مقننه و سلب اختیار از این قوه که بگذریم، محمدرضا پهلوی در امور مربوط به وزیران و نخست وزیر نیز مداخله می کرد و همه آنها سمعاً و طاعتاً تسلیم محض او بودند. حال آنکه مطابق اصل ۴۴ متمم قانون اساسی مشروطیت: «شخص پادشاه از مسئولیت مبراست. وزرای دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.» همچنین، در ماده ۴۵ همان قانون آمده است که کلیه قوانین باید به صحه همایونی برسد و دستخط پادشاه در امور مملکتی وقتی اجرا می شود که به امضای وزیر مسئول رسیده باشد و مسئول صحت مدلول آن، فرمان و دستخط همان وزیر است. در اصل ۶۰ نیز آمده است: «وزرا مسئول مجلسین هستند و در هر مورد که از طرف یکی از مجلسین احضار شوند بایستی حاضر گردند و نسب به اموری که محول به آنهاست حدود مسئولیت خود را منظور دارند.»

مطابق اصول فوق، انتخاب وزرا از اختیارات مجلس شورای ملی است و ماده ۴۶ قانون اساسی مشروطیت مبنی بر اینکه «عزل و نصب وزرا به موجب فرمان همایون پادشاه است»، ناقض اصول ۴۴ و ۶۰ همان قانون نمیباشد. بلکه فرمان شاه که در ماده ۴۶ به آن اشاره شده است هنگامی صادر می شود که مجلس تصمیمی گرفته باشد و فرمان شاه تنها برای اجرای آن تصمیم است. همانند دیگر قوانین و تصمیمات مجلسین که شاه طبق اصل ۴۹ متمم قانون اساسی ملزم به صدور فرمان اجرای آنهاست و به این معنا نیست که شاه هر زمان اراده کند بتواند وزیری را عزل کند و در قانون اساسی چنین اجازه ای و اختیاری به شاه

داده نشده است. بلکه عزل و نصب وزیر یا هیئت وزیران از اختیارات مجلسین

۱- مذاکرات مجلس شورای ملی دوره بیست و دوم، تهران، چاپخانه مجلس، ۱۳۴۹، جلسه ۱۸۴، ص۱۸.

شورای ملی و سنا می باشد. در اصل ۶۷ متمم قانون اساسی آمده است: «در صورتی که مجلس شورای ملی یا مجلس سنا به اکثریت تامه عدم رضایت خود را از هیئت وزرا یا وزیری اظهار نماید آن هیئت و آن وزیر از مقام وزارت منعزل می شود.»

برای آگاهی از این امر که چگونه محمدرضا پهلوی اختیار وزیران و نخست وزیران را به دست گرفته و مطلق العنان بر آنها فرمان می راند؛ کمی به عقب برمی گردیم و سابقه تاریخی آن را بررسی می کنیم.

در سالهای اول مشروطه از زمان خلع محمدعلی شاه تا روی کار آمدن رضاخان، وضع به این گونه بود که مجلس شورای ملی برای پست نخست وزیری به شخصی ابراز تمایل می نمود و سپس، شاه یا نایب السلطنه فرمان نخست وزیری آن شخص را صادر می کرد. ولی بعد از روی کار آمدن رضاشاه این رویه منسوخ شد و این شاه بود که کسی را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی می کرد و مجلس نیز صد در صد به او رأی اعتماد می داد. این رویه در تمام دوران رضاخان حاکم بود.(۱)

بعد از سقوط رضاخان و به سلطنت رسیدن فرزندش محمدرضا، انتخاب نخست وزیر و وزیران باز به همان سبک دوره اول مشروطیت برگشت. تا اینکه بنا به گفته فخرالدینی عظیمی:

در ۱۶ آبان ماه سال ۱۳۲۷ یک روز پس از استعفای کابینه هژیر نمایندگانی از فراکسیونهای مختلف مجلس به توصیه لوروژتل برای مشورت در مورد گزینش فوری نخست وزیر جدید به کاخ سلطنتی فراخوانده شدند. متعاقباً بدون توجه و رعایت روش معمول و متعارف برای انتخاب نخست وزیر، به عبارت دیگر بدون رأی تمایل رسمی مجلس، ساعد مأمور تشکیل دولت گردید ... با این همه روشی که نامبرده از طریق آن به نخست وزیری رسید نه تنها به انتقاد گسترده در مطبوعات انجامید بلکه موجب نگرانی بیشتر نمایندگان شد که از تحلیل تدریجی

۱- هدایت، مهدیقلی؛ خاطرات و خطرات، تهران، انتشارات زوار، ۱۳۶۷، ص ۳۷۳.

اختیارات قوه مقننه ناخشنود بودند.(۱)

گرچه با انتخاب ساعد به عنوان نخست وزیر مطابق شیوه یادشده، محمدرضا پهلوی قدم در راه جدیدی گذاشت؛ اما، هنوز خیلی زود بود که بتواند بر مجلس و قوه مجریه مسلط شود. چرا که در دوره های بعد تن به نخست وزیری افرادی داد که عملاً ـ در جبهه مخالف او قرار داشتند. برای مثال هم از اقتدار و بی باکی حاج علی رزم آرا وحشت داشت و هم محبوبیت دکتر مصدق را در بین مردم برنمی تابید.(۲) ولی بعد از کودتای ۲۸ مرداد، نخست وزیران و وزیران کاملاً تحت تسلط او در آمدند. تنها دردوره نخست وزیری علی امینی بود که مجبور شد مطابق میل آمریکاییها

رفتار کرده و علی امینی را به نخست وزیری برگزیند.(۳)

علی امینی که در برابر محمدرضا پهلوی به پشتوانه حمایت رئیس جمهور دموکرات آمریکا - جان اف. کندی - سیاستهای مستقلی اتخاذ کرده بود، مایل نبود شاه در کار وزیران مداخله کند؛ یا به عبارت بهتر، می خواست که شاه سلطنت کند و نه حکومت. اما شاه می خواست که خودش هم نخست وزیر باشد و هم پادشاه. امینی در خصوص اختلافش با محمدرضا پهلوی بر سر حدود اختیارات به نکته ای اشاره می کند که صحت ادعا را تأیید می کند. امینی در این خصوص می گوید: «خود شاه گفت، یا باید حکومت کنم یا می روم.»

هنگامی که از امینی سئوال می شود شاه در این باره چه استدلالی داشت؟ می گوید: «نمی گفت که نمی توانست راحت بنشیند. [می گفت] که من شاه انگلیس و شاه سوئد و اینها نیستم. در حقیقت نخست وزیر باید مجری حرفهای من باشد.»(۴)

۱- عظیمی، فخرالدین؛ بحران دموکراسی در ایران، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی و ...، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۲، ص ۲۶۹.
۲- همان، صص ۲۶-۳۲۵.
۳- آموزگار، جهانگیر؛ فراز و فرود دودمان پهلوی؛ ترجمه اردشیر لطفعلیان، تهران، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵، ص ۳۷۱.
۴- امینی، علی؛ خاطرات علی امینی، به کوشش حبیب لاجوردی؛ تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۶، صفحه ۱۶۹.

امینی در پاسخ این سئوال که محمدرضا پهلوی از چه زمانی بر نخست وزیر مسلط شد؟ می گوید از دوره اقبال و علم به این امر روی آورد.(۱) اما سخن امینی قطعاً نادرست است. درست این است که محمدرضا پهلوی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ برنخست وزیر مسلط شد(۲) و برکناری زاهدی از پست نخست وزیری نیز به این سبب بود که زاهدی خود را تاجبخش می دانست و به تبع آن در برابر خواسته ها و اوامر محمدرضا آن گونه که انتظار بود سر تسلیم فرود نمیآورد.(۳) به همین علت بود که محمدرضا نه تنها زاهدی را از نخست وزیری عزل کرد، بلکه او را به بهانه سفارت سوئیس از ایران دور کرد.(۴) از آن زمان به بعد، نخست وزیران کاملاً از محمدرضا پهلوی فرمانبرداری می کردند و فقط مجری دستورات و اوامر مطاع ملوکانه بودند؛ جز علی امینی که استقلال عمل بیشتری داشت؛ آن هم به تبع حمایت آمریکا.(۵)

در مقابل علی امینی، شاپور بختیار در خصوص تبدیل سلطنت پهلوی به حکومت پهلوی نظری سنجیده تر دارد. او در کتاب «یک رنگی» می نویسد:

چگونه شاه جوان در سالهای ۲۹-۱۳۲۷ بدل به دیکتاتوری شد؟ اطرافیان او در این دگرگونی سهم به سزایی داشتند به خصوص طرفداران سیاست انگلیس، انگلوساکسون ها به این نتیجه رسیده بودند که حل مسائل با یک نفر بسیار سهل تر از طرف شدن با یک سیستم پارلمانی و نخست وزیری است که احتمال دارد اراده اش با نظرات پادشاه مغایر باشد به همین دلیل نه فقط شاه را تشویق به سلطنت بلکه ترغیب به حکومت کردند.(۶)

محمدرضا پهلوی بدینگونه، اختیار کابینه و هیئت وزیران را در دست گرفت. خود وی فرمان نخست وزیری هر کس را که مایل بود امضاء می کرد و هر

ص:۶۲۲

۱- همان، ص ۱۷۰.

۲- لاینگ، مارگارت؛ مصاحبه با شاه، ترجمه اردشیر روشنگر، تهران، نشر البرز، ۱۳۷۱، صفحه ۱۷۲.

۳- فردوست، حسین؛ پیشین، ص : ۱۸۳.

۴- همان، ص ۲۵۱.

۵- همان، ص ۴۱۹.

۶- بختیار، شاپور؛ یکرنگی؛ ترجمه مهشید امیرشاهی پاریس، بی نا، ۱۹۸۲، ص ۷۱.

زمان که اراده می کرد او را برکنار می نمود و مجلس نیز بـدون هیـچ گونه عکس العملی خواسـته شاه را تأمین می کرد. برای اینکه ببینیم چگونه محمدرضا پهلوی نخست وزیر را به مجلس تحمیل می کرد به ذکر یک نمونه اکتفا می کنیم:

وقتی که منصور ترور شـد و به قتل رسـید و شاه امیرعباس هویـدا را به عنوان نخست وزیر به مجلس معرفی کرد هنگام حضور کابینه در مجلس برای کسب رأی اعتماد تمام سـخنان نماینـدگان به مرثیه سـرایی برای مرگ منصور و تأیید برنامه های شاه و نخست وزیر معرفی شـده از سوی او گذشت. برای مثال «دکتر الموتی» در همان جلسه چنین گفته بود : «این همان پرچمی بود که شاهنشاه به دست منصور داده بودند و ما هم که سرباز انقلاب هستیم، ما نمایندگان بیست و یکمین دوره قانونگذاری یعنی ثمره انقلاب در این راه کوشا هستیم... طرا ح این نقشه بزرگ، شاهنشـاهی است که امروزه دنیـا به وجودش افتخار می کنـد. نقشه هایش و برنامه هایش مورد تأیید تمام مردم دنیا می باشد (نمایندگان: صحیح است) ... (۱)

یکی دیگر از نمایندگان مجلس بی توجه به اینکه چند روز پیش نخست وزیر به قتل رسیده است، می گوید:

معلوم می شود در مسائل مهم مملکتی هیـچ گونه اختلاف نظر و سـلیقه و عقیده ای در مجلس شورای ملی نیست (نمایندگان: صحیح است) و همه ما به رهبری اعلیحضـرت همایون شاهنشاه یک هدف داریم و به یک راه می رویم و در انتظار یک نتیجه هستیم و آن سربلندی و عظمت ایران است.(۲)

در همین جلسه هویدا صـریحاً می گوید که به فرمان اعلیحضرت همایون شاهنشاه، افتخار تشکیل دولت و خدمتگزاری به ملت عزیز ایران به وی محول شده است.(۳) او سـپس وزرای خود را معرفی می کند. در این جلسه پس از مذاکرات کوتاهی که به عمل می آید، بالاخره از میان ۱۷۷ نماینـده مجلس یک نفر به کابینه هویدا رأی مخالف می دهد. ۲۰ نفر رأی ممتنع می دهند و ۱۵۶ نفر رأی

ص:۶۲۴

۱- همان، ص ۷۱.

۲- همان، ص ۵.

۳- همان، ص ۸.

موافق می دهند. طول زمان این جلسه حدود ۳ ساعت بود.(۱)

از همه اینها که بگذریم، نخست وزیر و وزیران و حتی فرماندهان نیروهای نظامی هر کدام جداگانه از شاه دستور می گرفتند(۲) و این وضع، مشکلات فراوانی برای کشور به بار می آورد. این امر نیز با اصل ۶۱ متمم قانون اساسی در تضاد بود، چرا که در این اصل آمده است: «وزراء علاوه بر اینکه به تنهایی مسئول مشاغل مختصه وزارت خود هستند به هیئت اتفاق نیز در کلیات امور در مقابل مجلسین مسئول و ضامن اعمال یکدیگرند.»

باید یادآوری کنیم که قانونگزاران با آگاهی کامل ماده ۶۱ را در متن قانون اساسی گنجانده اند؛ زیرا، بر این امر واقف بوده اند که بسیاری از معضلات جامعه با یکدیگر ارتباط تنگاتنگ دارند و به همین سبب برای رفع آن معضلات همکاری گروهی شرط است. لذا پرداختن به یک مسئله و بی توجهی به دیگر مسائل بدون در نظر گرفتن مصالح کلی جامعه باعث ایجاد بعضی مشکلات می شود و در صورتی که وزراء بدون اطلاع و آگاهی از برنامه ها و اهداف یکدیگر بخواهند به اجرای برنامه های خود بپردازند، جبران زیان ناشی از آن آسان نیست.

به همین سبب عواقب سیاست تفرقهافکن محمدرضا پهلوی آن چنان وخیم بود که حتی علم را نیز به اعتراض وادار کرد. علم در خصوص بی خبری نخست وزیر از دستوراتی که شاه به وزرا می دهد و عواقب این گونه عملکردها می نویسد:

درست است که حالا سیاست های خارجی به ما کاری ندارند ولی زمینه داخلی ما به نظر خوب نیست و من که خیلی خونسرد هستم گاهی دچار اضطراب می شوم. هر وزیری به طور علیحده گزارشاتی به عرض شاهنشاه می رساند و شاهنشاه هم اوامری صادر می فرمایند. روح نخست وزیر بدبخت بی لیاقت هم اطلاع از هیچ جریانی ندارد. شاید علت بقای او هم همین باشد؟

۱- همان، ص ۲۴.

۲- لهدین، مایکل؛ و، لوئیس، ویلیام؛ ترجمه احمد سمیعی، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، صص ۴۶-۴۵.

کسی چه می داند. حالا شش سال است که نخست وزیر است چون تصمیمات به این صورت هستند و شاهنشاه هم که وقت ندارند همه جهات کارها را ببینند از یک جایی خراب می شود و از اختیار خارج می گردد.(۱)

عزل و نصب وزیران بدون هماهنگی با نخستوزیر و یا مجلس توسط شاه صورت می گرفت. همچنین در بسیاری از موارد نخست وزیر مجبور بود با وزیرانی کار کند که اصلاً همدیگر را قبول نداشتند و به هم احترام نمی گذاشتند. هویدا که ۱۳ سال نخست وزیر بود، بارها از اردشیر زاهدی وزیر امورخارجه ناسزا شنید.(۲)

وزرا نیز گاهی به جان هم می افتادند. به عنوان مثال، علم در جایی می نویسد:

شاهنشاه فرمودند دستور دادم وزرای کشور و آبادانی و مسکن عوض شوند زیرا این احمقها به یکدیگر فحش داده و بعد به من تظلم کرده اند.(۳)

وقتی شاه در هیئت وزیران و یا در دیگر جلسات و شوراهای تصمیم گیری حضور می یافت، همه انتظار می کشیدند حرف آخر را او بزند و کمتر مسئله ای به نظر کارشناسان و مسئولین مربوطه محول می شد. در صورت جلسه شورای اقتصاد در سال ۱۳۴۲ چنین آمده است:

وزیر اقتصاد به عرض رساندند برای آنکه هنگام آمدن نخست وزیر رومانی به ایران مقدمات کار فراهم شده باشد معاون وزارت بازرگانی خارجی رومانی و تعدادی کارشناس قبلاً به تهران آمده با کارشناسان وزارت اقتصاد پیش نویس قرارداد را تنظیم نموده اند... نکته مهم آن است که باید سیاست شرکت ملی نفت ایران در امر صادرات نفت کاملاً روشن شود. تا آنجا که استنباط می گردد شرکت ملی هنوز یک سیاست جسورانه در مورد بازاریابی اتخاذ ننموده است و در مورد صادرات نفت به رومانی هم مردد می باشد. شاهنشاه فرمودند: موضوع صادرات

۱- علم، امیراسدالله؛ یادداشتها، پیشین، ج ۱، ص ۴۱۳.
۲- سمیعی، احمد؛ سی و هشت سال؛ تهران، نشر شباویز، ۳۶۷، صص ۹۹ و ۱۰۵.
۳- علم، امیراسدالله؛ پیشین، ص ۲۲۵.

نفت را حل شده بدانید قرارداد بر همین اساس امضاء شود.(۱)

و بدین گونه، محمدرضا پهلوی به خود اجازه می داد در هر موردی تصمیم نهایی را بگیرد. امیر اسدالله علم، فلسفه این خصیصه شاه و عملکرد او را چنین بیان می کند:

شرفیابی، بحث درباره انتخابات عمومی انگلستان بود که به نظر می آید هیچ یک از احزاب با اکثریت قاطع از آن بیرون نیایند... شاه اظهار داشت وضعشان وخیم است در حالی که بهرغم همه غرولندهایی که می شود در این کشور این منم که حرف آخر را می زنم، واقعیتی که فکر می کنم بیشتر مردم با خوشحالی می پذیرند... اگر وزرایم دستوراتشان را بی درنگ و بدون تأخیر انجام می دهند فقط بدین علت است که متقاعد شده اند هر چه من می گویم درست است.(۲)

اما چگونه و چرا محمدرضا پهلوی حرف آخر را می زد؟ پاسخ این پرسش را خود او در مصاحبه با خانم اوریانا فالاچی داده است؛ آنجا که می گوید:

اگر من قادر بوده ام که کارهایی را صورت بدهم یا تقریباً کارهای زیادی را، این بدان سبب بوده که من پادشاه بوده ام. برای این که کاری صورت بگیرد شما احتیاج به قدرت دارید و برای داشتن قدرت شما نمی توانید از کسی اجازه بگیرید یا از کسی مشورت قبول نمایید، شما نمی توانید و نبایستی تصمیمات خود را برای کسی توضیح بدهید.(۳)

به خاطر همین افکار و ایده الها بود که محمدرضا پهلوی در سالهای آخر سلطنت خود، هیچ صدای مخالفی را برنمی تابید و حتی احزابی را که خود تشکیل داده بود، منحل کرد و دستور تشکیل حزب واحد را صادر نمود و در زمان تشکیل همین حزب رستاخیز بود که در یک کنفرانس بزرگ مطبوعاتی و

۱- نیکپی، غلامرضا؛ صورتجلسات شورای اقتصاد، بی جا، بی نا، بی تا، ص ۱۶۳.

۲- علم، امیراسدالله؛ گفتگوهای من با شاه، ترجمه عبدالرضا هوشنگ مهدوی، جلد ۲، تهران، نشر نو، ص ۶۱۷.

۳- فالاچی، اوریانا؛ مصاحبه با تاریخ سازان؛ ترجمه مجید بیدار نریمان؛ تهران، سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۶، صص ۳۳۶- ۳۳۷.

رادیو - تلویزیونی چنین گفت:

به هر حال کسی که وارد این تشکیلات سیاسی [حزب رستاخیز] نشود و معتقد و مؤمن به این سه اصل که گفتم نباشد دو راه در پیش دارد یا فردی است متعلق به یک تشکیلات غیرقانونی یعنی به اصطلاح خودمان توده ای و یک فرد بی وطن است او جایش در زندان است یا اگر بخواهد فردا با کمال میل بدون اخذ عوارض گذرنامه اش را در دستش می گذاریم و به هر جایی که دلش خواست می تواند برود. چون ایرانی نیست، وطن ندارد، عملیاتش هم قانونی نیست و قانون هم مجازاتش را تعیین کرده است.(۱)

مطابق کدام اصل قانونی شاه اجازه دارد از یک ایرانی سلب تابعیت کند؟ مگر اصل ۱۴ متمم قانون اساسی نمی گوید که «هیچ یک از ایرانیان را نمی توان نفی بلد یا منع از اقامت در محلی یا مجبور به اقامت در محل معینی نمود مگر در مواردی که قانون تصریح می کند».

۱- پهلوی، محمدرضا؛ مجموعه تألیفات و ... پیشین، جلد ۹، ص ۷۸۵۳.

مطبوعات عصر پهلوی و اسرائیل بر اساس اسناد ساواک / علی اکبر علیمردانی

اشاره

علی اکبر علیمردانی

کارشناس ارشد تاریخ، و از پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهش های سیاسی

لتجدن اشد الناس عداوه للذین آمنوا الیهود والدین اشرکوا.(۱)

مقدمه

با تشکیل کشور اسرائیل در سال ۱۹۴۸ به دستور سازمان ملل و شورای امنیت و اعمال نفوذ کشورهای استعماری امریکا و انگلیس، منطقه خاورمیانه وارد عرصه خطرناکی شده است. با تشکیل این غده سرطانی در قلب کشورهای اسلامی خواب خوش و آرام از مردم منطقه سلب شده و صهیونیزم جهانی چنگال خون ریز خود را در قلب زنان و کودکان و مردان و جوانان بیگناه مردم مظلوم فلسطین فرو می کند تا امپریالیسم جهانی به اهداف شومش در منطقه برسد. امروز جهان اسلام دچار دیو وحشتناک و خون ریزی بوده که هر روز تعدادی از عزیزترین فرزندان جهان اسلام را به دیار مرگ می فرستد. تاریخچه این بحث طولانی بوده، ولی آنچه از این رهگذر مورد توجه این مقاله می باشد، بررسی

۱- قرآن کریم، سوره مائده، آیه ۸۶: همانا دشمن ترین مردم نسبت به مسلمانان یهود و مشرکان را خواهی یافت. «ولایزالون یلونکم حتی یرودوکم عن دینکم ان استطاعوا». (آنان پیوسته علیه شما نبرد می کنند تا شاید بتوانند شما را از دینتان برگردانند.)

عملکرد مطبوعات دوران پهلوی در این قضیه بر اساس اسناد به جای مانده از ساواک، و آب به آسیاب دشمن ریختن آنها در آن دوران شوم میباشد.

اینگونه اقدامات مطبوعات در قالب باندها و شبکه های جاسوسی وابسته به بیگانه برای انجام مقاصد نامیمون شان، در

نیم قرن گذشته به راحتی قابل لمس می باشد. نمونه بارز آن شکل گیری شبکه اطلاعات و مطبوعاتی بدامن(۱)

در کودتای ۲۸ مرداد سال ۳۲ و سالهای بعد از آن است. نویسنده کتاب جستارهایی از تاریخ معاصر ایران درباره

فعالیت این شبکه مطبوعاتی آورده است:

پروژه بـدامن یکی از نخستین پروژه هـایی بود که در چـارچوب همکـاری اینتلیجنت سـرویس و سازمـان نوبنیـاد سـیا، برمبنای امکانـات غنی بومی MI۶ و بـودجه کلفـان «سـیا» آغـاز شـد و مسـئولیت اداره آن به عهـده شـاپور ریپورتر قرار گرفت که در همکاری با اسدالله علم اجرای پروژه را شروع کرد.

بررسـی فعالیت های شـبکه شاپور ریپورتر – اسـدالله علم در این دوران نشان می دهـد که «عملیات بدامن» بر دو محور متمرکز بود: عملیات نفوذی – سیاسـی و عملیات تبلیغی – فرهنگی. نفوذ این شبکه در حزب توده و سایر احزاب و جریان های سیاسی. بویژه «جبهه ملی»، «حزب زحمتکشان»، «نیروی سوم» «حزب ایران» پان ایرانیست ها و غیره ... را نیز در بر می گرفت.

برپایه همین نفوذ همه جانبه و عمیق بود که شـبکه بـدامن می توانست به خوبی حوادث سیاسـی روز را به سـمت اهـداف خود هـدایت کنـد و یا به حادثه سازی های تحریک آمیز و هدفمنـد (پرو وکاسـیون) دست بزنـد دو نمونه از عملیات شـبکه بـدامن آشوب ۲۳ تیر ۱۳۳۰(۲) و کودتای ۲۸ مرداد ۳۱۳۳۲ می باشد.۴

همچنیـن، تعـداد زیـادی از نویسـندگان، خبرنگـاران و مـدیران نشـریات جزء این شـبکه اطلاعـاتی بودنـد.(۳) ایـن نحـوه عمل مطبوعات طی دوران پهلوی ادامه داشت،

به طـوری که بعـدها روزنـامه آینـدگان بـا همکـاری و کمـک مـادی و معنـوی اسـرائیل شـکل گرفت و به تبلیغ از آن رژیـم و موضعگیری علیه کشورهای مسلمان و عرب پرداخت.(۴)

۱- Bedaman.

۲- در اوایل سال ۱۳۳۰ در مورد شـیوه برخورد با اختلافات ایران و شـرکت نفت انگلیس، میان رهبران بریتانیا و ایالات متحده آمریکـا اختلاـف جـدی بروز نکرد. برخی مقامـات دولت بریتانیا، تحت تأثیر سـرویلیام فریزر، رئیس شـرکت نفت انگلیس، از طرح مـداخله نظـامی علیه مردم ایران حمـایت میکردنـد و دولت «دمـوکرات» پرزیـدنت ترومن، تحت تـأثیر افرادی چون جرج مکگی از ناسـیونالیسم مصدق حمایت مینمود و آن را سپری اسـتوار در مقابل «کمونیسم» و متعصبین مذهبی میانگاشت. دولت

«دموکرات» آمریکا بر اساس این دیدگاه با طرح مداخله نظامی بریتانیا مخالفت می کرد و با دفاع از مصدق، سازش دو طرف نزاع را توصیه مینمود و صراحتاً به انگلیس اعلام داشت که «حق ایرانیان را به ملی کردن به رسمیت میشناسد.» در این چارچوب، اورل هریمن، نماینده مخصوص پرزیدنت ترومن، روز ۱۳ تیر ۱۳۳۰ در رأس یک هیئت وارد تهران شد تا میانه مصدق را با دولت انگلیس آشتی دهد. مصدق نیز رسماً با میانجیگری دولت آمریکا موافقت کرده بود. در این میان «شبکه بدامن» بر اساس منافع گردانندگان آن در آمریکا و انگلیس، قصد داشت مسافرت هریمن را با شکست مواجه کند و دولتمردان آمریکایی را از توسعه «خطر کمونیسم» در ایران بترساند و زمینه های استراتژی خود - استقرار دیکتاتوری محمدرضا پهلوی - را فراهم سازد. در چنین شرایطی بود که سازمان جوانان حزب توده، که به شدت تحت نفوذ « شبکه بدامن» قرار داشت، تظاهرات وسیعی را علیه ورود هریمن ترتیب داد. از سوی دیگر، دستجات «حزب زحمتکشان» دکتر مظفر بقائی و «حزب ایران» و پان ایرانیستها به عنوان نیروی ضد کمونیست بسیج شدند و این تظاهرات به زد و خوردی خونین کشیده شد و به دستور سرلشکر بقائی، رئیس شهربانی دولت مصدق، به روی تظاهرکنندگان شلیک شد. (شهباری، عبدالله؛ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ جلد ۲؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ صص ۱۸۱- ۱۸۲). ۳. تظاهرات «توده ایها» در روزهای ۲۵- ۲۷ مرداد ۱۳۳۲، که مجسمه های شاه را به زیر می کشیدند و شعار «جمهوری دموکراتیک» سر می دادند، موجب هراس شدید مصدق و تمکین وی در برابر خواست هندرسن، سفیر دولت جدید آمریکا شد. هندرسن در ملاقات عصر ۲۷ مرداد با مصدق به شدت او را از خطر سقوط سلطنت و قدرت گیری حزب توده ترساند. این تظاهرات از سوی دیگر سبب تشتت آراء و سردرگمی هیئت اجرائیه حزب توده شد و در نتیجه، رهبری حزب توده در روز ۲۷ مرداد از اعضای حزب خواست که در خیابانها حضور نیابند. بدین ترتیب، موفقیت کودتا در قبال مقابله احتمالی سازمان نظامی حزب توده تضمین شد. ماهیت این حوادث سالها پنهان بود. بعدها در تحلیل حوادث ۲۵- ۲۸ مرداد ۳۲ میان اعضای رهبری حزب توده اختلاف بروز کرد و عده ای از آنان عملیات «ماجراجویانه» فوق را به جناح کامبخش - کیانوری نسبت دادند. بقایای «جبهه ملی» نیز هیچگاه حزب توده را به خاطر حوادث فوق نبخشید و گناه اصلی سقوط مصدق را به این حزب منتسب ساخت. (شهبازی، عبدالله؛ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۸۳- ۱۸۶). ۴. مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ جستارهایی از تاریخ معاصر ایران: ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، صص ۱۸۳- ۱۸۶.

۳- دومین محور پروژه مشترک «بدامن» عملیات تبلیغی - فرهنگی بود که گروه وسیعی از نویسندگان و روزنامهنگاران و روشنفکران و ده ها نشریه و روزنامه را در خدمت داشت. علیرغم عُلَم کمسواد، شاپورجی یک تحصیلکرده کمبریج و کارشناس «جنگ روانی» بود. او با نثر روان، معلومات وسیع و احاطه خارقالعادهاش بر تاریخ و فرهنگ ایران و جهان، یک نویسنده برجسته محسوب میشد که قطعا بر تمامی اعضای شبکه روشنفکری - مطبوعاتی خود برتری تام داشت. از مهمترین اعضای شبکه مطبوعاتی و روشنفکری «بدامَن» باید به نصرت الله معینیان، دکتر مظفر بقایی کرمانی، علی جواهرکلام، عباس شاهنده، جعفر شاهید، مصطفی مصباح زاده، عباس مسعودی، هادی هدایتی، علی اصغر امیرانی، مهدی میراشرافی، عبدالرحمن فرامرزی، رسول پرویزی و ... اشاره کرد.

۴- دو سند زیر حکایت از کمک اسرائیل برای راه اندازی روزنامه آیندگان و تعهد داریوش همایون مبنی بر تبلیغ روزنامه آیندگان به نفع اسرائیل می باشد: ... آقای مئیر عزری معاون نمایندگی اسرائیل در تهران اظهار داشته است که داریوش همایون از او خواسته است که در روزنامه در شرف تأسیس (آیندگان) تا حدود دو میلیون تومان سرمایه گذاری نمایند. او

ضمناً گفته است که در صورتی که این سرمایه گذاری عملی شود تعهد می نماید که برای همیشه مطالب روزنامه را علیه اعراب و به نفع اسرائیل تنظیم نماید. داریوش همایون یازده شماره نشریه بامشاد را که در آن تفسیرهایی در مورد اعراب و اسرائیل بر له و علیه اعراب نوشته شده بود ارائه داده است و خواهش کرده که آنها را به وزارت امورخارجه اسرائیل بفرستد و اضافه نموده که در سفری که به تل آویو کرده با مقامات وزارت امورخارجه اسرائیل راجع به این موضوع صحبت کرده و در آن وقت آنها از او پشتیبانی کرده و وعده کمک داده اند. در سند دیگر می خوانیم: خرید یک دستگاه رتاتیو از سرمایه داران اسرائیل به وسیله داریوش همایون. داریوش همایون یکی از گردانندگان روزنامه آیندگان در سفری که در ایام جنگهای شش روزه اسرائیل و اعراب به اسرائیل رفته بود موضوع خرید یک رتاتیو از سرمایه داران اسرائیل را عنوان کرده و وزارت خارجه اسرائیل پس از مشورت با نمایندگی آژانس اسرائیل در ایران و با کمک (عزری) نماینده اسرائیل در تهران که از دوستان داریوش همایون می باشد سرانجام موافقت کرده که دولت اسرائیل و یا سازمان صهیونیسم پرداخت اقساط فروش رتاتیو را عهده دار شده و با پرداخت قسمتی از مخارج رتاتیو آن را به داریوش همایون بفروشند. در مقابل این مساعدت مالی که دولت اسرائیل و وزارت امورخارجه این کشور کرده او متعهد شده است که حمله به اعراب را در روزنامه مذکور عنوان نموده و از اسرائیل حمایت بنماید. در هفته گذشته موافقت کامل وزارت خارجه (اسرائیل) و پشتیبانی از همایون به وسیله عزری به او ابلاغ گردید. (مطبوعات عصر پهلوی، روزنامه آیندگان، ج ۶، ص ۳۳ و ۳۴، مرکز بررسی اسناد تاریخی).

در این مقاله ابتدا مروری گذرا خواهیم داشت به زمینه سازی کشورهای استعماری و صهیونیسم بین الملل جهت تشکیل کشور

اسرائیل در خاک فلسطین و استفاده از ابزار مختلف جهت عملی کردن این هدف، و سپس به عملکرد دولت ایران در

رابطه با مسئله فلسطین پرداخته و در قسمت اصلی مقاله به عملکرد مطبوعات رژیم در این زمینه می پردازیم.

۱. پیشینه توطئه شکل گیری اسرائیل

بنای اولیه تشکیل اسرائیل از اهداف و برنامه های جنبش صهیونیسم بوده است. این جنبش نام خود را از کوهی بنام صهیون در بیت المقدس، گرفته است. این جنبش با آن که سیاسی بوده و در وهله اول تشکیل کشور اسرائیل را دنبال میکرد؛ ولی در ابتدا به جمع آوری یهودیها از سراسر جهان و جمعکردن آنها در محلی معین پرداخت، بدون آن که تشکیل کشور اسرائیل مورد نظر آنها بوده باشد. با وقایعی که برای یهودیان در کشورهای اروپایی رخ داد و کشتارهایی که از یهودیان صورت گرفت(۱)، این جنبش بیشتر مطرح شد و متعاقب این حرکت جنبش صهیونیسم هدفش را واضح تر مطرح کرده، عنوان نمود هدف این حزب این است که در فلسطین و بلاد عربی اطراف، دولت مستقل واحد یهودی تشکیل دهد و همه یهودیان جهان را در این مملکت ساکن کند. بعد از آن فردی یهودی به نام بینسکر کتابی با عنوان خود مختاری تألیف کرد و یهودیان را تحریک و تشویق نمود که هر چه زودتر متشکل شوند. وی نیز محل تشکیل کشور اسرائیل را ارض وطن (فلسطین) نامید. سپس جمعیت عشاق صهیون با هدف احیاء زبان عبری و دعوت یهودیان برای مهاجرت به فلسطین و تملک چند قطعه زمین و آباد نمودن آن با کمک بارون ادموند روچیلد، سرمایه دار معروف یهودی به صحنه آمد. هرچند در این زمینه پیشرفتی حاصل شد، ولی تمام این فعالیت ها

قابل توجه

۱- تحقیقات محققان جدید کذب بودن تبلیغات یهودیان صهیونیست از کشتار یهودیان در اروپا را به اثبات رسانیده است.

نبود و هـدف سیاسـی درستی نداشت؛ تا اینکه هرتزل نویسـنده و تئورسـین معروف یهودی تحت تأثیر ماجرای دریفوس(۱) در سال ۱۸۹۵ کتـابی تحت عنوان دولت یهود نوشت و در آن، راه حـل نهـایی یهودیـان را تشـکیل حکومتی مسـتقل اعلام نمود. نـامبرده پیشـنهاد تشـکیل آژانس یهود را داد که به مطـالعه و برنـامه ریزی حزبی پرداخته و در این بـاره احتیاجات را پیش بینی نماید.

اولین کنگره حزب صـهیونیسم در شـهر «بـال سوئیس» تشـکیل و پس از مـذاکرات زیاد، قطعنامه ای صادر شـد و بر اساس آن فلسـطین به عنوان منطقه مهاجرت و محل تشـکیل ملت واحـده یهودی انتخاب گردیـد. در همان کنگره، نام فلسـطین به «ارض اسراییل» مبدل گردید و پرچم صهیونی و شعار ملی یهود هم معلوم شد.(۲)

براساس دستور همین کنگره قرار شد در فلسطین اراضی را بخرند، ولی یهودیان با مشکلاتی مواجه

و تـا حـدودی از تشـکیل حکومت در فلسـطین ناامیـد شدنـد و به فکر انتخـاب جـای دیگری از جمله در عریش(۳) افتادند. به طوری که هرتزل(۴)

در این زمینه، با دولت مصر وارد مذاکره شد، ولی پیشنهاد وی توسط دولت مصر رد شد.

در این بین دولت انگلیس امتیـاز اسـتعمار «اوگانـدا» را که در شـمال افریقـا واقع است، به هرتزل عرضه کرد و یهودیان پس از مطالعه این پیشنهاد را رد کرده و پیشنهاد فلسطین و یا منطقه ای در جوار فلسطین را مجدداً تکرار نمودند. طی کنگره بعدی در لاهه (۱۹۰۸)، تأسـیس بانک ملی یهود در یافا، با هدف کمک به ساخت خانه های مدرن برای یهودیان و رسـمیت دادن زبان عبری به تصویب

ص:۶۳۴

۱- یهودی فرانسوی به نام دریفوس در فرانسه باتهام جاسوسـی به نفع دشـمنان فرانسه به محاکمه کشـیده شد، عده ای از مردم فرانسه نسـبت به او بـدبین و خشـمگین بودنـد و جمعی هم او را بی گناه مظلوم می دانسـتند و پس از چند دوره محاکمه نهایتاً تبرئه گردید. عده ای از متفکرین این ماجرا را دست ساخته صهیونیست ها می دانند.

۲- زعیتر، اکرم؛ سـرگذشت فلسـطین یا کارنامه سـیاه اسـتعمار؛ ترجمه: علی اکبر هاشـمی رفسنجانی، چاپخانه حکمت قم، ص ۹۴- ۹۳.

۳- Theodore Herzel.

۴- عریش بلـده ای اسـت بین مصـر و فلسـطین که متعلـق به مصـر است و همانجـایی که فرانسه بـا مصـر قرارداد تخلیه مصـر از فرانسویان را منعقد ساخت.

رسید. با شروع جنگ جهانی اول و گسترش دامنه آن به حدود فلسطین، یکی از رهبران حزب صهیونیسم بنام هربرت صموئیل پیشنهاد تشکیل دولتی یهودی در فلسطین تحت نظارت انگلستان و اسکان دادن سه تا چهار میلیون یهودی را به کابینه انگلستان و مجلس عوام داد. برای عملی شدن این پیشنهاد جمعی از رهبران یهود و در رأس آنها دکتر «وایزمن» به رایزنی پرداختند تا اینکه «بالفور» در سال ۱۹۱۷ م، رسماً قول تشکیل دولت یهودی را به آنها داد.(۱) پس از جنگ جهانی اول، علیرغم همه وعده و وعیدهای توخالیای که

انگلستان در قالب صلح ورسای

به اعراب داده بود و بعد از آن، در جامعه ملل نیز تأیید شد تا مسئله تحتالحمایگی کشورهای عربی آزاد شده از نفوذ عثمانی را حل کند؛ با هدایت صهیونیستها و حامیان استعماری آنها یعنی انگلیس، آمریکا و فرانسه برخلاف همه پیمانها و متناقض با مبانی و اساسنامه هایی که به دنیا اعلام کرده بودند، اراده و خواسته ملت عرب را زیر پا گذاشتند و ضمن ایجاد درگیری بین دول عربی از یک طرف و کشور انگلستان و صهیونیست ها

از طرف دیگر، دوره ای از جنگ و نزاع را در منطقه به راه انداختند، تا اینکه پس از مذاکرات مختلف و به کارگیری تمام ابزارها توسط صهیونیستها، شورای امنیت سازمان ملل در سال ۱۹۴۸ طرح تقسیم فلسطین تحت عنوان دو کشور فلسطین و اسرائیل

را تصویب کرد و علیرغم اعتراضات کشورهای اسلامی، بهویژه عربی این نطفه ناپاک

در جهان اسلام کاشته شد.(۲)

۲. سیاست ایران در قبال کشور تازه تأسیس

پس از استقلال دولت اسرائیل و به رسمیت شناخته شدن آن از طرف شورای امنیت سازمان ملل متحد، دولت ایران به بهانه حفظ منافع اتباع ایرانی در فلسطین که در نتیجه جنگ خسارتهایی متحمل شده بودند، آقای عباس صیقل را به

عنوان

۱- همان، ۹۴ - ۹۶.

۲- همان، ۹۸ تا ۱۰.

نماینـده به فلسـطین اعزام کرد. پس از مـذاکرات مفصـلی که از طرف سازمان ملل و دولت آمریکا با ایران به عمل آمـد، برای اینکه دولت ایران بیشتر بتواند منافع اتباع خود را حفظ کند و اشکالاتی که در کار چند هزار ایرانی مقیم فلسطین پیدا شده بود مرتفع شود، آقای رضا صـفی نیا را به سـمت مأمور مخصوص به فلسـطین فرسـتاد و با این اقدام دولت ایران، دولت اسـرائیل را بالفعل به رسـمیت شناخت و برای این که، این شناسایی به صورت رسمی درآید طبق تصیمم هیئت دولت، آقای انتظام نماینده دولت شاهنشاهی در سازمان ملل متحد، به اطلاع نماینده دولت اسرائیل رساند که از این پس دولت ایران، دولت اسرائیل را به طور دو فاکتو(۱) به رسمیت شناخته است.(۲)

بـا به رسـمیت شـناخته شـدن اسـرائیل، موج اعـتراض گسـترده ای برعلیه دولت ایران از سوی کشورهـای عربی و اسـلامی بـالا گرفت؛ تـا وقتی که با روی کار آمـدن مصـدق، در این موضوع تجدیـدنظر شـد و دولت ایران کنسولگری خود را که در بیت المقـدس دایر گردیده بود منحل گرداند و در جلسه ۱۹ تیر ۱۳۳۰ باقر کاظمی، وزیر امورخارجه، در پاسخ سئوال حاجآقا رضا رفیع، درباره شناسایی اسرائیل

گفت از این طرف هم دولت مصـمم نیست راجع به شـناسایی اسـرائیل اقدام دیگری بکند و نماینده ای هم از اسرائیل در ایران قبول نکرده و نخواهد کرد.(۳)

بـا وقوع کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ مجـدداً بین ایران و اسـرائیل رابطه برقرار شـد، ولی موانع متعـددی در جهت علنی شـدن این رابطه در بین مردم مسـلمان ایران و کشورهـای منطقه وجود داشت و رژیم از توانـایی لاـزم جهت برقراری رابطه بـدون تنش با اسرائیل برخوردار نبود.

ص:۶۳۶

۱- گونهـای از شـناسایی کشورهـا در عرصه بینـالمللی است که بر اسـاس آن، دو دولت عملاً دارای روابط اقتصادی و تجاری هسـتند. در مقابل آن، شـناسایی دوژور (رسـمی و اعلامی) قرار دارد که طی آن مناسـبات سیاسـی - دیپلماتیک بین دو دولت برقرار میگردد.

۲- روزنامه کیهان، ۲۴ اسفند ۱۳۲۸ ش .

۳- مذاکرات مجلس، روزنامه رسمی کشور، ۱۷ تیر ۱۳۳۰

یکی از عمده ترین موانع داخلی، علمای اسلام و مردم مسلمان ایران بودند. از جمله علمای مشهوری که در این زمینه فعالیت گسترده ای نمودند آیت الله کاشانی

بود. این عالم مبارز اسلامی از آغازین سالهای تشکیل اسرائیل غاصب علیه تشکیل این کشور در منطقه اعتراض نمود و به سازمان ملل که یکی از عوامل این رژیم اشغالگر بود، بارها اعتراض و حمله کرد. ایشان در همین زمینه مردم مسلمان ایران را دعوت به برگزاری راهپیماییها و تجمعاتی در تهران نمود که هزاران نفر در آن شرکت کردند. آیت الله کاشانی پیشنهاد اعزام نیرو و کمک جهت اعزام به فلسطین و مبارزه با صهیونیست ها را داد.(۱)

در این دوره، امام خمینی(ره) که اصلی ترین مخالف اسرائیل و آمریکا در منطقه و جهان و عامل داخلی آنها یعنی شاه محسوب میشد، و در واقع مبارزه با با اسرائیل به عنوان یکی از پایه های مبارزه ایشان به شمار میرفت، وارد عرصه شد و به بیان مواضع خود پرداخت.

یکی از مهمترین این موضع گیریها سخنرانی در مدرسه فیضیه قم و حمله به شاه و اسرائیل در این سخنرانی بود. روشنگری ایشان تأثیر بسزایی در مقابله مردم با رژیم پهلوی داشت. به خصوص آن که رژیم پهلوی با کمکهای خود به اسرائیل خشم مردم را برانگیخته بود. از جمله مهمترین دلایل تبعید امام خمینی(ره) نیز همین مسئله بوده است. در واقع محمدرضا پهلوی برای جلب رضایت صهیونیست های یهودی اسرائیل و آمریکا حاضر شد یک مرجع دینی و بزرگ را که مورد احترام اکثر مسلمانان منطقه و جهان بود، از وطن خویش تبعید نماید و بدینوسیله، تضاد خود با مردم را به نهایت برساند، و به امید حمایت زورمداران جهانی دست به قتل و کشتار مردم بیالاید. در حقیقت، نطفه انقلاب اسلامی از همین تقابل نضج گرفت.(۲)

۱- فلاحتزاد، علی؛ مناسبات ایران و اسرائیل در دوره پهلوی دوم؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی، ص ۱۸۷.

۲- صحیفه نور؛ ج ۱، ص ۵۴.

۳. اهمیت تسلط بر رسانه های گروهی

یهودیـان در گذشـته تاریـخ، همواره مورد تحقیر و نفرت مردم قرار داشـتند. چه آنـان در همه جـا، کارشـان احتکار بیشتر مواد اصـلی خوراکی و مصـرفی مردم بود. همچنـان که رفتـار کریه و ناپسـندشان در نزد اروپاییـان نمونه ای از زشتی و پلیـدی آنان بشمار می آمد.

اکثر شـعرا و ادبای اروپایی در اشعار و مقالات خویش به این بدبینی مردم نسبت به یهود اذعان کرده اند. داستان «تاجر ونیزی» از درام نویس

مشـهور انگلیسـی که در آن شیلوک را به عنوان یک تاجر یهودی حریص، نیرنگباز، کینه توز و خبیث معرفی می کند، بهترین مثال برای نشان دادن بدبینی عمومی مردم نسبت به یهودیان است.

با این وجود، صـهیونیست ها چگونه توانستند بر رسانه های فراگیر جهان سیطره پیدا کنند؟ این پرسش برای هر مسلمانی مطرح است. در پاسـخ بایـد گفت که چنین وضـعیت و موقعیتی نتیجه برنـامه ریزیهـا و زمینه سازیهای درازمـدت بوده است. طبق این نقشه ها، صـهیونیست ها توانسـتند با شسـتشوی مغزی مردم جهان، به ویژه مردم آمریکا و اروپا، چهره خود را از افرادی خبیث، مکار، آزمند، خونریز و ترسو، به صورت افرادی شـجاع، نابغه، دارای پشـتکار، آرمانگرا و هوشمند تغییر دهند.(۱) صهیونیست ها برای زمینه سازی جهت تشـکیل حکومت و شستشوی مغزی سایر ملل نسبت به خود، دقیقاً از یک قرن قبل با هدف دستیابی بر مطبوعات برنامه ریزی کرده بودند. یکی از سـندهایی که ثابت می کند مطبوعات اروپا پیش از برپایی کنگره بال در سیطره صهیونیست ها قرار داشت، مقاله ای است در ماهنامه «انجمن گسترش مسیحیت در بین یهود» که در آوریل ۱۸۴۶ در این زمینه آورده است: روزنـامه هـای سیاسـی اروپـا تا حـدود زیادی تحت سـیطره یهود است. براین اساس، چنانچه کسـی بخواهـد برای دستیابی به قدرت سیاسی با آنان رو در رو شود، بلافاصله مورد تهاجم گسترده مطبوعات قرار می گیرد.

ص:۶۳۸

۱- الرفاعی، فؤاد بن سـیدعبدالرحمن؛ نفوذ صـهیونیسم بر رسانه های خبری و سازمانهای بین المللی؛ مترجم: حسین سروقامت؛ سازمان انتشارات کیهان، ۱۳۷۷؛ ج اول، ص ۷۹.

در همین زمینه نشریه جئوگرافیک نیز در شماره ۲۶ ژوئیه ۱۸۷۹ نوشت، مطبوعات تازه اروپا تا حدود زیادی تحت سیطره یهود است. آدمیرال ویلیام گای کار، در کتاب «مهره ها روی صفحه شطرنج» نوشته است، یک یهودی به نام آدام و ایزهاوبت، استاد علم لاهوت و حقوق بین الملل دانشگاه نگولدشتات آلمان، در سال ۱۷۷۶ میلادی انجمنی پنهانی برای یهودیان

تأسیس کرد و آن را «انجمن نورانیان» نامید. وایزهاوبت برای تحقق هدف اصلی این تشکیلات که سیطره برجهان بود، اساسنامه ای تنظیم کرد. در اصل چهارم این اساسنامه آمده است: نورانیان باید مطبوعات و تمام رسانه های دیگر را در سیطره خود داشته باشند.

همچنین در سال ۱۸۶۹ م خاخام یهودی «راشورون» در سخنرانی خود که در شهر «پراگ» در اهتمام یهود به تبلیغات ایراد کرد، چنین گفت: «اگر طلا نخستین ابزار ما در سیطره و حکومت برجهان است، بی تردید مطبوعات و روزنامه نگاری دومین ابزار کار ما خواهد بود.»(۱)

نخستین کنگره صهیونیسم در سال ۱۸۹۷ م، در شهر بال سوئیس به ریاست تئودور هرتصل، مهمترین نقطه تحول در شیوه شستشوی مغزی مردم نسبت به یهودیان را دستیابی بر رسانه های گروهی دانسته است و در بند دوازدهم قطعنامه ای که در بال سوئیس در کنگره صهیونیست به تصویب رسید و به عنوان پروتکل رهبران صهیون معروف شد، چگونگی سیطره بر رسانه های فراگیر و به ویژه مطبوعات، که در آن زمان قدرتمندترین رسانه محسوب می شد، تشریح شده است. در بند مزبور آمده است:

تمام کانال ها (رسانه هایی) که بازگو کننده اندیشه هاست باید به طور کلی در دست ما باشد. هرگونه چاپ و انتشارات باید به طور کلی در دست ما باشد.

ادبیات و مطبوعات، مهمترین و قدرتمندترین کانال های تبلیغاتی و آموزشی است و باید زیر سیطره ما باشد. دشمنان ما نباید رسانهای در اختیار داشته باشند.

۱- همان، ص ۸۰.

هیچ خبری به هیچ کجا درز پیدا نکند مگر اینکه ما اجازه داده باشیم. ما مطبوعات مختلف با گرایش های متفاوت خواهیم داشت و ...(۱)

در قبال

آن برنامه ریزیهای دور و دراز بود که این پیروزیها به وسیله یهودیان حاصل شد. پس تصادفی نیست، بلکه سالها نقشه کشیده اند و طراحی نموده اند

تا بدین نتیجه مطلوب دست یابند. به زعم آنان، موفق ترین وسیله ای که می توانستند توسط آن ذهن مردم جهان را نسبت به خود تغییر دهند، سیطره و نفوذ بر رسانه های خبری جهان بود.

به غیر از مطبوعات در جهان معاصر اکثر وسایل ارتباط جمعی در دست صهیونیسم جهانی قرار دارد و با استفاده از آنها جهان را در جهت اهداف خود بمباران خبری می کنند. با مطالعه درباره رادیو و تلویزیونهای معروف جهان، خبرگزاریهای عمده جهان و نشریات بین المللی و ... معلوم میشود

که این مؤسسات تماماً در دست صهیونیست هاست. صهیونیست ها سهامداران عمده و صاحبان اصلی کمپانیهای فیلم سازی، تئاتر و ... هستند و براساس تعالیم صهیونیستی از این وسایل در جهت اهداف نامشروع خود استفاده می کنند. لذا از آنجایی که یکی از اهداف و سیاستهای همیشگی رژیم صیهونیستی تسلط بر وسایل ارتباط جمعی می باشد؛ هنگامی که با کشورهای مختلف نیز رابطه برقرار می کنند کنترل افکار عمومی و هدایت آنها برای شکلدادن اذهان عمومی آن کشور در راستای سیاستهای صهیونیستی از جمله مهمترین

برنامه های آنها است.

۴. روابط مطبوعات دوران پهلوی با اسرائیل

اشاره

هنگامی که رژیم پهلوی به صورت دو فاکتو، اسرائیل را به رسمیت شناخت و پای صهیونیست ها به ایران باز شد، آنها به دنبال تغییر معتقدات مردم مسلمان ایران براساس مصالح و منافع خود برآمدند. در پی به رسمیت شناختن رژیم

۱- ابوغنیمه، زیاد؛ یهود در فرهنگ، تبلیغات و رسانه های غرب؛ مترجم: عبدالفتاح احمدی، مؤسسه امیرکبیر، ۱۳۸۰؛ صص ۱۵ تا ۱۸.

صهیونیستی، برقراری رابطه بـا آن رژیم نیز پی گیری شـده، در قالبهـای مختلف سیاسـی، اقتصـادی، نظـامی و فرهنگی توسـعه یافت. یکی از جهات مهم این رابطه، ایجاد روابط فرهنگی با اسـرائیل بود. نکته قابل توجه آن که، این روابط تجلی سیاسـتهای رژیم بود نه مردم ایران، زیرا مردم ایران مسـلمان بوده و تجانسی با صهیونیست های یهودی نداشتند. در بررسی روابط فرهنگی آنچه موردنظر این مقاله می باشـد روابط مطبوعاتی رژیم با اسـرائیل و صـهیونیست ها می باشد، از این منظر، منظور این نیسـت که تمامی نویسـندگان، خبرنگاران و مطبوعاتیان با اسـرائیل و رژیم صـهیونیستی رابطه داشـتند، بلکه تجلی سیاستهای رژیم بود که در قالب بعضـی از مطبوعات، مدیران نشـریات و روزنامه ها و خبرنگاران و نویسـندگان و یا مسئولین مطبوعاتی رژیم جامه عمل به خود می پوشید.(۱)

از آنجایی که رژیم صـهیونیستی یکی از اهدافش نفوذ و رخنه در وسایل ارتباط جمعی بود اهتمام زیادی در این زمینه به خرج داده و سعی نمودند

با اسـتخدام روزنامه نگاران و نویسندگان، مدیران نشریات و روزنامه ها و ... برنامه هایشان را در این زمینه عملی کنند. آنان با تلاش و کوشـش گسترده ای که در این زمینه داشـتند، موفق شدنـد عـدهای از مطبوعات و نویسـندگان و مـدیران و مسـئولین مطبوعات را با خود همراه نماینـد و از طریق آنها به اهـدافشان نایل آینـد. در این قسـمت بر اساس اسـناد ساواک به محورهای عمده این زمینه ها میپردازیم که عبارتند از:

الف) رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی و شکستن قبح رابطه با اسرائیل.

ب) تبلیغ پیروزیهای ارتش اسرائیل.

ج) ایجاد جنگ روانی برعلیه کشورهای عرب مسلمان.

ص:۶۴۱

۱- همان، صص ۱۹ و ۲۰.

الف) به رسمیت شناختن رژیم صهیونیستی

علیرغم آنکه ایران در سال ۱۳۲۸ اسرائیل را به صورت دو فاکتو به رسمیت شناخت و به صورت پنهانی با آن رژیم رابطه برقرار کرد، ولی این رابطه چنان آشکار نبود که مردم مسلمان ایران به روشنی از ابعاد مختلف آن آگاهی داشته باشند و یا در صورت ظاهرشدن این روابط در میان کشورهای همسایه ایران از جمله عراق، کویت و عربستان و سایر کشورهای عربی، اعتراضات گسترده‌های علیه رژیم پهلوی ایجاد می نمود که تبعات نامناسبی برای آنها داشت. براساس این تحلیلها روابط رژیم پهلوی با اسرائیل پنهانی بود؛ اما رژیم صهیونیستی به این حد قانع نبود و دنبال این سیاست بود که ایران روابطش را با اسرائیل علنی گرداند تا ضمن ایجاد شکاف در صفوف دول اسلامی، زمینه دشمنی بین آنها را مهیا سازد. حتی جنگ کشورهایی مثل ایران و عراق به نفع اسرائیل بود و مشغول شدن کشورهای اسلامی در جنگ با یکدیگر، کمشدن دشمنیها با اسرائیل را به دنبال داشت. لذا مسئولین سیاسی نمایندگی اسرائیل در ایران به طور مستمر از طریق عواملی که در مطبوعات داشتند دنبال طرح این مسئله توسط رژیم بودند که ایران اسرائیل را به رسمیت بشناسد. در راستای همین سیاست است که در یکی از اسناد ساواک می خوانیم:

ایران شناسایی اسرائیل را مورد بررسی قرار داده است:

بطوریکه خبرنگار بامشاد از محافل مطلع کسب اطلاع کرده است بدنبال تحولات اخیری که پیرامون روابط کشورهای عربی و منجمله عراق با ایران صورت گرفته است این بحث پیش آمده است که وزرات خارجه باید راجع به شناسایی حکومت اسرائیل و ایجاد رابطه سیاسی با آن دولت اقدام نماید زیرا شرایط گذشته و وضع فعلی هیچگونه دلیل قانع کننده ای را که موجب عدم شناسایی رژیم اسرائیل از طرف دولت ایران باشد نشان نمی دهد گرچه گفته می شود که ایران بخاطر دوستی با اعراب و روابطی که با آنها دارد تاکنون نخواسته است حکومت اسرائیل را که امروز بصورت یک واقعیت مهم سیاسی در عرصه سیاست خاورمیانه خودنمایی می کند برسمیت بشناسد لیکن محافل سیاسی اظهار می دارند که باید دید اعراب و حکومت های آنها تاکنون رعایت دوستی و حق رابطه را با ایران کرده اند یا نه. با یک بررسی کوتاه پیرامون اقدامات و اعمال حکومت های عربی این حقیقت تلخ آشکار می شود که آنها همواره مترصد فرصتهایی بوده اند که علیه حاکمیت و حقوق ایران دست به تحریک و دسیسه

بزنند که نمونه آن دعوت از نماینده باصطلاح حکومت بحرین و تصمیم به تغییر نام خلیج فارس می باشد.(۱)

در همین رابطه در سندی دیگر می آورد:

جعفرزاده کارمند مجله تهران مصور می گفت طبق توافقی که بین مهندس عبدالله والا، اسمعیل پوروالی و صفی پور مدیران جراید تهران مصور، بامشاد و امید ایران بعمل آمده قرار است در جلسه مصاحبه مطبوعاتی شاهنشاه که روز شنبه آینده خواهد بود در مورد شط العرب و شناسایی دولت اسرائیل از طرف دولت ایران از شاهنشاه سئوالاتی بعمل آید. توضیح آنکه سه نفر مزبور مرتباً با مقامات دولت اسرائیل در تهران ارتباط دارند و منظور اصلی آنها ابراز نظر صریح شاهنشاه در مورد شناسایی اسرائیل میباشد و موضوع شط العرب هم حاشیه و باصطلاح برای رد گم کردن می باشد.(۲)

البته این اقدامات با مشورت و نظر نمایندگی اسرائیل در تهران انجام می گرفت و شاید هم مقالاتی این چنینی توسط آژانس یهود و رایزن مطبوعاتی سفارت اسرائیل نوشته می شد و در جراید به چاپ می رسید. یکی از اسناد حکایت از این مسئله دارد، بخوانید:

مطالب مندرج در جراید یومیه بامشاد و پست تهران دایر به شناسایی دولت اسرائیل از طرف دولت ایران توسط بهرام نورائی کارمند شهربانی تهیه و در اختیار جراید مزبور گذارده می شود.(۳)

البته این همکاری نویسندگان و مطبوعات با رژیم و یا نمایندگی اسرائیل بی مزد و حقوق انجام نمی گرفت؛ بلکه آنها از این رهگذر به دنبال منفعت مادی شان نیز بودند. اسناد لانه جاسوسی در این باره حاکی است:

دکتر دوریل، نماینده غیررسمی اسرائیل در تهران، در گنجاندن موضوعاتی در طرفداری از اسرائیل در مطبوعات محلی بسیار فعال بوده است. تماس های او از طریق عباس شاهنده، ناشر مجله فرمان و مهندس عبدالله والا ناشر و مالک تهران

۱- اسناد ساواک، موضوع پرونده: مجله بامشاد، ص ۴۱.

۲- همان، تاریخ ۲۸/۲/۳۷.

۳- همان، تاریخ ۸/۶/۳۷.

مصور صورت می گیرد. چنین شایع است که وی در خلال هفته اول نوامبر یک صدهزار ریال به روزنامه نگاران پول داده است.(۱)

در تأیید پول گرفتن روزنامه نگاران از نمایندگی اسراییل در تهران برای چاپ مطالبی له صهیونیست ها، در یکی دیگر از اسناد ساواک می خوانیم:

طبق تحقیقات معموله که هنوز تأیید نگردیده، آقایان مشروحه زیر: ۱- بهرام شاهرخ ۲- دکتر مصطفوی ۳- اسماعیل پوروالی ۴- کاظم مسعودی در مورد اینکه درباره شناسایی دولت اسرائیل با وزارت امورخارجه در تماس بوده اند توسط دکتر دوریل کلیمی در هتل پارک مبالغی دریافت داشته اند که مبلغ پخش شده بین آنها معلوم نیست و گوینده مدعی است که وزارت امورخارجه محلی جهت پرداخت پول به روزنامه نگاران ندارد منتها بدینوسیله آنها را راضی نموده است.(۲)

یکی از نشریاتی که در این زمینه فعالیت زیادی نموده

و معمولاً مقالاتی به نفع اسرائیل می نوشت، روزنامه فرمان بود. عباس شاهنده صاحبامتیاز

روزنامه فرمان در مقاله ای درباره برقراری رابطه بین ایران و اسرائیل نوشت، خوب است که ما هم با اسرائیل رابطه داشته باشیم و در روزنامه چاپ و منتشر نمود.(۳)

از جمله اقدامات دیگر نویسندگان وابسته به رژیم و محافل وابسته به کانونهای یهودی و صهیونیستی در این زمینه، مسافرت به کشور اسرائیل به نمایندگی از مطبوعات ایران بود. انجام این مسافرتها و چاپ گزارش سفر پس از بازگشت در نشریات، به نوعی شکستن قبح رابطه با اسرائیل بود. در اسناد ساواک در این زمینه می خوانیم:

سفارت ایران در کویت طی نامه ای به وزارت امورخارجه به نقل از روزنامه الرأی العام به قلم آقای یوسف مساعید در مورخ دهم شهریور مقاله ای منتشر کرده است که طی آن شدیداً به شش تن از روزنامه نگاران ایرانی که مدعی است به طور رسمی به عنوان نمایندگی از مطبوعات ایران به اسرائیل مسافرت

۱- اسناد لانه جاسوسی (اشغالگران قدس) شماره ۳۶، دانشجویان پیرو خط امام؛ ص ۱۶.

۲- اسناد موضوعی مجله بامشاد؛ ج ۱، مورخ ۸/۶/۴۰.

۳- اسناد ساواک؛ پرونده موضوعی روزنامه فرمان؛ ج ۱، تاریخ ۱۴/۱۲/۱۳۳۶.

کرده اند حمله نموده و در آخر افراد موردنظر را که بشرح ذیل می باشد، معرفی می نماید: ۱- علی اصغر امیرانی، مجله خواندنیها ۲- اسماعیل پوروالی، مجله بامشاد ۳- اسعد خلیل رزم آراء، مدیر روزنامه مرد مبارز ۴- دکتر بهزادی، مدیر مجله سپید و سیاه ۵- اسماعیل رائین، خبرنگار مجله تهران مصور ۶- کاظم زرنگار از نویسندگان اینترنشنال.(۱)

به غیر از افراد فوق تعداد زیادی از خبرنگاران و نویسندگان مطبوعات به اسرائیل مسافرت کردند و بعضاً کتابهایی نیز به عنوان سفرنامه نوشتند.(۲)

ب) تبلیغ پیروزیهای ارتش اسرائیل

از مهمترین عواملی که باعث تقویت روحیه یهودیان صهیونیست می شود، تبلیغات زیاد و اغراق آمیز از پیروزیهایشان در مقابل دشمنان است. به همین خاطر سعی می نمایند با تسلط بر رسانه های گروهی و هدایت آنها در بزرگ کردن پیروزیهایشان روحیه نیروهای خود را بالا ببرند. از اینرو، در زمان جنگ به این وسیله بیشتر احتیاج دارند. همچنانکه، به هنگام جنگ اعراب و اسرائیل، صهیونیستها جدای از بلندگوهای امپریالیستی و جهانی با استفاده از رسانه های کشورهایی که با آنها ارتباط داشتند سعی می نمودند پیروزیهایی را که نصیبشان شده بود، تبلیغ کنند تا ضمن تضعیف روحیه دشمن و تقویت جبهه خودی، نیروهایشان را برای نبردهای آتی آمادهتر نمایند.

۱- اسناد ساواک؛ پرونده موضوعی مجله بامشاد؛ ج ۲، مورخ ۲۴/۵/۴۷.

۲- از جمله این افراد عباس شاهنده مدیر روزنامه فرمان است. نامبرده پس از مسافرتی که به اسراییل داشته در برگشت کتابی منتشر کرد به نام خاطرات سفر به اسرائیل که در آن به شدت از اسرائیل تعریف و تمجید نمود. این کتاب با کمک مالی والانژاد، نماینده اسرائیل در تهران در تیراژ ۶ هزار نسخه بچاپ رسید و تعدادی از این کتابها برای توزیع به اسرائیل ارسال گردید. شهید حجت الاسلام غلامرضا سعیدی در جواب او کتابی به نام «خطر جهود» در قطع جیبی منتشر کرد که بسیار خواندنی و در آن ایام با لحنی تند و مهیج اثر مطلوبی در جامعه داشت.

از آنجایی که ایران با اسراییل رابطه داشت مسئولین نمایندگی اسرائیل

در تهران دنبال جلب نظر رسانه های گوناگون از جمله رادیو و تلویزیون، نشریات و روزنامه ها برای انعکاس پیروزهایشان بودند و قسمتی از مطالب نشریات به تبلیغ از پیشرفتها و پیروزیهای به اصطلاح عظیم یهودیان صهیونیست اختصاص می یافت. با توجه به حساسیت بحث اسرائیل در ایران،

ساواک ضمن کنترل موضوع مواظب بود که از این رهگذر بحران، شورش و یا ناامنی متوجه رژیم نگردد. اسناد ساواک به نقل از روزنامه آیندگان می آورد:

اشغال آن قسمت از خاک اردن که اغلب امکنه مقدس یهود در آن قرار دارد احساسات شدیدی در میان مؤمنین - یهودی - کشور برانگیخته است و آنان این حادثه را خواست خداوند دانسته اند(۱)

همانطور که در قسمت قبل ذکر گردید در قبال

کمکهایی که داریوش همایون از اسراییل برای راه اندازی روزنامه آیندگان دریافت کرد، قول داده بود که مطالب این نشریه به نفع اسراییل علیه اعراب باشد. از قضا سال اول انتشار روزنامه آیندگان مصادف بود با وقوع جنگ ۱۹۶۷ اعراب و اسرائیل. در این جنگ سوریه تپه های جولان را از دست داد و صحرای سینا در مصر به تصرف اسرائیل در آمد و اعراب متحمل دومین شکست سخت در برابر اسراییل و حامیان غربی او شدند، به طوری که جمال عبدالناصر استعفا داد و طوفانی در دنیای عرب برپا شد. متعاقب این وقایع، افکار عمومی در ایران پشتیبان ملتهای مسلمان عرب و در ضدیت با اسراییل بود؛ اما دولت ایران با تمام قوا از اسرائیل حمایت میکرد و روزنامه جدیدالولاده آیندگان صراحتاً از پیروزی اسراییل ابراز شعف و با چاپ مطالب مختلف از آن پشتیبانی می نمود.

از جمله در یکی از اسناد ساواک درباره انتشار مطالب این چنینی در طرفداری از اسراییل آمده است: روزنامه آیندگان از اینکه اسراییلها جیپ های ساخت شوروی اعراب را ربوده اند اظهار خوشوقتی کرده است.(۲)

۱- اسناد ساواک - پرونده موضوعی روزنامه آیندگان، ج ۱، مورخ ۲۶/۹/۴۶.

۲- همان، مورخ ۲/۱۱/۴۶.

مسئولین درباری و وابسته به بیگانه روزنامه آیندگان از جمله داریوش همایون، در قبال چاپ چنین مطالبی مورد اعتراض روزنامه نگاران مسلمان قرار میگرفتند، ولی واکنش او در مقابل آنها به خاطر آن که نمی توانست جواب قانع کننده ای به آنان بدهد، حذفی بود و روزنامه نگاران ناراضی را اخراج می کرد. از جمله در یکی از جلسات هیئت تحریریه روزنامه آیندگان، محمد حیدری، روزنامه نویس جوانی که صفحه «زیر آسمان کبود»، را در این روزنامه اداره می کرد، نسبت به موضع گیری روزنامه اظهار نارضایتی کرد و در حضور سایر همکاران، داریوش همایون را به خاطر درج چنین مواضعی مورد انتقاد قرار داد. فردا که حیدری برای کار روزانه به محل روزنامه مراجعه کرد دربان جلوی در از ورود او جلوگیری کرد و دو خط نامه به او داد که همایون روی آن نوشته بود: از ادامه همکاری شما معذوریم.(۱) یا آنها را از نوشتن مقالات و یا کاریکاتورهای ضد اسرائیلی منع

می کرد. نمونه آن کامبیز درم بخش کاریکاتوریست روزنامه آیندگان بود که هر روز بر اساس موضوعات و سوژه های خبری مطرح کاریکاتوری می کشید. می گفت: همایون اکیداً او را از کشیدن کاریکاتورهای ضد اسرائیلی و ضد آمریکایی منع کرده و فقط دست او را در کشیدن کاریکاتورهای ضد شوروی باز گذاشته است.(۲)

در همین زمینه داریوش آشوری، یکی از نویسندگان دوران رژیم پهلوی در دفاع از صهیونیستها و حمله به کشورهای اسلامی و در توصیف یهودی های صهیونیست در مجله فردوسی می نویسد:

مسئله برضد یهود ایرانی و هر جای دیگر این نیست که تجاوزی صورت گرفته و پیروزی به دست آمده، مسئله ایست که این تجاوز و پیروزی یک تجاوز و پیروزی «یهودی» است که با هر نوع تجاوز و پیروزی دیگر فرق دارد. یهودیی که در طول دوهزار سال عادت داشته ایم به چشم حقارت و زبونی بنگریمش، آن یهودی طماع و ترسو حالا ملت دلیری شده است که برای بقای خود بهترین

۱- خاطرات من و فرخ پهلوی، اسکندر دلدم؛ ج ۱، صص ۲۷۹ – ۲۷۸.

۲- اسناد ساواک، پرونده موضوعی روزنامه آیندگان، ج ۱، مورخ ۲/۱۱/۴۶.

جنگ ها را می کند و این قابل تحمل نیست.(۱)

همین نشریه در گزارش طرفدارانه دیگری از صهیونیست های اسرائیلی درباره شکست مصر می آورد:

تأثر شکست: ساعت ۹ شب، جمعه نوزدهم خرداد جمال عبدالناصر رئیس جمهوری مصر طی نطق مفصل و تأثرانگیزی به افسانه وجودی خویش پایان داد. وی که بقول خود بالاخره پس از یازده سال فرصت ان را پیدا کرده بود که با مردم صادقانه و صریح حرف بزند اعلام داشت که در جنگ با اسراییل شکست های فاحشی نصیب دولتش شده و سپس مسؤولیت همه این شکست ها در قبال ملت مصر را برعهده گرفت و از همه عناوین و سمتها و مقامات خویش دست شست ... از این به بعد اعراب و یهودیان فرمولهای زندگی در کنار یکدیگر را باید پیدا کنند.(۲)

مسئولین نمایندگی سفارت اسرائیل در ایران از هیچ کوششی فروگذاری نکرده و با پرداخت پول به نشریات، حتی دنبال چاپ گزارشهایی به

نفع اسرائیل در نشریات در روزهای تعطیل بودند. در یکی از اسناد ساواک در این زمینه میخوانیم:

برابر اطلاع واصله در جریان جنگهای اسرائیل و اعراب در خرداد ماه جاری روزنامه اطلاعات و کیهان در نظر داشتند طبق معمول ایام تعطیل روزنامه منتشر ننمایند ولی عوامل اسرائیل توسط سفارت امریکا مبلغ یکصد و بیست میلیون ریال به این دو روزنامه پرداخت می کنند تا روزهای تعطیل نیز به انتشار روزنامه پرداخته و پیروزیهای اسرائیل را به موقع باطلاع مردم برسانند.(۳)

در سند دیگری از پرونده اسرائیل در این باره آمده است:

جوعون بن حامی (وابسته مطبوعاتی سفارت اسراییل) با مدیران جراید و اربابان مطبوعات تماس دارد و فعالیتهایی از مشارالیه بمنظور درج مطالبی به نفع اسراییل در جراید کشور مشاهده شده است و بعضاً چنانچه مطالبی توسط

۱- مجله فردوسی، شماره ۸۲، ۲۰/۴/۴۶.

۲- همان ص ۷.

۳- اسناد ساواک، پرونده اسراییل، مورخ ۲۹/۸/۴۶.

نویسندگان برعلیه اسراییل در جراید کشور منتشر شود اصرار دارد که جواب مقالات مذکور را تهیه نموده تا برای روشن شدن اذهان عمومی چاپ و منتشر گردد.(۱)

در بایگانی ساواک درباره اینگونه اقدامات مطبوعات در چاپ مقاله به نفع صهیونیست ها سندهای زیادی وجود دارد و امکان آوردن همه آنها در این قسمت نیست، اما برای روشنگری بیشتر خوانندگان محترم تعدادی دیگر از این اسناد در بخش ارجاعات آمده است.(۲)

ص:۶۴۹

۱- همان، مورخ ۲۲/۹/۴۶.

۲- همانطور که در متن مقاله ذکر گردید مسئولین رژیم صهیونیستی در تهران با حمایت از جراید ایرانی دنبال چاپ مقالاتی له صهیونیست ها در مطبوعات و در مقابل، حمله به دشمنان اسرائیل از طریق عکس، کاریکاتور، مقاله و گزارش بودند. در یکی از اسناد ساواک میخوانیم: آقای مئیر عزری معاون نمایندگی اسراییل در تهران اظهار داشته است که داریوش همایون از او خواسته است که در روزنامه در شرف تأسیس (آیندگان) تا حدود دو میلیون تومان سرمایه گذاری نمایند. او ضمناً گفته است که در صورتی که این سرمایه گذاری عملی شود تعهد می نماید که برای همیشه مطالب روزنامه را علیه اعراب و بنفع اسراییل تنظیم نماید. داریوش همایون یازده شماره نشریه بامشاد که در آن تفسیرهایی در مورد اعراب و اسراییل برله و علیه اعراب نوشته شده بود ارائه داده است و خواهش کرده که آنها را به وزارت امورخارجه اسراییل بفرستد و اضافه نموده که در سفری که به تل آویو کرده با مقامات وزارت امورخارجه اسراییل راجع به این موضوع صحبت کرده و در آنوقت آنها از او پشتیبانی کرده و وعده کمک داده اند. یکی دیگر از اسناد ساواک در همین زمینه می آورد: بعد از شروع جنگ اعراب و اسراییل فعالیت سفارتخانه های عربی و اسراییل بطور قابل ملاحظه ای در مطبوعات تهران مشهود بود و در همان موقعیکه شایع شد سفارت کویت در تهران بخرج کردن افتاده است نمایندگی اسراییل هم به فعالیت پرداخت و از همان روزهای اول پس از مذاکراتی که عزری نماینده اسراییل با دکتر سمسار بعمل آورد شروع به ارسال اخبار یومیه اسراییل کرد این اخبار که ماشین شده است و فقط می توان آن را در چهار یا پنج نسخه ماشین کرد روز اول صبح بعنوان دکتر سمسار ارسال می شد. اخباری که برای دکتر سمسار ارسال می شود بغیر از بولتن اخبار ستاره شرق است که از آن بعنوان عبدالله گلداری و حسین عدل هم ارسال می گردد. آنچه در بولتن اخیر ستاره شرق جلب توجه می کند نقل قسمتی از روزنامه است که اخباری به طرفداری از اسراییل انتشار داده اند در این بولتن از روزنامه های کوشش، پست تهران، آژنگ و مجله بامشاد اسم برده شده است. باید یادآور شود که در روزنامه کیهان دکتر سمسار باتفاق همسرش به دعوت عزری به اسرائیل سفر کرده اند و اخیراً هم از گلداری دعوت شد اما او بخاطر اینکه اقوامش در کشورهای عربی و مخصوصاً در کویت بسر می برند از قبول این دعوت خودداری کرد. اما آنچه که ثابت می کند در کیهان دکتر سمسار از وجوه اسرائیلی ها برخوردار شده است مخالفت شدید او با مطالبی است که بنحوی از انحاء بنفع اعراب است دکتر سمسار حتی در روزهای اول مطالبی را هم که شاهنشاه در پشتیبانی از اعراب بیان فرمودند سانسور می کرد و می گفت این مطالب را شاهنشاه گفته اند اما اکنون با آن موافق نیستند. دکتر سمسار در حال حاضر از فرصت استفاده کرده و موبمو نظریات اسرائیلی ها را در کیهان اعمال می کند و حتی به صاحب

روزنامه هم می گوید که اینطوری دستور داده اند.

ج) ایجاد جنگ روانی علیه کشورهای مسلمان و عرب

از جمله مهمترین محورهای موردنظر محافل صهیونیستی در ایران، ایجاد جنگ روانی علیه کشورهای مسلمان و مبارزین عرب بود، که از این راه ضمن درهم شکستن مقاومت کشورهای مسلمان باعث روحیه افراد خودی شده تا در جنگ های آتی توان مقابله با مسلمانان را داشته باشند. نشریات اسراییل و وسایل ارتباط جمعی هوادار صهیونیستها در اروپا و آمریکا ضمن اینکه سرنوشت آوارگان و واقعیت خشن اشغال اسرائیل را به فراموشی سپردند؛ پیروزی قهرمانانه اسراییل را بر اعراب تجاوزگر که عهد کرده بودند دولت یهودی را نابود کنند جشن گرفتند. ناشران آمریکا به شدت مشغول انتشار کتابهایی نظیر «شش روز در ژوئن» و «ضربت صهیون» که انعکاس صادقانه ای از دید آمریکاییها و اسرائیلیها نسبت به جنگ بود شدند.

بررسی گزارشهای آمریکاییها در دوران جنگ نشان می دهد که به کرات اعراب موجوداتی جاهل، دارای چشمان حیله گر و ترسو توصیف شده اند. در حالی که اسرائیلیها موجوداتی پرکار، خوش برخورد و شجاع مجسم گردیده اند. این کتابها و

مقالات بیشمار و داستانهای رادیو و تلویزیون زیربنای محکمی برای نقش جدید اسراییل به عنوان نگهبان آمریکا در خاورمیانه فراهم کرد.(۱)

در این راستا صهیونیست های یهودی در ایران نیز جهت عملی شدن برنامه هایشان با دادن پول و سایر امکانات دنبال درج مقالات و گزارشهایی در

ص:۶۵۰

۱- ریشه های ما هنوز زنده اند (داستان مردم فلسطین)؛ مترجم : محمود حکیمی؛ ج ۳، انتشارات امید ایران، قم، ص ۶۶ - ۶۵.

رسانه های گروهی و مطبوعات بنفع خودشان و علیه کشورهای مسلمان درگیر در جنگ از جمله فلسطین، سوریه، مصر و اردن بودند. در این زمینه اسناد متعددی از پرونده مطبوعاتی ساواک نیز به این مسئله دلالت دارد. از جمله در یکی از اسناد مجله فردوسی برعلیه کشورهای اسلامی می خوانیم:

رهبران عرب بارها این مطلب را گفته اند و رادیوهایشان نیز این را دائماً تکرار کرده اند که هدفشان تنها برانداختن دولت اسرائیل نیست، بلکه محو یهود از فلسطین و آزاد کردن آن سرزمین است و من یقین دارم اگر این جنگ به پیروزی اعراب می انجامید کشتاری چندین برابر مهیب تر و جنایاتی بسیار وحشیانه تر روی می داد که حاصل انباشته شدن عقده های چندین ساله ی کین و انتقام است.(۱)

در این مقاله نویسنده ضمن معرفی اعراب مسلمان به عنوان انسانهایی کینهجو و عقده ای، دشمنی مسلمانان با اسراییل را جایگزین دشمنی مسلمانان با یهودیان کرده است.

مؤلف کتاب نهضت امام خمینی(ره) نیز به همگام بودن

رسانه ها و مطبوعات ایران با صهیونیست ها اذعان داشته، مینویسد:

دستگاه های تبلیغاتی و رسانه های گروهی ایران نیز در رابطه با جنگ کاملاً در اختیار صهیونیسم بین المللی قرار داشت و به نفع اشغالگران فلسطین و تجاوزکاران صهیونیستی به کار گرفته شد. تمام اخبار رادیو و تلویزیون و مطبوعات ایران بازگو کننده به اصطلاح پیروزیها، پیشرفتها و دستاوردهای اشغالگران فلسطین در جنگ ملتهای مسلمان و کشورهای اسلامی بود. رسانه های گروهی ایران بمب بارانهای وحشیانه پایتختها و شهرهای کشورهای عربی، کشتار دستهجمعی مردم عرب و مسلمان، اسارت هزاران سرباز عرب، اشغال هزاران کیلومتر مربع از سرزمینهای اسلامی به دست صهیونیست ها را با آب و تاب منعکس می کردند و به اصطلاح پیروزیهای برق آسا و درخشان اشغالگران فلسطین و شکست

اعراب را همراه با تفسیرهای ارتجاعی و صهیونیستی به رخ ملت ایران می کشیدند و احساسات و عواطف میلیونها مسلمان ایرانی را به بازی می گرفتند.

ص:۶۵۱

۱- مجله فردوسی؛ شماره ۸۲ مورخ ۲۰/۴/۴۶.

این شیوه غیراسلامی رسانه های گروهی ایران و دهن کجیهایی که به ملت ایران و مسلمانان جهان در رابطه با جنگ می شد، تـا آنجا اعصاب مردم را ناراحت و متشنج کرده بود که بسیاری بی اختیار به هنگام پخش اخبار پیروزیهای صهیونیستها که با آب و تـاب نقـل می شـد رادیو خود را خُرد می کردنـد و بسـیاری نیز روزنامه هایی را که پیروزیهای صـهیونیسم را با تیترهای درشت منعکس کرده بود، پاره پاره کردند.(۱)

فعالیتهای تبلیغاتی مطبوعات ایرانی له صـهیونیست ها و جهت تضـعیف روحیه کشورهای عربی مسلمان در ابعاد مختلف جنگ روانی صورت می گرفت. این رویکرد در روزنـامه آینـدگان که به دسـتور سازمـان سیا و با حمایتهای آشکار رژیم اشغالگر قدس پا گرفت، نمود بیشتری داشت. از جمله در فاصـله بین دو جنگ اسرائیل و کشورهای عربی مسلمان طی سالهای ۱۹۴۷ تا ۱۹۶۷ میلادی ایـن روزنـامه جهـت ایجـاد رعـب و وحشـت بین کشورهـای اسـلامی و تقـویت روحیه صهیونیستها به تبلیغ از تجهیزات و آمادگی ارتش اسـرائیل پرداخت تا به اربابانش خدمت کرده باشد و در همین زمینه صـفحات زیادی از روزنامه را به این موضوع اختصاص داد که قسمت هایی از آن را در ذیل مرور می کنیم:

اسـرائیل احتیاجـات نظـامی خود را از سوئـد و امریکا تامین می نمایـد و به همین جهت کوشـش برای خریـداری ۵۰ هواپیمای فانتوم را از آمریکا شروع کرده است.(۲)

آرایش جنگی برای یـک حمله عمیق: به هر حال آنچه مهم است این است که اسـرائیلیها ظاهراً برای یک حمله عمیق به داخل شبکه دفاعی مصر آرایش جنگی بخود داده اند.

روزنـامه آینـدگان در مقابـل ایـن تعریـف و تمجیـدها از اسـراییل در محورهـای مختلـف تبلیغـاتی در جهـت تضـعیف روحیه کشورهای مسـلمان مطلب می نوشت. از جمله جهت ایجاد شـکاف بین کشورهای مسلمان شایعه و یا اخبار مذاکره کشورهای اسلامی با اسرائیل

را با تیترهای درشت منعکس می کرد از جمله

ص:۶۵۲

۱- روحانیزیارتی، حمید؛ نهضت امام خمینی، ج ۲، ص ۲۳۴.

۲- روزنامه آیندگان، اسفندماه ۱۳۴۶.

درباره موادی که در بالا ذکر شد، می نویسد: «ملک حسین قصد مذاکره با اسرائیل

را دارد.»(۱) «دولت مصر در ساحل شرقی کانال سوئز دچار تشویق و نگرانی شده اند.(۲)

یا اینکه با ارائه تصویری ضعیف و متزلزل از رجال و کشورهای اسلامی شکست ۱۹۶۷ اعراب را پردامنه و پر حجم معرفی می نمود. در همین زمینه روزنامه آیندگان می آورد:

اساس رژیم مصر متزلزل است. تظاهرات ضد ناصر در مصر - در حمله به اسرائیل پنج چریک عرب کشته شدند - اسرائیل به سوریه حمله می کند. (۳)

روزنامه مرد مبارز در همسویی با همین محور تبلیغاتی می نویسد: عبدالناصر به سرطان مغز دچار شده و سه ماه بیشتر زنده نخواهد ماند و احتمالاً این سرطان به ریه ها و گلو نیز سرایت کند. این روزنامه نوشته خود را مستند بگفته یک دیپلمات عرب کرده است که بتازگی از قاهره وارد لندن شده است(۴).

این خبر از آن جهت مهم است که شخصیت محوری ناصر در مبارزه با اسراییل تضعیف شده، با فقدان او این مبارزه نیز پایان یافته تلقی می گردید.

مقصر دانستن کشورهای مسلمان از جمله مصر و عبدالناصر بخش دیگری از این جنگ روانی بود. روزنامه فریاد خوزستان در این باره می آورد: ماهیت جنگ اعراب و اسرائیل راستی چه بود؟ بیایید این مسئله را دور از هرگونه تعصب از روی کمال واقع بینی بررسی کنیم؟ آیا یک اختلاف دینی پیروان دو دین اسلام و

یهود را برآن داشته بود که به قوه قهریه توسل جویند و به روی یکدیگر اسلحه بکشند؟ آیا اسرائیل قصد آن را داشت که از مرزها و حدود و

ثغوری که قبلاً برای او تعیین شده بود تجاوز کند و قسمتی از خاک متعلق به مسلمانان را اشغال نماید؟ و آیا اعراب و اسرائیل از دیر باز باهم اختلاف دارند؟ ولی تا آنجا که بنده

۱- همان، مورخ ۵/۱۰/۴۷، ص ۶.

۲- همان، مورخ ۵/۱۰/۴۷، ص ۲

۳- همان، اسفند ۱۳۴۶.

۴- اسناد ساواک، پرونده اسراییل، مورخ ۱۰/۵/۴۷.

اطلاع دارم این بار آتش این اختلاف دیرینه موقعی از خاکستر بیرون آمد و شعله کشید که جمال عبدالناصر ناگهان خلیج عقبه را به روی اسرائیل بست؛ مانند دزدهایی که گردنه ها را می بستند تا از کاروانیان باج بگیرند. عبدالناصر خلیج عقبه را بست تا از اسرائیلی ها باج بگیرد و این باج را به مصرف خرید اسلحه برساند و با آن سلاحها برادران مسلمان ما را در یمن درو کند.(۱)

روزنامه دنیا نیز در مقاله ای از صلح طلب بودن اسرائیل صحبت کرده است:

تنها آرزوی اسرائیلیها برقراری صلح با اعراب می باشد و قبل از شروع بحران خاورمیانه شب و روزی نبود که رادیو را روشن کنید و ایستگاه فرستنده رادیو اسرائیل را بگیرید و از زبان گوینده آن هم به زبان عربی نشنوید که آنها آماده برای صلح و آشتی با ممالک عربی می باشند ولی هرگز کشورهای عربی و فرستنده های رادیویی این ممالک به این تقاضاهای متوالی و پی در پی پاسخ مثبت نداده اند.(۲)

خواننده محترم با مروری بر وقایع در طول چندین دهه گذشته کاملاً به صلح طلب

بودن اسرائیلی ها پی خواهد برد؟!!

۵. نقش تشویقی مطبوعات در مهاجرت یهودیان به فلسطین اشغالی

در اعتقادات مذهبی یهودیان علاقه بازگشت به ارض مقدس یکی از آرزوها و آمال آنها به حساب آمده و توده یهودیان با مطامع و مقاصد سیاسی سردمداران

صهیونیسم کاملاً گره خورده است؛ به طوری که موریس کونوپنیکی در این باره گفته است: دست راستم بخشکد که اورشلیم، اگر فراموشت کنم.(۳)

همچنین در کتب اعتقادی و سیاسی یهودیان مطالبی در این باره یافت می شود که در یکی از آنها می خوانیم:

۱- اسناد اسراییل در ساواک، ج ۴، تاریخ ۲/۳/۵۰.

۲- همان، تاریخ ۴/۳/۵۰.

۳- مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، سازمان های یهودی و صهیونیستی در ایران؛ ۱۳۷۹، ص ۴۳.

کلیمیان تبعید شده در سراسر دنیا، اورشلیم را فراموش نکرده اند. امید بازگشت به صیون و بازساختن معبد بزرگ، از خیلی پیش یکی از مظاهر لایتغیر زندگی یهود بوده است. نماز سه گانه، حتی اوراد تقدیس بعد از غذا، حاوی التجاهایی است برای بازگشت به اسرائیل. هر عروسی و هر سوگی، فرصتی است تا کلیمیان دلبستگی پایان ناپذیر خود را به سرزمین قدیمی شان تجدید نمایند.(۱)

گذشته از این با طرح تشکیل کشور اسرائیل مسئله مهاجرت اهمیت بسیاری یافت، به طوری که آباابان نیز همین معنی را تکرار می کند و میآورد: مهاجرت از احتیاجات حیاتی و ضروری و مقصد نهایی برای بقاء دولت اسرائیل می باشد.(۲)

گذشته از این سابقه تاریخی، توجه به فلسطین و مهاجرت یهودیان به آنجا، با تشکیل رژیم اشغالگر اسرائیل در سال ۱۹۴۸ و ایجاد درگیریهایی بین مسلمانان و صهیونیست های اشغالگر، نیاز رژیم اشغالگر قدس به نیرو برای مقابله با کشورهای عربی اسلامی از جمله، مصر، اردن، سوریه و فلسطین در دهه چهل مهاجرت هر بیشتر را اجتناب ناپذیر نمود.(۳) هر چند صهیونیسم جهانی و قدرتهای برتر جهانی از جمله آمریکا، انگلیس و فرانسه حامی اسرائیل بودند و از هیچ کمکی در زمینه های سیاسی، اقتصادی و نظامی دریغ نمی کردند؛ ولی آن کشور از طرفی برای جنگهای دراز مدت و از طرف دیگر برای تغییر بافت جمعیتی کشور

فلسطین نیاز ضروری به نیرو داشت. لذا آژانس یهود در سراسر جهان از جمله ایران با تبلیغ فراوان و صرف هزینه های گزاف دنبال مهاجرت یهودیان به سرزمین به اصطلاح موعود بود. این آژانس در ایران دوران پهلوی نیز بسیار فعال بود و تعداد قابل توجهی یهودی مهاجر از ایران و کشورهای همسایه از جمله عراق از طریق ایران به فلسطین اشغالی مهاجرت داده شدند و ایران به عنوان یکی از پایگا ه های مطمئن آنان برای چنین اقداماتی مطرح بود. زمینه ساز این مهاجرتها نیز مطبوعات بودند که با چاپ مقالات متعدد از پیشرفتهای خارق العاده

۱- کونوپنیکی، موریس؛ تعاون در روستاهای اسرائیل؛ ترجمه حمید اذلی؛ انتشارات دانشگاه تهران، ۱۳۴۹، ص ۷۳.

۲- سازمان های یهودی؛ پیشین، ص ۴۳۱.

۳- ریشه های ما هنوز زنده اند (داستان مردم فلسطین)؛ ج ۳، صص ۱۲ تا ۱۴.

اسراییل و بر شمردن مزایای مختلف آن رژیم اشغالگر و ارائه تصویری آباد و امکانات سرشار باعث تشویق عده زیادی از یهودیان برای مهاجرت به آنجا شدند. روزنامه آیندگان نیز با توجه به اهمیت این قضیه برای رژیم اشغالگر قدس، ضمن تبلیغ در این زمینه، گزارشها و اخبار آن را جهت اطلاع و تحریک یهودیهای داخل منعکس می کرد. یکی از اسناد مربوط به فعالیتهای روزنامه آیندگان در این باره حاکی است:

تل آویو: روز یکشنبه ۵۶۰ مهاجرت یهودی شوروی وارد اسرائیل شدند. این بالاترین رقم ورود مهاجران شوروی در یک روز است. همچنین اینان برای نخستین بار به جای وین از راه رومانی وارد اسرائیل شدند.(۱)

یکی از اسناد ساواک به نقل از روزنامه اطلاعات در جهت تشویق یهودیان جهت مهاجرت به فلسطین اشغالی می آورد:

پارلمان اسرائیل قانونی تصویب کرده که بموجب آن یهودیان ساکن شوروی آنهایی که از خاک شوروی خارج شوند می توانند تبعه اسرائیل شوند و وزارت کشور اسرائیل می تواند تابعیت این کشور را قبل از مهاجرت به هر یک از یهودیان اعطا نماید. توضیح اینکه چون در قانون تصریح راجع به یهودیان شوروی نشده قانون جنبه کلی دارد لذا بعید نیست قانون مزبور شامل کلیه یهودیان جهان منجمله ایران باشد با توجه به اینکه رییس کمیته پارلمان اسرائیل گفته این قانون حالت ت ع م ل بیشتری به یهودیان نسبت به اسرائیل می دهد

موضوع بیشتر حائز اهمیت می شود به همین جهت به منظور بررسی بیشتر اعلام می گردد و فتوکپی برش روزنامه متعاقباً ارسال خواهد گردید.(۲)

ص:۶۵۶

۱- روزنامه آیندگان، مورخ ۷/۹/۱۳۵۱، ص ۲.

۲- اسناد اسرائیل در ساواک، ج ۴، مورخ ۲/۳/۵۰.

قراردادهای نفتی / دکتر حجت الله غنیمی فر

اشاره

دکتر حجت الله غنیمی فر

دکترای مدیریت

کنکاش در آنچه پس از فروپاشی سلطنت پهلوی برای ملت ایران باقی ماند، نیازمند بررسیهای وسیع در تمام زمینه های علمی است. در این مجال کوتاه سعی می گردد تنها به بخشی از آنچه بر اقتصاد کشور در صنعت نفت در آن پنجاه و چند سال و اندی گذشت، پرداخته شود.

پیش زمینه قراردادهای نفتی دوره پهلوی

زمانی که رضاخان به حکومت رسید از واگذاری قرارداد امتیازی مخصوص و انحصاری اکتشاف، تولید و تجارت نفت و گاز ایران به فردی استرالیایی الاصل ولی تبعه انگلیس به نام ویلیام ناکس دارسی، بیش از بیست و چهار سال و نیم گذشته بود. تحولاتی که طی دوره اعطای امتیاز تا آن زمان پیش آمده بود انتقال امتیاز ناکس دارسی به شرکتی به نام سندیکای امتیازات و سپس جانشینی شرکت نفت انگلیس و ایران به جای این سندیکا و در اختیار گرفتن قرارداد امتیاز کلیه عملیات بالادستی، اکتشاف و تولید و، پائین دستی در نفت ایران بود. زمانی که حکومت پهلوی به قدرت رسید از تولید نفت خام در ایران که اولین بار در مسجد سلیمان به دست آمده بود، بیش از هفده سال و نیم می گذشت و ایران توانسته بود از سال ۱۲۹۲ به عنوان صادر کننده نفت و مواد نفتی، درآمد خود را از قرارداد با شرکت

نفت انگلیس و ایران از هیجده میلیون قران به پانصد و پانزده میلیون قران برساند.

آماری را اینجا دارم که چون وقت نیست من خدمتتان نمی گویم که چگونه این افزایش درآمد ایجاد می شود. ولی این افزایش درآمد بر اساس بررسیهای تاریخی مشخص می شود تنها قسمتی از حق ایران از این مجموعه بود. چرا که حتی در همان سالها هم مشکلاتی را با شرکت در دوره آخر قاجار ایجاد می کند. به دستور وینستون چرچیل، لرد اول دریاداری بریتانیا، به منظور تأمین سوخت نیروی دریایی این کشور، بررسیهایی از امکانات تولید نفت ایران انجام شد و نهایتاً دولت انگلستان پنجاه و یک درصد سهام شرکت نفت انگلیس و ایران را سه ماه قبل از آغاز جنگ جهانی اول خرید، و یک ماه پس از آن با تصویب مجلس، قرارداد تحویل نفت مورد نیاز دریاداری انگلیس با این شرکت به تصویب رسید.

دفاعیات چرچیل در مجلس عوام انگلیس از انعقاد این قرارداد و بیان این نکته که: چرچیل: «سیاست نفتی ما دو هدف را تعقیب می کند. هدف نهایی و غایی آن است که وزارت دریاداری بریتانیا مستقلاً مالک و تولید کننده سوخت مایع مورد نیاز خود باشد. ما باید مالک یا به هر قیمتی که شده کنترل کننده منابع نفتی یا حداقل قسمتی از تولیدات نفتی که مورد نیاز ماست، باشیم.» (نکته ای که در سیاستهای انرژی جناب آقای بوش در موقعی که بر سر کار آمد عیناً همین مطلب با الفاظی غیر از این نکته به همین مفهوم آورده شد). نکته فوق نشان از برنامه بلندمدت این کشور در ایران داشت و تاریخ نشان می دهد زمانی که وینستون چرچیل بر مسند قدرت نخست وزیری آن کشور نیز نشست، همین سیاست را به اجرا گذاشت.

رضاخان که عملاًـ پس از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ در مصادر اصلی قدرت قرار داشت، امکان اجرای این سیاست را به سهولت فراهم کرد. اگر چه درآمد نفتی و مواد نفتی ایران از ۲۳۶ میلیون قران به حدود دو برابر در پایان سال ۱۳۰۴، سال انقراض قاجاریه رسید؛ ولی عملاـ آن بخش از درآمد ایران که با ترفندهای مختلف شرکت نفت انگلیس و ایران، به ایران پرداخت نشده بود، از

سال ۱۲۹۴ یعنی سالی که ۵۱ درصد سهام شرکت نفت انگلیس و ایران در اختیار دولت انگلستان قرار گرفت هر سال با ثروتمندتر شدن و گسترش فعالیتهای داخلی و تأسیس شرکتهای تابعه خارجی شرکت نفت انگیس و ایران بیشتر میشد.

زمانی که حضور انگلیس به علت نیاز آن کشور به نفت در ایران گستردهتر میشود، وزیر خارجه نفت بریتانیا در مجلس عوام به صراحت اعلام می کند. (جالب این است که همه مواردی که در آن زمان اتفاق افتاده الان می بینیم که از طریق امریکا برای کشورهای نفتی از جمله کشور همسایه مان عراق اتفاق افتاده است). نکته ای که وزیر خارجه وقت انگلیس در مجلس خودشان میگوید: در وهله اول با کمک مالی به عشایر و کمک دولت ایران، سعی در حفاظت از منافع خود خواهیم کرد و اگر این اقدام نتیجه بخش نباشد، دولت بریتانیا دو تیپ از نیروهای خود را به ایران اعزام خواهد نمود و در شرایط اضطراری، برای تأمین جریان نفت نیروهای بیشتری به ایران اعزام خواهند شد.

بدیهی است که با هر قدمی که برای تقویت منافع خود در جنوب بر می داریم باید به تعهدات خود برای حمایت از آن، بیفزاییم. (پیشنهاد می کنم جملات را از لحاظ تاریخی به سال ۲۰۰۳ تبدیل بکنیم به جای کشور ایران، عراق بنویسید. به جای دولت بریتانیا، آمریکا بنویسید، ببینید هیچ فرقی کرده؟) بر اساس همین سیاست بود که حتی به ظاهر حل مشکلات مالی مربوط به دریافت حق الامتیاز ایران در سال قبل از کودتای ۱۲۹۹، نتیجها ی به جز ایجاد خسارتهای مالی بیشتر برای ایران نداشت.

با ضعف قدرت آخرین شاه قاجار و قدرت گرفتن رضاخان در صحنه سیاسی کشور، سیاستهای انگلیس با سرعت بیشتری قابلیت اجرا پیدا می کرد. نهضت مردمی مشروطه که برای کنترل سلطه شاه و اعمال اراده مردم بر سرنوشت کشور، عزیزان بسیاری را قربانی داده تا به پیروزی رسیده بود، در پنجمین مجلس شورای ملی که می بایست تبلور آن جان فشانیها برای استقلال کشور می بود، با حضور تعدادی از ایادی انگلیس با سپردن حکومت به رضاخان در کمتر از ۲۰ سال پس از پیروزی مشروطیت، مشروطیت را آنچنان به مسلخ بردند که در دوران شانزده ساله اختناق رضاخانی، صدای هر آزادیخواه و هر

معترض به حضور بیگانگانی که برای چپاول ثروت و به خصوص نفت ایران به این کشور آمده بودند در گلو خاموش می شد.

قراردادهای نفتی در دوره پهلوی اول

با حضور رضاخان با عنوان پادشاه یا قدرت بلامنازع در کشور، فعالیتهای شرکت نفت انگلیس و ایران گسترش یافت. (اطلاعات دقیقی را برایتان ارائه کردم در اینجا که باز از آنها می گذرم. در این دوران مشکل بسیار بزرگ دنیا که به عنوان بحران اقتصادی امریکا معروف است که از سال ۱۳۰۸ تا ۱۳۱۲ هست، صورت می گیرد در همین زمان انگلیس هم با مشکل روبروست ولی بعد از این مدت به علت اینکه وضع اقتصادی امریکا و اروپا از جمله انگلیس خوب می شود، وضعیت نفتی ایران و این شرکت هم بهبود پیدامی کند و به راحتی می بینیم که زمانی که جنگ جهانی دوم می خواهد شروع بشود سال ۱۳۱۸ به علت ضعف قدرت متفقین که انگلیس یکی از آنها هست و می بینیم که در دوران جنگ جهانی دوم دوره سه ساله اول با ضعف متفقین همراه است و به همین علت شکستهای شدیدی می خورند و آلمان هیتلری توسعه سرزمینی پیدا میکند و قدرت نظامی اش می تواند تفوق پیدا بکند. در همین دوران ضعفهای درونی انگلیس باعث می شود که این شرکت در ایران ضعیف شود و حتی تولیداتی که دارد کم می شود و میزان صادراتش و در نتیجه سهم ایران کم میشود. (آمار و ارقامش را بعداً انشاءالله مطالعه خواهید فرمود.)

آنچه از این آمار و ارقام می توان دریافت، افزایش تولید نفت ایران که عملاً برای تأمین نیاز نیروی دریایی انگلیس بوده است، می باشد و اگر چه به دنبال این افزایش تولید درآمد ایران نیز افزایش یافته است ولی عملاً با نحوه مصالحه نماینده انگلیسی دولت وقت ایران که بدون اختیار قانونی، قسمتی از مفاد قرارداد امتیاز را تغییر و نهایتاً سهم ایران را از درآمد حاصله کاهش داده بود، سه سال پس از به شاهی رسیدن رضاخان، مشکلات مالی مابین ایران و شرکت نفت انگلیس و ایران تا آن حد حاد می گردد که وزیر دارایی وقت، حسن تقی زاده با

ص:۶۶۰

فشار مجلس و مطبوعات به خصوص علی دشتی، در ششم آذر ۱۳۱۱، زمانی که هنوز دنیا به خصوص در بخش غربی اش با مشکلات اقتصادی روبرو است به شرکت نفت انگلیس و ایران اعلام الغاء یک طرفه قرارداد امتیاز نفت دارسی را می نماید که دو روز بعد از آن توسط مدیر شرکت و چند ماه بعد از آن توسط دولت بریتانیای کبیر به مخالفت می رسد؛ و از طرف دولت انگلیس، اعتراض ایران به جامعه ملل برده می شود که با میانجیگری نماینده شورای جامعه ملل، «ادوارد بنش»، وزیر امور خارجه چکسلواکی، نهایتاً دو طرف، قرارداد امتیازی جدیدی را در دوازده اردیبهشت ماه ۱۳۱۲، منعقد می کنند که به قرارداد ۱۹۱۳ معروف است.

نمی خواهم اشاره ای بکنم، ولی دقت بفرمائید که یکی از مواردی که وضعیت کنونی در رابطه با انرژی، ایران را تهدید می کنند که این تهدید را برای دهه اول حتی اسفند، دهم اسفند و حتی بعد از آن تا قبل از سال ۱۳۸۲ به اتمام برسد، این است که پرونده ایران را برای انرژی اتمی که دارد، اگر فلان و فلان کار را نکند به سازمان ملل می برند. در سال ۱۳۱۲ و الآن سال ۱۳۸۲. آن زمان برای نفت و این زمان برای انرژی اتمی به شکلی دیگر.

اگر چه به نظر می رسد در این امر برای احقاق حق ایران قرارداد قبلی ملغی شده است، ولی با توجه به سپری شدن سی و دو سال از قرارداد امتیاز شصت ساله ناکس دارسی در این تاریخ، قرارداد جدید به انگلیس از طریق شرکت نفت انگلیس و ایران اجازه یک قرارداد امتیازی جدید شصت ساله را می دهد. قراردادی که با اتمام بحران بزرگ اقتصادی برای انگلیس، حضور قدرتمندتری از گذشته را در ایران به دنبال داشت و باعث افزایش تولید نفت ایران به منظور تأمین نیاز نیروی دریایی انگلیس تا شروع جنگ جهانی دوم و به جز سه سال اول آن که به علت پیروزی متحدین، انگلیس در ضعف نظامی و اقتصادی قرار داشت، در سالهای بعد از جنگ جهانی دوم، تولید نفت را برای تقویت نیروی دریایی انگلیس به سرعت توسط شرکت، در ایران افزایش داد.

ص:۶۶۱

نظام صادرات نفت در دوره پهلوی اول

آنچه در قرارداد امتیازی معروف به قرارداد ۱۹۳۳، (قراردادی که رضاخان، نقل می کنند که سعی کرد بسیار خودش را مردمی نشان بدهد. قرارداد ناکس دارسی را موقعی که در موردش مذاکره می کردند در آن جلسه پاره کرد و در اصطلاح امروزه، در شومینه ای که در آن اطاق بود انداخت و سوزاند و گفت من این را قبول ندارم. در صورتی که بعداً تاریخ می گوید بعضی از مفاد آن قرارداد بهتر از آن چیزی بود که در سال ۱۹۳۳ امضاء شد. به خصوص که از آن قرارداد ۲۸ سال بیشتر نمانده بود و این قرارداد یک قرارداد جدید شصت ساله امتیازی، با برخی از موارد بر علیه ایران). یکی از بندهایی که در هر دو قرارداد بود این بود که برای اجرای این قرارداد، طرف انگلیسی بایستی (اصطلاح خود قرارداد است) از عمله و فعله ایرانی ولی نه از مهندسین و متخصصین در ایران، استفاده کند. (یعنی آن چیزی که الآن به عنوان انتقال تکنولوژی میگوییم بر اساس یکی از بندهایی که در این قرارداد هست، منع شده بود.)

آنچه در قرارداد امتیازی معروف به قرارداد ۱۹۳۳ به ایران تحمیل شد پاداشی بود که انگلیس برای به سلطنت نشاندن رضاخان از طریق صادرات نفت، این ثروت کشور، برای سالیان دراز دریافت کرد. صادرات نفت و مواد نفتی در دوره پهلوی اول، مانند حدود بیست و پنج سال قبل از آن، کلاً در اختیار شرکت نفت انگلیس و ایران بود؛ و دولت ایران هیچگونه دخالت در صادرات نداشت و بر اساس قرارداد، فقط سهمی به ایران پرداخت می شد. در قرارداد امتیازی اولیه دارسی، علاوه بر ۱۶٪ از منابع خالص سالیانه خود، هر ساله دو هزار تومان می بایست به دولت ایران بپردازد. در ابتدا در این قرارداد دو فقره بیست هزار لیره استرلینگ نیز به دولت ایران پرداخته شده بود. (باز هم تاریخ می گوید به چه کسانی در همان زمان قبل از امضاء کردن آن قرارداد رشوه دادند و از این افراد، حتی به اسم، چه از دربارِ آن زمان، چه افرادی که در بخشهای دیگر کار می کنند، اسم می برد.)

قرارداد امتیازی ۱۹۳۳، بر اساس این قرارداد، شرکت نفت انگلیس و ایران موظف بود از ابتدای زمان شروع از اول ژانویه ۱۹۳۳، یا یازدهم دیماه ۱۳۱۲،

ص:۶۶۲

برای هر تـن نفـتی کـه برای مصـرف در ایران به فروش می رسـید و یـا از ایران صـادر می شـد، چهـار شـیلینگ به دولت ایران بپردازد و مبالغی حـدود بیست درصد از اضافه بر درآمد خود؛ و در هر حال، این مجموعه سالانه نمی بایستی از ۷۵۰ هزار لیره استرلینـگ کمتر می شـد. بـا نزدیک شـدن رضاخان به آلمان هیتلری، احتمال از دست رفتن منافع انگلیس از ثروت نفتی ایران تقویت می شد. به محض حصول امکان تفوق در جنگ علیه آلمان، متفقین به رهبری انگلیس در اواخر تابسـتان ۱۹۴۱ (بیست و پنج شهریور ۱۳۲۰) او را از اریکه قدرت به زیر کشـیدند. آمریکا و شوروی نسـبت به متفق خود، انگلیس، در جنگ جهانی دوم، دارای نفت کافی بودنـد و تنها انگلیس بود که در صورت از دست دادن ایران، پشتیبانی نفتی برای نیروی دریایی خود را در جنگ درگیر با آلمان از دست می داد.

رضاخان را نه مردم و نه ارتشـی که او، آن را مطیع خود می پنداشت، در زمان سقوطش حتی برای لحظه ای، پشتیبانی نکردند و سه سـال بعـد در انزوای تبعیـدِ در غربت، کارنـامه خیانت خود را با مرگ در خفت به پایان رسانیـد. ولی صـنعت نفت ایران پس از او دوران سختی را به دلیل قراردادی که با تأیید او آغاز و نهایتاً به امضای او رسیده بود در پیش داشت.

ص:۶۶۳

روانشناسی شخصیت محمدرضا پهلوی / حسن فراهانی

اشاره

حسن فراهانی

از پژوهشگران مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی

مقدمه

یکی از مسائل مهم در روانشناسی، بحث شخصیت و نظریه های مربوط به آن است. به جرأت میتوان گفت آنچه مطالعات پراکنده روانشناسی را انسجام میبخشد، تفسیر این یافته ها و مطالعات در قالب یک نظریه منسجمی است که بتواند رفتار انسان را در تمامی ابعاد شخصیتی توجیه و تبیین نماید.

شخصیت از واژه لاتین پرسونا (Persona) گرفته شده و به نقابی اشاره دارد که هنرپیشه ها در نمایش به صورت خود می زدند. پی بردن به اینکه چگونه پرسونا به ظاهر بیرونی اشاره دارد، یعنی چهره علنی که به اطرافیانمان نشان می دهیم، آسان است. بنابراین، بر اساس ریشه این کلمه ممکن است نتیجه بگیریم که شخصیت به ویژگیهای بیرونی و قابل مشاهده فرد اشاره دارد، جنبه هایی که دیگران می توانند آنها را ببینند پس شخصیت فرد در قالب تأثیری که بر دیگران می گذارد یعنی آنچه که به نظر می رسد باشد، تعریف می شود. تعریفی از شخصیت در یکی از واژه نامه های استاندارد با این استدلال موافق است. این تعریف می گوید: شخصیت جنبه آشکار منش فرد است به گونه ای که بر دیگران تأثیر می گذارد ولی مطمئناً هنگامی که واژه شخصیت به کار برده می شود منظور همین نیست. مقصود در نظر داشتن بسیاری از ویژگیهای فرد است، کلیت یا مجموعه ای از ویژگیهای مختلف که از ویژگیهای جسمانی و سطحی فراتر می رود. این واژه تعداد زیادی از ویژگیهای ذهنی، اجتماعی و هیجانی را نیز در بر می گیرد، ویژگیهایی که ممکن است نتوانیم به طور مستقیم ببینیم، که هر

شخص امکان دارد آنها را از دیگران مخفی نگه دارد.(۱)

بررسی تعاریف ارائه شده از مفهوم شخصیت نزد روانشناسان نشان میدهد که تعریف شخصیت مانند بسیاری از مفاهیم روانشناسی بر اساس بینش فلسفی و جهان شناختی دانشمندان مختلف صورت می پذیرد. به عبارت دیگر روانشناسان شخصیت، هنگامی که حاصل مطالعات و تفکرات و یافته های خویش را در باب شخصیت گردآوری و خلاصه میکنند، آن را در تعریفی فلسفی ارائه می دهند. از اینرو، جای آن دارد که پیش از پرداختن به روانشناسی شخصیت محمد رضا پهلوی، دیدگاه اسلام را درباره شخصیت به اختصار معرفی کنیم.

«قل کل یعمل علی شاکلته فربکم اعلم بمن هو اهدی سبیلا»،(۲) بگو هر کسی بر شاکله خویش عمل می کند و خدای شما به کسی که راهش از هدایت بیشتری برخوردار است، داناتر است. قرآن کریم در این آیه، عمل انسان را مبتنی بر چیزی می داند که آن را «شاکله» می نامد. به عبارت دیگر منشأ اعمال آدمی شاکله اوست، با توجه به مفهوم شخصیت در روانشناسی می توان به طور اجمال شاکله را معادل مفهوم شخصیت در روانشناسی گرفت. به عبارت دیگر، هنگامی که ما تلاش می کنیم مفهوم شاکله را روشن نمائیم، در واقع می کوشیم مفهوم شخصیت از دیدگاه اسلام را تبیین کنیم.

شاکله دارای معانی زیر است: ۱) نیت؛ ۲) خلق و خوی؛ ۳) حاجت و نیاز؛ ۴) مذهب و طریق؛ ۵) هیئت و ساخت.

از آنجا که تمامی موارد فوق، زیربنای رفتارهای انسان قرار می گیرند، می توان گفت که شاکله بر تمامی معانی فوق تطبیق می کند. به عبارت دیگر شاکله عبارت است از مجموعه نیات خلق و خوی، حاجات، طرق و هیئت روانی انسان.

۱- شولتز، دوان؛ و، شولتز، سیدنی اِلِن؛ نظریه های شخصیت، ترجمه یحیی سیدمحمدی، مؤسسه نشر ویرایش، ص ۱۳.
۲- قرآن کریم، سوره اسرا : آیه ۸۴.

محیط دیکتاتوری و کودکی محمدرضا

محمدرضا پهلوی در سال ۱۲۹۸ خورشیدی به دنیا آمد. مادر او تاج الملوک همسر دوم رضاخان بود؛ خانوادهای از مهاجرین که پس از انقلاب بلشویکی روسیه از آذربایجان به ایران آمدند. رضاخان از این زن چهار فرزند داشت: شمس، محمدرضا و اشرف (دوقلو) و علیرضا.

محمدرضا دوران کودکی را در فضایی که دیکتاتوری بر آن حاکم بود، گذراند. این مسئله، عامل مهمی در شکل گیری شخصیت او بود. خانواده ای که تابع اصول دیکتاتوری است معمولاً رشد کودکان را محدود می سازد. در این خانواده، یک نفر حاکم بر اعمال و رفتار دیگران است. در چنین خانواده ای فقط دیکتاتور تصمیم می گیرد، هدف تعیین می کند، راه نشان می دهد، وظیفه افراد را مشخص می سازد، امور زندگی را ترتیب می دهد. همه باید مطابق دلخواه میل او رفتار کنند. او فقط، حق اظهار نظر دارد و دستور او بدون چون و چرا باید از طرف دیگران به معرض اجرا درآید. برنامه کار افراد را دیکتاتور معین می کند و در کوچکترین عملی که دیگران انجام می دهند، دخالت می نماید. تنها دیکتاتور از استقلال برخوردار است. ارزش کار دیگران به وسیله دیکتاتور تعیین می شود. آنچه را که او خوب دانست خوب است و آنچه به نظر او بد جلوه کرد، بد تلقی می شود. دیکتاتور در کارهای خصوصی اعضا خانواده دخالت می کند، او می تواند از دیگران انتقاد کند، ولی آنچه خود او انجام می دهد بدون چون و چرا باید مورد تأیید دیگران واقع شود. مصالح خانواده و اعضاء آن را فقط او تشخیص می دهد و دیگران باید نظر او را در این مورد قبول کنند.(۱)

در محیط دیکتاتوری ترس و وحشت بر افراد غلبه دارد. شخصیت و تمایلات و احتیاجات کودک به هیچ وجه مورد توجه نیست. احتیاجات اساسی کودک درخانواده ای که وضع دیکتاتوری برقرار است، تأمین نمی شود. از محبت خبری نیست. فرزند، مانند دیگران در مقابل دیکتاتور شخصیتی ندارد و به عنوان

ص:۶۶۷

۱- شریعتمداری، علی؛ روانشناسی تربیتی؛ چاپ ششم، ۱۳۶۴، انتشارات مشعل، اصفهان، صفحه ۲۱۶.

یک عضو قابل احترام با او رفتار نمی شود. کودک در چنین خانواده ای احساس امنیت نمی کند و وضع او همیشه متزلزل است. هدف از انجام کارها را نمی داند و جرئت نمی کند دلیل آنها را بپرسد. نظم و انضباط به وضعی زننده و غیرقابل تحمل در خانه رسوخ دارد. اجرای تمایلات دیکتاتوری و پیروی از دستورات او حافظ نظم و انضباط در خانه است. کودک حق اظهار نظر ندارد و باید کورکورانه آنچه را که دیکتاتور تعیین می کند، انجام دهد. حق ندارد در امور مربوط به خود نیز تصمیم بگیرد.

کودکانی که در محیط دیکتاتوری پرورش می یابند، در ظاهر حالت تسلیم و اطاعت ازخود نشان می دهند، ولی در واقع دچار هیجان و اضطراب هستند. این کودکان اغلب در مقابل دیگران حالت خصومت و دشمنی به خود می گیرند. به کودکانی هم سن یا کوچکتر از خود آزار می رسانند. معمولاً چون افکار و عقاید خاصی را بدون چون و چرا پذیرفته اند، افرادی متعصب بار می آیند. از به سر بردن با دیگران عاجز هستند. در زمینه عاطفی و اجتماعی رشد کافی ندارند. در کارهای گروهی نمی توانند شرکت کنند و اغلب متزلزل و ضعیف النفس هستند.(۱)

اگر روابط افراد خانواده موافق با اصول دموکراسی باشد و عقل و منطق حاکم بر روابط افراد باشد، کودکان کمتر دچار ترس می شوند. اما در وضعی که پدر به صورت دیکتاتور، امور خانه را اداره می کند و احتیاجات اساسی - روانی کودکان مثل احتیاج به محبت، احتیاج به رشد شخصیت اجتماعی، احتیاج به ابراز عقاید و نظریات خود تأمین نمی گردد و در این وضع عوامل و موجبات ترس فراوان می شود و کودکان عمر خود را با ناراحتی و اضطراب به سر می برند.(۲)

بزرگ شدن در محیط دیکتاتوری، تأثیرات مختلفی بر محمدرضا نهاد. می توان گفت یکی از این تأثیرات، ایجاد عقده احساس کهتری در او بود. وی به منظور نفی احساس کهتری خود در برابر دیگران به جستجوی برتریطلبی بر می آید و این رفتار را به شکلهای مختلف از خود بروز می دهد. یکی از اشکال

۱- همان، ص ۲۱۹.

۲- همان، ص ۱۰۱.

دفاعی او در برابر این احساس کهتری در کودکی، آزار و اذیت همسالان خود در مدرسه بود. چنانچه فردوست در خاطرات خود می گوید: «محمدرضا در طی دوره شش ساله دبستان نظام در کلاس، به خصوص به شاگردان خیلی ظلم می کرد. به خصوص بعضیها را خیلی آزار می داد و هر روز نوبت یک نفر بود که آزار ببیند.»(۱)

روحیات محمدرضا بعدها در این خصوص تشدید شد و الگوی تربیتی رضاخان باعث شد که او نسبت به زیردست، خشن و بی رحم باشد و به بالادست کاملاً تمکین نماید. چنانچه نسبت به انگلیس و آمریکا در تمام سلطنتش چنین بود.

رضاخان در سال ۱۳۰۵ رسماً تاجگذاری کرد. محمدرضا در این زمان هفت ساله بود که رسماً به ولیعهدی برگزیده شد. این انتخاب تحولی سرنوشت ساز در زندگی او پدید آورد. رضاشاه دستور داد بلافاصله محمدرضا را از مادر و خواهرانش جدا کنند و در کاخی جداگانه به تعلیم و تربیت او بپردازند. رضاشاه با این استدلال که ولیعهد باید در فضایی مردانه تربیت شود، فضای خانه مادری را جای مناسبی برای تربیت او نمی دید.

یکی از تجربه های فراموش نشدنی عقده زا برای محمدرضا، همین فلج روانی یعنی ضربه عاطفی ناشی از دور ماندن از محیط خانوادگی در سن خردسالی است. او در آن دوران نمی توانست دلایل عینی طرد خود را بفهمد. از یکی از احتیاجات اساسی روانی محروم مانده بود و همین امر باعث شد که اغلب سرد و خشک، و نسبت به دیگران بی مهر و کمتر مقید به اصول و قوانین اخلاقی باشد.

خودش گفته است، من تا زمان ولیعهدی با مادر و برادران و خواهران خود زندگی می کردم ولی بعد از تاجگذاری به دستور پدرم از آنها جدا شدم و پدرم دستور داد که تحت تربیت خاصی - که آن را تربیت مردانه مینامید- قرارگیرم.

ص:۶۶۹

۱- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، صفحه ۳۳.

رضاشاه اجازه نداد محمدرضا در دوران کودکی واقعاً کودک باشد. تصور می کرد که با زور می توان یک کودک را بالغ کرد.

بعد از فارغ التحصیلی محمدرضا از مدرسه ابتدایی، رضاشاه تصمیم گرفت او را برای ادامه تحصیل به خارج از کشور بفرستد و سرانجام محمدرضا را هنگامی که هنوز دوازده ساله نشده بود، به سوئیس فرستاد. او که یکبار دیگر در هفت سالگی از محیط خانوادگی و محبت مادری به اجبار دور شده بود، این بار می بایست محرومیتی دیگر را تحمل نماید.

این عقده محرومیت، یک حساسیت فوق العاده نسبت به کمبود محبت یا تجلیات عاطفی در او به وجود آورده بود و شاید برای تلافی همین عقده طردشدگی بود که به طور عنان گسیخته به تغذیه کردن مادی اطرافیان خود در مدرسه سوئیسی می پردازد. آنها را در ساعات تفریح و شبها به اتاقش دعوت می کند و از آنها پذیرایی مفصلی به عمل می آورد. محمدرضا بعداً که قدرت و امکانات وسیعی پیدا کرد از ثروت این ملت برای تسکین حالت بیمارگونه خود خرجهای فراوانی کرد.

به نظر می رسد برنامه اعزام محمدرضا به سوئیس برای تحصیل از سوی انگلیسیها برای آشنا ساختن محمدرضا با فرهنگ غرب طراحی شد. آنها، با قرار دادن ارنست پرون در کنار شاه، فرهنگ غرب را از طریق داستان و شعر در ذهن او تزریق کردند. محمدرضا از شرایط سخت و محدودی که رضاخان در رأس آن بوده است به سوئیس، محیطی باز با فرهنگ غربی وارد می شود. هر چند دکتر نفیسی نقش رضاخان را در سوئیس و در مدرسه له روزه برای محمدرضا بازی می کند، اما محمدرضا موفق می شود طعم زندگی غربی را به دور از خشونت پدر بچشد. نکته قابل تأمل این که محمدرضا زمینه ذهنی کاملاً منفعلی در مقابل فرهنگ غرب پیدا می کند و نمی تواند در آینده، تحلیل دقیقی از فرهنگ غرب داشته باشد. شاه تا آخر عمر از موهبت درک و شناخت امری ورأی کمیت و مادیات محروم ماند و گویی یکی از دردناکترین و مصیبت بارترین مسائل برای او، درک معنویات بود. شاه تا به آخر نگرشی «کمی و حجمی» نسبت به محیط خود داشت. تکیه بیش از حد به غرب و جلب نظر آمریکا به هر قیمت برای

حمایت از خود، خرید سلاحهای بیش از حد غرب، برپایی مراسم و جشنها، بذل و بخششهای فراوان همگی ناشی از چنین نگرشی در شاه بود.

افرادی که محمدرضا را در سوئیس همراهی میکردند، عبارت بودند از: علیرضا برادر او، حسین فردوست، مهرپور تیمورتاش و دکتر مؤدب الدوله نفیسی (که به عنوان پیشکار ولیعهد انتخاب شده بود) و مستشارالملک به عنوان معلم فارسی ولیعهد.(۱)

در سوئیس این افراد همگی ابتدا، موقتاً به یک مدرسه معمولی به نام «اکل نوول دوشی» در شهر لوزان رفتند. ولیعهد و علیرضا در منزل یک پروفسور سوئیسی به نام «مرسیه» پانسیون شدند. ولی حسین فردوست و مهرپور تیمورتاش به طور شبانه روزی در همان مدرسه ساکن بودند.(۲) در سال تحصیلی بعد، محمدرضا، علیرضا، حسین فردوست و مهرپور تیمورتاش به مدرسه شبانه روزی له روزه منتقل شدند.(۳)

در مدرسه قبلی محمدرضا همیشه با بچه ها دعوا می کرد. علت اصلی این دعواها این بود که او می خواست خود را به عنوان ولیعهد مطرح کند. سوئیسی ها هم او را مسخره می کردند و کار به زد و خورد می کشید. همین رفتار نشان می دهد محمدرضا تغییر مکان، زمان و محیط را متوجه نشده بود.

در مدرسه جدید رویه محمدرضا عوض می شود و با تعدادی از شاگردان، که اغلب نیز بزرگتر از او بودند مناسبات دوستانه برقرار می کند. آنها را در ساعات تفریح و شبها به اتاقش دعوت می کرد و از آنها پذیرایی مفصلی به عمل می آورد. مسأله جالب توجه اینکه محمدرضا هیچگاه محصلین هم سن و یا کوچکتر از خود را دعوت نمی کرد و کلیه کسانی که در میهمانیهای او شرکت می کردند، از او بزرگتر بودند. در صحبت کردن با آنها همیشه تلاش می کرد تا خودش را به سطح آنها بکشد و چون آنها بلندقدتر بودند و نمی خواست در کنارشان کوتاه

۱- همان، ص ۳۶.

۲- همان، ص ۳۹.

۳- همان، ص ۴۱.

جلوه کند، گاهی روی پنجه پا بلند می شد. این حرکت در او ماندگار شد و بعدها که به سلطنت رسید، در فیلم ها دیده می شد که با ژست خاصی روی پنجه بلند می شود و پاشنه پا را بالا می آورد.(۱)

محمدرضا به لحاظ فعالیتهای ذهنی در مرحله کمی و نابالغی باقی مانده و از قدرت استدلال محروم بود. فردوست می گوید: در مدرسه یک محصل مصری بود که زور و بازویی داشت و مشت زن خوبی بود و دنبال حریف می گشت. بعضی وقتها که دختری در اتاق بود، ولیعهد می خواست برای دخترک خودنمایی کند؛ از اینرو، برای مصری شاخ و شانه می کشید که حریفت منم. ناگهان به جان هم می افتادند و طوری یکدیگر را می زدند که برای پانسمان به بهداری انتقال می یافتند و هر روز همین بساط بود و فردای آن روز تا محمدرضا پیدا می شد، بچه ها سر و صدا می کردند که «برنده مصری است» او هم مجدداً می پرید و مشت می خورد.(۲)

گفته فردوست این نکته مهم را ثابت می کند که محمدرضا هیجانی و سطحی بوده است. هیجان و سطحی نگری ناشی از نابالغی و کمی نگری فرد است. خودنمایی و خودشیفتگی محمدرضا که با دیدن یک دختر در اطاق او را به حرکاتی وا می داشته که مضحکه عده ای دانش آموز شود، خود بیانگر نابالغی اوست. نکته دیگری که بسیار حائز اهمیت است و گریبان محمدرضا را تا به آخر رها نساخت، احساس ناامنی شدیدی بود که باید آن را ناشی از خشونت و تحقیرهای رضاخان بدانیم. رضاخان حتی در سوئیس از مواظبت افراطی محمدرضا دست برنداشت و سایه رعب و وحشت خود را از طریق «دکتر نفیسی» در سوئیس ادامه داد. نفیسی که تمام رفتار و حالات محمدرضا را زیر نظر داشت، کوچکترین خطای او را به رضاخان گزارش می کرد.

از جمله احتیاجات اساسی - روانی افراد، احتیاج به امنیت است. امنیت در جهات مختلف زندگی برای تمام افراد بشر امری حیاتی و ضروری است. امنیت

۱- همان، صص ۴۲ - ۴۳.

۲- همان، ص ۴۰.

در زمینه اقتصادی، سیاسی، اجتماعی و عقیدتی، عامل مؤثری در بهداشت روانی افراد می باشد. وقتی روابط اعضاء یک خانواده به صورت دیکتاتوری باشد و پدر یا مادر در تمام کارها حق اظهارنظر و دخالت را داشته باشند و دیگران بدون چون و چرا موظف به اجرای دستور وی باشند؛ در چنین خانواده ای کودک دائماً در حال ترس و وحشت به سر می برد و دچار تشویش و اضطراب می باشد.(۱) احساس ناامنی شدیدی که ناشی از خشونت و تحقیرهای رضاخان بود، گریبان محمدرضا را تا به آخر رها نساخت و باعث شده بود که او قدرت تجرید و تعمیم را از دست بدهد. روحیه او تا آخر عمر کمی و شکلی باقی ماند و هیچ نیروی اراده، قدرت و صلابت از او بروز نکرد. قدرت خلاقیت و ذهنی تحلیگر که از مشخصات یک رهبر جامعه است در او وجود نداشت.

شناختشناسی علمی می گوید: سن پایین و کودکانه در مراحل اولیه ایفاء حجم را در ذهن بازسازی می کند و برداشت کودک از محیط صرفاً شکلی بوده و قدرت تجزیه و تحلیل ندارد. تشدید حالات روحی بیمار از نوروز به پسیکوتیک یا جنون پیشرفته به دلیل درگیری مدام با شرایط و مناسبات اجتماعی می باشد. علت این امر در این است که بیمار روحی نمی تواند تحلیل صحیحی از شرایط متغیر محیط و مناسبات اجتماعی خود داشته باشد. به سبب درگیری پیاپی، ذهن خسته شده و ساختارهای هوشی دچار آسیب عمیقی می شود و مورد دیگر این است که چون فرد بیمار توانایی استدلال ندارد و جنبه های تقلیدی در او بسیار رشد می کند، این تقلید به دو صورت حاصل می شود: یا از طرف مقابل که معیار تقلید از اوست محبت می بیند و یا خشونت و ترس و جذبه بیش از حد.

فردریک ژاکوبی می گوید: محمدرضا انتظار داشت که ما او را ولیعهد ایران ببینیم و در مقابل او سرخم کنیم. این مطلب حاکی از آن است که ذهن محمدرضا قدرت تجرید و تعمیم پیدا نکرده و یا از ابتدایی ترین شکل تجزیه و تحلیل غافل مانده است و نباید به اشتباه اینگونه تصور نشود که او چون در ایران شکلی از مناسبات را تجربه کرده بود، در مدرسه سوئیسی هم می خواست

۱- شریعتمداری، علی؛ روانشناسی تربیتی؛ ص ۲۵۹.

که آن رفتار برای او تکرار شود. نکته مهم در این مسأله آنجاست که محمدرضا تغییر مکان، زمان و محیط را متوجه نمی شد.

محمدرضا از همان دوران نوجوانی می کوشید که او را در سطح بالایی بپذیرند و هر جا حضور پیدا می کند، مطرح باشد. به همین سبب باج دادن به اطرافیان به اشکال مختلف در تمام طول سلطنتش ادامه داشت. او از اینکه مورد انتقاد یا تحقیر قرار گیرد، به شدت می هراسید. چون فاقد استقلال شخصی بود و ارزیابی صحیحی از خود نداشت، اظهار نظر اطرافیان به شدت در او تأثیر می کرد.

محمدرضا بعداً که قدرت و امکانات وسیعی پیدا کرد از ثروت این ملت برای تسکین حالت بیمارگونه خود خرجهای فراوانی کرد. خودشیفتگی و عقده خود بزرگ بینی که ناشی از خشونت و تحقیر رضاخان بود در جشنهای دوهزار و پانصد ساله نمود پیدا کرد و بودجه های کلانی صرف آن شد تا شاه را در منطقه و سطح جهان مطرح سازد. آمریکا نیز به این حالت شاه دامن می زد. شاه، مبالغ زیادی به روزنامه ها و مجلات خارجی باج می داد تا در وصف او بنویسند و انتقادی از حکومت او به عمل نیاورند.

شکل گیری استعدادهای شاه

فردوست در مورد استعداد شاه چنین می نویسد:

محمدرضا در ریاضیات بسیار ضعیف بود، اصولاً حوصله فکر کردن نداشت. او از همان کودکی اهل تفکر عمیق و همه جانبه نبود. زود خسته می شد و بیشتر علاقه داشت پیشنهادات را بپذیرد. چون قبول پیشنهاد زحمتی نداشت.(۱)

گفته فردوست نشان می دهد که محمدرضا ابزار تفکر را به دست نیاورده بود و این ناشی از همان عامل خشونت و فشارهای روحی رضاخان بر محمدرضا بود. اصولاً هنگامی که قدرت استدلال در فرد ضعیف باشد او بیشتر تمایل به

مسائل کمی دارد. همان طور که قبلًا اشاره شد شرایط محیطی و تربیتی فرد را از

۱- فردوست، حسین؛ همان، ص ۳۲.

ذهنیت کمی به کیفی و از تخیل به استدلال سوق می دهد. محمدرضا در مرحله کمی باقی ماند و بیشتر سعی می کرد خود را در این مراحل نشان دهد. به همین دلیل به ورزش روی آورد آن هم نه برای سلامت و تناسب اندام، بلکه برای بالاـ بردن قدرت جسمی خود. محمدرضا با این نگرش، نابالغی خود را به اثبات می رساند. کسی که قرار است در آینده کشوری را اداره کند بیشتر در ظواهر و اشکال باقی مانده بود. چنین نگرشی در ۳۷ سال سلطنت او به چشم میخورد.

همچنین علم در خاطرات خود آورده است: «شاه از هر چه مطالعه است متنفر است».(۱)

از مهمترین علائم آسیب پذیری ساختارهای هوشی این است که بیمار قدرت تجرید و تعمیم را از دست می دهد و اضطراب و ناامنی وجود او را فرامی گیرد و نابالغ می ماند. هر یک از مراحل ساختارهای هوشی به فرد کمک می کند تا از جنبه های تخیلی به منطق روی آورد و قدرت استدلال را در او زنده کند. داد و ستد ساختارهای هوشی از مراحل پائین به بالا و نتیجه گیری از سوی مرحله نهایی هوشی باعث می شود که فرد بتواند قدرت تجرید و تعمیم را از طریق برداشتهای خود از محیط داشته باشد. اما هنگامی که فردی در شرایط تربیتی سخت و خشن قرار می گیرد تخیل در او به قدرت اولیه خود باقی می ماند و به بلوغ مورد نظر نمی رسد.

انواع مختلفی از ناهنجاریهای روانی، مانند خود بزرگ بینی و تخیل افراطی، ترس، اضطراب، ناامنی شدید، اختلالات جنسی، سوء تغذیه و افراط و تفریط در خواب، حالاتی است که فرد دچار آن می شود. شرایط تربیتی و محیطی نقش بسیار زیادی در طی کردن مراحل هوشی در جهت درست یا غلط آن ایفا می کند.

در روانشناسی، تفکیکی که بین شخصیتهای فعال و منفعل انجام شده است مشخص می کند که تیپهای روحی منفعل به دلیل شرایط نامساعد تربیتی،

خصوصاً دوران کودکی به آینه ای تبدیل می شوند که انعکاس محیط را دارند و قدرت دخل و تصرف و تغییر اوضاع را ندارند.

ص:۶۷۵

۱- علم، امیر اسدالله؛ گفتگوهای خصوصی من با شاه، طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۷۱.

شخص منفعل توانایی آن را ندارد که هیچگونه تغییری در محیط زندگی خود پدید آورد و صرفاً یک مقلد و دنباله رو چشم و گوش بسته باقی می ماند. اما شخص فعال نسبت به هر پدیده ای و عامل مسلط بیرونی عکس العملی نشان می دهد. او سعی فراوان می کند تا محیط را تغییر دهد و بر آن مسلط شود. شخصیت شاه یک تیپ منفعل بود و به همین دلیل سوئیس برای او محیطی دلچسب جلوه می کرد، چون زیبایی آنجا انعکاسی آینه وار در ذهن محمدرضا داشت.

بالاخره در سال ۱۳۱۵ شمسی پس از ۵ سال تحصیلی در سوئیس محمدرضا شاه به ایران بازگشت و وارد دانشکده افسری شد و بعد از مدت خیلی کوتاه به وی درجه سروانی اعطاء کردند. محمدرضا بعد از مدتی ارنست پرون مستخدم مدرسه اش در سوئیس را به ایران آورد و علیرغم مخالفت رضاخان با حضورش در ایران و دوستی اش با محمدرضا، دوستی خود را با وی حفظ کرد.

در سال ۱۳۱۷ محمدرضا با فوزیه خواهر ملک فاروق ازدواج کرد؛(۱) اما، پس از چند سال از او جدا شد و ازدواجهای رسمی بعدی وی با ثریا اسفندیاری و فرح دیبا بود.

به هر حال، بعد از وقایع شهریور ۱۳۲۰ محمدرضا پهلوی به عنوان شاه جدید بر مسند سلطنت تکیه می زند و تا اواخر سال ۱۳۵۷ به مدت ۳۷ سال حکومت ایران در دست وی بود. در طول این ۳۷ سال نظام حکومتی ایران و تمام تحولات اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و فرهنگی کشور تحت تأثیر سیاستهای وی بود که آن سیاستها نیز زیر سایه سنگین شخصیت محمدرضا قرار داشت.

بسیاری از پژوهشگران و روانشناسانی که درباره حکومت پهلوی و شخص محمدرضا به تحقیق پرداخته اند، وی را دارای اختلال شخصیت دانسته اند. در این نوشتار، به اختصار به برخی از ویژگیها و آفات شخصیتی وی اشاره می شود.

تملق دوستی شاه

۱- فردوست، حسین؛ همان، صص ۵۴- ۶۰.

تملق دوستی شاه یکی از صفاتی بود که در بسیاری از مواقع، نوکران و اطرافیان و حتی شخصیتهای خارجی از آن سود می بردند، تا به اهداف خود نزدیک شوند. این نقطه ضعف شاه چنان شدید بود که بر هیچیک از اطرافیانش پوشیده نبود. علم که یکی از نزدیکترین افراد به شاه بود، در کتاب خود آورده است که یک روز از شاه پرسیدم آیا اجازه می دهند نخست وزیر و وزیر خارجه را رسماً توبیخ کنم، «چون در محضر اعلیحضرت به هیچ وجه ادب و احترام لازم را به جا نمی آورند». شاه با این خواسته علم مخالفت می کند و به علم می گوید «ندیدی چطور وقتی با اردشیر دست می دهم جلوی من زانو می زند». علم می گوید «این نوع ادای احترام همان اندازه بد است که زیادهروی در جهت مخالفش. آخرین باری که در پاریس بودیم، اردشیر همین کار را کرد و یکی از خبرنگاران فرانسوی از من پرسید شاه ایران به عنوان رهبری اصلاح طلب و دموکرات شناخته شده، آن وقت چگونه می تواند تحمل کند که یکی از وزرایش در مقابل او این چنین زانو بزند و به خاک بیفتد.» شاه اصلاً از این حرف خوشش نمی آید و به علم می گوید «حق بود به او می گفتی که اردشیر رعایت سنتهای ملی مملکت را می کند.»(۱)

در رابطه با این ماجرا همان چیزی را می توان گفت که علم در آن لحظه با خود گفت: «باور نکردنی است که تا چه حد تملق و چاپلوسی می تواند حتی باهوشترین آدمها را هم کور کند». به گفته فریدون هویدا شاه دو تن از رؤسای جمهور آمریکا را مستوجب انتقاد می دانست:(۲) «فرانکلین روزولت» که در سفرش به ایران در سال ۱۹۴۳ شاه را مجبور کرد به دیدارش برود و دیگری «جان کندی» برای آنکه، هیچگاه شاه را به عنوان یک شخصیت مهم توصیف نکرده بود.

در کتاب خاطرات پرویز راجی آمده است: «در ضیافت شام که به افتخار ۶۲ سالگی "هارولد ویلسون" نخست وزیر سابق انگلیس، توسط "جرج وایدن فلد"

ص:۶۷۷

۱- علم، امیر اسدالله؛ همان، ج ۱، صص ۲۲۲- ۲۲۳.

۲- هویدا، فریدون؛ سقوط شاه، انتشارات اطلاعات، ۱۳۷۳، صص ۱۴۰- ۱۴۱.

ترتیب یافته بود، شرکت کردم ... ویلسون گفت: یکبار در ملاقات با محمدرضا، او را به عنوان یکی از بزرگترین رهبران دنیا توصیف کردم و شاه از این تملق من خیلی خوشش آمده بود ...»(۱)

پرویز راجی در کتاب خود از قول مصطفی فاتح نقل می کند:

در میان مشاوران شاه، از همه مطلع تر، تواناتر و موذی تر، هویداست و باید گفت که هویدا بیش از هر کسی دیگر در ایجاد علاقه روزافزون شاه به تملق و چاپلوسی و نیز، دور ساختن او از توجه به واقعیات مقصر است.(۲)

نظر شخصی راجی نسبت به شاه نیز در کتابش گفته شده است. او می گوید:

کارنامه شاه آکنده است از: اتخاذ سیاستهای اقتصادی فاجعه انگیز، اشتباهات فراوان در اولویت دادن به مسائل غیر ضروری، غرور و تفرعن در امور نظامی، عشق مفرط به سلاحهای آتشین و پرنده، عطش سیری ناپذیر به شنیدن تملق و چاپلوسی، بی احساسی کامل نسبت به احساسات مردم کشور، سخنرانیهای پر از گزافه گویی ممتد ...(۳)

به این خصلت تملق دوستی شاه به طور روشن و واضح در متن یک تلگراف سفارت آمریکا در تهران که به وزارت امور خارجه ایالات متحده فرستاده شده بود، اشاره شده است.

سران همه کشورها، افرادی تنها هستند. لیکن شاه از بیشتر آنان تنهاتر است. وی به خاطر ثبات و امنیت و پیشرفت کشور بار بسیار سنگینی را شخصاً بر دوش می کشد. مشاورانش نه در کابینه و نه در بیرون از آن، به وی درست خدمت نمی کنند و این تا حدودی بدین سبب است که فطرتاً به جاه طلبی های دیگران بدگمان است و همچنین بدین جهت که فاقد همکاران واقعاً صالح است.

حتی کسانی که حائز صلاحیتند بدان تمایل دارند که آراء منفی به وی اظهار نکنند و از آن سنت دیرین ایرانی پیروی کنند که باید به شاه چیزی بگویند که می پندارند خوش دارد بشنود و این غالباً به صورت تملق گویی گزاف در می آید

۱- راجی، پرویز؛ خدمتگزار تخت طاووس، ترجمه ح .ا. مهران، انتشارات اطلاعات، ص ۶۱.

۲- همان، ص ۱۲۴.

۳- لوئیس، ویلیام؛ و، لدین، مایکل؛ هزیمت یا شکست آمریکا، ترجمه احمد سمیعی گیلانی، ص ۴۴.

که شاه به گونه حیرت انگیزی نسبت به آن حساس است. وی مردی است پرنخوت و پیرامونیانش این را می دانند.(۱)

از مهمترین ضعفهای شخصیتی شاه، حس حسادت بود. هویدا در کتاب خود آورده است که «شاه هرگز چشم نداشت کسی را ببیند که مورد توجه مردم قرار دارد. محبوبیت مصدق و موفقیت او در ملی کردن نفت ایران، شاه را واقعاً به خشم آورده بود. نیز در مورد حسنعلی منصور هم در بعضی محافل شنیده شد که قتل او آنقدرها سبب ناراحتی شاه را فراهم نکرد. چون رفتار و گفتار او توانسته بود خیلیها را به طرف منصور جلب کند.»(۲)

هویدا در این کتاب همچنین بیان می کند که: «علی امینی به علت آنکه با گروه های مختلف سیاسی در داخل و خارج کشور آمد و رفت داشت مورد بغض و حسادت شاه قرار گرفت. بعداً هم که در سال ۱۹۶۷ شایعه به قدرت رسیدن دوباره امینی در تهران فراگیر [شد]، من این مسأله را در یکی از ملاقاتهایم به اطلاع شاه رساندم، ولی او با بی اعتنایی شانه ای بالا انداخت و گفت: «امینی یک سیاستمدار واقعی نیست. چون موقعی که او را به نخست وزیری منصوب کردم، اولین حرفش به مردم اعلام ورشکستگی مملکت بود. در حالی که یک سیاستمدار نباید حرفی بزند که

بیهوده مردم را مضطرب کند ...» و بعد با ترشرویی اضافه کرد: «... بدتر از همه اینکه، موقع دیدارم از آمریکا، هر جا می رسیدم اول از همه حال و احوال نخست وزیر را از من می پرسیدند و رفتارشان به صورتی بود که گویی اصلا مرا به حساب نمی آورند ...»(۳)

همچنین هویدا معتقد است در زمان رژیم شاه، ایران تنها کشوری بود که به

جای وزارت دفاع، وزارت جنگ داشت و مصدق در دوران نخست وزیری خود این نام را انتخاب کرده بود و شاه هم نمی توانست نام انتخابی مصدق را بپذیرد و این هم یکی دیگر نشانه های بغض شاه نسبت به مصدق بود.

۱- لوئیس، ویلیام؛ همان، ص ۴۴.

۲- هویدا، فریدون؛ همان، ص ۱۴۱.

۳- همان، ص ۱۴۰.

ارسنجانی یکی دیگر از افرادی بود که شاه با برکناری او نشان داد محبوبیت و موفقیت دیگران موجب شادمانی او نمی شود.(۱) حسن ارسنجانی که برنامه اصلاحات ارضی را شروع کرده و محبوبیتی به دست آورده بود، توسط شاه برکنار شد. امیر اسدالله علم در این باره چنین می گوید:

حسن ارسنجانی مردی با قدرت، سرسخت و مطلع بود. در سنین بیست سالگی دستیار قوام نخست وزیر بود. امینی او را به مقام وزارت کشاورزی ارتقاء داد. من نیز وقتی نخست وزیر بودم او را در این سمت ابقاء کردم. او قبلاً برنامه اصلاحات ارضی را شروع کرده بود و در حالی که این طرح در دست اجرا بود، به هیچ گونه جرح و تعدیلی در آن تن در نمی داد. علاوه بر همه اینها او دوست صمیمی من بود. تنها نقطه ضعف او این بود که اعتقاد داشت هر چه می گوید صحیح است و هر چه برای خودش مناسب است برای دیگران هم باید خوب باشد تا مدتی محسنات او به عنوان یک خدمتگزار مردم به معایبش می چربید ولی در این اواخر خودش را قهرمان اصلاحات ارضی می پنداشت و به علت مخالفت با سیاست رسمی دولت مسائلی ایجاد کرده بود. شاه دستور برکناری او را صادر کرد ولی بعد او را به سفارت رم فرستاد. ارسنجانی در زمان دولت منصور به تهران احضار شد و بهرغم کوششهای من رفته رفته از چشم شاه افتاد.(۲)

حس حسادت شاه تا بدان حد پیش رفته بود که حتی گاهی در مورد بعضی اقدامات همسرش نیز حسودی می کرد. «در سال ۱۹۷۳ شهبانو طی نطقی که از رادیو تلویزیون هم پخش شد از متملقین و چاپلوسان انتقاد کرد و لزوم برقراری آزادی بیان را خاطر نشان ساخت. ولی بلافاصله پس از آن شاه امیرعباس هویدا را احضار می کند و به او دستور می دهد که به شهبانو بگوید «دیگر نباید از این حرفها بزنند» و امیر عباس هویدا قبل از هر اقدامی برادرش فریدون را در جریان می گذارد و از او می پرسد تو میگویی چه کار کنم؟ چطور می توانم به خودم

اجازه دخالت در کارهای این دو را بدهم؟ ... شاه چون خودش جرأت کاری را

ص:۶۸۰

۱- همان، ص ۱۴۱.

۲- علم، امیر اسدالله؛ همان، ص ۱۰۷.

ندارد، موقعی که می بیند کسی دیگر توانسته است همان کار را انجام بدهد ناراحت می شود ...»(۱)

پرویز راجی سفیر شاه در دربار باکینگهام در کتاب خود در خصوص علت برکناری ارتشبد فریدون جم (شوهر اول شمس پهلوی) از زبان خود فریدون چنین نقل می کند:

یک روز ژنرال زاتیس فرمانده مستشاران آمریکایی در ایران با لبخندی به من گفت که: «امروز بوسه مرگ را نثارت کردم. موقعی که مفهوم این جمله را از او پرسیدم، جواب داد: «در ملاقاتی که با شاه داشتم به او گفتم جم از بهترین ژنرال ها در ارتش ایران است».(۲)

تیمسار جم با حالتی غمزده ادامه داد: «از آن روز به بعد اوضاع دگرگون شد و به صورتی درآمد که دست به هر کاری می زدم به بن بست می رسیدم ...» جم صحبتهایش را با این عبارات به پایان برد که «... وفاداری من نسبت به شاهنشاه جای چون و چرا ندارد و همواره خود را مرهون الطاف شاهنشاه می دانم ولی هرگز موفق به یافتن پاسخی برای این سئوال نشدم که واقعاً چه خطایی از من سر زده است.»(۳)

شاپور بختیار نیز با صراحت در مورد محمدرضا پهلوی چنین می گوید:

... نمی توانست بپذیرد که کس دیگری هوش بیشتر، آراستگی بیشتر، قدرت بدنی بیشتر، جذبه بیشتر یا ثروتی بیشتر از او داشته باشد، می خواست خود از هر بابت برتر از همه باشد و در نتیجه در اطراف خود فقط آدمهای تنگمایه و فاسد را گردآورده بود ...(۴)

همچنین باز به صراحت بیان می کند:

ص:۶۸۱

۱- هویدا، فریدون؛ همان، ص ۱۴۱.

۲- همان.

۳- راجی، پرویز، همان، ص ۱۱۰.

۴- بختیار، شاپور؛ یکرنگی، ترجمه مهشید امیر شاهی، نشر نو، صص ۱۱۴- ۱۱۵.

... سواد و فرهنگ دیگران باعث خلق تنگی او می شد، به درجه ای که به کسانی که به ملاقاتش می رفتند توصیه می شد، اگر به زبان فرانسه با او حرف می زنند، عمداً چند غلط دستوری در حرف بگنجانند که حسادت او تحریک نشود. با گذشت زمان، تحمل هیچگونه برتری دیگران را نداشت.(۱)

حسادت شاه نسبت به بعضی از افراد مثل امینی آن قدر آشکار بود که آمریکاییها و انگلیسیها نیز متوجه آن شده بودند. باری روبین، در کتاب جنگ قدرتها در ایران، چنین می گوید: «... نقش حساس امینی در مذاکرات نفت و شهرت و موقعیتی که در جریان این مذاکرات در محافل بین المللی به دست آورد برای شاه خوش آیند نبود. شاه در وجود او یک قوام السلطنه تازه و رقیب بالقوه ای برای قدرت خود می دید و به همین جهت وقتی زیر پای زاهدی را جارو کرد، امینی را هم از صحنه سیاست داخلی ایران بیرون انداخت و او را به عنوان سفیر ایران در آمریکا به واشنگتن فرستاد. فعالیتهای امینی در آمریکا و شهرتی که با چند نطق و مصاحبه در آمریکا به دست آورده بود، نگرانیهای تازه ای برای شاه به وجود آورد و به همین جهت پیش از پایان مأموریتش در آمریکا به تهران احضار گردید».(۲)

شاه در دو دهه آخر سلطنتش همه کسانی را که احتمال داشت برای خود پشتوانه ای از وجهه مردمی دست و پا کنند، از روی برنامه، از قدرت کنار ساخت. جولیوس هلمز، سفیر ایالات متحده معتقد بود: «سران همه کشورها، افرادی تنها هستند، لیکن شاه از بیشتر آنها تنهاتر است ...»(۳)

شاه و اعتقادات مذهبی

در این بخش، با تحلیل اعتقادات مذهبی شاه، میکوشیم تا دوگانگی او را در

ص:۶۸۲

۱- همان، ص ۵۸.

۲- روبین، باری؛ جنگ قدرتها در ایران، ترجمه محمود مشرقی، انتشارات آشتیانی.

۳- لوئیس، ویلیام؛ و لدین، مایکل؛ همان، صص ۳۳ و ۳۴.

گرایش به مذهب و ضدیت با دین نشان دهیم. این مسئله را از دو جهت میتوان بررسی نمود؛ ابتدا نوع مذهبی که شاه به آن اعتقاد داشت و سپس تشریح رؤیاها و ضد و نقیض گوییهای او که مدعی بود در خواب امامان را زیارت کرده است.

شاه دوگانگی شخصیت داشت و این موضوع بر تمام اعتقادات مذهبی او سایه افکنده بود. حالات روحی شاه را می توان به آن ضرب المثل معروف شترمرغ تشبیه کرد که هرگاه قصد بستن بار بر پشت او را داشتند، می گفت من مرغم و وقتی می گفتند تخم بگذار! می گفت من شتر هستم. هنگامی که تقویم اسلامی را به تاریخ شاهنشاهی تغییر داد، معتقد بود که شاه ایران است و تاریخ او، تاریخ شاهنشاهی است و هنگامی که به مسافرت می رفت، روحانی دربار او را از زیر قرآن عبور می داد و یا معتقد بود از الهامات مذهبی و حمایت ائمه برخوردار است.

اسدالله علم در کتاب خاطراتش می نویسد که در روز هفتم آبان سال ۱۳۵۰ به خدمت شاه می رود. در لابلای گفتگوهایی که آن روز شاه و علم با هم داشتند شاه به علم می گوید: امروز روز شهادت حضرت علی(ع) است و به طوری که می بینی کراوات سیاه بسته ام نه فقط به منظور رعایت ظواهر امر، بلکه به دلیل ایمان عمیقی که به خداوند و امامانش دارم، بسیار احساس تسکین دهنده ای است، هر چند نمی توانم برای تو توضیح بدهم که چرا؟(۱)

آیا شاه یک فرد لامذهب بود؟ و برای فریب توده های مردم در روز عاشورا روی صندلی در مسجد می نشست و یا لباس احرام می پوشید و به زیارت کعبه می رفت و یا درحرم مطهر امام رضا(ع) حاضر می شد و زیارت می کرد؟ و اگر مذهبی بوده و مردم را فریب نمی داد، چرا بی محابا مشروب می خورد و با زنان بیشمار ارتباط داشت و خانواده اش غرق در فساد بودند؟

خشونت و اعمال زور در خانواده پهلوی از سوی رضاخان و درگیری و روابط و مناسبات بدوی مابین رضاخان و تاج الملوک، اعتقاد مذهبی و ضدیت با مذهب در میان فرزندان رضاخان از تاج الملوک را به دو دسته می توان تقسیم

۱- علم، امیر اسدالله؛ همان، ج ۱، ص ۳۹۱.

کرد: گرایش اعتقادی و عکس آن در میدان غرایز باقی ماند و مذهب غریزی و ضدیت با مذهب نیز به شکل کاملاً بدوی نمایان شد. چنانچه اشرف و علی رضا ضد مذهب و محمدرضا و شمس مذهبی از نوع بدوی آن شدند.

دین بدوی صرفاً هنگامی حضور پیدا میکند و فرد به آن متوسل می شود که موجودیت فردی او به خطر افتاده باشد. چنانچه شاه در بیماری حصبه و یا در حین سقوط از اسب به آن روی می آورد. هر چند به لحاظ علمی، از رؤیاهای شاه می توان این گونه استنباط کرد که عمق ناامنی او را بروز می داده، آن هم در موارد حساس و پرمخاطره که فرد یا ناخودآگاه فرد آن را می سازد؛ خود دوستی و خودمحوری شاه را باید ناشی از دین بدوی او دانست.

تفاوت بین برداشت بدوی و برداشت فطری و الهی از دین در این است که دین بدوی فردی، منفی و مخرب است در حالی که دین فطری و الهی، سازنده، آرامبخش، پویا و انسانی می باشد. اشتباه بزرگ اندیشمندان غربی به خصوص، بعد از دوره رنسانس، یکسان گرفتن دین بدوی و دین الهی بوده است. فرد به دو صورت در جهت منفی و مثبت زیرساخت اعتقادات خود را تکمیل می کند. جنبه مثبت، حقیقت جو، کمال جو، و خداگراست و بین ثابتها و متغیرها رابطه منطقی برقرار می کند. اما جنبه منفی، بدوی، خودمحور، کینه توز، بی تفاوت به مردم، ناامن و مضطرب است. چون موضوع بحث ما جنبه منفی سیستم سازی ذهن است، پس بیشتر به آن می پردازیم. مذهب بدوی فرد را نسبت به اعتقاداتش بر پایه ترس و اضطراب پیش می برد و انسان را به سوی دوگانگی سوق می دهد و هنگام تهدید و ترس بلافاصله به مذهب متوسل می شود و در مواقع امن کاملاً نسبت به آن بی تفاوت و حتی بر ضد آن عمل می کند. نظیر قبایل وحشی و بدوی هنگامی که رعد و برق می زد و تهدیدهای طبیعی شروع می شد، بلافاصله با قربانی کردن سعی در خوابانیدن آن تهدیدات داشتند. مذهب بدوی کینه ورز و در مسیر ضد عشق ورزی عمل می کند. اعتقادات مذهبی محمدرضا به دلیل اضطراب و شرایط ناامن محیطی و تربیتی در دوران سلطنت در چهارچوب غرایز باقی ماند و هیچگاه از این حیطه خارج نشد. به همین دلیل دوگانگی باقی ماند.

ص:۶۸۴

مـذهب بـدوی زمان و مکان خاصـی را نمی شـناسد و رشد و نمو خود را در شـرایط نامناسب و خشونت و اختناق و اضـطراب جستجو می کنـد. حـال چه آن فرد شاه باشـد و در کاخ زنـدگی کنـد و در مجالس و محافل شاهانه تاج بر سـر بگـذارد و در مهمانی هایش افرادی چون رؤسای کشورهای خارجی شـرکت داشـته باشـند و یا فرد در دور افتاده ترین قبایل وحشی زندگی کنـد. البته ظواهر متفاوت است؛ اما ریشه آن یکسان می باشـد و آن دوگانگی اعتقاد مذهبی اوست که مدام بین قبول و انکار، کشاکش شدید دارد.

از مهمترین مشـخصات مـذهب بـدوی، خودپرستی و فردی بودن است و مطلقاً آن را تعمیم نمی دهـد و اوج این نگرش بدوی مذهب در شـمس پهلوی که بعدها مسیحی شد، نمود پیدا کرد. شمس آگاهانه یا ناآگاهانه می دانست آن مذهبی که به غرایز او پاسخ می دهد و پناهگاهی برای ناامنی و ترس و اضطراب اوست، مسیحیت است. در مقابل محمدرضا و شمس، باید اشرف و علیرضا را ماتریالیست بدوی نامید که هر دو بی رحم و بی عاطفه، عاری از وجدان، فاسد و دنیاگرا و قسی القلب بودند.

بایـد به این نکته اشاره کرد که تقـدیر بـدوی و ماتریالیست بـدوی هر دو در خودمحوری و خودپرستی یکسان هسـتند. علیرغم تفاوت ظاهری، هر دو از یک چشـمه سیرآب می شوند، آن هم ناخودآگاهی که ویرانگر و مخرب است. فردی که دارای دین بدوی می باشد، فقط برای حفظ خود و موجودیت فردی خود، تبعیت محض از مذهب می کند، اما به محض اینکه موجودیت فردی او از این خطر مصون گشت، به همـان نسـبت از دین بـدوی دور می شود. از نوشـتار زیر که در واقع بخشـی از خاطرات شاه است می توان به برخی از اعتقادات مذهبی محمدرضا پی برد:

کمی بعـد از تاجگـذاری پـدرم دچـار حصـبه شـدم و چنـد هفته بـا مرگ دست به گریبـان بودم و این بیمـاری موجب ملال و رنجش شدیـد پدر مهربانم شده بود. در طی این بیماری سـخت، پا به دائره عوالم روحانی خاصـی گذاشـتم که تا امروز آن را افشا نکرده ام.

در یکی از شـبهای بحرانی کسـالتم مولای متقیـان علی علیه السـلام را به خـواب دیـدم که در حـالی که شمشـیر معروف خود ذوالفقار را در دامن داشت و در کنار

من نشسته بود، در دست مبارکش جامی بود و به من امر کرد که مایعی را که در جام بود بنوشم. من نیز اطاعت کردم و فردای آن روز تبم قطع شد و حالم به سرعت رو به بهبود رفت.

در آن موقع بـا آنکه بیش از هفت سـال نداشـتم بـا خود می اندیشـیدم که بین آن رؤیا و بهبود سـریع من ممکن است ارتباطی نباشد. ولی در همان سال، دو واقعه دیگر برای من رخ داد که در حیات معنوی من تأثیری بسیار عمیق بر جای نهاد.

در دوران کـودکی تقریباً هر تابسـتان همراه خـانواده خـود به امـامزاده داود، که یکی از نقـاط منزه و خوش آب و هوای دامنه البرز است، میرفتیم. برای رسیدن به آن محل، ناچار بودیم که راه پر پیچ و خم و سراشیب را پیاده و با اسب طی کنیم.

در یکی از این سـفرها که من جلو زین اسب یکی از خویشاوندان خود که سـمت افسری داشت، نشسته بودم ناگهان پای اسب لغزیده و هر دو از اسب به زیر افتادیم. من که سـبکتر بودم با سر به شدت روی سـنگ سخت و ناهمواری پرت شدم و از حال رفتم. هنگـامی که به خود آمـدم، همراهان من از اینکه هیچگونه صـدمه ای ندیـده بودم، فوق العاده تعجب می کردنـد. ناچار برای آنها فاش کردم که در حین فرو افتادن از اسب، حضـرت ابوالفضل(ع) فرزنـد برومند حضـرت علی(ع) ظاهر شد و مرا در هنگـام سـقوط گرفت و از مصـدوم شـدن مصون داشت. وقتی که این حادثه روی داد، پـدرم حضور نـداشت ولی هنگامی که ماجرا را برای او نقل کردم، حکایت مرا جـدی نگرفت و من نیز با توجه به روحیه وی نخواسـتم با او به جدل برخیزم ولی هنوز خود هرگز کوچکـترین تردیـدی در واقعیت امر رؤیت حضـرت عبـاس بن علی نداشـتم. سومین واقعه ای که توجه مرا به عـالم معنی بیش از پیش جلب نمود، روزی روی داد که بـا مربی خود در کاخ سـلطنتی سـعدآباد در کوچه ای که با سـنگ مفروش بود قـدم می زدم. در آن هنگام ناگهان مردی را با چهره ملکوتی دیـدم که بر گرد عارضـش هاله ای از نورماننـد صورتی که نقاشـان غرب از عیسـی بن مریم می سازنـد، نمایـان بود. در آن حین به من الهام شـد که با خاتم ائمه اطهار حضـرت امام قائم روبرو هسـتم. مواجهه من بـا امـام آخر زمـان چنـد لحظه بیشـتر به طول نینجامیـد که از نظر ناپدیـد شـد و مرا در بهت و حیرت گذاشت. در آن موقع مشتاقانه از مربی خود سئوال کردم: او را دیدی؟ مربی متحیرانه جواب داد: «چه کسی را دیدم؟ اینجا که کسـی نیسـت!» امـا مـن ایـن قـدر بـه اصـالت و حقیقـت آنچـه که دیـده بـودم اطمینـان داشـتم که جـواب مربی سـالخورده من کوچکترین تأثیری در اعتقاد من نـداشت. امروز که این ماجرا را بیان می کنم، شایـد بعضـی افراد، خصوصاً غربیها تصور کنند که من خیالبافی می کنم، یا آنچه دیـده ام، یک حالت ساده روانی بوده است. ولی بایـد به خاطر داشت که ایمان به عالم روح و تجلیاتی که به حساب ماده در نمی آید، از خصایص مردم مشرق زمین است و چنانکه بعدها دریافتم، بسیاری از مردم باختر

نیز همین ایمان و اعتقاد را دارند. وانگهی، من در آن موقع هیچگونه دلیلی برای جعل این موضوع و بیان آن برای مربی خود نداشتم وامروز نیز انتفاعی از لاف زدن در این قبیل مسائل نمی برم و جز عده معدودی از نزدیکان من، کسی تاکنون از این جریان مستحضر نبوده است وحتی پدرم که همیشه خود را به او بسیار نزدیک و صمیمی می دانستم، هرگز از این موضوع کوچکترین اطلاعی پیدا نکرد. پس از این واقعه، با وجود اینکه به بیماریهای سخت از قبیل سیاه سرفه، دیفتری و چند مرض شدید دیگر مبتلا شدم، هرگز مکاشفه دیگری برای من پیش نیامد. چنانکه در هشت سالگی مبتلا به بیماری جان فرسای مالاریا شدم و با نبودن وسایل مداوای امروزی، از این بیماری به سختی نجات یافتم ولی در طی هیچ یک از این بیماریها، رؤیایی مانند آنچه نقل کردم، نداشتم ...(۱)

شاه پس از انتشار کتاب مزبور در یک سخنرانی دیگری که در قم داشت یک بار دیگر ماجرای سقوط از اسب را تعریف کرد. شاه برای آنکه بتواند به این دروغ، جنبه واقعیت بدهد؛ می گوید وقتی ماجرا را برای پدرم گفتم، او حرف مرا جدی نگرفت. شاه می خواست با گفتن این جمله ثابت کند که دروغ نمی گوید.

شاه این مطالب را در جاهای مختلف تعریف کرده است. اگر خوب دقت کنیم تناقض بین حرفهای او آشکار است. مثلاً در مصاحبه با اوریانا فالاچی، خبرنگار معروف ایتالیایی این مطالب را به شرح زیر تکرار می کند که در مقایسه با آنچه در کتاب مأموریت برای وطنم بیان کرده، تفاوتها و تناقضهای آشکاری دارد.

شاهنشاه: «من تعجب می کنم که شما درباره آن (الهام از پیغمبران) چیزی نمی دانید. هر کسی از خواب نما شدنهای من خبر دارد. من آن را حتی در شرح حال خود نوشته ام. من در کودکی دو بار خواب نما شدم. اولی وقتی که پنج ساله بودم و دومی وقتی که شش ساله بودم. اولین دفعه من امام آخر خود را دیدم. کسی که بر اساس مذهب ما غایب شده است و روزی برخواهد گشت و دنیا را نجات خواهد داد ...»(۲)

شاه در این مصاحبه سفر به امامزاده داوود و سقوط از اسب را این گونه

۱- پهلوی، محمدرضا؛ مأموریت برای وطنم، ج ۶، صص ۸۷ - ۸۹.

۲- فالاچی، اوریانا؛ مصاحبه با تاریخ سازان جهان، انتشارات جاویدان، ج ۲، ص ۲۹۲.

تعریف می کند:

برای من حادثه ای پیش آمد. من روی صخره ای افتادم و امام زمان مرا نجات داد. او خودش را بین من و صخره [حایل] کرد. می دانم چون او را دیدم، او را دیدم، او را به رأی العین دیدم. نه در رؤیا. حقیقت مطلق. آیا متوجه منظورم می شوید؟ من تنها کسی بودم که او را دیدم ... هیچ کس دیگر نمی توانست او را ببیند غیر از من. چون ... اوه، متأسفم که شما آن را درک نمی کنید.(۱)

شاه در کتاب مأموریت برای وطنم گفته بود که اولین بار حضرت علی را در خواب دیده، در حالی که در این مصاحبه می گوید اولین دفعه امام آخر را در خواب دیده است.

همچنین در آن کتاب گفته بود که هنگام سقوط از اسب حضرت ابوالفضل او را نجات داد، در حالی که در این مصاحبه ذکر می کند که امام زمان(ع) در

هنگام سقوط از اسب به کمک او می آید. آیا از دید شاه حضرت ابوالفضل همان امام زمان بود؟

محمدرضا در ادامه سخنانش در این مصاحبه گفته بود:

حقیقت این است که من از طرف خدا برگزیده شده ام تا مأموریتی را انجام دهم ...

یکی دیگر از تناقض گوییهای شاه در این مصاحبه وقتی است که اوریانا فالاچی سئوال می کند آیا فقط این خوابها را وقتی که بچه بودید، می دیدید یا وقتی که بزرگ هم شدید از آن خوابها می دیدید؟ شاه در پاسخ به این سئوال جواب می دهد: «به شما گفتم که فقط در دوران کودکی. در دوران بزرگی هرگز ندیدم. فقط خوابهایی هر یک سال یا دو سال در میان یا حتی هر هفت سال - هشت سال یکبار. من در پانزده سالگی دوبار از این خوابها داشتم!»

وقتی اوریانا فالاچی می پرسد «چه خوابهایی؟» شاه در پاسخ می گوید: «خوابهایی که اساس آن بر رازهای باطنی من است. خوابهای مذهبی.»(۲)

۱- همان.

۲- همان، ص ۲۹۳.

محمدرضا در شرح حال خود نوشته بود «پس از این واقعه (در شش سالگی) با وجود آنکه به بیماریهای سخت از قبیل سیاه سرفه،... مبتلا شدم، هرگز مکاشفه دیگری برای من پیش نیامد ... رؤیایی مانند آنچه نقل کردم، نداشتم». محمدرضا در این کتاب کلمه هرگز را به کار می برد. حتی در مصاحبه با اوریانا نیز می گوید: «در کودکی، در دوران بزرگی هرگز ندیدم ...» اما در همانجا بلافاصله با گفتن این جمله که «فقط خوابهایی هر یک سال یا دو سال در میان یا حتی هر هفت - هشت سال یکبار. من در ۱۵ سالگی دو بار از این خوابها داشتم ...». حرف اول خود را نقض می کند.

محمدرضا در همین مصاحبه، غریزه را با خدا اشتباه می گیرد و چنین می گوید:

... من به طور پیوسته احساس پیش از وقوع دارم و آن درست به اندازه غریزه ام، قوی است. حتی آن روز که آنها مرا از شش پایی (۶ قدمی) هدف گلوله قرار دادند، این غریزه ام بود که نجاتم داد. چون وقتی که آن شخص با تفنگ خود به طرف من نشانه رفت، من به طور غریزی به یک نوع چرخش دورانی به دور خود مبادرت کردم و در یک لحظه قبل از آنکه او قلب مرا هدف قرار دهد، خود را به کناری کشیدم و گلوله به شانه ام اصابت کرد. یک معجزه... فقط کار یک معجزه بود که مرا نجات داد... شما باید به معجزه اعتقاد داشته باشید. بر اثر یک معجزه که توسط خداوند و پیغمبران اراده شده بود نجات یافتم. من می بینم که شما دیرباور هستید.(۱)

در این بخش از سخنانش محمدرضا ابتدا می گوید: «این غریزه ام بود که نجاتم داد» و در آخر می گوید: «بر اثر یک معجزه که توسط خدا و پیغمبران اراده شده بود نجات یافتم». از مقایسه این دو جمله با یکدیگر، چه می توان گفت؟ آیا در نظر محمدرضا غریزه و خدا یکسان بودند؟

حال اگر فرض را بر این بگذاریم که محمدرضا چنین خوابهایی را نیز دیده است! باز هم اثرات محیطی و روحی در آن خوابها یقیناً تأثیرگذار بوده که نیاز به تفسیر دارد.

ص:۶۸۹

۱- همان، صص ۲۹۳- ۲۹۴.

اصولاً خوابهایی که یک فرد می بیند صحیح ترین و منعکس کننده ترین واقتیهای درونی او می باشد. چون فرد به زبان رؤیا و تجزیه و تحلیل رؤیا آگاهی نـدارد آن را بازگو می کند و در جهت نفع شخصـی خود از آن بهره برداری می کند. در حالیکه اضـطراب ناشـی از روابـط اجتماعی و بازتاب آن در رؤیا به زبان دیگر و کاملاً پیچیـده فرد را دچار برداشت مثبت از خوابهای خود می کند. البته نمی خواهیم بگوئیم که همه افراد هر نوع خوابی که می بینند ناشـی از اضطراب و ناامنی آنان است چون ما دربـاره ناخودآگـاه و دوگـانگی شخصـیت بحث می کنیم که مهمترین علائم و نگرش بیمارگونه یک فرد می باشـد. بر همین اساس ملاک تجزیه و تحلیل رؤیای شاه بر علم اسطوره شناسی متمرکز است.

رؤیاهایی که شاه در کتاب پاسخ به تاریخ از آنها یاد می کند صرفاً به این دلیل است که خود را مذهبی و پایبند به اسلام نشان دهد. در حالی که تفسیر رؤیاهای شاه نشان می دهد که او نه تنها به اسلام اعتقاد نداشته است بلکه رویکرد او به اسلام و بهره بردن از اشکال آن به دلیل به خطر افتادن موجودیت فردی او می باشد.

زمان خواب دیـدن بسـیار با اهمیت است. شاه می گویـد در کودکی خواب دیـدم. محمدرضا دوران کودکی رعب و وحشـت زیادی از پـدرش داشت و رضاشاه نیز در شـیوه تربیت و برای ساختن روحیه محمـدرضا، سراسـر سـختی و خشونت بود و القاء ترس را برای ایجاد نظم درمحمدرضا بالا می برد.

در عکسـی که از فرزنـدان رضاخان با خانم ارفع، در دوران کودکی محمـدرضا وجود دارد، محمدرضا و علیرضا لباس نظامی بر تن دارند که این خود بیانکننده نگرش رضاخان به محمدرضا می باشد. شیوه تربیتی رضاخان اضطراب و ناامنی شدیدی در محمدرضا ایجاد کرده بود. چون محمدرضا در هنگام دیدن خواب مذکور هنوز در دوران کودکی و به دور از مسائل سیاسـی به سـر می برده است؛ به طور طبیعی بالاترین قدرت را پدرش، رضاشاه می دانسـته و به دلیل رعب و وحشت از او در خواب به حالتی مضـطرب و بیمارگونه احساس کودکی خود را صادقانه بروز می دهـد. او قطعاً شـنیده بود که بالاتر از قـدرت رضاخان باید قدرت مافوق طبیعی امامان باشد. به همین دلیل در شکل کاملاً تصویری حضرت علی را

می بینـد کـه بـا یـکـ دست به او جـامی می دهـد که معنی آن حمـایت از اوست و در دست دیگر شمشـیری است که او برای محافظت از خود در مقابل خشونت رضاخان طلب می کند.

خواب محمـدرضا نه تنها ریشه مـذهبی ندارد، بلکه به دلیل ناامنی شدید و ترس از شـرایط موجود بوده است. حتی رویایی که محمدرضا در ماجرای افتادن از اسب تعریف می کند نیز ریشه در تهدید موجودیت فردی او دارد.

رفتـار رضاخـان بـا محمـدرضا به گونه ای بود که مـدام برای اشـتباهاتش او را ملامـت می کرده و بـا خشونت از تکرار اشـتباه منعاش می ساخته است. چنین برخوردی در مقابل اشتباه های

کودکـ، او را دچار گیجی و بلاتکلیفی و عدم اعتماد به نفس می کند به صورتی که کودکـ دیگر نمی داند چه کاری اشـتباه و چه کاری درست است.

محمـدرضا هنگام خطر همیشه کسانی را میدیـده است که قـدرت مافوق داشـته باشـند. چون هیچگاه در صادقانه ترین حالات بیانی خود به پدرش اعتقاد نداشت؛ به همین دلیل، هنگام سقوط از اسب شمایل حضرت عباس را می بیند.

دیـن بـدوی محمـدرضا کـه بر اثر تجربـه اسـلامی و بهره بری از سـنتهای اسـلامی، تنهـا در شـکل بروز می کنـد، بـاعث فریب محمدرضا شد. به طوری که تصور می کرد امامان او را تأیید می کنند و در مواقع خطر به کمکـ او می آیند.

فرح پهلوی در مصاحبه ای به مناسبت سالروز سقوط رژیم پهلوی خطاب به مجری رادیو ۲۴ ساعته لس آنجلس درباره مذهب شاه و اعتقادات مـذهبی او چنین گفته است: «شاه اعتقادات مـذهبی نداشـتند و به خصوص در این سالهای آخر حکومتشان که مرتباً مورد مدح و چاپلوسی قرار می گرفتند به شدت بی دین شده بودند و حتی بدشان نمی آمد که توصیه امیرعباس هویدا را به کار ببندنـد (هویـدا از شاه خواسـته بود تا رسـمیت دین اسـلام را لغو و به بهائیان اجازه فعالیت گسترده بدهد) اما از مردم به شدت می ترسیدند و وحشت داشتند که مردم علیه

ایشان دست به شورش بزنند. به همین خاطر از هویدا خواستند تا دولت در

خفا وسیله رشد بهائیان را فراهم کند ...»(۱)

انحراف جنسی شاه

منحرف جنسی، شخصی است که یا گرفتار اختلالات و ناراحتیهای عصبی است و یا تحت تأثیر بدآموزیهای محیط قرار گرفته و بدون اینکه هدف توالد و تناسل داشته باشد، به اعمالی دست می زند که یک نوع عمل جنسی به شمار می رود، ولی عملی معمول و متداول و مشروع نیست و این عمل برای او جنبه عادت پیدا کرده و لذتی که از این عمل بر می گیرد، برای او بیش از لذت عمل عادی جنسی است.

بر اساس عقیده «پسیکا تریست»ها، انحرافات جنسی عبارت است از اعمال و رفتار غیرعادی و ناهنجاری که افراد منحرف جنسی برای ارضای میل خود مرتکب می شوند و این اعمال دارای مبادی و ریشه های روانی است.(۲)

به طور کلی، هر فردی تا حدی به «نارسیزیسم» مبتلاست. ولی انحراف «نارسیزیسم» در شخصیتهای غیرعادی به مقدار فوق العاده زیادتری نسبت به اشخاص عادی وجود دارد و «شخصیت های غیرعادی» سعی می کنند نقایص فکری خود را با توسل به نارسیزیسم حل کنند. یعنی چون این اشخاص دارای ضعف اراده و خیالبافی هستند که نمی تواند در زندگی اجتماعی تحقق پیدا کند، لذا سعی می کنند با ارزش فوق العاده و اغراق آمیزی که جهت خود قائل می شوند، تسکینی برای ناراحتیهای روانی و افکار خود پیدا کنند و در نتیجه اخلاقیات این افراد ضعیف و میل و اشتهای کاذب و گمراه کننده جنسی آنها تشدید و تقویت می شود. محمدرضا از مشکلات جنسی زجر می کشید. فردوست در کتاب خاطرات خود به این مسئله اشاره کرده، میگوید دکتر نفیسی (پیشکار محمدرضا

ص:۶۹۲

۱- رادیو ۲۴ ساعته لس آنجلس، ۲۱/۱۱/۱۳۷۸ و هفته نامه پنجشنبه، سال سوم، شماره ۹۵، ص ۱۱.

۲- انصاری، مسعود؛ روانشناسی جرائم و انحرافات جنسی، انتشارات اشراقی، تهران، ۱۳۵۲، ص ۴۱.

در سوئیس) کلفتی داشت که این کلفت دختری داشت که توجه محمدرضا را به خودش جلب کرده بود و غالباً به من می گفت چقدر دلم می خواهد او را بغل کنم! محمدرضا همیشه به من می گفت که این مسئله برایم عقده شده است.(۱)

بنابر نقل قول فردوست در مدرسه له روزه، حدود چهل نفر کلفت کار می کردند. یکی از آنها که از همه زیباتر و جذاب تر بوده توجه محمدرضا را جلب می کند که با کمک پرون موفق می شود او را به اتاق خود بیاورد. ارتباط جنسی محمدرضا با آن دختر سرانجام به آنجا کشید که دخترک خود ادعا می کند که آبستن شده است. محمدرضا در برخورد با این مشکل فردوست را به کمک می طلبد چون نمی خواهد پدرش یا نفیسی از این ماجرا خبردار شوند. فردوست نیز پیشنهاد می کند که این مشکل را با پول حل کند. البته فردوست می گوید: «معتقد نبودم که چنین مسئله ای باشد چون مسلماً برای آن دختر همخوابگی مسئله ای نبود و روشن بود که اگر علت خاصی نداشت می توانست جلوگیری کند و در ادامه می گوید از آن دختر خواسته است که خود مسئله را حل کند و دخترک نیز می گوید "اگر مدیر بفهمد مرا اخراج می کند و بیکار می مانم و دوم اینکه باید کورتاژ کنم" و ادعا می کند که ۵۰۰۰ فرانک پول لازم دارد که این پول در آن موقع پول زیادی بوده است. حقوق ماهیانه دخترک شاید ۱۵۰ فرانک بیشتر نبوده است و محمدرضا سرانجام این پول را برای او فراهم می کند.»(۲) این در حالی است که محمدرضا پهلوی پس از فرار از ایران می نویسد تا سال ۱۹۲۶ در سوئیس به تحصیل ادامه دادم، بدون آنکه یک لحظه از توجه به آداب و سنن ملی و مذهبی خودمان غافل باشم.

پس از بازگشت محمدرضا از سوئیس به تهران، آن دسته از درباریان و خانواده های مرتبط با دربار و سران ارتش و دولتیها و وزرا که دختری زیبا و در سن ازدواج داشتند به سودای اتصال با پهلوی دختر خود را در سر راه محمدرضا قرار می دادند و امیدوار بودند محمدرضا دختر آنها را بپسندد و زمینه ازدواج آنها

ص:۶۹۳

۱- فردوست، حسین؛ همان، ص ۴۸.

۲- همان، صص ۴۹ و ۵۰.

فراهم گردد. اما محمدرضا که درس خود را در سوئیس از بر کرده بود و تجربه سوءاستفاده جنسی از زنان و دختران سوئیسی را پشت سر داشت، به این دختران بیچاره ناخنک می زند و پس از مدتی آنها را از خود می راند. محمدرضا گاهی اوقات در سوء استفاده از دختران و زنان درباریان و اطرافیان، ارنست پرون را هم شریک می کرد به طوری که «گیتی» از اقوام رفیع الملک که به سودای همسری ولیعهد فریب خورده بود، از ارنست پرون حامله شد و چون ارنست پرون مورد حمایت محمدرضا بود، هیچ کس به او اعتراض نکرد. خانم قابله ای به نام «عفت مسعودی» را به کاخ آوردند که با ابتدایی ترین وسایل، دست به کورتاژ زد. گیتی از فرط درد چنان فریاد می کشید که همه مستخدمین در پشت پنجره اتاقش جمع شده و برایش دعا می کردند. چند روز بعد هم که حالش کمی بهتر شد، تاج الملوک او را از کاخ بیرون کرد.

بعد از ماجرای گیتی، رضاشاه، فیروزه را برای محمدرضا دست و پا می کند که حکایت این رسوایی را نیز حسین فردوست در صفحه ۲۰۵ کتاب خاطرات خود آورده است.(۱)

او در رابطه با آشنایی محمدرضا و فیروزه می نویسد که: قبلاً از طرف اندرون با عمه فیروزه صحبت شد و پس از موافقت او قرار شد من بروم فیروزه را بیاورم. من به مطب عمه فیروزه در خیابان لاله زار رفتم و فیروزه پس از ۲ ساعت آرایش آماده شد، او را نزد محمدرضا آوردم خیلی زود آشنا شدند و از آن پس فیروزه در عمارت محمدرضا زندگی می کرد. ارتباط محمدرضا با فیروزه تا ازدواج با فوزیه ادامه داشت.

ارتشبد حسین فردوست، در ادامه خاطرات خود از زنی به نام دیوسالار نام می برد ولی به چگونگی آشنایی او با محمدرضا شاه اشاره نمی کند. محمدرضا پس از آشنایی با این زن یک روز فردوست را صدا می کند و خطاب به او می گوید «هر چه فیروزه در کاخ دارد بردارید و به خانه خودش ببرید». فیروزه از

۱- من و فرح پهلوی، ج ۲، ص ۸۶۳؛ و، خاطرات مریم معتضدالملک معروف به مریم مشهدی، ص ۲۲.

این موضوع غمگین می شود و خواهش کرد که از ایران برود و محمـدرضا نیز موافقت کرد که چندین قطعه جواهرات گرانبها و دویست هزار تومـان پول نقـد و مجموعـاً پانصـد هزارتومان به او بدهنـد که فیروزه به ایتالیا برود. حسـین فردوست در کتاب خـاطرات خود بـاز از ارتبـاط شـاه بـا زنی دیگر به نـام گیتی خطیر نام می برد و می گویـد: گیتی از فامیل خود شاه بوده است. ارتباط با گیتی در زمان ازدواج با فرح پایان می یابـد و شاه او را با حـدود یک میلیون تومان پول نقد و همین حدود جواهرات راهی رم می کند.

یکی دیگر از افتضاحـات جنسـی شـاه ارتبـاط او با پرسـتار و مربی دخترش «لیلا» بود که اخبار این افتضاح جنسـی به مطبوعات اروپا کشـیده شد. این پرستار، دختر یک سیاستمدار سوئیسی به نام «روژه بون ون» بود. مطبوعات سوئیس پس از اطلاع از این ماجرا این سیاسـتمدار سوئیسـی را که به خاطر پول، دخترش را در بغل شاه انداخته بود، هرزه لقب دادند و مردم سوئیس نیز او را فردی خود فروخته نامیدند تا جایی که یک بار وقتی «بون ون» در دانشـگاه زوریخ سوئیس سـخنرانی می کرد دانشجویان با پرتاب گوجه فرنگی به سوی او فریاد زدند: «مزدور پهلوی، برو حقوقت را از فاسق دخترت (شاه ایران) بگیر.»(۱)

محمدرضا در فاصله طلاق ثریا تا ازدواج با فرح، نهایت فساد را انجام داد. از آنجا که می دانست اطرافیانش آرزوی وصلت با او را دارند به دختران آنها ناخنک می زد و حتی به نزدیکترین دوستان و محارم خود نیز رحم نکرد.

بنـا به نوشـته هـای ارتشـبد حسـین فردوست، امیر اسـدالله علم و خـانم فریـده دیبـا و ثریـا اسـفندیاری و عـده ای دیگر از رجال کشوری و لشکری دوران پهلوی، محمدرضا مدتی را با دختران اسدالله علم، حسین علاء و ساعد سپری کرد!

در سال ۱۳۳۸ که سمیرا طارق رقاص معروف لبنانی در رامسر برنامه ای اجرا می کرد، خانواده پهلوی از آن برنامه رقص دیدن کردنـد و بدین ترتیب سـمیرا طارق نیز به دربار راه یافت و سـمیرا طارق شـبها را با شاه می گذراند و روزها مجلس رقص دائر می کرد. عکسهای این رقاصه و شاه در اوایل انقلاب در

۱- همان، ج ۲، صص ۸۸۵ - ۸۸۶ تهران، نشریه به آفرین، ۱۳۸۰.

مجلات مختلفی نظیر گزارش روز، سپید و سیاه، و اطلاعات هفتگی منتشر شده است. ارتشبد حسین فردوست اظهار کرده است: «... در مسافرت به آمریکا، در نیویورک من دو نفر را به محمدرضا معرفی کردم. یکی گریس کلی بود که در آن زمان آرتیست تئاتر بود و بارها با او ملاقات کرد. محمدرضا به او (گریس کلی) یک سری جواهرات به ارزش یک میلیون دلار داد. این زن بعد پرنسس موناکو شد. نفر دوم یک دختر آمریکایی ۱۹ ساله بود که ملکه زیبایی جهان بود. محمدرضا مرا فرستاد او را آوردم و چند بار با محمدرضا ملاقات کرد و به او نیز یک سری جواهرات داد که حدود یک میلیون دلار ارزش داشت ...»(۱)

با مطالعه منابعی که از روابط جنسی محمدرضا پرده برمیدارند،

در می یابیم که به طور مشخص، سه نفر از دختران و زنانی که با وی در ارتباط بوده اند به طور ناخواسته و به اجبار سقط جنین کرده اند.

شاه در طول حیات خود با زنان زیادی ارتباط نامشروع داشته، نام این زنان و چگونگی آشنایی آنها با شاه و شرح ارتباط آنها به طور مختصر یا مفصل در برخی منابع آمده که از آن جمله است: گیتی رفیع، فیروزه، دیوسالار، گیتی خطیر، پروین غفاری، طلاء آذر صنیع، دختر اسدالله علم، دختر حسین علاء، دختر ساعد، سمیرا طارق، ماریا اشنایدر، آنژ، روژه بون ون، روت استیونس، مارگارت، برنا اِلگی، بریژیت باردو، گریس کلی، جینا لولو بریجیدا، الکه زومر، جنیفر اونیل.

به طور کلی شاه ضعف زیادی در برابر زنان زیبا داشت. در فساد اخلاقی حد و مرزی نمی شناخت و اصول اخلاقی را رعایت نمی کرد. در میان زنانی که به کاخ شاه رفت و آمد می کردند همه تیپ زن دیده می شد. از «ماریا اشنایدر» ستاره نوجوان فیلمهای بی پروای جنسی گرفته تا دختر صاحب سینمای ایران که یک ارمنی بود.

یکی از روانشناسهای بهنام فرانسوی که جزو پزشکان خانوادگی پهلوی بود در مقاله ای که در روزنامه معروف فرانسوی لوموند انتشار یافت علت گرایش شدید شاه به نزدیکی با زنان مختلف را کمبود محبت در دوران زندگی کودکی او

۱- فردوست، حسین؛ همان، ص ۲۰۹.

می داند و می نویسد: «رضاشاه با روحیه قلدری و دیکتاتوری که داشت محمدرضا را در کودکی از خانواده دور کرد و توسط مربیان خشن فرانسوی و آلمانی در سوئیس بزرگ شد و مجموعه این وقایع در رفتار و آینده او اثر مخربی بر جای گذاشت. او بعدها کوشید کمبود محبت نهادینه شده در جسم و جان خود را ضمن معاشرتهای افراطی با زنان گوناگون جبران نماید»(۱) این در حالی است که تاج الملوک، مادر محمدرضا شاه، ضمن بیان خاطراتش از هوس بازیهای فرزندش دفاع کرده و ضمن تأیید وجود روابط میان شاه و طلا آورده است: «این حق پسرم بود که همسر و معشوقه را توأمان داشته باشد، اگر انسان شاه باشد و نتواند از پادشاهی خود لذت ببرد پس چه فرقی با یک رعیت ساده دارد.»(۲)

خودشیفتگی شاه

یکی از امراض روانی شاه نارسیزیسم بود. در روانشناسی، «نارسیزیسم» به خویشتن پرستی و عشق بی اندازه به شخص خود و ظاهر وجود خود، عکس و اسم خود و جهانگیر شدن شهرت خود تعبیر گردیده است. یک «نارسیس» یعنی شخص مبتلا به این مرض، تا سر حد جنون عاشق و مفتون خود است. چنان عاشقی که اگر یک روز در همه جا و نزد همه کس از دهاء و نبوغ او صحبت نشود، عکسش با آب و تاب در جراید منعکس نگردد، در رادیوها و تلویزیونها تصویرش جلوه گر نباشد، در ملاءعام مورد تکریم و ستایش قرار نگیرد، از وجاهت، صباحت نظر، نیک سیرتی، دهاء و نبوغ و اعمال و رفتارهای قهرمانانه و فوق بشری او در هر محفل و مجمعی مذاکره به عمل نیاید، دستخوش تب و بیماری می گردد و چه بسا که اگر شدت مرض در او زیاد باشد به بستری گشتن و دق مرگ شدن و فنایش منجر گردد. درمان درد چنین مریضی این است که تعریف و تملق بشنود و ستایش و تکریم ببیند. چنین شخصی اگر از شدت

ص:۶۹۷

۱- کاپوشینسکی، نشر نو، تهران، ۱۳۷۶.

۲- آیرملو، تاج الملوک؛ انتشارات به آفرین، تهران، ۱۳۸۰.

بیماری مشرف به مرگ هم باشد به محض اینکه به دروغ به او بگویند که مردم از عشق روی او در بزرگترین تب و تاب به سر می برند و همیشه شیفته و فریفته او می باشند، بهبود یافته از بستر بر می خیزد. غذای جسم و روح یک نارسیس تملق است و چاپلوسی، حتی اگر بداند که این تملق و چاپلوسی و تمجید و تحسین از روی ریا و تظاهر است. یک نارسیس تشنه این است که مردم به او عشق بورزند و علاقه نشان دهند. یک نارسیس اگر زن باشد آرزو دارد که همه مردان دنیا عاشقش باشند. چنین زنی فوق العاده شهوانی و مردطلب می شود و دایم آینه به دست دارد و چهره خود را در آن می نگرد و هرگاه کسی جرأت کرده و او را نازیبا بنامد با تمام وجود خود با او دشمن می شود. نارسیس اگر مرد باشد یعنی مردنما باشد، عاشق تملق گویی، تکریم، تعظیم، کرنش و مجیز گویی دیگران می گردد. حاضر است همه هستی و ثروت خود را فدا کند به شرط اینکه مصاحبان او، او را برتر از همه، مهمتر و با شخصیت تر از همه، لایقتر از همه و خردمندتر از همه بشناسند و نزد دیگران و حتی عالمیان او را اینچنین معرفی نمایند. حس تظاهر و خودنمایی یک نارسیس بی نهایت است.

نارسیسم یک بیماری وحشتناک و در عین حال نفرت انگیز روانی است. بدیهی است جوانان یا مردان قابل ترحمی که به این بیماری گرفتارند صفات ذاتی یک مرد یعنی جوانمردی، گذشت، بزرگواری و تحمل سختیها و شداید را که لازمه مرد بودن است از دست می دهند.

مرد مبتلا ـ به این بیماری، روسپیسرشت می گردد. به مفهوم دیگر مخنث و مفعول می شود و مردباره، حسود، کنجکاو و بی صفت، کینه توز، ظاهرساز، چغلی کن، مفتن و خبرچین و ریاکار و مزور از آب در می آید. همچنین تودار و هزار چهره و آب زیرکاه و در عین حال همچنان که زنها علاقمند به داشتن یک تکیه گاه بوده و دوست دارند که در پناه یک مرد یعنی موجودی قوی تر از خود به سر برند مرد نارسیس نیز همیشه سعی می کند که در زندگی سیاسی و اجتماعی خویش پشت و پناهی برای خود جستجو نماید و در زیر سایه قدرت برتر و

نیرومندتری قدم بردارد. می توان گفت محمدرضا شاه یک نارسیس با تمام مختصات شرم آور آن بود.(۱)

حسین فردوست از اولین دیدارش با محمدرضا و خاطرات دوره دبستان خود چنین می نویسد:

... زنگ تفریح زده شد. ولیعهد اولین نفری بود که از کلاس خارج شد! دستش را روی قلاب کمربند گذاشته بود و تکبرآمیز حرکت می کرد، تا ما بفهمیم که ولیعهد اوست. ما سه نفر بودیم که پهلوی هم ایستاده بودیم. سنمان حدود ۶ تا ۸ سال بود. ولیعهد دو سال از من کوچکتر بود. به آن دو نفر نگاهی کرد، خوشش نیامد، ولی به من نزدیک شد. نگاه عمیقی به من کرد و پرسید: پدرت کیست؟ شغلش چیست و از این قبیل صحبتها ...(۲)

سئوالاتی که محمدرضا در سن کودکی از حسین فردوست می پرسد فقط می تواند نشان دهنده این باشد که مربیانش به او این گونه تفهیم کرده بودند که او از لحاظ خانوادگی با بقیه خیلی فرق دارد و تافته ای جدابافته است. نتایج این طرز تربیت در بزرگسالی محمدرضا به خوبی نمایان است. محمدرضا دچار تثبیت بیماری برتریطلبی و خودشیفتگی بود و این حالت با او یکسان شده و خود را جداً مأمور می دانست. اما نمی دانست که مأموریت او نه از طرف خدا بلکه از طرف ناخودآگاه و منش بیمارگونهاش بوده است.

ثریا همسر دوم شاه در خاطره ای که از ورودش به تهران در ۱۷اکتبر ۱۹۵۰ بیان می کند گفته است که آن شب شاه لباس مورد علاقه خود، یعنی «یونیفورم نیروی هوائی ایران را پوشیده بود». او در خاطراتش بارها گفته که شاه هواپیما و پرواز را دوست داشت و می خواست که از طریق پرواز و رانندگی با اتومبیلهای اسپورت خود را شجاع تر و بی پرواتر از آنچه که واقعاً بود، نشان دهد.(۳)

ص:۶۹۹

۱- آرامش، احمد؛ پیکار من با اهریمن، یادداشتهای زندان به کوشش خسرو آرامش، انتشارات فردوس، صص ۱۱۴ و ۱۱۵.

۲- فردوست، حسین؛ همان، ص ۱۵.

۳- اسفندیاری، ثریا؛ خاطرات ثریا، ترجمه موسی مجیدی از آلمانی، تهران، چاپخانه سعادت، بی تا، صص ۴۶ و ۶۳.

همچنین از خاطرهای که خود شاه، از دوران کودکی اش تعریف می کند می توان دریافت که او شیفته ارتفاع بوده است. او در کتاب مأموریت برای وطنم این چنین نوشته است: «دیگر از خاطرات نخستین دوران کودکی من قیافه مردانه و قامت بلند پدر است که در آن هنگام وزیر جنگ بود و ...»(۱)

این توجه به قامت، به ویژه قامت خودش مسئلهای بود که همیشه محمدرضا در سراسر زندگی به آن می اندیشیده و می توان گفت از کوتاهی قد خود رنج می برد.

گفته می شود شاه همیشه کفشهای پاشنه بلند می پوشیده تا قدش را کمی بلند نشان دهد و اگر به عکسهایی که در آن شاه و فرح با هم هستند نگاه کنیم می بینیم شاه در هیچ عکسی به گونه ای در کنار فرح قرار نگرفته که قد فرح را بلندتر از شاه نشان دهد. در تمام عکسها یا یکی از آنها نشسته، و یا شاه در جایی قرار می گرفته که قد فرح بلندتر نشان داده نشود.

محیط زندگی شاه این فرصت را برایش فراهم آورده بود که نیازهای روانشناختی خود را به لحاظ اجتماعی جبران کند. شاه بودن برای محمدرضا پهلوی به لحاظ خودشیفتگی ارضاء کننده بود و این خودشیفتگی در طول سالهای حکومت او به طور ثابت و مداوم رشد می کرد.

جلب ستایش دیگران هدف اصلی انسان خودشیفته است. ولی خودشیفتگی همیشه با تکبر همراه است که این تکبر در فرد با نوعی «احساس قدرت و آسیب پذیری» همراه است و همین احساسها منجر می شود که افراد خودشیفته فکر کنند که همواره نوعی حمایت الهی همراه آنان است.(۲) این صفات تکبر و تحقیر، اعتقاد به حمایتی فوق انسانی و تلاش مداوم برای ویژه بودن در چشم دیگران، برای فرد خود شیفته فقط یک نقاب است. همان طور که از یک نظریه روانکاوی انتظار می رود، در آن هر چیزی متضمن عکس خود نیز هست که نوعی احساس عمیق دون مرتبگی یا بی کفایتی را می پوشاند. این احساس

۱- پهلوی، محمدرضا؛ مأموریت برای وطنم، ص ۵۲، از متن انگلیسی.

۲ - Bursten. Ben. “some narcissistic personality. Types.” International Journal of Psychoarrlysis ۵۴ (۱۹۷۳). P.۲۹۱.

بی کفایتی در «انفعال، ملایمت، نیاز به محبت و وابستگی، آرزوی اعتماد و ترس از بی یاوری و لـذا عدم اعتماد» بازتاب پیدا می کند و همانطور که قبلاً نیز در توصیف شخص خودشیفته گفتیم، چهره عمومی شخص، چهره یک مرد است که قدرتی خیره کننـده دارد با این حال همه آنهایی که او را ستایش میکنند نیز به ندرت با قدرشناسی او مواجه می شوند. آنها بیشتر در معرض تحقیر قرار می گیرنـد و هر از چنـدگاهی، کل این احساس از خودی که به دیگران (و خود شخص) القا شـده است از هم می گسلد و فرد منفعل و وابسته می شود.

محمـدرضا در سالهـای آخر حکومتش تلاش زیـادی کرد تا خود را فرمانروایی دانا و قدرتمنـد نشان دهـد. یونیفورمهای او و مـدالها و نشانهـایش، عکسـهای فراوان او که همه جـا وجود داشت، برگزاری مراسم باشکوه متعـدد و اظهارات اقتـدارطلبانه و متعدد او در زمینه کلیه جنبه های زندگی ایرانیان، جملگی اجزائی از ارائه چنین تصویری بود.

امـا بررسی دقیق عکسـها و تصاویر شاه در دهه ۱۹۷۰ چرخشی آشکار و زیرکـانه را در ادامه این تصویرها نشان می دهـد در سالهـای اول این دهه، به هیئت فرمـانروایی خشک و غالبـاً اخموی ملتش نشـان داده می شـد که اغلب یونیفورم کامل خود را همراه با یراقها، نوارها و مدالهای جواهرنشان میپوشید. تنها چیزی که در مورد تصویر او می توان گفت آن است که با توجه به اثر زخم کوچکی که بر لب بالائی خود داشت و یادگـاری از اقـدام برای قتـل او در سال ۱۹۴۹م (۱۳۲۷ ه. ش) بـود روی هم رفته چهر ه ای نادلچسب به نظر می رسـید. با گذشت سالها، تصویر شاه به هیئتی دیگر ارائه شد. گویاترین تصویر ارائه شده از شـاه از سال ۱۹۷۵ (۱۳۵۴) به بعـد تقریبـاً نشان دهنـده نوعی جنون بوالهوسی بود. وی در مقابل زمینه ای ایستاده بود که فقط ابرها و آسـمان را نشان می داد. شایـد شاه به این دلیل ایستاده تصویر شده بود که بر رابطه ویژه او با الوهیت تأکید شود. اما او روی سطح خاصی نایستاده بود. چنان که گوئی قادر است در میان آسمانها شناور گردد. برای آنکه برقراری رابطه جدیدی را با مردمش در ذهنها القا کند. یونیفورم نظامی، جای خود را به یک لباس شخصی «معقول» داده بود. شاه در

حالی تصویر شده بود که لبخند می زد و دست خود را با حرکتی دوستانه بالا برده بود. فرمانروای خشن جای خود را به یک عموی مهربان داده بود.(۱)

دگرگونی عظیمی که باگذشت زمان در وضع ظاهر، حرکات و خلق و خوی شاه به وجود آمد واقعاً شگفت آور بود. این حداقل توصیفی است که برای چنان استحاله ای می توان ارائه داد. چنان که مصاحبه کنندگان با شاه به طور مکرر یادآور شده اند شخصیت خودآگاه, ملایم، محجوب، نرم گفتار و مهربانی که در اوایل دهه ۱۹۶۰ آشکارا از تبادل فکر و نظر با مخاطبان خود لذت می برد؛ در اواسط دهه ۷۰ به فرمانروایی جزمی، غیرقابل نفوذ، عصبی، نابردبار، متوقع، متمایل به رفتاری آمرانه تبدیل شده بود. او دوست داشت به طور روزانه گزارشهایی پیرامون همه جنبه های فعالیت دولت و دستگاه اداری دریافت دارد.

غالباً برای متحقق ساختن هدفهای خود تصمیمات غیرقابل تغییری می گرفت. وی مخالفتهای داخلی را به این عنوان که با منافع عالیه کشور در مغایرت است تقبیح می کرد و نادیده می انگاشت. این استحاله عظیم که در نتیجه آن یک قدرت نامطمئن و متزلزل به یک پیشوای عالی مبدل شد در سخنان خود شاه انعکاس داشت. در اوایل دهه ۱۹۴۰ در نامه ای به پدر خود در تبعید نوشت: «من و همکارانم در حال متحول ساختن یک پارچه سیاست خارجی و داخلی کشور هستیم». اما در اواسط دهه ۱۹۷۰ شاه چنین لحنی برای خود اختیار کرده بود: «من کابینه امینی را مجبور به گذراندن لایحه اصلاحات ارضی کردم، من شورای وزیرانم را وادار کردم که قانون اصلاحات ارضی را اصلاح کند، من به زنان ایرانی حقوق کامل اعطا کردم. من سپاه دانش را به عنوان مشعلدار یک جهاد ملی اعلام کردم. من تصمیم گرفتم که دستگاه قضایی را با انقلاب سفید هماهنگ کنم. من تصمیم به خرد کردن فئودالیسم صنعتی گرفتم. به حزب رستاخیز قدرت بی نهایت دادم.» او

به موضع گیری دولت ایران در مسائل مختلف به عنوان سیاستی مهم اشاره می کرد. کسانی که زمانی همکار او شمرده می شدند به آدمهای

ص:۷۰۲

۱- زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه، مترجم عباس مخبر، انتشارات طرح نو، ۱۳۷۰، صص ۱۶۱- ۱۶۲.

من یا کارکنان من تبدیل شدند.(۱)

در ماجرای برکناری ارتشبد جم به خوبی می توان به خودبزرگ بینی شاه پی برد.

جم یک روز در جمع فرماندهان نظامی موقع صحبت راجع به نارضایتی شاه از بعضی واحدهای ارتش خطاب به آنها می گوید «من نه تنها شاهنشاه را فرمانده خود می دانم، بلکه به او به عنوان برادر خود، عشق می ورزم ...» بعد از این ماجرا اسدالله علم در ملاقاتی که با جم داشته به او می گوید، شاه از این بی مبالاتی و اینکه شاه را برادر خود دانسته ای شدیداً ناخشنود است.

همچنین علم به او می گوید: چنانکه قصد استعفا دارد شاه با تقاضایش موافقت خواهد کرد. چند روز بعد هم، اردشیر زاهدی به منزل جم تلفن می کند و می گوید شاه میل دارد او را به عنوان سفیر ایران در فرانسه و یا هر جای دیگری که خودش بخواهد منصوب کند.

خود جم می گوید که من هرگز موفق نشدم برای این سئوال پاسخی پیدا کنم که واقعاً چه خطایی از من سر زده بود.(۲)

خود بزرگ بینی شاه باعث شده بود که نتواند این مسئله را که فردی دیگر همسنگ او باشد و او را برادر خطاب کند تحمل نماید و همین باعث شد تا برای فروکش کردن خشم و ناراحتی خود از این ماجرا جم را برکنار سازد.

فریدون هویدا، در کتاب سقوط شاه می نویسد:

توهمات عظمت گرایانه شاه به قدری او را از حقایق دور ساخته بود که حتی سازمان «سیا» نیز ضمن گزارش محرمانه ای در سال ۱۹۷۶ [۱۳۵۵] شاه را به عنوان مردی که خطرات ناشی از عقده خودبزرگ بینی او را تهدید می کند، توصیف کرده بود.

و در ادامه آورده است که سرعت رشد عقده خود بزرگ بینی شاه، او را به جایی

۱- آموزگار، جهانگیر؛ فراز و فرود دودمان پهلوی، ترجمه اردشیر لطفعلیان، مرکز ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۷۵، صص ۴۰۶ و ۴۰۷.

۲- راجی، پرویز؛ همان، ص ۱۱۰.

کشانده بود که گاه افکاری سخیف را به صورت بسیار جدی بیان می داشت از جمله باید اشاره کرد که او یکبار برای ضعیف و ناچیز نشان دادن نیروهای مخالف خود طی مصاحبه ای که با نشریه «اخبار آمریکا و گزاشهای جهان» (۲۲ مارس ۱۹۷۶) داشت درباره آنها گفت: «علت عمده ناراحتی و آشوبگری مخالفان من این است که دسترسی به وسایل تبلیغاتی ندارند...».(۱)

علم در کتاب خاطرات خود مطلبی را نقل کرده است که عقده خودبزرگ بینی شاه در آن نیز بسیار روشن است.

در ۱۹ تیر ۱۳۵۵ سفیر جدید انگلیس در منزلش با علم درباره ایران و مطبوعات صحبت می کند که علم در این زمینه می نویسد: «سفیر انگلیس تعریف کرد که یک بار در مأموریتش در پاریس از طرف وزارت خارجه به او دستور داده شده بود که مطالعه ای در مورد شخصیت دوگل به عمل آورد. او معتقد است که دوگل از بسیاری جهات به شاه شبیه بود. ژنرال دوگل اعلام کرده بود که او فرانسه است و شاه هم درست همین گونه درباره ایران می اندیشد. من کاملاً با او موافق بودم و به عنوان یک مثال، مورد کاخ کیش را شرح دادم، وقتی سند کاخ کیش را به شاه تقدیم کردم و آن را به نام او نامگذاری کردم آنها را به صورتم پرت کرد و گفت، چرا می خواهی مرا صاحب یک تکه زمین ناقابل بکنی. بی آنکه بخواهم ادعای مالکیت خصوصی قطعه زمینی را بکنم تمام این مملکت به من تعلق دارد. همه چیز در اختیار یک رهبر قدرتمند است و اما در مورد قدرت خودم، سند و این قبیل اوراق بی اهمیت چیزی بر من نمی افزایند.(۲)

معمولترین وسیله دفاعی افراد خود شیفته، فخر فروشی است. فرد خودشیفته به واسطه عقده حقارت فخرفروشی می کند و بدین وسیله تصور می نماید از ناتوانی خویش جلوگیری می کند و به دیگران می فهماند که نباید او را دست کم بگیرند.

علم تلگرافی را از اردشیر زاهدی به شاه میدهد که گزارشی بود از مقالهای که در واشنگتن پست چاپ شده بود. در این مقاله، اظهارنظرهای مختلف شخصیتهای مهم آمریکایی درباره ایران، گردآوری و ارائه شده بود. شاه به علم

۱- هویدا، فریدون؛ همان، ص ۱۵۶.

۲- علم، امیر اسدالله؛ همان، ج ۱، ص ۳۵۵.

می گوید از او بپرسید چرا این قدر به نوشته های مطبوعات اهمیت می دهید. این مطالب چه به نفع ما باشد چه به ضرر ما، کوچکترین تفاوتی در نحوه اجرای سیاست ما نمی گذارد. فکر می کنید چه کسی ایران را به موقعیت شکوهمند فعلی اش رسانده؟ روزنامه نگاران خارجی یا خود من.(۱)

در دوازدهم خرداد سال ۱۳۵۲ ه. ش اسدالله علم برای تقدیم جزئیات سفر قریب الوقوع شاه و همسرش به حضور شاه می رود. شاه اسامی چند نفر از کسانی را که به عنوان ملتزمین رکاب پیشنهاد شده بودند، حذف می کند؛ از جمله امیر متقی، معاون اسدالله علم. علم به شاه اشاره می کند که امیرمتقی تقریباً کلیه افراد مهم را در دولت و مطبوعات فرانسه می شناسد و ذکر می کند که حضور او در این سفر امتیاز محسوب می شود. ولی شاه در پاسخ علم می گوید: «این امتیازات دیگر به درد نمی خورد. من دیگر آن قدر در دنیا مهم هستم که در فرانسه هم مثل همه جای دیگر پوشش خبری خوبی داشته باشم.»(۲) در یکی دیگر از گفتگوهایی که علم با شاه داشته، می توان از سخنان شاه، خود بزرگ بینی اش را درک کرد. شاه طی گفتگویش با علم می گوید: «... مردم ایران امروز عاشق من هستند و هرگز به من پشت نخواهند کرد.»(۳) غرور و خود بزرگ بینی شاه در مراسم تاجگذاری او نیز آشکار است. به جای آنکه توسط نماینده ای از سوی مردم تاج بر سر بگذارد، خود تاج را برداشت و بر سر نهاد. در حالی که با این کار حداقل می توانست به صورتی سمبلیک نشان دهد که علاوه بر مقام موروثی، منتخب ملت نیز هست.(۴)

عدم تعادل و خودپسندی شاه او را به عظمت طلبی و همراه آن تکبر و تحقیر سوق داد. در سال ۱۹۷۳ م (۱۳۵۲ ه- . ش)، شاه حکومت خود را به عنوان تمدن بزرگ معرفی می کند.(۵) در سال ۱۹۷۴ م (۱۳۵۳ ه- . ش) در مصاحبه با نیویورک

۱- همان، ج ۲، ص ۵۹۲.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۹۳.

۳- همان، ج ۱، ص ۲۷۷.

۴- هویدا، فریدون؛ همان، ص ۱۲۳.

۵- فرامرزی، برزو؛ به سوی تمدن بزرگ، تهران، وزارت اطلاعات، ۱۹۷۴، ص ۱.

تایمز گفت: «در ایران آنچه به حساب می آید، یک واژه جادویی است و این واژه شاه است».(۱)

وجه دیگری از عظمت طلبی شاه هنگامی خود را آشکار ساخت که در سال ۱۹۷۶ م برابر با سال ۱۳۵۵ ه- . ش، به مناسبت پنجاهمین سالگرد بنیانگذاری سلسله پهلوی تقویم ایرانیان را رسماً تغییر داد.(۲) سال ۱۳۵۵ ه- . ش به یکباره به ۲۵۳۵ شاهنشاهی تبدیل شد. در سالهای اوج عظمت پهلوی، شاه اصطلاح جدید فرماندهی را به کار برد و خود را فرمانده نامید:

«من به عنوان فرمانده این پادشاهی جاودانی با تاریخ ایران پیمان می بندم که این عصر طلایی ایران نو به پیروزی کامل خواهد رسید و هیچ قدرتی در روی زمین قادر نخواهد بود در مقابل پیوند آهنین میان شاه و ملت بایستد.»(۳)

عوامل تقویت روانی شاه

حال این سئوال مطرح می شود که شاه با وجود این ویژگیها، چگونه توانست ۳۷ سال بر مردم ایران حکومت کند و خود را به عنوان شاه حفظ نماید. البته عوامل زیادی را می توان در این راستا نام برد ولی مهمترین آنها چهار عامل کلیدی است که در ذیل به طور مختصر بررسی می شود.

کلیه دستگاه های حکومت شاه از جمله: ارتش، علائم و نشانها و مراسم و جشنها از نمادهای قدرت حکومت پهلوی بود و همه در خدمت جلب ستایش و تحسین مردم ایران قرار داشت. شاه به ستایش و حمایت مردم ایران شدیداً احتیاج داشت تا جرأت و قدرت روانی لازم را برای ادامه حکومت به دست آورد و این عوامل باعث می شد شاه محبوبیت خود را باور کند و تقویت روانی بشود.

۱- New York Times, march ۳۱, ۱۹۷۴, P.۳.

۲- Amei Arjomand, The Turban for The Crown : The Islamic Revolution in Iran (New York oxford university press, ۱۹۸۸, P.۶۸).

۳- کیهان بین المللی، ۲۳ مارس ۱۹۷۶، ص ۴.

شاه از منبع دیگری که تقویت روانی می شد گروهی معدود از دوستان و نزدیکان شخصی اش بود که با آنها پیوند عاطفی شدیدی برقرار کرده بود به طوری که می توان این پیوندها را پیوندهای روانی و روحی دانست.

سه نفر از مهمترین آنها به ترتیب ذیل بودند: ارنست پرون، امیر اسدالله علم و خواهرش اشرف.

۱. ارنست پرون، فرزند باغبان دبیرستان لهروزه در سوئیس بود که محمدرضا در آنجا تحصیل می کرد و در سال ۱۳۱۵ به ایران آمد و تا اواسط دهه ۱۹۵۰ میلادی در کاخ شاه زندگی می کرد.

۲. اسدالله علم، دوست دوران کودکی و نخست وزیر و وزیر دربار پهلوی بود.

۳. اشرف پهلوی، خواهر دوقلویش که به شاه وابستگی زیادی داشت.

البته افراد دیگری هم بودند که شاه به آنها اعتماد داشت ولی با هیچکدام به اندازه سه نفر فوق الذکر پیوند عاطفی نداشت. در طول ۳۷ سال سلطنت شاه، درهم آمیختگی روانی میان وی و افراد مذکور به او نوعی قدرت و اعتماد به نفس می داد.

سومین منبع تقویت روانی شاه، اعتقادش به حمایت الهی از خودش بود. وی در تمام طول سلطنت خود اعتقاد به حمایت خداوند از خود را حفظ کرد. بر این باور بود که برای انجام یک مأموریت الهی برگزیده شده است و چهارمین منبع تقویت روانی شاه، پیوندهای روانشناختی شخصی و سیاسی با آمریکا بود. از آنجا که شاه در طول سلطنتش با هشت رئیس جمهور آمریکا مراوده و ملاقات داشته، خود را مورد حمایت نیرومندترین دولت جهان می دانست.

این چهار عامل که به طور مداوم شاه را تقویت روانی می کرد باعث شده بود که شاه بتواند شخصیت ضعیف و وابسته خودش را حفظ نماید. البته شاه در جهت تکمیل این چهار عامل از همانندسازی با پدرش نیز استفاده می کرد.

در بحبوحه اوج گیری انقلاب اسلامی که بیشتر از هر وقت دیگری به تقویت عوامل نامبرده نیاز داشت تا بتواند خودش را حفظ کند، هیچکدام از چهار عامل تقویتکننده مذکور نمیتوانستند اثرگذار باشند.

در طول دهه ۱۳۵۰ حمایت و تحسین مردم ایران به تدریج کاهش یافت به طوری که در سال ۵۷ به روشنی آشکار شد که تمام مردم ایران خواستار برکناری شخص او و نظام سلطنتی پهلوی هستند. سه نفری که به عنوان مثلث تقویت روانی شاه از آنها نام برده شد، برای مشاوره و نیرو دادن به شاه نبودند. ارنست پرون سالها قبل در سوئیس مرده بود. اسدالله علم نیز در سال ۱۳۵۶ حدود یک سال قبل از انقلاب اسلامی بر اثر سرطان خون درگذشت. اشرف نیز به دلیل دردسرهایی که پدید آورده بود درخارج از کشور بود و شاه ارتباط خود را با او قطع کرده بود و به همین دلیل امکان بهره بردن از آنها برای شاه میسر نبود.

همچنین اعتقاد شاه به حمایت الهی از خود نیز پس از اطلاع از مبتلا شدن به سرطان از بین رفته بود. هنگامی که اسدالله علم جفت روانی شاه درگذشت و مردم ایران نیز علیه او اقدام کردند باورش به حمایت الهی به طور کامل از بین رفت.

به علاوه، در آن مقطع آمریکا نیز نتوانست حمایت روانی لازم را که منظور شاه بود، به عمل آورد. هنگامی که چهار عامل تقویت و حمایت روانی شاه از بین رفتند، تعادل فکری، روانی شاه نیز گسسته شد و فروپاشی رژیم پهلوی آهنگ شتابانی به خود گرفت و با فشار بیشتر مردم که تبدیل به انقلابی پرشور علیه او و نظام سلطنتی شده بود مقاومت خود را به طور کامل از دست داد. به تدریج، ضعف شخصیتیاش آشکار شد و جرئت انجام هر اقدامی از او گرفته شد. بدین ترتیب با اختلال در تصمیم گیری شاه که به صورت فردی حکومت می کرد اختلال در سایر سازمانها و مراکز اداری نیز به وجود آمد و در نهایت به سقوط حکومت پهلوی انجامید. به اختصار می توان گفت، آنچه شاه انجام داده بود، و نیز تمامی آنکارهایی که نتوانست انجام دهد، او را به سراشیب سقوط بدرقه کرد.

تأثیر وابستگی بر سقوط رژیم پهلوی / موسی فقیه حقانی

موسی فقیه حقانی

معاون پژوهشی مؤسسه تاریخ معاصر ایران

رژیم پهلوی از معدود حکومتهایی است که توسط بیگانگان در ایران پایهگذاری و تثبیت شد. همین امر، از ابتدا رژیم را که فاقد مشروعیت مردمی و پایگاه داخلی بود در تعارض با مردم این سرزمین و خواسته ها و تمایلات آنان قرار داد. با فروپاشی امپراتوری روسیه و عثمانی در واپسین سالهای جنگ جهانی اول، انگلستان خود را یکه تاز عرصه استعمارگری یافت و مصمم شد جهان و خاورمیانه را براساس مطامع خود اداره نماید. در فضای جدید بین المللی طرح اشغال بین النهرین و کنترل کامل ایران از طریق مستعمره ساختن و یا روی کار آوردن دولتی وابسته و مقتدر، حلقه ای از زنجیره اقدامات انگلستان بود که به منظور تضمین سلطه بر جهان و منطقه مهم خاورمیانه و نیز کنترل رقیب پرتوان جدید به نام حکومت کمونیستی شوروی صورت می گرفت. با شکست طرح مستعمره ساختن ایران که در قرارداد ۱۹۱۹ تعقیب می شد، طرفداران طرح روی کار آوردن دولتهای نظامی و وابسته در منطقه با سرعت و جدیت اجرای طرح خود را پیگیری نمودند. آنان با توجه به شرایط بین المللی، وضعیت وخیم اقتصادی انگلستان و مضرات استعمار مستقیم، عقیده داشتند که روی کار آوردن دولتهای دست نشانده و به ظاهر بومی و ملی می تواند ضمن تأمین منافع انگلستان در آن کشورها از برآشفته شدن مردم آن مناطق و قدرتهای جهانی بر علیه انگلستان ممانعت به عمل بیاورد و بدین ترتیب، انگلستان بدون استفاده از نیروهای نظامی و هزینه کردن امکانات و داراییهای خود موفق میشود تمامی منافعی را که از طریق مستعمرهسازی و حضور نظامی مستقیم به دنبال آن بود، تأمین نماید. به این ترتیب، تلاش برای یافتن فردی قدرتمند که بتواند با ظاهری

بومی و باطنی بیگانه پرست و وابسته رهبری کودتا و دولت دست نشانده را برعهده بگیرد، آغاز شد. از میان تمام گزینه ها قزاق قدرت طلب و بی هویتی بنام رضا میرپنج که با همکاری اردشیر جی و عین الملک هویدا (از چهره های شاخص بهائیان در ایران) به طراحان اصلی کودتا معرفی شده بود، به عنوان دیکتاتور ایران انتخاب شد.(۱) او با همکاری سفارت انگلستان و عوامل داخلی آن ابتدا در ر أس قوای نظامی کودتا و اندکی بعد، به عنوان چهره شاخص کودتاگران که مسئولیت کودتا را میپذیرفت، جلوه نمود.(۲) با خلع قاجاریه از سلطنت و صعود رضاخان بر تخت پادشاهی ایران، سلسله ای در ایران حاکمیت یافت که مشروعیت خود را از بیگانگان می گرفت.

وابستگی به بیگانگان رژیم را از ابتدا در مقابل مردم و خواسته های آنان که مهمترین آن استقلال و آزادی و پیشرفت و رفاه بود، قرار داد. پهلوی اول به آیرونساید و اردشیر جی قول داده بود که کاری بدون اجازه آنان انجام ندهد.(۳)

وی که بنا بود به نام ایرانی و ایرانیت تحقق دهنده اهداف بیگانگان باشد ضمن اعتراف به اینکه انگلیسی ها او را بر سر کار آورده اند تلاش داشت وانمود نماید که پس از آن به وطن خود خدمت نموده است.(۴)

این در حالی است که دوران سلطنت وابسته او مشحون از رویارویی با مردم این سرزمین و اعتقادات و امنیت و دارایی آنها بود. همین امر موجب تعمیق گسست بین مردم و حاکمیت شد، به نحوی که هنگام تبعید رضاشاه از ایران مردم شادمانانه به خیابانها ریختند و غم گزنده اشغال کشور توسط بیگانگان را با شیرینی سقوط دیکتاتور اندکی تسلی بخشیدند. تعمیق گسست بین مردم و حاکمیت پهلوی و خوشحالی آنها از سقوط دیکتاتور نتیجه طبیعی اقداماتی بود که به جهت تحقق خواسته های بیگانگان در حوزه های فرهنگی، سیاسی،

۱- کتاب تاریخ معاصر، ج سوم، ص ۱۰۷.
۲- اعلامیه رضاخان در اولین سالگرد کودتا.
۳- خاطرات سری آیرونساید، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۹؛ و، مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران، تهران، نشر دانش، ۱۳۶۳، ج ۱، ص ۱۵۷.
۴- اصل ۴۴ متمم قانون اساسی مشروطیت.

اجتماعی، اقتصادی و حتی امور شخصی، حقوق و منافع ملی مردم را زیرپا می گذاشت. نمونه ای از اقدامات او عبارتاند از:

سرکوب آزادیهای سیاسی، تعطیلی مشروطیت، فرمایشی کردن مجلس شورای ملی، سرکوبی ایلات و عشایر، تعطیلی مطبوعات، غارت اموال و املاک مردم، غارت منابع نفتی و مراتع کشور، هجوم به مبانی و شعایر دینی با اجرای قانون کشف حجاب و منع عزاداری، تحت فشار گذاشتن کانونهای فرهنگی دینی، ترویج باستانگرایی، ترویج هرزه گی و بی بند و باری، قتلهای سیاسی و ...

تبعید و فرار دیکتاتور که به منظور خام کردن مردم و آماده کردن آنها برای پذیرش اشغال کشور صورت گرفت؛ می توانست سرآغازی باشد بر اعتلای مجدد ایران اسلامی. ولی با ترفند استعمار و امپریالیسم سرخ و سیاه و با تفویض سلطنت به محمدرضا پهلوی از سوی آنان روند وابستگی حاکمیت به بیگانگان نه تنها قطع نشد بلکه بر پیچیدگیهای آن نیز افزوده گردید.

شاه جدید در آغاز راه، از هر نوع اقدامی که در انظار عمومی بیانگر روحیات استبدادی باشد پرهیز می کرد. نزدیکی و گفتگو با مخالفان سیاسی که با هدایت و صحنه گردانی محمدعلی فروغی پیرِ کارکشته عرصه سیاست و رمز آشنای محافل فراماسونری راه اندازی شد، به اضافه اقداماتی نظیر بازگرداندن املاک غصب شده توسط رضاخان به دولت، آزادی نسبی مطبوعات، احزاب و ... این خوش باوری را در برخی اذهان پدید آورده بود که فرزند رضاخان با توجه به تجربه سلطنت پدر که در مقابل دیدگان او اتفاق افتاده بود، طریق مردمی خواهد پویید.

تقدیر اینگونه بود که محمدرضا پهلوی نیز مانند پدر با اتکاء به بیگانگان بر اریکه سلطنت تکیه بزند و در زیر سایه سرنیزه های سربازان بیگانه مشق پادشاهی ببیند. شاه جوان با زیرکی سعی داشت ضمن جلب نظر نخبگان و مردم نسبت به سلطنت خویش، رفته رفته خود را به عنوان محور امور به اشغال گران معرفی نموده و با کمک آنها به احیای دیکتاتوری پهلوی مبادرت ورزد. قانون اساسی مشروطیت که محمدرضا پهلوی خود را پادشاه آن وانمود می کرد صراحتاً تأکید داشت که:

ص:۷۱۱

شخص شاه از مسئولیت مبری است. وزراء دولت در هرگونه امور مسئول مجلسین هستند.(۱)

قانون اساسی مشروطیت همچنین تأکید دارد بر اینکه وزراء نمی توانند احکام شفاهی یا کتبی پادشاه را مستمسک قرار داده سلب مسئولیت از خودشان بنمایند.(۲)

علیرغم این تأکیدات و مناسب نبودن شرایط برای اعاده دیکتاتوری، شاه در آذرماه ۱۳۲۱ با اصرار بر برکناری احمد قوام و روی کار آوردن دولتی نظامی سعی داشت امور را تحت کنترل خود درآورد. هر چند مخالفت سر ریدر بولارد، وزیر مختار انگلستان در ایران این اقدام شاه را ناکام گذارد، اما او با تأکید براینکه دموکراسی برای مردم ایران زود است مترصد فرصتهایی برای جلب نظر اشغال گران به نفع استقرار مجدد دیکتاتوری فردی در ایران بود.(۳) ایجاد و گسترش ارتباط با ارتش گام دیگری بود که شاه برای کنترل اوضاع به نفع خود برداشت. ابلاغ مستقیم دستورات به ستاد ارتش از سوی شاه و نادیده گرفتن وزیر جنگ از شهریور ۱۳۲۲ نکته ای بود که به دقت از سوی اشغالگران، به ویژه آمریکایی ها تعقیب می شد. برخی از مأموران آمریکایی هم همنوا با شاه اظهار می داشتند:

تا زمانی که آموزش عمومی در ایران به نتیجه نرسیده و شعور سیاسی مردم پیشرفت نکرده و گروهی از اعضای بلندپایه دولت که به خوبی آموزش دیده باشند تشکیل نشده است، ایران مانند کودکی خردسال نیاز به یک دست نیرومند برای حکومت کردن دارد.(۴)

همراهی و همکاری بیگانگان تنها راه رسیدن شاه به خواسته های نامشروع خود بود و در این بین، بیشترین همنوایی را آمریکا با محمدرضا پهلوی اظهار

۱- اصل ۶۴ متمم قانون اساسی مشروطیت.

۲- خاطرات سری آیرونساید، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، ص ۲۱۹.

۳- گزارش لیلاند موریس به وزارت امور خارجه آمریکا، ۶ دسامبر ۱۹۴۴.

۴- پرونده های اداره خدمات استراتژیک آمریکا، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۳.

داشت. آمریکا در طی دو جنگ جهانی کمترین آسیب و خسارت را متحمل شد و در پایان جنگ جهانی دوم با توجه به افول قدرت بریتانیا، آلمان و ... به عنوان قوی ترین کشور غربی مطرح شد. موقعیت استراتژیک ایران، وجود منابع غنی و نیز همسایگی با شوروی آمریکایی ها را متقاعد کرده بود حضور جدی تری در ایران داشته باشند. حضور جدی آمریکا در ایران که توجیه آن تأمین منافع آمریکا و اردوگاه غرب بود با وجود مجلسی قدرتمند و دولتی مسئول در مقابل نمایندگان مردم حاصل نمی شد، لذا آنان نیز نسبت به ظهور پادشاهی قدرتمند و دیکتاتور از خود تمایل نشان دادند.

براساس گزارش طراحان نظامی آمریکا، با توجه به موقعیت استراتژیک ایران و اهمیت بین المللی این کشور «سوای هرگونه دلایل عاطفی و حتی اصول دموکراتیک که بسیار با ارزش است، ایالات متحده ناچار است در ایران منافع دائمی داشته باشد».(۱)

براساس دکترین آمریکا در ایران می بایست ثبات و نظم برقرار شود. عامل کلیدی این استراتژی شاهی قدرتمند بود. لیلاند موریس، سفیر آمریکا در ایران که در سال ۱۳۲۳ به این سمت گمارده شده بود پس از اولین دیدار خود با شاه در ۲۴/۶/۱۳۲۳ گزارش می دهد:

روی هم، من نظر خوبی نسبت به شاه پیدا کردم و امکان دارد تقویت او یکی از راه هایی باشد که معضل سیاست داخلی را که این کشور بدان گرفتار شده است حل کند. یک چیز مسلم است و آن این است که ضعف در رأس هرم قدرت که در اینجا مشاهده می شود باید یا از طریق شاه یا به دست یک شخص نیرومند دیگر برطرف گردد.(۲)

در ابتدای سال ۱۳۲۵ جرج آلن به عنوان سفیر جدید آمریکا در ایران منصوب و در دوره سفارت وی روابط ایران و آمریکا عمیق تر شد وی مدعی

ص:۷۱۳

۱- گزارش سرهنگ هارولد هاسکینس، ۱۹ فوریه ۱۹۴۵ پرونده های اداره خدمات استراتژیک آمریکا، ۱۵ دسامبر ۱۹۴۳س به وزارت امور خارجه آمریکا، ۶ دسامبر ۱۹۴۴گزارش لیلاند موریس به وزارت امور خارجه آمریکا، ۶ دسامبر.

۲- گزارش لیلاند موریس به وزارت خارجه امریکا، ۱۵ سپتامبر ۱۹۴۴.

است که: «ایرانیان او را محاصره کرده اند و از او می خواهند ایالات متحده نقش فعال تری در امور داخلی کشورشان داشته باشد.»(۱)

تلاش برای باز کردن پای آمریکا به عنوان قدرت سوم در برابر روس و انگلیس پدیده ای دیرپا در تاریخ سیاسی ایران محسوب می شود که با توجه به تمایل فراوان آمریکا و فراهم بودن شرایط بین المللی در سالهای پس از جنگ جهانی دوم، زمینه برای حضور آمریکا در ایران فراهم شد. شاه و دیگر حکومتگران که پی به زوال امپراتوری بریتانیا برده بودند به دنبال متحد و پشتیبانی قوی می گشتند که در چهره دولت آمریکا متجلی شده بود. برخی نیروهای سیاسی نیز فریفته شعارهای دموکراتیک آمریکایی ها شده و سعی داشتند با اتکاء بر پتانسیل بالای ایالات متحده تغییرات گسترده سیاسی و اجتماعی در داخل کشور به وجود بیاورند. این طیف از درک این نکته عاجز بودند که آمریکایی ها در تحولات سیاسی کشورهای منطقه به سوی حکومتهای مردمی و اعاده آزادیهای دموکراتیک منافع خود را در نظر خواهند داشت.(۲)

وابسته نظامی آمریکا در ایران در ۱۳۲۵ شاه را بی اندازه طرفدار آمریکا و مهمترین مدافع درگیرشدن آمریکا در امور ایران معرفی می نماید. وی اظهار میدارد

که شاه در مقابل دادن یک امتیاز نفتی به آمریکا خواهان پشتیبانی آنها در راه کسب قدرت مطلقه می باشد.(۳)

در ۲۲ مهر ۱۳۲۵ شاه پس از اطمینان یافتن از حمایتهای قطعی آمریکا، گام بعدی را برای کسب قدرت مطلقه برداشت. جورج آلن به شاه اجازه داد که قوام را وادار به استعفا و ترک کشور کند و یا او را به زندان بیفکند.(۴)

تأکید مشترک سفرای انگلیس و آمریکا به شاه در ۱۳۲۶ مبنی بر حمایت از او در مقابله با قوام السلطنه، تیر خلاصی بود بر حیات کابینه احمد قوام. این اقدام گامی اساسی در راه کسب قدرت مطلقه توسط شاه محسوب میشد.

ص:۷۱۴

۱- گزارش جورج آلن به وزارت خارجه آمریکا، ۶ ژوئن ۱۹۴۶ و ۱۴ اکتبر ۱۹۴۶.

۲- گزارش دین آچسون، ۲۸ ژانویه ۱۹۴۴.

۳- گزارش وابسته نظامی آمریکا در ایران، اول می ۱۹۴۷.

۴- نامه جورج آلن به جان جرینگان، ۲۱ ژانویه ۱۹۴۸.

در تیرماه ۱۳۲۶ دولت آمریکا اعتباری به مبلغ ۲۵ میلیون دلار برای دولت ایران باز کرد که بتواند مقداری اسلحه و مهمات از آمریکا بخرد.(۱)

تشکیل مجلس مؤسسان در اردیبهشت ۱۳۲۸ و تغییر چند اصل از قانون اساسی قدرت شاه را عملاً افزایش داد. شاه با شرکت در جلسات دولت اختیارات نخست وزیر را کاهش داد و در جزئی ترین امور نیز دخالت می نمود.

در ۲۴ آبان ۱۳۲۸ شاه برای نخستینبار به آمریکا سفر کرد. شاه اندکی قبل از سفر به سفیر آمریکا گفته بود که تصمیم دارد مجلسی داشته باشد که بتواند با هماهنگی آن کار کند. سفیر آمریکا اظهار می دارد که شاه مایل بود مرا مطمئن سازد که به هیچ وجه قصد برقراری دیکتاتوری ندارد.(۲) در ۱۰/۱۱/۱۳۲۸ شاه طی تلگرافی به حسین علا سفیر ایران در واشنگتن می گوید: «اگر آمریکا کمک نظامی نکند من مسئولیت استقلال ایران را نخواهم داشت.»(۳)

در خرداد ۱۳۲۹ قراردادی بین ایران و امریکا منعقد شد و به موجب آن بین ۱۰ تا ۱۵ میلیون دلار اسلحه و مهمات به ایران تحویل داده می شد.

در ۲۶ مهر ۱۳۲۹ نیز دولت آمریکا ۵۰۰ هزار دلار از بودجه اصل ۴ خود را به ایران تخصیص داد.

طوفان ملی شدن صنعت نفت جدی ترین مانع در مقابل رسیدن به قدرت مطلقه توسط شاه بود که به طور موقت تمام برنامه های وی را متوقف ساخت. روی کار آمدن دکتر مصدق با پشتیبانی آیت الله کاشانی، مجلس و مردم، شاه را به کنج دربار راند و از او موجود ضعیفی ساخت که توان دفاع از خود را نیز نداشت. شاه سالهای ملی شدن نفت را بدترین سالهای زندگی خود به حساب میآورد و آن را از سالهای اشغال ایران نیز بدتر می دانست. اشرف پهلوی در خصوص آن سالها اندکی پس از کودتای ۲۸ مرداد می نویسد:

۱- زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، ۱۳۷۰، ص ۴۹۶.

۲- گزارش جان وایلی به وزارت خارجه آمریکا، ۱۷ سپتامبر ۱۹۴۹.

۳- غنی، سیروس (به کوشش)؛ یادداشت های دکتر قاسم غنی، زوار، ۱۳۶۷، ج ۴، ص ۹۱.

قبل از هر چیز باید به شما تبریک بگویم که بالاخره بعد از دو سال سختی و بیچارگی در ظل عنایات پروردگار روزگار سیاه ما روشن شد...(۱)

در جریان کودتای ۲۸ مرداد، آمریکا و انگلیس به این نتیجه رسیده بودند که برای شکست نهضت ملی شدن نفت، شاه می بایست شخصاً وارد میدان شود. لوی هندرسن، سفیر آمریکا در ایران هنگام تسلیم اعتبار نامه جدید خود به شاه از سوی چرچیل و آیزنهاور به او تذکر داد که:

گذشته ها گذشته ولی از این پس دیگر یا شاه بایستی برای سرنگونی مصدق خود شخصاً وارد عمل و مبارزه گردد و یا اگر بمانند گذشته بخواهد با تردید و ترس و تعلل وقت بگذراند باید توجه داشته باشد که دیگری به حکم اضطرار برای این کار برگزیده خواهد شد و در این صورت چه بسا که مقام سلطنت بخطر افتاده و دنیای غرب نیز نتواند قدمی به نفع شاه بردارد.(۲)

این پیام هم متضمن تهدید بود و هم فرصتی بود برای شاه که از انزوا خارج شده و به کمک بیگانگان یکبار دیگر خود را در رأس امور ببیند. این معامله ای بود که بهای آن با اسارت ملت ایران و غارت منابع کشور پرداخت می شد.

با موفقیت کودتاگران در سرکوب نهضت ملی شدن نفت، دوران طلایی دیکتاتوری محمدرضا پهلوی آغاز شد. وی که تاج و تختش را مدیون بیگانگان میدانست،

چهار روز پس از کودتا به کرمیت روزولت اظهار می دارد:

من تاج و تختم را از برکت خداوند، ملتم، ارتشم و شما دارم.(۳)

وی همچنین در جمع نمایندگان کنسرسیوم اظهار داشت:

هم حکومت ایالات متحده و هم حکومت بریتانیا به من تضمین داده اند که معامله منصفانه ای خواهد بود و از حفظ و بقای رهبری من حمایت خواهند کرد.(۴)

ص:

۱- اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند ۵۰۸/۲۲۴۸.

۲- آرامش، احمد؛ هفت سال در زندان آریامهر، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب ، ص ۱۳۷ - ۱۳۸، ۱۳۵۸.

۳- عاقلی، باقر؛ روزشمار تاریخ ایران، تهران، گفتار، ج ۲.

۴- اسناد مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، سند شماره ۷۶ - ۳۶۲ / - ۱۱۵ - آ.

در پسِ کودتای ۲۸ مرداد، آمریکا شاه را وامدار خود ساخته بود و مزد این کمک مشارکت آمریکایی ها در نفت و سیاست ایران بود که به سرعت گسترش یافت. آلن دالس، رییس سازمان سیا در زمان کودتا صراحتاً در برابر کنگره آمریکا اظهار داشت که «من کودتای ۲۸ مرداد را اجرا کردم، شاه را به ایران برگرداندم و علی امینی را بر مسند نخست وزیری نشاندم.»

پس از کودتا ۴۵ میلیون دلار کمک از سوی آمریکا به رژیم شاه داده شد و کمکهای بلاعوض نیز از ۱۳۳۲ تا ۱۳۳۶ نسبت به سالهای ۱۳۲۸ - ۱۳۳۱ رشدی چشمگیر یافت و از مبلغ ۳۳ میلیون دلار به ۵۰۰ میلیون دلار رسید. از این کمکها ۱۲۵ میلیون دلار به نیروهای مسلح اختصاص یافت. مجموع کمکهای نظامی بلاعوض آمریکا به شاه نیز از ۱۳۳۲ تا ۱۳۴۸ برابر با نصف کمکهای آمریکا به دیگر کشورهای متحد بود.

از لحاظ سیاسی شاه با تبعید محترمانه فضل الله زاهدی البته با اجازه سفرای انگلیس و آمریکا، سلسله ای از دولتهای ضعیف را بر سر کار آورد که نخست وزیران آن، کابینه را «کابینه اعلیحضرت» می دانستند و خود را «غلام خانه زاد» یا «چاکر جان نثار» شاه قلمداد می کردند. در چنین فضایی همگان غیر از سفرای آمریکا و انگلیس در نزد شاه غریبه تلقی می شدند. در تابستان ۱۳۳۴ «چی بین»، سفیر آمریکا در تهران به شاه پیشنهاد می کند که دولت به جای اینکه عایدات نفت را به کارهای عمرانی تخصیص بدهد؛ آن را مانند سایر درآمدهای دولت به بودجه عادی ببرد و برای اجرای برنامه های عمرانی از خارج وام بگیرد.(۱)

ابوالحسن ابتهاج در خاطرات خود با ناراحتی متذکر میشود که شاه در حضور وی به یک شخصیت آمریکایی می گوید: «آیا میدانید چرا ابتهاج را از ریاست بانک ملی برداشتیم؟ چون دولت شما قول داده بود که اگر او را از بانک برکنار کنیم صد میلیون دلار به ایران کمک خواهد کرد».(۲)

ص:۷۱۷

۱- خاطرات ابوالحسن ابتهاج، تهران، علمی، ۱۳۷۱، ج اول، ص ۳۶۷.

۲- همان، ص ۲۵۲.

زمینه سازیهای آمریکا برای نفوذ در ایران از ۱۳۳۲ تا ابتدای دهه چهل، جایگاهی ویژه به آن کشور در تحولات ایران داد؛ تا جایی که خواستار ایجاد تغییرات گسترده سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در ایران گردید. وابستگی عمیق محمدرضا پهلوی به آنها نیز رژیم پهلوی را در مسیر بی بازگشت مقابله با فرهنگ و سنتهای بومی و دینی قرار داده و شتابان، به سمت نابودی ایران پیش می برد. طرح انجمنهای ایالتی و ولایتی، آزادی زنان، انقلاب سفید، کاپیتولاسیون، هجوم به مبانی ارزشی و دینی و هنجارهای اجتماعی، نابودی اقتصاد سنتی ایران و ... اقداماتی همه جانبه برای غربی کردن جامعه ایران بود که با واکنش مردم متدین به رهبری علمای اسلام مواجه شد. در این تهاجم نیز شاه دلگرم به حمایت و پشتیبانی آمریکا بود. اولین تلگراف تبریک پس از برگزاری رفراندوم مربوط به انقلاب سفید در بهمن ۱۳۴۱ از سوی کندی به شاه مخابره شد و محمدرضا پهلوی در پاسخ به وی نوشت:

یقین دارم که ما در اجرای طرح های اجتماعی و اقتصادی خودمان می توانیم به حسن نیت دوستان آمریکایی خویش اطمینان داشته باشیم.(۱)

تکیه گاه اصلی شاه در ارتباط با بیگانگان اسداله علم بود که پس از کودتای ۱۳۳۲ به عنوان رابط محمدرضا با سفارتهای انگلیس و آمریکا نقش آفرینی کرد. ارتشبد فردوست مدعی است که در تمام دوران زندگی خود فقط یک نفر را دیده است که واقعاً محمدرضا برای روابط خارجی اش به او احتیاج داشت و او علم بود.(۲)

در سناریوی جدید آمریکا و رژیم پهلوی نیز که منجر به درگیری آن رژیم با مردم و نیروهای مذهبی شد این اسداله علم بود که با کشتار و خونریزی شاه را از مهلکه سقوط رهانید. دولت ایران به عنوان دولتی دست نشانده آمریکا در سیاست خاور میانه ای ایالات متحده عنصر حیاتی و در موضع گیری در برابر اتحاد

ص:۷۱۸

۱- طلوعی، محمود؛ پدر و پسر، تهران، نشر علم، ۱۳۷۲، ص ۷۲۵.

۲- فردوست، حسین؛ خاطرات ارتشبد حسین فردوست، مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی، ۱۳۶۹، ج ۱، ص ۲۵۴.

جماهیر شوروی سوسیالیستی عامل بسیار مهمی به شمار می آمد. براساس اسناد لانه جاسوسی آمریکا، «ایران به علت موقعیت، منابع نفت و نفوذ سیاسی اش حائز اهمیت استراتژیک استثنایی است. ایالات متحده در صدد تعقیب سیاستی در ایران بود که ثبات مستمر کشور دوست و مسئولی را تضمین کند تا، الف) تسهیلات نظامی استراتژیک و دسترسی به نفت و بازارهایش را در اختیار ایالات متحده قرار دهد و، ب) نقشی سازنده و منطقه ای، شامل محدود کردن نفوذ شوروی در منطقه ایفاء نماید».(۱)

بر اساس استراتژی «دفاع از پیرامون» هری ترومن، استراتژی «نگاه نو»، آیزنهاور و استراتژی اصلاحات اقتصادی و سیاسی کندی ایران دارای اهمیت ویژه ای برای آمریکا بود. حکومت کندی از آغاز، گروه کار ویژه ای به سرپرستی فیلیپس تالبوت، معاون وزیر خارجه برای ایران تأسیس کرد. براساس گزارش این گروه که در ماه مه ۱۹۶۱ تهیه شد حمایت از دولت علی امینی، افزایش فوری کمکهای اقتصادی و تشویق مقامات ایران به اجرای اصلاحات اجتماعی، اقتصادی، سیاسی و تقویت نیروهای مسلح و ... توصیه شده بود.(۲)

درگیری آمریکا در جنگ ویتنام و سپس مسئله فلسطین در حکومت جانسون توجه آمریکا را از ایران به سوی آن مناطق منحرف کرد؛ ولی این باعث کم شدن جایگاه رژیم پهلوی در استراتژیهای جهانی آمریکا نشد. گرفتار شدن در منجلاب ویتنام و اعلام تخلیه منطقه از قوای انگلیسی توسط دولت انگلستان ایران را مجدداً به کانون اصلی توجه دولت نیکسون تبدیل کرد.

موقعیت ویژه ایران در منطقه و بیطرفی آن در نزاع اعراب و صهیونیستها نیکسون را متقاعد کرد مقادیر زیادی سلاحهای پیچیده به ایران فروخته شود. براساس دکترین نیکسون ایالات متحده با تسلیح دست نشاندگان خود در جهان سوم و درگیر ساختن آنها با اقمار شوروی سعی داشت از درگیری در جنگها

۱- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۳۴، ص ۱۳.

۲- گازیوروسکی، مارک.ج.؛ سیاست خارجی آمریکا و شاه، ترجمه فریدون فاطمی، تهران، نشر مرکز، ۱۳۷۱، ص ۱۷۲ - ۱۷۳.

خودداری نمایـد. سالهای ریاست جمهوری نیکسون طلایی ترین سالها برای تثبیت دیکتاتوری محمـدرضا پهلوی محسوب می شـد. تأییـد اقـدامات شـاه در کشـور و منطقه و تسـلیح دیوانه وار رژیم پهلوی توهم قدرتمـداری را در شـاه تشدیـد نموده بود. تمجید نیکسون از شاه در مراسم شام، به خوبی حمایت آمریکا از شاه را آشـکار می سازد: «موفقیت های اعلیحضرت همایونی در کشورشان تاکنون و آنچه از این پس به انجام خواهند رساند، حقیقتاً برازنده لقب شاهانه است».(۱)

روابط شاه با نیکسون و کیسـینجر بدون واسـطه بود، علم در این خصوص متذکر می شود که «شاه هنگام شـرفیابی کیسـینجر و سفیر آمریکا وزیر امور خارجه مان خلعتبری را بیرون نگه داشت.»(۲)

با خروج نیروهای انگلیسـی از خلیج فارس و تسلیح ارتش، شاه نقش ژاندارم منطقه را برعهده گرفت و با مداخله در امور سایر کشورهـا به ماشـین نظـامی آمریکـا در منطقه تبـدیل گردیـد و در مسائـل منطقه ای و بین المللی به ایفـای نقش به نفع ایالاـت متحـده پرداخت. ارسال هواپیماهای اف - ۵ به ویتنـام که برای کمـک به آمریکـا در جنگ ویتنام و به تقاضای نیکسون انجام شد،(۳) مداخله نظامی در ظفار و ... اقداماتی بود که شاه در راستای منافع آمریکا به آنها مبادرت نمود.

در گزارش محرمـانه ای که هلمز در ۲۷ مه ۱۹۷۶ / ۶ خرداد ۱۳۵۵ به هربرت پروپس، رئیس هیأت بازرسـی می نویسد، ضمن تأکیـد بر موفقیت ایالاـت متحـده در حفـظ ایران به صورت کشوری باثبات، خاطرنشان می سازد که شاه به ایفای نقش دلخواه ایالاـت متحـده در منطقـه پرداخته، به آمریکـا اجـازه پرواز و اسـتقرار تسـهیلات نظـامی و جاسوسـی را در ایران داده و امکـان دسترسـی به بازارها و منابع معـدنی و نفتی کشور را برای آن فراهم ساخته است. هلمز همچنین در این گزارش به رشـد شـدید روابط کشاورزی و بازرگانی ایران و آمریکا اشاره کرده و

۱- علم، اسدالله؛ گفتگوهای من و شاه؛ تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۱۵۱.

۲- همان، ج ۲، ص ۵۲۴.

۳- همان، ص ۳۸۷.

مشارکت وسیع آن کشور را در مدرنیزه کردن ارتش و گسترش حضور آمریکاییها در ایران یادآور شده است.(۱)

گره خوردن منافع شخصـی شاه با منافع آمریکا وضعیتی را پیش آورده بود که تمامی مسائل داخلی ایران را تحت الشعاع خود قرار داد. تـا اینجـا به مواردی از مـداخلات آمریکـا در امور داخلی ایران اشـاره شـد که فقـط بخش انـدکی از مـداخلات آنها محسـوب می شـود. ابـوالحسن ابتهـاج در ایـن زمینه اظهـار می دارد: «زمـانی یکی از مقامـات بلنـدپایه ایران اتخـاذ خـط مشـی جدیـدی را پیشـنهاد کرد که کاملاً به مسائل داخلی ایران مربوط می شد [شاه پرسـید] آیا فکر می کنید آمریکایی ها این طرح را بپذیرند».(۲)

علم نیز در خاطرات خود در خصوص برنامه توسعه پنج ساله کشور می نویسد:

ناهار در تخت جمشید در کنار شاه نشسته بودم. گفتم برنامه توسعه پنج ساله آینده مراحل نهایی را گذراند و انتخاب نیکسون اکنون به آن معنی است که برنامه سیاسی چهار سال از پنج سال کاملاً روشن است. شاه با سر تأیید کرد.(۳)

حفظ قـدرت تنها دغـدغه شاه بود که از طریق وابسـتگی به بیگانگان تأمین می شـد و در این راه به قدری مفتضـحانه عمل می کرد که گاهی اوقات موجب تعجب عوامل رژیم می شد. اسداله علم در خصوص باج گیری انگلیسی ها از ایران می نویسد:

قراردادی که برای تعدادی از ساختمان های مسـکونی نظامی با یک شرکت انگلیسی توافق کرده ایم چیزی از دزدی سرگردنه کم نـدارد. اشاره کردم آنها در عمل ۶۰۰ میلیون دلار از پیشـنهادات رقبا بیشتر می خواهند. انتظار داشـتم شاه دستور توقف آن را بدهد، اما با اینکه به دقت به حرفهای من گوش داد اظهارنظری نکرد ... شاید خیال دارد از طریق دولت عمل کند و یا شاید هم آن

ص:۷۲۱

۱- اسناد لانه جاسوسی، شماره ۸، ص ۱۱۰ - ۱۱۳.

۲- ابتهاج، ابوالحسن؛ خاطرات ابوالحسن ابتهاج، ج ۱، ص ۴۱۶.

۳- علم، امیر اسداله؛ گفتگوهای من با شاه، طرح نو، ۱۳۷۱، ج ۱، ص ۳۹۸.

را به عنوان باجی تلقی می کند که باید به انگلیسی ها داد تا آنها را ترغیب کند نفت بیشتری از ما بخرند.(۱)

نگاهی به اسناد برجا مانده از غارتهای گسترده افرادی نظیر شاپور جی، کرمیت روزولت، گراتیان یاتسویچ نشان می دهد که شاه برای بقای حکومت مطلقه خود که در کسب و تداوم آن خود را مدیون بیگانگان، به ویژه آمریکایی ها می دانست کشور را در اختیار آنان گذاشته بود. این امر باعث گسست کامل بین مردم و حکومت شد و زمینه را برای سقوط رژیم پهلوی فراهم نمود. تشدید وابستگی به غرب در دهه پایانی حکومت پهلوی و حمله به مبانی دینی و فرهنگی و هنجارهای اجتماعی آتش زیر خاکستر اعتراضات مردمی را شعله ور کرد و آرامش جزیره ثبات اردوگاه غرب را برهم زد. برخلاف برخی تصورات رایج روی کار آمدن جیمی کارتر از حزب دموکرات در آمریکا تغییری در سیاست کلی آمریکا نسبت به ایران نداد. موافقت با فروش مقادیر زیادی سلاحهای پیچیده و ناکام گذاشتن تلاشهای طرفداران حقوق بشر بر علیه شاه سیاستی بود که از سوی کارتر هم دنبال می شد.(۲) هر چند تأکید وی بر اعطای فضای باز سیاسی خاطر اعلیحضرت همایونی!! را آزرده کرده بود ولی این به معنی همراهی با خواسته های مردم انقلابی ایران نبود. نگاهی به نطق کارتر در جریان پذیرایی از شاه در آمریکا و حمایتهای او از اقدامات سرکوبگرانه رژیم شاه نشان می دهد که شعار فضای باز سیاسی ترفندی بود برای طولانی کردن حیات رژیم پهلوی و تداوم سلطه آمریکا بر ایران. کارتر در نطق خود می گوید:

من فکر می کنم پیش درآمد خوبی است که ما توانستیم این سال را کنار یکدیگر باشیم و سال جدید را با کسانی آغاز کنیم که به آنها اطمینان زیادی داریم و در مسئولیت های عظیم زمان حال و آینده با آنها سهیم هستیم، ایران به دلیل رهبری بزرگ شاه در یکی از پرآشوب ترین مناطق جهان، جزیره ثبات است. این برای شما اعلیحضرت و رهبری شما و احترام و ستایش و عشقی که ملت نثارتان می کنند افتخار بزرگی است. در جهان هیچ کشوری وجود ندارد ... که در

ص:۷۲۲

۱- علم، اسدالله؛ گفتگوهای من با شاه، تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، ص ۷۳۳.
۲- گازیوروسکی، مارک.ج.؛ سیاست خارجی آمریکا و شاه، ص ۱۷۷.

برنـامه ریزی امنیت نظـامی متقابل به انـدازه شـما به ما نزدیک باشـد. هیـچ کشوری در جهان وجود نـدارد که در مورد مسائل منطقه ای مشترک به اندازه شـما به ما نزدیک باشد و ما تا به این حد با هم مشاوره داشـته باشیم و هیچ رهبری وجود ندارد که من نسبت به او چنین احساس عمیقی از رضایت و دوستی داشته باشم.(۱)

این سخنان برای شاه بسیار اهمیت داشت و تردیدهای وی را در خصوص کارتر از بین می برد. قبل از انتخاب شدن کارتر، شاه طی مصـاحبه ای بـا مایـک دالاـس اظهـار داشـته بود که کارتر نقش ایران را در دفاع از منافع ایالات متحـده کاملاً درک نمی کند.(۲) اما اکنون شاه می دیـد که کارتر او را متحدی وفادار و امین برای ایالات متحده می داند. ماروین زونیس در خصوص اتکای شاه به روسای جمهور آمریکا می نویسد:

روسای جمهور ایالات متحده، هم پشتیبانی سیاسی شاه را فراهم می کردند و هم پشتیبانی روانشناختی او را. شاه ایالات متحده را یـک حـامی نیرومنـد به شـمار می آورد. در نخستین روزهـای انقلاب، کمی پس از وقوع آشوب های جـدی در قم، شاه به یکی از دوستان خود گفت مادام که آمریکایی ها از من حمایت می کنند می توانیم هر چه می خواهیم بگوییم و هر کاری که می خواهیم بکنیم و مرا نمی توان تکان داد.(۳)

اوج گیری قیـام مردم، شـاه را که به همه چیز از دیـدگاه وابسـتگی می نگریست دچار توهم توطئه آمریکا و انگلیس علیه خود کرد. گزارشـات نـاظران خارجی حاکی از نگرانی دائمی شاه نسبت به مواضع آمریکا نسـبت به خود است تا جایی که همگان در وزارت خارجه آمریکا پی به این هراس برده بودند و مدام هیأت های تجدید تکفل به تهران اعزام می کردند تا نگرانی شاه را برطرف نمایند.(۴)

آمریکـایی هـا در جریان انقلاب اسـلامی در موارد متعـدد و از مجاری رسـمی با شاه تماس گرفته و از او حمایت می کردنـد. براساس گزارشهای اطلاعاتی در مه

ص:۷۲۳

۱- زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه، ترجمه عباس مخبر، تهران، طرح نو، صص ۴۳۴ - ۴۳۳.

۲- همان، ص ۴۲۰.

۳- همان، ص ۳۰۵.

۴- همان، ص ۸۷.

۱۳۵۷ آمریکایی ها به این نتیجه رسیده بودند که شاه تا ده سال دیگر نیز می تواند با قدرت برسر کار بماند.(۱)

در ۲۰ شهریور ۱۳۵۷، سه روز پس از کشتار مردم در میدان ژاله، کارتر طی تماس تلفنی با شاه گفتگو و حمایت همه جانبه آمریکا را از او ابلاغ نمود.(۲)

از نظر برژینسکی مشاور امنیت ملی کاخ سفید، آمریکا میبایست تا آخر در کنار شاه بماند.(۳) امواج توفنده انقلاب اسلامی زمام تحولات را به دست مردم متدین ایران و رهبری قاطع امام خمینی سپرده بود و ترفندهای شاه با تکیه بر حمایتهای آمریکا و دیگر قدرتهای غربی نمی توانست مانع از پیشرفت انقلاب گردد.

شاه که تمامی دوران حیاتش با وابستگی به بیگانه عجین بود هیچ عاملی را در بقا و یا سقوط خود غیر از آمریکا و انگلیس مؤثر نمی دانست. یکساله بود که کودتای ۱۲۹۹ در نتیجه همکاری پدر وی با استعمار انگلیس تحقق پیدا کرد و سیاه ترین دوران تاریخی ایران آغاز گردید. در طی ۲۰ سال حکمروایی و سلطنت رضاخان که به قلدری شهره بود، مشاهده کرد که پدر مقتدرش!! در عین خشونت نسبت به ایرانیان در مقابل اوامر اربابان انگلیسی مطیع محض بود. با این همه در شهریور ۱۳۲۰ ناباورانه شاهد فرو ریختن دیکتاتوری رضاخانی توسط برکشندگان او به قدرت شد و تبعید مفتضح پدر به موریس و تظاهرات شادمانه مردم را نظاره کرد. توافقات پشت پرده استاد بزرگ سازمان فراماسونری ایران، محمدعلی فروغی با اشغالگران باعث شد که آنان از ریسک تغییر سلطنت صرفنظر کرده و محمدرضا را جانشین رضاخان کنند. کودتای ۱۳۳۲ به دوازده سال بیم و هراس محمدرضا پهلوی خاتمه داد. او که چند روز قبل از کودتا، هراسان از ایران گریخته بود به مدد عوامل سازمان C.I.A و اینتلیجنس سرویس به ایران بازگشت و با قلع و قمع مخالفان خود به کمک بیگانگان توانست به

۱- همان، ص ۴۸۲ و ۴۵۷.

۲- همان، ص ۵۷۳.

۳- همان، ص ۴۴۳.

عنوان پادشاهی مقتدر! بر اریکه قدرت تکیه بزند.

از بین بردن استقلال ایران و باز شدن دست آمریکایی ها در تمامی امور کشور ایران بهای پذیرش شاه به عنوان مرد قدرتمند ایران از سوی امریکا بود. براساس گزارشات سفارت آمریکا، شاه در این دوران در وهله اول و از نزدیک با ایالات متحده مشورت می کرد و در همه عرصه های مهم سیاست جهانی از اندرزهای آنان پیروی می نمود. نیکسون و کیسینجر در تهران به سال ۱۹۷۲/ ۱۳۵۱ شاه را مظهر ایران، متحدی طبیعی و شخصیتی می شمارند که با ایالات متحده در منافع متقابل سهیم است.

با توجه به آن سابقه تاریخی و ارتباط عمیق و تعیین کننده شاه با آمریکا دیگر جایی برای توجه به مردم و پشتوانه های داخلی باقی نمانده بود.

«نه» بزرگ ملت ایران به وابستگی و دیکتاتوری شاه، او و متحدان و حامیانش را به حاشیه راند. در پایان، شاه فقط یک نفر را داشت که با او صحبت کند و این شخص، سفیر آمریکا، ویلیام سولیوان بود. ملاقاتهای این دو تا زمان خروج شاه از ایران ادامه داشت.(۱) شاه در لحظات آخر ناامیدی نیز عقیده داشت که ایالات متحده مداخله خواهد کرد و مانند سال ۱۹۵۳/ ۱۳۳۲ سلطنت را به او بازخواهد گرداند.(۲)

۱- همان، ص ۲۶۳.

۲- همان، ص ۵۷۵.

ساواک و امنیت ملی / محسن کاظمی

اشاره

محسن کاظمی

از پژوهشگران دفتر ادبیات انقلاب اسلامی

مبانی نظریه امنیت

امنیت ملی(۱) در فرهنگ علوم سیاسی به مصونیت نسبی یا مطلق یک کشور از حمله مسلحانه یا خرابکارانه سیاسی یا اقتصادی احتمالی همراه با وارد کردن ضربه کاری و مرگبار در صورت مورد حمله قرار گرفتن، تعریف شده است.(۲)

امنیت مورد نظر در این تعریف، امنیت نظامی - دفاعی است، موقعیت و وضعیتی از توانمندی دولت و ملت که می تواند در برابر حملات نظامی از خود صلابت به خرج دهد. این تعریف فاقد جامعیت لازم است و نمی تواند معرف امنیت در ابعاد سیاسی، اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی باشد.

امنیت ملی سطحی از موقعیت اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی همراه با رضایتمندی لایه های مختلف جامعه است که تمامیت ارضی، اقتدار ملی، رفاه عامه، توسعه پایدار و مصونیت فرهنگی و فراز فکری را بدون دخالت قدرتهای خارجی برای موجودیت و کیان کشور فراهم می سازد. گر چه بسته به توانایی و ظرفیتهای موجود کشور و شرایط زمانی ممکن است اهداف و برنامه های امنیت ملی محدود شود و یا تغییر کند؛ چنانکه امنیت ملی در برابر متغیرهای برون زا (جنگهای بین المللی، تحریمهای اقتصادی، بحرانهای سیاسی - منطقه ای، آثار انتقالی برنامه های اقتصادی منطقه ای و فرامنطقه ای و ...) و متغیرهای درونزا (شیوع بیماریها، حوادث و بلایای طبیعی، انقلابات و شورشها، درگیریهای قومی،

۱- National Security.

۲- آقا بخشی، علی؛ و، افشاری راد، مینو؛ فرهنگ علوم سیاسی؛ مرکز مطالعات و مدارک علمی ایران؛ ویرایش سوم ؛ بهار ۱۳۷۶.

بحرانهای داخلی - اقتصادی و ...) اهـداف متفاوتی را دنبال می کند. چه بسا برنامه و هدفی در مواجهه با این متغیرها تعطیل، و برنـامه و هـدفی دیگر جـایگزین آن شود و یـا جـا به جـایی اولویتها را پدیـد آورد. ولی تمامی این تغییر و تحولها و گونهگون شدن برنامه ها و تصـمیمات در راسـتای حفظ سه اصل لازم و ضرور یعنی استقلال، حاکمیت ملی و تمامیت ارضی است تا در نهـایت، رفـاه عـامه، غنـای فرهنگی، فراز فکری، رضایتمنـدی آحـاد جامعه و برتری اقتصادی - علمی را برای جامعه به ارمغان آورد.

به عنوان مثـال امنیت ملی در برابر متغیر برون زایی چون جنگ، اولویت را به دفاع نظامی و تقویت بنیه دفاعی میدهـد و ناگزیر برای مدتی اصول تامه، یعنی رفاه عامه و امنیت سرمایه گذاری و اقتصادی در ازای حفظ اصول لازمه به تأخیر میافتد.

امنیت در برابر متغیرهـای برونزا به «امنیت خـارجی» و امنیت در قبال متغیرهای درون زا به «امنیت داخلی» قابل تعریف است که هر دو در جهت و در استخدام اصول لازمه و تامه موجودیت کشور هستند.

میل و خواست درونی تمام حکومتها و نظامهای سیاسی، بقا و دوام حاکمیت و نظام سیاسی است. از اینرو، هر حاکمیتی در پی تحقـق امنیت ملی، برنـامه هـا و شـیوه هـایی است که در تعـارض و تنـاقض بـا حـاکمیت خـود نباشـد. هر نظـامی آن گونه که حـاکمین، نخبگـان، خواص و رهبران آن تعیین می کننـد و می پندارنـد که گونه ای مؤثر و کـاراست، به دنبـال نهادینه کردن امنیت در جامعه خویش است و البته ابزارها، روشها و شیوه ها برای نیل بدین منظور از نظامی به نظام دیگر متغیر میباشد.

برخی (بیشتر در گذشته) با خودکامگی، استبداد، زور و خشونت، سلب آزادیهای فردی و جمعی و با مانع تراشی بر سر بروز و ظهور آرا و اندیشه های نو و پیشرو و سرکوب هر نظر مخالف و اعمال سیاست داغ و درفش، در حقیقت به دنبال امنیتبخشی نه به جامعه، بلکه به حاکمیت خود هسـتند. اینان می پندارنـد امنیت کشور در زیر چکمه و قـداره سایهگستر خواهـد شد. آنان با ایجاد فضای

ص:۷۲۸

خفقـان، ترس و وحشت و گسترش نـاامنی به دنبال امنیت و پرده پوشـی عیوب و نواقص خود هسـتند. این امنیت «امنیت منفی» است.

این روش شاید در مدت زمانی کوتاه، حیات یک نظام حکومتی را تأمین کند، اما به طور قطع در بلند مدت پاسـخگوی نیازها نخواهد بود. امنیت حاصـله از این طریق ناپایدار، صوری، ظاهری و سطحی است و دیری نخواهد پایید که چنین فضایی پایه ها و ارکان چنین نظامی را فرو کشاند.

اما برخی نظامها با افزایش مشارکت مردم در اداره و عمران حکومت، تحزب گرایی، بهادادن به انـدیشه های مخالف، پذیرش انتقـاد، پی جویی عـدالت اجتمـاعی، افزایش رفـاه و آسـایش، ارتقـای بهـداشت و آموزش، سازمانـدهی و سامانـدهی اداری و اقتصادی کشور، آزادسازی اطلاعات و ... احساس امنیت در تمامی شئون مملکت می پراکنند. این امنیت، «امنیت مثبت» است.

این روش زعـامت و سـیاست، گرچه محتمـل است درکوتـاه مـدت آسـیبها و صـدماتی در شـئون حکومتی پدیـد آورد، اما در بلندمدت سربلندی، عزت، اقتدار، پیشرفت و رفاه جامعه را به ارمغان خواهد آورد.

بررسـی تمامی نظامهای سیاسـی و معطوف به قدرت از منظر جامعه شـناسانه این نکته را به دست می دهد که الگوهای رفتاری حکومت، بسته به آگاهی عمومی و خواست و اراده ملت همواره در حال تغییر است. هر چه آگاهی و دانش ملتی رو به فزونی است درک و فهم تصـمیمات و سیاسـتهای دولت و حکومت آسـان تر و همراهی بـا آن بیشتر و راهگشاست؛ و هر چه آگاهی محدود شود، نامأنوسی بین ملت و دولت بیشتر و گره بر گره مشکلات تنیدهتر خواهد شد.

در گذشته حکومتمداران و سیاستمداران و سیاستگذاران با حیطه بندی قدرت و به کارگیری ابزارها و اهرمهایی چون سانسور، کلیشـهبندی و قـالب سـازی مفـاهیم جـامعه شـناختی، تقویم و تقویت فواصـل طبقاتی، رانت خواری و ... به تخـدیر، تحـذیر و تحدیـد آگـاهی عمومی می پرداختنـد تا در پرتو آگاهی مقبوض، به حاکمیت خود ادامه دهنـد. غافل از اینکه در این فراینـد، کشور از توسعه و رشد

اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی بازمانده و قادر به همراهی و همگامی خود با تغییرات و تحولات جهانی نخواهد بود.

امنیت ملی در دوره رضاشاه

سردار سپه رضاخان، فرمانده بریگاد قزاق پس از همراهی با سیدضیاءالدین طباطبایی در کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹، توانست در خلأ امنیتی وقت و با حمایت انگلیس، احمدشاه قاجار را خلع، و به نام خود تاج گذاری نماید. رویکرد رضاشاه به امنیت، رویکردی منفی بود. سردار سپه امنیت را در زیر سایه چکمه ها و حرکت تعلیمی در دستش می جست. او با تزویر و چند حرکت عوام فریبانه و تظاهر به دین و دین داری و احترام به علما و جلب موقت افکار عمومی و فریب و قدرتنمایی به مجلسیان، زمام امور کشور را به دست گرفت. آنگاه که آرام گرفت و احساس امنیت کرد برای حفظ تاج و تختش با زور و مشت آهنین حکومتگری و حکومت رانی کرد.

رضاخان میرپنج پس از به قدرت رسیدن توجه اصلی خود را معطوف به بازسازی نیروهای نظامی و انتظامی کرد و اصلاح ساختار ارتش و شهربانی را در رأس برنامه هایش قرار داد. او برخورداری از ارتش توانا و کارآمد را رکن اصلی نظم نوین و آهنین خود می دانست. وی با افزایش بیش از پنج برابر بودجه سالانه دفاعی از سال ۱۳۰۵ تا ۱۳۲۰ و ایجاد امکان سربازگیری از مردم کشور به واسطه قانون نظام وظیفه نیروهای مسلح، توانست قوای نظامی ارتش را از پنج لشکر با ۴۰.۰۰۰ نفر به هجده لشکر با ۱۲۷.۰۰۰ نفر برساند. نیروی هوایی کوچک و هنگ مکانیزه ای با یکصد تانک و چند ناوچه را در خلیج فارس نیز به این آمار باید افزود.(۱)

ص:۷۳۰

۱- آبراهامیان، یرواند؛ ایران بین دو انقلاب؛ ترجمه احمد گل محمدی و محمدابراهیم فتاحی؛ نشر نی؛ ص ۱۲۴.

سردار سپه برای نوع حکومت استبدادی در پیش رو، به پلیس سیاسی و نظمیه ای که بتواند خواسته های بهجا و نا بهجای وی را تأمین و پایه های قدرتش را تحکیم کند نیاز داشت، لذا تغییر و تحولی عمیق و بنیادین در نظام پلیسی کشور پدید آورد.

نظام نامه کل تشکیلات نظمیه مملکتی رضاشاه در دوره سرتیپ محمد درگاهی(۱) پی ریخته شد. تشکیلات شهربانی در آن روزگار، گذشته از ادارات شهربانی تهران، در مراکز استانها و شهرستانها دارای ۶۶ شهربانی بود. سازمان شهربانی تهران عبارت بود از: اداره تأمینات، اداره محبس، اداره تفتیش کل، اداره کل تذکره، دایره مجلات، دایره محاسبات و مباشرت، دایره صحیه و دایره سیاسی. اداره تأمینات نهاد سری شهربانی بود، دایره سیاسی (همان شعبه پلیس خُفیه دوره سوئدی ها) ابتدا زیرمجموعه اداره تأمینات بود. اما به مرور مستقل و زیرنظر رئیس کل تشکیلات نظمیه مملکت اداره می شد.(۲)

رضاخان از شهربانی خواست تا به فعالیتهای سیاسی مضره رسیدگی کند، شهربانی نیز با حدت و شدت به این کار مبادرت ورزید. چنانکه درزمان مختاری حتی به درون خانواده هایی که لازم بود نفوذ کرد. بدین ترتیب رجال رضاخانی یاد گرفتند که باید از شهربانی به عنوان یک دستگاه «مخوف» حساب ببرند. رضاخان همیشه همه چیز را از شهربانی می خواست. ولی شهربانی برای کسب اطلاعات سازمان نیافته بود. لذا بیشتر اطلاعات از طریق سفارتخانه های ایران

ص:۷۳۱

۱- سرتیپ محمد درگاهی؛ رئیس ژاندارمری قم که با وقوع کودتای ۱۲۹۹ به فرماندار نظامی قم نیز گمارده شد. هنگامی که وزارت جنگ به رضاخان محول شد و ژاندارمری از وزارت داخله جدا و در وزارت جنگ ادغام شد، درگاهی به سمت قلعه بیگی (فرماندهی دژبان تهران) برگزیده شد. از اینرو، به او «کلنل قلعه بیگی» نیز گفته اند. با گزارش او تحت عنوان «مأمور رسیدگی به محاسبات شهربانی» هیئت مستشاران سوئدی شهربانی به ریاست وِستداهل «Westdahl» از نظمیه ایران کنار گذاشته شدند، از آن پس رضاشاه اداره شهربانی را به درگاهی سپرد.

۲- سیفی قمی تفرشی، مرتضی؛ پلیس خفیه ایران؛ انتشارات ققنوس؛ تهران ۱۳۶۸؛ صص ۱۰۹ - ۱۱۲.

درکشورهای مورد نظر و از کانال وزارت خارجه به او می رسید.(۱)

نگرانی همیشگی رضاخان، ارتش و امرای ارتش بودند. ترس از کودتای نظامی و شورش، ترس از نفوذ خارجی و تحریک آنها، لحظه ای او را آرام نمی گذاشت. از این روست که رضاخان به رکن ۲ ارتش که وظیفه اطلاعات را عهده دار بود، توجه ویژه ای داشت.

در دوران سلطه پهلوی اول، هیئت نظامی افسران فرانسوی، که از نخبگان ارتش فرانسه بودند، چه در دانشکده افسری و چه در دانشگاه جنگ درباره وظایف و سازماندهی اطلاعات و ضداطلاعات تدریس و توجیه می کردند و تعدادی کتاب نیز به دستور آنها ترجمه شد. آنها کمی قبل از شروع جنگ جهانی دوم ایران را ترک کردند، می توان گفت که بنیانگذار دستگاه اطلاعاتی ارتش، فرانسویها بودند، هرچند طرحهای آنها ناتمام ماند و اجرا نشد.(۲)

رضاخان با قوی داشتن چشم و گوشهای پلیس سیاسی، خود را در تمامی شئون و امور مملکت دخالت می داد و تصمیماتش را با فشار و اخطار نظامی پیش می برد و با نهادینه کردن دیکتاتوری خود امنیت و قوام سلطنتش را می جست.

آنگاه که وی در مستانگی قدرت پا به سرزمین همتای خود مصطفی کمال (آتاتورک) گذاشت؛ با نگاه به بنای بلند تجدد و غربزدگی ترکیه، کلاه عقل از سرش فروافتاد و در فهمی اشتباه و محاسبه ای غلط تصمیم گرفت تا با تهی کردن جامعه از هویت ملی - مذهبی خویش و از بین بردن مظاهر فرهنگی و سنتی، چرخ مدرنیزاسیون را در ایران به حرکت در آورد. پس کلاه فرنگی بر سر مردان گذاشت و چادر از سر زنان برکشید و به خاطر آن به مسجد گوهرشاد حمله برد تا عده ای را که در مخالفت با لیبرالیزه کردن مملکت در آنجا متحصن شده بودند، سرکوب کند.

۱- فردوست، حسین (ارتشبد)؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی؛ ج ۱؛ مؤسسه مطالعات و پژوهشهای سیاسی؛ اطلاعات؛ تهران؛ ۱۳۷۰؛ ص ۸۰..

۲- فردوست، حسین؛ همان؛ ص ۸۰ .

تحمل رضاخان بر وجود مجلس تنها از آن روی بود که می خواست وانماید در مدرن سازی کشور «قانون سرلوحه اوست»، اما در معنا این «[شخص] او بود که سرلوحه قانون بود»، چرا که او در برابر بی شمار تصمیمات و سیاستهای خلاف قانون می گفت: «قانون را با اوامر من موافق کنید»!

در سال ۱۳۱۱ قانون معروف به «اقدام علیه امنیت کشور» به تصویب رسید. به موجب آن هرگونه تبلیغ سوسیالیستی و کمونیستی ممنوع شد.(۱) به استناد همین قانون بود که در اردیبهشت ۱۳۱۶ گروه کمونیستی دکتر تقی ارانی(۲) معروف به «گروه ۵۳ نفر» دستگیر و در آبان ۱۳۱۷ محاکمه شدند.

دوره رضاخان مشحون است از سرکوب، خفقان و اختناق و دستگیریهای بی حد مخالفین، خبرچینی و تشدید فاصله طبقاتی. طبقات نظامی و انتظامی جامعه در این دوره به لحاظ ثروت و مکنت رشدی چشمگیر داشتند. ثروتاندوزی رضاشاه، خود نیز حدیث مفصلی دارد.

زندان قصر به عنوان بزرگترین زندان تهران در این دوره، به سه قسمت نمادین تقسیم شده بود. قسمت اول، غار وزرا بود. محلی که به وزرای مغضوب اختصاص داشت. دوم، اتاق قباله بود. جایگاه ویژه مالکان ارضی که از «تقدیم» زمینهایشان به شاه امتناع می ورزیدند؛ اما پس از چشیدن طعم شکنجه اسناد انتقال املاکشان را امضا می کردند. به قسمت سوم، در علیم الدوله می گفتند. از این در کذایی بود که اجساد زندانیانی که در زیر شکنجه کشته می شدند بیرون می رفت.(۳)

۱- دلانوا، کریستین؛ ساواک؛ ترجمه عبدالحسین نیک گهر؛ طرح نو؛ تهران؛ ۱۳۷۱، ص ۲۰.

۲- دکتر تقی ارانی به سال ۱۳۱۸ در تبریز متولد شد. پدر وی کارمند ساده وزارت دارایی بود. او فارغ التحصیل رتبه اول دبیرستان دارالفنون است که در سال ۱۳۰۱ با بورس تحصیلی دولتی راهی دانشگاه برلین شد. او در رشته شیمی تحصیل و دکتری اخذ کرد. علائق سیاسی ارانی با ناسیونالیسم ایرانی شروع و به سوسیالیسم نوین تغییر می یابد. او در خلال دهه ۱۳۱۰ گروه کوچک روشنفکری با آرمان کمونیستی پایه ریزی کرد، که بعدها معروف به گروه ۵۳ نفر شد. این گروه در سال ۱۳۱۶ پس از انتشار بیانیه ای در صحن دانشگاه، در اول ماه مه (روز کارگر) بازداشت شدند. ارانی هنگام بازداشت استاد کرسی فیزیک در دانشگاه تهران بود. او به ده سال زندان انفرادی محکوم شد، اما شانزده ماه بعد به طرز مشکوکی در بیمارستان درگذشت.

۳- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ص ۱۹.

این مرد بلندپرواز در هنگامه یکه تازی آلمان نازی در یک هم ذات پنداری تمام، آغوش کشور را به سوی متخصصین، مهندسین، کارشناسان و معماران آلمانی گشود. این امر برای انگلیسیها که رضاخان را از میرپنجی به سردار سپهی و سلطنت رسانده بودند گران آمد. تاریخ مصرف رضاشاه سرآمده بود. با اشغال ایران به دست متفقین در شهریور ۱۳۲۰، انگلیسی ها این فرزند آلاشت را به جزیره موریس تبعید کردند.

امنیت ملی در دهه های بیست و سی

افول رضاخان افول قدرت شهربانی نیز بود. پس از شهریور ۱۳۲۰ عملاً فرماندار نظامی اختیارات شهربانی را به عهده داشت. با سقوط رضاخان، دیکتاتوری بلامنازع و فضای بسته سیاسی شکسته شد و در اولین سالهای سلطنت محمدرضا پهلوی گروه ها و دستجات سیاسی در این فضا روییدند و مطبوعات ایامی چند از زیر تیغ سانسور سر بیرون کشیدند.

سالهای نخست سلطنت محمدرضا پهلوی در نگرانی از تجزیه کشور گذشت. غائله های خودمختاری در کردستان و آذربایجان را راه حلی نبود. خروج شوروی از ایران به سال ۱۳۲۵ و شکست غائله فرقه دموکرات آذربایجان(۱) با سیاست و کیاست احمد قوام شیرازی، شاه را به آرامش نسبی در خصوص یکپارچگی کشور رساند.

در دهه بیست مشکل اصلی شاه رسوخ و نضج حزب توده بود که در ارکان مختلف به شکلی خزنده رخنه می کرد. به موجب گزارش وابسته سفارت انگلیسی در سال ۱۳۲۵، حزب توده بر ۱۷۲ روزنامه که در عرض سال منتشر

۱- سیدجعفر پیشه وری عضو سابق حزب توده و زندانی سالهای حکومت رضاشاه پهلوی، با اشغال ایران توسط متفقین روزنامه آژیر را منتشر کرد. او وقتی اعتبارنامه اش در مجلس چهاردهم رد شد به آذربایجان رفت و فرقه دموکرات آذربایجان را بنا نهاد و در آذر ۱۳۲۴ اعلام استقلال کرد و مجلس خلق آذربایجان را تشکیل داد. اما چند ماه بعد از خروج شوروی از ایران این غائله شکست خورد.

می شدنـد، نظـارت داشت. چریکهـای مسـلح حزب بیشـتر مراکز صـنعتی کشور در اصـفهان و به ویژه در آبـادان را کنترل می کردند. در اسـتانهای ساحلی دریای خزر همه مأموران رسـمی دولت از استاندار گرفته تا کارمند جزء، زیر نظر حزب توده کار می کردند.(۱)

این رونـد ادامه داشت تـا آن که شـلیک پنـج گلـوله ناصـر فخرآرایی در دانشـگاه تهران به سـوی شـاه در بهمن ۱۳۲۷ موجب برچیـده شـدن بساط مطبوعات و انحلال احزاب مخالف و در صـدر آن حزب توده شد. زیرا ضارب به آن حزب منصوب بود. فضای نسـبتاً باز سیاسـی، از آن پس به تاریکی و اختناق گراییـد. فضای گروه های ملی و مـذهبی محدود شد و مخالفین چون آیت الله کاشانی و دکتر محمد مصدق تبعید شدند.

علاوه بر این، مشکلات سیاسی و کنترل فضای سخت و بسته سیاسی، تنگناها و معضلات اقتصادی نیز سخت گریبان شاه را می فشرد. او انتظار داشت که قدرتهای بزرگ در چنین شرایطی دست او را بگیرند. در این دوره رد تقاضای ایران مبنی بر دریافت کمکهای اقتصادی از آمریکا برای رژیم پهلوی سـخت گران آمد. شاه متوقع بود که ایران به خاطر موقعیت خاص جغرافیایی و همجواری با شوروی و نیز موقعیت استراتژیکیاش درحوزه نفتی خلیـج فارس در حلقه «استراتژی دفاع پیرامونی» ایالات متحـده قرار بگیرد؛ اما ایالات متحـده در آن زمان ایران را در حوزه امنیتی - سیاسـی انگلیس ارزیابی می کرد. لـذا کمک چنـدانی از سوی آمریکا به ایران نرسید و هیچگونه قرارداد و یا روابط امنیتی دو جانبه ای ایجاد نگردید.(۲)

با تمام محدودیتهای سیاسی در سالهای پایانی دهه ۲۰ ملیون و مذهبیون به فعالیت سیاسی خود، برای تغییر روند حکومت ادامه دادند؛ تا آن که در دوره شانزدهم تعددی از مخالفین سیاستها و برنامه های شاه به مجلس راه یافتند و این

۱- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ص ۲۶.

۲- کدی، نیکی؛ و، گازیوروسکی، مارک. ج؛ نه شرقی و نه غربی؛ ترجمه دکتر ابراهیم متقی و دکتر الهه کولایی؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۹؛ صص ۱۰۹، ۱۱۰.

آغازی شد بر جریان ملی شدن صنعت نفت ایران که در آن فدائیان اسلام، جبهه ملی و سایر گروه ها و دستجات در مقابله با دولت و حکومت پهلوی نقشی را ایفا کردند که برای آن کتابهای بسیار نوشته شده است.

در این روزگار شاه در کش و قوس فراوان با مخالفینش بر لبه تند تیغ امنیت حرکت می کند و هر آن بیم از دست رفتن تاج و تختش را دارد. برای خروج از این وضعیت درست در زمانی که بیشترین بخت سقوط دودمان پهلوی متصور است، کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ با پشتیبانی همهجانبه آمریکا و انگلیس و عاملیت وابستگانی چون برادران رشیدیان (سیف الله، اسدالله و قدرت الله)، سرهنگ نصیری و سرلشکر فضل الله زاهدی و تعدادی اوباش به سرکردگی شعبان جعفری (بی مخ) و ملکه اعتضادی ورق را بر می گرداند. شاه بر مسند قدرت مستدام می ماند. در تهران و شهرهای بزرگ حکومت نظامی اعلام می شود. دستگیری گسترده مخالفین و سرکوب معترضین شروع میشود. جو سراسر خوف و وحشت بر کشور حکمفرما می شود. اینک امنیت، سلطنت و حکومت در دستان فرماندار نظامی است.

نخستین فرماندار نظامی تهران و حومه سرلشکر فرهاد دادستان بود که به مدت چند ماه این سمت را داشت، اما به دلیل سوءاستفاده برکنار شد و به جای او سرتیپ تیمور بختیار که در آن موقع فرمانده لشکر ۲ زرهی تهران بود به فرمانداری نظامی گمارده شد.

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ آمریکا در تسلط به ایران بر سایر رقبا پیشی گرفت و برای به دست گرفتن نبض سیاسی - اقتصادی ایران، کمکهای نظامی و مستشاری به سوی ایران روانه کرد. در کمتر از یک ماه پس از پیروزی کودتا، یک ژنرال ارتش آمریکا، وابسته به سازمان سیا، مأمور شد تا در پوشش وابسته نظامی به سازماندهی و آموزش واحدهای جدید اطلاعاتی همت گمارد. واحد اطلاعاتی فرمانداری نظامی تهران در آذر ۱۳۳۲ تأسیس گردید. ژنرال آمریکایی روابط نزدیکی با بختیار و کارمندانش برقرار کرد و آنها را در موضوعات و

مسائل امنیت داخلی آموزش می داد. می توان به مواردی از جمله «مراقبت» و «بازجویی» و کاربرد آن در شبکه های اطلاعاتی اشاره کرد.(۱)

واحد اطلاعاتی به وجود آمده در فرمانداری نظامی چند سال بعد پایه و اساس تشکیل سازمان اطلاعات و امنیت کشور (ساواک) شد. اولین مأموریت واحد اطلاعاتی مزبور، مراقبت و کاستن از تهدیداتی بود که متوجه شاه یا دولت زاهدی می شد. این تهدیدات از سوی حزب توده بود (علاوه بر حزب توده گروه های ملی و همچنین افسران مخالف نیز شاه و زاهدی را تهدید می کردند). مهمترین دستاورد این واحد، کشف و خلع سلاح یک شبکه بزرگ سازماندهی شده در میان افسران حزب توده بود.(۲)

سرتیپ منوچهر هاشمی(۳) در خاطرات خود نوشته است:

فرماندار نظامی تهران علاوه بر ایجاد نظم و آرامش در حوزه عمل خود و فرونشاندن ناآرامیها و آشوبها و اعتصابات و سایر فعالیتهای حزب توده و حرکتهای پراکنده طرفداران فدائیان اسلام، موفق شد در مدت کوتاهی، بسیاری از سازمانهای مخفی و نیمه علنی حزب توده، خانه های امن و پناهگاه های مورد استفاده، اعضای رده بالای آن حزب و همچنین چاپخانه ها و مخازن اسلحه و اسناد و مدارک آن را کشف و این حزب را به طور کامل متلاشی کند. در ادامه این اقدامات، شبکه نظامی حزب توده هم با حدود ۶۰۰ عضو در رده های مختلف ارتش و نیروهای انتظامی کشف گردید و بدین ترتیب، ضربه نهایی به حزب توده

۱- همو؛ همان؛ ص ۱۱۵.

۲- همو؛ همان؛ ص ۱۱۵.

۳- سرتیپ منوچهر هاشمی؛ در ۱۲۹۸ش در خانواده ای ملاک در شهر خوی به دنیا آمد. تحصیلات متوسطه را در دبیرستان نظام تهران به پایان برد. او با شاهپور غلامرضا پهلوی همکلاس و در مهر ۱۳۱۸ وارد دانشکده افسری شد. از سال ۱۳۲۳ تا ۱۳۳۳ در لشکر لرستان و خرم آباد در سمت فرماندهی آموزشگاه گروهبانی و بعد در رکن ۲ ستاد لشکر مشغول بود. او از جمله کسانی است که در نیمه دوم سال ۱۳۳۵ به پیشنهاد سپهبد اسماعیل ریاحی (فرمانده سپاه جنوب) برای شکل گیری ساواک فراخوانده شد و به سمت ریاست ساواک استان فارس و بنادر و جزایر جنوب منصوب شد. هاشمی از سال ۱۳۳۹ تا ۱۳۴۲ رئیس ساواک خراسان و از سال ۱۳۴۲ (تابستان) تا شهریور ۱۳۵۷ ریاست اداره کل ضدجاسوسی (اداره هشتم) ساواک را به عهده داشت. او در تابستان ۱۳۵۷ پس از رد تقاضای بازنشستگی اش به بهانه معالجه به اروپا رفت و دیگر هرگز به کشور بازنگشت.

وارد آمد. چنانچه این حزب هرگز نتوانست در داخل ایران تجدید حیات کند. به موازات این اقدامات، فرمانداری نظامی همچنین موفق شد سایر گروه های افراطی مخالف رژیم، مثل فعالین جبهه ملی و افراطیون آن را نیز که با رژیم سلطنتی مخالفت آشکار داشتند و اقداماتی را در این زمینه، به عمل آورده بودند، بازداشت و تسلیم دادگاه نماید.(۱)

حسین فردوست(۲) در خاطرات خود تأکید دارد که آمریکاییها با قدرت تمام وارد صحنه شدند و تصمیم گرفتند ایران را به عنوان پایگاه اصلی خود در منطقه حفظ کنند. فردوست معتقد است در ابتدا ارتش کانون توجه آمریکاییها بود و در این میان ضداطلاعات برایشان از اهمیت مضاعفی برخوردار بود. از زمان سلطه آمریکایی ها بر ارتش تا پیروزی انقلاب اسلامی رکن ۲ ارتش شامل قسمتهای «اطلاعات» و «ضداطلاعات» بود. رکن ۲، اداره دوم نیز خوانده می شد.

دلیل توجه آمریکاییها به «ضد اطلاعات» و «ضد جاسوسی» تنها به خاطر نگرانی از خطر نفوذ کمونیسم در جامعه ایران و همسایگی با شوروی بود. آمریکا معتقد بود که برای خنثی نمودن فعالیتهای سازمان اطلاعاتی جاسوسی شوروی (K.G.B) می بایست ضداطلاعات ارتش قوی و مقتدر باشد. از اینرو، آمریکا کارشناسان نظامی و ضدجاسوسی خود را برای آموزش افسران نظامی رکن ۲ در چندین نوبت به ایران اعزام کرد و نوبه ای هم از افسران ایرانی برای طی دوره های تکمیلی به آمریکا دعوت نمود. بدین ترتیب، ارتش ایران با الگوی آمریکایی، اداره دوم را بنا نهاد و تقویت نمود و شهربانی و ژاندارمری نیز با الگوی ارتش، سازمان اطلاعات و ضد اطلاعات خود را ایجاد کردند.

فردوست ضمن تأکید بر انطباق این الگوبرداریها تفاوتی را متذکر می شود:

۱- هاشمی، منوچهر (سرتیپ)، داوری (سخنی در کارنامه ساواک)؛ انتشارات ارس؛ لندن؛ ۱۳۷۳؛ صص ۹۵،۹۶.

۲- ارتشبد حسین فردوست؛ دوست دوران تحصیل و یار همراه محمدرضا پهلوی در مدرسه لهروزه سوئیس و محرم اسرار و چشم و گوش شاه، رئیس دفتر ویژه اطلاعات، رئیس بازرسی شاهنشاهی و قائم مقام ساواک. خاطرات وی شامل نکات بسیار قابل تأمل و ناگفته است که تحت عنوان «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» منتشر شده است.

طبق اصول ضداطلاعات، واحد یک لشکر، موظف است فرمانده واحد را از آنچه در واحد می گذرد، مطلع کند. ولی عملاً ضداطلاعات در انقیاد فرمانده لشکر نبود و از اداره دوم مرکز تبعیت می کرد و حتی از فرمانده لشکر هم گزارش می داد. این در واقع نیاز آمریکاییها و نیاز شاه را برای کنترل ارتش تأمین می نمود.(۱)

سپهبد کمال، اولین رئیس اداره دوم از دانش و کاردانی کافی برخودار نبود و بیشتر تحت نفوذ سرتیپ تاجبخش (رئیس ضداطلاعات ارتش) بود. سپهبد حاجعلی کیا رئیس بعدی این اداره بود که به سبب اختلافاتش با سپهبد تیمور بختیار در شورای امنیت کشور و دلایل دیگر کنار گذاشته شد و بازنشسته شد.

سپهبد ناصر مقدم بعد از کیا سکان رکن ۲ را به دست گرفت. در سال ۱۳۵۷ با رفتن مقدم به ساواک، سپهبد برومند جزی جای او را گرفت، اما اجل مهلتش نداد و این سمت برایش وفایی نکرد، بعد از او سرلشکر امین افشار هدایت این اداره را به عهده گرفت.

سازمان کوک

اداره دوم ارتش برای کنترل اوضاع داخلی و جمع آوری اطلاعات در تمامی سطوح کشور به ابتکار سپهبد کیا، سازمانی به نام «کوک» را احیا کرد. وجه تسمیه کوک از ترکیب دو حرف اول کجور و کلارستان و حرف وسط نور که هر سه از بخشهای استان مازندران هستند، تشکیل شده است. سابقه تشکیلات آن هم به سالهای بعد از شهریور ۱۳۲۰ و فعالیت گسترده حزب توده در استان مازندران برمی گردد. رکن ۲ ارتش برای مقابله با عملکرد آنان (حزب توده و جبهه ملی) چنین سازمانی را ابتدا در مازندران تشکیل و بعد به استانهای دیگر تعمیم داد.(۲)

بعد از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ لزوم توجه جدی به این سازمان در دستور کار رکن ۲ قرار گرفت تا به کمک آن شناسایی مخالفین رژیم در سطوح بالای

ص:۷۳۹

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ ۳۸۳.

۲- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ ص ۲۶۷.

اجتماع و همچنین جمع آوری اطلاعات درباره رؤسای ادارات و سازمانهای دولتی و بخش خصوصی و سایر فعل و انفعالات را صورت دهد.

از آنجا که این سازمان در زیرمجموعه اداره دوم ارتش بود و این اداره نیز تحت سلطه و نفوذ کامل آمریکا، می توان گفت که آمریکایی ها نقش اصلی در ایجاد، احیاء و سازماندهی این تشکیلات داشتند و از اطلاعات فراهم آمده آن نیز بیشترین استفاده را می نمودند.

گارد جاویدان

در نظام سلطه، امنیت داخلی برای سلطه گر در مرتبه اولی، امنیت و حفاظت خود و خانواده است. در چنین نظامی اصل بر بی اعتمادی است مگر خلاف آن ثابت شود.

در دوره رضاخان کار حفاظت از خانواده و کاخهای سلطنتی بر عهده یک گروهان پیاده بود؛ اما پس از او به میل محمدرضا کار محافظت به سه گروهان افزایش یافت که آن را «گردان گارد» نام نهادند. اما این گردان توقع و نیاز شاه را تأمین نمی کرد، از اینرو، گردان به «هنگ گارد» (شامل سه گردان به اضافه یک گروهان) تبدیل شد. این نیز وافی به مقصود نیفتاد و به دستور مستقیم شاه واحد مستقل دیگری به نام «گارد جاویدان» برای حفاظت کاخ شخصی تشکیل شد.(۱)

روز ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ در کاخ مرمر حادثه ای خیره کننده رخ داد و کارکرد گارد جاویدان را زیر سئوال برد. گارد وظیفه ای به نام رضا شمس آبادی توانست از دو حصار حفاظتی و امنیتی گارد عبور کند و خود را به مقابل سرسرای کاخ برساند و شاه را به رگبار گلوله ببندد. گرچه افراد گارد ضارب را به شهادت رساندند، اما گارد باید جواب می داد که چطور فردی با سوابق فعالیتهای سیاسی

و عضویت در حزب مردم ایران و حمله به خودروی حامل علی امینی (در سال

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ صص ۱۳۷-۱۳۵.

۱۳۴۲ به هنگام نخست وزیری اش)؛ موفق به عبور از فیلترهای سخت و دقیق استخدامی و گزینشی گارد شده است؟!

سازمان بی سیم

پس از کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲، حضور قوی آمریکا در ارتش و نظام سیاسی ایران، تا اندازه ای به معنای حذف و حضور سنتی انگلیس در ایران بود. با این حال، انگلیس با توجه به همین نقش سنتی خود در دستگاه سیاسی - نظامی ایران هنوز حوزه هایی را زیر نفوذ خود داشت. امکان حذف اینتلیجنس سرویس و رابطهای متعددی که در سازمانهای اداری ایران داشت، غیرممکن بود و نباید از نظر دور داشت که انگلیس دست آمریکا را در کودتا آلود. انگلیس با بهره مندی از مهره هایی چون شاپور جی، برنامه های اطلاعاتی و جاسوسی خود را تحقق می بخشید. بنا بر اعتراف ارتشبد فردوست، جی برجسته ترین و مهمترین مقام اطلاعاتی انگلیس و هدایت کننده برنامه های MI۶ در ایران بود. شاپور جی با نیروهای مختلف شهری و عشایری در سراسر کشور ارتباطات گسترده داشت و مهره های اطلاعاتی بسیاری چون سرلشکر علی معتضد (قائم مقام ساواک و سفیر ایران در سوریه)، سرتیپ منوچهر هاشمی (رئیس اداره ضدجاسوسی - اداره هشتم - ساواک)، سپهبد کمال (رئیس رکن ۲ ارتش) و سرتیپ علوی کیا (قائم مقام ساواک) از دوستان وی به شمار می رفتند. او با سه خانواده متنفذ ایرانی، یعنی فرمانفرمائیان، بختیاری و قشقایی رابطه داشت و توانسته بود بسیاری از سیاستمداران و کارگزاران رژیم را به همکاری و حتی جاسوسی برای انگلیس جلب کند. او تعداد زیادی از عناصر و مهره های رژیم را انتخاب و برای آموزش اطلاعاتی به انگلستان اعزام کرد. جی را می توان مجری خاموش سیاستهای

ص:۷۴۱

اطلاعاتی و انگلیس در ایران نامید.(۱)

سرتیپ هاشـمی که طبق ادعای فردوست از دوستان نزدیک جی بود، در کتاب «داوری» نوشته است: احتمال قریب به یقین این شخص (جی) همکاریهـایی با وزارت خارجه انگلیس و یا MI۶ داشـته است و هنگامی که رابط بین دولت انگلیس و مقامات عالی رتبه مملکت بود، در مسایل به خصوصـی اعمال نفوذ می کرد. هاشـمی در نوشـته هایش او را از جاسوسی برای انگلیس مبرا می کند و نوشته های فردوست را در خصوص وی دروغ و اغراق آمیز می داند.(۲)

پس از پایـان جنـگ جهـانی دوم و بـا تـوجه به تجربه موفق ارتش فرانسه در ایجـاد شـبکه پنهـانی بی سـیم در سراسـر کشور و اسـتفاده از آن در کنار واحدهای ارتش آزادیبخش پس از اشغال فرانسه؛ انگلیس نیز در فکر شد تا چنین شبکه ای در ایران به عنوان طرحی برای مقـابله بـا اشـغال شـمال کشور توسـط شوروی ایجـاد کنـد. این فکر توسط شاپور جی در ایران مطرح و پی گرفته شد و انگلیس با تمسک به نفوذ سنتی خود توانست سازمان بی سیم را پی نهد.

در طرح ایجاد سازمان بی سـیم، در شرایط صلح باید به تدریج خانه های امن در سراسر کشور با پوشش بسیار بالا و در نهایت اختفـا تعبیه شود و در هر خـانه یـک بی سیم چی ورزیـده با خانواده اش در پوشـش کاملاً موجه سـکنی داده شود تا در طول سالهـا در محیط خود کاملاً جا بیفتـد و به تدریـج در نقاط معین «دفینه»هایی شامل سـکه طلا و اسـلحه نیز پنهان گردد. پس از اشـغال کشور توسط نیروهای دشـمن، این پایگاه های بی سـیم به مراکز واحدهای مخفی ارتش آزادیبخش تبدیل می گردد و هر واحـد می توانـد بـا دسترسـی به دفینه ها، که نقشه آن از مرکز اطلاع داده خواهـد شـد، امکانات مالی و تسـلیحاتی خود را تأمین کند و به عملیات پارتیزانی دست زند و در عین حال از طریق بی سیم فعالیت اطلاعاتی بالایی را انجام دهد.

ص:۷۴۲

۱- برای اطلاع بیشتر از چند و چون این مهره انگلیسی و رمز و رازهای زندگی اش بنگرید به خاطرات ارتشبد حسین فردوست در کتاب «ظهور و سقوط سلطنت پهلوی» از انتشارات مؤسسه اطلاعات.

۲- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ صص ۳۹۳-۳۹۱.

در سال ۱۳۴۵ این شبکه مخفی از ستاد ارتش با هدایت شاپور جی به ساختمان دفتر ویژه اطلاعات انتقال یافت. سه افسر فعال این سازمان عبارت بودند از: سرهنگ مقصودی (بعدها سرلشکر شد)، سرهنگ نورانیان (بعدها سرتیپ شد) و سرهنگ فروزین. دکتر مهیمن (پیشتر معاون وزارت کار) همهکاره این سازمان در سال ۱۳۴۵ بود.(۱)

منوچهر هاشمی در خاطرات خود از کشف یکی از خانه های امن این شبکه در تهران توسط اداره هشتم (ضدجاسوسی) می نویسد:

در بررسی کامل از خانه ای، فرستندهای قوی به دست آمد که در داخل یک دستگاه رادیوی معمولی جاسازی شده بود. صاحبخانه در بازجویی اعلام داشت که سالها پیش توسط یک وکیل مجلس به پزشکی معرفی شد و آن پزشک هم او را به همکاری و استخدام MI۶ درآورد و برای آموزش به انگلستان اعزامش کرد. فرد دستگیر شده معترف می شود کار با بی سیم را در تشکیلات MI۶ آموخته است و در بازگشت به ایران توسط همان پزشک در هواپیمایی ملی ایران استخدام می شود و با کار مستمر با بی سیم فرودگاه، در این زمینه به ورزیدگی کامل می رسد. [...] دو روز از دستگیری این شخص نگذشته و بازجویی اش تکمیل نشده بود که ارتشبد نصیری (رئیس ساواک) دستور داد شخص دستگیر شده آزاد و دستگاه بی سیم مسترد شود و دفترچه او به نماینده MI۶ در تهران تحویل گردد. وقتی علت این تصمیم را پرسیدم، نصیری گفت: دولت انگلیس قبل از سال ۱۳۳۲، در بحبوحه قدرت حزب توده در ایران، اجازه خواسته بود چهار دستگاه بی سیم در ایران مستقر نماید تا چنانچه روزی توده ایها موفق به براندازی حکومت شدند و ایران درحوزه نفوذ شوروی قرار گرفت، آنها بتوانند از داخل ایران اطلاعات لازم را به مرکز خود، مثلاً در قبرس یا نقطه دیگر مخابره کنند.(۲)

شبکه ماهوتیان

شبکه اطلاعاتی و مخفی دیگری که با هدایت و برنامه ریزی شاپور جی در شمال ایران ایجاد شده بود، شبکه ای تحت سرپرستی سرتیپ ماهوتیان بود. این شبکه

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ صص ۳۵۶-۳۵۴.

۲- هاشمی، منوچهر، همان؛ صص ۴۲۴-۴۲۳.

عملاً شبکه ای از MI۶ بود که با امکانات و بودجه ساواک اداره می شـد، ولی عملاً اطلاعات آن فقط و فقط به MI۶ تحویل می گردید. هدف انگلیسی ها از ایجاد این شبکه، کشف عناصری بود که در شمال ایران برای روسها کار می کردند.(۱)

این دو سازمان (بی سیم و شبکه ماهوتیان) به سبک کار انگلیسی ها کاملاً مخفی و با پرسنلی محدود اداره می شد. به طور قطع عمـده ترین اهـداف سرویسـهای اطلاعـاتی آمریکـا و انگلیس در ایران، در درجه اول حفـاظت از اتبـاع خود، به خصوص اعضای سفارت و مأمورین اطلاعاتی از افتادن در دام مأموران K.G.B و G.R.U و در درجه دوم، شکار مأموران حریف و به خدمت درآوردن آنها بود. هدف غائی از تنیدن چنین شبکه هایی بعضاً موازی، مبارزه با کمونیسم و تأمین اهداف استعماری بود.

دفتر ویژه اطلاعات

این واحـد اطلاعـاتی نیز به امعان نظر انگلیس در سفر شاه به لنـدن در سال ۱۳۳۸ به او دیکته شـد و در پی آن بـا نظر مسـاعد شاپور جی، ارتشبد فردوست، دوست دوران نوجوانی، امین و محرم اسرار محمدرضا پهلوی برای کسب دستورات راهنماییها و آموزشهای لازم راهی لندن شد، تا فرمان هدایت این دفتر را به عهده بگیرد.

ضرورت وجودی این دفتر به سبب تعـدد مراکز اطلاعـاتی و ضـداطلاعاتی در ارتش، شـهربانی، ژانـدارمری، سـاواک و دیگر شبکه هـای مخفی و پنهـان بود، که امکـان اشـراف و تسـلط کـافی شـاه بر آنهـا نبود. لـذا دفتری نیاز بود تا بولتنها و گزارشات واصله از آنها را بررسی و تلخیص نماید و خیلی فشرده به اطلاع شاه برساند.

در سالهـای نخستین، این دفتر به لحاظ تشکیلاتی و نیروی انسانی بسـیار محـدود بود، اما باگـذشت زمان دامنه فعالیت و بالتبع تشکیلات آن گسترش یافت.

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ صص ۳۵۰، ۳۵۱.

پیشتر اشاره شد که سازمان بی سیم از ارتش جدا و به این دفتر پیوست. دفتر سعی نمود در طول حیات خود مأموران مخفی ای را به مراکز اطلاعاتی و ضدجاسوسی ارتش، ژاندارمری و شهربانی رسوخ دهد و شبکه های پنهانی را ایجاد نماید. این شبکه ها کاملاً مخفی و مأموران نسبت به یکدیگر ناآشنا بودند. در تمامی طول حیات دفتر ویژه اطلاعات حسین فردوست هدایت و اداره آن را در عهده خود نگهداشت.

سازمان بازرسی شاهنشاهی

این سازمان در سال ۱۳۳۷ به دنبال انتقادات آمریکا از ایران مبنی بر وجود فساد گسترده در کشور ایجاد شد. سازمان بازرسی وظیفه داشت تا با کار کنترل و نظارت دقیق بر ارکان مختلف حکومت به ویژه نیروهای نظامی از بروز نارضایتی و نیز شکل گیری توطئه کودتا جلوگیری نماید. این سازمان وسیله ای خصوصی در دست شاه بود تا تمامی سازمانهای دولتی را مرتب و یا نوبه ای به واسطه مأمورین و بازرسین آموزش دیده، مورد بازدید و بازرسی قرار دهد.

این سازمان که به عبارتی چشم و گوش اختصاصی شاه در قبال عملکرد دستگاه های حکومتی بود با گذشت زمان حتی با عریض و طویل شدن آن نتوانست کارایی چشمگیری از خود نشان دهد.

دکتر علی امینی وقتی در سال ۱۳۴۰ به ضرب و زور آمریکاییها به مسند صدرالوزرایی تکیه زد در راستای برنامه های اصلاحی خود بساط این سازمان را برچید تا به ادعای خود از حیف و میل سرمایه های عمومی جلوگیری نماید. اما تعطیلی این سازمان چند سالی طول نکشید چرا که شاه در پی ترور حسنعلی

منصور(۱) و احساس خطر ناامنی در جامعه، احیای آن را در دستور کار کابینه هویدا قرار داد.

ص:۷۴۵

۱- حسنعلی منصور، نخست وزیر- در اول بهمن ۱۳۴۳ در مقابل مجلس شورای ملی توسط محمد بخارایی و مشارکت تنی چند از جوانان هیئتهای مؤتلفه اسلامی ترور شد و به قتل رسید.

سپهبد مرتضی یزدانپناه از بدو تشکیل این سازمان مسئولیت آن را به عهده داشت و تا سال ۱۳۵۰ رویه ای معتدل از خویش نشان داد، با فوت یزدان پناه، فردوست جای او را گرفت و تغییراتی بنیادین در این سازمان از حیث پرسنلی و روش ایجاد کرد. او افسران قدیمی به عاریت گرفته شده از ارتش را بازنشسته کرد و یا به کناری نهاد و به جای آن از نیروهای جدید و امرایی مجرب بهره گرفت و با استخدام چند قاضی دامنه کار این سازمان را گسترش داد و کنترل و مراقبت شدیدتری از سازمانها و مراکز دولتی به عمل آورد.

گزارشهای این سازمان مستقیم به دست شاه می رسید، اما از آنجا که شاه میلی به شنیدن گزارشات منفی و انتقادی نداشت، بعد از مدتی گزارشات را سانسور و کانالیزه شده در اختیارش قرار می دادند و این مختص سازمان بازرسی نبود، بلکه تمامی سازمانها و مراکز اطلاعاتی از ارسال گزارشات منفی احتراز می کردند، در نتیجه کارایی چنین سازمانهایی تا حد پرونده سازی برای یکدیگر نزول کرد.

شورای امنیت کشور

شورای امنیت کشور، یا شورای عالی هماهنگی، نهاد هماهنگ کننده دوایر امنیتی - اطلاعاتی کشور بود. این شورا ارمغان سفر فردوست به انگلیس بود. زمانی که او در سال ۱۳۳۸ برای اخذ دستورات و آموزشهای لازم برای ایجاد دفتر ویژه اطلاعات به لندن رفت، وجود چنین نهاد هماهنگ کننده ای را برای رژیم لازم دید. فردوست در خاطراتش نوشته است:

طبق الگوی انگلیسی، ظاهراً ارگان مشابه «کمیته مشترک اطلاعاتی» (J.I.C) را نیز با نام «شورای امنیت کشور» تشکیل دادم و با تصویب محمدرضا مقرر شد

جلسات به طور هفتگی در ساختمان درون محوطه کاخ مرمر که آن را محل کار اداره دوم ارتش کرده بودند، تشکیل شود. محمدرضا شرکت وزرا را در ارگان فوق منع کرد، اولین جلسات با ترکیب رئیس اداره دوم ارتش (سپهبد حاجیعلی کیا)، رئیس ساواک (تیمسار بختیار)، رئیس شهربانی کل کشور (سپهبد مهدیقلی

ص:۷۴۶

علوی مقدم)، فرمانده ژاندارمری کل کشور (سرلشکر مقبلی یا مالک) و رئیس دفتر ویژه اطلاعات (ارتشبد فردوست)، تشکیل شد.(۱)

گویـا جلسـات این شورا به خـاطر اختلافات رؤسای برخی دوایر و مراکز با یکـدیگر نتایـج مطلوبی را به دست نمی دهـد حتی دخـالت شاه در برکناری برخی از ایشان (تیمور بختیار و حاجعلی کیا) سودمنـد نیفتاد و این شورا تا سال ۱۳۴۹ به صورت کج دار و مریز اداره می شود.

در سال ۱۳۴۹ محمـدرضا پهلوی اعضای شورای امنیت کشور را به جلسه ای فراخواند، در این جلسه شاپور جی سـخنانی طرح کرد و از شورایی اطلاعاتی - امنیتی با جلسات منظم و موضوعات مهم مملکت سـخن گفت. بعـد شاه نسـبت به اهمال کار در شورا هشدار داد و در اهمیت شورای هماهنگی رده یك و دو که باید تشکیل می شد صحبت کرد.(۲)

پس از آن شورای همـاهنگی رده یـک با همان ترکیب شورای امنیت کشور به اضافه رئیس سـتاد ارتش تشـکیل و به «شورای عالی هماهنگی» معروف شـد. شورایی هم با شـرکت مقامات رده دو ارگانها و مراکز اطلاعاتی، امنیتی و انتظامی تشـکیل شـد که «شورای همـاهنگی رده دو» نـام گرفت. وظـایف این شوراها بررسـی مسائل امنیت کشور و تصـمیم گیری و اولویت بنـدی فعالیتها و اتخاذ تدابیر امنیتی و تقسیم و هماهنگی وظایف بود.

ساواک: غول دیکتاتوری

در سال ۱۳۳۱ دکتر مصدق، با استفاده از اختیارات خود لایحه تشکیل «کمیسیون

امنیت اجتماعی» را به تصویب مجلس رسانید. اهداف بسیار شداد و غلاظی که در مواد این قانون به منظور جلوگیری از بخشی از فعالیتهای سیاسی گنجانده شده بود، اسباب نگرانی بسیاری از رجال، احزاب و مطبوعات آن روز کشور شد،

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ صص ۳۸۹، ۳۹۰.

۲- همو؛ همان؛ ص ۳۹۱.

تا جایی که برخی از تصویب آن قانون به تولـد «غول دیکتاتوری» یاد کردند. دکتر مظفر بقایی(۱) نماینده مجلس در مخالفت با تصویب این قانون در جلسه ۲۵ دی ۱۳۳۱ در پشت تریبون مجلس گفت:

آقا از برای خـدا برویـد یزیـد را زنـده کنیـد و فرمانـدار نظامی بکنیـد، شـمر را هم دادسـتان حکومت نظامی؛ ولی این قانون را نیاورید.

رئوس موادی که در قانون امنیت اجتماعی گنجانده شده بود، به شرح زیر است:

۱. تعقیب کسانی که تحریک به اعتصاب و عصیان و نافرمانی می کنند؛

۲. تعقیب و مجازات کسانی که تمرد از قانون می کنند و در اخلال نظم و آرامش کشور می کوشند؛

۳. ازدحام و تحصن و توطئه، غیر قانونی اعلام می شود؛

۴. گزارش مسـئولین مؤسـسات عمومی، رؤسـای ادارات دولتی، مراجع قضـایی و مأمورین انتظامی معتبر است، مگر خلاف آن ثابت شود؛

۵. متهمین حق اعتراض و استیناف را به هیچ وجه نخواهند داشت؛

۶. متصدیان دولتی در ردیف ضابطین دادگستری قرار دارند.

سرتیپ هاشـمی رئیس اداره ضدجاسوسی ساواک در خاطرات خود این قانون را با همه شدت و غلظتش نه کافی می داند و نه جامع. معتقـد است در این قانون فقط به مقابله با حوادث و اتفاقات رخ داده توجه شـده است و به مسائل امنیتی که باید ناظر به مراقبتهای پیشگیرانه از توطئه ها و اخلال باشد و یا در کشف و

۱- مظفر بقایی کرمانی؛ متولـد ۱۲۹۱، دانش آموخته دکترای فلسـفه از دانشسـرای مقـدماتی و عالی پاریس، عضو فعال حزب دموکرات ایران (منسوب به احمد قوام)، متحصن به دربار در اعتراض به نحوه برگزاری انتخابات مجلس شانزدهم، منتخب دوم مردم تهران در دور شـانزدهم مجلس شـورای ملی، صـاحب امتیـاز و ناشـر روزنـامه شاهـد، مؤسـس حزب زحمتکشـان، از بنیانگـذاران جبهه ملی اول؛ بقایی در مراحل اولیه مبارزات برای ملی شدن صـنعت نفت کوششـهای پیگیری از خود نشان داد، امـا، در مراحـل بعـدی از این مبـارزات فاصـله گرفت، به همکاری با کودتاگران پرداخت و عملاً در جهت تثبیت رژیم پهلوی گام برداشت. زبان تند و تیز و صریح و برا از اوصاف معروف او بود.

خنثی کردن آنها قبل از وقوع نقشی داشته باشد، توجهی نشده است. مضافاً اینکه هیچ اشاره ای به مقابله با عملیات جاسوسی دول بیگانه و نفوذ آنها در دستگاه ها

و نهادهای دولتی و ارتباطشان با عوامل داخلی وابسته به آنها نشده است.(۱) تشکیل این کمیسیون و تصویب این قانون بعدها خدمت بزرگی بود بر ابقای خودکامگی محمدرضا پهلوی و مقدمهای برای تصویب قانون تشکیل ساواک در اسفند ۱۳۳۵.

در قانون تأسیس ساواک، ماده یک، هدف از تأسیس ساواک را حفظ امنیت کشور و جلوگیری از هرگونه توطئه مضر به مصالح عمومی ذکر کرده است. ماده دو وظایف سازمان را برشمرده است، از جمله: تحصیل اطلاعات، تعقیب اعمالی که متضمن از اقسام جاسوسی است، جلوگیری از فعالیت جمعیتهای غیرقانونی، جلوگیری از توطئه بر ضد امنیت کشور، بازرسی و کشف نسبت به بزه ها.(۲)

زمینه های تأسیس ساواک

آمریکا پس از سقوط دولت مصدق جایگاه ویژه ای در مناسبات با ایران به دست آورد. معاملات نفتی و امتیازات اقتصادی در ایران به نفع آن کشور تغییر کرد و در موقعیت ویژه ای در منطقه خاورمیانه قرار گرفت. همسایگی ایران با اتحاد جماهیر شوروی، به ایالات متحده فرصت داد تا با حضور قوی اطلاعاتی و نظامی در ایران به مهار حرکتهای نفوذی و جاسوسی شوروی بپردازد و در برابر خطر کمونیسم با اتخاذ دکترین «استراتژی دفاع پیرامونی» در ایران سدی ایجاد

نماید. آمریکا با آن که با احیاء و تقویت اداره دوم ارتش و ایجاد واحد ضداطلاعات این اداره به تحکیم موقعیت نظامی و سیاسی خود پرداخت، اما کشف شبکه گسترده حزب توده در مرداد سال ۱۳۳۳ آمریکاییها را به این واقعیت نزدیک کرد که مقابله با تهدید شوروی و نفوذ کمونیسم فقط با کنترل

۱- هاشمی، منوچهر؛ صص ۱۰۰، ۱۰۱.

۲- نجاری راد، تقی؛ ساواک؛ مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۸؛ ص ۳۲۹.

نیروهای نظامی و انتظامی میسر نیست و باید چاره ای اندیشید تا در تمامی سطوح جامعه مراقبتها و کنترلهایی اعمال و اقدامات پیش گیرانه اتخاذ شود.

در اواخر دهه سی ایران به عنوان یکی از متحدین واقعی آمریکا تلقی می گردید. از اینرو، مقادیر قابل توجهی کمکهای اقتصادی و امنیتی دریافت نمود و در حمایت از آمریکا به عضویت پیمان بغداد(۱) که یک سازمان حمایتگر آمریکا در منطقه آسیای جنوب غربی بود، درآمد.(۲)

بین سالهای ۱۳۳۶ تا ۱۳۳۹ ایالات متحده مبلغ ۲۴۰ میلیون دلار کمک نظامی برای بازسازی ایران پرداخت کرد. همکاریهای ایران با ایالات متحده نتایجی نیز در حوزه امنیت ملی ایران ایجاد می نمود و ضریب آن را افزایش می داد. در این رابطه سیاستگذاران آمریکایی به این نتیجه رسیده بودند که ایران از اواسط دهه سی در حوزه امنیت ملی با دو نوع تهدید روبرو می باشد که عبارتند از: الف) شورشهای سیاسی داخلی که یا به گونه ای مستقل است و یا این که از حمایت شوروی برخوردار است؛ ب) تجاوز ناشی از توسعه طلبی اتحاد شوروی که ممکن است مستقیماً و یا توسط متحدان شوروی در منطقه صورت بگیرد.

ایالات متحده برای کاهش تهدیدات نسبت به امنیت منطقه ای خود، روابط مستحکم و گسترده ای را در سالهای بعد از کودتای ۱۳۳۲ با ایران آغاز کرد. در

پرتو این روابط، ایران به مقادیر قابل توجهی از همکاریهای نظامی، اقتصادی و اطلاعاتی آمریکا دست یافت.(۳)

نفوذ شوروی در مصر، عراق و افغانستان، مراقبت از دو هزار و پانصد کیلومتر مرزهای مشترک میان دو کشور را بیش از هر زمان دیگر ایجاب می کرد.

۱- پیمان بغداد مهمترین پیمان دفاعی در برابر فزون خواهی کمونیسم و نفوذ شوروی در منطقه محسوب می شد. تا آن که عراق به عنوان یکی از محوری ترین حلقه استراتژی دفاع پیرامونی دستخوش کودتای نظامی خونین شد و سلطنت خود را در سال ۱۳۳۷ از دست داد و دولت جدید از پیمان بغداد خارج شد. کشورهای باقیمانده از جمله ایران پیمان امنیتی سنتو را به جای بغداد تشکیل دادند. آمریکا با حمایت از این پیمانهای منطقه ای در صدد بود تا در برابر خطر کمونیسم ابتکار عمل را در دست داشته باشد.

۲- کدی، نیکی؛ و، گازیوروسکی، مارک، ج؛ همان؛ صص ۱۱۰ و ۱۱۸.

۳- همو؛ همان؛ ص ۱۱۲.

آمریکا کوشید تا با استقرار پایگاه های استراق سمع در ایران از چند و چون فعالیتهای سرویسهای اطلاعاتی و جاسوسی K.G.B و G.R.Uاطلاعاتی کسب کند. علاوه بر این سازمان سیا مرکز خود در خاورمیانه را از نیکوزیا به تهران انتقال داد.

رژیم دیکتاتور پهلوی علاوه بر سرکوب احزاب مارکسیستی - کمونیستی، به دلیل بیمناکی از فعالیت گروه های مذهبی به سرکوب آنها نیز مبادرت ورزید. جمعیت فدائیان اسلام که به رهبری شهید نواب صفوی اقدام به ترور سپهبد رزم آرا کرده و بهانه اصلی را به مجلسیان برای ملی شدن صنعت نفت داده بودند و صدای مخالفت خود را با لیبرالیزه شدن کشور و اعتراض علیه وابستگی به استعمار را در هر کوی و برزن طنین انداز کرده بودند؛ خطری بالفعل برای شاه به حساب می آمدند. لذا سرکوب خونین این گروه در دستور حکومت نظامی بختیار قرار گرفت و در سال ۱۳۳۴ رهبران آن به جوخه اعدام سپرده شدند.

دکترین تیمور بختیار در سرکوب آشکار، در دراز مدت ارکان حکومتی پهلوی را سست می کرد و دست کارگزاران آن را از منابع حیاتی و اقتصادی که بی حساب و کتاب از آن بهره می بردند، کوتاه می نمود. با کنار رفتن چنین کارگزاران خدوم استعمار، به طور قطع منافع اربابان ایشان نیز به خطر می افتاد و هیچ تضمینی نبود که گروه و حاکمینی دیگر بتوانند خواستها و نیات استعماری ایشان را تأمین کنند. پس منافع رژیم و کارگزاران آن با منافع دول استعماری در یک وابستگی متقابل قرار داشت و به هم گره خورده بود.

منافع استعمارگران در گرو ترویج مصرف زدگی در جامعه بود. مصرف محصولات وارداتی متضمن پذیرش آداب و فرهنگ وارداتی بود و البته ترویج و

تبلیغ فرهنگ عاریه ای، موجب مصرف بیشتر و سرریز شدن سودهای سرشار به جیب استعمارگران بود. طبیعی است که استعمارگران و کارگزاران و سردمداران رژیم برای تأمین منافع یکدیگر می بایست از همدیگر مراقبت و محافظت کنند.

بدین روی، بر اهداف ساواک به غیر از مبارزه با خطر کمونیسم و مقابله با توسعه طلبی شوروی می توان تأمین منافع استبداد و استعمار و نیز تحصیل فرهنگ غالب آن را افزود. ساواک تشکیل شد تا با تأمین امنیت رژیم، چرخه وابستگی را

ص:۷۵۱

تشدید نماید. شاید بیش از خود رژیم، این آمریکا بود که شائق بر تشکیل چنین سازمانی اطلاعاتی - امنیتی بود.

لـذا شاه پس از اخـذ راهنماییها و دستورات لازم از ایالات متحـده برای پایان بخشـیدن به خوف و هراس از آینـده خویش در صـدد شـد تا به عمر حکومت نظامی پایان دهـد. اما این امر بدون جایگزین سازمان امنیتی به معنی انتحاری برای شاه بود. پس لا‌یحه تشـکیل یک سازمان مخفی را در سال ۱۳۳۵ به تصویب مجلسـین (شورای ملی و سـنا) رسانـد. به برخی مفاد این قانون پیشتر اشاره شد.

سازماندهی و تشکیلات ساواک

سالهای اولیه ساواک عمـدتاً به تأسـیس واحـدها و فراهم آوردن امکانات و تدارکات و نیازهای اداری، فنی، ساختمانی و تهیه شرح وظایف و تأمین کادر سازمانی گذشت.

ساواک نیروی انسانی خود را در بدو تأسـیس از دو محل تأمین کرد. یک گروه از افسـرانی که از فرمانداری نظامی به ساواک منتقل شدند. آنان همچون

فرماندهشان

تیمـور بختیـار از روحیه ای خشـک و خشن برخـوردار بـوده و بـدون انعطـاف عمـل می کردنـد و می خواسـتند امور امنیـتی - اطلاعاتی تعریف شـده برای ساواک را با خشونت و داغ و درفش پیش ببرند. گروه دوم، افسـرانی بودند که از اداره دوم سـتاد ارتش برای ساواک به عاریت گرفته شده بودند.

سرتیپ منوچهر هاشمی از جمله افسران گروه دوم است که هنگام پیرایش ساواک از رکن ۲ به این تشکیلات فراخوانده شد و پس از یک دوره توجیهی و

آموزش به ریاست ساواک اسـتان فارس منصوب شد و تا ریاست اداره کل ضدجاسوسـی (اداره هشتم) پیش رفت. وی افسران مـدعو از اداره دوم ارتش را دارای روحیات معتدل می داند. افسـرانی که معتقد بودند ساواک باید هم خود را صـرف عملیات تحقیقاتی و تجسسی نماید و کادر آن باید از غیرنظامیان تشکیل

شود.(۱) به غیر از افسران فوق، در رأس سازماندهی ساواک ده مستشار نظامی قرار داشتند. فردوست متذکر است: این مستشاران در صدد بودند تا طبق قواره سازمان خودشان (C.I.A) به سازماندهی ساواک بپردازند. با این تفاوت که چون فعالیت خارجی ایران ناچیز است، مانند «سیا» بدان سازمان مستقلی نداده و این وظائف را به همراه وظایف امنیتی، درون یک سازمان گنجانیده و نام آن را «سازمان اطلاعات و امنیت کشور» گذاردند. بنابراین ساواک دو وظیفه اطلاعات خارجی و امنیت داخلی را به عهده داشت و تلفیقی از دو سازمان C.I.A و F.B.I بود. بدین ترتیب که ادارات کل سوم و هشتم وظایف F.B.I و ادارات کل دوم و هفتم وظایف C.I.A را انجام می دادند.(۲)

به طور کلی دو اداره دوم و هفتم را «سازمان اطلاعات خارجی» و ادارات سوم، چهارم و هشتم را «سازمان ضد اطلاعات» می نامیدند. پنج اداره کل دیگر (یکم، پنجم، ششم، نهم و دهم) نقش تدارکاتی و پشتیبانی این سازمان را به عهده داشتند.(۳)

ساواک عملاً با حمایت و کمک سرویسهای اطلاعاتی - امنیتی آمریکا و انگلیس شکل گرفت، اما باید تأکید کرد که توجه جدی انگلیسیها به دفتر ویژه اطلاعات بود و توجه آمریکاییها به ساواک و اداره دوم ارتش. چرا که انگلیسیها در کار اطلاعاتی - امنیتی خود به دنبال سازمانی کوچک و در نهایت اختفاء بودند و آمریکاییها به دنبال تشکیلاتی وسیع، پرطمطراق، پر حجم و

پرتظاهر مثل ساواک. پس می توان ادعا کرد که ساواک بیشتر منطبق با الگوی سازمان اطلاعات خارجی (C.I.A) و امنیت داخلی (F.B.I) آمریکاییها

بود.

به این ترتیب ساواک مشتمل بر یک سازمان مرکزی و ده اداره کل بود. سازمان مرکزی شامل حوزه ریاست، دفتر قائم مقام، دبیرخانه، بازرسی کل، بازرسی کل مالی، دبیرخانه شورای امنیت، بودجه و حسابداری، دادگاه اداری و

۱- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ ص ۱۱۵.

۲- فردوست، حسین؛ همان؛ ص ۴۰۹.

۳- هاشمی، منوچهر؛ همان، ۱۲۷.

ستاد ساواکهای استانها و شهرستانها بود. ادارات کل سازمان اطلاعات خارجی و پشتیبانی ساواک نیز به شرح زیر تقسیم شده بودند:

۱. اداره کل یکم (امور اداری): دربرگیرنده امور اداری، کارگزینی، تشریفات و مخابرات بود.

۲. اداره کل دوم (جمع آوری و تحصیل اطلاعات خارجی): این اداره کل، مسئول کسب اطلاعات خارجی، جمع آوری اطلاعات پنهانی از کشورهای هدف بود.

۳. اداره کل پنجم (فنی): این اداره کل وظایف فنی مربوط به مراقبت و تعقیب؛ از قبیل شنود تلفنی و استراق سمع، سانسور، باز کردن قفل، خط شناسی، عکاسی و ... را به عهده داشت.

۴. اداره کل ششم (امور مالی بودجه): وظیفه تهیه و تنظیم و تخصیص بودجه، امور مالی و حسابداری و تدارکات و کارپردازی در عهده این اداره کل بود.

۵. اداره کل هفتم (بررسی اطلاعات خارجی): تجزیه و تحلیل (آنالیز) و استنتاج از اطلاعات ارسالی اداره کل دوم در دستور کار این اداره کل بود.

۶. اداره کل نهم (تحقیق): به تحقیق و بررسی سوابق افراد و پرسنل ساواک و دیگر سازمانها - به درخواست خود آنها می پرداخت. این اداره کل از اداراتی است که با آمدن حسین فردوست به ساواک به تشکیلات افزوده شد.

۷. اداره کل دهم (آموزش): این اداره عهده دار وظایف آموزشی پرسنل ساواک برحسب نیازهای هر واحد، از زبان خارجی تا دوره های فنی مثل آموزش خط شناسی، بازجویی، تهیه گزارش، مخابرات، حفاظت و ... بود. اساس و شالوده این اداره بر آموزشهای سیا و موساد استوار بود.

به لحاظ تقسیمات منطقه ای و جغرافیایی ساواک به سه دسته: استانها، شهرستانها و ساواک تهران تقسیم می شد. ده اداره کل ساواک در نمایندگیهای استانها و شهرستانها شعب داشتند و هر شعب گزارش خود را به اداره کل مرکزی ارسال می کرد.

ص:۷۵۴

سازمان دهی اداری ساواک شامل استخدام، تحقیق، ترفیعات، ارجاع شغل، آموزش، تخلفات اداری، تشویقات، حقوق و مزایا و بازنشستگی بود.(۱)

در سازماندهی و ساختاربندی ساواک به رعایت دو اصل حیاتی توجه لازم شده بود. «اصل پنهان کاری»، تمامی ادارات و واحدها از تظاهر و ارائه اطلاعات و بارز نمودن خویش ممنوع بودند. در مورد نفرات و مستخدمین، مدیران و مأموران این اصل دو وجه داشت: وجه پرهیز از اظهار وجود و انتساب به ساواک، و وجه مخفی نگهداشتن انجام عملیات از طراحی تا اجرا و آنالیز بود. معمولاً ـ نیروهای آموزش دیده و مجرب از اظهار وجود و تظاهر انتساب به ساواک اجتناب می کردند. نیروهای متخصص و کارآزموده این اصل را توجیه و بهتر رعایت می کردند. در صورت تخطی در این قسم از افراد، هدف سوءاستفاده، انتفاع و بهره برداری شخص در نظر بود. اما نیروهای سطوح پائین هرم ساواک که بیشترین عدم پایبندی به این اصل برای آنها به ثبت رسیده است، عدم رعایتشان بیشتر به دلیل نیل به اظهار وجود و از روی ناآگاهی و کم توجهی است.

دومین اصل مورد توجه در سازماندهی ساواک، «اصل حیطه بندی» است. سعی شده بود در ساواک مطابق با ساختار سازمانهای اطلاعاتی مطرحِ کشورهای بزرگ، در مدیریت ادارات کل اصل حیطه بندی رعایت شود و اهداف و وظایف آن اداره کاملاً مشخص و مستقل از سایر ادارات باشد و هر اداره بدون دخالت سایر ادارات به وظایف تعریف شده خود بپردازد. در ساواک سعی شده بود اطلاع ادارات از عملکرد، عملیات و کارهای یکدیگر در حداقلهای ممکن باشد. رعایت این اصل تا حدی بود که کارمندان ادارات مختلف همدیگر را نمی شناختند.

رعایت این اصل در عملکرد چنین سازمانهایی، از دو دلیل منطقی بسیار محکم پیروی می کرد، نخست اینکه آگاهی از جزئیات عملیات و شیوه کار واحدهای دیگر، تداخل وظایف را در دو یا چند واحد مستقل به وجود می آورد که قطعاً در نتیجه بخشی از عملیات تأثیر معکوس میگذاشت. دلیل دوم ناظر به

۱- فردوست، حسین؛ همان؛ ص ۴۳۴.

این نکته است که در صورت آگاهی یک یا چند واحد از جزئیات عملیات واحد دیگر، پنهان کاری کامل عملیات از کنترل واحد مسئول خارج و در صورت درز اطلاعات ردیابی عامل نشر غیرممکن، یا حداقل بسیار مشکل می شد.

رعایت اصل حیطه بندی از مزیت بزرگی برخوردار است و آن اینکه در صورت اغفال و خیانت عضوی از یک واحد، اطلاعات ربوده شده فقط به آن واحد مربوط می شود و عضو خاطی، اطلاعاتی از سایر واحدها ندارد که در اختیار سازمانهای اطلاعاتی غیر بگذارد.(۱)

از سال ۱۳۴۰ فردوست با تصدی قائم مقامی ساواک و برای ایجاد تغییر و تحول و سازماندهی جدید ساواک، کمیسیونی در این سازمان به نام «کمیسیون عالی ساواک» ایجاد کرد. افراد این کمیسیون از زبده ترین و تخصصی ترین افراد ساواک بودند که ابتدا به بررسی هدف ساواک، شرح وظایف اداری و تعریف تشکیلاتی، تهیه و تنظیم چارت اداری و سازمانی، بررسی وسایل مورد نیاز پرداختند. بعدها این کمسیون مسئول رسیدگی به مشکلات ارائه شده از سوی سازمانهای تابعه ساواک و نیز مسئول تعیین افراد برای احراز مشاغل حساس گردید.(۲)

ادوار ریاست ساواک

ساواک در طول حیات خود چهار نوع مدیریت را با چهار رئیس انتصابی از طرف محمدرضا پهلوی تجربه کرد.

دوره اول (ریاست بختیار): این دوره تأسیس رسمی ساواک از اسفند ۱۳۳۵ تا اسفند ۱۳۳۹ را در بر می گیرد. تیمور بختیار(۳) در رأس این تشکیلات توانست نمایندگیهای ساواک را در بیشتر شهرهای ایران برپا نماید، و به لقب «پدر ساواک ایران» شناخته شود. او در این دوره، در ساواک از محبوبیت خاصی بین مأمورین و نظامیان برخوردار بود؛ اما برخلاف آن در میان مردم هیچ جایگاهی نداشت. جیمز ا. بیل در مورد او نوشته است:

نخستین رئیس ساواک سرتیپی ۳۹ ساله، فارغ التحصیل از سن سیر بود که نسب او همانند ملکه ثریا به ایل قدرتمند بختیار می رسید. تیمور بختیار مردی قوی، خشن و جاه طلب بود، شخصیتی ایده آل برای سیاست پلیسی که شاه به تازگی در اداره کشور به کار گرفته بود، به شمار می رفت. بختیار ساواک را شبیه به خود بنا نهاد و طولی نکشید که وی در اذهان مردم هویتی نامحبوب و مخوف یافت. ذهن او بر دو هدف سیاسی متمرکز بود؛ اول نیتی باطنی برای از میان برداشتن هرگونه فعالیت سیاسی در ایران و دوم برقراری پایه های قدرت برای رسیدن به تارک هرم قدرت سیاسی در کشور.(۴)

روز ۲۲ اسفندماه ۱۳۳۹ اورل هریمن، سفیر سیار و فرستاده ویژه رئیس جمهوری آمریکا وارد تهران شد. دو روز بعد در ۲۴ اسفند، محمدرضا

پهلوی در اجرای نظر مقامات آمریکایی دست به یک کودتا در ارتش زد و ارتشبد عبدالله هدایت، رئیس ستاد کل؛ سپهبد بهرام آریانا، فرمانده نیروی زمینی؛ سپهبد حاجعلی کیا، رئیس اداره دوم ارتش؛ و سپهبد تیمور بختیار، رئیس ساواک

۱- هاشمی. منوچهر؛ همان؛ ص ۱۳۰.

۲- فردوست، حسین؛ همان؛ صص ۴۱۰، ۴۱۲.

۳- سپهبد تیمور بختیار، فرزند سردار معظم بختیاری به سال ۱۲۹۲ در شهرکرد متولد شد. دیپلم خود را در لبنان اخذ کرد و زبان فرانسه آموخت. در ۱۳۱۲ به دانشکده سواره نظام سمور پاریس رفت، پس از بازگشت به ایران در ۱۳۱۷ درجه ستوان یکمی گرفت و مدارج نظامی خود را با موفقیت طی کرد. در سال ۱۳۲۷ درجه سرهنگ دومی و در ۱۳۲۹ به درجه سرهنگی نائل آمد و به ریاست ستاد لشکر گارد منصوب شد و در ۱۳۳۲ فرمانده تیپ مستقل زرهی کرمانشاه بود و در هنگامه کودتای ۲۸ مرداد درجه سرتیپی گرفت و برای مدتی کوتاه به فرماندهی لشکر دو زرهی منصوب شد و بعد به فرمانداری نظامی گمارده شد. در مهر ۱۳۳۵ به درجه سرلشکری ارتقا یافت. از بدو تأسیس ساواک به ریاست آن منصوب شد و تا چهار سال تمام در آن به قدرت نمایی پرداخت. او در بهمن ۱۳۴۰ به مخالفت با قانون اصلاحات ارضی پرداخت و از کشورخارج شد. خروج از کشور او را در مسیری قرار داد که به یکی از قدرتمندترین مخالف شاه بدل گردد. شاه این وضعیت را برنتافت و با دخالت ساواک او را از میان برداشت.

۴- بیل، جیمز، ا؛ شیر و عقاب؛ ترجمه فروزنده برلیان (جهانشاهی)؛ نشر فاخته؛ تهران؛ ۱۳۷۱؛ ص ۱۴۰.

و معاون نخست وزیر را از کار برکنار کرد.(۱) برکناری بختیار علت دیگری نیز داشت و آن جاه طلبی او و محبوبیت و قدرت روزافزونش در میـان نظامیـان و ساواکیها بود که شاه را به هراس انـداخت. بختیار برای شاه خطر بالقوه ای بود که اگر موفق به جلب و حمایت آمریکا می شد، می توانست به راحتی سلطنت پهلوی را به باد دهد و خود بر تخت سلطنت جلوس کند.

دوره دوم (ریـاست پـاکروان): پاکروان(۲) پس از برکنـاری بختیـار به هـدایت سـاواک تـا بهمن ۱۳۴۳ پرداخت. دلاـنوا مورخ فرانسوی در کتـاب «سـاواک» نوشـته است: هرچه بختیار خشن و جاه طلب و اهل عمل بود، پاکروان مردی ادیب و با نزاکت و مطلع از وضع دنیا بود.(۳)

در دوره ریـاست پـاکروان، حسـین فردوست قـائم مقـام وی بود، او علاقمنـد بود تا پاکروان کنترل کامل اوضاع ساواک را در دست بگیرد. اما پاکروان دکترین

امنیتی خاصـی داشت و از نظر و اندیشه برتری برخوردار بود، از این رو فردوست «کمیسیون عالی ساواک» را (که پیشتر درباره آن صحبت شد) شکل داد تا نفوذ و

ص:۷۵۸

۱- عاقلی، باقر، شرح حال رجال سیاسی و نظامی معاصر ایران؛ ج ۱؛ نشر علم و نشر گفتار؛ تهران؛ ۱۳۸۰؛ ۲۷۸.
۲- سرلشـکر حسن پاکروان؛ متولد ۱۲۹۰ در تهران است. از دانشـکده افسـری پواتیه و فونتن بلو فرانسه در رشـته توپخـانه فارغ التحصـیل است. پس از ورود به ایران در سال ۱۳۱۲، هشت سال مربی و معلم دانشـکده افسری بود، سپس به ستاد ارتش منتقل و بعد فرماندهی پادگان بوشهر و بنادر جنوب ایران شد. بعد از بازگشت از این منطقه افسر رکن دوم ستاد ارتش شد در ۱۳۲۸ با درجه سـرهنگی وابسـته نظامی ایران در پاکسـتان گردید. در ۱۳۳۰ رئیس رکـن ۲ سـتاد ارتش شد. مدتی هم وابسـته نظامی ایران در هندوستان بود. در ۱۳۳۴ با درجه سـرتیپی فرماندهی مرزبانی کل کشور را به عهده گرفت. در اسفند ۱۳۳۹ به ریاست ساواک گمارده شـد. تبعید حضـرت امام خمینی(ره) در دوره ریاست وی بر ساواک در آبان ۱۳۴۳ روی داد. با ترور حسنعلی منصور نخست وزیر وقت از ریاست ساواک کنار گذاشـته شـد. مدت کوتاهی در کابینه هویدا وزیر اطلاعات بود. از شـهریور ۱۳۴۵ به سـمت سـفیرکبیر ایران در پاکسـتان منصوب شـد و از مهر ۱۳۴۸ بـه عنـوان سـفیرکبیر ایران به فرانسه رفت. او پس از بازگشت از فرانسه در آبان ۱۳۵۲ سرپرست امور مالی دربار شد، در هنگامه پیروزی انقلاب اسلامی دستگیر، محاکمه و اعدام شد.
۳- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ۱۰۷.

سیطره خود را در ساواک گسترش بخشد. بخشی از تندرویها و برخوردهای شدید با مخالفین، نتیجه تصمیمات این کمیسیون در این دوره بود.

سرتیپ منوچهر هاشمی که بیشترین رشد خود را در دوران سرلشکر پاکروان طی کرد، درباره دکترین امنیتی او معتقد است: سرلشکر پاکروان به مسایل کوچک و عادی، از جمله تعقیب جوانها از بابت عقاید سیاسی و ایدئولوژیک آنها و بگیر و ببند کمتر اهمیت می داد و این قبیل امور را عادی تلقی می کرد و معتقد بود که گرایش جوانها به مسائل سیاسی، طبیعی است و در همه جوامع وجود دارد و نباید با این پدیده برخورد جدی و خشن کرد، اما برای مسائل مهم امنیتی و مصالح کشور اهمیت زیادی قائل بود و از افق وسیع تری به مسایل و مشکلات مملکتی توجه داشت.(۱)

گرچه بسیاری (چون سرتیپ هاشمی در کتاب «داوری» و دلانوا در کتاب «ساواک») کوشیده اند تا پاکروان را از جنایتها و سیاستهای سرکوب رژیم پهلوی مبرا جلوه دهند و در وصف مصلحت دانی، کاردانی و فرزانگی او سخنها برانند، اما به جرئت باید گفت که پاکروان جنایت کاری است با دستهای پاکیزه. او مدت ۴۵ سال، در تقویت سیستمی کوشید که پایه های آن بر دیکتاتوری، ظلم و فساد استوار بود. در دوره تصدی و مدیریت در ساواک او عامل سرکوب مخالفین در قضایای انجمنهای ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید، ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و کاپیتولاسیون بود. به هیچ روی نقش وی در تبعید حضرت امام خمینی(ره) از کشور قابل بخشش نیست. دوره پاکروان در ساواک دوره اوج همکاری ساواک با موساد است و مربیان و کارشناسان و مستشاران اسرائیلی به نیابت از طرف سازمان سیا متدهای مختلف بازجویی، تعقیب، جاسوسی، ضدجاسوسی، عملیات ضدبراندازی، جنگ روانی و شایعه و ... را آموزش دادند.

دوره سوم (ریاست نصیری): این دوره در دامنه زمانی بهمن ۱۳۴۳ تا تیر

۱- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ ص ۳۳۰.

۱۳۵۷ است. سپهبد نصیری،(۱) به عنوان یک نظامی در گذشته وفاداری خود را نسبت به شاه به اثبات رسانده بود. او در کودتای ۲۸ مرداد در کنار کودتاچیان قرار داشت، و موفقیتها و پیشرفتهای او در ارکان رژیم پهلوی مرهون همراهی او در این کودتا است.

در بهمن ۱۳۴۳ شاه، ترور حسنعلی منصور را حمل بر ضعف ساواک نمود و برای ایجاد تغییراتی در آن پاکروان را برکنار و نصیری را به جای او برگزید. شاه مردی را برای ساواک می خواست که مشت آهنین بختیار و سرسپردگی پاکروان را یکجا داشته باشد، این شخصیت در وجود نصیری متجلی بود.

دوره نصیری مشحون است از فعالیتها و اقدامات خشونت بار و بی پشتوانه فکری. او طوری عمل می کرد که حاکمان می خواستند، نه آن گونه که شایسته یک سیستم اطلاعاتی - امنیتی بود. ابزار آلاتی مدرن داشت برای برخوردهایی بدوی. مغز متفکر اداره ای که او در رأسش بود، دو نفر بودند: فردوست و ثابتی.

فردوست تا فروردین ۵۰ قائم مقام نصیری بود. نظریات و تفکر او در این دوره در سیاستها و برنامه های ساواک اعمال می شد. از سال ۵۰ تا ۵۷ گرچه

سرلشکر علی معتضد به جای فردوست نشست، اما نفوذ و سیطره او را نداشت. در عوض ثابتی در این دوره سایه سنگین ساواک بود. هر جا که ساواک بود این

۱- سپهبد نعمت الله نصیری؛ در ۱۲۸۹ در سمنان زاده شد. تحصیلات خود را در دبستان و دبیرستان نظام گذراند، در ۱۳۱۱ به دانشکده افسری راه یافت. در ۱۳۲۸ با درجه سرهنگی فرمانده هنگ پهلوی شد و بعد از مدتی کوتاه به سمت فرماندهی گارد شاهنشاهی منصوب شد. در همین سمت در ۲۲ مرداد ۱۳۳۲ مأمور به ابلاغ فرمان عزل مصدق و نصب زاهدی به نخست وزیری بود. با ابلاغ فرمان عزل مصدق، توسط سرتیپ ریاحی بازداشت شد. او بعد از موفقیت کودتای ۲۸ مرداد، مزد وفاداریش را گرفت و به درجه سرتیپی ارتقاء یافت. در ۱۳۳۶ درجه سرلشکری اخذ کرد و در ۱۳۳۹ رئیس شهربانی کل کشور شد. در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ علاوه بر ریاست شهربانی فرمانداری نظامی تهران را نیز به دست گرفت. در ۱۳۴۱ به درجه سپهبدی نائل شد و از بهمن ۱۳۴۳ رئیس ساواک و معاون نخست وزیر (هویدا) شد. در اواخر تیر ۱۳۵۷ از ریاست ساواک معزول و به سفیرکبیر ایران در پاکستان گمارده شد. در مهر ۱۳۵۷ معزول و به تهران احضار شد. در ۱۵ آبان ۱۳۵۷ توسط حکومت ازهاری دستگیر شد. او در اوج مشغله و هیجان مردم به سبب پیروزی انقلاب اسلامی قصد فرار داشت که توسط مردم دستگیر و به دادگاه عدالت اسلامی سپرده شد و پس از محاکمه در ۲۷ بهمن ۱۳۵۷ اعدام شد.

سایه هم بود. در این ایام، ساواک مافوق قانون عمل می کند. برای بیشتر رجال سیاسی پرونده ای برای روز مبادا می ساخت و در زد و بندهای اقتصادی و مقاطعه کاری حضوری چشمگیر داشت. در این دوره با اتکاء به تکنولوژی روز، برخورد با مخالفین زهرآگین و پیچیده تر و شکنجه و بازجویی سیستماتیک تر شد.

در دوره فرمانروایی نصیری بر ساواک، اداره کل سوم فرمان این ماشین مخوف بود. اداره کل امنیت داخلی به شدت رشد یافته و حتی حوزه فعالیتش از داخل به خارج از کشور نیز کشیده شد. برای هماهنگی و سرعت بیشتر کمیته مشترک ضدخرابکاری ایجاد شد که کارگردان اصلی آن اداره کل سوم ساواک بود.

در روزگار نصیری ساواک چهره ای مخوف و وحشتناک یافت و آن قدر به قدرت بازو نگریست که از فکر بازماند و نتوانست تغییرات و تحولات سیاسی و رشد و خواستهای طبیعی جامعه را درک کند و به سنجش صحیحی دست زند. وقتی ضرب آهنگ انقلاب تند شد شاه غالب کوتاهیها را از چشم ساواک دید و در حرکت رفورمی و فورمالیستی نصیری را از این کانون امنیتی - اطلاعاتی برکنار کرد.

سرتیپ هاشمی در خاطرات خود (در کتاب داوری) نوشته است: از پاکروان درباره نصیری پرسیدم. گفت: سپهبد نصیری افسر بسیار وطن پرست و شاهدوستی است، ولی متأسفانه همواره یک بعدی فکر می کند. فاقد آن جامعیت لازم است که بتواند سازمان به این مهمی را، آن هم در اوضاع و احوالی که رژیم ایران از هر طرف در معرض تهدید است، اداره بکند. مضاف بر این که نه خود او، نه قائم مقام او، کوچکترین تجربه و سابقه ای در امور اطلاعاتی به خصوص کارهای عملیاتی ندارند.(۱)

۱- هاشمی، منوچهر، همان؛ ص ۳۹۷.

ارتشبد حسن طوفانیان(۱) در خاطرات خود در طرح تاریخ شفاهی هاروارد گفته است: نصیری بی سوادترین افسر ایران بود. مقدم هم پدر داماد من است، او هم دست کمی از او نداشت.(۲)

دوره چهارم (ریاست مقدم): در این دوره ساواک ساقط و زایل شد. سپهبد ناصر مقدم(۳) نسخه ای بود که برخی مشاورین محمدرضا پهلوی در آخرین ماه های حکومتش برایش پیچیدند. ساواک خانه مقدم بود و او قبل از سال ۵۰ به مدت هشت سال در ساواک عهده دار اداره کل سوم ساواک بود. شاه او را به ساواک برگرداند تا او با برقراری ارتباط با مخالفین و انقلابیون، رسنی باشد برای نجات شاه.

مقدم در تیر ۱۳۵۷ در بحرانی ترین روزهای رژیم پهلوی هدایت سازمانی را به عهده گرفت که هر روز بیش از پیش ناکارآمدیش در برابر جریان قوی انقلاب مشخص میشد. مقدم وظیفه داشت با رفورم و تصفیه ساواک و با گریم چهره خشن ساواک و با کنار گذاشتن مهره هایی چون پرویز ثابتی و برقراری ارتباط با انقلابیون به خصوص جبهه ملی، برای چند صباحی پیروزی انقلاب را به تأخیر اندازد.

ص:۷۶۲

۱- ارتشبد حسن طوفانیان؛ متولد ۱۲۹۱ در تهران است. سال ۱۳۱۲ به استخدام ارتش درآمد. او فرمانده آموزشگاه خلبانی، رئیس دایره ۲ طرحهای استراتژیک اداره سوم ارتش، معاون هوایی اداره سوم ارتش، مدیرعامل سازمان صنایع نظامی، آجودان مخصوص شاه، رئیس اداره خرید و سفارشات خارجی صنایع نظامی و جانشین وزیر جنگ بوده است. با پیروزی انقلاب اسلامی خبری مبنی بر دستگیری طوفانیان منتشر شد، اما چندی بعد خبر گریز او به خارج از کشور به اطلاع مردم رسید.

۲- طوفانیان، حسن (ارتشبد)؛ خاطرات ارتشبد طوفانیان؛ انتشارات زیبا؛ تهران؛ ۱۳۸۲؛ ص ۹۰.

۳- سپهبد ناصر علوی مقدم؛ برادر سپهبد مهدیقلی علوی مقدم، دانش آموخته دانشکده افسری فرانسه، رئیس قورخانه، افسر رکن ۲ ارتش، وی پس از قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ پس از سرتیپ مصطفی امجدی عهده دار ریاست اداره کل سوم شد و تا سال ۵۰ مجری سیاستهای پاکروان و نصیری و در حقیقت فردوست بود. او در سال ۵۰ رئیس رکن ۲ ستاد ارتش شد و مجدداً در تیر ۱۳۵۷ به ساواک بازگشت و مدیریت آن جا را به دست گرفت. او با پیروزی انقلاب اسلامی، دستگیر، محاکمه و اعدام شد.

مقدم خود را به جبهه ملی نزدیک ساخت و با مذاکراتی بین شاه و جبهه ملی توانست محمدرضا پهلوی را متقاعد به پذیرش نخست وزیری شاپور بختیار کند. مقدم در صدد بود تا ملیون را از صف روحانیون مصالحهناپذیر جدا کند. او به آمریکا اعلام کرد که در صدد است تا جناحهای گوناگون جبهه ملی را در برابر اسلام گرایان متحد کند. مقدم در آبان ۱۳۵۷ به خانه تکانی در ساواک دست زد و ۳۴ نفر از مقامات ارشد که همگی طرفدار روش خشونت آمیز بودند، از جمله پرویز ثابتی را کنار گذاشت. در ۱۹ دی ۱۳۵۷ او اعلام کرد که ساواک به انقلاب پیوسته است.(۱)

ساواک، سیا و موساد

پیشتر گفته شد که ساواک طبق الگوی سیا در ایران شکل گرفت و بخش عمده ای از آموزشهای تخصصی آن در انگلستان و یا در ایران توسط مأموران و مربیان MI۶ صورت گرفت. طبق اظهارات فردوست درخاطراتش، هنگام تأسیس ساواک، آمریکا نقش اول را داشت و کمکهایش چشمگیر بود. آمریکا در همان سال اول، ده مستشار نظامی را به یاری تیمور بختیار فرستاد.

این ده تن در هدایت کامل سرهنگ یاتسویچ(۲) دبیر اول سفارت آمریکا و رئیس سیا در ایران - قرار داشتند و به صورت منظم گزارشات خود را تسلیم وی می کردند.

در منابع دیگر تعداد این مستشاران پنج نفر ذکر شده است و ضمناً منکر ارتباط وسیع آنها با یاتسویچ شده اند:

۱- دلانوا، کریستین؛ همان؛ صص ۲۵۰-۲۴۷.

۲- سرهنگ گراتیان یاتسویچ (Gratian Yatsevitca) ؛ افسر نیروی هوایی یوگسلاوی که در جنگ جهانی دوم با هواپیمای خود به آمریکا پناهنده شد و به عضویت سیا پیوست. او از سال ۱۳۳۶ تا ۱۳۴۳ ریاست سیا در ایران را به عهده داشت. فردوست از او به عنوان مسلط ترین فرد اطلاعاتی آمریکا در ایران یاد کرده است.

گروه پنج نفری آموزشی سیا تا ۱۳۴۰ با تغییر گهگاهی پرسنل آن، در ایران ماند. این دسته شامل یک سرپرست پایگاه، یک معاون و متخصصین عملیات مخفی، تکمیل اطلاعات و مقابله با شورش بود. گروه اگرچه رسماً زیر فرماندهی رئیس شعبه سیا در تهران بود، در ستاد ساواک مستقر بود و با پرسنل شعبه سیا تماس بسیار محدودی داشت. مأموریت اصلی آن تأمین آموزش لازم برای ساواک، برای تبدیل آن به یک دستگاه اطلاعاتی کارآمد امروزی بود. این آموزش عبارت بود از دوره هایی در مبانی کار اطلاعاتی، همانند آنچه در مراکز آموزشی سیا آموخته میشود. مأموران ساواک ابزار اولیه جاسوسی از قبیل نفرگیری، استفاده از پیغامهای رمز و خانه های امن، روشهای مراقبت و بازجویی، و امنیت شخصی را یاد میگرفتند. [...] افراد گروه آموزشی سیا در سال ۱۳۴۰ در ارتباط با تلاشهای شاه در این دوره برای کاهش وابستگیاش به آمریکا کنار رفتند و جای آنها را گروهی از میان موساد اسرائیل گرفتند.(۱)

اما ارتشبد فردوست که در این زمان عهده دار قائم مقامی ساواک بود، علت گرایش ساواک به موساد را چنین عنوان می کند:

اجرای وظایف ساواک در ایران هیچ سابقه ای نداشت [...] طی پنج سالی که از تأسیس ساواک می گذشت هیئت مستشاری آمریکا آموزشهایی داده بود، که به هیچ وجه کفایت نمی کرد و معلوم شد که بیش از این حاضر به همکاری نیستند [...]، لذا تصمیم گرفتم که مجدداً از انگلیسیها کمک بگیرم. [...] ولی این آموزشها نیز نازل بود و معلوم [شد] که انگلیسیها رغبتی به آموزش جدی ساواک نداشتند. صراحتاً گفتند که بیش از این برایشان میسر نیست [...] اطلاع داشتم که تشکیلات اطلاعاتی اسرائیل بسیار قوی است [...] لذا به کمک یعقوب نیمرودی آموزش ساواک را سازمان دادم، که منجر به تأسیس اداره کل آموزش شد [...] در آغاز دو یا سه تیم و هر تیم مرکب از حدود ده نفر از ادارات کل عملیاتی (دوم، سوم و هشتم) برای آموزش به اسرائیل اعزام شدند.(۲)

عبدالله شهبازی، ویراستار خاطرات فردوست گرایش ساواک به موساد را از منظری دیگر تحلیل می کند:

ص:۷۶۴

۱- گازیوروسکی، مارک، ج.؛ سیاست خارجی آمریکا و شاه؛ ترجمه فریدون فاطمی؛ صص ۲۰۲-۲۰۳.

۲- فردوست، حسین؛ همان؛ ص ۴۴۳.

عدم تمایل سرویس های اطلاعاتی آمریکا و انگلیس به آموزش بیشتر ساواک، برنامه ریزی هماهنگ سیا و MI۶ برای سوق دادن ساواک به سوی اسرائیل و نفوذ گام به گام صهیونیستها در ایران و تبدیل رژیم پهلوی به نزدیکترین متحد اسرائیل در منطقه بوده است.(۱)

مارک. ج گازیوروسکی نیز درکتاب «سیاست خارجی آمریکا و شاه» یادآور شده است: ساواک و سیا از طریق دیگری نیز، هر چند بر پایه ای انتخابی و نسبتاً محدود، همکاری می کردند. دو سازمان به ویژه در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ رابطه تبادل اطلاعات نزدیکی داشتند و سرپرست شعبه سیا در تهران تماس منظمی با شاه و سرپرست ساواک داشت و نماینده اصلی ساواک در آمریکا که زیر پوشش هیئت نمایندگی در سازمان ملل کار می کرد اغلب با مقامهای سیا در آمریکا ملاقات داشت و عملاً ـ به صورت کارگزار سیا کار می کرد. گروه آموزشی پنج نفره سیا و به دنبال آن گروه ارتباطی کوچکی که پس از رفتن گروه در ستاد ساواک دفتری داشت نیز رابطه کاری نزدیکی با ساواک داشتند. سیا و ساواک از این مجراها اطلاعات را با هم مبادله می کردند.

سیا برای ساواک اطلاعات قابل ملاحظه ای درباره دیکر کشورهای منطقه از جمله دولتهای عرب، افغانستان و شوروی فراهم می کرد. سیا اطلاعاتی درباره آزمونهای موشکی شوروی و دیگر فعالیتهای نظامی شوروی نزدیک مرز شمالی ایران عرضه می کرد که آنها را از ایستگاه های استراق سمع الکترونیک به دست می آورد. همچنین برای ساواک در دهه ۱۹۵۰ و اوایل دهه ۱۹۶۰ اطلاعاتی درباره حزب توده فراهم می کرد. اما درباره سایر سازمانهای سیاسی ایران از قبیل جبهه ملی، فعالان روحانی، یا گروه های چریکی که در اواخر دهه ۱۹۶۰ پیدا شدند اطلاعاتی به ساواک نمی داد. ساواک به نوبه خود اطلاعات قابل ملاحظه ای در مورد مسائل منطقه و حزب توده گروه های چریکی و دیگر سازمانهای سیاسی ایران برای سیا فراهم می کرد که بیشتر آنها اعتمادناپذیر یا حتی آگاهانه

ص:۷۶۵

۱- همو؛ همان؛ پاورقی ۴۴۳.

گمراهکننده بودند.(۱)

از ابتـدای دهـه ۱۳۳۰، یووال نعمـان(۲) یکی از مـأموران اطلاعـاتی ارتش اسـرائیل آخریـن پیشـرفتهای تکنولـوژیکی در امـور جاسوســی را پیش بینی کرده بـود. سرویســهای امنیـتی، اسـرائیل موفـق شـده بودنـد دسـتگاه هـای اسـتراق سـمع و جاسوسـی الکترونیکی شبیه پیشـرفته ترین نمونه های موجود بسازند. اسرائیل از این دستگاه ها در ایران استفاده کرد، منتها چون این عمل غیردوسـتانه و حضور جاسوسان اسـرائیلی زیر پوشـش موساد در سـرزمین بیگانه عملی نبود، اسـرائیلی ها از طریق ساواک وارد عمل شدند. ایران در عوض دادن تسـهیلاتی در خاک خود به مأموران اسـرائیلی و فروش نفت به آن کشور، از دولت اسـرائیل خواست تا او را در تربیت حرفه ای مأموران ساواک کمک کنند. اسـرائیل به هم پیمانش از این دستگاه های پیشرفته جاسوسی و ضدجاسوسـی تحویل داد که ایران احتمالاً از آنها برای جاسوسـی استفاده می کرد... کارشناسان اسرائیل برای تأمین خدمات پس از فروش این دسـتگاه در ایران ماندنـد. حضور آنان برخلاف حضور آمریکاییها به چشم نمی خورد. آنان در میان اجتماع یهودیان ایران از پایگاه لجستیکی مخفی برخوردار بودند. همگرایی منافع دو دولت آنها را به همکاری نزدیکی در امور امنیتی سوق داد. مسـتشاران اسـرائیلی که از امتیـاز شـناخت بهتر منطقه و روحیه مردم برخوردار بودنـد، ارتش ایران را در ابتـدای دهه ۱۹۷۰ در لشـکر کشـی اش برای نبرد بـا چریکهـای مارکسیسـت عمـان [ظفّار] راهنمایی کردنـد. در همان ایام منتها این بار در سطح امنیت داخلی، اسـرائیل با اسـتفاده از شـناختش درباره فعالان فلسطینی، اطلاعاتی درباره روابط میان گروه های تروریست ایرانی و رزمندگان الفتح به پلیس مخفی شاه داد.(۳)

همکـاری متقابـل ساواک و موساد فهرست وار عبارتانـد از: تبادل اطلاعات، آموزشـهای موساد به کارکنان ساواک، طرحها و عملیات مشترک ساواک و موساد، خرید سلاح و تجهیزات و وسایل از موساد، همکاری دو جانبه علیه فلسطینی ها،

ص:۷۶۶

۱- گازیوروسکی، مارک، ج؛ همان؛ صص ۲۰۴، ۲۰۵.

۲- Youval Neeman.

۳- دلانوا، کریستین؛ همان؛ صص ۲۳۳، ۲۳۴.

تشکیل سمینارهای دوجانبه و سه جانبه (به اضافه سرویس اطلاعاتی ترکیه یا اتیوپی)، آموزشهای مختلف، شنود، خط شناسی و مذاکرات رؤسا و نماینده های دو سرویس.(۱)

سازمان امنیت داخلی و ضداطلاعات

ادارات کل سوم، چهارم و هشتم ساواک «سازمان ضد اطلاعات» نامیده می شدند. از آنجا که وظایف این ادارات در راستای تأمین امنیت ملی است. نگاهی اجمالی به عملکرد و وضعیت و جایگاه این سه اداره کل و کمیته مشترک ضدخرابکاری لازم است.

اداره کل سوم (امنیت داخلی): آنچه که از ساواک در ذهنها نقش بسته نتیجه فعالیت و عملکرد اداره کل امنیت داخلی است. بسیارند کسانی که ساواک را فقط با این اداره کل می شناسند. این اداره به لحاظ وسعت، عمق و تنوع فعالیتش به حدی رسید که خود را مجاز می دید در تمامی امور کشور دخالت کند و فراقانونی عمل نماید.

اداره کل سوم به سبب وظایف بسیار سنگین و حساس، بزرگترین اداره کل ساواک از لحاظ پرسنل، سازمان، کادر عملیاتی و امکانات مختلف بود و در افکار عمومی مردم ایران و حتی محافل خارجی, کل تشکیلات ساواک در این اداره کل موجودیت پیدا می کرد. لذا بنا به همین تصور عمومی، شهرت این اداره کل، بقیه ادارات کل را تحت الشعاع قرار داده بود. تا جایی که گویی ساواک وظیفه ای جز مبارزه با گروه های سیاسی داخلی، هیچ وظیفه دیگری نداشته است.(۲)

اداره امنیت داخلی علاوه بر وظایف و مسئولیتهای سنگین، در مقابله با فعالیتهای براندازی، در تعیین رؤسای ساواک تهران و ساواکهای استانها و تعدادی

از نمایندگیهای خارج از کشور هم دخیل بود و در مواردی عملیات مربوط به

۱- برای اطلاع بیشتر و مستند از همکاریهای بین سیا و موساد، بنگرید به: نجاری راد، تقی؛ همکاریهای ساواک و موساد؛ انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی؛ تهران.

۲- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ ص ۱۳۲.

مسائل امنیتی در استانها و خارج از کشور را رأساً به عهده می گرفت و علیرغم قرار گرفتن ساواکهای استانها زیر نظر ریاست سازمان طبق چارت اداری، این اداره کل سوم بود که عملاً اداره امور ساواکهای استانها را در اختیار داشت و مدیر این اداره کل دستورات لازمه را مستقیماً به استانها صادر می کرد.(۱)

اداره کل سوم جدای از دفتر اداره کل و بخش مستقل بازجویی به هفت اداره تقسیم می شد:

اداره یکم؛ این اداره مهمترین بخش اداره کل سوم بود، وظیفه آن کشف شبکه های براندازی، مقابله با گروه ها و احزاب افراطی و غیرقانونی و انجام عملیات ضدبراندازی و خنثی نمودن تبلیغات مارکسیستی بود. این اداره در واقع «سازمان عملیات ضدبراندازی» ساواک بود.

اداره دوم؛ این اداره وظیفه کنترل و مراقبت دانشگاه ها، مراکز و مؤسسات علمی و آموزشی کشور و سنجش آستانه تحریک پذیری دانشجویان و اقدام علیه برنامه های براندازی در این مراکز را به عهده داشت.

اداره سوم؛ به فعالیت در کشورهایی مختص می شد که در آنها گروه های مخالف رژیم، از جمله حزب توده کنفدراسیون دانشجویان و محصلین ایرانی و گروه های دیگر فعال بودند. نمایندگیها در پوششهای مختلف، عمدتاً کادر دیپلماتیک، فعل و انفعالات سیاسی علیه مصالح ایران را زیرنظر داشتند. پرویز خوانساری(۲) از چهره های شاخص این نوع فعالیتهای اطلاعاتی - امنیتی بود.

اداره چهارم؛ کنترل و نظارت بر احزاب، سازمانها، وزارتخانه ها، سازمانهای دولتی، مراکز کارگری، اتحادیه های صنفی را به عهده داشت و عملکرد آنها را

ص:۷۶۸

۱- همو؛ همان؛ ص ۱۳۳.

۲- پرویز خوانساری؛ از سالهای ۱۳۲۰ با انگلیسی ها رابطه داشت. در جوانی به مشاغل عالی رسید و در پیری از نخبگان ساواک شد. وی از اطرافیان اشرف پهلوی به حساب می آمد و به پیشنهاد نصیری و قبول فردوست او سرپرست کل دانشجویان در اروپا شد. هنگامی که اردشیر زاهدی در کابینه هویدا وزیر خارجه شد او نیز جانشینی زاهدی را پذیرفت. با کنار رفتن زاهدی، او به عنوان سفیر در ژنو مأمور شد که کلیه سفارتخانه های اروپای شرقی و غربی را بازرسی نماید.

مورد بررسی قرار می داد و به سنجش نارضایتیهای عمومی می پرداخت. در اصل این اداره «سازمان اجتماعی و ضد نارضایتی» ساواک بود.

اداره پنجم؛ عهده دار مسائل فنی و پشتیبانی اداره کل سوم بود. بخشهای نظریه پردازی، آموزش و سانسور، بازرسی، پشتیبانی و آمادگی برای عملیات در این اداره قرار داشتند.

اداره ششم؛ اداره بایگانی اداره کل سوم بود و به تهیه فیش و تشکیل نمایه سازی و کدبندی پرونده ها می پرداخت.

اداره هفتم؛ کنترل، نظارت و بررسی مراکز نظامی و انتظامی را در بر می گرفت.

سرتیپ مصطفی امجدی اولین رئیس اداره کل سوم، افسری مفتون قدرت و شوکت بختیار بود. او با خشونت این اداره را هدایت می کرد. قیام ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ و ناکارآمدی وی در این حادثه موجب برکناریش شد. پس از امجدی، ناصر مقدم رئیس اداره کل سوم شد و تا سال ۵۰ بر این مسند باقی ماند. پس از وی پرویز ثابتی چهره بلندآوازه ساواک بر این جایگاه تکیه زد.

ثابتی(۱) در هنگام قائم مقامی فردوست در ساواک کمتر از سی سال داشت و رئیس بخش مربوط به احزاب پنهانی بود. فردوست او را دارای هوش خوب - نه بیشتر - و قوه بیان خیلی خوب توصیف می کند که بسیار مقام پرست و متظاهر بود.(۲)

ثابتی به یمن مصاحبه تلویزیونی - مطبوعاتی در بیان چگونگی قتل تیمور بختیار به «مقام امنیتی» معروف شد. او به شدت روی نصیری نفوذ داشت و

۱- پرویز ثابتی؛ به سال ۱۳۱۵ در سنگسر سمنان در خانواده ای بهایی زاده شد. در کودکی به همراه خانواده به تهران کوچید. در بهمن ۱۳۳۱ با معرفی ضرابی (مدیر کل ششم ساواک) به استخدام ساواک درآمد. او فارغ التحصیل رشته قضایی از دانشکده حقوق دانشگاه تهران و مسلط به زبان انگلیسی بود. او در سال ۱۳۴۵ به ریاست «اداره یکم عملیات ضدبراندازی» اداره کل سوم ساواک گمارده شد. او در سال ۱۳۴۹ معاون دوم اداره کل سوم و در سال ۱۳۵۲ مدیرکل سوم ساواک شد.

۲- فردوست، حسین؛ همان، صص ۴۷۳، ۴۷۴.

می توان گفت که در سالهای آخر مدیریت نصیری همه کاره ساواک ثابتی بود. عباس میلانی در خصوص شخصیت ثابتی در کتاب «معمای هویدا» نوشته است:

ثابتی ناگهان به اعتبار یک برنامه تلویزیونی، به شخصیتی سرشناس بدل شد و نقش ماندگار در ذهن بسیاری از ایرانیان باقی گذاشت. خوش صحبت بود و مطلع به نظر می رسید و مسایل امنیتی را در طول مصاحبه با دقت و نظم خاصی بر می رسید. به تدریج اقداماتش فزونی گرفت. به راحتی می توان ادعا کرد تا سال ۱۳۴۹ سایه اقتدارش بر همه عرصه های زندگی ایرانیان سنگینی می کرد. مخالفان رژیم او را خصم اصلی خود می دانستند. می گفتند دستگاه شکنجه و سانسور و داغ و درفش خفقان را هم هدایت می کند. در مقابل نزد سیاستمداران ایرانی آن روزگار، او یکی از پرقدرت ترین شخصیتهای مملکت بود و ترسش را اغلب به دل داشتند. در عین حال، احراز همه مشاغل مهم - از پست وزارت گرفته تا استادی دانشگاه و معلمی و حتی کارمندی دولت - در گرو دریافت اجازه اداره ای بود که ریاستش را او بر عهده داشت.(۱)

یکی از وظایف مهم اداره کل سوم، سنجش نارضایتی مردم و جامعه بود. رضایت عمومی و عملیات ضدبراندازی در ارتباط معکوس و در جهت مخالف هم هستند. هرچقدر رضایت مردم از حکومت و کارگزاران نظامی و حکومتی افزایش یابد، نیاز به عملیات ضدبراندازی در آن کاهش می یابد. تا زمانی که رضایت عمومی در جامعه حکمفرماست عمل براندازی به دلیل برخورداری حکومت از پایگاه اجتماعی محتوم به شکست و یا حداقل با دشواریهای اساسی و جدی مواجه است. تنها در شرایط عمیق شدن نارضایتی عمومی است که عملیات براندازی می تواند موفقیتهایی را در بر داشته باشد.

حکومت و دولتی که در خدمت به مردم و کسب رضایت آنها موفق باشد، امکان بروز و ظهور و توفیق عملیات براندازی آن حکومت، از مخالفین گرفته می شود. بالطبع حکومتی که در جلب حمایت مردم ناموفق و فاقد پایگاه

اجتماعی باشد آسیب پذیر می شود و ناگزیر به روشهای سرکوب و تمرین عملیات ضدبراندازی روی می آورد.

۱- میلانی، عباس؛ معمای هویدا؛ نشر آتیه و نشر اختران؛ تهران؛ چ ۲؛ ۱۳۸۰؛ صص ۲۰۸، ۲۰۹.

کمیته مشترک ضدخرابکاری

از اواخر دهه ۱۳۴۰ عملیات براندازی چریکی رو به فزونی نهاد و حمله مسلحانه به پاسگاه ها، بانکها، کلانتریها و ... و ایجاد جنگ شهری و ترور نظامیان و مقامات رژیم پهلوی در دستور کار گروه های مبارز و مسلحانه قرار گرفت. تا آن زمان هر یک از اداره دوم ارتش، ساواک و شهربانی و ژاندارمری جداگانه و به فراخور حال و توانایی خود با اقدامات براندازانه برخورد می کردند. مواردی پیش می آمد که تعقیب و دستگیری سوژه ای در دستور کار دو تیم از دو نهاد امنیتی قرار می گرفت. در این میان حتی امکان داشت بین دو تیم برخورد و اصطکاک نیز پدید آید.

بسیاری از هفت تیر کشیهای خیابانی که رژیم شاه آنها را جنگ و گریزهای خیابانی میان چریکها و نیروهای امنیتی معرفی می کرد، در واقعیت امر، جنگ قدرتی بود که میان خود نیروهای سرکوبگر در می گرفت. به خاطر کسب افتخار و پاداش، ساواک و شهربانی در گشودن آتش به روی یکدیگر تردید نمی کردند.(۱)

در آذر ۱۳۴۹ شورای امنیت کشور، به دنبال بروز چنین مشکلات عملیاتی، تصمیم گرفت برای اجتناب از برخورد تیمهای امنیتی - انتظامی در عملیاتهای ضد براندازی هماهنگیهایی صورت بگیرد. این هماهنگی نیز مشکلات خاص خود را در بر داشت و در پاره ای از موارد موجب درز کردن اطلاعات و سوخت شدن سوژه می شد. در بهمن ۱۳۴۹، در عملیات چریکهای فدایی خلق در جنگلهای سیاهکل؛ ناهماهنگیها و برخوردهایی بین ساواک و ژاندارمری روی داد.

این وضعیت سبب شد تا در اواسط سال ۱۳۵۰ برای تداوم و هماهنگی مبارزه علیه گروه ها و جریانهای مخالف و نیز سرکوب سریعتر آنها، تشکیلات جدیدی به نام «کمیته مشترک ضدخرابکاری» یا «کمیته مبارزه با خرابکاری» با

۱- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ص ۱۷۷.

شرکت ادارات دوم (امنیتی - اطلاعاتی) ارتش، شهربانی، ژاندارمری و اداره کل سوم (امنیت داخلی) ساواک تأسیس شد.(۱)

علیرغم تشکیل اسمی چنین کمیته هماهنگ کننده ای، کماکان مشکلات و ناهماهنگی بین دوایر امنیتی وجود داشت. نمونه آن در دستگیری علی اصغر بدیع زادگان(۲) روی داد. شهربانی در دستگیری بدیع زادگان نسبت به ساواک پیشی گرفت و برای آنکه قدرت و سرعت خود را به رخ سایر دوایر امنیتی - اطلاعاتی بکشد، به سخت ترین شکنجه ها دست زد و اطلاعات و اعترافاتی را به دست آورد. اما این اطلاعات، شهربانی را در این مسابقه قدرت برنده نکرد، چرا که اطلاعات سوخت شده بودند و قبلاً توسط دیگر اعضای دستگیر شده در اختیار ساواک قرار گرفته بودند.

در سال ۱۳۵۰ نیز مسعود احمدزاده(۳) از رهبران اولیه فدائیان خلق به دست مأموران شهربانی در تهران دستگیر شد. مأموران ساواک هم که در پی دستگیری او بودند پس از پانزده روز از خبر دستگیریش مطلع شدند. فرصتی که برای به حرف درآوردن زندانی کافی بود. در همان روزها مجید برادر مسعود نیز که از فدائیان خلق بود، در خیابانهای تهران دستگیر شد. در جریان انتقال او به زندان مأموران امنیتی ساواک برای ربودنش به اتومبیل شهربانی حمله کردند. مأموران شهربانی به آتش ساواکی ها پاسخ دادند، جنگ مغلوبه شد. اما مأموران شهربانی

زندانی شان را حفظ کردند.(۴)

ص:۷۷۲

۱- کاظمی، محسن؛ خاطرات احمد احمد؛ چ سوم؛ تهران؛ ۱۳۸۲؛ ص ۲۸۳.

۲- علی اصغر بدیع زادگان، به سال ۱۳۱۹ در اصفهان متولد شد. با بورس تحصیلی از دانشکده فنی دانشگاه تهران فارغ التحصیل می شود. در آبان ۱۳۵۰ دستگیر و در خرداد ۱۳۵۱ به جوخه اعدام سپرده شد.

۳- مسعود احمدزاده هروی؛ فرزند طاهر احمدزاده در ۱۳۲۶ در شهر مشهد به دنیا آمد، او از بنیانگذاران و نظریه پردازان فدائیان خلق است که در سال ۱۳۵۰ دستگیر و اعدام شد.

۴- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ص ۱۷۷.

بنا بر همین اتفاقات آغاز به کار عملی، نه اسمی کمیته مشترک جدی شد. کمیته، فعالیت خود را از ساختمان زندان موقت شهربانی در مجاورت شهربانی کل واقع در مرکز شهر (در باغ ملی) شروع کرد و در مدت کوتاهی در ساختمان مستدیر و معروف کمیته مشترک انسجام یافت. این ساختمان مخوف ترین و وحشتناک ترین بنای پلیسی امنیتی - سیاسی رژیم شاه بود. برخی دستگیر شدگان فقط به صرف حضور در چنین مکانی مرعوب شده و می بریدند.

در کمیته مشترک ابتکار عمل در دست اداره کل سوم ساواک بود و غالب مأموران به کار گرفته شده در آنجا از مأموران ساواک بودند. این مأموران با شرکت در کلاسهای آموزشی امنیت - اطلاعات در ساواک و موساد به مهارت قابل توجهی در تعقیب و مراقبت، عملیات ضدبراندازی، بازجویی و شکنجه دست یافتند.

اداره کل چهارم (حفاظت)

این اداره کل وظیفه حفاظت فیزیکی (اماکن، ابنیه ها و تأسیسات)، حفاظت پرسنلی (نیروی انسانی) و حفاظت اسناد و مدارک طبقه بندی شده ساواک را به عهده داشت.

اهمیت این اداره از آن رو است که فعالیتهای جاسوسی و رخنه با استفاده از تکنولوژی پیشرفته و نیز فعالیتهای براندازی و تخریب در قالبهای عملیاتی مسلحانه و چریکی، بمب گذاری، گروگانگیری، هواپیما ربایی و ... صورت می گرفت و این اداره می بایست در برابر چنین هجمه ای از کارمندان و مأمورین خود و از اماکن و ابنیه صفی و ستادی ساواک محافظت می کرد.

ساواک همواره در معرض آسیبهای جدی جاسوسی، سوخت شدن مأمور، خیانت، عملیات مسلحانه و براندازی بود. از این رو این اداره کل می کوشید تا

افراد قبل از استخدام بازشناسی و تحقیق شوند. همچنین سعی داشت با به کارگیری تکنولوژی پیشرفته و کسب مهارتهای حرفه ای مانع از بهره برداری، سرقت و لو رفتن اسناد و مدارک شود.

ص:۷۷۳

اداره کل چهارم برای محافظت از نیروی انسانی و اماکن و ابنیه واحدی را به نام «واحد پاسداران» ایجاد کرد. این واحد وظیفه داشت از وزارتخانه ها، مؤسسات و مراکز دولتی و نمایندگیهای ساواک در خارج از کشور محافظت نماید.

از آنجا که وظایف اداره کل چهارم به لحاظ عملیاتی در ارتباط مستقیم با دو اداره کل سوم و هشتم بود، در تقسیم بندی تشکیلاتی و تعیین ساختاری، این اداره در سازمان امنیت داخلی و ضداطلاعات می گنجید.

اداره کل هشتم (ضدجاسوسی)

این اداره کل از اهداف عالی آمریکا بود. آمریکا به اتکا و با استفاده از این اداره میتوانست در برابر فعالیتهای جاسوسی مأموران K.G.B هوشمندانه و آگاهانه عمل کند. این اداره از بدو تأسیس مورد توجه مأموران سیا بود. سرتیپ منوچهر هاشمی که از تابستان ۱۳۴۲ تا شهریور ۱۳۵۷ به مدت ۱۵ سال ریاست اداره کل ضدجاسوسی ساواک را به عهده داشت، درباره سیطره و نفوذ آمریکا در این اداره می نویسد:

مدیر کل قبل این اداره به من گفت: من از این کار ضدجاسوسی که صرفاً باید یک امر ملی و سری باشد سردر نیاورده ام. در این جا همه کاره آمریکاییها هستند، خانم منشی مدیریت هم که علی الاصول باید محرم اسرار مدیر و مدیریت باشد، سمت مترجمی آنها را به عهده دارد. به این ترتیب چگونه می شود استقلال این واحد و پنهانی بودن عملیات و وظایف یک اداره ضدجاسوسی را که هدف اصلی و فلسفه وجودی آن مراقبت از خارجی ها و عوامل آنهاست حفظ نمود.(۱)

هاشمی اهداف عمده این اداره کل را چنین بر می شمارد:

۱. مراقبت از جاسوسان شوروی K.G.B و G.R.U ؛

۲. مراقبت از جاسوسان و عوامل کشورهای تندرو عربی مخالف رژیم ایران؛

ص:۷۷۴

۱- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ ص ۳۶۳.

۳. مراقبت از جاسوسان و عوامل کشورهای سوسیالیستی و کشورهای اقماری شوروی؛

۴. مراقبت از معاودین و مهاجرین و پناهندگان؛

۵. مراقبت از چند صدهزار نفر افغانی.

هاشمی تأکید می کند هدف عمده ضدجاسوسی ایران مراقبت از فعالیتهای جاسوسی شوروی و اقمار آن و کشورهای کمونیستی دیگر در درجه اول و کشورهای عربی در درجه دوم بود. جالب این که رئیس اداره کل ضدجاسوسی در خصوص وظایف این اداره در برابر دنیای غرب تصریح می کند که ما به دلایل بسیار طبیعی و قابل قبول نه فقط تضادی با غرب نداشتیم، بلکه با سرویسهای آنها و کشورهای دوست در منطقه، همکاریهای زیادی داشتیم.(۱)

ساواک، روحانیت، روشنفکران

سرسخت ترین گروه رو در روی ساواک و رژیم شاه قشر روحانی بودند. این طیف با اتکاء به دانش، آگاهی و نفوذ معنوی خود توانستند قاطبه مردم را برای سرنگونی رژیم پهلوی با نهضت همراه کنند. در صدر رهبری روحانیون و نیز توده مردم حضرت امام خمینی(ره) قرار داشت.

امام خمینی(ره) در خصوص قضایای مربوط به انجمنهای ایالتی و ولایتی، انقلاب سفید، کاپیتولاسیون و نیز لیبرالیزه شدن کشور؛ با اتخاذ مواضع تند، صریح و انقلابی وجهه ای متفاوت از دیگر رهبران سیاسی کسب کردند. از این رو ایشان هدف اصلی سرکوب رژیم پهلوی بود چنان که می اندیشید، سرکوبی

خمینی، سرکوبی توده هاست. محمدرضا پهلوی از سر استیصال با اتکاء به دستگاه مخوف ساواک چندین حرکت ایذایی در حق ایشان صورت داد. از جمله در ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ مدتی وی را زندانی و بعد درخانه ای تحت کنترل و مراقبت گرفت.

۱- برای اطلاع بیشتر در چند و چون اداره کل هشتم و کشف موارد جاسوسی بنگرید: هاشمی، منوچهر؛ داوری (سخنی در کارنامه ساواک)؛ انتشارات ارس؛ لندن؛ ۱۳۷۳.

همچنین رژیم کوشید با دامن زدن به شایعه؛ حضرت امام(ره) را

به جریانات سیاسی خارج از کشور به ویژه جمال عبدالناصر وصل کند. در عینی کردن این جنگ روانی، در فرودگاه مهرآباد جوانی لبنانی الاصل به همراه مبلغ قابل توجهی پول دستگیر شد. ساواک شایع کرد که او این پولها را از طرف عبدالناصر آورده و قرار است تا از طریق آقای نقره چی در بازار پولها را به امام خمینی(ه) برساند تا ایشان پولها را بین مخالفین رژیم و تظاهرکنندگان تقسیم نمایند.

سرتیپ هاشمی پس از گذشت سی سال از آن حادثه، درخاطرات خود اعتراف کرده است:

با بررسی دقیق که روی این پرونده صورت گرفت معلوم شد که هیچ گونه دلیلی که بتوان کشف این پول را به ایادی ناصر و یا به منظور تبلیغات و خرابکاری مربوط دانست در پرونده وجود ندارد. احتمالاً افسر بازجو بر اثر کم تجربگی یا هر نظر دیگر، مثلاً «جوان بودن و جویای نام بودن»، در آن روزها، که مبارزات ضدغربی ناصر و تبلیغات او علیه رژیم ایران تمام فضای ایران را پر کرده بود، مترجمین را، که آنها هم تازه کار بودند، تحت تأثیر قرار داده و به آنها تلقین کرده به این جوان تفهیم کنند که راه خلاصی تو از این گرفتاری فقط در این است که هر کس در هر کجا از او سئوال کرد [...] جواب بدهی این پول را ایادی ناصر به وسیله کارفرمای من برای تبلیغات و خرابکاری در ایران فرستاده اند.(۱)

بعد از خنثی شدن این توطئه تلاش کردند حاج طیب رضایی و اسماعیل حاج رضایی را متقاعد کنند تا بپذیرند که در ازای دریافت مبلغی پول از طرف امام خمینی(ره) حاضر به راه اندازی آشوب و ناآرامی شده اند. اما این آزادمردان زیر بار چنین توطئه ای نرفتند و از جانشان بر سر پایداری در عقیده گذشتند.

بی نتیجه ماندن چنین توطئه هایی در شرایطی که اعتراضات و سخنرانیهای صریح و تند امام خمینی(ره) ارکان رژیم را به لرزه درآورده بود، تاب و تحمل شاه و دستگاه حاکمه را به هم زد و ناچار از تبعید امام شدند.

ص:۷۷۶

۱- همو؛ همان؛ ص ۳۷۱.

تبعید امام به خارج از کشور نقطه عطفی در مبارزات روحانیون و مردم به وجود آورد. دامنه مبارزه به خارج از کشور نیز کشیده شد. روحانیون بسیاری در عراق، سوریه، اردن، لبنان، پاکستان و اروپا شروع به فعالیت علیه رژیم کردند. اعلامیه ها و جزوه های بسیاری علیه رژیم پهلوی نوشته و منتشر شد. به تبع این رخداد ساواک نیز ناچار شد که دامنه کنترل و مراقبت خود از روحانیون را به خارج نیز سرایت دهد.

آیت الله محمدرضا سعیدی که در داخل کشور از پیشتازان نهضت امام خمینی(ره)

بود، در اعتراض به ورود سرمایه گذاران خارجی سخنرانیهای تندی در مساجد ترتیب داد و با صدور اعلامیه ای تند به مخالفت با ورود راکلفر و سرمایه گذاران آمریکایی برخاست. ساواک او را در اردیبهشت ۱۳۴۲ دستگیر نمود. او در خرداد همان سال بر اثر شکنجه های طاقت فرسا به شهادت رسید. از آن پس مجالس یادبودی از طرف مردم در اقصی نقاط ایران برای وی همه ساله برگزار می شد.(۱)

آیت الله غفاری چهره ای دیگر از روحانیت است که به دلیل فعالیت سیاسی به زندان برده شد و بر اثر شدت شکنجه به شهادت رسید.(۲) روحانیون متفکری چون مطهری و مفتح در کرسی دانشگاه ها و مراکز و کانونهای علمی - مذهبی به بحث و روشنگری جوانان پرداختند. حسینیه ارشاد شد جولانگاه فکری متفکرینی چون علی شریعتی و مرتضی مطهری، آنها نهضت روشنگری دینی به راه انداختند و خطابه هایی علیه رژیم صورت دادند. طولی نکشید که ساواک در ۱۴ آبان ۱۳۵۱ مساجد الجواد، هدایت و حسینیه ارشاد را تعطیل کرد. همچنین ساواک کوشید از

اختلاف نظر پیش آمده بین روحانیون بر سر انتشار کتاب «شهید جاوید»(۳) سود جوید و در پی تشدید اختلاف شود.

ص:۷۷۷

۱- دفتر ادبیات انقلاب اسلامی؛ ساواک و روحانیت؛ حوزه هنری؛ ۱۳۷۱؛ ص ۱۶.

۲- همو؛ همان؛ ص ۱۱۴.

۳- کتاب شهید جاوید توسط آیت الله نعمت الله صالحی نجف آبادی نگاشته شده و در آن به قیام امام حسین(ع) از نگاه تحلیلی - انتقادی نگریسته شده است.

تحرکات ساواک ناچیزتر از آن بود که حرکت معنایی و بنیانی روحانیت را متوقف کند. نمایندگی ساواک در فرانسه نتوانست پلیس فرانسه را وادارد تا اعتصاب غذای کلیسای سن مری را که روحانیون خارج از کشور در مهر ۱۳۵۶ در پاریس راه انداخته بودند با خشونت به پایان برساند. همچنین دستگیری گسترده روحانیون، زندانها، شکنجه ها و تبعیدها مؤثر نیفتاد.

ساواک برای به افسار کشیدن جریان روشنفکری و روشنفکران، سانسور و ممیزی کتب و نشریات و جراید را سرلوحه خویش قرار داد و با ایجاد مراکزی چون «کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان» و «کاخ جوانان» و اعطای بورسهای تحصیلی به دانشجویان از بنیاد پهلوی و مؤسسات وابسته و نیز دور دادن به مجله هایی چون تماشا و آیندگان در صدد شد تا اوضاع فکری و فرهنگی کشور را به دست بگیرد. برخی از نویسندگان را به بند کشید. به دستور «مقام امنیتی» (!) فیلم «اسرار گنج دره جنّی» که در آن ابراهیم گلستان به استعاره به سرگذشت ایران، شاه و هویدا پرداخته بود توقیف شد.(۱)

ساواک شاعر شوریده ای چون خسرو گلسرخی را به جوخه اعدام سپرد و فیلم سازانی چون عباس سماکار و رضا علامه زاده را به زندان کشید. با اعمال سیاست تیغ و سانسور، فقط کتابهای نویسندگانی چون شجاع الدین شفا (درباری نویس رژیم پهلوی) و اسماعیل رائین و نیز کتابهای ترجمه ای امکان ظهور و عرضه یافتند. ساواک فردی چون پرویز نیکخواه را که رهبری یک گروه مبارز سیاسی - مارکسیستی را به عهده داشت، پس از اظهار ندامت به خود پیوند زد و او را در کنار رضا قطبی در رادیو و تلویزیون و در سمت معاونت تحقیق قرار داد. همچنین عناصر فرهنگی و مبارزی چون فیروز شیروانلو را (که البته از ابتدای

ورود او به جریانات سیاسی شائبه ساواکی بودنش وجود داشت) به خدمت گرفت و در کنار لیلی امیر ارجمند در کانون پرورش فکری کودکان و نوجوانان و بعد امور فرهنگی دفتر فرح قرار داد.

ص:۷۷۸

۱- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: میلانی، عباس؛ معمای هویدا؛ نشر آتیه؛ نشر اختران؛ تهران؛ صص ۳۴۲-۳۱۷.

جالب این که چنین سازمان مخوفی، دست اندرکار می شود تا نویسنده و ژورنالیستی چون اسماعیل رائین، کتاب سنگین و افشاکننده «فراموشخانه و فراماسونری در ایران» را بنویسد. سرتیپ هاشمی در کتاب داوری افشا کرده است رائین با دسترسی به صندوق پستی برخی از فراماسونها در پستخانه مرکزی اطلاعات زیادی از سوابق و مکاتبات ایشان جمع آوری می کند و همچنین شرح میدهد که چگونه وقتی فردی به نام جواهری (از بنیان گذاران لژ فراماسونری) فوت می کند ساواک اسناد خانه وی را از چنگ همسرش خارج و در اختیار رائین قرار می دهد و او با استفاده از همین مدارک به دست آمده، آن کتاب را می نویسد(۱).

ساواک، گروه های مبارز، خشونت و شکنجه

دو دوره اعمال خشونت در ساواک بارز است. دوره اول مربوط است به زمان فرمانروایی تیمور بختیار. در این دوره، خشونت کاملاً۔غیرحرفه ای، شکنجه ها و ابزار شکنجه ابتدایی است. برادران امجدی و سرهنگ زیبایی از فریفتگان بختیار، توسعه دهندگان خشونت در دوره زمامداری وی هستند.

تیمور بختیار مردی است که سنت خشونت را به طرزی پر دوام وارد دستگاه پلیس - امنیتی کرد. اما از بسیاری جهات، خشونت هنوز در مرحله «مقدماتی» و نه «پیشرفته» است. در این مرحله تنها کسانی شکنجه می شوند که احتمال می رود اطلاعاتی دارند که برای کشف و خنثی سازی یک سازمان «برانداز» به کار می آید، نه «الف بچه»ای که عضو فعال سازمانهای مارکسیستی است.(۲)

دوره دوم خشونت، دامنه زمانی ۱۳۵۰ تا ۱۳۵۶ را در بر می گیرد. در این دوره پرویز ثابتی در رأس دستگاه خشن اداره کل سوم، خشونت را رشد و توسعه داد و سیستماتیک کرد. ضمناً در این دوره کمیته مشترک نیز فعال و نقطه

ص:۷۷۹

۱- برای اطلاع بیشتر بنگرید به: هاشمی، منوچهر؛ همان؛ صص ۲۶۴-۲۶۲.

۲- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ص ۱۰۲.

ثقل خشونت ساواک است. در این دوره ساواک و کمیته مشترک بیشتر با کمک موساد به انواع و اقسام ابزار پیشرفته شکنجه، مجهز می شوند.

وقوع حادثه خونین ۱۵ خرداد ۱۳۴۲ موجب شد تا گروه های مبارز سیاسی، فعالیتهای سیاسی خود را زیرزمینی و مخفی دنبال کنند و تشکیلات پیچیده ای پایه گذارند. از جمله این گروه ها عبارت بودند از: هیئتهای مؤتلفه اسلامی، حزب ملل اسلامی، حزب الله، سازمان مجاهدین خلق ایران، چریکهای فدایی خلق، سازمان انقلابی توده و سایر گروه های کوچک و بزرگ مذهبی و مارکسیستی که به صورت پنهان علیه دستگاه پلیسی و مخوف ساواک و رژیم پهلوی فعالیت می کردند.

با گذشت زمان، مبارزه از لایه های ظاهری چون صدور اعلامیه و پخش شب نامه گذشت و وارد فاز عملیاتی شد. جزوه ها و کتابهای آموزشی نوشته و بولتنهای نوبه ای درون سازمانی منتشر شد. کتابهای انقلابها و انقلابیون جهان ترجمه شد و در اختیار مبارزین قرار گرفت. برخی مبارزین مانند چریکهای فدایی خلق پایشان به جنگلها کشیده شد. گروهی چون سازمان انقلابی توده مستقر در اروپا به انتقال کادرها به ایران مبادرت ورزید. گروهی مانند حزب الله و سازمان مجاهدین خلق نیروهای خود را برای کسب آموزشهای نظامی و چریکی به اردوگاه های الفتح در سوریه و لبنان گسیل داشتند. مجاهدین در آبان ۴۹ برای رهایی تعدادی از یارانشان دست به هواپیماربایی زدند. پس از ضربه سال ۱۳۵۰ ساواک به مجاهدین، تعدادی از مصون ماندگان دست به گروگان گیری ناموفق پسر اشرف (شهرام پهلوی نیا) زدند. گروه های جوانی مانند ابوذر، توحیدی صف، توحیدی بدر، منصورون، شمس، فجر اسلام و ... پا به حیات مبارزات سیاسی گذاشتند. سرتیپ طاهری، معاون پلیس تهران و سرتیپ زندی پور، دومین رئیس کمیته مشترک و همین طور سپهبد فرسیو، رئیس دادستان نظامی و مستشاران

نظامی آمریکا به نامهای جک ترنر(۱) و پل شفر(۲) ترور شدند. رستوران خوانسالار، پاتوق آمریکاییها منفجر شد. بمب گذاریهایی در مقابل کلانتریها و برخی اماکن

ص:۷۸۰

۱- Jack Tarner.

۲- Paul Shaffer.

دولتی صورت گرفت و برخی گروه ها شروع به تولید مواد منفجره نظیر اسید پیکریک کردند. آنها از طرق گوناگون از خارج سلاح وارد کردند. مبارزین چریک به اسلحه و سیانور مسلح شدند. قرارها با یکدیگر پیچیده تر شد و علامتهای سلامت و ضد تعقیب به کار آمد. خانه های امن و خانه های تیمی، مبارزین را در دل خود جای دادند و ...

به موازات رشد و توسعه گروه های مبارز و پیچیده تر شدن شیوه های مبارزه ساواک و دستگاه های امنیتی - اطلاعاتی نیز به تجهیزات و پیچیدگیهای خود می افزودند. توسعه آنها در جهات زیر بود: ایجاد کمیته مشترک ضدخرابکاری، تأسیس زندان مدرن اوین، برقراری دوره های آموزش تخصصی تعقیب و مراقبت، نفوذ به گروه ها و دستجات، حرفه ای شدن بازجوییها، شنود تلفنی و ردیابی مخالفین، بهره برداری از اختلافات قومی و ...

تمسک به تبلیغات و جنگ روانی (گوشزد کردن مدام خطر کمونیسم، شایعه سازی، دروغ پردازی و فریب اذهان و افکار عمومی)، از جمله پیچیدگیهای روش ساواک است. مانند آنچه که در ۲۱ فروردین ۱۳۴۴ گذشت و رضا شمس آبادی؛ انقلابی شوریده را که از دل مردم برخاسته بود منصوب به یک گروه کمونیستی کردند، تا مانع از آن شوند که سست بودن پایگاه اجتماعی شاه بیش از پیش به مردم نمایانده شود. از جمله جنگ روانی ساواک، زدن برچسب «مارکسیست های اسلامی» به سازمان مجاهدین خلق است. از سال ۵۴ که سازمان دچار تغییر و تحولات عمیق ایدئولوژیک شد و انشعاب و انشقاق فراوان به روی خود دید؛ برخی با انحراف از اسلام به مارکسیسم گرویدند و راه ارتداد پیش گرفتند، برخی دیگر برای حفظ اعتقادات اسلامی انشعاب کرده و گروه مستقلی ایجاد کردند و مسلمان ماندند. گروهی هم ضمن پذیرش اسلام و مسلمان

دانستن خود علمی بودن مارکسیست در مبارزه را قائل بودند. از این رو اتصاف «مارکسیست های اسلامی» به این گروه متأخر چندان هم بی مسما نبود.

از دیگر تبلیغات روانی ساواک راه اندازی مصاحبه های تلویزیونی و مطبوعاتی مانند مصاحبه های پرویز نیکخواه (رهبر واخورده یک گروه مارکسیستی) و خلیل

فقیه دزفولی (از عناصر مؤثر سازمان مجاهدین خلق)، و نیز درج مقالات و نامه هایی از مبارزین در مطبوعات در ستایش از شاه و انقلاب سفید بود.

ساواک وقتی در بازجویی ها با تهدید، تطمیع و فریب به توفیقی دست می یافت و مبارز بنامی را با خود همراه می کرد، این عمل در روحیه سایر مبارزین و زندانیان اثر منفی داشت. مانند خیانت وحید افراخته که قبل از دستگیری، او برای برخی به یک اسطوره می ماند و یا احمدرضا کریمی. این دو در خیانت به حدی رسیدند که با مأمورین برای شناسایی مبارزین به شهرگردی می رفتند.

ساواک همچنین در زندان با اهرمهایی چون زندان انفرادی، تحبیب و تشویق مبارزین برای نوشتن ندامتنامه، شکنجه، اختلاف افکنی بین گروه ها، سانسور خبری و ممنوعیت مطالعه کتاب و جراید، ممنوعیت ملاقات و تبعید از زندانی به زندان دیگر به شکستن مبارزین می پرداخت.

از پیشرفتهای ساواک در عملیات ضد براندازی، کادرسازی از میان عناصر و رهبران فریب خورده و رسوخ آنها به گروه ها و دستجات مبارز بود. از جمله آنها می توان به رخنه عباس شهریاری به حزب توده، نفوذ شاه مراد (الله مراد) دلفانی به سازمان مجاهدین خلق، رخنه امیرحسین فتانت به گروه گلسرخی و نفوذ سیروس نهاوندی به سازمان انقلابی توده اشاره کرد.

ساواک عملیات تحریکی پیچیده ای هم به قصد گسترش ترس و سردرگمی در میان مخالفان انجام می داد. پردامنه ترین نوع این عملیات آفریدن گروه های مخالف «کنترل شده» از جمله گروه های دانشجویی، گروه های بحث سیاسی و حتی هسته های «ساختگی» حزب توده بود. ساواک از این سازمانها برای شناسایی، کنترل عناصر، تحریک اعضای گروه های مخالف و اجرای اعمالی که به

خاطر آنها می شد به طور قانونی آنها را بازداشت کرد استفاده می کرد.(۱)

برخی معتقدند ساواک بیش از آن که خشن باشد در ایجاد جو وحشت و ترس موفق بوده است. ماروین زونیس، در کتاب «شکست شاهانه» نوشته است:

۱- گازیوروسکی، مارک.ج؛ همان؛ صص ۲۶۶- ۲۶۷.

گرچه ارزیابی عینی میزان بی رحمی ساواک عملاً امکان پذیر نیست، اما به گمان من معروفیت این سازمان به بیرحمی بیش از عملکرد واقعی آن بوده است. این گفته به معنای آن نیست که ساواک برای بازجویی و اقرار گرفتن از مظنونها شکنجه نمی کرده است. همچنین به معنای آن نیست که پراکندن تخم ترس در میان ایرانیان از طریق اعمال وحشیانه این سازمان از جمله ضرب و شتم کسانی که مخالف رژیم شناخته می شدند و در هم شکستن اجتماعات مخالف رژیم از سوی این سازمان نفی شود. اما به نظر می رسد که ساواک فضایی از ارعاب ایجاد کرده بود که جایگزین واقعیت شده بود.(۱)

از میان تمامی ترفندها و پیچیدگیهای ساواک، خشونت جایگاه خاصی داشت. ساواک تصویر هیولایی به خود گرفته بود. هر قدر به مرور زمان فعال تر می گشت، روشهای خشن تری نیز چاشنی فعالیتهای آن می شد. به طوری که شهرت ناخوشایندش در ایران و سراسر دنیا زبانزد بود.(۲)

از سال ۵۶ پس از جدی شدن بحث نقض حقوق بشر در ایران ساواک مجبور شد در رویه و رفتار خود تغییراتی بدهد و به خشونت بیشتر قبل از دستگیری گرایش یافت. تلاشش در این دوره معطوف به کشتن و از بین بردن مبارزین قبل از دستگیری بود. در سال ۱۳۵۷ هم وقتی سپهبد مقدم جایگزین نصیری شد، ثابتی کوشید تا مقدم را به ضرورت سرکوب متقاعد کند، در تبریکاتش به او به مناسبت انتصابش به ریاست ساواک، گفته بود که هر چه سریعتر باید چهارصد تن از روحانیون سردسته را دستگیر و جنبش را در نطفه

خفه کرد.(۳) عباس میلانی نیز در کتاب معمای هویدا نوشته است:

مهمترین طرفدار سیاست سرکوب، پرویز ثابتی بود. در اواسط بهار ۱۳۵۷ ثابتی از طریق هویدا پیامی به شاه فرستاد که برای مدتی کوتاه عنان کار را به دست ساواک بسپارد. وقتی شاه طرح مشخص او را خواست، ثابتی سیاهه ای از

ص:۷۸۳

۱- زونیس، ماروین؛ شکست شاهانه؛ ترجمه عباس مخبر؛ طرح نو؛ تهران نو؛ ۱۳۷۰؛ ص ۵۲۰.

۲- بیل، جیمز. ا؛ همان؛ ص ۱۳۹.

۳- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ص ۲۴۹.

۱۵۰۰ تن از مخالفان عمده رژیم را فراهم آورد و معتقد بود با بازداشت این عده، آرامش هم بلافاصله به شهرها باز خواهد گشت.(۱)

پایان یک نفرت

ساواک علاوه بر میدان داری کامل در امور امنیتی و مراقبت در وظایف سازمانها و نهادهای دیگر دولتی هم دخالت داشت. این امر نه فقط خلاف مصلحت در امر مملکت داری بود، بلکه مهمترین عامل ضدیت و نفرت مردم از ساواک هم شد. تا جایی که از نظر مردم، انگشت این سازمان در همه امور خلاف قانون دیده می شد. این دخالتهای ساواک در همه امور کشور با هدف مراقبت از صحت اعمال و وظایف سازمانها و توصیه مسائل حفاظتی و جلوگیری از نفوذ عوامل بیگانه و افراد خائن به مؤسسات دولتی بود. این دخالت در همه سطوح دولتی و خصوصی، وزارتخانه ها و سازمانها بود: دخالت در استخدام و انتصاب افراد، دخالت در انتخابات، دخالت در امور دانشجویی و دانشگاه ها و مدارس و مؤسسات عالی آموزش، دخالت در امور دانشجویان خارج از کشور، دخالت در امور مطبوعات و اعمال سانسور و ...(۲)

ساواک برای دخالت در همه امور کشور نیاز به پرسنل فراوان داشت. شاه خود در کتاب «پاسخ به تاریخ» آمار ساواک را در زمستان ۱۳۵۶ سه هزار و دویست تن ذکر می کند که تا زمستان ۱۳۵۷ از چهار هزار نفر تجاوز نمی کرد. سرتیپ هاشمی نیز آمار می دهد ساواک در حدود ۳۵۰۰ عضو داشت که مثل بقیه

نهادهای دولتی و بخش خصوصی از میان همان مردم، همان جامعه که به تصدیق دوست و دشمن بیمار بوده برخاسته بودند. وقتی کلیتی ناسالم بود، طبعاً اجزای آن هم ناسالم است.

ساواک بازتاب همه نهادهایی بود که رژیم پهلوی ساخته بود. دستگاهی که تنها بر اراده شاه و بر اطلاعات اعضایش (از نظامی فوق العاده سلسله مراتبی

۱- میلانی، عباس؛ همان؛ ص ۳۹۰.

۲- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ صص ۱۶۳- ۱۶۴.

شده) متکی بود. بدیهی است که این پلیس سیاسی نمی توانست کارایی لازم را داشته باشد. هراندازه پلیس سیاسی قدرتمندتر باشد به همان نسبت در فهمیدن مسائل جامعه ای که بر آن نظارت می کند عاجزتر است و نهایتاً از آن تصویری مطابق ساختار خودش و دلمشغولیهایش

منعکس می کند. ساواک جامعه ایرانی را چونان زنجیره ای از توطئه ها، افشاگریها و نظارتها می فهمید. چونکه این تعریف با بینش شاه تطبیق می کرد.(۱)

ماروین زونیس در شکست شاهانه نوشته است:

ساواک که مسئولیت امنیت خارجی و داخلی رژیم را به عهده داشت به ایفای نقش «چشم و گوش شاه» معروف شده بود، با این همه، ظاهراً از عمق مخالفت نسبت به شاه، شدت بروز آن و توانایی مخالفان در دست زدن به اقدامات هماهنگ و سازمان یافته در شهرهای مختلف کشور بی اطلاع بود. شکست این سازمان یکی از عوامل عمده ناتوانی رژیم در نشان دادن واکنش مناسب در مقابل انقلاب و از بین رفتن روحیه شاه و کل نظام او بود. شکست این سازمان به اندازه ای عظیم بود که غیرقابل توضیح به نظر می رسید.(۲)

سرتیپ هاشمی نیز در داوری نوشته است:

عمیقاً معتقدم، ساواک در واقع آن غول سهمناک یا آن گشتاپویی نبود که از آن در افکار عمومی ساخته و به صفحات تاریخ سپرده شد. ارایه چنین تصویری از ساواک را علل بیشمار است، ولی بنیان آن، بر بخشی مربوط به زمان و

چگونگی تأسیس آن و بخشی دیگر مربوط به وظایفی که بر عهده داشت گذاشته شد.(۳)

سرانجام ساواک، این سازمان مخوف که روزگاری چون اختاپوس بر زندگی همه ایرانیان سایه انداخته بود، در ۱۹ دی ۱۳۵۷ اعلام کرد که به انقلاب پیوسته است. در ۲۴ دی ۱۳۵۷ شاهپور بختیار فرزند سردار فاتح بختیاری دستور به

ص:۷۸۵

۱- همو؛ همان؛ صص ث و ج و ۲۵۵.

۲- زونیس، ماروین؛ همان؛ ص ۱۶۵.

۳- هاشمی، منوچهر؛ همان؛ ص ت.

انحلال سازمانی داد که تیمور بختیار فرزند سردار معظم بختیاری آن را در ۱۳۳۵ پی ریخت.

به قول دلانوا مورخ فرانسوی: «پایان ساواک، پایان اسطوره شکست ناپذیری سرویسهای جاسوسی غربی نیز بود.»(۱)

۱- دلانوا، کریستین؛ همان؛ ص ۲۵۶.

حکومت پهلوی و عشایر / دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ

اشاره

دکتر کیانوش کیانی هفت لنگ

معاون اسناد ملی سازمان اسناد و کتابخانه ملی ایران

سر تخت شاهان بپیچد سه کار

نخستین ز «بیدادگر شهریار»

دوم آنکه با «گنج» خویشی کند

به «دینار» کوشد که بیشی کند

سوم آنکه «بی مایه» را برکشد

ز مرد هنرمند، برتر نهد

هدف از نگارش این مقاله، تبیین سه عامل فوق، درباره سقوط حکومت پهلوی نیست؛ هرچند هر سه عامل در این امر به طور جدی مؤثر بوده اند. بلکه هدف آن است که، در ارتباط با عشایر، به علت ظلم آشکار و بی حد و حصر و آگاهانه حکومت پهلوی، «بیدادگر شهریار» را براساس مدارک و اسناد موجود مورد توجه و بررسی و داوری قرار دهیم.

همانگونه که می دانیم، در یک تقسیمبندی کلان، سکنه ایران به سه جامعه شهری، روستایی و عشایری تقسیم می شوند. جوامع سه گانه مذکور، هرکدام دارای شیوه زندگی و آداب و رسوم و ویژگی های مخصوص به خود می باشند.(۱)

جامعه عشایری، دارای سابقه طولانی در تاریخ و فرهنگ ایران است، تا جایی که می توان مدعی شد که اکثر حکومتهای ایران یا خود ریشه و منشاء عشایری داشته اند و یا به کمک عشایر بر سر کار آمده و حکومت خود را تداوم بخشیده اند و یا مدعی و رقیب آن بوده اند.(۲)

ص:۷۸۷

۱- صفی نژاد، جواد؛ مبانی جغرافیای انسانی، تهران، ۱۳۶۶.

۲- کیاوند، عزیز؛ حکومت و سیاست و عشایر، تهران، ۱۳۶۸.

مروری بر سلسله های حکومتگر در طول تاریخ ایران، این ادعا را اثبات می کند. جدول شماره (۱) فهرست بنیانگذارانی را شناسایی می کند که در این مرز و بوم فرمانروایی نموده و گاه نیز توانستند تمدن سازی کنند و همه از قبایل برخاسته اند.(۱)

جدول (۱) – سلسله های فرمانروایی در ایران

سلسله و تاریخ

سرسلسله

قوم یا قبیله

ماد (۷۰۸ —۵۰۵ ق.

م)

دیاا' کو

ماد

هخامنشی (۵۵۰– ۳۲۰

ق م)

چیش پیش

پارس

طاهریان (۲۰۶–۲۵۹

ه– ق)

مصعب ابن رزیق

خزاعه

دیالمه آل زیار(۳۱۶—۴۳۳ه

ق)

مرداویج

دیلم

دیالمه آل بویه

(۴۴۷-۳۲۰ه- ق)

علی، احمد، حسن

بویه

غور (۵۴۳ — ۶۱۲ ه

ق)

عزالدین حسین

غوریه

سلجوقیان (۴۲۹—

۵۹۰ ه- ق)

سلجوق بن دقاق

ترکمانان

مغول (۶۱۲-۶۵۱ ه

ق)

چنگیز

مغول

ایلخانان (۶۵۱ —

۷۴۶ ه- ق

هلاکو

مغول

تیموریان (۷۷۱—

۹۱۱ ه- ق)

تیمور

مغول

قره قریونلو (۷۷۳—۸۱۰

ه- ق)

قره یوسف قره احمد

ترکمن

آق قویونلو (۸۷۲—۹۲۰

ه- ق)

ابوالنصر حسین بیک

ترکمن

افشار (۱۱۴۸—۱۲۱۸ه

ق)

نادر

افشار

زند (۱۱۶۳—۱۳۰۹ه

ق)

کریم خان

لر

قاجار (۱۲۰۰–۱۳۴۳ه

ق)

آغامحمدخان

قاجار

تنها حکومتی که طی هزاره های اخیر، نه تنها منشاء عشایری نداشت، بلکه به شدت در جهت ضدیت با آن حرکت میکرد، حکومت پهلوی بود. پژوهشگران علتهای متعددی برای این امر برشمرده اند.. از جمله اینکه انگلیسی ها، با گماردن فردی غیر عشایری به عنوان شاه ایران، پیش بینی روزی را کرده بودند که وقتی او را از اسب قدرت به زیر کشیدند، وابستگی قومی و عشیره ای در کشور موجب درد سر نشود. حکومت پهلوی، تمام ایلات ایران را هم به دلایل سیاسی و هم به

ص:۷۸۸

۱- رجایی، فرهنگ؛ معرکه جهان بینی ها، شرکت انتشارات احیاء کتاب، تهران، ۱۳۷۳.

خـاطر آن تصوری که قـدرت مسـلط از فرهنگ غربی و مفهوم «پیشـرفت» داشت، مجبور به اسـکان در ییلاق یا قشـلاق کرد و ارتش را برای اجرای این طرح و ممـانعت از کوچ عشایر، در ایل راه ها مسـتقر نمود. هر چنـد، طرح اسـکان اجباری عشایر در شهریور ۱۳۲۰ شـکست خورد و در این تاریـخ همه ایلاـت ایران، کوچ بزرگ و جمعی خود را از سـر گرفتند و اکثر مرتعهـا و مراکز تجمع انسانی که طی سالها اسکان اجباری در سرزمینهای ایلی ساخته بودند، متروک و به فراموشی سپرده شدند.(۱)

بـا روی کـار آمـدن رضاخان، عشایر به عنوان رقیب پرقـدرت و در عین حال مزاحم قـدرتهای خارجی به ویژه انگلیسـی ها که برای غـارت نفت ایران به امنیت نیـاز داشـتند، هـدف بی رحمـانه ترین و نـاجوانمردانهترین کشـتارها و توطئه هـا قرار گرفتنـد. رضاخان دو سـیاست «تخته قاپو» و «خلع سـلاح» را علیه عشایر کشور انتخاب و همزمان اجرا کرد. وی قسی القلب ترین افسران ارتش خود را برای اجرای این دو سیاست انتخاب نمود.

داستان رفتارهای غیرانسانی و کشتارهای وحشیانه ارتش رضاخانی در برخورد با عشایر، بسیار تلخ و دردآور است. کافی است بدانیم که سـپهبد امیر احمدی، لقب قصاب لرسـتان؛ سـپهبد جان محمدخان، لقب قصاب ترکمن صـحرا؛ و سپهبد شیبانی لقب قصاب بویراحمدی و تعداد دیگری از افسـران ارشد نیز افتخار لقب قصابی در مناطق دیگر کشور را به دست آوردند! برخی از نویسندگان و پژوهشگران به رفتار خشن رضاخان در سرکوب عشایر اشاره نموده اند که ذیلا برخی از آنها را نقل میکنیم:

اسـتفانین کرونی مینویسـد: رضاخـان که گویی ارتش خود را صـرفاً برای جنـگ با عشایر تشـکیل داده است، از افراد خود می خواست تا یک سرباز قرن نوزدهمی منفعل و فاقد تحرک نبوده و بلکه سربازی وفادار، فعال و آماده برای شرکت در

۱- پاپلی یزدی، محمدحسین؛ کوچ نشینی در شمال خراسان، ترجمه اصغر کریمی، مشهد، ۱۳۷۱.

جنگهای دائمی علیه دشمنان عشایری قدرتمند باشند.(۱)

به گزارش مهدیقلی هدایت، در بهار ۱۳۰۱ خلع اسلحه ایلات آغاز شد. مقدم، دفع اسمعیلآقا شکاک است. نظامیان مصمم شدند، چهریق را از تصرف اسمعیلآقا در آوردند. خودش به خاک ترکیه فرار کرد. ۲۰ اسد ۱۳۰۱.(۲)

عملیات مربوط به خلع سلاح لرها در سال ۱۳۰۲ شمسی شروع شد و بهرغم موفقیتهای متعدد ارتش، در سال ۱۳۰۳ شمسی مذاکرات مربوط به رؤسای قبایل که به نظر می رسید حاضر به تن در دادن به شرایط جدید باشند، به خوبی جریان داشت. تعداد مشخصی اسلحه تحویل شد و استقرار قدرت ارتش به نحو مساعدی پیش می رفت.

مع ذلک امیر احمدی که فرماندهی لشکر غرب و از جمله جبهه لرستان را برعهده داشت، دستور قتل تعدادی از سران لر را که خودشان را به عنوان گروگان تسلیم وی کرده بودند، صادر کرد. امیر احمدی قول داده بود که آنان را عفو کند و لذا پشت یک قرآن را مهر کرده بود. این قتلهای خیانت آمیز فوراً آتش جنگ دیگری را برافروخت.(۳)

عملیات ارتش نوین ایران، از همان لحظه ایجاد آن، عمدتاً علیه عشایر بود. عملیات عمده این دوران عبارتند از:

۱. سال ۱۳۰۱: عملیات علیه سمیتقو در آذربایجان، عملیات علیه شاهسون ها در منطقه اردبیل.

۲. سال ۱۳۰۲: عملیات علیه شاهسون ها در آذربایجان، عملیات لرستان.

۳. سال ۱۳۰۳: عملیات در سر حد بلوچستان، در لرستان و علیه شیخ خزعل و علیه ترکمن ها.

۴. سال ۱۳۰۴: عملیات علیه عربهای ساکن خوزستان، علیه ترکمن ها و در لرستان، علیه والی پشتکوه.

ص:۷۹۰

۱- کرونی، استفانین؛ ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضا بابایی، تهران، ۱۳۷۷، انتشارات خجسته،ص ۳۱۱.

۲- هدایت، مهدیقلی؛ خاطرات و خطرات، چاپ سوم، تهران، ۱۳۶۱، ص ۳۵۱.

۳- همان، ص ۳۷۹.

۵. سال ۱۳۰۵: عملیات در لرستان و کردستان.(۱)

لرها حمله شدیدی را علیه یک پادگان در خرم آباد تدارک دیدند که منجر به شکست و تلفات شدید و محاصره پادگان خرم آباد شد. اقدام ناجوانمردانه امیراحمدی خسارات مالی و جانی بسیار زیادی وارد کرد.

شورش جدید در لرستان بدون شک، به علت خشم و انزجاری بود که در اثر اعدام روسای قبایل به مردم آنجا دست داد. در واقع لرها خودشان طی نامه ای به مجلس اعلام کردند که آنان ایرانیانی وفادار هستند، ولی براثر اقدامات فرماندهی لشکر غرب مجبور به جنگ شده اند. این عقیده به نحو گسترده ای حتی در درون خود ارتش نیز رواج داشت که امیر احمدی شخصاً و مستقیماً مسئول این شورش است.

در یک تحلیل ساده گفته اند: انگیزه امیر احمدی در ارتکاب این قتلها صرفاً حرص و آزمندی شخص وی بوده است. [زیرا] سران لرها، افرادی متمول بودند و وی امیدوار بود که به بخشی از ثروت آنان دست یابد، کاری که با رؤسای قبایل دیگر نیز کرده بود. وی در واقع افسری قسی القلب، بیرحم و بی صفت بود(۲) و به همین دلیل به قصاب لرستان مشهور شد. اما اگر این حرکات بر روی انگیزه های شخصی استوار بود چرا دیگر افسران نیز دست به چنین کارهایی زده اند؟ برای مثال سرگرد رضاقلی خان فرمانده نظامی دزفول، ابراز عقیده کرد که سران لر و عرب باید به هر طریق ممکن که اقتضا کند، حتی با زدن خنجر از پشت هم که باشد، دستگیر و اعدام شوند و امور خوزستان و لرستان باید بر پایه سرکوب تمام رهبران قبایل و نابودی همه مقامات محلی نظم و نسق یابد.(۳)

هر چند لرها در سال ۱۳۰۴ شروع به تسلیم سلاحهای خود کردند و تعداد زیادتری از افراد هم با در دست داشتن امان نامه برای بحث درخصوص آینده

۱- کرونی، استفانین؛ همان، ص ۲۵۹.

۲- همان، ص ۸ – ۳۷۹.

۳- همان، ص ۳۸۰.

خود به مقر نیروهـای ارتشـی می آمدنـد امـا بـار دیگر در مهر مـاه ۱۳۰۴ فرمانـده نظـامی مرتکب عملی ریاکـارانه نظیر نیرنگ امیراحمـدی شد و عده ای از سـران قبایل لر را که تعدادشان کمتر از ۲۰ نفر نبود و در واقع تقریباً همه آنها از سـران قبایل مهم به شـمار می آمدنـد و امان نامه داشـتند، در خرم آباد دسـتگیر و اعـدام کرد. فرمانده مزبور علت این اقدام خود را چنین توجیه می کرد که افراد قبایل بدون داشتن رهبری، قادر به جمع شدن به دور یکدیگر و ایجاد یک نهضت مخالف علیه دولت نیستند. این توجیه به روشنی نشان می دهد که اتخاذ روشهای مزبور را نباید صرفاً ناشی از بی رحمی فرماندهانی دانست که خودسرانه عمل می کردنـد بلکه ثمره ی دیـدگاه هایی بود که در میان نظامیان ارشـد بسـیار رایج بود و موافقت رسـمی بالاترین سـطوح ارتش و حکومت را هم داشت. طبیعتـاً قتـل رؤسـای قبایـل، خصومتهای دیرینه لرها را تجدیـد کرد و در ظرف یک ماه، منطقه جنوب لرستان دوباره صحنه ناآرامی شد.(۱)

قتـل عـام و غـارت تقریبـاً به صورت بخشـی از جنـگ بـا عشایر درآمـده بود. واقعیت این است که موجود نبودن موقعیت برای غـارت، غالبـاً منجر به نارضـایتی در میـان نیروهای ارتشـی می گردیـد و انگیزه ای برای جنگهای بعـدی ایجاد نمی کرد. برای مثـال، عملیات علیه ترکمن ها در سال ۱۳۰۴، معمولا همراه با ددمنشـی عمدی و غیرعمدی چشـمگیری بود. گزارش رسید که وقتی سـرتیپ جان محمدخان دولو، با نیروی عظیمی مشـغول پیشـروی در دشت ترکمن بود، مرتکب شـنیع ترین خشونتها شد. در هر دهکـد ه ای تعـدادی از مردم به دار آویخته شدند و اموالشان به غارت رفت. به زنان هتک حرمت شد و جواهراتشان را به سرقت بردند.(۲)

هر یک از افسران و افراد نیروی مذکور با دستی پر که حاصل غارت قبایل ترکمن بود، بازگشته بودند و سرتیپ دولو که گفته می شد، بسیاری از افراد را شخصاً به گلوله بسته است، از این رهگذر ثروت زیادی انباشته بود.

ص:۷۹۲

۱- کرونی، استفانین؛ همان، ص ۳۸۱.

۲- همان، ص ۳۸۲.

رفتـار افراد تحت امر دولو با ترکمن ها که مقاومت کمی در برابر نیروهای اعزامی داشـتند، بسـیار خشونت آمیز بوده است. این رفتارهای وحشـیانه به دلایل عمیق تری می بایست صورت می گرفت نه فقط غارت عشایر یا برای ایجاد توسـعه و پیشرفت. در مرداد ۱۳۰۳ فریزر، خاطرنشـان سـاخت از تمـام منابع گزارش می رسـید که در سرتاسـر کشور تقریباً با تنفر از رضاشاه یاد می کردنـد. وانگهی، همـان طور که مردم عادی به رضاخان اعتمادی نداشـتند، وی نیز بی نهایت به مردم بی اعتماد بود و ادعا می کرد که روحیه همکاری را فقط می توان در میان ارتشیان جستجو کرد.

حملاـت گسترده و بی مهابـای ارتش به عشـایر، این نجیب ترین اقشـار جامعه، اثر فراوانی بر افکار عمومی گـذاشت و بر عـدم محبوبیت رضاشاه و بعدها محمدرضا افزود و حتی به عنصری از وحشت بدل شد.(۱) ایوانف در این باره می نویسد:

عشایر علیه سـیاست خشن دولت در مورد خلع سـلاح و اسـکان اجباری که باعث مرگ و میر بسیاری از دامهای آنان می شد، دست به قیام می زدنـد. دام و احشام برای ایلات و عشایر بزرگترین و مهمترین منبع درآمد است و روی این اصل از میان رفتن احشـام برای آنهـا بسـیار گران تمـام شـد و آنهـا را وادار به قیام علیه نیروهای دولتی نمود. بسـیاری از سـران عشایر که مخالف سیاست مزبور بودند به وسـیله دولت دستگیر شدند. عده ای از آنان را تیرباران و جمعی دیگر را زندانی کردند و عده ای را به عنوان گروگان نگاه می داشـتند. در نواحی ییلاق و قشلاق عشایر، حکومت نظامی اعلام شد و ماموران دولتی با زور و قلدری در آن نواحی حکومت می کردند و به اذیت و آزار عشایر می پرداختند.

اجرای چنین سـیاستی باعث مخالفت ایلات و عشایر نسبت به رضاشاه گردید و از سال ۱۹۲۵ میلادی تا اوایل دهه سوم، پی در پی قیامهای عشایر به وقوع می پیوست. در این قیامها هم افراد ساده ایلات و عشایر و هم خان ها شرکت داشتند.

ص:۷۹۳

۱- کرونی، استفانین؛ همان، ص ۸۴ – ۳۸۳.

سران ایلات و عشایر از آن جهت در قیامها شرکت می کردند که از زور و قلدری و استبداد ماموران فرمانداری نظامی نمایندگان شاه به ستوه آمده بودند. هر چند نباید از نظر دور داشت که سران ایلات و عشایر از عقب ماندگی افراد عشایر استفاده می کردند و سعی داشتند تا از مبارزه عشایر علیه دولت به نفع خود استفاده نمایند.

در سالهای ۱۹۲۴ میلادی قیام ترکمن ها و کردها در نواحی شرقی سواحل دریای خزر شروع شد. در سالهای ۱۹۲۵ تا ۱۹۲۸ قیام بلوچ ها در بلوچستان، به طور لاینقطع ادامه یافت. در سالهای ۱۹۳۷ عشایر جنوب ایران یعنی عشایر دشستان و تنگستان که در سواحل خلیج فارس مسکن داشتند، دست به قیام مسلحانه زدند. سپس عشایر ممسنی و بویراحمدی نیز علیه رضاشاه طغیان کردند. از بهار سال ۱۹۲۹ قیام عشایر جنوب، سراسر جنوب ایران را فرا گرفت. در میان بختیاری ها نیز نارضایتی و هیجان دیده می شد. فجایعی که به وسیله بعضی از مأموران نظامی در مورد کوچ نشینان زحمت کش صورت گرفت، به حدی است که می توان ده ها جلد کتاب قطور درباره آن نوشت. به طور کلی سرکوبی عشایر توأم با زور و فریب و ستم بود و مأموران دولتی مرتکب انواع و اقسام اعمال ناشایست می گردیدند.(۱)

آن لمبتون، سیاست رضاشاه را در قبال ایلات و عشایر کوچ نشین و اسکان آنها چنین بیان می کند:

از کوچ و مهاجرت سالانه ایلات در فصل زمستان به چراگاه های تابستانی جلوگیری به عمل آمد. برای اسکان ایلات همیشه مکانها و مناطق مناسب انتخاب نمی شد، بهداشت و آموزش آنها تأمین نمی شد و تسهیلات کافی از طریق آموزش کشاورزی و تهیه ابزار و آلات کشاورزی در اختیار ایلات قرار نمی گرفت.

وی معتقد است:

ص:۷۹۴

۱- امانالهی، اسکندر؛ کوچ نشینی در ایران، بنگاه نشر و ترجمه، تهران، ۱۳۶۰

سیاست ایل زدایی رضاشاه که اصلاً خوب درک نشد و به نحو نامطلوبی به اجرا درآمد، منجر به وارد آمدن زیانهای سنگین به احشام و چوپانان و در نتیجه تقلیل تعداد آنها و فقر ایلات شد.(۱)

به هر حال، دولت مرکزی از طریق ارتش نوین، اسکان عشایر را در بخشهای مختلف ایران آغاز کرد تا گروه های ایلی را تحت کنترل در آورد. مجلس شورای ملی در سال ۱۳۱۰ لایحه ای را برای اسکان ایلات کوچ نشین در بلوچستان، کردستان، خوزستان، لرستان، آذربایجان و دیگر بخشهای ایران تصویب کرد. این سیاست علیرغم

مخالفت شدید نمایندگانی چون آیت الله مدرس به اجرا درآمد.(۲)

کناره گیری رضاشاه از قدرت در سال ۱۳۲۰ به رؤسای تبعیدی ایلات امکان داد تا به خانه های خود بازگردند و بنای قدرت خود را مجدداً سازماندهی کنند. ایلاتی که در دوره رضاشاه خلع سلاح شده بودند؛ دوباره مسلح شدند و مناطق ایلی را در کنترل خود گرفتند. با از هم پاشیدن بنیاد ارتش در جریان اشغال کشور، ایلات دوباره فرصت مسلح شدن پیدا کردند. فرزندان و نزدیکان رؤسای تبعیدی یا اعدام شده ایلات نیز مدعی رهبری ایلات خود شدند.(۳)

از سال ۱۳۲۰ تا ۱۳۲۸، دوره جدیدی از کشمکش میان دولت مرکزی و گرو ه های مسلح ایلی در مناطق مختلف ایران آغاز شد، این کشمکشها در کردستان، فارس و بویر احمدی رخ داد(۴) که چندان به طول نینجامید. کمی پس از عقب نشینی نیروهای متفقین از ایران، سیاستهای تمرکزگرایانه محمدرضا پهلوی به اجرا درآمد. نیروهای ایلی بار دیگر خلع سلاح شدند و کوچ نشینی جای خود را به یکجانشینی داد. ریچارد تاپر، سیاستهای شاه جدید را چنین توصیف می کند:

۱- Ann. Lamdton, and Peassants in Persia.

۲- آیت الله شهید مدرس، طی نطقی تأثیرات منفی این سیاست را بر اقتصاد ایران به وضوح بیان کرد. ر. ک: دلدم، اسکندر؛ زندگی پرماجرای رضاشاه نشر گلنام، تهران، ۱۳۷۱،

۳- Lois Beck tribes and state in nineteenth and twentieth century Iran.

۴- کیاوند، عزیز؛ حکومت، سیاست و عشایر، تهران، ۱۳۶۸.

طی سالهای دهه ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، و پس از سقوط مصدق، محمدرضا، سیاستهای پدر خود را در قبال ایلات با احتیاط بیشتری از سر گرفت. رؤسای ایلات تبعید شدند، احکام ریاست لغو شد، با اجرای طرحهای آبیاری در زمینهای ایلی، کوچ نشینها تشویق به یکجانشینی شدند و اصلاحات ارضی سالهای دهه ۱۹۶۰ در نابود کردن قدرت اقتصادی رؤسای ایلات، برخی موفقیتها به دست آورد. مقاومتهایی نظیر قیام ایلات قشقایی و بویراحمد در فارس در سال ۱۹۶۳ بی رحمانه سرکوب شد. اصولاً وجود «ایلات» و حتی «کوچ نشین ها» به طور رسمی انکار می شد.(۱)

البته سرکوب سبعانه عشایر را نباید به حساب قدرتمندی ارتش گذاشت. بی کفایتی ارتش در مقابله با قیامهای عشایر فارس در سال ۱۳۰۸، قویاً از وجود مشکلات مزبور حکایت می کند. به طوری که از گزارشهای فوق درباره موارد متعدد آرام کردن عشایر بر می آید، رضاشاه نیز همچون سایر فرمانروایان سنتی ایران، همواره از نفاق و دودستگیهای داخلی عشایر بهره برداری می کرد و با بهجان هم انداختن آنان، ایجاد نفاق میان خاندانهای عشایری و قرار دادن خان ها رو در روی یکدیگر، تهدیدات نظامی و نیرنگ و فریب آشکار، توانست کنترل دولت مرکزی را برمناطق مزبور اعلام کند. هنگامی هم که اجرای روشهای مزبور کار ساز نیفتاد و ارتش ناگزیر شد به جنگ واقعی علیه عشایر در سالهای ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۵ دست بیازد، کارنامه ارتش ناامید کننده بود.

این وضعیت در نیمه دوم دهه ۱۳۰۰، نیز ادامه داشت. در سال ۱۳۰۸، شورشهای همزمان اتحادیه های عشایری فارس که به بخشهایی از منطقه بختیاری نیز گسترش یافت، چالشی بزرگ را در برابر بقای قدرت رژیم عرضه کرد. بالاخره این شورشها نیز به نحوی خاموش شد. البته همانگونه که بیان شد، نه از طریق زور و قدرت نظامی، بلکه به لحاظ وجود تفرقه و نفاق همیشگی میان قبایل، و بازی سیاسی مقامات تهران و بالاخره و مهمتر از همه، کمبود تفنگ و به

ص:۷۹۶

۱- Tapper, Richard, the conflict of tribe and state. و سخنرانی هویدا در مرکز ژرژ پمپیدو در پاریس.

خصوص مهمات در عشایر رو به خاموشی نهاد. اگرچه ارتش اعتبار کامل سرکوب عشایر را تماماً به حساب قدرت خود می گذاشت ولی به نظر می رسد که نقش ارتش در نتیجه نهایی جنگ، در واقع ناچیز بوده یا اینکه اصلاً نقشی نداشت.

آغاز شورش در جنوب ایران در سال ۱۳۰۸، آخرین چالش جدی قبیله ای بود که در برابر رضاخان به وجود آمد. اگرچه در خلال سالهای دهه ۱۳۰۰، ارتش دائماً درگیر زد و خوردهای کوچک با قبایل بود، ولی با فرارسیدن سالهای دهه ۱۳۱۰ دولت به اهداف خود در رابطه با آرام کردن قبایل و اسکان آنان نایل آمد و عملیات واقعی نظامی کمتر شد و از لحاظ دامنه نیز محدودتر گردید.(۱)

هر چند در این مدت، قتل و غارتها، ضربات سهمگینی بر پیکر عشایر فرود آورد و فشار طاقت فرسایی را بر آنان وارد ساخت، اما چون کوچ و اسلحه در زندگی عشایر منطق اجتماعی و اقتصادی نیرومندی داشت، این طرح با مقاومت روبرو شد و علیرغم تحمل سختیهای فراوان، عشایر همچنان به زندگی خود ادامه دادند.(۲) تا جایی که در اولین فرصت اتاقها و خانه هایی را که دولت برای آنها ساخته بود، ویران کردند و به زیر سیاه چادرها رفته و سلاحها را از دل خاک در آورده و روغن کاری کردند و با خصم به نبرد جانانه ای پرداختند. جالب است بدانیم که در سال ۱۳۸۲، ۱,۳۰۰,۰۰۰ تن عشایر کوچنده داریم که حدود ۲۰ درصد گوشت قرمز کشور را تأمین می کنند.

خلاصه و نتیجه گیری

حکومت پهلوی (رضاشاه و پسرش) - که در جهت اهداف سیاسی، اقتصادی و نظامی استعمار می خواستند، قدرت سیاسی متمرکز و بلامنازعی به وجود آورند،

ص:۷۹۷

۱- کرونی، استفانین؛ ارتش و حکومت پهلوی، ترجمه غلامرضا علی بابایی، انتشارات خجسته، تهران، ۱۳۷۷، صص ۴۱۳ – ۴۱۲.

۲- کیاوند، عزیز؛ حکومت، سیاست و عشایر؛ انتشارات عشایری، تهران، ۱۳۶۸.

کمر به نابودی عشایر بسته بودند؛- از هیچ جنایتی برای رسیدن به اهداف خود فروگذار نکردند.

آنها با استفاده از جنگافزارهای پیشرفته ارتش به ویژه، توپخانه و هواپیما و عدم برخورداری عشایر از این سلاحها و با استفاده از انواع نیرنگها و حیله های ناجوانمردانه و سوءاستفاده از احساسات پاک مذهبی آنان، امکان مقاومت نظامی و حفظ جایگاه پیشین در هرم سیاسی کشور را از ایلات سلب کردند.

با کشیدن راه هایی که نیروهای ارتشی می توانستند از طریق آنها همراه توپخانه خود را سریعاً به قلب دژهای کوهستانی عشایر برسانند، آنها را به اطاعت واداشت. در مناطق عشایری کشور، داستانهای هولناکی از شیوه های خلع سلاح و تخته قاپوی عشایر، توسط افسران ارتش آن روزگار نقل می شود از جمله آنکه آنها خود را با سربریدن لرها و کردها، سرگرم می کردند.

در واکنش به این اقدامات بود که در اوت ۱۹۴۱ [شهریور ۱۳۲۰] هنگامی که خان ها به میان عشایر خود بازگشتند، انتقام دهشتناکی از نیروهای دولتی گرفتند.(۱) زندگی کوچ نشینان پس از کودتای ۱۳۳۲ به تدریج به نحوی بی سابقه دگرگون شد. این دگرگونی بیش از هر چیز زائیده دخالت امپریالیسم غرب و گسترش سرمایه گذاری از جانب سرمایه داران ایرانی و خارجی در ایران است. امپریالیسم غرب به سرکردگی آمریکا پس از برگرداندن محمدرضا، راه را برای فعالیت شرکتهای خارجی در ایران باز کرد، به طوری که در مدت کوتاهی تعداد اینگونه شرکتها به نحو چشمگیری رو به افزایش گذاشت. گسترش و نفوذ سرمایه داری همگام با سیاستهای نادرست در حالی که قشر سرمایه دار را ثروتمند کرد، کوچ نشینان را به فقر و مذلت می کشاند. برای مثال در حالی که قیمت کالاهای صنعتی هر سال در حال افزایش بود، قیمت فرآورده های دامی و کشاورزی ثابت نگه داشته می شد. همچنین از آنجایی که کوچ نشینان و کشاورزان کوچکترین نفوذی در دولت نداشتند، طبعاً نمی توانستند در امر قیمت گذاری دخالت کنند. در

۱- آوری، پیتر؛ تاریخ ایران (جلد دوم)، ترجمه مهدی رفیعی مهرآبادی، تهران، موسسه انتشاراتی عطایی.

نتیجه آنها قربانی منافع شاهزادگان، درباریان و سرمایه داران موجود گشتند. شاه و دار و دسته اش که با سرمایه داران خارجی زد و بند داشتند، عشایر را به فقر کشانده و آنها ناچار راهی شهرها شدند و به صورت کارگر روزمزد به خدمت بساز و بفروشها و سرمایه داران درآمدند.(۱)

از نظر سیاست داخلی، فاصله سالهای ۵۷ – ۱۳۲۰ را با توجه به رابطه حکومت محمدرضا با عشایر می توان به سه مقطع زیر تقسیم کرد:

۱. مقطع ۲۴ – ۱۳۲۰، دوره جنگ دوم جهانی، عدم تسلط دولت بر عشایر و واکنشهای عشایر به خفقان ۲۰ ساله.

۲. مقطع ۴۱ – ۱۳۲۵، دوره تلاش روزافزون دولت در جهت سرکوبی عشایر و تسلط برآن.

۳. مقطع ۵۷ – ۱۳۴۲، دوره تکمیل تسلط قدرت بر عشایر و تلاش برای استحاله آن در فرایند توسعه وابسته.(۲)

انقلاب اسلامی برای اولین بار تفاوت «خوانین» و «توده ایل» را به درستی تشخیص داد و ضمن طرد بسیاری از رؤسای زورگوی ایلات که در دوره مبارزه عشایر با حکومت پهلوی با قربانی کردن ایل خود امتیازات بسیار گرفته بودند، و اعتبار خود را در مناطق ایلی و در محافل انقلابی از دست داده بودند، توجه خود را به عشایر سلحشور و با ایمان و پاکدل معطوف کرد. امام خمینی(ره) رهبر فقید انقلاب اسلامی آنان را «ذخایر انقلاب» نامید. عشایر نیز در تمامی مراحل پیروزی انقلاب اسلامی، دفاع مقدس و سازندگی کشور، همراهی و همگامی مؤثری با دیگر اقشار کشور داشتند.

عداوت و «بیدادگری» و دشمنی بیش از نیم قرن «شهریاران» پهلوی با عشایر و متقابلاً عشایر با حکومت پهلوی، با فروپاشی آن رژیم به نقطه پایان رسید. عداوت و کینه ای که به دلیل جابجاییها و تبعیدهای بیدلیل و زورگوییهای فراوان

۱- امان الهی، سکندر؛ کوچ نشینی در ایران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۶۰، (با اندکی تلخیص).

۲- تقوی مقدم، سید مصطفی؛ تاریخ سیاسی کهکیلویه، مؤسسه مطالعات تاریخ معاصر ایران، تهران، ۱۳۷۷.

و کشت و کشتارهای غیر انسانی هرگز به آشتی تبدیل نشد. زیرا به قول حکیم توس:

پدر کشتی و تخم کین کاشتی

پدر کشته را کی بود آشتی

ص:۸۰۰

اسناد ضمیمه

۱. سواد مراسله سفارت ایران در لندن

وزارت امور خارجه ۳۶۳۵ — ۱۴/۶/۸ [۱۳۰]

سواد مراسله سفارت ایران در لندن مورخه ۲۳/۵/۳۰۸ - ع- ۲۴۸

روز یکشنبه ۱۳ ماه مرداد ۳۰۸ وارد لندن شده در سفارت قرار گرفتم و اگرچه اغلب رجال دولت و در آن میان وزیر امورخارجه و رئیس الوزراء و حتی رئیس شعبه شرق وزارت امورخارجه در لندن نیستند و اغلب به ییلاق و مرخصی رفته اند برحسب معمول فردای روز ورود خودم مراسله بعنوان وزیر امورخارجه انگلیس نوشته و ورود خود را اطلاع دادم و پس از وصول جواب مشعر بر دریافت مراسله توسط تلفون از وزارت ترتیب پذیرفتن این جانب در وزارت خارجه استعلام شد و معلوم گردید که سر رونالد لیندری معاون دائمی یا (مدیرکل) وزارت خارجه خواهد پذیرفت و لهذا پس از تعیین وقت روز پنج شنبه ۱۷ مرداد به وزارت خارجه و لیندری را ملاقات کردم قریب نیم ساعت مذاکره شد. در باب شرفیابی حضور پادشاه گفتند چون بواسطه ناخوشی از کارها مخلوع است ولیعهد خواهد پذیرفت و قرار آن خواهند داد. راجع به اوضاع سیاسی ایران قدری صحبت بمیان آمد و مشارالیه از اغتشاشات اخیر صحبت کرد و می خواست نشان بدهد که این اوضاع لازم و ملزوم طبیعی تجدد و تغییرات اساسی است که در ایران شروع شده و مخصوصاً تغییر رژیم سیاسی و اداری ایلات که هزاران سال طور دیگر عادت گرفته اند و قصد اجرای (مرکزیت) یعنی اداره شدن از مرکز و از طرف حکومت مرکزی می باشد و نباید خیال انگشت تحریک دیگر را در آن کرد. این جانب گفتم ابتدا این ظهورات چنانکه گفتید ارتباطی با حالت تغییر و انتقال از قدیم به جدید دارد و اگر در این باب سوءظنی در اذهان عامه بوده و خاطر اولیای دولت را نیز بواسطه تواتر اخبار از این قبیل و شایعات نگرانیبخش مشوب و مشوش می داشت بهتر دانسته اند صاف و فاش بگویند و البته ممکن است در این قبیل امور دو نوع عقیده و سلیقه موجود باشد یکی سکوت و کتمان از تمام شایعات تا وقتیکه دلائل و مدارک و اسناد مثبته

قطیعه در دست باشد ولو آنکه باطناً خاطر مشوب و بدگمان شده باشد و دیگری

ص:۸۰۱

آنکه در عالم صداقت و یگانگی و صمیمیت این نوع مسموعات را که اسباب شائبه ذهنی تواند باشد ذکر نموده و طرف را از وجود این شایعات مسبوق دارند و گمان میکنم اولیای دولت علیه با عوالم صداقت که در میانه بوده به وزیر مختار انگلیس بی پرده همه چیز را ذکر کرده اند تا در رفع موجبات حصول سوء تفاهم و سوء ظن از طرفین سعی شود. لیندری گفت این اتهامات که بر ما زده اند خیلی بما برخورده و دلگیر هستیم ولی چنانکه گفتید البته مذاکره با سر ربرت کلا-یر در عالم صمیمیت عیبی نداشته است و ما حاضریم این تکدر را فراموش کنیم. این جانب آنچه ممکن بود در تسکین خاطر حضرات گفتم و گفتم اصلاً هم تصور این فقره که دولت انگلیس با آن همه مساعی که در استحکام و قدرت دولت ایران دارد در ضعیف ساختن قدرت دولت و تقویت ایلات و غیره اقدام کند خیلی مشکل بود و نیز گفتم حاجت بذکر نیست که این جانب آنچه ممکن است در حسن روابط دولتین و کمک در تصفیه مسائل بین دولتین اهتمام خواهم کرد از این بابت خیلی اظهار خوشوقتی نموده و وعده داد همه نوع مساعدت در این زمینه بنماید. وزیر امورخارجه اواخر ماه اوت به لندن بر میگردد و باز زود به ژنو میرود تقاضا کردم در اولین موقع امکان وزیر خارجه و نیز رئیس الوزراء را ملاقات کنم گفتند در عودت آنها در این باب اظهار خواهند نمود.

در خاتمه لازم می دانم عرض کنم که پیش رفتهای اخیر قوای قهری و تدبیری دولت در فارس و بختیاری بیش از هر اقدام دیپلوشامی [دیپلوماسی] باستحکام کار ایران و ابهت دولت در خارجه کمک کرده است و باید در این زمینه بیشتر کار کرد و با بیم و امید و جلب قلوب و عدالت و تزئید قوای قهریه نفوذ مادی و معنوی دولت در اکناف مملکتی و طبقات مختلفه ملت را بجایی رسانید که رخته نتوانند بیابند. زیاده عرض ندارد. (حسن تقی زاده)

۲. عشایر جنگجو

عشایر جنگجو

موضوع ایلات از مسائل غامصه امروزه است شاید سهل ترین طریق برای معرفی ایلات ایران این باشد که این مملکت را تشبیه به یک دایره وسیعی بنماییم که اطراف آن را ایلات مسلح و چادرنشینهای مختلفی فرا گرفته باشند- عده این ایلات تقریباً یک ثلث کلیه جمعیت ایران و در حدود سه میلون است و زبان آنها مختلف و اکثر آنها ایرانی نیستند ولی طرز زندگانی آنها عموماً یکی است در چادرهای سیاه که از پشم احشام خود بافته اند زندگانی نموده و اعاشه آنها از نگاهداشتن اغنام و احشام است - همه ساله در فصل بهار بطرف کوه ها و اراضی

مرتفعه شمالی مهاجرت و در پاییز مراجعت می نمایند در بعضی نقاط که بشهرها

و دهکـده ها تصادف می نماینـد قالی و محصولات طبیعی خودشان را با قند و چای و سایر لوازم محتاجالیه معاوضه می نمایند از حیث خلقت طبیعی امم خیلی شجاع و متهور می باشند.

حکـومت مرکزی همیشه در نظر داشـته است که پرگرام ... در داخـل ایلاـت بموقع اجرا گـذارد - مختصـری از پراگرام دولت بقرار زیل است: تعیین رؤساء ایلات توسط دولت و اختیار نـدادن به آنها در انتخاب رئیس برای خود - دریافت مالیات بوسـیله مأمورین مالیه - تلبس بلباس متحدالشکل و سرگذاردن کلا ه پهلوی - خلع اسلحه.

در موقع ییلاـق و قشـلاق ایلاـت حکومت نظـامی ناظر اعمال آنها بوده که در نتیجه آنها را وادار به تخته قاپو شـدن بنماییـد - اکثر ایلات در مقابل این مقاصد و پیشـنهادات دولت مقاومت و در اثر آن دولت مبادرت بسه عملیات نظامی در حدود ولایات خوزسـتان - لرسـتان و بلوچسـتان نموده است - با توسل باقتـدار نظامی و دیپلماسـی حکومت بانعقاد قراردادهائی موفق شده و رؤسای عمده ایلات را در طهران در تحت نظر نگاه داشـته است - در لرستان یک راه نظام بوسیله کارگران ایلات ساخته شده است.

فعلاً چهارمین عملیات نظامی در جنوب ایران بر ضـد قشـقائیها در جریان است - قوای نظامی ایران که عده آن بالغ بر ۳۵ هزار نفر میباشد [یک یا چند سـطر در انتهای صـفحه افتادگی دارد] باید در سرحدی که تقریباً ۲۵۰ میل امتداد دارد مواظب رفتار و حرکـات ایلاـت باشـند خیلی ممکن [است] در هر موقعی یـک واقعات جدیـد ری بدهـد. ایلات معروف ایران بعقیـده مطلعین متخصـص تا اندازه نسـبت به ایلات سرحدی شمال غربی هندوستان کماستعدادتر هستند در قشون ایران عده نظامی کوهستانی کمتر است و بانـدازه لزوم نفرات مهندسـی و اتومبیلهای زرهپوش و طیاره ندارنـد خطوط ارتباطیه در حـدود راه های اتومبیلرو بسـیار ولی عبور بینهایت مشـکل است و در آن نقاط جاده که بشود با چرخ عبور نموده نیست - نظر باینکه در صـفحات محل توقف ایلات اردوی نظامی بقدر مکفی نیست ناچار از شهرها و نقاط بعیده دیگر با کامیون باید قشون برسانند.

طغیان قشقایی ها

در این موقع طغیـان ایلات فارس باعث نگرانی عمـده شـده است این طغیان در اواسط ماه آوریل در ایل بهارلو و قبیله از عرب که ایل خمسه نامیده می شود شـروع و با سرعت تامی بایل قشقایی که اصلاً ترک و داری ۱۳۰ هزار نفر افراد و مسلح میباشند سرایت نمود.

محل قشقایی بطول ۲۰۰ میل از طرف خلیج فارس و شصت میل بطرف اصفهان وسعت دارد - مذاکرات از ماه آوریل تا اوایل ماه مه با آنها جریان یافت

و ضمناً دولت به اندازه که ممکن بود بوسیله کامیون عده از طهران اعزام مینمود

ص:۸۰۳

نظر باینکه نتیجه از مذاکرات حاصل نشده در آخر ماه ماه شروع بجنگ شد - تاکتیک ایلات در جنگ این است که بطور وحشیانه مشغول حمله و بواسطه اسبهای کوهستانی که دارند غالباً پیشرفت می نمایند و بهمین واسطه روابط تلگرافی را قطع و جاده را که بطرف شیراز از بین جبال عبور می نماید متصرف و مسدود میدارند. تا اواسط ژوئن قوای دولتی بواسطه مسدود نمودن خطوط ارتباطیه مجبور باتخاذ حالت دفاعیه بوده و ارتفاعات اطراف شهر شیراز را متصرف و در مقابل حملات ایل در راه های کوهستانی مقاومت مینمودند حال بواسطه تجهیز قوا و ورود قوای امدادیه چنین تصور میشود که وضعیت تغییر کرده و قشون شروع به حمله نموده نموده و مقاومت ایلات تحلیل رفته باشد.

۳. هیجان ایران: فعالیت عشایر

(دارالترجمه وزارت امور خارجه)

ترجمه تامیز منطبعه لندن مورخه ۱۱ ژوئیه ۱۹۲۹

شماره: ۳۵۷۲- ۱۹۲۹

هیجان ایران

فعالیت عشایر

(از وقایع نگار مخصوص تایمز)

طهران ۱۰ ژوئیه ۱۹۲۹

در این اواخر بواسطه حدوث هیجان در میان بختیاریها قشون با اتومبیل باصفهان اعزام گردیده است. از قرار اطلاع واصله مذاکرات با روساء قشقایی و سایر روساییکه در شیراز هستند به طرز خوشی جریان دارد. معذلک اخبار واصله راجع بعشیره بهارلو مایه تشویش خاطر است. افراد این ایل در ناحیه فسا و داراب واقعه در جنوب شرقی شیراز ساکن و در میان عشایر خمسه عرب از همه بیشتر اهمیت دارند. اغتشاش آنها در ماه آوریل شروع گردیده و حالیه اهتمام دارند از تحت حکومت ایران خارج شوند.

بموجب اخباریکه به لندن واصل گردیده جعفرقلی سردار اسعد وزیر جنگ برای اسکات بختیاری اعزام شده در صورتیکه در موقع الحاق عشایر کهکلویه و [... ممسنی] به قیام قشقایی در اوائل ژوئن خبر رسید که ایل مزبور حاضر شده است برعلیه آنها با دولت مساعدت نماید.

ص:۸۰۴

۴. وزارت دربار پهلوی

وزارت دربار پهلوی

نمره کتاب: ۱۷۰۲/ اسم پاکنویس کننده: سیدحسن/ تاریخ خروج: ۷ تیر ماه ۱۳۰۹

پیتر جکسن عزیزم

در جواب مراسله ۵ تیر جاری تحت نمره س ۶ ب ضمیمه ۴۱۳ که خبر شرارت عده از بویراحمدی در حدود کچپوکاک قبل از وصول مراسله شریفه رسیده بود.

اشرار مزبور برای جلب توجه بخود مبادرت باین عمل نموده و خواستند که قوای خود را مهم جلوه بدهند که شاید از شرائط خلع سلاح آنها تسهیلاتی حاصل شود در آن حال اوامر مقتضیه در سرکوبی آنها صادر شده است.

تیمورتاش

۵. کمپانی نفت آنگلو- ایران

طهران ۷ تیر ۱۳۰۹ شماره: س ۶ (ب)

حضرت اشرف:

در تعقیب مراسله مورخه ۳۶ ژوئن اینک خبر تلگرافی ذیل راجع به تجاوز به عملیات امتحانی ما در گچ پوکک رسیده که بعرض میرساند.

تجاوز مزبور در شب چهارم تیرماه رخ داده و عده که قریب سیصد نفر بوده اند به محل مزبور حمله کرده و دو نفر از ساکنین محل که جزو مستخدمین شرکت نبوده اند کشته و دو نفر دیگر را زخمی و یکی از اعضای دفتری ما که ایرانی بوده مختصراً زخمی برداشته است. کلیه عمارات مسکونی غارت شده و صدمه رسیده ولی تجاوزی به چاه و ماشین آلات نشده است. مأمورین و مستخدمین ما از گچ پوکک به گچکر وقع اعزام شده و عملیات مادر گچ پوکک برای مدت مختصری به تعویق خواهد افتاد تا تعمیرات لازمه شده و ترتیب لازم برای استحفاظ آن نقطه داده شود.

با مشورت رئیس ساخلوی محل و فرمانده قوای خوزستان مقرر شده که پنجاه نفر مستحفظ محلی استخدام شوند و یکصد و پنجاه نفر نظامی هم از ناصری با اتومبیلهای شرکت اعزام شده اند. اولین قسمت نظامیان که ۵۰ نفر بودند در تاریخ ۵ تیر وارد گچ پوکک شده است و امنیت را برقرار کرده اند بطوریکه وضعیت آن ناحیه بحال عادی رسیده است.

ص:۸۰۵

بقرار راپورت واصله متجاوزین به باشت مراجعت کرده و با رسیدن بقیه نظامیان تصور نمیرود که تجاوز دیگری بشود.

با تجدید احترامات فائقه – ارادتمند

حضرت اشرف اعظم آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی دامت شوکته

۶. بویراحمدیها

طهران ۱۰ تیرماه ۱۳۰۹

نمره ۳۵۰۸ س ۶ (ب)

حضرت اشرف گرامیم:

تشکرات خود را برای مراسله شریفه ۱۷۰۳ مورخه ۷ تیر بعرض می رساند. در دو مراسله سابق خود غرض از راپورت دادن شرارت بویراحمدیها این بوده که اطمینان حاصل کنم که قضیه بعرض حضرت اشرف رسیده باشد.

دولت به فوریت و بطرز مؤثری اقدام فرموده و باعث خوشوقتی است که اقدامات مقتضی برای مجازات آنها و جلوگیری از تکرار این وقایع که مانند سال قبل خساراتی به کمپانی وارد آورده خواهد شد.

با تقدیم احترامات فائقه – ارادتمند حضرت اشرف

حضور محترم حضرت اشرف آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی دامت شوکته

.۷

جواب بدهید

پیتر جکس عزیزم – در جواب مراسله ۵ تیر جاری تحت نمره س ۶ ب [ناخوانا] میدهم که خبر شرارت عده از بویراحمدی در حدود گچ پوکاک قبل از وصول مراسله شریفه رسیده بود.

اشرار مزبور برای جلب توجه بخود مبادرت به این عمل نموده و خواستند که قوای خود را مهم جلوه بدهند که شاید در شرایط خلع سلاح آنها تسهیلاتی حاصل شود در هر حال اوامر مقتضیه در سرکوبی آنها صادر شده است.

۸. عملیات در ناحیه گچ پوکاک

ص:۸۰۶

طهران ۵ تیر ۱۲۰۹

نمره س ۶ (ب)

حضرت اشرف:

الان تلگرافی از آبادان به تاریخ دیروز رسیده و مشعر است که عملیات ما در ناحیه گچ پوکاک در نزدیکی گچ کروقع که در شمال غربی بوشهر واقع است از طرف عده که بالغ بر یکصد و پنجاه نفر بویراحمدی بوده اند مورد حمله واقع شده و در نتیجه آنجا را غارت کرده و صدماتی به مؤسسات ما وارد آورده اند.

مراتب به حکومت خوزستان و فرمانده قوای خوزستان اطلاع و فوراً مشارالیها عده بوسیله اوتوموبیلهای شرکت اعزام داشته و در عین حال مستحفظین هم از گچ کروقع به آن نقطه انتقال یافته اند.

هرگونه وقایعی دیگری که رخ داده و اطلاعی برسد البته بعرض حضرت اشرف خواهد رسانید.

با تجدید احترامات فائقه – مدیر مستقیم

حضور محترم حضرت اشرف اعظم آقای تیمورتاش وزیر دربار پهلوی دامت شوکته

ص:۸۰۷

سند شماره ۱– سواد مراسله سفارت ایران در لندن – صفحه ۱

ص:۸۰۸

سند شماره ۱– سواد مراسله سفارت ایران در لندن – صفحه ۲

ص:۸۰۹

سند شماره ۲– عشایر جنگجو - صفحه ۱

ص:۸۱۰

سند شماره ۲- عشایر جنگجو - صفحه ۲

ص:۸۱۱

سند شماره ۳ - فعالیت عشایر

ص:۸۱۲

سند شماره ۴ – حضرت اشرف – صفحه ۱

ص:۸۱۳

سند شماره ۴ - حضرت اشرف - صفحه ۲

ص:۸۱۴

سند شماره ۵ - پیتر جکسن

ص:۸۱۵

سند شماره ۶ - حضرت اشرف (۱۰ تیر ۱۳۰۹)

ص:۸۱۶

سند شماره ۷ - پینر جکسن عزیزم

ص:۸۱۷

سند شماره ۸ - حضرت اشرف (۵ تیر ۱۳۰۹)

ص:۸۱۸

چالش فرهنگی – سیاسی رژیم پهلوی و روحانیت تشیع پس از کودتای ۲۸ مرداد با تکیه بر تلاشهای آیت الله بروجردی / مهدی مهرعلیزاده

اشاره

مهدی مهرعلیزاده

دکترای تاریخ، و عضو هیأت علمی دانشگاه اصفهان

مقدمه

هر چند پس از اجرای نقشه حیرت آور کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ به دست دولتهای آمریکا و انگلیس، و از بین رفتن استقلال کشور و آزادیهای فردی، تسلط سیاسی- نظامی کودتاگران و عوامل داخلی آنها بر ایران محقق گردید؛ اما، کودتا موفق نشد نهضت ملی و اصول آرمانهای دینی حاکم بر آن را از میان بردارد. بهرغم اوضاع و احوال نامساعدی که در دهه پس از کودتا بر کشور حاکم بود، آن آرمانها افتان و خیزان، و آشکار و پنهان، در دل توده های محروم به حیات خود ادامه داد و همانگونه که در دوره مبارزات و پیروزی نهضت، زمینه ساز حضور مردم در صحنه های انقلاب بود؛ در دوره پس از کودتا نیز با رنگ باختن مارکسیزم و ناسیونالیزم غربی، تنها پناهگاه مردم و امید به آینده بود.

ویژگی مهمی که در آن دوره مردم و جامعه ایرانی را از جوامع غربی متمایز میساخت، و بهرغم تلاشهای فراوان، زمینه های همگونی آن با غرب فراهم نشد، گستردگی قلمرو دامنه نفوذ فرهنگ و آداب و رسوم و ارزشهایی با ویژگیهای اسلامی - ایرانی در میان مردم بود. ارزشهای دینی و فرهنگ حاکم بر ایران، به دلیل تعارض بنیادین آن با باورهای غربی باعث شده بود که انگلستان و پس از آن آمریکا، جهت مهار آن در چهارچوبه منافع خود، برنامه ریزیهای فراوانی را به عمل درآورند و در مراحل اجرایی هزینه های زیادی را متقبل گردند.

ص:۸۱۹

برنامه مدون شده تشیع برای تنظیم امور سیاسی ایران و اعتقاد راسخ مردم به اصول آن، راه سلطه آسان غرب را بر کشور بسته بود. بنابراین، استعمار غرب به این نتیجه رسید که اگر به دنبال تسلط پایدارتر بر ایران میباشد،

باید با بهکارگیری

شیوه های فرهنگی خاص، علیه فرهنگ بومی حاکم بر ایران - اسلامیت و ایرانی بودن - دژ سلطه خود بر ایران را بر پیکره تخریب شده فرهنگ بومی بنا کند.

چالش رژیم و روحانیت

حکومت پهلوی به لحاظ ماهیت سیاسی، طی دوره پس از کودتا در شرایطی قرار گرفته بود که خواه ناخواه، با دین و هر آنچه مربوط به آن است، درگیر میشد. به ویژه آنکه در زمان زعامت آیت الله بروجردی بنیان تشیع به شکلی اصولی و به تدریج استوار گردیده بود. از سوی دیگر، جریانهای فرهنگی - سیاسی چون مارکسیسم و ناسیونالیسم در دوره پس از کودتا رنگ باخته، دیگر به عنوان راهکاری نجات بخش، مطرح نبودند. در همین راستا، جریان لیبرالیستی غربگرای دربار - که با اتکای به آمریکا و انگلیس و با کودتای سال ۳۲ کم کم از دوران سستی و ضعف خود فاصله میگرفت- روز به روز حضور مقتدر خود را در عرصه های گوناگون کشور تثبیت مینمود. رژیم پهلوی بنا به ماهیت خود و ماموریتهایی که غرب برای او تعیین کرده بود،(۱) می بایست حاکمیت دین و سازمان اجرایی آن، یعنی نهاد مرجعیت را برمی انداخت(۲)، لذا تقابل میان این دو - روحانیت و رژیم پهلوی – به دلیل تعارض شدید در اهداف و برنامه های آنها قابل پیش بینی بود.

ص:۸۲۰

۱- خمینی (امام)، روحالله؛ صحیفه نور، جلد ۱، چاپ اول، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، تهران، ۱۲۳۶۱، ص ۹.

۲- محتشمی پور، علیاکبر؛ خاطرات؛ چاپ اول؛ دفتر ادبیات انقلاب اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۶؛ ص ۱۵۳.

نیکی کـدی، یکی از معضـلات اساسـی فرهنگی کشـور را در ایـن دوره چالش میـان جریـان لیـبرال غربزده حـاکم و واکنش روشنفکران مسلمان در دفاع از فرهنگ بومی - که همان اسلامیت و ایرانیت مردم بود - دانسته است.(۱) جریان فرهنگی رژیم پهلوی، بـا بهره بردن از امکانـات نسـبتاً گسترده رسـانه ای خود در بخشـهای مطبوعـات و رادیو و تلویزیون و حمایت مجموعه فرهنگی - تبلیغـاتی سـرمایهداری جهـانی از آن، در پی جـذب روحـانیت یـا انزوای آن از جامعه ایران بود. شـیوه مبارزه رژیم متفاوت بود. گاهی در غالب تفرقه میان حوزه ها و اهل حوزه عمل میکرد.

در همین زمینه، امـام خمینی یادآور شـده است «بعـد از این که ایشان [بروجردی] تشـریف بردنـد به جوار رحمت حق تعالی از همـان اول اینهـا رژیم [پهلوی] شـروع کردنـد به اسم احترام از مرکزی، کوبیـدن آن مرکز دیگر را نه از باب اینکه حبی به آن مرکز داشـتند. [به] هیچ مرکزی از مراکز دیانت، اینها احساس حب نمی کردند. نه از باب اینکه به نجف علاقه داشـتند، از باب اینکه قم را نمیخواستند. قم موی دماغ بود. نزدیک بود به اینها، مفاسد را زود درک میکرد

... اینها قم را نمی خواستند، منتها نمی توانستند به صراحت لهجه بگویند قم نه، می گفتند نجف آره، مشهد آره ...»(۲)

دسـتگاه فرهنگی رژیم تلاش فراوانی کرد تا با استفاده از کلاسهای وعظ و خطابه، دانشکده های الهیات، سخنران و مبلغ دینی تربیت کند و از این راه، به مقابله با روحانیت بپردازد، در همین راستا، رژیم در افکار عمومی، مخالفان مذهبی خود را مصدقی و توده ای(۳) معرفی می کرد تا از کارایی آنها بکاهد.

یکی دیگر از فعالیتهـای تبلیغی رژیم علیه روحانیت و نهاد مرجعیت، این بود که با آنکه زنان فاسـد در ایران پس از کودتا کم نبودند؛ در جراید کشور بر

ص:۸۲۱

۱- کدی، نیکی؛ ریشه های انقلاب ایران؛ ترجمه عبدالرحیم گواهی؛ چاپ دوم؛ دفتر نشـر فرهنگ اسلامی؛ تهران؛ ۱۳۷۶؛ ص ۳۴۹.

۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی؛ ج ۱، ص ۱۶۹، و ۱۳۵ و ۱۲۲.

۳- همان، ص ۷ و ۹۶.

موضوع همشهری بودن مهوش، رقاصه مشهور با آیت الله بروجردی تأکید فراوان می کرد، تا از قداست و نفوذ روحانیت و نهاد مرجعیت نزد متدینین بکاهد.

شاه و دولت از تظاهر به دینداری، برای اغفال مردم و مبارزه با دین و روحانیت نیز بهره بردند(۱) و برخی افراد ساده لوح را تحت تأثیر قرار دادند: «امینی... می خواست نظر آقایان را به خود جلب کند. در کوچه های قم پیاده و به سرعت از خانه این آقا به خانه آن آقا می رفت. تاحدی هم در مردم اثر کرده بود. می گفتند: ببینید کسی سر کار آمده که این طور نزد آقایان می آید و زانو میزند و آماده شنیدن هر امری از سوی علماست. وقتی با امام [خمینی] ملاقات کرد، ایشان هشدار داده بود: شما سرکار هستید، مواظب باشید! اگر ما احساس کنیم اتفاقی میخواهد بیفتد، ساکت نخواهیم نشست.»(۲) امینی خود را ارادتمند روحانیت و مراجع تقلید معرفی می کرد، اما در همان حال، به شدت فعالیت آنها را توسط ساواک و وزارت کشور تحت نظر داشت.

یکی دیگر از اقدامات رژیم علیه روحانیت، تصاحب اوقاف و درآمدهای آن در سطح کشور، به ویژه دست اندازی به درآمدهای آستان قدس رضوی توسط دربار بود.(۳) رژیم در پی آن بود که با در اختیار گرفتن آنها توان اقتصادی نهاد مرجعیت را تضعیف کند و زمینه خودکفایی اقتصادی و عدم اتکای آن را به دولت از بین ببرد.

در این میان مشکلات درونی روحانیت نیز مزید بر علت بود و تأثیر بد اقدامات رژیم را جدی تر و عمیق تر می کرد. حاکمیت تفکر اصالت دادن به نگهداری حوزه های علوم دینی، حتی به قیمت سازش با رژیم و سکوت در برابر اقدامات دین ستیزانه(۴) آن آفت بزرگی بود که نتیجه آن ریشه کن شدن اسلام بود. از دید مخالفان این نظریه، آنچه مهم بود و همه چیز حتی حوزه ها و نفوس

۱- محتشمی پور، علیاکبر؛ خاطرات؛ ص ۱۷۷.

۲- منصوری، جواد؛ تاریخ قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد (وزارت کشور)، جلد ۱، چاپ اول، انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۷.

۳- همان، سند ۴۲/۲.

۴- محتشمی پور؛ همان؛ ص ۳۲۲.

محترم مسلمانان باید فدای آن می شد، حاکمیت اسلام و ارزشهای آن در جامعه بود. لذا نظریه حفظ حوزه به بهای عقب نشینی از اصول، بیهوده می نمود و نتیجه عملی آن در میان مسلمانان جز تفرقه نبود.

یکی از مهمترین موانع سیاسی که فراروی مسلمانان معترض در دوره پس از کودتا قرار داشت، تجربه ناموفق تلاشهای سیاسی آیت الله کاشانی در دوران نهضت بود که بهرغم موفقیتهای آن، عملاً منجر به انزوای ایشان و رکود فعالیتهای سیاسی مذهبی ها شده بود. عوامل عمومی و غیرمشخصی را که باعث عدم موفقیت کاشانی در مبارزاتش شده و آفت تلاش اغلب فعالان مذهبی در دوره پهلوی بود، می توان چنین برشمرد: جدایی کاشانی از حوزه های علمیه قم و نجف، عدم ایجاد موازنه صحیح بین دین و سیاست و پررنگتر شدن بعد شخصیت سیاسی کاشانی در برابر بعد فقاهتی ایشان، تکیه بیش از حد به مسائل ملی و کم رنگ شدن اجرای اصول و ارزشهای دینی، و جدایی ایشان از فدائیان اسلام و بروز اختلاف میان(۱)

آنها. مجموعه عوامل فرهنگی بالا، اثراتی بازدارنده بر حرکت عمومی نهاد مرجعیت شیعی در جهت اصلاح امور جامعه و مردم داشت و در حکم چالشهای بعدی روحانیت و رژیم پهلوی بود.

مواضع و تلاشهای آیت الله بروجردی

اگر چه نهاد مرجعیت تشیع در دوره نهضت ملی کم فروغ ظاهر شد و توجیه این موضع سیاسی، دلایلی ویژه خود را داشت؛ در دوره پس از کودتا، یکی از پررونق ترین ادوار خود را پشت سر نهاد. جایگاه علمی و دامنه نفوذ فتوا و گرایش وسیع شیعیان به آیت الله حاجآقا حسین بروجردی در طول تاریخ معاصر ایران، از قاجاریه تا سال ۱۳۴۰ بی نظیر بوده است. دوران مرجعیت بلامنازع ایشان ۱۶ سال، از ۱۳۲۷ تا ۱۳۴۰ به درازا کشید. در این مدت، حوادث بزرگی در ایران به عنوان سرزمین شیعیان رخ داد که از نگاه نهاد زعامت و مرجعیت تشیع

۱- همان، ص ۱۸۸.

پوشیده نماند و نسبت به آنها واکنش لازم صورت پذیرفت. با توجه به اظهارنظرها و دیدگاه های گوناگونی که در زمینه چگونگی و نحوه واکنش آیت الله بروجردی به مسائل سیاسی ابراز گردیده، پاسخ به این مسأله ضروری است که موضع و دیدگاه وی در واکنش به رخدادهای سیاسی زمان خود چگونه بوده است؟ آیا نسبت به آنها بی تفاوت بود؟ دخالت در سیاست را نپذیرفته بود یا مانند برخی مراجع و مجتهدان قبل و بعد از خود با همه توان به میدان آمده، در برابر حادثه سازیهای رژیم پهلوی پرچم مقاومت و تهاجم به آن را بر دوش گرفته بود؟ به نظر می رسد پاسخ به این دو فرضیه باید منفی باشد آقای بروجردی نه نسبت به اقداما ت رژیم کاملاً بی تفاوت بود و نه عملاً در برابر رخدادهای دین ستیزانه دولت قیام کرد.

ایشان همانند سایر مسلمانان، اعتقاد به مبارزه با ستمگر داشت، اما در مقام مرجعیت تقلید شیعیان جهان به دلیل در اختیار نداشتن ابزار ضروری، به تشخیص و احساس تکلیف لازم برای مقابله علنی و قیام در برابر محمدرضا نرسید. او با توجه به شرایط آن زمان، اعتقاد به مبارزه علنی با دولت نداشت و آن را مفید نمی دانست. «مرحوم شهید مطهری از ایشان [آیت الله بروجردی] نقل می کرد که باید با هر حرف دولت را بترسانیم، اما وارد نشویم، زیرا ابزار لازم را در اختیار نداریم و موفق نمی شویم.»(۱) لذا وی در نهضت ملی فعال نبود و تا زمان دستگیری کاشانی، کمک قابل ملاحظه ای به او و تلاشهایش نکرد. واعظ زاده خراسانی، که از جمله شاگردان و نزدیکان ایشان بوده، دیدگاه سیاسی آیت الله بروجردی را چنین توصیف نموده است: «به تشخیص من آیت الله بروجردی هیچ گاه درصدد ایجاد تحول نظام سیاسی کشور و برقراری یک حکومت اسلامی به آن گونه که حضرت امام خمینی رضوان الله علیه در تمام عمر به آن میاندیشید و سرانجام به آن جامه عمل پوشید، نبود ... ظاهراً ایشان همان روش استاد خود، آخوند خراسانی را، مبنی بر یک نوع حکومت مشروطه ملی با نظارت مراجع، چاره منحصر میدید و معلوم بود که با رژیم سلطنتی مشروطه موافق است؛

۱- واعظ زاده، خراسانی؛ زندگانی آیت الله العظمی بروجردی، بی جا، بی تا، ص ۳۳۶.

گرچه شخصاً مداخله نمی کرد ... خلاصه، سر مخالفت با دولت یا براندازی آن را نداشت، هر چند همواره سخن خود را میگفت، بهخصوص در کارهای ضداسلامی دولتیان به آنها مکرر هشدار می داد.»(۱)

آثار برخواسته از چنین اعتقاد و روشی را نباید منحصر در دوره حیات آیت الله بروجردی دانست، بلکه در سالهای بعد نیز عده ای از این رویه سوءاستفاده نمودند و گروهی نیز سکوت ایشان و عدم ورود به مبارزه علنی را دلیلی بر جدایی دین از سیاست دانستند و در نتیجه عرصه بر کسانی که با توجه به شرایط سیاسی حاکم بر ایران پس از آیت الله بروجردی و اعمال دولت احساس تکلیف و قیام کردند، تنگ گردید.

حدود مداخله آیت الله بروجردی در امور دولت غالباً از محدوده تذکر مکرر اموری که خلاف شرع می پنداشت، فراتر نمی رفت.(۲) وی با شاه تا آن حد مقابله می کرد که موجب سقوط او نشود. به نظر می رسد که او از این نگران بود که اگر شاه سقوط کند، کمونیست های مورد حمایت شوروی یا افراد غربزده افراطی متکی به آمریکا که خود را مقید به رعایت ظواهر دینی نمیدانستند، به قدرت برسند. بنابراین، از آنجا که وی جانشین مطلوبی برای رژیم شاه سراغ نداشت، به ناچار او را تحمل میکرد. رفتار آیت الله بروجردی با شاه، قبل از کودتا نسبتاً تند بود،(۳) اما در دوره پس از کودتا از شدت آن کاسته شد. وی به اقدامات وزارت فرهنگ در سال ۱۳۳۸ حمله کرد،(۴) و دولت اقبال را به خاطر جشنهای ۱۷ دی و رژه برخی زنان بی حجاب مورد انتقاد قرار داد. همچنین از مداخلات دولت در امور دینی ناراضی بود و تاحدودی جلوی آن را می گرفت و حتی حسین علاء وزیر دربار را از منزل خود بیرون کرد(۵) و پس از اطلاع از ماهیت اصلی

۱- همان، ص ۷ - ۷۶.

۲- دوانی، علی؛ زندگانی آیت الله العظمی بروجردی، بی جا، بی تا، ص ۳۳۶.

۳- دوانی، علی؛ نهضت روحانیون ایران؛ نشر بنیاد فرهنگی امام رضا(ع)، تهران، بی تا، ص ۳۳۶.

۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک (زمینه ها)، جلد اول، چاپ اول، نشر مرکز بررسی تاریخی وزارت اطلاعات، تهران، ۱۳۷۸، ص ۱۵۴.

۵- همان، ص ۱۱۶.

محمـدرضا او را به حضور نپذیرفت.(۱) براساس گزارش ساواک، وی حتی با درخواست برخی علما و مجتهـدین برای اجرای اصـل دوم متمم قـانون اساسـی و تعیین پنـج نفر مجتهـد برای حضـور در مجلس شـورای ملی، مـوافقت ننمـوده و اجرای آن را موکول به موافقت همه علمـای بزرگ دانست؛(۲) هرچنـد که هرگز فرصت اجرای این مهم را پیدا نکرد. نکته درخور توجهی که در بررسی مواضع سیاسی آیت الله بروجردی به چشم میخورد، حساسیت فراوان ایشان نسبت به فعالیت فرقه بهائیت بود، در حالی که نسبت به مواضع و اعمال رژیم حامی و تقویت کننده بهائیت، کمتر از آن حساسیت نشان می داد!

در حالی که اکثریت بزرگان و روحانیون حوزه، مواضع مرحوم بروجردی را قبول داشته، مورد تأیید قرار می دادند، گروهی از خواص حوزه نیز نسبت به آن انتقاد داشتند. طلبه های جوانتر نیز از موضع وی ناراضی بوده، از آن انتقاد می نمودند. این انتقاد وجـود داشت که فرصـتهای بزرگی که بـا اسـتفاده از گسـترش و عمـق نفـوذ مرجعیت شـیعه در زمـان ایشـان به وجـود آمـده، قابلیتهای بیشتری برای بهرهبرداری دارد.(۳)

اقدامات آیت الله بروجردی

صرف نظر از دیدگاه سیاسی، مرحوم بروجردی در دوره ۱۶ ساله زعامت و مرجعیت خود، زمینه ساز اقدامات و بانی تلاشهایی شد که اثرات آن در دوره بعد، در روند نهضت امام خمینی تعیین کننده بود و اهم آنها به قرار ذیل می باشد:

۱. نهاد مرجعیت تشیع را که تا قبل از وی در اثر اقدامات رضاخان پراکنده و ضعیف بود، در ایران متمرکز و پرقدرت نمود(۴) و در جلوگیری از انحلال حوزه و

ص:۸۲۶

۱- انجمن اسلامی دانشجویان امریکا و کانادا، ص ۲۰ - ۱۹.

۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ج ۱، ص ۱۴۰.

۳- هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ هاشمی رفسنجانی: دوران مبارزه، جلد ۱، چاپ اول، دفتر نشر معارف انقلاب، تهران، ۱۳۷۶، ص ۱۰۴ و ۱۰۷.

۴- طباطبائی؛ خاطرات و زندگی آیت الله العظمی بروجردی، بی جا، بی تا، ص ۶۶.

کمک به ایستایی و اقتدار آن کوشید. هاشمی رفسنجانی دو اصل اتحاد شیعیان در تقلید از یک مرجع دینی و گسترش نفوذ مقام مرجعیت ساکن ایران به خارج از مرزهای کشور را از جمله نمونه های بارز آن شمرده است.(۱)

۲. مرحوم بروجردی در حوزه های علوم دینی اصلاحات درخور توجهی را در زمینه های گوناگون به عمل آورد. تغییر در شیوه تدریس و امتحانات، تحول در متون مورد استفاده و به روز کردن آنها، اعمال نظم در فرآیند تحصیلات عالیه روحانیون، نوآوری در شیوه اجتهاد، تنظیم امور جاری و مالی نهاد مرجعیت و حوزه های علوم دینی،(۲) و توسعه کمی مراکز و مدارس علمیه در شهرهای بزرگ، همه از فعالیتهای ایشان بود. وی با اجرای اصلاحات مورد نظر خود، پایه های حوزه علمیه را پی ریزی کرد و امکان حضور فعالیت آن را در تحولات بعدی میسر ساخت.

۳. نگرش جامع و فراگیر به همه ابعاد اسلام و پذیرش بی پیرایه آن، اعتقاد به استحکام استدلالهای دینی و اثرگذاری اصول آن بر همه انسانها، بویژه اندیشمندان، از یک سو ایشان را وادار به تأسیس مراکز تبلیغی و اعزام مبلغ به اقصی نقاط جهان نمود(۳) و از سوی دیگر، سبب گردید که ایشان همکاری دین و علم و عدم تعارض میان آنها را پی در پی گوشزد نمایند. مرحوم مطهری در این زمینه نوشته است، «علاقه مندی وی، دیانت مردم را در بی خبری و بی اطلاعی و بی سوادی آنها جستجو نمی کرد. معتقد بود که اگر مردم عالم شوند و دین هم به طور صحیح و معقول به آنها تعلیم گردد، هم دانا خواهند شد و هم متدین.»(۴)

۴. موقعیت علمی برجسته مرحوم بروجردی و تسلط او بر تفسیر، تاریخ اسلام، حدیث شناسی و رجال، بهویژه توجه وی به شرایط زمانی، مکانی و محیطی که آیات در آن نازل شده بود، برداشتی جامع و اصیل را از اسلام به

۱- هاشمی رفسنجانی، اکبر؛ هاشمی رفسنجانی: دوران مبارزه، ج ۱، ص ۱۰۵.

۲- مطهری، مرتضی؛ تکامل اجتماعی انسان، ص ۲۸۰.

۳- دوانی، علی؛ زندگانی آیت الله بروجردی، ص ۲۵۲.

۴- مطهری، همان، ص ۲۰۷.

ایشان داده بود. وی فقه سایر فرق اسلامی را هم خوب می شناخت(۱) و با اتکای به این ویژگیهای علمی بود که زمینه های رشد کیفی حوزه ها و تربیت شاگردانی را فراهم آورد که در خلال مبارزات دهه ۴۰ و ۵۰ محور تلاشهای فرهنگی و سیاسی انقلاب اسلامی بودند.

۵. مرحوم آیت الله بروجردی به شدت با اصلاحات مورد نظر رژیم پهلوی در زمینه اصلاحات ارضی، آزادی و حق رأی زنان مخالفت می کرد. البته وی هیچ گاه برنامه مبارزاتی عمیق و اصولی را که پس از فوت ایشان نیز پایدار بماند، ارائه نکرد. او تا زنده بود به رژیم پهلوی اجازه اجرای اصلاحاتی را که به خاطر انجام نگرفتن آنها کاملاً تحت فشار دولت آمریکا بود، نداد. امام خمینی در جریان مبارزات خود از این مخالفت و سابقه ذهنی مردم از آزادی زنان در دوره رضاخان استفاده نمود. «صدرالاشراف از طرف شاه به خدمت ایشان رسید و درباره شرکت زنان در انتخابات سؤال نمود. آقای بروجردی به تمسخر سوال کردند: بگویید مگر در این کشور مردان حق انتخابات دارند؟ دفعه دیگری صدرالاشراف به نمایندگی شاه درباره اصلاحات ارضی سوال می کند. ایشان به اختصار پیغام دادند: بگویید آن کشورهایی که اصلاحات ارضی کردند، اول رژیمشان را تغییر دادند و بعد اصلاحات کردند.»(۲) به نظر می رسد مرحوم بروجردی با اصل اصلاحات صحیح هیچ مخالفتی نداشته است، بلکه تنها اصلاحاتی را که توسط پهلوی و دولتهای وابسته به آن تحقق یابد، برنمی تافته است.

۶. آیت الله بروجردی تلاش کرد تا سرحد امکان، روحانیون را از تماس با دولت دور نگاه دارد. انگیزه های او از این اقدام قابل درک بود. وی از دولتی شدن نهاد روحانیت و آلوده شدن به اغراض سیاسی و اقتصادی ایشان به شدت نگران بود. از احزاب، حتی از گروه های مذهبی دوری می جست و هرگز در چهارچوبه سیاسی هیچ یک از آنها نگنجید. به نظر می رسد وی از ریشه، اعتقادی

ص:۸۲۸

۱- همان، ص ۲۰۱.

۲- انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، ص ۱۰.

به مبـارزه سیاسـی احزاب نـداشت و آن را مثمر ثمر نمی دانست. بلکه برای ایجـاد تحول، عملاًـ اقـدام به تقویت زیرساختهـای اساسـی و ضروری نمود. در سایه چنین اعتقاد و روشی بود که برخی حواشی و اعضای بیت ایشان به نام وی با هرگونه فعالیت سیاسی مخالفت کردند، و حتی با دانشگاه رفتن طلبه ها و خرید و مطالعه روزنامه های(۱) دولت نیز موافق نبودند.

۷. یکی از اقـدامات زیربنـایی و مهمی که توسـط مرحوم بروجردی به اجرا درآمـد و تـأثیر شایـان توجهی بر رونـد نهضت امام خمینی گذاشت، توجه ایشان به وحدت اسـلامی و نزدیک ساختن مذاهب اسلامی بود.(۲) او جداً به ایجاد زمینه های تفاهم و وحدت میان تشیع و تسنن - که سالها با کارگردانی جهالت در داخل و تحریکات خارجی، توجه مسلمانان را به امور یکدیگر ضعیـف کرده بود - پرداخت.(۳) درسـت است که انگیزه هـای آیت الله بروجردی کاملاًـ از اعتقـادات دینی و روش مسـالمت جویـانه وی نشـأت می گرفت، اما خواهی نخواهی بازتاب سیاسـی نیز داشت. زیرا درست در نقطه مقابل تبلیغات چنـدین ساله غرب در میـان مسـلمانان قرار داشت و رژیم محمـدرضا، رابطه وی را بـا علمـای بزرگ مصـر که رهبر آن جمال عبدالناصـر را دشمن خود می شمرد، برنمی تافت.

۸ . یکی از رخـدادهایی که بر جامعه ایران پس از کودتا و نهضت امام خمینی تأثیر بازدارنـدهای داشت، ماهیت رابطه رژیم و دولتهـای آن بـا بیت مرحـوم بروجردی در دوره پس از کودتـا بـود. مجموعه آنچه که در بیت ایشـان و حاشـیه آن گـذشت و انعکاسی که در ذهن توده ها از خود بهجا گذاشت، راه را بر برخورد سخت با رژیمی که پس از رحلت آیت الله بروجردی بی مهابـا رفتار دین ستیزانه داشت، بسـته بود. تنهایی معترضان و غربتی که در نهایت امر دامنگیر نهضت امام خمینی در اواخر سال ۱۳۴۳ گردید، بی تأثیر از شیوه مسالمت جویانه مرحوم بروجردی و عدم توجه وی به مبارزه علنی با شاه نبود. البته، هرگز نباید بر این

۱- هاشمی رفسنجانی؛ همان؛ ج ۱، ص ۱۰۷ - ۱۰۸.

۲- طباطبائی، ص ۶۷.

۳- مطهری، ص ۲۰۴.

باور بود که ایشان و حتی مجموعه جریان منسوب به ایشان مرتبط با دولت بوده است، چنین گمانی قطعاً جفای بر حقیقت و واقعیت رخدادها خواهد بود. این روابط نیاز به بررسی و شفاف سازی بیشتری دارد.

نباید فراموش کرد که رژیم پهلوی خود را بی نیاز از دین و روحانیت نمی دانست و برای حفظ خود، جلب حمایت مردم، و مبارزه با کمونیزم به شدت نیازمند آن بود.(۱) اما نه با ماهیت و اقتدار و جایگاه واقعی آن بلکه به صورت دست و پا بسته و در خدمت خود، خواهان دین بود.

مجموعه رژیم تلاش فراوانی را به منظور تحقق این هدف نمود و عناصر آن از درجات بالا- تا پایین از شخص شاه گرفته تا نخست وزیر،(۲) وزیر دربار، سایر وزرا، رؤسای ساواک و فرماندار قم، پی درپی در بیت ایشان حاضر شده یا احضار گردیده اند، سپس نظرات خود را بیان داشته و خواسته های آیت الله را گوش کرده و غالباً به اجرا درآورده اند. پیتر آوری روابط مرحوم بروجردی و شاه را چنین توصیف کرده است:

بروجردی شخصیتی بخرد و سیاست مآبانه داشت. وی به ندرت با شاه سخن می گفت و این تأثیر را در وی به جا می گذارد که به هیچ وجه مایل نیست از قدرت مرجعیتش کاسته شود. در چهارچوب همین سیاست بود که وی توانست شاه را به عنوان سلطان دنیوی ایران پند و اندرز داده و از برخی اعمال برحذرش دارد، بی آنکه خود از قم خارج شود. [و به دیدار شاه برود.](۳)

آیت الله بروجردی سعی داشت با نصیحت و پند، شاه و رژیم او را کنترل کند و تا آنجا که امکان دارد به هدایتش بپردازد. او حتی در زمانی که شاه ضعیف ترین دوران سیاسی خود را سپری می نمود، دست به اقدامات خصمانه علیه او نزد و مصدق را مورد حمایت خود قرار نداد. زیرا می پنداشت قدرت رو به تزاید

۱- هاشمی رفسنجانی؛ همان؛ ج ۱، ص ۱۱۵.

۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ج ۱، ص ۱۳۳.

۳- آوری، پیتر؛ تاریخ معاصر ایران، ترجمه محمد رفیعی مهرآبادی، جلد ۳، انتشارات عطایی، تهران، ۱۳۶۸، ص ۱۲۶.

توده ای ها به زودی مصدق را کنار خواهد زد و در صورت تضعیف موقعیت شاه، کمونیستها که اهداف علنی دین ستیزانه داشتند، بر کشور حاکم خواهند شد.(۱)

رویه آرامش طلبانه آیت الله در اصلاح شاه وابسته، مؤثر واقع نشد، زیرا شاه و رژیم او که شدیداً متأثر از برنامه ریزیهای آمریکا بودند، ماهیتی دین ستیزانه تر از کمونیست ها داشتند. با این تفاوت که آشکارا مواضع خود را ابراز نمی کردند و روش عاقلانه تری در مبارزه با اسلام گرایی مردم داشتند. غرب که سلطه پایدار خود را در ایران در گرو غلبه فرهنگی و انهدام فرهنگ بومی ایرانیان جستجو می کرد، مبارزه برنامه ریزی شده خود را با حاکمیت و حضور دین در ایران پی گرفته بود.(۲)

مرحوم بروجردی در اواخر عمر ارتباط خود را با شاه و دولت کاملاً ـ قطع کرد. وی حسین علاء ـ وزیر دربار را از منزل خود بیرون کرد و پس از آن شاه را به حضور نپذیرفت،(۳) و تا پایان عمر از شاه کدورت داشت. او از قبول کمک مالی شاه برای ساخت مسجد اعظم قم در سال ۱۳۳۸ جداً خودداری کرد و از تذکرات(۴) پی درپی برای اصلاح رفتار و اعمال رژیم قطع امید کرده بود.(۵) زیرا از یک سو از ماهیت دین ستیزانه و نفاق رژیم، در تظاهر به دینداری و عزم جزم آن بر انهدام یا مصادره روحانیت در جهت اهداف خود آگاه گشته بود(۶) و از طرف دیگر، اقدامات اسلام ستیزانه رژیم علیه ارزشهای دینی و ترویج گسترده فساد و سوءاستفاده از زنان نیز بر همگان آشکار گردیده بود. لذا در چنین اوضاع و احوالی، نهاد مرجعیت بهناچار از موضعی انفعالی با رخدادها برخورد کرد و

۱- کدی، نیکی؛ ریشه های انقلاب ایران، ترجمه عبدالرحیم گواهی، چاپ دوم، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، تهران، ۱۳۷۵، ص ۲۷۲.

۲- انجمن اسلامی دانشجویان آمریکا و کانادا، ص ۲۰ - ۱۹.

۳- دوانی، علی؛ نهضت روحانیون ایران، ج ۲، ص ۳۳۹.

۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد، ج ۱، ص ۱۳۱.

۵- محتشمی پور، سیدعلی اکبر؛ خاطرات سیدعلی اکبر محتشمی پور، چاپ اول، دفتر ادبیات انقلاب اسلامی، تهران، ۱۳۷۶، ۱۶۲.

۶- هاشمی رفسنجانی، همان، ج ۱، ص ۱۱۵.

امکان هرگونه سازش از بین رفت،(۱) به طوری که در زمان فوت آیت الله در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰ رابطه روحانیت و دولت تیره و تار و کاملاً نامناسب بود.

درگذشت آیت الله بروجردی و تأثیر آن بر نهاد روحانیت

پس از فوت مرحوم بروجردی در ۱۰ فروردین ۱۳۴۰، بلافاصله مجالس ترحیم و بزرگداشت وی در سراسر ایران آغاز گردید. تأثیر عمیق و حضور وسیع مردم که در برخی گزارشها دامنه دارتر از عاشورای حسینی شمرده شده است،(۲) موجب تعجب همگان و نگرانی رژیم گردید.(۳) زیرا در خلال دوران پهلوی ها تا آن زمان، زمینه ای ایجاد نشده بود که عمق باورهای دینی مردم ایران به اسلام و نهاد مرجعیت شیعی، آشکارا در معرض دید جهانیان قرار گیرد. گذشته از واکنش حیرت آور توده های مردم در عزاداری فوت آیت الله بروجردی، اقشار مختلف و جریانهای سیاسی کشور، خواسته یا به اجبار، ناچار از نشان دادن واکنش و همراهی با مردم شدند. انجمن اسلامی دانشجویان تهران، با همه توان، حضور سیاسی فعالی در قم و تهران داشتند.(۴) آنها ضمن ابراز ارادت به پیشوای خود، به صورت علنی تبلیغات گسترده رژیم را مبنی بر کمونیست بودن دانشجویان و دانشگاهیان انکار کردند. آیت الله کاشانی، آیت الله زنجانی،(۵) آیت الله طالقانی و نهضت مقاومت ملی،(۶) و اعضای جبهه ملی، از مشهورترین چهره ها و جریانهای سیاسی آن روز بودند که اقدام به برگزاری مراسم بزرگداشت نمودند. اوضاع در افکار عمومی به گونه ای بود که اگر کسی در این زمینه فعالیت نمی کرد، رو در روی مردم قرار گرفته، از چشم آنها می افتاد. لذا دولت و دربار هم خود را

۱- محتشمی پور؛ همان، ص ۳ -۱۶۳.

۲- دوانی، علی؛ زندگانی آیت الله بروجردی، ص ۳۶۸.

۳- هاشمی رفسنجانی؛ همان؛ ج ۱، ص ۲۵.

۴- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد، ج ۱، ص ۲۹۷.

۵- همان، ص ۲۸۱.

۶- همان، ص ۲۷۷.

صاحب عزا نشان دادند(۱) و پی در پی مجالس بزرگداشت گرفتند. براساس گزارشهای ساواک، شاه برای بهره برداری از وضعیت پیش آمده و جلب قلوب مردم، خود را موظف به ارسال هدایا و دلجویی از بازماندگان مرحوم آیت الله بروجردی می دید.(۲) البته آنجا که رژیم احساس خطر می کرد و احتمال می داد رخدادها از کنترل خارج شوند، از برگزاری مراسم جلوگیری می نمود.

یکی از بزرگترین دستآوردهای حضور مردم در جریان فوت مرحوم بروجردی، فعال شدن بخش معترض، جوانتر و اصول گرای حوزه های علمیه در امور سیاسی و گرایش آنها به این امور بود.(۳) آنها در زمان آیت الله بروجردی نیز به رژیم پهلوی انتقاد جدی داشتند و با روش پرهیز ایشان از مداخله، مخالف بودند، اما به دلایلی که مهمترین آنها حفظ وحدت جامعه، اقتدار نهاد مرجعیت شیعه و عدم وجود زمینه در زمان حیات مرحوم بروجردی بود، سکوت را برگزیدند.

پس از فوت آیت الله بروجردی، مسأله مهم برای مردم و حوزه ها، سرنوشت مرجعیت و گزینش فردی بود که بتواند از جایگاه و موقعیت ویژه آن پاسداری کند. در میان مجموعه روحانیت اتفاق نظر وجود نداشت و رژیم نیز در رسانه های خود به آن دامن میزد(۴) و در پی آن مردم نیز سرگردان بودند. چهره های متعددی به عنوان مرجع تقلید پس از آیت الله بروجردی مطرح بودند. در این زمینه محتشمی پور چنین می نویسد:

علمای معرفی شده نجف عبارت بودند از: آیات عظام سید عبدالهادی شیرازی، سید محسن حکیم، سید محمود شاهرودی، و سید ابوالقاسم خوئی. در قم نیز آیات عظام سید محمدرضا گلپایگانی، سیدکاظم شریعتمداری، شیخ

۱- همان، ص ۲ - ۲۷۰.

۲- همان، ص ۲۷۵.

۳- بیل، جیمز؛ شیر و عقاب رابطه بدفرجام ایران و آمریکا، ترجمه برلیان، چاپ اول، نشر فاخته، تهران، ۱۳۷۱، ص ۲۰۱.

۴- محتشمی پور، همان، ص ۱۶۷.

عبدالنبی عراقی، سید شهاب الدین نجفی، شیخ محمدعلی اراکی و آخرین نفر امام خمینی معرفی شدند. در مشهد نیز آقای میلانی معرفی شدند.(۱)

در کنار ایشان افراد دیگری نیز مانند آقای حسن قمی، عبدالله شیرازی، محلاتی، ارباب و خوانساری نیز کم و بیش مطرح بودند.

در اثر عوامل پیش گفته اتفاق نظری قاطع روی هیچ یک از مراجع تقلید فوق به دست نیامد. افکار عمومی بیشتر متوجه سیدعبدالهادی شیرازی شد، ولی ایشان نیز چند ماه پس از آیت الله بروجردی فوت کردند. گزارشهای ساواک حکایت از تمایل ایرانیان به مراجع تقلیدی دارد که ساکن ایران بوده اند و به همین دلیل، توجه زیادی به آیت الله سیدمحسن حکیم نکردند.(۲)

رژیم ایران در حالی که از ریشه با نهاد مرجعیت شیعه مخالف بود، سود خود را در انتقال آن به خارج از مرزهای سیاسی خود می دانست. به ویژه اگر مرجع تقلید از لحاظ نژادی و تابعیت سیاسی غیرایرانی بود، بیشتر احساس امنیت می نمود. لذا تمامی توان خود را در اعلام و ترویج مجتهدی که ساکن ایران نباشد، تابعیت ایرانی نداشته باشد و نژاد و زبان او غیرایرانی باشد، بهکار گرفت(۳) و بیشترین شرایط مورد نظر خود را در وجود آیت الله سیدمحسن حکیم دید و به همین جهت، تمامی توان خود را جهت تبلیغ و تثبیت ایشان به کار گرفت.(۴) جای تذکر است که برنامه های حمایتگرانه رژیم از آقای حکیم بنا به خواست و اراده ایشان صورت نگرفته بود و در این زمینه هیچ گونه سندی که دال بر اطلاع آیت الله حکیم از این قبیل اقدامات رژیم باشد، در دست نیست. ساواک در بررسی های سال ۱۳۳۹ خود از موقعیت مراجعی که می توانستند پس از فوت آیت الله بروجردی به جای او انتخاب شوند، آقای حکیم را مرجع تقلیدی ضدکمونیست معرفی کرده است که این امر، در گرایش رژیم به ایشان بدون تأثیر

۱- همان، ص ۸۱.

۲- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد، ج ۱، ص ۲۹۳.

۳- همان، ص ۲ - ۱۸۰.

۴- هاشمی رفسنجانی؛ همان، ج ۱، ص ۲۶.

نبوده است.(۱) آنچه شایان ذکر و تعمق است، سکوت آیت الله حکیم در برابر اقـدامات رژیم و نتایـج بد آن اقدامات بود که چیزی جز تضعیف موقعیت مسلمانان ایران در برابر شاه نبود.(۲)

رژیم به آقای حکیم و حوزه نجف توجه فراوانی کرد تا حوزه قم و روحانیت فعالتر آن را در امور سیاسـی و اجتماعی کوچک شمرد. اقـدام شـاه در ارسـال تلگراف تسلیت فوت آیت الله بروجردی به حکیم در نجف - که در حکم اعلام نظر دولت ایران در جانشـینی آقـای بروجردی نیز بود - از سوی آیت الله مجدالـدین محلاـتی سـخت مورد انتقـاد قرار گرفت و آن را در حکم تصمیم شاه به انحلال حوزه علمیه قم دانست.(۳)

نـتیجه آنکه رژیم در اجرای برنـامه مـورد نظر خـود که ریشـهکنی حوزه و کـاهش نفوذ فتوای مجتهـدین داخـل کشور پس از رحلت آیت الله بروجردی بـود، تـوفیقی به دست نیـاورد. امـا موفـق شـد از تمرکز و اقتـدار نهـاد مرجعیت جلـوگیری کنـد و از کارایی آن در سالهای بعد بکاهد و عرصه را بر تلاشگران سیاسی در نهضت امام خمینی تنگ نماید.

از سوی دیگر، رژیم که برای اجرای اصـلاحات مورد نظر آمریکا از زمان انتخاب کنـدی به شـدت تحت فشار بود، موقعیت را منـاسب تشـخیص داد و هنوز یـک ماه از رحلت آیت الله بروجردی نگذشـته بود که در نیمه اردیبهشت ۱۳۴۰ شریف امامی را برکنار نمود و علی امینی چهره توصـیه شده آمریکا را که کاملاً مورد تأیید و حمایت آن کشور بود، به نخست وزیری برگزید و اقـدامات اصـلاحی مورد نظر را یکی پس از دیگری به اجرا درآورد. در این برنامه ریزی شاه باید می ماند، لذا به عنوان تنها پادشـاه شـیعه جهان، تبلیغات فراوانی پیرامون او صورت گرفت.(۴) تصویب نامه دولت در زمینه اصـلاحات ارضـی در ۶ بهمن ۱۳۴۰ توسط دولت امینی مورد تأیید قرار گرفت و با آمدن اسدالله علم روند اصلاحات هدایت

ص:۸۳۵

۱- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ج ۱، ص ۱۸۷.

۲- محتشمی پور، همان، ص ۱۷۱.

۳- قیام ۱۵ خرداد به روایت اسناد ساواک، مرکز بررسی اسناد تاریخی، ج ۱، ص ۲۹۲.

۴- همان، ص ۱۸۷.

شده تندتر و جدی تر گردید. جیمز بیل نوشته است: در میان مجتهدین و روحانیون سرشناس آیت الله خمینی در قم و آیت الله میلانی در مشهد به نفوذ روزافزون آمریکا در ایران معترض بودند.

نتیجه گیری

از آنچه پیرامون مواضع و تلاشهای آیت الله بروجردی پس از کودتای ۱۳۳۲ و روابط ایشان با دولت گفته شد، نتایج ذیل به دست می آید:

۱. مرحوم بروجردی قصد ایجاد حکومت اسلامی در ایران نداشته است. بنابراین، در جهت استقرار آن در کشور نیز تلاشی به عمل نیاورده، از موقعیت منحصر به فرد خود استفاده لازم را ننموده است. صرف نظر از شرایط زمانی آن دوران، چنین پندار و کرداری، آثار منفی خود را بر هر اقدام سیاسی اصلاحی روحانیت در آینده نیز به جا گذاشته است.

۲. گروهی از مجتهدان و روحانیون برجسته حوزه علمیه به اندیشه سیاسی و روش اجرایی وی در دوران ۱۶ ساله مرجعیت ایشان معترض بوده اند، اما بنا به ضرورت رعایت مصلحت های اساسی تر سکوت اختیار کرده بودند.

۳. اقدامات زیربنایی و تلاشهای اصولی آیت الله بروجردی در تقویت و تنظیم امور حوزه های علوم دینی در جهان تشیع و تربیت شاگردان بزرگ و تحکیم وحدت با سایر فرق، زمینه کاملاً مساعدی را در داخل و خارج از کشور برای نهضت امام خمینی در دوره بعد فراهم نمود.

۴. روابط مرحوم بروجردی با رژیم پهلوی بر اساس حکمت و تشخیص شخص ایشان بوده، اهداف اصلاحی و هدایتگرانه را دنبال می کرده است و آنگاه که از اصلاح امور قطع امید حاصل نموده، روابط خود را قطع کردند. لذا از یک سو، تصور آیت الله بروجردی به عنوان حامی رژیم پهلوی جفای بر حقیقت است و از سویی دیگر، این روابط بهانه لازم را به دست عامل ضعیف النفس یا نفوذی در حوزه ها داد تا در پناه آن نهضت امام خمینی را تضعیف نمایند.

ص:۸۳۶

۵. واکنش عمومی در داخل و خارج از کشور به رحلت آقای بروجردی و بزرگداشت نهاد مرجعیت شیعی از چنان گستردگی برخوردار بود که آمریکا و رژیم حاکم بر ایران را در براندازی و مبارزه مستمر با نهاد روحانیت آن مصمم تر ساخت.

۶. بهرغم همه تلاشـهایی که رژیم ایران برای ریشه کن نمودن روحـانیت و نفوذ فتوای مجتهـد در ایران به عمل آورد، موفق به حصول نتیجه نگردید، اما در زمینه کاستن از تمرکز، اقتدار و وحدت آن در ایران پیشرفتهایی را به دست آورد.

۷. دولت ایران پس از رحلت آیت الله بروجردی با قدرت تمام، برنامه اصـلاحات هدایت شده خود را به اجرا درآورد و در پی آن با واکنش بخشی از روحانیت و جامعه ایران روبه رو گردید.

ص:۸۳۷

انقلاب اسلامی و نقش مهاجران / رضا مختاری اصفهانی

اشاره

سیاست اصلاحات ارضی در دوره محمدرضا پهلوی همچون بومرنگی بود که سرانجام به سوی پرتاب کننده آن بازگشت و در سقوط این رژیم نقش مهمی ایفا کرد. نگارنده در این مقاله سعی دارد به بررسی مهاجرت روستائیان به شهرها به ویژه پایتخت در اثر اصلاحات ارضی و نقش آن در سقوط رژیم پهلوی بپردازد.

تاریخچه ای از اصلاحات ارضی

تاریخچه ای از اصلاحات ارضی(۱)

انقلاب مشروطه به عنوان یک خیزش اجتماعی توسط طبقه متوسط شهری هر چند در سهیم کردن این نیروها در قدرت کوشید و با طبقاتی کردن انتخابات مجلس اول، سعی در کاهش نفوذ مالکان بزرگ داشت؛ اما در ادوار بعد، با عمومی شدن انتخابات این امتیاز از آنان گرفته شد و با توجه به اکثریت روستایی ایران, مالکان توانستند بر این نهاد مدنی مسلط شده و این بار سیاستهای خود را از طریق مجلس پیش ببرند. چرا که مالکان بزرگ در روستاها فعال مایشاء بودند و روستائیان چشم و گوش به دهان آنان داشتند که به چه کسی رأی دهند. با بررسی خاستگاه اجتماعی نمایندگان در ادوار گوناگون مجلس شورای ملی به

ص:۸۳۹

۱- درباره جزئیات این سیاست ر.ک: ازکیا، مصطفی؛ مقدمه ای بر جامعه شناسی توسعه روستایی، انتشارات اطلاعات، تهران ۱۳۷۰؛ و، خسروی، خسرو؛ جامعه دهقانی در ایران، انتشارات پیام، تهران ۱۳۵۷.

این تغییر وضعیت می توان پی برد.(۱)

از همین رو، نه در زمان تسلط طبقه متوسط شهری و نه در دوره تسلط بزرگ مالکان، گامی در جهت اصلاحات ارضی و بهبود وضع دهقانان برداشته نشد. چه، گروه اول دغدغه هایی دیگر داشتند و گروه دوم، هیچگاه در تضعیف پایگاه خود نمی کوشیدند. تنها در زمان نهضت میرزا کوچک خان جنگلی فقط در منطقه گیلان تقسیم اراضی میان رعایا انجام شد که همین امر خود در میان برخی از مذهبیون تأثیرات منفی به جای گذاشت. با سرکوبی نهضت، این سیاست در گیلان نیز عقیم ماند. بعدها در زمان رضاشاه با فروش مقدار کمی از املاک دولتی در سیستان و خوزستان، تعداد قلیلی از کشاورزان دارای زمین شدند و در تقسیم املاک خالصه و دولتی، مالکان بزرگ سهم بیشتری بردند.

محمدرضا شاه هم در دوران اولیه سلطنتاش برای بسط نفوذش در مقابل تبلیغات مخالفان به ویژه نیروهای چپ، دستور تقسیم روستاهایی را داد که پدرش به زور تصاحب کرده بود. این اقدام نه تنها کند و تدریجی بود بلکه سهم اصلی را ثروتمندان طرفدار شاه بردند. فقط گام واقعی در این مورد را دولت مصدق برداشت که با صدور تصویب نامه ای به سال ۱۳۳۱، مالکان را وادار نمود که ۱۰ درصد از سهام مالکانه خود را به رعایا واگذار کنند و ۱۰ درصد دیگر را به صندوقی که جهت توسعه روستایی ایجاد شده بود، واریز کنند. این تصویب نامه هم بعدها فرجام امیدوارکننده ای به نفع رعایا نداشت و با اصلاحیه سال ۱۳۴۴ کمک مالکان به این امر از ۲۰ درصد به ۵/۷ درصد تقلیل یافت. اما آنچه به عنوان اصلاحات ارضی در اذهان وجود دارد، به سال ۱۳۴۰ توسط دولت امینی به مجلس ارائه و تصویب شد. این امر در زمانی صورت گرفت که کشور بر اثر سیاستهای پلیسی و ضد آزادی پس از کودتای ۲۸ مرداد ۳۲ در وضعیت آشفته ای به سر می برد.

ص:۸۴۰

۱- شجیعی، زهرا؛ نخبگان سیاسی ایران از انقلاب مشروطیت تا انقلاب اسلامی؛ ج ۴، انتشارات سخن، تهران ۱۳۷۲، ص ۲۵۱.

دولت پهلوی که خود را منادی و مجری مدرنیسم در ایران می دانست، با نیروهایی راه منازعه پیش گرفته بود که لااقل در برخی از سیاستهای مدرنیسم با آن مشکلی نداشتند. اما جمعیت عظیم ایران در آن سالها روستائیان بودند که آنها هم در واقع جزو رعایای مالکان محسوب می شدند نه شاه. هر چند که مالکان و زمینداران بزرگ راه موافقت با رژیم را می پوییدند. اما در مقابل، آنان نیز توقعات و انتظاراتی داشتند که بایستی برآورده می شد. بنابراین اصلاحات ارضی اهدافی چند منظوره را تأمین می کرد: اولاً شاه به توصیه کندی، رئیس جمهور تازه به قدرت رسیده آمریکا در راستای انجام اصلاحات داخلی همچون کشورهای آمریکای لاتین عمل کرده بود. دوم اینکه مخالفان سیاسیاش مانند جبهه ملی و برخی احزاب چپ را منفعل می ساخت و همچنین مخالفان با این سیاست را می توانست متهم به ضدیت با افکار مترقی و در راستای منافع توده های روستایی بنماید. سوم اینکه بخش اعظمی از جامعه ایران را از سلطه مالکان رها ساخته و به رعایای واقعی خود مبدل می ساخت. چهارمین منظور و هدفی که تأمین می شد این بود که ثروت و امکانات اقتصادی اشرافیت زمیندار به خدمت توسعه و نوسازی صنایع و کارخانه های شهری درمی آمد و چه بسا کارگران این کارخانه ها را کارگران سابق روستاها که همانا خوش نشینان سابق بودند، تشکیل می دادند.

لایحه اصلاحات ارضی به قانون اصلاحات ارضی مرحله اول موسوم شد و در طول سالهای بعد، سه مرحله در مورد تقسیم اراضی و واگذاری آن به روستائیان به وجود آمد. در مرحله اول، این سیاست از طریق واگذاری زمین به روستائیان دنبال می شد. در مرحله دوم، شکل اجاره داری موردنظر بود و در مرحله سوم از میان بردن انواع مالکیتهای خصوصی و حل مسئله اجاره داری مورد تأیید قرار گرفت.

نتایج اصلاحات ارضی

اصلاحات ارضی پیش از آن که به جنبه های اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی حل مسئله زمینداری بپردازد، در پی تأمین اهداف سیاسی برآمده از این اقدام بود و

شاید بتوان گفت که مهمترین و سریعترین نتیجه ای که از این سیاست برای رژیم حاصل شد، کوتاه شدن دست مالکان بزرگ از قسمت عمده اراضی کشاورزی و روستاها بود. اما این امر به معنای جایگزین شدن نفوذ رژیم در مناطق روستایی نبود؛ چرا که در این سیاست تنگناهای فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی روستائیان مغفول مانده بود و همین بی توجهی موجب شد که سیاست مزبور عقیم بماند و در واقع تغییر و تجدیدنظرهایی که بعدها اعمال شد، دال بر همین موضوع است.

اولین گروهی که از اصلاحات ارضی آسیب دید، خوش نشینان بودند. این گروه که کشاورزان فاقد زمین بوده و به عنوان کارگر در فصل کشاورزی به خدمت مالکین درآمده و در فصول دیگر به مشاغلی همچون پیله وری و فروشندگی روی می آوردند، در تقسیم اراضی بی نصیب مانده و از مزایایی چون تعاونی روستا محروم ماندند. افراد این گروه ها جوانانی از طبقه متوسط شهری بودند که در سایه مدرنیسم پهلوی بالیده و نسبت به بسیاری از آموزه ها و اعتقادات روستائیان بی تفاوت و ناآگاه بودند و چه بسا با علقه ها و اعتقادات آنان با حالتی سخره گونه برخورد می کردند. اصلاحات ارضی علاوه بر ناکامی در عرصه اقتصادی و فرهنگی، از لحاظ اجتماعی خوش نشینان محروم زارعان رها از بند مالکان را به صورت نیرویی بالقوه برای مهاجرت به شهر درآورد.

مهاجران و مخالفان سیاسی رژیم

با انجام سیاست اصلاحات ارضی، مهاجرت روستائیان به شهرهای بزرگ گسترش یافت و بالاترین درصد این مهاجرت مربوط به افراد با سنین ۱۵ تا ۴۴ سال بود. در حالی که مهاجرت این افراد در سال ۱۳۳۵ تا ۳/۱۵ درصد را در بر می گرفت، بعد از اصلاحات ارضی و در سال ۱۳۴۵ به میزان ۸/۱۸ درصد رسیده و در بین افراد ۲۵ تا ۳۴ سال ۴/۲۰ درصد بود.(۱) این آمار سال به سال رو به گسترش بود و با آشکار شدن نتایج منفی اصلاحات ارضی در روستاها و

۱- سالنامه آماری ایران، مرکز آمار ایران، سال ۱۳۴۶.

وضـعیت نابسامان روستائیان، مهاجرتها گسترش می یافت تا آنجا که در سرشماری ۱۳۵۱ مهاجرت افراد با سنین بالاتر از یازده سال به ۴۳ درصد افزایش یافته بود.(۱) اما مهاجرت درمان درد روسـتائیان مهاجر نبود، آنان در حالی به سـرزمینی ناشناخته پا می نهادنـد که برای خـود تصـوراتی از زنـدگی بهـتر داشـتند. رادیـو و آموزشـهای سـپاهیان دانش و بهـداشت بیش از آن که روسـتائیان را جذب آرمانها و ارزشـهای سلطنت پهلوی سازد، آنان را شیفته زندگی شهری ساخته بود. ولی مهاجران نه تنها به زندگی مطلوبی در شـهر دست نمی یافتند، بلکه با زندگی حاشیه نشین و محرومیت از بسیاری مواهب زندگی شهری به نوعی تحقیر در کنـار سایر ساکنان شـهر بایستی تن می دادنـد. آنان با زنـدگی در حاشـیه ها و سـرپناه هایی نه شبیه خانه، به نامهایی چون زاغه نشـینان، آلونک نشـینان، گودنشـینان، حلبی آبادها و ... شـهره و معروف شـده بودنـد.(۲) آنـان گویی جزو طبقات شهرنشـین نبودند و تنها ابزاری برای تسـهیل برخی از امور طبقات شهری بودند. اینان اگر چه همچون لکه هایی سیاه در گوشه و کنار شـهر تهران همچون ورزشـگاه امجدیه (شـیرودی کنونی)، تهرانپارس، حسن آباد زرگنده و حاشـیه های جنوبی حضور داشـتند و گهگـاه بـا ویران شـدن خـانه هایشـان از نقطه ای به نقطه دیگر رانـده می شدنـد، اما نیروی قابل توجهی برای بسـیج نیروهای انقلاب و زمینی آماده برای رویش بـذر انقلاب بودنـد. از همین رو، این مردمان بی طبقه در ادبیات انتقادی و انقلابی راه یافتند.

خسـرو گلسـرخی در یکی از اشـعارش به نام سـرود پیوسـتن از رنج کودکان جاده ری و زیر پل جوادیه دو منطقه مهاجرنشـین سخن گفت(۳) و نویسندگانی

ص:۸۴۳

۱- نتایج آمارگیری نیروی انسانی ۱۳۵۱، مرکز آمار ایران و وزارت کار و امور اجتماعی، نشریه ۳۵۷، مرداد ۱۳۵۳.

۲- اسـنادی از مهاجرت داخلی در ایران، به کوشـش ایرج محمدی، مرکز اسـناد ریاست جمهوری، زیر چاپ، در این مجموعه گزارشها و مکاتبات قابل توجهی از وضعیت فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی این افراد آمده است.

۳- گلسرخی، خسرو؛ برگزیده اشعار خسرو گلسرخی؛ به کوشش و انتخاب مجید روشنگر، انتشارات مروارید، بی تا، ص ۵۰.

چون جلال آل احمد، صمد بهرنگی و غلامحسین ساعدی به وضعیت فرهنگی، بحران هویت و رنجهای این مردمان پرداختند. ساعـدی در قصه معروفش «عزاداران بیـل» که بعـدها دسـتمایه فیلم «گـاو»، ساخته داریوش مهرجویی شـد، به بحران هویت این روستائیان در قالب مشهدی حسن می پردازد که عاقبت در میانه راه شهر، جان می سپرد.

در این میان انقلابیون مـذهبی وضـعیتی دیگر داشـتند. مهاجران روسـتایی دارای دیـدگاه های مذهبی بودند و نهادهای مذهبی مکانهایی بودند که آنان را جذب کرده و شاید بتوان گفت تنها جایی که آنان می توانسـتند با گذشته خود ارتباط برقرار کنند مکانهای مذهبی و مراسمهایی چون عزاداریهای ایام محرم، شبهای احیاء و نمازهای جماعت در هنگام غروب تهرانِ بی خواب بود. در آن هنگامه تعطیلی احزاب روزنامه های مسـتقل و کانونهای فرهنگی تنها مساجد بودند که اجازه فعالیت داشـتند و این مساجد تریبون مهم روحانیان بودند که بسیاری از آنان پیروان امام خمینی(ره) محسوب

می شدنـد. آموزه هـای این روحانیـان انقلابی بر خلاف روحانیـانی بود که مهـاجرین پیش از این با آنان در روسـتاها ارتباط داشـتند. اگر قبلاً تنها گوش روسـتائیان از دهان روحانی ده مسائل دینی می شـنید و شاید برای سلامتی شاه دعایی هم می شد، اینک در مساجد شهر روحانیان از رژیم انتقاد می کردند و از عدالت اجتماعی از منظر دین سخن گفته می شد.

با نگاهی به گزارشهایی که مأموران ساواک از جلسات درس و سخنرانی روحانیان انقلابی داده اند، می توان به گفتمان غالب در آن زمـان در بین این طیف پی برد که تفسیر قرآن و نهـج البلاغه با نگاهی انقلابی از مهمترین مباحث این جلسات بود.(۱) در جریان همین فعالیتها، گفتمان جدیـدی در بین روحانیان انقلابی و روشـنفکران مذهبی رایج شده بود و آن گفتمان عدالت اجتماعی با مفهومی جدید بود. وعده حکومت جهانی مستضعفین در قرآن مجید هر چند با حکومت امام زمان(عج) تحقق می یافت اما بر مستضعفین ایران بود که مقدمه چنین حکومتی

ص:۸۴۴

۱- مجموعه اسـنادی که توسـط مرکز بررسـی اسـناد تـاریخی وزارت اطلاعـات منتشـر شـده است در این مورد رهگشـا و قابل مطالعه و بررسی است.

را با قیام خود فراهم آورند. بسیج نیروهای رها شده بر اثر اصلاحات ارضی توسط روحانیون انقلابی به تدریج در حال انجام بود و چه بسا بسیاری از این روحانیون خود از جرگه همان مهاجرین بودند و احساس دردی مشترک با آنان داشتند. از همین رو، در این هنگامه گفتمان روشنفکرانه مخالفی همچون مهندس بازرگان به دلیل ویژگیهای لیبرالی و مشروطهخواهاش چندان جذابیتی نداشت و دکتر علی شریعتی، علمدار نیروهای مخالف در جریان روشنفکری بود. الگویی که او از اسلام ارائه می داد، اسلام انقلابی و نمادش ابوذر بود که در فقر همچون مهاجران تهیدست تصویر می شد.

انقلاب اسلامی ۵۷ به جهت گفتمان حاکم بر آن و نیروهایی که به عنوان پیاده نظام آن عمل کردند، از انقلاب مشروطه جدا است و دنباله آن محسوب نمی شود. در انقلاب مشروطه ایدئولوژی روشنفکران لیبرال و مشروطه خواه توسط دیگر طبقات دخیل در انقلاب پذیرفته شد و در واقع این انقلاب، سهم خواهی طبقه متوسط شهرنشین در حاکمیت بود. این طبقه هر چند با رژیم پهلوی اختلافات و تضادهایی داشت اما این تضاد در بعضی تفاهمها همچون سیاستهای مدرنیسم پهلوی تضعیف می شد و این طبقه اصلاح رژیم را بر انقلاب و براندازی ترجیح می داد. چرا که این طبقه علیرغم محرومیت از سهیم شدن در هرم قدرت در مدیریتهای میانی، دارای جایگاه بود. سرانجام به دلیل خفقان و عدم گردش نخبگان که در ساختار رژیم وجود داشت و رژیم حاضر نشد به هیچ گونه اصلاحی تن دهد، بیان مخالف طبقه متوسطه شهری هم تابع بیان نیروهای تهیدست مهاجر شد.

آنچه گفته شد در واقع تحلیلی ناقص و به عنوان فرضیه ای برای حضور نیروهای تهیدست مهاجر پس از اصلاحات ارضی در جریان انقلاب اسلامی است. سیاستهای اقتصادی، اجتماعی و ... کارگزاران جمهوری اسلامی و بررسی پایگاه اجتماعی و طبقاتی آن تا حدودی می تواند تأییدی بر این فرضیه باشد. هر چند که این بررسی در مورد روحانیان انقلابی نیز راهگشاست. امیدوارم با طرح این مسئله، بعدها بتوانم با استناد به اسناد و مدارک کاملتر بدان بپردازم.

ص:۸۴۵

بررسی سیاست دینی – فرهنگی در عصر پهلوی (دوره حکومت رضاشاه) / فرزانه نیکوبرش راد

اشاره

فرزانه نیکوبرش راد

کارشناس ارشد علوم سیاسی، و مسئول آموزش و پژوهش سازمان تبلیغات اسلامی استان تهران

پیشگفتار

به اذعان اکثر مورخان، بی توجهی سران رژیم پهلوی به دین و فرهنگ جامعه و باورهای اعتقادی و ارزشی مردم و تلاش آنها برای حذف ظواهر فرهنگ دینی در کنار عوامل سیاسی، اقتصادی و اجتماعی، عامل مهمی بود که پایه های رژیم را متزلزل ساخت. تلاش برای نابودی و حذف فرهنگ دینی از جامعه در دوران پهلوی را باید در ماهیت رژیم و وابستگی آن به بیگانه (استعمار انگلیس و آمریکا) مورد جستجو قرار داد. تلاش مذبوحانه ای که از دوران رضاخان آغاز شد و تا دوره محمدرضا ادامه یافت. اما، در این تهاجم هدف و پایه های اصلی را باید در وابسته بودن حکومت رضاخان و اهداف استعماریی جستجو کرد که در قالب اقدامات خصمانه و بخشنامه ها و سرکوب شدید دولتی آغاز شد ولی به علت عمق فرهنگ دینی در جامعه، رضاخان نتوانست جز به ظاهر، موفقیتی در حذف کامل دین از صحنه اجتماعی دست یابد.

در بررسی حوادث و وقایع تاریخی دوران رضاشاه، مجموعه اقداماتی همچون تأسیس دانشکده معقول و منقول، ایجاد مؤسسه وعظ و خطابه، مقابله با مراسم سوگواری و عزاداری به بهانه مبارزه با خرافات، جلوگیری از برگزاری مجالس ترحیم، اجرای قانون نظام اجباری و مهاجرت علما به قم، واقعه قم، صدور لایحه امر به معروف و نهی از منکر از سوی دولت، مبارزه با علمای

دینی- سیاسی مانند مدرس، متحد الشکل کردن البسه، مجتهد مجاز، امتحان گرفتن از طلاب و کشف حجاب و ... به چشم میخورد که در حقیقت، اقدامات عملی رضاخان در مقابله با اسلام و ارزشها و مظاهر فرهنگ اسلامی تلقی می شود. در این مقاله، به علت محدودیت زمانی، فقط به برخورد سیاسی، دینی و فرهنگی رضاخان و عوامفریبی او در تظاهر به دینداری برای رسیدن به قدرت و استفاده از علما و اقدامات فرهنگی جهت جلوگیری از قدرت و نفوذ روحانیون و اقدامات عملی در تحدید قدرت آنها به عنوان مروجان فرهنگ دینی در جامعه بسنده می کنم.

دوران حکومت رضاخان را میتوان به لحاظ رابطه او با روحانیون و روند برخورد با مذهب، از مقطع کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ تا پایان سلطنت در ۱۳۲۰، به دو دوره کلی تقسیم کرد:

۱. روابط رضاخان با مذهب و روحانیون در دوران رضاخان؛

۲. روابط رضاخان با مذهب و روحانیون در دوران رضاشاهی.

روابط رضاخان با مذهب و روحانیون در دوران رضاخانی

دوره رضاخانی، از کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ شروع می شود و تا پایان ریاستالوزرایی او ادامه می یابد. رضاخان در این دوره همه جا خود را طرفدار روحانیت و فردی مذهبی نشان می دهد که برای جلب نظر علما در مراسم مذهبی در نهایت ارادت و خضوع شرکت می کرد تا هیچ کس در دینداری او شک نکند. در اکثر کتب تاریخی به این مسئله اشاره شده است و بدون استثناء اکثر مورخین بر این امر تأکید دارند. شیوه رضاخان در این دوران، تظاهر به دینداری و ملاقات متعدد با علما و روحانیون طراز اول و احترام گذاشتن به علما و نظرات آنها، سیاستی برای جلب و جذب نظر علما و صعود او به پلکان قدرت بوده است.

در حقیقت «یکی از دلایل موفقیت رضاشاه در مبارزه برای رسیدن به قدرت و کنار گذاردن مدعیان، ریاکاری و تظاهر به دینداری و حفظ شعائر مذهبی بود که توانست نظر مساعد بسیاری از مردم و نیز روحانیون داخل و خارج را نسبت

به خود جلب کند. شرکت در عزاداری ماه محرم نمونه این نمایشهای مذهبی اوست.»(۱)

عوامفریبی مـذهبی رضاخان تنها برای طی کردن پله های قـدرت بود که در پناه کشور اسـتعمارگر انگلیس حمایت و اجرا می شـد. امـام خمینی(ره) که وقـایع زمـان رضاخان را درک کرده بود و شاهـد و ناظر کارهای حکومتی رضاخان بود، در یکی از سخنرانیهـای خود اشـاره دارد: «در کودتـای رضاشـاه، نـاظر قضایـا بوده ام، کارهایشان گاهی به ظاهر خیلی فریبنـده بود، لکن برخلاف مسیر ملت بود. وقتی که او آمد ابتدائاً شروع کرد به اظهار دیانت و اظهار چه و روضه خوانی و سینه زنی و گاهی ماه محرم در (تهران) همه تکیه هـایی که در تهران بود، می رفت، می گریست، خودش تـا وقـتی که سوار مطلب شـد، سـلطه پیـدا کرد ... تا قبل از این که قـدرت پیدا بکند، خواست برای بازی دادن مردم آن طور امور را انجام داد. وقتی که قدرت پیدا کرد، درست بر ضد آن کارهایی که کرده بود، شـروع کرد به فعالیت، منجمله همین آدمی که این دسـتگاه روضه را داشت همچون قدغن کرد به دستگاه خطابه و وعظ و روضه و همه اینها را...»(۲)

در جای دیگر به نوع تظاهر و عزاداری او اشاره کرده و می گوید:

من یادم هست، ایشان کودتا کرد و آمد در تهران و ابتدای امر خیلی اظهار دیانت و اظهار اسـلامیت [می کرد] و در ماه محرم، در شـبهای مـاه محرم گـاهی می گفتنـد پـا برهنه به این طرف و آن طرف می رود، برای عزاداری و همه این تکیه هایی که در تهران برپا بود ایشان می رفت و ... پیش صاحب تکیه ها اظهار اسـلامیت و اظهار ایمان می کرد تا وقتی که یک قدری مسـتقر شـد، تـا وقتی که حکومتش یـک حکومت مسـتقری شـد، آن وقت دست به نیزه برد و سـرنیزه برد و کوبیـد همه اقشار ملت را ...(۳)

رضاخان برای رسـیدن به مقصود، در مقاطع اولیه روی کار آمدن خود، علاوه بر چنین عوامفریبی هایی، ملاقاتهایی هم با علما داشت: «جهت اجرای مقاصدش

ص:۸۴۹

۱- بهار، محمدتقی؛ تاریخ مختصر احزاب سیاسی ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۱، ص ۹.

۲- خمینی (امام)، روح الله؛ صحیفه نور، ج ۷، تهران؛ وزارت ارشاد اسلامی، ۱۳۶۱، ص ۴.

۳- همان، ج ۳، ص ۲۲۰.

رعـایت احترام علمـا را ضـروری می دیـد و در فرصت هـایی که پیش می آیـد با آنان دیـدار می کرد. بعـد از رفع غائله شـیخ خزعل عازم عتبات شـد و در نجف اشـرف با حضـرات آیات عظام ملاقات کرده و با ایشان خیلی گرم گرفته و خود را مطیع و فرمـانبردار نشـان داده و ظـاهراً در موقع زیارت در حرم حضـرت امیر(ع) یا حرمین کاظمین(ع) و کربلا با ظاهری که خضوع و خشوع از آن نمایـان بوده، به زیـارت پرداخته است و یا با صـحنه سازی و دسـته بنـدی اقـدام نموده تا شـمایلی از مولا علی(ع) برای او ارسال گردید و در باغ شاه به همین مناسبت مراسم جشنی برپا داشته و بسیار خود را مفتخر می داشته است.»(۱)

مهندس بازرگان در بررسی علت این تظاهر رضاخان مینویسد:

«رضاخان موقعی که آمد ... برای یک عده از علما احتراماتی قائل شد، برای اینکه می خواست بنیان سـلطنتش از ناحیه آنها در معرض چیز [خطر] قرار نگیرد.»(۲)

در جریـان جمهـوری خواهی(۳) «پس از قیـام مردم تهران بـه قـم شـتافته و اوامر آیـات عظـام قـم را در مـورد موقـوف داشـتن جمهوری قبول نموده و در این مورد اعلامیه ای صادر نموده است.»(۴)

ص:۸۵۰

۱- مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۴، تهران، نشر ناشر، ۱۳۶۲، ص ۳۶.

۲- یاد، سال اول، ش ۴، پائیز ۱۳۶۵، ص ۴۴۰.

۳- رضاخان در حالی که در کشورهای همسایه مصر و ترکیه، جمهوری برقرار شده بود در جهت اهداف استعماری از فرصت منـاسب دوری احمـد شاه و مسافرت او به اروپا اسـتفاده کرد و با تبلیغات وسـیع علیه احمـدشاه در روزنامه ها و مطبوعات، شاه ایران را مردی عیـاش و خوشـگذران معرفی نمود و بـا القـاء این مطلب که ملت نیـاز به یک ناجی دارد و چنین فردی رضاخان است، طرح براندازی سـلطنت و حکومت جمهوری را مطرح سـاخت. البته برای پیروزی در این راه نیـاز به همراهی روحـانیون داشت تـا بـا اسـتفاده از نفوذ آنها کار سـلطنت قاجار را یکسـره کنـد. اما علما با جمهوریخواهی رضاخان مخالفت کردنـد و با جریانهایی که پیش آمـد (ماننـد سـیلی زدن بهرامی به مدرس) وقایع چنان که رضاخان می خواست پیش نرفت. بلکه بر عکس شد و توده های مردم به رهبری علما به مخالفت با جمهوری پرداختند. (مدنی، سـید جلال الدین؛ تاریخ سیاسـی معاصـر ایران، ج ۱، قم، انتشارات اسلامی، ۱۳۷۵، ص ۲۰۳؛ و، عاقلی، باقر؛ روزشمار تاریخ ایران از مشروطه انقلاب اسلامی، ج اول، تهران، نشر گفتار، ۱۳۶۹).

۴- مکی، حسین؛ همان،ص ۳۷.

بایـد اذعـان داشت که «رضاخان به سـختی از این نبرد [جریان جمهوری خواهی] جان سالم به در برد. درس و تجربه ای که از جریان جمهوری خواهی گرفت، این بود که رهبران مذهبی نشان داده بودند اگر بر سـر مسئله ای متحد شوند، نیروهایشان قابل رؤیت نیست. این برای رضاخان درس تلخی بود، آن را کاملاً آموخت. او مجبور شـد برنامه جمهوری را کنار بگـذارد و برای مدتی کاملاً مراقب بود که مخالفت رهبران مذهبی را به طور گروهی برنیانگیزد.»(۱)

بعد از غائله جمهوری خواهی، سعی کرد تظاهر به دینداری را ادامه دهد. «سردار سپه در این دو ساله اخیر تظاهر دینداری یک ساله اول خود را واگذاشـته بود. از وقایع جمهوریخواهی تجربهآموز شده و دانست که برای پیشرفت مقصود خود یعنی تصرف تاج و تخت بی صاحب، چاره ای جز تظاهر به دینـداری نـدارد. رفتن او به قم برای خداحافظی با علمای مرجع تقلید تشیع نیز، برای ترمیم شکستی بود که در دوم حمل در مجلس خورده است.»(۲)

به همین جهت، راه مماشات و ریاکاری را انتخاب کرد و به قدری در این راه، نقش خود را خوب بازی کرد که مورد اعتراض دوسـتان خود گرفت. به گفته دولت آبادی «دوسـتان تجدد خواه سردار سپه از او گله می کردند که چرا به روحانی نمایان این درجه پر و بال می دهد؟ جواب می دهد: مصلحتی اقتضاء کرده است این طور بشود و این یک رفتار موقتی است.»(۳)

تمام این رفتارها به گونه ای که اکثر مورخین به آن اشاره دارنـد جز ریا برای رسـیدن به هدف از سوی رضاخان، چیز دیگری نبوده است. «احمـدشاه که مقام خود او متزلزل می باشـد و اگر سـردار سپه از روی مصـلحتی با آنها موافقت می کنـد تا وقتی است که او به همه آرزوهای خود نرسیده باشد و ناچار است همه را

ص:۸۵۱

۱- کاتم، ریچارد؛ ناسیونالیسم در ایران، ترحمه فرشته سرلک، تهران، نشر گفتار، ۱۳۷۱، ص ۲۲۰.
۲- مستوفی، عبدالله؛ شرح زندگانی من یا تاریخ اجتماعی و اداری دوره قاجاریه، ج ۳، تهران، زوار، ۱۳۴۳، صص ۶۱۳ و ۶۱۴.
۳- دولتآبادی، یحیی؛ حیات یحیی، ج ۴، تهران، عطار، ۱۳۷۱، ص ۳۶۴.

راضی نگاه دارد و پس از رسیدن به آرزوهای خود بدیهی است موافقتی با آنها نخواهد کرد.»(۱)

عده ای از مورخین و تحلیل گران سیاسی معتقد هستند که علت قدرت گرفتن رضاشاه و دید مثبت عده ای از روحانیون به او به خاطر ریاکاری بوده است. به خصوص روحانیونی که از مشروطه به بعد سرخورده شده و به دنبال یک ناجی بودند که رضاخان با عوامفریبی های خود این زمینه را ایجاد کرد. لذا «هنگامی که رضاشاه قدرت می گرفت مقامات برجسته مذهبی، مانع مهمی بر سر راه او ایجاد نکردند، این موضع تا حدی ناشی از سرخوردگی آنها از مشروطه و تا حدی ناشی از اثرات گمراه کننده شرکت مداوم و آشکار رضاشاه در مراسم مذهبی قبل از تحکیم موقعیتش بود.»(۲)

البته این گفته چندان هم نمی تواند صحیح باشد. چون علما در قم با آیت الله حائری همراهی و همدلی داشتند و او را به عنوان تکیه گاه انتخاب کرده و هرگونه حمایتی از او به عمل آوردند.

در مجموع در این دوران رضاخان، با شیوه نیرنگ و تظاهر نشان داد که برای رسیدن به اهداف خود و مطامع شخصی رؤسای خود، حاضر است همچون هنرپیشه ماهری هر نقشی که در نمایشنامه تهیه شده به او بدهند با مهارت تمام آن را به مرحله اجرا درآورد و چنان در نقشهای ارائه شده، رل خود را خوب بازی کند که مردم و شخصیتهای سیاسی و علمی و مذهبی هم تا مدتهای مدید، فریب او را بخورند.

روابط رضاخان با روحانیون در دوره رضاشاهی

دوران دوم که از انقراض قاجاریه شروع می شود، در سال ۱۳۰۴

با تاجگذاری او

ص:۸۵۲

۱- همان، ص ۲۹۲.

۲- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی به روایت تاریخ کمبریج، ترجمه عباس مخبر، ویراستار مرتضی اسلامی. تهران، طرح نو، ۱۳۷۱، صص ۲۷۸ - ۲۷۹.

آغـاز می شود و تا ۱۳۲۰ ادامه می یابـد. در این دوران در ابتـدای سـلطنت، رضاشاه با عـده ای از علما که مورد نیاز اهداف او بودند و آنها را شخصـیتهای با نفوذی می دانست روابط حسـنه برقرار کرده بود. از میان آنها می توان به آیت الله حائری، آیت الله نورالله اصـفهانی، آیت الله نائینی و آیت الله سید ابوالحسن اصفهانی و آیت الله خالصی زاده، آیت الله بهبهانی، آیت الله امام جمعه خویی و ... نـام برد. بعضـی از علمـای نـامبرده را در مراسم تاجگـذاری، دعوت کرد و همچنـان تظـاهر به دینـداری را با عوامفریبی ادامه داد. مثلاًـ در هنگـام سوگنـد در مجلس «در مقابـل قرآن زانو زد و آن را بوسـید.»(۱) و دیگر اینکه در جشـن تاجگـذاری خود بر توجه به حفـظ اصول دیـانت تأکیـد کرد و آن را «یکی از وسائل مؤثره وحـدت ملی و تقویت روح جامعه ایرانیت که تقویت کامل از اساس دیانت است»(۲)، یاد می کند.

از سال ۱۳۰۶ یعنی دو سـال بعـد از تاجگـذاری، که پـایه های حکومت خود را مسـتحکم می بینـد، حملات شدیـد خود را به روحانیت و تحدیـد نفوذ آنها آغاز می کند. اگر تا این زمان، رضاخان با بعضـی از علما، همراهی داشت فقط برای پیشبرد کار خود بوده است. امـا از سال ۱۳۰۶ که با قیام حاج آقا نورالله اصـفهانی، واقعه قم، وضع قوانین و دادن اطلاعیه های متعـدد مانند لایـحه امر به معروف و نهی از منکر، قـانون متحدالشـکل کردن لبـاس، محـدود کردن جواز پوشـیدن لبـاس روحانیون، قـدغن کردن مجالس وعظ و خطابه و روضه خوانی، تصـرف اوقاف در دست دولت، وضع قوانین در مورد محاضـر شرعی و ... ظاهر اسلام ستیز خود و به عبارتی چهره واقعی خود را به نمایش گذارد. «برای رضاشاه که بر اشراف و قاجار فائق آمده بود و سران قبایل را رام کرده بود، تنها نهاد قوی علما بودند که رضاشاه اندک اندک به تضعیف علما پرداخت ...»(۳)

بهانه رضاشاه جهت تضـعیف قدرت روحانیون، جدایی دین از سـیاست بود. ارتشـبد جم می گوید: «[رضاشاه] حاضـر نبود که روحانیت در کارهای سیاسی

۱- از کورش تا آریامهر؛ بی جا، بی نا، بی تا، ص ۱۴۹.

۲- رضاشاه کبیر؛ تهران، مرکز پژوهش و نشر فرهنگ سیاسی دوران پهلوی، ۱۳۷۵، ص ۲۶۲.

۳- ایران و انقلاب اسلامی فراسوی مرزها؛ یاد، سال پنجم، ش ۲۰، پائیز ۱۳۶۹، ص ۵۸.

ایران دخالت کنند و آن طور که من استنباط می کنم معتقد بود که باید ایران حکومت لائیک مثل ترکیه داشته باشد.»(۱)

ماهیت مذهبی رضاخان: اسلام زدایی

سئوالی که عملکرد مـذهبی رضاشـاه در ذهن ایجـاد می کنـد، این است که آیـا او واقعاً فرد مـذهبی بوده است یا خیر؟ در این زمینه نظرات مختلفی ابراز شده است. آنچه مسلم است، اگر فردی اعتقاد واقعی به مذهب داشته باشد، در تمام مراحل زندگی، اجرای اوامر مذهبی در رفتار و اعمال او ظاهر است و هرگز نمی تواند، اعتقادات مذهبی را زیر پا بگذارد.

در این میان بعضـی از مورخین معتقد هستند که رضاخان «یک شیعه واقعی [بود]، خلوص عقیده به خداوند و به مفهوم ولایت و پایه های تشیع داشت و بنیادهای دینی را احترام می گذاشت، ولی او به تفکیک دین از سیاست معتقد بود و به طرد خرافات نیز اصـرار داشـت. همچنیـن از تـوجه رضاشـاه بـه تحدیـد و تنظیـم امـور و نوسـازی آسـتان قـدس رضـوی و آسـتان حضـرت معصومه(ع)، احترام به مراجع روحانی مخصوصاً حاج شیـخ عبدالکریم حائری، کمک شخصی برای ساختن پل شهرستان قم و افتتاح موزه قم به عنوان شواهدی برای خلوص اعتقادات مذهبی او یاد شده است.»(۲)

در حالی که عملکرد رضاشاه نشان می دهـد که او به هیـچ اعتقادی پایبند نبوده است. «سـردار سـپه ذاتاً به روحانیون علاقه ای نـدارد و [برخی] روحـانی نمایـان را می شـناسد که حقیقتی در وجودشـان نیست، ولی به مصـلحت با رؤسای آنها خصوصـیت [بخوانید: ارتباط برقرار] می کند و تا وقتی که بر ضد قشونی ها کاری نکنند تا یک اندازه خواهشـهای آنها را انجام می دهد و آنها را راضی نگاه می دارد

... به هر صورت باید دانست نفوذ این طبقه که جای هر نفوذی را گرفته بود در

ص:۸۵۴

۱- از کورش تا آریامهر، ص ۶۰.

۲- صفایی، ابراهیم؛ رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی ایران، تهران، وزارت فرهنگ و هنر، ۱۳۵۶، ص ۱۱۲.

حکومت کودتایی کم کم دارد به نقطه صفر می رسد و دست روحانی و روحانی نما از دخالت در سیاست به کلی کوتاه می گردد و این البته صلاح سیاست و روحانیت هر دو می باشد.»(۱)

واقعیت این است که رضاخان، شخصی بود که برای رسیدن به اهداف خود و صعود قدرت، حاضر به هر نوع تظاهر و دورویی بود و هیچ اعتقادی هم به مذهب نداشت. در مرحله اول با تظاهر به دینداری توانست «محبت خود را در قلوب عده ای از مردم عوام که اکثریت جامعه را تشکیل می دادند، جای دهد. در صورتی که قبل از آنکه سردار سپه به مقام وزیر جنگی ارتقاء جوید، در محافل بهایی ها هم حاضر می شده و به آنها می گفته که من هم از شما هستم و حضرات هم وی را از خود دانسته، خوشبخت بودند که همکیش آنها مقام حساس و ارجمندی را احراز نموده است. اما، همین که سردار سپه به مقام عالی تر رسید و به قول معروف خرش از پل گذشت، معلوم شد که اصولاً نسبت به هیچ یک از مذاهب اسلام و فرق معتقداتی ندارد. تظاهراتش صرفاً از روی عوامفریبی بوده است.»(۲)

بعضی از مورخین، عناد رضاخان با مذهب را بدون هدف و نقشه می دانند و معتقد هستند که هدف او رسیدن به قدرت مطلق بود که برای رسیدن آن، هر کسی و قشری را که مانع می دید، بی رحمانه از بین می برد:

رضاشاه یک صاحب نظر سیاسی نبود. او هیچ برنامه حساب شده ای برای نوسازی ایران نداشت و نقشه ای هم برای خلاص شدن از شر مشکل مذهبی گری، غیرمذهبی گری نکشیده بود.

رضاشاه دو هدف مهم داشت که برای او چنان جدایی ناپذیر بودند که در حکم یک هدف به حساب می آمدند. او می خواست پاره ای از شکوه دیرین ایران را به این کشور بازگرداند و در مملکتی نوسازی شده، قدرت مطلق خود را استوار کند. اقدامات او برای رسیدن به این هدفها با سرسختی و خشونت توأم

بود و هر قدرتی که در راه موفقیتهای او قرار می گرفت، بایستی تا جایی که امکان داشت بی رحمانه از بین می رفت. بنابراین استقلال ایلات، قدرت مالکان

ص:۸۵۵

۱- دولتآبادی، یحیی؛ همان، ج ۴، صص ۲۸۷ - ۲۸۸.
۲- مکی، حسین؛ همان، ج ۲، ص ۹۸.

دربـار قاجـار و عقایـد دموکراتیـک و آزادیخواهان همگی در معرض حملات او قرار داشـتند. قـدرت مـذهبی نیز ناگزیر، باید کاهش می یافت.(۱)

جلوگیری از قـدرت مـذهبی روحـانیون، به عنـوان یـک عنصـر قـوی و مخـالف دولت، به خصوص از جریـان جمهوریخواهی رضاخـان مطرح شـد و جـایگزین چنیـن نیرویی، نـوعی باسـتانگرایی بـود کـه ریشـه در تاریـخ ایران نـداشت، بلکه زاده افکـار همکاران متحد و متفکر رضاشاه بود. مهندس بازرگان معتقد است:

بـا اقـداماتی که او [رضاخان] می خواست بکنـد، که البته آن اقـداماتش اصـلاح طلبی و تجـدد بود. فشار از هر طرف آن وقت روی هـم مراسـم دینی آمـد، هـم مطبوعـات دینی آزاد نبودنـد [کـه] همـه چی بنویسـند و نسـبت به عزاداری و مراسم مـذهبی مشـکلات ایجاد کند. وقتی لباس متحدالشـکل می خواست درست بکند، فشار روی عبا و عمامه آمد و اینکه (روابط روحانیت بـا دولت) می خواهم بگویم معکوس شـد و [نتیجه] اینکه آنهـا دیگر مخـالف شدنـد. رضاشاه در ایران نوینی که می خواسـت بسازد به تشویق مشاورانش، از طرفی از «ایران باستان» و از طرفی از «غرب» الهام می گرفت.(۲)

و در این میـان «همکـاران رضاخـان، همـان کسـانی هسـتند که ادعـای تمـدن و تجـدد روشـنفکری می کردنـد و روحـانیون و مـذهبیون را مرتجع قلمـداد می کردنـد. مـا نمی بینیم یک نفر از آنها با آن دسـتگاه مبارزه کنـد و باز هم روحانیت و مـذهبیها هستند که مبارزه می کنند.»(۳)

لـذا، رضاخـان نه تنهـا دیگر نیـازی به روحـانیون احسـاس نمی کرد، بلکه آنهـا را مـانع کـار خـود می دیـد. رضاخـان قـدرت روحانیون را، با توجه به نفوذ آنها در میان توده مردم، مانع عمده‌ای بر سر راه خود می دید. عمده فشارها روی روحانیونی

بود که مستقلانه عمل می کردند. طبری معتقد است حرکت کاهش قدرت

ص:۸۵۶

۱- کاتم، ریچارد؛ همان، صص ۲۱۶- ۲۱۷.

۲- یاد، ش ۲۰، ص ۵۲.

۳- آیت، حسن؛ درسهایی از تاریخ سیاسی ایران، تهران، حزب جمهوری اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۱۲۶.

روحانیون، با تشویق تجددگرایانی بود که او را یاری می کردند و همچنین استعمار انگلیس نیز در این حرکت سهیم بود. او می نویسد:

وقتی از ایدئولوژی هیئت حاکمه در دوران رضاشاه سخن می گوییم نمی توان از رابطه رژیم با مذهب مطلبی به میان نیاورد.

رضاشاه که در دوران عروج(۱) خود، پس از عوامفریبیهای جمهوریخواهانه دست به تظاهرات مذهبی زد، به زیارت عتبات رفت، مدال مولای متقیان بر گردن آویخت، در دسته های عاشورا شرکت جست و کاه بر سر ریخت، مجلس روضه خوانی به راه انداخت و خود در آن، انگشتان سوگواری بر پیشانی، حضور یافت. رضاشاه روش خود را به تدریج دگرگون نمود و سیاست عقب زدن نفوذ روحانیت و بسیاری از آداب مذهب را به سود تجدد و اروپایی گری دنبال کرد... این واکنش رضاشاه علیه آن مذهبی بود که نمی خواست تن به مرکزیت بدهد و برای خود حق خاصی در امور قانونگذاری و فرهنگی و اوقاف و اصولاً اداره مردم قائل بود و از دیرباز حکومتهای سلطنتی را جائر و غاصب می شمرد.

تمایل رضاشاه به تضعیف روحانیت شیعه تنها از تمایلات خودش برای از میان برداشتن رقیب منشأ نمی گیرد. استعمارطلبان انگلیس نیز از دوران حوادث تنباکو و فتوای میرزا حسن شیرازی به عنوان مجتهد اعلم در نکشیدن قلیان و عدم معامله دخانیات این نیرو را شناخته بودند.(۲)

هدف رضاشاه تهاجم روزافزون به روحانیون و مذهب و به زیر سلطه درآوردن نیروی مقتدر روحانیون بود که در طول تاریخ ایران همواره یک قشر قوی و با نفوذ اجتماعی در مقابل حکومت و دولت وقت به حساب میآمدند. به طوری که، هرگاه وارد مبارزه و مقابله شده بود، با نفوذ و پایگاهی که در میان اقشار وسیع مردم داشت، توانسته بود حرف خود را به کرسی بنشاند و به موفقیت برسد.

دوم اینکه هدف رضاشاه کنترل امور مذهبی بود. او می خواست «مذهب رسمی را رام و قبضه کند و آن را به [مذهب] افراد معقول و مطیع استبداد

۱- ظاهراً منظور «صعود» است، چون عروج معنی دیگری دارد.

۲- طبری، احسان؛ ایران در دو سده پیشین، تهران، حزب توده ایران، ۱۳۶۰، صص ۲۴۵ و ۲۴۶.

سلطنتی بدل سازد.»(۱) به عبارت کلی، مذهب دولتی را جایگزین مذهب رسمی سازد.

در دوره دوم، رضاشاه با خشونت تمام سعی کرد به مقابله با روحانیت برخیزد و مظاهر مذهبی را از جامعه بزداید و در این میان به هیچ اصولی هم پایبند نبود و هر شخصی را هم که سر راه اقدامات ضد مذهبی خود می دید، به راحتی از بین می برد. در مجموع می توان گفت:

دوران شانزده ساله حکومت پهلوی اول را می توان به درستی دوره خصومت شدید علیه فرهنگ و نهادهای اسلامی دانست. آنچه را صاحب نظران غربی با نظر موافق «اصلاح» و «نوسازی» نامیده اند، بسیاری از ایرانیان، اگر نه اغلب آنها، به مثابه هجومی وحشیانه به فرهنگ، سنتها و هویتشان تلقی می کرده اند.(۲)

رضاخان در طول سلطنتش، در زمینه سیاست مذهبی - فرهنگی چند اصل را محور کارهای خود قرار داد که مهمترین آن زدودن دین و باورهای مذهبی از جامعه بود. زیرا که او نفوذ مذهب را در جامعه، مهمترین مانع جهت اقدامات مترقیانه خود و به عبارتی بی هویت کردن جامعه می دانست.

اهداف رضاخان

اهداف رضاخان را میتوان در چند محور خلاصه کرد:

۱. جدایی دین از سیاست(۳)؛

۲. تضعیف قدرت روحانیون(۴)؛

۳. محدود کردن قدرت رهبران مذهبی در جامعه؛

۴. سوق دادن جامعه به سوی تجدد و غرب گرایی با الگو قرار دادن ترکیه؛

۵. ترویج فرهنگ غرب گرایی و رواج سکولاریزم در جامعه؛

۱- همان، ص ۲۵۴.

۲- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ص ۲۸۷.

۳- کاتم، ریچارد؛ همان، ص ۱۶۸.

۴- حکمت، علی اصغر؛ همان، ص ۱۹۷.

۶. حمله به ارزشهای اسلامی جهت رسیدن به فرهنگ و تمدن جدید غرب؛

۷. تعطیل حوزه های علمیه که این حوزه ها را کانون خطرناکی علیه نظام و اهداف خود می دانست.

رضاشاه برای دستیابی به اهـداف موردنظر بعد از سال ۱۳۰۵ حملات خود را آشـکارا جهت محدود کردن قدرت روحانیون به کـار گرفت و بـا تصویب قوانین خـاص، گـام به گـام پیش رفت و به جایی رسـید که حتی برگزاری مجالس سـید الشـهداء را ممنوع ساخت.

رضاخان در طول دوران حکومت خود تحمل هیچ مخالفی را نداشت و هرگونه ابراز مخالفت و حرکتهای سیاسی را در جامعه با شـدت تمام سـرکوب می کرد. کیانوری می گویـد: «در ایران از حوالی سالهای ۱۳۰۷- ۱۳۰۸ حمله رضاخان به کمونیسـتها شروع شد و به تدریج آنها کمونیسـتها را گرفته و زندانی کردند. در سال ۱۳۱۰ قانونی وضع شد که هر کس فعالیت اشتراکی بکنـد و در این جهت سازمانی درست کند به ۳ تا ۱۰ سال زنـدان محکوم می شود. لذا فعالیت قطع شد تا سال ۱۳۱۳ که گروه ۵۳ نفر شروع به فعالیت کرد.»(۱)

رضاخان در میان مخالفین خود، قشر روحانیت را از مخالفان سرسـخت خود می دانست. زیرا «از دیـدگاه نظریه تشیع رضاشاه نیز مثـل پیشـینیان قاجار، خود یک نفر غاصب به شـمار می رفت ... در زمینه مخالفت آنها با سیاسـتهای رضاشاه برای یک نفر ملا امکان داشت که نظریات شخصـی خود را راجع به مسائلی که عموماً در غرب مسائل سیاسـی قلمـداد می شـد، ابراز دارد و پیرامون [پیروان] محلی خود را برای ایجاد تنش اجتماعی برخیزاند.»(۲)

همین تواناییهـای بـالقوه روحـانیون، رضاخـان را به وحشت می انـداخت، به طوری که تصـمیم گرفت رقبای خود را از صـحنه خارج کند تا به راحتی بر

ص:۸۵۹

۱- کیانوری، نورالدین؛ خاطرات کیانوری، تهران، مؤسسه اطلاعات، ۱۳۷۱، ص ۵۱ (قانون ۱۳۱۰ فقط به کمونیست ها محدود نبود بلکه هرگونه فعالیت گروهی و تشکیلاتی علیه نظام سلطنت را شامل می شد.)

۲- آبتون، جوزف، ام.؛ نگرشی بر تاریخ ایران نوین، ترجمه یعقوب آژند، تهران؛ نیلوفر، ۱۳۵۹، ص ۹۴.

مملکت حکمرانی کند. در این راه با استفاده از قوانین مورد نظر خود در جهت تحدید قدرت روحانیون و جایگزینی قوانین غربی به جای قوانین شرعی و عرفی جامعه، حمله به اعتقادات و ارزشهای حاکم بر جامعه و کاربرد نیروی پلیس سعی کرد به اهداف خود دست یابد.

حمله به شعائر اسلام

حکومت رضاخان پس از تحکیم پایه های سلطنت، به رو در رویی با حوزه و روحانیون پرداخت و سعی کرد با وضع قوانین روحانیون را از صحنه خارج سازد و تا جایی پیش رفت که زدودن شعائر مذهبی را در دستور کار حکومت خود قرار داد. بعد از تبعید آیت الله بافقی و خاموش کردن قیام حاج آقا نورالله اصفهانی، با تمهید برنامه هایی چون امتحان گرفتن از طلاب، اجرای قانون اتحاد البسه، ایجاد مدارس مذهبی - فرهنگی به صورت دولتی و کنترل بعضی از حوزه های علمیه به دست دولت به منظور تربیت طلاب و روحانیون وابسته، تصرف در اوقاف و قطع دسترسی روحانیون از مهمترین منبع استقلال اقتصادی و مالی، منع پوشیدن لباس روحانیت مگر با جواز از وزارت معارف، ایجاد دانشکده معقول و منقول، مؤسسه وعظ و خطابه و ... سعی کرد حیطه قدرت و نفوذ روحانیون را در جامعه کاهش دهد و قوانین و ظواهر غرب و غرب زدگی را در جامعه گسترش دهد.

رضاخان با تصویب قوانین از ۱۳۰۷ به بعد سعی کرد که حملات خود را به روحانیون، منطقی و قانونی جلوه دهد و با قانونی کردن امور دینی سعی داشت ترویج و هدایت امور دینی را در جامعه دولتی سازد و با تحت کنترل درآوردن کارها و اقدامات روحانیون، به مرور مذهب را چنان که خود می خواهد شکل و جهت دهد. مریت هاکس، پیرامون دولتی شدن امور مذهبی در دوران رضاخان می نویسد: «در ایران پدیده عجیب اسلامی دولتی دیده می شود به طوری که

دولت به ظاهر در فکر تعدیل و شاید اصلاح دین و در واقع در فکر تباه ساختن

ص:۸۶۰

دیـن از درون است. شـماری از تحصـیل کرده هـا معتقدنـد که بایـد دین را دولـتی کرد، هر چنـد مـورد قبـول انـدکی از مردم باشد.»(۱)

کـاهش قـدرت نفوذ روحـانیون، تنهـا خواست رضاخان نبود، بلکه بعـد از نهضت تنباکو به رهبری روحانیون و انقلاب عراق و مشروطه ... استعمار انگلیس،(۲) این حیطه نفوذ روحانیون را کاملاً شـناخته بود و در صـدد از بین بردن آن برآمد. از اینرو، در کشورهای اسـلامی با سیاست «تفرقه بینداز و حکومت کن» سعی در ایجاد تفرقه میان روحانیون و فرق اسـلامی از یک سو و دستیـابی به منـابع و غـارت منـابع اقتصـادی این کشورها پرداخت. به خصوص که در این میان روحانیون از مخالفین سرسـخت گسترش ظواهر و قوانین غربی در کشورهای خود بودند.

همفر، یکی از جاسوسان انگلیس در زمینه اهداف کشور خود و نابودی ارزشهای اسلامی می گوید:

علمای اسـلام سـبب نگرانی ما بودند. مفتیان الازهر و مراجع تشیع در ایران و عراق، هر کدام چون مانع بزرگی در برابر مقاصد استعماری مـا جلوه می کردنـد، این علمـا کوچکـترین وقوفی از تمـدن و علم جدیـد و اوضـاع و احوال امروز نداشـتند و تنها موضوع مورد توجهشان، آماده شـدن برای بهشت بود، بهشتی که قرآن به ایشان وعـده داده بود، آن قـدر تعصب می ورزیدند که ذره ای حاضـر به عقب نشینی از مواضع خود نبودند، توده های وسیع مردم، پادشاهان و فرمانروایان همگی مانند موشی که از گربه بترسـد، از علما می ترسـید ... در بلاد شـیعه مردم به علمای خود بیشتر از پادشاهان علاقه منـد بودنـد. ارادت به علمای دین، ارادتی بی شائبه بود، ولی برای پادشاهان و حکام چندان اهمیت و اعتباری قائل نبودند.(۳)

سپس راهکارهـایی را جهت توسـعه نفوذ اسـتعمار انگلیس و کـاهش قـدرت روحـانیون و علمـا ارائه می کنـد تا درکشورهای اسلامی ترویج شود. او ذکر می کند:

«باستان گرایی، ترویج شرابخواری، قمار، فساد و شهوترانی، بر هم زدن رابطه

ص:۸۶۱

۱- هاکس، مریت؛ ایران: افسانه و واقعیت (خاطرات سـفر به ایران)، ترجمه محمـد حسـین نظری نژاد و محمدتقی اکبری و ...؛ مشهد، آستانه قدس رضوی، ۱۳۶۸، ص ۱۹۵.

۲- طبری، احسان؛ ص ۲۱۲.

۳- خاطرات همفر، ترجمه محسن مؤیدی، تهران، امیرکبیر، ۱۳۶۲، صص ۱۱ – ۱۲.

عالمـان دین و مردم (تهمت زدن به علما، وابسـته نشان دادن علما به بیگانه)، رواج کلیساها و کنیسه ها، بازداشـتن از عبادات و ایجاد شک، ایجاد محدودیت جهت سـفر به عتبات و اماکن مقدسه، کاهش قدرت نفوذ مالی و خارج کردن آن از دست علما (خمس و زکـات، و ...)، رواج فرهنـگ غربی ترویـج بی حجـابی زنـان، از بین بردن اعتقادات و احترام به سادات، از بین بردن تکایا و مراسم عزاداری، ایجاد مدارس توسط دولت و دولتی کردن امور ...»(۱) موجب کاهش نفوذ روحانیون میشود.

سیـاست و عملکرد مـذهبی رضاخان، با توصـیه های بالا کاملاً وفق میکنـد و حکومت رضاخان در این راه از هیـچ کوشـش و اقدامی در جهت انهدام و نابودی ارزشها و اعمال اسلامی فروگذار نکرد. گرچه دولت استعماری انگلیس و عوامل آن همواره سعی داشـتند که دخـالت خود را در روی کـار آوردن رضاخـان به انحـاء مختلف انکـار کننـد، ولی این یـک واقعیت تاریخی است. سر ریدر بولارد، سفیر انگلیس در ایران در دوران رضاشاه در کتاب خود تصریح میکند «اتهام رایجی است که در مورد به سـلطنت رسیدن رضاشاه به انگلستان وارد می کنند. این حرف هیچ اساسی ندارد. کودتا هم دولت اعلیحضرت پادشاه و هم میسـیون انگلیسـی در تهران را غافلگیر ساخت، انگلیسیها نظیر دیگران، طرفدار استقرار نظم بودند، ولی آنها از تغییرات سیاسی و اقتصادی که رضاشاه ایجاد کرد بیش از دیگران زیان دیده اند.»(۲)

پیتر آوری نیز عین همین عبارات را نقل کرده و می نویسد: «هنگامی که رضاخان به قدرت رسـید [کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹] شـایع بود که این کودتـا را انگلیسـیها تـدارک دیـده بودنـد. از این رو، رضاشـاه نزدیـک شـدن به انگلیسـیها را خطرناک نمی دانست و همچنین خطر دیگری نیز وجود داشت که انگلیسـیها آن را کاملاً درک نکرده بودنـد، خطر اینکه سـفارت بریتانیا در تهران، به صورت

ص:۸۶۲

۱- مأخـذ قبلی، صـص ۸۷ - ۸۹. Britoin the Middle East From Ealiest Time To ۱۹۶۳. London, ۱۹۶۴,P۱۲۴.

۲- طبری، احسان؛ همان، ص ۱۹۵.

(پاتوق) دسیسه کنندگان علیه رضاشاه درآید ... ایرانیان [از انگلیسیها] هنرپیشگانی ساخته اند که آگاهانه به اجرای نقشهای اسطوره ای سرگرمند.»(۱)

در حالی که نه تنها انگلیس در روی کار آوردن رضاخان نقش اساسی داشت، بلکه با حمایت از او در دوران حکومت آنچنان که میخواست، با نفوذ در ساختار حکومت، به اهداف استعماری خود جامه عمل پوشاند. به عنوان مثال اردشیرجی که یکی از رجال انگلوفیل درتاریخ معاصر ایران بود، نقش زیادی در هدایت نگرش و اجرای اهداف ضدمذهبی در افکار رضاشاه داشت. نقش تلقین و تفکرات اردشیر جی در اداره حکومت و اجرای سیاستهای ضدمذهبی رضاخان بسیار زیاد بود.(۲)

اردشیر جی تأکید دارد که قدرت مطلق رضاخان زاده اراده ملوکانه است که از بیگانه هرگز متأثر نبوده است. او در وصیت نامه خود می نویسد:

امروز این قدرت مطلق را رضاشاه رأساً و با حس مسئولیت نسبت به وظایف خطیر سلطنت در راه اعتلای ایران اعمال می نماید. دیگر وزراء و حکام و مسئولین امور چشمشان به دستورات صادره از دربار شاه است و از مأمورین بیگانه کسب تکلیف و راهنمایی نمی کنند. قدرت و نفوذ واقعی در رضاشاه متمرکز است و از او ناشی میشود. مأمورین بیگانه هم دست از مداخلات دیرین کشیده و نیک می دانند که تکرار آن برای رضاشاه غیرقابل تحمل و منافع مشروع و مناسبات بین کشورشان و ایران را به مخاطره خواهد انداخت.(۳)

با اینهمه، وابستگی رضاخان به قدرت انگلیس و اجرای اوامر آنها از واضحات تاریخ است و تلاش عاملان و مورخین انگلیسی جهت ایجاد انحراف در اذهان، اثری ندارد. بر اساس همین وابستگی، رضاخان به همراه عوامل داخلی در کشور که به عنوان وزراء و مشاوران و همراهان او را در اجرای اوامر ضدمذهبی همکاری و همراهی می کردند و اعتقادی به اسلام و روحانیت هم

۱- آوری، پیتر؛ تاریخ معاصر ایران، ج ۲ (از تأسیس سلسله پهلوی تا کودتای ۲۸ مرداد ۱۳۳۲)، ترجمه رفیعی مهرآبادی، تهران، عطایی، بی تا، صص ۱۳۵- ۱۳۶.

۲- فردوست، حسین؛ ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ج ۲، تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹، ص ۱۳۳.

۳- همان، صص ۱۵۵ - ۱۵۶.

نداشتند، سعی کرد که اقدامات خود علیه مذهب را در حذف شعائر اسلامی و کاهش قدرت نفوذ روحانیون به مرحله اجرا درآورد.

از جمله همراهان او تیمورتاش بود، رضاخان «در حضور عده ای از رجال درباره او گفته بود: آقایان این را بایستی بدانند که هر چه تیمور گفته من گفته ام و هر چه تیمور نوشته من نوشته ام.»(۱) تیمور تاش که مرد شماره یک دربار و متنفذترین رجل سیاسی پس از رضاخان بود، فقط خود را اروپایی می دانست.(۲) سعید نفیسی ذکر می کند «در میان تجدد خواهان آن روز از همه تندتر و بی باک تر [تیمورتاش] بود.» (۳) تیمورتاش همراه با داور، فروغی، نصرت الدوله فیروز از عوامل مهمی بودند که رضاخان را در کارها و تهاجمات ضد مذهبی اش یاری می کردند. این عده «نقش مهمی در روند دین زدایی از جامعه داشتند»(۴)

این افراد به دستور رضاخان و تحت حمایت کامل او به «غربی کردن ایران پرداختند. هر چند که در این فرآیند، میانه روتر از کمال آتاتورک در ترکیه عمل کردند، اما برخی خواهند گفت که مشکل تمدن ایران به مراتب پیچیده تر از ترکیه بود، چرا که به محض این که تصمیمی در این زمینه گرفته می شد، با مخالفت مردمی روبرو می شد که با این کار موافق نبودند و مآلاً یک وضعیت جنون آمیز به وجود می آمد.»(۵) پیتر آوری در اینجا اشاره نمی کند علت مخالفت مردم ایران، به خاطر تهاجم به ارزشها و اعتقادات مردم بود که ریشه در فرهنگ جامعه داشت و رضاخان با زور سرنیزه و استبداد و خفقان حاکم بر جامعه ارزشهای مذهبی را مورد تهاجم قرار داده بود و به جای آن غربزدگی و تقلید بی ریشه از غرب را در جامعه ترویج می کرد.

ص:۸۶۴

۱- فرخ، مهدی؛ خاطرات سیاسی فرخ (معتصم السلطنه)، تهران، امیرکبیر، ۱۳۷۴، ص ۲۲۹.

۲- بلوشر، ویپرت؛ سفرنامه بلوشر، ترجمه کیکاووس جهانداری، تهران، خوارزمی، ۱۳۶۳، ص ۱۹۸.

۳- عاقلی، باقر؛ تیمورتاش در صحنه سیاسی ایران، تهران، جاویدان ۱۳۷۱، ص ۳۱۹.

۴- هدایت، مهدیقلی؛ خاطرات و خطرات و توشه ای از تاریخ شش پادشاه و گوشه ای از دوره زندگی من، تهران، چاپ زنگین، ۱۳۲۹، ص ۵۳۴.

۵- هدایت، مهدیقلی؛ همان، ص ۵۳۴.

اردشیر جی از عوامل سرسپرده انگلیس بود.(۱) رضاخان هم به او احترام زیادی می گذاشت. با توجه به آشنایی دیرینه رضاشاه با او از سال ۱۹۷۷م، حرفهای اردشیر جی تأثیر زیادی بر رضاخان داشت. در وصیت نامه اردشیر جی آمده است:

رضاشاه از کسانی که مذهب را وسیله سودجویی شخصی و جاهل و خرافاتی نگاه داشتن مردم قرار می دهند، بیزار است. من به تفصیل برایش شرح داده ام که طبقه علما و آخوندها و ملاها چگونه درگذشته نه چندان دور آماده حتی وطن فروشی بودند ... مجتهدین عراق پول گزافی گرفتند بر علیه مرام بلشویزم فتوا دهند! علما به طور کلی می خواستند جیبشان پر شود و تسلطشان بر مردم پایدار بماند.(۲)

با ایجاد چنین ذهنیت هایی در افکار رضاشاه خط و جهت اصلی را، برای حمله به مذهب و حیطه قدرت روحانیون ایجاد می کرد. اردشیر. جی بعد از بیان این مسائل به ذکر وقایعی در مورد فساد و طمع ورزی روحانیون اذعان می دارد که «در میان روحانیون ایران افراد شرافتمند و ایران دوست هم هستند که خود افتخار دوستی و مصاحبت ایشان را داشته ام ولی این عده انگشت شمار را نمی توان نمونه واقعی جامعه روحانیت ایران دانست.»(۳)

از میان انگلوفیلهای پیرامون رضاخان باید از تقی زاده هم نام برد که وقتی در مورد تمدید قرارداد ننگین دارسی مورد انتقاد قرار می گیرد، می گوید: «در آن دوران فقط یک نفر بود که فرمان می داد و دیگران مهره هایی در دست او بودند.»(۴)

تیمور تاش به عنوان یک فرد غربزده که آمال و آرزوهای غربی شدن جامعه را داشت در کنار رضاخان بود. او با ایجاد مراکز فساد و قمار و مراکز خاصی مانند کلوپ ایران، میدان دار گسترش فساد در بین درباریان و متجددین جامعه بود، او که هویت ایرانی خود را فراموش کرده بود «مردم را ناقابل و پست

ص:۸۶۵

۱- ظهور و سقوط سلطنت پهلوی، ص ۱۵۲.

۲- همان، همانجا.

۳- همان، ص ۱۵۳.

۴- لسانی، ابوالفضل؛ طلای سیاه یا بلای ایران، تهران، امیرکبیر، ۱۳۵۷، صص ۱۳۵ - ۱۳۸.

مشاهده می کرد.»(۱) و معتقد بود «ایرانی پست است و ایرانی لایق هیچ چیز نیست، باید سرش را کوبید، باید سوار شد ...»(۲) در کنار او، علی اکبر داور، وزیر عدلیه از «نمونه افراد حرفه ای بود که وجودشان به رضاشاه امکان می داد تا از وجود روحانیون بی نیاز شود.»(۳)

مشاوره این افراد با رضاخان که صاحب فکر و نظری نبود و اعتقاد چندانی به مذهب نداشت و موافق کاهش قدرت نفوذ روحانیون بود، به او جرأت اقدام را داد و تحت تأثیر تلقینات این افراد سیاست تهاجم به شعائر مذهبی و کاهش قدرت سیاسی روحانیون و دولتی کردن امور مذهبی را در دوران حکومت خود به اجرا گذاشت.

البته در بین وزرای شاه افرادی هم بودند که تا حدی به مذهب و حفظ شعائر اسلامی پایبند بودند. افرادی مانند مخبرالسلطنه هدایت تا حدی تمایلات مذهبی داشتند و سعی می کردند که رضاشاه را از حملات تند به شعائر مذهبی باز دارند. ولی توصیه های آنان، تأثیر چندانی بر تصمیمات رضاخان نمی گذاشت. او در یکی از مذاکرات خود با شاه در توصیف و نفوذ مذهب می گوید:

موسولینی برای جلوگیری از هرج و مرج با پاپ صلح کرد و ما بحمدالله به توجه ملوکانه با علمای خود جنگی نداریم. چاکر می بینم که این جنگ را می خواهند تولید کنند، وظیفه دولتخواهی این بود که به عرض برسانم دیانت مرامی است که خاصیت طبع بشر پیش آورده است، مرامهای امروز خیالات عمر و یزید است. قاجار به ترویج اشخاصی نالایق که اراجیف بالای منبر گفتند پایه دیانت را سست کردند، به توجهات ملوکانه ان شاءالله به طوری که همه وقت فرموده اند مستحکم خواهد شد.(۴)

رضاخان که اعتقادی به ارزشهای مذهبی نداشت، تنها به قدرت و حذف رقبا می اندیشید و برای طی کردن پلکان قدرت حاضر بود هر کسی را قربانی مطامع

۱- خواجهنوری، ابراهیم؛ بازیگران عصر طلایی، تهران، جاویدان، ۱۳۵۷، ص ۵۰.

۲- طلوعی، محمود؛ بازیگران عصر پهلوی، ج ۱، تهران، علم، ۱۳۷۲، ص ۱۷۹.

۳- آوری، پیتر؛ همان، ص ۶۸.

۴- هدایت، مهدیقلی؛ همان، ص ۴۸۵.

خود سازد. نصرت الدوله فیروز، تیمورتاش، سردار اسعد بختیار، داور، سرپاس مختاری، ... همه از همراهان اولیه رضاخان بودند که در صعود او به قدرت نقش بسیاری داشتند، اما از بازیگران بدفرجامی بودند که سرانجام به دستور رضاخان، به علت خطری که از جانب آنها احساس کرد، سر به نیست شدند.

رضاخان معتقد بود که «حکومت مبتنی بر قدرت در این زمان تنها نوع حکومت شمرده می شود، در غیر این صورت ملتها به دامن کمونیزم می افتند.»(۱)

اساس سیاست او جهت رسیدن به حکومت مبتنی بر قدرت مطلق، توسل به زور، ارعاب، تهدید، تصویب قوانین ضد شرع، روابط مظاهر غربی و ترویج غربزدگی، رواج فساد و فحشاء، از بین بردن حجاب زنان در جامعه و تغییر سیستم آموزشی و نظام آموزشی و ... بود که به چند اقدام او در این زمینه می پردازیم.

ساختار قضائی

رضاخان در ۱۸ بهمن ۱۳۰۵ جهت محدود کردن قدرت روحانیون در امر قضا و خارج کردن آنها از سیستم عدلیه با تمهیدات قانونی، به تغییر ساختار قضایی پرداخت. به طوری که اکثر مورخان معتقدند:

ویران کنندهترین ضربه به قدرت مذهبی کاهش اختیارات قضایی بود. در سال ۱۳۰۶ قانون مدنی در قالب انطباق قرآن با قانون ناپلئون به تصویب رسید. در قوانین جدید مدنی و جزایی با از بین بردن امکان تفسیرهای گسترده از شریعت، یک پایه مشترک برای اجرای آن ایجاد شده بود.

با تغییر قوانین جدید، تأثیر قوانین شرع را در امور جنایی کاهش دادند، رسیدگی به امور املاک را به مقامات غیر مذهبی سپردند و فعالیت مذهبیون را به اموری که ماهیت شخصی داشت، مانند ازدواج و طلاق و وصیت، محدود کردند. در عرض چند سال دولت به این امر نیز دست انداخت و از آن به بعد اختیارات قضات شرع که از دولت مقرری دریافت می داشتند فقط محدود به اموری شد که

صرفاً جنبه مذهبی داشت. زمینه برای انهدام کامل نفوذ مذهبی در امور کشور

۱- بلوشر، ویپرت؛ همان، ص ۳۲۱ (این سخن را رضاشاه در دیدار با بلوشر گفته بود).

فراهم شده بود، اما برای ریشه کن کردن قطعی این نفوذ رضاشاه زمان کافی یافت.(۱)

هرچند با تصویب و جایگزینی قوانین غربی به جای شرع، هدف رژیم نابودی نفوذ روحانیون در امور روزمره مردم بود و تمام سعی و تلاش خود را به کار برد، اما در عمل چندان موفق نبود.

چنانکه داور وزیر عدلیه که خود از همراهان رژیم در اجرای چنین قوانینی بود، معترف است بعد از چند سال فعالیت، رژیم نتوانست به اهداف خود دست یابد و می گوید:

ما عدلیه را ساختیم با جوانان تحصیلکرده، ولی در عمل لنگ ماندیم و هر قدر از این وزارتخانه اشخاص را انتقال دادم باز هم درست نمی آمد، بالاخره ناچار شدیم باز رفتیم به سراغ همان کهنه ها که در مدارس صدر و دارالشفاء و مدرسه مروی سالها برای تحصیل حصیر پاره می کردند. ولی با یک تفاوت که آن وقت هر کدام به ماهی پنجاه - شصت تومان و فوقش صد تومان قانع بودند و در نهایت علاقه و ایمان کار می کردند، حالا که سراغشان رفته و به کار دعوتشان می کردیم، می گفتند همان حقوقی که به سایرین می دهید برای ما هم منظور بدارید والا نمی پذیریم، البته ناگزیراز قبول بودم، برای اینکه چیزی نمانده بود که چرخهای دادگستری دنیا پسند از کار بازماند.(۲)

بعد از این اقدام، با ایجاد محاضر ثبت اسناد و املاک، محاضر ازدواج و طلاق، و جایگزینی قوانین عرفی به جای شرع سعی کردند که نوعی محدودیت جهت روحانیون ایجاد کنند:

حمله رژیم پهلوی به موقعیت علما در جامعه ایران [...] متعاقباً زیر نظر علی اکبر داور، وزیر دادگستری یک قانون مدنی تدوین شد که در ماه مه سال ۱۹۸۳م/۱۳۰۷ ه. ش به تصویب رسید. حمله به کارکردهای حقوقی و قضایی علما که از تصویب این قانون ناشی می شد، با محدود کردن

ص:۸۶۸

۱- کاتم، ریچارد؛ همان، صص ۲۲۱ - ۲۲۲.

۲- اعظامقدسی، حسن؛ خاطرات من یا روشن تاریخ صد ساله تهران، ج ۲، تهران، ابوریحان، ۱۳۴۹، صص ۲۰۰ و ۲۰۱.

حیطه قدرت محاکم شرع به مسائلی از قبیل ازدواج و طلاق و تعیین قیّم در مارس ۱۹۳۲م/۱۳۱۱ ه- . ش و پایان بخشیدن به کارکردهای ایشان درامور سجلی ادامه یافت.

اقدام اخیر، بسیاری از علمای مذهبی پایین مرتبه را که به عواید اوقاف دسترسی نداشتند به افرادی تنگدست تبدیل کرد. به همین ترتیب در سال ۱۹۳۶م/۱۳۱۵ ه- . ش قانونی به تصویب رسید که به گونه ای قاطع علما را از احراز مقام قضاء محروم می کرد. رضاشاه [تنها] به کنار گذاشتن علما از تشکیلات حقوقی کشور قانع نبود.(۱)

از مهمترین منابع درآمد حوزه های علمیه و سایر مدارس مذهبی از قدیم الایام عایدات ناشی از وقف بوده است. وقف به عنوان یک سنت رایج در میان مسلمانان رواج داشت که عایدات ناشی از آن در جهت ایجاد مدارس علمیه، تهیه شهریه طلاب، اقامه مجالس روضه و ... خرج می شد. با اشاره به اینکه زمینهای وقفی از پرداخت مالیات نیز معاف بودند، درآمد عایدات و خرج آن در امور دینی و مذهبی از عواملی بود که موجب استقلال مراکز دینی و حوزه های علمیه بود و به جهت ساختار شرعی آن در طول تاریخ ایران مصون از تعرض بود. اما رضاشاه که هدفش محدود ساختن حیطه قدرت و نفوذ روحانیون و جلوگیری از فعالیت آنها بود، با توجه به این منبع درآمد، در سفری که در سال ۱۳۰۵ به خراسان داشت، دستور داد آئین نامه ای برای اداره موقوفات آستان قدس تنظیم شود و پس از تهیه و تأیید آن به نایب التولیه اختیاراتی داد که امور آستان قدس را به صورت اداری درآورد.(۲)

رضاخان با توجه به عایدات سرشار اوقاف، در نظر داشت جهت تربیت معلم و ایجاد مدارس جدید، از عواید موقوفات، استفاده کند. لذا در اسفند ۱۳۰۹ به مهدی فرخ مأموریت داد که به قم برود و از آیت الله حائری پیرامون جهت شرعی مصرف وجوه و عواید اوقاف در این مورد استفسار کند. لذا فرخ در ایام نوروز ۱۳۱۰ به بهانه عرض تبریک عید به قم رفت. آیت الله حائری در این دیدار،

۱- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ص ۲۸۲.

۲- صفایی، ابراهیم؛ رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی، ص ۲۸۶.

استفده از وجوه مجهول المصرف را بلااشکال دانسته اما درباره آن مقدار که واقف صریحاً وصیت کرده باشد، موافقت نکرد و آن را خلاف شرع دانستند.(۱)

رضاخان پس از شنیدن نظرات آیت الله حائری، از طرح موضوع و تهیه قانون موقتاً صرف نظر کرد. تا در دی ماه سال ۱۳۱۳ قانون اوقاف به تصویب مجلس شورای ملی رسید(۲) که مورد اعتراض بسیاری از روحانیون واقع شد. تصویب این قانون «به دولت قدرت تصمیم گیری وسیعی تفویض می کرد.»(۳)

تأکید آیت الله حائری، به مصرف عواید ناشی از وقف، در اموری که واقف، وقف خاص کرده باشد بعد از مدتی ندیده گرفته شد و قانون مزبور به دولت این امکان را داد که ضمن تصرف در امور وقف، عواید آن را در اموری که مورد نظر رژیم است، استفاده کند. حکومت که برگزاری هرگونه شعار و روضه خوانی را ممنوع اعلام کرده بود، با مواردی از وصیت واقف که عواید آن را صرف تعمیر مساجد و حوزه های علمیه و ... کرده بود، در غیر وصیت واقف مورد استفاده قرار گرفت. زیرا هدف رژیم نابودی حوزه ها بود، به این دلیل، صرف عواید وقف را در امور مورد نظر غیرضروری می دانست و عملاً عواید وقف مورد استفاده خاص خود قرار نگرفت.(۴) اداره بعضی از این گونه امور (وقف) به دست وزارت معارف افتاد و بقیه را دیگران غصب کردند.(۵)

رژیم با تصرف وقف و عواید آن به صورت قانونی، قدرت اقتصادی و مالی روحانیون را به دست گرفت و با کار خلاف شرع و عرف، ضربه مهمی به استقلال مالی حوزه و روحانیون وارد آورد. امام خمینی(ره) فرموده است: «یکی از کارهای بسیار بد رضاخان همین بود که ملکی را که یکی با دسترنج خود پیدا

۱- فرخ، مهدی؛ همان، صص ۲۹۰ - ۲۹۱.

۲- حلاج، حسن؛ تاریخ تحولات سیاسی ایران در قرون معاصر، تهران، جعفری، ۱۳۵۵، ص ۱۴۴.

۳- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ص ۲۸۳.

۴- نفیسی، سعید؛ همان، ص ۱۴۶.

۵- لمبتون، ا. ك. س.؛ مالك و زارع در ایران، ترجمه منوچهر امیری، تهران، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۵، ص ۴۱۳.

کرده و مصرفش را برای کارهای دینی یا دنیایی قرار داده کسی بی جهت آن را بر خلاف گفته او طرح کند یا بفروشد و به مصرف دیگری برساند.»(۱)

نهادسازی دینی به شیوه رضاخانی

رضاخان در راستای حمله به شعائر دینی، اقدامات فرهنگی گسترده‌ای را نیز در جهت کاهش قلمرو نفوذ روحانیون پی گرفت که عبارت بود از ایجاد دانشکده معقول و منقول، ایجاد مؤسسه وعظ و خطابه. وی به بهانه مبارزه با خرافات از انجام مراسم سوگواری و مجالس ترحیم جلوگیری کرد و ممنوعیتهایی ایجاد کرد که در این فصل آن را مورد بررسی قرار می دهیم.

ایجاد دانشکده معقول و منقول

در راستای تضعیف قدرت روحانیون و دست اندازی به حیطه فرهنگی و مذهبی آنها، سیاست دیگری را رژیم رضاخان به اجرا گذاشت. در شهریور ۱۳۱۰ مدرسه سپهسالار به دانشکده معقول و منقول تبدیل گردید و طبق شرایط و ضوابط جدیدی که مقرر شده بود ۳۰ نفر طلبه دائمی از طریق مسابقه انتخاب می شدند که به ۱۵ نفر به طور ماهیانه ۱۲۰ ریال حقوق داده می شد و نظامنامه ای هم برای مدرسه تنظیم و دستور تحصیلات مدرسه نیز در همان تاریخ مشخص شد و به سه شعبه معقول و منقول و ادبیات تقسیم گردید.(۲)

اهداف این دانشکده هم به ظاهر، تشکیل مجامع علمی از فضلا و علما، طرح مباحث علمی و فلسفی عنوان شد.(۳) اما در اصل هدف رژیم خارج ساختن قدرت از دست روحانیون و تربیت طلاب و فضلای تملق گوی رژیم بود، تا به وسیله

۱- موسوی خمینی (امام)، روح الله؛ کشف الاسرار، بی جا، بی نا، بی تا، ص ۲۸۲.

۲- سلسله انتشارات دانشکده معقول و منقول، شماره اول، فروردین ۱۳۱۴، صص ۲۰ - ۲۲؛ و، دلدم، اسکندر؛ زندگی پرماجرای رضاشاه، ج ۱، تهران، گلفام، ۱۳۷۰، ص ۳۴۹.

۳- دلدم، اسکندر؛ همانجا.

آنها، هم آخوند درباری داشته باشد و هم مذهبی بودن خود را نشان دهد، اما در اصل قدرت را از دست روحانیون واقعی که هرگز سر تعظیم در مقابل حکومت ظلم فرود نمی آورند، بگیرد.

مؤسسه وعظ و خطابه

تبلیغ در ایران اسلامی، از دیرباز امری خودجوش و مردمی بود که در این میان وعاظ و خطبا با بیان مفاهیم مذهبی و مواضع دینی در قبال مسائل مستحدثه جامعه، به خصوص تاریخ معاصر قرن اخیر، نقش مهمی در تهییج افکار و احساسات مردم داشتند. خطابه و وعظ یک هنر بسیار ظریف و غنی است. «خطابه از آن جهت که یک هنر و یک فن است و هنر و فن معمولاً می توانند اثر اجتماعی داشته باشند و عامل اجتماعی به شمار می رود، یک فکر و یک عقیده را تقویت و یا تضعیف کند، از بزرگترین عوامل اجتماعی به شمار می رود و هیچ هنری به اندازه هنر خطابه نمی تواند اثر اجتماعی داشته باشد.»(۱)

لذا رژیم رضاخان با شناخت عامل نفوذ کلام روحانیون در میان مردم، در صدد بهانهجویی جهت تعرض به این حرفه برآمد و به بهانه اینکه وعاظ از معلومات کافی برخوردار نیستند و به جای هدایت، مردم را گمراه می کنند،(۲) دست به ایجاد مؤسسه وعظ و خطابه زد.

وعاظ و خطبای واقعی هرگز حاضر نبودند مدح رژیم را بگویند، از آنجا که «هر دولتی و مقامی سخنگویی دارد می گویند امروز سخنگوی دولت چنین و چنان گفت، یا سخنگوی کاخ سفید این طور گفت، دین اسلام هم باید سخنگو داشته باشد، سخنگوی دین خطبا و اهل منبرند.»(۳) رژیم دریافته بود که سخنگوی دین، هرگز دین خود را به دنیای حاکمان نخواهد فروخت، لذا حکومت رضاخان

۱- مطهری، مرتضی؛ ده گفتار، تهران، انتشارات اسلامی، ۱۳۶۳، ص ۱۵۲.

۲- رازی، عبدالله؛ تاریخ ایران از ازمنه باستان تا سال ۱۳۱۶، تهران، اقبال، ۱۳۱۷، ص ۸۶۳؛ و، حکمت، علی اصغر؛ سی خاطره از عصر فرخنده پهلوی، تهران، جعفری، ۱۳۳۵، ص ۳۸۶.

۳- مطهری، مرتضی؛ همان، ص ۱۵۲.

جهت تربیت وعاظ مورد نظر که از نظر توانایی، در جهت خواسته های رژیم قرار گیرند، دست به ایجاد چنین مؤسسه ای زد که «گامی به سوی انهدام روحانیت»(۱) بود. هیئت دولت در ۱۹ خرداد ۱۳۱۵ «برای تربیت اکابر و روشن ساختن اذهان عموم و هدایت افکار طبقه جوان و دانش آموزان کشور و آشنا ساختن عامه به اوضاع عصر جدید» مؤسسه وعظ و خطابه را به تصویب رساند.(۲)

اساسنامه شامل سه فصل زیر بود: ۱. مجالس وعظ و خطابه، ۲. کنفرانسهای عمومی، ۳. تعلیم تاریخ معاصر. روحانیون وعاظ و اهل منبر از این اقدام رژیم استقبالی نکردند و همچنان به کار خود ادامه می دادند. رژیم رضاخانی به خاطر تحت فشار قرار دادن روحانیون، طی نامه ای از سوی سرپاس مختاری به شهربانی دستور داد جلوی وعاظی که در مؤسسه جهت تحصیل شرکت نکرده اند، گرفته شود. در این نامه آمده است:

... معروض می دارد به کلانتری ها دستور داده شد به وعاظ اهل منبر اخطار نمایند در صورت خودداری از تحصیل در مؤسسه وعظ و خطابه از پوشیدن لباس روحانیت ممنوع خواهند شد.(۳)

هدف اصلی رژیم از ایجاد این مؤسسه، تربیت بزرگسالان (اکابر) و تربیت وعاظ و روحانیون دولتی بود که بتوانند خدمات رژیم شاهنشاهی را با قدرت نفوذ کلام و بیان در میان مردم تبلیغ کنند و از دولت و خدمات شایان آنها تعریف و تمجید لازم را به عمل آورند.

رژیم رضاخان در عمل، مانند بعضی از اقدامات دیگر، چون می خواست امور دینی را دولتی سازد و در کنترل خود درآورد نتوانست موفقیتی کسب کند. به دنبال آن دولت مجبور شد که در سال ۱۳۱۷ «سازمان پرورش افکار» را تصویب کرده، به اجرا نهاد. «دولت ذکاءالملک تقریباً ۶ ماه قبل از کشتار [گوهرشاد] این طرح استعماری را به مورد اجرا گذارد و هنگامی که مرحوم آیت الله حائری یزدی

۱- کوهستانی، مسعود؛ «مؤسسه وعظ و خطابه»، گنجینه اسناد، سال اول، دفتر اول، بهار ۱۳۷۰.

۲- کوهستانی، مسعود؛ همان مقاله.

۳- سند شماره ۱.

در باب این قضیه با حضرت امام مذاکره می کردند، به امام گفتند که طرح بدی نیست، دیگر هر بی صلاحیتی عمامه به سر نمی گذارد و حضرت امام فرموده بودند که بله طرح خوبی است، لکن اینها می خواهند خوبها را بشناسند و بعد همه را نابود کنند و از بین ببرند.»(۱)

هدف اصلی رژیم رضاخان از ایجاد دانشکده معقول و منقول و مؤسسه وعظ و خطابه، تربیت روحانیون درباری بود. امام خمینی(ره) در این زمینه در کتاب کشف الاسرار می نویسد:

تبلیغات روحانی در آن بیست سال که ممکن نبود انجام بگیرد، مجالس تبلیغ آنها حکم تریاک قاچاق یا بدتر از آن را پیدا کرده بود. مدارس علمی را که سرچشمه این منظور بود در تمام کشور از آنها گرفته یا بستند و یا مرکز فحشاء مشتی جوان تازه رس قرار دادند. مدرسه مروی را در تهران که از آن هزاران عالم روحانی بیرون آمده بود، جایگاه مشتی ارامنه کردند. مدرسه سپهسالار را به مشتی جوانها که با نام مدرسه موقوفات آن برای پشت میز نشستن تربیت می شد واگذار کردند و امروز هم به همان حال باقی است. گویندگانی به نام وعظ و خطابه از پیش خود انتخاب نمودند که بعضی از آنها به جای دعوت به دین، دعوت به مقاصد شوم رضاخان که مقاصد اجانب بود می کردند.(۲)

مبارزه با خرافات

رضاخان به بهانه وجود مسائل خرافی در دین و از بین بردن خرافات، حمله به بسیاری از مظاهر دینی را آغاز کرد. از دید او بعضی از اعتقادات مردم و آداب و شعائر اسلامی مانند شبیه خوانی، تعزیه، قربانی کردن و ... از جمله خرافات است و به بهانه جلوگیری از خرافات مذهبی، و رعایت بهداشت در جامعه، سعی کرد آنها را از جامعه حذف کند. هدف اصلی او، کاهش نفوذ روحانیون و کاهش حضور قوی آنها در بین مردم بود. لذا «در سال ۱۳۰۸ یک فرمان از طرف شاه قمه زنی را قدغن کرد، عملی که به وسیله مذهبیهای متعصب در پر احساسترین

۱- واحد، سینا؛ قیام گوهرشاد، تهران، وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی، ۱۳۶۶.

۲- موسوی خمینی (امام)، روح الله؛ کشف الاسرار، صص ۳۳۲ - ۳۳۳.

مراسم مذهبی ایران انجام می شد و در آن شیعیان برای شهید کربلا، حسین(ع)، فرزند علی(ع) عزاداری می کنند. با این فرمان رضاشاه ثقل احساسات را از مهمترین تعطیلات مذهبی برداشت و این مراسم را به صورت یک رسم قابل نظارت تغییر داد. انگشت شمار مذهبیونی که جرئت کردند با وضع جدید مخالفت کنند، تبعید شدند. با کاهش روزهای مذهبی رضاشاه تعطیلات جدید کشوری ایجاد نمود، از جمله روز تولد خود را که طی آن رژه بزرگی برگزار می شد، تعطیل عمومی اعلام داشت.»(۱)

عاملی که رضاخان را در حمله به شعائر اسلامی مصمم می ساخت جاذبه و نفوذ معنوی روحانیون در بین مردم بود. «رضاشاه دریافته بود که مقدار زیادی از جاذبه معنوی رهبران مذهبی به خاطر آن است که بسیاری از برنامه های سنتی مانند تعطیلات و اعیاد مذهبی در اختیار آنها قرار دارد. بنابراین سعی خود را به تدریج بر آن گذارد تا از نقش مذهبیون در مراسم بکاهد.»(۲)

آداب و سنتهایی که به عنوان مبارزه با خرافات از طرف حکومت منع شده بود، عبارت بودند از: منع قربانی شتر در اعیاد و قربانیهای دیگر در جلوی پای بزرگان هنگام مسافرت آنها، قمه و زنجیر زدن، تعزیه و شبیه خوانی، معرکه گیری و شعبده بازی، پرده گردانی، رمالی و جن گیری و دعانویسی.(۳)

بعضی از مواردی که تحت عنوان خرافات مطرح شد. هرگز مورد تأیید اسلام نبوده است و بسیاری از علما و روحانیون با آن موافق نبودند. از جمله تیغ زنی، که آیت الله حائری هم با آن مخالف بود.(۴) در اسلام هم مانند سایر ادیان، بسیاری از آداب و رسوم گاه خرافهآمیز رواج یافت و با اعتقادات مردم عجین و همراه شد و متأسفانه به اسم اسلام و شعائر اسلامی در میان توده های مردم جا باز کرده بود.

ص:۸۷۵

۱- کاتم، ریچارد؛ همان، ص ۲۲۲.

۲- کاتم، ریچارد؛ همان، ص ۲۲۱.

۳- صفایی، ابراهیم؛ رضاشاه کبیر و تحولات فرهنگی، صص ۱۱۳- ۱۱۶.

۴- اطلاعات در یک ربع قرن، حوادث مهم یک ربع قرن در یک جلد کتاب، تهران، روزنامه اطلاعات، ۱۳۲۹، ص ۲۸.

هدف رضاشاه زدودن اسلام از مسائل حاشیه ای و خرافی نبود، که مورد تقدیر قرار گیرد، بلکه هدف او، زدودن شعائر اسلامی جهت «عقب زدن نفوذ روحانیت و تجددگرایی»(۱) در جامعه بود. در حمله به مسائل دینی به اسم خرافات «حمله به نماز و روزه و محراب و منبر جزء سیاست دولت شد و خواستند این آخوندبازیها را موقوف کنند، اول کاری که کردند بی ترتیبی در ساعات توپ افطار و سحر بود که توپ افطار را نیم ساعت بعد از مغرب و توپ سحر را یکی، دو ساعت جلوتر از طلوع فجر انداختند.»(۲)

حکومت رضاخان هدفش حمله به اصل و اساس و ریشه اسلام بود؛ در این بین از حمله به تغییر ساعات شرعی جهت آزار و اذیت مسلمانان دریغ نداشت، حتی هنگامی که از اطرافیان رضاخان تظاهر به دینداری و برگزاری مراسم مذهبی می کردند، با خشونت و شدت عمل او مواجه می شدند. سپهبد امیر احمدی می نویسد:

یک روز رمضان به دربار رفتم، سردار رفعت برای خود شیرینی گفت: قربان دیشب با سپهبد به مسجد رفتیم نماز خواندیم، خیلی دعای اعلیحضرت کردیم. مردم که شب زنده داری می کردند عموماً به دعاگویی اعلیحضرت مشغول بودند. یک مرتبه شاه متغیر شد و گفت کدام مسجد؟ سردار رفعت گفت: مسجد، مسجد، مسجد! آن وقت رو به من کرد و گفت: آقای سپهبد من حالا می فهمم که اشکال کار در کجاست؟ من آخوندبازی را می خواهم از بین ببرم، گفته ام که فرشها را جمع کنند و میز و صندلی بچینند، ولی سپهبد ارتش می رود و جانماز پهن می کند و روی زمین پهلوی آخوندها می نشیند. این پیرسگ هم می گوید رفتیم و اعلیحضرت را دعا کردیم، چرا رفتید.(۳)

بعضی از مورخین، هنگام بررسی اهداف خاص رضاخان در مبارزه علیه خرافات مذهبی، تغییر نظام آموزشی را هم در این زمینه ارزیابی کردند. پیتر آوری می نویسد:

۱- طبری، احسان؛ همان، ص ۲۴۵.

۲- مستوفی، عبدالله؛ همان، ج ۳، ص ۲۷۲.

۳- خاطرات نخستین سپهبد ایران، به کوشش غلامحسین زرگری نژاد، تهران، مؤسسه پژوهش و مطالعات فرهنگی، ۱۳۷۳، صص ۴۰۸ - ۴۰۹.

نظام آموزشی [که رضاشاه به مرحله اجرا در آورد] این نظام وسیله ای بود که از طریق آن با خرافات و عقب ماندگی مبارزه شود و یک ملت نوین و یکپارچه راستاندیش ایجاد کند که از اعتماد به نفس برخوردار باشد.(۱)

نگرش آوری در تحلیل فوق، همان نگرشی استعماری است که میکوشد با حمله به ارزشها و اعتقادات مذهبی مسلمانان است، آن را عامل عقبماندگی

جامعه قلمداد کرده و اقدام رضاشاه را مورد تقدیر قرار می دهد. در صورتی که در همان زمان افراد با سواد در ایران، اکثراً از میان روحانیون بودند که صاحب مکتبخانه ها بودند و از این طریق مردم را آموزش می دادند.

مراسم سوگواری

از دیگر اقدامات رضاخان، ایجاد محدودیت و جلوگیری از برگزاری مراسم سوگواری و اعیاد مذهبی بود که به طور سنتی مسلمانان در ایام عاشورا و محرم و صفر، ماه رمضان و ... برگزار می کردند و به انجام چنین مراسمی اعتقاد داشتند. از تندترین حملات رضاخان به دین که عناد کامل رژیم را نسبت به اسلام و مراسم آن نشان می داد، ایجاد محدودیت و ممنوع کردن برگزاری مراسم سوگواری بود. این خواست قلبی استعمار انگلیس از زمان تهاجم به کشورهای اسلامی بود. در خاطرات همفر در همین زمینه توصیه شده است:

مراکز عزاداری حسین(ع) یا تکایا، باید نابود شوند و به ویرانه هایی مبدل گردند. علت این کار، البته باید مبارزه با گمراهی مسلمین و نابودی بدبختیهای دین، قلمداد شود. باید با تمام وسائل بکوشیم تا مردم از رفتن به تکایا و عزاداری برای حسین(ع) خودداری کنند و تدریجاً اینگونه کارها متروک گردد. برای این منظور باید شرایط و ضوابط تأسیس تکایا و گزینش وعاظ و روضه خوانها را دشوار ساخت.(۲)

ص:۸۷۷

۱- آوری، پیتر؛ همان، ص ۵۲.

۲- خاطرات همفر، ص ۸۶.

رضاخـان هم که مهره دست نشانـده انگلیس بود، دقیقـاً همین شـیوه را در پیش گرفت و بـا زور و خشونت تمام، بنا به توصـیه اسـتعمارگران انگلیسی از برگزاری مراسم سوگواری در ایران اسلامی جلوگیری کرد. رضاخان که در ابتدای کودتا و سلطنت خود در مراسم عزاداری شـرکت می کرد و گل به سـر می مالید و به عبارتی «پس از عوام فریبی های جمهوری خواهانه دست به تظاهرات مـذهبی زد ... در دسـته های عاشورا شـرکت جست و کاه بر سـر ریخت، مجلس روضه خوانی به راه انداخت. [اما دردوران اوج خود] روش خود را به تدریج دگرگون نمود ... علاوه بر آن لباس روحانیت به تدریج از رواج افتاد، محضـرهای شرع به "محاضـر رسمی" مبدل شد و آن هم کم کم از دست عناصر صرفاً روحانی خارج شد و صاحبان محاضر به قبول لباس عـادی و عمومی مجبور شدنـد، از دروس مـذهبی در برنامه کاسـته شـد، برخی آداب بسـیار ریشه دارماننـد روضه خوانی ایام عـاشورا، مراسم قربـانی شتر در عیـد اضـحی، مراسم احیاء دسـته های مـذهبی و غیره بالمره ممنوع گردیـد یا فوق العاده محدود شد.»(۱)

علت مخالفت رضاخان با برگزاری چنین مراسـمی این بهانه بود که دلایل قیام امام حسـین را مردم نمی داننـد یا وعاظ روایات را به طور ناصـحیح و خرافی به ذهن مردم تلقین می دهنـد. در حـالی که سـنت عزاداری امام حسـین(ع) در حقیقت زنـده نگه داشتن قیام اباعبدالله حسین بود که تصویر جبهه حق و باطل، جبهه ظلم و ستم و ایمان را در مقابل یکدیگر به تصویر می کشد. این موقعیت بسـیار منـاسبی جهت روحـانیون بود که مسائـل انتقـادی و مخـالفت خود را نسبت به حکومت در قـالب قیـام امام حسین(ع)

و روضه خوانی و بیان فلسـفه قیام و شـهادت امام حسین(ع) بیان کنند. همین کانال و انجام این مراسم با این محتوی یک جرقه قابل انفجار بود که می توانست برای حکومت خطرناک باشد.

از سوی دیگر مردم مسلمان ایران از کودکی در مجالس اباعبدالله الحسین(ع)

شرکت جسته و بـا آن خو گرفته بودنـد و در همین مجـالس عشق به خانـدان اهل بیت(ع) را در قلوب خود پرورانـده و بـدین ترتیب از همان اوان طفولیت با مذهب

ص:۸۷۸

۱- طبری، احسان؛ همان، ص ۲۴۵.

و اعتقادات مذهبی رشد می کردند. این اعتقاد و نفوذ مذهب در میان مردم برای حکومتی که می خواست به سوی غرب گرایی و تجدد سیر کند، مانع مهمی بود، و رضاخان ابتدا با ایجاد محدودیت و ممنوعیت مراسم عزاداری سعی کرد این مانع را از بین ببرد.

رضاخان ابتدا مراسم عزاداری و زنجیرزنی را ممنوع ساخت و خود در نهم محرم ۱۳۰۱ در تکیه دولت حضور یافته و روضه ساده ای خواند: «نظر شاه این بود که همین روضه را هم اصلاحاتی بفرمایند که عوض گریه و زاری به عوام حالی کنند که فداکاریهای امام حسین(ع) برای این است که غیرت، رشادت، وطن پرستی، تسلیم به ظلم نشدن، استقامت و غیره را به شما یاد دهند. اگر شما عقیده به امام دارید باید این کارها که برای عزت بیرق اسلام شده است، یاد بگیرند.»!!(۱)

هدف رضاخان نابودی شعائر اسلامی و مراسم عزاداری بود که ریشه در فرهنگ مذهبی جامعه داشت، اما هرگز موفق نشد. «داستان امام حسین در گردهمایی شبهای محرم روضه خوانی نامیده می شد و در نمایش دوباره این داستان در روز همه به صورت تعزیه زنده می شد. رضاشاه رسم تعزیه و قمه زنی و زنجیرزنی را قدغن اعلام کرد ولی این رسوم باز هم همچنان به موجودیت خود ادامه می داد. رضاشاه گردهمایی شبهای محرم را که در مساجد و اماکن عمومی و یا در خانه ها تحت رهبری ملایان که معمولاً ـ رشادت و توصیه ها راهشان می انداختند قدغن نکرد، حتی اگر هم می خواست نمی توانست قدغن کند.»(۲)

البته جوزف آپتون در اوایل سلطنت رضاخان این مسائل را ذکر کرده است، حمله رضاخان به مذهب و ممنوع ساختن مراسم عزاداری از سال ۱۳۰۹ شروع و در سال ۱۳۱۱ اوج گرفت و برگزاری هرگونه مراسم عزاداری امام حسین(ع)

۱- سردار اسعد، خاطرات سردار اسعد بختیاری (جعفرعلی خان امیربهادر)، به کوشش ایرج افشار، تهران، اساطیر، ۱۳۷۲، صص ۲۴۱ – ۲۴۲.

۲- آپتون، جوزف، ام.؛ همان، ص ۱۸۲.

ممنوع اعلام شد. «در سال ۱۳۱۱ رضاشاه حتی در مراسم سوگواری شرکت نکرد.»(۱)

برگزاری مراسم در سایر شهرها هم با توجه به مقتضیات زمانی و مکانی متفاوت بود، چرا که از عکس العمل مردم می ترسیدند: «اقدام رژیم در ضدیت با عزاداری محرم آنچنان بود که از واکنش مذهبی مردم بیم داشت و در بدو امر و شاید در برخی نقاط حساس از علنی کردن آن وحشت می کرد، لذا گفته شده که این اقدامات با متانت صورت گیرد.»(۲)

در سند دیگر آمده است:

در نوشهر چهار ورقه بخشنامه راجع به ممنوع بودن روضه خوانی و عزاداری حکومت تنکابن به آنجا ارسال داشته که در معابر منتشر گردد، چون قبلاً طبق اوامر صادره برای جلوگیری از عزاداری و روضه خوانی اقدامات لازمه به عمل آمده الصاق آنها را در معابر صلاح ندانسته و کسب تکلیف نمود.(۳)

حکومت استبدادی جهت از بین رفتن دسته های عزاداری و انحراف در اذهان، همزمان با روزهای عاشورا و تاسوعا، دسته های موزیک همراه با رژه های مخصوص را راه اندازی کرد. در مراسم عزاداری محرم سال ۱۳۱۱ ذکر شده است:

امسال شاه روزهای تعطیل را از چهار روز به سه روز تقلیل داده و از کارهای فرعی و قدیمی مرسوم در دسته ها جلوگیری شده است. محدودیتهای شهربانی در نقاط مختلف کشور بر حسب آن که مردمش متجدد یا متعصب باشند متفاوت است.

هدف کلی آن است که به جای اقدامات حاد و فوری روشهای سنتی را گام به گام تعدیل کنند تا فرمانداران فرصت یابند به رعایت احتیاط. همیشه درصدی از حمایت مردم محل را جلب کنند ... برخی تصور می کنند و بعضی امیدوارند که رسم دسته راه انداختن کم کم به طور کلی از بین برود. امسال برای آنکه عشق و علاقه سربازان را از امام حسین(ع) منحرف کنند. رژه های مخصوص و دسته ای

۱- سردار اسعد، همان، ص ۲۴۲.

۲- خشونت و فرهنگ، اسناد محرمانه کشف حجاب؛ تهران، سازمان اسناد ملی ایران، ۱۳۷۱.

۳- همان، ص ۲۵۴.

مفصل موزیک و هیاهوی بسیار به راه انداختند تا شاید بتوانند این را به شاه معطوف کنند.(۱)

به قدری جو جامعه اختناق آور بود که مجالس عزاداری از حالت علنی به علت ممنوع بودن، به صورت مخفی در خانه ها انجام می شد. امام خمینی که در آن دوران حضور داشتند، معتقد است بعد از عوامفریبی رضاخان و مسلط شدن بر اریکه قدرت «درست بر ضد آن کارهایی که کرده بود شروع کرد به فعالیت، منجمله همین آدمی که این دستگاه روضه را داشت، همچون قدغن کرد دستگاه خطابه وعظ و روضه و همه اینها را که در تمام ایران شاید یک مجلس علنی نبود. اگر بود در خفا، در بعضی شهرها در خفا و به صورتهای مختلف با اسمهای مختلف، چیزهایی که موجب نارضایتی مردم بود، انجام می داد.»(۲)

رضاخان با نیروی سرکوب توانست تا زمانی که بود مراسم عزاداری را متوقف سازد، آیت الله حسین بدلا نقل می کند: «در قم، دو سه تا بچه حسین، حسین می گفتند، اینها را تأدیب کردند»(۳). حکومت جهت اجرای مقاصد خود، حتی به کودکان هم رحم نکرد و هر کس خلاف دستورات و قوانین عمل می کرد، به سختی مجازات می شد و با به کار بردن لوازم زور و سرکوب بود که رضاخان توانست مراسم عزاداری را ممنوع سازد.

رضاخان تنها به جلوگیری و ممنوع کردن مراسم عزاداری عاشورا بسنده نکرد، بلکه همانگونه که ذکر شد در این روزها دسته های موزیک راه می انداخت و کار به جایی رسید که در شب عاشورا همزمان با تولد رضاشاه کارناوال شادی به راه انداختند.(۴) مکی با اشاره به گذشته رضاخان در برگزاری و تظاهرات عوامفریبانه مذهبی او می نویسد: «رفته رفته هر سال نسبت [به سال قبل برگزاری] مجالس عزاداری سخت میگردید و از سال ۱۳۱۵ و شانزده در ماه محرم از

۱- هاکس، مریت؛ همان، صص ۱۹۱ - ۱۹۲.

۲- صحیفه نور، ج ۷، ص ۴.

۳- آرشیو بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی، خاطرات آیت الله حسین بدلا، شماره مسلسل ۱۹۷۰، پ ۳۷۲، ص ۱۴.

۴- اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۱۴۶.

طرف دولت از سران اصناف و بنگاه ها اجباراً خواسته می شد که کارناوال به راه بیندازند و سال ۱۳۱۹ روز کارناوال مصادف با دهه اول ماه محرم (عاشورا) بود و شب قتل کارناوال مفصلی به راه انداختند که در کامیونها عده ای عمله طرب و فواحش را جمع کرده بودند که در کامیونها به رقص و پایکوبی می پرداختند.»(۱)

مجالس ترحیم

در فرهنگ ایرانی، مجالس ترحیم از مراسمی بود که به صورت عرفی در جامعه رواج داشت و طبق سنت، مردم برای مردگان خود به جهت احترام و بزرگداشت آنان مجالس ترحیم و سوگواری برگزار می کردند و با توجه به اینکه این سنت با فرهنگ اسلام و اعتقادات اسلامی عجین شده بود، در چنین مجالسی به طور معمول ضمن خواندن قرآن، ذکر مصیبت و بیان مصائب اهل بیت(ع) و امام حسین(ع) نیز بیان می شد و تحمل چنین مجالسی برای حکومتی که خواهان ریشهکنی عقاید اسلامی است، غیرقابل تحمل بود.

ضمن اینکه ادارهکننده چنین مجالسی و سخنرانان آن از میان روحانیون بودند، یعنی روحانیون در تار و پود زندگی اجتماعی مردم نقش داشتند از تولد تا مرگ. لذا حکومت پی برد اینگونه مجالس می تواند محل تجمعی باشد که بهرهگیرندگان اصلی آن روحانیون بودند. حکومت رضاخان چون نمی توانست چنین مجالسی را به طور کلی ممنوع سازد، فقط جهت انجام مراسم ترحیم محدودیتهایی ایجاد کرد و سعی کرد مراسم را از حالت طبیعی آن خارج سازد و با قرار دادن میز و صندلی و محدودیت اجرای مراسم در مساجد خاص، مساجد و مجالس ترحیم را هم به سوی متجدد شدن! سوق دهد و به اصطلاح خود به انجام چنین مراسمی نظم و جهت خاصی بدهد. طی بخشنامه ای در ۲۴ خرداد ۱۳۱۴ از سوی دربار دستور داده شد: «مجلس ترحیم بیش از یک روز نباید باشد و دو ساعت بیشتر طول نکشد، فقط سوره الرحمن خوانده شود و ذکر مصیبتی

۱- مکی، حسین؛ همان، ج ۱، ص ۴۵۲.

مختصر، مراسم صرف چای و قهوه و قلیان ممنوع بود ...»(۱) در همین راستا به مأمورین خود دستور داد ضمن جلوگیری از راه انداختن دسته عزاداری در ماه محرم و صفر، مردم تشویق شوند تا در مجالس روضه بر روی صندلی بنشینند.(۲)

ایجاد محدودیت جهت انجام شعائر مذهبی تنها در شهرهای خاص نبود، بلکه کل شهرهای ایران از جمله قم و مشهد را هم در بر می گرفت. به عبارتی «مراسم مذهبی، به خصوص مراسم عزاداری شهادت امام حسین(ع) محدود و یا ممنوع شد. این موضوع حتی در مورد قم و مشهد نیز مصداق داشت. به علاوه هدف از کل اقدام رژیم پهلوی، ایجاد یک فرهنگ علی البدل تحت حمایت دولت بود که بر کیش مدرنیسم و ملی گرایی قومی استوار باشد و سیطره فرهنگی اسلام در ایران را به تدریج بفرساید و از بین ببرد.»(۳)

حکومت رضاخانی نسبت به قم به عنوان کانون روحانیون و مرکز حوزه علمیه قم، حساسیت بیشتری نشان می داد و از آزار و اذیت روحانیون هیچ ابایی نداشت. مدرسه فیضیه را هم به بهانه های مختلف مورد تاخت و تاز قرار می داد. این دستورالعملها دست شهربانی و مأمورانش را بری تعرض به حوزه باز می گذاشت. بعد از اعلام ممنوعیت مراسم عزاداری اباعبدالله الحسین(ع) آیت الله حائری که علاقه خاصی به سیدالشهدا(ع) داشت، حتی علل موفقیت خود را از این خاندان می دانست، قبل از رسیدن به مرجعیت، در خیابانها در دسته های سینه زنی و عزاداری اباعبدالله(ع) شرکت می کرد(۴) و نوعی توسل و شیفتگی خاص نسبت به خاندان اهل بیت(ع) علی الخصوص امام حسین(ع) داشتند؛ در جلسات درس خود «دستور می دادند قبل از تدریس کسی قدری مصیبت سیدالشهدا(ع) را بخواند و سپس درس خود را شروع می کردند.»(۵) عموماً «این توسل توسط یکی

۱- اطلاعات در یک ربع قرن، ص ۱۳۸.

۲- خشونت و فرهنگ، ص ۱۶، سند شماره ۲.

۳- سلسله پهلوی و نیروهای مذهبی، ص ۲۸۳.

۴- مختاری، رضا؛ سیمای فرزانگان، قم، دفتر تبلیغات اسلامی، ۱۳۷۲، ص ۱۹۲.

۵- همان، همانجا.

از شاگردانش حاج آقا جواد قمی یا شیخ ابراهیم صاحب الزمانی انجام می گرفت.»(۱)

آیت الله حائری علیرغم سخت گیریهای رژیم در برگزاری مجالس روضه خوانی و بیان ذکر مصیبت، در مجالس خود به ذکر و توسل به اهل بیت(ع) ادامه می داد. آیت الله عبدالحسین غروی تبریزی نقل می کند: «دوران سختی بود، حوزه علمیه دوران پرمصیبتی را گذراند ... در مدرسه فیضیه مجلس ترحیمی برگزار شده بود از طرف حاج شیخ. ایشان [آیت الله حائری] هم شرکت کرده بود. میرزا حبیب اصفهانی که از وعاظ تهران بود، روی منبر در حال سخنرانی بود که رئیس سازمان امنیت وقت حسین خان تفرشی آمد و جلوی حاج شیخ وقیحانه با صدای بلند فریاد زد: میرزا حبیب، بیا پائین او هم فوری آمد پائین، هیچ کس جرئت نکرد اعتراضی بکند، حرفی بزند. سکوت سنگینی بر مجلس حاکم شد.»(۲)

فضای جامعه به قدری خفقان و رعب آور بود که هیچ کس جرئت اعتراض کردن را نداشت. اما این مانع از آن نبود که آیت الله حائری دیگر مراسم عزاداری یا ترحیم را برگزار نکند، بلکه به مناسبتهای مختلف سعی می کرد که مراسم عزاداری یا ترحیم را برگزار کند. او حتی با تربیت طلاب مورد نظر، در ایام سوگواری برخی از طلاب را به جهت برگزاری مراسم و تبلیغ به شهرستانها می فرستاد تا به ارشاد مردم بپردازند.(۳)

یکی از مراسمی که آیت الله حائری به علت عشق به خاندان اهل بیت(ع) در ایران مرسوم کرد، عزاداری در ایام فاطمیه بود(۴) و «تا آخر عمر در این ایام حزن و اندوه برگزاری مراسم عزا و ذکر مصیب در مدرسه فیضیه را ترک نکرد.»(۵)

۱- ریحان یزدی، سیدعلیرضا؛ آینه دانشوران، قم، کتابخانه آیت الله مرعشی، ۱۳۷۲، ص ۶۲.

۲- حوزه، ش ۶۲، ص ۴۸.

۳- حوزه، ش ۳۴، ص ۶۴ (مصاحبه با شیخ محمد رضا مجلسی).

۴- ۴ِ. شریفزاده، محمد؛ آثار الحجه، ج ۱، قم، دارالکتاب، ۱۳۳۲، ص ۶۰.

۵- کریمی جهرمی، علی؛ آیت الله مؤسس (مرحوم حاج شیخ عبدالکریم حائری)، قم، دارالحکمه ۱۳۷۴.

آیت الله حائری در درسهای خود به طلبه ها در مورد فلسفه قیام امام حسین(ع) و وظیفه طلاب و روحانیون در جامعه آن روز میگفت: «آقایان اسلام رفت، ما باید اسلام را حفظ کنیم. امام حسین(ع) روز عاشورا در کربلا بود و اصحابش میدانستند که آن حضرت سرانجام کشته خواهد شد. اما میگفتد ما باید جنگ کنیم و کشته شویم و لشکر کوفه را سرگرم نماییم، برای اینکه امام یکساعت دیرتر کشته شود. اگر اینها روز عاشورا فداکاری نمیکردند، کوفیان در همان آغاز صبح امام حسین(ع) را

شهید مینمودند.

میگفتد ما باید جلوی لشکر کوفه بایستیم، تا اینکه عمر حجت خدا، یکساعت زیادتر شود، ما هم وظیفهمان همین است، آقایان اسلام رفت، ما باید با درس خواندنمان کاری کنیم که اسلام دیرتر برود. این نصیحت حاج شیخ به طلبه های آن زمان بود.»(۱)

آیت الله حائری، همچنین، با یادآوری فلسفه شهادت امام حسین(ع) و قیام و ایستادگی او در مقابل لشکر کوفه که می توانست تعبیر به حکومت موجود باشد به طور مستقیم به حکومت اشاره کرده است که هدف حکومت نابودی اسلام است و وظیفه اصلی طلاب در این زمان این است که درس خواندن حوزوی را جدی بگیرند. معارف اسلامی و اسلام را درست بشناسند تا بتوانند آن را در جامعه ترویج کنند.

آیت الله حائری در مقابل حملات رژیم به شعائر مذهبی، همواره سعی می کرد به طور مستقیم و غیرمستقیم مقاومت کند، تا آنجا که می توانست به دستور او، مجالس ترحیم و مراسم سوگواری را برگزار می کرد اما به گونه ای نبود که بخواهد حساسیت رژیم را برانگیزاند، بلکه سعی داشت که هم دست به عمل بزند و هم مدرسه فیضیه و حوزه را از تهاجم بی امان رژیم ددمنش، مصون و پایدار نگه دارد.

آیت الله حائری مراسم عزاداری و سوگواری را در مدرسه فیضیه برگزار می کرد و اگر عوامل رژیم برخورد نمی کردند که مراسم ادامه می یافت و اگر

۱- تهرانی، محمدصادق؛ خاطرات شیخ محمدصادق تهرانی؛ آرشیو خاطرات بنیاد تاریخ انقلاب اسلامی؛ پ ۱۴۵؛ صفحه ۴۰.

برخورد و ممنوعیتی از سوی رژیم اعمال می شد، با سکوت و بدون اعتراض و بدون درگیری مجلس خاتمه می یافت. گرچه این گونه برخوردها موجبات تألمات روحی آیت الله حائری را فراهم می آورد و بسیار برای او رنج آور بود، اما آن را به خاطر حفظ حوزه تحمل می کرد.(۱)

نتیجه گیری

تاریخ معاصر ایران سرشار از فراز و نشیبهایی است که توسط اقشار مختلف اجتماعی و حاکمان رقم خورده است. در این میان روحانیون با تکیه به مذهب و به عنوان رهبران و ترویجکنندگان اسلام، یکی از اقشار تأثیرگذار و صاحب نفوذ در جامعه بوده اند که با تکیه به این جایگاه در بحرانها و حوادث و جریانهای سیاسی جامعه نقشهای مهمی ایفا کردند.

در جامعه ایران با توجه به بافت فرهنگی مذهب و نفوذ دین در ارکان آن، تأثیر دین در شکل دهی الگوها و رفتارهای اجتماعی روحانیون از نقش و جایگاه بیشتری برخوردار بوده است. از این رو در بررسی تاریخ معاصر در می یابیم که در حوادث و وقایع سیاسی، بی جهت نیست که در هجوم به فرهنگ و ارزشهای اسلامی روحانیون به عنوان مروجین دین در دوره رضاخان مورد حمله قرار می گیرند.

در اواخر دوران قاجاریه و روی کار آمدن رضاخان، جامعه دچار بحرانهای سیاسی و به نوعی خلاء قدرت شده بود. از بعضی مآخذ(۲) چنین بر می آید که برخی از روحانیون نسبت به روی کار آمدن رضاخان نظر مساعدی داشتند. اما بعضی دیگر از آنها مانند مدرس، با تصدی رضاخان سخت مخالفت می کردند.

در کنار موافقین و مخالفین، اشخاصی هم بودند که به علت سرخوردگی از نتایج مشروطه انزوا را برگزیدند و در مسائل سیاسی دخالت نمی کردند.

ص:۸۸۶

۱- حوزه، ش ۳۴، ص ۶۴.

۲- حائری، عبدالهادی؛ تشیع و مشروطیت؛ و، مستوفی، عبدالله؛ شرح زندگانی من؛ مکی، حسین؛ تاریخ بیست ساله ایران، ج ۲، ص ۴۱۳.

رضاخان با کمک دولت استعمارگر انگلیس قدم به عرصه قدرت نهاد و در جهت اهداف استعماری و برای نابودی اسلام و ارزشهای اسلامی و ایجاد شکاف و اختلاف میان علمای مذهبی و ترویج جدایی روحانیون از مردم تلاش کرد تا بدین وسیله فرهنگ دینی و ارزشهای اسلامی را بی محتوا سازد و ساختار غربی را در جامعه جایگزین سازد.

از سال ۱۳۰۴ که رضاخان قدرت را به دست گرفت و به تدریج از دیکتاتوری به سوی استبداد حرکت کرد(۱)، شرایط جهت حضور مردم در صحنه و اقدام علیه حکومت مهیا نبود و هیچگونه فعالیت سیاسی صورت نمی گرفت. رژیم حاکم جهت رسیدن به قدرت مطلق در جامعه با سرکوب مردم و به کارگیری ابزار و نیروی قهریه نه تنها اجازه فعالیت نمی داد، بلکه مخالفان و منتقدین خود را به راحتی از بین می برد و با ایجاد جو رعب و وحشت و اختناق سعی می کرد با زور و فشار، فرهنگ سنتی جامعه را که از دین نشأت می گرفت دگرگون سازد و با بی اعتنایی به شعائر مذهبی و اعتقادات دینی مردم، احیای فرهنگ باستانی و ترویج فرهنگ غربی به اسم تجدد گرایی، ضربات شدیدی بر جامعه مذهبی و سنن جامعه وارد آورد.

در ابتدای روی کار آمدن رضاخان، آن دسته از روحانیونی که با او همراه بودند، به مرور زمان، با اجرای سیاستهای سیاسی - فرهنگی و ضد مذهبی رضاخان علیه سنن و ارزشهای دینی در جامعه، از مخالفین رژیم شدند. مخالفت روحانیون با رژیم رضاخان را در برابر قوانین تصویبی حکومت و بخشنامه های دولتی در قانون نظام اجباری، متحد الشکل کردن البسه، لایحه امر به معروف و نهی از منکر، منع پوشیدن لباس روحانیت، امتحان گرفتن از طلاب ... باید در انگیزه های سیاسی و مذهبی جستجو کرد.

سیاستهای رضاشاه در حمله به اسلام و ارزشهای دینی جامعه، در زمینه تحدید قدرت رهبران مذهبی به عنوان مروجین دین با اجرای قانون متحد الشکل کردن البسه و اخذ جواز عمامه و امتحان گرفتن جهت پوشیدن لباس روحانیت

ص:۸۸۷

۱- کاتوزیان، محمدعلی (همایون)؛ همان، ص ۱۴۳.

آغاز شد و به مرور، در زمینه کاهش قدرت و نفوذ روحانیون با دست اندازی به عدلیه و ایجاد تغییر و تحولات در امور قضایی، خارج کردن امور اوقاف از دست روحانیون، تغییر سیستم آموزشی ادامه یافت. بر این اساس با اجرای چنین سیاستهای فرهنگی - سیاسی مخالفت روحانیون با رژیم افزایش یافت.

رضاشاه در اجرای سیاستهای فرهنگی جهت کاهش قدرت مظاهر دینی به خصوص روحانیون به ایجاد دانشکده معقول و منقول و مؤسسه وعظ و خطابه و تربیت روحانیون وابسته و مجیزگوی دست زد. به عبارت دیگر رژیم با این کار دست به نهادسازی مذهبی زد تا بدین وسیله روحانیون درباری تربیت کند و امور مذهبی را در دست گیرد و با تبلیغات وسیع علیه علمای مذهبی و ترویج افکار غلط به نوعی شکاف و جدایی میان روحانیون و توده های مردم ایجاد کرد.

در حقیقت، رژیم رضاخان با به کارگیری حربه های گوناگون سیاسی، تهاجم فرهنگی و تبلیغی وسیعی را علیه علمای مذهبی آغاز کرد و سعی کرد با این اقدامات قدرت روحانیون را کاهش دهد و در این راه تا نابودی حوزه ها و مدارس علمیه پیش رفت. این اعمال با مخالفت علما و روشنفکران مذهبی از سال ۱۳۰۶ با اعلامیه امر به معروف و نهی از منکر و مخالفت با قانون نظام اجباری شروع شد و تا کشف حجاب در ۱۷ دی ۱۳۱۴ ادامه یافت.

رضاخان با دست اندازی به پایگاه مذهبی و ایجاد نهادهای مذهبی و حذف ظاهر دینی از جامعه، مانند حجاب و ممنوع کردن لباس روحانیت و اجرای قانون متحد الشکل کردن البسه، ممنوع کردن مراسم سوگواری و برگزاری مجالس ترحیم سعی کرد به مقابله آشکار با اسلام و ارزشهای آن برخیزد؛ و در این راه تنها با استفاده از زور و نیروی سرکوب و ایجاد فضای رعب و وحشت و با کمک سرنیزه ها توانست چند صباحی به حکومت دیکتاتوری خود ادامه دهد و استبداد را حاکم سازد؛ اما هرگز نتوانست ارزشها و باورهای مردمی را که از

مذهب و عمق باورهای دینی مردم سرچشمه می گرفت در نطفه خفه سازد. رضاخان با اقدامات خود تنها بر ناهنجاریها و خرده فرهنگها در جامعه افزود.

رضاخان با بی توجهی به فرهنگ و ارزشهای دینی جامعه با صدور بخشنامه ها و دستورالعملهای مختلف در جهت محدود کردن ظواهر دینی به خصوص

حجاب و پوشش اسلامی و کاهش قدرت نفوذ روحانیون به عنوان مروجین مذهب در جامعه به مرور مشروعیت حکومت خود را بیش از پیش خدشـسه دار کرد و بـا از دست دادن پایگـاه دینی (روحـانیون) و مردمی موجبـات سـقوط حکـومت پهلوی را فراهم ساخت.

ص:۸۸۹

سند شماره ۱- مؤسسه وعظ

ص:۸۹۰

سند شماره ۲- تشریفات سلطنتی

ص:۸۹۱

درباره مرکز

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِی الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند ؟

سوره زمر/ ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ.ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)

۲.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی

۳.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...

۴.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو

۵.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه

۶.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱.عمل بر مبنای مجوز های قانونی

۲.ارتباط با مراکز هم سو

۳.پرهیز از موازی کاری

۴.صرفا ارائه محتوای علمی

۵.ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲.برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

۱.JAVA

۲.ANDROID

۳.EPUB

۴.CHM

۵.PDF

۶.HTML

۷.CHM

۸.GHB

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

۱.ANDROID

۲.IOS

۳.WINDOWS PHONE

۴.WINDOWS

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

درپایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک ۱۲۹/۳۴- طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۸۸۳۱۸۷۲۲ ـ ۰۲۱

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹


مرکز تحقیقات رایانه ای
قائمیه
اصفهان
www
برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی
www.Ghaemiyeh.com
www.Ghaemiyeh.net
www.Ghaemiyeh.org
www.Ghaemiyeh.ir
مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.
۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹